

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سرشناسنامه

# تأسیس نهادهای امنیتی در جمهوری اسلامی

# شناسنامه

تقدیم به آنکه باید بهش تقدیم بشود



## فهرست

### پیشگفتار

مقدمه

### گفتار اول: دغدغه‌هایی که نهاد شدند

فصل اول: حفاظت از امام خمینی

فصل دوم: کمیته‌ها همزاد انقلاب اسلامی

فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت

### گفتار دوم: ارتشی که باید می ماند

فصل چهارم: اولین سپهبد شهید

فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها

فصل ششم: فتنه‌ای به نام خلق عرب

### گفتار سوم: نهاد پاسدار انقلاب

فصل هفتم: پاسداری، دغدغه‌ای همگانی

فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات

فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی

### گفتار چهارم: تنها حزب سیاسی - امنیتی جمهوری اسلامی

فصل دهم: ادغام با حداقل مشترکات

فصل یازدهم: گروه‌های هفت‌گانه

فصل دوازدهم: فراز و فرود سازمان

### گفتار پنجم: پدیده‌ای به نام محمد منتظری

فصل سیزدهم: اختلاف در سنت ماری

فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی

فصل پانزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی

فصل شانزدهم: قائم مقام ناخلف

فصل هفدهم: اختلاف با شهید بهشتی

### گفتار ششم: تناقض‌های گسترش طولی و عرضی

فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی

فصل نوزدهم: فرصت طلایی در درگیری‌های اولیه

فصل بیستم: سازماندهی در شرایط نوین

فصل بیست و یکم: اولین میتینگ بعد از انقلاب

### گفتار هفتم: پدر طالقانی

فصل بیست و دوم: اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب

فصل بیست و سوم: روابط دور و نزدیک با مجاهدین خلق

### گفتار هشتم: اولین جاسوس

فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق

فصل بیست و پنجم: دادگاهی با حواشی سی ساله

### گفتار نهم: امریکایی‌تر از امریکایی‌ها

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت

### گفتار دهم: حرکت سینوسی

فصل بیست و هفتم: بحران استراتژی

فصل بیست و هشتم: خط تکثیر تشنج

### گفتار یازدهم: جدی‌ترین کودتا

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری

فصل سی‌ام: افشای چند وجهی

فصل سی و یکم: کودتا خنثی می‌شود

منابع و مأخذ



پیشگفتار



## مقدمه

«حفاظت از انقلاب اسلامی» از همان ساعات ابتدایی پس از تسخیر پادگان‌ها و پاسگاه‌ها در عصر ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، به دغدغه اصلی انقلابی‌ها تبدیل شد. انقلابی که سران کشورهای غربی که در گوادالوپ گرد هم آمده بودند نمی‌توانستند تبعات آن را تحلیل کنند. سران حزب کمونیست شوروی نیز گرچه امید فراوانی به حزب توده و چریک‌های فدایی خلق داشتند اما سرویس‌های اطلاعاتی آنان این جمع‌بندی که رهبر انقلاب اسلامی و مشاور ارشدش مرتضی مطهری مخالفتی به سختی «نه غربی» را با مارکسیست‌های حاکم بر مسکو دارد، به آنها اعلام نموده بودند. از سوی دیگر سلطنت طلبان و افسران ارشد رژیم پهلوی گرچه در امواج سهمگین مردمی مضمحل و سرگردان شده بودند اما وجود شبکه‌های مسلح و میلیون‌ها دلار پول سبب شده بود تا انقلابیون آنها را دشمن بالفعل انقلاب تازه به ثمر رسیده بدانند. گروهک‌های چند ده نفره نیز در بدو پیروزی انقلاب توانسته بودند با استفاده از خروش مردم و نابودی ساختار نظامی به جذب نیروهای پاکبخته و انبار کردن اسلحه اقدام کنند. گروه فرقان شاخص‌ترین این گروه‌ها بود.<sup>۱</sup>

نیروه‌های مذهبی که گرداگرد امام خمینی جمع شده بودند، روایت‌های عجیبی از برخورد با سازمان مجاهدین خلق داشتند و حتی پیش از پرواز انقلاب در ۱۲ بهمن، مسئله حفاظت از امام خمینی مطرح شد، دو گروه چشم در چشم هم به خاطرات زندان اوین فکر می‌کردند. اعضای خط امام اجازه ندادند که مجاهدین خلق گرداگرد امام خمینی حلقه زنند. استاد شهید مطهری

---

۱. درباره عملکرد و اسناد گروه فرقان می‌توانید کتاب «ترکیب التقاط و ترور» که توسط نگارنده تدوین و به همت مرکز اسناد انقلاب اسلامی چاپ شده را مطالعه کنید.

در تماس با پاریس به سید احمد خمینی گفت اگر مجاهدین خلق باشند ما نیستیم! در ادامه دغدغه نسبت به گسترش این سازمان سبب ائتلاف گروه‌های هفت گانه‌ای شد که تقریباً تنها وجه اشتراکشان مخالفت و دشمنی با سازمان مجاهدین خلق بود.

به هر روی انقلابیون در بدو پیروزی دریافته بودند که نیازمند یک نیروی انتظامی برای برقراری نظم، یک گارد انقلاب برای بحران‌های منطقه‌ای و شهری و یک سازمان اطلاعات حداقلی برای تمشیت امور ضدجاسوسی و نگهداری و بازیابی اسناد به جا مانده از ساواک احتیاج دارند. اما تشتت فراوان انقلابیون که در آنها از ابراهیم یزدی تا محمد منتظری یافت می‌شد، سبب شد تا تشکیل و راه اندازی همین نهادهای انقلابی ضروری، خود موجب بحران‌های بزرگی شود. از سوی دیگر سرنوشت ارتش که مهمترین منبع مشروعیت رژیم گذشته بود نیز به محل بحث و درگیری نیروهای موثر در انقلاب تبدیل شده بود و اتفاقاً چند روزی از پیروزی نگذشته بود که درگیری ارتش با تجزیه‌طلبان در سندج به نشانه‌ای برای سخت بودن کار حفظ نظام تبدیل شد.

\*\*\*

آنچه در کتاب پیش‌رو می‌خوانید روایتی از نقش آفرینان تأسیس‌گر نهادهای امنیتی در انقلاب اسلامی است.

در این روایت‌ها تلاش شده، وجهه واقعی جدال‌های درونی بر سر ایجاد نهادهای نظامی و امنیتی نمایش داده شود. البته بحث پیرامون خدماتی که این نهادها به انقلاب نویناد اسلامی کردند در این مجال نمی‌گنجد که شهدای گلگون‌کفن این نهادها، خود نشانه خدماتشان به امنیت و ثبات کشور است.

همچنین در این کتاب گذری به درگیری‌های مهم پس از پیروزی انقلاب اسلامی داریم، اگر چه شرح این بحران‌ها و رشادت‌ها و فداکاری‌های جوانان انقلابی پاسدار و ارتشی در پاسداشت تمامیت ارضی ایران اسلامی، خود نیازمند ده‌ها جلد کتاب است.

این کتاب ان‌شاءالله قرار است نقطه آغاز مجموعه‌ای از تألیفات پیرامون تاریخ انقلاب اسلامی در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ باشد و ان‌شاءالله کتاب پیش‌رو فتح بابی برای نگارش کتاب‌هایی پیرامون عملکرد سازمان مجاهدین خلق به عنوان مهمترین سازمان ضدامنیتی در جمهوری اسلامی، درگیری‌های منطقه‌ای مانند کردستان و سیر رویدادهای سیاسی و امنیتی در سال ۱۳۶۰ به عنوان مهمترین و بحرانی‌ترین سال تاریخ انقلاب اسلامی باشد.

و در انتها جا دارد از حمایت‌های جناب حجت‌الاسلام و المسلمین روح‌الله حسینیان رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی و یاری آقای مهدی رضوانی ریاست محترم مؤسسه فرهنگی هنری مرکز اسناد انقلاب اسلامی سپاسگذاری نمایم. همچنین از آقایان امین فرج‌الهی، محمد مهدی اسلامی، محمد رحمانی و وحید خضاب که در نگارش این مجموعه یاری رسان نگارنده بودند، کمال تشکر و قدردانی را داشته باشم.

گر بماندیم زنده، بردوزیم  
جامه‌ای کز فراق چاک شده  
ور بمردیم، عذر ما بپذیر  
ای بسا آرزو که خاک شده

محمدحسن روزی طلب  
شیراز ۲۲ فروردین ۱۳۹۲



گفتار اول

دغدغه‌هایی که نهاد شدند





فصل اول

## حفاظت از امام خمینی

از روزی که در اواخر دی ماه ۱۳۵۷، سید احمد خمینی در تماسی از پاریس به شهید آیت‌الله مطهری اطلاع داد که امام خمینی به زودی تهران باز خواهند گشت، حفظ امنیت رهبر انقلاب اسلامی به دغدغه اصلی شورای تازه تأسیس انقلاب و دیگر فعالان نهضت تبدیل شد. دغدغه حفظ جان امام خمینی سبب شد تا اعضای شورای انقلاب در تماسی با پاریس خواستار تعویق سفر امام خمینی به تهران شوند. آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی از اعضای شورای انقلاب در این باره می‌گوید:

«این مسئله [بازگشت امام] بررسی شد و به نظر شورای انقلاب رسید که اگر بشود که امام حداقل سفرش را یکی دو روز به تاخیر بیندازد بهتر است. دقیقاً یادم نیست همه اعضا این رای را دادند یا اکثریت رای داد. با پاریس تماس گرفتیم که امام اجازه بدهند یکی دو نفر از شورای انقلاب در آنجا خدمت ایشان برسند. بعد صحبت شد که دو نفر بروند، [افرادی] هم معین شدند و قرار شد بروند، ولی بعد از ظهر خبر رسید که از مقر امام تماس گرفته‌اند و امام اجازه حرکت نداده و گفته‌اند نمی‌خواهد کسی بیاید.»<sup>۱</sup>

قاطعیت امام خمینی برای بازگشت به ایران به‌رغم مخالفت دولت موقت، سبب شد تا اعضای شورای انقلاب به فکر تأسیس ستاد استقبال از امام خمینی بیفتند. در این راستا شهید آیت‌الله مطهری و شهید بهشتی به عنوان رابطان شورای انقلاب با امام خمینی به همفکری با دیگر گروه‌ها پرداختند و کمیته استقبال از امام خمینی را سامان دادند.

شهید فضل‌الله محلاتی در باره اقدامات اولیه برای تشکیل کمیته استقبال چنین می‌گوید:

«یک روز صبح بعد از اذان در منزل در حال استراحت بودم که تلفن زنگ زد. مرحوم مطهری بودند و گفتند: «دیشب احمد آقا از پاریس تلفن کردند و گفتند امام تصمیم گرفته‌اند بیایند ایران. شما رفقا را خبر کنید که به منزل ما بیایند.» من به بعضی از افراد تلفن کردم و صبح اول آفتاب به منزل مرحوم شهید مطهری رفتم. آقای مطهری فرمودند: «باید اول به فکر محلی باشیم، بعد هم کمیته استقبال را تشکیل بدهیم.» به مرحوم شهید بهشتی تلفن کردم که ایشان هم بیایند آنجا. گفتند که بعضی از دوستان اینجا هستند و دارند مذاکره می‌کنند. دیدیم که دو تا کار می‌شود. الان آقای مطهری با یک نیرویی دارد کمیته تشکیل می‌دهد و آقای بهشتی هم با یک دسته دیگر صحبت کرده‌اند. برای این که هماهنگ کنیم، به اتفاق مرحوم مطهری به منزل شهید بهشتی رفتیم. بقیه افراد جامعه روحانیت را هم

۱. لحظات تاریخی و هیجان‌انگیز ورود امام از زبان آیت‌الله موسوی اردبیلی، روزنامه اطلاعات، ۱۲ بهمن ۱۳۶۰، ص ۲.

## فصل اول: حفاظت از امام خمینی □

خبر کردیم و شورای مرکزی تشکیل شد. آن وقت دو دسته بودند که بعضی هایشان هم با هم خوب نبودند. یک دسته با آقای مطهری و بیشتر با ایشان همفکر بودند، مثل آقای عسگر اولادی و آقای حاج مهدی عراقی و مرحوم حاج صادق اسلامی و آقای بادامچیان و رفقای که از هیئت مولفه قبلی بودند. گروه دیگری هم بودند که همین نهضت آزادی‌ها و این تیپ بودند. به هر حال بعد گفتیم هر کسی که می‌خواهد از هر جمعیتی کمیته استقبال را تشکیل بدهد، از بین دوستان روحانیت مبارز، باید در کمیته استقبال حضور داشته باشند و تمام کارها زیر نظر جامعه روحانیت باشد. این پیشنهاد پذیرفته شد. قرار شد سه نفر انتخاب شوند. معمولاً در جمعیت رای مخفی می‌گرفتند. وقتی رای گرفتند مرحوم شهید مطهری، مرحوم شهید مفتاح و من به عنوان کمیته استقبال از طرف جامعه روحانیت انتخاب شدیم. به من گفتند: شما زودتر بروید آنجا را آماده کنید و مدرسه رفاه را هم برای ورود امام در نظر گرفتند... تصویب شد که اولین جلسه کمیته استقبال در مدرسه رفاه تشکیل شود و خلاصه شش نفر در آنجا انتخاب شدند. اینها دکتر سامی، مهندس توسلی، مهندس صباغیان، شاه‌حسینی، آقای تهرانچی، آقای دانش‌آشتیانی و آقای بادامچیان بودند. شش نفر آنها بودند، سه نفر هم از روحانیت بودند. مرحوم شهید مطهری و مرحوم شهید مفتاح یک مقدار کارهای دانشگاهی داشتند، می‌رفتند و می‌آمدند و بنا شد من دائم آنجا باشم.<sup>۲</sup>

اگر چه مهم‌ترین وظیفه کمیته استقبال از امام تهیه برنامه استقبال و برنامه‌ریزی برای اجرای آن عنوان شد، اما بی‌شک حفظ امنیت رهبر انقلاب به‌خصوص در فرودگاه و در طول مسیر حرکت فرودگاه تا بهشت‌زها حساس‌ترین بخش کار بود.<sup>۳</sup>

به هر روی در جلسات ابتدایی تاسیس کمیته استقبال از امام خمینی تأکید شد که باید از همه گروه‌ها و دسته‌های سیاسی مبارز، نماینده‌ای برای هماهنگی بیشتر گروه‌های سیاسی با کمیته حضور داشته باشند. برای این منظور نمایندگانی از گروه‌های سیاسی و مذهبی معرفی شدند و اولین جلسه کمیته استقبال از امام در اواخر دی ماه ۱۳۵۷ در مدرسه رفاه تشکیل شد. در این جلسه اعضای ستاد مرکزی کمیته استقبال از حضرت امام انتخاب شدند:

۱. شهید آیت‌الله مطهری، عضو ستاد مرکزی کمیته استقبال و رابط با شورای انقلاب
۲. شهید آیت‌الله دکتر مفتاح، عضو ستاد مرکزی کمیته استقبال و رابط روحانیت مبارز

۲. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۵، ص ۱۰۶.

۳. داود قاسم‌پور، دهه سرنوشت‌ساز، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۵، صص ۹۲ و ۹۳.

۳. شهید آیت الله فضل الله محلاتی، عضو ستاد مرکزی کمیته استقبال و رابط روحانیت مبارز
  ۴. هاشم صباغیان، عضو ستاد مرکزی کمیته استقبال و رابط نهضت آزادی
  ۵. اسدالله بادامچیان، عضو ستاد مرکزی کمیته استقبال و رابط مؤتلفه اسلامی
  ۶. کاظم سامی، عضو ستاد مرکزی کمیته استقبال و رابط جاما
  ۷. حسین شاه‌حسینی، عضو ستاد مرکزی کمیته استقبال و رابط جبهه ملی
  ۸. علی اصغر تهرانیچی، عضو ستاد مرکزی کمیته استقبال و رابط بازار
  ۹. علی دانش منفرد، عضو ستاد مرکزی کمیته استقبال و رابط انجمن اسلامی معلمان.<sup>۴</sup>
- پس از معرفی این افراد، اعضای جلسه‌ای در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱ به صورت رسمی در مدرسه رفاه تشکیل دادند. در این جلسه آیت الله شهید مرتضی مطهری به عنوان رییس کمیته استقبال از امام خمینی انتخاب شدند، سپس شاخه‌ها و گروه‌های کاری کمیته تشکیل شدند که شامل گروه‌های؛ تبلیغات، انتظامات، تدارکات مالی، برنامه‌ریزی و تشریفات، برنامه‌ریزی داخلی و پذیرایی، روابط عمومی، اطلاعات، در ورودی و دو واحد به صورت واحد شهرستان‌ها و واحد خبرنگاران داخلی و خارجی بود.<sup>۵</sup>
- همچنین در اولین جلسه کمیته استقبال، مسئولیت‌ها تقسیم شدند. در این راستا شهید آیت الله مطهری رئیس، شهید مفتاح سخنگو، علی تهرانیچی مسئول شاخه انتظامات، هاشم صباغیان مسئول شاخه برنامه‌ریزی و تشریفات، حسین شاه‌حسینی مسئول شاخه تدارکات، محمد توسلی مسئول شاخه تبلیغات و علی دانش منفرد مسئول شاخه برنامه‌ریزی داخلی شدند.<sup>۶</sup>
- اما نقش آفرینی اسدالله بادامچیان به عنوان عضو مرکزیت کمیته و حضور گسترده اعضای هیئت‌های مؤتلفه اسلامی در دیگر ارکان و شاخه‌های کمیته استقبال سبب شد تا به‌زودی عملاً هیئت‌های مؤتلفه اسلامی که در پاریس نیز با شهید مهدی عراقی و حبیب الله عسگر اولادی در ارتباط بودند، اداره‌کننده اصلی کمیته استقبال شوند.<sup>۷</sup>

۴. رضا بسطامی، خاطرات علی دانش منفرد، تهران؛ انتشارات مرکز سناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۴، صص ۶۷-۶۹.

۵. همان ص ۹۴.

۶. البته هاشم صباغیان مدعی است او اداره‌کننده اصلی کمیته استقبال بوده است. او در این باره می‌گوید: «در اولین جلسه، آیت الله مطهری به عنوان رئیس جلسه انتخاب شدند. معاونت جلسه هم به عهده بنده بود. آیت الله مطهری به بنده گفتند من تاکنون چنین کارهایی انجام نداده‌ام، لذا از بنده خواستند تا مسئولیت امور را در دست بگیرم. خود ایشان در جلسات حضور داشتند، اما مسئولیت امور با بنده بود.»

۷. اسدالله بادامچیان در باره دلیل همکاری گروه‌های لیبرال مانند نهضت آزادی با کمیته استقبال از امام خمینی می‌گوید: «ما هم باید با آنها همکاری می‌کردیم و آقای بهشتی و آقای مطهری هم همین نظر را داشتند. وقتی قرار شد برنامه کمیته استقبال را بریزیم، هنوز ارتباط با آنها برقرار نبود. آقای دکتر بهشتی، آقای محلاتی را به منزل تهرانیچی فرستادند. شهید اسلامی و شهید

فصل اول: حفاظت از امام خمینی □

شهید صادق اسلامی، محمدعلی نظران، علی درخشان، اسدالله لاجوردی، محمد کچویی، محسن رفیق دوست، سعید محمدی، اصغر رخ صفت، سیدرضا نیری، جواد مقصودی، حبیب‌الله شفیق، مهدی محمدی، محمود مرتضایی فر، مرتضی لاجوردی، مهدی غیوران، حسن راستگو، کاظم نیک‌نام و ابراهیم اکبری از اعضای هیئت‌های موقوفه اسلامی بودند که در شاخه‌های مختلف کمیته استقبال از امام خمینی حضور داشتند. بادامچیان در باره راه‌اندازی و اقدامات اولیه کمیته استقبال از امام خمینی می‌گوید:

«برای این که اگر قرار بود کار استقبال از امام (ره) را گروه مخفی مرکزیت انجام دهد، آنها شناخته می‌شدند، چون کاری عمومی بود و با مطبوعات و رسانه‌ها سر و کار داشتیم و به اصطلاح «توی چشم» بودیم، بنابراین قرار شد این کمیته راه بیفتد تا کارهای استقبال از امام (ره) را انجام دهد و سیاست‌گذاری‌های اصلی انقلاب به عهده جمع مخفی باشد. همان روز در آنجا بحث شد که پشتیبانی مالی به عهده چه کسی باشد و مرحوم شفیق این مسئولیت را به عهده گرفت. تدارکات و برنامه‌ریزی هم به عهده آقا سیدرضا نیری قرار گرفت. شهید عراقی و آقای عسگراولادی در پاریس بودند. تبلیغات و برنامه‌ریزی‌ها را آقای سعید محمدی که با او کار می‌کردیم، به عهده گرفت. انتظامات و تجهیز نیروهای انتظامی را شهید اسلامی پذیرفت و تهران را به چند منطقه تقسیم کرد و برای مناطق بیش از پنج هزار نیرو را بسیج کرد. بدین منظور جلساتی را در منزل شهید اسلامی برگزار کردیم. همه ما حساسیت داشتیم و آقای مطهری و آقای بهشتی، با دوروش متفاوت، بیشتر از بقیه حساسیت داشتند. این دو گاهی اوقات در راهبردها مثل هم فکر نمی‌کردند، ولی در کلان مسائل واقعا با هم یکی بودند. آنها به قدری با هم صمیمی بودند که در جلسات خصوصی، یکدیگر را «آشیخ مرتضی» و «آسیدمحمدحسین» صدا می‌زدند.

قرار شد من در زمینه کلان برنامه‌ها کار کنم. در انتهای جلسه آقای لبانی پیشنهاد کرد که ما یک جا را در نظر نگیریم، چون ممکن است جا کم بیاوریم و یا حادثه‌ای پیش بیاید، بنابراین

حسن اجاره‌دار حاضر نشدند به هیچ وجه وارد آن جمع شوند، ولی من و محلاتی چون دستور دکتر بهشتی بود، رفتیم. وقتی به منزل آقای تهرانچی رسیدیم، دیدیم همه گوش تا گوش نشسته و همه کارها را تقسیم کرده‌اند و دارند تصمیم‌گیری می‌کنند. گفتیم: «عده دیگری هم هستند که در این زمینه کار می‌کنند.» گفتند: «خب آنها هم بیایند به ما بپیوندند» و قرار شد همکاری کنیم. از جا برخاستیم و به خانه آقای لبانی در خیابان ایران رفتیم. وقتی گزارش کار را دادیم، آقایان، مخصوصاً آیت‌الله انواری، صدای اعتراضشان بلند شد که: «اینها که هستند؟ اینها را چرا دارید راه می‌دهید؟ چه کسی گفته است این کارها را بکنید؟» آقای محلاتی خیلی آرام گفت: «آقای بهشتی گفته‌اند.» یکی از آقایان پرسید: «آقای بهشتی چرا گفته است که این کار را بکنید؟» آقای محلاتی گفت: «وظیفه است. چرا با ما دعوا می‌کنید؟ بروید با آقای بهشتی دعوا کنید.» در هر حال وقتی توضیح دادیم که اینها این طوری هستند و برنامه ما هم این است که با آنان همراهی کنیم، اما قرار نیست مطالبان را به آنها بگوییم.»

قرار شد یکی دو جای دیگر را هم در نظر بگیریم. آقای مطهری پرسیدند: «کجا را در نظر دارید؟» آقای لبانی مدرسه علوی را پیشنهاد کرد. یکی از آقایان گفت که مدرسه علوی دست حجتیه‌ای‌هاست و آقای لبانی گفت دست آنها نیست و دست خود ماست. آنها در آنجا کار می‌کنند و مانعی هم وجود ندارد. قرار شد آقای مطهری و شفیق و لبانی بروند و آنجا را ببینند و اگر پسندیدند، آنجا را هم در نظر بگیریم. من هم موافق بودم و می‌گفتم که باید حتماً جای ذخیره داشته باشیم، به اضافه این که شایع است که مدرسه علوی به سیاست کاری ندارد، مورد خوبی است. علاوه بر این که اگر همه اینها در میدان باشند، بسیار موثرتر است و سازندگی دارد. شما اگر توجه کنید هنوز که هنوز است هرکسی آنجا می‌رود، خاطره امام(ره)، او را می‌سازد و این نکته مهمی است.

آن روز قرار شد هر کسی به دنبال انجام وظایفی که به عهده‌اش بود برود و مقر ما هم مدرسه رفاه بود. آقای سعید محمدی و آقای شفیق برنامه‌های مدرسه را تنظیم کردند و آنجا را تقریباً آماده کردیم. ما هم بیانیه‌هایش را نوشتیم و اولین بیانیه کمیته استقبال از امام(ره) نوشته شد. معمولاً همه بیانیه‌ها را من می‌نوشتیم و بعد هم خدمت آقای مطهری یا آقای بهشتی می‌دادم که مطالعه کنند و یا در جمع مطرح می‌کردیم.<sup>۸</sup>

این سیطره اعضای هیئت‌های موتلفه که با حمایت شهید مطهری نیز همراه بود، سبب شد تا درگیری شدیدی بین دو گروه اصلی حاضر در کمیته استقبال رخ دهد. به عنوان نمونه در باره سخنرانان پیش از امام خمینی درگیری شدید رخ داد. روایت اسدالله بادامچیان از این ماجرا خواندنی است:

«در مورد این مسئله که موقع استقبال که چه کسی حرفی بزند، امام(ره) فرموده بودند وقتی بیایم می‌خواهم مستقیم سر قطعه شهدا بروم. قرار شد در دو جا از امام(ره) استقبال کنیم. یکی در فرودگاه که ورود ایشان را به کشور خیرمقدم بگوییم و یکی هم در بهشت‌زهرا که قرار بود در آنجا صحبت کنند. در این گیرودار، نهضت آزادی‌ها محکم روی این حرف ایستادند که امام(ره) باید جلوی دانشگاه هم صحبت کنند و ارتباط خود را با دانشگاهی‌ها محکم نگه دارند و اگر هم شما اجازه ندهید، ما برای امام(ره) این برنامه را می‌گذاریم. وقتی بحث کردیم و دیدیم رای با اکثریت است.

من نزد آقای مطهری و آقای بهشتی رفتم و به هر دو، مطلب را گفتم. در واقع در غیاب این

۸. شهید مطهری انحراف را تحمل نمی‌کرد، گفتگو با اسدالله بادامچیان، روزنامه ایران، ۲۰ بهمن ۱۳۸۸، ص ۶.

فصل اول: حفاظت از امام خمینی □

دو بزرگوار، کار اصلی کمیته استقبال را بیشتر من انجام می‌دادم. به آقایان عرض کردم که اینها دنبال چه قضیه‌ای هستند. آقای مطهری گفت: «محکم می‌ایستیم و به هیچ وجه چنین اجازه‌ای را نمی‌دهیم.» گفتم: «اجازه می‌دهید من یک پیشنهاد بدهم؟ امام که ببینند، اختیار با ایشان است. خواستند سخنرانی می‌کنند، نخواستند، نمی‌کنند.» و اما این که چرا ما با این نظر مخالف بودیم، به خاطر این بود که هواپیمای امام (ره)، تازه می‌نشست. مدت زمانی طول می‌کشید تا مراسم ویژه فرودگاه انجام شود و از آنجا هم قرار بود تا بهشت‌زهرها بروند و این مسیر طولانی و چندین کیلومتری را طی کند و اگر این برنامه را در دانشگاه اجرا می‌کرد، دیگر به بهشت‌زهرها نمی‌رسید. اگر می‌خواستیم امام (ره) را در دانشگاه پیاده کنیم، اصلا امکان این که ماشین دو باره راه بیفتند، نبود. امام (ره) می‌خواستند حتما در بهشت‌زهرها خطاب به شهدا صحبت کنند.

ان شاء الله که اینها چنین قصدی نداشتند که نمی‌خواستند امام (ره) به بهشت‌زهرها برسند، ولی آنها هم می‌دانستند که اگر امام (ره) در دانشگاه بایستند، به خاطر فشار جمعیت و شرایطی که ایجاد می‌شد، دیگر امکان این که بتوانند خود را بهشت‌زهرها برسانند، وجود نداشت. سوای این که امکان حفاظت از جان امام (ره) هم در دانشگاه مقدور نبود...

آنها معتقد بودند که در فرودگاه بهتر است فرزند یک شهید که البته منظور آنها فرزند یکی از مجاهدین بود، خیرمقدم بگوید و ما گفتیم که بهتر است یک دانشجو به عنوان نسل فرهیخته کشور بیاید و صحبت کند. اینها نتوانستند با این پیشنهاد مخالفت کنند و قرار شد یک دانشجو بیاید و صحبت کند. این که پیشنهاد آنها چه بود، بماند. هر که را پیشنهاد کردند یا از نهضت آزادی بود یا از منافقین و جالب است که می‌گفتند منافقین را قبول نداریم، ولی این کارها را می‌کردند. چند نفر دانشجو در نظر گرفته شدند، از جمله پسر آقای مطهری که دانشجو بود و آقای شاه‌نوش و دو نفر دیگر آمدند. من متنی را نوشتم و قرار شد اینها همان را قرائت کنند... وقتی که نوشتم، یکی یکی خواندند. آقای مطهری نشسته بودند و گوش می‌دادند. پسر ایشان و آقای شاه‌نوش و یکی دو نفر دیگر هم خواندند. یکی از آقایان گفت که پسر شما خیلی خوب خواند. آقای مطهری گفتند: «نه. آقای شاه‌نوش خیلی بهتر خواند. آقای فلانی هم بهتر از پسر من می‌خواند. پسر من در ردیف بعدی است.» قرار شد که آقای شاه‌نوش بخواند. یکی از آقایان گفت: «همین که امام (ره) وارد شود، یک «شاه‌نوش» به او خیرمقدم بگوید؟» من گفتم، «کاری ندارد.» «ها» را تبدیل به «د» می‌کنیم، می‌شود شادنوش.»

و از شاه‌نوش پرسیدم: «تو موافقی؟» گفت: «بله! چرا نباشم؟ خیلی هم بهتر است.» هنوز هم که هنوز است آن فرد مشهور به شادنوش است.

این مسئله در آنجا حل شد و همین، تقوای آقای مطهری را نشان می‌دهد که برای خودش هیچ امتیازی قائل نبود و منصفانه داوری کرد و این افتخار را به دیگری واگذار کرد، در حالی که در این گونه مواقع، افراد معمولاً مایلند فرزندشان جلوه کند. بعد قرار شد در بهشت‌زهرافزند یک شهید خیرمقدم بگوید. آقای توسلی گفت: «انصاف بدهید که بهترین فرد برای گفتن این خیرمقدم پسر بدیع‌زادگان است.» او پسر کوچکی داشت که می‌گفت او بیاید. من گفتم: «ما راضی نیستیم عناصری که در این گروه‌ها هستند، بیایند و صحبت کنند، چون بعداً این سازمان‌ها سوءاستفاده می‌کنند.» شهید محلاتی دنباله حرف را گرفت و گفت: «درست می‌گویید. اینها نباید بیایند.»

بعد بحث شد در باره این که باید چه کسی باشد چه کسی نباشد. من پیشنهاد دادم که پسر شهید صادق امانی باشد چون هم دانشجو و هم پسر اولین شهیدی بود که شاه او را در این قضایا اعدام کرد، ضمن این که امام (ره) خیلی نسبت به مرحوم شهید امانی محبت داشتند، به اضافه این که خیلی بیان بالایی داشت و صدایش بلند و بعد هم مبارز و در صحنه بود. به همین علت من فکر می‌کردم بهترین است.

در این بحث‌ها که مطرح شدند، رای می‌گرفتیم و مرحوم مطهری گفت: «بله، واقعا حق این است که آقای امانی بخواند و این احترام به اولین شهید، آن هم شهیدی است که برای کاپیتولاسیون آمریکایی شهید شد و حق بزرگی بر گردن ملت ایران دارد.» همه رای گرفتیم و طبیعتاً اکثریت قبول کردند. آقای توسلی وقتی دید اوضاع به این شکل درآمد، گفت: «ما یک پیشنهاد هم داریم و آن هم اینکه شما از یک پدر و مادر شهید هم استفاده کنید.» من متوجه شدم که اینها دنبال مادر رضائی‌ها هستند و غرضشان از پدر شهید، پدر حنیف‌نژاد است. گفتیم: «امکان صحبت برای سه نفر نیست. خطرناک است. ما ضامن جان امام (ره) هستیم. مردم از صبح آنجا ایستاده‌اند و منتظر صحبت‌های امام هستند.»

آقای محلاتی هم پشت سر من با این کار مخالفت کرد. جالب اینجاست که شاه‌حسینی هم که از جبهه ملی بود، مخالفت کرد. آقای مفتاح گفتند: «من به این شرط موافقم که از گروه‌های اسم و رسم‌دار نباشد.» توسلی گفت: «سه موافق و سه مخالف و یک موافق مشروط، بنابراین رای آورد.» آقای مفتاح گفت: «حالا که رای آورده بگویید مادر شهید



فصل اول: حفاظت از امام خمینی □

کیست؟» آقای توسلی گفت: «آقای مفتاح گفتند که اسم و رسم دار نباشد، ولی این انصاف است که مادر چهار شهید، یعنی خانم رضائی نباشد؟» گفتیم: «من که می دانستم شما دنبال چه بازی هایی هستید.» آقای مفتاح عصبانی شد و گفت: «اگر این جور باشد، من موافقتم را پس می گیرم.» دیگران گفتند: «نه شما رایتان را پس نگیرید، می رویم می گردیم مادر شهید پیدا می کنیم» و دو نفر را پیشنهاد کردند. یکی مادر محبوبه دانش و یکی هم خانم آقای خزعلی که فرزندشان در درگیری ها شهید شده بود. قرار شد برویم و موضوع را بررسی کنیم. در این گیر و دار آقای صباغیان یا تهرانچی گفتند: «بهرتر است پدر شهیدی که انتخاب می شود، آقای صادق باشد.» آقای صادق از مامومین مرحوم آیت الله طالقانی در مسجد هدایت بود و پسرش هم در سازمان مجاهدین فعالیت داشت. پرسیدم: «حاج احمد صادق را می گوید؟» گفتند: «بله.» خلاصه دیدیم که حاج احمد صادق چهره ای مذهبی دارد. البته باز بعضی ها رای ندادند. خانم دانش که گفت من نمی آیم. خانم آقای خزعلی هم آبادان بودند، بنابراین قضیه معوق ماند و ما هم از خدا خواسته، گفتیم فرزند شهید کافی است.

بعد از ظهر آن روز، آقای مطهری در طبقه اول مدرسه رفاه در جلسه روحانیت بودند و من به آنجا رفتم و دیدم که آقای مفتاح با حالتی دستش را بالا برد و گفت: «آقای بادامچیان! مسئله حل شد.» گفتیم، «چی حل شد؟» گفت: «امام (ره) فرمودند مادر رضائی ها صحبت کند.» من موضع امام (ره) را در مورد سازمان دقیقاً می دانستم. از آقای توسلی که راوی این حرف بود، پرسیدم: «امام (ره) فرمودند یا از پاریس گفته اند؟» کمی دست و پایش را جمع کرد و گفت، «نه. از پاریس گفته اند.» گفتیم، «پس امام (ره) فرمودند؟» گفت: «وقتی می گویم از پاریس گفته اند، یعنی امام (ره) گفته اند. آقای بادامچیان! شما چرا این قدر بدبین هستید؟ امام (ره) مثل ما فکر می کند. ما هم سازمان را قبول نداریم، ولی معتقدیم اینها باید در میدان باشند» و شروع کرد به تحلیل ها و تفسیرهای آن چنانی. من با کمال خونسردی گفتم که در هر حال امام (ره) این را فرموده اند.

دیدم بحث با اینها فایده ندارد و به سراغ آقای مطهری رفتم. ایشان از جلسه بیرون آمدند و من گفتم که اینها چنین نقشه ای کشیده اند. من از آنها پرسیده ام که آیا امام (ره) چنین دستوری داده اند یا از پاریس این پیغام را داده اند و اینها می گویند از پاریس پیغام داده اند. به احتمال قوی این قضیه، کار ابراهیم یزدی بود که مادر رضائی ها بیاید و خیرمقدم بگوید و خلاصه، خودشان را جا بیندازند. پرسیدم: «چه باید بکنیم؟» آقای مطهری فرمودند: «شما

کاری نکن. من خودم می‌آیم و موضوع را حل می‌کنم.»

ساعت نزدیک پنج بعد از ظهر بود. من رفتم بالا تا با دوستان برای فردا برنامه‌ریزی کنیم. آقای مطهری آمدند و پرسیدند: «برنامه چیست؟» ما گزارش دادیم و دو باره تکرار کردیم که از پاریس نظر داده‌اند که باید مادر رضائی‌ها خیر مقدم بگویند. آقای مطهری گفتند: «من باید از پاریس ببرم. شما کارهایتان را بکنید و من می‌پرسم.» زنگ زدند پاریس و خواستند با امام (ره) صحبت کنند. به ایشان گفته شد که امام (ره) برای استراحت رفته‌اند و برای فردا آماده می‌شوند. آمدیم و نشستیم و قرار شد که هر سه نفر را در برنامه بگذاریم. من متن قاسم امانی را نوشته بودم و قرار شد متن دو نفر دیگر را هم بنویسم. نوشتم و در جلسه خواندم و قرار شد که متن‌ها را تحویل افراد بدهیم. من به طبقه پایین رفتم و آن دو متن را به پدر رضائی‌ها دادم. اعتراض کرد که، «به! این که آخر وقت است.» گفتم، «نمی‌خواهید، پس بدهید. من الان می‌روم می‌گویم که حاضر نشدند صحبت کنند.»

آنها باورشان شده بود که قرار است صحبت کنند. ما چون جواب امام (ره) را نداشتیم، احتمال می‌دادیم که آنها باید صحبت کنند و متنش را هم آماده کرده بودیم، چون وقت نداشتیم و باید برنامه‌ها تنظیم می‌شدند. برنامه‌ها را تنظیم کردیم و همه رفتند و من و آقای مطهری ماندیم. قرار شد در فرودگاه آقای مطهری بالا بروند و خیر مقدم بگویند. آقای مطهری قبول نکردند. در فرودگاه برنامه‌ریزی کرده بودیم که هر صنفی کجا بایستد و چه جور باشد. آقای مطهری دانشگاه نرفت و مستقیم خود را به بهشت‌زها رساند. جلوی دانشگاه هم برای امام (ره) جایگاه زده بودیم. در بهشت‌زها هم من مسئول بودم که من همان جا به آقایان عرض کردم که قرار نبود من چهره آشکاری باشم و اگر اینجا باشم آشکار می‌شوم. آقای مطهری گفتند: «هیچ کس غیر از تو نمی‌تواند بهشت‌زها را اداره کند. فرودگاه محدود است، اما در بهشت‌زها دو میلیون جمعیت جمع شده‌اند و نمی‌توانیم آنجا را دست کسی بسپاریم.»

آقای بهشتی هم عینا همین را گفتند. شب برنامه‌ریزی‌ها که تمام شد، آقای مطهری تلفن پاریس را گرفتند. حاج احمد آقا گوشی را برداشتند و گفتند: «امام (ره) استراحت می‌کنند. پیغامی دارید بگویید.» آقای مطهری گفتند: «هر وقت بیدار شدند بگویید می‌خواهم با ایشان صحبت کنم.» حاج احمد آقا گفتند: «وقتی نیست و بیدار هم که بشوند باید سوار هواپیما بشویم و بیائیم تهران. هر صحبتی هست در تهران مطرح کنید.» آقای مطهری عصبانی شدند

فصل اول: حفاظت از امام خمینی □

و فریاد زدند: «احمد! به خداوندی خدا نمی گذارم مثل پسر آیت الله بروجردی بشوی. وای به روزگارت اگر من بدون این که با امام (ره) صحبت کنم، به ایران بیایی!» با همین صلابت و قدرت حرف زدند و احمد آقا گفتند: «آقای مطهری! ما که با شما از این حرف‌ها نداریم. چشم! الان؛ ولی هر وقت امام (ره) بیدار شدند.» آقای مطهری گفتند: «من تا صبح بیدارم. هر وقت امام (ره) از خواب بیدار شدند، بگوئید من با ایشان حرف بزنم.»

آقای مطهری تا ساعت ۲ صبح بیدار بودند و در این موقع تلفن زنگ زد. حاج احمد آقا گفتند: «امام (ره) پای تلفن هستند. بفرمایید صحبت کنید.» امام (ره) هیچ وقت خودشان گوشی را نمی گرفتند. آقای مطهری گفتند: «امام گفته‌اند که مادر رضائی‌ها به عنوان مادر شهید صحبت کند؟» امام (ره) گفتند: «من چنین چیزی را نگفته‌ام.» آقای مطهری گفتند: «ما چه کنیم؟» امام (ره) فرمودند: «می آیم تهران می گویم.» گوشی را گذاشتیم و به برنامه‌ریزی فردا ادامه دادیم.»<sup>۹</sup>

### حفاظت از امام خمینی

گفته شد که مهم‌ترین مسئولیت کمیته استقبال از امام خمینی حفاظت از جان امام پس از ورود به کشور تا ورود به مدرسه رفاه بود. گویا گروهی در نوفل لوشاتو با پیشنهاد دکتر یزدی، پیشنهاد می‌دهند که این امر به مجاهدین خلق (منافقین) سپرده شود، اما باز هم با مخالفت شهید آیت الله مطهری، محسن رفیق دوست و شهید محمد بروجردی مسئول این امنیت می‌شوند. محسن رفیق دوست در این باره می‌گوید:

«مسئولیت حفاظت از جان حضرت امام به بنده واگذار شده بود، ولی یک روز هنگامی که داشتیم گروه حافظان جان امام را تشکیل می‌دادیم از پاریس تماس گرفتند که حفاظت از امام را به مجاهدین خلق واگذار کنید. به گمانم این پیشنهاد را دکتر یزدی مطرح کرده بود. این در حالی بود که ما برنامه‌ریزی کرده بودیم و حتی از شهید بزرگوار محمد بروجردی که از چریک‌های قبل از انقلاب بود و من به وسیله شهید عراقی با ایشان آشنا شده بودم، دعوت کرده بودیم تا در این کار ما را یاری کند. او هم حدود ۴۰، ۵۰ نفر از مبارزان را دور خود جمع کرده بود تا برای این کار سازمانی ترتیب دهد و به این ترتیب واگذاری حفاظت از امام به مجاهدین خلق منتفی شده بود.

۹. همان جا.

دلایل این که ما با واگذاری حفاظت از جان امام به مجاهدین خلق مخالفت کردیم، یکی شناخت من از این گروه‌ها بود. من در زندان با آنها بودم، از عقاید آنها و دیدگاه آنها نسبت به امام آگاه بودم. آنها اصلاً امام را قبول نداشتند. دوم این که آنها تازه از زندان آزاد شده بودند و آمادگی جسمانی خوبی نداشتند، در حالی که مبارزان اطراف شهید بروجردی، افراد چریکی بودند که در طول سالیان دراز آموزش‌های سخت چریکی دیده بودند و در آمادگی کامل به سر می‌بردند. بنابراین ما استدلال کردیم که چه ضرورت دارد کسی که الان چریک مسلح است و عاشق حضرت امام و با معظم له در ارتباط و اسلحه هم دارد، این کار را نکند و در عوض گروهی با این ویژگی‌ها، بدون پایبندی و علاقمندی به امام و آمادگی و سلاح کافی، بیایند و حفاظت از جان امام را برعهده بگیرند؟ وقتی ما این دلایل را مطرح کردیم شورای انقلاب - که آن هم در مدرسه رفاه استقرار پیدا کرده بود - کمیته‌ای تشکیل داد تا در آن دو طرف دلایلشان را با آنها مطرح کنند و به دنبال آن در این زمینه تصمیم‌گیری شود. اعضای این کمیته، آقایان توکلی‌بینا و هاشم صباغیان و چند نفر دیگر بودند که وقتی دلیلمان را با آنها در میان نهادیم، قانع شدند و حفاظت از امام را به ما واگذار کردند.

این موضوع سبب ناراحتی مجاهدین خلق شد و کینه ما را از همان روزها به دل گرفتند. فردای آن روز که کمیته منتخب شورای انقلاب، آن وظیفه را به ما واگذار کرد، بدیع‌زادگان و موسی خیابانی به مدرسه رفاه آمدند و تقاضای عضویت در گروه حافظان جان امام را داشتند. من زیر بار نرفتم تا این که مجبور شدند به خلیل‌الله رضایی پدر رضایی‌ها متوسل شوند من باز نپذیرفتم و این باعث عصبانیت بیشتر آنها شد.<sup>۱۰</sup>

به این ترتیب مسئولیت حفاظت از حضرت امام و نیز کنترل مسیر امام از فرودگاه تا بهشت‌زهرا و مدرسه رفاه و علوی، به انتظامات کمیته استقبال و اگذار شد و آنان هم محسن رفیق‌دوست و شهید بروجردی را به عنوان فرمانده گروه و تیم حفاظت از امام برگزیدند. تیم حفاظت نیاز به سلاح و آموزش داشتند تا ضمن هماهنگی با هم و تقسیم مسئولیت‌ها از بروز هر گونه خطری علیه امام خودداری کنند، به این منظور ابتدا افراد تیم حفاظت به گروه‌های پانزده نفری تقسیم شدند و هر گروه جداگانه به آموزش پرداخت. همچنین هر گروه موظف شد تا بخشی از کار حفاظت را به عهده بگیرد، تهیه سلاح یکی از دغدغه‌های اعضای تیم حفاظت بود. این مشکل از طریق واگذاری سلاح‌هایی که در دست مردم بود تأمین شد. گویا تیربار و برخی

۱۰. داود قاسم پور، خاطرات محسن رفیق‌دوست، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، صص ۱۳۳-۱۳۵.

فصل اول: حفاظت از امام خمینی □

اسلحه‌های مورد نیاز، توسط یاران شهید اندرزگو تامین می‌شود. اکبر براتی از نزدیکان شهید محمد بروجردی در گروه صف در باره چگونگی تمهید مسئله امنیت در کمیته استقبال می‌گوید: «در قراری که با محمد بروجردی داشتیم، به من گفته شد که آقایان علما تصمیم گرفته‌اند کمیته‌ای برای استقبال از حضرت امام به وجود آورند. وظایف پیش‌بینی شده این کمیته عبارت بود از:

الف) آماده شدن شرایط و زمینه برای این که حضرت امام بتوانند حکومت تشکیل بدهند.  
ب) چون حضرت امام تصمیم جدی برای ورود به ایران دارند و احتمال دارد ورود ایشان با خطر همراه باشد، باید افرادی در قالب نیروهای نظامی با آموزش‌های کافی وجود داشته باشند تا از شخص امام حفاظت کنند، چون در آن زمان این احتمال وجود داشت که دستگاه حاکمه، توطئه‌ای چیده باشد مثلاً این که ورود ایشان با یک کودتا همزمان شود یا هوایمی ایشان دچار مشکل شود.

ج) مشخص کردن تاریخ دقیق ورود امام به ایران و هماهنگی با حضرت امام تا کمیته استقبال بتواند خود را آماده کند.

... مسئولیت نظامی این کمیته به من و شهید محمد بروجردی سپرده شد. شنیده بودیم مردم قم در روز اربعین به تعدادی از پست‌های نظامی که در کنار چهارراه‌ها ایستاده بودند، حمله کرده و تعداد زیادی اسلحه و مهمات به دست آورده‌اند. بنا به توصیه‌ای از طرف آقایان علما تصمیم گرفتیم همین افراد را جذب کنیم تا در گروه ما فعالیت کنند؛ البته برخی از طلبه‌ها نیز مسلح شده بودند، اما آموزش ندیده بودند که باید برایشان کلاس می‌گذاشتیم. برای آموزش نیروهای مردمی که جذب گروه ما شده بودند، حسینیه انصار را انتخاب کردیم. این جلسه با حضور آقایان عراقی<sup>۱۱</sup> و رفیق‌دوست رسماً کار خود را آغاز کرد. در این جلسه وظایف و مأموریت ما به قرار زیر مقرر شد:

الف) به نیروها در منازلی که تحت اختیار ما قرار می‌گیرند آموزش نظامی بدهیم.

ب) افراد آموزش‌دیده را در قالب گروه‌های منظم سازمان بدهیم.

ج) آنها را در مکان‌های حساس مستقر کنیم.

قرار شد مقر اصلی گروه‌ها در فرودگاه باشد و بعد از آن مدرسه علوی و مدرسه رفاه را

---

۱۱. حضور شهید مهدی عراقی در این جلسه اشتباه است چراکه شهید عراقی در آن زمان در پاریس به سر می‌برد و به همراه امام خمینی در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به ایران بازگشت.

از نظر امنیت تامین کنند. چون قرار بود مقرر امام پس از تشریف فرمایی به ایران، آنجا باشد. آقایان رفیق دوست و عراقی برای آموزش گروه حفاظت، خانه‌هایی را در اختیار ما قرار داده بودند. فکر می‌کنم این مکان‌ها منازل خانواده و اقوام خود آنها بود که برای این منظور خالی کرده، در اختیار ما قرار داده بودند، چون وسایل آن منازل مشخص می‌کرد که محل زندگی خانواده‌ای بوده است. ما شب هنگام با چند دستگاه مینی‌بوس و اتوبوس بچه‌ها را که عمدتاً از شهر قم بودند به این منزل می‌آوردیم و به آنها آموزش می‌دادیم و بعد برای استراحت به حسینیه انصار می‌فرستادیم.

یکی از افرادی که مسئولیت آموزش‌ها را به عهده داشت، آقای تحیری بود. او با گروه صف همکاری داشت و از تجربه سال‌ها مبارزه برخوردار بود. حدود شش تا هشت تیم تعیین شد تا حفاظت از امام را از لحظه ورود تا پایان مراسم به عهده گیرند. قرار بود هر یک از تیم‌ها، در یک ماشین اوضاع را زیر نظر بگیرد. داخل هر ماشین، یک راننده و سه نفر دیگر بودند. فرمانده ماشین کنار راننده می‌نشست. من و محمد بروجردی مامور حفاظت و برخورد‌های نظامی بودیم. قرار شد من سرپرستی نیروها و تیم‌ها را به عهده بگیرم. با محمد بروجردی قرار شد آن شبی که مسئولیت به عهده ما نیست، برای برخورد‌های نظامی آماده باشیم.

قبل از ورود حضرت امام، آقای تحیری - که از متخصصین امور نظامی بود - طرح و نقشه حفاظت از فرودگاه تا بهشت‌زهرا و بعد از آن تا محل اقامت ایشان - مدرسه علوی - را برای نیروها تشریح کرد... دو نفر از نیروهای آموزش دیده صف، با لباس روحانی و در حالی که مسلسلی زیر لباس داشتند، حفاظت از حضرت امام را در زمان سخنرانی به عهده داشتند. آنها باید کنار حضرت امام می‌ایستادند و اطراف را زیر نظر می‌گرفتند. آنها فقط مسئول همین کار بودند و هیچ نقش دیگری نداشتند. یکی از این دو نفر آقای حسین صادقی بود که سابقاً سفیر ایران در کویت بود و دیگری سلمان [صفوی] نام داشت که بعدها به گروه سید مهدی هاشمی پیوست.<sup>۱۲</sup>

علی تحیری هم درباره نقش گروه صف در تامین حفاظت از امام خمینی می‌گوید:  
«در مورد ورود حضرت امام (ره) قرار بر این شد که حفاظت امام را از فرودگاه تا بهشت‌زهرا و از آنجا تا مدرسه علوی، همین گروه ما به عهده بگیرد. درست خاطر م است که جلسه‌ای بود که شهید بهشتی، من و شهید بروجردی را صدا کردند و پرسیدند: «شما می‌توانید این

۱۲. خاطرات اکبر براتی، تهران؛ انتشارات سوره مهر، چاپ اول ۱۳۷۵، صص ۱۱۱-۱۱۸.

فصل اول: حفاظت از امام خمینی □

قضیه را [حفاظت امام را] به عهده بگیرید؟» عرض کردیم: «بله.» گفتند: «چه نیازی دارید؟» گفتیم: «هیچ نیازی نداریم...» گفتند: «آخر چطور هیچ نیازی ندارید؟!» [بروجردی] گفت: «تنها چیزی که می‌خواهیم، این است که ما همین طور گمنام باشیم و کسی از ما اسم نبرد که حفاظت حضرت امام را چه کسی به عهده می‌گیرد. این خواسته ماست. نمی‌خواهیم اسمی از ما برده شود.»

سازمان مجاهدین هم در این مورد پیشنهادی داده بود، که این سازمان و تشکیلاتش، حفاظت امام را همراه با شرایط خاصی اولاً سلاح می‌خواستند و می‌گفتند که اسلحه‌های ما را هنگام دستگیری تقی شهرام و لو رفتن ما، از دستمان گرفتند و سلاح نداریم، دوم این که باید در هر بخشی که امام می‌آید تا بهشت زهرا، در نقاط مختلف آن پرچم مخصوص خودمان با علامت مشخص باشد. بعد هم در رادیوها، جراید و سایر رسانه‌های گروهی عنوان کنند که حفاظت امام را سازمان مجاهدین به عهده دارند.

این بود که ما جلسه‌ای داشتیم، بعد از چندین بار شناسایی و بررسی‌ای که کردیم فرودگاه و مسیر راه، ما یک طرح حفاظتی پیاده کردیم... وقتی وارد فرودگاه مهرآباد شدیم، صبح پانزده دستگاه ماشین بردیم. اتومبیل حضرت امام (ره)، شیشه جلوی ضدگلوله نبود و بقیه ماشین تقریباً ضدگلوله بود. ما برای این که یک مقداری حفاظت را رعایت کرده باشیم، نتوانستیم شیشه جلو پیدا کنیم. یک شیشه بین راننده و بخش عقب اتومبیل قرار دادیم که با دست بالا پایین می‌شد. گفتیم حضرت امام تشریف ببرند عقب بنشینند و از آنجا به بهشت زهرا بروند. پانزده دستگاه ماشین تقریباً خوب آماده کرده بودیم. پشتشان و صندوق‌های عقب ماشین را اکثراً پر از سلاح‌های آر. پی. جی و سلاح‌های مختلف کرده بودیم؛ چون آن روز ۹۹ درصد امکان درگیری را در نظر گرفته و واقعا نیروهایمان را کاملاً برای یک عملیات بسیار سنگین مسلح کرده بودیم. تعداد زیادی هم سلاح توسط دو برادرمان - که الان هم هستند - حمل می‌شد، به این ترتیب که لباس روحانیت به آنها پوشانیدیم و زیر عبای هر کدام از چهار قبضه اسلحه جا به جا کردیم و با این سلاح‌ها سالن فرودگاه اطراف اینها را کاملاً تحت نظر داشتیم. زیباترین و بهترین خاطره من وقتی است که وقتی حضرت امام وارد سالن شدند و من برای اولین بار گریه کردم، در حالی که به بچه‌ها گفته بودم که اگر فردا کسی گریه کند و احساساتی بشود، یک گلوله توی مغزش می‌زنم، چون باید همه ما چهارچشمی مواظب امام باشیم.

وقتی ایشان را بغل کردم و پیشانی‌شان را بوسیدم - اولین فردی هم بودم که ایشان را

بوسیدم - قطرات بسیار درشت اشک از زیر عینکی که به چشم داشتم می‌ریخت. حضرت امام دستی به سر من کشیدند و آمدند و سخنرانی کردند. بعد از سخنرانی هم یک ربی استراحت کردند. بعد قرار شد سوار بلیزر بشوند تا عازم بهشت‌زها بشویم. وقتی امام به سمت بلیزر آمدند، دیدم که آقای عقب بلیزر نشسته است که نمی‌شناختمش. از مرحوم شهید حاج مهدی عراقی پرسیدم: «ایشان کیست که پهلوی شما نشسته است؟» حاج مهدی عراقی گفتند: «آقای دکتر یزدی». من به حاج مهدی اشاره کردم و آمدند پایین. دکتر ابراهیم یزدی را نمی‌شناختم. به حاج مهدی گفتم: «بگوئید بروند داخل ماشین من بنشینند، عقب این بلیزر را برای حضرت امام در نظر گرفته‌ایم.» حضرت امام تشریف آوردند و جلوی بلیزر نشستند. در آنجا صحبتی هم با افسران ارشد و جزء نیروی هوایی که با احترام ایستاده بودند، فرمودند. من اصلاً انقلاب را همان لحظه احساس کردم. احترامی که با تمام وجود به حضرت امام گذاشته می‌شد. حضرت امام یک پایشان روی پله بلیزر بود و یک پایشان روی زمین و فرمودند: «شاه کلاهدان را تا چشمتان کشید، مواظب باشید که بختیار دارد تا گلویتان می‌کشد. حواستان جمع باشد.»

وقتی حضرت امام آمدند که سوار اتومبیل بشوند، من عرض کردم: «حاج آقا تشریف ببرید صندلی پشت بنشینید.» گفتند: «نه، جلو می‌نشینم» و من چیز دیگری نتوانستم بگویم. واقعا نمی‌دانستم چه بگویم؟ ناخودآگاه گفتم که شیشه جلو ضدگلوله نیست. ایشان فرمودند: «ضدگلوله چیست؟ مگر فکر می‌کنید اعلیحضرت را دارید می‌برید که اسکورت می‌کنید؟» با یک تندی ای این قضیه را [فرمودند که] من جا خوردم. همه ماتشان برده بود. ایشان سوار شدند و خیلی راحت جلو نشستند. ما آن روز دل توی دلمان نبود. هضم این قضیه خیلی ثقیل بود و ایشان توجهی به این مسائل نداشتند.<sup>۱۳</sup>

ماجرای سخنرانی امام خمینی در بهشت‌زها و گم شدن ایشان پس از سخنرانی بارها در کتاب‌های مختلف شرح داده شده است<sup>۱۴</sup>، اما پس از بازگشت امام خمینی به مدرسه رفاه، ایشان در حلقه حفاظت گروه صف به مسئولیت حمیدرضا نقاشیان قرار گرفتند.

حمید نقاشیان در این باره می‌گوید:

«انقلاب که پیروز شد مجموعه صف، مسئولیت حلقه مرکزی حفاظت حضرت امام (ره)

۱۳. جلیل امجدی، تاریخ شفاهی گروه‌های هفت‌گانه مسلمان، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، صص ۲۳۵-۲۳۷.

۱۴. نک داود قاسم پور، دهه سرنوشت‌ساز، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۵، صص ۱۴۰-۱۶۴.



## فصل اول: حفاظت از امام خمینی □

در مدرسه رفاه و محل اقامتگاه اول را که تدابیر و برنامه‌ریزی‌های آنجا توسط شهید بهشتی انجام می‌گرفت، به عهده گرفت و من هم به عنوان مسئول حفاظت شخصی و خدمتکار در خدمت حضرت امام قرار گرفتم... در کمیته استقبال از ورود حضرت امام کارها به پنج قسمت تقسیم شده بود. استقبال از امام در کرسی بهشت‌زها و اقامتگاه دست گروه صف بود. فرودگاه و مسیر حرکت با گروه‌های دیگری بود و مرحوم شهید بهشتی فرودگاه را مدیریت و تیم آن را تعیین کردند. البته تعدادی از بچه‌های مدرسه علوی و تیمی از بچه‌های نهضت آزادی مسئولیت اداره فرودگاه را به عهده داشتند.

مدیریت گروه تحویل‌گیرنده امام پای هواپیما و تهیه اتومبیل مربوطه که ایمن باشد و حادثه‌ای پیش نیاید و نحوه ورود به سالن فرودگاه و اجرای سرود و سخنرانی امام و خوشامدگویی را شهید بهشتی به عهده داشتند. اداره مسیر حرکت هم به آقای حاج محسن آقای رفیق‌دوست و یک تیم از مولفه سپرده شده بود. فرودگاه و مسیر حرکت در اختیار ما نبود. تنها حفاظت بهشت‌زها و اقامتگاه، آن هم مجموعه مرکزی‌اش که محدوده پیرامونی امام(ره) بود، در اختیار گروه صف بود.

در ابتدای ورود حضرت امام(ره) اقامتگاهی که برای ایشان در نظر گرفته شده بود مدرسه رفاه بود، اما متأسفانه گروهی که حفاظت مجموعه اقامتگاه را به عهده داشت، گروه لطف‌الله میثمی از بچه‌های مجاهدین خلق بود که این هماهنگی توسط شهید بهشتی صورت گرفت. اگرچه این کار با نیت کاملاً خالص و به اعتبار این که این بچه‌ها را از مجاهدین خلق جدا کنند، صورت گرفت، ولی این اعتماد برای این که رهبر انقلاب را به دست آنها بسپارند در بقیه آقایان وجود نداشت و مرحوم شهید شاه‌آبادی، مرحوم شهید مطهری و منتظری و آقای شیخ علی‌اکبر ناطق‌نوری به این کار معترض بودند، به همین دلیل آن مجموعه، حفاظت از مرکزیت اقامتگاه و جان امام(ره) را به مجموعه صف سپردند که اعتقادات و دلبستگی‌شان به روحانیت بسیار عمیق بود و شاید می‌توانم بگویم بازوی عملیاتی جامعه روحانیت مبارز محسوب می‌شد.

اما این که چرا مرا انتخاب کردند؟ بخش اعظمش برمی‌گردد به توفیق حقیر... بخشی هم به خاطر لورفته‌تر بودن من در سازمان و گروه صف بود، زیرا به دلیل مسئولیت تدارکات و تامین لجستیک شناخته شده‌تر بودم و برای جذب کمک، بیشتر از دیگران به علما و دیگران مراجعه کرده بودم. شاید ایشان از بعد نگاه اطلاعاتی و تحفظ این اقدام را کردند، اما من

بدون معطلی قبول کردم. البته این انتخاب فقط در مدرسه رفاه کاربرد داشت. امام فقط یک شب در مدرسه رفاه ماندند.

وقتی ایشان در روز ۱۲ بهمن وارد ایران شدند، جمعیت نگرانی از صبح تا شب در مدرسه رفاه منتظر بودند و با افکار بسیار پریشان که چه اتفاقاتی رخ خواهند داد، در آنجا حضور داشتند. نگرانی و ذهنیت آشفته ما نشأت گرفته از وقایع روز ۸ بهمن بود. آن روز اعلام شد که حضرت امام(ره) می‌خواهند از پاریس به تهران بیایند، اما بختیار فرودگاه را بست و اجازه ورود به حضرت امام را نداد.

قبلاً توضیح دادم که خوشبختانه با فضل و کرم پروردگار اتفاقی نیفتاد و در روز ۱۲ بهمن، طبق تدارکی که در فرودگاه برای ورود حضرت امام(ره) دیده شده بود، بچه‌های نیروی هوایی باید به استقبال می‌رفتند و حضرت امام را از هواپیما پیاده می‌کردند و با ماشینی که آماده شده بود تا سالن فرودگاه می‌بردند. حفاظت بیرونی با آنها بود از این طرف هم حفاظت سالن با بچه‌های نهضت آزادی بود.

ما خیلی نگران بودیم که هر لحظه ممکن است حادثه‌ای رخ دهد و همه مسائل به عکس شود. تا عصر اتفاقات و تحلیل‌هایی را که به ذهن‌های ما می‌کرد و نگران می‌شدیم به جان خریدیم، تا این که امام رسیدند. وقتی تشریف آوردند یک مقدار سکینه خاطر پیدا کردیم که سالم هستند. البته در همان اقامتگاه هم عده‌ای دور امام ریختند و فضایی را به وجود آوردند که من نگران شدم و موجب شد با حضرت امام(ره) همگام بشوم و آقا حرف بنده را بپذیرند و من به ایشان عرض کنم که چگونه از میان جمعیت عبور کنند و بالا بیایند و روی صندلی‌ای که از قبل آماده کرده بودیم، بنشینند و برای عده‌ای که منتظر و مشتاق دیدار ایشان بودند، صحبت کنند.

در رد و بدل شدن صحبت‌هایمان متوجه شدم امام هم شرایط مرا درک کردند و متوجه شدند که دارم فضای موجود را مدیریت می‌کنم و چقدر هم با توجه این کار را انجام می‌دهم. ایشان در آن لحظه تاثیر بسیاری عمیقی در وجود من گذاشتند. ده دقیقه‌ای با مردم صحبت کردند و آنها را دل‌داری دادند و فرمودند: «آنچه دارد پیش می‌آید خواست خداست، فضایی که دارد مهیا می‌شود فضایی است برای بیداری مسلمان‌ها. شما بدانید ما در این راه چه پیروز شویم و چه از بین برویم یکی، از دو خیر احدی الحسینین است که داریم انجام می‌دهیم.» بعد از این سخنرانی که امید زیادی در دل بچه‌ها ایجاد کرد، حضرت امام(ره) را به طبقه

فصل اول: حفاظت از امام خمینی □

فوقانی مدرسه رفاه بردیم. در آنجا یکی از کلاس‌ها را برای استراحت ایشان آماده کرده بودیم. من هم وسایل شام را فراهم کردم و خدمت امام بردم. سفره کوچکی را پهن کردم و ایشان غذایشان را تناول کردند. سر سفره فقط ایشان و حقیر بودیم. سپس جای امام را درست کردم و ایشان را برای استراحت تنها گذاشتم و بیرون آمدم، ولی گوئی تمام وجودم در آن اتاق جا مانده بود. دائم به خود می‌گفتم کاش در اتاق را نبسته بودم و می‌شد از لای در چشم از امام بردارم. سپس خود را نهی می‌کردم که پسر عاقل باش! در اتاق بسته نباشد، امام احساس امنیت نمی‌کنند.

فکر کنم آن شب دو دیالوگ بین من و امام رد و بدل شد. اولین بار زمانی بود که وقتی از حضرت امام (ره) خواهش کردم روی پله‌ها تشریف بیاورند و برای بچه‌ها صحبت کنند، صدای من فراتر از آن هیاهویی بود که دور امام را گرفته بود و ایشان حس کردند من دارم با صدای بلند مجموعه را مدیریت می‌کنم تا فضا در اختیارم قرار بگیرد و فرمودند: «بله، بله شما درست می‌گویید.» با کمک بچه‌ها، راهرو ماندی درست و امام را هدایت کردیم تا روی صندلی بنشینند و صحبت کنند.

دومین بار هم همان شب در سر شام بود که ایشان دو، سه مرتبه گفتند: «شما امروز خیلی خسته شدید» و من عرض کردم: «نه، به اندازه شما.» حاج احمدآقا از خستگی از پا افتاده بود و اصلاً آن شب به اقامتگاه نیامد. قبل از این که امام به مدرسه رفاه تشریف بیاورند، آقای ناطق ایشان را به منزل یکی از اقوامشان برده بودند و از آنجا به اقامتگاه آمدند. احمدآقا هم در راه فشار زیادی را تحمل کرده بودند و مجبور شدند در همان منزل استراحت کنند و فردا به مدرسه علوی آمدند.

آن شب حدود ساعت ده شب بود که محل خواب و استراحت حضرت امام را آماده کردم، در اتاق را بستم و از آنجا خارج شدم تا امام بتوانند راحت‌تر استراحت کنند. ساعت از یازده شب گذشته بود که شهید آیت‌الله مطهری به اتفاق آقای منتظری به اقامتگاه آمدند و گفتند: «می‌خواهیم با آقا حرف بزنیم.» در جوابشان گفتم: «ایشان خواب هستند و استراحت می‌کنند»، اما دو باره با اصرار گفتند: «ما همین الان می‌خواهیم آقا را ببینیم، برو صدایشان کن!» اولین بار بود که می‌دیدم کسانی به خودشان این جسارت را می‌دهند و این قدر احساس نزدیکی با امام می‌کنند که می‌گویند برو و ایشان را از خواب بیدار کن.

حسم این بود که شأن کسی که به عنوان رهبر تبعیدی این انقلاب به ایران وارد شده، بالاتر

از آن است که ما این جور تقاضاها را از ایشان داشته باشیم. نزدیکی شهید مطهری به امام را درک می‌کردم و رابطه ایشان را با امام تا حدودی از قبل می‌شناختم، ولی احساس نزدیکی شهید مطهری به امام را تازه آن شب درک کردم. با توجه به اصرار آقایان چاره‌ای ندیدم جز این که بروم و خیلی آرام ببینم که حضرت امام خوابند یا نه؟ آرام در اتاق را باز کردم و با کمال تعجب صدای امام را شنیدم که فرمودند: «اتفاقی افتاده است؟» جرئت پیدا کردم و در را کامل باز کردم و گفتم: «آقایان مطهری و منتظری آمده‌اند و اصرار دارند شما را از خواب بیدار کنم. حتما موضوع مهمی است، اما نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده است.» امام فرمودند: «(بسیار خوب) و از جایشان بلند شدند. می‌خواستند رختخوابشان را خودشان جمع کنند که من نگذاشتم و رختخواب را جمع کردم و کنار اتاق گذاشتم. حضرت امام کنار اتاق به دیوار تکیه دادند و گفتند: «بگویید بیایند داخل.» از آقایان تقاضا کردم که داخل بیایند. آنها آمدند و پهلوی امام نشستند، من برای چای درست کردن و پذیرایی رفتم. یک جعبه کوچک گز با سه فنجان چای داخل سینی گذاشتم و برای مهمانان آوردم.

از بچه‌های محافظ کسی غیر از من نبود و همه کارهای امام را شخصا انجام می‌دادم. البته بچه‌ها در طبقه پایین و روی پله‌ها حضور داشتند و من نگرانی از این بابت که شخص غریبه‌ای به ساختمان نفوذ کند و از پله‌ها بالا بیاید نداشتم. تنها دغدغه‌ام خدمت‌رسانی به امام بود و سعی می‌کردم این کار را به نحو احسن انجام دهم. در طول سه ماه در خلوت همه کاری برای امام کردم. نمی‌دانم شایسته است بگویم یا نه که بعدها امام را حمام هم بردم. آقایان مشغول صحبت شدند. از حرف‌هایشان این گونه برآمد که آیت‌الله مطهری گفتند: «باید شما را از اینجا ببریم. در طیف درونی حفاظت، حمید آقا را گذاشتیم (منظورشان من بودم)، ولی طیف بیرونی دست ما نیست و دست جریاناتی دیگر است.» گله داشتند که این اقدامات بدون هماهنگی با ما صورت گرفته است. امام خیلی راحت پذیرفتند و فرمودند: «کجا برویم؟» آقای مطهری گفتند: «مدرسه علوی را آماده کرده‌ایم. گروه نزدیکی به ما آن مجموعه را آماده می‌کند.» شاخص‌ترین افراد این مجموعه شهید مهدی عراقی بود و امام به سرعت پذیرفتند.

قرار شد ساعت هفت صبح آقای ناطق اتومبیلشان را بیاورند، امام را سوار کنیم و به مدرسه علوی ببریم و آنجا رسماً اقامتگاه امام شود. این کار صورت گرفت و دیدارها از همان لحظه در آنجا شروع شدند. در مدرسه علوی گروه توحیدی صف کاری نکرده بود و ما با ابتکار

## فصل اول: حفاظت از امام خمینی □

عمل خودمان رفتیم و با اتکای به نفس کارمان را ادامه دادیم. من سریعا بچه‌های گروه‌مان را در طبقات پایین و بالای مدرسه علوی مستقر کردم. رفت و آمدهای افراد را به حسب شناخت و برنامه‌ای که احمد آقا می‌داد کنترل می‌کردیم. انتقال به مدرسه علوی، احمد آقا را هم عصبانی کرده بود. درست در زمانی که ایشان نبودند، این کار توسط آقای مطهری انجام شده بود و ایشان معمولاً از این انتقال تعبیر به کودتا می‌کرد.

خدا با ما بود که آقای مطهری و آقای ناطق که مسئولیت انتظامات را به عهده داشتند، شهید بروجردی و بنده را خوب می‌شناختند و همین شناخت موجب شد متلفه ما را از مسئولیت حفاظت کنار نگذارد. آقای ناطق در ادامه کار ما در اقامتگاه دوم نقش کلیدی داشت. ابتدا شهید بهشتی مکدر شد و چند روزی به اقامتگاه نیامد تا حقیر در جریان نشست شورای انقلاب به دستور امام از ایشان خواستم برای حضور در جلسه حاضر شوند. طبعاً آقای بهشتی که رفتند، مجموعه میثمی هم رفت و کادر حفاظت بیرون مجموعه، هم در علوی و هم در رفاه در اختیار متلفه بود و کماکان تیم ما (گروه صف) در دایره مرکزی حفاظت حضور داشت.

ابتدا یکی از کلاس‌های مدرسه علوی را اقامتگاه امام قرار دادیم و یکی دو شب بعد راهی را به منزل یکی از همسایگان باز کردیم و حضرت امام (ره) در آنجا به طور مخفی اقامت کردند. ما کنترل رفت و آمد به منزل‌ها و مجموعه پله‌ها را برای ورود به طبقه پایین و نمازخانه در اختیار داشتیم.

چند بار افراد مشکوکی وارد شدند که توانستیم کنترل کنیم، اما یک بار موضوع خیلی جدی شد. زمانی که ابوعمار (یاسر عرفات) برای دیدار امام آمده بود، همراه ایشان خانمی بود که اجازه نداده بود تفتیش بدنی شود و این کار او با اعتراض بچه‌های محافظ مواجه شده و از رفتن او پیش امام ممانعت کرده بودند، به همین دلیل خود یاسر عرفات هم در راهروی پایین معطل مانده بود. خبر به من رسید و به طبقه پایین رفتم و با ترفند خاصی خانم را از عرفات جدا و به سمتی از اقامتگاه هدایت کردم و آن قدر در یکی از اتاق‌ها نگه داشتم تا حاضر شد او را بگردیم. وقتی توسط یکی از خواهرها تفتیش شد، متوجه شدیم دو سلاح همراه خود دارد. یکی به پا و دیگری را به کمر بسته بود. هر دو اسلحه را مصادره کردیم و اجازه ملاقات هم به او ندادیم. بعد از دو هفته بازجویی از او معلوم شد که این خانم یک ایرانی است که مقداری زبان عربی یاد گرفته و خود را به عرفات چسبانده بود.

این که چرا از مجموعه حفاظت جدا شدم، دلیلش این بود که برای انجام کار دیگری مامور شدم. در روز دوم مراسم شهادت استاد مطهری در مدرسه فیضیه قم، آقای هاشمی رفسنجانی در سخنرانی خود حزب توده را مخاطب قرار داد و به آنها پرخاش کرد که شما دارید این کارها می‌کنید. تحلیل ایشان هم این بود که آنها می‌دانند یک ایدئولوگ چه تاثیری می‌تواند داشته باشد و اگر مطهری از بین برود، برای انقلاب اسلامی چه هزینه بزرگی است. با این تحلیل، آقای هاشمی شروع با حزب توده برخورد کرد. من قبل از انقلاب گاهی در جلسات گروه فرقان حضور و شناخت نسبی نسبت به تفکر آنها داشتم. همچنین بخش زیادی از اطلاعات آنها را از طریق برادر شهید و بزرگوار و مظلوم، عباسعلی ناطق نوری به استاد شهید مطهری می‌رساندم و حتی از جانب ایشان ماموریت پیدا کرده بودم که در این جلسات باقی بمانم و اطلاعات آنها را به ایشان برسانم. شهید مطهری تفکر آنها را شقوقی از ریشه‌های ماتریالیسم می‌دانستند و با آنها در مقدمه یکی از چاپ‌های کتاب علل گرایش به مادیگری برخورد جدی و صریحی کرده بودند.

با توجه به این شناخت نسبی، در همان جلسه ختم در مدرسه فیضیه، در گوش حضرت امام گفتم: «آقای هاشمی اشتباه می‌کند. این جریان مربوط به گروه فرقان است که مذهبی هستند.» حضرت امام رو به من کردند و فرمودند: «مگر تو اینها را می‌شناسی؟» گفتم: «بله، شهید مطهری هم خوب اینها را می‌شناختند.» آقا گفتند: «به اشپخ اکبر بگویند بعد از اتمام جلسه به خانه ما بیاید.» بعد از مراسم آقای هاشمی را مطلع کردیم و ایشان به منزل امام تشریف آوردند. من برای امام توضیح دادم که گروه فرقان چه کسانی هستند، چه کارهایی می‌کردند، دیدگاهشان چیست، انحراف و اشتباهشان کجا بوده است و شهید مطهری چگونه با آنها برخورد کرد و نهایتاً از چه زمانی بغض و کینه ایشان را به دل گرفتند. به امام گفتم: «این مشی و منش ترور آقای قرنی و مطهری از تفکر چپ‌مآبانه آنها وجعل عناوین «زر، زور و تزویر» مرحوم شریعتی نشأت می‌گیرد.» امام فرمودند: «شما که اینها را می‌شناسید، بروید و این موضوع را جمع کنید، چون آن طور که شما می‌گویید اینها قصد ترور تمام ما را دارند و حتی در منزل آقای بهشتی هم رفت و آمد دارند.» گفتم: «بله، آقای بهشتی دو سه نفر از اینها را خوب می‌شناسند. حتی کسی که در خانه شهید بهشتی رفت و آمد داشت، قاتل شهید قرنی بود که در زمان محاکمه معلوم شد.» آقای هاشمی هم با شنیدن این صحبت‌ها حرف‌های مرا تایید کردند و گفتند: «حمید آقا! کار خودتان است.

بیاید تهران و شروع کنید.»

من به تهران آمدم و ابتدا خدمت آقای ناطق رفته و با هماهنگی ایشان، از آقای بهشتی اختیارات گرفتم. بعد برای گرفتن امکانات خدمت آقای مهدوی‌کنی برای گرفتن کمک فکری و سازماندهی، خدمت علی‌اکبر ناطق نوری و آقای هاشمی رفته. یک مجموعه اطلاعاتی کوچک را تشکیل دادیم و برخورد با این جریان را شروع کردیم.<sup>۱۵</sup>

---

۱۵. گفتگوی نگارنده با حمیدرضا نقاشیان، ۲۰ دی ۱۳۸۹.





فصل دوم

کمیته‌ها همزاد انقلاب اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی آن چنان سهمگین و مردمی بود که سرویس‌های جاسوسی کشورهای بلوک غرب و شرق را به تحیر واداشت. این سرویس‌ها می‌دیدند که عملاً هیچ گروه سیاسی و نظامی‌ای نقش خاصی در انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ نداشته و مردم به رهبری امام خمینی و به واسطه روحانیت، رژیم پهلوی را برانداخته بودند.

در روزهای ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی، سرویس‌های غرب و شرق برای یارگیری از نهادها و احزاب سیاسی و امنیتی مسابقه‌ای مهیج را به راه انداخته بودند. این سرویس‌های اطلاعاتی در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب، به یارگیری در گروه‌های سیاسی و یا شبه‌نظامی پرداخته و افراد زیادی را در این راستا سازماندهی کرده بودند، اما روند وقایع نشان می‌داد که این افراد نقش چندانی در مسیر کلان انقلاب اسلامی ندارند. از سوی دیگر، در بدو پیروزی انقلاب اسلامی، تأسیس نهادهای امنیتی و نظامی نیز به این مسابقه اهمیتی دو چندان داده بود.

چند روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سفارتخانه‌های آمریکا و شوروی وضعیتی متفاوت با یکدیگر داشتند. چریک‌های فدایی خلق در صبح روز ۲۵ بهمن پس از سازماندهی در دانشکده فنی دانشگاه تهران به سفارت آمریکا حمله کردند و ساعاتی ویلیام سولیون سفیر آمریکا در تهران را به گروگان گرفتند. این مسئله با واکنش شدید دولت موقت روبرو شد و چریک‌های مارکسیست پس از ساعاتی مجبور به ترک سفارت آمریکا شدند.<sup>۱</sup> اما از سوی دیگر به رزیدانسی کا. گ. ب در ایران دستور داده شد تا به سرعت با نیروهای مسلح حاضر در صحنه به ویژه سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق ارتباط گرفته شود.<sup>۲</sup>

فتح پادگان‌های ارتش و کلانتری‌ها در عرض سه روز و اعلام بی‌طرفی ارتش در ظهر روز ۲۲ بهمن سبب شد تا شالوده ارتش قدرتمند شاهنشاهی عملاً از هم بپاشد و در نتیجه ده‌ها هزار قبضه انواع سلاح و مهمات نظامی از این مراکز نظامی خارج و نصیب گروه‌های سازمان یافته چپ مانند چریک‌های فدایی خلق و پیکار و سازمان مجاهدین خلق شود. اқشار سازمان نیافته مردمی نیز در این میان سلاح‌های فراوانی را در حین تسخیر مراکز نظامی به دست آوردند. از سوی دیگر فوران حس انتقام‌جویی سبب دستگیری بسیاری از مقامات ارشد نظام سابق و اعدام انقلابی آنها شد. در روز ۲۲ بهمن سپهبد بدره‌ای، فرمانده نیروی زمینی ارتش در درگیری‌ها کشته شد و سرلشگر بیگلری، جانشین فرمانده نیروهای گارد جاویدان توسط

۱. سفارت آمریکا سقوط کرد. روزنامه اطلاعات، ۲۵ بهمن ۱۳۵۷، صص ۱ و ۶.  
۲. ولادیمیر کوزیچین، کا. گ. ب در ایران، ترجمه اسماعیل زند، حسین ابوترابیان، تهران: نشر حکایت، چاپ اول ۱۳۷۰، ص ۳۵۳.

راننده‌اش به قتل رسید.<sup>۳</sup>

بسیاری از مقامات رژیم سابق نیز توسط نیروهای مردمی دستگیر و به اقامتگاه امام خمینی در مدرسه رفاه تحویل داده شدند. نیروهایی که در مدرسه رفاه امور زندانیان را رتق و فتق می‌کردند، پس از یک روز به کمیته امام خمینی، معروف شدند و در واقع اولین نهادی که در روزهای ابتدایی انقلاب اسلامی تاسیس شد، کمیته‌های انقلاب اسلامی بود. حضور نیروهای شهربانی در برخی از سرکوب‌ها و بدبینی انقلابیون به هرآنچه از نظام سابق به جا مانده بود، سبب شد تا در همان هفته‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی، کمیته‌های انقلاب با محوریت مساجد و روحانیت و با هدف اولیه جمع‌آوری اسلحه‌هایی که در دست مردم بود و حفظ امنیت محله‌ها، تاسیس شوند. البته در تمام ادارات دولتی، کارمندانی که خود را انقلابی می‌دانستند کمیته‌هایی را برای مجازات و تصفیه کارمندان طاغوتی تشکیل داده بودند و اقدامات بعضاً متضاد این کمیته‌ها سبب شد تا به زودی بساط آنها از ادارات دولتی جمع شود و هیئت‌های تصفیه و انجمن‌های اسلامی جایگزین آنها و کمیته‌های انقلاب با محوریت مساجد، محدود به محلات شوند. حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری درباره تشکیل کمیته‌ها می‌گوید:

«از آنجایی که مساجد نقش به‌سزایی در پیروزی انقلاب اسلامی داشتند، لذا از همان اوایل، مساجد به محل رجوع و اداره انقلاب تبدیل و در مدرسه علوی، تشکیل کمیته پیشنهاد شد. این مساجد باید زیر نظر مرکزی اداره می‌شدند، لذا اسم آنجا کمیته موقت شد. برای ریاست کمیته ابتدا آقای مطهری پیشنهاد شد، اما ایشان این نوع کارهای اجرایی را نمی‌پذیرفت. سپس به آقای لاهوتی پیشنهاد شد، اما برخی از دوستان مصلحت ندیدند. برای تصدیق این منصب باید فردی انتخاب می‌شد که هم مورد اعتماد مبارزین و سیاسیون و هم مورد تأیید افراد بسیار مذهبی و متقی باشد. بهترین گزینه برای کمیته‌ها حضرت آیت‌الله مهدوی کنی بود که مورد پذیرش و مقبول نیروهای انقلابی و متدین بود.»<sup>۴</sup>

عزت شاهی از مبارزان پیش از پیروزی انقلاب که از نخستین اشخاصی است که به کمیته‌های انقلاب اسلامی پیوست، درباره نحوه تأسیس کمیته‌های انقلاب می‌گوید:

با شکست حکومت نظامی و اعلام بی‌طرفی ارتش، عملاً انقلاب پیروز شد. کلاتری‌ها بدون هیچ مقاومتی تسلیم شدند و مردم از ترس به روی کار آمدن دوباره پاسبان‌ها، کلاترها

۳. نک: تصاویر منتشر شده در صفحه اول روزنامه اطلاعات، ۲۴ بهمن ۱۳۵۷.

۴. مرتضی میردار، خاطرات حجت الاسلام والمسلمین ناطق نوری، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۸.

و زندان‌ها، محل‌های تمرکز آنها را یکی پس از دیگری اشغال کردند و اسلحه آنها را به تصرف خود در آوردند. اسلحه، به‌خصوص در تهران، بیشتر از زندان‌میری‌ها، کلاتری‌ها و پادگان‌ها به‌خصوص به دست مردم و گروه‌ها افتاد.

بسیاری از عوامل و عناصر مؤثر رژیم شاه گریختند، اما تعداد زیادی هم توسط مردم و نیروهای انقلابی دستگیر و به مدرسه رفاه آورده شدند. در همسایگی مدرسه رفاه، ساختمانی بود که حیاط و زیرزمین داشت. افراد دستگیر شده را به این زیر زمین انتقال می‌دادند و ما مأمور شده بودیم که از آنها محافظت کنیم. مایی که خود تا یکی دو ماه پیش زندانی بودیم حالا شدیم زندانبان!

شبی که نصیری، رحیمی، ناجی و دیگر سران حکومت نظامی در پشت‌بام مدرسه رفاه اعدام شدند، مردم از این اقدام بی‌خبر بودند و فکر کردند کودتا شده است. بسیاری سراسیمه از خانه‌هایشان بیرون ریختند بیرون و آمدند که از آنجا را حفاظت بکنند به آنها گفتیم که خبری نیست.

کمیته استقبال با پیروزی انقلاب از بین نرفت، بلکه در مدرسه علوی و رفاه تشکیلات بی‌تشکل خود را حفظ کرد و انتظام و حفاظت امور را به دست گرفت. در این ایام، مردم همچنان مهره‌های رژیم شاه و کسانی را که در تحکیم پایه‌ها و نیز جنایت‌های آن دستی داشتند، دستگیر می‌کردند و برای بازجویی و محاکمه به مدرسه رفاه می‌آوردند.

مقر آقای بازرگان و دولت موقت، مدرسه رفاه بود و اغلب نهضت آزادی‌ها و جبهه ملی‌ها به آنجا رفت و آمد می‌کردند. عده‌ای از مجاهدین خلق مثل مسعود رجوی و موسی خیابانی نیز آنجا را پاتوق خود کرده بودند. ما فعالین کمیته استقبال در همان ایام پیغام می‌دادیم که از اینجا برحذر باشید به آقای [امام] خمینی هم گفتیم که اینها دنبال چه هستند و چه می‌خواهند و به چه دلایلی به اینجا زیاد رفت و آمد می‌کنند. به آقای بهشتی که هر از گاهی در آنجا به ما سر می‌زد گفتیم که آمد و شد اینها به صلاح نیست. نمی‌دانم آقای [امام] خمینی چیزی گفتند یا آقای بهشتی که از هفت هشت روز بعد، دیگر در آنجا آفتابی نشدند. علنی نمی‌آمدند و اگر در بیرون با هم (مجاهدین و نهضت آزادی‌ها) ارتباطی داشتند، من نمی‌دانم.

روزی سرهنگ توکلی از زندانبان رژیم شاه را در مدرسه رفاه دیدم. او به خاطر جاسوسی برای اردوگاه شرق و انتقال اسناد پیمان سنتو به پیمان ورشو به زندان محکوم شده بود و من او را از بند ۶ زندان قصر می‌شناختم. او با آقای بهشتی رفت و آمد داشت و حتی به

فصل دوم: کمیته‌ها همزاد انقلاب اسلامی □

ایشان دستور هم می‌داد که این کار را بکنید، آن کار را نکنید. خلاصه دیدیم که در آنجا همه کاره است. احساس خوبی از این وضعیت نداشتم. از آقای بهشتی پرسیدم: شما ایشان را می‌شناسید؟ گفت: بله، سرهنگ توکلی است! گفتم: سوابقش را می‌دانید؟ گفت: به هر جهت مدتی در زندان بوده است. گفتم: کافی نیست. بعد کمی از خصوصیات اخلاقی‌اش گفتم که آدم سالمی نیست، مذهبی و متعهد نیست، کمی هم از وضعیت و موقعیت زندانش گفتم و تأکید کردم که شما اشتباه می‌کنید که او را در مسائل امنیتی به بازی می‌گیرید. گفت: نه! ایشان از اول و از زمانی که از زندان آزاد شده در این مسائل حضور داشته است. گفتم: من آنچه شرط بلاغ بود گفتم، حالا خود دانید! بعد از این دیدار و گفتگو، دیگر من، او (توکلی) را در آن اطراف ندیدم و نفهمیدم چه شد و کجا رفت و الآن چه کاره است؟ اصلاً در قید حیات هست یا نه؟ به گمانم که به ارتش بازگشت و پس از مدتی نیز بازنشسته شد. وجود این مسائل نشان می‌داد که باید خیلی سریع به اوضاع سر و سامان داد، افرادی امنیت شهر را در دست بگیرند، زندانیان جایی داشته‌باشند، ارتشی‌ها بدانند چه کاره‌اند و پرونده‌های موجود ادارات امنیتی و دولتی حفظ شوند. در خلاء شهربانی و کلانتری، متخلفین و سوءاستفاده‌گران راحت بودند. نیروهای شهربانی سر کار نمی‌آمدند و ارتش به دلیل اعدام برخی از سرانش که عامل حکومت نظامی بودند در بلا تکلیفی بود و همه احساس خطر می‌کردند. وجود اسلحه و مهمات در دست مردم، به‌خصوص گروه‌هایی که با انقلاب هم‌دل نبودند و نیز خلاء کلانتری‌ها و ژاندارمری‌ها و نهادهای انتظامی، موجب خطر و ناامنی بود. ادامه این وضعیت ممکن نبود، از این رو آقایان مهدوی کنی، مطهری و... از طرف آقای (امام) خمینی مأمور تشکیل کمیته‌ها شدند تا بتوانند اموال و نوامیس مردم را حفظ کنند و کارهای انتظامی شهرها را به عهده بگیرند و این پایه‌ای شد برای تشکیل کمیته موقت انقلاب اسلامی. از مردم خواسته شد اسلحه‌های به تاراج رفته را به پادگان‌ها، مساجد و کمیته استقبال تحویل دهند و آنان بسیاری از سلاح و مهمات را برگرداندند، اما مقدار معتابیهی نیز همچنان در اختیار گروه‌ها باقی ماند.

در آن روزها مدرسه رفاه و ساختمان مجاورش شکل و شمایل خاصی داشت! کلت و یوزی و مسلسل و ژ. ۳ و جعبه مهمات و... در وسط حیاط تلنبار شده بود، چون جا و پادگانی را در اختیار نداشتیم تا تسلیحات را در آنجا متمرکز کنیم، لذا چند روزی سلاح و مهمات را در همان حیاط روی هم می‌ریختیم تا این که قرار شد مقداری از آنها را که

حالت انفجاری نداشت، در منازل آشنایان و دوستان (انقلاب) جاسازی کنیم و سر فرصت به جای مناسب تری انتقال دهیم.

به این ترتیب من عملاً در کمیته موقت انقلاب اسلامی مشغول کار شدم و هر کاری که از دستم برمی آمد انجام می دادم. حتی فکرش را هم نمی کردم که کار به درازا کشد. کمیته هم اولش موقت بود و بعد دائمی شد، اما ما هنوز بعد از گذشت چهار پنج سال با سربرگ های کمیته موقت انقلاب اسلامی مکاتبه می کردیم. روزی من به آقای مهدوی کنی از این بابت ایراد گرفتم. ایشان با خنده گفت: «آن موقعی که مسئولیت این کار را پذیرفتیم، فکر می کردیم بعد از دو سه ماه، دولتی سر کار می آید و خودش کارها را انجام می دهد. بعد هم هر کسی می رود سر کار خودش و ما هم می رویم دنبال درس و طلبگی و حوزه خودمان و مملکت درست می شود! اما الآن می بینیم که به این سادگی نمی شود مملکت را اداره کرد. آقایان صادق اسلامی<sup>۵</sup>، مهدوی کنی، باقری کنی، مطهری، ناطق نوری، بهزاد نبوی، محمد موسوی، الویری، خسرو تهرانی، فنادهای (مصطفی و علی) و من از اولین نفرات شکل دهنده کمیته انقلاب اسلامی بودیم. مهدوی کنی مسئول کمیته و بهزاد نبوی مسئول روابط عمومی

۵. شهید محمدصادق اسلامی در سال ۱۳۱۱ در یک خانواده روحانی متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در تهران و لنگرود سپری کرد. پس از بازگشت به تهران، تحصیلات دوره متوسطه را به صورت شبانه و متفرقه از سر گرفت. او مدتی درس های حوزوی را پیگیری کرد. فعالیت های سیاسی شهید محمدصادق اسلامی به آشنایی او با شهید نواب صفوی و شرکت در جلسات و برنامه های عمومی فدائیان اسلام بازمی گردد. این حضور موجب آشنایی او با شهیدان امانی، لاجوردی، رجائی و برخی چهره های دیگر گردید و در سال ۱۳۳۰ به همراه شهید حاج صادق امانی، گروه شیعیان را تشکیل داد. آنان مسجد شیخ علی در بازار آهنگرهای تهران را محل فعالیت هایشان قرار دادند. شهید صادق اسلامی همچنین در دوران اشتغال در شرکت آب با برخی از چهره های ملی آن روزگار نیز آشنا شد و همین امر موجب ارتباط او با گروه تازه تأسیس نهضت آزادی شد. این همکاری بعدها پس از تشکیل هیئت های مؤتلفه اسلامی نیز ادامه داشت و شهید اسلامی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی روابط بین نهضت آزادی و هیئت های مؤتلفه اسلامی بود. در اوایل سال ۱۳۴۲ شهید اسلامی و دیگر مبارزان اسلامی هیئت های مؤتلفه اسلامی را بنا نهادند. حدود یک ماه پس از اعدام انقلابی حسنعلی منصور توسط شاخه نظامی هیئت های مؤتلفه اسلامی، شهید اسلامی نیز پس از شهیدان حاج صادق امانی، محمد بخارایی، مرتضی نیک نژاد و رضا صفار هرندی دستگیر و در ۴۳/۱۲/۱۵ در زندان قزل قلعه و عشرت آباد زندانی شد. او ابتدا چهار ماه در زندان انفرادی تحت سخت ترین شکنجه ها قرار گرفت، سپس در تیر ماه سال ۴۴ به زندان قصر منتقل گردید و در تاریخ ۱۳۴۵/۱۲/۵ پس از تحمل حدود دو سال حبس از زندان آزاد شد. شهید صادق اسلامی پس از آزادی همکاری های گسترده ای را با آیت الله طالقانی و شهید آیت الله بهشتی داشت. او قبل از تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین خلق با آنان ارتباط داشت، اما پس از تغییر رویه از سوی این گروه و اتخاذ عقاید مارکسیستی به مخالفت با آنان برخاست تا جایی که چند بار از سوی آنان تهدید به قتل شد. شهید اسلامی نخستین کسی بود که قبل از شهادت حاج آقا مصطفی خمینی در تابستان سال ۱۳۵۶، در صحن حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) در شهر ری، طی یک سخنرانی آتشین، از رهبر انقلاب اسلامی ایران به عنوان «امام خمینی» یاد کرد. وی طی سال های ۵۵ و ۵۶ به همراه شهید حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی اندرزگو، یک گروه ضربت را علیه شاه تشکیل داد که به دلیل شهادت سیدعلی اندرزگو در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۷ این برنامه انقلابی آنان ناتمام و شهید اسلامی سحر روز ۵۷/۶/۳۱ به همراه فرزندان و برخی بستگانش دستگیر شد. قرار بازداشت شهید اسلامی پس از حدود دو ماه در تاریخ ۵۷/۸/۱۵ به قرار التزام عدم خروج از حوزه قضایی تهران تبدیل و از زندان آزاد شد. وی در سال های ۵۶ و ۵۷ عضو شورای مخفی مدیریت تحریکات انقلاب اسلامی بود. شهید اسلامی همچنین مسئول کار انتظامات ۶۵ هزار نفره کمیته استقبال از حضرت امام خمینی (ره) بود و جلسات به کلی سری ۹ سرگروه این انتظامات در منزل او تشکیل می شدند.

فصل دوم: کمیته‌ها همزاد انقلاب اسلامی □

بودند. شهید مطهری به سبب کارهای فکری و تئوریک، خود را در این امور گرفتار نکرد.<sup>۶</sup> اما بحث بر سر انتخاب اولین رئیس کمیته‌های انقلاب در میان انقلابیون جنجالی را برانگیخت. برخی از اعضای بیت امام خمینی و مرتب‌ترین با سازمان مجاهدین خلق بر انتخاب شیخ حسن لاهوتی بر این سمت اصرار داشتند. حضور وحید لاهوتی فرزند شیخ حسن لاهوتی در سازمان مجاهدین خلق دلیل این اصرار بود. آیت‌الله مهدوی کنی اولین رئیس کمیته‌های انقلاب اسلامی در این باره می‌گوید:

«مرحوم آقای لاهوتی... بیشتر می‌توانست با آقایان نهضتی‌ها و مجاهدین و بنی‌صدر بسازد، چون با آنان سوابقی داشت و یکی از فرزندان هم جزو مجاهدین خلق بود. آنها با واسطه‌هایی پیشنهاد داده بودند که آقای لاهوتی مسئول کمیته‌ها بشود... امام در آن وقت در مدرسه علوی تشریف داشتند. ما در روز دهم یا یازدهم اسفند ۱۳۵۷ با دوستان نشسته بودیم. این قدر یادم هست که مرحوم شهید بهشتی، شهید باهنر، آقای هاشمی، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله مفتاح، آیت‌الله محلاتی، آیت‌الله شاه‌آبادی و آقای ناطق نوری در آن جلسه حضور داشتند و درباره جریانات و اوضاع مملکت صحبت می‌کردیم.

ساعت حدود یازده و نیم بود که ناگهان مرحوم شهید مطهری سراسیمه از اتاق دیگر وارد شدند و گفتند: «الان این نهضتی‌ها و بعضی از این وزرای نهضت [آزادی] با آقای لاهوتی در محضر امام هستند. امام حکم فرماندهی نیروهای انقلابی را برای آقای لاهوتی نوشته‌اند و بناست ساعت ۱۲ از رادیو پخش شود و این فاجعه است. خود آقای لاهوتی آدم بدی نیست، ولی ایشان فردی عاطفی و احساسی و ساده است و اینها دورش را گرفته‌اند و ممکن است رگ حیاتی انقلاب، یعنی نیروهای مسلح انقلاب را در اختیار اینها قرار دهد و این خیلی خطرناک است.» آقای مطهری از همان جا به خدمت امام رفتند و عرض کردند دو سه دقیقه‌ای به این اتاق [اتاق پهلویی] تشریف بیاورید. سپس گوشزد کردند که این جریان، جریان خطرناکی است.

ناگفته نماند که حضرت امام نسبت به آقای مطهری بیش از همه علاقه و اعتماد داشتند. ضمناً ایشان مسئله تفکیک کمیته و سپاه را هم طرح کردند و برای اینکه کار، شدنی باشد، گفتند آقای لاهوتی را برای سپاه بگذاریم. آن وقت هنوز سپاه شکل نگرفته بود امام گفتند: «پس چه کسی کمیته را قبول می‌کند؟» گفتند: «آقای مهدوی اعلام آمادگی کرده‌اند. امام

۶. محسن کاظمی، خاطرات عزت شاهی، تهران؛ انتشارات سوره مهر، چاپ پنجم، ۱۳۸۵، صص ۴۸۳-۴۸۵.

گفتند اشکال ندارد و حکم سرپرستی کمیته‌ها به طور موقت به نام حقیر صادر گردید.<sup>۷</sup> آیت‌الله مهدوی کنی یکی از شروط پذیرش این مسئولیت را همراهی دوستان و روحانیت برشمرد و در این راستا کمیته‌های چهارده‌گانه مناطق تهران با حضور شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله عمید زنجانی، آیت‌الله سید احمد علم‌الهدی، آیت‌الله حیدرعلی جلالی‌خمینی، علی‌اصغر مروارید، سیدهادی خسروشاهی، مصطفی ملکی، شهید محمد مفتاح و... شکل گرفتند. بسیاری از زندانیان مسلمان رژیم سابق مانند آیت‌الله باقری کنی برادر بزرگ‌تر آیت‌الله مهدوی کنی<sup>۸</sup>، عزت شاهی، احمد خالدی<sup>۹</sup>، شهید سعید گلاب‌بخش<sup>۱۰</sup>، علی قنادها، بهزاد نبوی، شهید صادق اسلامی، مجتبی ثبوت، حسین شریعتمداری، حسین صادقی، سیدرضا نبوی، خسرو تهرانی و جمال اصفهانی با این کمیته‌ها به همکاری پرداختند.

مرتضی الویری از اعضای اولیه کمیته انقلاب اسلامی، پیرامون چگونگی تشکیل کمیته‌های نویسد: «تشکیل کمیته‌ها در محلات و مساجد یک اقدام خودجوش انقلابی بود. در بهمن ماه ۵۷ مسئله را با شهید مطهری در میان گذاشتیم و برای تشکیل کمیته‌ای که بتواند همه

۷. غلامرضا خواجه‌سروی، خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷، صص ۲۲۸-۲۲۶.

۸. آیت‌الله محمد باقر باقری کنی در سال ۱۳۰۵ در روستای کن از توابع تهران متولد شد. او در سال ۱۳۲۷ برای تحصیل به قم رفت و بعدها از مبرزترین شاگردان آیت‌الله بروجردی، امام خمینی و علامه طباطبائی شد. باقری کنی با آغاز نهضت امام خمینی در سال ۱۳۴۲ مدتی زندانی شد. پس از پیروزی انقلاب قائم مقام سرپرست کمیته و معاون وزیر کشور گردید. باقری کنی در تابستان ۱۳۶۱ در خیابان آزادی توسط سازمان مجاهدین خلق ترور شد. باقری کنی در دوره‌های اول، دوم و چهارم خبرنگار رهبری عضویت و از بلو تأسیس دانشگاه امام صادق، قائم مقامی این دانشگاه را برعهده داشت.

۹. احمد خالدی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه علم و صنعت و از نزدیکان آیت‌الله مهدوی کنی بود و دو دوره معاونت آموزشی دانشگاه امام صادق(ع) را به عهده داشت. او در دولت نهم قائم مقام وزارت بازرگانی و پس از مدتی فعالیت در معاونت اقتصادی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی، از مرداد ۱۳۸۹ معاون امور بین‌الملل وزارت نفت شد.

۱۰. سعید گلاب‌بخش در سال ۱۳۳۸ در اصفهان متولد شد. دوران تحصیل ابتدایی را با موفقیت پشت سر نهاد. در هنگام تحصیل در مقطع راهنمایی به مطالعه کتب دینی روی آورد و در سال سوم راهنمایی درس را رها کرد و در جستجوی راه مبارزه با تهیه گذرنامه جعلی به چند کشورهای اروپایی و لبنان رفت و در لبنان با شهید اندرزگو، محمد منتظری و جلال‌الدین فارسی آشنا شد. در اردوگاه‌های مبارزان فلسطینی در گروه الفتح فنون نظامی و چریکی را فرا گرفت. در زمان اقامت امام خمینی در پاریس به این شهر رفت و در روز ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ به عنوان یکی از مسئولین حفاظت از هوایمی امام (ره) با هوایمی دوم به میهن اسلامی بازگشت. پس از پیروزی انقلاب ابتدا به آموزش نظامی به افراد کمیته انقلاب و سپاه مشغول شد و چندی بعد خود به استخدام نیروی زمینی سپاه پاسداران درآمد و مسئولیت آموزش پادگان امام علی (ع) را پذیرفت. در غائله کردستان و آزادسازی شهر بوکان با سمت مسئول عملیات در درگیری گنبد با سمت فرمانده عملیات، در توطئه خلق عرب در خرمشهر به عنوان رزمنده و در غائله حزب خلق مسلمان در تبریز با سمت فرمانده عملیات حضوری مقترانه داشت. در ابتدای سال ۱۳۵۹ از سوی واحد نهضت‌ها به خارج از کشور اعزام شد. سعید گلاب‌بخش با آغاز جنگ تحمیلی فرماندهی عملیات غرب کشور را پذیرفت و با طراحی و برنامه‌ریزی عملیات چریکی ضربات مهلکی بر پیکر دشمن وارد کرد تا آنجا که به نام «محسن چریک» معروف شد. در روز هفتم آبان‌ماه سال ۱۳۵۹ عملیاتی چریکی دیگری را در ارتفاعات افشارآباد سرپل ذهاب انجام داد و به همراه ۴۰ تن از یارانش غریبانه به شهادت رسید. پیکر شهید گلاب‌بخش که هنگام شهادت ۲۱ سال سن داشت، به دست نیروهای عراقی افتاد و هیچ‌گاه نشانی از آن پیدا نشد. دو سال بعد خبر شهادتش را در تاریخ ۱۳۶۱/۱۱/۲۴ اعلام کردند.



فصل دوم: کمیته‌ها همزاد انقلاب اسلامی □

کمیته‌ها را زیر پوشش بگیرد و کنترل کند، اعلام آمادگی کردیم. شهید مطهری موضوع را به استحضار امام رساند و ایشان با تشکیل کمیته موقت انقلاب اسلامی موافقت فرمودند. شورای فرماندهی کمیته مرکب از هفت نفر بود که چهار نفرشان روحانی بودند از جمله آیت‌الله مهدوی کنی، شهید دکتر محمد مفتاح و سه نفر دیگر با اکثریت آرا انتخاب شدند که عبارت بودند از: شهید حاج محمد صادق اسلامی که در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی شهید شد، اصغر نوروزی و بنده.<sup>۱۱</sup>

با تاسیس کمیته مرکزی انقلاب اسلامی، روند تاسیس کمیته‌ها که در تمام وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی رشد و امور مملکتی را مختل کرده بودند، متوقف شد و آیت‌الله مهدوی کنی در گفتگویی مطبوعاتی یک روز پس از انتصاب به تفصیل درباره وظایف کمیته مرکزی و کمیته‌های شهرستان‌ها و مناطق تهران توضیح داد. ایشان همچنین مسئولین مناطق چهارده‌گانه کمیته تهران را معرفی کرد.<sup>۱۲</sup>

اما در این میان برخی از عناصر ماجراجو و فرصت‌طلب هم در میان نیروهای کمیته دیده می‌شدند. برخی از آنها پیش از انقلاب سوابق سوء اخلاقی و اجتماعی داشتند و در شرایط اولیه انقلاب بعضاً متحول و با طوفان انقلاب همراه شده و دست از کارهای گذشته خویش کشیده و در مسیر جذب، اصلاح شده بودند. برخی نیز از شرایط بحرانی انقلاب سوء استفاده کرده و برای تسویه حساب‌های شخصی به کمیته آمده بودند. آیت‌الله مهدوی کنی در این باره می‌گوید: «اوایل انقلاب جذب نیروها در کمیته حساب و کتابی از نظر تعداد نیرو، گزینش، آموزش انتظامی، نظامی و... نداشت، به همین جهت یک سری نابسامانی‌هایی را به دنبال داشت. حتی بعضی‌ها به نام کمیته، افرادی را دور خودشان جمع کرده و تشکیل کمیته داده بودند و کارهایی غیر از کارهای انتظامی می‌کردند؛ زمین و اموال تقسیم می‌کردند و...»<sup>۱۳</sup>

در واقع بیش از آن که بحث نفوذ در کمیته‌ها معطوف به گروه‌های سیاسی باشد، حضور افرادی که صلاحیت‌های لازم شخصی برای در دست داشتن سلاح در روزهای پر آشوب ابتدای انقلاب را نداشتند، برای کمیته‌ها تبدیل به معضل شده بود. سردار آیت‌گودرزی از یاران آیت‌الله مهدوی کنی در مسجد جلیلی پیش از پیروزی انقلاب و از فرماندهان کمیته انقلاب اسلامی پس

۱۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با مرتضی الویری، شماره بازبایی ۲۰۸۳.

۱۲. اختیارات کمیته‌های انقلاب محدود شد، کنفرانس خبری محمدرضا مهدوی کنی سرپرست موقت کمیته مرکزی، روزنامه کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳.

۱۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، شماره بازبایی ۲۸۰۴.

از پیروزی انقلاب درباره تصفیه نیروها می‌گوید:

«شاید بتوان گفت، اولین گام در جهت ساماندهی انسانی کمیته‌ها از مرداد ۵۸ و از کمیته کلانتری‌ها شروع شد. قرار شد از یک نقطه کوچک شروع و بعد در مناطق دیگر اجرا شود و گزینش و پذیرش را با شیوه مصاحبه شروع کردیم. حد نصابی را برای داوطلبان در نظر گرفتیم و شرایط احراز این شغل را تعیین کردیم. بعد هم آن را در مناطق دیگر توسعه دادیم که تا اواسط سال ۶۰ طول کشید. با بسیاری از کسانی که نمی‌بایست در کمیته باشند به گونه‌ای احترام‌آمیز تصفیه حساب کردیم و رفتند.»<sup>۱۴</sup>

آیت‌الله سید احمد علم‌الهدی مسئول کمیته مسجد لرزاده نیز در این زمینه اظهار می‌دارد: «پس از تصفیه نیروهای ناسالم، فقط بچه‌های ناب و افرادی ماندند که از هستی‌شان گذشته و از اول به قصد خدمت و انجام وظیفه شرعی و خدمت به انقلاب آمده بودند.»<sup>۱۵</sup>

آیت‌الله سید احمد علم‌الهدی از فرماندهان ارشد کمیته منطقه ده تهران قدرت اطلاعاتی کمیته را دلیل عدم نفوذ گروهک‌ها می‌داند. وی در این باره می‌گوید:

«عجیب این بود که گروهک‌ها که در همه نهادها نفوذ داشتند و مثلاً در دادستانی آقای قدوسی را شهید کردند، در حزب جمهوری اسلامی فاجعه هفتم تیر را به وجود آوردند و... در کمیته هیچ گونه عملیاتی از طریق عامل نفوذی نتوانستند انجام دهند. دو سه تا حرکت هنوز صورت نگرفته بود که عامل نفوذی افشا شد. کمیته با اینکه به هم ریخته بود و تشکیلاتی نداشت، نسبت به نهادهای دیگر عامل نفوذی خیلی کمتری داشت. با تشکیلات، بیشتر می‌شود مملکت را منحرف کرد تا بدون تشکیلات. هر جا تشکیلاتش محکم‌تر بود (مثل حزب جمهوری اسلامی) عامل نفوذی‌اش هم بیشتر بود. در قضیه هفتم تیر به فاصله ۴۸ ساعت، چهل خانه تیمی منافقین را که همه شناسایی شده بودند، گرفتیم. این قدر اطلاعات کمیته قوی بود. در مدتی که در کمیته بودیم، چیزی حدود سه هزار پرونده برای منافقین تشکیل دادیم و به اوین ارسال شد.»<sup>۱۶</sup>

محمد پاکدامن از فرماندهان وقت کمیته‌های انقلاب اسلامی درباره نفوذ در کمیته‌ها می‌گوید: «گروهک‌ها خیلی علاقمند بودند نفوذ کنند، نفوذ هم می‌کردند، ولی خیلی راحت هم پیدا می‌شدند، برای اینکه آن موقع جو، جو صداقت بود و همه خادم بودند و لذا خائن خیلی

۱۴. همان، گفتگو با سردار آیت‌گودرزی، شماره بازیابی ۱۴۸۹.

۱۵. همان، گفتگو با آیت‌الله سید احمد علم‌الهدی، شماره بازیابی ۱۴۶۶۲.

۱۶. همان، شماره بازیابی ۱۴۶۶۳.

فصل دوم: کمیته‌ها همزاد انقلاب اسلامی □

زود خودش را نشان می‌داد. برای همین زود می‌گرفتیم»<sup>۱۷</sup>

در مقابل نصرالله لک<sup>۱۸</sup> از فرماندهان کمیته انقلاب اسلامی می‌گوید:

«ما در گروهک‌ها نفوذی داشتیم. مرحوم دهنوی در منطقه هفت یکی از این نفوذی‌ها بود و آن قدر درست عمل کرد که جزو کادر گروهک‌ها و به موسی خیابانی و زن و بچه رجوی نزدیک شد. هر کسی نمی‌توانست این کار را بکند، چون گروهک‌ها خیلی فنی بودند و راحت دست طرف را می‌خواندند.»<sup>۱۹</sup>

البته، آقای لک بحث نفوذی‌های گروهک‌ها را در داخل کمیته فراموش نکرده است و می‌افزاید: «اسبب پذیری در مقابل نفوذی‌ها خیلی از مهره‌ها را از ما گرفت. گاهی اوقات نفوذی‌ها از برنامه‌ها و عملکردهایشان و صحبت‌هایشان شناسایی می‌شدند و خدا کمک می‌کرد و اطلاعاتی به دست می‌آمد.»<sup>۲۰</sup>

### مهم‌ترین مخالفان کمیته‌های انقلاب اسلامی

دولت موقت در اوایل انقلاب یکی از مخالفان سرسخت کمیته‌ها بود. دلیل این مخالفت استقلال کامل کمیته‌ها از دولت و فرمانبری آنها از روحانیت بود، به گونه‌ای که نفس حضور کمیته با عقیده مهندس مهدی بازرگان مبنی بر این که مردمی که انقلاب کردند به خانه‌هایشان برگردند، منافات داشت. مرتضی الویری از اولین اعضای شورای مرکزی کمیته‌های انقلاب اسلامی در این باره می‌گوید:

«کمیته‌ها در همان اوایل انقلاب شکل گرفتند و داشتند کار خودشان را انجام می‌دادند که شهربانی هم شروع کرد به بازی در آوردن. با بسیاری از عوامل ضد انقلاب اصلاً کاری نداشت و برخورد نمی‌کرد و اگرچه آقای مهدوی کنی عضو شورای انقلاب بود، دولت موقت تمایل نداشت از کمیته دفاع و حمایت کند، برای این که احساس می‌کرد کمیته زیر بلیت خودش نیست.»<sup>۲۱</sup>

مهدی بازرگان در راستای مخالفت‌های خود و در زمانی که عصبانیت او از کمیته به اوج

۱۷. همان، گفتگو با محمد پاکدامن، شماره بازیابی ۱۴۶۶۶.

۱۸. نصرالله لک متولد ۱۳۲۱، از نزدیکان آیت‌الله مهدوی کنی که از بدو تاسیس دانشگاه امام صادق (ع) مسئول تربیت بدنی این دانشگاه است. او حافظه‌ای بی‌نظیر در به یاد داشتن اسامی اشخاص دارد.

۱۹. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با نصرالله لک، شماره بازیابی ۱۴۶۷۷.

۲۰. همان جا.

۲۱. همان، گفتگو با مرتضی الویری، شماره بازیابی ۲۰۸۳.

رسیده بود، می گوید:

«کمیته‌ها همه جا هستند و هیچ کسی هم حساب و کتاب آنها را ندارد. افراد و گروه‌های تندرو و به قول خودشان انقلابی، ولی افراطی که می‌خواهند تمام برنامه و خواسته‌هایشان فوراً و کاملاً پیاده شود. در مورد کمیته‌ها باید گفت که در گذشته وجودشان به‌جا و نجات‌بخش انقلاب بود، یعنی جلوی حملات دشمن را گرفتند و حفاظت‌ها کردند، اما در وضعیت فعلی، هم کار خوب و به‌جا و هم کار بد و بی‌جا انجام می‌دهند.»<sup>۲۲</sup>

اما در ظاهر مشکل دولت موقت با کمیته‌ها بر سر تداخل وظایف و کارشکنی برخی نیروهای کمیته بود. یوسف ترابی از فرماندهان کمیته در این باره می‌گوید:

«در اوایل انقلاب کمیته‌ها مأموریت‌های سیال و شناوری داشتند و دستورالعمل محکم و مبینی نداشتند و حضور طیفی از جوانان که ماجراجو بودند، باعث می‌شد نوعی گریز از قانون در رفتارها و عملکرد بعضی از عناصر کمیته‌های انقلاب اسلامی دیده شود. نکته قابل توجه دیگر این است که در آن مقطع، رقابت‌هایی بین جناح‌های سیاسی کشور هم وجود داشت و بعضاً کمیته با جناح‌های مختلف انقلاب برخورد می‌کرد. دولت موقت گله می‌کرد که اینها قانونمند نیستند و بدون مجوز و حکم دستگیر می‌کنند. نمونه‌اش دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی در اوایل پیروزی انقلاب بود که آقای بازرگان از آن به عنوان خودسری یاد می‌کرد.»<sup>۲۳</sup>

نصرالله لک در این راستا می‌گوید:

«حرف دولت موقت این بود که مملکت نمی‌تواند چند دولت داشته باشد و قدرت باید در دست دولت متمرکز شود تا بتواند انجام وظیفه کند، اما سیاست‌های دولت موقت متناسب با آرمان‌های امام و انقلاب نبود و با آنها در تضاد بود. آنان به قدری جسارت پیدا کرده بودند که به پاسدارها و ارزش‌ها توهین می‌کردند و می‌گفتند دیکتاتوری نعلین دارد می‌آید. خودشان را به نحوی صاحب همه انقلاب می‌دانستند. قصد خدمت نداشتند و می‌خواستند برنامه‌ای را بریزند که نظام استحاله شود و خودشان بتوانند برنامه‌های قبلی را در حیطه وسیع‌تری توسعه بدهند.»<sup>۲۴</sup>

واقعیت این است که دولت موقت در ابتدا کمیته را به عنوان بازوی خود پذیرفته بود. سید مهدی هاشمی گلپایگانی از فرماندهان کمیته انقلاب اسلامی می‌گوید:

۲۲. عبدالعلی بازرگان، مسایل و مشکلات نخستین سال انقلاب از زبان بازرگان، تهران: ناشر مولف، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۹۱.

۲۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با یوسف ترابی، شماره بازبایی ۱۴۶۷۸.

۲۴. همان، گفتگو با نصرالله لک، شماره بازبایی ۱۴۶۷۷.

فصل دوم: کمیته‌ها همزاد انقلاب اسلامی □

«من از نخست وزیری نامه داشتم که آقا فلان است و نوشته بود که به کمیته مراجعه شود. یعنی نیروی قوی و نیروی اجرایی اینها کمیته‌ها بودند و هر کاری می‌خواستند... به کمیته می‌نوشتند.»<sup>۲۵</sup>

نصرالله لک هم در این باره می‌گوید:

«در اوایل، کمیته بازوی اینها بود و اختلافات ایجاد نشده بود و به کمیته‌ها اهمیت می‌دادند، ولی وقتی دیدند این پایگاه گاهی با خواسته‌های آنها همخوانی ندارد و خیلی مطیع نیست، کمیته‌ها را خودسر و یاغی و طاغی و... نامیدند.»<sup>۲۶</sup>

اما مشکل دولت بازرگان با کمیته‌ها اساسی‌تر از این حرف‌ها بود. سید مهدی هاشمی گلپایگانی می‌گوید:

«از قول اخوی‌ام که وزیر علوم بود [سیدمحمد رضا هاشمی گلپایگانی] نقل می‌کنم. ایشان می‌گفت: یک بار به دیدن آقای بازرگان رفتم تا درباره مشکلات دانشگاه و... صحبت کنیم. بعد از اینکه کمی حرف زدیم، ایشان خیلی عصبانی و ناراحت گفت: آقا در شمال این کمیته‌ها مردم را اذیت کرده، کتک زده و جلوی آزادی مردم را گرفته‌اند... با کمیته‌ها خوب نبودند و دلشان می‌خواست کمیته‌ها مجری فرمان آنها باشند.»<sup>۲۷</sup>

حسین مقدم از فرماندهان کمیته، ریشه مشکل را حضور روحانیت در راس و بدنه کمیته انقلاب اسلامی می‌داند:

«چرا رابطه دولت موقت با کمیته این طور بود؟ محور کمیته روحانیت بود و در رأس آن آقای مهدوی کنی قرار داشت که یک روحانی صد در صد مورد تأیید و عنایت امام و از ارادتمندان ایشان بود. جانشین او آقای باقری کنی از عرفا و بزرگان نظام بود و هست. اینها هم یک سری روحانیون بسیار خوش‌وجهه و محترم را با خود به داخل کمیته آوردند که اینها نه تنها فرمانده، بلکه آگاه بر حلال و حرام شرع و احکام شرع و قضاوت بودند.»<sup>۲۸</sup>

بنابراین اساس اختلاف دولت موقت با کمیته را پس از عبور از ظاهر قضیه و بحث ساختار و قدرت و تداخل کارها باید در محوریت روحانیت بر کمیته‌ها جستجو کرد. آیت الله سید

۲۵. همان، گفتگو با مهدی هاشمی گلپایگانی، شماره بازیابی ۱۴۶۶۷.

۲۶. همان، گفتگو با نصرالله لک، شماره بازیابی ۱۴۶۷۶.

۲۷. همان، گفتگو با مهدی هاشمی گلپایگانی، شماره بازیابی ۱۴۶۶۷.

۲۸. سیدعلی هاشمی و مهدی رنجبر، تاریخ شفاهی کمیته‌های انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۱۰۲.

احمد علم الهدی می گوید:

«رابطه دولت موقت از همان ابتدا با کمیته [خوب] نبود، چون اسلحه دست کمیته بود و کمیته‌ها هم تاج روحانیت و امام بودند. نظریات و عقاید دولت موقت هم با امام نمی‌ساخت، هر کاری می‌خواستند بکنند، کمیته نمی‌گذاشت و در هر قضیه‌ای می‌خواستند وارد عرصه شوند و افرادی را بیاورند، کمیته جلویشان را می‌گرفت، به خاطر همین، خیلی ناراحت بودند.»<sup>۲۹</sup>

این مخالفت‌ها بارها از سوی مهندس بازرگان به امام خمینی (ره) منتقل و درخواست انحلال کمیته‌ها ارائه شد، اما هر بار پاسخ امام خمینی به این درخواست منفی بود.

آیت‌الله سید احمد علم‌الهدی درباره مخالفت‌های امام خمینی (ره) با درخواست‌های مهندس مهدی بازرگان می‌گوید:

«اینها خدمت امام رفته و فشار آورده بودند که ایشان کمیته‌ها را تعطیل کنند. هر وقت دولت موقت حرف می‌زد، امام می‌گفت کمیته‌ها باید بمانند. اینها خیلی ناامید شدند و تصمیم گرفتند به قم و خدمت مرحوم آیت‌الله گلپایگانی بروند. در بین مراجع کسی که با امام بیشتر رابطه داشت، آیت‌الله گلپایگانی بود. بازرگان و دولتش خدمت آقای گلپایگانی رفته و از فجاج کمیته گفته بودند که: «اینها می‌کشند، می‌زنند، می‌بندند، به فساد می‌کشند و مانع راه دولت‌اند. ما رفتیم خدمت امام و هر چه عرض کردیم، ایشان قبول نکردند. حالا آمده‌ایم از شما خواهش کنیم از امام بخواهید این تشکیلات فاسد را منحل کنند.» همه حرف‌هایشان را که زده بودند، آیت‌الله گلپایگانی خندیده و در گوش آقای بازرگان گفته بودند: «آقای بازرگان! ما از خود شما می‌ترسیم، کمیته‌ها باید باشند.»<sup>۳۰</sup>

اما تنها مخالف کمیته‌های انقلاب اسلامی دولت موقت نبود، بلکه اعضای برجسته و مؤسسين خط سه نیز از مخالفان کمیته انقلاب اسلامی بودند. آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، دبیر جامعه روحانیت مبارز تهران و اولین فرمانده کمیته در این باره می‌گوید:

«یادم هست می‌خواستیم در جماران خدمت امام شرفیاب بشویم. بیرون در، مرحوم حاج احمد آقا به من گفتند که خوب چسبیدی به کمیته‌ها. مثل اینکه یک بازوی مسلح لازم داری؟ شاید ایشان به حسب ظاهر شوخی کردند. من هم به شوخی گفتم: بله می‌خواهیم باشد... گفت: نه مقصودم این است که جامعه روحانیت بخواهد نیروی مسلح داشته باشد.

۲۹. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با آیت‌الله سید احمد علم‌الهدی، شماره بازبایی ۱۴۶۶۳.

۳۰. همان جا.

فصل دوم: کمیته‌ها همزاد انقلاب اسلامی □

البته برای من هشدار می‌بود که مثل اینکه بعضی از دوستان با کمیته مخالفند و گاهی شاید این تصور وجود دارد که مثلاً جامعه روحانیت می‌خواهد برای خودش نیروی مسلح داشته و جریانی در قبال جریان‌های دیگر باشد و حال آنکه چنین تصویری واقعاً بی‌مورد بود.<sup>۳۱</sup> آیت‌الله حسینعلی منتظری نیز بارها مخالفتش را با فعالیت‌های کمیته ابراز کرد. ماجرای کمیته اصفهان و قتل مهندس بحرینیان به دستور امید نجف‌آبادی<sup>۳۲</sup> از نزدیکان آیت‌الله منتظری و حسن ساطع بر شدت مخالفت‌ها افزود<sup>۳۳</sup>. یکی از یکی از اعضای وقت شورای مرکزی سپاه اصفهان در این باره می‌نویسد:

شورای فرماندهی سپاه اصفهان به هنگام تشکیل عبارت بودند: از بنده، آقایان پرورش، مصطفی ابطحی، ناصر دریدیان معروف به پدر، رحیم صفوی، حسین رضایی، حبیب خلیفه سلطانی و چند نفر دیگر... در حدود شاید کمتر از یک هفته وضعیت فوق به هم خورد و شخصی که هیچ کس او را نمی‌شناخت به نام حسن ساطع (حسن نارنجی) با کیفیت مرموزی وارد شورا و متأسفانه مسئول اطلاعات شد و شورای فرماندهی سپاه اصفهان به فرماندهی... شکل جدیدی به خود گرفت... گویا اکثر ترورها، گروگانگیری و تقویت باند [مهدی هاشمی] در زمان حضور امید [نجف‌آبادی] در پست ریاست دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان رخ داد... آقایان مسعود خوانساری که مسئول دفتر و همه کاره او بود، محمد عطریانفر که فعلاً در وزارت کشور سمت مهمی دارد، کیفرخواست می‌نوشتند و مسئولیت مهمی بود... همیشه آقایان محمدقمصری، محمدعطریانفر، مسعود خوانساری، محمود پناهنده، حسن ساطع و چند نفر رشتی که به دنبال ایشان به اصفهان آمده بودند، در اطراف آقای امید بودند... خلاصه این گروه هم اسلحه در اختیار داشتند و هم حکم قاضی و قدرت قضاوت و هرکسی را که اراده می‌کردند به نحوی از بین ببرند، ترور می‌کردند.<sup>۳۴</sup>

۳۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفت و گو با آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، شماره بازیابی ۲۰۴۹.

۳۲. فتح‌الله امید نجف‌آبادی، فرزند محمود متولد سال ۱۳۲۲ از روحانیون اصفهان و از نزدیکان آیت‌الله حسینعلی منتظری که در ابتدای سال ۱۳۵۸ با نظر وی به عنوان حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان منصوب و پس از مدتی به دلیل سوءاستفاده از موقعیت در صدور احکام قضایی از جمله صدور حکم ترور مهندس بحرینیان از کار بر کنار گردید و سپس به عنوان نماینده مردم اصفهان در دوره اول به مجلس شورای اسلامی راه یافت. امید نجف‌آبادی در مجلس اول از حامیان بنی‌صدر بود. او در آبان ۱۳۶۷ در دادگاه ویژه روحانیت به اتهامات عدیده از جمله تشکیل باند فساد، ابتلاء شدید به فساد اخلاقی و مالی و... به همراه ۵ تن از دیگر اعضای باند مزبور به اعدام محکوم شد و در ۶۷/۸/۱۷ حکم درباره او اجرا شد.

۳۳. اسناد مربوط به احکام ترور مهندس بحرینیان اخیراً در بخش ضمیمه کتاب *درد و درد*، خاطرات رضا میرمحمدصادقی، توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است.

۳۴. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مهدی هاشمی، شماره بازیابی ۲۴۶۹۷.

البته محمد عطریانفر، قائم مقام وقت سپاه اصفهان و نزدیک‌ترین فرد به امید نجف‌آبادی، معتقد است امید نجف‌آبادی حکم قتل بحرینیان را نداد و عملکرد او در دوران کوتاهی که قضاوت را در اصفهان عهده‌دار بود، دوران طلایی دستگاه قضاوت اسلامی است و نقدها درباره امید نجف‌آبادی به مسائل سیاسی برمی‌گردد. عطریانفر معتقد است تیم عملیاتی مهدی هاشمی، مهندس بحرینیان را به خاطر مسائل قهدریجان به قتل رساند و این مسئله به امید نجف‌آبادی ربطی نداشت.<sup>۳۵</sup>

به هر روی حضور گسترده روحانیت در ارکان مختلف کمیته‌ها سبب شد تا عملیات نفوذ در این نهاد انقلابی تقریباً ناکام بماند. در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱ کمیته‌های انقلاب اسلامی در شهرهای بزرگ نقش مهمی در درگیری با گروهک‌های ضد انقلاب داشتند و در حوادث بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، نیروهای کمیته انقلاب اسلامی خط مقدم درگیری بودند. با این حال با نهادینه شدن انقلاب اسلامی و تشکیل رسمی دولت، به تدریج از اختیارات کمیته‌ها کاسته شد. از سوی دیگر انتصاب افرادی همچون علی فلاحیان سبب شد تا برخی از نیروهای مخلص انقلابی از این نهاد جدا شوند و عمدتاً به سپاه پاسداران و یا وزارت تازه تأسیس اطلاعات بپیوندند.

نهاد انقلابی کمیته نهایتاً در دوران وزارت کشور عبدالله نوری در سال ۱۳۶۹ با موافقت فرمانده کل قوا در نیروهای انتظامی ادغام شد. در طول سال‌های حیات کمیته‌های انقلاب اسلامی، ریاست کمیته‌ها با آیت‌الله محمد رضا مهدوی کنی (از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۱)، علی فلاحیان<sup>۳۶</sup> (از سال ۱۳۶۱ تا سال ۱۳۶۴)، احمد سالک (از سال ۱۳۶۴ تا سال ۱۳۶۶)، سراج‌الدین موسوی<sup>۳۷</sup> (از سال ۱۳۶۶ تا سال ۱۳۶۸) و مختار کلانتری<sup>۳۸</sup> (از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۶۹) بود و در سال آخر حیات کمیته‌های انقلاب اسلامی، سردار آیت گودرزی مسئول ادغام این نهاد انقلابی در نیروی انتظامی شد.

۳۵. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محمد عطریانفر، شماره بازیابی ۱۱۹۷۱.

۳۶. علی فلاحیان با حکم علی اکبر ناطق نوری وزیر کشور به ریاست کمیته انقلاب اسلامی منصوب شد و پس از آن که او با حکم محمدعلی‌شهری قائم مقام وزیر اطلاعات شد، احمد سالک به عنوان فرمانده کمیته انقلاب اسلامی حکم گرفت.

۳۷. سراج‌الدین میردامادی که اعضای بیت امام خمینی بود به صورت همزمان ریاست کمیته‌ها و نمایندگی امام خمینی در این نهاد را برعهده داشت که در دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای ریاست کمیته به مختار کلانتری واگذار شد و حجت‌الاسلام محمد علی رحمانی دیگر عضو دفتر امام خمینی به عنوان نماینده رهبری در این نهاد معرفی شد.

۳۸. روح‌الله حسینیان درباره ماجرای درگیری شیخ یوسف صانعی با پاسداران محافظ امام می‌گوید: آقای صانعی در حالی دم از بیت امام (ره) می‌زند و اعلام حمایت می‌کند که یک بار در مقابل بیت حضرت امام با پاسدارها درگیر شد و در کوچه عمامه خود را زمین زد و هر چه از دهانش درآمد نظیر اتهام ترور به حاج احمدآقا نسبت داد. آقای صانعی چون آن زمان دادستان کل کشور بود دستور داد تا آقای مختار کلانتری، فرمانده حفاظت بیت امام را دستگیر کنند و مدتی در بازداشت بود که با اصرار و دخالت حضرت امام آزاد شد.



فصل سوم

بقایای ساواک در خدمت دولت موقت

با فروپاشی نظام شاهنشاهی اولین جایگاهی که مورد توجه انقلابیون قرار گرفت، سازمان اطلاعات رژیم پهلوی، ساواک بود. در خرداد ماه ۱۳۵۷، ناصر مقدم<sup>۱</sup> با حکم محمدرضا پهلوی به عنوان رئیس ساواک انتخاب شد و نعمت‌الله نصیری رئیس ساواک به مدت ۱۵ سال و پرویز ثابتی<sup>۲</sup> مدیرکل اداره سوم و نفر دوم ساواک معروف به مقام امنیتی با ورود مقدم، خلع ید شدند. مقدم که خود در دهه ۴۰ مدیرکل اداره سوم بود، در دهه ۵۰ ریاست اداره دوم ارتش را به عهده داشت. او از زمانی که از اداره سوم ساواک به اداره دوم ارتش رفت، رابطه خوبی با پرویز ثابتی نداشت<sup>۳</sup> و از سوی دیگر می‌کوشید روابطش را با رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی ترمیم کند، بنابراین در اولین فرصت پرویز ثابتی و دیگر مدیرکل‌های ساواک<sup>۴</sup> را برکنار کرد. البته مقامات وقت ساواک معتقد بودند که حضور مقدم در ساواک پروژه‌های آمریکایی برای تقویت جبهه ملی و دیگر نیروهای نزدیک به دموکرات‌های آمریکایی بوده است. منوچهر هاشمی<sup>۵</sup> مدیرکل وقت

۱. ناصر مقدم فرزند یعقوب در سال ۱۲۹۷ در تهران متولد شد. او تحصیلات ابتدایی را در تهران طی کرد و در سال ۱۳۱۳ وارد دبیرستان نظام شد. در سال ۱۳۱۹ فارغ‌التحصیل شد و دیپلم گرفت. طی سال‌های ۱۳۱۹-۲۱ در دانشکده افسری تحصیل کرد و با درجه ستوان دومی فارغ‌التحصیل شد. چند سال بعد از دانشکده حقوق دانشگاه تهران هم لیسانس حقوق قضایی گرفت. در شهریور ۱۳۲۹ با فرانک سلیمانی ازدواج کرد و از او دارای سه فرزند شد. سپس در مقامات مختلفی ارتش به خدمت پرداخت. هنگامی که حسین فردوست در سال ۱۳۳۸ دفتر ویژه اطلاعات را تأسیس کرد و در رأس آن قرار گرفت، ناصر مقدم را نیز که تا آن زمان رئیس شعبه بازرسی اداره دادرسی ارتش بود، به آن دفتر منتقل کرد. چند سال پس از انتصاب فردوست به قائم‌مقامی کل ساواک، در شامگاه روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، شاه که از عملکرد ساواک در برخورد با مخالفان ناراضی بود، به پیشنهاد فردوست، سرتیپ مصطفی امجدی را از مدیر کلی اداره کل سوم ساواک (اداره امنیت داخلی) برکنار و ناصر مقدم را جایگزین او کرد. ناصر مقدم قریب به ده سال در رأس مدیریت اداره کل سوم ساواک باقی ماند. از جمله مهم‌ترین تشکیلاتی که در دوران مدیریت مقدم در اداره کل سوم ساواک به ابتکار همین اداره و با مشارکت شهربانی و ژاندارمری تأسیس شد، کمیته مشترک ضد خرابکاری بود. مقدم در سال ۱۳۵۰ از ساواک به ارتش بازگشت و به عنوان رئیس اداره دوم ستاد مشترک ارتش، مسئولیت «امور اطلاعات و ضد اطلاعات» ارتش را به عهده گرفت و تا درجه سپهبدی پیش رفت. با اوج‌گیری انقلاب اسلامی، محمدرضا پهلوی در ۱۶ خرداد ماه ۱۳۵۷ مقدم را به جای نعمت‌الله نصیری به ریاست ساواک منصوب کرد.

۲. پرویز ثابتی در سال ۱۳۱۵ در سنگسر از توابع سمنان در یک خانواده بهائی به دنیا آمد. دوران ابتدایی را در سنگسر و دوران دبیرستان را در تهران گذراند. از ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۷ در دانشکده حقوق دانشگاه تهران تحصیل کرد. در بهمن ۱۳۳۷ با معرفی ضرابی (مدیرکل نهم ساواک) به استخدام ساواک درآمد. ابتدا با حمایت فردوست، قائم مقام ساواک و ناصر مقدم، مدیرکل اداره سوم در سال ۱۳۴۵ رئیس اداره یکم اداره کل سوم شد. در سال ۱۳۴۹ معاون اداره کل سوم ساواک شد. ثابتی در سال ۱۳۵۲ توسط ارتشبد نصیری، رئیس ساواک، به سمت مدیرکل اداره سوم تعیین و عملاً همه کاره ساواک شد. او با نام رمز بامداد در تمام عملیات پر سر و صدای ساواک در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ نقش اصلی را به عهده داشت و شبکه ساواک در وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی و حتی بخش خصوصی زیر نظر مستقیم او عمل می‌کردند و کار امنیت داخلی یکسره در دست وی بود. ثابتی که از قدرتمندترین شخصیت‌های کشور در دوران پهلوی بود، به شدت از سیاست سرکوب دفاع می‌کرد. بعد از روی کار آمدن ناصر مقدم در ساواک، ثابتی از سمتش برکنار و بلافاصله با فروش اموالش از کشور خارج شد. او هم اکنون در آمریکا سکونت دارد. کتاب خاطرات او اخیراً با نام «در دامگه حادثه» در خارج از کشور منتشر شده است.

۳. نک: عرفان قانعی فرد، در دامگه حادثه، گفتگو با پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک، انتشارات شرکت کتاب خارج از کشور، اسفند ۱۳۹۰، صص ۳۱۸-۳۱۹.

۴. در چارت سازمانی ساواک گرچه چند معاون پیش بینی شده بود، اما در واقع این معاونت‌ها تشریفاتی بودند و مدیرکل‌های ادارات نه گانه ساواک را اداره می‌کردند.

۵. منوچهر هاشمی در سال ۱۲۹۸ در خوی و در یک خانواده مذهبی و روحانی متولد شد. تا چهارده سالگی در شهر خوی

اداره هشتم ساواک در این باره می گوید:

«سپهبد مقدم چند ماه قبل از این که به مقام ریاست ساواک برسد، به امریکا دعوت شد و در آنجا آموزش های لازم را دید. وقتی ارتشبد نصیری از کار برکنار شد، در همان روز ادمیرال ترنر، رئیس سیا به وسیله اردیشیر زاهدی سفیر ایران برای اعلیحضرت پیام فرستاد که مقدم را به جای نصیری بگمارد. نفر دوم سفارت [اسد همایون] تعریف می کرد مقدم که به اینجا آمد، اغلب جاها، جز دو جا همراهش بودم. بعد از برگشتن او، یک روز اردشیر زاهدی مرا خواست و گفت برو پیش رئیس سیا، یک پیام فوری دارد. رفتم و گفتم: بگویند که به نظر ما مقدم را رئیس ساواک بگذارید.»<sup>۶</sup>

منوچهر هاشمی در جای دیگری در باره نحوه انتصاب ناصر مقدم می گوید:

«سالی که قرار بود ارتشبد نصیری از سمت ریاست ساواک منتقل و به سفارت در پاکستان منصوب شود، مرا برای مأموریتی به پاریس اعزام و در موقع خداحافظی تأکید کرد که تا می توانی مأموریت خود را زودتر انجام بده و به ایران برگرد. قرار است من در شغل دیگری، سفارت در پاکستان، انجام وظیفه کنم. من سرلشگر معتضد را به سمت رئیس و تو را به سمت قائم مقام ساواک به اعلیحضرت پیشنهاد کرده و ایشان هم تصویب فرموده اند. زودتر مراجعت کن تا به حضور ایشان معرفی شوی، اما من در پاریس اطلاع پیدا کردم که سپهبد مقدم به ریاست ساواک تعیین شده است. این ماجرا گذشت و من از پاریس برگشتم... ارتشبد نصیری در مورد مطلبی که قبل از عزیمت من به پاریس در مورد ریاست سرلشگر معتضد و قائم مقامی من گفته بود، توضیح داد که امریکایی ها از طریق اردشیر زاهدی پیغام داده بودند که سپهبد مقدم مناسب ترین افسر برای ریاست سازمان اطلاعات و

---

تحصیلات ابتدایی را پشت سر گذاشت و در سال ۱۳۲۲ وارد دبیرستان نظام در تهران شد. پس از آن به دانشکده افسری رفت و در سال ۱۳۲۰ فارغ التحصیل و وارد ارتش شد. در دهه ۳۰ در ارومیه، کردستان و فارس خدمت کرد و در سال ۱۳۳۵ به عنوان فرمانده ضداطلاعات روانه فارس و سپس مامور ایجاد تشکیلات ساواک در فارس، بوشهر و بندرعباس شد. منوچهر هاشمی روابط بسیار نزدیکی با تیمور بختیار داشت و حتی پس از برکناری اولین رئیس ساواک این روابط ادامه داشت. در سرکوبی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در شیراز و دستگیری آیت الله بهاءالدین محلاتی و آیت الله شهید دستغیب نقش آفرینی کرد، سپس مدتی کوتاه به ساواک استان خراسان رفت. پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد با حکم سرلشگر حسن پاکروان، منوچهر هاشمی به سمت رئیس اداره کل هشتم ساواک منصوب شد. او اداره کل هشتم ساواک را که با ۴۰ کارشناس اداره می شد، گسترش داد، به طوری که بعد از ۱۵ سال، تعداد کارشناسان داره هشتم به ۱۲ برابر افزایش یافت. او دوره های مختلفی را در امریکا، انگلیس، آلمان و اسرائیل گذراند و کارشناسانی از اسرائیل، امریکا، انگلیس، ترکیه و آلمان را برای آموزش کارکنان ساواک به کار گرفت. پرونده مقرب و ربانی مهم ترین پرونده دوران ریاست هاشمی بر اداره هشتم ساواک بود.

۶. مجموعه تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، گفتگوی حبیب لاجوردی با منوچهر هاشمی، نوار شماره ۱۳، ۱۷ اکتبر ۱۹۸۵، صص ۱۳-۱۴.

امنیت کشور است، لذا این انتخاب طبق نظر آنها انجام گرفته است.»<sup>۷</sup>

ناصر مقدم در ماه‌های آخر روابط بسیار نزدیکی با محمدرضا پهلوی داشت و ایده نخست‌وزیری شریف امامی و ازهاری را به او نسبت می‌دهند. پس از آن که ازهاری نتوانست بر امور مسلط شود، مقدم به محمدرضا پهلوی پیشنهاد کرد که نخست‌وزیر از جبهه ملی انتخاب شود. در این راستا ناصر مقدم به سراغ علی امینی رفت، اما امینی در دیدار با محمدرضا پهلوی شروط سختی را برای پذیرش نخست‌وزیری گذاشت که مورد موافقت محمدرضا پهلوی قرار نگرفت. پس از آن مقدم با افراد دیگری مانند کریم سنجابی و غلامحسین صدیقی هم در این باره مذاکرات متعددی کرد، اما این افراد هم پیشنهاد مقدم و محمدرضا پهلوی را برای قبول پست نخست‌وزیری رد کردند.

آخرین رئیس ساواک همچنین برای ملاقات مهدی بازرگان و محمدرضا پهلوی نیز تلاش‌هایی کرد که از سوی بازرگان قبول نشد. مقدم در آخرین تلاش‌هایش به سراغ شاپور بختیار رفت و پس از چند دوره مذاکره، بختیار به پیشنهاد ناصر مقدم جواب مساعد داده به عنوان آخرین نخست‌وزیر رژیم پهلوی از شاه حکم گرفت. در دوران کوتاه نخست‌وزیری بختیار، مقدم رئیس ساواک ارتباط بسیار نزدیکی با او داشت و برای کنترل اوضاع بحرانی کشور و در برهه‌ای که دیگر زمام‌امور آشکارا از دست رژیم رو به زوال پهلوی خارج شده بود، مایوسانه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد.<sup>۸</sup>

ناصر مقدم که روابط بسیار خوبی با سران جبهه ملی داشت که در دولت موقت مناصب کلیدی‌ای مانند وزارت امور خارجه را تصدی می‌کردند، تصور نمی‌کرد پس از پیروزی انقلاب آسیبی متوجه او شود و حتی امیدوار بود دولت بازرگان شغل و سمتی هم به او بدهد، از این رو از کشور خارج نشد و به انتظار حوادث آتی باقی ماند، اما روند تحولات آن گونه که او انتظار داشت، پیش نرفت و پس از مدتی دستگیر و راهی زندان شد. منابع موجود نشان می‌دهند که او در زندان هم کماکان امیدوار بود که به زودی رهایی یابد و نزد دولتمردان حکومت جدید ارج و قربی پیدا کند. حتی وعده می‌داد پس از آزادی موجبات رهایی دیگر زندانیان وابسته به حکومت پهلوی را هم که با او هم‌بند بودند، فراهم خواهد کرد.<sup>۹</sup>

۷. منوچهر هاشمی، داوری؛ سخنی در کارنامه ساواک، انتشارات ارس، چاپ لندن، ۱۳۷۳، صص ۴۰۷-۴۰۶.  
۸. ناصر مقدم به صورت روزانه در دفتر نخست‌وزیری با شاپور بختیار دیدار می‌کرد. او مهم‌ترین عنصر وابسته به رژیم بود که با بختیار رابطه نزدیکی داشت.  
۹. رجال عصر پهلوی، سپهبد ناصر مقدم آخرین رئیس ساواک، سایت دوران، ماهنامه الکترونیک تاریخ معاصر ایران، شماره خیر ۹۷۵۸، ۵۸۵۰، dowran.ir.

فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

یکی دیگر از دلایل امیدواری ناصر مقدم، دیدارهای متعدد او با سران انقلاب و دولت موقت مانند آیت‌الله شهید بهشتی، مهندس مهدی بازرگان و هاشم صباغیان بود. البته با شکل‌گیری دولت موقت، ناصر مقدم با چراغ سبز مهندس بازرگان و هاشم صباغیان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب تلاش کرد بخشی از ساواک را برای خدمت به دولت موقت ساماندهی کند که این مسئله موجب واکنش شدید انقلابیون به خصوص اطرافیان امام خمینی شد.

مقدم که در روزهای پس از انقلاب به صورت نیمه‌مخفی زندگی می‌کرد، ارتباطش را با سران دولت موقت حفظ کرد، اما گفته شد که توسط پاسداران انقلاب اسلامی در ساختمان نخست‌وزیری دستگیر شد. او چند روز بعد به همراه ۱۱ تن از مقامات ارشد نظام پهلوی به دادگاه انقلاب برده و توسط صادق خلخالی محاکمه شد. مقدم در دادگاه خواستار غیرعلنی شدن مذاکرات بود که با مخالفت رئیس دادگاه مواجه شد. او در دادگاه بیش از چند جمله نگفت و اظهار داشت: «از آنهایی که دربند زندان‌های ساواک بودند سئوال کنید که من همه گونه همراهی و مساعدت با آنها کردم. در سیستم گذشته، وضع طوری بود که هیچ کس جز دستوری که از مافوق می‌گرفت، نمی‌توانست کاری بکند.»<sup>۱۰</sup>

ناصر مقدم دقیقی پس از محاکمه با حکم خلخالی در برابر جوخه اعدام قرار گرفت و در حالی که هنوز امید داشت سران دولت موقت به دادش برسند، اعدام شد.<sup>۱۱</sup> صادق خلخالی درباره اعدام ناصر مقدم در کتاب خاطراتش می‌نویسد:

«بازرگان با خط خود به دادگاه نوشته بود وقتی که شاهپور بختیار و ناصر مقدم را برای محاکمه احضار می‌کنید، مرا هم به عنوان شاهد دادگاه احضار کنید. همه می‌دانیم با مزاج نازک نارنجی‌ای که بازرگان داشت، نمی‌توانست در دادگاه علیه آن دو مطلبی بگوید و اقامه دعوا کند. او می‌خواست آن دو را تبرئه کند، به همین دلیل ما را تلفن پیچ کرده بودند. خدا رحمت کند دکتر بهشتی را. تلفنی به من گفت که زن و بچه ناصر مقدم در خانه من تحصن کرده‌اند. البته این سفارش‌ها و توصیه‌ها پس از تمام شدن کار ناصر مقدم بود و ما او را عصر همان روز اعدام کرده بودیم! بازرگان می‌خواست ناصر مقدم را به ریاست رکن دوم منصوب کند. من این مطلب را از قول آقایان قدوسی و حسن آیت نقل می‌کنم.»<sup>۱۲</sup>

اما ناصر مقدم افرادی را از ساواک به دولت موقت معرفی کرد و آنها در دولت موقت مشغول

۱۰. تیرباران ۱۱ خائن بزرگ رژیم سابق، روزنامه اطلاعات، ۲۲ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲.

۱۱. همان جا.

۱۲. خاطرات آیت‌الله خلخالی اولین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب، تهران: نشر سایه، چاپ پنجم ۱۳۸۰، صص ۲۹۱-۲۹۲.

به کار شدند. اعضای اداره هشتم ساواک از جمله این افراد بودند که به نخست‌وزیری رفتند و اداره ضدجاسوسی را دو باره برپا کردند.<sup>۱۳</sup> یکی از مهم‌ترین اقدامات اداره هشتم در ابتدای پیروزی انقلاب، کشف ماجرای محمدرضا سعادت‌تی بود. منوچهر هاشمی درباره همکاری اداره هشتم ساواک با دولت موقت می‌گوید:

«اولین اداره‌ای را که به کار گرفتند، اداره من، اداره کل هشتم بود، به دلیل این که یکی از معاونینم<sup>۱۴</sup> رفت پیش استادش که با نخست‌وزیر بازرگان ارتباط بسیار خوبی داشت. گفته بودیم آرشویی بسیار ارزنده و مال مملکت و حیث است به دست این و آن بیفتد و از بین برود. ثانیاً اینها اسناد مملکت است. بازرگان خودش او را خواسته بود و به [ابراهیم] یزدی معرفی کرده و یزدی به آن اداره آمده و این سازمان را گشته بود. آن معاون خاطرات بدی هم از آن دیدار داشت و می‌گفت ادم بسیار وقیح، بددهن و کوتاه‌نظری است. بعد هم [شهید مصطفی چمران] آمد و برادرش را آنجا گذاشت. آن اوایل مدتی هم پسر بازرگان بود. به هر صورت اولین اداره‌ای که به کار گرفتند، اداره هشتم بود... در یکی دو سال اول من با سیستم ارتباط داشتیم، ولی بعد ارتباط قطع شد.»<sup>۱۵</sup>

پرویز ثابتی هم همکاری عناصر ساواک با دولت موقت را تأیید می‌کند و می‌گوید:

«علی‌اکبر فرازیان مدیر کل اداره دوم ساواک یعنی امور اطلاعات بود. او موقعی سرلشگر ولی‌الله قرنی، ریاست رکن ۲ ارتش را داشت، آجودانش بود، به همین دلیل مقارن انقلاب در امریکا بود و به ایران برگشت و بعد با تیمسار کاوه ۱۰ ماهی برای بازرگان و چمران و یزدی کار کردند... البته شایعاتی هم بود که او در ترور شهریار شفیق (فرزند اشرف پهلوی) دست داشت، اما من گفتم که او چنین جریزه‌ای ندارد! یزدی و چمران با آمریکایی‌ها ارتباط داشتند و رفتند یک بخش از ساواک را گرفتند و بعد فرازیان را برگرداندند که مدتی کار کرد. بعد از این که بازرگان از قدرت برکنار شد، یزدی به فرازیان و کاوه گفته بود ما نمی‌توانیم امنیت شما را تأمین کنیم و بهتر است از کشور خارج شوید. آنها هم خارج شدند.»<sup>۱۶</sup>

۱۳. البته منوچهر هاشمی رئیس مقتدر اداره هشتم ساواک که ۱۵ سال این سمت را به عهده داشت، رابطه خوبی با ناصر مقدم نداشت و بلافاصله پس از ریاست ناصر مقدم تقاضای بازنشستگی کرد و مدتی بعد از کشور خارج شد. او در روزهای آخر رژیم پهلوی مجدداً و به صورت مخفیانه به تهران بازگشت و گفته می‌شود مدتی با دولت موقت کار کرد.

۱۴. منوچهر هاشمی نام این معاون را نمی‌برد و تنها اظهار می‌دارد که بعدها از کشور خارج شد.

۱۵. مجموعه تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، گفتگوی شاهرخ مسکوب با منوچهر هاشمی، نوار شماره ۱۰، ۶ می ۱۹۸۵، ص ۱۹-۲۰.

۱۶. عرفان قانع‌نژاد، در دامگه حادثه، گفتگو با پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک، انتشارات شرکت کتاب خارج از کشور، اسفند ۱۳۹۰، ص ۶۶۴.

فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

جواد منصوری اولین فرمانده سپاه پاسداران هم از جمله افرادی است که حضور عناصر اداره هشتم در دولت موقت را تایید می‌کند و ردگیری دیدار سعادت با عناصر اطلاعاتی شوروری را به این افراد نسبت می‌دهد:

«ما در همان روزهای اول به وسیله افرادی از اداره هشتم ساواک که کارشان تنها در ارتباط با جاسوسان خارجی بود و هیچ ربطی به مسائل داخلی نداشتند، مطلع شدیم که بین سعادت و وابسته نظامی سفارت شوروی ارتباط برقرار شده است. سپس همان تیمی که از اول انقلاب کار اطلاعات - عملیات را علیه ضدانقلاب در نهادهایی مانند کمیته مرکزی، پاسداران انقلاب اسلامی و حتی تا حدودی در گارد ملی انجام می‌داد، مأمور رسیدگی به پرونده شد. در روز ۸ اردیبهشت، سر قرار ملاقات سعادت با طرف سفارت شوروی، افراد ما به اتاق ملاقات آنها می‌ریزند و در حالی که سعادت داشت پرونده سرلشکر مقربی را تحویل وابسته نظامی سفارت شوروی می‌داد، دستگیر شد. روس‌ها خیلی دنبال پرونده سرلشکر مقربی بودند. می‌خواستند ببینند مقربی که جاسوس آنها بوده، چه اطلاعاتی را به رژیم شاه داده بود.»<sup>۱۷</sup>

سعید حجاریان نیز که خود از اولین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی در مراکز امنیتی حضور داشت، حضور نیروهای اداره هشتم ساواک در مراکز امنیتی جمهوری اسلامی را این گونه روایت می‌کند:

«دولت موقت و شورای انقلاب در آن موقع سعی می‌کردند بخش‌هایی از بقایای ساواک، مخصوصاً اداره هشتم ساواک را که اداره ضد جاسوسی بود، احیا کنند. اداره هشتم ساواک عمدتاً مراقب سفارتخانه‌ها بود و دنبال جاسوس‌ها می‌گشت. از طرف دولت موقت دکتر یزدی که آن زمان وزیر امور انقلاب بود به اداره هشتم ساواک رفت. پیش از انقلاب اداره هشتم مأموریتش را روی کشورهای بلوک شرق به‌ویژه شوروری و نیز کشورهای عربی متمرکز کرده بود. دکتر یزدی با استفاده از همان نیروها و با تغییر و گسترش حوزه مأموریتی این اداره، مجدداً آن را برپا کرد. بعداً که سنجابی از دولت استعفا داد و یزدی وزیر خارجه و دکتر چمران وزیر امور انقلاب شدند، اینها رفتند زیر نظر چمران. ماجرای سعادت را هم همین اداره هشتمی‌ها کشف کردند. در پیگیری پرونده ولادیمیر فسنینکو که افسر اطلاعاتی سفارت شوروی بود، به ارتباط سعادت رسیدند و او بازداشت شد.»<sup>۱۸</sup>

۱۷. نفوذی‌های منافق هنوز هم هستند، گفتگو با جواد منصوری، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، صفحه ۳۸.  
۱۸. تشکیل وزارت اطلاعات به روایت حجاریان، گفتگو با سعید حجاریان، سایت شریف نیوز، ۱۵ شهریور ۱۳۸۴، شماره خبر ۹۴۴۸، sharifnews.ir.

اما به جز این مقامات اطلاعاتی، اسناد رسمی سازمان حفاظت اطلاعات ارتش جمهوری اسلامی نیز حاکی از آن است که پرونده ارتباط سعادت و سرویس اطلاعاتی شوروری از طریق کارکنان سابق ضدجاسوسی ساواک کشف شده است:

«در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۷ مستند به گزارش یک مامور ویژه نفوذی ضدجاسوسی ساواک منحل در سفارت شوروی، اطلاعیه‌ای به هیئت رئیسه سماجا ۲ (اداره دوم ارتش) داده می‌شود مبنی بر این که در ساعت ۱۹:۳۰ روز ۱۳۵۸/۲/۸ در ملاقاتی که بین ولادیمیر فنسینکو دبیر دوم سفارت شوروی (عضو سرویس اطلاعات کا. گ. ب) با یکی از عناصر رده بالای سازمان مجاهدین خلق در خیابان کوشک صورت خواهد گرفت...»<sup>۱۹</sup>

گرچه همکاری برخی از عناصر اداره هشتم ساواک با نهاد نخست‌وزیری غیرقابل انکار است، اما از همان روزهای اول پیروزی انقلاب، اخبار و شایعاتی از طرف گروه‌های مخالف دولت موقت به ویژه وابستگان به شاپور بختیار مطرح می‌شد که دولت موقت قصد دارد ساختار و سازمان ساواک را در تشکیلاتی جدید با نام «ساواما» بازسازی کند. این مسئله مورد تکذیب شدید سران دولت موقت قرار گرفت. در این میان حسین فردوست<sup>۲۰</sup> در خاطرات خود تصریح کرد که از اولین روزهای پس از پیروزی انقلاب، برخی از مقامات دولت جدید با او تماس گرفتند و درباره تشکیل سازمانی نظیر ساواک با او رایزنی کردند. او هم سپهید ناصر مقدم آخرین رئیس ساواک را برای تصدی سازمان جدید معرفی کرد. او همچنین خاطراتی را از رایزنی‌هایش با شهید سپهبد ولی‌الله

۱۹. بخشی از نامه فرمانده حفاظت اطلاعات ارتش به دادستانی انقلاب مرکز در تاریخ ۱۳۶۳/۱/۱۹؛ متن کامل این نامه را می‌توانید در فصل مربوط به پرونده محمدرضا سعادت بخوانید.

۲۰. حسین فردوست از چهره‌های برجسته عصر پهلوی است. او در ۱۲۹۶ متولد شد. از دوران کودکی به عنوان دانش‌آموز دبستان نظام وارد کلاس خصوصی شد که رضاشاه برای ولیعهد خود محمدرضا پهلوی ترتیب داده بود، لذا فردوست، دوست صمیمی و نزدیک‌ترین محرم اسرار شاه شد. با عزیمت محمدرضا به سوئیس، فردوست جزو دوستان صمیمی و مشاوران شاه بود، بدان حد که شاه در کتاب «مأموریت برای وطنم» تنها کسی را که به عنوان دوست خود معرفی کرد، فردوست بود. در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، فردوست نه تنها صمیمی‌ترین دوست شاه، بلکه تنها فردی بود که با «شاه» و «ملکه» بر سر یک میز غذا می‌خورد و محرم اسرار محمدرضا و رابط او در مخفیانه‌ترین ارتباط‌ها بود. فردوست از سال ۱۳۳۸ سرپرست دفتر اطلاعات ویژه شاه بود و در مورد فعالیت مقامات عالی‌رتبه مملکت از جمله اعضای خاندان سلطنتی به شاه گزارش می‌داد. او بر تهیه گزارش‌های روزانه به شاه در مورد رویدادهای مهم، برداشت از منابع کابینه و دفاتر دولت در داخل و خارج نظارت داشت. از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۲ قائم‌مقام ساواک و از ۲۰ فروردین ۱۳۵۲ رئیس دفتر ویژه شاه بود. در سال ۱۳۵۴ به ریاست سازمان بازرسی شاهنشاهی منصوب شد که بر مخارج دولتی نظارت می‌کرد. بعدها نیز به عضویت شورای عالی مبارزه با فساد درآمد. نفوذ او در ساواک و مسئولیتش در اداره اطلاعاتی ویژه شاه سبب شد که وی رابط شخصی شاه با سیستم اطلاعاتی کشور، حتی آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) شود. پس از سقوط شاه، فردوست از کشور خارج نشد و پس از چند سال زندگی در انزوا در ۱۲ آبان سال ۱۳۶۲ توسط نیروهای امنیتی دستگیر شد و به دنبال یک بازجویی مفصل، بیش از ۱۵۰۰ صفحه خاطرات نگاشت و پرده از اسرار حکومت شاه و ارتباط‌های آن با انگلیس و آمریکا برداشت. این خاطرات در بین سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۶ نوشته شد که بخش قابل توجهی از آن تحت عنوان «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» در دو جلد منتشر شده و امروز جزء منابع تاریخ عصر پهلوی است. فردوست در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۶ بر اثر سکته درگذشت.



فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

قرنی و ناصر فرید دو رئیس ستاد کل ارتش پس از پیروزی انقلاب اسلامی نقل کرده است.<sup>۲۱</sup> در اسناد سفارت امریکا در تهران نیز به گزارشی از جاسوسان این سفارت اشاره شده که در جریان تلاش دولت بازرگان برای تشکیل دستگاه امنیتی و اطلاعاتی جدیدی تحت عنوان «ساواما» مورد مشورت قرار گرفته بودند. البته ابراهیم یزدی از اعضای کابینه بازرگان اخبار مربوط به ارتباط بازرگان با ناصر مقدم را رد می‌کند و در بیاناتی متناقض اظهار می‌دارد که بازرگان بر خلاف شایعات موجود هیچ‌گاه وعده‌ای مبنی بر انتصاب مقدم به ریاست سازمان اطلاعاتی و امنیتی جدید به او نداد.<sup>۲۲</sup> با این حال شواهد و قرائن موجود نشان می‌دهند که علاوه بر بازرگان، سایر تصمیم‌گیرندگان انقلاب نیز مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب بر ضرورت تاسیس سازمان اطلاعاتی و امنیتی جدیدی که مسائل ضداطلاعاتی و ضدجاسوسی را پی گیرد، واقف شده بودند.<sup>۲۳</sup>

### ساختمان‌های با ارزش

با پیروزی انقلاب اسلامی بحث ساختمان‌ها، تجهیزات و اسناد ساواک میان گروه‌های مسلح و مبارز داغ شد و هر گروهی تمایل داشت به این تجهیزات و به‌ویژه بخش اسناد دسترسی پیدا کند.<sup>۲۴</sup> رقابت برای دستیابی به این اسناد از عصر روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شروع شد. دولت موقت امور مربوط به ساواک را به ابراهیم یزدی، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب و هاشم صباغیان، معاون نخست‌وزیر در امور انتقال قدرت سپرده بود. همچنین با حکم مهدی بازرگان، عبدالعلی بازرگان فرزند نخست‌وزیر دولت موقت، تشکیلات باقیمانده از ساواک را اداره می‌کرد. عبدالعلی بازرگان درباره تحویل گرفتن ساختمان ساواک و نحوه اداره آن می‌گوید:

«در زمان دولت موقت، نام ساواک را مرکز اسناد گذاشته بودند و همه هم و غم دولت، حفظ و نگهداری آن مرکز از نظر ساختمان و اسناد موجود در آن بود تا پس از آرام شدن

۲۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ویراسته عبدالله شهبازی، تهران؛ انتشارات اطلاعات، چاپ بیست و پنجم، ج ۱، صص ۶۲۷-۶۳۱.

۲۲. ابراهیم یزدی، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها (مطالعی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران)، تهران؛ انتشارات قلم، چاپ دوم ۱۳۷۹، صص ۳۱۷-۳۱۸.

۲۳. مظفر شاهدی، ساواک سازمان اطلاعات و امنیت کشور ۱۳۳۵-۱۳۵۷، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم ۱۳۸۸، ص ۷۴۵.

۲۴. سرقت اسناد خام و پردازش نشده مبارزین انقلابی و سوءاستفاده از آنها در ماه‌های ابتدایی انقلابی به مسئله‌ای عادی تبدیل شده بود. به عنوان نمونه مجاهدین خلق اسنادی را درباره تعهد علی محمد بشارتی، مسئول وقت اطلاعات سپاه پاسداران به ساواک مبنی بر گزارش‌دهی در قبال آزادی منتشر کردند، اما اسناد صفحات بعدی پرونده بشارتی نشان می‌داد که او پس از آزادی هیچ گزارشی به ساواک نداده و این مسئله موجب خشم ساواک شده است.

اوضاع، سر فرصت از آن بهره برداری شود. در هجوم مردم انقلابی شیشه‌ها شکسته، برخی از لوله‌ها ترکیده و اسناد و مدارک کف اتاق‌ها پخش و پلا شده، چمن‌ها و درخت‌ها در حال خشک شدن بودند. خلاصه همه چیز در معرض خرابی بود... ساواک ۱۱ اداره کل داشت و هر اداره کل شامل ادارت فرعی و دوائری بود. هرچند همه کسانی که در آن سازمان تلاش می‌کردند مسئول بودند، اما از این میان فقط اداره کل سوم با حدود ۵۰۰ کارمند در تهران و شهرستان‌ها مسئول امنیت داخلی و برخورد با مبارزان و سرکوب مخالفین بود. اداره هفتم که یکی از رؤسایش از رفسنجانی‌ها و تحصیلکرده بود، اصلاً کارشان بررسی‌های سیاسی و اقتصادی برون‌مرزی بود. تخصص اداره هشتم که به ضد جاسوسی معروف بود، مراقبت از روس‌ها در بیمارستانی که در تهران داشتند، مراکز اقتصادی و سایر فعالیت‌هایشان بود. بعد از انقلاب با فروپاشی ساواک و اداره هشتم می‌گفتند که افسران اطلاعاتی کا. گ. ب در روز روشن و در کافه رستوران‌ها با کسانی قرار می‌گذارند و هرچه بخواهند رد و بدل می‌کنند. اگر یادتان باشد حزب توده دیوارهای شهر را از این شعار پر کرده بود که ساواکی‌ها را افشا کنید و مردم هم نمی‌دانستند هدف از این تبلیغات چیزی جز شناسائی ماموران ضد جاسوسی نیست. دکتر مصطفی چمران که معاونت امور انقلاب را به عهده داشت، برای جلوگیری از فعالیت آنان، از تعدادی از ماموران تعقیب و مراقبت این اداره که ماموران روسی را خوب می‌شناختند خواست به کارشان ادامه بدهند و این طور که شنیدم همان‌ها بودند که سر یکی از قرارها، دستگیری جنجال‌برانگیز سعادت‌ی و سفیر روسیه را انجام دادند. بعد که جنگ پیش آمد و دکتر مصطفی چمران مسئول جنگ‌های نامنظم شد و به جبهه رفت، این کار هم متوقف شد.»<sup>۲۵</sup>

در روزهای ابتدایی پیروزی انقلاب به پیشنهاد دولت موقت سه نفر برای اداره مجموعه باقیمانده از ساواک پیشنهاد شدند. سرتیپ علی اصغر مسعودی<sup>۲۶</sup> از اعضای شورای انقلاب، سرهنگ قنبری و آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای سه نفری بودند که به پیشنهاد دولت موقت و موافقت شورای انقلاب قرار بود تشکیلات باقیمانده را اداره کنند که دو نفر این مسئله را

۲۵. از همان اول رقابت برای تصاحب ساواک وجود داشت، گفتگو با عبدالعلی بازرگان، سایت جرس، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۰، شماره خبر ۳۶۲۹۴. Rahesabz.net.

۲۶. عباس شیبانی از اعضای شورای انقلاب درباره سرتیپ علی اصغر مسعودی می‌گوید: ظاهراً ایشان با «سرلشکر قرنی» دوست و در ارتش هم به عنوان یک فرد مسلمان و خوش نام مطرح بود. آن زمان می‌خواستند در «شورای انقلاب» ارتشی هم باشد که ابتدا سرلشکر قرنی بود و پس از رفتن ایشان به ستاد ارتش، سرتیپ مسعودی در «شورای انقلاب» ماند. بازنشسته بود. اگر هم نبود، من هیچ موقع ایشان را در «شورای انقلاب» با لباس ارتشی ندیدم.

فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

رد کردند. سید محمد خامنه‌ای تنها چند روز و به روایتی چند ساعت پس از حضور در این مجموعه، پس از درگیری با عبدالعلی بازرگان و ابراهیم یزدی خود را کنار کشید. آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای در این باره می‌گوید:

«از دست دولت موقت بسیار ناراحت بودم. این دولت به من حکم داد و رئیس ساواک شدم، به طوری که اطلاعات و امنیت دست من بود. می‌گفتند خامنه‌ای آخوند نیست، عین خود ماست، اما من بعد از مدتی از دست دکتر [ابراهیم] یزدی عصبانی شدم و قهر کردم و نامه‌ای به امام نوشتم که میچ آنها را در لحظه خیانت گرفته‌ام. آنها داشتند اسناد ساواک را می‌زدیدند که من رسیدم. عبدالعلی بازرگان هم بود. من به دم در گفتم که از فردا هیچ کدام را راه ندهند. دو روز بعد یزدی آمد و به من گفت: آقای خامنه‌ای! باید با شما صحبت کنم. من هم گفتم: حرفی برای گفتن ندارم. بالاخره هم با دعوا قهر کردم و دیگر نرفتم و بعد از این اتفاق به امام نامه نوشتم.»<sup>۲۷</sup>

عبدالعلی بازرگان حفاظت از تجهیزات و اسناد در دولت موقت را این گونه روایت می‌کند: «ساواک که قبلاً به نام باغ مهران شناخته می‌شد، برای خود شهری بود. هنگام انقلاب دروازه غربی و جنوبی هر کدام در اختیار یک گروه بود. دکتر یزدی ابتدا شخصی اصفهانی به نام شادنوش را به عنوان سرپرست انتخاب کرد که او هم در مسجدهای شهر خود اعلام کرد و تعدادی داوطلب برای پاسداری آمدند. آقای شادنوش بعد از یکی دو ماهی رفت و دکتر یزدی حکمی به نام ۵ نفر صادر کرد تا از آن مجموعه که همچون خانه‌ای در معرض خرابی بود مراقبت کنند... حکم ایشان به نام آقایان انتصاری بود که نیامد، هادی نژاد حسینیان<sup>۲۸</sup>، مجید حداد عادل<sup>۲۹</sup>، باقر ذهبیون<sup>۳۰</sup> و بنده بود که بعد از چند ماه با انتقال پست معاونت

۲۷. موضوع رأی ندادن ۹۹ نفر برای امام، شوک بزرگی بود، ناگفته‌های آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای، سایت تابناک، ۵ اردیبهشت ۱۳۹۰، شماره خبر ۱۶۰۹۷۵، Tabnakir.

۲۸. هادی نژاد حسینیان بعدها سمت‌هایی چون وزارت راه و ترابری، ریاست دفتر ایران در سازمان ملل و معاونت وزارت نفت را به عهده گرفت.

۲۹. شهید مجید حدادعادل در سال ۱۳۳۰ در تهران متولد شد و تحصیلات ابتدایی را در مدارس علوی، قائمیه و اثنی عشری گذراند. در دوره دبیرستان دانش‌آموز دبیرستان علوی بود. پس از اخذ دیپلم ریاضی در سال ۱۳۴۸ وارد دانشگاه صنعتی شریف و در رشته مهندسی متالورژی فارغ‌التحصیل شد. شهید مجید حدادعادل در دوران رژیم پهلوی دو بار دستگیر شد و پس از فراغت از تحصیل برای خدمت سربازی به مشهد و شیراز رفت. وی در سال ۱۳۵۷ برای گذراندن یک دوره تکمیلی در مدیریت به انگلستان عزیمت کرد. مجید حدادعادل پس از پیروزی انقلاب به کشور بازگشت و به فعالیت در مراکز مختلف و مهمی چون مسئولیت در دفتر نخست‌وزیری، مسئولیت بخش فرهنگی جهاد سازندگی، عضویت در شورای مدیریت تولید رادیو، همکاری با شورای عالی دفاع و شورای تبلیغات جنگ، معاونت سیاسی اداری استانداری باختران و در آخر سرپرستی استانداری کرمانشاه پرداخت. در نهایت در ۷ مهر ۱۳۶۰ در حال بازدید از جبهه‌های جنگ در دارخوین به شهادت رسید.

۳۰. محمد باقر ذهبیون از فارغ‌التحصیلان دانشگاه علم و صنعت که بعدها در آموزش و پرورش و وزارت جهادسازندگی به

امور انقلاب به شهید چمران، برادر ایشان آقای مهندس چمران که سمت ریاست دفتر دکتر چمران را به عهده داشت، آقائی به نام مروج (واقعی یا مستعار) را که گویا از اعضای حجّتیّه بود<sup>۳۱</sup>، به سرپرستی آن مرکز گمارد. بنده نمی‌دانم پس از آن چه نقل و انتقالاتی به وقوع پیوست. البته در همان ایام هم افراد فوق آدم‌های مطمئنی چون مهندس شافعی، شوهر خواهر آقای حداد عادل را که بعداً وزیر صنایع شد و بسیار جوان معقول و متینی بود، به همکاری دعوت کرده بودند. در آن موقع داوطلبانه کار می‌کردند و کسی توقع حقوق نداشت، اصلاً بودجه‌ای هم وجود نداشت.»<sup>۳۲</sup>

با رفتن ابراهیم یزدی به وزارت امور خارجه، شهید مصطفی چمران به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب و بعدها وزیر دفاع اداره این مجموعه را به عهده گرفت. اگرچه اسناد و تشکیلات باقیمانده از ساواک گنجینه‌ای برای انقلابیون بود، اما شخصیت‌های رده اول انقلاب مانند شهید مصطفی چمران که عملاً در سال ۱۳۵۸ سرپرست دستگاه امنیتی بود، به دلیل بدنامی این تشکیلات در نزد افکار عمومی تمایل نداشتند عنوان رئیس تشکیلات امنیتی را بگیرند. شهید مصطفی چمران به واسطه آشنایی برادرش مهندس مهدی چمران با مهندس جواد مادرشاهی<sup>۳۳</sup> مسئول کمیته تحقیق انجمن حجّتیّه در تهران<sup>۳۴</sup>، او را وارد این تشکیلات می‌کند و

---

خدمت پرداخت. ذهبیون در سال‌های ۵۸-۵۹ در کمیته اداره دوم ارتش زیر نظر محمدکاظم پیرو رضوی فعالیت می‌کرد. او در ابتدای دهه ۸۰ رئیس موسسه آموزشی دماوند بود که هم اکنون سیدکاظم اکرمی، صادق نوروزی و خسرو تهرانی آن را مدیریت می‌کنند. ذهبیون از سال ۱۳۷۹ تا کنون عضو هیئت علمی دانشکده عمران دانشگاه علم و صنعت است.

۳۱. احتمالاً منظور جواد مادرشاهی است. در مکاتباتی که از مرداد ۱۳۵۸ به مرکز اسناد ملی می‌شود، از مروج نام برده می‌شود.  
۳۲. از همان اول رقابت برای تصاحب ساواک وجود داشت، گفتگو با عبدالعلی بازرگان، سایت جرس، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۰، شماره خبر ۳۶۲۹۴، net.rahesabz.

۳۳. جواد مادرشاهی متولد ۱۳۲۹، فرزند مرحوم عبدالحسین با واسطه مهندس سجادی به انجمن حجّتیّه پیوست. مادرشاهی در سال ۱۳۴۷ وارد دانشگاه صنعتی شریف و با مجید شریف و افقی، وحید افراخته و جواد قدیری از اعضای سازمان مجاهدین خلق آشنا شد. سپس در تشکیلات انجمن حجّتیّه رشد کرد و جزو هفت نفر اصلی اداره‌کننده انجمن در تهران شد و رابطه نزدیکی با محمود حلبی پیدا کرد. در سال ۱۳۵۶ در یک عملیات خارق‌العاده، یکی از مراکز اطلاعاتی رژیم سابق را که شامل تمام اطلاعات بهاییان ایران بود، تخلیه کرد. پس از پیروزی انقلاب به واسطه آشنایی با آیت‌الله خامنه‌ای و شهید چمران به مرکز اسناد ملی رفت و در دوران ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای، مشاور امنیتی ایشان شد. مادرشاهی در دوران ریاست هاشمی رفسنجانی به مدت ۸ سال مشاور محمدرضا نعمت‌زاده وزیر صنایع بود. همچنین از موسسان دانشگاه علوم پزشکی فاطمیّه قم بود که در سال ۱۳۸۱ منحل شد. مادرشاهی در سال ۱۳۵۲ با خانم طاهره لباف ازدواج کرد و ۶ فرزند دارد.

۳۴. وظیفه کمیته تحقیق یا پژوهش به دست آوردن اطلاعات از عناصر بهایی بود و در این راه افرادی با اصطلاح نعش به محافل بهائیت فرستاده می‌شدند تا اطلاعات کسب کنند. افرادی همچون جواد مادرشاهی و محمود گلزاری در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی کمیته تحقیق و پژوهش را هدایت می‌کردند. جواد مادرشاهی پیش از انقلاب به همراه همسرش طاهره لباف برای زیارت و آشنایی بیشتر با فرقه بهائیت سفری به فلسطین اشغالی داشت. برخی از اعضای انجمن حجّتیّه مدعی‌اند که در عملیاتی که مادرشاهی در سال ۱۳۵۶ هدایت کرد، آمار و اطلاعات تمام بهایی‌های ایران از ساختمان‌های در بلوار کشاورز تهران به دست انجمن حجّتیّه رساند و آن را در ابتدای پیروزی انقلاب به تفکیک دستگاه‌ها و وزارتخانه‌ها در اختیار سران انقلاب اسلامی گذاشته‌اند.

فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

مسئولیت مرکز اسناد و اداره ضدجاسوسی را به عهده گرفت. حضور جواد مادرشاهی موجب انتقاد گسترده برخی نیروهای انقلاب شد. عزت شاهی مسئول تحقیقات کمیته‌های انقلاب اسلامی در این باره در خاطراتش می‌گوید:

«در دوره مسئولیتم در بازپرسی واحد تخلفات کل کمیته خیلی تلاش کردم تا از اسناد و مدارک ساواک محافظت شود و آدم قابل اعتمادی این کار را به عهده بگیرد. این مدارک و اسناد در جایی به نام مرکز اسناد نگهداری می‌شدند و فردی به نام جواد مادرشاهی را به مسئولیت آنجا گماشته بودند. مادرشاهی از اعضای انجمن حجّتیّه بود که قبل از پیروزی انقلاب نه تنها در امور سیاسی دخالتی نداشت، بلکه بعضی از اعضای آن در بعضی از موارد با ساواک همکاری می‌کردند و بده‌بستان‌هایی داشتند. وجود مادرشاهی این فرصت را به آنها داد تا مدارک مربوط به خودشان را از میان پرونده‌ها بیرون بکشند. من حتی از این آقایان خواستم لیست ساواکی‌ها را به ما بدهند تا ما هم پس از بررسی در صورت لزوم نسبت به دستگیری آنها اقدام کنیم، اما کوچک‌ترین همکاری‌ای با کمیته نکردند. تقاضای خود را محدودتر کردیم و گفتیم فقط لیست ساواکی‌های اداره سوم را به ما بدهید، ولی باز کارشکنی کردند و ندادند.

ما هیچ یک از ساواکی‌ها را بر اساس اطلاعات و مدارک پرونده‌ها دستگیر نمی‌کردیم و همین که کسی می‌گفت یکی از همسایه‌ها یا نزدیکانش ساواکی است، او را شناسایی و دستگیر می‌کردیم. برخی بازداشت‌ها هم بر اساس اعترافات خود ساواکی‌های دستگیر شده بود. حتی بعضی‌ها خودشان می‌آمدند و اعتراف می‌کردند که ما ساواکی هستیم و ما بر اساس اعترافات خود آنها پرونده تشکیل می‌دادیم. اگر درخواست می‌کردیم که از مرکز اسناد ساواک خلاصه پرونده‌ای را به ما بدهند، آنها کاری نداشتند که این آدم از اداره سوم است یا اداره هشتم و خلاصه‌ای که به ما می‌دادند فقط حاوی میزان وام اخذ شده، بدهی و یک سری مشخصات شخصی افراد بود و درباره سمت افراد در ساواک و این که آیا شکنجه‌گر و بازجو بوده یا نه، مطلبی به ما نمی‌گفتند. ما این مسائل را به آقایان تذکر می‌دادیم، اما گوش کسی بدهکار حرف‌های ما نبود.»<sup>۳۵</sup>

حجت‌الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی که در سال ۱۳۶۱ مسئولیت مرکز اسناد ساواک را به عهده داشت، درباره عملکرد عناصر انجمن حجّتیّه در مرکز اسناد ساواک می‌گوید:

۳۵. محسن کاظمی، خاطرات عزت شاهی، تهران: انتشارات سوره مهر، چاپ پنجم ۱۳۸۵، صص ۴۸۸-۴۸۹.

«انجمن حجّتیّه بر مرکز اسناد چیره شد و سرپرستی آن مرکز را به عهده گرفت و نزدیک به چهار سال دوران سرپرستی خود در راه ربودن، نابودکردن و پنهان‌داشتن اسناد خیانت‌بار انجمن کوشش کرد. از این‌رو، امروز دستیابی به اسنادی که بتواند ماهیت این گروه را به شکل ریشه‌ای نمایان سازد، به آسانی به دست نمی‌آید.»<sup>۳۶</sup>

قابل ذکر است که با توجه به وضعیت آشفته نهادهای انتظامی و امنیتی در ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی و نفوذ گسترده عوامل ضدانقلاب و چپ در این نهادها، افراد مستقر در آرشیو ساواک که مرکز اسناد ملی خوانده می‌شد، جز در موارد خاص و درخواست‌های مقامات عالی‌به‌تر، به دیگر نهادها خدمات اسنادی نمی‌دادند.<sup>۳۷</sup> این مسئله با توجه به رواج گسترده افشای اسناد محرمانه در رسانه‌ها و احتمال سوءاستفاده از اسناد خام و پردازش نشده قابل قبول بود. همچنین با توجه به حضور و نفوذ مخالفان سرسخت انجمن حجّتیّه در مرکز اسناد ملی، این اتهام که اسناد مربوط به انجمن حجّتیّه در سال نخست بعد از پیروزی انقلاب از این مرکز خارج شده باشد، قابل قبول به نظر نمی‌رسد. همچنین وفور اسناد مربوط به این انجمن در مراکز مختلف که بخشی از آن در اختیار محققان قرار گرفته است، این ادعا را مخدوش می‌کند. جواد مادرشاهی خود حضورش در بخش امنیتی نهاد نخست‌وزیری را تایید و نحوه ورود خود به این نهاد امنیتی را این گونه روایت می‌کند:

«من از آن تاریخ با آقای مرحوم دکتر چمران وقتی که به خانه ما آمد آشنا شدم و رفاقت ما محکم شد. البته ایشان اطلاعاتی را هم از مهندس مهدی [چمران] گرفت و بعد از آن دیگر من تا لحظه شهادت ایشان در خدمتشان بودم. یکی از مهم‌ترین کارهایی که در آن مقطع انجام گرفت این بود که چمران وزیر در امور انقلاب شد و درحقیقت تمام تشکلات اطلاعاتی مملکت زیر نظر ایشان بود. آن کسی که این تشکیلات بدون نام را اداره می‌کرد در حقیقت من بودم. یعنی تمام این حرکت‌های مربوط به [ناتمام] منتهی هیچ کدام قالب و شکل ویژه دولتی نداشت و همه به صورت خصوصی در خانه‌های مختلف [ناتمام] منتهی ما شعبه داشتیم. مثلاً راجع به منافقین اینها باید کار بکنند و راجع به فدائیان خلق اینها. یک

۳۶. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم پاییز ۷۴، ج ۳، ص ۱۸۸. اکبر هاشمی رفسنجانی نیز در ذیل خاطراتش در روز ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۲ در این باره می‌ویسد: آقای [حمید] زبیرتی آمد. اخیراً به امر امام مسئول مرکز اسناد انقلاب اسلامی شده است. امام گفته‌اند افراد حجّتیّه‌ای را بیرون بریزد. می‌گفت کارها می‌خواهد و باید قبلاً افرادی پیدا کنیم.

۳۷. نک: مرکز اسناد ملی چیست و چه می‌کند، روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۲ تیر ۱۳۵۹، ص ۲. یکی از مسئولین این سازمان اظهار می‌دارد به‌جز به دادستانی انقلاب، هیئت‌های پاکسازی و شورای انقلاب، به هیچ گروه و نهاد دیگری اطلاع‌رسانی نمی‌شد.

فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

سیستم حقوقی ویژه هم آنجا بود که هر کسی هر مقدار نیاز داشت، پول برمی داشت. یعنی مثلاً یک نفر مسئول دو نفر دیگر بود، ولی حقوق زیر مجموعه اش از او بیشتر بود. این دیگر مشخصه اول انقلاب بود که هر کسی به هر میزان که نیاز داشت، حقوق می گرفت، بچه ها هم به آن صورت خرجی نداشتند.

در حوزه معاونت انقلاب اینها به صورت [ناتمام] خود من هم الان یادم نیست که اصلاً چگونه تأمین می شد! ولی این مسئله بود که ما به صورت خیلی وسیع اطلاعات خوبی راجع به مباحث مارکسیستی، مسائل مارکسیستی، گروه ها، احزاب، اهداف، تشکیلات آدم ها، افراد مهم آنها و تشکیلات مثلاً حزب توده و مسائل مختلف را نسبتاً پیدا کردیم، یعنی یک وزارت اطلاعات خیلی محدود مختصر در محدوده خودمان بودیم که بیشتر برای مسائل فکری، اجتماعی و سیاسی کاربرد داشت و مشورت هایی که به خود دکتر هم می دادیم. من آنچه را که به دست می آوردم از مسیرهای مختلف بود. مثلاً از طریق آقای سید علی مقدم<sup>۳۸</sup>، رفتن به خیابان ری، رفتن خدمت مقام معظم رهبری، خلاصه به هر شکلی که بود در این زمینه ها اطلاعات جمع می کردم و هر هفته بولتنی را خدمت مقام معظم رهبری می رساندم که مثلاً ایشان وقتی می خواستند نماز جمعه بخوانند، بدانند که چه مباحثی در سطح جامعه مطرح هستند.»<sup>۳۹</sup>

جواد مادر شاهی همچنین اظهار می دارد که بخش ضدجاسوسی در اختیار او بوده است: «آن موقع تشکیلات اداره ۸ ساواک به عهده من بود. ساواک اداره سوم و اداره ۸ داشت که اداره ۸ را در حقیقت من اداره می کردم. منتهی در آنجا مسئولی گذاشته بودم به نام آقای توفیق که ایشان با آنها در ارتباط بود. من خودم پشت صحنه بودم و به آنها می گفتم چه کار بکنید چه کار نکنید. آقای دکتر چمران که به جبهه رفتند، من ۳، ۴ نفر را که احساس می کردم آدم های سالمی هستند، با آقای دکتر فرستادم تا بتوانند برای یک فرمانده، اطلاعات نظامی یا اطلاعات مختلف را جمع آوری کنند. اینها هم در جمع آوری اطلاعات وارد بودند و رفتند. من هم این وظایف را در تهران داشتم.»<sup>۴۰</sup>

با استعفای دولت موقت در نیمه آبان ۱۳۵۸، بحث درباره سازماندهی مجدد امور دولتی در شورای انقلاب بالا گرفت و با دستور امام خمینی، این شورا مسئول اداره کشور و شهید مصطفی

۳۸. سید علی مقدم از نزدیکان آیت الله خامنه ای و هم اکنون معاون ارتباطات مردمی دفتر مقام معظم رهبری است.

۳۹. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با جواد مادرشاهی، شماره بازیابی ۱۲۵۴۹، تاریخ گفتگو ۱۸/۲/۸۲.

۴۰. همان جا.

چمران به عنوان وزیر دفاع ابقا شد. یک ماه بعد با تصویب شورای انقلاب سرپرستی و نظارت بر مرکز اسناد ملی که بعداً به مرکز اسناد انقلاب اسلامی تغییر نام داد، به آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای واگذار شد. آیت‌الله خامنه‌ای چند ماه پس از آن که روزنامه مجاهد در آخرین شماره سال ۱۳۵۸، کلیشه‌ای از دریافت مبلغ ۴ میلیون تومان برای حقوق پرسنل مرکز اسناد ملی را منتشر کرد<sup>۴۱</sup>، در جوابیه‌ای به ذکر جزئیاتی از اداره مرکز مربوط پرداخت:

«خدمت مدیر محترم جریده شریفه مجاهد

با سلام و تبریک دومین بهار انقلاب، خواهشمند است طبق قوانین اخلاقی و به مقتضای شرافت انسانی و به حکم برادری اسلامی این یادداشت را در نخستین شماره آن جریده در صفحه‌ای که خوانندگان و بینندگان داشته باشد، درج فرمایید.

در پاسخ به ادعای ضمنی و تلویحی گردانندگان جریده مجاهد ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران (شماره ۲۸ تاریخ ۵۸/۱۲/۲۹) مناسب می‌دانم نظر کلیه اعضا و طرفداران بی‌غرض سازمان مذکور را به چند مطلب جلب کنم:

۱- شورای انقلاب طی حکم شماره ۱۶۷۲ مورخه ۵۸/۹/۱۵ سرپرستی و نظارت بر مرکز اسناد ملی را که بعداً به مرکز اسناد انقلاب اسلامی تغییر نام یافت، به اینجانب محول کرد تا ضمن کوشش برای حفاظت این گنجینه که برای ملت ایران و دولت جمهوری اسلامی بسیار گرانبهاست از هرگونه سوءاستفاده به وسیله گروه‌ها و جریان‌های مختلف سیاسی که متأسفانه در نخستین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب به‌وفور انجام گرفته است، به‌طور قاطع جلوگیری شود. اینجانب پس از رسیدگی و بررسی، مدیریت جدید آن مرکز را که اندکی پیش از آن تاریخ به وسیله سرپرست قبلی منصوب شده بود، امین و کاردان تشخیص دادم و تثبیت کردم. نامه مندرج در روزنامه مجاهد، همان طور که در متن آن به صراحت آمده، حواله نخست‌وزیری برای تأیید حقوق برادران و خواهران امین و صبور و زحمتکش است که زحمات و خدمات سنگین آن مرکز را به عهده دارند.

۲- از تاریخ شروع مسئولیت اینجانب ۵۸/۹/۱۵ تا کنون به‌طور قطع و یقین حتی یک برگ از اسناد آن مرکز در اختیار احزاب و سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و سایر افراد قرار نگرفته و جز دولت و دستگاه‌های اجرایی، آن هم برای اجرای طرح پاکسازی در وزارتخانه‌ها یا

۴۱. در اسفند ۱۳۵۸ و در رقابت‌های انتخابات مجلس اول پس از کاندیداتوری مسعود رجوی، موج گسترده‌ای از افشاگری درباره همکاری‌های او با ساواک و ماجرای تبدیل حکم اعدام او به حبس ابد از سوی مخالفین مجاهدین خلق راه افتاده بود.



فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

شناسایی کاندیداهای انتخاباتی، احدی از آنها استفاده نکرده است.

۳- گردانندگان روزنامه مجاهد که خودشان یک سند دزدیده شده در نخست‌وزیری را در روزنامه خود گراور می‌کنند، باید بدانند همان دستی که آن نامه یا حواله را می‌دزد و برای چاپ در اختیار آنان قرار می‌دهد، مطمئناً خواهد توانست سندی را نیز از مرکز اسناد انقلاب اسلامی بدزدد و در اختیار ناشر دیگری قرار بدهد. خوب است این برادران برای شناسایی کسانی که اسناد افشاگری مربوط به آقای مسعود رجوی را چاپ و منتشر کرده‌اند، گریبان آن دزد و افرادی نظیر او را از سازمان‌ها و گروه‌های متحدالمال بگیرند و نکوشند به تلویح و تعریض و تصریح این و آن را مقصر بشناسانند. در آرزوی هدایت برای ما و شما و همه تشنگان هدایت. سیدعلی خامنه‌ای.<sup>۴۲</sup>

با برگزاری انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی و پیش کشیده شدن بحث اعتبارنامه نمایندگان، مرکز اسناد ملی روزهای پرکاری را پشت سر گذاشت. مرکز اسناد ملی در این دوره به درخواست کمیسیون تحقیق، برخی از اسناد مربوط به نمایندگانی را که به اعتبارنامه‌شان اعتراض شده بود، در اختیار این کمیسیون قرار داد. رد اعتبارنامه افرادی همچون خسرو قشقایی و ابوالفضل قاسمی<sup>۴۳</sup> به دلیل گزارش‌های مرکز اسناد ملی بود.

در این دوران آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای همچنان رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی بود. اوایل سال ۱۳۵۹ کارکنان این مرکز به دیدار امام خمینی رفتند و پس از این دیدار آیت‌الله خامنه‌ای در جمع کارکنان این مرکز به ایراد سخنرانی پرداختند. متن این سخنرانی به‌خوبی نشان‌دهنده مشی این مرکز در سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب است:

«ان شاءالله زیارت‌های شما قبول باشد. اولاً آن روزی که بنده خدمت امام رسیدم و خواستم برای برادران و خواهران وقت بگیرم، یک گوشه اجمالی از زحماتی که شما آقایان و خواهران می‌کشید، برای ایشان عرض کردم. خود من هر وقت در این بخش‌ها رفتم، دیدم برادرها و خواهرها توی این اطلاق‌های در بسته و کم‌نور و بی‌تنوع، یک کار پرزحمت و پرتلاشی را مشغول هستند. خود من همیشه احساس ستایش و احترام داشتم برای این زحمات و رنج‌ها و همین را برای امام عرض کردم.

۴۲. پاسخ امام جمعه تهران به نشریه مجاهد، روزنامه جمهوری اسلامی، ۹ فروردین ۱۳۵۹، ص ۴.

۴۳. دبیرکل حزب ایران و عضو هیئت اجرایی جبهه ملی چهارم که ارتباطات گسترده‌ای با رژیم پهلوی داشت. او که ارتباطات ویژه‌ای با بختیار داشت، از حوزه انتخابیه بندرگز وارد مجلس شد، اما با افشاگری شهید حسن آیت اعتبارنامه او رد شد. قاسمی پس از رد اعتبارنامه‌اش دستگیر و محکوم به حبس ابد و پس از چند سال به صورت مشروط آزاد شد.

با این که همان لحظه گفته شد، یعنی آقای حاج احمد آقا که آنجا بودند گفتند که طیب گفته امام مثلاً هفته‌ای یک بار ملاقات عمومی داشته باشند و همان روز هم یک ملاقات عمومی داشتند و قرار بود ملاقات ما مثلاً موکول بشود به ده روز دیگر، با این حال خود امام گفتند: «نه، طیب بی خود گفته»، یعنی با علاقه و با شوق قبول کردند که شما برادران و خواهران بروید ایشان را ببینید.

خب، الحمدلله ملاقات با سرعت انجام گرفت و تشریف بردید و امام را دیدید، اما مطالبی که ایشان بیان کردند، به نظر من فوق‌العاده مهم و ارزنده بودند. اولاً چندین مرتبه به اهمیت و عظمت این کار اشاره کردند و این برای ما، هم مایه تسلی و قوت قلب و امید است و هم ما را وادار می‌کند که کارمان را هرچه پر تلاش‌تر و پرتوان‌تر و صحیح‌تر و بی‌عیب‌تر تعقیب کنیم. به نظر من این صحبت با همه صحبت‌های امام و با همه صحبت‌هایی که ایشان با دیگر گروه‌ها کرده‌اند، متفاوت بود. من الان با دقت گوش می‌کردم، دیدم که ایشان دقیقاً توجه دارند که آن گوشه‌های کاری که شما انجام می‌دهید چیست و سعی دارند همان‌ها را یادآوری و گوشزد کنند، منتهی با زبانی که فقط خود شما اندرکاران و برادرانی که مشغول این کار طاقت‌فرسا هستید، به‌خوبی درک می‌کنید.

من یک چیزهایی را یادداشت کردم. الان که گوش می‌کردم، دیدم اولاً با این تعبیر اشاره می‌کنند که در این محل‌ها، یعنی همین اتاق‌ها، زیرزمین‌ها، کار بی‌تنوع. این جواری می‌خواهند بفهمانند که دقیقاً می‌دانم شما در چه شرایطی و در چه وضعی کار می‌کنید. دوم دو مرتبه یا شاید بیشتر تأکید کردند روی اینکه «کاری که انسان می‌کند، مردم ندانند» و اجرتی و اجرایی ندهند. خب یک کارهایی پر سروصداست. گردانندگی یا گویندگی تلویزیون هم چیز مفیدی است، خدمت است، اما جلوی چشم همه است و یا جهاد سازندگی یا سپاه پاسداران، کار خیلی مفیدی است، اما جلوی چشم همه است و همه می‌بینند و می‌فهمند. آقا شما چه کاره هستید؟ بنده عضو جهاد سازندگی یا سپاه پاسداران هستم، اما نوع کار شما طوری است که طبیعتش طبیعت استتار و نگفتن و کتمان است و ایشان به‌خصوص به این نکته توجه می‌فرمایند و می‌خواهند به یاد شما بیاورند که این جنبه بر عمق و ارزش کار شما می‌افزاید.

سوم برای همه این خونخوارانی که بودند و اعدام شدند، برای مثال شما ۱۰۰ نفر یا ۲۰۰ نفر آدم معروف و غیر معروف را می‌توانید اسم بیاورید. ایشان نصیری را اسم آوردند و به‌خصوص

فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

هیچ کس دیگری را اسم نیاوردند. خب هویدا هم کشته شد، رحیمی هم کشته شد، این همه ارتشی و ژنرال و فلان کشته شدند، ولی ایشان از بین همه آنها نصیری را اسم می آورند. یادتان باشد که جای نصیری کجا بود. اینجا درست روی این مطلب تکیه می کند که نصیری چرا کشته شد. جا که گناهی ندارد. شما بروید در همان محل و محیط و کاری را انجام دهید. امام می گویند همه دنیا برای پاسخ کار شما، اگر برای خدا باشد، کوچک و کم است. پس این روش نصیری، کار و هدف نصیری، در خدمت طاغوت قرار گرفتن نصیری، هوای نفس را پیروی کردن نصیری اینهاست. بنابراین توی همین اتاق نصیری می شود نشست و کار کرد و مثل نصیری شد، و مثل نصیری بود و می شود در همین جا چنان عمل کرد که به تعبیر امام، همه دنیا پاسخ و اجر و مزد یک کار انسان به حساب نیاید و کوچک تر از آن باشد که سزا و جزا و پاداش عمل انسان باشد. به خصوص نصیری را اسم می آورند که همیشه در مغزتان باشد و سعی کنیم که ما نصیری نشویم.

باز مجدداً می گویند من همه این قضایا را از اول این حکومت یادم هست، ولی شماها از وقتی که به دنیا آمده اید. می توانستند بگویند حکومت جبار و دیکتاتور را دیده اید، حکومت خودکامه پهلوی و استعمار را دیده اید، اما هیچ کدام از اینها را نمی گویند، بلکه می گویند از اولی که به دنیا آمده اید، سازمان امنیت را دیده اید. یعنی باز به شما یادآوری می کنند که توجه دارند که شما چه کار ظریفی را دارید انجام می دهید.

ببینید اینها یک هوشمندی هایی است که در کلمه کلمه امام وجود دارد و خدا شاهد است که اگر من بخواهم هوشمندی های امام را در تعبیرات و بیاناتشان نسبت به خود ما، گاهی که خدمتشان می رویم، در جلسات عمومی یا خصوصی بگویم، واقعاً باید یک کتاب نوشت، برای اینکه آن قدر کلمات حساب شده و دقیق ادا می شوند که انسان حیرت می کند. از رنج های پیغمبر (ص) که اسم می برند خب پیغمبر خیلی رنج دیده اند، دندانان شان شکسته، به ایشان سنگ زده و کارها کرده اند در همه این رنج ها، می گویند پیغمبر مجبور می شد در غاری بماند و محبوس بشود و آدم را به یاد برادران و خواهرانی می آوردند که توی اتاق ها، زیرزمین ها و اتاق های حفاظدار می روند ساعت های متمادی، بدون آفتاب و نور کار می کنند و این دقیقاً چیزی بود که چون روی خود من اثر گذاشته بود، واقعاً این زحمت و تلاشی که بعضی از برادران و خواهران دارند، به ایشان عرض کردم و ایشان هم دقیقاً همین را تکرار کردند.

چندماه پیش که هوا سرد بود، رفتیم زیرزمین که برادران با چه اخلاص و علاقه‌ای در آنجا کار می‌کردند. واقعاً خود من احساس ستایشی نسبت به این همه رنجی که برادران می‌کشند، کردم و این دقیقاً در بیانات امام وجود دارد. این کیفیت عمل را به رفتن پیغمبر(ص) در غار و ماندن در آنجا به اجبار تشبیه می‌کنند. این جزئی از خدمات پیغمبر(ص) است. بعد هم که تصریحاً گفتند که خبر زحمات شما به من رسیده و خبر دارم که شما چه زحمتی کشیده‌اید. به هر حال دیدار محترمی بود. من چند تذکر را عرض کنم و بعد هم منتظر بمانم که اگر برادران و خواهران سئوالی دارند، پاسخ بگویم. من واقعاً زیر بار شرمساری برادران و خواهران بودم، چون چند ماهی مرتباً گفته بودید و من نتوانسته بودم ترتیب این ملاقات را بدهم. تقصیر من هم نبود. اگر قرار است در این بین مقصری بتراشیم، تقصیر «بیماری امام» بود، چون قبل از بیماری وقت گرفته بودیم و بعد منجر به این بیماری شد و افتاد به حالاً. حالاً الحمدلله همه‌تان شارژ شدید و من هم از شارژ شدن شماها به نوبه خود سرشار و لبریز و شارژ هستم.

کارتان بسیار کار دقیق و ظریف و حساسی است. اولاً بخش‌های مختلف کار مهم هستند، زیرا هدف، حفظ یک ثروت معنوی و سیاسی و بسیار حائز اهمیت است. الان برای همین مجلس، شاید در ترکیب کابینه آینده و در پاک‌سازی‌هایی که بعد از این انجام می‌گیرند و قبل از این انجام گرفته‌اند، زحمات شما در همه این موارد ارج و قدر خودش را نشان می‌دهد. مثل این که به فضایی که مسئولان مملکت می‌خواستند در آن کار و حرکت کنند و راه بروند، نورافکن تابیده باشد. بنابراین هرکسی در هر بخشی خدمت کرده، حتی آن کسی که برای بچه‌ها غذا درست کرده یا آورده یا محیط را برای خودشان یا کارشان قابل زیست و تدارکات را برایشان مهیا کرده و همه خدماتی را که برای یک کار لازم است، انجام داده، همه و همه در این افتخار و در این اجر سهیم‌اند و بایستی با همین کیفیت، بلکه با شدت و حدت هر چه بیشتر کار را ادامه بدهند.

برای ادامه کار چند چیز لازم است:

اولاً تقسیم کار که البته از مسئولیت‌های مدیریت است و مدیریت این تشکیلات بایستی دقیقاً تقسیم کار را انجام دهد. الآن هم که البته شکل خوبی است، یعنی من عیب و ایرادی به نظرم نمی‌رسد، اما همه چیز قابل کامل شدن و بهتر شدن است. بایستی از این جهت پیشرفت کنید. دوم انضباط. انضباط در یک کار دقیق و ظریف بسیار مهم است. این مطلب را صاف

فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

و پوست‌کنده به شما عرض کنم که بسیاری از نابه‌سامانی‌ها در سطح مملکت بر اثر بی‌انضباطی است.

اگر کفه سنگین این نابه‌سامانی‌ها بسیاری از بدخواهی‌ها و کج‌فکری‌ها و خیانت‌ها باشد، یقیناً بی‌انضباطی‌ها و بی‌نظمی‌ها و نافرمانی‌ها هم سهم و تأثیری در آن دارند. برو برگرد ندارند. این را بنده بعد از یک سال و دو سه ماه مباشرت در کار به‌طور مستقیم و خدمت در قسمت‌های مختلف دارم عرض می‌کنم و از من بپذیرید. بنده در سپاه هم که بودم همین بود. سپاه اگر نظم و انضباط می‌داشت، کارایی‌اش اقل‌اً چهار، پنج برابر وضع کنونی بود. در فداکاری و اخلاص بچه‌های سپاه هیچ تردیدی نیست. هرکسی هم هرچه بگوید، بی‌خود گفته و غلط کرده. سپاه یک واحد خوب است، منتهی با آن اخلاص و فداکاری و شجاعت و گذشتی که در این بچه‌ها هست، مسئله کمبود نظم، صد درصد محسوس است.

در ادارات و در جهاد سازندگی و کمیته‌ها و نهادهای انقلابی هم همین طور است. به‌خصوص در نهادهای انقلابی، این بی‌نظمی و بی‌انضباطی مشهود است. البته خوشبختانه داریم به طرف نظم می‌رویم و البته در بعضی از جاها، نظم برخاسته از یک احساس درست است، اما در بعضی جاها هم، بی‌انضباطی برخاسته از یک احساس نادرست است. در بسیاری از دستگاه‌های دولتی و اداری، بی‌نظمی بر مبنای غرض‌ورزی است، اما در جهاد و در سپاه و در ارگان‌های انقلابی، بی‌نظمی بر مبنای بی‌توجهی است نه خیانت و غرض‌ورزی، یعنی هر کسی فکر می‌کند آن که خودش تشخیص می‌دهد و سلیقه و استنباط و اجتهاد خودش حجت است. این فکرهاست که به آنارشیزم منتهی خواهد شد.

در تشکیلات اگر قرار باشد که یک تشخیص محور نباشد، آن تشکیلات به هم خواهد ریخت، منتهی این تشخیص باید از تجربه، فکر، هوش و از اظهارات دیگران مایه بگیرد و با ضوابط هم منطبق باشد. اما اینکه هرکسی برای خودش تشخیصی داشته باشد و آن را اصل بداند و بخواهد طبق آن عمل کند، بلبشوی عظیم و غیرقابل جبران و غیرقابل اصلاحی به وجود خواهد آمد، بنابراین سعی کنید نظم و انضباطی برقرار باشد، کما این که خوشبختانه تا به حال خوب بوده است و من چیزی را که برخلاف این حکایت کند، نشنیده‌ام و اطلاع ندارم. سعی کنید همین حالت نظم و انضباط باقی بماند و مضاعف این مطلب که قابل دقت و توجیه است.

دوم مسئله رازداری است. می‌دانید شما در این دستگاه کلاً با یک شانتاژ چندجانبه درگیر

هستید. حزب توده مرتباً در روزنامه مردم می‌نوشت و باز هم گاهی می‌نویسد که مثلاً اسامی ساواکی‌ها را منتشر کنید. به یکی‌شان که یک وقتی با من در سال ۵۳، ۵۴ هم سلول و آشنا بود، هنوز هم گاهی می‌آید پیش من، گفتم به صرف شما نیست که افشا شود. خیلی از شماها پایتان اینجا بند است. همین طور هم گروه‌های دیگر، مرتباً می‌گویند پرونده‌های ما را بدهید بخوانیم. چرا فلان کار و بهمان کار را نمی‌کنید؟ وقتی به حرفشان ترتیب اثر داده نمی‌شود، فشار می‌آورند.

از طرف دیگر دستگاه‌ها و ادارات دولتی و یا حتی نهاد انقلابی وقتی با اینجا کار دارند، دلشان می‌خواهد بیابند، ورق بزنند، بگردند و ببینند و هرچه را که دلشان می‌خواهد بدون هیچ ضابطه و حساب و کتابی بردارند و ببرند. وقتی که نظم برقرار نباشد و جواب درستی به آنها داده نشود فشار می‌آورند، جار و جنجال راه می‌اندازند و قرشمال‌بازی در می‌آورند. چنین چیزی وجود دارد. این دستگاه الان دچار چنین فشار و شاتناژی است، ولی ابداً نباید تسلیم شود.

توجه کنید. البته تسلیم نشدن تکلیف مدیریت اینجاست که او تسلیم نمی‌شود و نباید هم بشود، اما شما آقایان و خانم‌هایی هم که در گوشه و کنار کار می‌کنید، دقیقاً توجه داشته باشید که چنین خواهش و اصرار و فشاری وجود دارد. سعی کنید طوری نباشد که از طریق نقطه ضعف‌های فردی یا سهل‌اندیشی یا خدای ناکرده سهل‌انگاری، ارزش و اهمیت و عظمتی که اینجا دارد از بین برود و درمانی که باید در جای مناسب خود مصرف شود، دستمالی شود و از بین برود و از اثر بیفتد.

توجه داشته باشید که اگر یک راز یا یک اطلاع به‌جا مصرف شد، درست مانند دارویی است که در زمان خودش، به بیمار مناسبی داده می‌شود. علاج و شفا اگر چنانچه از زمانش گذشت و در جای لازم به کار نرفت، مثل داروی تاریخ مصرف گذشته است و بی‌اثر. اگر دارویی بی‌مورد داده شد، اولاً شفا نمی‌بخشد؛ یعنی آن اثری را که شما از این دارو توقع دارید، نخواهد داشت. ثانیاً ممکن است حتی ضرر داشته باشد. شما دارویی را که داخلش مثلاً مرفین است به بیماری می‌زنید و اثر می‌بخشد. قرص آسپرین را به یک بیمار رماتیسمی می‌دهید و شفا پیدا می‌کند، اما اگر همان قرص آسپرین را به من که زخم معده دارم، بدهید، زخم معده من بدتر می‌شود. نگه نداشتن راز و آن را در جای نامناسب و به دست بچه، قالتاق، سوءاستفاده‌چی، هوچی دادن، نه‌تنها راز را از اثر و خاصیت می‌اندازد،

بلکه گاهی هم زیان می‌بخشد.

دقیقاً با همین سیاست از روزی که آمدم، قدغن کردم که یک پرونده هم نبایستی بیرون برود و یک اطلاع هم‌نئیابستی خارج شود، مگر برای به آن مراجعی که ما صلاحیت آنها را تأیید می‌کنیم. یعنی مثلاً برای انتخابات وزارت کشور آری، ولی برای یک کار هوچی‌گری، ابداً. برای پاک‌سازی فلان اداره، بلی؛ اما برای خرده‌حساب صاف کردن، ابداً. و همین طور تمام ارگان‌های مملکت، فرق نمی‌کند. می‌دانید من خودم از طرف شورای انقلاب مسئول اینجا هستم. فرمانده سپاه پاسداران هم بودم. بچه‌های سپاه پاسداران، دستگاه اطلاعات سپاه پاسداران و ارگان‌های اجرایی آنجا فشار می‌آوردند و یک چیزی از من می‌خواستند و من مقاومت می‌کردم. یعنی هرگز مشترک بودن من در این دو ارگان باعث نشد که من به‌هیچ وجه مرز بین آنها را بردارم.

مصالح جمهوری اسلامی و مصالح جامعه که اینجا هم گوشه‌ای از ثروت آن است خود به خود باید بر مصالح یک ارگان خاص ترجیح داده شود. گرچه اگر با یک دید کلی‌تر نگاه کنیم، وقتی به مصلحت جامعه نبود، طبیعتاً مصلحت آن کار هم نیست. غرض این که به هر حال مصلحت هر ارگانی نمی‌تواند از مصالح کل جامعه جدا باشد. دقت داشته باشید کتمان و سری بودن کار محتواهای موجود در این نهاد را مراقبت کنید.

نکته سوم این که هرکاری فایده و ضرورت خودش را دارد و وقتی همه کارها درست انجام می‌گیرند که مسئولین و عهده‌داران هرکاری، آن کار خاص را درست انجام بدهند. شمائی که اینجا هستید، باید بدانید که با درست انجام دادن این کار، دارید کل آن بنایی را که این جامعه و حکومت موظف است به وجود بیاورد، درست می‌کنید و به وجود می‌آورید، تخطی از این کار به کار دیگر نکنید. یک ریل کارخانه که کار می‌کند، این کارهایی که در ردیف ایستاده‌اند هر کدام یک وظیفه دارند. یک وظیفه این است که وقتی این قطعه رسید، یک نفر باید در اینجا این مهره و پیچ را سفت کند. کارش فقط همین است. آن دیگری تکلیفش این است که وقتی این قطعه رسید، مهره دیگری را پیچ و سفت کند؛ کار او هم فقط همین است. آن دیگری باید مهره بیندازد روی این پیچ و دیگری باید فلان واشر روی آن بیندازد. با انجام همین تکه تکه کارهاست که این قطعه از اول ریل که روی آن کار می‌شود، تا آخر ریل که می‌رود، تبدیل به یک قطعه کامل می‌شود.

اگر جنابعالی که مأمور محکم کردن آن پیچ هستید، وقتی جلوی‌تان می‌رسد، اگر یک مهره

گذاشتید، فاجعه درست کرده‌اید. شما حق ندارید روی آن مهره بگذارید. فقط و فقط باید این پیچ را سفت کنید و بس. بالطبع وقتی که این ریل جلوی کسی رسید که باید واشر بگذارد، واشر خواهد گذاشت و یا اگر باید مهره را ببندد، مهره خواهد بست. شما دست به آن کار نزنید. کارها باید دقیقاً طبق تقسیم مسئولیت و تقسیم مشاغل قرار انجام شوند و لاغیر.

برادران و خواهرانی که اینجا هستند البته آنهایی که این کار را دوست دارند و می‌فهمند که خدمت است، اگر مرا قبول دارید و از من حرف می‌شنوید، به شما می‌گویم و گواهی می‌دهم که یک خدمت است و خدمت بزرگی هم هست. آنهایی که می‌فهمند و قبول دارند که یک خدمت بزرگ است، همین کار را خوب و پر و پیمان انجام بدهند، کم نگذارند و سراغ کارهای دیگر هم نروند. البته مقدار ساعت کار و اینها مربوط به خودتان و مدیریت شماست. بنشینید و اینها را حل کنید. در اینجا چیزهایی هستند که من نه دخالت می‌کنم و نه نظر خاصی دارم، اما آنجا که من می‌گویم این است که هر چه که بنا می‌شود انجام بگیرد، آن کار را دقیق، بی‌کم و کاست، پر و پیمان، کامل و اختصاصی انجام بدهید. کارها را با هم دیگر مخلوط نکنید.

آخرین نکته‌ای که عرض می‌کنم این است که توجه داشته باشید که در این محیط، به دلیل طبیعت و نوع کار، احتیاج بیشتری به یاد و ذکر خدا دارید. به هر کیفیتی که می‌توانید، این را تأمین می‌کنید. نمی‌گویم که اینجا تأمین کنید. اگر شد و جایز بود. اینجا و الا در زندگی‌تان تأمین کنید. یعنی بیشتر از کوشش از دیگران کوشش کنید. نمازها را سر وقت و با توجه و با حال بخوانید. حتماً قرآن بخوانید. خودتان را از لحاظ معنوی تغذیه کنید. این چیزی است که همه ما به آن نیازمندیم. امیدوارم که ان‌شاءالله موفق و مؤید باشید.»<sup>۴۴</sup>

## آغاز جنگ

با شروع جنگ و سفر شهید مصطفی چمران و آیت‌الله خامنه‌ای به اهواز و تشکیل ستاد جنگ‌های نامنظم، اقتضائات امنیتی و احتمالاً عدم سازگاری جواد مادرشاهی با خسرو تهرانی که از سوی شهید رجایی، به‌تازگی به نخست‌وزیری منصوب شده بود، به عنوان رئیس دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری سبب شد تا مادرشاهی به اهواز برود و فرماندهی رکن ۲ (اطلاعات) ستاد جنگ‌های نامنظم را به عهده بگیرد. ستاد جنگ‌های نامنظم با شروع جنگ با حضور شهید دکتر چمران در اهواز شکل گرفته بود. آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای که در آغاز جنگ

۴۴. متن این سخنرانی از سوی مؤسسه فرهنگی مرکز اسناد انقلاب اسلامی در اختیار نگارنده قرار گرفت.



فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

به همراه شهید چمران، نمایندگان امام خمینی در شورای عالی دفاع بودند، در این باره می‌گوید: «ما از اینجا با هم رفتیم اهواز. اول رفتن ما به جبهه بود. به اتفاق رفتیم. توی تاریکی شب وارد اهواز شدیم. همه جا خاموش و دشمن در حدود یازده دوازده کیلومتری شهر اهواز مستقر بود. ایشان ۶۰، ۷۰ نفر را از تهران جمع کرده بود و با خود آورده بود، اما من تنها بودم. همه با یک هواپیمای سی - ۱۳۰ رفته بودیم آنجا. به مجردی که رسیدیم و یک گزارش نظامی کوتاهی به ما دادند، ایشان گفت همه آماده شوید و لباس بپوشید تا برویم جبهه. ساعت شاید حدود نه و ده شب بود. بدون فوت وقت، برای کسانی که همراه ایشان بودند و لباس نظامی نداشتند، لباس سربازی آوردند و همان جا پوشیدند و رفتند. البته من به ایشان گفتم می‌شود من هم بیایم؟ فکر نمی‌کردم بتوانم در نبرد نظامی شرکت کنم. ایشان تشویق کرد و گفت: بله، بله، شما هم می‌شود بیایید. من هم همان جا لباسم را کندم و یک لباس نظامی پوشیدم و کلاشینکفی را که داشتم برداشتم و رفتیم.»<sup>۴۵</sup>

جواد مادرشاهی نیز دلیل ورودش به ستاد جنگ‌های نامنظم را ضرورت سازماندهی این ستاد می‌داند:

«یکی از دوستانم که او را برای کمک به دکتر چمران به جبهه فرستاده بودم، زنگ زد و گفت: مهندس! اگر نیایی، اینجا همه چیز از پاشیده و از بین رفته است. تمام این اداره هشتی‌ها که فرستادی دارند دو جانبه کار می‌کنند. همه‌شان دارند جاسوس‌بازی در می‌آورند. اصلاً در اینجا همه چیز مغشوش است. دکتر [چمران] خوب اهل سازماندهی نبود. تمام جمعیت را برداشته و برده بود در دانشگاه جندی شاپور و همه ولو و پراکنده! معلوم نبود کی به کی است. شب که می‌شد، شش نفر رزمنده را برمی‌داشت با خودش می‌برد که به تانک‌های دشمن حمله کند و آن جمعیت چند هزار نفری همه در آنجا ولو بودند. روز هم که می‌آمد خسته بود و کاری که نمی‌توانست بکند.

خیلی وضع عجیبی بود. من یک بار زنگ زدم به فرودگاه و گفتند یک جت فالکن آماده است و دارد به اهواز می‌رود. با همان لباس با خانم دکتر [لباف] خداحافظی کردم و به سرعت خودم را به فرودگاه رساندم و دیدم هواپیما می‌خواهد آیت‌الله خامنه‌ای را برای نماز جمعه به تهران بیاورد. در مسیر ایشان را دیدم. فرمودند: آمدی؟ گفتم: بله. گفتند: سریع

۴۵. ماجرای آشنایی آیت‌الله خامنه‌ای با شهید چمران، بیانیات در جمع اساتید دانشگاه‌ها، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله خامنه‌ای، دوم تیر ۱۳۸۹، irkhamenei.

برو دانشکده برو. سلیمی آنجاست. من پهلوی میرسلیم و سرهنگ سلیمی... نشسته بودم و داشتیم صحبت می‌کردیم که دیدم اولین خمپاره زمین خورد. گفتم چیزی نیست! دومی خورد، سومی خورد، چهارمی، پنجمی، دهمی! دیدیم آنجا جای نشستن نیست. دوتائی حرکت کردیم. از در که بیرون آمدیم من دیگر ندیدم که ایشان کجا رفت. ایشان هم مرا ندید. باید تشکیلات دکتر چمران را در دانشگاه سازماندهی می‌کردم. در آنجا تیمسار ملکی بود که در حقیقت فرماندهی عملیات را در دست داشت و فردی به نام سرهنگ آذر برزین را مسئول خدمات و تدارکات کرده بود. من به صداقت این دو نفر مشکوک بودم، ضمن اینکه خیلی قیافه‌های حق به جانبی داشتند و احساس قدرت عجیبی می‌کردند.

آیت‌الله خامنه‌ای که به آنجا می‌آمدند، جایگاه ویژه‌ای نداشتند. تشکیلات سیاسی شهر هم پراکنده بود. من با دکتر چمران صحبت کردم و گفتم: شما باید به اینجا سر و سامان بدهید. گفت: چه کار کنم؟ تیمسار ملکی در آنجا طوری عمل می‌کرد که دکتر چمران را برای عملیات چریکی می‌فرستاد و در حقیقت خودش کل ماجرا را رهبری می‌کرد. گفتم: باید بیایید در جایگاه فرماندهی و ستاد خود را بسازید. ستاد باید رکن ۱ و ۳ و ۴ داشته باشد، رکن ۳ باید داشته باشد. موقعی که می‌خواستیم رکن ۲ را تعریف کنیم دیدم شرعاً و عرفاً هیچ کس را نمی‌توانم در آنجا بگذارم و گفتم دکتر! من خودم هستم و این مسئله باعث شد که من در جبهه ماندم، در حالی که قرار بود بروم آنجا را سازماندهی بکنم و برگردم. دیدم حقیقتاً کسی نیست و گفتم خودم می‌مانم، چون دیدم هیچ راهی وجود ندارد. تیمسار ملکی را هم در قسمت آموزش رکن ۳ گذاشتم و پیشنهاد کردم که سرهنگ سلیمی را رئیس ستاد کند. احساس کردم اگر ایشان رئیس ستاد باشد، جایگاه آقای خامنه‌ای در آنجا تأمین می‌شود. آیت‌الله که می‌آمدند، فرمانده سیاسی حادثه بودند و دکتر چمران فرمانده عملیاتی و طراحی‌های جنگ. سرهنگ سلیمی ریاست ستاد را پذیرفتند و آن را به استانداری منتقل کردند و آنجا نظم دقیق خیلی قشنگی پیدا کرد.<sup>۴۶</sup>

اما سرلشگر محمد سلیمی<sup>۴۷</sup> که پیش از آغاز جنگ، رئیس دفتر آیت‌الله خامنه‌ای در وزارت

۴۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با جواد مادرشاهی، شماره بازبایی ۱۲۵۴۹، تاریخ گفتگو ۸۲/۲/۸۲.  
۴۷. سرلشگر محمد سلیمی از افسران انقلابی بود که در اواسط سال ۱۳۵۸ به ریاست دفتر آیت‌الله خامنه‌ای در وزارت دفاع برگزیده شد و با شروع جنگ به اهواز رفت و رئیس ستاد فرماندهی جنگ‌های نامنظم شد. یک سال بعد در کابینه اول میرحسین موسوی وزیر دفاع شد، ولی در رأی‌گیری در اوایل مجلس دوم نتوانست رأی اعتماد بگیرد. مخالفان، حضور او را در محافل انجمن حجثیه دلیل مخالفت خود قرار دادند. سلیمی در نیمه دوم جنگ مسئول دفتر مشاوره نظامی امام خمینی شد. او که همواره از نزدیک‌ترین افسران ارتش به آیت‌الله خامنه‌ای بوده است، در دوران رهبری ایشان و در اول خرداد ۱۳۷۹ به

فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

دفاع بود، چندی پیش روایت جامعی از نحوه شکل‌گیری ستاد جنگ‌های نامنظم را بیان کرد: «اولین شبه شروع جنگ، آقا از محضر حضرت امام تشریف آوردند و فرمودند که حضرت امام اجازه دادند که بنده به جبهه بروم و از ما خواستند که برایشان لباس و پوتین تهیه کنیم. همان بعد از ظهر به اتفاق آقای محسن رضایی، آقای محلاتی و چند نفر از دوستان به اهواز و دانشگاه جندی شاپور رفتیم. آقای چمران آنجا بود. یک اتاق هم آن طرف‌تر برای حضرت آقا در نظر گرفته بودند. شب رسیدیم و من در کل آن منطقه بازدید را انجام دادم و دیدم به همه چیز شبیه است جز به قرارگاه هدایت یک عملیات. با آن وضع و شهر آشفته و با وجود دو شخصیت برجسته انقلاب و احتمال وجود دشمنان داخلی و خارجی، وضعیت امنیتی مساعد نبود. از طرفی حدود پنجاه نفر از جوانان به آنجا آمده و توسط آقای چمران توجیه شده بودند و در عملیات شرکت می‌کردند. به عرض آقا رساندم که اجازه بفرمایید برای آنکه دهان بنی‌صدر بسته شود که همیشه می‌گوید ما نمی‌توانیم این جوانان شخصی را وارد ارتش کنیم و اینها می‌آیند و دست و پاگیر فرماندهان می‌شوند، یک عمل مثبت انجام دهیم تا برای استمرار عملیات هم بتوانیم جای مطمئنی داشته باشیم. پیشنهاد کردم اجازه دهند جنگ‌های نامنظم را شکل بدهیم و دوم این که جایمان را هم باید عوض کنیم، اینجا جای جنابعالی نیست. ایشان با هر دو پیشنهاد موافقت کردند.

استانداری سابق اهواز را که آن موقع شهرداری بود، شناسایی و قرارگاه و ستاد را به آنجا منتقل کردیم تا از جای این دو بزرگوار خیالمان راحت باشد. بچه‌ها را هم در مدارس و ساختمان‌های اهواز پخش کردیم. کسانی که باید در جنگ شرکت می‌کردند، زیر نظر آقای چمران آموزش می‌دیدند و کارشان را انجام می‌دادند. آموزش آنها بر ایمان مهم بود و نمی‌توانستیم به دستور بنی‌صدر عمل کنیم. جنگ مسئله اصلی کشور بود و دو چهره بزرگ انقلاب در منطقه رزم حضور داشتند. مردم هم به طرف جبهه‌ها سرازیر شدند و کسی قادر نبود جلوی آنها را بگیرد، لذا همگی با یک شناسایی مختصر پذیرفته، تجهیز و سازماندهی می‌شدند.

در شوشتر مرکز آموزشی گذاشتیم و یکی از افسران هواپرد در آنجا مشغول آموزش شد. دو نفر دیگر از افسران هواپرد را هم به ستاد بردیم و ستاد جنگ‌های نامنظم تشکیل شد. البته افسران نیروی زمینی واقفند که تشکیل ستاد جنگ‌های نامنظم وظیفه ما نبود و این کار به عهده

---

سمت فرماندهی کل ارتش منصوب شد و پس از ۵ سال فرماندهی در ۲۰ شهریور ۱۳۸۴، استعفاى او از سوی فرماندهی کل قوا پذیرفته و به سمت مشاور ویژه فرماندهی کل قوا در امور ارتش منصوب شد.

نیروهای ویژه هوابرد نیروی زمینی بود، لکن آمدن دشمن تاده، پانزده کیلومتری اهواز و وجود دو شخصیت بزرگ در آنجا و سیل عظیم جمعیتی که به آن سو سرازیر شده بود، ما را ناگزیر کرد که اضطرار و حالت استثنایی به وجود آمده را دور بزیم و یک کار استثنایی انجام بدهیم و آن هم تشکیل ستاد جنگ‌های نامنظم بود. به نیروی زمینی گفتیم ما کار شما را انجام دادیم. آنها هم نماینده خودشان را فرستادند و تشکیل این ستاد را به یگان‌های نظامی، لشکر، سپاه و استانداری با نامه‌ای اعلام کردیم و شکل رسمی به خود گرفت و نیروها آموزش دیدند. یکی از کارهای نیروهای جنگ‌های نامنظم، شکار تانک، به خصوص در شب‌ها بود. در اولین شبی که ما وارد اهواز شدیم، شخص آقا به اتفاق دکتر چمران و یک تیم برای شکار تانک رفتند و موفقیت در این زمینه سبب شد که در ستاد لشکر برای طرح ریزی عملیات، جنگ‌های نامنظم را به عنوان خط شکن، در رأس امور و در نوک پیکان حمله قرار دادند. در سه چهار ساعتی که نبرد شروع شد، هر تانکی را که اینها می‌زدند و شعله آتش آن به بالا می‌رفت، از یک طرف باعث دلگرمی، قدرت و روحیه نیروهای خودی و از سوی دیگر باعث ضعف و هراس دشمن می‌شد.

از جمله کارهای مهمی که نیروهای جنگ‌های نامنظم انجام دادند، ایجاد کانالی از مقابل پادگان دغاغله در کنار پاسگاه اندیمشک - اهواز بود. از آنجا در کنار کارون کانالی به عرض صد متر، عمق سه متر و طول حدود بیست و پنج کیلومتر کنده شد که از شمال اهواز به طرف غرب می‌رفت و از آنجا به منطقه دب حردان می‌رسید. داخل کانال پر از آب و حفاظی برای شهر اهواز بود.<sup>۴۸</sup>

### تأسیس دفتر اطلاعات نخست‌وزیری

با انتصاب شهید محمدعلی رجایی به نخست‌وزیری، بلافاصله پیشنهاد ریاست دفتر اطلاعات نخست‌وزیری به خسرو تهرانی داده شد. خسرو تهرانی در دوران دبیرستان از شاگردان شهید رجایی و در دوره زندان حدود سه سال با ایشان در یک زندان بود. او که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در شورای مرکزی کمیته‌های انقلاب اسلامی عضویت داشت، درباره این پیشنهاد شهید رجایی می‌گوید:

---

۴۸. ارتش در روز ۲۶ آبان دلاورانه جنگید، متن سخنان امیر سرلشگر سلیمی در همایش بزرگداشت سالروز آزادسازی سوسنگرد، سایت هیئت معارف جنگ، [maarefjang.ir](http://maarefjang.ir).

فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

«در روز دوم نخست‌وزیری آقای رجایی، ایشان به من که در کمیته انقلاب اسلامی بودم تلفن کرد و گفت بیا کارت دارم. وقتی خدمتشان رسیدم گفتم می‌خواهم برای تو به عنوان معاون امنیتی خودم حکم بزنم. عرض کردم بسیار خوب ولی اجازه بدهید مقداری روی این پیشنهاد فکر کنم. ایشان انگار از این حرف من خیلی تعجب کرد، چون گفتم: فکر دیگر برای چی؟ تو باید بپذیری. گفتم: حداقل با کسی مشورت بکنم. گفت: نه مشورت نمی‌خواهد. البته پذیرفت که از آقای مهدوی کنی که آن موقع رئیس کمیته بودند اجازه بگیرم. بعد با لبخندی گفت: من با هیچ کسی مشورت نکردم و نخست‌وزیری را قبول کردم! شما هم همین‌طور! و قضیه را به شوخی کشاند که من بحث را ادامه ندهم. بعد هم گفت: خوب فلانی حالا دیگر برای ما ناز می‌کنی!»<sup>۴۹</sup>

خسرو تهرانی پس از این تماس، با شهید آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله خامنه‌ای مشورت کرد. شهید بهشتی به تهرانی گفت حال که رجایی به تو اطمینان دارد، در پذیرش این سمت تردیدی نکن. آیت‌الله خامنه‌ای هم توصیه‌ای به این مضمون به او می‌کند.<sup>۵۰</sup> بنا به گفته منوچهر هاشمی بیش از ۹۰ درصد کادر اداره هشتم ساواک تا دوران خسرو تهرانی در نهاد نخست‌وزیری مشغول به کار بودند:

«تقریباً عوامل اصلی اداره من به‌جز رئیسشان، معاون وزارت [اطلاعات] که خواست از مملکت فرار کند و او را گرفتند و زندانی کردند، به کارشان ادامه دادند و الان هم مشغول هستند»<sup>۵۱</sup>

محمد شریعتمداری جانشین خسرو تهرانی هم حضور این افراد را در نهاد نخست‌وزیری تأیید می‌کند و می‌گوید:

«بخشی از ساواک را مجدداً راه اندازی کردیم. ضد جاسوسی ساواک را آمریکایی‌ها طراحی کرده بودند و لذا در حوزه شرق تمرکز و قدرت بیشتری داشت. عده‌ای از اینها که در حوزه امنیت در مسائل خارجی کار می‌کردند، به‌ویژه در حوزه جاسوسی و ضد جاسوسی به کار گرفته شدند تا اطلاعات از آنها گرفته و مشخص شود که چه کارهایی انجام شده‌اند. مسئولان دولت امام را در جریان این مسئله گذاشته بودند. معاونت امور انقلاب نخست‌وزیری که معاون نخست‌وزیر محسوب می‌شد، متصدی این کار بود و بالطبع خود

۴۹. غلامعلی رجایی، سیره شهید رجایی، تهران؛ نشر شاهد، چاپ دوم ۱۳۷۸، ص ۶۵۹.

۵۰. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با خسرو تهرانی، شماره بازبانی ۱۲۰۹۴.

۵۱. مجموعه تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، گفتگوی حبیب‌لاجوردی با منوچهر هاشمی، نوار شماره ۱۴، ۱۷ اکتبر ۱۹۸۵، ص ۶.

نخست‌وزیر که شهید رجایی بود، مسئولیت این کار را به عهده داشت و هماهنگی‌های لازم را در این زمینه با امام داشت.<sup>۵۲</sup>

خسرو تهرانی پس از پذیرش دفتر اطلاعات نخست‌وزیری، عده‌ای از دانشجویان پیرو خط امام را برای حضور در این دفتر دعوت کرد. سید محمد هاشمی با نام مستعار موسوی‌زادگان و محسن امین‌زاده از جمله این دانشجویان بودند. تعدادی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب مانند حبیب‌الله داداشی، سعید حجاریان و دوستان تهرانی در کمیته اداره دوم که توسط مهندس محمد رضوی اداره می‌شد، دیگر اعضای دفتر اطلاعات نخست‌وزیری بودند. خسرو تهرانی در این باره می‌گوید:

«دوستان اطلاعات نخست‌وزیری افرادی بودند که به‌مرور با آنان آشنا شده بودم، افرادی نظیر مصطفی قنادها، سیدمحمد خامنه‌ای، محمد شریعتمداری (وزیر بازرگانی سابق) و بعدها که ماجرای لانه مطرح شد یک عده از آن افراد نیز مانند آقایان حبیب بی‌طرف، سید محمد هاشمی، محسن امین‌زاده و آقای رضا سیف‌اللهی به ما پیوستند.»<sup>۵۳</sup>

اگر چه مهم‌ترین وظیفه دفتر اطلاعات نخست‌وزیری پس از تقسیم کار با واحد اطلاعات سپاه در سال ۱۳۵۹، مسائل خارجی تعریف شده بود، اما در خرداد ماه ۱۳۶۰ با پیشنهاد این دفتر، اساسنامه شورای امنیت کشور با ریاست نخست‌وزیر و حضور ارتش، سپاه، ژاندارمری، وزارت کشور، شهربانی و کمیته‌های انقلاب اسلامی تصویب شد. بررسی صورتجلسات این شورا نشان می‌دهد که بسیاری از مسائل داخلی مانند درگیری شهربانی با تروریست‌های سازمان مجاهدین خلق و درگیری‌های قومی در استان‌های مختلف کشور در دستور کار این شورا بوده است. دفتر اطلاعات نخست‌وزیری همچنین بنیانگذار حراست‌های کل کشور بود و در خردادماه ۱۳۶۰ حسن کامران از همکاران این دفتر به ریاست حراست کل کشور منصوب شد که قصور او در حفاظت از ساختمان نخست‌وزیری که منجر به انفجار هشت شهریور شد، منجر به دستگیری وی در روز ۱۰ شهریور و چند ماه بازداشت او شد.

قابل ذکر است که کمیته مستقر در اداره دوم ارتش که از دوران دولت موقت با محوریت محمد کاظم پیرو رضوی معروف به محمد رضوی، سعید حجاریان و مسعود کشمیری فعالیت

۵۲. ناگفته‌های شریعتمداری از ری شهری پس از ۳۴سال، گفتگو با محمد شریعتمداری، سایت مشرق نیوز، ۶ دی ۱۳۹۱، شماره خبر ۱۸۱۱۵۳، [mashreghnews.ir](http://mashreghnews.ir).

۵۳. محمد رحمانی، سپاه و نخست‌وزیری برای جذب کشمیری رقابت می‌کردند، گفتگو با خسرو تهرانی، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۸۸، ص ۶۸.

فصل سوم: بقایای ساواک در خدمت دولت موقت □

می‌کرد و در ماجراهای مختلفی مانند تأسیس دادگاه‌های انقلاب ارتش، تصفیه ارتش و خنثی‌سازی کودتای نوژه فعالیت داشت، به دلیل آنکه از سوی ستاد کل ارتش به رسمیت شناخته نمی‌شد، بودجه‌اش را از نخست‌وزیری می‌گرفت و در دوران ریاست خسرو تهرانی عملاً این دو نهاد با همسویی بسیار نزدیکی فعالیت می‌کردند.

به طور کلی دفتر اطلاعات نخست‌وزیری در سه محور ضدجاسوسی، حراست‌ها و اطلاعات خارجی فعالیت می‌کرد. سعید حجاریان که با عنوان مشاور در این دفتر حضور داشت، در این باره می‌گوید:

«بعد هم رجایی آمد نخست‌وزیری و من منتقل شدم به اطلاعات نخست‌وزیری و با خسرو تهرانی در آنجا مشغول شدم. بین نخست‌وزیری و سپاه تقسیم کار کردیم. نخست‌وزیری سه وظیفه داشت: اطلاعات خارجی، ضدجاسوسی و حراست، اما امنیت داخلی با سپاه بود.»<sup>۵۴</sup>

---

۵۴. خاطره حضور در اداره دوم ارتش، وزارت اطلاعات، بازجویی عوامل کودتای نوژه، سایت خبرآنلاین، شهریور ۱۳۹۱، شماره خبیر ۲۳۷۹۹۳. [khabaronline.ir](http://khabaronline.ir)





گفتار دوم

ارتشی که باید می ماند



فصل چهارم

**اولین سپهبد شهید**

از همان روزهای ابتدای نهضت امام خمینی، نقش ارتش شاهنشاهی در بقا یا اضمحلال رژیم پهلوی، نقشی کلیدی ارزیابی می‌شد و دقیقاً در بعدازظهر روز ۲۲ بهمن با انتشار اعلامیه بی‌طرفی ارتش بود که انقلاب اسلامی رسماً به پیروزی رسید. در این میان آینده ارتش، سران و نیروهای کادر، ادوات و سلاح‌های پیشرفته آن در برزخی غیرقابل پیش‌بینی قرار گرفت. در روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ با آغاز اعدام سران ارتش توسط صادق خلخالی و صدور حکم ریاست ستاد کل ارتش برای سرلشگر ولی‌الله قرنی وضعیت اندکی مشخص شد، اما گروه‌ها و سازمان‌های چریکی مانند سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق در موضعی مشترک خواستار انحلال ارتش و تجدید ساختار اساسی آن شدند. حتی مسعود رجوی در اولین سخنرانی‌اش پس از پیروزی انقلاب اسلامی در دانشگاه تهران اعلام کرد که بدون انحلال ارتش، انقلاب ناقص است و در سراسیمگی سقوط قرار خواهد گرفت:

«انحلال ارتش و تجدید سازمان انقلابی ارتش مبرم‌ترین مسئله کنونی ماست. اگر صحبت از انقلاب است، یعنی دگرگون کردن، یعنی حکومت‌کننده کنار برود و حکومت شونده بیاید روی کار. یعنی طبقه حاکم نابود شود، یعنی زیر و رو شدن چیزی که علی (ع) به بهترین صورت آن را در اعلامیه شماره یک خود در وقتی که به قدرت رسید، بیان کرد: سوگند به آن خدایی که محمد (ص) را به حق برانگیخت بایستی در هم آمیخته شوید، دگرگون شوید، غربال شوید تا کفگیر نظام فعلی به ته دیگش بخورد و برگردد، بالایی‌ها پایین روند و پایینی‌ها بالا روند. این یعنی انقلاب، انقلابی که به اعتقاد ما در قدم اول باید با انحلال و تجدید سازمان ارتش شروع شود، والا صحبت از انقلاب، به‌خصوص صحبت از انقلاب اسلامی نکنید. خود انقلاب به اندازه کافی مسئولیت دارد، چه رسد به انقلابی که اسلامی باشد.»<sup>۱</sup>

همچنین مهدی تقوایی<sup>۲</sup> از چهره‌های علنی سازمان مجاهدین خلق در روز ۱۶ اسفند در مراسم سالگرد کشته شدن علی محبی<sup>۳</sup> از افسران ارتشی عضو سازمان مجاهدین خلق، ارتش را

۱. موضع سخت مجاهدین خلق در برابر دولت بازرگان، روزنامه اطلاعات، ۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۷.  
۲. مهدی تقوایی از اعضای قدیمی و زندانیان سیاسی رژیم پهلوی بود که بسیاری از اعضای اصلی سازمان مانند جلال گنج‌های تحت مسئولیت او قرار داشتند. او از چهره‌های علنی سازمان پس از پیروزی انقلاب بود که چند بار بعد از انقلاب به نمایندگی از سازمان در اجتماعات کوچک کارگری در تهران به سخنرانی و به گفتگو با نشریات پرداخت. او پس از فاز سیاسی از کشور خارج شد و هم‌اکنون در کشور عراق به سر می‌برد. نام او در لیست شورای مرکزی سازمان در سال ۱۳۶۴ به عنوان معاون مرکزیت قید شده است. همسر او ناهید طاهری نام داشت که هر دو در سال ۱۳۷۰ از سازمان جدا شدند.

۳. علی محبی متولد ۱۳۱۹ در زنجان در سال ۱۳۳۹ وارد دانشکده افسری شد. سرگرد علی محبی فرمانده خدمات که ضمناً فرمانده شبکه مخابرات پادگان شاهپور (سلماس در آذربایجان غربی) هم بود، در روز ۵۴/۱۰/۴ در حالی که یازده قبضه سلاح و تعدادی مدارک نظامی را به همراه داشت، با یک خودروی ارتشی از پادگان خارج شد. مأموران ساواک در تهران به خانه او ریختند و زن و

یکی از عوامل داخلی امپریالیسم عنوان کرد و گفت:

«اهرم نظامی دقیقاً محافظ و نگهدارنده و تثبیت‌کننده وضعیت و شرایط موجود است، بنابراین تا انهدام واقعی، کامل و قطعی این سیستم، ما نمی‌توانیم بگوئیم انقلاب تمام شده است. اگر بپذیریم امپریالیسم دقیقاً روی عوامل داخلی است که می‌تواند به تاراج و غارت خودش ادامه دهد، بنابراین ارتش یکی از اهرم‌های قدرتی است که می‌تواند منافعی را حفظ کند.»<sup>۴</sup>

در این میان روزنامه کیهان که سردبیر آن رحمان هاتفی<sup>۵</sup> از اعضای ارشد حزب توده بود، به شدت بر طبل خلع سلاح ارتش و انحلال تمام واحدهای نظامی کشور می‌کوبید. در یکی از یادداشت‌های روزنامه کیهان به قلم فردی با نام مستعار جیب تیموری آمده بود:

«انقلاب که عبارت است از تهاجم خالصانه طبقات میهن‌پرست بر طبقات ضدمیهنی و استعمارگران حامی آنها، هرگز به ثمر نمی‌نشیند مگر آن که این مظهر ضدمیهنی را در هم شکسته، مظهر قهر خلقی و میهنی را جانشین آن سازد... تا زمانی که انتقال سلاح از کلیه واحدهای ارتش شاهنشاهی در همه جای ایران به مردم و سازمان‌های شکوفای مردمی تکمیل نشده است، ملت هنوز مار در آستین می‌پروراند... خلع سلاح همه واحدهای ارتشی، ژاندارمری و پلیس شاهنشاهی به وسیله رزمندگان خلق تنها محک حقیقی برای پیروزی قطعی انقلاب است. اعلام همبستگی ارتشیان تنها در مواردی باورکردنی است که

---

دو فرزند کوچکش رادستگیر و به ضداطلاعات پادگان جمشیدیه منتقل کردند. بعد از ۴ روز بچه‌ها را به عنوان گروگان نگاه داشتند و همسر محبی را با هواپیمای نظامی به تبریز بردند و نزدیک به ۲، ۳ ماه در زندان نگاه داشتند. خواهرش را هم ۱۶ روز بازداشت کردند. عکس‌های سرگرد محبی در تیراژ وسیع در گوشه و کنار کشور در اختیار مأموران و پلیس امنیتی و دیگر نیروهای رژیم قرار گرفت و برای معرفی یا تحویل او جایزه ۱۰۰ هزار تومانی تعیین شد. از سوی دیگر رژیم برای زهرچشم گرفتن از پرسنل نظامی، عده زیادی از پرسنل مذهبی ارتش را زیر فشار و تحت کنترل شدید قرار داد. اسناد ضداطلاعات ارتش شاه حاکمی است که وی دارای تعصب شدید مذهبی بوده، قوانین جاری کشور را مغایر با احکام دین اسلام دانسته و از طرفداران جدی امام خمینی بوده و از فعالیت‌های ایشان به نیکی یاد می‌کرده است. و به عضویت سازمان در آمد. دو ماه پس از فرار علی محبی، مطبوعات خبر کشته شدن او را در یک درگیری در تهران اعلام کردند. محبی که در زمان فرار از تغییر ایدئولوژی سازمان اطلاع نداشت، پس از مواجهه با عبدالله زرین‌کفش و قاسم عابدینی که مارکسیست شده بودند، به شدت شوکه شد. او سرانجام در روز ۲ اسفند ۱۳۵۴ در حمامی در خیابان مولوی کشته شد هر چند روایت‌هایی مبنی بر خودکشی او با سلاح و یا سیانور وجود دارد.

۴. بازنشسته کردن امرای ارتش کافی نیست، روزنامه کیهان، ۷ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳.

۵. رحمان هاتفی متولد ۱۳۲۰. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی سردبیر نشریه نوید وابسته به سازمان نوید از سازمان‌های اقماری حزب توده بود و دو بار در در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۰ دستگیر شد. هاتفی در سال ۱۳۵۲ رسماً به حزب توده پیوست و گروه آذرخش (یک گروه مخفی وابسته به حزب توده) را ایجاد کرد. سپس به همکاری با رادپو پیک ایران، رادیوی وابسته به حزب توده که از آلمان شرقی و سپس از بلغارستان پخش می‌شد، پرداخت. هاتفی در ماه‌های منتهی به انقلاب اسلامی سردبیر روزنامه کیهان بود، اما در تصفیه کارکنان روزنامه کیهان در بهار ۱۳۵۸ از کار برکنار شد. سرانجام در ۷ اردیبهشت ۱۳۶۲ در موج دستگیری اعضای حزب توده بازداشت شد و چندی بعد در سلولش خودکشی کرد.

کلیه سلاح‌های خود را تا کنون علیه ملت که صاحب آنهاست به کار می‌گرفته‌اند، بی‌قید و شرط به مردم تحویل دهند و حفاظت پادگان‌ها، پاسگاه‌ها و قرارگاه‌ها را به مردم بسپارند.»<sup>۶</sup> سازمان چریک‌های فدایی خلق نیز در بدو پیروزی انقلاب اسلامی در بیانیه‌های متعددی به مسئله انحلال ارتش و لزوم ایجاد ارتش خلقی می‌پرداخت:

«مهم‌ترین حربه در دست امپریالیسم امریکا و عامل عمده سرکوب جنبش خلق، ارتش مغرور و ضد خلقی است. بدون ایجاد ارتش خلقی همه پیروزی‌های به دست آمده، نیمه‌کاره و موقت خواهد بود... ارتش پس از انحلال باید از طریق تشکیل سازمان‌های مسلح دفاع و مقاومت توده‌ای به وجود آید... انحلال ارتش و تمام ارگان‌های حاکمیت رژیم سابق و ایجاد ارتشی که دفاع از دستاوردهای انقلاب را به عهده گیرد، ارتش باید از طریق تشکیل سازمان‌های مسلح دفاع و مقاومت توده‌ای به وجود آید. همافران، سربازان، درجه‌داران و افسران جزء میهن پرستی که صفوف ارتش ضد خلقی را ترک گفته و در سنگرهای خونین علیه ارتجاع جنگیده‌اند، در آموزش نظامی و سازماندهی نیروهای مسلح خلق شرکت خواهند کرد و توسط شوراهای انتخابی خویش در اداره و رهبری ارتش نقش خواهند داشت.»<sup>۷</sup>

مسئله انحلال ارتش توسط این سازمان‌های سیاسی نظامی، بدون این که طرح روشنی برای جایگزینی ارتش وجود داشته باشد، به شدت پیگیری می‌شد. در این میان دانشگاه تهران محلی برای سخنرانی‌ها و تجمعات علیه بنیان ارتش بود. در روز ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ جمعی از پرسنل ارتش در دانشگاه صنعتی [شریف] جمع شدند و با حمایت سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق، پیشنهادات ذیل را به دولت موقت ارائه کردند:

۱. انحلال ارتش کنونی و خلع ید و محاکمه تمام افسران و درجه‌داران مرتجع و تشکیل ارتش انقلابی ملی.

۲. ایجاد کمیته‌های انقلابی توسط پرسنلی که موضع مردمی آنها قبلاً شناخته شده است و تحت نظر هیئتی متشکل از رزمندگان پیشتاز و روحانیت مترقی انجام وظیفه نماید.

۳. انتخاب شورای انقلابی توسط کمیته‌های یادشده در بند ۲ و تعیین عناصر مبارز برای حفظ و حراست از پادگان‌ها و کمک‌رسانی به سنگرهایی که در سطح شهر و روستا توسط مبارزین انقلاب حفظ می‌شوند.

۶. مسئله ارتش و مسئله مردم مسلح، روزنامه کیهان، ۲۵ بهمن ۱۳۵۸، ص ۶.

۷. همان جا.

فصل چهارم: اولین سپهبد شهید □

۴. کمک گرفتن از دستاوردهای سازمان های مسلح پیشتاز که تجربه تئوری و عملی مبارزاتی دارند، جهت سازماندهی و مستحکم تر کردن شکل بندی ارتش ملی.

۵. با توجه به عناصر ضدانقلابی که هر لحظه امکان کارشکنی و درگیری مستقیم با نیروهای انقلابی را دارند، احتیاج مبرم به ضمانت اجرایی جهت استقرار خواست های به حق خود داریم.

۶. تا زمانی که خواست های فوق عملی نشود از حضور در پادگان ها خودداری می کنیم.»<sup>۸</sup>

با مروری بر این اظهارات و بیانیه ها در می یابیم که تحرکات موافقان انحلال ارتش در سه فاز پیگیری می شد: ابتدا انحلال ارتش، سپس باز گذاشتن دست گروه های سیاسی نظامی مانند مجاهدین خلق که خود را مبارزین پیشتاز می نامیدند و در انتها تشکیل ارتش خلقی مطابق الگو و سلیقه این گروه ها.

در واقع این مسیر ترسیمی کاملاً مخالف خط مشی ترسیمی امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب اسلامی بود.<sup>۹</sup> یک روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی با حکم امام خمینی شهید ولی الله قرنی به عنوان رئیس ستاد کل ارتش انتخاب شد که خط بطلانی بر سناریوی انحلال ارتش بود. همچنین با انتشار اخبار تحصن درجه داران و افسران ارتش در دانشگاه صنعتی، نزدیکان امام خمینی که در مدرسه رفاه به عنوان کمیته امام خمینی حضور داشتند، با صدور بیانیه ای به امضای شهید محمد منتظری خواستار بازگشت سربازان و درجه داران به پادگان ها شدند. متن این بیانیه به این شرح بود:

«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

موضوع: مراجعت پرسنل نظامی از روز شنبه ۵۷/۱۱/۲۸

برادران اسلامی: افسران همافران درجه داران کارمندان و سربازان

با توجه به فرمان و حکم حضرت امام خمینی مبنی بر بازگشت کلیه اقبشار جامعه به کارهای خویش برای بازسازی کشور و استحکام نظم در سایه جمهوری اسلامی و پدید آمدن شرایطی که دولت موقت اسلامی به نخست وزیری مهدی بازرگان بتواند وظایف اصلی

۸. انحلال ارتش فعلی و ایجاد ارتش کلی درخواست شد، روزنامه کیهان، ۲۸ بهمن ۱۳۵۷، ص ۲.

۹. امام خمینی در روز ۲۱ فروردین ۱۳۵۸ در دیدار اعضای مرکز پیاده اظهار داشتند: من از شما جوانانی که در راه اهداف اسلامی جدیت دارید تا اهداف اسلامی به ثمر برسد تشکر می کنم. شما لشکر اسلام و قرآن هستید. ملت موظف است به شما احترام بگذارد؛ ملت موظف است از شما پشتیبانی کند. ما و اسلام پشتیبان شما هستیم. شما دلخوش باشید، آزرده نشوید از بعضی اخلاکگران که حرف های بی جا می زنند. ما شما را از خود و خود را از شما می دانیم. ما در همه مراتب با شما هستیم و تا آخر نهضت شما با ما و ما با شما... شما باید حافظ استقلال مملکت و آزادی مملکت خودتان باشید. همه قشرهای ملت موظفند از شما پشتیبانی کنند. شما کسانی هستید که باید استقلال این مملکت را حفظ کنید و ما از شما تشکر می کنیم و ما پشتیبان شما هستیم. همه ملت موظفند که از شما پشتیبانی کنند و اگر کسی به شما جسارت کند به لشکر امام زمان جسارت کرده است. من به شما اطمینان می دهم که شما در جوار اسلام باطمینان، سلامت، با سعادت زندگی خواهید کرد. (صحیفه نور، ج ۶، ص ۵۲۶)

محوه از طرف شورای انقلاب اسلامی را به نحو احسن انجام دهد، بدیهی است که شما نیز به پادگان های خود مراجعت نموده و در این رابطه لازم است توجه شما را به اجرای نکات زیر معطوف داریم:

۱. مراجعه کلیه پرسنل نظامی در ساعت مقرر و ثبت اسامی مراجعه کنندگان در دفتر.
۲. تحویل اسلحه و مهمات و ساز و برگ و وسایل دولتی به عوامل مسئول و ثبت اسامی تحویل دهندگان در دفتر.
۳. امضای دفتر حضور و غیاب توسط افسران ارشد و امرا
۴. تاریخ مراجعت مجدد برای بازگشایی پادگان ها و ترمیم خرابی ها ساعت ۷ صبح از روز شنبه ۵/۱۲/۵۷ خواهد بود.
۵. حضور پرسنل سرویس و خدمات در طول هفته جاری برای احیای خرابی ها و آماده ساختن تأسیسات اجباری است.
۶. ممه‌ور کردن دفاتر ضداطلاعات، ستاد، ارکان و روابط عمومی و کنترل خدمات مخصوص و پشتیبانی یگان ها

اقامتگاه امام خمینی - از طرف کمیته انقلاب اسلامی - محمد علی منتظری ۵۷/۱۱/۲۸»<sup>۱۰</sup>  
این بیانیه و سخنان امام خمینی درباره ارتش، سبب افزایش اعتماد به نقش فرماندهان منصوب امام خمینی در ارتش شد و در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ در بیانیه ای سرلشگر ولی الله قرنی با عنوان ستاد ارتش ملی اسلامی اعلام کرد که هر گونه بی نظمی و سهل انگاری در انجام وظایف خطیر سربازی خلاف مصالح شرعی و میهنی محسوب می شود و از دیدگاه ملت قهرمان مسلمان ایران مردود است.<sup>۱۱</sup>

شهید قرنی همچنین در گفتگو با روزنامه کویته الوطن اعلام کرد که دستور داده است نیروهای ایرانی از عمان و از منطقه حائل در جولان خارج شوند. وی همچنین گفته بود ایران دیگر نقش ژاندارم منطقه خلیج فارس را ایفا نخواهد کرد:

«تصمیم گرفته شد نیروهای ایران از جمع نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل از جنوب لبنان خارج شوند. این درست نیست که ما در حالی که خود را رویاروی اسرائیل می دانیم، میان اعراب و اسرائیل مانع شویم... می توانید ایران را یک کشور در خط اول جبهه مقابل

۱۰. فرزند اسلام و قرآن (دفتر اول)، زیر نظر مرتضی محمودی، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول ۱۳۶۲، صص ۱۴۸-۱۴۹.

۱۱. ارتش ملی اسلامی تشکیل می شود، روزنامه کیهان، ۱ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲.



## اولین سرلشگر انقلابی

با استقرار کمیته استقبال از امام خمینی در مدرسه رفاه، شهید محمدولی قرنی به عنوان مسئول نظامی شورا در این مدرسه مستقر و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب با حکمی از سوی امام خمینی به عنوان رئیس ستاد ارتش منصوب شد.<sup>۱۳</sup> ساعاتی پیش از عزیمت شهید قرنی به ستاد مشترک ارتش، دولت موقت سرهنگ نصرالله توکلی نیشابوری را به همراه ابراهیم یزدی برای تخلیه این ستاد و نجات مستشاران امریکایی محصور شده در آنجا به این محل فرستاد.<sup>۱۴</sup> با استقرار شهید قرنی در ستاد مشترک ارتش، گروهی از نظامیان سابق که با دولت موقت

۱۲. روزنامه کیهان، ۱۳ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸.

۱۳. تصفیه اساسی ارتش شروع شد، روزنامه کیهان، ۲۴ بهمن ۱۳۵۷، ص ۱. در گزارش روزنامه کیهان آمده بود: سرلشکر محمدولی قرنی، امروز در حالی که به وسیله مأموران مسلح انتظامی کمیته انقلاب همراهی می شد، به محل ستاد ارتش در چهارراه قصر رفت و در محل کار خود مستقر شد. رئیس جدید ستاد ارتش در شرایطی به محل کارش رفت که به جز حدود پنجاه تن از جوانان مسلح هیچ کس دیگر در محوطه و ساختمان های ارتش وجود نداشت و حتی تلفن های این ساختمان نیز قطع بود. سرلشکر قرنی هنگامی که وارد اتاق رئیس ستاد شد، همراهانش نخست عکس های شاه و فرح و رضا پهلوی را پایین کشیدند و آنگاه مجسمه های فلزی شاه که روی میزها قرار داشت، جمع آوری شد. سرلشکر قرنی که پشت میز رئیس ستاد ارتش قرار گرفته بود، خطاب به کسانی که در اتاق حضور داشتند، گفت: «ما اینک وارث یک ارتش از هم پاشیده هستیم که اسمش بود ارتش شاهنشاهی و مدعی بود مجهزترین ارتش های دنیاست. شاید هم از جهت تجهیزات و اسلحه و مهمات این طور بود، اما آنچه این ارتش لازم داشت، ایمان و وجدان و آرمان بود که ارتش فاقد آن بود. ارتشی داشتیم که به جای حفظ تمامیت ارضی و دفاع از مردم به صورت یک ارتش شخصی درآمده بود و کسانی که می خواستند صادقانه خدمت کنند، اجازه فعالیت داده نمی شد. در شهریور ۲۰ فرماندهان ارتش که مدعی شاه پرستی بودند و می گفتند حاضرند خودشان و بچه هایشان را زیر ماشین شاه قربانی کنند، هنگامی که در برابر ارتش جوان شوروی قرار گرفتند، قبل از همه پا به فرار گذاشتند. همین ارتش را که آن همه ادعا داشت، یک مشت جوان بی سلاح و گروهی با سلاح هایی اندک تسخیر کردند، زیرا این جوان ها ایمان داشتند، ولی ارتش ایمان نداشت.»

۱۴. ابراهیم یزدی درباره نجات مستشاران امریکایی در شامگاه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ می گوید: در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، پس از اعلام بی طرفی ارتش، شماری از افسران ارتش، ارکان ستاد کل و همچنین چند نفر از مستشاران امریکایی، از جمله ژنرال گاست در اتاق فرماندهی، در ساختمان ستاد کل ارتش ایران، خیابان شریعتی جلسه داشتند که ساختمان مورد حمله نیروهای مسلح مردمی قرار گرفت. با سقوط ستاد و تسلیم محافظین مسلح، ساختمان قرارگاه ستاد کل در محاصره قرار گرفت و راه خروج افسران ایرانی و امریکایی، که در داخل ساختمان بودند، بسته شد و در اتاق فرماندهی محصور ماندند و با قطع برق و تهویه، بدون آب و غذا، در معرض خطر مرگ قرار گرفتند. مقارن نیمه شب افسران محاصره شده از طریق تلفن با مدرسه رفاه و علوی تماس گرفتند و درخواست کمک کردند. آقای مهندس بازرگان با من تماس گرفتند و خواستند اقدام کنیم. از مدرسه علوی با تعدادی از نیروهای مسلح مردم، همراه با آیت الله مهدوی کرمانی به ساختمان ستاد مشترک رفتیم. قبل از من سرهنگ توکلی خود را به آنجا رسانده، اما نتوانسته بود کاری انجام دهد. جوانان مسلحی که ستاد را اشغال کرده بودند، حاضر به آزادی افسران ایرانی و امریکایی نشده بودند. با ورود تیم همراه من به ستاد و بعد از گفتگوی مختصری با این جوانان، حاضر به همکاری شدند و از تلفن طبقه همکف با اتاق فرماندهی تماس گرفته شد. شخصی به نام سپهبد ناصر فیروزمند که بعدا فهمیدم معاون ستاد بزرگ ارتشتاران است، جواب داد. به او اطلاع داده شد که خطری نیست و بیایند بالا. حدود ۱۵-۲۰ نفر بودند. حدود ساعت ۳ صبح بود که با ماشین های خودشان، تحت نظر تیم همراه ما، به طرف مدرسه علوی به راه افتادیم. سر راه، افسران امریکایی و کارمندان همراهشان در سفارت آمریکا به آقای ناس، کاردار سفارت و افسران ایرانی در مدرسه علوی تحویل آقای مهدی عراقی داده شدند. البته ابراهیم یزدی توضیح نمی دهد که ژنرال های امریکایی در جستجوی درگیری های ۲۲ بهمن ۱۳۵۹ در ستاد مشترک ارتش ایران مشغول چه جلسه مهمی با افسران ارتش پهلوی بوده اند!

ارتباط داشتند، کوشیدند تا او را احاطه کنند و سمت های کلیدی ارتش را در اختیار بگیرند. این مسئله سبب شد تا اعضای شورای انقلاب در حکمی به گروهی از ارتشیان مسلمان از آنها بخواهند کمیته‌ای را برای همکاری با شهید قرنی تشکیل دهند. حسنعلی فروزان که ریاست این کمیته را به عهده داشت در این باره می‌گوید:

«در روز بیست و سوم بهمن تقریباً همزمان با شروع مسئولیت شهید قرنی، ما هم وارد ستاد کل ارتش و متوجه شدیم که اطراف ایشان را افسران نامطلوبی از جمله سرهنگ توکلی، آهنچی، ایران‌نژاد، فرید و چند نفر دیگر احاطه کرده‌اند و خود را کمیته نظامی انقلاب معرفی می‌کنند. حتی صدا و سیما هم که با آنها در آن موقع همسو بود، این عنوان را برایشان تبلیغ کرده بود، در حالی که نه چنین صلاحیتی داشتند و نه حکم و ماموریتی به آنها داده شده بود. من و دوستانم با صبر و حوصله این کمیته قلابی را از صحنه بیرون کردیم. سرهنگ توکلی می‌خواست تیمسار قرنی را که مدت‌ها از ارتش دور بود، در چنگ خود بگیرد و مرتباً القا می‌کرد که من باید معاون رئیس ستاد و یا فرمانده نیروی زمینی باشم و مترصد فرصتی بود که اهداف خود را که با مصلحت انقلاب همگن نبود، عملی کند که من نگذاشتم و ترفندهای او و همدستانش را خشتی کردم. بازرگان انسانی سالم، اما ساده‌اندیش بود و اطراف او را افراد ناصالحی گرفته بودند و نظرات خود را به او تحمیل می‌کردند. انتصاب ناصر فرید هم از جمله همین تحمیل نظرها بود. آنها خواستند قرنی نباشد. بهتر بگویم آنها شهید قرنی را تحمل نکردند چون شهید قرنی سواى صداقتش خیلی هم قاطع بود و به انقلاب هم خیلی علاقه داشت. البته سرتیپ شادمهر هم با او هم عقیده و معاون ایشان بود. وی در گذشته هم وکیل مدافع شهید قرنی بود و به علت دفاع محکمی که از شهید قرنی کرده بود، تنبیه شده بود.»<sup>۱۵</sup>

محمدعلی شریف‌النسب عضو اصلی دیگر کمیته منصوب شورای انقلاب هم درباره همکاری‌هایش با شهید قرنی در ستاد مشترک ارتش می‌گوید:

«آقای موسوی اردبیلی برای شهید قرنی یادداشتی نوشت، آن را در پاکت گذاشت و درش را چسباند و به سرهنگ فروزان داد. او از استادان نمونه دانشکده فرماندهی ستاد بود و دوره‌هایی را هم در خارج از کشور گذرانده بود و به عنوان یک نظامی متدین و فرماندهی مدبر و قدرتمند شناخته شده بود. در هر صورت به‌سختی راه را گشودیم و وارد ستاد مشترک در چهارراه قصر شدیم. همان ترکیب سازمانی دو سه روز قبل در اقامتگاه حضرت

۱۵. احمد نوروزی فرسنگی، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران؛ انتشارات زهد، چاپ دوم ۱۳۸۵، صص ۲۳۵-۲۳۶.

فصل چهارم: اولین سپهبد شهید □

امام در آنجا هم در اطراف تیمسار قرنی فعال بودند. سرهنگ توکلی در راس این گروه قرار داشت. آن زمان تیمسار سلیمی هنوز سرگرد بود و همین که بار دیگر سرهنگ توکلی و دوستانش را دید گفت: «خداحافظ! من رفتم، ما با اینها نمی‌توانیم کار کنیم.» من گفتم: «ما آمده‌ایم که اینها بروند. ما نامه و حکم داریم، باید بمانیم. در آن زمان حاج اکبر پوراستاد از مبارزان قدیمی و یاران انقلاب و دوست قدیمی محمدرضا رحیمی، سرپرست افراد مسلح و نیروهای انقلابی محافظ ستاد مشترک بود. آن روزها هر لحظه ممکن بود به ستاد حمله شود، چون گروه‌های مسلح مخالف می‌خواستند ارتش منحل شود و ستاد مشترک یک نقطه کلیدی بود. دیدم سرهنگ توکلی دنبال یک نفر می‌گردد تا اعلامیه‌ای را به رادیو و تلویزیون برساند. معلوم شد توکلی خود را همه‌کاره ستاد مشترک معرفی کرده و به چند نفر از اعضای گروه خودش هم شغل‌های حساسی داده است. سرگرد رحیمی به من گفت: «نگران نباش، آقای مهندس مهدی چمران رابط ما با صدا و سیماست. به ایشان گفته‌ایم که تا ما تایید نکرده‌ایم، از انتشار هرگونه مطلبی درباره ارتش خودداری کنند.» آنها هم هر چه منتظر ماندند تا رادیو و تلویزیون اعلامیه را پخش کند، اتفاقی نیفتاد.»<sup>۱۶</sup>

شریف‌النسب مهم‌ترین مسئولیت کمیته منصوب شورای انقلاب را مسئله نیروی انسانی می‌داند و می‌گوید:

«مهم‌ترین مسئولیت این کمیته در آن شرایط، شناسایی فرماندهان ارتش و معرفی آنها به ریاست ستاد برای مسئولیت‌ها در رده‌های مختلف ارتش بود. به‌نوعی می‌توان گفت بازسازی نیروی انسانی ارتش بر هر چیزی مقدم بود. شهید قرنی وقتی به کار کمیته ما اطمینان پیدا کرد، یک روز به من گفت می‌خواهم چند دقیقه اعضای کمیته را ببینم، ولی نمی‌خواهم کسی متوجه شود. بعد از ظهری را برای این معارفه انتخاب کردیم و آمدیم. وقتی می‌آمدیم دو سه نفر از دوستان مراجعه‌کننده هم با ما آمدند و ما نتوانستیم به آنها بگوییم که نیابند. در این جلسه که همه ایستاده بودیم، شهید قرنی صحبت مختصری کردند و گفتند سؤال از شما دارم. هر چه هست واقعیت را بگویید و از سرهنگ فروزان پرسید نماز می‌خوانید؟ گفت بله، و این سؤال را از همه کرد. وقتی که خیالش راحت شد که منصوب‌شدگان از سوی شورای انقلاب نمازخوان هستند، احساس آرامش کرد و همکاری ما را پذیرفت.»<sup>۱۷</sup>

۱۶. جانش فدای ماندگاری کردستان شد، گفتگو با سرهنگ سید محمدعلی شریف‌النسب، نشریه شاهد یاران، مرداد ۱۳۹۱، ش ۸۲، صص ۵۳-۳۴.

۱۷. احمد نوروزی فرسنگی، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران: انتشارات زهد، چاپ دوم ۱۳۸۵، ص ۲۳۰؛ شریف

شهید محمدولی قرنی پس از ورود به ستاد مشترک ارتش در اولین اقدام، سر تیپ محمدهادی شادمهر<sup>۱۸</sup> را که در رژیم پهلوی و کیل مدافع او در محاکمات بود، به عنوان معاون و جانشین خود منصوب کرد. شادمهر در این باره می گوید:

«بعد از انقلاب که ایشان رئیس ستاد ارتش شدند، یک روز برای دیدار با ایشان و گفتن خدقوت نزد ایشان رفتم و مرا برد پشت میز و خودش به کنار اتاق رفت. گفتم: جریان چیست؟ گفت: می دانی من بیست سال در ارتش نبوده‌ام. سران ارتش به دلیل عملکردی که داشتند اعدام یا پاکسازی شده‌اند. من از نیروهای جدید کسی را نمی شناسم. گفتم: من هم ده سال نبوده‌ام و کسی را نمی شناسم. گفت: به هر حال دوستی و برادری حکم می کند که در این مقطع به من کمک کنی. من هم پذیرفتم، جالب این که با همان لباس شخصی صبح ساعت ۶ می آمدم و شب ساعت ۱۲ می رفتم و فقط جمعه‌ها به شرکت ساختمانی خود می رفتم و جسته گریخته آنجا را مدیریت می کردم. آنچه که درباره ارتش در آن مقطع حساس می توان گفت این است که سوءظن شدیدی نسبت به ارتش پیدا شده بود و گروه‌هایی تا توانستند ارتش را تضعیف کردند و هدفدار هم این کار را کردند و نه تنها کادر سازماندهی، بلکه نیروهای کارآمد ارتش را از صحنه خارج کردند. تلاش قرنی برای بازسازی ارتش در چنین شرایط حساسی سبب برخوردهایی شد و دیدیم با او چه کردند.»<sup>۱۹</sup>

مصطفی طوطیایی هم که در مدت کوتاه ریاست شهید قرنی بر ستاد مشترک ارتش آجودانی او را

النسب همچنین درباره سختی های روزهای ابتدای انقلاب اسلامی می گوید: روزهای سخت و حساسی بود که تشخیص دوست و دشمن ممکن نبود. مکرر می دیدیم که فرمانده منصوب شده را به وضع بدی از پادگان اخراج می کردند. در آن روزها قبول مسئولیت خیلی شجاعت می خواست و قبل از شجاعت اعتماد به فرمانده بالاتر و اعتماد به عملکرد گذشته خود لازم بود. در همان روزها بود که نیروی زمینی سرپرست نداشت. شهید قرنی برای فرماندهی آن نیرو از ما شخص مناسبی را خواست. ما سه نفر را شناسایی و معرفی کردیم. شهید قرنی گفت ما قبل از قبول مسئولیت به صورت گمنام به نیروی زمینی می رویم و پاسخ خود را بعد از دو سه روز به شما می دهیم که هر دو سه نفر بعد از موعد مقرر گفتند ما نیستیم. خاطرم هست شهید ول الله فلاحی که معاون مرکز پیاده شیراز بود، برای فرماندهی نیروی زمینی معرفی شد. وقتی وضعیت را برایش تشریح کردند، ایشان گفت من از شیراز تا تهران با مشکلات زیادی آمده‌ام خیلی جاها جلوی ما را گرفتند و مانع آمدنمان شدند و همه مشکلات را می دانم، ولی من ۶ لیتر خون بیشتر در وجود نیست، می خواهم این ۶ لیتر را در راه انقلاب و مشکلات آن ببریم. ۱۸. مرحوم سرلشگر محمدهادی شادمهر درباره ماجرای دفاعش از شهید قرنی در دادگاه نظامی می گوید: جان فوستر دالس وزیر امور خارجه امریکا در سال ۱۳۳۷ به تهران آمده بود. مرحوم قرنی هم یک شب نصفه شب ایشان را برده بود به جنوب شهر تهران، قسمت کوره پزخانه‌ها، علی آباد، حصیرآباد و زاغه‌هایی که مردم در آنجا زندگی می کردند و گفته بود: ببینید مردم در چه وضعی زندگی می کنند. یا کاری بکنید که شاه به این مملکت خدمت کند یا او را بردارید و ببرید. غافل از این که مائین ساواک آنها را تعقیب می کرد. همین امر موجب شد که او را به دستور شاه گرفتند و توقیف کردند. در دادگاه دو وکیل مدافع داشت. من چون در رشته حقوق درس خوانده و با ایشان دوست بودم، گفتم می خواهم وکیل سوم ایشان باشم. بعد از این که دو وکیل دیگر وظیفه قانونی و پولی خود را انجام دادند، به خدمات و خصوصیات اخلاقی و اعتقادی سرلشگر قرنی اشاره و از او دفاع کردم. در پایان دادگاه یک نامه به من دادند و گفتند که به زنجان منتقل شده اید! من تا پیروزی انقلاب با سرلشگر قرنی در ارتباط بودم. ۱۹. احمد نوروزی فرسنگی، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران؛ انتشارات زهد، چاپ دوم ۱۳۸۵، ص ۲۸۱

#### فصل چهارم: اولین سپهبد شهید □

به عهده داشت، به تفصیل ماجرای حضور افسران انقلابی را در ستاد مشترک ارتش توضیح می‌دهد: «در روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ که شهید قرنی مسئولیت ریاست ستاد ارتش را به عهده گرفت، گروهی از افسران که سابقه آشنایی و احتمالاً مبارزاتی با ایشان داشتند، همراهش به ستاد ارتش آمدند و می‌توان گفت ایشان را احاطه و خود را به عنوان کمیته نظامی انقلاب معرفی کردند و به ریاست ستاد معرفی شدند. چند مورد هم رسانه‌های گروهی از جمله صدا و سیما که با آنها همسو بودند، آنها را با همین عنوان معرفی کردند، در حالی که در رفتار و عملکردشان چنین صلاحیتی مشاهده نمی‌شد. از طرفی کمیته رسمی انقلاب در ارتش به سرپرستی جناب سرهنگ حسنعلی فروزان با دستور شورای انقلاب و همزمان با آغاز مسئولیت شهید قرنی، در ستاد ارتش مستقر شدند. اعضای این کمیته علاوه بر جناب سرهنگ فروزان عبارت بودند از: امیر سلیمی، سرهنگ شریف‌النسب و شهید اقارب‌پرست. من و امیر عبدالله نجفی همزمان با این دوستان به ستاد مشترک نیامدیم، چون در آن روزها به اتفاق شهید کلاهدوز، در مدرسه رفاه جنب محل اقامت امام خمینی، زیر نظر شهید محمدمنتظری ماموریت نظامی خاص خودمان را داشتیم.

یکی از کارهای جنبی ما بازکردن گره و رفع مشکلات ماموریتی کمیته انقلاب مستقر در ستاد ارتش بود. در روزهای اول انقلاب که سران فاسد ارتش که همسویی با بدنه ارتش نداشتند، اکثراً دستگیر شدند و می‌بایست مسئولیت اداره پادگان‌ها و مراکز مهم نظامی به چهره‌های جوان و واجد شرایط برای فرماندهی و ارتش اسلامی واگذار شود. برای مسئولیت‌هایی که مورد نظر ریاست ستاد بود، دو کمیته‌ای که در کنار شهید قرنی بودند، یعنی کمیته تحمیلی و کمیته رسمی، شخصی را معرفی می‌کردند. بدیهی بود که افراد معرفی شده از سوی کمیته تحمیلی صلاحیت لازم را نداشتند، همزمان یک فرد هم توسط کمیته‌ای که مسئولیت آن به عهده جناب سرهنگ فروزان بود، معرفی شد که واجد شرایط بود. این وضعیت شهید قرنی را بر سر دو راهی قرار داد.

مشکل به ما در مدرسه رفاه منتقل شد و ما با همکاری شهید کلاهدوز و شهید محمد منتظری آن مشکل را برطرف کردیم و افراد موجهی عهده‌دار مسئولیت نظامی شدند تا این که کمیته تحمیلی منحل شد و از ستاد ارتش بیرون رفت. در شرایطی که شهید محمد منتظری در معیت شهید کلاهدوز ماموریت فراهم کردن مقدمات تشکیل سپاه پاسداران را به عهده گرفتند، من و امیر عبدالله نجفی به ستاد مشترک آمدیم. امیر نجفی به جمع دوستان

در کمیته پیوست و به من هم تکلیف کردند که به عنوان آجودان شهید قرنی انجام وظیفه کنم. من چندان به پذیرفتن آن مسئولیت راغب نبودم، اما در آن روزهای حساس آغاز انقلاب جایی برای لحاظ کردن میل شخصی وجود نداشت و من هم پذیرفتم. آن روزها خصوصاً برای پذیرفتن مسئولیت‌هایی که انجامشان روش خاصی را می‌طلبید، روزهای بسیار دشواری بود و مرجع احاله مأموریت‌ها و انجام باید و نبایدهایی که از طرف ریاست ستاد صادر می‌شد، مشخص نبود، چون سلسله مراتب فرماندهی در نیروهای سه‌گانه ارتش از هم گسیخته بود. مشکل من هم از اینجا شروع می‌شد که پی‌نوشت‌های شهید قرنی با یک نوع کلان‌نگری همراه بود و وقتی نامه‌ای را به عرض ایشان می‌رساندم، می‌نوشتند اقدام یا ابلاغ شود. من یک ستوان جوان بیش نبودم و روش جاری و گسیختگی سلسله مراتب فرماندهی را نمی‌دانستم و برایم مشخص نبود که آن دستور را به کجا ابلاغ کنم، ناگزیر پی‌نوشت شهید قرنی را به عرض امیرسرلشگر محمدهادی شادمهر می‌رساندم و توضیحات مکتوب ایشان بر پی‌نوشت ریاست ستاد تا حد زیادی کارگشا بود. می‌توانم بگویم که شهید قرنی و سرلشگر شادمهر به مفهوم واقعی کلمه مکمل یکدیگر بودند.<sup>۲۰</sup>

سید محمد علی شریف‌النسب همچنین اظهار می‌دارد که شهید قرنی به شدت نسبت به دوستانش وفادار بود. او با ذکر مثالی در این باره می‌گوید:

«شهید قرنی شدیداً نسبت به دوستانش وفادار بود. یادم می‌آید سرهنگ معینی را به فرماندهی قرارگاه منصوب کرده بود. او در گذشته وجهه خوبی نداشت و هر چه از ایشان خواستیم او را عوض کند، قبول نکرد. روز عید نوروز ۱۳۵۸ بود که برای چند دقیقه به دیدنش رفتیم. در این دیدار سرهنگ فروزان به ایشان گفت ما عیدی می‌خواهیم. شهید قرنی به آجودانش گفت: دسته چک مرا بیاور. گفتیم: عیدی ما پولی نیست! گفت: پس چه می‌خواهید؟ گفتیم: سرهنگ معینی را از این مسئولیت بردارید. گفت: من این کار را نمی‌کنم. شما نمی‌دانید همین آدمی که از نظر شما موجه نیست، در گذشته چه خدماتی به مبارزات من کرده است. در سال‌هایی که من از ارتش اخراج شده بودم و نیاز به اطلاعات ارتش داشتم، او که شما می‌گویید در گذشته قمارخانه داشته است، فرماندهان و دوستانش را جمع و اطلاعات زیادی را از ارتش جمع‌آوری می‌کرد و به من می‌رساند. او آن گونه که شما فکر می‌کنید نیست. من در آن جلسه متقلب شدم و با این که درجه‌ام از همه آنها

فصل چهارم: اولین سپهبد شهید □

کمتر بود رو کردم به دوستان گفتم: چرا این مرد را اذیت می‌کنید؟ ما آمده‌ایم به ایشان کمک کنیم. این یکی را ول کنید و دیگر این موضوع را پیگیری نکنید و آنها قبول کردند. چند روز بعد، در ششم فرودین، شهید قرنی به خاطر مسائل سندج برکنار شد، ولی ما به پاس احترام به او، سرهنگ معینی را حفظ کردیم و گفتیم نگران نباش و با دلگرمی ماموریت‌هایت را انجام بده، چون برایمان محرز شده بود که در زمانی که شهید قرنی با شاه مبارزه می‌کرد، سرهنگ معینی او را همراهی می‌کرد و عملکرد شخصی هم برای ما میزان زمان حال بود که خلافی از او ندیدیم»<sup>۲۱</sup>

### خروج سرهنگ توکلی از ستاد مشترک

دلیل اصلی رفتن سرهنگ نصرالله توکلی اگر چه حضور افسران انقلابی و عدم اعتماد شهید قرنی به او بود، ولی افشاگری‌های یک امریکایی چپ‌گرا به نام رالف شانمن سبب شد تا توکلی چند هفته پس از پیروزی انقلاب مجبور به کناره‌گیری از ستاد کل ارتش شود. رالف شانمن که خود را عضو هیئت اجرایی کمیته امریکایی حقوق بشر و رئیس دادگاه رسیدگی به جرائم آمریکا در هندوچین می‌خواند، در روز ۲ اسفند ۱۳۵۷ در یک نشست خبری که در هتل اینترکنتیننتال برگزار کرد، مدعی شد سرهنگ نصرالله توکلی رئیس ستاد عملیاتی ارتش طی مذاکرات مفصلی با ارائه طرحی به او گفته که اگر آمریکا و انگلیس از او و دیگر افسران پیشین قابل اطمینان و واقع‌بین حمایت کنند، در آینده منافع غرب و به‌ویژه این دو کشور را حفظ خواهند کرد و در دراز مدت کلیه عناصر چپ‌رو و حتی مسلمان افراطی را از میان خواهد برد.

رالف شانمن به موجب یادداشت‌ها و نوارهای ضبط شده از مذاکرات خود با سرهنگ توکلی در دو نوبت قبل از پیروزی انقلاب و بعد از پیروزی ادعا کرد که توطئه‌ای علیه انقلاب ایران در شرف وقوع است. این امریکایی جنجالی توضیح داد که بیش از شش هفته قبل سرهنگ نصرالله توکلی با او گفتگو کرده تا حمایت ایالات متحده آمریکا را در مورد کنترل ارتش به وسیله او و گروه افسران سابقش به همراه افسران قابل اعتماد ارتش شاهنشاهی تأمین کند.<sup>۲۲</sup>

۲۱. همان، صص ۲۳۱-۲۳۲.

۲۲. شانمن در پاسخ به سئوالی درباره دلیل افشاگری‌هایش می‌گوید: من که در سال ۱۹۶۵ در جاکارتا شاهد کودتایی بودم که امریکائی‌ها تدارک دیدند و نیز نتایج خونین آن را مشاهده کردم. در سال ۱۹۶۷ هم که در بولیوی با چه‌گوارا همکاری داشتم نقش ارتش بولیوی و حامیان امریکایی آن را دیدم. همه از درس‌های شیلی آگاهی داریم. بگذار مردم تضمین کنند که امپریالیسم شانس دیگری در ایران ندارد.

شانمن در پاسخ به این سؤال که چرا سرهنگ توکلی برای انتقال پیامش به امریکایی‌ها به او متوسل شد، می‌گوید که شاید سرهنگ توکلی با توجه به روابط من با مخالفان رژیم سابق این گونه گمان کرده که با مقامات دولتی و رسمی آمریکا نیز در تماس هستم و به این وسیله می‌تواند نظرات خود را به دولت آمریکا القا کند.<sup>۲۳</sup>

این اظهارات در فضای پرابهام و اتهام روزهای اول پیروزی انقلاب اسلامی موجب شد تا سرهنگ توکلی از مسئولیت ریاست ستاد عملیاتی ارتش کناره‌گیری کند.<sup>۲۴</sup> توکلی در گفتگوهای مطبوعاتی دلیل استعفایش را افشاگری‌های شانمن نمی‌دانست، بلکه ریشه آن را در درگیری‌هایش با شهید قرنی عنوان می‌کرد:

«به هیچ وجه این موضوع که استعفای من با این افشاگری‌ها مرتبط است صحت ندارد، من وقتی دیدم که اختیاری ندارم، کنار رفتم چون برای اداره ارتش و خاصه این ارتش از هم پاشیده باید دارای اختیارات بود و چون سرلشکر قرنی به من اختیارات نمی‌داد، کنار رفتم... برخلاف آن چیزی که شانمن ادعا می‌کند من روز جمعه گذشته با او تماس نگرفتم، بلکه خود او نیمه شب چهارشنبه ساعت یک تلفن کرد و مثل همیشه از من وقت ملاقات خواست که تأکید کردم به هیچ وجه مایل نیستم با ایشان ملاقات و صحبت کنم. اعضای خانواده من شاهدند که بعد از تلفن‌های مکرر به او گفتم من به عنوان یک افسر ملی با شما صحبتی ندارم، چون می‌دانستم آدم مشکوکی است و احتمالاً از طرف سیا مامور شده است در انقلاب شکوهمند ما خرابکاری کند... فرمانده این ارتش باید شخص ی قاطع و مصمم با سوابق مبارزات ملی و ضد رژیم، متدین و مومن به رهبر انقلاب امام خمینی باشد. این فرمانده باید دانش وسیع سیاسی داشته باشد و از آنجا که ضدانقلاب و سیا این صفات را در من دیدند، دست به خراب کردن من زد.»<sup>۲۵</sup>

۲۳. روزنامه اطلاعات، ۳ اسفند ۱۳۵۸، ص ۸، شانمن یک هفته بعد در نشست خبری دیگری تعدادی از نوارهای بی‌سیم سران ارتش و کلاتری‌ها در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن را افشا کرد. این نشست‌های خبری موجب اخراج شانمن از کشور به دستور دولت موقت شد.

۲۴. روز ۷ اسفند روزنامه کیهان در صفحه اول خود در گزارشی تحت عنوان «اختلاف در میان مقامات ارتش» نوشت: اختلاف نظرهایی میان مشاورین نظامی آیت الله خمینی به وجود آمده است و سرهنگ نصرالله توکلی یکی از این مشاورین به لحاظ این که اختیارات لازم برای بازسازی ارتش به وی داده نشده بود، استعفا کرد. گروهی از افسران انقلابی که خود را جناح نظامی - انقلابی نامیده اند در نامه ای به شدت از تمرکز بیش از اندازه قدرت در دست شخص سرلشگر قرنی انتقاد کردند. اعضای آن جناح به جز خود قرنی و توکلی عبارتند از: سرهنگ ممتاز که فرمانده ژاندارمری شد، سرهنگ فشارکی، سرهنگ قهار، سرهنگ قاسم فرضی، سرهنگ زرکش، سرهنگ حمید ایران نژاد، سرهنگ ناصر فرید، سرهنگ رحیم زاده و سرهنگ فریدون ایران نژاد. در نامه مذکور خواسته شده بود که کلیه انتصابات مقام های حساس ارتش باید به تصویب اعضای این جناح برسد. روزنامه اطلاعات، ۳ اسفند ۱۳۵۸، ص ۲.



فصل چهارم: اولین سپهبد شهید □

سید محمد علی شریف‌النسب درباره کناره‌گیری سرهنگ توکلی و تیمش از ستاد مشترک ارتش روایت جالبی دارد:

«تیم سرهنگ توکلی از افسران روشنفکر و مبارز بودند و بعضی‌هایشان هم سابقه زندان داشتند، اما اغلب با فرهنگ انقلاب بیگانه و به دنبال شغل و مقام و نام بودند. یک روز همان طور که اطراف آنها می‌چرخیدم، دیدم یک خبرنگار امریکایی با سرهنگ توکلی که آدم خوش‌برخورد و خوش‌بیانی بود، مصاحبه می‌کند. کمی دور بودم و نمی‌فهمیدم چه می‌گویند؟ سرهنگ توکلی در زمان خود از افسران شاخص و شناخته شده ارتش بود و وقتی یک عده جوان مسلح در همان هفته اول انقلاب از دیوار سفارت امریکا بالا رفتند، او وارد عمل شد و با هشدار و نصیحت، آنان را پراکنده کرد. در هر حال سرهنگ توکلی در این مصاحبه به امریکایی‌ها گفته بود نگران نباشید، من حافظ منافع شماها هستم.

توکلی با زرنگی خاصی به گرداننده و همه‌کاره شهید قرنی تبدیل شده بود و خود را رئیس «شورای انقلاب ارتش» می‌دانست. حتی می‌خواست تیمسار قرنی را تحت فشار قرار دهد که بایستی مرا جانشین خود و فرمانده نیروی زمینی معرفی کنید. ما خبر نداشتیم که ایشان چه فکری در سر داشت، اما وقتی این خبر به بیرون درز کرد، ناگهان تمام کسانی که با او کار می‌کردند، دیدند آنها را هم بدنام کرده است؛ امریکا رو در روی ما قرار داشت و تا دو روز قبل می‌خواست کودتا کند. آخرین روزی که گروه توکلی با ترس و شرمندگی به ستاد آمدند، سرهنگ فروزان با عصبانیت به آنان گفت: خجالت نمی‌کشید؟ برخیزید و به دنبال کارتان بروید. به این ترتیب بود که دیگر گروه توکلی برای همیشه ستاد مشترک را ترک کردند. تیمسار قرنی از این بابت خوشحال بود، چون اغلب آنها توان کاری نداشتند و ارگان و مقام خاصی نیز آنان را تأیید و پشتیبانی نمی‌کرد. بدین ترتیب سرهنگ فروزان دیگر مانعی در پیش نداشت و این بود که گروه او در کنار رئیس ستاد آغاز به کار کرد.»<sup>۲۶</sup>

---

۲۶. سرهنگ شریف‌النسب درباره سرنوشت کمیته منتصب شورای انقلاب می‌گوید: کمیته‌های انقلاب ارتش تا زمانی ادامه داشت که فرماندهی شکل گرفت. مدتی که گذشت خبردار شدیم نیروهای انقلابی به‌رغم توصیه‌ها آرام آرام به سمت تداخل در کار فرمانده کشیده می‌شوند. سرهنگ فروزان گفت ماموریت ما خاتمه یافته است و باید همه به محل‌های خدمت‌مان برگردیم. خود من مأمور شدم که اداره روابط عمومی ستاد مشترک را که اداره بسیار مهمی بود، برای عقیدتی سیاسی سازماندهی کنم. مقدماتش را فراهم کردم و حجت‌الاسلام و المسلمین صفایی رئیس این اداره شد. من هم مدتی معاون ایشان بودم و پس از آن راهی جبهه‌های نبرد شدم. سرهنگ فروزان نیز بعد از مدتی فرمانده ژاندارمری کل کشور شد و بقیه دوستانمان نیز هر یک عهده‌دار یکی از مسئولیت‌های کلیدی در ارتش شدند. از جمله شهید نامجو فرمانده دانشکده افسری و پس از آن وزیر دفاع، آقای سلیمی رئیس دفتر آیت‌الله خامنه‌ای و پس از آن وزیر دفاع، آقای رحیمی معاون عقیدتی سیاسی و پس از آن جانشین وزیر دفاع، شهید کلاهدوز قائم مقام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شهید اقرارپرست رئیس دانشکده افسری و

## استعفای سپهبد قرنی

افزایش فشارها به سبب ماجرای درگیری‌ها در کردستان<sup>۲۷</sup> و ندانم‌کاری‌های دولت موقت، به‌خصوص احمد مدنی وزیر دفاع و ابراهیم یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب سبب شد تا شهید قرنی در روزهای آخر اسفند ۱۳۵۷ تصمیم به استعفا بگیرد. حسنعلی فروزان از نزدیک‌ترین افسران به شهید قرنی درباره دلایل استعفای او اظهار می‌دارد:

«دخلت‌های نابه‌جای اطرافیان بازرگان در امور ارتش از جمله اقدام غیرمسئولانه و خلاف مصلحت انقلاب تیمسار مدنی وزیر دفاع که خدمت سربازی را یک سال کرد و پادگان‌هایی را که به‌سختی سر و سامان گرفته بودند، یکمرتبه خالی کرد، شهید قرنی را به‌شدت ناراحت کرد، تا این که از منابعی شنیدم که ممکن است ایشان از طرف دولت موقت کنار گذاشته شود، با ایشان در میان گذاشتیم. گفت: خودم می‌دانم، اما با آنها سازش نمی‌کنم و روشم را تغییر نمی‌دهم. آنها هم کاری نمی‌توانند بکنند. برایش باورکردنی نبود که دولت موقت موضع قاطع او را درک نکرده باشد و به این سادگی او را کنار بگذارد.

تا این که در روز هفتم فروردین ماه ۱۳۵۸، ایشان پیغام داد که من دیگر نمی‌آیم. یادم هست معاون ایشان سرتیپ شادمهر هم با شنیدن این خبر، در خودنویس خود را بست و بلند شد و گفت: «من هم می‌روم.» قضیه خیلی ساده و باورنکردنی بود!»<sup>۲۸</sup>

به هر روی قاطعیت شهید قرنی که بعدها کاملاً مورد تأیید سران انقلاب قرار گرفت موجب شد که در ششم فروردین ۱۳۵۸ روزنامه‌ها اعلام کنند به دستور مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، محمولوی قرنی از کار برکنار و ناصر فرید<sup>۲۹</sup> جایگزین او شد. در بیانیه ستاد کل ارتش آمده بود:

«بنا به دستور نخست‌وزیر موقت انقلاب اسلامی ایران جناب آقای مهندس مهدی بازرگان با

---

جانشین فرمانده لشکر خوزستان، آقایان نجفی و دادبین فرمانده نیروی زمینی شدند.

۲۷. ماجرای درگیری‌های اسفند ۱۳۵۷ در سندج به تفصیل در فصل آینده می‌آید.

۲۸. احمد نوروزی فرسنگی، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران؛ انتشارات زهد، چاپ دوم ۱۳۸۳، ص ۲۳۸.

۲۹. روزنامه کیهان سرلشکر ناصر فرید را این گونه معرفی کرده بود: «رییس جدید ستاد کل ارتش ملی اسلامی ایران در سال ۱۳۰۱ در تهران متولد شد و تحصیلات خود را از سال‌های ابتدایی تا پایان دوره دانشکده افسری در تهران گذراند و در سال ۱۳۲۲ به درجه افسری نائل شد. نخستین سمت رییس جدید ستاد کل ارتش فرماندهی رسته بود و تا فرماندهی تیپ ادامه یافت آخرین سمت سرلشکر فرید فرماندهی دانشگاه پدافند پس از سال‌ها تدریس در همین دانشگاه بود و در سال ۱۳۵۴ نیز بازنشسته شد سرلشکر فرید طرف سه سال اخیر اقدام به نوشتن دو کتاب با عنوان «عصر استعمارزدایی و ادراک من از هستی» کرد. رییس جدید ستاد کل ارتش دوره‌های مختلف تخصصی را در خارج از کشور گذرانده است.»

سرلشکر ناصر فرید پس از برکناری از ستاد مشترک ارتش به عضویت جبهه ملی در آمد و در سال‌های گذشته پای ثابت شورای مرکزی این حزب چند نفره بوده است.

فصل چهارم: اولین سپهبد شهید □

اعلام مراتب قدردانی از تیمسار سرلشگر محمولی قرنی از تاریخ ۵۸/۱/۶ تیمسار سرلشگر ناصر فرید به ریاست ستاد کل ارتش ملی اسلامی و هماهنگ‌کننده نیروهای منصوب می‌گردد. سرلشگر فرید در مهرماه ۱۳۵۴ با همین درجه بازنشسته شد و از کارشناسان امور نظامی در رده مسائل استراتژیک و امنیت ملی است و با توجه به وجه ملی و نظامی و اعتماد به نفس خود امیدوار است که در پست پر مسئولیت جدی به بهترین نحو ممکن منشاء اثر باشد.<sup>۳۰</sup>

اگرچه ستاد کل ارتش برکناری شهید سپهبد قرنی را اعلام کرده بود، اما در واقع چند روز قبل از این ماجرا قرنی استعفانامه‌اش را خطاب به امام خمینی نوشته بود. در متن این استعفانامه که بیست و پنج سال پس از شهادت قرنی منتشر شد، آمده است:

«محضر رهبر عالیقدر و پیشوای انقلاب اسلامی، ملت مستضعف ایران

حضرت آیت‌الله العظمی خمینی

از درگاه خداوند باریتعالی مسئلت دارم که وجود نایب بر حق امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه را در کنف حمایت خود سلامت بدارد تا در سال‌های بسیار ملت ایران را از پرتو شمع وجودشان مستفیض و بهره‌مند بدارد. غرض از تقدیم این معروضه ذکر نکاتی است که انگیزه تحریر آن جز انجام تکلیف شرعی و ادای فریضه ملی هیچ محرک دیگری نمی‌تواند باشد. اینجانب پس از دو بار به مدت ۶ سال زندان و ۱۴ سال تحت نظر بودن از طرف رژیم غاصب و فاسد خاندان پهلوی با الهام‌گیری از تعلیمات نجات‌بخش پیشوای آگاه تلاش داشت به سهم خود و بنا به وظیفه شرعی یک ایرانی با سلطنت غیرموجه و عارض ظالم مبارزه نماید و به خواست خداوند توانا شاهد واژگونی آن باشد. موقعی ماموریت اداره معدوم و از هم پاشیده ارتش را عهده‌دار گردیدم که امثال امر رهبر واجب و تجدید حیات آن را بر پایه صیانت از دستاوردهای انقلاب و جلوگیری از نفوذ عناصر خائن و عمال اجنبی را فریضه دینی خود می‌دانست.

در بدو امر و در شروع حکومت منصوب از طرف امام که به حق مورد تایید عامه مردم قرار داشت متأسفانه آنان که لطماتی از رژیم منحوس و آزاردهنده گذشته داشتند، بدون بررسی و صرفاً برای خالی کردن عقده‌های درونی خود که مقدم بر مصالح دینی و ملی قرار هستند، جاه طلبانه در اضمحلال و تخریب روحیه ارتش داد سخن دادند، اما به‌زودی متوجه بیانات

۳۰. قرنی برکنار شد، روزنامه کیهان، ۷ فروردین ۱۳۵۸، ص ۱.

نایخته و نسنجیده خود شدند و موقعی در صدد جبران آن آمدند که بسیار دیر شده بود و آنچه را که دشمن دین و کشور و ملت می‌خواست به پایش ریختند و از این رهگذر ندانسته ضربه‌هایی به پیکر ارتش وارد ساختند که هیچ دشمن داخلی و خارجی‌ای به چنین توفیقی دست نمی‌یافت. سخن به دراز می‌کشد، ولی لازم به ذکر است و باید به استحضار رهبری که بیش از هر کسی به نتیجه سعادت‌بخش انقلاب علاقه دارند، برسد.

گفتند و فریاد زدند که ارتش استعماری است، در حالی که در تمام کره خاکی و بین همه کشورها این ارتش تنها ارتش ملی و میهنی بود. شاید در بدو امر موجب تعجب باشد، ولی آنان که بر رموز ارتش آگاهی دارند به‌خوبی می‌دانند که این ارتش با استعدادی که داشت، نه تنها به همسایگان شرق و غرب کشور فکر تجاوز به خاک ایران را نمی‌داد، سهل است چنانچه همسایه ابرقدرت شمالی نیز هجوم می‌آورد، قادر بود اگر نه یک سال، ولی لااقل یک ماه در برابر او مقاومت نماید. باید دید چه شد که این ارتش در برابر مردم کشور خود و تنها در برابر لاله‌الا‌الله و مشت گره‌کرده مردم بیش از دو ساعت مقاومت نکرد؟ آیا جز این بود که وقتی معدودی فرمانده مغزشویی شده و برده‌شاه و استعمار خواستند رو به روی مردم بایستند، افراد و افسران گفتند ما برای حفظ حدود و ثغور مملکت قسم خورده‌ایم نه برای برادرکشی و بالتیجه سلاح خود را به زمین انداختند و به مردم بیوستند و آن چند فرمانده دلقک‌مآب را رسوا و تنها گذاشتند. آیا این تانک‌ها هیچ گاه برزنت سرپوش گلوله‌های توپ خود را برداشتند؟ آیا هیچ دریچه‌ای باز و لوله‌های مسلسل برای تیراندازی به مردم خارج شد. این واقعیتی است که ملت ایران و در نتیجه انقلاب او با کمترین خونریزی نسبت به هر انقلابی در دنیا به ثمر رسید.

واینجاست که می‌بینیم که چه به روز ارتش آوردند که اگر مغرض نبودند، جاهل بودند و متأسفانه هنوز هم دست‌بردار نیستند و هر روز بابتی و شهوت کلامی که دارند، هیچ‌گاه در راه حفظ وحدت کلمه که امام این همه برای ایجاد آن تلاش کرده‌اند و می‌فرمایند، قدمی بر نمی‌دارند و چه ناگوار است تحمل این دوستان که دشمنی را تقویت و امت را متفرق و تضعیف می‌کنند و می‌بینیم دنیایی که چشم به کشور ما دوخته تاثره انقلاب را ارزیابی کند، با نگاه به رویدادهای کشور ما به حیرت فرو می‌رود و نمی‌داند که چه انگیزه‌ای موجب شده است متظاهرين به دوستی ملت چنین داس بردارند و به ریشه بزنند.

اینجانب با ۱۸ ساعت کوشش شبانه‌روزی سعی دارد هر چه زودتر ارتش را متشکل و

فصل چهارم: اولین سپهبد شهید □

سلاح افتاده به دست عمال خارجی را جمع‌آوری نماید، لیکن هر دم از خارج از ارتش طنینی زهرآگین م‌رسد و آنچه رشته می‌شود، از هم می‌پاشد.

معاون نخست وزیر انقلاب<sup>۳۱</sup> که خود را واضح مقررات و مالک‌الرقاب می‌داند، بدون آن که بداند ارتش چه موقعیت و امکاناتی دارد و متاسفانه بدون آن که حتی اینجانب را طرف مشورت قرار دهد، هر روز دستوراتی را صادر می‌کند و ارتش بایستی شاهد لطمه‌ای دیگر بر روحیات افسران و افراد خود و افتادن مقداری سلاح و مهمات و مال و منال ملت مستضعف که برای ارتش تهیه شده است، به دست افراد ناصالح و وابسته خارجیان باشد که اعتراض به آن با تعلیمات عالیه امام که حفظ وحدت را توصیه می‌فرمایند، مغایر است و ناگزیر تن می‌دهد و دعامی کند تا شاید هر چه زودتر خود به این اعمال ناآگاهانه واقف شوند و به این شیوه خاتمه دهند.

در حالی که ارتش می‌رود تا با تمهیدات بسیار، افراد خفت‌کشیده و اهانت‌دیده را در سربازخانه‌ها جمع‌آوری نماید، وزیر دفاع<sup>۳۲</sup> بدون مشورت و نظرخواهی از اینجانب و خارج از وظایف خود می‌رود و در تلویزیون و رادیو و مطبوعات نسنجیده می‌گوید و سربازان فروردین را مرخص می‌کند و بالتیجه معدودی که ارتش آنان را با خون دل به سربازخانه‌ها کشانده بود، نگهداری سربازخانه‌ها را رها می‌کنند و به موطن خود می‌روند و شب هنگام عناصر توده‌ای وابسته به سیاست‌های خارجی با کامیون‌ها به سربازخانه‌ها می‌روند و باقیمانده اسلحه و مهمات را بار می‌کنند و به خارج از شهر می‌رسانند و در محل‌های مخصوصی مخفی می‌کنند تا به خیال خود آن روز که عوامل وابسته به دولت یا افراد درمانده ارتش را نیز متفرق کردند، رو در روی ملت و دولت بایستند و به خواسته‌های آنان جامه عمل بپوشانند یا به گفته خودشان جوی خون راه بیندازند و حکومت جمهوری کمونیستی را بر مردم تحمیل کنند.

دولت بدون مشورت با ارتش و آگاه‌ترین مرجع ارزیابی کردستان، نمایندگانی را به آن صفحات می‌فرستد. با ورود آنها و اولین سخن پراکنی‌ای که می‌کنند، مردم به پادگان مهاباد می‌ریزند و غارت می‌کنند و جلوی روی همین هیئت، فرمانده پادگان را گلوله باران می‌کنند و به مردم اجازه خودمختاری می‌دهند. یقیناً هیئت بعدی سند استقلال کردستان را تقدیم

۳۱. منظور ابراهیم یزدی، معاون وقت نخست‌وزیر در امور انقلاب است.

۳۲. احمد مدنی وزیر دفاع دولت موقت.

یایگان و عده کثیری از مزدوران اجنبی‌ای خواهد کرد که از خارج از ایران و شهرهای داخلی کشور به آن صفحات هجوم آورده‌اند.

وزیر دفاع بدون اطلاع از پیامد گفته خود مدت خدمت سربازی را به یک سال تقلیل می‌دهد و این عمل موجب می‌شود که باز آن عده معدود باقیمانده نیز متفرق شوند و برای گرفتن گواهی پایان خدمت، فرماندهان خود را توقیف و آزار کنند.<sup>۳۳</sup> اصولاً معلوم نیست هیئت دولت که هیچ‌گونه اطلاع و آگاهی از ارتش ندارد، چگونه حتی به خود زحمت مشورت با متخصصین و مسئولین امور را نمی‌دهد و چنین بی‌نظمی‌ای را به وجود می‌آورد. سازمان ساواک را منحل کردند و قریب به یک ماه است که از دولت خواسته می‌شود تکلیف پرسنل این سازمان را معلوم کند. هر چه هم که گفته می‌شود وضع خطرناک است و این افراد ارزش‌های مختلف و فوق‌العاده‌ای دارند و نگذارید بلا تکلیف باشند و شب و روز جوانان برومند انقلاب را که در خیابان‌ها پاسداری می‌دهند به خاک و خون بکشند، ولی کجاست کسی که این حساسیت‌ها را درک و اقدام کند. بدین ترتیب هر روز اجتماع توده‌ای‌ها قوی‌تر و خطر آنها وحشتناک‌تر می‌شود.

در حالی که قریب به سی هزار نفر افراد کمونیست در کشورهای خارجی آموزش براندازی کشور را دیده‌اند و می‌بینند و کشورهای ذی‌نفع حدود ۶۰۰ میلیون دلار خرج آموزش و اعزام آنها به ایران نموده‌اند، معلوم نیست چرا دولت باز هم اجازه می‌دهد مراجع رسمی بر پیکر علیل و از پافشاری ارتش بیش از پیش ضربه وارد آورند و روشن نیست در حالی که پلیس و ژاندارم نداریم، چرا با ارتش نیز چنین می‌کنند. با این افراد ورزیده و مامور چه کسی باید مقابله کند و جلوی کشتار بی‌رحمانه آنها را بگیرد؟

اینجانب در نظر داشته و دارد با بهره‌گیری از حمایت‌های بی‌دریغ امام و کمک‌های شبانه‌روزی سایر مراجع و روحانیون دینی و روحانیون عالی‌قدر، ارتشی را بر بنیان مفاهیم و اهداف اسلامی که از ملت و با ملت باشند که در روز خطر ارتش و ملت دوش به دوش هم و برادروار با دشمن خارجی مقابله کند، پایه‌ریزی نماید، ولی اقدامات مزدورانه و مایوس‌کننده وابستگان دولت مرا بر آن داشته است که به عرض امام برسانم که احساس

---

۳۳. روز ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ سید احمد مدنی اعلام کرد که قنون بخشودگی و کاهش وظیفه عمومی به تصویب هیات وزیران و شورای انقلاب رسیده است. در این قانون خدمت وظیفه عمومی برای دختران و بانوان لغو شد و کلیه دختران و بانوانی که در خدمت عمومی بودند منقضی خدمت شناخته شدند. در این قانون همه کسانی که در خدمت عمومی بوده و یا منتظر خدمت بودند تنها یک سال به خدمت فراخوانده می‌شدند.

فصل چهارم: اولین سپهبد شهید □

می‌کنم قادر به انجام این فریضه شرعی و ملی نیستم و اجازه می‌خواهم اکنون که تمام لطمات و ضربه‌های ویران‌کننده از طرف به ظاهر دوستداران وطن به گفتار مسلمانان بر این ارتش وارد می‌شود، اجازه فرمایید که بیش از این در حیرت و تاسف باقی نمانم و همچون گذشته به امور عادی خود بپردازم و حال که دنیا ندارم، لاف‌در محضر مراجع عالیقدر برای آخرت خویش توشه‌ای برگیرم.

رئیس ستاد کل ارتش ملی اسلامی ایران-سرلشگر قرنی<sup>۳۴</sup>

شهید سپهبد قرنی رونوشت این نامه را هم برای رئیس دولت موقت، مهندس مهدی بازرگان فرستاد:

«رونوشت بالا جهت استحضار جناب مهندس بازرگان نخست‌وزیر ایفاد می‌گردد. با دلبستگی و ارادتی که به شخص جنابعالی دارم و از هر فرصتی برای تلمذ از محضرتان استفاده خواهم کرد، اجازه می‌خواهم بر عرضتان برسانم که نکات ذکر شده بالا مشتی از خروار مشکلات موجود در ارتش است که متأسفانه با مشغله و گرفتاری بسیاری که دارید تداخل امور و تجاوز از حدود وظایف همکارانتان از وظایفی که دارند موجب بی‌نظمی روزافزون شده است که مقدار زیادی از بهره زحمات جنابعالی را هدر می‌دهد.»<sup>۳۵</sup>

سرلشگر محمدهادی شادمهر که در دوران ریاست شهید سپهبد قرنی بر ستاد کل ارتش، قائم‌مقامی او را به عهده داشت در باره چگونگی استعفا یا برکناری شهید قرنی می‌گوید:

«یک روز به من گفت استعفای مرا بنویس. من که موقعیت او را درک می‌کردم برایش نوشتم و او استعفای خود را به قم نزد امام راحل برد. امام استعفای او را گرفت و گفت: خیر، شما بفرمایید سرکارتان. چند روز بعد بازرگان ایشان را به دفتر خود دعوت کرد و گفت: می‌خواهم شما را به عنوان سفیر به اسپانیا بفرستم. سرلشگر قرنی در پاسخ گفت: اتفاقاً در زمان شاه هم همین مسئولیت و همین کشور را برای من در نظر گرفته بودند که من نپذیرفتم. بازرگان گفت: اگر بگویم استعفایت را قبول کرده‌ام چه فرمایشی داری؟ گفت: من که به شما استعفا ندادم. من به امام استعفا دادم. بازرگان گفت: اگر بگویم که امام استعفای شما را پذیرفته است، چه فرمایشی داری؟ سرلشگر قرنی با شنیدن این حرف از همان دفتر بازرگان به من تلفن کرد و گفت: من رفتم منزل و دیگر نمی‌آیم. من هم بلند شدم و از ستاد بیرون آمدم. می

۳۴. احمد نوروزی فرسنگی، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران: انتشارات زهد، چاپ دوم ۱۳۸۳، صص ۳۱۵-۳۱۹.

۳۵. همان، ص ۳۱۹.

خواستند برایم ماشین بیاورند که گفتم نمی‌خواهم و با تاکسی به منزل رفتم.<sup>۳۶</sup> به هر حال مهم‌ترین علت برکناری قرنی قاطعیتی بود که او در قبال توطئه ضدانقلابیون در کردستان از خود نشان داد. گروه‌های فعال سیاسی دائماً تلاش می‌کردند تا قاطعیت قرنی را در دفاع از نظام جمهوری اسلامی، به‌ویژه مبارزه با تجزیه‌طلبان کردستان، سرکوب و خشونت قلمداد کنند. در این زمان، از سوی گروه‌های مختلف سیاسی، قرنی به عنوان یکی از چهره‌های نظامی حکومت شاه مطرح می‌شد و سوابقش با بزرگ‌نمایی و سیاه‌نمایی هرچه شدیدتر در بیانیه‌ها و مطبوعات منعکس می‌شد.<sup>۳۷</sup> به هر حال، نقش قرنی در مبارزه با ضدانقلابیون کردستان و بی‌توجهی او به دستور وزیر کشور وقت، مورد استناد فرقانین هم قرار گرفت تا جائی که اکبر گودرزی، رهبر گروه فرقان در بازجویی‌های خود می‌گوید:

«در رژیم فعلی، حتی وقتی وزیر کشور وقت که برای حل درگیری‌های کردستان همراه چند تن از مقامات بدانجا رفته بود، از قرنی می‌خواست که عملیات نظامی را متوقف کند، اما او این مطلب را نپذیرفت.»<sup>۳۸</sup>

حجت‌الاسلام و المسلمین غلامرضا صفایی از نزدیکان شهید قرنی نیز درباره فشارهای دولت بازرگان بر شهید قرنی و واکنش اولین فرمانده ستاد کل ارتش پس از انقلاب می‌گوید:

«روزی در اتاق شهید قرنی بودم و داشتم با ایشان صحبت می‌کردم، به منشی‌شان گفته بودند تلفن‌ها را وصل نکنید اما ناگهان دیدم فقط یک تلفن را وصل کردند. از صحبت‌های ایشان فهمیدم که مهندس بازرگان آن سوی خط است. هیچ وقت قیافه شهید قرنی را در آن حالت فراموش نمی‌کنم. به قول معروف صورتش سرخ و رگ‌های گردن متورم شده بود و البته فردی سالخورده هم بود. بنده نمی‌شنیدم که مهندس بازرگان از آن طرف خط چه می‌گوید، فقط می‌دیدم که آقای قرنی سراپا گوش بود و می‌گفت آقای مهندس، آقای نخست‌وزیر، به خدا قسم من دستور بمباران کردستان را ندادم، اشتباه به عرضتان رسانده‌اند. در واقع داشت توضیح می‌داد که ضدانقلاب در صدد تجزیه کردستان از کشور ایران است و این‌طور توضیح می‌داد که من خواسته‌ام به آن‌ها بگویم که ارتش زنده است. به همین دلیل به نیروی هوایی دستور داده‌ام پرواز کنند و دیوار صوتی را بشکنند، نه بمبی ریخته‌ایم و نه موشکی. دوباره از آن طرف مهندس بازرگان صحبت می‌کرد ولی شهید

۳۶. همان، ص ۲۸۲، بعدها مشخص شد که مهدی بازرگان بدون هماهنگی با امام خمینی اقدام به برکناری سپهبد قرنی کرده است.

۳۷. این در حالی بود که بعدها امام خمینی بارها در سخنرانی‌های متفاوت از نقش قرنی در کردستان تجلیل کردند.

۳۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده اکبر گودرزی، شماره بازجویی ۱۸۳۸۳، بازجویی مورخه ۵۷/۱۰/۲۰.



فصل چهارم: اولین سپهبد شهید □

قرنی لحظه به لحظه عصبانی تر و ناراحت تر می شد و قسم می خورد که آقای نخست وزیر، به شما دروغ می گویند، ما دستور بمباران نداده ایم، فقط دیوار صوتی را شکستیم تا آنهایی که به اسم دموکرات دست به اسلحه برده اند بدانند که ارتش زنده است و نمی توانند جمله شاه را که گفته بود اگر از ایران بروم، اینجا ایرانستان می شود، عملی کنند...» در نهایت هم آقای بازرگان گوشی را قطع کرد یا شاید هم خود شهید قرنی از شدت ناراحتی گوشی را بدون خداحافظی گذاشت؛ چند لحظه بعد وقتی با ایشان صحبت کردم احساس کردم که خستگی شان به آخرین درجه رسیده و به فکر استعفا هستند.<sup>۳۹</sup>

حسنعلی فروزان نیز درباره ماجراهای بعد از برکناری شهید قرنی و فرجام کمیته منصوب شورای انقلاب می گوید:

«به هر تقدیر شهید قرنی و شادمهر رفتند و فرید منصوب شد. من همان روز اول خط مشی اجرایی کمیته مشاوره ستاد را که از طرف امام خمینی (ره) به ما ابلاغ شده بود را به فرید دادم که حواسش جمع باشد و خلاف مصلحت نظام حرکتی نکند. اما بالاخره به اصطلاح آب من با فرید در یک جو نرفت. خدا رحمت کند شهید نامجو که سرلشگر شاکر را معرفی کرد که انسان خوبی بود اما به عنوان رئیس ستاد ارتش قدرت لازم را نداشت که سرانجام خدمت حضرت آیت الله خامنه ای رسیدم و سرتیپ محمدهادی شادمهر را معرفی کردم و گفتم ایشان انسان قاطعی است که با موافقت ایشان، شادمهر به سمت ریاست ستاد ارتش منصوب شد. در زمان شادمهر هم با مشکل کمیته پاکسازی مواجه بودیم، کمیته ای که خارج از قواره در شرایطی که خیلی از نیروها و فرماندهان مورد نیاز بودند، آنها کمر به پاکسازی بسته بودند و ما را متهم می کردند که سد راه آنها هستیم. به علما هم متوسل می شدند و از ما شکایت می کردند. من هر چه گفتم باباجان! فرماندهان ما همین قدر که به انقلاب علاقه مند باشند و نماز هم بخوانند و واجبات خود را انجام بدهند، در این شرایط برای ما کافی است و جمله ای بود از شادمهر که می گفت: «ما ناگزیریم این کمتربدها را در حال حاضر حفظ کنیم، اگر نماز شب نخوانند بر ایمان مهم نبود!» ما نمی توانیم تمام ارتش را بیرون بریزیم، اگر چنین شود، می شود یک نوع انحلال ارتش که خواست دشمنان انقلاب است و به این دلایل دیگر ادامه کار در کمیته برایم میسر نبود که استعفا دادم و رفتم منزل!»<sup>۴۰</sup>

۳۹. فرد نظامی معتقدی بود، گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین غلامرضا صفایی، نشریه شاهد یاران، مرداد ۱۳۹۱، ش ۸۲، ص ۱۴.

۴۰. احمد نوروزی فرسنگی، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران: انتشارات زهد، چاپ دوم ۱۳۸۳، صص ۲۳۷-۲۳۸.

## اولین ترور

ظهر روز دوشنبه سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ سرلشکر قرنی که عنوان اولین ریاست ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی ایران را داشت، ترور شد. تیمسار قرنی به بیمارستان مهر انتقال یافت و یک تیم پزشکی از ارتش نیز به بیمارستان اعزام شد تا به درمان او کمک کند. سرلشکر قرنی در خانه‌اش در خیابان ولیعصر تهران و در حوالی سینما امپایر سابق هدف گلوله قرار گرفت و از ناحیه شکم و پا مجروح شد، معالجات مؤثر واقع نگردیدند و ایشان به شهادت رسید.

گروه فرقان در اعلامیه‌ای مسئولیت ترور سرلشکر قرنی را به عهده گرفت. تروریست‌ها از چند روز قبل با اجاره اتاقی در هتل جم رو به روی خانه قرنی، رفت و آمد او را زیر نظر داشتند و سرانجام وقتی او در حیاط خانه بود، در را زدند و او را به هنگام باز کردن در حیاط، مورد اصابت گلوله قرار دادند. طرح اولیه ترور توسط اکبر گودرزی و محمد متحدی، رئیس شاخه نظامی مطرح شد. به گفته اکبر گودرزی گروهی از اعضای شاخه نظامی از جمله محسن سیاهپوش، مهدی ملاحسینی و حسین قاسمی در طرح ترور مشارکت داشتند.<sup>۴۱</sup> محسن شجاعی راننده و محافظ شهید قرنی که شاهد ترور او بود، درباره نحوه این ترور می‌گوید:

«یک روز متوجه شدم یک گروه نقاش ساختمان به خانه ایشان آمده‌اند تا جاهایی از منزل... را رنگ کند... به نقاش‌ها گفتم شما که دارید اینجا کار می‌کنید، مواظب باشید یک وقت در حیاط را باز نکنید کلتم کنارم بود و لب حوض نشسته بودم. یکی از نقاش‌ها روی نردبام بود، دیگری هم داشت نقاشی می‌کرد. یک پسر بچه هم همراهشان بود که سطل‌ها را تمیز می‌کرد. تیمسار یک سینی چای آورد... گفتم اینها که بالا نشسته‌اند مدام دارند ما را کنترل می‌کنند. منظورم کسانی بودند که از بالکن یکی از اتاق‌های هتل واقع در رو به روی خانه بر ما مشرف بودند. شهید قرنی گفت: تو چقدر به اینها گیر می‌دهی! حدود ساعت ۸:۳۰-۹ صبح بود، همین طور که داشتیم چای می‌خوردیم، در خانه را زدند. تا من بلند شدم که در را باز کنم، پسر بچه‌ای که کمک نقاش‌ها بود، بی‌اختیار دوید و در را باز کرد. تا من به بیرون برسم، یکی از فرقانی‌ها اسلحه کلاشینکوف را زیر گلویم گذاشت و کلتم را که کالیبر ۴۵ داشت، از من گرفت و با ضربه‌ای خشابش را بیرون پراند و خشاب را گوشه باغچه انداخت. کلتم را هم پرتاب کرد طرف دیگر حیاط. مهاجمین مرا هل دادند و به رویم رگبار بستند، من هم اشهدم را خواندم و به دیوار چسبیدم، فقط مدام می‌گفتم تو را به خدا به

۴۱. همان جا. محسن سیاهپوش پس از دستگیری اظهار می‌دارد که در ترور «ژنرال آمریکائی» قرنی نقش داشته است.

فصل چهارم: اولین سپهبد شهید □

تیمسار کاری نداشته باشید. آدم خوب و خیرخواهی است. گفتند: ساکت شو، حرف زن. بعد به داخل حیاط دویدند و دو تیر شلیک کردند و سوار موتور شدند و به سرعت از محل رفتند... وقتی مهاجمین در بدو ورود ما را به رگبار بستند، سیمان‌های دیوار مثل گلوله به صورت من پاشید، اما گلوله‌ای به من نخورد. بعد از این که ضاربین فرار کردند، من رفتم داخل حیاط و دیدم تیمسار گوشه‌ای از حیاط افتاده، یک گلوله به ران پای چپ و یک گلوله هم به سمت راست شکمش اصابت کرده بود. تیرها جایی نبودند که بتوانند ایشان را بکشند، ولی تقدیر چنان بود که تیمسار شهید شوند.<sup>۴۲</sup>

دکتر هادی منافی که در لحظه شهادت بر بالین سپهبد محمدولی قرنی حضور داشته، دلیل شهادت را این گونه توضیح می‌دهد:

«اوایل انقلاب بود و من تازه از مشهد برگشته بودم. طبق روال عادی به بیمارستان مهر رفتم که متوجه شدم تیمسار قرنی را غرق در خون به بیمارستان آورده‌اند. یک تیر به زیر جناق و گلوله دیگری هم به ران پای ایشان اصابت کرده بود. برای بیرون آوردن گلوله زیر جناق، تیمسار قرنی را به سرعت به اتاق عمل بردیم، اما متأسفانه تیر به شریان اصلی و آنورت ایشان برخورد کرده بود. گروه خون شهید قرنی هم از نوع منفی و نایاب بود. بدتر از همه این که از تیراندازی افراد گروه فرقان به تیمسار قرنی زمان زیادی گذشته بود.»<sup>۴۳</sup>

حمید نیکنام ضارب و عامل ترور سپهبد قرنی چگونگی ترور اولین قربانی گروه فرقان را این گونه شرح می‌دهد:

«قبلاً درست در شناسایی نبودم که بدانم چه شده، ولی گمان کنم رضا [یوسفی] و محسن [سیاهپوش] برای شناسایی رفته بودند. سعید واحد و علی اسدی هم روزهای بعد رفته بودند. من روز آخر آمدم. قرنی در حیاط بود. محسن سیاهپوش از هتل خارج شد و من و رضا [یوسفی] کمی بعد بیرون آمدم. قرار بود رضا مواظب آن شخص [محافظ سپهبد قرنی] باشد و من به سراغ قرنی بروم که در خانه‌اش باز بود. وقتی که قرنی را زدم به طرف در آمدم و متوجه شدم آن شخص دارد در را می‌بندد. اسلحه را به طرف پایین شلیک کردم و او از شلیک من خود را به زمین انداخت. بیرون آمدم. جواد [بهرام تیموری آذر] با موتور منتظر بود و با هم رفتیم.»<sup>۴۴</sup>

۴۲. به دقت مراقب رفتار و کردارش بود، گفتگو با محسن شجاهی، نشریه شاهد یاران، مرداد ۱۳۹۱، ش ۸۲، صص ۷۸-۷۹.

۴۳. موافق با امام و انقلاب بود به همین دلیل شهید شد، گفتگو با دکتر هادی منافی، نشریه شاهد یاران، مرداد ۱۳۹۱، ش ۸۲، ص ۲۲.

۴۴. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده حمید نیکنام، شماره بازبانی ۳۲۰۷۴.

علت انتخاب سپهبد قرنی به عنوان اولین هدف ترور فرقان را گرچه بسیاری به مسئله ضلع زور از مثلث زر و زور و تزویر مربوط می‌دانند، اما به نظر می‌رسد کینه و نفرت گروه‌های چپ و مارکسیستی از سپهبد قرنی ریشه تاریخی داشته باشد، چون محمدولی قرنی در زمان تصدی رکن دوم ارتش، شبکه افسران حزب توده را پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را کشف و منهدم کرده بود و این مسئله‌ای نبود که گروه‌های چپ از آن بگذرند. به عنوان نمونه در روزهای ابتدایی پیروزی انقلاب، سازمان چریک‌های فدایی خلق که گروهی مارکسیستی بود در ارگان خود سؤال کرده بود چرا قرنی در جریان مشارکتش در کودتا علیه شاه فقط به سه سال زندان محکوم شد، در حالی که یک دانشجو فقط به جرم خواندن کتاب‌های دکتر شریعتی و صمد بهرنگی به سال‌ها زندان محکوم می‌شد!<sup>۴۵</sup>

گروه فرقان در بیانیه‌اش پس از ترور شهید قرنی، دلایل این ترور را این گونه اعلام کرد:  
«سرسپردگی به امپریالیزم آمریکا و کوشش در جهت انجام کودتای آمریکایی، همکاری با رژیم طاغوتی قلی، همکاری با رژیم ضدتوحیدی فعلی و سرسپردگی به دیکتاتوری آخوندیسم، مفسد فی الارض، اقدام برای سرکوبی مردم کردستان در جهت قلب حقایق و واقعیات و متهم کردن مردم به اینکه مامور اجنبی هستند. ، کوشش برای خلع سلاح مردم مبارز و محروم ایران و بازسازی ارتش.»<sup>۴۶</sup>

و این چنین بود که خون شهید محمدولی قرنی به اتهام جلوگیری از انحلال ارتش و قاطعیت در برخورد با فتنه‌گران در کردستان توسط گروه فرقان ریخته شد. کمتر از یک هفته بعد استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری هم که از موافقان برخورد قاطع با تجزیه‌طلبان کردستان بود، توسط گروه فرقان به شهادت رسید و این یک علامت سؤال تاریخی شد که چرا در عرض یک هفته دو شخصیت قاطع انقلاب اسلامی در ماجرای کردستان به شهادت رسیدند تا کردستان مانند استخوان لای زخم تا سال‌ها چرک‌آلود و دردناک باقی بماند؟

۴۵. نک: علی کردی، گروه فرقان، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم ۱۳۹۰، صص ۱۱۸-۱۱۹.

۴۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده اعلامیه‌های گروه فرقان، شماره بازیابی ۱۷۶۰۱.

فصل پنجم

سخت‌ترین بحران در اولین روزها

توطئه در کردستان بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شروع شد. فضای باز سیاسی و اجتماعی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سبب شد تا تعدادی از فعالان سیاسی، سران احزاب و محفل‌های کردی که در حکومت پهلوی یا در زندان بودند و یا به خارج از کشور پناه برده بودند، به کشور بازگردند و بدون توجه به عوامل به وجود آورنده انقلاب اسلامی ایران و خواست عمومی مردم ایران، در پوشش شعار خودمختاری کردستان به فعالیت‌های مسلحانه، عضوگیری و گسترش تشکیلاتی بپردازند. همچنین بافت اجتماعی، وجود فئودالیسم، ناسیونالیسم کردی، فقر فرهنگی و اقتصادی، اختلافات مذهبی و تفرقه‌اندازی بین تشیع و تسنن، محیط جغرافیایی و اقلیمی مناسب برای فعالیت‌های خرابکارانه و جنگ‌های چریکی و وجود عناصر وابسته از خوانین، ساواکی‌ها و ارتشی‌های فراری گرفته<sup>۱</sup> تا گروه‌های چپ الحادی و التقاطی و شیوخ مرتجع موجب شد تا کردستان به صحنه فعالیت «ضدانقلاب» تبدیل شود. در این میان همسایگی با کشور عراق و پشتیبانی اطلاعاتی، مالی و نظامی رژیم بعث صدام نیز عامل مهمی در ترکتازی عوامل وابسته بود. در این میان عوامل اصلی میداندار در کردستان با تضعیف نقش مذهب کوشیدند تا اغتشاش و ناامنی و جدایی از رهبری انقلاب فراهم کنند.<sup>۲</sup> عزالدین حسینی در ۱۰ اسفند ۱۳۵۷ می‌گوید:

«مبارزه در ایران کلاً علیه ظلم و استبداد و برای آزادی بوده است، ولی در کردستان رنگ

مذهبی کمتر داشته و رنگ ملی و سیاسی آن غلبه بیشتر بوده است.»<sup>۳</sup>

وی با این که مدعی بود به عنوان روحانی در تمام تظاهرات، اعتصابات و سخنرانی‌های انقلاب

---

۱. به عنوان نمونه در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ فرمانده پادگان مریوان در نامه‌ای به فرماندهی لشکر ۲۸ سنندج گزارش داد: در تاریخ ۵۷/۱۲/۱۶ سپهبد پالیزبان، مبادرات به استخدام تعدادی چریک در منطقه مریوان کرد و قرار است به چریک‌ها پنج تا شش هزار تومان با توجه به مهارت آنها پرداخت نماید. به طوری که شایع است سرهنگ وفاراد و سرگرد قیسی نیز به پالیزبان ملحق شده‌اند. فرمانده لشکر ۲۸ سنندج هم در این تاریخ در نامه خود به ریاست ستاد کل ارتش اعلام کرد: «سپهبد بازنشسته پالیزبان و سرهنگ بازنشسته ایوبی و سرگرد بیوک با ۸۰۰ نفر در آبادی‌های حوالی خودمان [حوزه استحفاظی لشکر] در عراق فعالیت‌هایی انجام می‌دهند و تصمیم دارند پس از تقویت افراد خود با استفاده از ناراضی‌های ایرانی و عناصر ساواک اقداماتی را علیه حکومت فعلی اسلامی انجام دهند. ضمناً برادر سالار جاف نیز به منظور اعتراض به اعدام برادرش فعالیت‌هایی را با همکاری محمدصادق جاف در منطقه شیلر شروع کرده است.»

۲. در روزهای ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی ۴ جریان اصلی در شهر سنندج فعالیت می‌کردند. جریان نخست توسط شیعیان خط امامی حول محور حجت الاسلام صفدری از روحانیون اعزامی حوزه علمیه قم به کردستان فعالیت می‌کرد و با تأسیس کمیته انقلاب اسلامی در این شهر قدرت گرفت. جریان دوم، جریان سنی‌های مذهبی به رهبری احمد مفتی‌زاده بودند که آنها نیز یک کمیته تأسیس کردند و در ساختمان استانداری مستقر بودند. در کنار این جریان‌های مذهبی دو جریان غیرمذهبی هم در سنندج حضور داشتند: سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومله) و دفتر سازمان چریک‌های فدایی خلق در سنندج. این دو جریان نیز گرچه در امور اجرایی دخالت نمی‌کردند، اما پایگاه اجتماعی نسبتاً قوی داشتند. ویژگی دیگر این دو جریان غیرمذهبی تشکیلات منظم و مسلح بودن آنها بود.

۳. سخت‌ترین یحران در اولین روزها، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۸، ص ۱۰.

فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

شرکت داشته، حکومت اسلامی را «حکومت ارتجاعی» و غیرقابل پذیرش می‌دانست. در مقابل با اذعان به اینکه «افق سیاسی ما وسیع باشد»، به حمایت از گروه‌های ضدانقلاب می‌پرداخت.<sup>۴</sup> در نتیجه از همان ابتدای امر سراسر کردستان در زیر سلطه گروه‌های چپ الحادی قرار گرفت و تمام امکانات شهری و روستایی به دست آنان افتاد. در چنین فضایی گروه‌های طرفدار خودمختاری کردستان، از جمله حزب دموکرات، شیوخ مرتجع، فئودال‌ها و ارتشیان فراری با انگیزه‌های اسلامی مردم منطقه به مخالفت برخاستند. از آنجا که امام جایگاه ویژه‌ای در بین مردم داشتند، گروه‌ها شرایط را برای موضع‌گیری علنی در مقابل ایشان مساعد نمی‌دیدند، با این حال در همان روزهای اوج انقلاب با پخش این شایعه که چون [امام] خمینی شیعه است، به زودی تمام اهل تسنن را از بین خواهد برد، اذهان ساده مردم کرد را شدیداً آشفته ساختند و زمینه را برای اقدام نظامی علیه انقلاب اسلامی فراهم آوردند.

در روزهای نخست حیات انقلاب اسلامی، اندیشه‌های رهبری انقلاب به لحاظ نو بودن هنوز کاملاً مشخص نشده بود و شناخت و ارزیابی آنها توسط مردمی چون مردم کردستان که از داشتن رهبران روحانی متقی و انقلابی محروم بودند، بسیار مشکل بود. گروه‌های چپ با استفاده از این خلاء، تفسیری از انقلاب اشاعه دادند که مبتنی بر اصول ایدئولوژیک خودشان بود، در نتیجه از همان ابتدای امر، حکومت اسلامی مخالف خواسته‌های خلق ایران معرفی شد و مبارزه با آن به اشکال مختلف از جمله مبارزه نظامی در برنامه کار گروه‌های مدعی دفاع از خلق‌ها، به‌ویژه خلق کرد قرار گرفت. مبارزه مسلحانه در شکل حمله به پادگان مهاباد تنها هشت روز پس از پیروزی انقلاب آغاز شد. این حمله درست زمانی انجام شد که از سوی دولت و امام هیئتی برای تشریح اهداف انقلاب اسلامی و گفت‌وگو با عزالدین حسینی وارد مهاباد شده بود.<sup>۵</sup> شیخ عزالدین حسینی این اقدام ضدانقلابی را حرکتی برای خلع سلاح هواداران رژیم سابق دانست و گفت که در جریان مذاکرات با هیئت اعزامی از تهران، شورش مهاباد پیش آمد و سربازان و افسران انقلابی، بعضی از افراد نظامی طرفدار رژیم سابق را خلع سلاح کردند.

در همین اثنا رادیویی به نام «صدای آزاد کردستان» تحت پوشش خودمختاری، مردم را به قیام علیه نظام تازه تاسیس دعوت و اعلامیه‌های حزب دموکرات کردستان شیخ عزالدین حسینی را پخش کرد و از مردم کردستان خواست تا «برای دستیابی به خودمختاری کردستان قیام کنند»

۴. همان جا.

۵. محاصره پادگان مهاباد در شامگاه روز ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ توسط نیروهای وابسته به عزالدین حسینی قرار گرفته بود.

و در پی آن سراسر کردستان درگیر ناآرامی‌ها و تظاهرات شد. در سنج‌بیش از ۴ هزار نفر از اعضای گروهک «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» که سخنگوی آن صدیق کمانگر کمونیست و از حمایت شیخ عزالدین حسینی برخوردار بود، اقدام به راه‌پیمایی کردند و شعارهایی چون «اسلحه در دست مردم تنها راه پاسداری از انقلاب است»، «کشته ندادیم که آشتی کنیم»، «شورای انقلابی نظامی فقط با انتخاب آزاد سربازان، درجه‌داران و افسران تشکیل گردد» سر دادند.

در این میان شعار خودمختاری به عنوان مهم‌ترین شعار گروه‌های مسلح به گونه‌ای شیوع یافت که عزالدین حسینی در گفتگو با مطبوعات، در پاسخ به این سؤال که اگر دولت مرکزی تمام درخواست‌های کردها از جمله تدریس به زبان کردی و سپردن امور به کردها را بپذیرد، اما نام خودمختاری بر آن نگذارد، شما چه می‌گویید؟ اظهار داشت که اگر جبرئیل از آسمان بیاید و قوانینی بیاورد که خودمختاری کردستان در آن نباشد، آن را نمی‌پذیریم.<sup>۶</sup>

### پادگان‌ها در دست ضدانقلاب

در تداوم اقدامات گروه‌های ضدانقلاب در تسخیر پایگاه‌ها و پاسگاه‌های نظامی منطقه کردستان، در روز پنجم اسفندماه ۱۳۵۷ پادگان‌های پسوه و پیرانشهر در نزدیکی مهاباد عملاً به دست افراد مسلح کرد که خواهان خودمختاری بودند، افتاد. علاوه بر این بیانیه‌هایی در شهرهای سقر، بانه و مریوان پخش شدند که در آنها از مردم خواسته شده بود به پایگاه‌های نظامی حمله کنند. از سوی دیگر در حالی که هیئت اعزامی دولت به کردستان تلاش می‌کرد از طریق مذاکره و دادن امتیاز، به اشغال پادگان‌ها پایان دهد، سازمان چریک‌های فدایی خلق اقدام به آموزش جوانان کرد و هواداران این سازمان در اجتماعی در سنج‌خواستار اداره پادگان‌ها به وسیله شوراهای انقلابی شدند.

امیر سیاوش جوادیان، معاون سابق ستاد کل ارتش که در روزهای ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی در منطقه کردستان حاضر بود<sup>۷</sup>، درباره وضعیت سیاسی و نظامی کردستان در بهمن و

۶. اقتصاد ایران باید سوسیالیستی شود، روزنامه اطلاعات، ۲۴ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱۰؛ عزالدین حسینی در این گفتگو اظهار داشته بود که با مارکسیست‌ها هم برای خودمختاری کردستان متحد می‌شود.

۷. سرتیپ مصطفی جوادیان درباره نحوه حضورش در درگیری‌های سنج‌بیش می‌گوید: «در حالی که انقلاب در ایران در حال تکوین بود، اینجانب به همراه یک گردان از لشکر ۲۸ کردستان از آبان ماه ۵۷ در قالب نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در منطقه جولان که منطقه حائل بین اسرائیل و سوریه است، اعزام شدم و در تاریخ ۵۷/۱۲/۲۴ یعنی یک ماه و دو روز بعد از انقلاب با پیگیری و تماس‌های مکرری که از سوریه با وزارت امور خارجه و ستاد مشترک ارتش و نیروی زمینی به‌ویژه شهیدان سپهبد قرنی و سرلشگر فلاحی گرفته شد، با اعزام چهار فروند هواپیما به سوریه به تهران بازگشتیم. هواپیما که حامل تعداد ۲۰۰ نفر از کارکنان گردان بود که بنده سرپرستی آنها را به عهده داشتیم، اجازه فرود در کرمانشاه را نیافت و به تهران هدایت شد و اینجانب در روز شنبه



اسفند ۱۳۵۷ می گوید:

فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

«در آن منطقه اوضاع و احوال کردستان و به‌خصوص شهر سنندج بسیار آشفته و آشوب‌زده به نظر می‌رسید. بعد از انقلاب احزاب و گروه‌ها شامل حزب دموکرات، حزب کومله، رزگاری، خبات، فداییان اکثریت و اقلیت، حزب توده، زحمتکشان، مجاهدین خلق و... قریب به ۱۴ حزب و گروه در کردستان شکل گرفته و هر یک به تبلیغ مرام خود در شهر و حتی پادگان مشغول بودند. هر یک از آنها دفتری را در شهر تأسیس کرده و برای حفاظت و حراست از خود و نمایش قدرت، از افراد مسلح و انواع سلاح‌های اهدایی از عراق و یا غنیمت گرفته شده در دوران انقلاب استفاده می‌کردند. از یکی دو ماه مانده به انقلاب، تقریباً پاسگاه‌های ژاندارمری در کردستان یا خلع سلاح شده و یا روسای پاسگاه برای جلوگیری از غارت سلاح و تجهیزات خود توسط شورشیان و گروه‌ها، سلاح‌ها را به پادگان‌های ارتش در منطقه تحویل داده و در حقیقت ژاندارمری‌ها در اکثر شهرها و روستاهای استان‌های کردستان و آذربایجان غربی منحل یا غیرفعال شده بود. شهربانی و کلانتری‌ها هم اکثراً توسط ضدانقلابیون و گروهک‌ها اشغال و به نام کمیته اداره می‌شدند و در نتیجه حکومت نوپای جمهوری اسلامی در شهرها و به‌خصوص در مراکز استان‌های کردنشین، به‌ویژه سنندج حاکمیت نداشت. شعار مردمی که هر روز در تظاهرات به نام احزاب و دسته‌های مختلف در شهرهای کردستان و به‌ویژه سنندج شرکت می‌کردند، «آزادی برای ایران و خودمختاری برای کردستان» بود. حقوق مندرج در قطعنامه ۱۶ ماده‌ای که آنان برای به دست آوردن خودمختاری مطرح می‌کردند، بیش از حقوقی بود که یک کشور مستقل در جامعه بین‌المللی دارد. ضمن این که هدف نهایی و غایی همه این گروه‌ها تشکیل یک کشور مستقل با عنوان کردستان بزرگ بود که استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، قسمتی از استان همدان، استان کرمانشاه و قسمتی از استان ایلام تا مناطق دهلران و موسیان را در بر می‌گرفت. سران گروهک‌ها شامل عبدالرحمن قاسملو، شیخ عزالدین حسینی (امام جمعه مه‌آباد در زمان طاغوت و از ساواکی‌های بنام آن زمان)، شیخ جلال حسینی برادر شیخ عزالدین (امام جماعت شهر بانه و موسس سازمان خبات)، شیخ عثمان نقشبندی رهبر حزب رزگاری

---

۵۷/۱۲/۲۷ با هوایما عازم سنندج شدم که به محض ورود به اتفاق سرگرد حسین سامی مقدم به پادگان عزیمت کردم. شهید حسین سامی مقدم در درگیری‌های سال ۵۹ سنندج به اسارت گروهک دموکرات در آمد و در تابستان همان سال در زندان دلتو (سردشت) توسط شخصی به نام کامرانی از سران گروه مذکور پس از یک درگیری لفظی و برخورد فیزیکی و زدن سیلی توسط سرگرد سامی مقدم به گوش کامرانی، در ارتفاعات آن منطقه تیرباران و پیکر پاک او در کوه‌های منطقه رها شد.

در زمان طاغوت فرح دیبا همسر شاه فقط برای ملاقات او از تهران به سندج و از آنجا به منطقه سروآباد آمد. مفتی زاده رهبری بعضی از گروه‌ها و جمعیت‌های اسلامی اهل تسنن در سندج، صدیق کمانگر (کومله) و همچنین رهبران گروهک‌های دیگر در استان از جمله فداییان، توده، زحمتکشان، مجاهدین خلق به ظاهر علیه یکدیگر شعار می‌دادند و تظاهر می‌کردند، لکن در باطن در جهت تشکیل کردستان بزرگ گام بر می‌داشتند. گروهک‌های کرد با تبانی بعضی از فریب‌خوردگان ارتشی در تاریخ ۵۷/۱۲/۸ پادگان مهاباد را که محل استقرار یک تیپ از لشکر ۶۴ بود، به تصرف خود در آوردند و تا تاریخ ۵۷/۱۲/۲۷ کلیه جنگ‌افزارها و مهمات و حتی سلاح‌های سنگین پادگان شامل تانک، توپخانه، خمپاره‌انداز و نفربر زرهی و خودرو شناسایی اسکوربین را به غارت بردند.<sup>۸</sup>

البته پادگان مهاباد، جزئی از لشکر ۶۴ ارومیه به حساب می‌آمد و پس از تسخیر این پادگان، شهید قرنی با پیشنهاد کمیته منصوب شورای انقلاب، سرهنگ بازنشسته ظهیرنژاد را به خدمت فراخواند و او را شبانه روانه ارومیه کرد. سید محمد علی شریف‌النسب در این باره می‌گوید:

«از روزهای اول انقلاب، دو نفر از افسران انقلابی به نام سرگرد فتورایی و سرهنگ زکیانی لشکر ارومیه را اداره می‌کردند. شهید قرنی گفت باید فرمانده قوی‌تری را به آنجا بفرستیم و سرهنگ فرهنگ کوثر به ارومیه رفت. چند روز بعد در اوایل اسفند ۱۳۵۷، پادگان مهاباد سقوط کرد. فرمانده تیپ مهاباد محسن پزشک‌پور بود که با او از مرکز پیاده آشنا بودیم و افسری شجاع و کاردان بود. او در روزهای اول پیروی انقلاب به دفتر تیمسار قرنی تلفن می‌کرد و می‌گفت در خدمت آقای شیخ عزالدین حسینی هستم و رابطه خوبی با هم داریم. مشکلی در کار به نظر نمی‌آمد اما گروه‌های مخالف از پشت خنجر و آرامش منطقه را به هم زدند. یک سرباز مخالف گروهکی به ایشان تیراندازی کرد و او زخمی شد و پادگان به تصرف ضدانقلاب درآمد.»

تیمسار قرنی از واقعه مطلع شد، مرا خواست و گفت پزشک‌پور تیرخورده، پادگان غارت شده و فرمانده لشکر هم خسته به نظر می‌رسد و ممکن است در این منطقه حساس، وقایع دیگری نیز روی دهند. ساعت ۱۲ شب بود و شهید قرنی داشت به منزل می‌رفت. افراد گروه ما از ماجرا مطلع شدند و گفتند تیمسار کمی تامل کنید. ما یک نظامی قوی و مدبر دیگر را برای این ماموریت پیدا کرده‌ایم و سرلشگر قاسمعلی ظهیرنژاد را معرفی کردند

۸. احمد نوروزی فرسنگی، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران: انتشارات زهد، چاپ دوم ۱۳۸۵، صص ۲۴۹-۲۵۰.

فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

که آن موقع سرهنگ ۲ بود. شهید قرنی گفت هر جا هست خبرش کنید بیاید. ساعت ۱۱ شب ظهیرنژاد آمد. شهید قرنی به او گفت: «همین الان هواپیما حاضر است. می‌روی ارومیه و لشکر را تحویل می‌گیری.» ظهیرنژاد گفت: «اطاعت می‌شود، اما چون دخترم در منزل تنه‌است، اجازه بدهید امشب او را به منزل یکی از بستگان ببرم و فردا بروم.» شهید قرنی گفت: «الان راننده را می‌فرستم و می‌گویم که خانمم برود و دخترت را ببرد منزل ما.» ظهیرنژاد قبول کرد، چون واقعا ایشان را قبول داشت.

ما تعدادی افسر کرد وطن‌پرست داشتیم. آنها به گروه‌های مسلح منطقه می‌گویند ظهیرنژاد آمده، بساط خود را جمع کنید، حریفش نمی‌شوید. یک روز شهید چمران تلفن زد و به او گفت که در استانداری جلسه دوستانه‌ای داریم، اگر می‌شود شما هم تشریف بیاورید. مرحوم ظهیرنژاد راه افتاد که به استانداری برود. در حین می‌بیند کردهای مسلح با لباس‌ها و دستارهای مخصوص دو طرف خیابان ایستاده‌اند. با خود می‌گوید شاید اینها مجاهدین ملاحسنی امام جمعه ارومیه باشند. باید همین امروز و فردا جمعشان کنم. وقتی ارتش هست، لازم نیست آنها باشند. در همین فکرها بود که به استانداری رسیدند و وارد جلسه شد. ناگهان چشمش به قاسملو رهبر حزب دموکرات افتاد که روی صندلی لم داده بود. با عصبانیت به آقای دکتر چمران گفت: «این جنایتکار اینجا چه می‌کند؟» بعد به سمت تلفن رفت و به جوخه آتش فرمان حرکت داد تا به استانداری بیایند. شهید چمران با ناراحتی پرسید: «چه می‌خواهید بکنید؟» ظهیرنژاد گفت: «این جنایتکار مسئول خون‌های پاک ریخته شده زیادی است. در آسمان‌ها دنبالش بدم. اینجا پیش شما چه می‌کند؟» شهید چمران با روحیاتی که داشت گفت: «تیمسار! الان وقت آشتی ملی است. فرمان حضرت امام ین است.» بعد هم آن قدر اصرار می‌کند که ظهیرنژاد خسته می‌شود و می‌گوید: «شما که روحیات مرا می‌شناسید، چرا مرا به این جلسه فراخواندید؟ شما زنده. خواهید دید که آشتی ملی راه به جایی نخواهد برد. در کردستان باید با قاطعیت با مزدوران روبرو شویم.» بعد هم برگشت و رفت. آشتی ملی البته راه به جایی نبرد و با درایت مرحوم ظهیرنژاد، پادگان مهاباد پس گرفته شد.<sup>۹</sup>

از سوی دیگر برای جلوگیری از حمله مهاجمین مسلح به پادگان‌های نظامی به دستور سرلشکر قرنی، رئیس ستاد ارتش، جت‌های شکاری بر فراز شهرهای کردستان به پرواز درآمدند. در پی این اقدام، این شایعه در منطقه قوت گرفت که چنانچه نیروهای مسلح کرد بر درخواست

۹. جانس فدای ماندگاری کردستان شد، گفتگو با سید محمدعلی شریف‌النسب، نشریه شاهد یاران، مرداد ۱۳۹۱، ش ۸۲، ص ۵۴.

خود مبنی بر خودمختاری پافشاری کنند، دولت مرکزی، در منطقه دست به عملیات نظامی خواهد زد. به دنبال آن ترک‌های مقیم مناطق کردنشین به سرعت خانه و کاشانه خود را تخلیه کردند و به سوی شهرهای تبریز و ارومیه گریختند. در این زمان اولین هیئت اعزامی دولت موقت با حضور داریوش فروهر، دکتر اردلان، دکتر مکرری، دکتر کامیاب، ابراهیم یونسی و آیت‌الله یحیی نوری به کردستان رفت و با عزالدین حسینی دیدار کرد. نتیجه مذاکرات هیئت دولت موقت اعتماد به نفس بیشتر و افزایش جسارت گروه‌های ضدانقلاب بود. در مذاکرات گروهی تحت عنوان نمایندگان شوراهای انقلابی اعزامی از شهرهای کردستان با فروهر رئیس هیئت اعزامی، یک قطعنامه ۸ ماده‌ای که توسط قاسملو رهبر حزب کردستان عراق، عزالدین حسینی و غنی بلوریان تنظیم شده بود به او تسلیم شد. این قطعنامه به این شرح بود:

۱. خلق کرد همراه و همگام با سایر خلق‌های ایران، انقلاب ایران را تأیید می‌کند و تصمیم دارد با تحکیم پیوند مبارزاتی با سایر خلق‌های ایران، در ایجاد جامعه آزاد و آباد آینده نقش اساسی ایفا کند.

۲. خلق کرد مانند سایر خلق‌های ایران خواهان رفع ستم ملی و تأمین حق تعیین سرنوشت خود به صورت فدراتیو در چهارچوب کشور ایران است و هر گونه اتهام تجزیه طلبی را رد می‌کند و از دولت موقت آقای بازرگان می‌خواهد که موضع خود را در مقابل این خواست رسماً اعلام دارد.

۳. ما بر این باوریم که زحمتکشان ایران که سهمی اساسی در انقلاب ایران داشته‌اند و به همین جهت حق مسلم زحمتکشان و کارگران و دهقانان است که در دولت انقلابی شرکت داشته باشند.

۴. کردستان ایران ضمن دارا بودن منابع دست نخورده فراوان، یکی از عقب افتاده‌ترین مناطق ایران است، بنابراین رفع ستم اقتصادی یکی از خواست‌های اساسی است.

۵. همه پادگان‌ها در کردستان باید تحت نظر شورای انقلابی اداره شوند و بدین منظور یک کمیته مشترک نظامی از افسران میهن پرست و نمایندگان شورای انقلابی تشکیل گردد.

۶. افسران جنایتکار که دستور تیراندازی داده و موجب شهادت فرزندان خلق شده‌اند، باید تحویل دادگاه انقلابی خلق کرد بشوند و به منظور تبدیل ارتش ارتجاعی به ارتش خلقی باید ارتش از عناصر ضدانقلابی تصفیه شود.

۷. همه نمایندگان حاضر که نماینده شهرستان‌های کردنشین هستند اعلام می‌دارند که

فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

حضرت آیت‌الله سید عزالدین حسینی صلاحیت دارند تا در راس هیئتی قرار بگیرند و از طرف خلق کرد با دولت مرکزی مذاکره نمایند و دستگاه رهبری انقلاب و دولت موقت را از مذاکره و تماس با عناصر ارتجاهی کرد بر حذر می‌دارند. (منظور از عناصر ارتجاعی کرد، احمد مفتی زاده است).

۸. از آنجا که ملامصطفی بارزانی و گروه معروف او به قیاده موقت از عوامل سازمان سیای امریکا و ساواک ایران و میت ترکیه و مورد نفرت تمامی خلق کرد هستند، لذا از دولت انقلابی می‌خواهیم هر نوع ارتباط و تماسی با این دار و دسته قطع گردد و، بدون این آنکه این سیاست به وضعیت خانواده‌های پناهنده بی‌بضاعت لطمه‌ای وارد آورد، رهبران خائن آنها از ایران اخراج شوند.<sup>۱۰</sup>

یک هفته پس از صدور این قطعنامه، امام خمینی در دیدار گروهی از علمای کردستان با ایشان ضمن واجب الهی دانستن وحدت تمامی اقشار ملت خطاب به آنان فرمودند:

«بر شما مأموران و علمای کردستان برحسب وظیفه ملی و شرعی واجب است که اگر چنانچه در آنجا نغمه‌ای از جهال یا از مفسده‌جوها در این امور بلند شد، بدانید که این از حلقوم اجانب است. آنها می‌خواهند این اختلافات را ایجاد کنند تا باز برگردند به حال اول منتهی به فرم دیگر»<sup>۱۱</sup>

تنها سه روز پس از سخنان امام خمینی، شیخ عزالدین حسینی در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که اگر به خواسته‌های ما که در قطعنامه ۸ ماده‌ای منتشر شده است توجه نشود، ما هر طوری که صلاح بدانیم مبارزه خواهیم کرد. در مقابل احمد مفتی زاده، بانی گروهی تحت عنوان حزب «مساوات اسلامی» در مورد مفاد قطعنامه ۸ ماده‌ای کردستان گفت که در این ۸ ماده کمترین رنگ اسلامی به چشم نمی‌خورد. وی ضمن تأکید بر حق خودمختاری خلق کرد، در مورد شیوه رسیدن به این هدف، برخلاف شیخ عزالدین حسینی که بر مبارزه مسلحانه اصرار داشت، اعلام کرد که طریق سیاسی هم برای ملت و هم در شرایط فعلی انقلاب پسندیده‌تر است.<sup>۱۲</sup>

همزمان با اوج‌گیری ناآرامی‌ها در سنندج، احزاب چپ مدعی رهبری کرد که در پی سیطره نظامی بر کردستان بودند، بعد از تصرف پادگان‌های مهاباد، پسوه و پیرانشهر، تدارک خلع سلاح پادگان سنندج را دیدند. اگر آنها در این اقدام موفق می‌شدند، می‌توانستند از لحاظ استراتژیک

۱۰. جنگ خونین سنندج و دستاورد آن، سنندج؛ دفتر هواداران سازمان چریک‌های ی فدایی خلق، سال ۱۳۵۸، ص ۱۱.

۱۱. صحیفه نور، ج ۶، صص ۲۴۵-۲۴۶؛ این دیدار در روز ۷ اسفند ۱۳۵۷ برگزار شد.

۱۲. امورداخلی باید به دست مردم کردستان داده شود، روزنامه اطلاعات، ۱۲ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲.

بخش زیادی از منطقه کردستان را از کنترل دولت خارج سازند و حد فاصل سنندج مهاباد را که اصلی ترین مرکز فعالیت گروه‌های ضد انقلاب بود، به تصرف درآورند و در نتیجه راه برای تصرف پادگان‌های جلدیان، سردشت، سقز و غیره هموار می‌شد. مهم‌تر از آن، تسخیر پادگان سنندج به مثابه به دست گرفتن دروازه کردستان بود و آنان در واقع با به چنگ آوردن پادگان و لشکر ۲۸ سنندج می‌توانستند ارتباط مابقی پادگان‌های منطقه را از لحاظ کمک گرفتن و تقویت شدن قطع کنند و بدین ترتیب زمینه‌های سقوط آنان را فراهم سازند. در این میان سرگرد محمدمهدی کتیبه که در روزهای ابتدایی پیروی انقلاب با معرفی حجت‌الاسلام صفدری و تأیید کمیته منصوب شورای انقلاب با حکم شهید قرنی به فرماندهی لشکر ۲۸ سنندج منصوب شده بود، با فشار گروه‌های کرد برکنار و سرهنگ ماشالله صفری که خود اصالتاً کرد و اهل سنت بود، به فرماندهی این لشکر منصوب شد. کتیبه درباره درگیری‌های ابتدایی در سنندج می‌گوید:

«فضای سیاسی حاکم بر منطقه استحقاقی لشکر ۲۸ با سایر یگان‌های ارتش یک فرق عمده داشت. دشمنان انقلاب و کسانی که می‌خواستند این گفته محمدرضا پهلوی را عملی گردانند که گفته بود اگر من بروم ایران، ایرانستان می‌شود، با چنین خیالی بر بستری عوام‌فریبانه تصمیم گرفتند زمینه این هدف شوم یعنی تجزیه کردستان را فراهم سازند و به عنوان نخستین و موثرترین اقدام خلع سلاح ارتش در منطقه کردستان را در اولویت قرار دادند. قصد آنان این بود که نخست تمام افراد غیربومی را از منطقه کردستان بیرون و به جای آنان افسران کردزبان را جایگزین کنند، کما این که در مهاباد همین کار را کردند. آنان در مهاباد تیمسار پزشک‌پور را شبانه دستگیر و به همراه همه افسران غیربومی زندانی و پادگان را تصرف کردند و تمام تجهیزات و سلاح‌های آنان را بردند. البته آن تیپ جزو لشکر ارومیه بود و تیمسار قرنی با شناختی که از منطقه داشت و شاید مشکلاتی فراتر از دید مرا مشاهده می‌کرد، به من گفت نترس. ایشان وقتی قاطعیت اینجانب و دوستان متدینم را در انجام ماموریت‌مان که حفظ پادگان و آرامش منطقه بود، دید، به من روحیه داد و گفت که به‌زودی برای شما نیروی کمکی می‌فرستیم. این اولین تماس من با ایشان بود و هنوز ایشان را حضوری زیارت نکرده بودم. بسیار خوشحال شدم که این مرد این همه مشکلات را خیلی عادی و پیش پا افتاده تلقی کرد و با لحنی که مرا در انجام ماموریتم مصمم‌تر کند، گفت نترس.

آن زمان عرف نبود که یک سرگرد، فرمانده لشکر باشد، خصوصاً که افسران ارشدتر از من هم زیاد هم بودند. شب اول ماموریتم افسران را به دفتر خودم دعوت کردم و گفتم:

فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

«من یک سربازم و به من ماموریت داده شده در چنین شرایط حساسی لشگر را حفظ کنم. این درجه سرگردی را هم برمی‌دارم و شانهم را صاف صاف می‌کنم و این ماموریت را تا زنده هستم و نفسم می‌آید و می‌رود با جدیت انجام می‌دهم. شما هم مختارید. هر کسی که دوست دارد با من همکاری کند، استقبال می‌کنم و دست او را می‌فشارم، هر کسی هم که دوست ندارد، همین الان برگ مرخصی می‌دهم، برود خود را به تهران معرفی کند و هیچ شکوه‌ای هم از او ندارم. اما نصیحتی به شما می‌کنم. شما یک عمر از میهن دم زده‌اید. امروز منطقه استحقاقی این لشگر، گلوی میهن ماست، یعنی سنندج گلوی ایران است و دشمن دور این گلو دست گذاشته و فشار می‌دهد. شما می‌توانید این دست را قطع و وطن محبوب را که در خطر افتاده حفظ کنید.»

لحظه حساسی بود. من به یاری خداوند در کنار اعتقادات مذهبی که در تک تک آنها سراغ داشتم، از احساس وطن‌خواهی آنها نیز استفاده و عواقب سقوط پادگان را به آنها گوشزد کردم. گفتم اگر اسلحه و مهمات زیادی که لشگر در اختیار دارد به دست دشمنان انقلاب که گروهک‌های مسلح معلوم‌الحال هستند بیفتند، معلوم نیست تا چند سال دیگر گرفتار دشمن باشیم و یادآور شدم که حساب مردم نجیب کرد از این گروهک‌ها جداست. بازتاب این صحبت‌ها بسیار مثبت بود و شب اول هیچ کس تا صبح نخوابید. گفتم: «امشب حساس‌ترین شب این منطقه است. اگر امشب این پادگان را از دست ندهیم، دیگر برای همیشه آن را حفظ خواهیم کرد.» روز بعد به عنوان اولین کار فرماندهان تیپ، گردان‌ها و توپخانه لشگر را سازماندهی کردم و سازمان لشگر مجدداً منظم شد.<sup>۱۳</sup>

کتیبه در باره جا به جایی فرماندهی لشگر ۲۸ کردستان در روزهای انتهایی اسفند ۱۳۵۷ می‌گوید: «بنا به مصالحی که ستاد مشترک ارتش دید، سرهنگ ماشالله صفری را به عنوان فرمانده لشگر ۲۸ سنندج تعیین و مرا به تهران احضار کردند. سرهنگ صفری کرد بود، اهل سنندج هم بود، اما فرماندهی قوی صف و ستاد نداشت. هرچند برای کسانی که دیدگاهی ناسیونالیستی داشتند، یک مسکن و داروی موقت بود. من خیلی سعی کردم به ایشان کمک کنم، اما متأسفانه پرسنل بومی ذهن ایشان را نسبت به من عوض کردند. ایشان نیت من را درک نکرد و مرا منزوی کرد و به تهران احضار شدم و از آنجا که سرهنگ صفری به توصیه‌های عملیاتی من توجه نکرد، نگران لشگر بودم. من اصرار داشتم که ستاد لشگر از

۱۳. احمد نوروزی فرسنگی، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران؛ انتشارات زهد، چاپ دوم ۱۳۸۵، صص ۲۴۳-۲۴۴.

شهر به داخل لشکر منتقل شود که ایشان گوش نکرد. تنها دلخوشی من گردان ضربتی بود که از علاقمندان به انقلاب تشکیل داده و به آنها گفته بودم که شما هیچ کار دیگری ندارید جز این که ۲۴ ساعته از پادگان محافظت کنید. مطمئن بودم در هر شرایطی این گردان در حفظ پادگان نقش موثری خواهد داشت.

با دستگیری سرهنگ صفری توسط گروه‌های مسلح، این گردان ضربت بود که تا رسیدن نیروهای کمکی پادگان را حفظ کرد. از فرماندهان این گردان ستوان حاج خلیل، ستوان نجف‌پور و ستوان مقدم می‌توان نام برد که اینها کادر بودند پرسنل وظیفه‌ای هم در کنار آنها داوطلبانه در این گردان انجام ماموریت می‌کردند. اینها حق بزرگی به گردن ارتش دارند.»<sup>۱۴</sup>

### آغاز درگیری‌ها در سنندج

بالاخره پس از یک ماه گروه‌های مسلح فعال در سنندج در یک اتحاد استراتژیک تصمیم گرفتند به پادگان سنندج حمله کنند. مصطفی جوادیان که خود از حاضرین در درگیری‌های سنندج در انتهای اسفند ۱۳۵۷ بود، درباره چگونگی اتخاذ این تصمیم توسط گروه‌های کرد می‌گوید:

«تمام سران گروهک‌های کرد در تاریخ ۲۵ و ۲۶ اسفند ۱۳۵۷ جلسه‌ای را در نزدیکی سنندج، در بخش دیواندره تشکیل دادند. با این که از تصمیم جلسات اعلامیه‌ای منتشر نشد، لکن معلوم بود حمله به پادگان سنندج از تصمیمات این جلسه بوده است. در یکی دو ماه بعد از انقلاب، مخالفین ارتش اعم از دشمنان و بعضی از دوستان ناآگاه با تبلیغات سوء و گسترده خواهان انحلال ارتش بودند. عملکردهای متفاوت در پادگان‌های مختلف کشور، فقدان انضباط، انسجام، آموزش و تمامیت یگانی مطمئن به‌ویژه در پادگان‌های کردستان که کارکنان پایور و وظیفه بومی با گرایش متفاوتی را در خود جای داده بود، وضعیت دشواری را به وجود آورده بود و اکثر مسئولین و فرماندهان درگیر اعتصاب و پاسخگویی به خواسته‌های حق و ناحق کارکنان و بعضاً عزل و نصب زیردستان و گاه بازداشت و درگیری‌های فیزیکی و برخورد با آنان بودند. نقش عده زیادی از کارکنان بومی اعم از پایور و وظیفه در ترغیب گروهک‌ها به حمله به پادگان‌ها و همکاری عده‌ای از کارکنان، به‌ویژه افراد وظیفه هوادار به گروهک‌های دموکرات و کومله بسیار موثر و درخور توجه است.»<sup>۱۵</sup>

یک روز بعد از این جلسه، در روز ۲۷ اسفند ۱۳۵۷، یک اختلاف ساده میان دو کمیته

۱۴. همان، ص ۲۴۵.

۱۵. همان، ص ۲۵۰.



فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

صفدری و کمیته احمد مفتی‌زاده، جرقه انفجار انبار باروت درگیری‌های سنندج شد. عناصر ضدانقلاب با پخش شایعه «خالی کردن گندم سیلوی سنندج» توسط حکومت برای گرسنگی دادن به کردهای اهل تسنن، مردم را برای حمله به پادگان سنندج تحریک کردند. همزمان نیروی مسلح وابسته به کومله و چریک‌های فدایی خلق، ساختمان رادیو و تلویزیون در سنندج را تسخیر کردند و با کمک عوامل وابسته توانستند به آنتن زنده رادیو تسلط یابند. اولین اقدام گروه‌های ضدانقلاب که خود را «شورای موقت انقلاب» می‌خواندند، پخش اطلاعیه سرهنگ صفری بود. همچنین شورای مذکور در اطلاعیه‌ای که چندین بار از رادیو سنندج پخش شد، از گروه‌های مسلح درخواست کرد به جمع محاصره‌کنندگان بپیوندند. متن این اطلاعیه بدین شرح بود:

«نیروهای ارتجاعی با وجود تسلیم فرماندهی پادگان هنوز در آنجا به ماجراجویی و تیراندازی ادامه می‌دهند. از همه مردم مسلح شهر تقاضا داریم برای تکمیل انقلاب و برای به ثمر رساندن خون شهیدان به کمک برادران رزمنده خود که پادگان را در محاصره دارند، بشتابند. هر کس تفنگی دارد می‌تواند جان یک همشهری را نجات بدهد. هر کس که تفنگی دارد می‌تواند به انقلاب کمک کند. تفنگ‌ها را بردارید و به کمک برادران رزمنده خود بشتابید و شهر را سنگربندی کنید.»<sup>۱۶</sup>

علاوه بر این، طی تماس با مهاباد از شیخ عزالدین حسینی و نیروهای حزب دموکرات در خواست کمک شد. در پی این درخواست گروه گروه از نیروهای مسلح مهاباد، بوکان و شهرهای دیگر به سوی سنندج سرازیر شدند. آنها ابتدا پادگان ژاندارمری را که در جنب پادگان لشکر ۲۸ قرار داشت بر اثر خیانت برخی از فرماندهان آن و بدون هیچ گونه مقاومتی تسخیر کردند و اسلحه‌های آن را به غنیمت گرفتند. سرهنگ ماشالله صفری فرمانده لشکر ۲۸ سنندج هم در ستاد لشکر که در باشگاه افسران و خارج از پادگان ارتش قرار داشت، به دست مهاجمان اسیر شد و آنها از او خواستند از طریق رادیو به پادگان دستور دهد تا تسلیم شود. سرهنگ صفری هم پیامی به این شرح صادر کرد:

«من سرهنگ ماشالله صفری سرپرست لشکر ۲۸ سنندج، در نتیجه مذاکرات با شورای انقلاب در سنندج و بنا به مصالح ملی و منطقه‌ای به کلیه یگان‌های لشکر دستور می‌دهم جز نیروهایی که در شورا شرکت دارند و نمایندگان مردم هستند هیچ گونه مقاومتی در

۱۶. هادی نخعی و حسین یکتا، پیدایش نظام جدیدی روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب اول، تهران: مرکز اسناد دفاع مقدس، چاپ دوم ۱۳۸۷، ص ۳۸۷.

برابر آنها نکنند و لشگر بدون قید و شرط برای جلوگیری از خونریزی به شورای موقت

انقلاب تسلیم گردد.»<sup>۱۷</sup>

به‌رغم این که سرهنگ صفری از سربازان و درجه‌داران و افسران مقاومت‌کننده خواست که در مقابل نیروهای محاصره‌کننده مقاومت نکنند و بی‌درنگ تسلیم شوند، ولی آنها از دستورات او سرپیچی کردند و به مقاومت خود ادامه دادند. سرهنگ مجتبی نجف‌پور، فرمانده یگان ضربت و یگان ترابری لشگر ۲۸ سنندج در اسفندماه ۱۳۵۷ درباره مقاومت درجه‌داران و سربازان به‌رغم پیام سرهنگ صفری می‌گوید:

«با آن که دستور فرمانده لشگر که از رادیو پخش شد سربازان را مایوس کرده بود، من به دفتر رفتم و با تهران تماس گرفتم، اتفاقاً شهید قرنی با من صحبت کرد و گفتند که فرمان و توصیه امام خمینی بر حفظ پادگان است. با پایداری و نثار آخرین قطره خونتان دستور امام را اجرا کنید. اگر شما بتوانید ۲۴ ساعت مقاومت کنید، برای شما نیروی کمکی موثر می‌فرستم. من به ایشان گفتم ما حتماً مقاومت می‌کنیم و با توجه به زاغه‌های مهمات، حتی اگر مجبور شویم همه را منفجر می‌کنیم و به نیروهای متجاوز تحویل نمی‌دهیم. ایشان گفتند فکرتان قابل تقدیر است، اما تلاش کنید کار به آنجا نکشد.

من بلافاصله برگشتم. ساعت ۲ بعد از نصف شب بود. با بلندگوی پادگان سربازان را به مقاومت فراخواندم و گفتم دستور فرمانده پادگان قابل اجرا نیست، چون امام دستور حفظ پادگان را داده است و همه شعار دادیم ما همه سرباز توایم خمینی گوش به فرمان توایم خمینی! روز بعد چرخ‌بال‌های شنوک و کبرایی که شهید قرنی قول داده بود، رسیدند و برادران تکاور از لشگر گارد که تعداد آنها حدود ۲۰۰ نفر بود، به ما ملحق شدند. استعداد ما که تا آمدن آنها پادگان را طی چند روز متمادی حفظ کرده بودیم، بیش از یک گروهان نبود. در مجموع اگر تدبیر شهید سپهبد قرنی و مقاومت نیروهای گردان ضربت و کمک‌های تکاوران لشگر گارد در آن مقطع نبود، بی‌تردید پادگان سنندج هم به سرنوشت پادگان مهاباد دچار می‌شد. سرگرد کتیبه که گردان ضربت را برای چنین لحظاتی سازماندهی کرده بود، هر چند در آن روزها در سنندج نبود، نقش بسیار سرنوشت‌سازی در این مقاومت داشت.»<sup>۱۸</sup>

همزمان با این درگیری‌ها در پادگان سنندج، مهاجمین با محوریت گروه کومله و چریک‌های

۱۷. سنندج صحنه درگیری شدید مسلحانه شد، روزنامه اطلاعات، ۲۸ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲.

۱۸. احمد نوروزی فرسنگی، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران: انتشارات زهد، چاپ دوم ۱۳۸۵، ص ۲۵۷.

فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

فدایی خلق به ساختمان کمیته منصوب به حجت‌الاسلام صفدری حمله و در یک نبرد نابرابر اقدام به قتل حاضرین در آن ساختمان کردند و محمد رحمان‌پور معروف به شاطر محمد<sup>۱۹</sup> و فرزندش حشمت‌الله را به طرز فجیعی به شهادت رساندند.

محمد رحمان‌پور معروف به شاطر محمد، به عنوان یک انقلابی شاخص شهر سنندج شناخته می‌شد. او از پیشگامان مبارزه مکتبی علیه رژیم پهلوی بود که در عین حال با جریان‌های قوی وابسته و یا الحادی نیز مرزبندی عقیدتی و تشکیلاتی لازم را حفظ کرده بود. شاطر محمد با توجه به سابقه مبارزاتی قبل از انقلاب و موقعیت مناسب بعد از انقلاب، در سنندج یک سد روانی فیزیکی علیه توسعه قدرت جریان‌های الحادی معارض محسوب می‌شد، از این رو به شدت مورد بغض و کینه جریان‌های قومی الحادی در سنندج و هدف عمده هجوم تبلیغاتی آنان بود.<sup>۲۰</sup>

روز ۲۷ اسفند ۱۳۵۷ در حمله به کمیته انقلاب و محاصره آن، شاطر محمد به همراه سایر پاسداران به دفاع پرداختند و از سقوط کمیته در آن روز جلوگیری کردند. در ادامه درگیری‌ها در ساعت ۲ بامداد ۲۸ اسفند تیری به کتف او اصابت کرد، اما او همچنان به مقاومت ادامه داد تا در ساعت ۶ صبح که تیر دیگری به دهانش خورد. پاسداران کمیته انقلاب او را به بیمارستان سنندج منتقل کردند و تحت عمل جراحی قرار گرفت، اما عوامل مسلح ضدانقلاب که از انتقال شاطر محمد به بیمارستان اطلاع یافته بودند، به بیمارستان هجوم بردند و به زور وارد اتاق عمل شدند و روی تخت اتاق عمل یک خشاب گلوله را در بدن او خالی کردند. از سوی دیگر، پسر شاطر محمد به نام حشمت نیز پس از حرکت اتومبیل حامل پدرش به سوی بیمارستان، در حالی که دست‌های خود را به حال تسلیم بالای سرش گرفته بود، مورد حمله افراد مسلح قرار گرفت و آنها پس از شلیک چند گلوله، سرنیزه‌ای را در شکمش فرو کردند. به روایت دیگر او در مقابل کمیته انقلاب اسلامی مورد حمله قرار گرفت و با ساطور و قمه به شهادت رسید.<sup>۲۱</sup>

---

۱۹. محمد رحمان‌پور معروف به شاطر محمد از مسلمانان شیعه سنندج بود که سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از کرمانشاه به این شهر آمده و به شغل ثانوی اشتغال داشت. او در جریان انقلاب اسلامی مکرراً از سوی ساواک دستگیر و زندانی شد و مغازه‌اش توسط عوامل رژیم شاه در ششم بهمن ۱۳۵۷ به آتش کشیده شد. شاطر محمد پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان پاسدار انقلاب به عضویت کمیته انقلاب سنندج به سرپرستی حجت‌الاسلام صفدری درآمد و به عنوان معاون او، مسئولیت اداره زندان شهر و دستگیری عوامل رژیم گذشته، برخورد با ضدانقلاب و دیگر مسئولیت‌های مرسوم کمیته‌های انقلاب وقت را به عهده گرفت.

۲۰. هادی نخعی و حسین یکتا، پیدایش نظام جدیدی روز شمار جنگ ایران و عراق، کتاب اول، تهران؛ مرکز اسناد دفاع مقدس، چاپ دوم ۱۳۸۷، ص ۴۰۰.

۲۱. در وقایع سنندج حقایق را در مورد شهادت محمد و حشمت رحمان‌پور وارونه جلوه دادند، روزنامه کیهان، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۷.

خبر شهادت شاطر محمد و پسرش در روزنامه های ۲۸ و ۲۹ اسفند ۵۷ به طرز ناجوانمردانه‌ای تحریف شد. از جمله روزنامه کیهان در روز ۲۸ اسفند به وجود دو جسد در سردخانه اشاره کرد که طبق گزارش ساختگی این روزنامه، گویا یکی از آنها شاطر محمد است و دومی که هویتش معلوم نیست، کسی است که به دست شاطر محمد کشته شده و مردم به حدی از این عمل شاطر محمد عصبانی شدند که او را در بیمارستان به قتل رساندند.<sup>۲۲</sup> با اطلاع مقامات مرکزی از شدت درگیری‌ها در سنندج، امام خمینی در روز ۲۸ اسفند پیام مهمی به طرفین درگیری در سنندج ارسال کردند. در این پیام شدیدالحن آمده بود:

«شنیده شده که عده‌ای وضع کردستان عزیز را مغشوش کرده‌اند و نمی‌خواهند بگذارند مسلمانان آسایش داشته باشند و برخلاف اسلام عمل می‌کنند. این عده به ارتش که اکنون به سوی ملت برگشته و از آن تبعیت می‌کنند، حمله می‌برند و آنها را مورد توهین قرار می‌دهند. این قبیل کارها برخلاف اسلام و مصالح مردم مسلمان است. مردم کردستان و سایر نقاط باید بدانند که هرگونه حمله به ارتش و ژاندارمری از نظر ما مردود است و ما با برادران اهل سنت خود هیچ اختلافی نداریم. همه اهل ملتی واحد هستیم. ارتش و ژاندامری و پلیس بدانند که از این پس آنها حافظ مصالح و استقلال مردم مسلمانند و اگر کسی به آنها حمله کند، از مردم مسلمان نیست و از عمال اجانب است. نیروهای مسلح باید با قدرت از منافع و مصالح ملت مسلمان دفاع کنند و هرگونه حمله‌ای را به خود و نوامیس مردم با قدرت دفع نمایند.»<sup>۲۳</sup>

ابلاغ پیام امام خمینی سبب دگرگونی اوضاع در میان محاصره‌شدگان پادگان سنندج شد. مصطفی جوادیان در این باره می‌گوید:

«مسئولین مستقر در پادگان، سرهنگ سلطان‌الحق (معاون لشکر)، سرهنگ محمد جوادی (فرمانده تیپ ۱ لشکر سنندج) و بعضی از کارکنان مسئول در رده‌های دیگر تصمیم به حفظ و نگهداری از پادگان تا وصول تدابیر از رده‌های بالاتر نیروی زمینی و ستاد مشترک ارتش

۲۲. نبرد خونین مسلحانه در سنندج، روزنامه کیهان، ۲۸ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲؛ روزهای بعد با مشخص شدن نام حشمت رحمان‌پور معلوم شد کسانی که به عنوان قاتل و مقتول القا شده بودند، برداران مظلوم کمیته سنندج و پدر و پسر بوده‌اند، اما باز هم فحاشی‌ها به شاطر محمد ادامه یافت و حتی نامه اعتراضیه خانواده رحمان‌پور به کیهان نیز مورد اعتنا قرار نگرفت. بعد از تصفیه هیئت تحریریه و حاکم شدن اوضاع جدید در روزنامه کیهان، این روزنامه ضمن انتقاد از خود و بیان برخی سانسورها و تحریف‌های این دوره علیه نظام تازه تأسیس، به مسئله شهادت مظلومانه شاطر محمد و پسرش و نعل و اورونه زدن قاتلان او اشاره کرد. (روزنامه کیهان، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۷).

۲۳. صحیفه امام، ج ۶، ص ۳۸۵.

فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

و نهایتاً اوامر فرماندهی کل قوا (امام خمینی) گرفتند که تدبیر و دستور موکد حضرت امام که به پادگان صادر گردید. شهید قرنی نیز ضمن ابلاغ این فرمان شخصاً با معاون لشکر، سرهنگ سلطان‌الحق تلفنی تماس گرفت و دستورات موکدی را در مورد مقاومت و حفظ و نگهداری پادگان و سرکوب مهاجمین صادر و اهمیت پادگان سنندج و توطئه‌های در شرف تکوین در منطقه را گوشزد کرد و دستور داد تا آخرین نفر و گلوله بایستی از حریم شرف و آبرو و حیثیت ارتش که همانا پادگان سنندج است، دفاع کنید که باعث افتخار و سربلندی شما سربازان فداکار انقلاب و امام و ارتش جمهوری اسلامی ایران برای همیشه خواهد بود.» شهید سپهبد قرنی به نذاجا ابلاغ نمودند که سریعاً یک قرارگاه تاکتیکی را در کرمانشاه فعال و شخص فرمانده نذاجا شهید سرلشگر فلاحی در صحنه حضور یابند که شهید فلاحی در تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۵۷ با تعدادی از افسران ستاد نذاجا در کرمانشاه، قرارگاه رده جلویی نذاجا را فعال و با بسیج نمودن امکانات پایگاه هوانیروز کرمانشاه و ابلاغ آماده باش به چند لشکر منطقه از جمله لشکر ۸۱ زرهی و لشکر ۱۶ زرهی قزوین، شخصاً با بالگرد به پادگان سنندج وارد و بلافاصله رهبری و هدایت یگان‌ها و عناصر فعال در داخل پادگان را عهده دار گردیدند. شهید فلاحی با دست گرفتن یک قبضه تیربار یوزی در هر گوشه پادگان که درگیری به وجود می‌آمد، حضور می‌یافتند و نهایتاً با پایان یافتن آن درگیری در صحنه حضور داشتند و دستورات عملیاتی صادر می‌نمودند. این درگیری حدوداً ۵ روز طول کشید که با دل‌ورمردی عناصر مستقر در پادگان و تصمیم قاطع و به موقع و نظارت مستمر نذاجا و ستاد مشترک ارتش به ویژه شهید قرنی غائله با گوشمالی متجاوزین خاتمه یافت. در درگیری به وجود آمده در تاریخ ۵۷/۱۲/۲۷ از حوالی ساعت ۲۲ آن روز عناصر هوادار گروهک‌ها از داخل نیز فعال بودند و ۱۶ نفر از سربازان و ۲ نفر از کارکنان پایور در درگیری از پشت سر مورد اصابت قرار گرفتند که تعدادی از آنها (۷ نفر) شهید شدند.<sup>۲۴</sup>

با ادامه این مقاومت، به دستور سرلشکر قرنی، رئیس ستاد ارتش چند فروند هلی کوپتر حلقه محاصره را به مسلسل بستند و با اعزام نیروهای کمکی، حمله مهاجمین را با شکست مواجه کردند. گروهی از پاسداران کرمانشاه که تحت مسئولیت شهید محمدسعید جعفری قرار داشتند، نیروهای کمکی را همراهی می‌کردند.<sup>۲۵</sup> سرلشگر حسین حسینی سعدی که آن زمان با درجه

۲۴. احمد نوروزی فرسنگی، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران؛ انتشارات زهد، چاپ دوم ۱۳۸۵، صص ۲۵۳-۲۵۴.

۲۵. برادران شهید اشک‌تلخ از پاسداران اعزامی به سنندج بودند که در پادگان سنندج به شهادت رسیدند.

سرگردی فرمانده گردان اعزامی به سنندج بوده در این باره می‌گوید:

«در حالی که آماده سفر برای تعطیلات نوروز بودم شنیدم فرماندهان گردان را فرمانده لشکر احضار کرده است. به دفتر فرمانده لشکر رفتیم گفتند فرمانده نیروی زمینی آمده و داخل اتاق فرمانده لشکر است. من حتی ایشان را نمی‌شناختم. دیدم یک فرد نظامی بدون درجه، یک لباس کار سربازی تنش بود. سلام و علیکی کردیم، ایشان با همان تن صدا و بیان نافذش مطالبی به این مضمون گفتند: آقایان از سرنوشت پادگان مهاباد که خبر دارند، چند روز پیش سقوط کرد و ضدانقلاب به طور کامل پادگان را به یغما برد. الان هم خبر دادند که به طرف پادگان سنندج حرکت کرده اند و می‌خواهند این پادگان را هم به سرنوشت پادگان مهاباد دچار کنند، اگر پادگان سنندج سقوط کند، کردستان از پیکر ایران اسلامی جدا می‌شود، به هر ترتیب که شده باید آن را حفظ کنیم، امروز که ۲۸ اسفند است من دستم به هیچ جا نرسیده، دیدم نزدیک ترین و منسجم ترین پادگان شما هستید، آمدم اینجا از شما استمداد بطلبم که به هر ترتیب برایتان مقدور است پادگان سنندج را حفظ کنید، با همان اخلاص و دور از هرگونه تحکم و بیان آمرانه، بعد از صحبت ایشان، دو سه نفر فرمانده گردان بودیم، سرگرد مرتضوی، سرگرد رستگار و من. بچه‌های گردان‌ها را جمع و جور کردیم که فرمانده نیروی زمینی از ما و شما این درخواست را دارد، از ما خواسته که هر همتی داریم به کار ببریم، اگر علاقه مند به این نظام هستید به این انقلاب هستید همت کنید. دوستان همه لیبیک گفتند. من یادم هست از گردان من صد نفر همه از کادر بودند و افسر درجه‌دار. انبارها و اسلحه خانه‌ها را باز کردیم، هر کسی کیسه خواب و اسلحه تحویل گرفت... فردا صبح حرکت کردیم و رفتیم کرمانشاه، وقتی به کرمانشاه رسیدیم غروب بود، رفتیم داخل داخل پادگان یک سالن سخنرانی در یک ساختمان نیمه‌تمام بود که داخل آن رفتیم، کف آن را جارو زدیم... یک جوری شب را گذراندیم و صبح اول فروردین ۱۳۵۸ با چرخبال شنوک حرکت کردیم به طرف سنندج. این نکته را هم بگویم که شهید فلاحی هم با آمد کرمانشاه. تا چرخبال ما فرود آمد دیدم که از اطراف پادگان به ما تیراندازی شد، تامین را از هوا برقرار کردیم، به محض این که چرخ‌بال‌ها نشستند از اطراف تیراندازی به ما شروع شد. در چنین وضعیتی هم‌زمان ما پیاده شدند ما سه فرمانده گردان سریع هماهنگی کردیم و با تقسیم مواضع پادگان تامین را برقرار کردیم. متوجه شدیم که از تپه‌های اطراف با تفنگ ۱۰۶ به داخل تیراندازی می‌شد، همان تفنگ‌هایی که از پادان مهاباد برده بودند. صبح زود

فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

من با یکی از فرماندهان گردان کنار دیوار ایستاده بودیم، صحبت می‌کردیم متوجه شدیم از داخل شیروانی به ما تیراندازی کردند. یک گلوله از بغل صورتان عبور کرد. به تدریج امنیت پادگان را برقرار کردیم. ورود و خروج پادگان را کنترل کردیم.<sup>۲۶</sup>

دکتر مصطفی چمران در یادداشت‌های خود در مورد توطئه سنندج می‌نویسد:

«در ساعت ۲۳ روز ۵۷/۱۲/۲۷ هزاران نفر از توطئه‌گران، پادگان نظامی سنندج را محاصره کردند و بدون آن که گلوله‌ای از داخل به طرف آنها شلیک شود، وارد پادگان شدند و ۲۱ سرباز را کشتند و چند ساختمان را تسخیر کردند. می‌رفت که پادگان بزرگ سنندج به دست توطئه‌گران سقوط کند و به روز سپاه مهاباد بیفتد، اما تیمسار قرنی (که خدا رحمتش کند) تصمیم گرفت پادگان سنندج را محافظت کند و اجازه ندهد که بی‌شرمانه مثل مهاباد به دست دشمن سقوط نماید، لذا عده‌ای از پاسداران و سربازان را از کرمانشاه با هلی‌کوپتر به داخل پادگان سنندج گسیل داشت و آنها مدت ۱۱ روز زیر آتش مهاجمین مقاومت کردند و پادگان را از سقوط حتمی نجات دادند. احزاب چپ در اعلامیه‌ها و تبلیغات خود تیمسار قرنی را به شدت کوبیدند و به او لقب فاشیست، دیکتاتور و قاتل دادند. جرم او این بود که پادگان سنندج را در برابر هجوم توطئه‌گران حفظ کرد و چقدر عجیب است که عده‌ای توطئه‌گر و ضدانقلاب به پادگان ارتش حمله کنند و از این که سربازان در داخل خانه خود از موجودیت خود دفاع کرده‌اند، آنان را مورد شماتت قرار دهند! دشمنان انتظار داشتند سنندج نیز مثل مهاباد سقوط کند و اسلحه پادگان آن را غارت و همان جنایت و خیانت مهاباد را بی‌شرمی بیشتری در سنندج پیاده کنند! راستی اینان چه انتظاری داشتند؟ می‌خواستند به پادگان حمله کنند و سربازان نیز دست بسته تسلیم آنها شوند و مثل مهاباد به اسارت و شکنجه بیفتند؟ چه انتظار بی‌جایی! دولت و ارتش به آنها کاری نداشتند، ولی آنها مسلحانه حمله کردند و انتظار داشتند که همه انقلابیون تسلیم ضدانقلاب بشوند و راه را برای پیروزی استعمار و طاغوت هموار کنند.»<sup>۲۷</sup>

## دولت موقت و مقاومت پاسداران

اما قاطعیت تیمسار قرنی در برخورد با گروه‌های ضد انقلاب در سنندج به مذاق دولت خوش

۲۶. احمد نوروزی فرسنگی، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران؛ انتشارات زهد، چاپ دوم ۱۳۸۵، صص ۳۰۰-۳۰۳.

۲۷. مصطفی چمران، کردستان، تهران؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ یازدهم ۱۳۸۷، صص ۳۷-۳۸.

نیامد<sup>۲۸</sup> و در اوج درگیری‌ها، احمد صدرحاج سید جوادی، وزیر کشور وقت، با ارسال تلگرافی از او خواست تا از به‌کارگیری هلی‌کوپترهای مجهز به مسلسل در مقابله با مهاجمین به پادگان سنندج خودداری و از پرواز فانтом‌ها بر فراز شهر جلوگیری کند. متن این تلفنگرام به این شرح بود:

«پرواز جت‌ها بر فراز سنندج موجب عصبانیت مردم و قطع مذاکرات ما شد. چه کسی دستور چنین مانورهایی را داده است؟ از طرف پادگان به سوی مردم تیراندازی و کشتار شدید می‌کنند. دستور دهید فوراً تیراندازی قطع شود و دیگر نه روز نه شب تیراندازی نکنند و شعله افکن‌ها را شب‌ها نیندازند.»<sup>۲۹</sup>

این پیام با پاسخ قاطع سپهبد قری روبرو گردید، پاسخی که شاید به قیمت جان اولین رئیس ستاد ارتش پس از انقلاب تمام شد:

«تا موقعی که اینجانب از طرف رهبر انقلاب مسئولیت اداره ارتش را دارم، از انجام نظر جنابعالی و آزاد کردن افرادی که به منظور قتل و غارت به داخل پادگان هجوم برده‌اند و تا زمانی که متجاوزین گمراه، شهر را به وضع آرام قبل برنگردانند یعنی تا زمانی که ایستگاه رادیو تلویزیون در دست افراد مجاهد از کرمانشاه و ساختمان‌های ستاد لشکر و فرودگاه مجدداً به مسئولین معین شده واگذار نگردد و سرهنگ صفری فرمانده لشکر ۲۸ کردستان خود را به ستاد نیرو در تهران معرفی ننماید، با وجود تمام ارادتی که به شخص حضرت آیت‌الله طالقانی و جنابعالی دارم، در مقابل خواست تعدادی اجنبی تسلیم نخواهم شد.»<sup>۳۰</sup>

در نتیجه این ایستادگی بنا به دستور نخست‌وزیر موقت انقلاب اسلامی، شهید قری از سمت ریاست ستاد کل ارتش کنار گذاشته شد و به این ترتیب دولت در مقابل تبلیغات گروه‌های چپ که شهید قری را «قاتل مردم کردستان» می‌نامیدند، تسلیم گردید، در حالی که پادگان سنندج و مراکز اصلی این شهر هنوز در معرض تهاجم نیروهای مهاجم بود.

---

۲۸. امیر عبدالله نجفی از فرماندهان ارشد ارتش در خاطراتش می‌نویسد: شهید قری معتقد بود که با فوراً کردهای کومله، تجزیه‌طلب و ضدانقلاب را سرکوب کرد. می‌گفت که من آن‌ها را می‌شناسم، اگر اولش قاطع نباشیم بعد مشکل خواهیم داشت. باید از همان اول آن‌چنان آن‌ها را بکوبیم که تمام برنامه‌هایشان را جمع کنند و بروند و بدانند که حکومت مرکزی قوی است. اما دولت موقت به مذاکره عقیده داشت و به همین منظور یک هیات حسن‌نیت را فرستاد تا با رهبر گروه‌ها مبارزه نماید تا این از این طرق قضیه‌ی کردستان را حل کند و ظاهراً به خاطر پافشاری شهید قری در برخورد قاطع با شورشی‌ها ایشان را از ریاست ستاد مشترک ارتش عزل کردند. (پا به پای آزادگان، خاطرات امیر عبدالله نجفی، صص ۶۲-۶۳).

۲۹. قری دستور سرکوب شدید مردم را داده بود، روزنامه کیهان، ۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲. در ماه‌های ابتدایی پروزی انقلاب، رحمان‌هاتفی از اعضای دفتر سیاسی حزب توده سردبیری روزنامه کیهان را برعهده داشت و به همین دلیل تندترین مواضع علیه سرلشکر قری توسط این روزنامه اتخاذ می‌شد.

۳۰. همان جا.



فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

بنابراین دولت موقت به جای این که با گروه‌های مسلح ضد انقلاب با قاطعیت برخورد و از مدافعان انقلاب اسلامی حمایت کند، روش مماشات را در قبال آنان در پیش گرفت و با دادن امتیازات مختلف، آنها را در اهدافشان جدی‌تر ساخت. البته این سیاست از همان ابتدای به قدرت رسیدن دولت موقت اتخاذ شده بود. دولت بازرگان در ابتدای کار یکی از افسران توده‌ای به نام ابراهیم یونسی را به سمت استاندار حساس‌ترین استان کشور یعنی کردستان منصوب کرد<sup>۳۱</sup>. انتصاب فریده قریشی، کاندیدای سازمان چریک‌های فدایی خلق شاخه سنندج برای مجلس شورای اسلامی به سمت ریاست بهداری و بهزیستی سنندج از سوی دکتر سامی وزیر بهداری و بهزیستی دولت موقت نیز در همین راستاست. این روند در طول حکومت دولت موقت ادامه داشت و جز تقویت گروه‌های مسلح و ضد انقلاب نتیجه‌ای به بار نیاورد.

در این راستا خبرگزاری فرانسه نیز گزارش داد که رهبری در سنندج به دست نیروهای رادیکال‌تر و احتمالاً عناصر فدائیان افتاده است. این جنگ (درگیری سنندج) دولت را با سخت‌ترین مبارزه طلبی‌هایی که تا کنون با آن ارتش تأیید خواهد شد و در نتیجه، دیگر گروه‌های ناراضی احتمالی تشویق خواهند شد که در مورد خواسته‌های خود پافشاری کنند.<sup>۳۲</sup>

### حضور هیئت تهران در سنندج

این پیش‌بینی خبرگزاری فرانسه به طور وحشتناکی درست از آب درآمد. در روزهای نخستین سال ۱۳۵۸ در حالی که هیئت اعزامی از تهران مرکب از مرحوم آیت‌الله طالقانی، شهید دکتر بهشتی، حاج سیدجوادی، ابوالحسن بنی‌صدر و حجت‌الاسلام هاشمی‌رفسنجانی در حال مذاکره با شیخ عزالدین حسینی و رهبران دموکرات کردستان و سایر دست‌اندرکاران قضایی پادگان سنندج بودند تا آتش‌بس را در شهر برقرار کنند، نیروهای مسلح شورشی که قصد داشتند ماجرای مهاباد را تکرار کنند، حلقه محاصره را به دور پادگان سنندج تنگ‌تر کردند. آتش‌بسی که در روزهای دوم و سوم فروردین ۱۳۵۸ در این شهر برقرار شده بود بارها توسط افراد مسلح نقض گردید و تقصیر آن به گردن نیروهای مستقر در پادگان سنندج انداخته شد، اما همه این

۳۱. ابراهیم یونسی خود درباره مهم‌ترین اقداماتش در کردستان می‌گوید: در شروع کار کوشیدم میان گروه‌های مختلف تفاهم و توافق به وجود آورم تا بر اساس این تفاهم، آرامش در منطقه به وجود آید. به این منظور قبل از هر چیزی باید کمیته‌ها و پاسداران را تصفیه می‌کردم. یکی از این کمیته‌ها که احمد مفتی‌زاده آن را اداره می‌کرد، باعث به وجود آمدن مشکلات و ناراحتی‌های زیادی در منطقه شده بود.

۳۲. سخت‌ترین بحران در اولین روزها، ویژه نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۸، ص ۱۰.

ترفندها به سبب حضور آیت‌الله طالقانی و هیئت همراه در منطقه و افشاگری‌های ایشان از یک سو و مقاومت نیروهای نظامی مستقر در پادگان سنندج از سوی دیگر با شکست مواجه شد و نیروهای مهاجم نتوانستند به اهداف خود در حمله به پادگان سنندج دست یابند. آیت‌الله طالقانی در سخنرانی‌های مختلفی که در سنندج ایراد کرد، بارها از مردم کردستان خواست آلت دست نشوند و به دولت اسلامی اجازه دهند تا سر فرصت به خواسته‌های آنان رسیدگی کند.<sup>۳۳</sup> در قطعنامه‌ای هم که پس از دستیابی به توافقات بین طرفین از سوی هیئت اعزامی از تهران انتشار یافت، هیئت تضمین کرد که:

«۱. حقوق همه مردم ایران از جمله مردم کردستان تأمین شود.

۲. مردم کردستان برای اشاعه فرهنگ کردی آزادی کامل داشته باشند.

۳. امور منطقه با اراده و انتخاب مردم اداره شود.

۴. همه گونه امکانات و منابع اقتصادی به مردم کردستان داده شود و منابع اقتصادی منطقه در راه رفاه مردم به کار گرفته شود.

۵. مردم کردستان بدون هیچ‌گونه تبعیضی حق دخالت در سیاست عمومی و تصمیم‌گیری در سرنوشت مملکت را داشته باشند.»<sup>۳۴</sup>

در پی توافقات به عمل آمده، آتش‌بس در سنندج برقرار شد، هیئت اعزامی دو کمیته انقلابی این شهر به سرپرستی مفتی‌زاده و حجت‌الاسلام صفدری را منحل کرد و یک شورای ۵ نفره مرکب از ۲ نفر از جناح وابسته به احمد مفتی‌زاده، ۲ نفر از شورای موقت انقلاب سنندج وابسته به عزالدین حسینی و حزب کومله و یک نفر نماینده آیت‌الله طالقانی را مسئول اداره شهر کرد تا مقدمات انتخابات شورای ۱۱ نفره برای اداره شهر را فراهم آورد. به این ترتیب غائله اول سنندج موقتاً پایان یافت.

و اگرچه برخی از گروهک‌ها توانستند درصد قابل توجهی از خواسته‌های خود را تحمیل کنند، اما گروهک‌هایی که در راه رسیدن به هدف تسخیر مسلحانه سرتاسر کردستان در سنندج

<sup>۳۳</sup> مهدی طالقانی درباره سفر آیت‌الله طالقانی به کردستان و درگیری‌هایش با شهید قرنی می‌گوید: آقا می‌خواستند حقیقت را کشف کنند، به همین دلیل با تیمسار قرنی تماس گرفتند و در حالی که خیلی عصبانی بودند، گفتند چرا دستور داده‌اید بر سر مردم سنندج بمب بریزند؟ تیمسار قرنی گفت ما چنین دستوری نداده‌ایم. آقا با عصبانیت به یکی دو افسر ارشد نظامی آنجا گفتند که چرا بر سر مردم بمب می‌ریزید؟ آنها گفتند اینها بمب نیست، منور است! آقا پرسیدند منور چیست؟ آنها گفتند غروب تشریف بیاورید، ببینید. غروب به پادگان رفتیم، آنها منورها را زها کردند و توضیح دادند که ما این منورها را روشن می‌کنیم تا بفهمیم که تیراندازی‌ها از کجا صورت می‌گیرند. بعد پوکه منور را نشانمان دادند. خلاصه بر همگان معلوم شد که ضدانقلاب راجع به قضیه بمب‌ها دروغ می‌گوید.

<sup>۳۴</sup> همان جا.

فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

ناکام مانده و نتوانسته بودند با تصرف پادگان لشکر ۲۸ به نیت خود دست یابند، با تحریک عده‌ای از نظامیان وابسته مسئله اداره پادگان‌ها تحت نظر شورای انقلابی را مطرح کردند تا به این طریق بر پادگان‌های نظامی تسلط یابند. به دنبال آن عده‌ای به عنوان افسران و درجه‌داران ارتش در شهرهای کردستان دست به راه‌پیمایی و تحصن و اعتصاب زدند و در قطعنامه‌ای اعلام کردند که همه پادگان‌ها در کردستان باید تحت نظر شورای انقلاب اداره شوند، بدین منظور باید یک کمیته مشترک نظامی از افسران میهن‌پرست و نمایندگان شورای انقلابی تشکیل شود. از سوی دیگر با نزدیک شدن زمان انجام فراندوم تعیین نظام سیاسی کشور تلاش‌های گسترده‌ای از سوی احزاب چپ و التقاطی و شیوخ مرتجع برای جلوگیری از شرکت مردم در فراندوم صورت گرفت. شیخ عزالدین حسینی در این مورد گفت:

«چون محتوای جمهوری اسلامی مبهم و نامعلوم و حق تعیین سرنوشت و مسئله خودمختاری کردستان در چهارچوب ایران آزاد و حقوق حقه سایر خلق‌ها نامشخص است، بنابراین از شرکت در فراندوم خودداری می‌نمایم.»

در پی تبلیغات گسترده در مخالفت با فراندوم در سرتاسر کردستان در بین کشاورزان منطقه شایع شد که اگر برگه سبز را به صندوق بیندازید اراضی شما را پس می‌گیرند و به مالکان می‌دهند. در روز فراندوم صندوق‌های بسیاری را به آتش کشیده شدند و گروه‌های مسلح مردم را به گلوله بستند. به عنوان نمونه از ۴۵ صندوق مستقر در روستای سقز تنها ۳ صندوق به ستاد انتخابات برگشت. در مه‌باد عده‌ای مسلح، مانع از رأی دادن مردم و حضور آنها در حوزه‌های رأی‌گیری شدند. در سنندج چندین صندوق را به آتش کشیدند و به این ترتیب از انجام یک فراندوم آزاد در منطقه کردستان جلوگیری کردند.

### بحران ادامه‌دار در کردستان

بعد از اخلا لگاری در فراندوم، نیروهای ضدانقلاب مسلحانه وارد نقده شدند و اقدام به قدرت‌نمایی کردند. حزب دموکرات که در درگیری‌های سنندج به خاطر عدم واکنش سریع چیزی نیندوخته بود، به منظور گسترش بحران از منطقه کردستان به آذربایجان غربی هیچ‌گاه دست از توطئه و اخلا لگاری در منطقه نقده برنداشت و هر چند که به خاطر دخالت ارتش و حضور پاسداران انقلاب در رسیدن به این هدف ناکام ماند، با این حال در تاریخ ۲۰ تیر ماه ۱۳۵۸ فرصتی به دست آورد تا با همراهی عده‌ای از فئودال‌های منطقه از جمله فئودال طاغی

«ستار مامدی» و با استفاده از کمک‌های مالی رئیس سابق ساواک آذربایجان غربی و کمک‌های تسلیحاتی دولت عراق علیه انقلاب اسلامی دست به قیام مسلحانه بزند، بر شهر مرزی «سرو» مسلط شود و نیروهای ژاندارمری را مجبور به عقب‌نشینی به خاک ترکیه نماید. ژاندارمری ارومیه عده‌ای از ژاندارم‌ها و نیروهای داوطلب محلی را به شهر سرو فرستاد، ولی آنها در گردنه (قلعه حصار) در وسط ارومیه سرو به محاصره نیروهای شورشی درآمدند و با دادن تلفات سنگین به ارومیه بازگشتند.

در پی این حادثه، نیروی زمینی ارتش به فرماندهی تیمسار فلاحی فرمانده نیروی زمینی در حالی که دکتر چمران در کنار او بود برای کمک به ژاندارمری به قلعه حصار رفت و با یک عملیات نظامی این گردنه را تسخیر کرد. در این عملیات دکتر چمران در اولین حرکت انقلابی نظامی خود با کلاشینکوف پیشاپیش نیروهای نظامی حرکت و راه را برای عبور تانک‌ها باز کرد. در نتیجه این رشادت‌ها گردنه سخت قلعه حصار از چنگال نیروهای ضدانقلاب و شهر مرزی سرو از محاصره خارج شدند.

فئودال‌های منطقه نیز با فرستادن نمایندگان خود موافقت کردند که دست از جنگ و خونریزی بردارند، اما در همان ایامی که مذاکرات در ارومیه انجام می‌شد، گروهی از فئودال‌ها با حمایت حزب دموکرات کردستان به منطقه قطور حمله بردند و ۶ پاسگاه ژاندارمری را خلع سلاح کردند. همزمان عده‌ای از عناصر مسلح ضدانقلاب در منطقه بند کمین و اقدام به غارت اموال مردم و حملات مسلحانه علیه نیروهای دولتی کردند. در پی این حوادث ارتش پس از اتمام مأموریت در قلعه حصار به ارومیه بازگشت تا برای پاکسازی منطقه قطور به آن مناطق عازم شود، اما گروه‌های ضدانقلاب که از عملیات ارتش به هراس افتاده بودند تلاش کردند تا با تحریک عوامل خود در داخل نیروهای مسلح، انسجام آن را به هم بریزند و مانع از انجام مأموریت ارتش شوند در خلال ناآرامی‌ها و درگیری‌های مسلحانه در منطقه مرزی ارومیه اخباری مبنی بر دخالت عراق در امور داخلی ایران و ورود اسلحه از آن کشور برای شورشیان کرد در مطبوعات ایران درج گردید.

### نقش دولت بعثی عراق

در همین حال وزارت کشور ایران اعلام کرد که اخیراً بنا به دعوت دولت عراق، سردار جاف، رئیس ایل جاف، به بغداد رفته و دولت عراق دو میلیون دینار عراقی در اختیار او گذاشته

فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

است تا برای ایجاد ناآرامی در ایران از آن استفاده کند. علاوه بر این دولت بعثی عراق به تحکیم و تثبیت مواضع خود در مرز مشترک با ایران در منطقه کردستان اقدام کرد. در اسناد سفارت امریکا در تهران در این باره چنین آمده است:

«اخیراً دولت بغداد سربازان بیشتری را به مناطق کردنشین اعزام داشته و مرز خود با ایران را بسته است و بر جریان امور نظارت دقیق دارد. هدف عراق این است که ثابت کند اگر ایران با عراق همکاری ننماید بغداد می‌تواند وضع را مشکل کند.»

این در حالی بود که سعدون حمادی وزیر خارجه وقت عراق ادعا می‌کرد که از داخل ایران علیه عراق فعالیت‌های خرابکارانه انجام می‌شود که هدف آن ایجاد مشکلاتی در روند انقلابی این کشور است. از سوی دیگر روزنامه الثورة ارگان حزب بعث عراق، جمهوری اسلامی ایران را «همدست امپریالیسم» خواند و نوشت:

«دولت ایران دیگر نمی‌تواند نیات ستیزه‌جویانه و توسعه‌طلبانه خود را پنهان کند. دولت ایران با بازگرداندن اوضاع به وضعی که در گذشته بود به میل و خواسته امریکا عمل می‌کند.»

این عبارت در زمانی گفته و نوشته شد که علاوه بر حکومت و نیروهای مسلح عراق، عده‌ای از کردهای مسلح آن کشور در شورش‌های کردستان ایران دست داشتند و از آنجایی که ژاندارمری و گارد مرزی ایران کنترل کافی بر مرزهای مشترک ایران و عراق در ناحیه کردستان نداشتند، رفت و آمد شورشیان و تبادل پول و اسلحه در مرز بدون مانع صورت می‌گرفت.

با افزایش تنش بین ایران و عراق و تنگاتنگ شدن همکاری‌های مالی، لجستیکی و تبلیغاتی بغداد با گروه‌های ضد انقلاب در کردستان، این گروه‌ها برنامه سیطره بر کردستان را با شدت و حدت بیشتری دنبال کردند. در تاریخ ۲۳ تیرماه ۱۳۵۸ صدها نفر از افراد مسلح احزاب چپ وارد مریوان شدند و ۲۵ پاسدار کرد محلی را محاصره کردند، نیمی از آنها را کشتند و بقیه را مجروح یا متواری کردند. سر بردن یک پاسدار با موزاییک در مریوان به شدت افکار عمومی را جریحه‌دار کرد. در ادامه سپاه پاسداران کرمانشاه ۱۰۰ پاسدار را به مریوان اعزام کرد، ولی آنها هنگامی به شهر رسیدند که کار از کار گذشته بود و لذا در پادگان ارتشی مریوان در چهار کیلومتری خارج شهر مستقر شدند.

احزاب چپ برای اعتراض به ورود پاسداران به پادگان مریوان، مردم شهر را به اردوگاهی در هشت کیلومتری خارج شهر بردند و زیر چادر جمع کردند تا با تحصن آنها پاسداران انقلاب مجبور به ترک پادگان شوند. علاوه بر این مردم با بستن راه‌ها مانع از حرکت ۱۰۰ دستگاه تانک

و زره‌پوش اعزامی شدند. از سوی دیگر تعدادی از افراد گروهکی از سنندج به سوی مریوان حرکت کردند و با جلو انداختن زن‌ها و کودکان تصمیم گرفتند به پادگان ارتش در مریوان حمله کنند. علاوه بر این نیروهای زیادی از کردهای داخل و خارج کشور، ارتفاعات مشرف به شهر مریوان را محاصره کردند. در تمام این مدت ارتش با آن که فقط ۴ کیلومتر با مریوان فاصله داشت، حرکتی نکرد.

پس از سلطه بر مریوان که به دلیل سیاست سازشکارانه دولت موقت و پذیرش خروج پاسداران غیربومی از مریوان به دست آمد، گروه‌های تجزیه‌طلب نیروهای خود را برای تصرف جنوبی‌ترین شهر منطقه کردستان یعنی پاوه اعزام کردند. با سقوط پاوه، سرتاسر منطقه کردنشین زیر سلطه سیاسی و نظامی احزاب چپ قرار گرفت و هیچ نیروی مقاومتی در برابر احزاب مخالف نظام اسلامی باقی نماند. نیروهای تجزیه‌طلب به‌ویژه حزب دموکرات کردستان بعد از قریب ۷ ماه کشمکش و جنگ و گریز به ضعف دولت موقت پی بردند و زمان را برای اجرای آخرین پرده از سناریوی خود یعنی تصرف پاوه و در پی آن تجزیه کردستان مساعد دیدند. در پی این هدف، حزب دموکرات کردستان در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۵۸، یعنی تنها یک هفته قبل از شروع حمله به پاوه، طی نامه سرگشاده‌ای خطاب به امام خمینی و حمله شدید به ارتش اعلام کرد:

«حضرت آیت‌الله! با صراحت و مسئولیت تمام اعلام می‌کنیم که کردستان در آستانه فاجعه بزرگی قرار دارد و توطئه گسترده‌ای علیه مردم ستم‌دیده کردستان در شرف تکوین است. قرائن و شواهد نشان می‌دهند که فاجعه نزدیک است... ما نمی‌خواهیم این حقیقت تلخ از نظر رهبر عالیقدر انقلاب پنهان بماند. اگر نیروهای ضدانقلاب که اکنون دارند از هر طرف به سوی کردستان ارتش گسیل می‌دارند به دستاوردهای انقلاب ما حمله کنند و اگر به روی خلق ما اسلحه بکشند، یقین داشته باشید که خلق ما و زحمتکشان کردستان یکپارچه و متحد از انقلاب و دستاوردهای آن دفاع خواهد کرد. حضرت آیت‌الله! شخص آن حضرت به مردم ایران یاد داده‌اید که برای دفاع از حق مسلم خود از هیچ ارتشی نهراسند. مطمئن باشید مردم کردستان این درس رهبر انقلاب را فراموش نکرده‌اند.»<sup>۳۵</sup>

### فاجعه پاوه

تنها یک هفته پس از انتشار این نامه سرگشاده افراد مسلحی از ایل قلخانی و ایل جوانرود و

۳۵. سخت‌ترین بحران در اولین روزها، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۸، ص ۱۰.

فصل پنجم: سخت‌ترین بحران در اولین روزها □

طرفداران سردار جاف و پالیزبان به همراه حزب دموکرات، حزب کومله، چریک‌های فدایی خلق، طرفداران جلال طالبانی و... نیروهای خود را برای محاصره پاوه تجهیز کردند. در تاریخ ۱۳۵۷/۵/۲۰ عده‌ای از چپی‌ها و طرفداران حزب دموکرات در قریه قوری قلعه متحصن و با صدور قطعنامه ۱۲ ماده‌ای خواستار تشکیل شورای شهرستان پاوه، تصفیه سپاه پاسداران پاوه و حق خودمختاری کردستان شدند. در روز ۵۷/۵/۲۲ شورشیان مسلح همه راه‌ها را به تصرف خود درآوردند، پاوه را محاصره کردند و چند کامیون خواروبار را که از کرمانشاه به پاوه می‌رفت تصرف کردند.

محاصره شهر ساعت به ساعت تنگ‌تر می‌شد و درگیری‌ها شدت بیشتری به خود می‌گرفت. در نیمه شب ۵۷/۵/۲۴ درگیری‌ها به اوج خود رسید و همه ارتفاعات اطراف شهر به دست مهاجمین افتاد و پاسداران به مقر خود در وسط شهر عقب‌نشینی کردند. در روز ۵۷/۵/۲۵ در حالی که جنگ به شدت ادامه داشت، فرمانده سپاه پاوه توسط بی‌سیم اطلاع داد که اگر کمکی نرسد تا یک ساعت دیگر شهر به تصرف مهاجمین در خواهد آمد. در حالی که خطر سقوط، شهر پاوه را هر لحظه تهدید می‌کرد، از طرف دولت موقت، دکتر چمران مأموریت یافت برای مقابله با اشرار به سوی پاوه حرکت کند. دکتر چمران وقتی وارد شد که از ۶۰ پاسدار غیرمحل فقط ۱۶ نفر باقی مانده بودند و از این تعداد هم ۶ یا ۷ نفر مجروح شده بودند و قادر به جنگ نبودند، مهمات آنها تمام شده و همه ارتفاعات شهر به دست دشمن سقوط کرده بود. بیمارستان معروف پاوه به دست آنها افتاده و ۲۵ پاسدار مجروح بستری در آن را سر بریده و نیرویی بین ۲۰۰۰ تا ۸۰۰۰ نفر از گروه‌های چپی و راستی با اسلحه سبک و سنگین منطقه را زیر سیطره خود گرفته بودند. در حالی که آخرین نقطه مقاومت در شهر پاوه در شرف سقوط شود و نیروهای شورشی تا ۳۰ متری پاسگاه محل استقرار دکتر چمران و پاسداران انقلاب پیشروی کرده بودند، فرمان تاریخی امام مبنی بر حرکت ارتش به سوی پاوه همه چیز را دگرگون کرد. امام خمینی در تاریخ ۱۳۵۷/۵/۲۶ به عنوان فرمانده کل قوا با صدور پیامی اعلام کردند:

«به دولت، ارتش و ژاندارمری اخطار می‌کنم که اگر با توپ‌ها و تانک‌ها و قوای مجهز تا ۲۴ ساعت دیگر حرکت به سوی پاوه نشود، من همه را مسئول می‌دانم. من به عنوان ریاست کل قوا به رئیس ستاد ارتش و ژاندارمری دستور می‌دهم که بی‌انتظار دستوری دیگر و بدون فوت وقت با تمام تجهیزات به سوی پاوه حرکت کنند و به دولت دستور می‌دهم وسایل حرکت پاسداران را فوراً فراهم کند. تا دستور ثانوی، من مسئول این کشتار وحشیانه را قوای انتظامی می‌دانم و در صورتی که تخلف از این دستور نمایند با آنان عمل انقلابی می‌کنم.

مکرراً از منطقه اطلاع می‌دهند که دولت و ارتش کاری انجام نداده‌اند. اگر تا ۲۴ ساعت

دیگر عمل مثبت انجام نگیرد، سران ارتش و ژاندارمری را مسئول می‌دانم.»<sup>۳۶</sup>

با صدور فرمان تاریخی امام خمینی موجی از هیجان سرتاسر ایران را فرا گرفت و هزاران نفر در مقابل ساختمان نخست‌وزیری به صف ایستادند و طلب اسلحه کردند تا رهسپار پاوه شوند. کمیته‌های شهرها و پاسداران و یگان‌های زیادی از داوطلبین ارتشی خواستار اعزام به پاوه شدند و کرمانشاه از کثرت داوطلبین ارتشی و غیرارتشی موج می‌زد. در صحنه نبرد نیز مزدوران با شنیدن پیام امام پا به فرار گذاشتند و مبارزان مدافع شهر پاوه از حالت تدافعی خارج شدند و به دشمن هجوم بردند. با رسیدن نیروهای کمکی شهر پاوه در عرض چند ساعت پاکسازی شد و همه کوه‌ها و تپه‌ها و فرودگاه آن به دست نیروهای اسلام افتاد. در ساعت ۱۰ صبح، نوسود نیز به تصرف نیروهای اسلام در آمد. بعد از نوسود به ترتیب مریوان، بسطام، بانه و سردشت و از محوری دیگر مهاباد، بوکان، سقز و نقاط دیگر یکی پس از دیگری به تصرف ارتش و پاسداران انقلاب در آمدند و در عرض ۱۰ روز سرتاسر کردستان آزاد شد.

دکتر چمران در بخشی از خاطرات خود می‌نویسد:

«بزرگ‌ترین شهرهای کردستان مثل مهاباد، بانه، سقز و بوکان بدون درگیری به تصرف درآمدند. در شهر بانه نیروهای دشمن ۴ برابر نیروهای ما بودند و فرماندهی آنها را جلال‌الدین حسینی برادر عزالدین حسینی به عهده داشت و بزرگ‌ترین قدرت منطقه به شمار می‌رفت. ما در ساعت ۶ بعد از ظهر وارد بانه شدیم، ولی او در ساعت ۴ بعد از ظهر یعنی ۲ ساعت قبل از ورود ما از بانه گریخته و به عراق رفته بود.»<sup>۳۷</sup>

به این ترتیب در عرض ۱۰ روز کردستان آزاد گردید، اما باز هم اشتباه گذشته تکرار شد. دولت موقت با اعزام هیئت حسن نیت در صدد برآمد با ضدانقلاب به توافقاتی برسد، از جمله این که پاسداران از منطقه تخلیه شوند و ارتش فرمان می‌یابد که تمام نیروهایش را از شهرها خارج کرده و به مرزها ببرد و این مساله سبب می‌شود تا ضدانقلاب به بازسازی و تجدید سازمان خود بپردازد. تنها یک ماه بعد از این که توطئه‌گران و آشوبگران به عراق گریختند، مجدداً بازگشتند و اسلحه وارد کردند. به این ترتیب یک بار دیگر شهرهای کردستان یکی پس از دیگری زیر سلطه گروه‌های ضد انقلاب قرار گرفت. نیروهای تجزیه‌طلب این بار نیز از مهاباد

۳۶. امام: ارتش با توپ و تانک به پاوه حرکت کند، روزنامه کیهان، ۲۷ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱.

۳۷. مصطفی چمران، کردستان، تهران؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ یازدهم ۱۳۸۷، ص ۱۹۶.



آغاز و پس از سیطره بر آن به سوی اشنویه و بانه حرکت کردند. هنگامی که یک ستون نظامی از سردشت برای تعویض و رفتن به مرخصی عازم بانه بود و دستور داشت که در شهر تیراندازی نکند، مورد هجوم نیروهای ضدانقلاب قرار گرفت. آنها با سپر کردن زن‌ها و بچه‌ها، ستون نظامی را از پشت به رگبار بستند و در نتیجه بیش از ۳۵ نفر از سربازان شهید و ۷۵ نفر مجروح شدند. در جریان این حمله که در روز عید قربان سال ۱۳۵۸ اتفاق افتاد، فرمانده ستون ارتش نیز به شهادت رسید.

مدتی پس از این واقعه گروه‌های مسلح شبانه وارد شهر مریوان شدند و در بدو ورود هشت نفر از ساکنین آن را به جرم همکاری با جمهوری اسلامی و استقبال از نیروهای انقلاب در زمان آزادسازی مریوان به قتل رساندند. در همین زمان گروه‌های ضدانقلاب ۲۰ نفر از گروگان‌های مسلمان را در منطقه آواتان در نزدیکی مرز عراق کشتند و اجساد آنها را در بیابان‌ها پراکندند و دستور دادند که هیچ کسی حق دفن آنها را ندارد.

به این ترتیب یک بار دیگر کردستان در معرض سقوط قرار گرفت. در این زمان نیروهای ضد انقلاب در نزدیکی شهرهای کرمانشاه، قروه، بیجار (شهرهای شیعه‌کردنشین) مستقر شدند و روستاهای اطراف این شهرها را تحت کنترل خود درآوردند. علاوه بر این جاده پاوه را بستند و به شهرهای جوانرود، روانسر و نوسود حمله کردند. در این حملات تنها در نوسود از یک ستون ارتش ۷/۵ تن مهمات به دست ضدانقلاب افتاد. همزمان، عشایر و ایلات قلخانی و اهل حق در منطقه قصر شیرین، ریجاب و جوانرود که سران آنها با بعضی‌های عراق رابطه داشتند، اقدام به ناامن کردن جاده و حمله به روستاها کردند و با لشکر ۸۱ کرمانشاه درگیر شدند. شهر پاوه نیز دو باره محاصره و پادگان سنندج در معرض سقوط واقع شد و ستون ارتشی که برای پادگان کمک می‌برد، در محاصره ضد انقلاب افتاد.

در پی این حوادث ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور وقت دستور داد تا ستون نظامی ارتش به سمت کردستان (مهاباد) حرکت کند. این ستون در دره قاسملو به محاصره حزب دموکرات درآمد و بیش از ۶ تانک و مقدار قابل توجهی از تجهیزات آن به دست مهاجمین افتاد. در این حادثه عده زیادی از پرسنل ستون کشته و یا اسیر شدند. به دنبال این وقایع بنی‌صدر اعلام کرد کار کردستان تمام است و باید مذاکره سیاسی کرد، در نتیجه هیئتی برای مذاکره عازم کردستان شد. در مقابل، سپاه به مخالفت با این اقدام برخاست و اعلام کرد که به تنهایی مردم را بسیج خواهد کرد و به کردستان خواهد برد و تسلیم شرایط نخواهد شد.

متعاقب این مسئله حرکت مشترک سپاه و ارتش برای آزادسازی دوباره کردستان آغاز شد. سپاه زنجان و بیجار از محور نجف‌آباد و دیواندره، سپاه همدان و قروه از محور گنجه و دهگلان، سپاه کرمانشاه از محور کامیاران و سپاه اصفهان و تهران از پادگان لشکر ۲۸ سنندج آماده شدند و فرودگاه شهر که برای آزادسازی شهر سنندج آماده عملیات شده بود، این بار بیش از ۲۰ روز در محاصره قرار گرفت و مقاومت ضد انقلاب به طول انجامید. در این عملیات تعداد زیادی شهید شدند و بیش از ۱۱۰۰ گلوله توپ به سمت مقر گروهک‌ها شلیک شد. به این ترتیب ضد انقلاب توانست با سنگربندی شهرها و برانگیختن مردم بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای ارتش، پاسداران انقلاب و نیروهای مردمی را نزدیک به یک ماه در دروازه شهر سنندج نگه دارد و خسارات جانی و مالی عظیمی را به انقلاب وارد سازد.

در شش ماهه اول سال ۱۳۵۹، یعنی درست در زمانی که دولت بعثی عراق تدارک یک تهاجم همه‌جانبه را علیه جمهوری اسلامی ایران می‌دید، نیروهای سپاه و بسیج سراسر کشور درگیر در کردستان بودند و لشکرهای ۲۸ سنندج، ۶۴، ۸۱ و تیپ ۹۰ در این منطقه زمینگیر شده بودند و ذهن مسئولین کشور و امت حزب‌الله عموماً متوجه مسئله کردستان بود. این در حالی بود که در تمام این دوران، نه تنها عراق عقبه مطمئنی برای گروه‌های محارب محسوب می‌شد، بلکه مرکز تغذیه و تدارکات سیاسی تبلیغاتی و نظامی آنان به شمار می‌رفت.

درگیری‌های کردستان فی‌الواقع مقدمه‌ای برای آغاز جنگ هشت ساله عراق علیه ایران محسوب می‌شود. البته میدان‌های جنگ در کردستان خود به خود آموزشگاه مناسبی برای تمرین مانور نیروهای انقلابی، سپاهی و مردمی بود تا آمادگی نسبی برای شروع دوره‌های سخت اشغال کشور توسط ارتش عراق را پیدا کنند.

فصل ششم

## فتنه‌ای به نام خلق عرب\*

\* این فصل برگرفته از گزارشی با همین عنوان است که در نشریه رمز عبور ۲ روزنامه ایران که در خرداد ۱۳۸۹ منتشر شده است.

در اوایل اسفندماه ۱۳۵۷ یعنی حدود دو هفته پس از پیروزی انقلاب، کمیته انقلاب اسلامی خرمشهر از عناصر ناهمگونی همچون شیوخ و سران وابسته عشایر و نیروهای مذهبی شهر تشکیل شد که شیخ شبیر خاقانی مرجع تقلید گروهی از عشایر عرب‌زبان منطقه و امام جماعت مسجد صادق خرمشهر بر آن نظارت می‌کردند،<sup>۱</sup> اما چند روزی از تشکیل این کمیته نگذشته بود که عده‌ای از شیوخ منطقه و عوامل آنها با اشغال ساختمان کنسولگری امریکا، کمیته مستقلی را به نام کمیته عرب‌ها یا ستاد رزمندگان خلق عرب، تشکیل دادند. احمد فروزنده، معاون اطلاعات اولین سپاه پاسداران خوزستان در این باره می‌گوید:

«حدود ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ دیدیم یکی از این شیوخی که در جلسه‌های کمیته انقلاب شرکت می‌کرد، دیگر حاضر نمی‌شود. پس از مدتی، یک ساختمان دیگر کنار ساختمان کمیته انقلاب گرفتند و نام آن را کمیته عرب‌ها نامیدند و گفتند چون افراد کمیته انقلاب اسلامی فارس هستند، عده‌ای از افراد عامی هستند که بایستی به کار آنها رسیدگی شود و چون اینها اهل دهات و روستاها هستند و زبان فارسی نمی‌دانند، بنابراین باید کمیته مخصوص به خود را داشته باشند. به این ترتیب، مرکزی ایجاد شد که ابتدا آن را مرکز مجاهدین عشایر نامیدند، پس از مدتی نام ستاد رزمندگان را به خود گرفت و در آخر نیز به سازمان سیاسی خلق عرب خوزستان تبدیل شد.»<sup>۲</sup>

فرماندار سابق خرمشهر درباره فعالیت این سازمان از بدو تأسیس گفته است:

«تلاش سازمان سیاسی خلق عرب خوزستان در مرحله اول بالا بردن روحیه عصیبت قومی بود و تمام کسانی که به آنجا رفت و آمد می‌کردند، باید لباس محلی می‌پوشیدند. از بلندگوهای

---

۱. آیت‌الله محمدطاهر شبیرخاقانی گرچه در سال‌های ابتدایی دهه ۵۰ از انقلابیون حمایت می‌کرد، اما به تدریج به سمت محافظه‌کاری کشیده شد. حجت‌الاسلام نوری امام جماعت وقت حسینیه آیت‌الله مَهری در این باره می‌گوید: «در حادثه ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم، هر چه اصرار کردم که حمایت کنیم، عذر آورد. شهرهای دیگر که حمایت کردند، مجدداً رفتیم نزد او و با فشار من و آقای موسوی و آقای شیخ عبدالله محمدی و ادار شد مجلس فاتحه‌ای بگیرد. با آمدن پاسبان‌ها و ممانعت از ورود مردم، قضیه از طرف شیخ منتفی شد. با بیشتر شدن اعلام حمایت‌ها از قم، پیشنهاد کردیم در نماز جمعه در این باره صحبت کند و گفتیم که ما نماز جماعت‌هایمان را تعطیل می‌کنیم و به نماز جمعه او می‌آئیم و قبول کرد. در نماز جمعه در حالی که تصور می‌کرد مجلس را ساواک و شهربانی و رادیو تلویزیون پر کرده و با تاکید بر این که چیزی به حرف‌های من اضافه نکنید و درست بنویسید، چند جمله عربی راجع به قم گفت، بدون این که حتی از شهربانی قم اسم ببرد، چه رسد به دربار و دولت. به زبان عربی گفت: شما با این کارتان چه عملی انجام دادید؟ شما می‌توانید با آب داغ مردم را متفرق کنید! می‌توانید مردم را با گاز اشک‌آور متفرق کنید! این چه کاری بود؟ شما مشتی تیمم و بیوه زن به جای گذاشتید. در آخر هم دعا کرد که خدایا، این سرزمین و پادشاهی را حفظ کن! او که فکر می‌کرد این سخنرانی مهم بوده، گفت نوارها را بفرستید قم. گفتیم: این «اللهم احفظ» به قم برسد چه چیزی به پا می‌کند؟ گفت: عجب! من غافل بودم، چه کنیم؟ گفتیم: ترجمه می‌کنیم می‌فرستیم و در ترجمه مقداری روی عبارات کار کردیم. تشکیلات و خانواده‌اش گفتند این خیلی خطرناک است. در نتیجه همان ترجمه تحت‌اللفظی را به قم فرستادند که به آن اعتنایی نباشد.»

۲. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، مجله تاریخ جنگ، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۰، ص ۲۷.

فصل ششم: فتنه‌ای به نام خلق عرب □

ستاد نیز مرتباً سرودهای عربی پخش می‌شد و به این وسیله اعلام موجودیت می‌کردند.<sup>۳</sup> سید ابوالحسن نوری، امام جمعه خرمشهر نیز درباره چگونگی شکل‌گیری ستاد رزمندگان خلق عرب در خرمشهر می‌گوید:

«چند روزی [از پیروزی انقلاب] نگذشته بود که دیدیم بر در ساختمان سابق کنسولگری امریکا نوشته‌ای زدند با عنوان ستاد رزمندگان خلق عرب. یک چنین چیزی [بود]. کنسولگری امریکا متصل به شهربانی، با فاصله ۲۰-۳۰ متری بود. روز بعد دیدم یک نفر مسلح آنجا نگهبانی می‌دهد، در حالی که ما در ستاد انقلاب اسلامی اصلاً نفر مسلح قرار نداده بودیم. کم‌کم گفتند چون عشایر فارسی بلد نیستند و نمی‌توانند بیایند آنجا (ستاد انقلاب و کمیته قبلی) اینجا را گذاشتند برای عربها، کم‌کم نفر مسلح یکی، شد دو تا؛ دو تا سه تا و... رفت و آمدها خیلی زیاد شد. بچه‌های شهر هم کم و بیش نگران شده بودند. ما نمی‌توانستیم چه باید بکنیم... و روزه روز قدرت اینها بیشتر می‌شد.»<sup>۴</sup>

از سوی دیگر، اختلاف در بینش اعضای کمیته انقلاب اسلامی خرمشهر، فقدان وحدت نظر و عمل در برخورد با مسائل انقلاب و منطقه از جمله دستگیری و محاکمه عناصر ساواک و وابستگان به رژیم سابق، جمع‌آوری اسناد و پرونده‌های ساواک و مبارزه با بقایای رژیم سبب ایجاد شکاف و دودستگی در این کمیته شد و اختلاف بین عناصر مذهبی آن با شیخ شبیر خاقانی که سران عشایر را در شورای مرکزی کمیته قرار داده بود، بالا گرفت. به دنبال این ماجرا کمیته اول منحل شد و کمیته دوم با ترکیب عناصر نسبتاً جوان و از روحانیون متعهدتری تشکیل شد، اما چون تنها دو تن از سران عشایر به شورا راه نیافته بودند، این کمیته با اعتراض و مخالفت شدید شیخ شبیر خاقانی رو به رو گردید.<sup>۵</sup>

شبیر خاقانی معتقد بود باید ۵۰ درصد اعضای کمیته عرب و ۵۰ درصد عجم باشند. با اعلام مخالفت شیخ، کمیته انقلاب در عمل هیچ‌گونه کاری نتوانست انجام دهد، در نتیجه گروهی از جوانان مذهبی و انقلابی خرمشهر که کمیته انقلاب را در برخورد با شیخ شبیر خاقانی و مسائل منطقه ناتوان می‌دیدند، اقدام به تأسیس تشکیلاتی به نام کانون فرهنگی نظامی کردند.<sup>۶</sup> این کانون

۳. همان جا.

۴. هادی نخعی و حسین یکتا، پیدایش نظام جدید، روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب اول، ص ۳۰۷.

۵. شیخ شبیر خاقانی در ماه‌های پیش از انقلاب به بهانه دیدار با مقلدانش در کشورهای حاشیه خلیج فارس، خرمشهر را ترک کرد، اما چند روز پیش از پیروزی به این شهر بازگشت.

۶. از جمله افراد این کانون می‌توان به فواد کریمی، احمد و محمد فروزنده، شهید محمد جهان‌آرا و سیدمرتضی نعمت‌زاده اشاره کرد.

ضمن کنترل شهر و تأمین انتظامات و دستگیری ساواکی‌ها و عناصر ضدانقلاب، نوار مرزی را نیز کنترل می‌کرد. با تشکیل کانون فرهنگی نظامی و فراهم شدن زمینه‌هایی برای فعالیت نیروهای مذهبی در آن، کمیته دوم انقلاب اسلامی شهر که عملاً از محور قدرت خارج شده بود و در معرض دخالت بی‌رویه و اعمال نفوذ بعضی از عناصر قرار داشت، در تاریخ ۴/۱/۵۸ منحل شد.<sup>۷</sup> با انحلال کمیته انقلاب اسلامی، کانون فرهنگی نظامی، به ضابط اجرایی دادگاه انقلاب تبدیل شد، امری که به شدت مورد اعتراض و مخالفت شیخ شبیر خاقانی قرار داشت. به این ترتیب با تشکیل کانون فرهنگی نظامی از یک طرف و سازمان سیاسی خلق عرب خوزستان از طرف دیگر، رابطه شیخ شبیر خاقانی با ستاد خلق عرب تحکیم یافت و متقابلاً، به جدایی او از نیروهای مذهبی شهر انجامید. در یکی از اسناد مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ می‌خوانیم: «بازاری‌ها و مؤمنینی که قبلاً در اطراف شیخ بودند، کم‌کم از شیخ دور و عناصر ستاد خلق عرب جایگزین آنها شدند. در کنار کانون فرهنگی نظامی و سازمان سیاسی خلق عرب خوزستان، گروهی از عناصر جبهه‌التحریر که عقاید و تفکرات بعثی داشتند، تشکیلاتی به نام کانون فرهنگی عرب را ایجاد کردند که محل آن نزدیک محل سازمان سیاسی خلق عرب بود. این کانون با دولت بعثی عراق رابطه نزدیکی داشت و حتی از این کشور، سلاح دریافت می‌کرد و نیروهای آن در بصره آموزش می‌دیدند.»

در یکی از اسناد کنسولگری عراق آمده است:

«ما توانستیم با اعضای این تشکیلات ارتباط ایجاد کنیم و مستقیماً با آنها مرتبط باشیم و مقدمات عملیات مسلحانه را فراهم کنیم.»

این گروهک‌ها برای رفتن به بصره و دیدن آموزش‌های لازم، از مرز عبور داده شدند و عده زیادی از آنها آموزش دیدند و هم اکنون هم عده‌ای آموزش می‌بینند. کانون فرهنگی خلق عرب از ابتدا روابط نزدیکی با سازمان سیاسی خلق عرب داشت و با پخش پوسترهای فعالیت آن، همصدا با کانون، شعار دفاع از حقوق خلق عرب و خودمختاری خوزستان را سر می‌داد.<sup>۸</sup>

۷. اهمیت جایگاه شیخ شبیر خاقانی موجب شد تا در ۱۸ اسفند ۱۳۵۷ آیت‌الله خامنه‌ای به همراه فرمانده لشکر خوزستان به منظور رسیدگی به مسئله تشکیل خلق عرب ایران در خرمشهر با شیخ شبیر خاقانی ملاقات کند. چندی بعد نیز مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت و هیئت همراه او در ۲۹ اسفند به دیدار شیخ شبیر خاقانی در خرمشهر رفتند و با او مذاکره کردند.

۸. سردار غلامعلی رشید درباره ریشه‌های ماجرای خلق عرب می‌گوید: «جریان سیاسی خلق عرب در قبل و بعد از انقلاب دو جنس متفاوت دارد. قبل از انقلاب، جریان سیاسی خلق عرب بیشتر به رژیم بعث عراق وابسته و عمده ارتباطش از طریق استخبارات عراق بود. بعد از انقلاب می‌شود گفت بیشتر وابسته به انگلیس و آمریکا بود و در بعضی زمینه‌ها هم البته وابستگی‌اش به رژیم بعث عراق باقی بود. قبل از انقلاب عناصری از جریان خلق عرب را در زندان دیده بودیم. تقریباً همگی این زندانی‌ها در سال‌های قبل از انقلاب آلوده و به‌مرور به ساواک وابسته شدند. زیر فشاری که ساواک وارد می‌کرد، بسیاری

فصل ششم: فتنه‌ای به نام خلق عرب □

گروه دیگری که در اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل شد، گروه مجاهدین عرب مسلمان نام داشت که فردی به نام شاکر شکوری مسئول آن بود و یک روحانی به نام سید علی عدنانی نیز با او همکاری می‌کرد. بافت این گروه فکری مذهبی با عرق ناسیونالیستی بود.<sup>۹</sup>

در حالی که شیخ شبیر خاقانی، در دیدارهایش اظهار می‌داشت که اعتقادی به خودمختاری منطقه جنوب ندارد و آن را موجب تجزیه کشور شیعه اثنی عشری می‌داند، خواسته‌های سیاسی خلق عرب که در قالب بیانیه اعلام می‌شد، چیزی کمتر از خودمختاری نبود. در یکی از این بیانیه‌ها در اجتماعی از عرب‌های ایرانی در مسجد امام صادق (ع) خرمشهر و با حضور شیخ شبیر خاقانی صادر شد، به موارد زیر اشاره شده بود:

«به رسمیت شناختن زبان عربی به عنوان زبان اول برای هموطنان عربی زبان ایران و آموزش آن در کلیه مراحل تحصیل؛ آزادی بیان و نشر کتاب و روزنامه به زبان عربی؛ مشارکت در مجلس موسسان؛ تشکیل مجلس عربی در خوزستان برای تصویب قوانین محلی؛ تشکیل دادگاه‌های عربی برای حل مشکلات بر اساس قوانین اسلامی؛ تولید و پخش برنامه‌های عربی در رادیو و تلویزیون بطور مستقل؛ داشتن اولویت در اشغال پست‌های بخش خصوصی و دولتی؛ آزادی اشاعه فرهنگ عربی-اسلامی؛ تخصیص بورس‌های تحصیلی و مقدار کافی از درآمد‌های نفت برای آبادانی خوزستان؛ انتخاب نمایندگان عرب در مجلس شورای ملی و تعیین وزیر از بین عرب‌زبانان؛ مشارکت در ارتش ملی و آموزش افسران عرب در دانشکده‌های افسری؛ نامیدن شهرها و روستاهای خوزستان به اسامی قدیمی آن و قرار دادن کلیه این امور در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»<sup>۱۰</sup>

از عناصر این گروه که به نام خلق عرب مطرح شدند، برپند و آلوده شدند. البته این تعبیر غلطی است که بعد از انقلاب به این جریان سیاسی می‌گویند خلق عرب، در حالی که باید بگوییم گروه ضدانقلاب خلق عرب، چون خلق عرب انسان‌های شریفی بودند که برای پیروزی انقلاب و دفاع از آن شهید دادند. در جنگ هم در برابر ارتش متجاوز بعث عراق ایستادند و مقاومت و جانانه از سرزمین خوزستان دفاع کردند. اینها خلق عرب بودند، نه آن گروه وابسته‌ای که ضد انقلاب مردم ایران و خلق عرب بود. این گروه وابسته و ضد انقلاب عرب خوزستان درست بعد از پیروزی انقلاب یعنی در سال ۱۳۵۸ کم‌کم علم دفاع از خلق عرب را بلند کردند و دور یک شخصیت روحانی به نام آیت‌الله شبیر خاقانی جمع شدند. ایشان متأسفانه ساده‌اندیش بود و از ساده‌اندیشی ایشان سوء استفاده شد. نگاه که می‌کردیم، می‌دیدیم عموم برجستگانی که دور ایشان جمع شده و رهبران گروه به اصطلاح خلق عرب بودند، یا زندانیان وابسته به ساواک بودند و یا شیوخی که سابقه همکاری با ساواک داشتند. اینها با کنسولگری عراق در خرمشهر مرتبط بودند و از آنجا پول و سلاح می‌گرفتند و نیروهای کاملاً وابسته‌ای بودند. تعجب ما از این بود که این افراد با آن سوابق وابستگی به ساواک چطور الان ادعای انقلابی‌گری می‌کنند؟

۹. کانون فرهنگی خلق عرب سه شعار اساسی را محور حرکت خود قرار داد: اول این که دروس مدارس خوزستان باید به زبان عربی باشند، دوم آن که نفت باید ابتدا در خوزستان مصرف و سپس به بیرون ارسال شود و سوم این که مسئولان استان خوزستان باید همگی از عرب‌زبانان باشند.

۱۰. خواسته‌های سازمان خلق عرب اعلام شد، روزنامه اطلاعات، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷، ص ۷.

## فتنه‌گری کنسولگری عراق در خرمشهر

همزمان با ظهور جریان‌های داخلی در خرمشهر، اخباری مبنی بر تجدید سازمان جبهه‌التحریر عربستان در عراق انتشار یافت. در سند ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی مورخه ۱/۲۷/۱۳۵۸ آمده است:

«دفاتر جبهه آزادیبخش خوزستان در بصره و العماره افتتاح شدند و شروع به ثبت‌نام کردند. دولت بعثی عراق که اهداف درازمدت درباره خوزستان داشت موضوع خوزستان اصولاً جزو یکی از بندهای مرامنامه حزب بعث بود از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب مترصد آن بود که از فرصت به دست آمده برای مطامع و اهداف خود بهره‌برداری کند، به همین علت با گذشت انقلاب سیاست‌های عراق با اهداف گروه‌های مختلف تجزیه‌طلب در خوزستان و کردستان گره خورد و سیل کمک‌های نظامی آن کشور به داخل ایران سرازیر شد. همزمان با آن کنسولگری عراق در خرمشهر و مدرسه عراقی‌های این شهر به اقدامات گسترده‌ای دست زدند.»

احمد مدنی، استاندار خوزستان، ۱۳۵۸/۲/۱۵ نامه‌ای به وزیر کشور نوشت و در این باره تصریح کرد:

«کنسول عراق در خرمشهر با بعضی از عناصر مشکوک محلی رابطه دارد. این مسلم شده که کنسول عراق در خرمشهر یکی از فعالان دستگاه جاسوسی است و در خرابکاری‌ها دست دارد. اخیراً نامبرده سفارش کرده است در نقاط مختلف خرمشهر برای او خانه اجاره کنند و اکنون خانه‌ها مهیا هستند. علاوه بر این گفته می‌شود که کارمندان حساس کنسولگری عراق از ۴ نفر به ۱۴ نفر که همه و یا اغلب آنها افسر هستند، افزایش یافته است. مدرسه عراقی‌ها در خرمشهر نیز کانون جاسوسی است. مسئول مدرسه عراقی‌ها، ولید سامرایی، ریزن فرهنگی کنسولگری عراق، قبلاً مسئول جبهه‌التحریر خوزستان در عراق بود و فعالیت‌های خود را از بصره اداره می‌کرد و از جاسوسان شناخته شده است.»

با انسجام یافتن این جریان‌ها و متعاقب آن تشدید فعالیت‌های آنها، دوگانگی در شهر ایجاد شد و به تدریج با طرح مسئله قومیت و حساسیت روی آن زمینه مساعدتری یافت. یکی از شاهدان عینی در این باره می‌گوید:

«هر روز که می‌گذشت، دوگانگی بین مردم فارس‌زبان و عرب‌زبان تشدید می‌شد و به موازات آن، ظاهر شدن اسلحه و مد شدن چفیه و لباس‌های عربی در سطح شهر عادی



فصل ششم: فتنه‌ای به نام خلق عرب □

شده بود و شرایط را طوری درست کرده بودند که برای مثال وقتی یک عرب سوار تاکسی می‌شد، اگر راننده‌اش فارس بود، پول نمی‌داد و این جو را درست کرده بودند که اگر یک فارس به بازار می‌رفت، عربی که شیرینی فروش بود به او چیزی نمی‌فروخت. در مسائل مهم‌تر نیز چنین وضعی وجود داشت، مثلاً عناصر وابسته به شیخ شبیر که با امکانات دولتی در مناطق مرزی گشت می‌زدند، وقتی با نیروهای انقلابی برخورد می‌کردند، با این بهانه که شما از کمیته فارس‌ها هستید و مسائل اینجا به شما مربوط نیست، از اقدام آنها برای به دست آوردن اطلاعات منطقه مرزی جلوگیری می‌کردند و حتی در بعضی موارد از ترددشان ممانعت می‌کردند.»

با اوج‌گیری چنین تحرکاتی، وقوع درگیری در شهر اجتناب‌ناپذیر بود، به‌خصوص که نرماش دولت موقت در برخورد با تحریکات ضدانقلابی، قاطعیت نیروهای مذهبی شهر در دفاع از خود و انقلاب را به‌صورت آلتی در دست ضدانقلاب در آورده بود تا برای دامن زدن به تشنج بیشتر از آن استفاده کند. در تاریخ ۱۶/۱/۱۳۵۸ به‌دنبال تظاهرات مسلحانه سازمان سیاسی و کانون فرهنگی خلق عرب در خرمشهر و تیراندازی آنان به سوی کمیته امام اعلامیه‌ای به نام کانون فرهنگی نظامی جوانان مسلمان خرمشهر و بازاریان نشر و پخش شد که در آن شیخ شبیر و عملکرد اوی زیر سؤال می‌رفت. شیخ شبیر خاقانی با ابراز ناراحتی از بازاریان خواست که آن را تکذیب کنند، ولی آنها زیر بار نرفتند، بنابراین شیخ شبیر عکس‌العمل نشان داد و در روز ۲۳ فروردین ۱۳۵۸ در سخنرانی خود در مسجد ضمن حمله شدید به کانون فرهنگی نظامی جوانان مسلمان خرمشهر، اعضای آن را وابسته خواند.

به‌دنبال سخنان شیخ، حاضرین به سردمداری گروه‌ها که گویا بهانه لازم را به‌دست آورده بودند با شعار فلیسقط الکانون (کانون باید نابود گردد) به‌سوی کانون حرکت کردند و در حمله‌ای که به آنجا صورت گرفت، ساختمان آن به آتش کشیده شد و ستاد انتظامات که سه طبقه بود، فرو ریخت. مهاجمین حدود ۱۸ تن از نفرات مستقر در کانون از جمله شهید محمد جهان‌آرا را دستگیر کردند و به سازمان سیاسی خلق عرب بردند. در پی این تحولات علوی، فرماندار خرمشهر، جلسه‌ای با حضور فرمانده پایگاه دریایی خرمشهر، رییس شهربانی، فرمانده ژاندارمری و روحانیون تشکیل داد و از روحانیون خواست برای آزادی دستگیر شده‌ها اقدام کنند و پس از رایزنی با سازمان خلق عرب دستگیر شده‌ها در ساعت یک بعد از نیمه شب بعد از گذراندن چهار ساعت آزاد و مجروحین به بیمارستان انتقال داده شدند.

از این تاریخ یعنی ۲۳ فروردین ۱۳۵۸ شدت برخوردها و بالا رفتن میزان تعرض و خشونت ضدانقلابی و شدیدتر شدن جو رعب و وحشت کاملاً طبیعی بود. نیروهای متعهد و انقلابی شهر تهدید شدند و در بعضی از موارد منازل آنان با نارنجک و دیگر سلاح‌ها مورد هجوم قرار گرفت. از هم پاشیدگی مرکزیت مشخص نیروهای فعال مذهبی و انقلابی شهر و محدودیت آزادی عمل نیروهای انقلابی و عدم حضور فعال آنان در جامعه مزید بر علت شده بود و می‌رفت تا انفعال نابودکننده‌ای را در میان هواداران انقلاب ایجاد کند. این وضع نمی‌بایست ادامه یابد، زیرا قدرت و موقعیت سیاسی اجتماعی ضدانقلاب ابعاد گسترده‌ای می‌یافت و بحرانی را ایجاد می‌کرد که مهار آن غیرممکن بود.

بنابراین هواداران انقلاب اقداماتی را به صورت علنی و غیرعلنی انجام دادند. در بعد فعالیت‌های تشکیلاتی غیرعلنی، برنامه گشت و کنترل مسلحانه در سطح شهر برنامه‌ریزی شد. این گشت و کنترل مسلحانه غیرعلنی برای جلوگیری از یکه‌تازی لجام‌گسیخته ضدانقلاب ضروری و مؤثر بود، اما به هیچ‌وجه نمی‌توانست کافی باشد و تنها حرکت گسترده انقلابی مردم در بهبود اساسی اوضاع و ایجاد شرایط به نفع انقلاب تعیین‌کننده بود. این اقدامات در حالی صورت می‌گرفت که احمد مدنی استاندار خوزستان پس از دیدار با شیخ شبیر خاقانی اعلام کرد که به‌جز سازمان سیاسی خلق مسلمان عرب تمام کانون‌های موجود باید منحل شوند و مقامات دولتی باید با مشارکت این سازمان، امور انتظامی را در دست بگیرند، ولی درست در زمانی که این مذاکرات جریان داشت، عده‌ای به شهربانی حمله و آنجا را خلع سلاح کردند.

اما در قبال تعرضات ضدانقلاب کانون و دیگر مراکز، چنین حرکتی با عکس‌العمل مردم آغاز گردید، بازار بسته شد و شهر به حال تعطیل درآمد، مردم تظاهرات کردند و برای تحصن به طرف فرمانداری رفتند. عده زیادی هم در مسجد جامع خرمشهر تحصن کردند. به دنبال شرایط پدید آمده در ۱۳۵۸/۱/۲۷، فرمانداری خرمشهر در اعلامیه‌ای این سه خواسته را مطرح کرد:

۱. انحلال کانون‌ها و سازمان‌های غیررسمی خرمشهر در شرایط بحرانی منطقه ۲. تخلیه اماکن دولتی که در زمان انقلاب، نیروهای مختلف آن را اشغال کرده بودند ۳. خلع سلاح عمومی از سوی دیگر متحصنین مسجد جامع نیز خواستار موارد زیر شدند: ۱. دستگیری عوامل یورش وحشیانه به کانون فرهنگی نظامی و ستاد پاسداران و مجازات آنها ۲. استقرار پاسداران غیربومی در خرمشهر ۳. خلع سلاح عمومی ۴. همه کانون‌ها و سازمان‌ها در شرایط فعلی منحل شوند.

در پی این تحصن و به دنبال مذاکراتی که بین طرفین با فرماندار و استاندار وقت انجام

فصل ششم: فتنه‌ای به نام خلق عرب □

گرفت، مقرر گردید که تا تاریخ ۱۳۵۸/۲/۳۱ مکان‌های سازمان سیاسی خلق عرب و کانون فرهنگی خلق عرب تخلیه شود و تا تاریخ ۱۳۵۸/۳/۴ تمام ارگان‌های سیاسی نظامی شهر سلاح‌های خود را تحویل فرمانداری دهند.

در صبح روز ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۸، یعنی آخرین مهلت تعیین شده برای تخلیه ساختمان‌های دولتی، سازمان سیاسی خلق عرب در اعلامیه‌ای تخلیه ساختمان‌ها را رد کرد و آن را مسئله‌ای انحرافی خواند. پس از انتشار این اعلامیه، عده‌ای از اعضای این سازمان در ساختمان ستاد جمع شدند. از سوی دیگر اعضای کانون فرهنگی خلق عرب نیز با انتشار اطلاعیه مشابهی در ساختمان کانون تحصن کردند. به دنبال آن خبرگزاری آسوشیتدپرس با بزرگ کردن قضیه خبر داد که صدها تن از افراد مسلح اقلیت عرب‌زبان ایرانی در ادارات خود متحصن و خواستار خودمختاری گردیدند.

### بی‌نتیجه بودن جلسات مذاکره

در همین روز، جلسات طولانی مذاکره بین مسئولان دولتی شهر و نمایندگان سازمان‌های خلق عرب برگزار شد که عملاً نتیجه‌ای به دست نیامد. با شکست مذاکرات، سازمان‌های خلق عرب تأکید کردند که ساختمان‌ها را تحت هیچ شرایطی تخلیه نخواهند کرد و زمانی شرایط خلع سلاح را خواهند پذیرفت که در تمام ایران خلع سلاح عمومی انجام گیرد. در این شرایط به دستور استاندار وقت خوزستان، حدود یک‌صد تن از تکاوران نیروی دریایی از بوشهر وارد خرمشهر شدند و استاندار تهدید کرد که دیگر حوصله فعالیت‌های ضدانقلابی را نخواهیم داشت. از سوی دیگر یک‌صد تن از پاسداران سپاه تهران وارد خرمشهر شدند و در گمرک مستقر گردیدند.<sup>۱۱</sup>

در روز ۵ خرداد ۱۳۵۸ در پی انقضای مهلت استرداد سلاح‌ها و تخلیه ساختمان‌ها و بی‌اعتنایی سازمان‌های خلق عرب به آن، مردم با دعوت کانون فرهنگی و نظامی انقلابیون مسلمان خرمشهر و ستاد پاسداران در مسجد جامع خرمشهر متحصن شدند و سه روز بعد (سه‌شنبه ۱۳۵۸/۳/۸)

۱۱. جواد منصوری فرمانده وقت سپاه پاسداران درباره اعزام نیرو به خرمشهر در اردیبهشت ۱۳۵۸ می‌گوید: «من در ۵۸/۲/۲ حکم گرفتم و در روز جمعه ۵۸/۲/۱۵ تیمسار مدنی با من تماس گرفت و گفت هر چه پاسدار داری بفرست خوزستان. اینجا دارد از دست می‌رود. واقعاً امکان بیان تمام جزئیات نیست. تنها می‌توانم بگویم خیلی زحمت کشیدیم و خدا هم خیلی کمک کرد. بنا به همان درخواست ۳۰ نفر پاسداری را که حتی یک هفته هم دوره ندیده بودند، مسلح کردیم و آنها را به خوزستان فرستادیم و جالب این که با همین ۳۰ نفر توانستیم خوزستان را آرام کنیم. کالاتری را در خرمشهر خلع سلاح کرده و گمرک و پالایشگاه را گرفته بودند و حتی می‌خواستند استانداری را نیز اشغال کنند. در آن ایام خلق عرب خوزستان را به آتش کشیده بود، اما با همان تعداد محدود خوزستان آرام شد. یکی از آقایان به نام ناصر جبروتی را به یاد دارم که در این ماجرا و در ظرف ۲ ماه در خوزستان انصافاً خیلی زحمت کشید. تیمسار مدنی زنگ زد و گفت سپاه این نیروها را از کجا گیر می‌آورد.

۳۰۰ تن از متحصنین اعتصاب غذا کردند. علاوه بر این تظاهرات گسترده‌ای با حضور روحانیون شهر برگزار شد که در آن ضمن حمایت از اقدامات استانداری از جمله به‌کارگیری تکاوران دریایی برای برقراری نظم شهر، تظاهرکنندگان خواستار خلع سلاح عمومی، بازداشت عاملان فاجعه خرمشهر و استفاده از پاسداران غیربومی برای حفظ امنیت و کنترل شهر شدند. در این تظاهرات، مردم آشکارا برضد شیخ شبیر خاقانی و سازمان‌های سیاسی خلق عرب شعار دادند. در این حین در حدود ظهر خبری پخش شد که نگرانی و عصبانیت مردم را افزایش داد. خبر این بود که عناصر خلق عرب به گمرک حمله کرده، طی درگیری مسلحانه یک پاسدار و یک نگهبان را به شهادت رسانده و چند تن را نیز مجروح کرده‌اند. درباره علت این اقدام مسلحانه افراد سازمان سیاسی خلق عرب، در اسناد ستاد نیروی دریایی جمهوری اسلامی چنین آمده است:

«همزمان با شروع مذاکرات خلع سلاح، تکاوران سه نفر از عناصر خلق عرب را در بازار خلع سلاح کردند و این عناصر برای انتقام، یک پاسدار و یک نگهبان گمرک را به شهادت رساندند.» در چنین وضعیتی مدنی استاندار خوزستان وارد خرمشهر شد و از حدود ساعت ۲۲ بین او و مسئولان شهری و برخی از روحانیون با برادر شیخ شبیر خاقانی و تنی چند از نمایندگان او مذاکراتی انجام شد. نمایندگان آل شبیر ادعای کردند که سران قبایل گفته‌اند ۲۴ ساعت دیگر مهلت لازم است تا قضایا به‌طور مسالمت‌آمیز حل و فصل شود. با آن که اوضاع موجود عکس این مطلب را نشان می‌داد، اما به هر حال توافق شد که موضوع خلع سلاح تا روز پنجشنبه ۱۳۵۸/۳/۱۰ به تعویق بیفتد.

با وجود این، شواهد و قراین نشان می‌دادند که سازمان سیاسی و کانون فرهنگی خلق عرب، توافق به عمل آمده را نیز نادیده خواهد گرفت. از جمله این شواهد، سنگربندی اطراف ساختمان‌ها و ورود تعداد زیادی از عناصر مسلح از سایر مناطق به شهر بود. به این ترتیب، سازمان‌های مزبور خود را برای یک درگیری همه‌جانبه آماده کرده بودند. این درگیری‌های مسلحانه سرانجام در سحرگاه روز چهارشنبه ۹ خرداد ۱۳۵۸ آغاز شد. ساعت ۴ بامداد این روز یک اتومبیل پیکان سواری با چند سرنشین در شهر به حرکت در آمد و با شلیک‌های پیاپی آرامش شهر را به هم زد. شهید محمد جهان‌آرا، فرمانده سپاه خرمشهر، در این باره می‌گوید:

«یک ماشین سفیدرنگ به سمت مسجد جامع آمد و پس از شلیک تیر و پرتاب کوکتل مولوتوف متواری شد. به دنبال آن، عناصر سازمان سیاسی عرب به شهر آمدند و شروع به سنگربندی کردند. آنها پمپ بنزین خیابان فردوسی را به آتش کشیدند، خیابان مولوی را

فصل ششم: فتنه‌ای به نام خلق عرب □

بستند، در طرف مرز شلمچه، دو یا سه انبار مخابرات را به آتش کشیدند و تعدادی خانه و مغازه را غارت کردند.»

در ادامه این حملات در ساعت ۷:۴۵ صبح فرمانداری خرمشهر مورد تهاجم مسلحانه قرار گرفت و محافظین ساختمان به مقابله پرداختند. در ساعت ۸ صبح، گروه‌های تجزیه طلب منطقه با پاسداران درگیر شدند و ساختمان‌های پست و تلگراف و چندین مغازه را به آتش کشیدند. همچنین ساختمان دخانیات طعمه حریق شد. به علت آتش سوزی، برق و تلفن قسمت‌هایی از شهر قطع شد و پاسداران آبادان به حال آماده‌باش درآمدند. در همین روز، روزنامه اطلاعات نوشت: «سازمان سیاسی خلق عرب اقدام به سنگر بندی در خیابان‌ها کرده است و صدای رگبار لحظه‌ای در شهر قطع نمی‌شود. از عشایر خوزستان و سایر نیروهای خلق عرب برای کمک به اعراب دعوت شده و آنها وارد شهر شده‌اند. در ساعت ۹ صبح حمله به کلانتری یک خرمشهر توسط افراد آن دفع گردید. در سه راه شلمچه واقع در جاده مرزی، اعراب قسمتی از تأسیساتی را که قابل استفاده نبودند، به آتش کشیدند.»<sup>۱۲</sup>

علاوه بر این در ساعت ۱۰:۳۰ صبح افراد خلق عرب از طریق کارون و اروندرود به پایگاه دریایی خرمشهر حمله کردند و جایگاه پمپ بنزین و نمایندگی جنرال موتورز و یک سوپرمارکت به آتش کشیده شد. هنگام ظهر سه کشتی هزارتنی تجاری را آتش زدند. یکی از روزنامه‌های صبح تهران درباره حمله به پایگاه دریایی خرمشهر نوشت:

«پیش از ظهر، خلق عرب از طریق رودخانه کارون و اروندرود با موتور لنج و دوبه (بارج) که در آنها سنگر گرفته بودند، به پایگاه نیروی دریایی خرمشهر حمله کردند و پایگاه به دفاع پرداخت. این حمله و دفاع به مدت سه ساعت ادامه داشت که در نتیجه با عقب نشینی نیروهای خلق عرب مرتفع شد.»<sup>۱۳</sup>

از سوی دیگر، ساختمان‌های سازمان سیاسی و کانون فرهنگی خلق عرب از همان ساعات اولیه درگیری به محاصره نیروهای انقلاب درآمدند و پس از چند ساعت درگیری، سرانجام تصرف شدند. به این ترتیب مرکز هدایت آشوب و درگیری‌ها سقوط کرد، اما این امر سبب پایان یافتن فوری آشوب‌ها نشد.

در این شرایط، عده‌ای از نیروهای مسلح خلق عرب خارج از شهر به طرف این شهر حرکت

۱۲. ارتش در خرمشهر وارد عمل شد، روزنامه اطلاعات، ۹ خرداد ۱۳۵۸، ص ۲.

۱۳. ارتش کنترل نقاط حساس خرمشهر را به دست گرفت، روزنامه بامداد، ۱۰ خرداد ۱۳۵۸، ص ۲.

کردند و یا در شهرهایی همچون اهواز و آبادان به تحرکاتی دست زدند. در اهواز مسئله بدون حادثه خاتمه یافت، اما در آبادان تعدادی از اتومبیل‌هایی که در گوشه و کنار پارک شده بودند، آسیب دیدند و ساختمان شرکت نفت نیز که در ایستگاه ۱۰ و در کنار بهمنشیر قرار گرفته بود، مورد تهاجم مسلحانه واقع شد و خساراتی به آن وارد آمد. در همین روز شبیر خاقانی طی یک مصاحبه مطبوعاتی تهدیدآمیز گفت:

«ما خواهان تفاهم با دولت هستیم و اگر دولت تفاهم نشان ندهد، عواقب وخیم این وضع قابل پیش‌بینی نیست. من خواهان تغییر احمد مدنی (استاندار خوزستان) هستم، زیرا حضور او در این شهر اوضاع منطقه را پر آشوب‌تر می‌کند.»<sup>۱۴</sup>

در این میان رادیو صوت‌الجماهیر عراق و رادیو عربی کویت با نقل اخبار به گونه‌ای تحریک‌آمیز، ادامه درگیری‌ها تا تحقق خودمختاری عربستان را نوید دادند و رادیو کویت در بخش اخبار عربی روز ۱۳۵۸/۳/۱۰ خود گزارش داد اعراب ایران اعلام کردند که سلاح‌های خود را تحویل نخواهند داد، مگر آن که دولت خواست‌های آنها در مورد خودمختاری را تأمین کند.

از سوی دیگر رادیو بغداد مرتباً برای مردم عرب خوزستان به زبان عربی پیام می‌فرستاد. نیروهای عراقی نیز در مقابل پاسگاه‌های مرزی به تجمع نیرو و اقدامات تحریک‌آمیز دست زدند و بالگردهای آنها در خسروآباد به پرواز درآمدند. علاوه بر این سیل سلاح از آن سوی مرز ایران و عراق به‌داخل خوزستان سرازیر شد. یکی از مسئولین سپاه خرمشهر در این باره می‌گوید: «تا دو سه روز اول شروع درگیری خرمشهر (۸ و ۹ خرداد ۱۳۵۸)، عراق اسلحه زیادی در منطقه توزیع و شاید حدود بیست تا سی هزار قبضه اسلحه در نوار مرزی خرمشهر تخلیه کرد. کامیون، کامیون اسلحه می‌آوردند و کنار نهر خین خالی می‌کردند و هرکسی که می‌خواست می‌آمد از نهر عبور می‌کرد و اسلحه می‌گرفت. مانند صف آرد و برنج، صف می‌کشیدند تا اسلحه دریافت کنند.»

یکی دیگر از برادران سپاهی نیز می‌گوید:

«وقتی درگیری‌های خرمشهر در چهارشنبه سیاه (۸ خرداد) شروع شد، آن قدر این مرز بی‌در و پیکر بود که عشایر فریب‌خورده را با ماشین‌های وانت و کمپرسی‌های بزرگ به‌داخل خرمشهر می‌آوردند.»

احمد مدنی (استاندار خوزستان) نیز در این مورد گفته است:

فصل ششم: فتنه‌ای به نام خلق عرب □

«از جانب عراق توطئه‌هایی می‌شود و ۱۰۰ قبضه کلاشینکوف از منطقه جمع‌آوری شده است. عراق مذبحخانه اسلحه قاچاق وارد ایران می‌کند و نمایش قدرت در مرزها را آغاز کرده است. ما در روزهای اخیر سلاح‌هایی را به دست آورده‌ایم که مارک عراق دارد.»

### عقب‌نشینی ضد انقلاب

اما به‌رغم فشارهای متعدد سیاسی و تبلیغاتی داخلی و خارجی و به‌خصوص پشتیبانی بی‌دریغ تدارکاتی عراق در ارسال اسلحه و مواد تخریبی به داخل ایران، توازن وحشت در شهر به ضرر ضدانقلاب به هم خورد و با از هم پاشیدن مرکزیت آنان، تحرکات و درگیری‌ها کم‌کم به مناطق اطراف، به‌ویژه نواحی و پاسگاه‌های مرزی کشیده شد. ضدانقلاب که در داخل منطقه پایگاه خود را از دست داده بود، به طرف مرز عقب‌نشینی و تلاش کرد تا پاسگاه‌های مرزی را خلع سلاح کند. شهید محمد جهان‌آرا، فرمانده سپاه خرمشهر در این باره می‌گوید:

«نفرات سازمان سیاسی وقتی دیدند نمی‌توانند در داخل شهر حرکتی را انجام دهند، به مرز رفتند و در آن‌جا به پاسگاه‌های مرزی حمله کردند تا آنها را خلع سلاح کنند که خوشبختانه با مقاومت خوب و دلاورانه بیچه‌های ژاندارمری و سپاه مواجه شدند.»

همچنین نیروهای ضدانقلاب با همکاری عراق، اقدام به ایجاد تنش و نمایش قدرت در مرزها کردند، اما چون سنگری برای مبارزه نداشتند، از امکانات عراق استفاده و در قالب گشت مرزبان عراقی فعالیت کردند. یکی از پاسداران مستقر در پاسگاه حدود در این باره می‌گوید:

«تیم ما متشکل از دو پاسدار و دو برادر ارتشی از تیپ ۲۳ نوه بود. یک بار شبانه برای گشت به منطقه رفتیم. به دو متری سیم‌خاردار مرز خودی رسیده بودیم که مشاهده کردیم یک نفربر عراقی از راه دور به سوی مرز می‌آید. نفربر به نزدیکی سیم‌خاردارها رسید و با همان سرعت به موازات آن به حرکت خود ادامه داد. دو سه نفر با لباس عربی (دشداشه) بالای نفربر هلپله می‌کردند. با نزدیک شدن نفربر، شروع به تیراندازی هوایی کردیم و چند رگبار هوایی زدیم. افراد هلپله‌کننده با مشاهده عکس‌العمل ما به سرعت داخل نفربر شدند و سریعاً به عراق باز گشتند.»

به این ترتیب امکان تحرک نظامی در داخل شهر از ضدانقلاب گرفته شد، اما برای ادامه حضور سیاسی و اجتماعی آن هنوز امکاناتی وجود داشت. در روز جمعه ۱۳۵۸/۳/۱۲ عده زیادی از عناصر خلق عرب پس از یک راه‌پیمایی، در مسجد امام جعفر صادق(ع) تحصن کردند

و با صدور قطعنامه‌ای، از نخست وزیر خواستار برکناری مسببین اصلی حوادث، شناسایی و محاکمه مسئولین و حمله‌کنندگان به منزل شبیر خاقانی، جمع‌آوری سلاح‌هایی که در مسجد جامع توزیع شده بودند، روشن شدن اخبار سه روز اخیر که مغرضانه پخش شده بودند، حمایت کامل از شبیر خاقانی به عنوان رهبر مذهبی خوزستان، نفی تجزیه‌طلبی و محکومیت تبعیض و رسیدگی به کشتارهای طی ۴۸ ساعت آینده شدند. به دنبال آن شیخ شبیر خاقانی اعلام کرد:

«روشی که دولت در خوزستان انتخاب کرده، خطرناک است و ادامه اعمال آن بدین شدت، عواقب وخیمی را برای دولت و ملت در پی خواهد داشت... من به خبر موارد ۱ و ۱۲ قطعنامه، قطعنامه ۱۲ ماده‌ای خلق عرب را تأیید می‌کنم. تیمسار مدنی باید منتقل شود؛ و در قطعنامه (مورد بند ۱۲) برای این کار به دولت پنج روز وقت می‌دهم.»

به این ترتیب، شیخ شبیر با اندکی انعطاف، حمایت کامل خود را از عناصر ضدانقلاب اعلام داشت. از روز ۱۴/۳/۱۳۵۸، وضع فوق‌العاده در شهر لغو شد و آرامش به شهر بازگشت، اما تحرکات مرزها و حواشی و نیز اقدامات سیاسی و تبلیغاتی نه چندان شدید در شهر همچنان ادامه داشت. در همین روز، سازمان سیاسی خلق عرب با نام سازمان سیاسی خلق عرب محمره و به نمایندگی از خلق عرب، دبیرکل سازمان ملل را دعوت کرد تا نمایندگانی را برای رسیدگی به وضع منطقه و نیز وضع کسانی که به جرم عرب بودن و نه ارتکاب جرم، بازداشت شده بودند، اعزام دارد. شیخ شبیر نیز در دیدار با هیئت اعزامی تهران، از مظلومیت جوانان روشنفکر عرب که دو ساختمان خالی را برای امور فرهنگی و سیاسی در اختیار گرفته بودند و نمی‌دانند چرا دولت آنها را تحت فشار گذاشته است، سخن گفت. غلامحسین ساعدی نیز که از سوی دولت این ماجرا توطئه‌ای برای کوبیدن نیروهای چپ است و ممکن است این غائله خاتمه پیدا نکند. در همین روز در شهر شایعه شد که گروه‌های چپ به‌ویژه پیکاری‌ها و فداییان خلق با شورشیان همکاری می‌کنند. از سوی دیگر تحصن افراد و عناصر سازمان سیاسی و کانون فرهنگی خلق عرب در مسجد شیخ شبیر خاقانی همچنان ادامه داشت و عشایر عرب‌زبان از مناطق مختلف گردآوری و به خرمشهر آورده شدند تا در حمایت از شیخ شبیر راه‌پیمایی کنند. در این راه‌پیمایی‌ها، بسیاری از شعارها و خواست‌ها حول طرفداری از شیخ دور می‌زد تا موضع او در مذاکراتی که سرانجام با مسئولین استان و شهر صورت می‌گرفت، موضع قدرت باشد. به‌رحال مذاکرات بین شیخ شبیر خاقانی و احمد مدنی (استاندار خوزستان) در ساعت ۳:۳۰



فصل ششم: فتنه‌ای به نام خلق عرب □

روز سه‌شنبه ۱۵ خرداد آغاز شد و تا ساعت ۲ بامداد روز چهارشنبه ۱۶ خرداد ادامه یافت. در این ملاقات که با حضور برخی از روحانیون و برادر شیخ شبیر و فرمانده لشکر خوزستان، فرماندار خرمشهر و دادستان انقلاب انجام گرفت، توافقنامه‌ای در ۸ ماده به امضا رسید که مفاد آن عبارتند از:

۱. انتخاب افراد در مشاغل و سازمان‌های دولتی بر مبنای ملاک‌های اسلامی و اعتقاد به

ضوابط انقلاب اسلامی

۲. تحقیق و شناسایی و دستگیری فوری مسببین و محرکین حوادث اخیر و محاکمه آنها،

اعم از دولتی و غیر دولتی

۳. برقراری امنیت و حفظ انتظامات شهر و روستا زیر نظر شهرستانی و ژاندارمری منطقه و

انحلال تمام شوراها و کانون‌ها و سایر سازمان‌ها و ناحیه‌های انتظامی بومی

۴. رسیدگی به خانواده‌های شهدا و مقتولین و مجروحین حادثه خرمشهر

۵. توجه به عملیات عمرانی شهر و روستا در منطقه

۶. تأیید تمام فعالیت‌های فرهنگی در چارچوب اهداف و ضوابط اسلامی

۷. بررسی و تعقیب حمله به منزل شیخ شبیر و تحت پیگرد قرار دادن عاملان آن

۸. آزادی دستگیرشدگان و رسیدگی به وضع آنها.»

اگر چه اکثر بندهای توافقنامه دو پهلو بودند و می‌توانستند مورد سوءاستفاده قرار گیرند، ولی در عین حال عقب‌نشینی شیخ شبیر در آن مشهود بود و حکایت از آن داشت که شیخ بدون تحریک عناصر شناخته شده، عنصر مؤثر و خطرناکی برای انقلاب نیست، اما با وجود این، رسانه‌های جهانی عقب‌نشینی را جبران و موفقیت نسبی دولت را شکست قلمداد کردند. با امضای این توافقنامه، رسانه‌ها از توافقنامه‌ای خبر دادند که براساس آن دولت در زمینه تنبیه مسببین خونریزی در خرمشهر، اعاده نظم به وسیله پلیس و ژاندارمری محلی و آزادی دستگیرشدگان تعهد بود و این طور وانمود شد که طبق مفاد بیانیه، مسببین خونریزی، نیروهای مذهبی شهر بوده‌اند و ضدانقلاب کاملاً در موضع حقانیت و مظلومیت قرار داشته است.

از سوی دیگر متحصنین مسجد امام جعفر صادق (ع) ابتدا با توافقنامه مخالفت کردند و تا چند روز بعد، در تحصن باقی ماندند و از آخرین فرصت‌ها برای تبلیغ و نشان دادن قاطعیت خواسته‌هایی نظیر دستگیری افراد مسئول خونریزی در خرمشهر، آزادی دستگیرشدگان و اخراج پاسداران از خرمشهر استفاده کردند و سرانجام در ساعت ۸ شب ۱۳۵۸/۳/۱۸، نماینده سیدکاظم شریعتمداری که با شیخ شبیر خاقانی روابط حسنه‌ای داشت، در جمع متحصنین حاضر شد و

سخنرانی کرد و آنها را به اتحاد و آرامش فرا خواند و به این ترتیب تحصن به پایان رسید.

### ادامه دخالت‌های حزب بعث

با وجود این، دولت بعثی عراق همچنان به دخالت‌های خود در امور داخلی ایران ادامه داد و به تسلیح و هدایت عناصر ضدانقلاب پرداخت و کار به جایی رسید که دادستانی انقلاب اسلامی آبادان و خرمشهر طی اعلامیه‌ای اعلام کرد:

«از روز جمعه ۱۳۵۸/۳/۲۵ رفت و آمد در جاده‌های مرزی آبادان و خرمشهر از ساعت ۲۱

الی ۶ بامداد روز بعد ممنوع است و به مأموران مسئول و پاسداران انقلاب دستور داده شده

که متخلفان را دستگیر کنند و در اختیار دادگاه انقلاب اسلامی منطقه بگذارند.»

در همین حا، رادیو صوت‌الجماهیر عراق در تفسیری از مسائل خرمشهر گفت:

«آنچه اعراب در ایران خواستار شدند، از حقوق فرهنگی و اداری تجاوز نکرده و بسیار

کمتر از آن بوده است که سایر اقلیت‌ها می‌خواستند. مقامات ایرانی خواسته‌های مشروع

اعراب و همچنین روش‌های مسالمت‌آمیز آنها را با خشونت و حمام خون و تعصب‌نژادی

و برافروختگی پاسخ دادند و صدها تن را کشتند و مجروح ساختند... طبیعی است که

عراق از نظر فکری و سیاسی با ملت عرب ایران همدردی کند. آنها برادران ما و صاحبان

خواسته‌های عادلانه‌ای هستند و در معرض خشونت و ظلم قرار گرفته‌اند. ما با این روش،

به‌نحوی منطقی رفتار می‌کنیم که با اصول و تجارب ما هماهنگی دارد.

علاوه بر رابطه قومی که ما را به ملت عرب در ایران پیوند می‌دهد، دیدگاه‌های ویژه‌ای

نسبت به مسئله اقلیت‌ها در چهارچوب میهن واحد داریم و در عمل، آن را به مرحله اجرا

گذارده‌ایم. انقلاب عراق به ملت کرد، خودمختاری اعطا کرده و به سایر اقلیت‌ها نیز حقوق

فرهنگی داده است. اگر حکام ایران ملعبه کینه و غرور پوچ نبودند، برای اولین بار به همسایه

خود عراق روی می‌آوردند تا از تجارب او در این زمینه استفاده کنند. امروز، برای تکرار

بازی شاه و ماجراجویی‌ها او برضد عراق، به حاکمان ایران هشدار می‌دهیم و نصیحت و

حتی اخطار می‌کنیم که هر کسی این چنین بازی کند، حتماً بهای سنگینی خواهد پرداخت.»

روزنامه‌الثوره، ارگان حزب بعث عراق نیز اخطار کرد که اگر تهران در سیاست خود تغییری

ندهد و پا جای شاه بگذارد و سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی را به صاحبان اصلی

آن بازنگرداند، مناسبات ایران و عراق وخیم‌تر خواهد شد. این روزنامه دولتمردان ایران را تهدید

کرد و نوشت:

«به این بازی پرخطر دست نزنید و فریب اوهام را نخورید. این بازی خطرناک‌تر از آن است که شما تصور می‌کنید.»

در همین حال، رادیو قاهره در تفسیری به نقل از رویتر، هدف عراق از مداخله در امور ایران را دستیابی به منطقه نفت‌خیز خوزستان دانست و گفت:

«با وجود این که عراق ذخیره زیادی از نفت دارد، ولی به نظر می‌رسد که ذخیره نفتی منطقه خوزستان ارزش این را دارد که عراق برای به دست آوردن این لقمه چرب، یک توطئه نظامی ترتیب دهد.»

همزمان با اقدامات تبلیغی و مداخله عراق در امور داخلی ایران، مانورهای سیاسی و گاه نظامی حول محوریت شیخ شبیر در خرمشهر انجام شد. در ۲۳ خرداد ۵۸ برادر شیخ شبیر خاقانی اعلام کرد: «آیت‌الله شبیر خاقانی معتقد است با به فراندوم گذاشتن قانون اساسی به جایی نخواهیم رسید. برای ارتقای سطح فرهنگی اعراب خوزستان، کانون فرهنگی اسلامی عرب را تشکیل داده‌ایم که اعضای آن باید در چهارچوب نهضت اسلامی و انقلاب گام بردارند.» دو روز بعد، رادیو ریاض گفت که انفجار دو بمب در ساختمان دولتی بندر خرمشهر و یک مرکز بازرگانی در شهر آبادان، خسارت‌های سنگینی وارد ساخته است. فردای آن روز، اعلامیه‌ای با امضای شیخ شبیر خاقانی منتشر شد که ضمن آن آمده بود:

«اینجانب از سال ۴۲ یک مرجع دینی بوده و برای برانداختن کاخ ظلم، مجاهدت‌های فراوانی کرده و سختی‌ها و مشقات زیادی را برای به ثمر رساندن انقلاب اسلامی تحمل نموده و پس از پیروزی انقلاب، برای سوق دادن مسلمانان به سوی یک جامعه توحیدی، آرا و نظرات خود را از طریق رسانه‌های گروهی و غیره ابراز کرده‌ام.»

به این ترتیب، تلاش می‌شود تا شیخ را چهره‌ای فراتر از حتی مسائل منطقه مطرح و برای او کسب وجهه کنند. در مقابل این اقدامات، آیت‌الله خلخالی در خرداد ۱۳۵۸ در مصاحبه‌ای با اشاره به مسائل خوزستان گفت:

«مجازات خائنین و تجزیه‌طلبان مرگ است و اگر شبیر خاقانی نیز به بازی‌های تجزیه‌طلبانه‌اش ادامه دهد و خائن شناخته شود، مصداق همین حرف خواهد بود.»

در اعتراض به این سخنان و به نام تجلیل از شهدای خلق عرب در حوادث اخیر، در روز ۱۳۵۸/۳/۳۱ یک راه‌پیمایی برگزار شد. راه‌پیمایان با صدور قطعنامه‌ای ضمن حمایت کامل از

شبیبر خاقانی، خواستار موارد زیر شدند:

۱. «محکومیت محمدصادق خلخالی و تقاضا از رهبری برای عزل و مجازات او

۲. آزادی بدون قید و شرط و آزار و شکنجه ندادن زندانیان خلق عرب

۳. مجازات پاسداران غیرمسئول محلی (نیروهای مذهبی خرمشهر)»

به دنبال این راه‌پیمایی، ضدانقلاب تحرک فزاینده‌ای یافت. در بعد از ظهر روز راه‌پیمایی، انبار شرکت مخابرات به آتش کشیده شد، دو خمپاره به حوالی صد دستگاه از منازل مسکونی در خرمشهر اصابت کرد، انفجار یک مین در تقاطع جاده خاکی و جاده آسفالت خرمشهر یک مرد و دو کودکش را از پای در آورد، مرکز پلیس با بمب دستی و مسلسل مورد حمله قرار گرفت، اداره راهنمایی و رانندگی منفجر شد و آتش گرفت، انبار سازمان برق نیز آتش زده شد و چندین انفجار در منازل مسکونی اتفاق افتاد. در نتیجه، بار دیگر جو وحشت بر شهر حاکم گردید و برخی از مردم شهر را ترک کردند. در پی انفجارها و حملات مسلحانه ضدانقلاب، دادگاه انقلاب در چهار تیرماه ۱۳۵۸ اعلام کرد که مسببین وقایع اخیر در صورت دستگیری برای اقدام برضد امنیت کشور تعقیب و مجازات خواهند شد. در همین زمان در پایان یک راه‌پیمایی در شهر آبادان که عکس‌های شریعتمداری در کنار عکس‌های شیخ شبیبر خاقانی حمل می‌شدند، قطعنامه‌ای قرائت شد که حاوی پشتیبانی از شیخ شبیبر خاقانی و این تهدید بود که اگر قانون اساسی ضامن حقوق قومیت‌ها و حق خودمختاری نباشد، مورد تأیید خلق مسلمان عرب نخواهد بود.

ضد انقلاب که با مظلوم‌نمایی شروع کرده بود، در کنار فعالیت سیاسی تبلیغاتی با نام اقدام مکمل، ولی ظاهراً مجزا، رعب‌آفرینی را نیز محور کار قرار داد. برای مثال در روز ۱۳۵۸/۴/۷، برق خرمشهر با خرابکاری ضدانقلاب، کلاً قطع شد و کوشش مأموران به‌جایی نرسید. همزمان در نخلستان‌های کوت شیخ تیراندازی‌های شدیدی در گرفت و یک دستگاه یدک‌کش در کارون طعمه حریق شد. علاوه بر این اقدامات، در مرز و پاسگاه‌های مرزی نیز اقدامات ایذایی عراقی از قبیل حمله با مسلسل و نارنجک به پاسگاه‌های مرزی، زدن خودروهای گشتی با آر. پی. جی و غیره بر جو رعب و وحشت شهر افزود.

همچنین تبلیغات و جنگ روانی رادیوها و مطبوعات عراق به‌شدت ادامه داشت و مقامات عراقی از جمله صدام و ظاهر توفیق عضو رهبری حزب بعث در مصاحبه‌هایی ضمن متهم کردن ایران به نژادپرستی و کینه‌توزی برضد اعراب، به تهدید و اخطار پرداختند و یک سلسله تحرکات مسلحانه هم در خارج از شهر صورت گرفت. در روز ۱۳۵۸/۴/۱۳ با آر. پی. جی و مسلسل

فصل ششم: فتنه‌ای به نام خلق عرب □

به فرودگاه اهواز حمله شد. فرودگاه آبادان در روز ۱۳۵۸/۴/۱۶ برای چندمین بار گلوله‌باران شد و لوله‌های نفت بندر ماهشهر منفجر شدند و آتش‌سوزی مهیبی به راه افتاد. در ۱۳۵۸/۴/۱۷ به پاسگاه سعیدیه از توابع بستان با موشک، خمپاره، مسلسل و نارنجک مورد حمله شد و در ۳۰ کیلومتری دارخوین لوله‌های نفت منجر شدند. در پی این حمله‌ها و انفجارها، در روز ۱۳۵۸/۴/۱۸ گروهی به نام چهارشنبه سیاه با تلفن به دفتر خبرگزاری پارس اعلام موجودیت کرد و مسئولیت بخشی از انفجارات و حملات مسلحانه انجام شده را به عهده گرفت.

به این ترتیب فضای ترس و وحشت مرتباً تشدید و همزمان فشار شدیدی بر ضد عناصر مذهبی و انقلابی شهر اعمال می‌شد تا جایی که در بعضی از موارد، گشتی‌های ضدانقلاب به آزار و دستگیری و ضرب و شتم آنان نیز می‌پرداختند. این جو سبب شد تا بسیاری از خانواده‌ها از شهر کوچ کنند و در افکار عمومی این گمان پدید آید که شهر به‌زودی به ضدانقلاب تحویل داده خواهد شد. اما یک واقعه همه چیز را دگرگون ساخت و وضعیت شهر را به کلی تغییر داد. در شب هنگام ۲۱ تیرماه ۱۳۵۸ اکیپی از پاسداران در منطقه کوت شیخ گشت می‌زدند که مورد تهاجم قرار گرفتند. در این حمله، انوشیروان رضایی، مسئول پاسداران اعزامی از خرم‌آباد به شهادت رسید. تشییع جنازه این شهید به یک حرکت و تظاهرات مردمی علیه ضدانقلاب تبدیل شد.

در همین زمان، شبیر خاقانی در قبال اظهارات دادستان انقلاب که مسبب انفجارات و اقدامات ضدانقلابی را هدایت شده از خارج اعلام کرده بود، واکنش تندی نشان داد و گفت که حرف‌های دادستان از روی تعصب بوده و او هیچ‌گاه با مدنی توافق نکرده است و هشدار داد که اگر دولت نسبت به آزادی‌های فردی بیش از این بی‌تفاوت باشد، ترس از این دارم که در منطقه خوزستان انفجار جدیدی رخ بدهد.

چند روز بعد، این انفجار روی داد، اما درست برخلاف جهتی که شیخ انتظار داشت. در ۱۳۵۸/۴/۲۴ مردم برای سوم شهید رضایی تظاهرات کردند و پس از اتمام راه‌پیمایی، برای شنیدن سخنرانی به مسجد جامع رفتند. در این موقع نارنجکی به داخل حیاط مسجد که عده زیادی از مردم در آنجا بودند، پرتاب و در میان آنها منفجر شد و در نتیجه، هفت تن شهید و عده‌ای مجروح شدند.

جمعیت فشرده در مسجد در اثر انفجار این نارنجک وحشتزده و خشمناک بیرون ریختند و این ماجرا سبب خشم عمومی مردم در سطح شهر شد و اوضاع را به کلی دگرگون ساخت. در این وضعیت تیراندازی عناصر مسلح از اطراف منزل شیخ به طرف مردم خشمگین کار را تمام

کرد و منزل شیخ محاصره شد. با رسیدن پاسداران مقاومت عناصر مسلح زیاد طول نکشید و با مجروح شدن چند تن از طرفین و کشته شدن یکی دو تن از ضدانقلابیون این خانه تصرف شد. عده‌ای از عاملین حوادث خرمشهر در همان جا دستگیر شدند و شیخ نیز به اهواز برده شد. در بازرسی از منزل شیخ، چند قبضه اسلحه ژ-۳ و کلاشینکوف، تعدادی کلت، هشت عدد نارنجک روسی و چند دستگاه بی‌سیم و مقدار زیادی پول ایرانی و دینار عراقی همراه با مقادیر زیادی اسناد و مدارک پیدا شد و به دست پاسداران انقلاب افتاد.

حوادث مشابهی نیز در سطح شهر به شکل گسترده‌ای اتفاق افتادند و ضدانقلاب در همه جا منفعل گردید و تحت تعقیب قرار گرفت. عده‌ای هم دستگیر شدند. فردای آن روز، پنج تن از چهره‌های مشخص ضدانقلاب که در ارتکاب جنایات نقش داشتند، اعدام شدند که یکی از آنها راننده شیخ بود. چند روز بعد شیخ شبیر از اهواز به قم منتقل شد و از آنجا اعلام کرد که به دلیل خستگی فعلاً مدتی در قم خواهد ماند. وی همچنین نژادپرستی و تجزیه طلبی را محکوم و از عناصر ضدانقلاب که نمی‌توانند ترقی و تعالی اسلام را ببینند و خود را به او منسوب می‌کنند، به شدت اظهار بیزاری کرد. با دستگیری عده‌ای از عناصر فعال ضدانقلاب و متواری شدن بقیه به عراق و به خصوص با از میان رفتن مرکزیتی چون منزل شیخ، جو بحرانی شهر کاملاً شکسته شد و خانواده‌های مهاجر نیز به شهر بازگشتند. اسنادی که بعدها از کنسولگری عراق در خرمشهر به دست آمد، این مسئله را به صراحت نشان داد که عراق بخشی از سیاست‌های خود را از طریق شیخ شبیر خاقانی اجرا می‌کرد. از جمله در اسناد مزبور آمده است:

«پس از این که سازمان سیاسی خلق عرب منحل شد، توانستیم افکارمان را به طور مستقیم در میان جمعیتی که در اطراف شیخ جمع می‌شوند، نفوذ دهیم. همچنین توانستیم نظرات شیخ را راجع به اوضاع منطقه و آینده آن درک کنیم و توجیهاتی را که برای ما از راه بصره می‌رسد، به شکل مناسب به او القا کنیم»

در همین اسناد کنسولگری عراق درباره نقش محوری شیخ شبیر و ارتباط او با سازمان سیاسی خلق عرب آمده است:

«بعد از بردن شیخ محمدطاهر به خارج از خرمشهر، کار این سازمان به خصوص پس از گرفتن عناصر مؤثر سازمان کاملاً متوقف شد.»

به این ترتیب با از بین رفتن محوریت شیخ شبیر، پایان قطعی دوران حضور و فعالیت آشکار ضدانقلاب وابسته به عراق در خرمشهر و کلاً در خوزستان فرا رسید. از این پس، سازمان‌ها و

فصل ششم: فتنه‌ای به نام خلق عرب □

گروه‌هایی که تا آن زمان محور عمده قضایا به شمار می‌رفتند، از صحنه خارج شدند؛ و هیچ اثری از آنان برجای نماند.

اما پایان کار سازمان‌های سیاسی نظامی در منطقه با ظهور گروه‌های کوچک بمب‌گذاری چون چهارشنبه سیاه مصادف شد و از این زمان، چنین گروه‌هایی مجری اهداف و سیاست‌های عراق در خوزستان شدند. پس از واقعه ۲۴ تیرماه ۱۳۵۸ خط انفجار با شدت و حدت زیادی به راه افتاد و هر روز حداقل یک انفجار و گاهی سه تا چهار انفجار در سطح خرمشهر روی می‌داد و ختم غائله خرمشهر پایان مرحله مشخصی از توطئه‌های عراق برای دستیابی به اهداف و مطامع خود در خوزستان بود.

عراق در این مرحله، از سویی برای سازماندهی، آموزش، تسلیح، تدارک، طرح و برنامه و تبلیغات مستقیماً اقدام و عده‌ای را هدایت و اداره می‌کرد و از سوی دیگر به تزریق مداوم انگیزه‌های قومیتی و نژادپرستی در توده‌های ساده عرب دست می‌زد و به استفاده از عناصری می‌پرداخت که به دلیل خصلت‌های فردی و قدرت‌طلبی و سودجویی، استعداد بالقوه‌ای برای آلت دست شدن داشتند. این دو ویژگی، اقدامات حاد نظامی و فعالیت‌های نسبتاً موجه‌تر سیاسی اجتماعی را در کنار هم قرار می‌داد و دائماً جو عمومی را برای ورود به مرحله تازه‌ای از طرح‌ها و خواسته‌های مطلوب عراق آماده می‌کرد، اما به دلیل توانایی‌هایی فراوان انقلاب اسلامی و پایگاه مردمی آن در خرمشهر و نیز حضور فعال نیروهای انقلابی در میان اقشار مختلف شهر، به‌خصوص جوانان مذهبی، سیاست عراق به شکست انجامید و در آخرین روزهای تیرماه ۱۳۵۸، مشخص شد که انقلاب اسلامی تواناتر از آن است که عراق با چنین روش‌هایی بتواند به منافع و مطامع مورد نظرش دست یابد. با این حال صدام که تازه به مقام ریاست جمهوری عراق دست یافته بود، در نامه‌ای به شورای انقلاب ادعا کرد که شرکت خرابکاران عراقی در خوزستان به تلافی مداخله ایران در کردستان عراق بوده است.





گفتار سوم

نهاد پاسدار انقلاب



فصل هفتم

پاسداری، دغدغهای همگانی

می‌توان با قاطعیت گفت که هیچ سازمان سیاسی - نظامی‌ای در واژگون ساختن رژیم شاهنشاهی، نقش تعیین‌کننده نداشت، از این رو هیچ یک از گروه‌های موجود نمی‌توانست سرنوشت کشور و مردم را در مرحله «تأسیس» به صورت تشکیلاتی و سازمان یافته در دست گیرد. به بیان دیگر، بار انقلاب بر دوش مردم قرار داشت و نظام جدید به دور از مصالح گروهی و صرفاً متکی به عقاید مردم تأسیس شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان‌های سیاسی - نظامی (مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی، سازمان پیکار و...) برای حذف نیروهای مسلح به جا مانده از رژیم گذشته و به دست گرفتن مهار و جهت‌گیری انقلاب، به سرعت فعالیت شدیدی را در گوشه و کنار کشور آغاز کردند. اینان از حمایت طیف وسیعی از گروه‌های غیرمذهبی چپ بهره می‌بردند. دلیل انتخاب این سیاست توسط گروه‌هایی که نه تنها نظام دینی جمهوری اسلامی را قبول نداشتند، بلکه خود را شایسته به دست گرفتن حکومت نیز می‌دانستند، بسیار روشن بود. در آن وضعیت انقلاب، جایگزینی برای ارتش متصور نبود، لذا این تلاش‌ها می‌توانست به سادگی به انحلال ارتش بینجامد و از آن جهت که نظام جدید، بدون نیروی نظامی سازمان یافته بسیار آسیب‌پذیر می‌شد، این گروه‌ها می‌توانستند با ادعای تشکیل «ارتش خلقی» جایگزین مناسبی برای ارتش باشند.<sup>۱</sup> به تصور آنها با تشکیل «ارتش خلقی» عنان حاکمیت جدید نیز در مهار گروه‌های سیاسی - نظامی چپ قرار می‌گرفت.

با این انگیزه، ارتش آماج حملات شدید اینان قرار گرفت و انحلال آن با تبلیغاتی گسترده تقاضا شد. در روز ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ جمع زیادی از افراد گروه‌های چپ در مقابل اقامتگاه امام در خیابان ایران اجتماع کردند و خواستار انحلال کامل ارتش کنونی و خلع ید و محاکمه کلیه امرا و افسران و درجه داران و تشکیل ارتش خلقی شدند.<sup>۲</sup> از سوی دیگر، ضرورت دفاع مسلحانه از انقلاب در برابر هجوم دشمنان داخلی و خارجی و به تبع آن، نیاز به نیروی سازمان یافته‌ای که پاسدار انقلاب باشد، در میان شخصیت‌ها و گروه‌های مذهبی - انقلابی چه در سطح مسئولان، چه در میان توده‌ها و جوانان انقلابی احساس می‌شد.

نیروهای انقلابی وفادار به امام خمینی نیز نمی‌توانستند به ارتش موجود اکتفا و اعتماد کنند.

۱. سرلشگر محمد ولی قرنی یک روز پس از پیروزی انقلاب به عنوان رئیس ستاد ارتش اظهار داشت: «وضع ما در ارتش بحرانی است و این مسئله ممکن است به برخی افراد نامناسب فرصت دهد که بیش از این، باعث از هم پاشیدگی ارتش بشوند که مآلاً به ضرر مملکت است.»

۲. روز ۵ اسفند ۱۳۵۷ در حالی که تنها ۱۲ روز از پیروزی انقلاب می‌گذشت، مسعود رجوی در اولین میتینگ علنی سازمان مجاهدین خلق در دانشگاه تهران خواستار انحلال ارتش شد.

فصل هفتم: پاسداری، دغدغه‌ای همگانی □

ارتشی که روحیه نداشت و نیروهای خالص آن هنوز در رده‌های پائین و ناشناخته بودند، اما فشار و تهدید گروه‌های مخالف و برانداز و تجزیه‌طلب چه در خیابان‌های تهران و چه در شهرها و خصوصاً در مناطق مرزی کاملاً احساس می‌شد. به همین سبب ضرورت ایجاد هر چه سریع‌تر نیروی نظامی - انقلابی‌ای هم که پشتوانه قدرت سیاسی نظام جدید باشد، احساس می‌شد، به این ترتیب چند گروه مذهبی انقلابی به‌طور جداگانه دست به کار شدند و هسته‌هایی را تشکیل دادند و با تجمع و وحدت آنان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پدید آمد.

### زمینه‌های تأسیس

جواد منصوری اولین فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درباره زمینه‌ها و نحوه تأسیس این نهاد انقلابی می‌گوید:

«بلافاصله پس از پیروزی انقلاب ما یک جمع‌بندی از گذشته تاریخ معاصر ایران داشتیم و به این نتیجه رسیدیم که انقلاب نیازمند یک بازوی نیرومند مسلح برای دفاع از خود و تداوم انقلاب است. این تجربه‌ای بود که ما با مطالعه جنبش تنباکو و جنبش مشروطیت و همچنین قضیه شکست مشروطیت در جریان کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و همچنین شکست نهضت ملی شدن صنعت نفت به دست آورده بودیم، لذا تشکیل یک نهاد مسلح که دقیقاً اهداف مکتبی و فرهنگی انقلاب را نیز پیگیری کند، مورد بحث قرار گرفت. اینجانب به اتفاق شهید محمد منتظری و آقای عباس آقازمانی (ابوشریف) و تعداد دیگری از دوستانمان در یکی از ساختمان‌هایی که بعد از انقلاب به دست ما افتاده بود، تشکیلاتی را به وجود آوردیم و دوستان دیگر ما از جمله آقای حسن لاهوتی در جای دیگری، آنها هم تشکیلات دیگری به نام سپاه پاسداران را به وجود آوردند. البته آن سپاه پاسداران در واقع تغییر یافته همان «گارد انقلاب» بود که تأسیس آن توسط دولت موقت پیشنهاد شده بود و از سوی آنها هم حمایت می‌شد. گروه‌های دیگری هم در صدد تشکیل یک تشکیلات مسلحانه بودند. ما با شورای انقلاب، شهید بهشتی و نیروهای خط امام برای تأسیس یک تشکیلات واحد به نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مذاکره کردیم. حرف ما این بود که تعدد تشکیلاتی قطعاً تبعاتی دارد. به اضافه این که دولت موقت اصرار داشت که سپاه پاسداران زیر نظر دولت اداره شود، در حالی که ما معتقد بودیم که نیروی مسلح باید در اختیار رهبر انقلاب و ولایت فقیه باشد و برای این حرفمان دلیل داشتیم، چون مطالعات تاریخی و تجربه گذشته ما نشان می‌داد

که معمولاً کسانی که در این جایگاه می‌ایستند، نیروهای مسلح را در جهت منافع حزبی، گروهی و خانوادگی خود به کار می‌گیرند. برای پیگیری این مسئله از ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۰ فروردین ۱۳۵۸ جلسات بسیار متعدد و مفصلی برگزار شدند و سرانجام شورای انقلاب اسلامی تأکید کرد که همه تشکیلات موجود در تشکیلاتی به نام سپاه پاسداران جمع شوند و ما یک تشکیلات را به رسمیت خواهیم شناخت. سرانجام نمایندگان تشکل‌های متعدد دور هم جمع شدیم و اساسنامه‌ای تدوین و به حضرت امام و شورای انقلاب ارائه شد و مورد تصویب قرار گرفت. در این اساسنامه اولاً سپاه پاسداران زیر نظر ولایت فقیه قرار گرفت، ثانیاً قرار شد تشکیلات دیگری به این نام وجود نداشته باشد و دیگر این که مقرر شد تمام امکانات موجود متمرکز شوند و این اساسنامه ملاک کار تشکیلات سپاه قرار گرفت.<sup>۳</sup>

عباس دوزدو زانی از مؤسسين سپاه پاسداران و دومين فرمانده اين نهاد انقلابي هم درباره زمينه‌هاي تأسيس سپاه مي‌گويد:

«کسانی که در جریان مبارزات قرار داشتند، پس از گذشت دو دهه شاهد به ثمر رسیدن انقلاب و تحقق آرمان‌هایشان به رهبری امام خمینی (ره) بودند و مشاهده کردند سلسله آرزوهایشان محقق شده است و به فکر حفظ و حراست از این انقلاب افتادند. این مسئله از اساسی‌ترین مسایل در ذهن کسانی بود که در جریان مبارزات شاهد تحقق آرمان‌های خود بودند که باید یک بازوی نظامی محرم انقلاب به وجود آید، چون نیروهایی که از گذشته باقی مانده بودند، برای حفاظت از انقلاب کافی نبودند و شاید نسبت به بخشی از آنها اطمینان لازم وجود نداشت. بنده که از زندانیان قبل از انقلاب بودم و تنی چند از زندانیان آن دوره به دنبال آن بودیم که این بازوی نظامی - که باید اعتقادی و فکری باشد - شکل بگیرد و در کنار نظامی‌گری ضرورت‌های جهان و زمان، آینده‌نگری لازم را هم داشته باشد. مشابه همین دیدگاه در سه جریان دیگر پس از انقلاب نیز وجود داشت. دولت موقت هم با وجود تفکر خاصی که داشت معتقد بود انقلاب نیازمند یک بازوی نظامی و بومی برای حفاظت از خود است. در آن مقطع جریان‌های نظامی و انتظامی موجود نمی‌توانستند به‌تنهایی موفق شوند. در آن مقطع جریانی تازه از مجموع مبارزان قبل از انقلاب تشکیل و به دلایل متعدد هماهنگ شده و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آن روزها را تشکیل داده بودند. این جریان هم به دنبال تشکیل چنین بازوی نظامی‌ای بود. در آن مقطع نیز جریان

۳. اولین حکم فرماندهی سپاه را شهید بهشتی داد، گفتگو با جواد منصوری، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۸۸، ص ۳۵.

فصل هفتم: پاسداری، دغدغه‌ای همگانی □

دیگری تحت رهبری شهید محمد منتظری و دو افسر شایسته و نخبه یعنی شهید نامجو و شهید کلاهدوز شکل گرفت و آنها با دوستانشان به شهید محمد منتظری متصل شدند و ایشان ساتجا<sup>۴</sup> را تشکیل داد و فعالیت این گروه را سازماندهی کرد.<sup>۵</sup>

اما روایت عباس آقازمانی (ابوشریف) از زمینه‌های تأسیس سپاه پاسداران قابل توجه است: «در سال ۱۳۲۹ دولت مصدق با رأی مردم در یک انتخابات نسبتاً آزاد انتخاب شد، ولی به دلیل سرسپردگی شاه مملکت به قدرت‌های خارجی آنها تصمیم گرفتند مصدق را سرنگون کنند و به همین خاطر با کودتا و استفاده از زور و اسلحه و عده‌ای چاقوکش، حکومت نسبتاً مردمی مصدق را سرنگون کردند تا بتوانند بیشتر در خدمت قدرت‌های خارجی باشند. این خاطره در ذهن ما و بسیاری از جریان‌های سیاسی نقش بسته بود و فهمیدیم که مبارزات پارلمانی در مقابل حکومتی که دست به اسلحه می‌برد بی‌فایده است و اسلحه را باید با اسلحه جواب داد. به همین خاطر زمانی که مشغول مبارزه بودیم به خارج رفتیم و در لبنان آموزش نظامی دیدیم و تجارب خوبی کسب کردیم. در آستانه پیروزی انقلاب معتقد بودیم که باید یک نیروی نظامی قوی تشکیل شود تا از اسلام، انقلاب، آزادی و حقوق مردم محافظت کند و تشکیل یک نیروی مسلح مقتدر می‌تواند جلوی تهدیدات داخلی و خارجی را بگیرد. همین‌طور هم شد و سپاه به عنوان یک پدیده نو و قدرتمند توانست انقلاب و کشور را از خطرات جدی مثل تحرکات گروهک‌ها، کودتا، جنگ و... حفظ کند. به همین خاطر بود که امام پس از مدتی فرمودند: «اگر سپاه نبود کشور هم نبود.»<sup>۶</sup>

عباس آقازمانی همچنین جمع‌آوری سلاح‌ها و مقابله با تحرکات جدایی‌طلبانه روزهای اول انقلاب را از اهداف تأسیس سپاه می‌داند:

«من با توجه به تجربیاتی که از قبل در جمع‌آوری و سازماندهی نیروها داشتم در پادگان جمشیدیه شروع به آموزش نظامی افراد کردم. از سوی دیگر شهید بهشتی که از قبل مرا به واسطه فعالیت در مرکزی تحقیقاتی نزدیک مسجد امیرالمومنین به همراه آقای موسوی اردبیلی می‌شناخت، فرمود از آنجایی که نیروهای چپ به دنبال جمع‌آوری سلاح هستند، شما

۴. در اسناد و مصاحبه‌ها برای گروه شکل یافته توسط محمد منتظری از دو عنوان ساتجا و پاسا استفاده شده است که هر دو نام یک گروه است.

۵. امام فرمود بروید سپاه را تشکیل بدهید، گفتگو با عباس دوزدوزانی، سایت جماران، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۰، شماره خبر ۱۷۲۲۷، jamaran.ir

۶. با تأیید امام به پاکستان رفتم، گفتگو با عباس آقازمانی (ابوشریف)، ویژه‌نامه رمز عبور ۴ روزنامه ایران، شهریور ۱۳۸۹، ص ۳۸.

هم از جمع کردن آن غافل نباشید، بنابراین ما در کمیته انقلاب شروع به جمع‌آوری سلاح و پخش آن به جاهای دیگر کردیم. بعد از وقوع مسائل جدایی طلبانه خرمشهر و مسجد سلیمان توسط برخی از اعراب، عده‌ای از نیروها را به خوزستان فرستادیم. در همین حین، عده‌ای از کردها در شهرهای مهاباد، سنندج و سقز مراکز نظامی را تسخیر کردند، لذا مجبور شدیم نیروهایی را هم به آنجا بفرستیم. به همین ترتیب مسائلی در گنبد پیش آمد و متأسفانه در بلوچستان و تبریز رادیو و تلویزیون اشغال شد و نیروهایی را به آنجا نیز اعزام کردیم.

در این ایام شورای انقلاب مسائل کشور را اداره می‌کرد و قانون اساسی هم تدوین نشده بود. شورای انقلاب به این نتیجه رسیده بود که نیروهای پراکنده‌ای را که عملیات نظامی انجام می‌دهند به شکل قانونی درآورد و در رژیم جدید برای این نیروها جایی را در قانون قرار دهند و از اینجا فکر تأسیس سپاه به وجود آمد. بدین ترتیب نیروهای نظامی که در نقاط مختلف مشغول جنگ بودند، گرد هم آمدند و آیین‌نامه سپاه را تدوین کردند. آقای هاشمی رفسنجانی از طرف شورای انقلاب نماینده بود و در جلسات شرکت می‌کرد. بعد از تدوین آیین‌نامه سپاه اطراف شورای انقلاب، شورای فرماندهی سپاه شامل، مسئول عملیات، تدارکات، اطلاعات، روابط عمومی، آموزش و فرماندهی تشکیل شد و به هر کدام از اعضای شورا حکم شش ماهه دادند تا طبق آیین‌نامه سپاه، پاسداران بعد از شش ماه طی انتخابات شورای فرماندهی را انتخاب کنند.<sup>۷</sup>

مرحوم علی محمد فرزین اولین دبیر شورای عالی سپاه نیز درباره ضرورت‌های تأسیس سپاه پاسداران می‌گوید:

«سپاه باید خودش شکل می‌گرفت، یعنی باید گزینش، سازماندهی و برنامه‌ریزی می‌کرد و اساسنامه و آیین‌نامه می‌نوشت. همه این جهاتی را که معمولاً قبل از به وجود آمدن هر چیزی انجام می‌پذیرد، باید در حین کار انجام می‌داد. این یک جهت مسئله است. جهت دوم هم این بود که باید در مورد وظایف و مأموریت‌های ذاتی‌اش با سرعت با قضا یا درگیر می‌شد و ورود به این کار قابل تأخیر نبود. مسئله سوم هم این بود که بنا بر شرایط به وجود آمده، سپاه به تعبیری باید نقش آچار فرانسه را در انقلاب بازی می‌کرد، چون هیچ جای دیگری انسجام و آمادگی لازم را نداشت؛ برای همین هر وضعیتی پیش می‌آمد یا سپاه داوطلبانه یا به ناچار وارد می‌شد. حالا تأمین امنیت انتخابات باشد یا مقابله با منافقین که در

۷. گفتگوی محمد رحمانی با عباس آقازمانی، تهران، ۲۵ خرداد ۱۳۹۰.



فصل هفتم: پاسداری، دغدغه‌ای همگانی □

آن مرحله سعی می‌کردند به نظام ضربه بزنند. یا در جاهایی وارد کارهای عمرانی می‌شد، چون هنوز جهاد هم شکل نگرفته بود. به هر تقدیر دامنه کارهای مختلفی که سپاه در گوشه و کنار کشور با آنها درگیر می‌شد متنوع و وسیع بود.<sup>۸</sup>

### گروه‌های چهارگانه

چند روزی از سرنگونی رژیم سابق نگذشته بود که مشخص شد دولت موقت از استقلال عمل کمیته‌های انقلابی دل خوشی ندارد<sup>۹</sup> و معتقد است که به دلیل فروپاشی قوای انتظامی و نظامی، فاقد ابزار لازم برای اعمال حاکمیت بر کشور است، از این رو در صدد برآمد تا یک نیروی مسلح در چهارچوب نظریه «گارد ملی» و تحت نظر خود به وجود آورد. به همین منظور در روزهای پس از ۲۲ بهمن ۵۷ درخواست مهندس بازرگان و با واسطه‌گری سید احمد خمینی، شیخ حسن لاهوتی حکمی از امام برای تشکیل این نیرو دریافت کرد.<sup>۱۰</sup> دولت موقت نیز دکتر ابراهیم یزدی را به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، مأمور کرد که با شیخ حسن لاهوتی همکاری کند. این دو با جلب همکاری عده‌ای از اعضای اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی در آمریکا و کانادا که از گذشته با ابراهیم یزدی مرتبط بودند، ساختمان ساواک در خیابان پاسداران را مقرر خود قرار دادند و در مراکز چون هنگ نوجوان، دانشگاه امام حسین (ع) فعلی و پادگان سعدآباد به جذب و آموزش داوطلبان پرداختند. همکاری افرادی با طیف‌های بسیار متفاوت فکری چون محمد غرضی، هاشم صباغیان، محسن رفیق دوست، محسن سازگارا، محمد ابراهیم سنجقی، جلیل ضربایی، غلامعلی افروز، علی محمد بشارتی و حسن عابدی جعفری با این گروه قابل توجه است. محسن سازگارا از نزدیکان ابراهیم یزدی در این باره می‌گوید:

«فردای ۲۲ بهمن آقای حسن لاهوتی در باغشاه مستقر شد و در آنجا در ظرف یک هفته ضمن جمع‌آوری سلاح‌های شهر، طرح تشکیل نیروی جدید هم نهایی شد. طرح تهیه شده برای سپاه توسط ابراهیم یزدی معاون نخست‌وزیر به دولت و شورای انقلاب رفت. ستاد مرکزی این نیروی نظامی تازه تأسیس از باغشاه به عباس‌آباد و در کمتر از یک هفته

۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با مرحوم علی محمد فرزین، شماره بازبانی ۲۹۴۰.  
۹. مهندس مهدی بازرگان در روز ۱۵ فروردین ۱۳۵۸ در یک گفتگوی تلویزیونی اظهار داشت که کمیته‌ها و پاسداران انقلاب باید از دولت موقت اطاعت کنند.

۱۰. احمد سالک اولین فرمانده سپاه اصفهان می‌گوید: «حضور آقای لاهوتی و پسرانشان که جزو منافقین بودند گاهی باعث تنش‌هایی می‌شد، اما بچه‌های سپاه به دلیل این که ایشان نماینده امام بود، بیشتر مواقع سکوت می‌کردند. بعضی‌ها هم که به دنبال اینها راه افتادند، به دلیل حرمت نمایندگی امام بود، ولی بعدها این فکر از ذهنشان رفت، چون دست خیلی از اینها رو شد.»

به یک ساختمان خالی و تازه‌ساز متعلق به ساواک منتقل شد که ظاهراً قرار بود اداره چهارم ساواک در آن ساختمان باشد. ساختمان جدا از باغ مهران، مقر ساواک، در چند خیابان بالاتر از آن در انتهای یکی از خیابان‌های فرعی سلطنت‌آباد که امروزه خیابان پاسداران نامیده می‌شود قرار داشت. فرماندهی سپاه مرکب از آقایان علی دانش منفرد، محمد غرضی، محسن رفیق‌دوست، دکتر افروز و بنده بود.<sup>۱۱</sup>

اما محسن رفیق‌دوست ایده سپاه پاسداران را متعلق به شهید محمد منتظری می‌داند و می‌گوید: «من در کمیته فعالیت می‌کردم که در مجلس شورای ملی استقرار یافته بود تا این که یک روز شهید محمد منتظری را دیدم. صدایم کرد و گفت: امام همین الان فرمان تشکیل سپاه پاسداران را به آقای لاهوتی دادند. بلافاصله با آقایان مطهری و بهشتی تماس گرفتم که به من گفتند: «همین الان برو و در جلسه‌ای که برای تشکیل سپاه پاسداران به راه افتاده شرکت کن.» محل برگزاری جلسه، مرکز لجستیکی ارتش در خیابان عباس‌آباد فرمانداری نظامی بود. من بلافاصله به آنجا رفتم و دیدم که عده‌ای از آقایان از جمله صباغیان، تهرانیچی، دانش منفرد آشتیانی، لاهوتی، محسن سازگارا و غلامعلی افروز و عده‌ای دیگر از بچه‌ها نشسته‌اند و دارند درباره این موضوع صحبت می‌کنند. من وارد شدم و برگه‌ای را برداشتم و روی آن نوشتم: «سپاه پاسداران تشکیل شد از ۱- محسن رفیق‌دوست...» و کاغذ را کنار دست بچه‌ها گذاشتم و به دنبال آن با صحبت‌هایی که شد، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شکل گرفت. همان جا با بحث‌هایی که در گرفت قرار شد تا مسئولیت‌ها هم واگذار شوند. در همان جلسه آقای دانش منفرد فرمانده سپاه، غلامعلی افروز مسئول پرسنلی و من مسئول تدارکات، آقای جلیل ضربابی مسئول آموزش و عبدالله محمودزاده مسئول بخشی دیگر شدیم. سپس در پی یافتن محلی مناسب برای استقرار دفتر دائمی سپاه برآمدیم. ابتدا به ساواک وزارت اطلاعات کنونی رفتیم. ابراهیم یزدی آنجا را تحویل گرفته بود و در اختیار ما قرار نداد. بعد از آن به اداره چهارم ساواک که بالاتر از اداره مرکزی بود، رفتیم که درش بسته بود. خلاصه آنجا را تحویل گرفتیم و بدون این که امکاناتی داشته باشیم با عنوان دفتر مرکزی سپاه استقرار یافتیم.<sup>۱۲</sup>

محسن رفیق‌دوست درباره سابقه افراد تشکیل دهنده سپاه می‌گوید:

«علی آقای دانش منفرد از مدرسه رفاه رفته بود و بقیه هم اغلب دانشجویان مبارز خارج

۱۱. محسن سازگارا کیست؟ سایت تابناک، ۲۹ دی ۱۳۸۸، شماره خبر ۸۲۴۳۷، Tabnakir.  
۱۲. داود قاسم‌پور، خاطرات محسن رفیق‌دوست، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، صص ۱۷۴-۱۷۵.

فصل هفتم: پاسداری، دغدغه‌های همگانی □

از کشور بودند، مانند آقای محمدابراهیم سنجقی،<sup>۱۳</sup> محسن سازگارا، علی محمد فرزین<sup>۱۴</sup>، حسن عابدی جعفری<sup>۱۵</sup> و... حتی تعدادی از آنها با امام به ایران آمده بودند. آشنایی آنها با دکتر یزدی باعث شد که به آنجا بیایند.<sup>۱۶</sup>

اما جدا از تشکیلات زیر نظر دولت موقت گروه‌های دیگر انقلابی و وفادار به انقلاب اسلامی نیز برای ایجاد یک تشکیلات نظامی دست به کار شدند و تشکیلات جداگانه‌ای را در پادگان جمشیدیه ایجاد کردند. زندانیان سیاسی رژیم گذشته، بخش اصلی این گروه را تشکیل می‌دادند. آنها نیز تشکیلات خود را «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» نامیدند. جواد منصوری<sup>۱۷</sup>، عباس آقازمانی (ابوشریف)، عباس دوزدوزانی و ابراهیم حاج محمدزاده از مؤسسين

۱۳. محمدابراهیم سنجقی از دانشجویان ایرانی عضو انجمن اسلامی دانشجویان امریکا و پس از پیروزی انقلاب از مؤسسان سپاه پاسداران بود. او در دوران جنگ تحمیلی سمت‌های مهمی چون فرماندهی قرارگاه حمزه سیدالشهدا (غرب کشور)، فرماندهی ستاد مشترک سپاه و رابط سپاه و هاشمی رفسنجانی را عهده‌دار بود. سنجقی هم اکنون استاد دانشگاه تهران در رشته مدیریت است. ۱۴. علی محمد فرزین یزدی از اعضای اصلی انجمن اسلامی دانشجویان اروپا در انگلیس بود. فرزین که در سال ۱۳۵۲ به انگلستان رفته بود، در دوران حضور امام خمینی در پاریس به این شهر رفت و با پرواز انقلاب به تهران بازگشت. او در کمیته استقبال از امام خمینی مسئولیت تیم خبرنگاران خارجی در کمیته استقبال امام خمینی (ره) را به عهده داشت. سردار علی فرزین عضو هسته مرکزی تاسیس سپاه پاسداران بود و سمت‌های مهمی چون دبیری شورای عالی سپاه را به عهده داشت. علی فرزین در سال‌های دهه ۷۰ بدون کناره‌گیری از سپاه پاسداران به خدمت در کمیسیون‌های مجمع تشخیص مصلحت نظام و بازرسی بعنه مقام معظم رهبری پرداخت. علی فرزین سرانجام ۱۲ بهمن ۱۳۸۴ در مکه مکره درگذشت.

۱۵. حسن عابدی جعفری در سال ۱۳۳۰ در تهران متولد شد. لیسانس‌های زبان انگلیسی و مدیریت بازرگانی را در سال ۱۳۵۲ گرفت و برای ادامه تحصیل با استفاده از بورسیه مدرسه عالی بازرگانی عازم ایالات متحده امریکا شد و مدرک دکترای خود را از دانشگاه ایالتی تگزاس در زمینه مدیریت دریافت کرد. عابدی جعفری که از فعالان اصلی انجمن اسلامی دانشجویان امریکا بود، در دوران حضور امام در پاریس به واسطه آشنایی با ابراهیم یزدی به فرانسه رفت و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بازگشت. وی از مؤسسان سپاه پاسداران و اولین رئیس ستاد مرکزی سپاه بود. در دوره نخست‌وزیری شهید رجایی معاون وزیر بازرگانی و در سال ۶۲ پس از استعفا حسیب‌الله عسگرآولادی در سال ۱۳۶۱ وزیر بازرگانی شد. دوران وزارت بازرگانی عابدی جعفری با انتقادات فراوانی روبرو شد به گونه‌ای که رئیس‌جمهور وقت اعلام کرد تا زمانی که عابدی جعفری وزیر بازرگانی است در جلسات هیئت دولت شرکت نمی‌کند. عابد جعفری در مجلس سوم نتوانست رأی اعتماد بگیرد. او در سال‌های بعد به تدریس در دانشکده مدیریت دانشگاه تهران پرداخت. عابدی جعفری از مسئولین ارشد ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی در سال ۸۸ بود و دو بار در فتنه ۸۸ دستگیر شد.

۱۶. چهار سپاه یکی شد، سایت رجانیوز، ۳۱ فروردین ۱۳۹۰، شماره خبر ۸۵۴۷۱، Rajanews.com

۱۷. جواد منصوری در سال ۱۳۲۴ در کاشان متولد شد و در سن پنج سالگی پس از سفر پدرش به تهران، به همراه خانواده به این شهر مهاجرت کرد. دوران تحصیل را در دبستان نوشیروان و دبیرستان علوی گذراند. در نوجوانی رفت و آمدهایی در انجمن اسلامی دانش آموزان در منزل لطف‌الله میثمی داشت. با آغاز مبارزات نهضت اسلامی به واسطه میرمحمدصادقی به عضویت حزب ملل اسلامی در آمد و در آنجا با احمد منصوری (برادرش)، احمد احمد، رضا اژتیان و حمید خان‌محمد یک حوزه حزبی را تشکیل داد. با افشای حزب ملل اسلامی پس از دستگیری محمدباقر صنوبری در مهرماه ۱۳۴۴، جواد منصوری بلافاصله بازداشت و به عنوان متهم ردیف دوازدهم در دادگاه حزب ملل اسلامی محاکمه و به شش سال حبس محکوم شد. منصوری در زندان دیپلمش را گرفت و در اول فروردین ۱۳۴۸ پس از گذراندن بیش از نیمی از محکومیتش آزاد و بلافاصله در شهریور ۱۳۴۸ در رشته اقتصاد دانشگاه تهران پذیرفته شد. اواخر سال ۱۳۴۸ به همراه احمد منصوری، عباس آقازمانی، احمد احمد و علیرضا سپاسی آشتیانی گروه حزب‌الله را بنیان‌گذاری کرد. در سال ۱۳۵۱ با تصمیم شورای سه نفره حزب‌الله و با واسطه‌گری مصطفی جوان خوشدل، گروه حزب‌الله در سازمان مجاهدین خلق ادغام شد، اما جواد منصوری حاضر به پذیرش کامل این تصمیم نشد و از این گروه کناره گرفت. پس از چند سال فعالیت سیاسی و فرهنگی، در خرداد ۱۳۵۱

این تشکیلات بودند. آیت‌الله موسوی اردبیلی رابط این گروه با شورای انقلاب بود. ابراهیم حاج محمدزاده درباره نحوه تأسیس سپاه جمشیدیه حرف‌های جالبی دارد:

«من آن زمان در مدرسه رفاه بودم که آقای موسوی اردبیلی پیغام فرستاد من در مسجد امیرالمؤمنین نزدیک میدان انقلاب دست تنها هستم و اگر می‌شود چند نفر برای کمک به من بیایند. وقتی این پیغام رسید، من و شهید رجایی در مدرسه رفاه روی پله‌ها نشسته بودیم. ایشان گفت: «اگر من جای تو باشم می‌روم آنجا.» من هم دیدم در آنجا افراد زیادند و قبول کردم و رفتم. غروب بود که به مسجد رسیدم. آقای اردبیلی با لهجه زیبایی آذری خود گفت: «قربان شما بروم. کجا بودی؟» خیلی اوضاع به هم ریخته بود. عده‌ای اسلحه آورده بودند و می‌گفتند: «چه کار کنیم؟» یک عده افغانی و برادر ناتنی شاه را هم گرفته بودند. تا من رسیدم، ایشان رفت و کارها را به من سپرد. ما هم افغانی‌ها را به خط و برایشان صحبت کردیم که انقلاب شده است و مواظب باشید که دست از پا خطا نکنید. اسلحه‌ها را هم جمع و در زیرزمین مسجد انبار کردیم. برادر ناتنی شاه را هم کمی نگه داشتیم و بعد او را رها کردیم. روزها و شب‌ها بدین منوال می‌گذشت. یک شب یکی از افراد محل، ما و آقای اردبیلی را برای شام به منزلش دعوت کرد و رفتیم. صاحبخانه از فرط خستگی به‌طور نشسته در میان صحبت‌ها به خواب رفت! در چنین شرایط سختی آقای موسوی اردبیلی گفت: «شورای انقلاب تصمیم به تشکیل سپاه گرفته و قرار است فردا برویم پادگان جمشیدیه و آنجا مکانی را برای تشکیل هسته‌های اولیه در اختیار بگیریم.» صبح من و آقای اردبیلی و محمد منتظری به پادگان جمشیدیه رفتیم که آن وقت مسئولیتش با یکی از سرهنگ‌های ارتش بود. به اتاق ایشان رفتیم و صحبت کردیم. او هم گفت پادگان که مال ارتش است و نمی‌توانیم به شما بدهیم، اما باشگاه افسران و دو منزل سازمان نزدیک به آن را به شما می‌دهیم. یکی از این خانه‌ها متعلق به سرهنگ وشمگیر بود. این فرد کسی بود که در مراسم تاج‌گذاری شاه، درفش کاویانی معروف را حمل می‌کرد و به دست شاه می‌داد. به این شکل باشگاه افسران

---

در منزل پدری‌اش دستگیر و به شدت در زندان اوین شکنجه شد. منصور طولانی‌ترین دوره‌های بازجویی را داشت و تا شهریور ۵۲ ممنوع‌الملاقات بود. او در محکمه‌ای نمایشی به یازده سال حبس محکوم شد. در زندان با پرویز یعقوبی و محمد محمدی از اعضای ارشد سازمان مجاهدین ارتباط داشت، اما این ارتباطات قطع و به شدت با اعضای سازمان مجاهدین خلع درگیر شد. در اردیبهشت ۵۶ به زندان مشهد تبعید و در ۲۲ اذر ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد. پس از مراجعت به تهران، عضو کمیته استقبال از امام خمینی و در مدرسه رفاه مستقر شد. پس از پیروزی انقلاب سمت‌های فرماندهی کل سپاه پاسداران، معاونت فرهنگی سپاه، معاونت فرهنگی و کنسولی وزارت امور خارجه، معاونت آسیا و اقیانوسیه وزارت امور خارجه، سفارت ایران در پاکستان و چین و معاونت فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی را به عهده داشت. هم‌اکنون معاون اطلاع‌رسانی و اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی است.

فصل هفتم: پاسداری، دغدغه‌ای همگانی □

پادگان جمشیدیه و آن دو منزل سازمانی اولین محل‌های استقرار سپاه شدند. تاریخ آن هم اواخر بهمن و چند روزی پس از پیروزی انقلاب بود.

از همان روزها شروع به اسم‌نویسی کردیم و خیلی‌ها با اسلحه و بی‌اسلحه برای عضویت در سپاه می‌آمدند. البته یک گزینش اولیه هم که بیشتر جنبه اعتقادی داشت، می‌کردیم. از همان اول هم بنا را بر کار سازمانی گذاشته بودیم و افراد را گزینش می‌کردیم. احتیاج به هیچ فراخوان و اطلاعیه‌ای نبود و مردم، به‌خصوص جوانان، خودشان وقتی مطلع می‌شدند، می‌آمدند. جریانات مختلفی هم پیش می‌آمدند. مثلاً به ما اطلاع دادند که یک شرکت خدمات رفاهی و اسکان کلیه مستشاران آمریکایی را به عهده دارد. ما رفتیم و منازل متعدد سازمانی آنها را پیدا کردیم و دیدیم وسایل کامل و دست نخورده زندگی آنجا هست. خودشان هم که رفته بودند. حدود ۲۰، ۳۰ پیکان نو هم در این خانه‌ها بود. ما هم که پولی نداشتیم و اینها را مصادره کردیم و اینها اولین وسایل سپاه شد.

مورد دیگر این‌که فردی به نام آقای لولاچیان به من تلفن زد و گفت مرکزی در خیابان سلطنت‌آباد به نام خلیج وجود دارد که منافقین آنجا را گرفته‌اند. آنجا جای مهمی است، بروید و آنجا را بگیرید. آنجا محل استقرار و کار مستشاران آمریکایی بود. آمریکایی‌ها هم که از قبل احتمال می‌دادند ممکن است مشکلی برایشان پیش بیاید، در آنجا تدارکات عجیبی دیده بودند، به شکلی که اگر یک سال ارتباطشان کاملاً با بیرون قطع می‌شد به چیزی احتیاج پیدا نمی‌کردند و همه چیز اعم از ماشین‌های مختلف اداری، وسایل مخابراتی و استراق‌سمع، مواد خوراکی شامل انواع و اقسام مشروبات الکلی و غیره در اختیارشان بود. فقط ۲۰۰، ۳۰۰ نوع پاکت با تیراژ بسیار بالا برای کارهای اداری خود داشتند.

وسایل مخابراتی‌شان هم خیلی عجیب بود و با همه جای دنیا در ارتباط بودند. یک نفر یکی از این بی‌سیم‌ها را برداشت و به انگلیسی و فارسی گفت: «مرگ بر آمریکا» که ما دیدیم از فرودگاه تماس گرفتند و گفتند: «آقا شما با فرودگاه تماس گرفته‌اید. لطفاً دستگاه را خاموش کنید.» منافقین قبل از ما آنجا رفته و وسایل قیمتی و مقداری از تسلیحات را برده بودند. البته خیلی از سلاح‌ها هم در گاو‌صندوق‌های عظیم بود که به دست ما افتاد. مورد عجیب و جالب آن‌که آمریکایی‌ها نتوانسته بودند دلارها را ببرند و آنها را در بشکه‌های ۲۰۰ لیتری ریخته و آتش زده بودند. از خاکستر آنها که به جا مانده بود، مشخص بود که مقدارشان خیلی زیاد بوده است. وسایل آن ساختمان آن قدر زیاد بود که تا مدت‌ها تدارکات سپاه از

انجا تأمین می‌شد. همه وسایل و آذوقه‌ها هم خارجی و درجه یک بودند و هر چیزی هم

پیدا می‌شد. حتی بعضی چیزها بود که ما نمی‌دانستیم چیست.<sup>۱۸</sup>

تشکیلات نظامی سوم مربوط به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود. سازمان مجاهدین انقلاب که در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب پایه‌ریزی شده بود، در مقایسه با دیگر گروه‌ها، بیشترین سابقه تشکیلاتی و نظامی را داشت. گروه‌های تشکیل‌دهنده این سازمان قبل از پیروزی در قالب سازمان‌های مخفی مرسوم کار می‌کردند. این سازمان با راهنمایی‌های شهید آیت‌الله مطهری به وجود آمده بود. سازمان مجاهدین انقلاب یک تشکل سیاسی - نظامی بود که بخش نظامی‌اش به صورت مستقل با حضور محسن رضایی، محمدباقر ذوالقدر، حسن واعظی، مرتضی الویری، شهید محمد بروجردی و رحیم صفوی که در لبنان آموزش چریکی دیده بودند، به داوطلبان گزینش شده آموزش نظامی می‌داد.

اما رهبری گروه چهارم با شهید محمد منتظری بود. ایده اولیه تشکیل نیرویی با عنوان سپاه پاسداران از سوی شهید منتظری ارائه شده بود. محمد منتظری برخی از کماندوهای فلسطینی را به ایران آورد و در کنار آنها برخی افسران ارتش مانند شهید یوسف کلاهدوز<sup>۱۹</sup>، شهید موسی نامجو<sup>۲۰</sup> و کتیرایی را نیز برای آموزش نیروها به کار گرفت. محل استقرار گروه محمد منتظری که به پاسا معروف بود ساختمان کنونی اداره گذرنامه در شهر آرا بود. اصغر جمالی معروف به ابوحنیف جانشین وقت محمد منتظری در این باره می‌گوید:

«محمد منتظری خدمت شهید مطهری رفت و گفت ما می‌خواهیم چنین تشکیلاتی را به

---

۱۸. سپاه برخاسته از امت برای حفظ انقلاب گفت‌وگو با ابراهیم حاجی محمدزاده، روزنامه کیهان، ۱ اردیبهشت ۱۳۸۷، ص ۹.  
۱۹. شهید یوسف کلاهدوز در دی‌ماه ۱۳۲۵ در شهرستان قوچان متولد شد. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در قوچان گذراند و سپس وارد ارتش شد و پس از گذراندن دوره‌های ویژه وارد گارد شاهنشاهی شد. در همین حال شهید کلاهدوز ارتباطات گسترده‌ای با شهید بهشتی و شهید حسن آیت برقرار کرد. او در سال‌های پایانی رژیم پهلوی در دانشکده افسری تدریس می‌کرد. پس از ورود امام خمینی به تهران، او نقش مهمی در تسخیر پادگان‌های ارتش و ناکامی کودتای ارتش در روز ۲۱ بهمن داشت. شهید یوسف کلاهدوز از مؤسسان سپاه پاسداران و اولین مسئول آموزش سپاه بود و سپس مسئول ستاد مرکزی سپاه و قائم مقام فرماندهی سپاه شد. شهید کلاهدوز در انفجار هشت شهریور ۱۳۶۰ مجروح شد و یک ماه بعد در هفتم مهر پس از عملیات ثامن‌الائمه در بازگشت به تهران در سقوط هواپیمایی سی ۱۳۰ به همراه شهید ولی‌الله فلاحی، شهید موسی نامجو، شهید جواد فکوری و شهید محمد جهان‌آرا به شهادت رسید.

۲۰. شهید سید موسی نامجو در ۲۶ آذر ماه ۱۳۱۷ در بندر انزلی متولد شد و در سال ۱۳۳۷ به عنوان یکی از بهترین شاگردان دیپلم ریاضی گرفت و وارد دانشکده نقشه‌برداری دانشکده افسری شد و با مدرک لیسانس نقشه‌برداری (درجه ستوان دومی) در سال ۱۳۴۰ از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل شد. با زبان‌های فرانسه و انگلیسی آشنایی داشت و در زمان پیروزی انقلاب، عضو هیئت علمی دانشکده افسری بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سمت فرماندهی دانشکده و پس از شهادت دکتر چمران به عنوان نماینده امام در شورای عالی دفاع منصوب شد. به‌قدری با امام محشور بود که امام او را سید موسی خطاب می‌کردند. در کابینه شهید باهنر، وزیر دفاع بود. در ۷ مهرماه ۱۳۶۰ در سانحه سقوط هواپیمایی سی ۱۳۰ به همراه شهیدان فلاحی، فکری، کلاهدوز و محمد جهان‌آرا به شهادت رسید.

فصل هفتم: پاسداری، دغدغه‌ای همگانی □

وجود آوریم. شهید مطهری هم او را تأیید کرد. بعد شهید منتظری و شهید مطهری نزد امام رفتند و موضوع را با ایشان در میان گذاشتند و امام نیز موضوع را تأیید کردند و در واقع مجوز کار را به شهید منتظری دادند.<sup>۲۱</sup>

محسن رفیق دوست درباره عدم همکاری گروه محمد منتظری با دولت موقت می‌گوید:  
«دلیل عمده شهید محمد منتظری از نپیوستن به سپاه این بود که سپاه زیر نظر دولت موقت بود. او اعتقاد داشت که سپاه نباید زیر نظر دولت موقت باشد و باید مستقل شود؛ بنابراین از ابتدای تشکیل سپاه وارد سپاه نشد. ایشان بیشتر با شهید بهشتی در ارتباط بود... شهید محمد منتظری به سپاه نیامد و تشکیلات خودش را در گارد دانشگاه نگه داشت. او عقاید خاصی داشت و کم‌کم از روند ماجراها ناراحت شد. او معتقد بود که انقلاب دارد منحرف می‌شود، به همین دلیل هم به جمع ما نمی‌آمد. یک روز با ابوشریف قرار گذاشتیم که به دفتر شهید منتظری برویم. رفتیم در این باره که این مکان را تعطیل کند، صحبت کردیم. موقع آمدن، ما را به دستور شهید منتظری با این استدلال که باید قبول کنیم که با ایشان همکاری کنیم، بازداشت کردند. ما این امر را موکول به آینده کردیم و بعد از یکی دو ساعت از آنجا بیرون آمدیم. مدتی گذشت و آنجا را تحویل گرفتیم و دفتر ایشان هم تعطیل شد.»<sup>۲۲</sup>

به این ترتیب، چهار گروه مسلح و مستقل با هدفی یکسان، یعنی حراست از انقلاب اسلامی و با مرامی تقریباً مشابه به وجود آمدند. هر یک از این گروه‌ها برای خود تعهد و رسالت پاسداری از انقلاب اسلامی را قائل بودند. این امر بی‌تردید می‌توانست از لحاظ تشکیلاتی و تعیین برنامه مدیریت، اختلاف‌ها و اصطکاک‌هایی را در پی داشته باشد، از این رو ضرورت ادغام تشکلهای مسلح مذهبی و ایجاد یک تشکیلات منسجم هر روز بیش از پیش احساس می‌شد.

این ضرورت در شورای انقلاب مطرح شد و شورا اکبر هاشمی رفسنجانی را مأمور هماهنگی و یکپارچه‌سازی این گروه‌ها کرد، امری که در نهایت منجر به تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. هاشمی رفسنجانی برای تحقق این هدف، یک گروه دوازده نفره را از اعضای گروه‌های یاد شده تشکیل داد. اعضای این گروه دوازده نفری عبارت بودند از: محسن سازگارا، محمد غرضی، هاشم صباغیان، محسن رفیق دوست از سوی حسن لاهوتی، یوسف کلاهدوز، عباس دوزدوزانی، جواد منصوری و ابوشریف (عباس آقامانی) از هسته جمشیدیه و

۲۱. چهار سپاه یکی شد، سایت رجانویز، ۳۱ فروردین ۱۳۹۰، شماره خبر ۸۵۴۷۱ Rajanews.com.

۲۲. داود قاسم‌پور، خاطرات محسن رفیق دوست، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۱۷۶ و صص ۱۸۱-۱۸۲.

محسن رضایی، محمد بروجردی، مرتضی الویری و یوسف فروتن از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی. همچنین گفته می‌شود محمد منتظری، محمد کاظم موسوی بجنوردی و علی دانش منفرد هم در این گروه عضویت داشتند.

### ماجرای کلت رفیق دوست و جلسه چهار نفره

اما محسن رفیق دوست ماجرای ایجاد گروه دوازده نفره را به گونه‌ای دیگر روایت می‌کند: «احساس می‌کردم این سپاهی که در حال شکل‌گیری است، سپاهی نیست که مد نظر امام بوده است. از طرف دیگر در سه تشکل دیگر هم نیروهایی به صورت مسلح فعالیت می‌کردند که شامل گارد انقلاب تحت نظر ابوشریف، گارد دانشگاه (پاسا) با نظارت شهید محمد منتظری و افراد گروه‌های مسلح مبارز قبل از انقلاب بودند که سازمان مجاهدین شکل داده بود و در ساختمان کیا در خیابان دکتر شریعتی و ساختمانی در بهارستان فعالیت می‌کردند. یک روز تصمیم گرفتم مراکز فعال دیگر را هم به هر نحو ممکن در سپاه ادغام کنم، بنابراین از ابوشریف و شهید محمد منتظری و شهید محمد بروجردی از سوی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی دعوت کردم و در اتاقی را که در آن جمع شده بودیم، قفل کردم. یک کلت کمربندی ۴۵ داشتم. آن را روی میز گذاشتم و گفتم افرادی که از هر چهار گروه موجود می‌شناسم، همه یک هدف را تعقیب می‌کنند که همانا ایجاد نیرویی برای حفاظت از انقلاب است. شما مبنای قانونی ندارید. حکم ما از سوی امام است که ما را زیر نظر دولت موقت مجاز به فعالیت کرده است. انتقاد عمده آنها به سپاه نظارت دولت موقت بر آن بود. گفتم در هر صورت این حکم امام است و اگر در این جلسه نتوانیم به نتیجه‌ای برسیم، اول شما سه نفر را می‌کشم، بعد خودم را و همه را راحت می‌کنم. خوشبختانه دوستان در آن جلسه به این نتیجه رسیدند که حرفم منطقی است و بهتر است بنشینیم و برای ادغام با هم مذاکره کنیم. قرار شد از هر کدام از این مراکز سه نفر انتخاب شوند و این دوازده نفر بنشینند و موضوع ادغام را پیگیری کنند.»<sup>۲۳</sup>

از این گروه دوازده نفره، محسن رضایی، محسن رفیق دوست و عباس دوزدوزانی به عنوان نماینده گروه‌های سه‌گانه فوق در اواخر فروردین ۱۳۵۸ در قم به دیدار امام خمینی رفتند. استدلال اصلی آنها لزوم استقلال سپاه پاسداران از دولت موقت بود. امام خمینی هم در این دیدار

۲۳. همان جا.



فصل هفتم: پاسداری، دغدغه‌ای همگانی □

دستور ایجاد یک نیروی مسلح مکتبی مستقل از دولت موقت را صادر کردند. این دستور عملاً فرمان تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود.

روایت عباس دوزدوزانی از روند تأسیس سپاه پاسداران خواندنی است:

«در آن مقطع یک شورای دوازده نفره از این چهار جریان تشکیل شد. از طرف ساتجا شهیدان منتظری، موسی نامجو و یوسف کلاهدوز، از طرف سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی شهید محمد بروجردی، محسن رضایی، محسن سازگارا و گاهی مرتضی الویری، از طرف دولت موقت محسن رفیق‌دوست، حسن عابدجعفری و دکتر غلامعلی افروز، از طرف زندانیان سیاسی قبل از انقلاب جواد منصوری، ابوشریف، بنده و برخی مواقع ابراهیم محمدزاده و از طرف شورای انقلاب موسوی اردبیلی و گاهی هاشمی رفسنجانی در جلسات شرکت می‌کردند. در این جلسات درباره تشکیل این بازوی نظامی بحث و گفت‌وگوی بسیاری صورت گرفت. حضور نمایندگانی از سوی شورای انقلاب در جلسات این هسته دوازده نفره نشان‌دهنده این بود که هم این قضیه جا افتاده و هم با توجه به ارتباط با شورای انقلاب، حمایت این شورا را کسب کرده است. البته در ابتدای کار طبیعی بود که هر جریانی نظرات خود را مهم می‌دانست، ولی به تدریج پس از چندین جلسه دیدگاه‌ها به یکدیگر نزدیک‌تر شدند و شورای دوازده نفره به وحدت رسیدند. شاید در هر تشکیلاتی دیدگاهی مطرح می‌شد، ولی در اصل مشکلی وجود نداشت.

در آخرین روز فروردین سال ۵۸ که امام خمینی در قم به سر می‌بردند، اعضای شورای دوازده نفره به این نتیجه رسیدند که برای کسب تکلیف از امام خدمت ایشان برسند و نتیجه تصمیمات خود را به اطلاعشان برسانند، به همین جهت شورا تصمیم گرفت که بنده و آقایان محسن رضایی و رفیق‌دوست خدمت امام برسیم. ما امام خمینی را در اتاقی که ایشان تفسیر سوره حمد را می‌فرمودند ملاقات کردیم. در آن دیدار امام به ما فرمودند: «مسئله‌ای که دنبال می‌کردید چه شد؟» من گفتم: «تقریباً به نتیجه رسیده‌ایم، ولی هنوز دولت موقت به‌ویژه آقای ابراهیم یزدی معتقدند که سپاه را باید دولت تشکیل دهد.» امام این مطلب را نفی کردند و فرمودند: «بروید سپاه را تشکیل بدهید.» ما این فرموده امام را فرمان دانستیم و با شور و شفع به تهران بازگشتیم و در جلسه شورای دوازده نفره، سخنان امام را به دوستان اعلام کردیم. در آن جلسه دوستان به بنده مأموریت دادند تا بیانیه تشکیل سپاه پاسداران انقلابی را بنویسم. در روز دوم اردیبهشت ۵۸ این بیانیه در روزنامه اطلاعات چاپ

شد. ما در آن بیانیه ضرورت، اهداف و وظایف سپاه را شرح داده بودیم»<sup>۲۴</sup>  
ابراهیم حاج محمدزاده هم که در جلسات اولیه تأسیس سپاه حاضر بود، روند تشکیل این  
جلسات را این گونه توضیح می‌دهد:

«یک روز من با یکی از همان پیکان‌ها با هماهنگی قبلی دنبال آقای جواد منصوری که  
از دوستان با سابقه مبارزاتی بود، به مدرسه رفاه رفتم (البته افراد دیگری هم بودند). برای  
سازمان دادن سپاه، جلسات و بحث‌ها زیر نظر آقای هاشمی در جمشیدیه برگزار می‌شد.  
چهار گروه هم در جلسات حضور داشتند. یک گروه همان سپاه دولت موقت بود، گروه  
دوم سپاه پادگان جمشیدیه یا همان شورای انقلاب، گروه سوم هم سپاه محمد منتظری  
بود چون ایشان هم در خیابان ستارخان تشکیلات مستقلی را راه‌اندازی کرده بود. گروه  
چهارم متشکل از تعدادی گروه‌های کوچک بود که بیشتر شهرستانی و در حال شکل‌دهی  
ائتلافی به نام سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند. افرادی مثل شهید بروجردی، محسن  
رضایی و بهزاد نبوی جزو این ائتلاف بودند. محل استقرارشان هم در خیابان شریعتی در  
ساختمانی به نام توحید بود.

جلسات خیلی طولانی بودند و افراد مختلفی هم می‌آمدند. بعد از گفت‌وگوهای بسیار  
قرار شد برویم و در ساختمان اداره چهارم ساواک که محل استقرار سپاه دولت موقت بود،  
مستقر شویم. بعد از مدتی آقای جواد منصوری از طرف امام حکم فرماندهی گرفت و  
آقای لاهوتی هم نماینده امام در سپاه شد، ولی پس از مدتی از سپاه رفت. حضرت امام  
در آن زمان به قم رفته بودند. سپاه برای اولین بار به صورت منسجم خدمت ایشان رفت  
و بیانیه‌ای خوانده شد. آن بیانیه را من خواندم. نیروهای سپاه در آنجا با لباس مخصوص  
به خدمت امام رسیدند. نکته‌ای که نباید در این ماجرا فراموش شود نقش شهید کلاهدوز  
در تشکیل سپاه است. ایشان همراه محمد منتظری آمده بود. گاهی هم شهید نامجو با آنها  
می‌آمد. شهید کلاهدوز زمینه‌های اولیه نظامی شدن سپاه را فراهم کرد و حتی لباس سپاه و  
آرم آن هم توسط ایشان طراحی شد. ایشان نقش ارزنده و برجسته‌ای در این قضیه داشت.  
اخلاص، ایمان و عشق ایشان هم زبانزد همه بود و ایشان باعث ایجاد ارتباط و همکاری  
میان سپاه و افراد انقلابی و ارتش بود»<sup>۲۵</sup>

۲۴. روایتی دیگر از تأسیس سپاه، گفتگو با عباس دوزدوزانی، روزنامه اعتماد ملی، ۳ اردیبهشت ۱۳۸۷، ص ۱۶.  
۲۵. سپاه برخاسته از امت برای حفظ انقلاب گفت‌وگو با ابراهیم حاجی محمدزاده، روزنامه کیهان، ۱ اردیبهشت ۱۳۸۷، ص ۹.

فصل هفتم: پاسداری، دغدغه‌ای همگانی □

البته پیش از تشکیل سپاه واحد، برخی واحدها به خصوص سپاهی که در جمشیدیه شکل گرفته بود و محمد غرضی فرماندهی عملیاتی آن را به عهده داشت، در برابر ادغام نیروهای مسلح مقاومت می‌کرد. محمد غرضی خود در این باره می‌گوید:

«بنده در اواخر سال ۵۷ خدمت حضرت امام رفتم و مجوزی برای تشکیل سپاه گرفتم. به محض این که این مجوز صادر شد، دولت موقت و بقیه درگیر شدند. اولین اتفاقی که افتاد این بود که دولت موقت گفت ما سپاه را تشکیل می‌دهیم. من فرمانده سپاه بودم، اما آقای ابراهیم یزدی و دوستانشان ما را برنتابیدند و خودشان فرمانده تعیین کردند و ما به تدریج فاصله گرفتیم. به نظر آقای یزدی مدتی مسئولیت داشت. زمانی که من فرمانده بودم، آقای دانش منفرد در آنجا مأموریت داشت و آنها بیشتر با او کار می‌کردند. یک اتفاق دیگر هم افتاد و آن این که آقای ابوشریف را به جای من گذاشتند.<sup>۲۶</sup> ابوشریف مرا می‌شناخت و زمانی که آمد و دید من در اتاق فرماندهی سپاه نشسته‌ام. رفت بیرون و من یکدفعه صدای رگبار شنیدم. آمدم بیرون و دیدم ابوشریف کف زمین را به رگبار بسته است. فهمیدم منظور این است که شما بروید. من رفتم خدمت حضرت امام. دیگران نبودند، اما آقای رفیق دوست و افراد دیگر خیلی تمایل داشتند که فرمانده باشند. من فرمانده بودم و در اتاق فرماندهی نشسته بودیم که شهید محمد منتظری به همراه آقای هاشمی رفسنجانی و آقای جواد منصوری آمدند و گفتند می‌خواهیم فرمانده تعیین کنیم. گفتم فرمانده که داریم.

به هر حال هفت هشت نفری در همان جا جمع شدند و آقای هاشمی رأی‌گیری و جواد منصوری را به عنوان فرمانده انتخاب کردند. من دیدم که هدف آنان برداشتن من است. رفتم خدمت حضرت امام و گفتم که آقایان نظرشان این بوده است که آقای منصوری فرمانده شود. حضرت امام گفتند: «منصوری کیست؟» من گفتم: «از آقایان بپرسید.» کسانی که در قدرت سیاسی بودند، شخصی مانند مرا که خیلی به آنها نزدیک نبود، برای فرماندهی سپاه نمی‌خواستند. من وابسته به گروه خاصی نبودم و صرفاً وابستگی خاصی به حضرت امام داشتم، لذا مجموعه نهضت آزادی، حزب جمهوری، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و گروه‌های دیگر مرا بر نمی‌تابیدند.»<sup>۲۷</sup>

۲۶. علی محمد فرزین درباره جابه‌جایی ابوشریف و غرضی می‌گوید: «ابوشریف که آمد به عنوان فرمانده عملیات سپاه منصوب شد. علی القاعده باید آقای غرضی می‌شد، ولی چون در دستگیری مجتبی طالقانی نقش داشت، از ناحیه آیت‌الله طالقانی روی او حساسیت بود و لذا در شورای انقلاب مطرح نشد و آقای ابوشریف فرمانده عملیات شد.»

۲۷. اگر آر.پی. جی داشتیم خرمشهر سقوط نمی‌کرد، گفتگو با محمد غرضی، روزنامه اعتماد ملی، ۱ مهر ۱۳۸۶، ص ۱۲.

به هر روی در پی فرمان تشکیل سپاه پاسداران، گروه دوازده نفره، اساسنامه‌ای را در ۹ ماده و ۹ تبصره تهیه کرد و به تصویب شورای انقلاب رساند. به دنبال تصویب اساسنامه، شورای انقلاب، احکام شورای فرماندهی سپاه را صادر کرد. جواد منصورى اولین فرمانده سپاه در این باره می‌گوید:

«بعد از تدوین اساسنامه، بحث انتخاب شورای فرماندهی سپاه مطرح شد. در میان حدود ۱۵ نفر که مذاکره‌کنندگان تأسیس سپاه بودند، بحث تشکیل شورای فرماندهی سپاه مطرح شد که طبق اساسنامه دارای هفت عضو بود. به هر حال در مورد شش نفر اعضای شورا تقریباً به نتیجه رسیدند و رأی‌گیری کردند و تصویب شد، اما برای فرماندهی سپاه که شاید حساس‌ترین مسئله بود، بحثی بسیار طولانی همراه با ارائه نظرات مختلف مطرح شد. سرانجام بعد از مذاکرات بسیار طولانی مجموعاً به این نتیجه رسیدند که بنده را به عنوان فرمانده سپاه معرفی کنند. البته من اساساً از ابتدا قصد و برنامه‌ای برای این که در سپاه باشم و نقشی طولانی در سپاه ایفا کنم، نداشتم، چون اساساً یک فرد آموزشی - فرهنگی و علاقمند به فعالیت در همین زمینه هستم، اما عملاً روی هیچ فرد دیگری نتوانستند به توافق برسند و لذا نهایتاً قرار شد فقط به مدت شش ماه فرمانده سپاه باشم تا مقدمات انتخاب فرماندهی که نسبتاً نظر مثبت افراد و جریان‌ها را جلب کند و همچنین توانایی اداره کردن سپاه را هم داشته باشد، فراهم شود.

در آن اوایل، شورای انقلاب هم روی این قضیه تأکید داشت که حتماً باید کسی انتخاب شود که همه قبولش داشته باشند. آیت‌الله طالقانی نسبت به سپاه حساسیت‌های خاصی داشت به خصوص به خاطر برخوردهایی که با بعضی‌ها شده بود و فکر می‌کرد ممکن است بعدها تبدیل به یک قدرت مهارناپذیر بشود، ولی حتی ایشان هم نسبت به فرماندهی من نظر مثبت داد و لذا در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ حکم فرماندهی سپاه و دیگر اعضای شورای فرماندهی به امضای دبیر شورای انقلاب یعنی شهید بهشتی رسید. البته ما کارمان را به صورت پراکنده قبل از این تاریخ شروع کرده بودیم. ما در واقع از ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ مشغول کار بودیم و از ۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ به بعد تشکیلات رسماً یکی شد و مهر و دفتر و آرم و سربرگ همه آنها یکسان شدند و تأسیس سپاه به دستگاه‌های مختلف و مطبوعات اعلام شد. به این ترتیب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کارش را شروع کرد.»<sup>۲۸</sup>

۲۸. اولین حکم فرماندهی سپاه را شهید بهشتی داد، گفتگو با جواد منصورى، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۱۳۸۸، ص ۳۵.

## اولین شورای فرماندهی سپاه

بدین ترتیب جواد منصوری به سمت فرمانده و عضو شورای فرماندهی، عباس آقازمانی (ابوشریف) به سمت مسئول واحد عملیات و عضو شورای فرماندهی، علی محمد بشارتی به سمت مسئول اطلاعات و تحقیقات و عضو شورای فرماندهی، سیداسماعیل داودی شمسبی به سمت مسئول اداری و مالی، محسن رفیق دوست به سمت مسئول تدارکات و مرتضی الویری به سمت مسئول روابط عمومی<sup>۲۹</sup> منصوب شدند و در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با انتشار بیانیه‌ای رسماً اعلام موجودیت کرد، با این حال دولت موقت بنای مخالفت را با سپاه پاسداران گذاشت. جواد منصوری در این باره می‌گوید:

«دولت موقت تقریباً ما را به رسمیت نمی‌شناخت، به‌خصوص از زمانی که اساسنامه تصویب شد و سپاه رسماً زیر نظر رهبری انقلاب قرار گرفت. یکی از شکایت‌هایی که ما همیشه نزد امام مطرح می‌کردیم این بود که دولت موقت با ما همکاری نمی‌کند. تا زمانی که دولت موقت سر کار بود، سپاه مشکلات زیادی چه در تأمین بودجه و امکانات و چه در آزادی عمل داشت. بعد از سقوط دولت موقت زمینه فراهم شد که سپاه و بقیه نهادهای انقلابی یک مقدار تحرک بیشتری پیدا کنند.»<sup>۳۰</sup>

محسن رفیق دوست مسئول تدارکات سپاه هم این مسئله را تأیید می‌کند:

«دولت موقت اصلاً به ما عنایتی نداشت. ما نه اسلحه و نه ماشین داشتیم. دولت موقت شاید به علت این‌که ما بیشتر با شورای انقلاب در ارتباط بودیم، هیچ چیزی را در اختیار ما قرار نمی‌داد. اولین پول را هم که به ما دادند ۲۰ میلیون تومان در وجه آقای هاشمی بود. ایشان هم چک را در وجه بنده پشت‌نویسی کرد و به من داد. همان موقع روزنامه کارگر پشت و روی این چک را چاپ کرد و نوشت که غنائم تقسیم شد. در شهریور ۵۸ نیز ۱۰۰ میلیون تومان به ما دادند. هر وقت از ابراهیم یزدی درخواست ملاقات می‌کردیم، امروز و فردا می‌کرد و نهایتاً ساعت دوازده یا یک یا دو نیمه‌شب به ما وقت می‌داد. آنها هم البته مشغول کار بودند، اما آن ساعت شب خسته بودند. معمولاً من و غرضی و بعضی وقت‌ها هم با خانم مرضیه دباغ به جلسات می‌رفتیم. آنجا متوجه شدم که دولت موقت سپاه را نمی‌خواهد.

بالاخره یک روز در قم به دیدن امام رفتم. خانم دباغ نیز همراهم بود. اتفاقاً سران مجاهدین

۲۹. تنها اسم مرتضی الویری به عنوان مسئول روابط عمومی و تبلیغات سپاه اعلام شد و در واقع سردار یوسف فروتن این مسئولیت را به عهده داشت و سخنگوی سپاه پاسداران بود.

۳۰. همان. اولین حکم فرماندهی سپاه را شهید بهشتی داد.

خلق نیز به دیدن امام آمده بودند. مسعود رجوی، موسی خیابانی و پرویز یعقوبی را دیدم. من در زندان با آنها مسئله داشتم و از اول انقلاب اختلافات بیشتری پیدا کردیم. تا اتاق امام خالی شد، سریع رفتم داخل و از امام خواهش کردم با آنها ملاقات نکنند. امام گفتند: «نه آقا! اینها باید بیایند و حجت بر آنها تمام شود.» خدمت امام عرض کردم: «شما سپاه را زیر نظر دولت موقت تشکیل دادید، اما بار ما با دولت موقت بار نمی شود.» امام گفتند: «چه کار کنیم؟» گفتم: «آقا! سپاه باید زیر نظر شورای انقلاب باشد.» گفتند: «درست است. امر سپاه با شورای انقلاب باشد.» گفتم: «این گفته را مرقوم می فرمایید؟» گفتند: «نخیر. بروید از قول من بگویید.» گفتم: «اجازه بدهید فرمایش شما را بنویسم.» روی کاغذ نوشتم، حضرت امام فرمودند: «امر سپاه با شورای انقلاب باشد» و آن نوشته را بردم به شهید بهشتی دادم.<sup>۳۱</sup> یوسف فروتن<sup>۳۲</sup> هم که عملاً نقش سخنگوی سپاه را در سال ۱۳۵۸ داشت، درباره مخالفت‌های دولت موقت و بنی صدر با سپاه می گوید:

«وقتی انتخاب شدیم با دولت موقت و بعد از آن هم با بنی صدر یک اختلاف زیر بنایی و اساسی داشتیم. آنها می خواستند سپاه محدود و در حد گارد ملی بماند و تحت عنوان گارد ریاست جمهوری تشکیل شود. این با اهدافی که حضرت امام اشاره کرده بودند و قرار شد که سپاهی تشکیل شود که بتواند در جایگاه یک نیروی مسلح قرار بگیرد، متفاوت بود. در این بین مخالفین هم معتقد بودند که ما ارتش داریم و این کافی است، در حالی که اعضای شورای انقلاب و خود حضرت امام معتقد بودند ارتش آن زمان جواگذاری انقلاب نخواهد بود. در این میان عده‌ای از جمله من، سردار عبدالله محمودزاده، سردار مرحوم علی فرزین و دکتر حسن عابدجعفری که خارج از کشور بودیم، بنی صدر را از نزدیک و از پاریس و اروپا می شناختیم و با بنی صدر اختلاف خاصی داشتیم. بنده عضو اتحادیه انجمن‌های

۳۱. پدر موشکی ایران هستم، ناگفته‌های سپاه پاسداران در گفتگو با محسن رفیق دوست، سایت نشریه شهروند امروز، بهمن ۱۳۸۶، [shahrvandemrouz.com](http://shahrvandemrouz.com)

۳۲. یوسف فروتن متولد ۱۳۲۳ در دماوند، بعد از گذراندن تحصیلات ابایی و دبیرستان برای ادامه تحصیل راهی سوئد و آلمان و در آلمان با شهید آیت‌الله بهشتی آشنا شد. پس از بازگشت به تهران در سال ۱۳۵۶ به گروه فلق به رهبری مرتضی الویری پیوست. اصغر شیخی، حسین شریعتمداری و سید مسعود جزایری از اعضای این گروه بودند که به سپاه پاسداران پیوستند. فروتن از اعضای اصلی ستاد استقبال از امام خمینی، معاون آموزشی کمیته مرکزی انقلاب، از مؤسسين سپاه پاسداران و اولین سخنگوی سپاه پاسداران بود. فروتن بعدها سمت‌های مهمی مانند فرماندهی سپاه لرستان، فرماندهی سپاه منطقه ۲ (اصفهان، یزد، چهارمحال و بختیاری و مسئولیت از حفاظت از آیت‌الله خامنه‌ای در دوران ریاست جمهوری ایشان و دو دوره ریاست زندان اوین را به عهده داشت که یک بار به خاطر درگیری با رازینی و فلاحیان استعفا داد و بار دیگر با حکم شهید لاجوردی، مرویان حسینی جایگزین او شد. آخرین سمت فروتن مشاور وزارت دفاع و عضو هیئت مدیره و معاون هماهنگ‌کننده اتکا بود.

فصل هفتم: پاسداری، دغدغه‌ای همگانی □

دانشجویی اروپا بودم و می‌دانستم که او آدم خیلی درستی نیست و مغرور و خودخواهی است. دیدگاهش اسلام ولایتی نبود.<sup>۳۳</sup>

جواد منصوری هم درباره اولین کارکردهای سپاه پاسداران و نخستین مخالفت‌ها با تأسیس این نهاد انقلابی می‌گوید:

«از همان روز اول، سازمان مجاهدین خلق و تمام جریانات چپ و گروه‌های ملی به شدت موضع‌گیری و به خصوص نسبت به اکثر مؤسسين سپاه از جمله من به شدت اعتراض کردند. استدلالشان هم این بود که این افراد سابقه دشمنی با تمام گروه‌های چپ و مجاهدین را دارند. ملی‌گراها هم چندان از انتخاب من استقبال نکردند. علتش هم این بود که آنها می‌دانستند من با جریانات ملی‌گرا موافق نیستم و به هر حال سوابق مرا می‌دانستند. در همان ۶ ماه نخست فعالیت، یعنی نیمه اول سال ۵۸، عملکرد ما طوری شد که حضرت امام در یکی از ملاقات‌هایی که با ایشان داشتیم فرمودند: «با اطلاعاتی که من از اوضاع کشور دارم، اگر سپاه نبود کشور هم نبود.» در همان نیمه اول سال ۵۸، با این که ابتدای کار ما بود، هر جای مملکت مشکلی پیش می‌آمد که کمیته، شهربانی و دادگاه انقلاب نمی‌توانستند حل کنند، نیروهای سپاهی می‌رفتند و حل می‌کردند. ما در آن موقع، همزمان در هفت جبهه تجزیه‌طلبی می‌جنگیدیم. محمدرضا سعادت را در ۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ یعنی فقط یک هفته پیش از تأسیس سپاه، در حالی که اسناد جاسوسی سرلشکر مقربی جاسوس شوروی در ساواک را به وابسته نظامی شوروی در تهران تحویل می‌داد، دستگیر کردیم. این عملیات سپاه تمام نیروهای جاسوسی شوروی را متحیر کرد.

بین سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و ما یعنی من و شهید محمد منتظری و ابوشریف و بخش بسیار مهمی از نیروهای تشکیل‌دهنده سپاه، هیچ‌گونه اختلافی نبود. تنها اختلاف جدی میان ما و بخشی از گروهی بود که در خیابان پاسداران و در مقر ساواک سابق مستقر بودند و جداً معتقد بودند که سپاه باید زیر نظر دولت باشد. البته عده‌ای از آنها سمپات‌های نهضت آزادی و از دوستان دکتر ابراهیم یزدی و در اقلیت بودند، لذا عملاً حرفشان پیش نرفت. همچنین وقتی که حکم شورای فرماندهی سپاه توسط شورای انقلاب صادر شد، اکثر آن افراد احساس کردند نمی‌توانند در سپاه بمانند و به این ترتیب عملاً این جریان منتهی شد.<sup>۳۴</sup>

۳۳. گفتگو با سردار یوسف فروتن، ۱۸ تیر ۱۳۹۱.

۳۴. اولین حکم فرماندهی سپاه را شهید بهشتی داد، گفتگو با جواد منصور، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۱۳۸۸، ص ۳۵.

با تأسیس سپاه پاسداران و محدود شدن کار کمیته‌ها به امور محله‌ها و ادارات، تقریباً تمام مسائل نظامی کشور به سپاه پاسداران رجوع داده می‌شد، در حالی که سپاه پاسداران نیروی انسانی و تشکیلاتی لازم برای برخورد با بحران‌های بزرگ منطقه‌ای را نداشت. درگیری‌های روزانه در کردستان، غائله خلق عرب در خوزستان، درگیری‌های بندر ترکمن و... تنها بخشی از مسائلی بود که سپاه پاسداران در بدو تأسیس با آنها درگیر شد. همچنین با توجه به تجمع نیروهای کارکنان سیاسی به‌خصوص نیروهایی که از سازمان مجاهدین انقلاب به سپاه وارد شده بودند، به‌زودی سپاه خود یکی از اضلاع درگیری‌های سیاسی شد. به عنوان نمونه واحد اطلاعات سپاه پاسداران نقش مهمی در تسخیر سفارت امریکا در روز ۱۳ آبان و حفاظت از دانشجویان پیرو خط امام داشت.<sup>۳۵</sup>

### تأسیس واحد اطلاعات سپاه

در این میان تأسیس واحد اطلاعات سپاه پاسداران موجب شد تا ابزار آن برای مقابله با گروه‌های ضدانقلاب فراهم شود. فعالیت‌های واحد اطلاعات و تحقیقات سپاه پاسداران که در بدو تأسیس زیر نظر علی محمد بشارتی فعالیت می‌کرد، بیشتر حول محور گردآوری گزارش‌های مردمی صورت می‌گرفت، ضمن این‌که مسائل مربوط به تحقیقات پیرامون افراد جذب شده به سپاه و گزینش هم تا حدودی در این واحد تعریف می‌شد. در واقع این واحد در حد یک ستاد خبری بود و در راستای گردآوری گزارش‌های مردمی عملیاتی صورت نمی‌گرفت. همچنین مسائل حفاظتی نیز در سپاه رعایت نمی‌شد.

چند هفته پس از تأسیس سپاه پاسداران، جواد منصوری در حکمی محسن رضایی را به عنوان مشاور شورای فرماندهی در امور رسیدگی به گزارش‌های مردمی پیرامون ضدانقلاب منصوب کرد. دلیل صدور این حکم این بود که پرونده‌های زیادی در واحد اطلاعات و تحقیقات انباشته شده بود و مسئول وقت آن، انگیزه‌ای برای پیگیری آنها نداشت. با این حکم محسن رضایی وارد واحد اطلاعات و تحقیقات شد و پس از دو هفته به جواد منصوری پیشنهاد داد تا واحد اطلاعات و امنیت شکل گیرد. جواد منصوری با اصل پیشنهاد موافقت کرد، اما به دلیل سابقه منفی ساواک در اذهان عمومی، نام واحد را به اطلاعات و بررسی‌های سیاسی تغییر و حکم فرماندهی آن را

---

۳۵. سپاه پاسداران در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی در مرداد ۱۳۵۸ رسماً از فهرست حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی حمایت کرد.



فصل هفتم: پاسداری، دغدغه‌ای همگانی □

به محسن رضایی داد. با این انتصاب، عملاً در خرداد ماه ۱۳۵۸ واحد اطلاعات سپاه پاسداران تأسیس شد. محسن رضایی برای فعالیت در واحد اطلاعات برخی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب را به کار گرفت. نادر حلیمی از گروه فلاح مسئول مناطق شهر تهران و حسن واعظی مسئول بهره‌دهی و بولتن شدند. از دیگر افراد اصلی واحد اطلاعات سپاه می‌توان به احمد وحیدی<sup>۳۶</sup> که اولین جانشین این واحد بود، شهید کاظم کاظمی<sup>۳۷</sup> معروف به نذیر که عملاً از سال ۱۳۶۱ فرمانده واحد اطلاعات سپاه بود، علی تمیز مسئول آموزش، محسن انصاری مسئول عملیات شهر تهران، سیدمرتضی نبوی از مسئولین فنی واحد، علی منفرد و سردار باقر اشاره کرد. واحد اطلاعات سپاه یکی از مهم‌ترین نقش‌ها را در سرکوبی ضدانقلاب در شهرها به عهده داشت و در این راستا ده‌ها شهید تقدیم انقلاب اسلامی کرد. پس از آغاز جنگ بسیاری از نیروهای واحد اطلاعات سپاه مانند شهید غلامحسین افشردی (حسن باقری) و شهید مهدی زین‌الدین به جبهه‌ها رفتند و تبدیل به فرماندهان ارشد جنگ شدند. محسن رضایی پس از انتصاب به فرماندهی کل قوا نیز همچنان فرماندهی واحد اطلاعات را به عهده داشت و تا سال ۱۳۶۵ احمد وحیدی، رضا سیف‌اللهی و شهید کاظم کاظمی جانشینان واحد اطلاعات سپاه بودند. پس از شهادت کاظم کاظمی، احمد وحیدی به سمت فرماندهی اطلاعات سپاه پاسداران منصوب شد. ساختار واحد اطلاعات سپاه پاسداران پس از ورود سازمان مجاهدین خلق به فاز نظامی و ترور مسئولین ارشد کشور دگرگون شد و در اولین قدم بسیاری از نیروهای نخبه که در واحدهای دیگر مشغول به فعالیت بودند، با احساس تکلیف به این واحد پیوستند.

۳۶. احمد وحیدی متولد ۱۳۳۷ در شیراز، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سپاه پاسداران پیوست و در سال ۱۳۵۹ جانشین واحد اطلاعات سپاه شد. در سال ۱۳۶۳ به سمت فرماندهی این واحد منصوب شد و نقش مؤثری در تأسیس وزارت اطلاعات داشت. احمد وحیدی که فرماندهی سپاه قدس در دهه ۷۰ را در کارنامه خود دارد، در دوران وزارت دفاع علی شمخانی، معاون طرح و برنامه این وزارتخانه بود و از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ جانشین وزیر دفاع شد. او همچنین ریاست کمیسیون سیاسی، دفاعی و امنیتی مجمع تشخیص مصلحت نظام و نمایندگی نیروهای مسلح در تدوین برنامه پنجم توسعه کشور را به عهده داشت. وحیدی در دولت دهم با رأی قاطع نمایندگان وزیر دفاع شد.

۳۷. شهید کاظم کاظمی معروف به نذیر در سال ۱۳۳۶ در بخش آرادان شهرستان گرمسار متولد شد. دوران کودکی و نوجوانی را در گرگان و تهران سپری کرد. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، چند بار توسط ساواک دستگیر شد. در سال ۱۳۵۵ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و عضو اصلی انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا شد. با پیروزی انقلاب اسلامی تحصیل در خارج کشور را رها کرد و در دوازدهم اسفند سال ۱۳۵۷ به کشور بازگشت و بلافاصله وارد سپاه پاسداران شد. کاظمی در سال ۱۳۵۸ به کردستان رفت و پس از بازگشت از مسئولین واحد اطلاعات سپاه و محور برخورد با گروه‌های تروریستی چپ و مارکسیست شد. با آغاز جنگ مسلحانه گروه‌های ضدانقلاب در سال ۶۰، شهید کاظمی نقش محوری را در برخورد با این گروه‌ها داشت مدت کوتاهی نیز معاون سیاسی امنیتی استانداری سیستان و بلوچستان بود. همچنین نقش اصلی را در ریشه‌کنی و انحلال حزب توده در سال ۱۳۶۱-۱۳۶۲ داشت. شهید کاظمی که از سال ۱۳۶۱ جانشین واحد اطلاعات سپاه و عضو شورای عالی سپاه پاسداران بود، سرانجام در روز ۲ شهریور ۱۳۶۴ وقتی برای جلسه‌ای به منطقه جزیره مجنون رفته بود، در منطقه طلاپیه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید.

سردار حسین زیبایی نژاد در این باره می‌گوید:

«ما تا قبل از سال ۶۰ در سپاه نبودیم و در اطلاعات کمیته فعالیت می‌کردیم و به درخواست سپاه با سازمان پیشمرگان کرد مسلمان همکاری می‌کردیم. من واقعاً قصد نداشتم نظامی بشوم و تحصیلات من هم چیز دیگری بود. آن موقع عضو مرکزیت سازمان مجاهدین انقلاب بودم و به خاطر ارتباطی که سازمان مجاهدین انقلاب با سپاه داشت، خود را موظف به پشتیبانی از سپاه می‌دانستم. در سال ۶۰ و پس از انفجار هفت تیر و شهادت شهید بهشتی و هفتاد و چند نفر از هم‌زمان ایشان، احساس کردیم فضای کشور برای تنفس ما تنگ شده است، یعنی نمی‌توانیم در سازمان مجاهدین انقلاب کار سیاسی و حزبی کنیم و سران انقلاب اسلامی یکی یکی شهید شوند، لذا به اطلاعات سپاه آمدم. آن موقع برادر ما آقای محسن رضایی مسئول اطلاعات سپاه بود. پیشنهاد کردیم که ما آمادگی داریم کارهای جاری خود را رها کنیم و به کمک شما بیاییم، لذا در سال ۶۰ شاید حدود ۲۰ نفر از برادران سازمان که بعد ۵۰-۶۰ نفر هم به آنها اضافه شدند، با انگیزه مقابله با منافقین وارد اطلاعات سپاه شدند.»<sup>۳۸</sup>

---

۳۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محمدحسین زیبایی نژاد، شماره بازبایی ۱۶۸۳؛ از جمله این افراد می‌توان به سردار محمدباقر ذوالقدر، دکتر احمد فهیمی فرد و دکتر نادر طبیب‌زاده اشاره کرد.

فصل هشتم

سپاه در مسیر ثبات

در نیمه دوم سال ۱۳۵۸ و با انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا، اداره سپاه نیز پیچیده تر شد. اقلیتی از فرماندهان سپاه به بنی صدر گرایش داشتند.<sup>۱</sup> یک روز پس از انتخاب بنی صدر به فرماندهی کل قوا از سوی امام خمینی، جواد منصوری که از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی هم بود، استعفا داد. جواد منصوری در این باره می گوید:

«پس از این که بنی صدر فرمانده کل قوا شد، من چون مطمئن بودم که او فرد فاسدی است، لذا قبول نکردم و دیگر نماندم و کنار رفتم. بعد از من آقای دوزدوزانی به مدت سه ماه فرمانده سپاه شد و او هم عملاً نتوانست با بنی صدر کار کند، لذا ایشان هم استعفا داد و ابوشریف (عباس آقازمانی) فرمانده سپاه شد، ولی او هم به دلیل عملکرد نامناسب خودش عملاً بیشتر از یک ماه نتوانست در این منصب بماند، لذا فرماندهی سپاه به مرتضی رضایی داده شد. ایشان یک سال مسئول بودند و بعد از آن مسئولیت فرماندهی سپاه به محسن رضایی که هیچ نسبتی با هم نداشتند داده شد.»<sup>۲</sup>

پس از جواد منصوری، عباس دوزدوزانی<sup>۳</sup> که از دوستان قدیمی منصوری بود فرمانده سپاه شد. او درباره دوران مسئولیت خود در سپاه پاسداران و نحوه استعفایش می گوید:

«در ابتدا دوستان تصمیم گرفتند آقای جواد منصوری را موقتاً و به مدت ۶ ماه فرمانده سپاه کنند، ولی پس از چندی، اشاره دوستان به بنده شد تا من فرماندهی سپاه را بپذیرم. من در ابتدا فکر می کردم پذیرش این مسئولیت کار درستی نباشد، لذا مدتی آن را نپذیرفتم تا این که از سوی آیت الله سیدعلی خامنه‌ای که آن موقع نماینده امام در سپاه بودند، گفته شد امام فرموده‌اند که فلانی تکلیف شرعی دارد و باید بپذیرد. بنده هم این مسئولیت را بپذیرفتم، زیرا از سال ۱۳۴۰ مقلد امام بودم و نمی توانستم تکلیف شرعی را رها کنم. با وجود این که دوران مسئولیت بنده طولانی نبود، ولی از حساسیت بالایی برخوردار بود. در آن مقطع کودتای نوژه، تسخیر سفارت آمریکا، مسئله طبس و همچنین حضور برخی جریان‌ها در کشور و تحرکات آنها حساسیت شرایط را بالا برده بود، ولی این مسایل به بهترین نحو و با

۱. یک روز پس از انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری، عباس آقازمانی (ابوشریف) در کنار احمد سلامتیان در نشست خبری بنی صدر حضور یافت.

۲. چهار سپاه یکی شد، سایت رجانیوز، ۳۱ فروردین ۱۳۹۰، شماره خبر ۸۵۴۷۱، Rajanews.com.

۳. عباس دوزدوزانی متولد ۱۳۲۱ در تبریز، پیش از پیروزی انقلاب از زندانیان سیاسی در رابطه با حزب ملل اسلامی بود. او که رابطه دیرینه‌ای با عباس آقازمانی و جواد منصوری داشت، پس از پیروزی انقلاب از مؤسسان سپاه پاسداران شد. وزارت ارشاد در دولت شهید رجایی، سه دوره نمایندگی مجلس، عضویت در شورای شهر تهران در دوره اول، مشاورت رئیس‌جمهور و ریاست کانون زندانیان سیاسی پیش از انقلاب در کارنامه دوزدوزانی دیده می‌شود.

## فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

کمترین خسارت حل شدند و این امر مستلزم آن بود که بنده و رئیس ستاد، شهید یوسف کلاهدوز، در تمام صحنه‌ها حضور داشته باشیم که داشتیم.»<sup>۴</sup>

عباس دوزدوزانی درباره رابطه سپاه و بنی صدر هم می‌گوید:

«بنی صدر مخالف سرسخت سپاه بود و هرگز مرا بر نمی‌تافت و به‌ناچار انتخابم کرد. برای بنی صدر صدور حکم من بسیار دردآور بود و اگر به متن حکم دقت کنید، اکراه او مشخص است. او سه حکم را در یک تاریخ برای من، ابوشریف و شهید کلاهدوز به عنوان فرمانده کل، قائم مقام و رئیس ستاد صادر کرد. او تصور می‌کرد اگر با سپاه مخالفت کند می‌تواند در میان ارتشبان موقعیتی را کسب کند و تکیه به ارتش موقعیت بیشتری را برای او فراهم می‌کند تا شاید در آینده بتواند به اهداف خود به‌ویژه مخالفت با اساس انقلاب برسد. البته در آن مقطع ما وضعیت ذهنی او را شناخته بودیم و در شورای امنیت ملی که ریاست آن به عهده بنی صدر بود حضور داشتیم. بنده در آن جلسات موضع انقلاب را به عنوان فرمانده سپاه مطرح می‌کردم و این موضع‌گیری‌ها به‌مرور زمان مخالفت سرسختانه بنی صدر را با بنده برانگیخت. از طرف دیگر بنی صدر فکر می‌کرد می‌تواند با نزدیک شدن به ابوشریف به هدف خود برسد، مرا کنار بگذارد و او را فرمانده سپاه کند، ولی من از سال‌ها قبل ابوشریف را می‌شناختم و می‌دانستم قدرت ایمان، صفا و معنویتش به او اجازه نخواهد داد که بگذارد تا بنی صدر از او سوءاستفاده کند.

بنی صدر برای آن‌که فرماندهی مرا زیر سؤال ببرد در پادگان خلیج، جلسه‌ای تشکیل داد و تمام فرماندهان سپاه در سراسر کشور را فراخواند. حدود ۱۳۰ فرمانده در این جلسه شرکت کردند. او در این جلسه می‌خواست با یک رفراندوم، مرا کنار بگذارد، ولی پس از رأی‌گیری از این ۱۳۰ نفر، ۱۰۰ نفر به من رأی دادند که باقی بمانم، ۲۰ نفر رأی ممتنع دادند و ۱۰ نفر با من مخالفت کردند. این مسئله باعث شد تا او با بدنه سپاه هم مشکل پیدا کند. تمام این مسایل به امام گزارش می‌شد، به همین جهت بنی صدر با ما مخالفت سرسختانه‌ای می‌کرد. در آن مقطع جلسه‌ای با حضور اینجانب، شهید یوسف کلاهدوز، ابوشریف و بنی صدر تشکیل شد و بحث مفصلی کردیم. ابوشریف گفت: «بر اساس آیه‌ای از قرآن کریم کسانی که توان جسمی و علمی بیشتری دارند باید در رأس قرار بگیرند.» گفتن این مطلب باعث

۴. بنی صدر به ناچار حکم فرماندهی سپاه من را امضا کرد، گفتگو با عباس دوزدوزانی، ویژه‌نامه ۳۰ سال پس از جراحی بزرگ روزنامه جوان، خرداد ۱۳۹۰، ص ۸۷.

شد تا بنی صدر در مقابل ما جبهه‌گیری کند. همه می‌دانستند که فرماندهی ضرورت‌های دیگری هم دارد. به ابوشریف گفتم: «اگر من مسئولیت را نپذیرم و کنار بروم، فرمانده شما بنی صدر می‌شود. آیا بنی صدر این دو ویژگی‌ای را که گفتید، دارد؟» بعد در دو خط استعفای خود را نوشتم و شهید کلاهدوز هم زیر همان استعفای خود را نوشت.<sup>۵</sup>

درگیری سپاه و بنی صدر حتی پیش از انتصاب ابوشریف به فرماندهی سپاه هم وجود داشت. احمد سالک فرمانده وقت سپاه اصفهان در خاطراتش به روایت اولین جلسه عمومی بنی صدر با فرماندهان سپاه در پادگان خلیج می‌پردازد:

«بنده از طرف شورای فرماندهی، مسئول آن سمینار بودم و با کمک بعضی‌ها برای دعوت بنی صدر رفتیم. او به ما قول داد که می‌آید. ساعت حضور او را تعیین کردیم و بازگشتیم. بچه‌ها به استقبال بنی صدر نرفتند و همه در سالن نشستند. ما می‌گفتیم ایشان دنبال ملیجک است و عده‌ای از منافقین هم حتماً همراهش خواهند آمد، لذا تدبیری اتخاذ کردیم که جز بنی صدر کسی وارد سالن نشود و در آهنی و برقی را برای ورود او انتخاب کردیم و دژبان‌های قوی‌ای را هم آنجا گذاشتیم. همین که بنی صدر پایش را داخل سالن گذاشت، در به سرعت بسته شد و هر کسی که می‌خواست وارد شود، قیچی می‌شد، لذا آنها عقب افتادند و بنی صدر تنها آمد. من پشت تریبون بودم و بنی صدر روی صندلی من که خالی بود نشست. گفتم: «حالا که آقای بنی صدر آمده‌اند، صحبت‌هایم را می‌گذارم برای بعد و از ایشان دعوت می‌کنیم که با سخنرانی خود ما را مستفیض کنند.»

بنی صدر برای سخنرانی آمد و من روی همان صندلی نشستم. تمام صندلی‌ها پر بودند. بیش از ۳۰۰، ۲۰۰ تن از فرماندهان و معاونین سپاه در آن جلسه حضور داشتند. بنی صدر از همان ابتدای سخنرانی به سپاه حمله و درست نقطه مقابل شهید رجایی صحبت کرد و گفت که شما مزاحم مردم می‌شوید و چه می‌کنید و چه... و خیلی تند شد. شبی که ایشان می‌خواست بیاید، ما جلسه‌ای را تشکیل دادیم که شهید داود کریمی، شهید سید محسن صفوی، آقای عبدالله محمودزاده و سه چهار پنج نفر دیگر هم عضو آن بودند. در جلسه تصمیم گرفتیم از بنی صدر هفت، هشت تا سؤال کلیدی پرسیم، چون در جاهای مختلفی علیه سپاه سخنرانی کرده بود. قرار شد هر کسی گوشه‌ای از سالن بنشیند و وقتی بنی صدر می‌خواست صحبت کند، داد بزنند که ما سئوال‌اتمان را مطرح می‌کنیم که ایشان ضمن صحبت‌های خودشان پاسخ

## فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

بدهند، به همین دلیل در جلسه گفتیم: «آقا! اجازه می‌دهید؟» گفت: «بپرسید.» محسن [صفوی] سؤال و غوغا کرد و پشت سرش کریمی، محمودزاده و دیگران درباره فحش‌هایی که به سپاه داده بود، سؤال کردند. این باعث شد که بنی‌صدر خیلی به هم بریزد. مثلاً می‌پرسیدیم شما در فلان جلسه چرا این حرف را زدید. سپاه مگر چه کار کرده است؟ مگر سپاه غیر از یک نیروی منصوب به حضرت امام است؟ او که سخنرانی خود را با تندی علیه سپاه شروع کرده بود، نه تنها عذرخواهی نکرد، بلکه غلظت بدگویی‌هایش را بالا برد و حرف‌های تندتری زد. بچه‌ها طوری از او سؤال کردند که آخر سر گیج و متحیر شد و به هم ریخت. من کناری ایستاده بودم و عصبانیت را در چهره بنی‌صدر می‌دیدم. او رو به من کرد و در حالی که با سبیل‌هایش ور می‌رفت، با همان لحن مخصوص خودش، دقیقاً با این تعبیر گفت: «سالک! تو مرا آورده‌ای اینجا که سین جیم کنی؟» گفتیم: «نه آقا! شما خودتان گفتید سؤال کنید، خب جواب بدهید.» برگشت و جلوی جمعیت گفت: «سالک! بلایی بر سرت بیاورم که رب و ربات را یاد کنی.» من دستم را به گردنم زدم و گفتم: «این گردن من از مو باریک‌تر است، اما در مقابل قانون. ما آمادگی کامل داریم.» این حرف خیلی بر بنی‌صدر تلخ و سنگین آمد و بدون خداحافظی برگشت. بچه‌ها در را باز کردند و رفت. کسی هم به عنوان احترام و تشریفات دنبال او نرفت، اما بعدها او مسائلی را برای ما ایجاد کرد.<sup>۶</sup>

گرچه ناظران روابط ویژه بنی‌صدر و ابوشریف را دلیل انتصاب او به فرماندهی کل سپاه می‌دانند، اما عباس آقازمانی این مسئله را رد می‌کند و اظهار می‌دارد که از دوران حضور در اروپا در پیش از انقلاب با بنی‌صدر اختلاف داشته است. او در این باره می‌گوید:

«پیش از پیروزی انقلاب به اروپا رفتم و در آنجا عربی و قرآن را در انجمن‌های اسلامی آموزش می‌دادم. در آنجا شاخه‌هایی از نهضت آزادی و جبهه ملی در انجمن‌های اسلامی اروپا وجود داشتند و نشریاتی را هم چاپ می‌کردند. آقای بنی‌صدر نشریه «راه ما» را منتشر و شعار «راه ما راه مصدق» را مطرح می‌کرد. از آنجایی که با پاسپورت پاکستانی سفر کرده بودم، مرا در اروپا نمی‌شناختند و حتی به جلسات انجمن‌های اسلامی دعوت هم نمی‌شدم، اما بنی‌صدر بسیار شناخته شده بود و حتی این گروه‌ها را رهبری هم می‌کرد. من در یکی از همین جلسات با آقای بنی‌صدر آشنا شدم و اعتراض خود را به شعار این نشریه ابراز

۱۴.۶ اسفند نقطه عطف عزل بنی‌صدر بود، گفتگو با حجت‌الاسلام احمد سالک، ویژه‌نامه ۳۰ سال پس از جراحی بزرگ روزنامه جوان، خرداد ۹۰، صص ۶۷-۶۸.

داشتیم و گفتم: «به جای «راه ما راه مصدق»، بگویید «راه ما راه محمد(ص)»، زیرا ما مسلمان هستیم.» او هم در ظاهر پذیرفت.

در آن زمان سازمان مجاهدین خلق هم کتاب‌هایی به نام شناخت و اقتصاد منتشر کرده بودند و بنی صدر به توصیه من، در پاسخ به مجاهدین خلق به این کتاب‌ها و برخی کتاب‌های دیگر مطالبی را نوشت. البته واقعیت امر را می‌خواهم با روایتی از انجیل شرح دهم. نقل شده است که به حضرت مسیح(ع) اعتراض شد که شما چرا همیشه با فاحشه‌ها و انسان‌های بدکار نشست و برخاست می‌کنید؟ و ایشان در جواب فرمود که چوپان با گله در حال حرکت در مسیر کاری ندارد، بلکه به دنبال گوساله‌ای می‌رود که از گله جدا شده است تا گم نشود و گرگ‌ها او را ندرند. هدف من هم از این که با اینها نشست و برخاست می‌کردم به هدایت و بازگرداندن آنها بود، در حالی که در آن زمان همه از بنی صدر حمایت می‌کردند، چون آخوندزاده و مورد تأیید حوزه علمیه بود و از وجوهات شرعی استفاده می‌کرد، همانند که او وجوهات را برای تبلیغ مصدق صرف می‌کرد، اما کسی از من که زندان رفته بودم و شعار اسلامی می‌دادم حمایتی نمی‌کرد. رابطه بین ما خوب نبود. زمانی هم که آقای رجایی کابینه خود را تشکیل داد، برای انتخاب وزیر خارجه اختلافات زیادی بین او و بنی صدر وجود داشت. شهید رجایی شش نفر را که من نیز جزو آنها بودم معرفی کرد، ولی بنی صدر به هیچ وجه قبول نکرد.<sup>۷</sup>

ابوشریف روابطش با بنی صدر را پس از پیروزی انقلاب این گونه شرح می‌دهد:

«امام، بنی صدر را به عنوان فرمانده کل قوا انتخاب کرده بودند. من چندین مرتبه خدمت امام رسیدم و درخصوص همکاری با بنی صدر از ایشان راهنمایی خواستم. حتی نظر مخالف بچه‌های سپاه نسبت به بنی صدر را هم صریحاً به امام گفتم. امام قاطع و در برخی موارد با تندری فرمودند: «من در امور دخالت نمی‌کنم و فرمانده کل قوا را تعیین کرده‌ام. شرایط مملکت حساس است و شما موظفید با بنی صدر هماهنگ باشید و از دستورات وی تبعیت کنید.» حتی در خرداد ۱۳۵۹ هم پیام مهمی را صادر کردند که در آن تأکید شده بود اطاعت از فرمانده کل قوا که نماینده اینجانب است از وظایف شرعی و اسلامی شما و همه قوای مسلح است. در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری رأی من آقای جلال‌الدین فارسی بود، اما پس از آن که بنا به دلایلی از دور رقابت‌ها کنار رفت، حزب

۷. گفتگو با عباس آقازمانی، تهران، ۲۵ خرداد ۱۳۹۰.



## فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

جمهوری اسلامی<sup>۸</sup> هم با فرصت کمی که داشت، آقای دکتر حبیبی را جایگزین کردند. متأسفانه مردم شناختی از ایشان نداشتند و شانس برای پیروزی نداشت. در مقابل اشخاصی دیگر مثل در یادار مدنی هم تبلیغات گسترده‌ای در سراسر کشور کرده بودند و احتمال اینکه رأی بیاورند وجود داشت. ما انتخاب افرادی نظیر مدنی را تهدیدی برای سپاه که حافظ اصلی انقلاب بود، می‌دانستیم و این احساس وجود داشت که از میان افرادی که رأی قابل توجهی داشتند، ضرر بنی‌صدر کمتر است، به همین خاطر خیلی از روحانیون سرشناس و چهره‌های مطرح انقلاب و حتی نزدیکان امام هم به بنی‌صدر رأی دادند.<sup>۹</sup>

## معمای ابوشریف

عباس آقازمانی<sup>۱۰</sup> که به ابوشریف معروف است، همواره چهره‌ای مرموز و معمایی داشته

۸. ابوشریف در ابتدای پیروزی انقلاب در چند جلسه حزب جمهوری از جمله دیدار جلود، نخست‌وزیر لیبی با سران حزب جمهوری اسلامی حضور داشت، اما هیچ‌گاه به عضویت حزب جمهوری اسلامی در نیامد. ابوشریف درباره روابطش با حزب جمهوری اسلامی می‌گوید: «ارتباط بنده با شهید بهشتی سال‌ها پیش از انقلاب و به مرکز تحقیقاتی که در محله ما بود بر می‌گشت. بعد از تشکیل سپاه، بنده در خدمت آقای موسوی اردبیلی درس کفایه را خواندم و با آقای بهشتی هم در ارتباط بودم و در مورد حزب بحث می‌کردیم. از آنجا که اختلافاتی پیش آمده بود و اشخاص مختلف مواضع و دیدگاه‌های متفاوتی داشتند، روزی به شهید بهشتی گفتم شما مواضع حزب را مشخص و بعد از آن افراد را جذب کنید. ایشان قبول کردند و بعد از چند وقت به من گفتند بخشی از مواضع حزب آماده شده است و شما مطالعه کنید. آن زمان من دائماً در کردستان و سیستان و جاهای عملیاتی دیگر بودم، ولی آقای منصوری و بجنوردی که از حزب ملل با آنها همراه بودم با توجه به حضور در تهران در جلسات حزب شرکت می‌کردند. زمانی که در تهران بودم به حزب سر می‌زدم و با آقای بادامچیان که در زندان با او آشنا شده بودم و سایر دوستان در مورد مسائل مختلف صحبت می‌کردم، ولی هیچ‌گاه برای عضویت در حزب جمهوری دعوت رسمی از من نشد. فقط یک بار آقای موسوی اربیلی گفت که نام شما را برای حزب فرستادیم، اما من پیگیر این موضوع نشدم و تمام رابطه ما با دوستان براساس همان روابط دوستانه قدیمی بود.»

۹. گفتگو با عباس آقازمانی، تهران، ۲۵ خرداد ۱۳۹۰.

۱۰. عباس آقازمانی در سال ۱۳۱۸ در خانواده‌ای سنتی و متدین در تهران متولد شد. پس از اخذ دیپلم ریاضی به دانشسرای مقدماتی رفت. با گذراندن این دوره به عنوان آموزگار دبستان به فعالیت پرداخت. وی از سال ۱۳۴۲ با توجه به تحولات سیاسی آن سال به عضویت حزب ملل اسلامی به رهبری سید محمد کاظم موسوی بجنوردی در آمد. با لور رفتن تشکیلات این حزب توسط ساواک، آقازمانی در آبان ۱۳۴۴ به همراه سایر اعضای حزب دستگیر و به سه و نیم سال حبس محکوم شد. وی با گذراندن حدود نیمی از دوره محکومیت خود، در سال ۱۳۴۶ از زندان آزاد شد. عباس آقازمانی در سال ۱۳۴۶ و با گذشت زمان اندکی از آزادی، با گردآوری عدله‌ای از هم‌زمان سابق خود در حزب ملل اسلامی از جمله احمد احمد، جواد منصوری و عباس دوزدوزانی، سازمان مخفی حزب‌الله را بنا نهاد. از سال ۱۳۴۸ همراه حزب‌الله در پوشش برپایی کلاس‌های تدریس علوم اسلامی و عربی در محافل مذهبی و برخی مساجد تهران به فعالیت ضد رژیم اقدام کرد. همچنین در سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۴۸ با انجمن حج‌تیه آن زمان در مقابله با بهائیان همکاری داشت. در همان ایام در رشته معقول و منقول (حقوق اسلامی) از دانشکده الهیات فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۳۴۹ به بهانه معالجه پدر به اتریش رفت. از آنجا برای طی دوره‌های چریکی و عملیات نظامی به لبنان و سپس پایگاه‌های فلسطینی عزیمت کرد. پس از آن به ایران بازگشت، اما دو باره برای ادامه تحصیل راهی اتریش شد. در این زمان با آشکار شدن روابط او با آموزش دیده‌های دوره‌های چریکی در الفتح، دستور دستگیری او توسط ساواک صادر و بار دیگر در ۳۰ تیر ۱۳۵۱ هنگام ورود به ایران دستگیر و پس از مدتی با وعده همکاری با ساواک به صورت کنترل شده آزاد شد. در آبان ۱۳۵۱ پس از گذشت یک ماه از مرخصی، در فرصتی مناسب و با همکاری برادرش احمد آقازمانی که او نیز از اعضای بازداشت شده حزب ملل اسلامی بود و برخی دیگر از اقوام خود با فریب ساواک و مخفیانه از راه زمینی به کشور پاکستان فرار کرد و مدت زمانی را

است. او در میان فرماندهان کل سپاه، کوتاه‌ترین دوره فرماندهی را داشت که کمتر از یک ماه را شامل می‌شود. ابوشریف درباره نحوه انتصاب جنجالی‌اش به فرماندهی کل سپاه می‌گوید:

«همان گونه که در آیین‌نامه سپاه آمده بود، باید بعد از شش ماه شورای فرماندهی سپاه از طریق انتخابات مشخص می‌شد. در فضای جدید، برای اجرای امور اداری سپاه، پرسنلی شامل روابط عمومی، تدارکات و اطلاعات تعریف شد. پرسنل سپاه توسط انجمن اسلامی دانشجویان که از خارج از کشور آمده بودند، اداره می‌شد و با واحد عملیات سپاه در رقابت بود. این رقابت وقتی ایجاد شد که پرسنلی سپاه از نیروهای عملیات ایراد گرفت که اینها حتی اصول دین را هم بلد نیستند. اکثر اینها بچه‌های فقیری بودند که به خاطر عرق مذهبی کار می‌کردند. زمانی هم که نیاز به عملیات بود، همین نیروهای بی‌بضاعت بودند که به جبهه‌های ما رفتند.

پرسنلی سپاه بعد از شش ماه در نامه‌ای از بنی‌صدر که فرمانده کل قوا بود، خواست تا انتخابات سراسری برگزار شود. این درخواست از آن رو مطرح شد که آنها معتقد بودند برخی از افراد هواداران زیادی داشتند و با این انتخابات تبدیل به اسطوره و در صورت برگزاری انتخابات حتماً انتخاب می‌شدند، لذا پیشنهاد داده شد که خود بنی‌صدر عده‌ای از فرماندهان را انتخاب کند و آنها فرمانده جدید را انتخاب کنند. به همین خاطر بنی‌صدر روزی به فرماندهی سپاه آمد. من در جبهه بودم و او انتخابات را به شیوه خود برگزار کرد.

بدون غذا و تنها با جعبه‌ای خمراد در شرایط سخت و طاقت‌فرسای بیابان‌های خشک مرز ایران و پاکستان گذراند و مسافت طولانی را با پای پیاده طی کرد تا توانست از مرز بگذرد. پس از آن به مدت دو سال به صورت طلبه‌ای ناشناس در خارج از کشور زندگی کرد. همزمان در ایران نیز با مشخص شدن ارتباط او با سازمان مجاهدین خلق، در ساواک حساسیت بیشتری نسبت به او ایجاد شد و خانواده و منزل اطرافیان او در ایران تحت کنترل و مراقبت ساواک قرار گرفت. آقامانی در سال ۱۳۵۴ بار دیگر به لبنان رفت و مدتی در اردوگاه‌های فلسطینی به آموزش و فعالیت نظامی مشغول شد. او که هیچ گاه فکر نمی‌کرد حکومت پهلوی به‌زودی سرنگون شود و او بتواند به ایران بازگردد، با زنی لبنانی ازدواج کرد و از او صاحب دو فرزند شد. او از همسر ایرانی خود نیز ۵ فرزند داشت. آقامانی در زمان حضور خود در لبنان، میان گروه‌های مبارز فلسطینی و لبنانی به لقب «ابوشریف» شهرت یافت. مواضع ابوشریف در آن زمان حمایت از جنبش فلسطینی الفتح در مواجهه و مبارزه با اسرائیل و همکاری با آن بود. ظاهراً در آن زمان او و جنبش الفتح با برخی از مسئولان وقت جنبش امل هم تقابلاتی داشتند. ابوشریف پس از چندی به اروپا رفت و برای تحصیل در رشته حقوق بین‌الملل با رشته فرعی تاریخ فلسفه در مقطع فوق لیسانس وارد دانشگاه دولتی فرانکفورت شد. ولی به دلیل فعالیت‌های سیاسی و تردد میان آلمان و خاورمیانه موفق به تکمیل تحصیلات و ارائه پایان‌نامه خود نشد. او همچنین مدتی در دمشق به تحصیل علوم دینی اهل سنت (مکتب حنفی و شافعی) در دانشکده اسلامی جامع الفتح الاسلامیه پرداخت. در پائیز ۱۳۵۷ پس از مهاجرت امام خمینی به فرانسه، به نوفل‌لوشاتو رفت و به‌واسطه دوستی و مشورت با شهید مهدی عراقی، به گروه تأمین‌کنندگان امنیت محل اقامت امام پیوست. او در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در پانزدهم بهمن ۱۳۵۷ در حالی که هنوز احتمال دستگیری توسط ساواک وجود داشت، به صورت ناشناس وارد ایران شد و خانواده خود را بعد از هفت سال دوری از وطن ملاقات کرد. او به توصیه آیت‌الله بهشتی به محل استقرار نیروهای انقلاب در مدرسه رفاه رفت و به سازماندهی آنها و تأمین امنیت و حراست آن مکان مبادرت پرداخت و از طرف کمیته مرکزی مسئول جمع‌آوری سلاح‌ها و سازماندهی افراد و گماردن آنان در مراکز حساس شد و همزمان امور انتظامی مدرسه رفاه را اداره می‌کرد.

## فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

در این انتخابات عده‌ای به جلال‌الدین فارسی و گروهی به دوزدوزانی و برخی هم به غرضی رأی دادند، اما من بیشترین آرا را به دست آوردم و بدین ترتیب به عنوان فرمانده سپاه انتخاب شدم. بنی‌صدر در حکم خود این گونه نوشت که من ابوشریف را به عنوان فرمانده سپاه انتخاب می‌کنم. من از بنی‌صدر خواستم تا حکمی برای بنده با عنوان انتخاب من برای فرماندهی سپاه از طریق انتخابات بنویسد، ولی نپذیرفت و گفت همان حکمی را که دادم کافی است، بنابراین من خدمت امام رفتم و عرض کردم: «این حکم آقای بنی‌صدر، حکم ضعیف و سستی است و من نمی‌توانم با این کار کنم، زیرا برخی از اختلافات بنی‌صدر با سایر مسئولین به سپاه هم کشیده خواهد شد. اگر شما این حکم را تأیید کنید، من کار را ادامه می‌دهم و الاحکم را نمی‌پذیرم.» امام حکم را تأیید، ولی امضای آن را به فردا موکول کردند. روز بعد قصد داشتم خدمت امام بروم تا حکم را امضا بفرمایند، اما حاج احمد آقا این اجازه را به من نداد. بدین ترتیب امام حکم را تأیید نکردند و من هم استعفا دادم. بعدها از آنجا که شورای فرماندهی سپاه کسی را برای رهبری جبهه‌ها نداشت، چارت سازمانی را تغییر داد و جای فرماندهی عملیات را پایین آورد و پرسنلی را ارتقا بخشید. از من هم خواستند تا مسئول پاسخگویی به جبهه‌ها باشم که من قبول نکردم. بعد از سه ماه مرتضی رضایی که فرمانده سپاه تهران بود، با معرفی من و حکم بنی‌صدر و تأیید امام فرمانده سپاه شد. من فقط یک ماه که از بنی‌صدر حکم گرفتم و به دنبال تأیید امام بودم، ولی نپذیرفتم، به غیر از آن باقی زمان را هم مسئولیتی نداشتم.<sup>۱۱</sup>

اما ابوشریف در ستاد فرماندهی سپاه مخالفان جدی داشت. اعضای انجمن اسلامی اروپا که سمت‌های اصلی ستاد سپاه<sup>۱۲</sup> را به عهده داشتند، از مخالفان اصلی ابوشریف بودند. مرحوم علی محمد فرزین در این باره می‌گوید:

«ابوشریف از ابتدا سر مخالفت گذاشت و هر کاری دلش می‌خواست می‌کرد. از این طرف هم پشتش گرم بود و پایگاه اصلی او هم همان سپاه تهران بود. آنجا هم کاملاً با او هماهنگ بودند و بنی‌صدر بدین طریق موفق شد اختلاف بزرگی در سپاه بیندازد. اولین بار هم که بنی‌صدر آمد پادگان ولی عصر گفت ستادی‌ها بروند یک طرف، عملیاتی‌ها بروند یک طرف دیگر. بعد هم بنا کرد داد سخن دادن که در همه دنیا بین ستاد و عملیات اختلاف هست

۱۱. گفتگو با عباس آقازمانی، تهران، ۲۵ خرداد ۱۳۹۰.

۱۲. از این جمع یوسف فروتن سخنگوی سپاه، علی محمد فرزین دبیری شورای عالی سپاه، حسن عابدی جعفری ریاست ستاد مرکزی سپاه و عبدالله محمودزاده ریاست دفتر استان‌ها را به عهده داشتند.

و این طبیعی است، یعنی تشدید و رسمیت بخشیدن به این اختلاف و دامن زدن به آتش این اختلاف تا اهداف خودش را پیش ببرد. پس از آن، مشکلات درون سپاه ادامه داشت و سپاه برای این که این مسئله را حل کند، سمینار مجددی گذاشت. در این سمینار دوم آقای بنی صدر دیگر پایه‌های خودش را محکم کرده بود و تا حدود زیادی هم توانسته بود در ارتش کارهایی بکند، این بود که این دفعه با آمادگی به سمینار آمد و با بچه‌ها برخورد کرد و گفت: «انتخاب فرمانده به شما ربطی ندارد و حق من است که فرمانده را انتخاب کنم، ولی حالا با شما مشورت هم می‌کنم! شما بروید با خدای خودتان خلوت کنید و صفات فرماندهان را آن طوری که امیرالمومنین(ع) در نهج البلاغه گفته است بخوانید و با توجه به ملاک‌ها و معیارها اگر کس یا کسانی به نظر شما این شرایط را دارند کتباً به من معرفی کنید. لازم هم نیست فقط یک نفر را معرفی کنید. می‌توانید چند نفر را معرفی کنید» و این طوری خواست بین فرماندهان ما و فرماندهان سپاه شهرستان‌ها اختلاف بیندازد. بعد هم رفت و نگذاشت جمع‌بندی شود.

افراد هم نوشتند و فرستادند، منتهی اینجا اتفاق دیگری که افتاد این بود که اینها احتمالاً چند اسم را نوشته بودند، ولی اینها به سپاه تهران رفته و به ۷۰ نفر گفته بودند شما همه بنویسید ابوشریف و بعد همه این نامه‌ها را به بنی صدر و در واقع فریض داده بودند و او هم گول خورد که اگر نمی‌خورد شاید برایش مشکلی هم پیش نمی‌آمد. بعداً در حکمی که به ابوشریف داد نوشت با توجه به رأی اکثریت فرماندهان سپاه که در سمینار من از آنها خواستم که با خدای خودشان مشورت کنند، صفات را ببینند، اکثریت شما را انتخاب کردند، بنابراین من شما را به فرماندهی انتخاب می‌کنم.

بنی صدر خواسته بود در اینجا یک ژست دموکراتیک بگیرد و همین کار دستش داد، چون به محض این که جمعه شب این حکم در رادیو خوانده شد و دوستان شنیدند، همه‌جا افتاد و از شهرستان‌ها فاکس آمد که چه کسی رأی داده؟ ما که ندادیم، این اکثریت کی هستند که ما خبر نداریم؟ خلاصه همان شنبه صبح در خود ستاد همه مسئولین جمع شدند که آقا این حرف‌ها چیست؟ کی رأی داده؟ چرا می‌خواهند ما را بدانم کنند؟ ساعت ۱۰ صبح بود که ابوشریف به ستاد آمد. ما هم آن موقع بنا به وظیفه و مأموریتی که داشتیم، نامه‌ای را نوشتیم و امضا شد و از همه فرماندهان دعوت کردیم که به تهران بیایند. این روش جاری ما بود. ساعت ۱۰ بود که ابوشریف به ستاد آمد و گفت مسئولین کجا هستند؟ گفتند همه

## فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

جمع هستند صاف آمد آنجا. از در که تو آمد، همه به او پریدند و آقای عبدالله محمود زاده گفت: «هیچ کسی تو را قبول ندارد و کمترین میزان محبوبیت را در این سپاه داری. آن وقت تو بشوی فرمانده سپاه؟ این چه سپاهی می شود؟» خلاصه همه با او درگیر شدند و بحث کردند. او هم گفت: «حرفی نیست. همه می رویم پیش امام. اگر امام حکم مرا تأیید کرد که دیگر خود دانی و اگر تأیید نکرد، من اصلاً از آنجا بر نمی گردم سپاه و می روم پی کار خودم.» البته چون حکمش را بنی صدر داده بود، قبل از این که به جلسه بیاید، رفته و از دبیرخانه پرسیده بود: «آیا از صبح تا حالا نامه ای زده شده است؟» گفته بودند: «بله این نامه<sup>۱۳</sup> زده شده است.» گفته بود: «لغو کنید.» گفتند: «شفاهی که نمی شود. نامه کتبی رسمی با امضا و مهر رفته است و بنی صدر باید به عنوان فرمانده سپاه کتباً بنویسد که نامه قبلی را لغو کردم و شما همان نامه را باز برای شهرستانها فاکس کنید!» گفته بود: «شما تلفن بزنید که ابوشریف گفته است نیاید.» این که از نظر اداری کار صحیحی نیست، ولی آنها این کار را نکردند و به صحبت شفاهی او ظاهراً ترتیب اثر ندادند. به هر تقدیر عصر ساعت ۴ رفتیم خدمت امام. امام به دوستان خیلی توپیدند که آمده اید از من شر می خواهید؟ حرف حسابتان چیست؟ برخورد امام خیلی تند بود. طبیعی هم بود، چون ممکن بود این کار، تأیید تمرد و عصیانگری در نیروهای مسلح تلقی شود. از آن طرف هم امام حکم ابوشریف را تأیید نکردند و قصه همین جور ماند. ابوشریف هم بر خلاف قولی که داده بود دنبال کارش رفت و فردا صبح دو باره آمد ستاد.

صبح یکشنبه بود و صبح زود همه را به دفترش خواست و تا غروب بدون این که هیچ کاری و هیچ حرفی همه را نگه داشت و فقط گفت: «اینجا بنشینید.» غروب هم گفت: «بروید پی کارتان!» صبح دوشنبه دو باره همه را خواست، در اتاقش نشستیم، ولی هنوز نیم ساعتی ننشسته بودیم که از پادگان خلیج زنگ زدند که آقا یک عده از فرماندهان سپاه آمده اند می گویند اینجا سمینار است. ابوشریف گفت بگویند لغو شده است و بروند و گوشی را گذاشت. ما هم آنجا ننشسته بودیم. دو باره زنگ زدند که آقا اینها در راهل دادند و رفتند داخل و نشستند. پرسید: «چند نفر هستند؟» گفتند: «۱۲۰ نفر.» ما گفت: «بلند شوید برویم.» بلند شدیم و رفتیم آنجا و باز ماجرای صبح شنبه آنجا اتفاق افتاد. همه به ابوشریف اعتراض کردند که: «مرد حسابی چه کسی به تو رأی داده است؟ ما همه اینجا حاضریم!

۱۳. منظور نامه دعوت از فرماندهان سپاه برای شرکت در سمینار اعتراض به انتصاب ابوشریف است.

آخر دروغ چرا؟ می خواهد فرمانده بگذارد، بگذارد. چرا ما را بدنام و شریک جرم می کند؟ این که دیگر جزو اختیارات کسی نیست که به آدم دروغ ببندند. بگوید من دلم می خواهد این فرد را بگذارم فرمانده. همه شماها هم نمی خواهید، نخواهید! ایراد به جایی بود و واقعاً هم حقتان بود بگویند که چرا چیزی را به ما نسبت می دهند که ما نگفته ایم. ابوشریف گفت: بسیار خوب. الان رأی گیری می کنیم. اگر اکثریت به من رأی ندادند، می روم پی کارم! گفتند: بسیار خوب! از ۱۲۰ نفر حاضر رأی گیری شد و ۱۱۲ نفر به او رأی مخالف دادند، یک نفر که فرمانده سپاه تهران بود، رأی موافق داد و شش هفت نفر هم احتیاط کردند و رأی ممتنع دادند. ابوشریف هم گذاشت و رفت.

در ادامه اتفاقات بدی افتاد و عده ای شروع کردند به شوراندن نیروهای پادگان ولی عصر که پایگاه ابوشریف بود، به گونه ای که می گفتند باید بیایم و همه اینها [مخالفان ابوشریف] را دستگیر کنیم. این بود که فرماندهان گفتند خیلی خوب می روم پیش بنی صدر! منتهی نمی شد که ۱۲۰ نفر پیش بنی صدر بروند گفتند ۵ نفر به عنوان نماینده بروند. آقای عبدالله محمودزاده آن وقت مسئول دفتر هماهنگی استان ها بود و ۵ نفر را پیشنهاد کرد. آقای احمد سالک از اصفهان، آقای محمود اشجع از کرمان، آقای سید مسعود خاتمی از شیراز و یک نفر هم فرمانده سپاه مشهد. همه ۱۲۰ نفر به آن ۵ نفر رأی دادند. آقای مرتضی رضایی<sup>۱۴</sup> آن موقع فرمانده سپاه تهران بود. آقای محمودزاده گفت فرمانده واقعی سپاه این<sup>۱۵</sup> است که هر چه می گوید همه هماهنگ هستند. به هر حال آن ۵ نفر انتخاب شدند و به اضافه اعضای شورای عالی سپاه رفتیم پیش بنی صدر. او مقداری از سپاه گله کرد و حرف هایی زد و بعد هم قول داد که رسیدگی و ابوشریف را عوض و برای سپاه کسی را تعیین می کند، ولی این کار را بلافاصله نکرد و مدتی طول کشید و در این دوران فترت زیادی اتفاق افتادند. بنی صدر بالاخره به این موضع رسید که آقای مرتضی رضایی را که فرمانده سپاه تهران بود، فرمانده سپاه کند و امام هم حکمش را تأیید کردند، کاری که در مورد ابوشریف نکرده بودند.<sup>۱۶</sup>

۱۴. سردار مرتضی رضایی در سال ۱۳۷۲ با حکم رهبر انقلاب فرمانده حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران و جایگزین حجت الاسلام علی سعیدی شد. او تا اردیبهشت ۱۳۸۵ در این سمت بود و مجدداً با حکم فرمانده کل قوا قائم مقام فرماندهی کل سپاه پاسداران شد. دو سال بعد و در خرداد ۱۳۸۷ سردار محمد حسین زاده حجازی قائم مقام فرماندهی کل سپاه شد. ۱۵. منظور عبدالله محمودزاده است.

۱۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با مرحوم علی محمد فرزین، شماره بازبایی ۲۹۴۰. البته در دوران فرماندهی مرتضی رضایی، مخالفان بنی صدر با محوریت محسن رضایی به درگیری با فرماندهی سپاه می پرداختند و عمده بار فرماندهی سپاه بر دوش شهید یوسف کلاهدوز، قائم مقام وقت سپاه بود.

## فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

احمد سالک نیز روایت مشابهی با علی محمد فرزین دارد. سالک جزو افرادی است که به نمایندگی از فرماندهان سپاه به دیدار بنی صدر رفت:

«جلسه‌ای در پادگان امام علی (ع) واقع در شمال تهران به دستور سرپرست سپاه یعنی شهید کلاهدوز تشکیل شد. در آن ایام در کل کشور ۱۷ فرمانده ارشد سپاه بودند که نزدیک به ۱۵ نفرشان در آن جلسه حضور داشتند. من فرمانده روحانی آن جمع بودم و فرمانده سپاه خواهران هم خانم دباغ بود که فرماندهی استان همدان را داشت. من و آنها همراه عده دیگری رفتیم، اما اصلاً هیچ بحثی در مورد فرماندهی سپاه مطرح نشد. در آنجا در مورد بسیاری از مسائل نظیر تقسیم سلاح و کارها و فعالیت‌های سپاه بحث شد. بنده نیز گزارش‌هایی را که از کل اتفاقات استان‌ها جمع‌آوری شده بود، ارائه دادم، چون فرماندهی سپاه اصفهان را در کنار استان یزد و چهار محال و بختیاری عهده‌دار بودم یعنی همزمان سه تا استان را با هم اداره می‌کردم. در آنجا قضایایی گذشت و آن سمینار تمام شد و ما بعد از یکی دو روز که تهران بودیم به اصفهان برگشتیم.

در راه برگشت به اصفهان در اخبار ساعت ۱۲ رادیو شنیدیم که بنی صدر با مشورت با فرماندهان سپاه آقای ابوشریف را به عنوان فرمانده کل سپاه منصوب کرد. ما خیلی ناراحت شدیم. آن زمان تلفن همراه وجود نداشت. ما هم که نصف مسیر را رفته بودیم و نزدیک اصفهان بودیم. صبح فردا به شهید کلاهدوز زنگ زدیم که ما چنین چیزی را شنیدیم، درست است؟ گفت: بله. گفتم با چه کسی مشورت کرده است؟ ما که دیروز آنجا بودیم و خبری نبود. گفت: نمی‌دانم. من به آقای کلاهدوز پیشنهاد دادم که بدون معطلی فرماندهان سپاه را بخواهد و تصمیم مناسب را بگیرد و گفتم که باید این دروغ را افشا بکنیم. ایشان ترتیب جلسه را برای فردای آن روز داد. بنده از اصفهان راهی تهران شدم و دیگران هم از بقیه استان‌ها آمدند. آنجا جمع شدیم و فرماندهان حرف‌های خود را گفتند. معلوم شد که بنی صدر با یکی دو تا از بچه‌های سپاه که در حال حاضر جزو حزب مشارکت هستند، مشورت کرده و چنین اتفاقی افتاده بود. من اسامی آنها را می‌دانم، اما حالا مصلحت نیست در این قضیه نام آنها برده شود. قرار شد هیئتی انتخاب شود و پیش بنی صدر برود. افراد آن هیئت عبارت بودند از: من، سردار عبدالله محمودزاده، سردار ابراهیم محمدزاده و چند نفر دیگر که برای صحبت به دفتر بنی صدر رفتیم. در آن جلسه چند اتفاق افتاد. یکی این که ما نشسته بودیم تا وقت ملاقات ما برسد و شخصی به نام حسین نجات‌بخش که عنصر اصلی

منافقین بود و بنده بیوگرافی و خصوصیات او را دقیقاً می دانستم، جلوی من ظاهر شد و تا مرا دید، جلو آمد و دستش را برای دست دادن دراز کرد، اما من با او دست ندادم. گفتم: اینجا چه کار می کنی؟ گفت: من مسئول کل مخابرات بنی صدر، بی سیم و باسیم، داخلی و خارجی هستم و به اتاق او تلفن وصل می کنم و از این کارها. مسئول کل مخابرات ریاست جمهوری چه کسی بود؟ یک عنصر قوی منافقین به نام حسین نجات بخش که بعد هم فرار کرد. این فرد خانواده های زیادی را بیچاره کرد که داستان مفصلی دارد. همان جا به بچه ها گفتم اینجا هیچ امنیت ندارد و منافقین بر دفتر بنی صدر کاملاً مسلطند. این آقا عنصری است که من کاملاً او را می شناسم.

به هر حال وقتی در آن ساعت معین برای ملاقات وارد اتاق بنی صدر شدیم، دو تا از روحانیون را آنجا دیدیم که بنی صدر با آن دو نفر خلوت کرده بود و صحبت می کرد شهید محلاتی یکی از آن دو روحانی بود که بعدها به شهادت رسید. قرار بود آن دو بروند، اما تا ما وارد شدیم بنی صدر به آنها گفت بنشینید و آنها را هم نشانند تا در مذاکرات ما حضور داشته باشند. جای من کنار بنی صدر به گونه ای بود که پای خود را به پای او می زدم. روی صندلی شاه نشسته بود و همین طور روی صندلی تکان تکان می خورد و خیلی با تکبر با سبیل هایش ور می رفت. بعد از مدتی گفت بفرمایید. من صحبت های خود را با این جمله آغاز کردم که: «رئیس جمهوری که دروغ بگوید قابل اعتماد نیست.» با توجه به این که هنوز نشسته و احوالپرسی نکرده، بعد از یک سلام و علیک ساده این جمله تند را گفتم، طبیعتاً این حرف خیلی سنگین بود. خیلی ناراحت شد. با سبیل هایش ور رفت و گفت: کی دروغ گفته؟ روزنامه جمهوری یا روزنامه انقلاب؟ می دانید که روزنامه انقلاب اسلامی مال خودش بود. روزنامه را جلوی شما گذاشتم و خواندم. بنی صدر گفت: من ابوشریف را با مشورت فرماندهان سپاه به فرماندهی کل سپاه منصوب کردم. گفتم: آقای بنی صدر آن فرماندهانی که شما با آنها مشورت کردید چه کسانی هستند که ابوشریف را معرفی کرده اند؟ یکی از آنها من هستم. کی با من مشورت کرده اید؟ چرا دروغ می گوید؟ کدام فرماندهان بوده اند؟ ما با تمام فرماندهان سپاه جلسه داشتیم و آقایان همه انکار کردند. ما هیئت منتخب آنها هستیم که به شما بگوییم چرا این حرف را زدید و چرا نسبت دروغ دادید و چرا این شخص را انتخاب کردید؟ این جلسه برای بنی صدر جلسه سنگینی بود. مدارک دیگری را هم به بنی صدر ارائه دادیم و گفتیم شما باید در مورد سپاه پاسداران



فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

پاسخگو باشید. علت مخالفت او با ما هم این بود که می‌گفت سپاه در مشت من نیست»<sup>۱۷</sup> اما ابوشریف در متن استعفانامه‌اش از کارشکنی نام می‌برد و می‌گوید:

«برخی از فرماندهان سپاه بنی‌صدر را قبول نداشتند و من با حکم او فرمانده شدم. علاوه بر این در کل کشور هم این اختلافات بسیاری بود. این اختلافات در درون سپاه تا جایی پیش رفت که حقوق پاسداران و بسیجی‌ها را با تهمت‌هایی مثل مکتبی نبودن نمی‌دادند و عملیات‌ها را تضعیف می‌کردند. متأسفانه آن زمان بچه‌های انجمن‌های اسلامی دانشگاهی در پرسنلی سپاه به تنبلی و تن‌پروری روی آورده بودند یعنی تا ظهر سر کار بودند و ناهار می‌خوردند و می‌رفتند. بدین ترتیب برای خودشان سوابق سپاه تهیه می‌کردند و از امتیازات بهره‌مند می‌شدند، ولی اینها که همواره در ناز و نعمت زندگی کرده بودند به جبهه‌ها نمی‌آمدند و بچه‌های حزب‌اللهی بودند که جبهه‌ها را اداره می‌کردند»<sup>۱۸</sup>

استعفا از فرماندهی سپاه سبب نشد تا ابوشریف فعالیت در سپاه را رها کند. او در این باره می‌گوید: «پس از استعفا از فرماندهی کل سپاه به غرب کشور رفتم و رئیس ستاد جنگی غرب کشور شدم. در جلسات شورای عالی دفاع تصمیم گرفته شد برای هماهنگی بیشتر بین نیروهای مسلح در غرب یک نفر به عنوان نماینده شورای عالی انتخاب شود که مرا انتخاب کردند، اما بنی‌صدر برای اینکه من نماینده تام‌الاختیار شورا در غرب نباشم، سرهنگ عطاریان را هم به حکم اضافه کرد، یعنی یک حکم لقی را برای من صادر کرد. البته بعداً مشخص شد که عطاریان توده‌ای است و محاکمه و اعدام شد. ما در غرب پیشروی‌های خوبی داشتیم و جبهه‌های غرب وضعیت مناسبی داشت، اما من متوجه شدم که در تخصیص تجهیزات و بودجه نسبت به مناطق عملیاتی غرب کوتاهی می‌شود و پشتیبانی لازم صورت نمی‌گیرد. به تهران آمدم و به جلسه شورای عالی دفاع رفتم و اعتراض کردم که چرا حقوق نیروهای بسیج را قطع کرده‌اید؟ در آن جلسه برخی از افراد از جمله بنی‌صدر به من گفتند: تو می‌خواهی با توفیقاتی که در مناطق عملیاتی غرب به دست می‌آید قهرمان بشوی؟ یعنی به تصور این که مثلاً من قهرمان نشوم حقوق بچه‌های بسیج را هم پرداخت نمی‌کردند. رفتم خدمت شهید رجایی و موضوع را با ایشان در میان گذاشتم و از ایشان کمک خواستم. ایشان از

۱۷. ۱۴ اسفند نقطه عطف عزل بنی‌صدر بود، گفتگو با حجت‌الاسلام احمد سالک، ویژه‌نامه ۳۰ سال پس از جراحی بزرگ روزنامه جوان، خرداد ۱۳۹۰، ص ۶۸-۷۰.

۱۸. گفتگو با عباس آقامانی، تهران، ۲۵ خرداد ۱۳۹۰.

اختیارات خود استفاده کردند و حقوق یک ماه نیروهای بسیج را به من پرداخت کردند، اما چون پس از آن باز هم حمایت‌های لازم و ضروری صورت نگرفت، من از مسئولیت‌هایم در غرب استعفا دادم تا حداقل با نبودن من کارها بهتر پیش برود.<sup>۱۹</sup> پس از استعفای عباس آقازمانی از فرماندهی سپاه،<sup>۲۰</sup> روزنامه انقلاب اسلامی که وابسته به بنی صدر فرمانده کل قوا بود، از صدور حکم فرماندهی سپاه برای کاظم موسوی بجنوردی که در سابقه خود رهبری حزب ملل اسلامی، ۱۲ سال زندان و پس از پیروزی انقلاب اسلامی استانداری اصفهان و نمایندگی مجلس را داشت، خبر داد، اما موسوی بجنوردی یک روز بعد این خبر را تکذیب کرد. در بیانیه موسوی بجنوردی آمده بود:

«باسمه تعالی»

در مورد پذیرفتن فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب باید به اطلاع عموم برسانم که پذیرفتن اینجانب مبتنی بر شرایطی بود که در گزارش‌های اولیه سپاه بدین نتیجه رسیدم که در وضع کنونی این شرایط حاصل نمی‌شود و از طرفی نمی‌توان هم به مسئولیت و کالت مجلس شورای اسلامی رسید و هم بار مهم فرماندهی سپاه را متحمل شد. از این رو با تمام احترامی که برای فرمان ریاست جمهوری قائل هستم، از پذیرفتن فرماندهی سپاه معذورم.<sup>۲۱</sup>

محمد کاظم موسوی بجنوردی در خاطراتش در این باره می‌گوید:

«بنی صدر از سوی امام فرمانده کل قوا بود و ابوشریف را به فرماندهی سپاه منصوب کرد. ابوشریف به دلیل حمایت آشکارش از بنی صدر مورد قبول و حمایت بدنه سپاه که اکثریت آن را نیروهای مخلص و حزب‌اللهی طرفدار امام تشکیل می‌دادند، نبود. یک شب که به منزل آمدم، همسرم گفت که از دفتر رئیس‌جمهور چند بار تلفن زده‌اند و با شما کار دارند. به دفتر رئیس‌جمهور تلفن زدم و پرسیدم: «چه کار دارید؟» اطلاع دادند که آقای رئیس‌جمهور می‌خواهند همین الان شما را ببینند. ساعت ۱۱ شب بود به دفتر رئیس‌جمهور رفتم و ایشان را دیدم. می‌خواست مرا قانع کند که فرماندهی سپاه را بپذیرم، ولی من قبول

۱۹. همان جا.

۲۰. متن استعفانامه ابوشریف به این شرح بود: آمدم تا با یاری الله و به رهبری امام و حمایت امت سپاهی بر پا سازیم حامی مستضعفان جهان و تداوم بخش انقلاب اسلامی، ولی افسوس که انحصارطلبی‌ها و گروه‌گرایی‌ها و گرایش‌های موجود مانع از این حرکت شد. لذا ادامه کار امکان نداشت و بدین ترتیب راهی جز کناره‌گیری نبود. امید است سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همواره یاور راستین انقلاب باشد و چون گذشته در سنگرها و کوه‌ها و دشت‌ها حامی اسلام و نابودکننده ظلم و ظالم باشند. ان شاء الله ابوشریف ۵۹/۳/۲۷.

۲۱. بجنوردی فرماندهی سپاه را نپذیرفت، روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۰ تیر ۱۳۵۹، ص ۱.

## فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

نکردم. از او اصرار و از من انکار. به او گفتم که اصولاً اهل نظامی‌گری نیستم و نمایندگی مجلس را ترجیح می‌دهم. کمی فکر کرد و بعد از پشت میزش بلند شد و شروع کرد در اتاق قدم زدن و تحلیل کردن و ضمن صحبت‌هایش گفت: «شما با این سوابقی که دارید، فرماندهی سپاه را به عهده بگیرید، تو سپاه را داشته باش، من هم ارتش را دارم. می‌توانیم چهره خاورمیانه را عوض کنیم!» وقتی گفت چهره خاورمیانه را می‌توانیم عوض کنیم، به او نگاه کردم و دیدم حالتی نظامی و ژنرال مآبانه به خود گرفته است. فوراً به ذهنم خطور کرد که این آدم بدجوری امر برایش مشتبه شده و خودش را در هیئت ناپلئون می‌بیند. خیلی اصرار کرد و به هر حال موافقت نکردم. فقط برای آن‌که در آن ساعت از شب از دست او خلاص شوم گفتم: «باید فکر کنم» و خداحافظی کردم و به خانه برگشتم.

با این که قاطعانه به او جواب منفی داده بودم، این جمله اخیر مرا دال بر رضایتم تلقی کرده بود و فرماندهی مرا برای سپاه اعلام کرد. احتمالاً از امام هم در این مورد اجازه گرفته و یا رضایت ایشان را جلب کرده بود. فردای روزی که فرماندهی من اعلام شد، در مجلس بودیم که دیدم حاج احمدآقا «رحمه الله علیه» از دور می‌آید و به من نگاه می‌کند. مثل این‌که با من کاری داشت. ایستادم تا ایشان رسید. با هم دیده‌بوسی کردیم. احمدآقا گفت: «اگر شش نفر را در ایران قبول داشته باشیم، یکی از آنها شما هستید. فرماندهی سپاه را قبول نکنید. من می‌خواهم آبروی شما حفظ شود. به جای آن پیشنهاد می‌کنم مدیریت صدا و سیما را به شما بدهند.» هنوز قانون نظارت سه قوه در اداره صدا و سیما تصویب نشده بود. من به احمدآقا گفتم که فرماندهی را قبول نکرده‌ام و نمی‌دانم چطور شده است که به‌عنوان فرمانده سپاه اعلام شده‌ام. می‌خواستم نامه‌ای به بنی‌صدر بنویسم و به او یادآور شوم که فرماندهی را قبول نکرده‌ام. بلافاصله بعد از این ملاقات، اطلاعیه‌ای به روزنامه اطلاعات دادم و برای این‌که آبروی بنی‌صدر نرود، در آن اطلاعیه ضمن تشکر از حسن ظن ایشان، اعلام کردم که قبول فرماندهی من مشروط به شرایطی بوده و آن شرایط حاصل نشده است و از این کار معذرت خواستم.

کمی بعد از این ماجرا روزی حاج احمدآقا مرا دید و تقریباً با دلخوری پرسید: «شما چرا به بنی‌صدر گفتید که به حرف من فرماندهی سپاه را قبول نکرده‌اید؟ در شرایط فعلی لازم است روابط من با بنی‌صدر تیره نشود.» با تعجب به ایشان پاسخ دادم: «من هرگز به بنی‌صدر چیزی در این مورد نگفتم.» واقعاً هم به بنی‌صدر چیزی نگفته بودم. از همان اول

هم در ملاقات با بنی صدر و قبل از این که احمدآقا را ببینم، فرماندهی را قبول نکرده بودم. فکر کردم این حرف احمدآقا از کجا آب می خورد و به این نتیجه رسیدم که بنی صدر با شیوه مخصوصی که داشت به او یکدستی زده و از قضا موفق شده است. همین نکته را به احمدآقا یادآور شدم، اما ایشان تقریباً متقاعد نشد و با همان دلخوری از من جدا شد.<sup>۲۲</sup>

پس از عدم پذیرش فرماندهی سپاه از سوی موسوی بجنوردی، بنی صدر دست به دامن مرتضی رضایی، فرمانده وقت سپاه تهران و از نیروهای عباس آقازمانی شد و با تأیید امام خمینی حکم فرماندهی را برای مرتضی رضایی صادر کرد.<sup>۲۳</sup> محسن رفیق دوست درباره این انتصاب می گوید:

«ابوشریف ادعای فرماندهی داشت و چندان زیر بار سپاه مرکز نمی رفت. اختلاف شدیدی بین عملیات و فرماندهی سپاه بود. پس از آقای منصوری وقتی بنی صدر رئیس جمهور شد، حکم فرماندهی سپاه را به آقای مرتضی رضایی داد. ایشان بسیار جوان، شریف، محترم و انقلابی بود. طرفدار بنی صدر نبود، ولی بنی صدر تصور می کرد که او طرفدارش است. از طرفی چون بنی صدر حکم ایشان را داده بود، سپاه زیر بارش نمی رفت. من اینجا به عنوان واسطه عمل می کردم. از ایشان خواستم شهید یوسف کلاهدوز را قائم مقام خود کند. امور سپاه را شهید کلاهدوز اداره کند و او فقط فرمانده باشد.»<sup>۲۴</sup>

یوسف فروتن نیز درباره دلایل انتصاب مرتضی رضایی به فرماندهی سپاه می گوید:

«آقای بنی صدر به عنوان فرماندهی کل قوا ابوشریف را به عنوان فرمانده سپاه انتخاب کرد. بنده اصلاً ابوشریف را نمی پسندیدم، برای این که خیلی سواد بالایی نداشت<sup>۲۵</sup> و چریک خیلی خاصی بود و برای کار فرماندهی منظم خوب نبود. ما گفتیم او را نمی خواهیم. بعد بنی صدر، آقای مرتضی رضایی را انتخاب کرد. مرتضی رضایی به این شرط انتخاب شد که افرادی از شورای مرکزی را که دوازده نفر بودند، از جمله بنده را از سپاه اخراج کند. او هم گفت شرایطی طوری است که ما نمی توانیم آنها را اخراج کنیم، ولی می توانیم از ستاد مرکزی دورشان کنیم. بنی صدر سه بار حکم اخراج من و محسن رضایی و عبدالله محمودزاده را داده بود. یک بار

۲۲. بنی صدر به هیچ یک از سه شرط عمل نکرد، خاطرات محمداکرم موسوی بجنوردی، ویژه نامه ۳۰ سال پس از جراحی بزرگ، روزنامه جوان، خرداد ۱۳۹۰، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۲۳. مرتضی رضایی در اولین نشست خبری اش در ۲ مرداد ۱۳۵۹ می گوید: «حدود هشت ماه در سپاه فعالیت داشتم و مسئول عملیات غرب شدم و بعد از بازگشت به تهران با عنوان قائم مقام سپاه در تهران کارم را دنبال کردم تا این که به سمت فرماندهی سپاه انتخاب شدم.»

۲۴. چهار سپاه یکی شد، سایت رجانیوز، ۳۱ فروردین ۱۳۹۰، شماره خبر ۸۵۴۷۱، rajanews.com

۲۵. این اظهار نظر با توجه به سوابق تحصیلی حوزوی و دانشگاهی عباس آقازمانی منصفانه به نظر نمی رسد.

## فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

خود مقام معظم رهبری که نماینده امام در تشکیلات نظامی بودند پیش ما آمدند و گفتند: «آقای فروتن! برای شما خبری دارم.» گفتم «چه خبری؟» گفتند: «در جلسه امروز شورای امنیت کشور، آقای بنی صدر پیشنهاد اخراج شما را از سپاه داد.» گفتم: «چرا؟ نتیجه چه شد؟» ایشان خندیدند و گفتند: «ما هم گفتیم ما خودمان جزو شورای انقلاب هستیم و خودمان اینها را انتخاب کرده‌ایم. چیزی نگذشته که شما اینها را اخراج کنید. این که نمی‌شود.»

این اختلافات و جریانات باعث شد وقتی آقای مرتضی رضایی فرمانده سپاه شد، عده‌ای از کسانی را که مد نظر بنی صدر بودند، از ستاد مرکزی دور کند. به قول معروف پرشان داد. یکی از آنها آقای بروجردی بود که آن زمان جزو شورای مرکزی سپاه بود و بچه‌های دیگری هم بودند. ما هم به عنوان فرمانده سپاه و تشکیل دهنده شورای مرکزی سپاه استان به لرستان فرستادند.<sup>۲۶</sup>

### نمایندگی ولی فقیه در سپاه

مهم‌ترین مسئله در تأسیس سپاه پاسداران آن بود که مؤسسان متعقد بودند سپاه باید زیر نظر رهبری انقلاب قرار داشته باشد، از همین رو انتخاب نماینده رهبر انقلاب در سپاه پاسداران همواره مسئله‌ای چالشی و مهم بوده است. در بدو پیروزی انقلاب اسلامی حسن لاهوتی<sup>۲۷</sup> به همراه ابراهیم یزدی از سوی دولت موقت و با تأیید امام خمینی مأمور تشکیل سپاه پاسداران شدند، اما در اواخر فروردین ۱۳۵۸، امام خمینی امور سپاه پاسداران را به شورای انقلاب واگذار کردند. این امر موجب شد که شهید بهشتی حکم فرماندهی جواد منصوری را صادر کند و حسن لاهوتی نقشی تشریفاتی بیابد، اما چند ماه بعد و در ۲۵ شهریور ۱۳۵۸ به وساطت سید احمد خمینی، رهبری انقلاب در حکمی شیخ حسن لاهوتی را به عنوان نماینده خود در سپاه پاسداران معرفی کردند. در این حکم از حسن لاهوتی خواسته شده بود در تمام جلسات شورای عالی هماهنگی و تصمیم‌گیری سپاه پاسداران شرکت کند:

«به موجب این حکم به شما ابلاغ می‌شود که لازم است در تمام جلسات شورای عالی هماهنگی و تصمیم‌گیری سپاه پاسداران شرکت کنید و نظارت مستقیم داشته باشید و گزارش کار سپاه را هر هفته به اطلاع اینجانب برسانید. بیش از پیش باید به اخلاق اسلامی

۲۶. گفتگو با یوسف فروتن، ۱۸ تیر ۱۳۹۱.

۲۷. زندگی‌نامه شیخ حسن لاهوتی را در ادامه همین کتاب بخوانید.

سپاه توجه شود تا سپاه از هر جهت مظهر کامل سرباز اسلام باشد.<sup>۲۸</sup>

نمایندگی امام خمینی در سپاه برای حسن لاهوتی روزهای آرامی نبود. بهرغم ارتباطات گسترده لاهوتی با دفتر امام خمینی، بدنه سپاه پاسداران حاضر به پذیرش او نبود و لاهوتی به زودی و در آذر ماه ۱۳۵۸ مجبور به استعفا شد. شورای انقلاب نیز از استعفای شیخ حسن لاهوتی بهره برد و بلافاصله آیت‌الله خامنه‌ای را به عنوان سرپرست و نماینده خود در سپاه پاسداران معرفی کرد، اما حضور آیت‌الله خامنه‌ای هم در سپاه به درازا نینجامید و با صدور حکم فرماندهی کل قوا از سوی امام خمینی برای بنی‌صدر، ایشان در اول اسفند ۱۳۵۸ استعفا داد. خلاء عدم حضور نماینده امام خمینی در سپاه ادامه داشت تا این‌که در ۲۸ خرداد ۱۳۵۹ امام خمینی در حکمی، شیخ فضل‌الله محلاتی را به نمایندگی از خود در سپاه پاسداران منصوب کردند. در آن دوران عباس دوزدوزانی فرماندهی کل سپاه را به عهده داشت. شهید محلاتی به دلیل حمایت جامعه روحانیت مبارز از ابوالحسن بنی‌صدر در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری، رابطه نسبتاً خوبی با بنی‌صدر داشت و می‌توانست رابط پاسداران انقلاب و بنی‌صدر که عنوان فرماندهی کل قوا را هم داشت، باشد.<sup>۲۹</sup>

آیت‌الله خامنه‌ای درباره این انتصاب می‌فرماید:

«شهید محلاتی از طرف امام به عنوان نماینده ایشان در سپاه پاسداران انتخاب شد. به خاطر وضعی که آن روز وجود داشت، تصور می‌شد که ایشان موفقیتی به دست نیاورد. موقعیت آن موقع این گونه بود که بنی‌صدر رسماً از طرف امام فرمانده نیروهای مسلح بود. فرماندهی سپاه با عناصری بود که بنی‌صدر را اصلاً قبول نداشتند. مرحوم محلاتی باید بین این دو نقش هماهنگی را ایفا می‌کرد. کار غیرعملی و بسیار مشکلی به نظر می‌رسید و واقعاً فکر نمی‌کردیم ایشان موفق بشوند، لکن امروز می‌بینید که مرحوم محلاتی چقدر

۲۸. صحیفه امام، جلد ۹، صفحه ۵۴۸.

۲۹. سردار عبدالله محمودزاده از اعضای وقت شورای فرماندهی سپاه درباره روابط بنی‌صدر و شهید محلاتی می‌گوید: «شهید بزرگوار محلاتی به سپاه هم که آمدند، بدنه سپاه به عنوان نماینده حضرت امام استقبال خوبی از ایشان داشتند. وقتی اختلاف بنی‌صدر با سپاه پیش آمد، برخی احساس می‌کردند که ایشان در جناح بنی‌صدر است، چون خود بنی‌صدر هم از حاج آقا حمایت می‌کرد، در صورتی که چنین چیزی نبود. چون حاج آقا در زمان برگزاری نخستین انتخابات ریاست جمهوری، به همراه جامعه روحانیت به بنی‌صدر رأی داده بود، از آنجا بعضی از دوستان ما در سپاه احساس می‌کردند که ایشان طرفدار بنی‌صدر است و مقداری با شهید اختلاف فکری داشتند، اما خود ایشان نسبت به حضرت امام علاقه خیلی شدیدی داشت و همیشه، چه قبل و چه بعد از انقلاب، هر چه را که حضرت امام می‌گفتند، تابع محض بود، اما بعد از مدتی که ایشان هم متوجه شد کارها و برخوردها و موضع‌گیری‌های بنی‌صدر در جهت تضعیف حضرت امام است، در سپاه در مقابل او موضع گرفت. اولین کسی که علیه بنی‌صدر و راجع به عدم کفایت او صحبت کرد، شهید محلاتی بود و وقتی در مجلس عدم کفایت بنی‌صدر را اعلام کردند، شهید بزرگوار نقش اساسی داشت.

## فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

موفق شد. ایشان وقتی وارد سپاه شد، اتفاقاً چه از طرف عناصر انقلابی و چه از طرف دستگاه بنی صدر مورد اهانت و کم توجهی قرار می گرفت. هیچ یک از اینها این واسطه را نمی پسندیدند. طبیعی است هنگامی که دو دسته با هم اختلاف دارند، کسی که می خواهد بین آنها هماهنگی ایجاد کند، از نظر هر دو می افتد. ایشان با یک اتاق در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کارش را شروع کرد و آرام آرام پیش رفت. البته زمان هم به نفع ایشان بود و در شرایط سیاسی کشور تحولی پیش آمد و آن دستگاه لیبرال رفت و بنی صدر فرار کرد و دستگاه‌های انقلابی یکپارچه شدند و این شرایط به ایشان کمک کرد تا بتواند کار آنجا را به صورت یک عنصر سابقه‌دار مورد قبول ادامه بدهد.»<sup>۳۰</sup>

سردار رحیم صفوی نیز در باره این اختلافات می گوید:

«در شورای عالی سپاه بعضی از دوستان ما شهید محلاتی را اذیت می کردند، علتش هم مرادفات حاج آقا محلاتی با بنی صدر بود. بعد از این که بنی صدر رفت، همه چیز روشن شد. ایشان از طرف حضرت امام مأمور بودند تا بنی صدر را به نوعی در کنترل داشته باشند و واقعاً هم روی بنی صدر تأثیرگذار بودند. شهید محلاتی همیشه آدم بسیار منطقی و تأثیرگذاری بود و نفوذ کلام و معنویت و اخلاق خوش داشت. وجه بارز آن بزرگوار انعطاف ایشان بود. مثلاً در شورای عالی سپاه که بعضی از اعضای شورا اذیتشان می کردند، ایشان از جلسه که بیرون می آمد، دقیقاً از همان کسی که اذیتش کرده بود، حمایت و به نیکی از او یاد می کرد.»<sup>۳۱</sup>

شهید محلاتی پس از انتصاب به نمایندگی ولی فقیه در سپاه، عبدالله محمودزاده از اعضای وقت شورای فرماندهی سپاه را که از مخالفین اصلی بنی صدر بود، به عنوان رئیس دفترش انتخاب کرد. محمودزاده در این باره می گوید:

«وقتی شهید محلاتی به سپاه تشریف آوردند، ما بعد از چندین سال خدمت ایشان رفتیم و

---

۳۰. شهید محلاتی از نگاه مقام معظم رهبری، نشریه شاهد یاران، ش ۵۶، ص ۱۰.

۳۱. شهید محلاتی، دفاع مقدس و سپاه، در گفت و شنود با سرلشگر سید یحیی صفوی، نشریه شاهد یاران، شماره ۵۷، ص ۱۵؛ این مسئله بعدها نیز ادامه داشت و بارها بسیاری از پاسداران متعرض مشی شهید محلاتی می شدند. در نامه‌ای به تاریخ ۳ تیرماه ۱۳۶۴ امام خمینی (ره) خطاب به شهید محلاتی نوشته‌اند: «آقای شمخانی که به گفته جنابعالی و بعضی دیگر که با ایشان آشنا هستند شخص صالح و متعهدی هستند در نامه‌ای که نوشته‌اند از آنچه واقع شده اظهار تأسف کرده و پوزش خواسته‌اند. ان شاء الله تعالی جنابعالی آنچه که گذشته است نادیده بگیرید و با ایشان و سایر برادران سپاهی چون گذشته برادرانه رفتار کنید. فرزندان عزیز سپاهی باید توجه داشته باشند که جناب آقای محلاتی نماینده محترم اینجانب شخصی مجاهد، صالح و امتحان داده هستند و حفظ احترام ایشان و توجه به رهنمایی ایشان لازم است. از خداوند تعالی توفیق همگان را در خدمت به اسلام و جمهوری اسلامی خواهانم. والسلام علیکم ورحمه الله.»

خودمان را معرفی کنیم. حاج آقا خیلی خوشحال شد و گفت: «شما شیخ عبدالله هستی؟» پدر ما آن زمان به من شیخ عبدالله می گفت. گفتم بله. با ایشان در سپاه همکاری می کردیم، همزمان نماینده محلات در دوره اول مجلس هم بودند. بعد از مدتی که گذشت ایشان گفت شما بیا پیش ما. تا این که مدتی گذشت و آیت الله شیخ حسن طاهری خرم آبادی هم به عنوان دیگر نماینده حضرت امام معرفی شدند و به سپاه تشریف آوردند. نمایندگی حضرت امام دو دفتر داشت. یکی دفتر سیاسی و یکی هم دفتر نظارت بر سپاه. شهید محلاتی با فرمانده وقت سپاه صحبت کردند که فلانی را به ما بده تا مسئول دفترمان بشود و با بنده صحبت کردند و من که مدتی مسئولیت دفتر هماهنگی استانها را داشتم، شدم مسئول دفتر نمایندگان حضرت امام در سپاه و مسئول نظارت بر سپاه، پس به من دو حکم دادند. خلاصه به آنجا رفتیم و دفتر را تشکیل دادیم و بیشتر با شهید بزرگوار بودیم. از آنجا بود که آشنایی و ارتباطمان با ایشان بیشتر شد.»<sup>۳۲</sup>

عبدالله محمودزاده درباره مخالفت های فرماندهان سپاه با شهید محلاتی به دلیل روابطش با بنی صدر می گوید:

«با این که گاهی بعضی از دوستان ما در سپاه کارهای اشتباه و با آقای محلاتی تندی می کردند یا برخورد بدی داشتند، ایشان با بزرگواری می گذشتند، مثل این که اصلاً اتفاقی نیفتاده باشد. آن زمان چون مسائل بنی صدر هنوز رو نشده بود و بعضی وقتها آقای محلاتی به او نامه می نوشتند، در بعضی جلسات بعضی ها حرف های ناروایی به حاج آقا می زدند، ولی ایشان خیلی بزرگوارانه برخورد می کردند. حتی فردی یک نامه بسیار تند به آقای محلاتی نوشته و گفته بود راضی نیستم کسی این نامه را باز کند. حتی مسئول دفتر شما هم نباید نامه را باز کند. این را فقط خود آقای محلاتی باید باز کند و بخواند. من رفتم و اطلاع دادم. گفتند باز کن ببینم چیست. گفتم راضی نیست من باز کنم. ایشان نامه را باز کردند و خواندند. نامه مفصل و شاید هفت، هشت صفحه نوشته شده بود. نویسنده از برادرانی بود که بعد هم شهید شد. شهید محلاتی مرا صدا کردند و رفتم خدمتشان و دیدم چشم های حاج آقا پر از اشک شده است. گفتند این نامه را بخوان. من نامه را خواندم. دیدم نویسنده خیلی جسارت کرده و نسبت های بدی به ایشان داده بود که ایشان می خواهد افکار

۳۲. شهید محلاتی از محورهای وحدت بود، بررسی رابطه شهید محلاتی با مجلس و سپاه در گفتگو با سردار عبدالله محمودزاده، رئیس دفتر شهید محلاتی، نشریه شاهد یاران، شماره ۵۷، صص ۱۰۰-۱۰۱.



## فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

بنی صدر را در سپاه پیاده کند. گفتم من این نامه را خواندم. او از قضایا و این که چه دارد می‌گذرد، خیلی بی‌اطلاع است. اگر شما راضی بشوید، من با او صحبت کنم. فکر می‌کنم اگر با او صحبت کنم، برگردد، چون مطالبی که نوشته است صحت ندارند و بی‌خودی آنها را تصور کرده است. گفتند: باشد. با او صحبت کن. در آخر هم به او بگو من از او گذشتم، او هم دعا کند که خدا از من بگذرد.

اشک در چشم‌های شهید پر شده بود. تلفن زدم و آن برادر را در یادگان ولی عصر(ع) پیدا کردم و پیش من آمدم. دو ساعت و نیم با هم صحبت کردیم و به او گفتم اگر حاج آقا در فلان جا با بنی صدر ملاقات داشته، به دستور حضرت امام بوده است و امام به ایشان گفته بودند به بنی صدر این حرف را بزن. حضرت امام ایشان را می‌فرستادند قم، اصفهان، شیراز و... خلاصه همه را به آن برادر گفتم. گفتم اگر ایشان این گونه با بنی صدر رفتار می‌کند، به این سبب است که حضرت امام دستور داده‌اند. ایشان کاری می‌کنند که بنی صدر با سپاه درگیر نشود و این، نقش این بزرگوار است، چه کار کنند؟ حضرت امام می‌گویند برو پیش بنی صدر، ایشان نروند؟ خلاصه، همه را برای آن سپاهی توضیح دادم. ایشان خیلی منقلب شد و گفت من نمی‌دانستم. حالا می‌خواهم بروم از این بزرگوار حلالیت بطلبم. گفتم نه ایشان حرفش را زده‌اند. گفت چه گفته‌اند؟ گفتم ایشان این را گفتند که من از تقصیر ایشان گذشتم، ایشان هم دعا کند خدا از تقصیر من بگذرد. این را که گفتم آن رزمنده زد زیر گریه که این حاج آقا چقدر بزرگوار است و ما چقدر به ایشان توهین کردیم و گفت بگو که مرا ببخشند. گفتم ایشان قبلش گفته‌اند که شما نگران نباش. گفت نگرانی‌ام این است که می‌خواهم بروم جبهه. نکند ایشان از من راضی نباشند. گفتم ایشان شما را بخشیده و اصلاً به دل نگرفته است که بخواهی فکرش را بکنی. ایشان واقعاً از کسی به دل نمی‌گرفتند. همان موقعی که کسی چیزی می‌گفت ناراحت می‌شدند، ولی فردایش فراموش می‌کردند، انگار نه انگار. خیلی زود می‌گذشت.»<sup>۳۳</sup>

پس از غائله بنی صدر و فروکش کردن نسبی توطئه‌های منافقین، سپاه پاسداران در پی ورود بیشتر به عرصه‌های گوناگون بود و اعضای شورایی عالی سپاه در جلسه‌ای تصمیم به تقویت بصیرت سیاسی و تعمیق معارف دینی گرفتند و با مشورت شهید محلاتی که به دلیل مشغله‌های دیگر از جمله نمایندگی مجلس قادر به توسعه فعالیت‌هایش نبود، در محضر امام تقاضا کردند

۳۳. همان، صص ۱۰۳-۱۰۴.

تا یک مجتهد عالم، امور نمایندگی را به عهده بگیرد و حضرت امام این بار حکمی برای نظارت بر امور سپاه به آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی دادند.<sup>۳۴</sup>

در واقع ورود آیت‌الله سیدحسن طاهری خرم‌آبادی و سپس حجت‌الاسلام والمسلمین محمدرضا فاکر برای همکاری با شهید محلاتی بود که به توسعه و شکل‌گیری ادارات درون سازمانی، تقسیم مأموریت‌ها، مقابله با خطوط انحرافی<sup>۳۵</sup> و تأکید بر عدم تحزب‌گرایی منجر شد. مدتی بعد آیت‌الله خرم‌آبادی با اصرار علمای پاکستان و موافقت حضرت امام به عنوان نماینده ایشان به این کشور عزیمت کرد تا حکم بعدی نمایندگی به نام حجت‌الاسلام فاکر صادر شود. آقای فاکر که فردی صریح‌اللهجه بود و بر انجام وظایف و مأموریت‌های نمایندگی تأکید می‌کرد، در پی آن بود تا سپاه را از جریانات انحرافی مصون دارد و به همین دلیل سلسله اقداماتی در جهت عدم تحزب‌گرایی و حفظ خط ولایت در سپاه انجام داد که نتیجه آن، پاکسازی برخی از مراکز علمی تحقیقاتی سپاه از خطوط التقاطی و تشکیل مجموعه‌هایی بر صیانت از سپاه بود. چیزی نگذشت که دولت پاکستان حضور آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی را برتافت و ایشان به ایران برگشت و با اصرار آقای فاکر مجدداً نمایندگی امام را به عهده گرفت و این در شرایطی بود که همزمان آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، شهید محلاتی و حجت‌الاسلام فاکر نماینده امام بودند که با روحیه همدلی و صمیمیت بسیار زیادی ایفای نقش می‌کردند. با این توضیح که آقای خرم‌آبادی

۳۴. سردار محمدباقر ذوالقدر در این باره می‌گوید: «شهید محلاتی تنها نماینده امام در سپاه نبودند. از شگفتی‌های آن مقطع از کار سپاه همین بود. شهید محلاتی، بعد از درگذشت مرحوم لاهوتی اولین نماینده امام در سپاه بودند، ولی پس از مدتی، آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی هم به عنوان نماینده امام معرفی شدند. در واقع امام در آن زمان دو نماینده در سپاه داشتند که البته بعداً سه نماینده شدند، چون بعد از مدتی، آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، به نمایندگی امام در شبه قاره هند معرفی شدند و به آنجا رفتند و آقای فاکر به جای ایشان نماینده ولی فقیه در سپاه شدند. در عین حال حکم آقای طاهری هم لغو نشد. به این ترتیب در مقطعی از زمان، ماسه نماینده امام در سپاه داشتیم. شهید محلاتی با وجود آن که طبیعی بود برایشان ابهام پیش بیاید که چگونه هم ایشان نماینده امام هستند و هم آقایان طاهری خرم‌آبادی و فاکر، ولی من هیچ‌گاه ندیدم حتی سرسوزنی با ابهام، گلایه و دید منفی با این مسئله برخورد کنند، در حالی که دیده‌ایم مسئولینی را که گاه مثلاً نوسانی در کارشان پدید می‌آید، بر می‌آشوبند و واکنش‌های خیلی تند از خود نشان می‌دهند، اما در مورد ایشان هیچ‌گاه چنین چیزی اتفاق نیفتاد. و این برای ما یک سرمشق بزرگ بود.

۳۵. سردار عبدالله محمود زاده می‌گوید: «در غائله اصفهان مسائلی پیش آمد که حاج احمد آقا به خط تلفن سیاسی تلفن کردند و من گوشی را برداشتم. گفتند: آقای محلاتی کجاست؟ گفتم: مجلس است. گفتند: سریع خبرش کن بیاید امام کارش دارد. اگر ممکن بود آیت‌الله جنتی را هم خبر کنید، بیاید. آقای جنتی آن موقع در مجلس نبود. تلفن زدم به مجلس. آقای محلاتی در صحن مجلس بودند. پیغام دادم که با ایشان کار بسیار لازمی دارم. به ایشان نوشته‌ای دادند که خودش تماس گرفت و گفتم که گفته‌اند سریع به دفتر حضرت امام بروید و آیت‌الله جنتی به اصفهان می‌روند تا پیام امام را به آقای طاهری برسانند. آقای طاهری گفته بودند شما این سید مهدی هاشمی را نگذارید به بیتتان بیاید و مواظبش باشید. امام نسبت به سید مهدی هاشمی با کارهایی که قبل و بعد از انقلاب کرده بود، بسیار حساس بودند، برای همین هم امام آقای ری‌شهری، وزیر اطلاعات آن زمان را خواسته بودند که کارهای سید مهدی را زیر نظر بگیرد. شهید بزرگوار محلاتی همراه آیت‌الله جنتی و آقای طاهری خرم‌آبادی به اصفهان و نزد آقای طاهری رفتند و پیام حضرت امام را به او رساندند. بعد آقای طاهری اصفهانی با همان تلفن سیاسی زنگ زد و سراغ آقای محلاتی را گرفت که گفتم: مجلس است. گفت: به ایشان بگویید آن امر امام اطاعت شد.»

## فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

نماینده اول امام بودند، آقای محلاتی مسئولیت پیگیری و برخورد با تخلفات را داشتند و آقای فاکر در صدد التقاط زدایی از سپاه و عدم تحزب‌گرایی این مجموعه بزرگ بودند. اندکی بعد که آقای فاکر از سپاه رفتند و آقای خرم‌آبادی نیز مجدداً پاکستان را برای خدمت برگزیدند، شهید محلاتی طی حکمی همه مسئولیت‌های نمایندگی را تا لحظه شهادت به عهده گرفتند.<sup>۳۶</sup>

### محسن رضایی فرمانده شد

با برکناری بنی‌صدر و استقرار کامل خط امام قرار شد تا فرمانده جدیدی برای سپاه تعیین شود و از سوی امام خمینی انتخاب فرماندهی سپاه به شورای فرماندهی وقت سپاه واگذار شد. اعضای شورای وقت فرماندهی سپاه پاسداران را افرادی چون محسن رضایی واحد اطلاعات، رضا سیف‌اللهی فرماندهی ستاد، یوسف کلاهدوز جانشین فرماندهی، محسن رفیق‌دوست تدارکات، ابراهیم حاج محمدزاده دفتر سیاسی، علی محمد فرزین دبیر شورای فرماندهی، حمید حاجی عبدالوهاب واحد آموزش، ناصر جبروتی سپاه تهران، احمد فرمد واحد برنامه‌ریزی، اصغر شیخی مسئول دفتر فرماندهی، سید مهدی هاشمی نهضت‌های آزادی‌بخش، سید مسعود جزایری، سید خلیل طباطبایی، اصغر سلیمانی و ابراهیم سنجقی تشکیل می‌دادند. در این میان محسن رضایی تلاش فراوانی کرد که به عنوان فرمانده سپاه انتخاب شود. او دلیل این مسئله را احساس تکلیف برای راه افتادن امور جنگ می‌دانست، اما اعضای شورای فرماندهی سپاه<sup>۳۷</sup> روی شهید یوسف کلاهدوز نظر داشتند که عملاً در یک سال گذشته فرمانده سپاه بود، اما او نمی‌پذیرد و دلیل اصلی عدم پذیرش جدای تواضع شدید شهید یوسف کلاهدوز، ارتشی بودن اوست<sup>۳۸</sup>. شهید محمد بروجردی دیگر گزینه اصلی فرماندهی سپاه بود که او نیز حضور در کردستان را به فرماندهی سپاه ترجیح داد و گروهی که برای مذاکره با او به کرمانشاه رفته بودند، دست خالی برگشتند.<sup>۳۹</sup>

۳۶. تاریخچه نمایندگی ولی فقیه در سپاه، پرتال جامع نماینده ولی فقیه در سپاه، [nvs.ir](http://nvs.ir).

۳۷. شورای فرماندهی سپاه شامل فرماندهی سپاه، نماینده امام و مسئولین ستاد مرکزی سپاه بود.

۳۸. هر چند شاید عدم حضور شهید یوسف کلاهدوز در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و عدم پیروی اعضای این سازمان از او یکی از دلایل این مسئله باشد.

۳۹. شهید محمد بروجردی با آغاز غائله کردستان به غرب کشور رفت و در اول خرداد ۱۳۶۲ در مهاباد به شهادت رسید. عبدالله محمودزاده درباره نحوه اعزام محمد بروجردی به غرب کشور می‌گوید: «شهید بروجردی آمد و گفت حضرت امام پیام داده‌اند که غائله کردستان باید تمام بشود. من نیت کرده‌ام به کردستان بروم و تا وقتی مسئله کردستان تمام نشده برنگردم. در ابتدا کسی فکر نمی‌کرد کار این قدر طولانی شود. همه فکر می‌کردند قضیه حداکثر سه چهار ماهه تمام شود. شهید بروجردی گفت: همین الان حکم بده می‌خواهم بروم. گفتم: صبر کن فردا صبح. گفت: نه. حکم را بنویس و بده. می‌خواهم همین امشب حرکت کنم. من آن موقع مسئول دفتر هماهنگی استان‌های سپاه بودم، از طرف فرمانده سپاه حق امضا داشتم و برای تشکیل و انسجام سپاه به افراد مأموریت می‌دادم. من حکم را نوشتم و ایشان حکم را از ما گرفت و فکر می‌کنم همان شب یا فردا صبح

پس از این محسن رفیق دوست از حامیان اصلی محسن رضایی برای تصدی فرماندهی سپاه بود. سردار یوسف فروتن تأیید می‌کند که در تابستان سال ۶۰ دو باره بحث فرماندهی عباس دوزدو زانی و شهید یوسف کلاهدوز مطرح شد و کادریهای ارشد سپاه تنها پس از صدور حکم فرماندهی از سوی امام خمینی از این فرماندهی اطاعت کردند.<sup>۴۰</sup> رفیق دوست در این باره روایت کاملی دارد:

«وقتی بنی صدر از کشور فرار کرد و حضرت امام به عنوان فرمانده کل قوا اداره امور را در دست گرفتند، در یک مقطع قرار شد خود ایشان برای سپاه فرماندهی را تعیین کنند. یک روز حاج احمد آقا به من زنگ زد و گفت: امام فرموده‌اند شورای فرماندهی سپاه کسی را پیشنهاد کند. من به ایشان گفتم: سه نفر را مناسب این کار می‌دانم و به ترتیب اولویت شهید بروجردی، شهید کلاهدوز و محسن رضایی را معرفی کردم. حاج احمد آقا گفت: هر سه نفر این افراد خوبند، ولی شما پیشنهاد امام را به شورای فرماندهی ابلاغ کن و آنجا هر کس رأی آورد، به ما خبر بده. قبل از این که این موضوع را در شورا مطرح کنم، صبح زود به کرمانشاه نزد شهید بروجردی رفتم. مدتی بود که همدیگر را ندیده بودیم. بعد از احوالپرسی و صحبت‌های جانبی ماجرا را برای او تعریف کردم و گفتم: پیشنهاد اول من برای فرماندهی سپاه تو هستی. سه ساعت به او اصرار کردم. آخر سر شهید بروجردی به من گفت: آن دو نفر دیگر خوبند، برو و از بین آنها کسی را انتخاب کن، من آمادگی ندارم. وقتی به تهران برگشتم، شورای فرماندهی تشکیل شد. در لویزان باغی داشتیم که پیش از انقلاب متعلق به ساواک بود و من آنجا را به مرکز تحقیقات موشکی تبدیل کرده بودم. شورای فرماندهی را در آنجا تشکیل دادیم و من این بار دیگر اسم بروجردی را نیاوردم. از میان دو نفر دیگر رأی‌گیری کردیم که شهید کلاهدوز تمام آرا را کسب کرد، اما خودش به خودش رأی نداد. به محسن رضایی نیز من و دو سه نفر دیگر رأی دادیم، اما اکثریت آرا را شهید کلاهدوز کسب کرد و قرار شد او را به حاج احمد آقا معرفی کنم. صبح زود بود که دیدم کسی در خانه را می‌زند. وقتی در را باز کردم دیدم شهید کلاهدوز با یک عبا بر دوش و یک قرآن در دست جلوی در ایستاده است. به من گفت: تو را به خاطر قرآن این

---

به کردستان رفت. آن قدر عجله داشت که گفتم صبر کن فردا صبح آقای منصوری امضا کند. گفت: نه، همین الان حکم را به من بده. رفت کردستان و در کرمانشاه مستقر شد و دفتری را تأسیس و نیروهایی را از جاهای مختلف جذب کرد.  
۴۰. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با یوسف فروتن؛ حتی گفته می‌شود که در رأی‌گیری مجدد در شورای فرماندهی سپاه سردار عبدالله محمودزاده به عنوان فرمانده سپاه انتخاب شده است.

#### فصل هشتم: سپاه در مسیر ثبات □

کار را نکن. من حاضرم هر کاری که از دستم برمی آید برای سپاه بکنم. محسن رضایی را به عنوان فرمانده انتخاب کن. من حاضرم قائم مقام او باشم. یادم می آید شهید محلاتی با انتخاب محسن رضایی مخالف بود. من ماجرا را به حاج احمد اقا گفتم. ایشان گفت: برو یک رأی موافق دیگر هم بگیر. من هم این کار را کردم و به ایشان خبر دادم. حاج احمد اقا گفت: امام فرمودند متنی بنویسید و به من بدهید. من و رضا سیف‌اللهی آن را نوشتیم و بنده آن را خدمت امام بردم. البته متن امام غیر از آن چیزی است که ما نوشتیم و فقط کمی از آن استفاده کردند.»<sup>۴۱</sup>

به هر حال با انتخاب محسن رضایی به فرماندهی کل سپاه و در پی آن شهادت یوسف کلاهدوز پس از عملیات ثامن الائمه(ع)، سپاه در سطوح ارشد خود تغییرات وسیعی را دید و عملاً نیروهایی که به همراه محسن رضایی از گروه منصورون وارد سازمان مجاهدین انقلاب و پس از آن به واحد اطلاعات سپاه و یا سپاه خوزستان رفتند، به مقامات ارشد سپاه منصوب شدند و از شورای فرماندهی سپاه و ستاد مرکزی سپاه در تهران خلع ید شد و بسیاری از نیروهای ابتدایی سپاه از این نهاد خارج شدند.

---

۴۱. روایت رفیق دوست از انتخاب محسن رضایی به فرماندهی سپاه، گفتگو با محسن رفیق دوست، خبرگزاری فارس، ۲۳ تیر ۱۳۸۹، شماره خبر ۸۹۰۴۲۳۰۷۱۱، [farsnews.com](http://farsnews.com)؛ البته تعدادی از اعضای شورای فرماندهی سپاه معتقدند در این شورا سردار عبدالله محمودزاده اکثریت آرا را داشت، اما محسن رضایی و محسن رفیق دوست به دفتر امام خمینی گزارش اشتباه دادند. آنان اظهار می دارند که از ۱۱ رأی، ۸ رأی به محمودزاده و سه رأی یعنی محسن رضایی، محسن رفیق دوست و مهدی هاشمی به محسن رضایی داده شد. روایت محسن رفیق دوست که از دیدارهای پنهانی پس از برگزاری جلسه خبر می دهد مؤید این اظهارات است.



فصل نهم

سرنوشت شوم لاهوتی

مهم‌ترین مسئله در تأسیس سپاه پاسداران این بود که موسسان معتقد بودند سپاه باید زیر نظر رهبری انقلاب قرار داشته باشد، از همین رو انتخاب نماینده رهبر انقلاب در سپاه پاسداران همواره مسئله چالشی و مهمی بوده است.

شیخ حسن لاهوتی که پیش از انقلاب رابطه نزدیکی با جامعه روحانیت مبارز تهران و نقش مهمی در مبارزات داشت، اولین نماینده امام خمینی در سپاه پاسداران شد. او که به دلیل مخالفت شهید مطهری فرماندهی کمیته انقلاب اسلامی را به آیت‌الله مهدوی کنی واگذار کرده بود، ابتدا به عنوان مسئول سپاه زیر نظر دولت موقت منصوب شد و پس از ادغام چهار سپاه و قرار گرفتن آن زیر نظر شورای انقلاب، شیخ حسن لاهوتی نماینده امام خمینی در پاسداران انقلاب اسلامی شد، اما او سرنوشت غمباری داشت. نفوذی‌های مجاهدین خلق سبب شدند تا کار حسن لاهوتی که امام خمینی او را نور چشم خود خوانده بود،<sup>۱</sup> به جایی برسد که کمتر کسی رسیده است. در ۶ آبان ۱۳۶۰ زمانی که خبر مرگ حسن لاهوتی اعلام شد، امام خمینی هیچ واکنشی نشان ندادند و تنها مقام ارشدی که واکنش نشان داد، اکبر هاشمی رفسنجانی پدر دو عروس لاهوتی بود.

### حسن لاهوتی که بود

حسن لاهوتی اشکوری متولد ۱۳۰۶ در رودسر است. پدر او شیخ نصرالله لاهوتی اشکوری سال‌ها در حوزه نجف به کسب علم مشغول بود. حسن لاهوتی پس از گذراندن دوره‌های ابتدایی تحصیلات حوزوی نزد پدرش، در سال ۱۳۲۴ برای ادامه تحصیلات به قم رفت و بلافاصله معمم شد. در قم با آیت‌الله سید محمد ضیاءآبادی، آیت‌الله محمدی گیلانی، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی و مرحوم سید مصطفی خمینی هم‌حجره و هم‌درس بود. اساتید سطوح عالی شیخ حسن لاهوتی آیت‌الله بروجردی، امام خمینی و آیت‌الله شهاب‌الدین مرعشی نجفی بودند. در سال ۱۳۴۱ به دستور امام خمینی برای تبلیغ به شهر گرمسار رفت و در این شهر مقیم شد. پس از دستگیری امام خمینی در خرداد ۱۳۴۲ و قیام ۱۵ خرداد، قصد داشت مردم گرمسار را با همکاری شهید حاج مهدی عراقی به سمت قم حرکت دهد که با پیام مرحوم سید مصطفی خمینی این مسئله منتفی شد. شیخ حسن لاهوتی تا تابستان ۱۳۴۹ در گرمسار زندگی کرد و با محمد سپهری پور رئیس وقت شهربانی گرمسار ارتباط نزدیکی داشت.<sup>۲</sup> این ارتباطات سبب

۱. نک: صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۲. محمد سپهری پور پس از رفتن شیخ حسن لاهوتی از گرمسار به تهران، خود را بازنشسته کرد. او پس از پیروزی انقلاب در دوران دولت موقت حدود ۶ ماه استاندار کرمانشاه بود.



فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

ایجاد نوعی مصونیت برای فعالیت‌های شیخ حسن لاهوتی در گرمسار شده بود. به هر روی او در ابتدای تابستان ۱۳۴۹ به تهران آمد و در منزلی در خیابان گوته در سه راه امین حضور سکنی گزید. سپس به جمع جامعه روحانیت تهران پیوست و در کنار آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله شهید بهشتی، شهید فضل‌الله محلاتی، علی اصغر مروارید و... قرار گرفت. از سوی دیگر با فراگیر شدن تب مبارزه مسلحانه در ابتدای دهه ۵۰ با اصرار و پیگیری اسدالله تجریشی که از مبارزان فعال بود، به سازمان مجاهدین خلق وصل شد و امکاناتش را در اختیار این گروه فرار داد.<sup>۳</sup> اسدالله تجریشی واسطه حسن ابراری جهرمی از اعضای سازمان مجاهدین خلق با شیخ حسن لاهوتی بود.

در این میان ناشی‌گیری وحید لاهوتی، فرزند شیخ حسن لاهوتی که بدون اطلاع پدرش به عضویت سازمان درآمده بود در خلع سلاح کردن یک پاسبان شهربانی، سبب دستگیری او و پدرش شد و هر دو مورد شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفتند. شیخ حسن لاهوتی در بازجویی‌ها، درباره اقدامات وحید مسئولیتی را قبول نکرد و پس از یک ماه از زندان قزل قلعه آزاد شد، اما وحید لاهوتی تا پیروزی انقلاب در زندان باقی ماند و در آنجا به کمون مسعود رجوی پیوست. لاهوتی پس از آزادی، کمک‌هایش به سازمان مجاهدین خلق را افزایش داد و بسیاری از وجوهاتی را که از مردم دریافت می‌کرد، به سازمان می‌داد. اسدالله تجریشی در این باره می‌گوید: «ما در بازار آقای لاهوتی را پیشنهاد یک مسجد کرده بودیم که مردم را برای پرداخت وجوهات به او معرفی کنیم و او هم وجوهات را دریافت کند و به ما بدهد تا به سازمان بدهیم. ایشان هم پذیرفته بود و همین کار را می‌کرد.»<sup>۴</sup>

در خاطرات محمد حسن خاکساران هم در این باره آمده است:

«در میان روحانیون، آقای شیخ حسن لاهوتی بخش زیادی از وجوهاتی را که از خیران و

متدینان بازار تهران جمع‌آوری می‌کرد، در اختیار سازمان قرار می‌داد.»<sup>۵</sup>

همچنین شیخ حسن لاهوتی به همراه روحانیونی همچون هاشمی رفسنجانی و آیت‌الله سید محمود طالقانی نامه‌هایی به امام نوشتند و خواستار تایید مواضع این گروه از سوی امام خمینی شدند. سید حسین موسوی تبریزی در این باره چنین اظهار نظر کرده است:

«گروهک منافقین همان موقع [که امام در نجف مشرف بودند] چند بار با امام ملاقات کرده

۳. وجوهات را می‌گرفت و به مجاهدین می‌داد، گفت و گو با اسدالله تجریشی، هفته‌نامه شهروند امروز، شماره ۷۰، ص ۶۵.

۴. همان، ص ۶۷.

۵. خاطرات محمد حسن خاکساران، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۲۷۹.

بودند و درخواستشان این بود که امام آنها را تأیید کند. بعضی از دوستان گفتند جناب آقای داعایی هم واسطه شده بود، ولی ایشان نپذیرفته بود. بعد از مدتی با آوردن تأییدیه از مرحوم آقای لاهوتی و آقای هاشمی رفسنجانی دو باره خواسته بودند که امام تأییدشان کند که باز ایشان قبول نکرده بود.<sup>۶</sup>

با شروع زمزمه‌های تغییر مواضع سازمان مجاهدین خلق از سوی تقی شهرام و بهرام آرام، لاهوتی به گروه مذهبی‌های سازمان نزدیک شد و در دیدارهایی با وحید افراخته و بهرام آرام انتقادات شدیدی به تغییر ایدئولوژی وارد کرد. این مسئله خشم مارکسیست‌های سازمان را در پی داشت به گونه‌ای که نام او به عنوان مهم‌ترین روحانی حامی بخش مذهبی سازمان در لیست ترور قرار گرفت. از سوی دیگر لاهوتی نیز کوشید تا با ایجاد گروه مسلحی به مقابله با تقی شهرام و بهرام آرام بپردازد.<sup>۷</sup> البته آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی روایت دیگری از این ارتباط دارد که به نظر مقرون به واقع‌تر می‌رسد:

«بعد از اعلام مواضع [اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق]، ظاهراً آقای لاهوتی با آنها قطع ارتباط نکرد و مدعی بود که من با اینها هستم شاید بتوانم آنها را برگردانم. سازمانی‌ها به منزل ایشان رفت و آمد می‌کردند. از کسانی که بنا به اظهار آقای لاهوتی به خانه ایشان رفت و آمد داشتند؛ بهرام آرام، تقی شهرام، دختر آقای دزفولی به نام بتول دزفولی<sup>۸</sup> و وحید افراخته بودند. آقای لاهوتی می‌گفت اینها گاهی شب‌ها هم در منزل من می‌ماندند و اظهار می‌کرد: درصدد هستم اینها را برگردانم.»<sup>۹</sup>

اما با دستگیری و وحید افراخته<sup>۱۰</sup> و محسن سید خاموشی<sup>۱۱</sup> در ۵ مرداد ۱۳۵۴، لاهوتی مجبور

۶. خاطرات سید حسین موسوی تبریزی، تهران؛ نشر عروج، چاپ اول ۱۳۸۴، ص ۱۸۰. در ص ۲۸۳ همان کتاب هم باز به ماجرای نامه آقای لاهوتی به امام درباره سازمان مجاهدین خلق اشاره شده است.

۷. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با حمید لاهوتی، شماره بازیابی ۲۱۴۶.

۸. بتول فقیه دزفولی همسر عباس مدرسی فر بود که پس از انقلاب اسلامی در درگیری‌ای در کرج کشته شد.

۹. غلامرضا خواجه‌سروی، خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی، تهران انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۱۴۶.

۱۰. رحمان معروف به وحید افراخته فرزند سعید متولد ۱۳۲۹ در تهران، از سال ۱۳۴۸ به سازمان پیوست. نخستین عملیات نظامی‌ای که در آن شرکت داشت در سال ۱۳۵۱ ترور ناموفق شعبان جعفری (شعبان بی‌مخ) از عوامل مشهور کودتای ۲۸ مرداد بود. افراخته در ترور سرهنگ هاوکینز، مستشار آمریکایی در سال ۵۲ نیز مشارکت داشت و به‌سرعت به یکی از مسئولان و کادرهای اصلی عملیاتی سازمان تبدیل شد. افراخته در سال ۵۳ با منیژه بوستان، ناظم دبستان رفاه ازدواج کرد که قبلاً توسط پوران بازرگان با سازمان مرتبط شده بود. وحید که کاملاً مورد اعتماد بهرام آرام و معاون وی بود و در سال ۵۴ به عضویت مرکزیت سازمان در آمده بود، برای طی کردن مدارج تشکیلاتی از انجام هیچ کاری رویگردان نبود و هر نوع عملیات نظامی مورد درخواست مرکزیت مارکسیست در خارج و یا داخل سازمان را بی‌چون و چرای می‌پذیرفت و اقدام می‌کرد. وی چند نام مستعار از قبیل حیدر، بهروز، رضا، بهمن، بابک و بیژن داشت. در اواخر خرداد ماه ۱۳۵۴ که برای پلیس امنیتی رژیم روشن شده بود که رحمان (وحید) افراخته عامل اصلی چند ترور اخیر سازمان بوده است، همه نیروهای ساواک و کمیته مشترک

## فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

به زندگی نیمه مخفی شد. او بیشتر مواقع در قم و در منزل سید احمد خمینی و یا در منازل محمد موسوی خویننی‌ها و امامی جمارانی در شمال تهران به سر می‌برد. با اعترافات افراخته<sup>۱۲</sup>، ساواک تصمیم گرفت آیت‌الله طالقانی، هاشمی رفسنجانی و شیخ حسن لاهوتی را دستگیر کند. آیت‌الله طالقانی در ۸ آبان ۱۳۵۴ دستگیر شد. حکم دستگیری هاشمی رفسنجانی که در

برای به جنگ آوردن او بسیج شدند. آنها در آن روزها خلیل فقیه دزفولی، مرتضی صمدیه بلاف و چند تن دیگر را برای یافتن وحید افراخته توسط اکیپ‌های کمیته مشترک به گشت می‌بردند. البته ناگفته نماند که صمدیه تصویری از وحید در ذهن مأموران ایجاد کرده بود که با واقعیت تطبیق نداشت. مانند این که وی مواد انفجاری به خود بسته و اگر به او نزدیک شوید در صورت انفجار کشته می‌شوید، که بیشتر برای منحرف کردن مأموران بود. و به‌طور قطع او در این مورد طرح فریب ساواک را دنبال می‌کرد. خلیل دزفولی نیز چیزی نیافت و بنابراین حدود یک ماه و نیم تلاش مأموران نتیجه نداشت. افسر مسئول یکی از اکیپ‌های کمیته مشترک (اکیپ حمید) در روز ۵ مرداد ۵۴ حدود ساعت ۳ بعدازظهر ضمن گشت به دو جوان که در مسیر موافق حرکت اتومبیل‌ها در خیابان یک‌طرفه پشت مجلس (حوالی سر چشمه و بهارستان) تردد می‌کردند نظین شد و در صدد تفتیش آنها برآمد. یکی از آن دو بلافاصله واکنش نشان داد و دستش را به سوی اسلحه برد، لیکن افسر مزبور (سرگرد بختیاری) که از قضا ورزیده‌ترین مأمور کمیته مشترک بود، مهلت نداد و او را -که وحید افراخته بود- به زمین انداخت و خلع سلاح کرد. فرد دیگری که همراه وحید بود در آن سوی خیابان متحیر و منتظر ایستاده بود که توسط مأموران دستگیر گردید. این شخص سید محسن سید خاموشی بود. افراخته بلافاصله پس از دستگیری مورد شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت، اما پس از چند ساعت در بازجویی‌هایش اعترافات مفصلی درباره سازمان و مرتبین آن کرد که موجب دستگیری بسیاری از اعضای سازمان و مرتبین آن شد. افراخته گرچه همکاری گسترده‌ای با ساواک داشت، اما به دلیل آن که در ترور آمریکایی‌ها نقش داشت، در ۴ بهمن ۱۳۵۴ اعدام شد.

۱۱. سید محسن خاموشی در سال ۱۳۳۴ در تهران در خانواده‌ای بازاری و مذهبی متولد شد، تحصیلات دوران مدرسه را در محیط‌های آموزشی اسلامی طی کرد، ابتدایی را در دبستان جعفری و متوسطه را در دبیرستان علوی گذراند. در سال‌های آخر دبیرستان به انجمن ضد بهائیت (حجتیه) وارد شد و هم‌زمان به تشویق برادرش سید مرتضی به مطالعه کتب سیاسی - مذهبی روی آورد. از سال آخر متوسطه و در آستانه ورود به دانشگاه در کلاس‌ها و سخنرانی‌های دکتر شریعی در حسینیه ارشاد شرکت و به تدریج حساسیت‌های سیاسی خاصی پیدا کرد. پس از ضربه شهریور ۵۰ در فضایی که پدیدار شده بود بیشتر به جانب فعالیت‌های سیاسی گرایش یافت و توسط یکی از دوستانش (حسن صادق) مدتی به کار مطالعاتی و انجام ورزش‌هایی از قبیل کوهنوردی و جودو سوق داده شد. با ورود به دانشگاه و تحصیل در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۲، با علی‌خدایی صفت عضو علنی سازمان آشنا شد و پس از مطالعات مشترک نیمه منظمی که به راهنمایی فرد مذکور انجام داد، در هجده سالگی به سازمان مجاهدین خلق جذب شد. او از طریق خدایی صفت به بهرام آرام معرفی شد و پس از چندی تحت مسئولیت وحید افراخته قرار گرفت، مطالعه آموزشی کتاب‌هایی نظیر زمینه تکامل اجتماعی، انسان چگونه غول شد، اقتصاد به زبان ساده و شناخت را در او ان عضویتش انجام داد و ضمن آن در زمینه پخش اعلامیه و جعل پلاک اتومبیل فعالیت کرد. محسن خاموشی در روند تغییر ایدئولوژی بدون کمترین مقاومتی مارکسیست و با پویایی که از خود نشان داده بود توسط وحید افراخته برای شرکت در عملیات ترور سر تیپ زندی‌پور رئیس کمیته مشترک انتخاب شد. وی در این عملیات که در تاریخ ۲۷ اسفند ماه ۵۳ صورت گرفت مسئول ایجاد راه‌بندان و راننده اتومبیل مخصوص این کار بود. در جریان ترور مجید شریف واقفی در ۱۶ اردیبهشت ۵۴ نیز شرکت داشت و مسئول حمل جسد وی به بیابان‌های مسگر آباد بود. او به اتفاق حسین سیاه‌کلاه، ضارب شریف واقفی جسد او را به آتش کشیدند و پس از قطعه قطعه کردن در چند نقطه دفن کردند. در عملیات ترور دو مستشار آمریکایی سرهنگ ترنر و سرهنگ شفر نقش فعال‌تری داشت و مسئول کشتن یکی از مستشاران بود. در ماجرای ترور مشکوک حسن حسنان مترجم سفارت آمریکا نیز که ظاهراً به جای کنسول سفارت مزبور کشته شد، نقش داشت. به همراه وحید افراخته در ۵ مرداد ۱۳۵۴ توسط گشتی‌های کمیته مشترک دستگیر شد. در دوران بازداشت همچون وحید افراخته با پلیس همکاری زیادی کرد و در دفاعیه خود در دادگاه از مارکسیسم برید، اما در ۴ بهمن ۵۴ به جوخه اعدام سپرده شد. در وصیت‌نامه او آمده است: «ارث پداری مرا به مدت دو سال نماز و روزه بخريد و پول خون افرادی را که من کشته‌ام بدهید.»

۱۲. وحید افراخته اعتراف می‌کند که شیخ حسن لاهوتی قرار بوده دو قبضه اسلحه به بهرام آرام، مسئول عملیات سازمان مجاهدین خلق تحویل بدهد. با پیگیری‌های ساواک در این باره، یک درجه‌دار ارتش اعدام و دکتر علی صادقی تهرانی که رابط این ارتشی و آیت‌الله لاهوتی بود به حبس ابد محکوم شد.

سفر اروپا و امریکا به سر می برد، صادر شد تا به محض بازگشت بازداشت شود، اما تعقیب و مراقبت برای دستگیری شیخ حسن لاهوتی به جایی نرسید و ساواک مجبور شد با یورش به خانه لاهوتی، حمید و سعید، دو فرزند او را برای معرفی پدرشان دستگیر کند. همچنین ماموران ساواک به همراه همسر لاهوتی در منزل او مستقر شدند. اطلاع شیخ حسن لاهوتی از این مسئله سبب شد تا او که به همراه موسوی خویننی‌ها و امامی جمارانی در قم و در منزل سید احمد خمینی حضور داشت، یک روز بعد خود را در منزلش به ماموران ساواک معرفی کند و دستگیر و به حبس طویل‌المدت محکوم شود. به واسطه خیانت اعضای مارکسیست سازمان و به وجود آمدن ماجرای نقل فتوا<sup>۱۳</sup> که او خود از عاملینش بود، کمی از اعضای سازمان فاصله گرفت، اما باز هم از نزدیک‌ترین روحانیون به سازمان به حساب می‌آمد.

شیخ حسن لاهوتی پیش از پیروزی انقلاب ارتباط بسیار نزدیکی با خانواده امام خمینی، به‌خصوص سید احمد خمینی داشت، به طوری که زمانی که سید احمد خمینی در اواسط دهه ۵۰ به نجف رفت، خانواده‌اش تحت تکفل شیخ حسن لاهوتی قرار گرفت. حتی زمانی هم که شیخ حسن لاهوتی به زندان افتاد، این رابطه ادامه داشت. پس از آزادی شیخ حسن لاهوتی از زندان در اواسط سال ۱۳۵۷ او به درخواست سید احمد خمینی به پاریس رفت و در کنار امام خمینی قرار گرفت و در پرواز انقلاب در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به تهران بازگشت. مسائلی که در پاریس اتفاق افتاد و موجب بازماندن شیخ شهاب‌الدین اشراقی، داماد امام خمینی از سفر با پرواز انقلاب شد، سبب بروز اختلافاتی در کاروان امام خمینی گردید.

حسن لاهوتی در صبح روز ۱۲ بهمن یکی از اولین کسانی بود که به دستور امام خمینی از هواپیما پایین آمد. او گرچه از سوی سید احمد خمینی برای عضویت در شورای انقلاب کاندیدا

---

۱۳. بعد از انتشار بیانیه اعلام مواضع ایندولوژیکی از اواخر سال ۱۳۵۴، به تدریج آقایان طالقانی، منتظری، ربانی شیرازی، انواری، رفسنجانی، لاهوتی، مهدوی کنی و عده دیگری از روحانیون و سایر مسلمانان را به بند یک‌اومین منتقل کردند. در میان روحانیت سه نظر درباره برخورد با مارکسیست‌ها و از آن مهم‌تر سازمان مجاهدین خلق وجود داشت. یک گروه به رهبری آیت‌الله ربانی شیرازی و شهید لاجوردی، حبیب‌الله عسگرآلادی، محمدرضا فاکر و مهدی کروی خواستار سختگیری تمام و مرزبندی مشخصی با مجاهدین خلق و آیت‌الله طالقانی و شهید مهدی عراقی خواستار نرمش درباره آنها بودند. آیت‌الله منتظری و هاشمی رفسنجانی موضعی میانه داشتند. بالاخره پس از بحث‌های متمادی این عده اساس را بر جدایی کامل از مارکسیست‌ها گذاشتند و طی یک نقل فتوایی به تمام مسلمانان اعلام کردند که مارکسیست‌ها را کافر بدانند و از آنها خواستند که مرزبندی فکری و علمی خود را با مارکسیست‌ها به‌طور دقیق حفظ کنند و به آنها اعتبار اجتماعی ندهند. جدایی از مارکسیست‌ها در زندان نیز در این نقل فتوا تصریح شده بود. متن نقل فتوا چنین است «با توجه به زیان‌های ناشی از زندگی جمعی مسلمانان با مارکسیست‌ها و اعتبار اجتماعی‌ای که مارکسیست‌ها بدین وسیله به دست می‌آورند و با در نظر گرفتن همه جهات شرعی و سیاسی و با توجه به حکم قطعی نجاست کفار از جمله مارکسیست‌ها، جدایی مسلمانان از مارکسیست‌ها در زندان لازم و هرگونه مسامحه در این امر موجب زیان‌های جبران‌ناپذیر خواهد شد.

فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

شد، اما با درخواست اکثر اعضای این شورا به عضویت شورای انقلاب درنیامد.<sup>۱۴</sup> این مخالفت‌ها سبب شدند تا امام خمینی بدون مشورت اعضای شورای انقلاب حکم تاسیس سپاه پاسداران را به نام شیخ حسن لاهوتی بنویسند. ارتباط نزدیک لاهوتی با بیت امام خمینی و ارتباط خانوادگی با هاشمی رفسنجانی<sup>۱۵</sup> در سال‌های ابتدایی انقلاب سبب شد تا لاهوتی مناصب مهمی را در اختیار بگیرد. ضمناً او هر گاه که اراده می‌کرد می‌توانست به ملاقات امام خمینی برود. البته حضور سران حزب جمهوری اسلامی به‌خصوص آیت‌الله شهید بهشتی سبب مخالفت‌های لاهوتی با ایشان می‌شد و او انتظار داشت که در مناصب بالاتری به او داده شود. سعید لاهوتی فرزند شیخ حسن لاهوتی درباره ارتباط او و حزب جمهوری اسلامی می‌گوید:

«راجع به حزب جمهوری اسلامی البته آقای هاشمی را همیشه استثناء می‌کرد و می‌گفت این شلاق خورده حسابش جداست. به قول معروف حساب شلاق خورده‌ها را همیشه جدا می‌کرد می‌گفت: اینها شلاق خورده‌اند و محترم هستند. می‌گفت: ما جرئت نداریم حرف بزنیم، ولی اجمالاً یادم می‌آید که نود درصد یا شاید بیشتر اینها را می‌گفت کاری نکرده‌اند و حق و سهمی ندارند. می‌گفت تعجب می‌کنم چطور اینها الان می‌توانند خود را متولی یک جریان فکری و انقلابی و از این قبیل چیزها قلمداد بکنند؟ شاید بیشتر از ۶، ۷ بار را خودم شاهد بودم که ایشان و مرحوم حاج احمد آقا پیش امام رفتند. امام یک جور دیگری لاهوتی را دوست داشت و می‌گفت تو با مصطفی رفیق بودی. من تو را دوست دارم ضمناً می‌گفت آدم بی‌شیل و پیل و ساده‌ای هستی و هر چه می‌گویی از دلت چون می‌گویی هر چه می‌خواهی بگو من گوش می‌دهم. حتی دو بار هم به آن خانه‌ای که در بند بود و امام مدت کوتاهی در آنجا اقامت کردند، رفتیم. با امام می‌گفت آقا! اینها نمی‌دانم منظورش چه کسانی بود. ما دیگر دخالت نمی‌کردیم چون ما می‌خواستیم دکتر بشویم و کاری به این حرف‌ها نداشتیم اینهایی که در اطراف شما هستند، اکاری نکردند، زحمتی نکشیدند و برای این آتش هیزمی نیاوردند، بنابراین حق گرم شدن ندارند... آنهایی که هیزم آوردند، دارند از سرما می‌میرند. فردا جواب خدا را چه بدهیم؟ یک چنین چیزی به امام می‌گفت و خودش و احمدقا به گریه می‌افتادند!»<sup>۱۶</sup>

۱۴. نک آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با حمید لاهوتی، شماره بازیابی ۲۱۴۶.

۱۵. پس از آزادی هاشمی رفسنجانی و لاهوتی از زندان رژیم پهلوی، سعید لاهوتی با فاطمه هاشمی و حمید لاهوتی با فائزه هاشمی ازدواج کردند.

۱۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با سعید لاهوتی، شماره بازیابی ۲۲۱۰.

## عامل ارتباط با سازمان

تقریباً تمام مطلعین و آشنایان بی‌غرض شیخ حسن لاهوتی متفق القولند که وحید لاهوتی که عضو سازمان منافقین بود، عامل اصلی القائنات سازمان بر ذهن شیخ حسن لاهوتی بوده است و حتی دیگر اعضا یا هواداران منافقین هم که شیخ حسن لاهوتی را دوره کرده بودند و به ذهن او جهت می‌دادند، از کانال همان پسرش وارد می‌شدند. اسدالله تجریشی از دوستان نزدیک شیخ حسن لاهوتی در این باره گفته است:

«وحید، پسر آقا [شیخ حسن لاهوتی] با مجاهدین ارتباط داشت و آنها از طریق وحید،

القائنات خود به آقا را اعمال می‌کردند.»<sup>۱۷</sup>

محسن دعاگو از اعضای جامعه روحانیت مبارز هم می‌گوید:

«وحید لاهوتی، پسر آقای لاهوتی، از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران بود. او زمانی که ما

در زندان اوین بودیم، در طبقه پایین به سر می‌برد و گاهی با پدرش رفت و آمد و معاشرت

داشت. در حقیقت عامل اصلی گرایش آقای لاهوتی به سمت بنی‌صدر و موضع‌گیری او

در مقابل شهید دکتر بهشتی و آیت‌الله خامنه‌ای و حزب جمهوری اسلامی، پسرش وحید

بود. وحید مرتباً اعضای مختلف سازمان مجاهدین خلق را نزد آقای لاهوتی می‌آورد و آنها

القائاتی به‌ایشان می‌کردند. مرحوم آقای لاهوتی سادگی‌هایی هم داشت. این القائنات، ذهن

آقای لاهوتی را پُر و او را تبدیل به مهره‌ای از مهره‌های بنی‌صدر و مجاهدین خلق کرد.»<sup>۱۸</sup>

وحید لاهوتی پیش از پیروزی انقلاب از زندان آزاد شد و به فعالیت در روزنامه کیهان

پرداخت. او از جمله عناصری بود که در ستادهای علنی سازمان رفت و آمد نداشت، اما پس

از پیروزی انقلاب و در آستانه اولین انتخابات مجلس و پس از انتشار اسناد همکاری مسعود

رجوی و ساواک، در نامه‌ای که در شماره ۲۸ هفته‌نامه مجاهد منتشر شد، به دفاع از مسعود

رجوی پرداخت. او در این نامه به یکی دیگر از رازهای تاریخ مبارزات پرداخت و اظهار داشت

که قرار بود مسعود رجوی نیز به همراه گروه ۹ نفره (کاظم ذوالانوار، مصطفی خوشدل، بیژن

جزنی و...) اعدام شود، اما کاظم رجوی، برادر او مانع از این اقدام شد. این اظهارات در حالی

صورت پذیرفت که حتی مهم‌ترین چهره‌های امنیتی ساواک مانند بهمن نادرپور (معروف به

تهرانی) تا دو ساعت قبل از فرمان کشتار از این ماجرا بی‌خبر بود و اطلاع کاظم رجوی می‌تواند

۱۷. وجوهات را می‌گرفت و به مجاهدین می‌داد، گفت و گو با اسدالله تجریشی، هفته‌نامه شهروند امروز، شماره ۷۰، ص ۶۷.

۱۸. زهره کلاچیان، خاطرات محسن دعاگو، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲، ص ۱۸۹.

فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

نشان‌دهنده میزان نفوذ او در تشکیلات ساواک باشد. با این حال وحید لاهوتی در نامه‌اش تأکید کرده بود که هیچ عضویتی در سازمان مجاهدین خلق ندارد.<sup>۱۹</sup> فاطمه هاشمی رفسنجانی، عروس شیخ حسن لاهوتی نیز سال‌ها بعد از گفت‌وگو با نشریه شهروند امروز، به مسئله عدم عضویت وحید لاهوتی در سازمان منافقین پرداخت و گفت:

«ایشان تمایل خاصی به مجاهدین نداشت، البته قبل از انقلاب در زندان با مسعود رجوی

رابطه برقرار کرده بود.»<sup>۲۰</sup>

### لاهوته و نمایندگی امام در سپاه

با رسیدن لاهوتی به نمایندگی امام در سپاه و به‌نوعی سرپرستی سپاه، اعضای سازمان مجاهدین خلق و برخی از همفکران آنها با تمام توان به دوره کردن او پرداختند و توانستند سطح سوء استفاده خود را به مسائل حادی بکشانند. یکی از موارد بسیار حیاتی در این قضیه که اثرات فاجعه‌آمیز آن در زمان ورود سازمان مجاهدین خلق به فاز جنگ مسلحانه آشکار شد، رسیدن انبوهی از اسلحه به دست سازمان مجاهدین خلق از همین کانال بود. علی محمد بشارتی، مسئول اطلاعات وقت سپاه به یک نمونه از این موارد چنین اشاره کرده است:

«سفر دیگر ما به کرمانشاه بود که در معیت مرحوم آقای لاهوتی، نماینده وقت امام خمینی در سپاه، صورت گرفت... در این سفر که سه روز به طول انجامید، سلاح‌های زیادی را جمع‌آوری کردیم که بیشتر آنها ژ-۳ و کلت، از نوع رولور، بودند. تصمیم داشتیم همه اینها را به تهران منتقل کنیم که به علت نفوذ منافقین ورق به گونه دیگری برگشت. در سفر کرمانشاه، پسر آقای لاهوتی -وحید- هم همراه ما بود، اما هیچ مسئولیتی نداشت. او با منافقین در ارتباط بود و با تحت تأثیر قرار دادن پدرش، تعداد زیادی از سلاح‌های جمع‌آوری شده، خصوصاً کلت‌ها را از او گرفت و برد. من خیلی دیر از این قضیه مطلع شدم. آقای علی فرزین به من گفت که آقا وحید سلاح‌ها را جعبه کرده و برده است. با شنیدن این خبر خیلی عصبانی شدم، اما رعایت حال آقای لاهوتی را کردم و به ایشان چیزی نگفتم. باین حال تصمیم گرفتم که قضیه را با امام خمینی در میان بگذارم، چون این مسئله چیزی نبود که بشود از کنار آن به‌سادگی گذشت...

۱۹. نک: نامه وحید لاهوتی به مطبوعات، نشریه مجاهد، شماره ۲۸، ۲۹ اسفند ۱۳۵۸، ص ۱۳.  
۲۰. بابا گفت: به خاطر انقلاب سکوت کنید، گفت و گو با فاطمه هاشمی، هفته‌نامه شهروند امروز، شماره ۷۰، ص ۶۹.

فردای آن روز به قم رفتیم تا گزارش‌ها را خدمت امام خمینی عرض کنیم. امام خمینی احوال آقای لاهوتی را پرسید. من فرصت نادم و گفتم آقای لاهوتی آدم بسیار عاطفی‌ای است و خیلی از صحبت‌هایی که می‌کند دلپذیر و دلنشین است، اما به لحاظ سیاسی آسیب‌پذیر است و همه و از جمله منافقین می‌خواهند او را جذب کنند. امام خمینی که معمولاً خیلی کم سؤال می‌کردند، یک سؤال دیگر هم راجع به روابط آقای لاهوتی و مجاهدین پرسیدند و من پاسخ دادم که ایشان مانند ما در زندان بوده و در آنجا با اکثر آنها آشنا شده است، اما آشنایی و رفاقت یک چیز است و هواداری از آنها چیزی دیگر و موضوعی ثانوی است. ایشان هواداری هم می‌کند.<sup>۲۱</sup>

محسن رفیق‌دوست، مسئول وقت تدارکات سپاه نیز روایت می‌کند که حسن لاهوتی به او گفته بود که از سپاه برود. او دلیل لاهوتی را ناراحتی عده‌ای از تحصیل‌کرده‌های آمریکا از قبیل علی محمد فرزین، عبدالله محمودزاده، حسن عابدجعفری، محمد ابراهیم سنجقی و محسن سازگارا از رفیق‌دوست عنوان کرده بود.<sup>۲۲</sup>

البته همین رفتارهای آقای لاهوتی که گزارش‌های مکررش توسط فرماندهان انقلابی سپاه پاسداران به امام می‌رسید، به علاوه اتحاد فرماندهان سپاه برای کنار گذاشتن شیخ حسن لاهوتی، نهایتاً باعث شد که حضرت امام پس از مدتی او را با ابلاغ امام جمعه رشت به گیلان بفرستند و آیت‌الله خامنه‌ای را جایگزین او کنند.<sup>۲۳</sup>

البته شیخ حسن لاهوتی در زمان نمایندگی امام در سپاه، تلاش زیادی برای گسترش اقتدارش در مجموعه سپاه پاسداران داشت که با توجه به عقاید ویژه او و مخالفتش با بسیاری از سران حزب جمهوری اسلامی، این مسئله سبب گسترش درگیری‌ها می‌شد.

جواد منصوری اولین فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درباره عملکرد حسن لاهوتی در روزهای ابتدایی انقلاب می‌گوید:

«آقای لاهوتی از اول انقلاب توقعش این بود که خیلی مورد توجه قرار بگیرد و خیلی

۲۱. احمد رشیدی، عبور از شط شب، خاطرات علی محمد بشارتی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳ صص ۲۳۷-۲۳۵.

۲۲. نک: داوود قاسم‌پور، خاطرات محسن رفیق‌دوست، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۰، صص ۱۹۰-۱۸۹.

۲۳. آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای با تأیید امام خمینی و تصویب شورای انقلاب سرپرست سپاه پاسداران شد و در اسفند ۱۳۵۸ به دلیل حضور در انتخابات مجلس اول از این سمت استعفا داد. این سمت آیت‌الله خامنه‌ای با توجه به این موضوع بود که مسائل مربوط به سپاه به شورای انقلاب واگذار شده بود.



فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

پست‌های مهم به او داده شود. ایشان خیلی هم دوست داشت در صحنه سیاسی مطرح بشود و چون این اتفاق رخ نداد، مقداری ناراحت بود. به‌ویژه از شخص شهید بهشتی و از تشکیلات حزب جمهوری اسلامی، این ناراحتی مضاعف بود. از آن طرف من عضو شورای مرکزی حزب جمهوری بودم و این مورد برای ایشان سخت بود، لذا حرف‌هایی می‌زد و کارهایی علیه شورای فرماندهی یا علیه فرمانده سپاه می‌کرد، اما به‌اینها هم اکتفا نکرد و رفت و به هر ترتیبی که بود از امام حکمی تحت عنوان نماینده امام در سپاه گرفت و حدود تیرماه ۵۸ این حکم را تکثیر و در سپاه پخش کرد. من رفتم خدمت امام و به‌ایشان گفتم شاید شما مرا نشناسید، ولی اعضای شورای انقلاب با شناختی که از من داشتند به من حکم فرماندهی سپاه را دادند. بنده واقعاً اصراری ندارم که فرمانده سپاه باشم، ولی این کار لوث مسئولیت است که از یک طرف من فرمانده سپاه باشم و از یک طرف ایشان نماینده شما باشد و بگویند من وظیفه‌ام بالاتر است و هرکاری که بخواهم انجام می‌دهم و امر و نهی هم بکنند. البته من این مطلب را که یکی از پسران ایشان عضو سازمان منافقین است، به امام نگفتم، اما به مسئولین دیگر گفته بودم.»<sup>۲۴</sup>

جواد منصوری در باره اقدامات فرزندان حسن لاهوتی در سپاه پاسداران و خروج اسلحه از پادگان‌ها می‌گوید:

«در مورد این قضیه خیلی حرف‌ها هست، مثلاً این که جناب آقای لاهوتی یک مهر درست کرده بود تحت عنوان «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» و نامه‌ها را امضا می‌کرد و سپس این مهر را زیر آن می‌زد. بعدها معلوم شد که این پسرها با نامه‌هایی که از پدر می‌گرفتند، از ارتش اسلحه می‌گرفتند و یا حتی این نامه‌ها را درایست و بازرسی‌ها نشان می‌دادند و از آن عبور می‌کردند. خلاصه این که از این امکان خیلی سوءاستفاده کردند. یکی از دلایلی هم که در سال ۶۰ آقای لاهوتی را بازداشت کردند همین مسائل بود که پسرانش اعتراف کرده بودند که با استفاده از این امکانات چه کارهایی می‌کردند. خلاصه به امام گفتم که این لوث مسئولیت است. امام گفتند من شما را می‌شناسم. شورای انقلاب در مورد شما با من صحبت کرده و من به شما اطمینان دارم. به آقای لاهوتی هم گفتم که با شما همکاری کند و به شما کاری نداشته باشد و فقط بر سپاه نظارت داشته باشد، ولی آقای لاهوتی معمولاً می‌خواست بیش از حیطه نظارت عمل کند.

۲۴. نفوذی‌های منافق هنوز هم هستند، گفتگو با جواد منصوری، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۸، ص ۳۸.

در آذرماه ۵۸ می خواستیم عده‌ای حدود چهل یا پنجاه نفر را که قبل از ما در گارد ملی بودند و صلاحیتشان تأیید نشده بود، از سپاه بیرون کنیم. آنها پیش آقای لاهوتی رفتند و ایشان را تحریک کردند. سپس نزد امام رفتند و گفتند فرمانده سپاه با این که قدرتش را ندارد، ما را بیرون می‌کند. روزی آقای لاهوتی به ما گفت به اتفاق شورای فرماندهی سپاه با هم به قم و به دیدار امام برویم. رفتیم و آقای لاهوتی بعد از مقداری تعریف و انتقاد از سپاه گفت که من می‌خواهم شما نظراتان را راجع به سپاه بگویید. امام در آنجا جمله‌ای گفتند که خیلی عجیب بود و آن این که آقای لاهوتی نور چشم من است. من خیلی ناراحت شدم و حال عجیبی پیدا کردم.

خلاصه مدت کمی گذشت و با شورای انقلاب مسائل را در میان گذاشتم و شورا چون در جریان کامل بود و شناخت بهتری از من و لاهوتی داشت و گزارش‌هایی نیز پیرامون لاهوتی به آنها رسیده بود، در نهایت آیت‌الله خامنه‌ای را به عنوان رابط شورای انقلاب و سپاه معرفی کرد که به‌طور تلویحی یعنی این که لاهوتی باید برود. از آن طرف با دفتر امام صحبت کردند و حکم امام جمع‌های رشت را برای لاهوتی گرفتند و به این ترتیب لاهوتی را از سپاه بیرون بردند. بعدها امام وقتی لاهوتی درگذشت، یک کلمه هم حرف نزدند. این در صورتی بود که هر وقت یک روحانی از دنیا می‌رفت، امام صحبتی می‌کردند و یا پیام تسلیتی می‌دادند، اما در مورد لاهوتی یک کلمه هم حرف نزدند.<sup>۲۵</sup>

جواد منصوری روایت خواندنی دیگری نیز از روابط حسن لاهوتی با محمد موسوی خویینی‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی دارد:

«در آبان ۵۸، آقای لاهوتی که در آن زمان به عنوان نماینده امام در سپاه مشغول به کار بود، به خاطر ناراحتی قلبی در بیمارستان قلب بستری شد. اعضای شورای فرماندهی سپاه نیز برای ملاقات ایشان به بیمارستان رفتند. در همان روز ملاقات و میان صحبت‌های ما کسی وارد اتاق شد و در گوش ایشان چیزی گفت. آقای لاهوتی بلافاصله گفت، شما از اتاق خارج شوید چون آقای موسوی خویینی‌ها می‌خواهد نکته مهمی را خصوصی بگوید. بعد از رفتن ایشان بیایید. من تا قبل از این دیدار اصلاً آقای لاهوتی را ندیده بودم و تنها نام وی را در حد تفسیرهای پرحرف و حدیث شنیده بودم. بعد از ورود مجدد ما آقای لاهوتی خبر از برنامه آقای خویینی‌ها برای تسخیر سفارت داد و از ما خواست که با آنها همکاری کنیم.

فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

باید اعتراف کنم که ما اصلاً فکرش را هم نمی‌کردیم که چنین حرکتی بدون هماهنگی و اجازه حضرت امام قرار است انجام پذیرد، چون آقای لاهوتی به عنوان نماینده امام، خیلی صریح و قاطع همکاری ما را برای تسخیر سفارت خواستار شد و ما همگی احساس کردیم که این دستور امام است. حتی تصور می‌کردیم که شورای انقلاب هم در جریان است.

به هر حال جلسه شورای فرماندهان سپاه تشکیل شد و در آنجا آقای محسن رضایی که مسئولیت اطلاعات سپاه را به عهده داشت به عنوان رابط سپاه با دانشجویان انتخاب شد و با دوستان خود جلسات مشترکی را با دانشجویان برگزار کرد. ظاهراً آقای محسن میردامادی و ابراهیم اصغرزاده جزو نمایندگان اصلی دانشجویان به حساب می‌آمدند. در هر حال بنا شد در حالی که جمعیت دانش‌آموزی در خیابان انقلاب از شرق به غرب در حال حرکت است، دانشجویان به سفارت وارد شوند. من در دفترم با عوامل در صحنه ارتباط داشتم و هر لحظه احتمال یک واقعه تلخ را می‌دادم. خوشبختانه در آن ماجرا حتی یک گلوله هم شلیک نشد. همان روز صبح زود تعدادی نیرو از پادگان ولیعصر حرکت کردند و در اطراف سفارت مستقر شدند. تعداد دیگری از پاسداران هم به پشت‌بام سفارت رفتند و سریعاً سفارت را تسخیر کردند. مدتی نگذشته بود که چند تن از وزرا مانند وزیر دادگستری، کشور و خارجه ضمن تماس با سپاه شدیداً به این اقدام اعتراض کردند. یکی از چهره‌های برجسته مشاور نخست‌وزیر هم ضمن تماس با من خواستار اخراج پاسداران و دانشجویان از سفارت شد. من در پاسخ تاکید کردم که نمی‌توانم چنین کاری را بکنم و حتی اگر بگویم، پاسداران گوش نخواهند کرد. دانشجویان هم به دستور من نرفته‌اند که به دستور من باز گردند. وی خواستار عکس‌العمل پاسبان‌های شهربانی شد و من سریعاً گفتم که پاسبان‌ها چنین کاری را نمی‌توانند بکنند، چون اصلاً چنین روحیه‌ای ندارند. در نهایت مشاور نخست‌وزیر گفت: پس معلوم شد که خودت هم دستت در کار است، از همین رو هم اکنون من نیز جزو ممنوع‌الورودی‌ها به امریکا به حساب می‌آیم و بسیاری از نویسندگان مانند جیمز بیل مرا از عوامل اصلی تسخیر سفارت می‌دانند، لذا در دوران مسئولیتیم در وزارتخانه نیز ویزای امریکا را به من ندادند حتی اجازه انتقال از فرودگاه هم به من نمی‌دادند.»<sup>۲۶</sup>

محمد مهدی عبدخدایی، از اعضای فداییان اسلام که از دوستان شیخ حسن لاهوتی بوده، در

۲۶. از قبل با سپاه هماهنگ شده بود، گفتگو با جواد منصور، ویژه‌نامه میوه ممنوعه، ۳۰ سال انقلاب اسلامی و غرب، هفته‌نامه ۹ دی، مهر ۱۳۹۰، صص ۱۴-۱۵.

باره قضاوت حسن لاهوتی پیرامون امام خمینی می‌گوید:

«آقای لاهوتی را خدا رحمت کند. ایشان از همراهان امام در پرواز پاریس بود و بعد هم نماینده تام‌الاختیار امام در ایجاد سپاه پاسداران شد. یک شب آقای اصغر زهتاب‌چی که از منافقین بود به من گفت لاهوتی می‌خواهد به تو شام بدهد، بیا با هم برویم منزل آقای لاهوتی. لاهوتی خیلی آدم خوبی بود، اما تفکرش انحرافی شده بود. تا نشستیم رو به من کرد که آقای عبدخدایی! من دکتر شریعتی را بالاتر از امام می‌دانم. من با تعجب به او نگاه کردم. گفت: نمی‌پرسی چرا؟ گفتم: نه! گفت: امام یک انقلابی است و شریعتی یک متفکر. متفکر، رسالتش در تاریخ تمام نمی‌شود، اما انقلابی رسالتش با انقلاب تمام می‌شود. من دین بچه‌هایم را از شریعتی دارم. من باز نگاهش کردم. گفت: تو که حاضر جوابی، چرا جواب نمی‌دهی؟ گفتم: اشکال شما در این است که شما ریشه‌ای برخورد نمی‌کنی. چون دو علم در دنیا خیلی زود تغییر می‌کنند، یکی دانش جغرافیا و دیگری جامعه‌شناسی. جامعه‌شناس تا زمانی که حیات دارد، نظریات و اطلاعاتش ممکن است صائب باشند، اما بعد از مرگش اگر تحولی پیش بیاید، آن نظریات کهنه می‌شوند، درست مثل جغرافیا. قبل از جنگ جهانی اول وقتی می‌خواستیم دولت عثمانی را بررسی کنیم، مرزهایش در شمال آفریقا و قلب اروپا و عربستان و... بود. جنگ جهانی اول که تمام شد، تمام این مرزها به هم خوردند. کسی هم که جغرافیای این مرزها را خوانده است دانشش تغییر می‌کند. جامعه‌شناس هم همین است. دکتر شریعتی در کتاب فاطمه، فاطمه است می‌گوید مصرف لوازم آرایش از سال ۴۶ تا ۵۱ پنجاه برابر شده است. با نگاه جامعه‌شناسی می‌گوید این فاجعه است، اما چون به موضوع جنگ اعراب و اسرائیل و گرانی نفت توجه ندارد و اینکه ساختار دولت، توان مصرف این دلار نفتی را در کارهای تولیدی ندارد و کارشناسی دولت واقعی نیست، دلار نفتی را آورده در کالاهای مصرفی صرف کرده است. اما آقای لاهوتی! امروز انقلاب شده و تحولی در جامعه اتفاق افتاده و مصرف لوازم آرایشی یک پنجاهم شده. اگر دکتر شریعتی امروز بود باید نظرش را عوض می‌کرد، اما نیست. اما امام یک فیلسوف و متفکر است و نظریه‌پرداز در انقلاب، فقیه، محدث و مفسر و نابغه است. به من گفت: تا حالا کسی چنین جواب قشنگی را به من نداده بود.»<sup>۲۷</sup>

۲۷. دکتر شریعتی اگر انقلاب را می‌دید، نظرش را عوض می‌کرد، گفتگو با مهدی عبدخدایی، سایت تاریخ ایرانی، ۲۵ آذر ۱۳۹۰، [tarikheirani.ir](http://tarikheirani.ir)، نکته جالب این دیدار واسطه شدن یکی از اعضای سازمان منافقین برای دیدار با شیخ حسن لاهوتی است. اصغر زهتاب‌چی از زندانیان پیش از انقلاب است که پس از پیروزی انقلاب کانون توحیدی اصناف شاخه بازار

فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

یکی دیگر از نمونه‌های اقدامات حسن لاهوتی فشارهای او بر مسئولین ارشد نظام برای تغییر نیروهای حزب‌اللهی بود. آیت‌الله مهدوی کنی سرپرست کمیته‌های انقلاب و وزیر کشور وقت درباره درگیری‌های شیخ حسن لاهوتی و استاندار وقت گیلان می‌گوید:

«بر سر مسائل کمیته میان من و آقای لاهوتی اختلافات زیادی پیش آمد؛ به‌خصوص در مورد کمیته گیشا که ایشان در آن حضور داشت. یک بار به خاطر مسئله‌ای بیشتر از نیم ساعت میان من و ایشان مشاجره لفظی رخ داد. ایشان به جایی دستور حمله می‌داد، اما من جلوگیری می‌کردم و با پاسگاهی که در گیشا بود، مخالفت می‌کردم...

در مورد استاندار گیلان، مرحوم شهید انصاری<sup>۲۸</sup> که جوانی انقلابی و مؤمن و خدمتگذار بود و مجاهدین خلق و کمونیست‌ها [که در آن ایام در جو چپ زده گیلان، امکان مانور فراوانی داشتند] و وجود چنین استاندار خدوم و حزب‌اللهی‌ای را تحمل نمی‌کردند، همواره با من بگومگو و مشاجره داشت. بنابراین آقای لاهوتی را پل پیروزی خود قرار داده بودند و از طریق ایشان می‌خواستند این مانع را از سر راه خود بردارند. آقای لاهوتی آن موقع خیلی به حاج احمد آقا نزدیک بود و مکرر به من می‌گفت: این استاندار را بردار. من می‌گفتم عیب این استاندار چیست؟ شما اگر خیانتی، بی‌لیاقتی‌ای در مدیریت ایشان دیدید، من بررسی می‌کنم، اما همین طوری بگویید بردار که نمی‌شود. حاج احمد آقا مکرر به من تلفن می‌زد و می‌گفت: حالا به خاطر آقای لاهوتی او را بردار. می‌گفتم: با ایشان دوست هستم، اما به خاطر دوستی کاری را انجام نمی‌دهم. یک بار هم به حاج احمد آقا گفتم: درست است شما فرزند امامی، ولی ما انقلاب کردیم که ضوابط را بر روابط حاکم کنیم. من نماینده دولتم و بر خلاف ضوابط کاری انجام نمی‌دهم... در هر حال او را بر نداشتم تا ایشان به دست همان منافقان شهید شد.»<sup>۲۹</sup>

---

سازمان مجاهدین خلق را بنا نهاد و نقش مهمی در تامین مالی تشکیلات سازمان داشت. زهتابچی در یکی از راه‌پیمایی‌های مسلحانه سازمان پس از ورود به فاز نظامی دستگیر و پس از محاکمه اعدام شد.

۲۸. شهید علی انصاری در سال ۱۳۲۳ در شهرستان رودسر در استان گیلان به دنیا آمد. وی پس از قبولی در دانشگاه، وارد دانشکده افسری شد، ولی به خاطر فعالیت‌های سیاسی و مذهبی از آن دانشکده اخراج گردید و به آموزگاری روی آورد. شهید انصاری پس از ده سال معلمی توانست همزمان دروس دانشگاهی را ادامه دهد و فارغ‌التحصیل گردد. وی در سال ۱۳۵۴ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و تا دکترای مهندسی صنایع ادامه داد، اما به دلیل پیروزی انقلاب اسلامی، دفاع از رساله دکترای خود را ناتمام گذاشت و به ایران بازگشت. شهید انصاری همچنین در سال ۱۳۵۵، سفری به لبنان داشت و با شهید چمران و امام موسی صدر دیدار کرد. در سال ۱۳۵۸ استاندار گیلان و در ۱۵ تیرماه ۱۳۶۰ در شهرستان رشت توسط سازمان منافقین ترور شد و به شهادت رسید.

۲۹. غلامرضا خواجه سروی، خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم ۱۳۸۵، صص ۲۲۹ و ۲۳۰.

## ماجرای کوچصفهان

پس از آنکه امام خمینی به درخواست فرماندهان سپاه پاسداران، نظارت بر سپاه را به شورای انقلاب سپردند، حکم امام جمعه رشت با واسطه سید احمد خمینی برای حسن لاهوتی صادر شد. حسن لاهوتی که از مخالفین اصلی حزب جمهوری و دبیرکل آن شهید بهشتی بود، در انتخابات مجلس اول از رشت به اولین دوره مجلس شورای اسلامی راه یافت، اما مخالف خوانی هایش ادامه پیدا کردند و در قضیه درگیری های خط امام و جریان بنی صدر، نقش ویژه ای داشت.

پس از ماجرای معروف به نوار آیت، حسن لاهوتی در سخنرانی ها و مصاحبه های متعددی به محکومیت دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی می پرداخت. او در یکی از سخنرانی هایش در مشهد اظهار داشت اگر رئیس جمهور، حسن آیت را محاکمه نکند، چه کند؟! این اظهارات با استقبال گسترده روزنامه انقلاب اسلامی مواجه شد، به گونه ای که به نوشته این روزنامه، حاضرین در این سخنرانی به مدت ۸ دقیقه شعار «درود بر لاهوتی» سر دادند و تکبیر گفتند و کف زدند!<sup>۳۰</sup> در آذرماه ۱۳۵۹ و در اوج تنازع سیاسی به دعوت دفاتر هماهنگی مردم با رئیس جمهوری که در واقع حزب دولت ساخته بنی صدر بود، حسن لاهوتی و احمد سلامتیان در مشهد سخنرانی کردند. سلامتیان در این جلسه با اشاره به افرادی که در جلسه تصاویر بهشتی را در دست داشتند گفت: من مطمئن هستم کسانی که الان در اینجا شلوغ می کنند، بعد از ختم جلسه شما در صد برمی آیند که در خیابان ها به راه پیمایی پردازند و شعار بدهند. لاهوتی نیز در حالی که جمعیت شعار مرگ بر بهشتی سر می داد، خطاب به کسانی که عکس بهشتی را در دست داشتند، گفت: اینها عوامل امریکا هستند. به این مزدوران اجنبی پاسخ ندهید. اینها عوامل ستون پنجم دشمن هستند. شعارها به سمت روحانیت و امام خمینی می رود و جمعیت برای دقایقی به کتک کاری می پردازند و در این میان تصاویر امام خمینی و شهید بهشتی پاره و سوزانده می شود.<sup>۳۱</sup>

در ۲۳ آذر ۱۳۵۹ در اصفهان، طرفداران بنی صدر به نفع او دست به تظاهرات می زنند. روز بعد احمد سالک فرمانده سپاه اصفهان می گوید که تظاهر کنندگان طرفدار بنی صدر به زنی که عکس امام خمینی را در دست داشت حمله کردند و پس از ضرب و شتم او عکس امام خمینی را پاره کردند.

روزنامه جمهوری اسلامی به سردبیری میرحسین موسوی به صورت گسترده به ماجرای

۳۰. نک: آیت الله لاهوتی خواستار محاکمه دکتر آیت شد، روزنامه انقلاب اسلامی، ۱ تیر ۱۳۵۹، ص ۲.

۳۱. نک: پس از امام اگر کسی باشد که انقلاب را به پیروزی برساند بنی صدر است، روزنامه انقلاب اسلامی، ۹ آذر ۱۳۵۹، ص ۲.

فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

اصفهان و مشهد پرداخت. صدا و سیما نیز که بخش سیاسی اش در اختیار عبدالله نوری بود، چند برنامه علیه هتک حرمت امام در مشهد و اصفهان پخش کرد. چند روز بعد آیت‌الله خامنه‌ای در نطق پیش از دستور به این هتک حرمت اعتراض و هاشمی رفسنجانی نیز به بنی صدر به دلیل عدم توانایی در کنترل هوادارانش حمله کرد. در اعتراض به این هتک حرمت و در اقدامی هماهنگ، آیت‌الله مدنی امام جمعه تبریز و جلال‌الدین طاهری امام جمعه اصفهان و آیت‌الله دستغیب امام جمعه شیراز و آیت‌الله صدوقی امام جمعه یزد، روز ۲۷ آذر را عزای عمومی و تعطیل اعلام و از مردم برای راه‌پیمایی در اعتراض به هتک حرمت تصاویر امام خمینی دعوت کردند. جلال‌الدین طاهری امام جمعه اصفهان یک گام جلوتر گذاشت و در اعتراض به بنی صدر به قم مهاجرت کرد.<sup>۳۲</sup> اما یک روز پیش از راه‌پیمایی، با صدور اطلاعیه دفتر امام و اعلام نظر رهبر انقلاب، فضای ملتهد در کشور آرام گرفت و جلال‌الدین طاهری به اصفهان بازگشت. متن بیانیه دفتر امام به این شرح بود: «پیرو اطلاعیه‌های متعددی که از سوی حضرات آقایان آیات عظام و حجج اسلام و علمای اعلام شهرستان‌ها دامت برکاتهم و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی، انجمن‌ها و گروه‌ها و احزاب و دستجات و سازمان‌ها و اصناف و شخصیت‌های محترم دیگری که در مورد تعطیل و راه‌پیمایی سراسری روز پنجشنبه دهم ماه صفر برابر با ۲۷ آذر ماه ۵۹ اعلام شده بود، حضرت امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ضمن تشکر و تقدیر و سپاسگزاری صمیمانه از احساسات و عواطف همگی آنان فرمودند: با توجه به حساسیت زمان در مقطع فعلی که ما گرفتار جنگ با دشمنان اسلام هستیم و با توجه به اینکه بارها اعلام کرده‌ایم به خاطر حفظ وحدت، اگر به من و یا به عکس من اهانتی شد، مردم عکس‌العملی نشان ندهند. بدین وسیله از عموم آنان تقاضا می‌شود از تعطیل و یا راه‌پیمایی‌هایی که قرار است به این عنوان انجام شود صرف‌نظر نمایند و به رفع مشکلات و کارهای دیگری که دارند بپردازند و حتی الامکان مردم را به آرامش و نظم دعوت کنند.»

و ضمناً فرمودند: «از جناب آقای حاج سید جلال‌الدین طاهری دامت افاضاته تقاضا می‌کنم بنا به درخواست اهالی محترم اصفهان به این شهر بازگردند و کماکان به اقامه نماز جمعه و ارشاد مردم ادامه دهند و ارگان‌های انقلابی هم که اعلام دو روز تعطیل نموده‌اند به کارهای عادی خود مشغول گردند. از خدای تعالی توفیق همگان و پیروزی کامل مسلمانان را بر دشمنان اسلام مسئلت می‌نماید.»

۳۲. نک: آیت‌الله طاهری اصفهان را ترک کرد، روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۵ آذر ۱۳۵۹، ص ۲.

نهم صفر ۱۴۰۱ / ۲۶ آذر ۱۳۵۹ دفتر امام خمینی<sup>۳۳</sup>

اما بنی صدر به‌رغم دعوت امام خمینی به آرامش، فتنه‌گری را رها نمی‌کند و درباره حادثه اصفهان در روزنامه انقلاب اسلامی می‌نویسد:

«من گفتم تحقیق کردند و معلوم شد که سه مقام دولتی هم که در محل هستند و یکی از آنها - به‌طوری که در گزارش روز جمعه خواهم گفت - نزد من آمد، گفت که آن جریان به‌طور کلی ساختگی بود و ربطی به سخنرانی‌ها نداشت. او چند روز بعد درباره حادثه مشهد هم می‌گوید در جلسه با استانداران، استاندار خراسان گفت که اینها که به طرفداری شما آمدند و در آنجا صحبت کردند، در واقع به شما ضربه زدند. من به او گفتم مطابق گزارشی که به من رسیده است، خود شما و مخصوصاً معاون شما نقش اساسی در وضعیتی که به وجود آمده، داشته‌اید. از پله‌ها که پائین آمدیم، کسی از مسئولین استان آمده بود که می‌خواست استاندار هم او را ببیند و چندین گزارش را به من داد که خواندم. متأسفانه گزارش‌ها حاکی از این بودند که معاون استاندار و شخص دیگری در کمیته مشهد، بازیگران اصلی آن صحنه بودند. او گفت در صورتی که امام ما را احضار کند، فقط در محضر ایشان حاضر است حقیقت را آن‌طور که واقع شده است، به عرضشان برساند!»<sup>۳۴</sup>

جنجال‌آفرینی‌های حسن لاهوتی با حمایت بنی صدر و جریان سوم ادامه داشت. در این میان در بهمن ماه ۱۳۵۹ ماجرای سخنرانی و درگیری در کوچصفهان رشت ابعاد دیگری از جریان‌های سیاسی را به نمایش می‌گذارد. حسن لاهوتی که به حمایت از بنی صدر سخنرانی می‌کرد با مخالفت هواداران حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت. درگیری‌ها و تیراندازی‌های متقابل محافظان لاهوتی و پاسداران سبب زخمی شدن چند نفر شد، اما این مخالفت‌ها برای حسن لاهوتی بی‌هزینه نبود. سید احمد خمینی فرزند و رئیس دفتر بنیانگذار انقلاب اسلامی در نامه‌ای سرگشاده به نمایندگان مجلس به انتقاد از مخالفین حسن لاهوتی پرداخت. آگاهان معتقدند که پس از مهاجرت سید مصطفی خمینی به نجف به همراه امام خمینی، شیخ حسن لاهوتی در واقع در نقش برادر بزرگ‌تر سید احمد خمینی قرار گرفت و امور خانواده سید احمد خمینی به وسیله لاهوتی می‌گذشت<sup>۳۵</sup>. متن این نامه تاریخی که نشان‌دهنده جناح‌بندی‌های

۳۳. اگر به من یا عکس من اهانت شد، مردم عکس العمل نشان ندهند، روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۷ آذر ۱۳۵۹، ص ۲.

۳۴. توطئه برای حذف جمهوری وجود دارد. ظاهرش مخالفت با رئیس جمهور است، روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۷ آذر ۱۳۵۹، ص ۱.

۳۵. رابطه سید احمد خمینی و شیخ حسن لاهوتی به‌حدی صمیمی بود که در روزهای بهمن ۱۳۵۷ و اقامت امام در مدرسه علوی و رفاه، سیداحمد خمینی شب‌ها در منزل شیخ حسن لاهوتی در خیابان گوته بیتوته می‌کرد.



شدید<sup>۳۶</sup> در سال ۱۳۵۹ بود، در ادامه می‌آید:

«بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم نمایندگان مجلس شورای اسلامی - پس از عرض سلام - مسئله‌ای که یکی دو روز پیش در رشت و کوچصفهان اتفاق افتاد، یکی از جریان‌های خطرناکی است که اگر همگی دست در دست یکدیگر نگذاریم و برای علاجش فکر عاجلی نکنیم، نمی‌دانم به کجا منتهی شود. از طرفی امام بارها و بارها فرموده‌اند که اظهار عقیده آزاد است و توطئه ممنوع. باز هر گاه یکی از افراد سرشناس جامعه انقلابی ما در یکی از نقاط ایران تصمیم به سخنرانی دارد، معدودی دست به آشوب و خرابکاری می‌زنند و به عنوان اعتراض به این موضوع یکی دو روز هم در این باره عده‌ای فریاد می‌زنند و صدایشان خاموش می‌گردد. نمی‌دانم چرا مسئولین مملکتی در این باره هیچ نمی‌گویند و چرا چماق‌داران را دستگیر نمی‌کنند و در مقابل مردم ستم‌دیده ما که تازه از یوغ چماق‌داران رژیم پهلوی نجات پیدا کرده‌اند محاکمه نمی‌کنند؟ چرا در این زمینه ساکتند؟ به خدا تاریخ درباره آنان بد قضاوت خواهد کرد.

آنچه موجب شد تا بر آن شوم و چیزی بنویسم فقط و فقط به خاطر مسئولیتی است که احساس می‌کنم. مثلاً در رشت برادرم آقای لاهوتی صحبت می‌کنند. روز قبل خدمت امام می‌رسند و بعد راهی رشت می‌شوند در رشت عده‌ای محدود به سخنرانی ایشان حمله می‌کنند و مجلس را به هم می‌زنند و در مسجد نزدیک به دو ساعت او را زندانی می‌کنند. آیا می‌دانید چه کسی را زندانی می‌کنند؟ شخصی که در رژیم شاه به اقرار همه با انصاف‌ها از تمام روحانیون در بند بیشتر شکنجه شده است. شخصی که بعد از دو سال هنوز جای شکنجه در بدن او به خوبی پیداست. شخصی را که در طول ۱۵ سال مبارزه امام، دائماً زندان و یا مشغول به مبارزه در سطحی بالا بوده است.

شخصی را که می‌توان معلول انقلاب نامید، شخصی را که آقای هاشمی رفسنجانی می‌گوید او را به حدی زدند که وقتی با من مواجهش کردند، او را نشناختم و او گوش‌های خودش را می‌دید. شخصی را که پاهای او بعد از چهار ماه هنوز طوری مجروح بود که قادر به ایستادن نبود. شخصی را که تنها برای این که به امامش فحش نداد، چندین ساعت او را آویزان کردند، شخصی که تمام سردمداران امروز حاضر نبودند یک روز شکنجه‌های او را تحمل

۳۶. در میانه درگیری‌های خط امام و خط لیبرال، سید احمد خمینی و نزدیکانش و برخی نیروهای سیاسی که به آیت‌الله منتظری نزدیک بودند، خط ۳ را تشکیل دادند که نامه پیش رو نشان‌دهنده حمایت خط ۳ را عناصر خط مخالف خط امام است.

کنند. آری عده‌ای جاهل، یا آگاه یا تحریک شده، کسی را در خط امام نمی‌دانند که هنوز یک هفته از عبارت امام که "هر کس لاهوتی را اذیت کند - من را اذیت کرده" نمی‌گذرد. چرا؟ لابد این که او در نوارش از امام و انقلاب تعریف کرده است. خود او سخنرانی دوشم را لغو می‌کند چون می‌داند عده‌ای می‌خواهند از نام او استفاده کنند و روز بعد در کوچه‌صفهان سخنرانی می‌کند. دو باره همان عده به مجلس حمله می‌کنند و می‌گویند تحویلش بدهید، خانمش را که در ماشین نشسته بود، بیرون می‌آورند و می‌زنند و بعد چرخ ماشینش را پنجر می‌کنند و ساعت‌ها او را در مسجد، خانه خدا زندانی می‌کنند. در و پنجره مسجد را می‌شکنند که عمال شاه بعد از ۳۷ سال سلطنت او دست به این کارها نزدند، آخر چگونه می‌شود عمق فاجعه را ترسیم کرد؟ من به هیچ وجه کاری به آقای لاهوتی و آنچه که این روزها بر سر او می‌آید ندارم. من به سکوت مبارزین دیروز شدیداً اعتراض دارم، آخر فرض می‌کنیم این برادر با عده‌ای هم مخالف باشد و یا از عده‌ای هم خوشش نیاید، باید با او این گونه رفتار کرد؟ به خدا قسم خوب است رادیو تلویزیون سخنرانی‌های او را پخش کند و بعد قضاوت را به عهده مردم گذارد. خوب است مطبوعات در این زمینه‌ها ساکت نباشند. عزیزانم دعائی و خاتمی! آخر چرا ساکتید و چرا هیچ نمی‌گویید؟ مگر چه مرگمان شده است؟ من از دیگران توقعی ندارم، اما شما دیگر چرا که امید ما بودید؟ لابد شما هم استدلالتان این است که اگر فریاد برآوریم چماقداری بد است ضدانقلاب از آن بهره‌برداری می‌کند. اگر امروز جلوی این از خدا بی‌خبران را نگیریم، فردا نوبت افراد دیگر می‌رسد. جریان چماق و چماق‌کشی یکی از بدترین و وحشتناک‌ترین مسائلی است که اگر سریع‌اً راه علاجش برنیائیم برای هیچ کس هیچ نمی‌ماند. دیروز او را مخالف خط امام می‌دانستند و امروز او را مسلمان نمی‌دانند و فردا این حکم بر تمام جاری است. آیا مسئولین رشت نمی‌توانند عده‌ای معدود را دستگیر کنند؟ اگر نمی‌توانند اقرار کنند و مسئولیت سنگین امروزشان را به عهده کسانی که لایق‌ترند بگذارند و اگر می‌توانند چرا انجام نمی‌دهند؟ چرا فریاد بر نمی‌آورند؟ بر چه کسی است که این عمل وحشیانه و نفرت‌انگیز را که ضربه اساسی‌اش به امام امت و جامعه انقلابی ماست پیگیری کند؟ آخر می‌شود هر کسی را که فکر کردند با او مخالف است با او این گونه رفتار کنند و در مقابلش خانمش را که خواهر عزیزترش می‌دارم بزنند؟ خانمی که بعد از شکنجه‌ای که این مرد در زمان شاه شد، هیچ تردیدی در حقانیت مبارزه شوهرش نکرد و هم اوست که این شب‌ها هم شاهد

فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

ناله شوهرش از شکنجه‌های زمان شاه است. آخر چرا دستگاه قضایی از این موضوعات بی تفاوت می‌گذرد؟ چرا ناله و فریاد نمی‌کند و چرا از مردم نمی‌خواهد که آنان را بگیرند تا در مقابل همه مردم رسوایشان کنند؟ اگر واقعا نمی‌توانند چرا ساکتند؟ صریحا بگویند در مقابل ۲۰ تا ۳۰ نفر از اشرار، سپاه و شهربانی و بسیج عاجز است تا مردم خود اقدام کنند و حق یک مشت رذل پست را کف دستشان بگذارند.

نمایندگان بزرگوار، امروز شما در مقابل ملت شریف و عزیز مسئولید. اکثر شما مبارز راه آزادی بوده‌اید، اکثر شما برای رهائی از این گونه اعمال مبارزه کرده‌اید، آیا سکوت شما دلیل بر قبول این گونه موضوعات نیست؟ آیا در جمهوری اسلامی افراد باید این گونه رفتار کنند؟ آیا شما که جمهوری اسلامی را فریاد می‌زدید مقصودتان این جمهوری بود که عده‌ای این گونه حیثیت افراد را لجن مال کنند و تمام افراد مسئول این مملکت از بالا تا پایین ساکت باشند؟ مگر پایه‌های جمهوری اسلامی را مسئولین امور تشکیل نمی‌دهند؟ مگر امام فرموده‌اند که مردم برای نفت و گاز قیام نکرده‌اند، بلکه برای مسائل معنوی قیام کرده‌اند؟ کتک زدن، فحش دادن، بی حیثیت کردن افراد نفت و گاز است؟ آیا باید همه آن توری فکر کنند که این معدود خوششان بیاید والا در خط امام نیستند؟

چرا به عقاید مردم احترام نگذاریم و همه را غیر مسلمان بدانیم و فقط و فقط خودمان را در خط امام جا بزیم؟ چندی پیش امام شخصی را پذیرفتند. یکی از افراد و محافظ منزل فریاد زد: «این لیبرال را راه ندهید.» من گفتم: «برادر! خود امام پذیرفتند، مگر تو در چه خطی؟» گفت: «من در خط امام هستم و باید این شخص این جا نیاید.» این داستانی است که اگر کمی دامنه‌اش را وسیع کنید تمام جریانات از این قبیل می‌شود، امروز روح امام از جریان چماقداری ناراحت است، پس چرا مسئولین که بحمدالله در خط امام هستند با این گونه امور مبارزه نمی‌کنند؟ چرا در چند دقیقه هر کسی یا هر گروهی را بخواهند دستگیر می‌کنند، ولی این چماقداران بی آبرو آزادانه با اسم اسلام و امام هر کاری را بخواهند می‌کنند؟ چرا مسئولین برای حفظ امام و اسلام اقدام لازم را نمی‌کنند؟ به‌خدا اسلام در خطر است و مردم ساکت در مقابل این جریانات بیزار هستند. نمایندگان محترم و شریف اگر تازو دست جریان چماقداری را از ریشه نکنید، فردا خیلی دیر است و شما خود قربانیان این نوع تفکر می‌شوید.

چماقداری یک بینش سیاسی است که اگر دیر بچنینید بر تمامی جریانات سیاسی غلبه می‌کند. رادیو و تلویزیون می‌تواند در خنثی کردن این گونه اعمال شرم‌آور نقش اساسی

داشته باشد و مطبوعات همچنین، ولی متأسفانه در این گونه امور ساکتند. این شرف و حیثیت یک ملت است که با این گونه رفتارها ضربه می‌بیند. می‌گویند خوب به تو چه؟ تو چه کاره‌ای؟ هیچ! من یک فرد از افراد این مرز و بوم هستم که اشخاص را خوب می‌شناسم و خوب می‌دانم آنانی که امروز سنگ امام و انقلاب را به سینه می‌زنند، همان ترسوه‌های دیروزی هستند که بر سینه امام و انقلاب سنگ می‌زدند.

شما را به خدا بیایید در مقابل این نوع برخوردهای غیر منطقی عکس‌العمل مطلوب را نشان دهید. از شهربانی و سپاه و بسیج سؤال کنید و ببینید که اصولاً یک نفر دستگیر شده است یا خیر؟ اگر دستگیر شده است همان گونه که برای کشف کودتا عمل و بیش از هزار نفر را دستگیر کردند در این عمل هم کودتایی است واقعی علیه انقلاب و اصالت ما، علیه ارزش‌های عالی انسانیت، علیه عدالت اجتماعی، از یک نفر شروع کنند و سر نخ‌ها را پیدا کنند و علماً بدون کوچک‌ترین رودربایستی آنها را محکوم و حکم اسلام را که محکومیت است درباره آنان جاری کنند. آخر این نشد که هیچ کس در این مملکت مصونیت نداشته باشد، جز دسته‌ای که همه ساز چماق‌داران را فریاد بزنند. باید با تمام قدرت بایستیم و از آنچه که از قبل انقلاب به دست آورده‌ایم، دفاع کنیم. از آزادی نگذریم و نگذاریم معدودی آبروی همه را ببرند. مگر عمال رژیم شاه به کاروانسرا سنگی حمله نکردند؟ مگر تعدادشان بیشتر از این بود؟ مگر با چوب و چماق نبودند؟ پس چرا همه فریاد وا اسلاما برآوردند؟ مگر چماق با چماق فرق می‌کند؟ گر چه می‌گویند در کوچه‌صفهان مسلح به ژ-۳ هم بوده‌اند. چرا آنان که تا دیروز این اعمال را محکوم می‌کردند، امروز به یکدیگر می‌گویند خوب برادر می‌دانی این طوری می‌شود چرا رفتی سخنرانی؟ ما می‌گوئیم که یکی نیست به اینها بگوید او دیروز هم می‌دانست که گرفتار رژیم شاه می‌شود و رفت و دیروز یک عده دیگر عین این جمله را به او گفتند. بارها گفته‌ام حرف بر سر لاهوتی نیست که دفاع از یک ارزش است. چرا با کمال خلوص نشود اظهار عقیده کرد؟

اتحاد و اتفاق یک‌طرفه نمی‌شود بلکه با داشتن دو نوع بینش برای پیروزی انقلاب باید همه در یک جهت حرکت کنند. دعوا بر سر این است که چطور شما اسلام و مسائل اسلامی را تشخیص می‌دهید و ما نمی‌دهیم؟ شما از کجا اسلام‌شناس شده‌اید و عده‌ای دیگر از مسائل اسلامی بدون اطلاع؟ درست است که باید در خط امام که همان خط اسلام راستین است حرکت کرد، اما دعوا بر سر این است که از کجا شما راهبران این خط هستید و بقیه

فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

از اسلام هیچ نمی‌دانند؟ نه برادر، بیا پایین عشق قدرت و مقام و شهرت را بزدا، می‌بینی که جاهل محضی.

این که امام می‌فرماید توطئه هرگز، موضوع توطئه را از کجا فقط تو تشخیص می‌دهی و بس؟ شاید آنچه را که تو توطئه می‌دانی من آن را روشنگری نام نهم. اگر صاحب قدرت نباشی، نظرت در درک موضوعات خیلی فرق می‌کند. اگر حکومت دست دیگری باشد و تو مجبور به اطاعت، می‌بینی که باید برای روشن شدن نسل امروز و فردا خودت را به آب و آتش بزنی و بگویی آنچه را می‌دانی، اینکه روشن است که حکومت چشم و گوش را کور و کر می‌کند. مطلب بر سر شناخت است. بیائیم مکتب و خط امام را بهانه قرار ندهیم، واقعیات را از آنان که واقع‌گرا هستند بپذیریم. اگر در خط امامیم، ببینیم امام با چه کسانی ملاقات می‌کند، نه اینکه مانند محافظ منزل امام، امام را در خطش ندانیم»<sup>۳۷</sup>

اما واقعیت ماجرا چه بود؟ شهید علی انصاری، استاندار وقت گیلان در گفت‌وگویی مطبوعاتی درباره ماجرای سخنرانی کوچصفهان رشت می‌گوید:

«آقای لاهوتی در یک مسجد در کوچصفهان اقدام به سخنرانی می‌کند. این سخنرانی بعد از یک ربع به دلیل درگیری بین محافظ ایشان و شخصی که آقای لاهوتی مدعی بودند سخنرانی دفعه پیش ایشان را به هم زده است، قطع می‌شود و محافظ ایشان با مسلسل برای ترساندن شخص مذکور اقدام به تیراندازی می‌کند که در نتیجه، او و یک نفر دیگر در در محیط مسجد زخمی می‌شوند. در همین اثنا عده‌ای از بیرون به داخل مسجد هجوم می‌آورند و محافظ آقای لاهوتی با شلیک اسلحه کلت زخمی می‌شود. بعد از این جریان که پاسداران کوچک‌ترین دخالتی در آن نداشتند، فرماندار رشت به کوچصفهان اعزام می‌شود و بعد از صحبت با آقای لاهوتی به اتفاق به رشت مراجعت می‌کند و ژاندارمری محل دخالت می‌کند و این درگیری را خاتمه می‌دهد»<sup>۳۸</sup>

پس از چند روز مجدداً آیت‌الله سید مرتضی پسنیدیه، برادر امام خمینی در نامه‌ای خطاب به حسن لاهوتی، حمله به او را محکوم کرد.

این نامه سید احمد خمینی با واکنش شدید اعضای حزب جمهوری اسلامی روبرو شد و علی‌اکبر ناطق نوری که آن زمان نماینده مجلس شورای اسلامی بود در نطقی به تفاوت رفتار

۳۷. نمی‌دانم چرا مسئولین چماقداران را دستگیر نمی‌کنند؟ روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۸ بهمن ۱۳۵۹، ص ۱.  
۳۸. سو قصد به حجت الاسلام لاهوتی را به شدت تکذیب می‌کنم، نشست خبری مهندس انصاری استاندار گیلان، روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۸ بهمن ۱۳۵۹، ص ۱۶.

اعضای بیت امام نسبت به شهید بهشتی و لاهوتی اشاره کرد. ناطق نوری بعدها در کتاب خاطراتش در این باره نوشت:

«مرحوم لاهوتی به بنی صدر گرایش داشت. ایشان رفته بود که در کوچه صفهان سخنرانی کند و بچه‌های حزب اللهی مانع شده بودند. مرحوم حاج احمدآقا به حمایت از آقای لاهوتی حرف‌هایی زده بود. من خیلی عصبانی شدم، رفتم پشت تریبون مجلس و خطاب به حاج احمدآقا گفتم: این چه برخوردی است که شما می‌کنید؟ این همه بر ضد آقای بهشتی جوسازی می‌کنند و صحبت‌های ایشان را به هم می‌ریزند، اما جنابعالی حرفی نمی‌زنید؟ از آقای لاهوتی دفاع می‌کنید؟ و حدیث امام صادق (ع) به یکی از صحابه‌اش را که فرمود: «هر عمل بدی از هر کسی بد است، اما از مثل تویی بدتر و هر عمل خوبی از هر کسی خوب است، اما از مثل تویی خوب‌تر، چون مردم تو را به ما نسبت می‌دهند» خواندم و گفتم: «چون شما فرزند امام هستید نباید چنین دفاعی بکنید.» شاید این نطق نظیری در تاریخ مجلس نداشته باشد. بعد از چند روز، قرار بود ملاقاتی با امام داشته باشیم. من گفتم اگر حاج احمدآقا را ببینم، چه بگویم. گفتم یواشکی می‌روم شاید احمدآقا مرا نبیند. بر عکس، همان جلوی حسینیه وقتی داشتم می‌رفتم، احمدآقا مرا دید و گفت: به به آقای ناطق... یا الله! مرا بغل کرد و بوسید. خیلی منفعل شدم که یک آدمی که آن طور با او برخورد کردم، این طور محبت کند. این از ویژگی‌های خوب احمدآقا بود.»<sup>۳۹</sup>

سید احمد خمینی هم چند ماه بعد و پس از آشکار شدن ماهیت جریان ضدانقلاب، از این جریان تبری جست. او بعدها درباره اقداماتش در دوران فتنه سه سال اول انقلاب به روزنامه اطلاعات گفت: «دوست دارم مطالبی را که در این سه سال بعد از انقلاب درباره من شنیده‌اید، در اینجا روشن کنم. من به عنوان فرزند امام هر کاری که می‌کردم بلافاصله عکس‌العمل داشت، لذا سعی کردم و می‌کنم که کمتر حرف بزنم تا مبادا از جمله‌ای از حرف‌هایم سوء استفاده شود، کما اینکه در این مدت شد. مثلاً از جلسه‌ای بسیار عادی که داشتم و صحبتی بسیار عادی‌تر که گفتم باید خط سومی را دنبال کرد که بعدها هم شرح دادم و مقصودم خط امام است. مگر می‌شود چه شرعاً و چه عقلاً غیر از خط امام را ترسیم کرد و معتقد شد خیلی‌ها سوء استفاده کردند. تا شبی کلاهم را قاضی کردم و دیدم نباید سکوت کنم و گفتم آنچه که می‌کنم و

۳۹. مرتضی میردار، خاطرات حجت الاسلام و المسلمین ناطق نوری، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۴، ج ۱ ص ۲۱۶.

فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

می‌گویم باید از خواست و میل امام منحرف نشود که اگر بشود گناهکارم. از دو جهت، اولاً سوءاستفاده از نسبت خود با امام که به خاطر این نسبت است که سراغم می‌آیند، والا از قبیل من بسیارند و بهتر از من بسیار بیشتر و ثانیاً اگر خدای ناخواسته عده‌ای بخواهند سوءاستفاده کنند که کردند و من ساکت باشم، به عذاب الیم الهی دچار خواهم شد.

مثلاً همان جلسه که بیش از یک جلسه نشد چه الم شنگه‌ای کردند. البته خود امام و دوستان نزدیکم مثل آقای هاشمی و آیت‌الله خامنه‌ای می‌دانستند، ولی خب بقیه که نمی‌دانستند، لذا شرحش را دادم. و یا منافقین آدمکش سعی می‌کردند از هر موضوعی استفاده کنند که باز کردند ولی باز امام می‌دانستند و از این که امام از من راضی بودند و هستند خوشحالم. آنها بر می‌داشتند به عنوان من نامه می‌نوشتند، در حالی که هیچ‌گونه ارتباطی با من نداشتند و امام می‌دانند که من بودم که به ایشان تذکر دادم که رجوی به قانون اساسی رأی نداده است و نمی‌تواند کاندیدای رئیس‌جمهوری شود و یا موضعگیری‌های مرا در مقابل آنها همه دوستان خوب می‌دانستند و می‌دانند، ولی امام اجازه نمی‌دادند و می‌گفتند ساکت باش. با سکوت همه داستان‌ها حل می‌شود. در ابتدا هم اینها بودند که گفتند پول‌هایش در پاریس است و خودش دائماً به آن کشورها می‌رود. باز امام می‌فرمودند: ساکت باش که باطل با سکوت هم روشن می‌شود.

هم اکنون هم به عنوان دفاع از خود چیزی نمی‌گویم و نمی‌نویسم، اما همین قدر بدانید که در مورد بیشتر کارهایی که کردم حداقل آقای هاشمی را در جریان امر می‌گذاشتم. در اوج داستان بنی‌صدر نقش مرا می‌توانید در عزل او از فرماندهی کل قوا و روشن کردن نقش خائنه او از آقای هاشمی بپرسید. آقای هاشمی و سایر دوستان می‌دانند که اگر من نبودم خیلی از کارها به این سرعت نمی‌شد و شهید بهشتی بارها این موضوع را می‌گفت.

من نمی‌گویم اشتباه نکرده‌ام، ولی از آنجا که به امام منسوب بودم، گاهی کوهی می‌شد، والا همه از من بیشتر اشتباه کرده‌اند، ولی همه پسر امام نبودند. ببینید مرحوم شهید محمد منتظری را که چون فرزند آقای منتظری بود هر عملی که انجام می‌داد با چه سر و صدائی منعکس می‌کردند. این چریک با خدا را چگونه در جامعه معرفی کردند. چگونه آقای منتظری را واداشتند تا در مقابل او آن نامه را بنویسد که بحمدالله در زمان خود او مسائل روشن شد. اینها را فقط از این باب می‌گویم که اگر اشتباهی کرده‌ام مردم شریف مرا ببخشند و اگر اشتباه نکرده‌ام بدانند که دشمنان از هر سو می‌خواستند مرا از دوستان جدا کنند که با هوشیاری خودم نشد. من نمی‌گویم بی‌اشتباه بودم، می‌گویم تک‌اشتباه‌اتم، بی‌شمار اشتباه

منعکس می‌شد. و اما امام که نمی‌توانند از من تعریف کنند که نه لایق آن هستم و نه رسم امام است، ولی همین اندازه می‌گویم که از حضرتشان می‌خواهم تا در پیشگاه باری شفاعتم کنند که تنها اوست که باید از انسان راضی باشد.»<sup>۴۰</sup>

### سه روایت از یک مرگ

پیوند محکم حسن لاهوتی با سازمان مجاهدین خلق از طریق فرزندش وحید لاهوتی سبب شد تا اولین نماینده امام خمینی در سپاه پاسداران که روزی امام، او را نور چشمش می‌خواند، سرنوشتی شوم داشته باشد. با تندتر شدن فضای سیاسی در بهار ۱۳۶۰ و عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری، حسن لاهوتی مانند یک سمپات تمام عیار به حمایت از جریان ضد خط امام پرداخت. شیخ حسن لاهوتی البته از مدت‌ها پیش از ۳۰ خرداد با توجیه کسالت و بیماری در جلسات مجلس شورای اسلامی حاضر نمی‌شد، اما با توجه به اتفاقات پس از عزل بنی‌صدر ظهور رسانه‌ای نداشت.

به هر حال در ۷ مهر ۱۳۶۰ و دو روز پس از سرکوب فاز شورش مسلحانه خیابانی منافقین در چند خیابان مرکزی تهران، حسن لاهوتی در فرآیندی مبهم درگذشت. اکنون پس از گذشت بیش از ۳۰ سال از این ماجرا روایت‌های مختلفی در این باره وجود دارد. دوستی عمیق و نزدیک هاشمی رفسنجانی و حسن لاهوتی که موجب ازدواج دو پسر لاهوتی با دختران هاشمی رفسنجانی (فاطمه و فائزه) شده بود، سبب شد تا هاشمی رفسنجانی در هنگام اعلام این خبر در جلسه علنی مجلس گریه کند. مرگ لاهوتی ماهیتی اسرارآمیز داشت زیرا بلافاصله پس از بازداشت توسط نیروهای دادستانی انقلاب مرکز درگذشت.

یک روز پیش از دستگیری شیخ حسن لاهوتی، نیروهای دادستانی انقلاب مرکز، وحید لاهوتی را در چهار راه سرچشمه تهران در حالی که مسلح بود، دستگیر کردند. وحید لاهوتی بلافاصله نیروهای دادستانی را بر سر قراری ساختگی در ساختمان پلاسکو در چهارراه استانبول تهران برد. او که قصد فرار داشت، خود را از طبقه پنجم ساختمان پلاسکو به پایین پرتاب کرد و کشته شد. ظهر روز بعد، نیروهای دادستانی به منزل شیخ حسن لاهوتی مراجعه کردند و پس از بازرسی، حکم جلب را به شیخ حسن لاهوتی نشان دادند و او را با خود بردند. سعید لاهوتی که خود در روز دستگیری شیخ حسن لاهوتی در منزل حضور داشت، در توصیف روز ۷ آبان

۴۰. دلیل آفتاب، خاطرات یادگار امام، تهران؛ نشر عروج، چاپ اول ۱۳۷۵، صص ۱۰۸-۱۰۹.



فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

با بیان این مطلب که ماموران دادستانی، خبر کشته شدن وحید لاهوتی را به شیخ حسن لاهوتی دادند، درباره نحوه دستگیری وی می‌گوید:

«من آن موقع دانشجوی سال ششم دندانپزشکی بودم. برادرم حمید سربازی بود. با مرحوم پدر و مادرم نشسته بودیم که در زدند. در را باز کردیم و دیدیم ۶، ۷ نفر مامور هستند. حکمی به امضای دادستان وقت آن زمان در دستشان بود که نوشته بود منزل حجت‌الاسلام لاهوتی را تفتیش کنید و هر کسی را که مشکوک شدید با خودتان بیاورید. آقایان آمدند و دیدیم که صحبت وحید است. پرسیدند اتاق وحید کجاست؟ تختخوابش کجاست؟ تمام خانه را گشتند و تعداد مأمورین هم لحظه به لحظه زیاد می‌شد. اول پنج نفر بودند و بعد شمردم و دیدم ۱۲ نفر شدند. خانه را بیش از آن حدی که صحبت وحید بود گشتند. دو سه ساعتی گذشت و دیگر هوا داشت تاریک می‌شد من تعجب کردم که چرا اینجا نمی‌روند؟ یکی از مأمورین دادستانی به نام آقای شهیدی گفت: سعیدجان! من می‌خواهم چیزی به شما بگویم. به آقای لاهوتی بگویید ایشان جای پدر ماست... من رویم نمی‌شود، شما به لاهوتی بگو. گفتم: چه بگویم؟ گفت: ما دستور داریم خود آقای لاهوتی را هم ببریم. دیدم دارد من من می‌کند. گفت سعیدجان! اگر نیاید، حکم تیرش را هم داریم. این است که من خواهش می‌کنم به حاج آقا بگویید با ما بیاید. گفتم: باشد. . رفتم گفتم آقا! آقایان می‌گویند شما باید با آنها بروید و اگر نروید حکم تیر شما را دارند. من تا آن موقع نمی‌دانستم حکم تیر یعنی چه و از آن مامور پرسیدم: حکم تیر یعنی چه؟ ما فقط از دندانپزشکی سرمان می‌شود. گفت یعنی اگر ایشان نیاید، به او شلیک و دستگیرش می‌کنیم. به مرحوم لاهوتی گفتم: آقا! اینها می‌گویند حکم تیر شما را دارند. ظاهراً قضیه جدی است. با توجه به اینکه مادر بیماری قلبی دارد و بالاخره شما هم اسمی دارید و از شما انتظاراتی می‌رود، من صلاح نمی‌دانم با مأمورین که معذورند درگیر شوید. بالاخره اینها مأموریت دارند. حتی رویش نشد خودش به شما بگوید. به من گفت. همراه اینها بروید. بالاخره مشخص می‌شود قضیه چیست. درگیری با مأمور درست نیست، چون او فقط مأمور اجرای حکم است. ایشان این منطق را پذیرفت و گفت می‌رویم. حتی بادم می‌آید که مرحوم پدر گفت که من از این زندان‌ها زیاد رفته‌ام، این هم رویش. بار اول که نیست! آقای شهیدی خیلی محترمانه گفت: حاج آقا! ما مخصوصاً گذاشتیم شب و هوا تاریک شود که همسایه‌ها نبینند داریم شما را می‌بریم و از چند ساعتی که اینجا بودیم عذرخواهی می‌کنیم. ان شاء الله

که زحمتی نبوده. پدر گفت: نه مسئله‌ای نیست. برویم. ساعت حدود ۸:۳۰ و هوا تاریک بود که آقایان رفتند و این آخرین دیدار من با مرحوم لاهوتی بود. ساعت ۱۱ شب از بیمارستان قلب زنگ زدند و پرسیدند: شما پسرشان هستید؟ گفتم: بله. گفتند: یکی دو دقیقه تشریف بیاورید اینجا. سوار ماشین شدم و گفتم: خدایا! ما که همه‌اش سرمان توی درس است، ولی مثل اینکه دارند پای ما را هم وسط می‌کشند. رفتم جلوی نگهبانی بیمارستان و گفتم لاهوتی هستم و از بیمارستان زنگ زدند. گفتند: نه، با شما کاری نداشتیم و رئیس بیمارستان گفتند که آقای لاهوتی را ساعت ۱۰ آوردند بیمارستان و ایشان فوت کرده!۴۱ فاطمه هاشمی همسر سعید لاهوتی در گفتگویی که در سال ۱۳۸۷ انجام داد، اظهار داشت که حسن لاهوتی توسط عوامل دادستانی انقلاب کشته شد. او در این باره می‌گوید:

«یک روز با ما تماس گرفتند و گفتند که وحید در زندان است. پدر من هم با آقای لاجوردی تماس گرفت و پرسید که چرا وحید در زندان است؟ ایشان هم گفت که یک سری سؤال و جواب است که انجام می‌دهیم و تمام می‌شود. دو روز بعد به ما خبر دادند که پای وحید شکسته و در زندان است. پدرم دو باره تماس گرفت که قرار بود آزاد بشود. چرا پایش شکسته؟ آقای لاجوردی هم گفت که می‌خواست ما را بر سر قراری در ساختمان پلاسکو، خیابان جمهوری ببرد، اما یکدفعه فرار کرد و خودش را از طبقه‌ای پائین انداخت که باعث شد پایش بشکند. در این فاصله آقای لاهوتی هم فوت کرد تا این که یک روز دکتر عالی به خانه ما آمد و گفت وحید هم فوت کرده است. ما بلافاصله با بهشت زهرا تماس گرفتیم و متوجه شدیم، ۱۰ روز است که وحید را دفن کرده‌اند. یادم هست که روز چهارشنبه بود و من به حزب رفته بودم. معمولاً وقتی که من به حزب می‌رفتم، شب سعید دنبال من می‌آمد. ساعت حدود چهار بود که سعید با من تماس گرفت و گفت که من نمی‌توانم بیایم دنبال تو و خودت به خانه برو. گفتم: چرا؟ گفت: بچه‌های اوین با حکم آقای لاجوردی به خانه ما آمده‌اند و اجازه خروج هم به من نمی‌دهند و من و بابا در خانه‌ایم. بلافاصله با پدر تماس گرفتم. پدر در آن زمان رئیس مجلس بودند. ایشان ناراحت شدند و گفتند اصلاً برای چه به خانه آقای لاهوتی رفته‌اند؟ گفتم: نمی‌دانم. فقط سعید گفت که اینها می‌گویند ما حکم تیر آقای لاهوتی را هم داریم و اگر نخواهد با ما بیاید او را می‌کشیم. بابا گفت من همین الان با آقای لاجوردی تماس می‌گیرم و می‌گویم که از خانه آقای لاهوتی خارج شوند. با سعید

۴۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با سعید لاهوتی، شماره بازبایی ۲۲۱۰.

فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

تماس گرفتم و گفتم که بابا این کار را دارد می‌کند. بعد که مأمورها رفتند تو بیا دنبالش من. یک ساعت بعد مجدداً با سعید تماس گرفتم و او گفت که اینها هنوز در خانه هستند و نرفته‌اند. من دو باره با بابا تماس گرفتم و گفتم که آنها از خانه خارج نشده‌اند. بابا ناراحت شد و گفت که آقای لاجوردی به من قول داده که آنها همین الان از خانه خارج شوند. سعید دو باره با من تماس گرفت که آقای لاهوتی را دارند می‌برند و من هم با ایشان می‌روم. گفتم: حداقل تو با آنها نرو تا بمانی و پیگیر کار باشی. من بلافاصله به خانه آمدم و به احمد آقای خمینی اطلاع دادم که آقای لاهوتی را گرفته و به اوین برده‌اند و شما هم به امام بگویید. احمد آقا هم به امام گفته بودند و امام هم گفته بود که سریعاً آقای موسوی تبریزی را پیدا کنید تا من بگویم که اصلاً پای آقای لاهوتی به زندان نرسد و ایشان را برگردانند. گویا آقای موسوی تبریزی را پیدا نکرده بودند و مطابق آنچه که سیداحمد آقا به ما گفتند یک پیک موتورسوار را به اوین فرستادند تا بگویند که آقای لاهوتی را بفرستند بیرون، اما پیک که رسیده بود، گویا گفته بودند که ایشان فوت کرده‌اند. ساعت ۹ شب بود که سعید به من زنگ زد و گفت که به ما گفته‌اند آقای لاهوتی حالشان به هم خورده و ایشان را به بیمارستان برده‌اند و وقتی به بیمارستان رفتم متوجه شدم ایشان فوت کرده‌اند. گزارش پزشکی قانونی البته بعداً مؤید آن بود که سم استریکنین در معده ایشان وجود دارد و علت فوت، همین مسمومیت شناخته شد. بعضی‌ها هم می‌گفتند که شاید آقای لاهوتی در زندان خودکشی کرده است که ما می‌گفتیم اگر ایشان اهل خودکشی بودند در زندان زمان شاه خودکشی می‌کردند.»<sup>۴۲</sup>

اسدالله تجریشی که از نزدیک‌ترین دوستان شیخ حسن لاهوتی بود مرگ وی را خودکشی می‌داند و در این باره می‌گوید:

«بعد از مدت‌ها که آقای لاهوتی از سپاه خارج شد و با سران مملکت اختلافاتی پیدا کرد، به من زنگ زد که فلانی من در بیمارستان بستری‌ام و ناراحتی قلبی دارم. نمی‌خواهی به دیدنم بیایی؟ من هم برایش پیغام دادم که ان‌شالله دیدار من و تو در قیامت و ما همدیگر را نخواهیم دید. چون مسعود رجوی و افرادش برای وی گل برده و او را در چنگ و بال خودشان گرفته بودند، من دوست نداشتم ببینمش. یکی از دوستان که مسئول گروه ضربت بود نقل می‌کرد که آقای لاجوردی حکم داده بود که بروید آقای لاهوتی را بیاورید. ما هم به

۴۲. بابا گفت: به خاطر انقلاب سکوت کنید، گفت و گو با فاطمه هاشمی، هفته‌نامه شهروند امروز، شماره ۷۰، ص ۷۰؛ سعید لاهوتی هم شهادت می‌دهد که گزارش پزشکی قانونی مبنی بر وجود سم استریکنین در خون شیخ حسن لاهوتی را دیده است. این سم قوی در مدت کوتاهی بین ۱۰ دقیقه تا نیم ساعت کشنده است.

اتفاق پسرش وحید به در خانه‌شان رفتیم، ولی هرچه در زدیم ایشان در را باز نکرد و گفت: اگر مزاحم شوید، می‌روم پشت تیربار و یکی را زنده نمی‌گذارم. با آقای لاجوردی تماس گرفتیم و کسب تکلیف کردیم. ایشان گفت: در را بشکنید و وارد شوید. می‌خواستیم در را بشکنیم که در را باز کرد. وارد منزل که شدیم، دیدیم سه تا تیربار، چند قبضه ژ-۳ و تعدادی دلار و نامه‌ها و مکاتباتی با مسعود رجوی روی میز هست. وحید را هم با خودمان برده بودیم تا منزل را بگردیم. وحید به من گفت: در کانال کولر پشت‌بام یک چیزهایی هست. برویم آنها را هم برداریم. خانه‌شان سه طبقه بود. ما را برد پشت‌بام و از غفلت ما سوءاستفاده کرد و خودش را از بالای بام به زمین پرتاب کرد و یکمرتبه مخش ریخت روی زمین و از دنیا رفت. آقای لاهوتی آمد و نگاهی کرد. خیلی تحت تأثیر پسرش بود و گفت: من آماده‌ام، ببریدم، ولی قلبم درد می‌کند، بروم داروی قلبم را بردارم. گفتیم برو بردار. رفت سر جعبه داروها، یک چیزی ریخت کف دستش و خورد و گفت: برویم. توی ماشین که گذاشتیمش، بعد از چند دقیقه دیدم دارد جان می‌دهد. سریع تماس گرفتیم که ایشان زهر خورده، آنجا آماده باشید. پزشک آمد و هنگامی که رسیدیم، معاینه کرد و گفت ایشان مرده و علت مرگ هم مشخص شد که مرگ موش بوده است»<sup>۴۳</sup>

گفتنی است حمید لاهوتی فرزند حسن لاهوتی و داماد اکبر هاشمی رفسنجانی نیز در گفت‌وگویی به نقل از مرحوم سید احمد خمینی نظریه خودکشی را تأیید کرده است. این مسئله با توجه رابطه بسیار نزدیک سید احمد خمینی و شیخ حسن لاهوتی قابل توجه است. حمید لاهوتی در پاسخ به این سؤال که آیا مسئله مسمومیت را با سید احمد خمینی مطرح کرده است، می‌گوید: «در باره مسمومیت هم سید احمد آقا می‌گفت که شاید ایشان خودکشی کرده‌اند»<sup>۴۴</sup>

صادق طباطبایی سخنگوی دولت موقت و برادر زن مرحوم سید احمد خمینی روایت دیگری از مرگ حسن لاهوتی دارد و آن را مرگی طبیعی می‌داند:

«اگر بخواهم صادقانه نقل کنم، برای من هیچ نکته ابهامی در مورد مرگ آقای لاهوتی وجود ندارد و همه اجزای آن برایم روشن است. شب قبلش من و احمد آقا در منزل آقای لاهوتی بودیم، البته دو مین شب متوالی بود که آنجا بودیم. صبح آن روز یک سر رفتم اداره و برگشتم. آقای لاهوتی خیلی عصبانی بود. پسر آقای لاهوتی فردای آن روز دستگیر شد. ما تا قبل از ظهر

۴۳. خاطرات اسدالله تجریشی، نشر عروج، تهران؛ چاپ اول ۱۳۸۷، صص ۱۱۵-۱۱۴.

۴۴. پیک وقتی به اوین رسید که لاهوتی فوت کرده بود، گفتگو با حمید لاهوتی، نشریه شهروند امروز، شماره ۷۰، ص ۷۵.

فصل نهم: سرنوشت شوم لاهوتی □

آنجا بودیم و بعد آمدیم. وقتی آقای لاهوتی خانه نبود، از طرف دادستانی به آنجا می‌ریزند و مقادیر زیادی اسلحه پیدا می‌کنند. آقای لاجوردی دستور داده بود بریزند و اسلحه‌ها را جمع و وحید را دستگیر کنند. آقای لاهوتی به خانه برمی‌گردد و می‌بیند خانه را تفتیش و تخلیه کرده‌اند. خانمش هم بسیار از نحوه برخورد آنها ناراحت بود. آقای لاهوتی با آن حالی که شب پیش داشت و صحبتی که با احمد آقا کرده بود و با این وضعی که پیش آمده بود، احساس کرد دارند برایش دسیسه می‌چینند و بلند می‌شود و به دادستانی می‌رود که ببیند چه خبر شده. وقتی به اوین می‌رسد، لاجوردی می‌گوید آقا وحید کلاه سر ما گذاشته. آقای لاهوتی می‌بیند که ضربان قلبش فوق‌العاده بالا رفته و قرصش هم همراهش نیست. با ماشین دادستانی به خانه برمی‌گردد و قرصش را برمی‌دارد و به اوین برمی‌گردد و سراغ وحید را می‌گیرد. می‌گویند او گفت که با چند تن از دوستانش قرار دارد و محل آن هم بالای ساختمان القانیان در خیابان اسلامبول است. بچه‌های دادستانی به اتفاق وحید به آنجا می‌روند و وحید خودش را از آن بالا پرت می‌کند. پائین! آقای لاهوتی با شنیدن این حرف سگته می‌کند و تا او را به درمانگاه برسانند، فوت می‌کند. به احمد آقا خبر می‌رسد که آقای لاهوتی بازداشت شده و او به آقای هاشمی زنگ می‌زند. نمی‌توانند لاجوردی را پیدا کنند و با دادستان تماس می‌گیرند که به آقای لاهوتی بی‌احترامی نشود و زود ایشان را آزاد کنید و اگر کاری با ایشان دارید، در منزلشان با ایشان صحبت کنید. آقای هاشمی تماس می‌گیرد و متوجه می‌شود که آقای لاهوتی فوت کرده است.

هر جا که احمد این مسئله را برای کسی تعریف می‌کرد، من حضور داشتم و بارها این قصه را شنیده‌ام. فاطمی، خواهر من با خانم لاهوتی بسیار دوست بود و نقل داستان توسط او که از خانم آقای لاهوتی شنیده بود، صد در صد مثل همین چیزی بود که گفتم، بنابراین من دلیلی برای اینکه این داستان را به شکل دیگری بیان کنم، ندارم. اما آقای هاشمی در مورد این مسئله ابهام ایجاد کرده است که لابد دلایل خودش را هم دارد. همین مسئله، کار مرا دشوار می‌کند، یعنی من ابتدا باید صداقتم را اثبات و بعد از جریانی دفاع کنم که توسط افراد بسیاری متهم شده است. در اینجا باید به شکلی دفاع کنم که قصد دفاع از کلیت عملکرد آن جریان از آن استنباط نشود. در مورد حزب جمهوری اسلامی، قصد دفاع ندارم، اما قصد تخریب هم ندارم. من از لاجوردی انتقادات زیادی دارم، ولی دلیلی ندارم که در مورد مرگ آقای لاهوتی، یک امر غیر واقع را به او نسبت بدهم.<sup>۴۵</sup>

۴۵. سه روایت از درگذشت، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، ص ۱۰۰.



گفتار چہارم

تنہا حزب سیاسی - امنیتی جمہوری اسلامی





فصل دهم

ادغام با حداقل مشترکات

مهم‌ترین تشکیلات حزبی‌ای که کارکرد سیاسی امنیتی داشت و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تأسیس شد، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود. قدرت تشکیلاتی و نظامی سازمان مجاهدین خلق سبب شده بود تا بزرگان انقلاب اسلامی مانند شهید آیت‌الله مطهری به فکرایجاد سازمانی برای مقابله با این گروه باشند. با این تحلیل سازمان مجاهدین از اجتماع هفت گروه مسلح نسبتاً کوچک که مخالف سازمان مجاهدین خلق بودند و به رهبری امام خمینی اعتقاد داشتند، شکل گرفت. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را می‌توان شورای مرکزی تمام دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی ایران در دو سال ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی دانست، اما تعارضات فراوانی که میان موسسان این سازمان وجود داشت، سبب ایجاد وقایع تلخی شد که این سازمان را بیش از آن که مایه خاطر جمعی سازد، به معضلی برای نظام جمهوری اسلامی تبدیل کرد. اگر نهادهای امنیتی در دو سال اول جمهوری اسلامی را کمیته‌های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران و واحد اطلاعات آن، کمیته اداره دوم ارتش و دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری در نظر بگیریم، اعضای ارشد آن عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند.

تنها دستگاه اطلاعاتی‌ای که اعضای سازمان مجاهدین انقلاب در رده‌های بالای آن حضور نداشتند، دادستانی انقلاب بود؛ اگر چه در بسیاری از پروژه‌ها مانند دستگیری اعضای گروه فرقان و یا کودتای نوژه، اعضای سازمان مجاهدین انقلاب به همکاری با دادستانی انقلاب پرداختند. مرتضی الویری، بهزاد نبوی، مصطفی قنادها، عباس یزدان‌فر، صادق نوروزی و... در کمیته مرکزی، محمد رضوی، حبیب‌الله داداشی، حسن منتظر قائم در کمیته اداره دوم، محسن رضایی و محمد بروجردی در سپاه پاسداران و خسرو تهرانی و سعید حجاریان در دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری حضور داشتند. همچنین در رده‌های پایین‌تر این نهادها اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی حضور داشتند که این مسئله گرچه در بلبشوی سال‌های اول پیروزی انقلاب موجب هماهنگی این نهادها می‌شد، اما به‌زودی تخصصی‌تر شدن مسئولیت‌های نهادهای امنیتی و لزوم رعایت مسائل حفاظتی موجب شد تا بسیاری از اعضای سازمان رسماً از فعالیت حزبی استعفا و یا عملاً به همکاری‌شان با سازمان مجاهدین انقلاب خاتمه دهند.

### زمینه‌های تأسیس

هفت گروهی که سازمان مجاهدین انقلاب را تأسیس کردند، عمدتاً از گروه‌ها و افراد وابسته به سازمان مجاهدین خلق بودند که پس از تغییر ایدئولوژی این سازمان با ادعای پیروی از امام

فصل دهم: ادغام با حداقل مشترکات □

خمینی، خطشان را از سازمان مجاهدین خلق جدا کردند. آنها گروه مسعود رجوی را که در سال‌های ۵۴-۵۷ در زندان‌های تهران و دیگر شهرها حضور داشتند، التقاطی و آن را مهم‌ترین خطر برای آینده انقلاب اسلامی می‌دانستند، لذا سه ویژگی مشترک یعنی مخالفت با سازمان مجاهدین خلق، احساس خطر از بسط تشکیلاتی و پوپولیستی این گروه و تبعیت از رهبری بلامنازع امام خمینی سبب اتحاد گروه‌های هفت‌گانه شد. در این میان برخی از چهره‌های نزدیک به امام خمینی مانند شهید آیت‌الله مطهری نیز موثر بودند.

محمدباقر ذوالقدر<sup>۱</sup> از موسسان سازمان مجاهدین انقلاب درباره منطق شکل‌گیری سازمان مجاهدین انقلاب و نقش شهید مطهری می‌گوید:

«در اقامتگاه امام، آقای محسن رضایی یکی دو ملاقات با شهید مطهری داشت و ایشان از اینکه چنین گروهی هست که بر اساس آرمان‌های اسلامی و با تاکید روی اصول و مبانی صحیح اسلامی عمل می‌کند، بسیار اظهار خوشحالی و بچه‌ها را تشویق کردند. البته شهید مطهری در ایامی که کسی اصلاً به فکراین حرف‌ها نبود، درباره خطر ظهور دوباره مجاهدین خلق هشدار داده و به آقای رضایی گفته بود که حتماً سعی کنید تشکیلات خود را گسترش دهید و نگذارید «مجاهدین خلق» بیایند و جوان‌ها را جذب کنند. تشکیلاتی را در مقابل مجاهدین خلق درست کنید. اصلاً فکر تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از روی این ایده شهید مطهری بود، و گرنه ما فکر می‌کردیم با آمدن امام و پیروزی انقلاب، دیگر باید بساط را جمع کرد. این توصیه شهید مطهری بود که بین نیروهای انقلابی وحدت ایجاد و موجودیت خود را حفظ کنید و این منشأ و مبنای تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب شد. ما از همان موقع به فکراین موضوع بودیم، با دو سه گروه هم تماس داشتیم و طبعاً به دنبال تماس با گروه‌های دیگر هم بودیم.»<sup>۲</sup>

۱. محمد باقر(عبدالله) ذوالقدر متولد ۱۳۳۳ در شیراز، دوران کودکی و نوجوانی را به اقتضای شغل پدرش که کارمند یک شرکت راه سازی بود در تهران و فسا گذراند. در سال ۱۳۵۲ در دانشسرای راهنمایی اصفهان و در رشته ریاضی ادامه تحصیل داد، اما یک سال بعد مجدداً در کنکور شرکت کرد و در رشته اقتصاد دانشگاه تهران پذیرفته شد. او از طریق حسین جنتی با سازمان مجاهدین خلق آشنا شد، اما دستگیری حسین جنتی سبب شد تا هیچ‌گاه به عضویت این سازمان در نیاید. سپس به واسطه شهید کریم رفیعی به عضویت گروه منصورون درآمد. ذوالقدر پس از پیروزی انقلاب عضو سازمان مجاهدین انقلاب و به‌زودی نفر اول جناح راست این سازمان شد در سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران پیوست و نقش مهمی در ریشه‌کنی گروه فرقان داشت. جانشینی آموزش کل سپاه، جانشینی ستاد مرکزی سپاه، فرماندهی قرارگاه رمضان، معاونت نیروی انسانی ستاد کل نیروهای مسلح، ریاست ستاد مشترک سپاه، قائم مقامی فرماندهی کل سپاه، قائم مقام، معاونت امنیتی وزارت کشور و معاونت پیشگیری قوه قضاییه از جمله سمت‌های ذوالقدر پس از پیروزی انقلاب اسلامی بوده است.

۲. جلیل امجدی، تاریخ شفاهی گروه‌های مبارز هفت‌گانه مسلمان، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، صص ۲۸۲-۲۸۳.

حمیدرضا نقاشیان<sup>۳</sup> درباره نحوه تأسیس سازمان مجاهدین انقلاب می‌گوید:

«پیشنهاد تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از جانب آقای بهزاد نبوی مطرح شد. به نظر می‌رسید آقای نبوی با توجه به سابقه کار مبارزاتی و تجارب زندان در دوران قبل از انقلاب که در آن با مجموعه گروه‌های چپ و راست آشنا شده بود و شاید آموزش‌های دیگری که دیده و گرفته بود، لزوم تشکیل یک جریان فکری بزرگ را حس می‌کرد. نمی‌شود ایشان را متهم کرد که از ابتدا طرح و نقشه‌ای برای به قدرت رسیدن داشته، اما به نظر می‌رسد در جاهایی ایشان را در موضع و موقعیتی دیدیم که تفکر فقهاتی امام را قبول نداشت. سازمان مجاهدین انقلاب ابتدا شاید با تذکر و راهنمایی آیت‌الله شاه‌آبادی تشکیل شد، ولی بعداً با شهید بهشتی و شهید مطهری صحبت و این مطلب را جانداخته بودند که بالاخره برای اداره کشور نیازمند کادر هستیم و بچه‌های خودی علاقمند به نظام و امام و انقلاب با گرایشات عمیق مذهبی و عاشورایی باید اداره امور را در دست بگیرند، چون از ابتدای انقلاب این پرسش در ذهن ما مطرح بود که وقتی داریم کشور را به این سمت می‌بریم که دولت و نظام و رژیم واژگون شود، پس از آن چه کسانی را می‌خواهیم سرکار بیاوریم؟»

امام در پاریس سخنرانی کردند که ما جمهوری اسلامی تشکیل می‌دهیم و همه این ویژگی‌هایی که امروز این حکومت دارد که باید با ماهیت اسلام تطبیق داشته باشد، در ذهن امام بود، اما این که چه کسی قرار است آن را تشکیل بدهد و اداره کند، پرسش اصاصی همه ما بود. بالاخره برای سازماندهی این شاکله، پیاده و اجرا کردن آن و حل مشکلات مردم و کشور نیازمند نیرو بودیم و واقعاً در ابتدای انقلاب این نیرو را نداشتیم. حداقل این که به صورت منسجم نداشتیم و برای این که این انسجام ایجاد بشود، طبیعی بود که هم شهید مطهری و هم شهید بهشتی و حضرت امام به فکر تشکیلات بودند. البته امام قائل به تحزب به شکل غربی نبودند. ولی تربیت کادر را لازم می‌دانستند.»<sup>۴</sup>

تشکیل چنین گروهی در روزهای ابتدایی انقلاب نیاز به تأیید امام خمینی داشت، به خصوص

۳. حمیدرضا نقاشیان پیش از پیروزی انقلاب با گروه‌های فجر اسلام و صف همکاری داشت و در بدو پیروزی انقلاب با معرفی شهید عباسعلی ناطق‌نوری و تأیید آیت‌الله شهید مطهری مسئول محافظت از امام خمینی و پس از ترور شهید مطهری مسئول پیگیری پرونده فرقان شد. پس از پایان کار فرقان به نهضت‌های آزادی‌بخش پیوست. با انتصاب محسن رفیق‌دوست به وزارت سپاه، قائم مقام این وزارتخانه و یکی از مسئولین اصلی خرید سلاح سپاه شد. پس از عملیات خیبر از وزارت سپاه به وزارت اطلاعات رفت و پس از مدت کوتاهی به وزارت کشور پیوست و مدیرکل امنیتی این وزارتخانه و مسئول حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی شد. نقاشیان از سال ۶۶ وارد فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی گردید.

۴. مجاهدین خلق مصداق کامل چپ آمریکایی بودند، گفتگو با حمیدرضا نقاشیان، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، ص ۴۳.

فصل دهم: ادغام با حداقل مشترکات □

آن که اعتقاد بی‌چون و چرا به رهبری امام خمینی یکی از معدود موارد مشترک گروه‌های هفت‌گانه بود. حمیدرضا نقاشیان نظر امام خمینی درباره تأسیس سازمان مجاهدین انقلاب در روزهای ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی را این‌گونه توصیف می‌کند:

«در ایام نوروز سال ۵۸ ما در قم بودیم. شهید محمد بروجردی با من تماس گرفت که گروه‌های قبل از انقلاب همه با هم دارند جمع می‌شوند و شاکیه‌ای را درست می‌کنند. شما بعد از ۱۳ نوروز به تهران بیا و در این شاکیه حضور داشته باش. من هم تبعیت کردم و گفتم چشم می‌آیم. یکی دو شبی از موضوع گذشت و فکر کردم بد نیست که این موضوع را با امام در میان بگذارم که من دارم به تهران می‌روم تا با بچه‌ها بنشینیم و شاکیه چنین طرحی را بریزیم. مطلب را با حضرت امام مطرح کردم که چنین اتفاقی دارد می‌افتد و این گروه‌هایی که قبل از انقلاب فعالیت‌های انتشاراتی داشتند و بیانیه‌ها و نوارهای شما را تکثیر می‌کردند و دست به اقداماتی می‌زدند، دارند تحت عنوان یک تشکیلات دور هم جمع می‌شوند تا سازمان بزرگی را تشکیل بدهند. اولاً می‌خواهم نظر حضرت تعالی را بدانم که آیا این کار خوبی است؟ و ثانیاً این که نظر تان راجع به این که بنده بروم چیست؟ حضرت امام بنده را نهی کردند و فرمودند: «تا وقتی اینجا پیش ما هستی عضو جایی نباشی بهتر است»؛ اما نفس تشکیلات و سازماندهی را تأیید کردند و گفتند کار خوبی است که بچه‌ها منسجم شوند و دور هم یک جامعه را تشکیل بدهند. ایشان هم همین فکر را داشتند که بالاخره ما نیاز به این کار داریم تا بتوانیم شاکیه نظام را اداره کنیم.

به نظر خود من هم نفس تشکیلات کار خوبی بود، اما در مجموع به تدریج اختلاف نظرهایی در خصوص مسائل ایدئولوژیک و موضع‌گیری‌ها به وجود آمد. سازمان دبیرخانه‌ای درست کرد که مسئول آن آقای آرمین<sup>۵</sup> بودند. از ابتدا بعضی از بچه‌ها این کار را دوست نداشتند آقای آرمین خیلی مورد توجه بهزاد نبوی بود. او و محسن سازگارا و سلامتی تافته جدا بافته‌ای شده بودند. حالا دیگر دبیرخانه بود که متن بیانیه‌ها را تأیید می‌کرد و بعد توی جمع می‌آمد و مثلاً ۵ تا کلمه یا یک جمله‌اش را می‌شد تغییر داد، اما شاکیه همان بود. بچه‌ها می‌خواستند این شاکیه به سمت روحانیت تمایل داشته باشد و کم‌کم این کشمکش‌ها و اختلافات به بیرون از این ساختار کشیده شد و نزد آقای هاشمی‌رفسنجانی، آقای امامی‌کاشانی و آقای محمد یزدی رفتند و نهایتاً با مشورتی که این سه تن به حضرت امام دادند، قرار شد امام

۵. محسن آرمین پیش از پیروزی انقلاب از دانشجویان دانشگاه علم و صنعت و از اعضای گروه صف بود. او پس از پیروزی انقلاب مدتی در سپاه پاسداران فعالیت کرد، اما پس از دستور امام خمینی مبنی بر عدم حضور افراد حزبی در قوای نظامی، از سپاه استعفا داد. آرمین از اعضای مؤسس سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران در سال ۷۰ و مدت‌ها سخنگوی این سازمان بود.

نماینده‌ای را معرفی کنند که تقریباً شیخوخت این مجموعه را به عهده بگیرد و بچه‌ها ساختارهای فکری و ذهنی شان را با او تطبیق بدهند.

ورود آقای راستی کاشانی به این ساختار نثار و جدایی را افزایش داد. عده‌ای دور آقای راستی جمع شدند و به جز نظر آقای راستی که نماینده امام بود، هیچ کاری نمی‌کردند و جلوی انجام کارهای دیگر هم می‌گرفتند. یک عده هم اساساً مخالف بودند که یک روحانی به یک جریان حزبی خط بدهد و نهایتاً انشعابی به وجود آمد که حدود ۸ ماه تا یک سال اعلام نشد، ولی عملاً منشعب بودند تا بعد که بچه‌ها به تدریج در بیرون هم مطرح کردند که ما شاخه راست مجموعه سازمان هستیم. البته اکثر بچه‌های شاخه راست جذب سپاه شدند. خیلی از چپی‌ها به سپاه نیامدند، چون سپاه را قبول نداشتند و دیدگاهشان دیدگاه غیر سپاهی بود.<sup>۶</sup>

محسن رضایی هم که نفر شماره یک گروه منصورون بود و همزمان مسئولیت مهمی در واحد اطلاعات سپاه پاسداران را به عهده داشت، در این باره می‌گوید:

«بعد از پیروزی [انقلاب اسلامی] ما به دلیل تجارب تاریخی که از نهضت ملی گرفته بودیم، به فکر افتادیم یک سازمان نیمه مخفی و نیمه علنی درست کنیم تا اگر چیزی شبیه کودتای ۲۸ مرداد پیش آمد، همه دارایی انقلاب در خطر نیفتد. حزب جمهوری اسلامی فعالیت رسمی و علنی می‌کرد و اگر مثلاً اتفاقی می‌افتاد همه را می‌گرفتند و می‌بستند، لذا ما آمدیم و به عنوان بازوی مخفی انقلاب، سازمانی را متشکل از هفت گروه مبارز اسلامی درست کردیم که در حقیقت یک حزب بود تا در مقابل منافقین (سازمان مجاهدین خلق) بایستیم. اسممان را هم گذاشتیم «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی». منافقین هم بلافاصله موضع گرفتند و گفتند اینها کلمه «مجاهدین» را از ما به سرقت بردند.<sup>۷</sup>

محمد سلامتی<sup>۸</sup> از اعضای گروه امت واحده که پیش از انقلاب از اعضای سازمان مجاهدین خلق بود، درباره تحلیل‌های تأسیس سازمان مجاهدین انقلاب می‌گوید:

«زمینه‌های ذهنی نزدیک به هم مثل اعتقاد به نظام، امام و ضدیت با مارکسیسم و برخی مفاهیم دیگر موجب تفاهم این گروه‌ها شد. گروه‌هایی که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

۶. همان، ص ۴۴.

۷. عوض نشده‌ام و به اعتقاداتم پایبندم، گفتگو با محسن رضایی، روزنامه کیهان، ۱۹ بهمن ۱۳۷۸، ص ۸.  
۸. محمد سلامتی از اعضای گروه امت واحده بود که در دولت شهید رجایی وزیر کشاورزی شد و اولین وزیر انتخابی از سازمان مجاهدین انقلاب بود. او در دوره دوم فعالیت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران دبیرکل این تشکل بود، گرچه همواره زیر سایه بهزاد نبوی قرار داشت. سلامتی از معدود اعضای گروه امت واحده بود که در زندان به این گروه پیوست و پس از پیروزی انقلاب به عضویت این گروه در آمد.

## فصل دهم: ادغام با حداقل مشترکات □

را تشکیل دادند حسنشان این بود که مارکسیسم و سوسیالیزم در تفکرشان نفوذ نکرده بود و مبنای حرکتشان بر ارزش‌ها و دیدگاه‌های اسلامی بود، به همین علت خود را از سازمان مجاهدین خلق متمایز می‌کردند و تمام تلاششان این بود که بر اساس نص صریح قرآن و احادیث فعالیت کنند. در اوایل کار که هنوز التقاط سازمان مجاهدین خلق به مرحله بحران نرسیده بود، بعضی از افراد و اعضای این گروه‌های هفت‌گانه با مجاهدین خلق ارتباط داشتند، اما همین که التقاطی بودن تفکر آنها مشخص شد، عناصر و افراد وابسته به این گروه‌ها از آنها جدا شدند و گروه‌های مستقلی را تشکیل دادند. زمینه‌های تشکیل این گروه‌ها پیش از آن که شاخه مارکسیستی در سازمان مجاهدین خلق به وجود بیاید به وجود آمد، به این معنا که ما به التقاطی بودن افکار آنها پی بردیم و سفره خود را از آنها جدا کردیم.

بعضی از ما قبل از اینکه فعالیت شاخه‌های مارکسیستی مجاهدین خلق علنی شود، از این تشکیلات جدا شدیم. البته این جدایی برای افراد مختلف فرق می‌کرد. یک عده مثل ما قبل از اوج گرفتن تفکرات مارکسیستی و برخی بعد از آن از مجاهدین خلق جدا شدند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به شکل نیمه‌مخفی و نیمه‌علنی فعالیت داشت، چون در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی طرفداران انقلاب امیدوار نبودند که انقلاب به راحتی بماند و به کار خودش ادامه دهد، لذا بخشی از فعالیت‌ها به شکل نیمه‌مخفی انجام می‌شدند تا عناصر آن شناسایی نشوند و تشکیلاتی که تدارک دیده شده بود بتواند در شرایط بحرانی و موقعیت‌های خاص به راحتی وارد عمل شود. بخشی از این فعالیت‌های مخفی در خود سپاه پاسداران و کمیته و بخشی در سیستم امنیتی و اطلاعات سپاه و بخشی نیز در ارتش بود.<sup>۹</sup> حسین زیبایی نژاد<sup>۱۰</sup> از اعضای گروه منصورون که مدتی نیز عضو شورای مرکزی سازمان

۹. هفت گروه چریکی یک سازمان سیاسی، گفتگو با محمد سلامتی، روزنامه صبح امروز، ۱۶ تیر ۱۳۷۸، ص ۶.  
۱۰. حسین زیبایی نژاد در سال ۱۳۳۴ در شیراز متولد شد و پس از گذراندن دوران ابتدایی و دبیرستان در شیراز، در سال ۱۳۵۲ وارد دانشگاه علم و صنعت شد و با توجه به جو دانشگاه‌ها، با سازمان مجاهدین خلق آشنا شد. زیبایی نژاد در سال ۱۳۵۴ با سید منیرالدین حسین‌الهاشمی آشنا شد و در کلاس‌های این استاد حوزه شرکت کرد. حسن حمیدزاده، حسن نظری، عباس معلمی و محمدباقر ذوالقدر از دیگر دوستان زیبایی نژاد در کلاس‌های سید منیرالدین حسین‌الهاشمی بودند. این گروه پیش از انقلاب به فعالیت‌های فرهنگی-سیاسی مانند تکثیر اطلاعیه‌های امام خمینی می‌پرداخت. در این رهگذر با آیت‌الله راستی کاشانی آشنا شد. زیبایی نژاد در سال ۱۳۵۶ به عضویت گروه منصورون درآمد. پس از پیروزی انقلاب به همراه حسین شیخ عطار و قدیانی اعضای اصلی کمیته عمران امام خمینی در کردستان بودند. زیبایی نژاد مدت کوتاهی نیز معاون عمرانی استانداری کردستان بود. در سال ۶۰ وارد مجموعه اطلاعات سپاه پاسداران و در سال ۶۱ مسئول حفاظت اطلاعات کل سپاه شد. در سال ۶۳ این سمت را به حجت‌الاسلام علی سعیدی تحویل داد و مسئول حفاظت اطلاعات قرارگاه خاتم‌الانبیا شد. پس از پایان جنگ مدتی مدیرکل پارلمانی وزارت دفاع بود و پس از استعفای علی لاریجانی معاون وقت پارلمانی وزارت دفاع به این سمت منصوب شد. ریاست اداره کل احتیاط و بسیج در ستادکل نیروهای مسلح، ریاست اداره بازرسی سپاه پاسداران، معاونت هماهنگ‌کننده و جانشینی ستاد مشترک سپاه، فرماندهی قرارگاه ثارالله تهران، فرماندهی سپاه ولی امر و معاونت امنیت داخلی شورای عالی

مجاهدین انقلاب بود درباره زمینه‌های تأسیس سازمان مجاهدین انقلاب می‌گوید:

«از اول که سازمان تشکیل شد شامل ۷ گروه بود. در بعضی از گروه‌ها مثل گروه منصورون، کار فکری بیشتر بود، یعنی بخش ایدئولوژی داشتند و کار کرده بودند. بعضی دیگر مثل گروه امت واحده هم در زندان کار کرده بودند، لکن عمده کار آنها بعد از جدایی از مجاهدین خلق بحث درباره شناخت مارکسیسم و رد آن بود. آقایان [صادق] نوروزی، بهزاد نبوی و [پرویز] قدیانی جزو این گروه بودند. گروه فلق و گروه‌های دیگر هم بودند و خلاصه این ۷ گروه با هم متحد شدند.»

اولین بحثی که بعد از پیروزی انقلاب در سازمان مطرح شد، بحث ولایت فقیه بود که غیر از منصورون که ما بودیم و یک بخش دیگر از گروه صف، برای بقیه افراد و گروه‌ها بحث تازه‌ای بود و فکر می‌کردند مقوله جدیدی است، لکن به دلیل دل بستگی به امام، خیلی راحت پذیرفتند. مسئله دیگر بحث تقلید بود. بدیهی است موقعی که می‌خواهیم در مورد احکام اسلام قضاوت کنیم، در جایی که خود ما تخصص نداریم، از جمله در تفسیر قرآن و احادیث و روایت، بایستی به سراغ مرجع تقلید یا مجتهدی چون آیت الله بهشتی، آیت الله مطهری و امثالهم برویم. این بحث جدیدی در سازمان بود و از همان اول هم مقاومت‌هایی می‌شد. یک گروه می‌گفتند نمی‌توانیم تفسیر به رأی کنیم و مستقیم به سراغ قرآن و روایات و احادیث برویم. در حد فهم ظاهری خوب است، ولی اگر بخواهیم تفقه بکنیم باید خودمان مسلط به ابزار آن بشویم یا سراغ متخصص بشویم. گروهی هم این را قبول نداشتند و می‌گفتند ما این کار را نمی‌توانیم انجام بدهیم، ولی چون اوج مسائل سیاسی بود و مقابله با گروه‌های ضدانقلاب مثل منافقین و چریک‌های فدایی خلق و پیکار و... در اولویت قرار داشت، بحث‌های فکری چندان جای بروز پیدا نکرد، لکن موقعی که منافقین و چریک‌های فدایی خلق و بعد هم حزب توده ضربه خوردند و تقریباً مقداری پاکسازی شدند، بحث‌های فکری داخل سازمان شروع شد. شروع آن هم از اینجا بود که ما قبلاً خدمت امام رفته و گفته بودیم که بعضی از گروه‌های ما از قبل با بعضی از آقایان مثل آقای راستی، آقای شرعی و افراد دیگر ارتباط داشتند و اگر شما صلاح می‌دانید از بین این آقایان یا دیگران کسی را به عنوان نماینده خود مشخص کنید که ایشان آیت الله راستی را مشخص کردند.»<sup>۱۱</sup>

امنیت ملی از دیگر سمت‌های سردار حسین زیبایی نژاد است.

۱۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با حسین زیبایی نژاد، شماره بازبایی ۱۱۶۸۳.



بهباد نبوی، عضو مشهور سازمان مجاهدین انقلاب در این باره می‌گوید:

«شاید اصولاً نام یک حزب به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی دادن کار صحیحی نبود. در یکی از جلسات هیئت موسس که من هم حضور داشتم، گفتم آقایان در اعلام موجودیت و تشکیل سازمان شتاب نکنید. اول ببینیم مشترکات و مبانی اعتقادی‌مان چیست. محسن رضایی در آن جلسه شدیداً به من حمله کرد که این آقا چه می‌گوید؟ ما همه مسلمان و دنبال امام هستیم، همه برای پیروزی انقلاب اسلامی مبارزه کرده‌ایم و همه نسبت به سازمان مجاهدین خلق موضع داریم. یعنی چه که بیایم ببینیم مشترکاتمان چیست؟ مشترکات از این بیشتر؟ هرکسی موافق تاسیس است تکبیر بگوید! تقریباً اکثر اعضا هم حرف ایشان را با تکبیر تأیید کردند و سازمان تأسیس شد. حتی نزدیک بود مرا کتک بزنند!»<sup>۱۲</sup>

این سخنان بهزاد نبوی در حالی است که بسیاری از اعضای اولیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی معتقدند که شخص بهزاد نبوی اصرار به شتاب در تأسیس سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی داشته است. محمد عطریانفر از اعضای شاخه اصفهان گروه صف در این باره می‌گوید:

«من تا مرحله تأسیس سازمان حضور داشتم و نماینده گروه صف بودم. دوستانی که حضور داشتند و مذاکره می‌کردیم آقایان بهزاد نبوی، محسن رضایی، محسن مخملباف، مرتضی الویری و حسن واعظی بودند. اینها گروهشان را نمایندگی می‌کردند. من به دلیل این که اعتقاد به اعلام موجودیت نداشتم، یکی دو ماه بعد از تأسیس سازمان از آنها جدا شدم. استدلال هم این بود که ما ۷ گروه با سابقه‌های مختلف هستیم و با هم تناسبی نداریم. ابتدا باید یک دوره بحث‌های داخلی باید داشته باشیم، واجد یک مرامنامه مشترک بشویم و براساس آن اعلام موجودیت کنیم. خاطر هست که در روز تدوین بیانیه حسابی با مصطفی [تاجزاده] سرشاخ شدیم. استدلال بهزاد این بود که شرایط خاصی است، سازمان مجاهدین خلق دفاتر جنبش را به صورت گسترده در سراسر کشور افتتاح کرده و اگر ما دیر اعلام موجودیت بکنیم، تمام جوان‌ها را جذب می‌کنند و باید در برابر آنها فضایی را تدارک ببینیم. علت تأکیدشان روی این قضیه این بود که تقابلهای مجاهدین خلق خیلی زیاد بود، ولی من هیچ‌گاه با آنها تقابل نداشتم و در مقاطعی هم که در زندان بودم، چه در انفرادی و چه در محیط‌هایی که با هم بودیم، درگیری به آن نقطه نرسیده بود.»<sup>۱۳</sup>

۱۲. برای ایجاد سازمان عجله داشتند، گفتگو با بهزاد نبوی، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۸۸، ص ۳۳.  
۱۳. درباره فراری دادن منافقین پاسخگو نیستیم، گفتگو با محمد عطریانفر، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۸۸، ص ۳۲.

اما نحوه تجمع گروه‌های هفت‌گانه نیز جای بحث دارد. محمدباقر ذوالقدر در این باره می‌گوید: «در اقامتگاه امام چند جلسه داشتیم و در خصوص وحدت و این که اسمش را وحدت بگذاریم یا ادغام یا ائتلاف بحث شد. بعد به این جمع‌بندی رسیدیم که اتحاد بگذاریم، یعنی همه هویت‌های قبلی خود را کلاً کنار بگذارند.»<sup>۱۴</sup>

البته بعدها مشخص شد که اغلب این گروه‌ها انسجام خود را حفظ کردند و به صورت بانندی وارد مجادلات سیاسی درون‌سازمانی شدند.<sup>۱۵</sup>

به هر روی زمانی که تصمیم گروه‌ها برای اتحاد جدی شد، جلسات مداومی برای اجرای این تصمیم برگزار شدند. حسین فدایی<sup>۱۶</sup> یکی از موسسین این سازمان درباره چگونگی آشنایی گروهش با دیگر گروه‌های سازمان می‌گوید:

«در اوایل سال ۵۶ بازداشت شدم. در زندان اتفاقات جالبی افتادند و در آنجا خط و ربط‌های سیاسی دستان آمد. مجاهدین جدا، چپی‌ها جدا. چپی‌ها چند رقم بودند. مجاهدین هم یک دسته گروه رجوی بودند و یک دسته گروه میثمی. مذهبیون و روحانیون و علما و رگه‌هایی از طرفداران شریعتی هم بودند. در کمیته مشترک که بودیم محسن مخملباف را از اوین یا قصر به کمیته مشترک آوردند. در ساواک عرف بود کسی را که می‌خواستند آزاد کنند، دو سه ماه قبلش به سلول انفرادی می‌بردند و او را از بند جدا و بعد آزاد می‌کردند تا تبادل اطلاعات صورت نگیرد، اما محسن مخملباف را به بند ما آوردند. او در میان دوستان ما با آقایان علی عسگری و محسن اسلامی مهر ارتباط گرفت و تمام تلاشش این بود که مسئله مجاهدین خلق را افشا کند و در عین حال دکتر علی شریعتی و بهزاد نبوی را هم جا بیندازد و این در کمیته مشترک اتفاق افتاد.

---

۱۴. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محمد باقر ذوالقدر، شماره بازیابی ۲۴۱۱.

۱۵. گروه امت واحده بعدها به صورت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران و گروه توحیدی بدر به صورت جمعیت اینترگران انقلاب اسلامی اعلام موجودیت کردند. گروه منصورون هم تا کنون انسجام تشکیلاتی خود را البته نه به صورت حزب حفظ کرده است.

۱۶. حسین فدایی متولد ۱۳۳۴ در شهری، از دوران نوجوانی وارد فعالیت‌های سیاسی شد و همراه عده‌ای از همسن و سالانش یک هیئت مذهبی را اداره می‌کرد. در اواسط دهه ۵۰ گروه توحیدی رضایی‌ها را راه‌اندازی کرد که بعداً به نام گروه توحیدی بدر معروف شد. این گروه دو بار به خاطر اشتباهات ناشیانه اعضای آن ضربه خورد و اکثر اعضا در سال ۵۶ و ۵۷ دستگیر شدند. فدایی در روز ۲۲ بهمن ۵۴ از زندان آزاد شد و از اعضای اصلی موسس سازمان مجاهدین انقلاب بود. در سال ۵۸ به عضویت سپاه پاسداران درآمد و در دوران جنگ مسئولیت ستاد فوریت‌های جنگ در وزارت سپاه را به عهده داشت. فدایی از سران خط راست در سازمان مجاهدین انقلاب بود و به همراه عبدالعلی علی عسگری که برادر همسرش بود بیشترین درگیری‌ها را با بهزاد نبوی داشت. فدایی پس از پایان جنگ مدیرکل بنیاد جانبازان و مستضعفان استان تهران شد و در سال ۱۳۷۵ جمعیت اینترگران انقلاب اسلامی را تأسیس کرد. در دوره‌های هفتم و هشتم مجلس شورای اسلامی از حوزه تهران به نمایندگی برگزیده شد.

فصل دهم: ادغام با حداقل مشترکات □

از کمیته مشترک به اوین آمدیم و یک بند را به ما و کسانی که تازه دستگیر شده بودند، اختصاص دادند و قدیمی‌ها را بیرون بردند. در آنجا نیز مهدی ابریشم‌چی عضو کادر مرکزی و نفر دوم سازمان مجاهدین خلق را به بند ما آوردند و او تلاش کرد که با من ارتباط بگیرد. برای همه ما این سؤال مطرح بود که اگر می‌خواهند آزادش کنند، چرا او را پیش ما آورده‌اند؟ همه مشکوک شدیم. او فکر می‌کرد توانسته بر ما تسلط پیدا کند. ما هم سعی کردیم او را تخلیه اطلاعاتی کنیم و چیزهایی هم دستمان آمد.

بعد از آن مرا به بند یک بردند. عده‌ای از زندانیان بر اثر فشارهای بیرون آزاد شدند مبارزات مردم در بیرون هم داشت به تدریج شکل می‌گرفت و فشارها زیاد می‌شد. رژیم زیر فشار تظاهرات قرار گرفته بود و داشت زندانیان سیاسی را آزاد می‌کرد. عده‌ای آزاد شدند و ما را هم بردند به بند روحانیون و علما بردند که دو طبقه بود. در طبقه اول مارکسیست‌ها و در طبقه دوم روحانیون بودند. ما در بین روحانیون بودیم و در آنجا از نظر مبنایی رشد خوبی پیدا کردم. وقتی با این سابقه زندان برای بار دوم آمدیم، بین سیاسیون پیچید که عده‌ای از بچه‌های شهری که از بچه‌های حزب‌اللهی هستند، به زندان آمده‌اند. در زندان قصر علی قنادها با تیم بهزاد نبوی بود. البته اینها در ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر شدند، ولی در زندان تقسیم بندی جدیدی شد و از مجاهدین، جدا شدند.

پس در زندان یک گروه، گروه محسن مخملباف و گروه دیگر، گروه علی قنادها و بچه‌های دیگر بودند. وقتی ما از زندان آزاد شدیم، یکی دو روز بعد از علی قنادها که دو سه ماه قبل از ما آزاد شده بود به سراغمان آمد و گفت حضرت امام پیغام داده‌اند گروه‌های سیاسی‌ای که در ایران مبارزه می‌کنند، یکی شوند. ما هم آمده‌ایم از شما و پنج شش گروه دعوت کنیم که بیایند. ما از طریق جلال الدین فارسی، محمد منتظری، شهید بهشتی و شهید مطهری بررسی و پیگیری کردیم و دیدیم خبر درست است و رقتیم و با اینها ارتباط برقرار کردیم و هفتمین و آخرین گروه. البته گروه دیگری به نام ابوذر هم بود که با آنها ارتباط برقرار کردیم و نیامدند و به این ترتیب سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی شکل گرفت.

جلسات ابتدایی برای تشکیل سازمان هم این گونه بود که هر کدام از گروه‌های ۷ گانه دو سه نفر نماینده داشتند که در جلسات مشترک صبح تا شب شرکت داشتند.<sup>۱۷</sup>

۱۷. ناگفته‌هایی از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، گفتگو با حسین فدایی، سایت رجانیوز، ۲۱ بهمن ۱۳۸۷، شماره خبر ۴ . Rajanews.com ، ۲۴۵۳

روایت عبدالعلی علی عسگری از اعضای گروه توحیدی بدر هم که بعدها درگیری شدیدی با اعضای چپ سازمان مجاهدین انقلاب داشت خواندنی است:

«اولین بار موضوع ایجاد سازمان زمانی مطرح شد که ما از زندان آزاد شده بودیم. ظهر آن روز به آرامگاه رضاشاه که پایگاهی برای اقدامات انقلابی شهرری شده بود، رفتیم. روزهای اول بود که آقایان مخملباف که در زندان با او آشنا شده بودیم و علی قنادها به سراغ آمدند و گفتند امام فرموده‌اند گروه‌های مبارز قبل از انقلاب با همدیگر همکاری نکنند تا کارهای انقلاب سر و سامان پیدا کنند و به من گفتند: همین امشب برنامه‌ای در مدرسه رفاه یا علوی هست. شما هم بیایید. بنده هم رفتم و دیدم عده‌ای از هم‌زندانی‌ها و دوستان آنجا هستند. ظاهراً آقایان بنی‌صدر و جلال‌الدین فارسی را مأمور کرده بودند که این افراد را به هم نزدیک کنند، لذا بعد از مذاکرات و صحبت‌هایی که شد، در نهایت قرار شد به جلسه‌ای در منزل ابوالحسن بنی‌صدر برویم. در جلسات اول از گروه امت واحده، آقایان محسن مخملباف و بهزاد نبوی بودند و بعداً تدریجاً آقای صادق نوروزی هم اضافه شد. از گروه فلاح آقای مرتضی الویری و از گروه فلق آقای حسن واعظی بود. بعدها آقای مصطفی تاج‌زاده هم اضافه شد. از گروه منصورون آقای محسن رضایی، از گروه موحدین آقای محمود بخشنده، از گروه صف محمد بروجردی، از گروه بدر هم بنده بودیم.

از همان اوایل دیگر بحث در مورد این که اصلاً هدف چیست، شروع شد و منزل آقای بنی‌صدر رفتیم، صحبت کردیم. همچنین با آقای جلال‌الدین فارسی هم جلسه‌ای داشتیم و باایشان هم صحبت شد. البته هیچ یک از این آقایان آن طور که باید تأثیری بر ساماندهی کار بگذارند، دخالت نداشتند. آقای جلال‌الدین فارسی شاید بیشتر علاقه داشت، ولی به هر حال خیلی دوام نیاورد. بحث‌های فشرده فراوانی درباره هدف از تشکیل سازمان که حفظ و گسترش انقلاب اسلامی و همکاری با نهادها، دستگاه‌ها و ارگان‌های حکومتی، دولتی و انقلابی تا شکل‌گیری نظام بود، صورت گرفتند.

افرادی که دور هم جمع شده بودند نوعاً کسانی بودند که تحلیل خاصی روی مجاهدین خلق داشتند و معتقد بودند که جریان التقاطی و خطرناکی است و باید با آن مبارزه کرد. ماهیت مجاهدین خلق در روزهای اول انقلاب چندان روشن نبود، ولی همه این گروه‌ها اعتقاد داشتند این جریان انحرافی است و باید با آن مقابله کرد و نگذاشت که جوان‌ها را جذب کند و موجب لطمه زدن به انقلاب شود. این بحث اولیه بود. بعداً وقتی که سازمان

فصل دهم: ادغام با حداقل مشترکات □

شکل گرفت، بحث بر سر این بود که یک سازمان واحد و جبهه شویم یا حالت فدرال داشته باشیم؟ این بحث‌های سازمانی و ساختاری را بیشتر گروه «امت واحده» (آقای بهزاد نبوی) مطرح می‌کردند که نباید همه گروه‌ها را در یک سازمان حل کنیم، بلکه بهتر است که گروه‌ها مستقل باقی بمانند و یک شورای مرکزی درست کنند و با همدیگر هماهنگی داشته باشند. بحث‌های مختلفی شد، ولی در نهایت به این جمع‌بندی رسیدیم که یک سازمان تشکیل شود. البته من در آن زمان سنم کم بود و حدود بیست سال بیشتر نداشتم. البته اکثر اعضا جوان بودند و شاید مسن‌ترین فرد ما آقای بهزاد نبوی بود که در آن موقع سی و چند سال داشت. بعدها آقایان حسین فدایی و حسن اسلامی از گروه ما و عده دیگری از گروه‌های دیگر از جمله آقایان مرتضی الویری، محمد رضوی و دوستان دیگر هم وارد سازمان شدند. این ابتدای شکل‌گیری سازمان بود.<sup>۱۸</sup>

اما ابوالحسن بنی‌صدر در خاطر آتش اظهار می‌دارد که به پیشنهاد اعظم طالقانی به جلسات ابتدایی سازمان مجاهدین انقلاب می‌رفت و پس از این که سازمان مجاهدین انقلاب در ماجرای قهر آیت‌الله طالقانی راه‌پیمایی اعتراض‌آمیز برگزار کرد، رابطه اش را با این سازمان قطع کرد. به نظر می‌رسد مخالفت‌های بنی‌صدر با مسئله تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ یکی از دلایل رجوع گروه‌های هفت‌گانه به او برای هدایت سیاسی این مجموعه باشد. به هر روی حسن حمیدزاده<sup>۱۹</sup> از اعضای گروه منصورون و شخصی که بیانیه اعلام موجودیت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را خواند، درباره نحوه منسجم شدن گروه‌های هفت‌گانه می‌گوید:

«با پیروزی انقلاب، با نزدیک شدن به ۲۲ بهمن، هفت گروه به توصیه شهیدان مهدی عراقی و مصطفی چمران و حمایت مطلق شهید مرتضی مطهری سازمان مجاهدین انقلاب را تشکیل دادند و در روز ۱۶ فروردین ۵۸ ضمن مراسمی در دانشگاه تهران اعلام موجودیت

۱۸. جلیل امجدی، تاریخ شفاهی گروه‌های هفت‌گانه مبارز مسلمان، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، صص ۲۰۳-۲۰۵.

۱۹. حسن حمیدزاده متولد ۱۳۳۵ در شاهرود، تحصیلات ابتدایی و دبیرستان خود را در این شهر گذراند و در سال ۱۳۵۴ در رشته مهندسی متالوژی دانشگاه علم و صنعت پذیرفته شد. او با توجه به جو ویژه ضد چپ دانشگاه علم و صنعت نقش مهمی در روشننگری علیه گروه‌های مارکسیستی داشت. پیش از پیروزی انقلاب، حمیدزاده با استاد شهید مطهری آشنا شد و در کلاس‌های درس خصوصی ایشان شرکت کرد. او در سال ۱۳۵۶ به گروه منصورون پیوست. با پیروزی انقلاب اسلامی به سپاه پاسداران پیوست و در سمت‌های مهمی چون نماینده ستاد کل نیروهای مسلح در مجلس شورای اسلامی، رییس اداره قوانین و امور حقوقی ستاد کل نیروهای مسلح، معاون امور مجلس فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و معاون امور مجلس و حقوقی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح به خدمت پرداخت.

کردند. در حالی که بنی صدر در سمت راست و ابوشریف به عنوان فرمانده سپاه در سمت چپ من‌ایستاده بودند، بیانیه اعلام موجودیت توسط بنده خوانده شد. منافقین از تشکیل این سازمان به شدت نگران شدند و علیه سازمان اعلام موضع کردند. استاد مطهری در تشکیل سازمان نقش اول را به عهده داشت. در همان روزهای اول انقلاب در فاصله بین ۱۶ فروردین و ۱۲ اردیبهشت که ایشان به شهادت رسید، با ایشان تماس گرفتیم که کتاب شناخت را برای سازمان مجاهدین انقلاب بنویسند. استاد فرمودند: «من دیدگاه‌هایم را درباره شناخت، چه در تهران و چه در قم بیان کرده‌ام، ولی به خاطر علاقه‌ای که به این سازمان دارم این کار را خواهم کرد.» قرار گذاشتیم در منزل ایشان حاضر شویم و ایشان قول دادند که شناخت را بنویسند که البته به واسطه شهادت ایشان متأسفانه این اقدام به ثمر نرسید.

از آنجا که استاد مطهری اعتقاد عمیقی به اسلام ناب محمدی داشتند و سازمان مجاهدین انقلاب را به این نوع تفکر و تقابل با افکار التقاطی منافقین می‌شناختند، هنگام شهادت روی میز استاد آثار سازمان مجاهدین انقلاب قرار داشت که بیانگر اعتقاد ایشان به شکل‌گیری این سازمان بود. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بلافاصله بعد از شهادت استاد مطهری به دستگیری تمامی اعضای گروهک فرقان پرداخت و در این راه در ضمن انجام عملیات مسلحانه در زنجان، داوود عجب‌گل و امیر استاد ابراهیم از اعضای سازمان به شهادت رسیدند. در چنین شرایطی سازمان نقش بازوی قدرتمندی را برای امام و نظام ایفا کرد و امام خمینی، آیت‌الله راستی را به عنوان نماینده خود در سازمان منصوب فرمودند که ارتباط با ایشان تحت هیچ شرایطی قطع نشود و کاملاً در جریان فعالیت‌های سازمان در عرصه‌های گوناگون قرار گیرند.

یکی دیگر از مقاطعی که در سال‌های اولیه انقلاب سازمان نقش مهمی را ایفا کرد مربوط آیت‌الله طالقانی بود که به دلایلی چند روز غیبت کردند. سازمان با اجازه امام برای روشننگری و تبیین ابعاد این حادثه با دعوت از مردم در تهران و قم دست به راه‌پیمایی زد. راه‌پیمایی از حرم مطهر حضرت معصومه (ص) آغاز شد و در محل اقامت امام خاتمه یافت. امام در جمع راه‌پیمایان حاضر شدند و به بیانیه‌ای که اینجانب آن را قرائت کردم گوش فرادادند. در ضمن قرائت بیانیه برق آن منطقه قطع شد و کار با بلندگوی دستی ادامه یافت و با اینکه زمان اذان مغرب هم فرا رسید، امام به استماع بیانیه ادامه دادند و تا پایان مکان استقرارشان را ترک نکردند. این حرکت نشان‌دهنده این بود که امام و شهید مطهری و معتقدان به اسلام ناب،

فصل دهم: ادغام با حداقل مشترکات □

راه و مسیر سازمان را درست می‌دانستند و بر ادامه آن پای می‌فشردند.<sup>۲۰</sup>

محسن رضایی هم درباره شکل‌گیری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌گوید:

«من و شهید بروجردی و آقایان ذوالقدر، الویری و بهزاد نبوی در شورای مرکزی عضو شدیم و استان به استان شعبات سازمان را به وجود آوردیم. خود من هم به بسیاری از استان‌ها رفتم و شعب سازمان را شکل دادیم.»<sup>۲۱</sup>

بالاخره پس از این مقدمات اولین میتینگ سازمان مجاهدین انقلاب در روز ۱۶ فروردین ۱۳۵۸ با حضور ده‌ها هزار نفر در دانشگاه تهران برگزار شد. در این میتینگ ابوالحسن بنی‌صدر، جلیل ضرابی<sup>۲۲</sup> و هانی‌الحسن<sup>۲۳</sup> سفیر فلسطین در ایران سخنرانی کردند. بنی‌صدر در سخنرانی‌اش به تبلیغ برای خود پرداخت و اظهار داشت که در همه زمان‌ها و مکان‌ها آماده مناظره است.<sup>۲۴</sup> به هر روی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از ائتلاف ۷ سازمان تشکیل شد. بهزاد نبوی نیز در این خصوص می‌گوید:

«در آن زمان از حیث گروه‌های تشکیلاتی اسلامی خلاء وجود داشت و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عده‌ای به فکر پر کردن آن افتادند. حزب جمهوری اسلامی به عنوان یک تشکیلات سراسری سیاسی بسیار گسترده تاسیس شد، به شکلی که در ماه‌های اول، دو تا سه میلیون درخواست عضویت در حزب دریافت گردید. در کنار آن تشکل دیگری به نام سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به عنوان یک سازمان سیاسی نظامی و نیمه مخفی نیمه علنی تشکیل شد که به لحاظ فکری یک سازمان مسلمان و طرفدار انقلاب و نظام بود. در

---

۲۰. تفسیر مارکسیستی خوئینی‌ها از قرآن طوری بود که می‌گفتند «الم» یعنی انگلس، لنین، مارکس! گفتگو با حسن حمیدزاده، سایت رجانیوز، ۱۰ اسفند ۱۳۹۰، شماره خبر ۱۱۸۴۲۰، [Rajaneews.com](http://Rajaneews.com).

۲۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محسن رضایی، شماره بازیابی ۱۴۲۴۴.

۲۲. جلیل ضرابی از اعضای جبهه ملی دوم و نهضت آزادی بود که در ۲۸ دی‌ماه به پیشنهاد ابراهیم یزدی با حکم امام خمینی مأمور تحویل سفارت ایران در واشنگتن شد. ضرابی که از اعضای اصلی نهضت آزادی بود، بعد از حاکمیت خط امام منزوی شد و اکنون در خارج از کشور سکونت دارد. دلیل حضور او در میتینگ اعلام موجودیت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، عضویت وی در شورای فرماندهی سپاه پاسداران بود که زیر نظر دولت موقت اداره می‌شد.

۲۳. هانی‌الحسن متولد ۱۹۳۸ در روستای اجزم از توابع شهر حیفا بود. به همراه تنی چند از مبارزان فلسطینی در دهه ۱۹۶۰ شاخه فتح در اروپای غربی را در آلمان تاسیس کرد. هانی‌الحسن در آلمان تحصیل کرده بود و زبان آلمانی را خوب می‌دانست. به دلیل آشنایی‌ای که در اروپا با دانشجویان ایرانی عضو انجمن اسلامی دانشگاه‌های اروپا داشت، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، یاسر عرفات او را به عنوان اولین سفیر فلسطین در ایران تعیین کرد، اما با آغاز جنگ تحمیلی او را از ایران فراخواند و صلاح زواوی را جایگزین او کرد. هانی‌الحسن پس از ایران، سفیر جنبش فتح در اردن و سپس اولین وزیر کشور تشکیلات خودگردان فلسطین پس از تاسیس آن شد. در سال ۲۰۰۷ پیش از آنکه به عنوان مشاور ارشد محمود عباس رئیس کنونی تشکیلات خودگردان فلسطین منصوب شود، به عنوان نماینده تام‌الاختیار فتح در امور عضوگیری و سازماندهی فعالیت می‌کرد. هانی‌الحسن در تیرماه ۱۳۹۱ در امان پایتخت اردن درگذشت.

۲۴. نک. اجتماع بزرگ مجاهدین اسلامی، روزنامه اطلاعات، ۱۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۱.

آن مقطع عده‌ای سازمان را شاخه نظامی حزب جمهوری اسلامی تصور میکردند. بعضی‌ها هم می‌گفتند با وجود حزب چه ضرورتی به وجود سازمان هست؟ به یاد دارم حتی شهید بهشتی گاهی به ما پیشنهاد می‌کرد که در حزب جمهوری اسلامی فعالیت کنیم، در حالی که فلسفه تشکیل سازمان با فلسفه تشکیل حزب جمهوری اسلامی متفاوت بود.<sup>۲۵</sup>

اگرچه برای این گروه‌های هفت‌گانه به تناسب کار مبارزاتی اسامی مختلفی به کار برده شده است، اما اسامی مشهور این ۷ گروه عبارت بود از: امت واحده، منصورون، فلاح، توحیدی صف، موحدین، فلق و بدر. به گفته فدایی از امت واحده بهزاد نبوی و محسن مخملباف و بعدها صادق نوروزی، از منصورون محسن رضایی و محمد باقر ذوالقدر، از گروه فلاح مرتضی الویری، یوسف فروتن، از گروه صف شهید محمد بروجردی، اکبر براتی و حسین صادقی، از موحدین محمود بخشنده، از فلق حسن واعظی و مصطفی تاج‌زاده، از گروه بدر هم عبدالعلی عسگری و حسین فدایی آمدند. البته گاهی به حسب موضوع افراد دیگری هم شرکت می‌کردند. انگیزه این هفت گروه از ائتلاف یکسان نبود. برخی با انگیزه تشکیل یک گروه مسلح برای حفاظت از انقلاب اسلامی به آن نگاه می‌کردند. با رخ دادن غائله کردستان و جنگ تحمیلی، بخش‌هایی از سازمان برای دفاع عازم گردید و جانشان را در این راه تقدیم کردند.<sup>۲۶</sup>

---

۲۵. اختلاف انشعاب انحلال، گزارشی از شش سال حیات سازمان مجاهدین انقلاب، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۸۸، ص ۲۹.

۲۶. سازمان پیشمرگان مسلمان توسط برخی اعضای سازمان مجاهدین انقلاب که به رهبری شهید محمد بروجردی به کردستان رفته بودند، تأسیس شد. شهید محمدفدایی، حسین زیبایی‌نژاد و حسین شیخ عطار از جمله اعضای سازمان مجاهدین انقلاب بودند که در سال ۵۸ به کردستان رفتند.



فصل یازدهم

گروه‌های هفت‌گانه

سازمان مجاهدین انقلاب از هفت گروه تشکیل شده و قرار بود با فراموش کردن هویت گذشته‌شان در یک مجموعه واحد به فعالیت بپردازند، اما حفظ انسجام گذشته سبب شد تا پس از مدتی سازمان دچار از هم گسیختگی شود.

در این فصل نگاهی کوتاه به سابقه و فعالیت‌های این هفت گروه می‌اندازیم.

### گروه منصورون

نام ابتدایی این گروه «ارتش انقلابی خلق مسلمان ایران» بود که در روزهای پیش از پیروزی انقلاب به منصورون معروف شد. این گروه حاصل ادغام چهار جریان مبارزاتی بود که در خوزستان شکل گرفته بودند و در ابتدای دهه ۵۰ ابتدا جلسات عادی مذهبی را با حضور جوانان و نوجوان برگزار می‌کردند و سپس با توجه به همه‌گیر شدن مبارزات مسلحانه و چریکی این روش را برگزیدند. گروه اول عده‌ای از دانش‌آموزان عضو انجمن اسلامی مدارس خرمشهر بودند که از سال ۱۳۴۹ در پوشش انجمن اسلامی به مبارزه علیه رژیم پرداختند. شهید محمد جهان‌آرا، شهید علی جهان‌آرا، سید مرتضی نعمت‌زاده<sup>۲</sup>، اسماعیل زمانی. شهید کریم رفیعی<sup>۴</sup> و غلام‌رضا بصیرزاده از اعضای این گروه بودند که تحت رهبری شخصی به نام فرزاد

۱. شهید محمد جهان‌آرا در سال ۱۳۳۳ در خرمشهر متولد شد. در سال ۱۳۴۸ در حالی که نوجوان بود به همراه برادرش گروه حزب‌الله خرمشهر را تأسیس کردند. در سال ۱۳۵۱ دستگیر و به یک سال زندان محکوم شد. پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۵۴ برای ادامه تحصیل راهی مدرسه عالی بازرگانی تبریز شد و برای شکل‌گیری انجمن اسلامی این مرکز دانشگاهی تلاش کرد. در سال ۱۳۵۵ به گروه منصورون پیوست و به زندگی کاملاً مخفی روی آورد. با پیروزی انقلاب اسلامی وارد سپاه پاسداران شد و سپاه خرمشهر را تأسیس کرد و خود مسئول واحد عملیاتی شد و نقش مهمی در سرکوب غائله خلق عرب ایفا کرد. پس از مدتی فرمانده سپاه خرمشهر شد و با شروع دفاع مقدس او ۴۰ روز سلحشورانه از خرمشهر دفاع کرد. پس از سقوط خرمشهر، فرمانده سپاه خوزستان شد. در حادثه سقوط هواپیمای نظامی در ۵ مهر ۱۳۶۰ به شهادت رسید.

۲. شهید علی جهان‌آرا در سال ۱۳۳۴ در خرمشهر متولد شد. در جریان دستگیری اعضای گروه حزب‌الله خرمشهر مدت کوتاهی بازداشت شد. در رشته جامعه‌شناسی دانشگاه تهران پذیرفته شد و همزمان به عضویت گروه منصورون درآمد. علی جهان‌آرا چریک ماهری بود و چندین بار در قم، اصفهان و تهران با نیروهای ساواک درگیر شد. در نهایت در دی ماه ۱۳۵۶ در یک درگیری در اراک زخمی و دستگیر شد و در دوم اردیبهشت ۱۳۵۷ بر اثر شکنجه در زندان ساواک تهران به شهادت رسید.

۳. سید مرتضی نعمت‌زاده متولد ۱۳۳۱ خرمشهر، در سال ۱۳۴۹ پا به عرصه مبارزات سیاسی گذاشت. در سال ۱۳۵۱ در خرمشهر دستگیر شد و تا سال ۱۳۵۳ در زندان اهواز در بند زندانیان سیاسی بود. از سال ۱۳۵۴ در گروه منصورون مبارزه با رژیم شاه را ادامه داد و بعد از پیروزی انقلاب در خرمشهر در رویارویی با جریان خلق عرب کانونی به نام کانون فرهنگی، نظامی انقلابیون مسلمان خرمشهر را تأسیس کرد و در کنار بسیاری از دوستان خود از جمله پسرعموی شهیدش، سید محمد جهان‌آرا، به مبارزات ادامه داد. بعد از پیروزی انقلاب، در صدا و سیما مرکز خوزستان با عنوان مدیر امور برنامه‌ها تا سال ۱۳۶۳ فعالیت کرد. در سال‌های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ مدیر بخش برون‌مرزی صدا و سپس تا سال ۱۳۶۸ مدیر صدا و سیما ایران در بیروت و از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۷ راین فرهنگی ایران در سوریه بود. حضور در سازمان فرهنگ و ارتباطات و عضو گروه مؤسس شبکه العالم از دیگر سوابق نعمت‌زاده است.

۴. شهید کریم رفیعی متولد ۱۳۳۳ در خرمشهر از عناصر اصلی گروه منصورون بود. او که دانشجوی اقتصاد دانشگاه تهران بود در ۲ اردیبهشت ۱۳۵۷ در زندان اوین توسط ساواک به شهادت رسید.

فصل یازدهم: گروه‌های هفت‌گانه □

قلعه‌گلایی<sup>۵</sup> مبارزه می‌کردند. در سال ۱۳۵۰ اعضای این گروه شناسایی و عمدتاً دستگیر، ولی به دلیل کمی سن به حبس‌های کوتاه مدت محکوم شدند. گروه دوم همزمان در دزفول به رهبری شیخ عبدالحسین سبحانی<sup>۶</sup> شکل گرفت. آنها قصد داشتند در جریان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله عملیات انفجاری انجام دهند که در سال ۱۳۵۰ دستگیر و به زندان اهواز منتقل شدند. گروه سوم از سال ۱۳۵۱ به شکل سیاسی و نظامی در اهواز شروع به فعالیت کرد. محسن رضایی و علی شمشخانی<sup>۷</sup> از مهم‌ترین عناصر این گروه بودند. گروه چهارم اما مهم‌ترین گروه تشکیل‌دهنده منصورون بود. در رأس این گروه شهید غلامحسین صفاتی قرار داشت. او از اعضای سازمان مجاهدین خلق بود و ساواک تا سال ۵۴ توانسته بود او را دستگیر کند. صفاتی پس از آگاهی از تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۴ ارتباطش را به کلی با سازمان قطع کرد.

تمرکز فعالیت‌های این چهار گروه در خوزستان سبب شد تا آنها در اواخر سال ۱۳۵۳ همدیگر را پیدا کنند. غلامعلی رشید<sup>۸</sup> از مؤسسين گروه منصورون در این باره می‌گوید:

«درست است که سابقه گروه منصورون به سال ۵۴ بر می‌گردد، اما این گروه از تجميع دو گروه دیگر و برادران رانده شده از سازمان مجاهدین خلق که از سال ۴۹-۵۰ سابقه مبارزاتی داشتند، شکل گرفت. یکی گروه شهید سبحانی بود که در سال ۴۸-۴۹ در دزفول مبارزه را آغاز کرد و در سال ۵۰ تمام افرادش دستگیر و روانه زندان اهواز شدند. گروه دیگر گروه حزب‌الله در خرمشهر بود که آنان نیز در سال ۵۰ دستگیر و روانه زندان اهواز شدند. این دو گروه همدیگر را در زندان پیدا کردند و به وحدت رسیدند و در سال‌های

---

۵. فرزاد قلعه‌گلایی از مخالفان سازمان مجاهدین خلق بود که اندکی پیش از پیروزی انقلاب راه خود را از اعضای گروه منصورون جدا کرد. او هم اکنون در اسلو زندگی می‌کند.

۶. شهید عبدالحسین سبحانی در سال ۱۳۲۱ در دزفول متولد شد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی به حوزه علمیه آیت‌الله معزی دزفول رفت و معمم شد. در سال ۴۸ گروهی سیاسی و نظامی را در دزفول تاسیس کرد که قصد داشتند عملیات‌هایی را در جریان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله انجام بدهند. این مسئله سبب دستگیری آنها در دزفول شد. شهید سبحانی در زندان اهواز به شدت مورد شکنجه قرار گرفت و کمرش شکست. سرانجام در سوم مهر ۱۳۵۱ در زندان اهواز بر اثر شکنجه به شهادت رسید.

۷. علی شمشخانی در سال ۱۳۳۴ در اهواز متولد شد. او که از اعضای گروه منصورون بود، پس از پیروزی انقلاب به سپاه پاسداران پیوست و در اوایل سال ۵۹ فرمانده سپاه خوزستان شد. بعدها فرمانده نیروی زمینی سپاه و وزیر سپاه شد. پس از پایان جنگ به صورت همزمان فرمانده نیروی دریایی ارتش و سپاه بود. در دو دولت محمد خاتمی، وزیر دفاع بود و هم اکنون رئیس مرکز مطالعات راهبردی نیروهای مسلح و عضو شورای راهبردی روابط خارجی ایران است.

۸. غلامعلی رشید در سال ۱۳۳۲ در دزفول متولد شد. از جوانی در جریان مبارزات قرار گرفت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در دزفول ادامه داد و در سال ۱۳۵۰ برای نخستین بار دستگیر شد. برای بار دوم در سال ۱۳۵۵ در اصفهان دستگیر و به تهران منتقل شد. رشید که از اعضای اصلی گروه منصورون بود، پس از انقلاب اسلامی به سپاه پاسداران پیوست و در طول دفاع مقدس از فرماندهان کلیدی سپاه بود. مسئول اطلاعات و عملیات سپاه دزفول، جانشین ستاد عملیات جنوب، فرمانده قرارگاه فتح در عملیات بیت‌المقدس، مسئول عملیات قرارگاه مرکزی سپاه، معاون اطلاعات و عملیات ستاد کل نیروهای مسلح از جمله سوابق رشید است. او هم اکنون جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح است.

۵۱ تا ۵۴ که اعضایشان آزاد شدند به فعالیت ادامه دادند.

گروه دیگری هم از برادران مبارز اهوازی و مسجد سلیمانی مثل آقایان علی شمخانی و محسن رضایی و بهبهانی و گچسارانی، شهید مجید بقایی و شهید اسماعیل ذقایی نیز با دو گروه قبلی از دزفول و خرمشهر آشنا شدند و به وحدت رسیدند. در سال ۵۴ که انحراف مجاهدین خلق علنی شد، افرادی چون غلامحسین صفاتی دزفولی که عضو مجاهدین بودند، از سازمان خارج شدند و به دنبال آن گروه حزب الله در خرمشهر به وجود آمد. زمانی که از او پرسیدم چگونه ما را پیدا کردید؟ گفت: در بولتن‌های داخلی مجاهدین خلق از گروه‌های خوزستانی یاد شده بود و تصمیم گرفتم بچه‌ها را پیدا کنم. به هر حال سال ۵۴ با تجربیاتی که آقای غلامحسین صفاتی داشت، این گروه‌ها ترکیب شدند و یک گروه جدید تشکیل شد که تا مدت‌ها نامی نداشت و فقط در نشریه‌های داخلی خود به آیه شریفه «انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون» استناد می‌کرد. در اواخر سال ۵۵ و اوایل سال ۵۶ که ضرباتی متوجه گروه شد، باز هم در توضیح حوادث، در بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها از همین آیه استفاده می‌شد و در سال ۵۷ که تظاهرات مردمی به اوج خود رسید، گروه نام منصورون را برای خود انتخاب کرد.<sup>۹</sup>

مخالفت با سازمان مجاهدین خلق یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های گروه‌های تشکیل دهنده منصورون بود. شهید غلامحسین صفاتی<sup>۱۰</sup> در ابتدای تشکیل این گروه در یادداشتی به نقد مواضع سازمان مجاهدین خلق پرداخته بود.<sup>۱۱</sup>

در سال ۵۴ و ۵۵ گروه منصورون رشد و توسعه و گسترش پیدا کرد و اعضای از شهرهای کاشان، قم، استان فارس و تهران به آن پیوستند و فعالیت‌هایش در استان‌های تهران، قم، اصفهان، یزد، خوزستان، کرمان، اراک و... گسترش یافت.<sup>۱۲</sup>

محمدباقر ذوالقدر درباره این گروه می‌گوید:

«بنده از سال ۵۵ به این گروه وصل شدم و به دلیل تجربه تلخی که از کار با مجاهدین خلق

۹. شرحی درباره گروه شهید سبحانی دزفول و گروه منصورون. سایت کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۲ اسفند ۱۳۸۵، [history.lib.com](http://history.lib.com)

۱۰. می‌توان شهید غلامحسین صفاتی را به عنوان مؤسس گروه منصورون معرفی کرد.

۱۱. نک: جلیل امجدی، تاریخ شفاهی گروه‌های هفت‌گانه مبارز مسلمان، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، صص ۳۱۵-۳۱۷.

۱۲. شرحی درباره گروه شهید سبحانی دزفول و گروه منصورون. سایت کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۲ اسفند ۱۳۸۵، [history.lib.com](http://history.lib.com)

فصل یازدهم: گروه‌های هفت گانه □

وجود داشت و حساسیت‌های اینجانب روی مسائل فکری، بحث مفصلی درباره مبانی فکری با این گروه داشتم و پس از آن که اطمینان حاصل کردم که مشکلات و انحرافات مجاهدین خلق را ندارند و نظرات بنده را درخصوص مسائل زیربنایی فکری پذیرفتند، ارتباط برقرار شد و تا پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن این ارتباط ادامه یافت. در همان اوائل جزوه‌ای در خصوص اجتهاد و ضرورت تبعیت از فقیه عادل جامع شرایط نوشتم که گروه آن را پذیرفت و آن را مبنای کار خود قرار داد. از آن پس حرکت‌های این گروه با حوزه علمیه قم قرار رابطه پیدا کرد و از طریق حضرت آیت‌الله راستی به مقام مرجعیت و فقهت متصل شد. قابل ذکر است که عملیات‌های نظامی سال ۵۷ هم که گروه در خوزستان انجام داد، بر اساس مجوز از حوزه علمیه انجام شد. در قم آیت‌الله راستی و در اهواز آیت‌الله موسوی جزایری در جریان جزئیات امور قرار داشتند و اساساً رفتن این گروه به اهواز بر اساس خواست روحانیت آنجا از طریق آیت‌الله حسین راستی کاشانی و آیت‌الله محمدعلی شرعی انجام شد. حتی در بیانیه‌های مربوط به این عملیات‌ها نام علما، مدرسین و فضلاء حوزه علمیه قم تصریح شده است. این شکل ارتباط با علما البته سابقه داشت، هیئت‌های مؤتلفه اسلامی پیشتر از امام تقاضای نماینده کرده بودند و امام شورای فقهتی برای آنها معین فرموده بودند. دور از انتظار نیست که این تجربه توسط شهید اندرزگو و شهید عراقی که با برخی از اعضای این گروه در ارتباط بودند، منتقل شده باشد.<sup>۱۳</sup>

گروه منصورون از اوایل سال ۱۳۵۵ زندگی مخفی و ایجاد خانه‌های تیمی متعدد را در دستور کار قرار داد. با گسترش فعالیت‌های این گروه، حساسیت ساواک نیز به اعضای آن بیشتر شد و پس از چند درگیری مختصر، در ۶ بهمن ۱۳۵۵ در اصفهان غلامحسین صفاتی و حسن هرمزی شهید شدند و مهدی هنردار هم پس از دستگیری زیر شکنجه به شهادت رسید. در ادامه فعالیت‌های گروه منصورون سید نورالدین شاه‌صفدری، کریم رفعتی، عزیز صفری و سیدعلی جهان‌آرا در سال ۱۳۵۶ توسط ساواک به شهادت رسیدند. با اوج‌گیری نهضت اسلامی در اواخر سال ۱۳۵۶، مرکزیت گروه منصورون بر سر یک دوراهی استراتژیک قرار گرفت. برخی از اعضا معتقد بودند که هنوز زمان عمل انقلابی فرا نرسیده و باید همچنان به تعمیق و انسجام و گسترده‌سازی بنیادهای تشکیلاتی اقدام کرد و گروه دیگر معتقد به ورود به عرصه به عنوان بازوی

۱۳. اختلاف، انشعاب، انحلال، گزارشی از شش سال حیات سازمان مجاهدین انقلاب، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۱۳۸۸، ص ۳۰.

مسلح مردم بودند. با گذشت زمان گروه دوم در منصورون تفوق یافتند و تعدادی از اعضا برای آموزش‌های نظامی رهسپار سوریه و لبنان شدند.

در ادامه گروه منصورون استان خوزستان را به عنوان محل اصلی فعالیت‌هایش انتخاب کرد و عملیات‌هایی را در اهواز، بهبهان، دزفول، آبادان و کرمان انجام داد که شاید بتوان آخرین مورد آن را ترور سرهنگ معتمدی و همراهانش<sup>۱۴</sup> در ۱۱ بهمن ۱۳۵۷ دانست. اعضای گروه منصورون پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس سپاه پاسداران به این نهاد انقلابی پیوستند و پس از صدور حکم فرماندهی محسن رضایی، از مهم‌ترین اعضای این گروه، دیگر اعضای منصورون مانند علی شمخانی، شهید مجید بقایی، غلامعلی رشید، سید احمد آوایی، شهید اسماعیل دقایقی، محمدباقر ذوالقدر، شهید محمد جهان‌آرا، حسن حمیدزاده و حسین زیبایی نژاد به رده‌های ارشد سپاه پاسداران منصوب شدند. همچنین گروه منصورون با واسطه غلامرضا بصیرزاده ارتباط وسیعی را با شهید اندرزگو برقرار کرد که این ارتباطات موجب گسترش فضای سیاسی و چریکی برای ادامه فعالیت گروه منصورون شد. مرتضی نعمت‌زاده در این باره می‌گوید:

«کانال برقراری ارتباط با شهید اندرزگو آقای رضا بصیرزاده بود. ما از یک طرف ارتباط خوبی با روحانیت داشتیم و از طرف دیگر در صدد تأمین سلاح برای گسترش کار مبارزه بودیم، لذا تلاش کردیم ارتباطها را به سمت تأمین سلاح سوق بدهیم و در این فضا، ارتباطمان با شهید اندرزگو برقرار و قراری توسط آقای بصیرزاده بین ما و شهید اندرزگو در مشهد تنظیم شد. من به همراه شهید محمد جهان‌آرا و نفر سومی که احتمالاً برادر محسن [رضایی] بود، عازم مشهد شدیم. این سفر در اوایل سال ۱۳۵۷ بود و در مشهد با ایشان جلساتی را داشتیم که بسیار مفید بود.

ارتباط با شهید اندرزگو منتهی به چند کار شد. اولاً توانستیم با استفاده از این ارتباطات تعداد زیادی اسلحه را از مرزهای شرقی کشور، از محور زاهدان تأمین کنیم. تهیه، تأمین و انتقال سلاح‌ها اصولاً از طریق آقای بصیرزاده انجام می‌گرفت. خود شهید اندرزگو هم به یک قبضه سلاح نیاز داشت که توسط برادران ما از همین محموله در اختیارش قرار گرفت. تعداد سلاح‌ها و چگونگی خرید را باید از آقای بصیرزاده پرسید. اسامی افراد واسطه یادم نیست، ولی قطعاً برادرمان قدیر [سرگزی مقدم] نبود. من در جریان جزئیات کار تهیه و انتقال اسلحه نبودم. طبیعت کار محرمانه اقتضا می‌کرد که من این اطلاعات را نداشته باشم.

۱۴. رئیس وقت شهربانی کرمان دستور به آتش کشیدن مسجد جامع و کشتار مردم این شهر در مسجد را داده بود.

فصل یازدهم: گروه‌های هفت گانه □

به پیشنهاد شهید اندرزگو و با کمک ایشان برای انتقال نیروها به خارج از کشور جهت ارتقای تجربیات سیاسی نظامی اقدام کردیم و سه نفر از برادرها [آقایان رضا بصیرزاده، سید احمد آوایی و سید اصغر ابن‌الرسول] راهی سوریه و لبنان شدند. قرار بود من و شهید محمد جهان‌آرا در روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ به آنها بپیوندیم که به علت شتاب گرفتن تحولات انقلاب و حادثه کشتار ۱۷ شهریور احساس کردیم دیگر سرعت تحولات انقلاب به گونه‌ای است که نمی‌توانیم برای ارتقاء سیاسی نظامی خود به سوریه برویم و برگردیم، لذا در ایران باقی ماندیم و مبارزات را با مجموعه برادران منصورون، با سازماندهی و شکل جدیدی ادامه دادیم. با کمک شهید اندرزگو موفق به گسترش ارتباطات سیاسی در داخل کشور شدیم که از جمله نتایج آن برقراری ارتباط با حاج مهدی عراقی بود، چون شهید اندرزگو خودش از رهبران و چهره‌های مهم مؤتلفه اسلامی بود، ارتباط ما را با ایشان برقرار کرد. آقای بصیرزاده، من، شهید محمد جهان‌آرا، احتمالاً برادر محسن [رضایی] که فکر می‌کنم نفر سوم ما در سفر مشهد بود و احتمالاً آقای باقر تحویل‌زاده افرادی بودند که در تشکیلات ما با شهید اندرزگو مرتبط بودند.<sup>۱۵</sup>

البته در شکل‌گیری عقیدتی سازمان مجاهدین انقلاب، نظرات مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین سید منیرالدین حسینی الهاشمی نقش ویژه‌ای داشت. محمدباقر ذوالقدر رابط سید منیرالدین حسینی الهاشمی و گروه منصورون بود. نظرات خاص حسینی الهاشمی، در مقابل سازمان مجاهدین خلق به گروه منصورون وزانت تحلیلی خاصی داده بود. ذوالقدر نوشته‌های سید منیر حسینی الهاشمی درباره روش استنباط حوزه را با نام «جزوه اجتهاد» را به عنوان دوی درد تأویلات و تفسیر به رأی رایج در آن زمان، به درون سازمان آورد و این جزوه، پایه‌گذار ارتباط معنوی و علمی گروه منصورون با اسلام حوزوی شد.<sup>۱۶</sup>

فعالیت‌های سید منیرالدین حسینی الهاشمی در مورد روشن‌نگری انقلابی و وسواس زیاد در تبیین و تشخیص اهداف و اغراض حرکت انقلابی، در کوران انقلاب و عمل‌گرایی انقلابی، طرفداران زیادی پیدا نکرد تا آنجا که حتی شهید بهشتی نیز در دیداری که با سید منیرالدین حسینی الهاشمی داشت تأکید کرد که ترک عمل به دلیل وسواس در امور تئوریک، خطای بزرگی است، اما به نظر می‌رسید حسینی الهاشمی قائل به ترک عمل نبود، لکن سهل‌انگاری در

۱۵. ارتباط جمعیت منصورون و شهید اندرزگو، سایت منصورون، بی‌تاریخ [mansouroun.com](http://mansouroun.com).

۱۶. نک: مظفری‌نیا، مهدی و همکاران (۱۳۹۰)، اندیشه منیر (ویژه بزرگداشت دهمین سالگرد ارتحال استاد فقید سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی)، ضمیمه تحول در علوم انسانی ماهنامه سوره اندیشه، تهران: سوره مهر. ص ۴۰.

امور نظری را خطرناک می‌دانست و معتقد بود که باید مباحث نظری و مسائل عملی به موازات یکدیگر پیش بروند.<sup>۱۷</sup>

به هر روی تأملات فکری سید منیرالدین حسینی الهاشمی سبب شد تا پس از تأسیس سازمان مجاهدین انقلاب، او به‌درستی انشعاب زود هنگام در این سازمان را پیش‌بینی کند:

«روزی ذوالقدر که در آن زمان یک ماشین ژبان داشت و در ورود و خروج‌ها هم کاملاً رعایت احتفا و مسائل امنیتی را می‌کرد، به منزل ما آمد. عصر پنجشنبه کوچه را کنترل کردند تا بیاید و بعد از ظهر جمعه هم آهسته خارج شد. روزی که می‌خواست به ما اطلاع دهد که گروهی به نام منصورون تأسیس شده است، از آنجا که نزدیک منزل ما جایی برای پارک ژبان نیافته بود، به من گفت باید مسائل حفاظتی و امنیتی را خودتان رعایت کنید و از من خواست به جای مورد نظر او بروم. محل قرار در بیابان‌های اطراف قم در محل کنونی دانشگاه صدوق بود. وقتی با هم ملاقات کردیم، خبر تأسیس گروه مزبور را داد و گفت: شما را به عنوان ایدئولوگ گروه در نظر گرفته‌ایم. نام مستعار شما علی است! گفتم: بنده خودم را محدود به هیچ گروهی نمی‌دانم. اجازه بدهید که عضو اسمی سازمان شما نباشم. بعد از پیروزی انقلاب در سال ۵۷ مشابه همین حرف را به آنان زد. مدتی بعد خبر رسید که می‌خواهند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به همراه هفت گروه دیگر تشکیل دهند. من با این امر مخالفت کردم. علت مخالفتم این بود که آنان باید وحدت ایدئولوژیک داشته باشند وگرنه بعد از چند گام... دست به جداسازی خواهند زد. اتفاقاً همین هم اتفاق افتاد.»<sup>۱۸</sup>

### گروه موحدین

گروه موحدین، یکی دیگر از گروه‌های سیاسی با ایدئولوژی اسلامی و دارای پیوند عمیق با مرجعیت و روحانیت بود که در واکنش به فضای سیاسی شکل گرفته پس از تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق، در صحنه مبارزات سیاسی چریکی ظاهر شد. فعالیت این گروه که اعضای آن اهل خوزستان بودند در این استان محدود نماند و به کرمان و تهران و قم نیز سرایت کرد. از چهره‌های اصلی این گروه می‌توان به شهید سید حسین علم‌الهدی<sup>۱۹</sup>، شهید محمدعلی

۱۷. نک: خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید منیرالدین حسینی شیرازی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۲۲۰.

۱۸. همان، صص ۲۱۰-۲۱۲.

۱۹. شهید سید حسین علم‌الهدی در سال ۱۳۳۷ در شهر اهواز متولد شد و تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در این شهر



فصل یازدهم: گروه‌های هفت گانه □

مالکی<sup>۲۰</sup> و محمود بخشنده اشاره کرد. هسته این گروه توسط «انجمن اسلامی دانشجویان اهواز» شکل گرفت که به تکثیر پیام‌های امام و آموزش‌های عقیدتی می‌پرداختند. اعضای این گروه در مراسم عزاداری عاشورا در سال ۱۳۵۴ دستگیر و پس از حدود ۵۰ روز آزاد شدند. این دستگیری زمینه‌ساز تغییر رویه این گروه و حرکت به سمت اقدامات مسلحانه شد. طرح ترور سپهبد جعفریان فرماندار نظامی خوزستان، حمله به قرارگاه شماره ۲ فرماندار نظامی اهواز (عملیات صالح)، ترور پل گریم مستشار آمریکایی در شرکت نفت که عملاً نفر دوم شرکت ملی نفت ایران بود (عملیات شهید مصطفی خمینی)، ترور غلامحسین دانشی نماینده روحانی نمای آبادان از جمله اقدامات مسلحانه این گروه در سال ۱۳۵۷ است.

شاخص‌ترین چهره آنها شهید حسین علم‌الهدی بود. این گروه کم‌ترین نقش را در آینده سازمان مجاهدین انقلاب داشت و سرانجام با حضور در هویزه و شهادت در روز اربعین ۱۳۵۹ در جنگی نابرابر در مقابل تانک‌های دشمن، صداقت خود را در پاسداری از نظام اسلامی به اثبات رساند. تعداد دیگری از اعضای موحدین که تقریباً تنها گروه سازمان مجاهدین انقلاب بود که اعضای آن با مجاهدین خلق هم‌نشینی نداشتند، به دستگاه‌های امنیتی پیوستند.

### گروه توحیدی صف

پیشینه گروه صف به سال‌های ۵۴-۵۵ و تحولات و حوادث سیاسی گروه‌های مبارز در این دوره بازمی‌گردد. کسانی که این گروه را شکل دادند پیش از این با سازمان مجاهدین خلق همکاری داشتند و به شکل فردی و گروهی محدود و مستقل با رژیم مبارزه می‌کردند. اعضای گروه صف در سال ۵۵-۵۶ ارتباطات نسبتاً معتبری با شهید آیت‌الله بهشتی و شهید آیت‌الله مطهری برقرار کردند و به واسطه ارتباط با عناصر مبارز ایرانی مستقر در لبنان، برخی

---

گذراند. از دوران نوجوانی به مبارزات پیوست و در سال ۱۳۵۶ توسط ساواک دستگیر و شکنجه شد. علم‌الهدی در همان سال در رشته تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد قبول شد و به این شهر مهاجرت کرد. او در مشهد با آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای آشنا شد و پس از مدت کوتاهی به اهواز بازگشت تا گروه موحدین را تشکیل دهد. در پاییز ۱۳۵۷ مجدداً دستگیر و به اعدام محکوم شد، اما با پیروزی انقلاب از زندان آزاد شد. با تأسیس سپاه پاسداران به عضویت این نهاد انقلابی در آمد و سمت‌های مهمی چون معاونت آموزش سپاه خوزستان و عضویت در شورای فرماندهی سپاه خوزستان را به عهده گرفت و نقش مهمی در افشاکری علیه احمد مدنی استاندار وقت خوزستان داشت. با آغاز جنگ تحمیلی فرمانده سپاه هویزه شد و در روز ۱۶ دی ۱۳۵۹ مظلومانه به شهادت رسید.

۲۰. شهید محمدعلی حسین‌زاده مالکی، متولد ۱۳۳۷ در اهواز. از دوران نوجوانی با شهید حسین علم‌الهدی آشنا شد و از اعضای مؤسس گروه موحدین بود. او که دانشجوی رشته الهیات دانشگاه اهواز بود، پس از پیروزی انقلاب به سپاه پاسداران پیوست و عضو شورای فرماندهی سپاه خوزستان شد. شهید مالکی در اکثر عملیات‌های دوران دفاع مقدس حضور داشت و سرانجام در ۳ دی ماه ۱۳۶۵ در منطقه شلمچه در حالی که مسئول تحقیق و بازرسی سپاه منطقه ۸ بود، به شهادت رسید.

از بنیانگذاران گروه برای گذراندن آموزش چریکی و نظامی به لبنان اعزام شدند. عمده اعضای گروه توحیدی صف متشکل از جوانانی بودند که در محله‌های جنوبی و فقیرنشین تهران زندگی می‌کردند و با تکیه برایدئولوژی اسلامی مبارزه را آغاز کردند. شاخص‌ترین چهره گروه صف شهید محمد بروجردی<sup>۲۱</sup> بود. اعضای گروه صف پس از پیروزی انقلاب تشنت آرای بسیار داشتند. محسن آرمن که یکی از چهره‌های شاخص جریان چپ سازمان بود<sup>۲۲</sup>، معتبمی شاکری از جریان راست سازمان و سلمان صفوی مسئول شاخه اصفهان گروه از خط سوم را که همکاری مستمری با مهدی هاشمی داشت، می‌توان شاخص‌های این تشنت‌آرا دانست.<sup>۲۳</sup> شهادت زهره بنیانیان<sup>۲۴</sup> از اعضای این گروه در اردیبهشت ۱۳۵۸، یکی از نقاط ابهام‌پرونده این گروه است که برخی از مبارزین اصفهانی آن را بر اثر برخی چهره‌های نفوذی درون این سازمان می‌دانند. این گروه نیز دارای کارنامه فعالیت‌های مسلحانه است و از اقدامات نظامی آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: خلع سلاح پاسگاه مامازن، انفجار ساختمان کاخ جوانان، انفجار ساختمان بانک صادرات، انفجار دکل برق فشار قوی و قطع بخشی از برق تهران، انفجار هتل خان‌سالار، انفجار هلی‌کوپتر اشوک در آسمان شهر اصفهان، حمله به مینی‌بوس حامل مستشاران آمریکایی. همچنین شاخه اصفهان این گروه طرح حمله به هوانیروز اصفهان را داشت

۲۱. محمد بروجردی در سال ۱۳۳۳ در روستای دره گرگ از توابع بروجرد متولد شد. در نوجوانی پس از وفات پدرش به تهران مهاجرت کرد و در خیابان مولوی ساکن شد. چند سالی در خیاطخانه کار کرد و همزمان در کلاس‌های شبانه مشغول درس شد، اما نتوانست تحصیلات دبیرستانی را تمام کند. وی در سن ۱۷سالگی ازدواج کرد و یک سال بعد به سربازی فراخوانده شد، ولی از خدمت سربازی فرار کرد و به قصد دیدن امام خمینی قصد خروج از کشور را داشت که در مرز هویزه دستگیر شد و پس از انتقال به تهران شش ماه زندانی شد. او در سال‌های ۵۵-۵۶ گروه صف را بنیانگذاری کرد و مجری عملیات‌های مهمی پیش از پیروزی انقلاب بود. مسئولیت حفاظت پیرامونی از امام خمینی و مسئولیت زندان اوین از جمله فعالیت‌های او در بدو پیروزی انقلاب بود. بروجردی از مؤسسان سپاه پاسداران بود و در مرداد ۱۳۵۸ به کردستان رفت و گروه پیشمرگان مسلمان را تأسیس کرد. او که مؤسس و اولین فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع) بود و نقش بسیار مهمی در پاکسازی کردستان در سال ۵۹ داشت. سرانجام در ۱ خرداد ۱۳۶۲ در جاده مهاباد به نغمه بر اثر اصابت به مین به شهادت رسید.

۲۲. حسن حمیدزاده از اعضای سازمان مجاهدیان انقلاب درباره روابط آرمن و شهید محمد بروجردی می‌گوید: آرمن از بچه‌های علم و صنعت و جزو گروه صف بود. البته در گروه صف شهید بروجردی هم بود، ولی شهید بروجردی بارها پیش خود من از اینها اظهار برائت کرد، چون شهید بروجردی خیلی سالم و پاک بود. بعدها هم رفت جبهه کردستان و فرمانده شد و همان جا هم به شهادت رسید.

۲۳. تفاوت عمده‌ای باید بین شهید بروجردی با بقیه اعضای این گروه در نظر گرفت که شهید محمد بروجردی بلافاصله بعد از تشکیل انقلاب به کردستان رفت و به همین دلیل از مناقشات گروه به دور بود.

۲۴. زهره بنیانیان در سال ۱۳۳۶ در اصفهان و در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. پس از آشنایی با سلمان صفوی بر خلاف نظر خانواده‌اش با او ازدواج کرد. در آذرماه ماه ۱۳۵۶ سفری دو ماهه برای گذراندن دوره‌های چریکی به لبنان و سوریه داشت. پس از بازگشت به ایران به عضویت گروه توحیدی صف درآمد، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد، اما در یک حادثه مشکوک در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ در حالی که برای یک مأموریت به همراه همسرش و محمد عطریانفر به فولادشهر اصفهان رفته بود، کشته شد. عطریانفر کشته شدن زهره بنیانیان را یک خطای تاکتیکی در گروه ضربت و پس از دستپاچه شدن مأمور شلیک می‌داند، اما خانواده زهره بنیانیان معتقدند اتفاق دیگری رخ داده است.

فصل یازدهم: گروه‌های هفت گانه □

که با رسیدن خبر به امام و اعلام مخالفت ایشان، این طرح لغو و سبب اعتراض و قطع همکاری افرادی همچون مهدی هاشمی با شاخه اصفهان این گروه شد.

با فرار شاه در ۲۶ دی ماه ۵۷ و طرح مسئله بازگشت امام به کشور، وظیفه خطیر حفاظت از جان امام توسط شورای انقلاب به برخی از مبارزین همچون شهید عراقی و شهید محمد بروجردی واگذار شد و گروه توحیدی صف نقشی جدی در این میان داشت. گروه فجر اسلام یکی از گروه‌های همزاد گروه توحیدی صف است. گروه فجر اسلام نقش مهمی در انتشار پیام‌های صوتی و نامه‌های امام خمینی در بدو پیروزی انقلاب اسلامی داشت. این گروه پس از انفجار رستوران خوانسالار<sup>۲۵</sup> به دلیل انتقاد به نحوه این عملیات از گروه صف جدا شد.<sup>۲۶</sup>

محسن کنگرلو درباره ارتباط گروه فجر اسلام و صف و نحوه شکل‌گیری گروه صف می‌گوید:

«موقعی که من و محمد بروجردی در کوچه پس‌کوچه‌های پشتی مسجد آقای مجتهدی - پشت بازارچه نایب السلطنه - قدم می‌زدیم و صحبت می‌کردیم خواسته‌اش این بود که تشکیلاتی عملیاتی درست کنیم. معتقد بود که ما باید به نظام شاه ضرباتی را وارد کنیم. حرف من این بود که نظر مبارک حضرت امام خمینی بر مبارزه مسلحانه استوار نیست و این نظریه در اصل مال مجاهدین خلق است. تا آنجا که من اطلاع داشتم امام خمینی می‌فرمودند اگر بچه‌های مذهبی تا حدی آمادگی کارهای مسلحانه را داشته باشند خوب است، ولی دیدگاه امام خمینی مایل به مبارزه مسلحانه نبود. این حرف را که زد، گفتیم اگر آمادگی کار مسلحانه را پیدا کنیم خیلی خوب است. گفتیم ما باید آماده باشیم تا در صورت ضرورت کسی یا جایی را بتوانیم بزنیم. شهید بروجردی هم همین‌طور فکر می‌کرد و گفت حالا چه کار کنیم؟ منظورش تأسیس تشکیلات یا چنین چیزی بود. گفتیم احتیاجی به این حرف‌ها نیست. ما با گروه فجر اسلام مشغول هستیم. خیلی خوشحال شد. گفت پس بیاییم یک شاخه عملیاتی

۲۵. مجتبی شاکری از اعضای گروه صف درباره عملیات رستوران خوانسالار می‌گوید: یکی از مهم‌ترین عملیات مسلحانه گروه توحید صف انفجار رستوران خوانسالار بود. این رستوران محل رفت و آمد مستشاران امریکایی بود. به دلیل شرایط خاص مکانی، یک نفر باید تغییر قیافه می‌داد یعنی صورتش را می‌تراشید و کراوات می‌بست. قرار شد که زن بی‌حجابی هم همراهش باشد. این کار به عهده آقای حسین مظفر بود. آقای مظفر به این که زن بی‌حجابی همراهش باشد راضی نبود. همچنین فراهم کردن این شرایط نیازمند مجوز حضرت امام بود. به دلیل این که مقام معظم رهبری با امام خمینی در ارتباط بودند، در مشهد به حضور ایشان رسیدیم. مقام معظم رهبری فرمودند انجام عملیات با این شرایط جایز نیست و عملیات متوقف شد. برنامه‌ریزی دیگری برای عملیات انجام و قرار شد دو مرد این عملیات را انجام دهند و شهید عباسعلی احمدی در آن عملیات به شهادت رسید. (امام به عیینه ناکارآمدی ملی‌گراها را به اثبات رساند، گفتگو با مجتبی شاکری، ویژه‌نامه ۳۰ سال پس از جراحی بزرگ روزنامه جوان، خرداد ۱۳۹۰، ص ۱۰۲).

۲۶. درباره ماجرای انفجار رستوران خوانسالار روایت‌های مختلفی شده است. نک: جلیل امجدی، تاریخ شفاهی گروه‌های هفت‌گانه مبارز مسلمان، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، صص ۲۱۹-۲۲۸.

درست کنیم. می‌توانیم اطلاعیه‌اش را چاپ و توزیع کنیم. این کارها را می‌توانیم انجام دهیم و تا حدودی از تشکیلات گروه نظامی هم پشتیبانی کنیم. اسم این تشکیلات جدید هم نباید فجر اسلام باشد، چون ساواک باید فکر کند که این گروه با فجر اسلام فرق می‌کند. موقعی که این کار را شروع کردیم حتی دستگاهی را که اعلامیه‌های فجر اسلام را با آن تایپ می‌کردیم و از رویش برای چاپ و تکثیر فیلم و زینک می‌گرفتیم، عوض کردیم و یک دستگاه تایپ دیگر برای این گروه‌همان گرفتیم که حتماً با آن یکی فرق کند. حتی در خرید کاغذها نیز چنین کردیم، یعنی کاغذی را که برای فجر می‌خریدیم از جنس دیگری بود. ایشان در زمینه قسمت نظامی مسئول عضوگیری شد و گفت اسمش را چه بگذاریم؟ چه نگذاریم؟ تا به اینجا رسیدیم که اسمش را صف بگذاریم. بعد که شروع کردیم، عضوگیری نظامی به عهده شهید بروجردی بود که این کار را با همکاری شهید هادی بیگزاده که در تراشکاری کار می‌کرد، انجام داد.<sup>۲۷</sup>

محسن کنگرلو، شهید داود کریمی، سید احمد هوایی، سید محمدرضا دربندی، عبدالرضا عبدی، داوود احمدی، قاسم تبریزی، سید مهدی موسوی و مرتضی احمدی از عناصر اصلی گروه فجر اسلام بودند. شهید داود کریمی در معدود گفتگوهایش درباره شکل‌گیری گروه فجر اسلام و صف می‌گوید:

«در سال‌های ۴۹ و ۵۰ جنگ‌های چریکی سازمان فدائیان خلق شروع شد که خیلی برای ما جالب بود، مخصوصاً نام مجاهدین خلق اولیه. ما خیلی آرزو می‌کردیم که جزو این سازمان باشیم. در سال ۵۲ به آنها ملحق شدیم و آموزش‌های سیاسی و تشکیلاتی دیدیم و کارهایی را که لازم بود انجام می‌دادیم تا این‌که در سال ۵۳ و ۵۴ تغییر ایدئولوژیک پیش آمد و خیلی از دوستان ما که داستانش طولانی است، متأسفانه مارکسیست و یا فراری شدند و ما ماندیم سرگردان و زندگی ما در سال‌های ۵۴ و ۵۵ همه با بیم و وحشت گذشت. انگار همه آمال و آرزوهای ما فرو ریخته بود.

در سال ۵۵ در مدت یک سال با دوستان آمدیم تشکیلی به نام ارتش آزادی‌بخش را که اسم گنده‌ای داشت و ما همه کوچک بودیم، به وجود آوردیم. نام این تشکل بعدها سازمان فجر اسلام شد. شهیدان بروجردی و کنگرلو در سپاه در این سازمان عضو بودند. حدوداً شامل ۵۰۰ نفر نیرو می‌شدی. تا زمانی که در زمان شکل‌گیری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی،

۲۷. از هر جهت آدم خوبی بود، گفت و شنود با محسن کنگرلو، نشریه شاهد یاران، شماره ۶۷، خرداد ۱۳۹۰، صص ۷۰-۷۱.

فصل یازدهم: گروه‌های هفت گانه □

بنده به عنوان نماینده این گروه شرکت می‌کردم و آمار این نیروها را به بهزاد نبوی می‌دادم. بچه‌ها در اینجا آموزش ابتدائی می‌دیدند و بعد آنها را به سوریه و لبنان می‌فرستادیم. قبل از انقلاب بنده را فرستادند که بروم و یک آموزش شش ماهه ببینم. از دیگر کارهایی که می‌کردیم این بود که دستگاه‌های مزایده دولتی را به هر ترتیبی که بود می‌خریدیم و آنها را بین بچه‌ها پخش می‌کردیم. بعد از مدتی روش عضوگیری و کار مردمی را تغییر دادیم که این باعث رشد سریع سازمان ما شد، چون طبق تحلیلی که داشتیم، تعداد نیروهای ما کم شده بود و اگر آن وضع ادامه پیدا می‌کرد، مدار بسته سازمانی پیدا می‌کردیم.

یادم هست بهزاد نبوی تعجب می‌کرد و می‌گفت این ۵۰۰ نفر نیرو را ظرف این دو سال از کجا گیر آوردی؟ ما در تشکیلاتمان یک شاخه نظامی و یک شاخه تبلیغاتی داشتیم. وقتی که من برای دوره آموزش نظامی انتخاب شدم با بسیاری از دوستان از جمله شهید چمران، آقای غرضی، خواهر دباغ، آقای جلال‌الدین فارسی و قطب‌زاده و شهید محمد منتظری آشنا شدم. بالاخره به ایران برگشتم چون این دوستان آموزش‌ها را کافی می‌دانستند و چیزهایی را که یاد گرفته بودم به نیروهایمان آموزش می‌دادم. در آنجا آموزش سیاسی دست برادران ایرانی و آموزش نظامی دست برادران فلسطینی بود.

بعد از تشکیل کمیته جنوب تهران ۱۳ و ۱۴ واحد شد خیلی از دوستان و رفقا در آنجا بودند و ما بهترین کمیته را داشتیم، چون بهترین نیروها و کادرهای آموزش دیده قبل از انقلاب در آن کمیته بودند. آقایان بهزاد نبوی و نوری طرح‌ها و کارهای ما را در کمیته ۱۴ تحویل می‌گرفتند. بعد که سپاه تشکیل شد، دوستان به علت آشنایی قبلی، مرا دعوت کردند و به مقر سپاه پاسداران در خیابان پاسداران رفتیم. ورود ما با جلسات مذاکره برای ادغام چهار سپاه توأم بود. بعد از ادغام سپاه، به عنوان معاون آقای کلاهدوز در ستاد مرکزی و آموزشی آن مشغول به کار شدم و به موازات آن در تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب به عنوان نماینده فجراسلام و صف در جلسات ۹ گانه شرکت می‌کردم.<sup>۲۸</sup>

حسین مظفر، اکبر براتی، داوود کریمی، علی تحیری، محسن کنگرلو، شهید هادی بیک‌زاده، عبدالله جعفرزاده، عباس تائب، حسین صادقی و محمد عطریانفر از مهم‌ترین چهره‌هایی هستند که با گروه صف همکاری می‌کردند. مجتبی شاکری از اعضای گروه صف درباره نحوه

۲۸. شهید داود کریمی و چگونگی تشکیل گروه فجر اسلام، خبرگزاری فارس، ۱۶ بهمن ۱۳۸۵، شماره خبر ۸۵۱۱۱۴۰۵۷۲. farsnews.com

## فعالیت‌های این گروه می‌گوید:

«در سال‌های نزدیک به انقلاب یعنی اواخر سال ۵۶ با گروهی به نام توحید صف آشنا شدم که مسئولیت آن را شهید بروجردی به عهده داشت. شاخه‌هایی از این گروه در بعضی از شهرها نظیر تهران، ورامین و اصفهان فعال و مسئولان آنها به ترتیب آقایان شهید عراقی، مظفر و عطریانفر بودند. همچنین این گروه با روحانیان فعال آن زمان چون مقام معظم رهبری و شهیدان بهشتی و مطهری نیز ارتباط داشت. گروه توحید صف برای انجام فعالیت‌های سیاسی، خود را مقید به دریافت مجوز از ولی فقیه کرده بود، چون ورود به حیطه مسائل سیاسی، اجتماعی و حکومتی را از شئونات ولی فقیه می‌دانست. دلیل این امر جلوگیری از تکرار اشتباهات مبارزاتی مارکسیست‌ها و منافقین بود.

به‌طور کلی گروه توحید صف گروهی متشخص نسبت به احکام اسلام بود و مبارزات را تنها تحت فرمان رهبری انجام می‌داد. گروه توحید صف پس از انقلاب نیز به فعالیت‌های خود ادامه داد. یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های این گروه حفاظت از امام از فرودگاه تا بهشت‌زهرا بود، این در حالی است که در آن زمان مجاهدین خلق برای به عهده گرفتن حفاظت از امام مقادیری پول و اسلحه درخواست کرده بودند. همچنین شرط کرده بودند که در طول مسیر امام آرم و عکس شهدای این گروه نصب شود، اما گروه توحید صف برای انجام این مأموریت نه تنها پول و اسلحه‌ای درخواست نکرد، بلکه از مطرح شدن نام خود نیز جلوگیری کرد.

اساس حرکت و تئوری مبارزه امام، تحول جامعه و به صحنه آوردن آحاد جامعه و توده ملت بود، نه یک قشر خاص. برخلاف امام برخی معتقد بودند در فضای مبارزاتی باید تنها روشنفکران به میدان بیایند و مبارزات توده‌ای مؤثر نیست. علاوه بر این بعضی از ملی‌گراها مانند بازرگان و شریعتی تنها برای روشنفکران جامعه سخنرانی می‌کردند، زیرا ادبیات آنها برای عموم جامعه قابل فهم نبود، اما امام به‌رغم این که در اوج مسائل فقهی و فلسفی و عرفانی بودند، سخنانشان برای عموم مردم قابل فهم بود و در عین حال نخبگان و روشنفکران نیز عمق سخنان ایشان را درک می‌کردند. امام برای پیروزی انقلاب اسلامی به مبارزه مسلحانه اعتقاد نداشتند و مبارزه مسلحانه را محدود به موقعیت‌های خاص کرده بودند، یعنی تنها مواقعی اجازه مبارزه مسلحانه صادر می‌شد که استبداد رژیم باعث خمودگی مردم و اجبار آنان به پذیرش شرایط حکومت می‌گردید.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از گروه‌های چندگانه‌ای تشکیل شده بود که عبارت

فصل یازدهم: گروه‌های هفت‌گانه □

بودند از صف، منصورون، فلاح، فلق، بدر، موحدین و امت واحده. بعضی از این گروه‌ها در خارج از کشور فعالیت داشتند. بعضی از افراد هم که در داخل کشور بودند، در زندان به سر می‌بردند. بعضی از گروه‌ها مانند توحید صف هم بسیار فعال بودند و حتی عملیات نظامی هم مانند انفجار رستوران خوانسالار، انفجار اتوبوس مستشاران امریکایی، انهدام هلی کوپتر هوانیروز در اصفهان، حمله به رادیو در میدان ارک، دستگیری بسیاری از سران رژیم در زمان انقلاب و بعد از انقلاب، دستگیری اعضای گروهک فرقان داشتند که مهم‌ترین عملیات‌های مبارزاتی گروه‌های سازمان مجاهدین انقلاب بودند.»

قابل ذکر است که گروه صف نقش مهمی در حفاظت از راه‌پیمایی‌های سال ۱۳۵۷ و کمیته نظامی ستاد استقبال از امام را به عهده داشت. حفاظت از امام خمینی در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ و روزهای استقرار ایشان در مدرسه علوی و رفاه به عهده گروه صف با محوریت شهید محمد بروجردی، اکبر براتی و علی تحیری بود.

### گروه امت واحده

یکی از مهم‌ترین گروه‌های تأثیرگذار در شکل‌گیری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی گروه موسوم به امت واحده است. اعضای گروه امت واحده اغلب از زندانیان سیاسی مسلمانی بودند که بعد از تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق در زندان و در پی ماجرای نقل فتوا<sup>۲۹</sup> به فکر ایجاد تشکیلاتی متفاوت افتادند. بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق میان مبارزین مسلمان درون زندان اختلاف دیدگاهی رخ داد. گروهی که افرادی همچون شهید لاجوردی، حبیب‌الله عسگرآولادی و عمدتاً از اعضای مؤتلفه بودند با احساس خطر در انحراف عقیدتی

---

۲۹. بعد از انتشار بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیکی از اواخر سال ۱۳۵۴، به تدریج آقایان طالقانی، منتظری، ربانی شیرازی، انواری، رفسنجانی، لاهوتی، مهدوی‌کنی و عده دیگری از روحانیون و سایر مسلمانان را به بند یک اوین منتقل کردند. در میان روحانیت سه نظر درباره برخورد با مارکسیست‌ها و از آن مهم‌تر سازمان مجاهدین خلق وجود داشت. یک گروه به رهبری آیت‌الله ربانی شیرازی خواستار سخت‌گیری و مرزبندی مشخص با مجاهدین خلق بودند. افرادی چون شهید لاجوردی، حبیب‌الله عسگرآولادی، محمدرضا فاکر و مهدی کروی معتقد به چنین نظری بودند، اما آیت‌الله طالقانی و شهید مهدی عراقی خواستار نرمش درباره مجاهدین خلق بودند. آیت‌الله منتظری و هاشمی رفسنجانی موضعی میانه داشتند. بالاخره پس از بحث‌های متمادی این عده اساس زندگی خود را بر جدایی کامل از مارکسیست‌ها گذاشتند و طی نقل فتوایی به تمام مسلمانان اعلام کردند که مارکسیست‌ها را کافر می‌دانند و از آنها خواستند مرزبندی فکری و علمی خود را با مارکسیست‌ها دقیقاً حفظ کنند و به آنها اعتبار اجتماعی ندهند. جدایی از مارکسیست‌ها در زندان نیز در این نقل فتوا تصریح شده بود. متن نقل فتوا چنین است «با توجه به زبان‌های ناشی از زندگی جمعی مسلمانان با مارکسیست‌ها و اعتبار اجتماعی‌ای که آنها بدین وسیله به دست می‌آورند و با در نظر گرفتن همه جهات شرعی و سیاسی و با توجه به حکم قطعی نجاست کفار از جمله مارکسیست‌ها، جدایی مسلمان‌ها از مارکسیست‌ها در زندان لازم و هرگونه مسامحه در این امر موجب زیان‌های جبران‌ناپذیر خواهد شد.»

سازمان که به شدت روی جوانان علاقمند به مبارزه اثر گذاشته بود، به اخذ فتوایی از علمای زندان مبنی بر نجس بودن مارکسیست‌ها اقدام و ارتباط خود را کاملاً با مجاهدین خلق که قائل به مرزبندی با مارکسیست‌ها نبودند، قطع کردند. فتوادهندگان جمعی از علما همچون لاهوتی، طالقانی، انواری، منتظری، مهدوی‌کنی و... بودند. این گروه به نقل فتوایی‌ها معروف شدند، اما گروه مقابل به این فتوا معترض بود و ضمن رد تغییرایدئولوژی، ارتباط اجتماعی خود را با سازمان مجاهدین خلق قطع نکرد و این اقدام علما را در جهت منافع دستگاه حاکم ارزیابی کرد. این افراد جمعی غیررسمی را به وجود آوردند که زمینه شکل‌گیری تشکیلاتی بعد از آزادی از زندان را فراهم آورد و در سایه این ارتباطات گروه امت واحده شکل گرفت.

پرویز قدیانی درباره شکل‌گیری گروه امت واحده می‌گوید:

«اعضای امت واحده عمدتاً به خاطر ارتباط با سازمان مجاهدین خلق دستگیر شدند. بعد از ماجرای کودتا<sup>۳۰</sup> کم‌کم بچه‌ها به این فکر افتادند که خودشان باید تشکیلات جدایی از سازمان مجاهدین خلق ایجاد کنند. به لحاظ بینش تفکر و تشکیلات امت واحده منسجم‌ترین گروه تشکیلات سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود.»<sup>۳۱</sup>

پرویز قدیانی درباره طرف‌های درگیر گروه امت واحده این‌گونه توضیح می‌دهد:

«مبارزه شدیدی با مجاهدین خلق داشتیم. البته ما در سه جبهه درگیر بودیم. از یک طرف پلیس بود، از یک طرف مارکسیست‌ها و از یک طرف مجاهدین خلق. رقابت سنگینی بین ما و مجاهدین خلق برای جذب افراد بدون خط در زندان وجود داشت.»<sup>۳۲</sup>

به هر روی اعضای امت واحده در زندان با نیروهای سیاسی مؤتلفه اسلامی درگیر بودند. به گفته پرویز قدیانی اعضای امت واحده نجس و پاکی و فتوا را رعایت می‌کردند، اما نمودشان کمتر از مؤتلفه بود.<sup>۳۳</sup> صادق نوروزی که از زندانیان گروه مهدویون بود، رسالت اصلی امت واحده را جذب نشدن افراد دستگیر شده به سازمان مجاهدین خلق می‌داند و درباره تأسیس گروه امت واحده می‌گوید:

«امت واحده ارتباط زیادی با بیرون از زندان نداشت. چون شکل‌گیری‌اش در زندان بود و

۳۰. منظور بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق است که در اوایل سال ۱۳۵۴ منتشر شد. سمپات‌های سازمان مجاهدین خلق این واقعه را کودتا می‌خوانند، اما بسیاری معتقدند که این تغییر مواضع ایدئولوژیک، نتیجه طبیعی آموزه‌های التقاطی در سازمان بوده است.

۳۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با پرویز قدیانی، شماره بازبانی ۱۱۸۸۷.

۳۲. همان جا.

۳۳. همان جا.



فصل یازدهم: گروه‌های هفت گانه □

از اواسط سال ۱۳۵۶ تا اواسط سال ۵۷ زمان شکل‌گیری امت واحده بود... اسم امت واحده را اواخر زندان برای گروه گذاشتیم. اما اصل هسته کار از اواسط سال ۵۶ شروع شد.<sup>۳۴</sup>

امت واحده بعد از بهمن ۵۷ و زمانی که افرادی چون بهزاد نبوی، محسن مخملباف، صادق نوروزی و چند زندانی سیاسی دیگر به این فکر افتادند متناسب با نیاز زمان تشکیلاتی را که طرح آن را در زندان آماده کرده بودند، راه‌اندازی کنند، شکل گرفت. این هسته مرکزی افراد دیگری از جمله محمد سلامتی، علی قنادها، فیض‌الله عرب‌سرخ، پرویز قدیانی، علی شجاعی‌زند، علی سخی، بهنام شریفی، بهرام شریفی، سیروس نجفی، مهدی نیکدل، خسرو تهرانی و عباس یزدان‌فر را نیز برای همکاری دعوت کرد.<sup>۳۵</sup>

البته بهزاد نبوی معتقد است که شهید محمد علی رجایی از اعضای گروه امت واحده بوده است، اما آنچه مشخص است شهید رجایی هیچ‌گاه به عضویت سازمان مجاهدین انقلاب در نیامد.<sup>۳۶</sup>

نکته حائز اهمیت درباره امت واحده این است که هر چند سابقه این گروه از دیگر گروه‌های عضو ائتلاف کمتر بود، ولی وجود عناصر با سابقه سیاسی و تشکیلاتی و همچنین انسجام فکری سیاسی بین اعضا موجب شد تا از فعال‌ترین گروه‌ها در سازمان مجاهدین به حساب آید و جایگاه‌های کلیدی را در سازمان به دست گیرد و محور یکی از سه طیفی باشد که بعدها در درون سازمان شکل گرفت و در نهایت با استعفای دسته‌جمعی از سازمان خارج شد. اکثر اعضای این گروه از جمله محسن مخملباف سابقه فعالیت مسلحانه داشتند. او در یک اقدام خام قصد خلع سلاح یک پاسبان را داشت و در جا دستگیر شد. برخی نیز صرفاً به دنبال مبارزه سیاسی بودند و یا امثال بهزاد نبوی در گروه وابسته به مصطفی شاعیان فعالیت داشت، لذا اساس شکل‌گیری این گروه بر خلاف چند گروه قبلی فعالیت مسلحانه بیرون از زندان نبود. اکثر اعضای این گروه که عموماً تفکرات چپ سازمان مجاهدین انقلاب را نمایندگی می‌کردند، در مخالفت با نماینده امام از سازمان استعفا و پس از انحلال آن، هسته اصلی «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران» را پس از ارتحال امام و در سال ۱۳۶۹ شکل دادند.

۳۴. همان، گفتگو با صادق نوروزی، شماره بازیابی ۱۱۹۱۱.

۳۵. اکثر اعضای گروه امت واحده پس از حضور بهزاد نبوی در وزارت صنایع سنگین به این وزارتخانه رفتند و تا سال‌ها بعد مناصب کلیدی صنعت کشور را در اختیار داشتند.

۳۶. دوستی و رفاقت شهید رجایی با عناصر اصلی هیئت‌های مؤتلفه مانند شهید اسدالله لاجوردی، شهید محمد صادق اسلامی و حبیب‌الله عسگرآلادی نشان‌دهنده عدم تفاهم کامل او با سران امت واحده مانند بهزاد نبوی است، زیرا سران هیئت‌های مؤتلفه اسلامی در ماجرای نقل فتوا به دلیل عدم همراهی نسبی گروه امت واحده با آنها دچار مشکل شدند. این مشکل پس از آزادی آیت‌الله انواری و حبیب‌الله عسگرآلادی در ماجرای موسوم به سپاس تشدید شد.

## گروه فلاح

طرح این گروه در سال ۴۹ و ۵۰ ریخته شد. بعضی از افرادی که بعدها به عضویت فلاح درآمدند در آغاز همراه با مرتضی الویری، انجمن کاوش‌های دینی و علمی را در دماوند ایجاد کردند. دو محور عمده برنامه‌های انجمن، برگزاری جلسات مذهبی در ایام میلاد، شهادت و وفات، جلسات قرآن و جذب جوانان و ترویج افکار و احکام فقهی امام بود.<sup>۳۷</sup> این افراد به‌مرور وارد تشکیلات سازمان مجاهدین خلق شدند، اما با آشکار شدن مواضع ایدئولوژی سازمان از آن جدا شدند و با پدید آوردن تشکیلاتی که انحراف سازمان را نداشته باشد و در عین حال پاسخگوی نیازهای ایدئولوژیک و مبارزاتی نسل جوان باشد، گروه فلاح را تشکیل دادند.

مرتضی الویری و حسن منتظر قائم<sup>۳۸</sup>، افراد محوری گروه فلاح بودند. آنها دوران زندان را در سال ۵۲ با هم گذرانده بودند و هر دو سابقه همکاری و ارتباط با سازمان مجاهدین خلق داشتند، بعد از پی بردن به تغییر مواضع سازمان و رهبران آن به تدریج از آن فاصله گرفتند و تحت این شرایط ایده اولیه پیدایش گروهی متفاوت از سازمان مجاهدین خلق شکل گرفت. دیگر اعضای اصلی گروه فلاح محمد رضوی، محسن شریعتمداری، حسین شریعتمداری، حبیب‌الله داداشی<sup>۳۹</sup>، معصومه خوش‌صولتان (همسر مرتضی الویری)، مهین الویری، حسین شیخ عطار، نادر حلیمی و حمید فغفور مغربی بودند. حبیب‌الله داداشی از گروه مهدویون<sup>۴۰</sup> به گروه فلاح

۳۷. نک خاطرات مرتضی الویری، تهران؛ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۵، ص ۲۴.

۳۸. حسن منتظر قائم متولد ۱۳۳۲ در شهر فردوس خراسان، در نوجوانی به همراه برادرش شهید محمد منتظر قائم وارد جریان مبارزات و در زمان دبیرستان به اتهام عضویت در سازمان مجاهدین خلق دستگیر شد. در زندان با مرتضی الویری آشنا شد و پس از پایان زندان و در سال ۵۵ به عضویت در گروه فلاح درآمد و مسئولیت بخش محتوایی این گروه را به عهده گرفت. پس از پیروزی انقلاب به عضویت مرکزیت سازمان مجاهدین انقلاب در آمد و مسئولیت‌های امنیتی در سپاه و کمیته را عهده‌دار شد. منتظر قائم در سال ۶۱ روزنامه کیهان رفت و قائم‌مقام این روزنامه شد و کیهان فرهنگی را در فروردین ۶۳ بنیان نهاد. سرانجام در یک حادثه رانندگی در ۳۱ شهریور ۱۳۶۴ به همراه همسر و سه فرزندش درگذشت.

۳۹. حبیب‌الله داداشی متولد ۱۳۲۹ در بابل. در کودکی به همراه خانواده به تهران مهاجرت کرد و تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در این شهر گذراند. در سال ۱۳۴۷ وارد دانشگاه صنعتی شریف و در سال ۱۳۵۳ فارغ‌التحصیل شد. پیش از پیروزی انقلاب مدتی در ذوب آهن اصفهان و شرکت پارس الکترونیک فعالیت داشت و به دلیل عضویت در گروه مهدویون دستگیر شد. شهید امیر شاه‌کرمی واسطه عضویت داداشی در گروه مهدویون بود. پیش از عضویت در گروه مهدویون از سمپات‌های سازمان مجاهدین خلق بود. پس از پیروزی انقلاب، به عضویت کمیته انقلاب اسلامی در آمد و مدتی نیز در دفتر اطلاعات نخست‌وزیری مشغول بود. پس از تصدی وزارت صنایع سنگین در سال ۱۳۶۱ توسط بهزاد نبوی، به این وزارتخانه رفت و مسئول گزینش شد.

۴۰. گروه مهدویون پس از جدائی شهید مهدی شاه‌کرمی در سال ۱۳۵۲ از سازمان مجاهدین خلق تشکیل شد. این گروه در تبریز و اصفهان شاخه داشت، اما برخورد شدیدی ساواک با این گروه منجر به شهادت مهدی شاه‌کرمی، محمد شاه‌کرمی، حسین جان‌زینعلی، ابراهیم جعفریان و چند نفر دیگر از مؤسسان گروه شد. پس از آن حبیب‌الله داداشی مسئولیت این گروه را به عهده گرفت، اما در یک قرار تشکیلاتی با حسین شیخ عطار در خیابان پل چوبی دستگیر شد و پس از یک روز شکنجه، تمام اطلاعات خود درباره گروه را به ساواک گفت و با آنها بر سر قرارهای تشکیلاتی رفت. این اطلاعات باعث شد تا همه اعضای باقیمانده گروه مهدویون توسط ساواک دستگیر شوند.

فصل یازدهم: گروه‌های هفت گانه □

پیوست. این گروه بیشتر برگزاری جلسات تفسیر قرآن و نهج البلاغه، تحلیل مسائل سیاسی روز، تکثیر و توزیع اعلامیه‌های حضرت امام، برگزاری جلسات هماهنگی درون گروهی را در دستور کار داشت و در سال ۵۷ به واسطه ارتباطی که در همین جلسات با استاد مطهری برقرار کرد، به همراه دیگر یاران امام در پشتیبانی فنی راه‌پیمایی‌های مردمی همکاری کرد. اعضای این گروه عموماً شامل طیف میانه یا خط ۳ سازمان بودند، هر چند برخی از آنها به جناح چپ یا راست سازمان پیوستند.

### گروه توحیدی بدر

شاید بشود این گروه را سلف جمعیت اینارگران دانست. شاخص‌ترین چهره آن حسین فدایی است. البته در سال‌های ۵۷-۶۵ عبدالعلی علی‌عسگری را به عنوان چهره شاخص این گروه می‌شناختند. شهید محمد فدایی<sup>۴۱</sup>، شهید حسن طاهرزاد، شهید حمید خاتمی، حسین عاصف، حسین هاشمی، محمدعلی تقوی‌راد، شهید حمید قلنبر، شهید صفر نعیمی، رضا باده‌پیما و حسن اسلامی مهر از دیگر چهره‌های شاخص این گروه بودند. خاستگاه آنها شهری بود. حسین فدایی درباره دیگر اعضای این گروه در اوایل دهه ۵۰ می‌گوید:

«با آقایان شهیدفاتحی، مداحی، اسلامی، عسگری و هاشمی. هفت هشت نفری می‌شدیم. البته من دوستانی داشتم که با واسطه با آنها ارتباط می‌گرفتم، منتهی در اصل قضیه همین عزیزان بودند. در جلسه‌ای که داشتیم، به این جمع‌بندی رسیدیم که حتماً باید با امام ارتباط برقرار کنیم تا به انحراف کشیده نشویم. قرار شد با چند نفر که فکر می‌کردیم نمایندگی امام را دارند تماس بگیریم تا از طریق او بتوانیم مسائلمان را انعکاس بدهیم و نیازهایمان را برطرف کنیم. افراد مختلفی فهرست شدند و کسانی که در آن زمان مد نظر ما قرار گرفتند، شهید مطهری، شهید بهشتی، آقایان شیخ علی‌تهرانی، ربانی شیرازی، آقای خزعلی و... بودند.»<sup>۴۲</sup>

در سال‌های دهه ۵۰ اعضای این گروه به یارگیری تشکیلاتی و مبارزات عمدتاً فرهنگی

---

۴۱. شهید محمد فدایی در سال ۱۳۳۶ در شهری متولد شد. همراه برادرش حسین فدایی در سال ۱۳۵۰ کتابخانه‌ای سیاسی را تأسیس کرد که منجر به ایجاد گروه توحیدی بدر شد. محمد فدایی پس از گذراندن دوران تحصیلات ابتدایی و دبیرستان، در رشته برق دانشگاه کرمان پذیرفته شد. در زمان پیروزی انقلاب سرباز ارتش و از نخستین کسانی بود که در روز ۲۱ بهمن در اسلحه‌خانه نیروی هوایی را شکستند. پس از پیروزی انقلاب مسئول حفاظت از زندان قصر و اوین شد و در غائله خلق عرب و کردستان حضور داشت. سرانجام در ۱۰ بهمن ۱۳۵۸ در کامیاران کردستان به شهادت رسید.

۴۲. ناگفته‌هایی از گروه توحیدی بدر، گفتگو با حسین فدایی، خبرگزاری فارس، ۲۶ بهمن ۱۳۸۷، شماره خبر ۸۷۱۱۲۶۱۶۱۵، [farsnews.com](http://farsnews.com)

مشغول بودند. آیت‌الله شهید شاه‌آبادی محور مبارزات اعضای این گروه بود. البته اعضای این گروه به دلیل تبلیغات گسترده سازمان مجاهدین خلق سمپاتی شدیدی به آن داشتند، به گونه‌ای که ابتدا خود را گروه توحیدی رضایی معرفی می‌کردند. حسین فدایی درباره اعلام موجودیت این گروه می‌گوید:

«زمان خاصی برای اعلام موجودیت در نظر نداشتیم، زیرا این موضوع با تبعید آقای شاه‌آبادی در سال ۱۳۵۵ همزمان شد و همین حادثه زمان اعلام فعالیت رسمی را به تأخیر انداخت. عده زیادی از مردم مستضعف و محروم که مشکل مسکن داشتند در شمیران نو و بعضی از مناطق دیگر تهران اقدام به خانه‌سازی کردند و رژیم طاغوت بسیاری از خانه‌های مردم را خراب کرد و عده‌ای هم کشته شدند. به این مناسبت برخی از افراد گروه بدون برنامه‌ریزی قبلی اعلامیه‌ای را منتشر کردند و عملاً گروه لو رفت و از مسیر سازمان توحیدی مجاهدین خلق ایران خارج شد.»<sup>۳۳</sup>

در اوایل سال ۵۷ بعد از سرقت اسلحه از گارد جاویدان، دو تن از افراد گروه دستگیر و سایر اعضای گروه فراری شدند. گروه که خود را در معرض تهاجم احتمالی ساواک می‌دید، برای مقابله با شناسایی و دستگیری و دوری از مراکز خطر و مطلع کردن یکی از اعضای لو رفته، تعدادی از اعضا را به سوی جنوب هدایت کرد، اما در ۳۰ خرداد ۱۳۵۷ مورد محاصره ساواک قرار گرفت و بدون پیش آمدن درگیری خونین همگی در شیراز دستگیر شدند. در این تهاجم اکثریت قریب به اتفاق اعضای گروه دستگیر و پس از گذراندن دوران انفرادی، اعضای اصلی گروه به یکی از بندهای عمومی زندان اوین منتقل شدند. این مرحله یعنی دورانی که اعضای گروه در اوین به سر می‌بردند، یکی از مهم‌ترین دوران زندگی گروه محسوب می‌شد، چون گروه بیرون از زندان حضور قابل ملاحظه و چشمگیری نداشت و اکثر اعضای اصلی آن دستگیر شده بودند و در زندان به سر می‌بردند.

زندانیان گروه بدر مدتی در بند چهار اوین جای داده شدند. در این بند اعضای گروه به تدریج اطلاعات و تجارب زیادی درباره تاریخچه زندان و جریانات گذشته و شیوه‌های برخورد زندانیان با رژیم، مواضع گروه‌ها و شیوه‌های عمل آنان، دسته‌بندی‌ها و موضع‌گیری‌ها و بالاخره ریشه‌یابی این امور به دست آوردند و خود در شرایط مختلف به موضع‌گیری‌های مناسب پرداختند. در روز ۲۲ بهمن اعضای این گروه پس از هجوم مردم به زندان اوین و پادگان عشرت‌آباد آزاد شدند. این

گروه شاکله اصلی جناح راست سازمان مجاهدین انقلاب را تشکیل داد.

## گروه فلق

با اوج‌گیری مبارزات ملت ایران علیه رژیم پهلوی در سال ۵۷ و رخ نمودن نشانه‌های پیروزی، جمعی از اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان شاخه شمال کالیفرنیا تصمیم گرفتند برای حضور مستقیم و فعال در مبارزه به ایران بیایند. با مهاجرت حضرت امام از عراق به پاریس، این گروه در ۱۴ مهرماه ۵۷ پیش از بازگشت به ایران به دیدار حضرت امام در پاریس رفتند تا از نزدیک با ایشان دیدار کنند و از نزدیک از رهنمودهای ایشان برای مبارزه مطلع شوند. حضرت امام در این دیدار گروه را از مبارزه مسلحانه و دست بردن به اسلحه منع کردند و از آنها خواستند با مردم باشند و جنبش و نهضت مردمی را تقویت و همراهی کنند. این افراد با توجه به توصیه‌های حضرت امام به تدریج به ایران آمدند و برای انسجام بیشتر، گروه فلق را تشکیل دادند. تعدادی از اعضای این گروه با پرواز انقلاب در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به تهران بازگشتند و مسجد لرزاده را محل اصلی فعالیت‌های خود قرار دادند. اعضای اصلی گروه عبارت بودند از: حسن واعظی<sup>۴۴</sup>، سید مصطفی تاج‌زاده، جواد یاسینی، محمود یاسینی، همایون خسروی، علی طباطبایی، بهروز ماکویی، محمد طیرانی، محمدصادق آیت‌اللهی و حسن پوشنگر. مشی گروه مسلحانه نبود و در این ایام فعالیت نظامی خاصی از طرف گروه صورت نگرفت. حسن واعظی چهره اصلی این گروه بود. اعضای این گروه ارتباطات تنگاتنگی با محمد هاشمی رفسنجانی داشتند که بعد از پیروزی انقلاب هم ادامه پیدا کرد. اغلب اعضای این گروه به‌جز مصطفی تاج‌زاده به جناح میانه سازمان مجاهدین انقلاب تعلق داشتند و پس از پیروزی انقلاب در سمت‌های کلیدی میانی نظام قرار گرفتند.

---

۴۴. حسن واعظی متولد ۱۳۳۷ در محله باغ فردوس تهران، در دبیرستان میرداماد تهران با شهید رجایی آشنا شد. او در سال ۱۳۵۳ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و به همراه مصطفی تاج‌زاده، محمود یاسینی و همایون خسروی انجمن اسلامی دانشجویان کالیفرنیا را تأسیس کرد. در دوران حضور امام خمینی در نوفل لوشاتو به فرانسه رفت و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی به تهران بازگشت و به همراه دوستانش در انجمن اسلامی دانشجویان امیکا گروه فلق را تأسیس کرد. با تأسیس سپاه پاسداران واعظی به این نهاد انقلابی پیوست و در واحد اطلاعات سپاه مشغول شد. او که رابطه بسیار نزدیکی با محسن رضایی داشت، بعدها مسئول بررسی‌های استراتژیک سپاه شد. واعظی در اوایل سال ۱۳۶۴ به عنوان مسئول تبلیغات جنگ سازمان صدا و سیما و مشاور مدیرعامل این سازمان منصوب شد و از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۱ رئیس صدای جمهوری اسلامی بود. در سال ۱۳۷۲ به دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی رفت و به عنوان مشاور دبیر، عضو کمیسیون سیاست خارجی و مسئول واحد اطلاعات و اخبار شورای عالی امنیت ملی شد. در سال ۱۳۸۴ به مجمع تشخیص مصلحت نظام رفت و معاون امور کمیسیون‌های مجمع تشخیص مصلحت نظام و دبیر جلسات این مجمع شد.



فصل دوازدهم

## فراز و فرود سازمان

در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی چند عامل مهم سبب وحدت گروه‌های هفت‌گانه شد. حفاظت از امام خمینی که به گروه صف واگذار شده بود، سبب شد تا این گروه محل رجوع گروه‌های دیگر شود. گروه منصورون نیز با هدایت شهید آیت‌الله مطهری به کمک گروه صف شتافت و در این مسئله دخیل گردید. در درگیری‌های روزهای ۲۰ تا ۲۲ بهمن نیز گروه‌های مسلح نقش مهمی ایفا کردند به گونه‌ای که رادیو تهران در میدان ارگ توسط گروه صف و بخش مهمی از ساختمان صدا و سیما در جام جم توسط گروه منصورون تسخیر شد. حضور چریک‌های مسلمان با صورت‌های بسته شده با چفیه و اسلحه کلاشینکوف که اسلحه‌های نامتعارف و ویژه جنگ‌های چریکی بود، این ذهنیت را در برخی به وجود آورده بود که این چریک‌ها فلسطینی هستند!<sup>۱</sup> به هر روی به جز اقدامات مشترک نظامی و امنیتی، وجود افرادی که با چند گروه ارتباط داشتند سبب می‌شد تا زمینه‌های اجتماعی گروه‌های هفت‌گانه فراهم شود. شهید مطهری، شهید مهدی شاه آبادی و شهید مهدی عراقی از جمله این شخصیت‌ها بودند که با چند گروه مسلح ارتباط داشتند. در ادامه با تاکید امام بر وحدت گروه‌های مبارز، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مذاکرات میان اعضای این گروه‌ها آغاز شد و سرانجام، ۷ گروه در هفتم فروردین ۱۳۵۸، با صدور بیانیه ذیل با نام جدید سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اعلام موجودیت کردند. در بخش‌هایی از این بیانیه که با آیه «ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کانهم بنیان مرصوص»<sup>۲</sup> آغاز شده بود، آمده بود:

«اینک برای حراست از روند راستین و گسترش چنین انقلابی که می‌تواند و باید نجات و فلاح تمام مستضعفان را به ارمغان آرد و برای جلوگیری از تحرک اهریمنی ضدانقلاب و رخنه موربانه‌ای مرتجعان و فرصت‌طلبان و مهم‌تر از همه در جذب تسلیم به فرمان‌های انقلابی قرآن و احادیث معتبر امامان که زندگی مسلمانان را همواره بر پایه جهاد در راه حق می‌خواهد، ما در پیشگاه شهیدان ایستاده‌ایم تا راهشان را ادامه دهیم... از این رو و براساس این ضرورت حیاتی و فرمان «و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لاتفرقوا»<sup>۳</sup> و به نشانه عمل به توصیه‌های رهبر آگاه انقلاب بر توحید کلمه، تا کنون هفت گروه انقلابی اسلامی برای هر چه گسترده‌تر و پربارتر کردن و تداوم انقلاب اسلامی به هم پیوسته‌اند. گروه‌های انقلابی امت واحده، توحیدی بدر، توحیدی صف، فلاح، فلق، منصورون و موحدین اکنون

۱. نک: عوض نشده‌ام، به اعتقاداتم پایبندم، گفتگو با محسن رضایی، روزنامه کیهان، ۱۹ بهمن ۱۳۸۷، ص ۶.

۲. سوره مبارکه صف آیه ۴.

۳. سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۰۳.



فصل دوازدهم: فراز و فرود سازمان □

با تأییدات خداوند متعالی و در سایه توجهات حضرت ولی عصر (عج) از طریق تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی وحدت خویش را به همه خلق‌های مستضعف جهان اعلام می‌کند. سازمان مجاهدین انقلاب خود را در برابر خدا و خلق، مسئول پاسداری از دستاوردی انقلاب اسلامی و تکمیل و گسترش آن در جهان می‌داند.<sup>۴</sup>

با تأسیس سازمان مجاهدین انقلاب و تجمیع تمام گروه‌های مسلح معتقد به رهبری امام خمینی، به اقتضای روزهای نخست انقلاب ماموریت‌های مهمی برای این سازمان تعریف شد. بحران‌های منطقه‌ای مانند کردستان، گنبد و خوزستان، درگیری با سازمان مجاهدین خلق در موضوعاتی مانند دستگیری سعادت‌ی و برخورد با گروه فرقان تنها بخشی از اقدامات سازمان مجاهدین انقلاب در سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب بود. حسین فدایی درباره کارکردهای اولیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌گوید:

«آن زمان ما هنوز نمی‌دانستیم که چه شده و ممکن بود هر اتفاقی بیفتد، لذا احساس شد باید یک جریان سیاسی روشن و روشنفکر و جوان‌پسند داشته باشیم که علنی نباشد و مسلح و آماده باشد تا اگر کودتایی خواست رخ داد بتواند مبارزه کند. این تفاهم در بین بزرگان سیاسی نظام بود که سازمان مجاهدین انقلاب شاخه نظامی انقلاب و حزب جمهوری اسلامی یک تشکل فراگیر عمومی و مردمی باشد، چون بچه‌ها قبل از انقلاب آموزش دیده و آماده بودند تا سریع همدیگر را پیدا کنند. ماحتی با اجازه حضرت آیت‌الله مهدوی کنی [رییس وقت کمیته‌های انقلاب] و با هماهنگی ایشان اسلحه‌هایی را مخفی کرده بودیم که اگر سلطنت‌طلب‌ها و کودتاجی‌ها کاری کردند و لازم شد بتوانیم این اسلحه‌ها را به دست مردم برسانیم. بچه‌ها بسیاری از کودتاهایی را که می‌خواست شکل بگیرد، کشف و خنثی کردند و چون سازمان، یکپارچه و منسجم بود، عده‌ای به اداره دوم ارتش و عده‌ای به اطلاعات کمیته رفتند و اطلاعات سپاه را ابتدا بچه‌های سازمان مجاهدین انقلاب شکل دادند. در آن زمان هر فردی چند کار می‌کرد. مثلاً من در عین حال که در کمیته انقلاب بودم، هم‌زمان در سپاه و سازمان هم بودم. همه بچه‌ها این‌گونه بودند. در مورد گروه فرقان شاید صفر تا صد شناسایی و انهدام گروه فرقان را سازمان انجام داد و در هسته مرکزی‌شان رخنه کرد. کادر مرکزی فرقان در یک خانه تیمی بودن که آن را کشف کرد و ریشه‌اش کنده شد. با کسانی که در کردستان و سیستان و بلوچستان و... داعیه استقلال‌طلبی خلقی داشتند،

۴. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بیانیه‌های سازمان مجاهدین انقلاب، شماره بازیابی ۱۱۱۶۹.

بچه‌های سازمان برخورد کردند»<sup>۵</sup>

حسین فدایی همچنین اداره بند ۲۰۹ زندان اوین و بازجویی از متهمین را از اقدامات سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌داند و از محسن آرمین، مصطفی تاج‌زاده و محمدباقر ذوالقدر به عنوان بازجوهای بند ۲۰۹ نام می‌برد.<sup>۶</sup> محمد سلامتی از اعضای گروه امت واحده هم درباره این کارکردها می‌گوید:

«قسمت غیر علنی، فعالیت‌های نظامی و امنیتی بود. سازمان در کردستان حضوری فعال داشت وقتی که سه نفر نماینده‌ای که برای حل و فصل مشکل کردستان انتخاب شده بودند نتوانستند آن کار را به انجام برسانند، سازمان مسئولیت این کار را به عهده گرفت و طرحی را تهیه کرد. در آن زمان ما پیشنهاد کردیم که مرحوم بروجردی مسئول سپاه غرب کشور باشد و به منظور هماهنگی سپاه و ارتش و نیروهای شبه نظامی و نیروهای مسلمان کرد و نیروهای سازمان، شهید صیاد شیرازی را به عنوان فرمانده ارتش غرب پیشنهاد کردیم، در نتیجه با مجموعه‌ای از عملیات نظامی، کنترل کردستان کاملاً به دست ما افتاد و این استان از وضع اسفباری که برایش پیش آمده بود و هر قسمتی از آن در دست یکی از گروه‌های ضدانقلاب بود، خارج شد نتیجه آن که در مدت چند ماه این استان از لحاظ آرامش و امنیت و کارهای عمرانی به استانی نمونه تبدیل شد. سپس کمیته عمران امام که در آنجا فعال بود، تحت نظر ما قرار گرفت.

یکی دیگر از کارهای سازمان، فعالیت در سیستان و بلوچستان بود که وضع آن هم شبیه به کردستان بود و نمایندگان دولت نتوانسته بودند کاری از پیش ببرند. سازمان با حضور نظامی و امنیتی و حتی حضور تبلیغاتی خود به دلیل اینکه رادیو تلویزیون در اختیار ما بود توانست وضع آنجا را سر و سامان دهد. سازمان حتی نیروهایی را هم برای آموزش چریکی به افغانستان اعزام کرد. برخی از رهبران فعلی افغانستان در آن هنگام با سازمان و سپاه ارتباط داشتند و می‌آمدند و آموزش می‌دیدند. سازمان آنها را به دستگاه‌های رسمی معرفی می‌کرد تا آموزش ببینند.»<sup>۷</sup>

۵. ناگفته‌هایی از سازمان مجاهدین انقلاب، گفتگو با حسین فدایی، سایت رجانوز، ۲۱ بهمن ۱۳۸۷، شماره خبر ۲۴۵۳۴، [rajanews.com](http://rajanews.com)

۶. آرمین می‌گفت توابعی منافقین را وارد سازمان مجاهدین انقلاب کنیم، گفتگو با حسین فدایی، خبرگزاری فارس، ۱۵ بهمن ۸۷، شماره خبر ۸۷۱۱۵۰۵۴، [farsnews.com](http://farsnews.com) بازجویی از اعضای گروه فرقان عمدتاً بر عهده اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود و محمدباقر ذوالقدر، حسین زیبایی‌نژاد و ابوالحسن احمدیانی از افراد اصلی در این ماجرا بودند.

۷. هفت گروه چریکی، یک گروه سیاسی. گفتگو با محمد سلامتی، روزنامه صبح امروز، ۱۶ تیر ۱۳۷۸، ص ۶.

فصل دوازدهم: فراز و فرود سازمان □

بهزاد نبوی هم به شیوه‌ای دیگر به بیان اقدامات سازمان مجاهدین انقلاب در بدو پیروزی انقلاب می‌پردازد:

«در روزهای غیبت مرحوم طالقانی که [دوره] توطئه و تحریک منافقین بود و همه گروه‌های راست، چپ، منافق و لیبرال با استفاده از فرصتی که با این غیبت ایجاد شده بود، برای انحلال سپاه و کمیته‌ها و نهادهای انقلابی تلاش و هر روز تظاهرات به پا می‌کردند و علیه نهادها و مقدسات انقلاب شعار می‌دادند و خلاصه حزب‌الله را غافلگیر کرده بودند، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با ترتیب دادن آن راه‌پیمایی عظیم همه توطئه‌ها را عقیم کرد. قرار بود به بهانه غیبت آقای طالقانی ارتش به اصطلاح خلقی مجاهدین و حزب جمهوری خلق مسلمان در اختیار ایشان قرار بگیرد و جایگزین سپاه و کمیته‌های انقلاب اسلامی شود. وقتی در قطعنامه آن راه‌پیمایی، سازمان برای اولین بار پس از حضرت امام (امام قبل از آن دولت موقت را به بی‌کفایتی و ضعف متهم کرده بودند)، در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ به خط ملی‌گرایی دولت موقت و همکاری با جناح‌های ملی‌گرا و غیرمکتبی حمله کرد، همه به یاد دارند که بنی صدر ملعون در اجتماع ۱۷ شهریور سال ۵۹ در میدان شهداء بدون ذکر نام (از ترس حزب الله) چقدر به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی فحش و به آن لقب «کودتاچی» داد و بیانیه ۱۰ ماده‌ای سازمان را که چند روز قبل از آن علیه او توسط داده شده بود به نقد کشید. حتی بیم آن می‌رفت که همان روز عده‌ای را علیه سازمان تحریک و وادار به حمله به دفتر سازمان که نزدیک میدان شهدا بود بکند. می‌دانید که لیبرال‌ها و خصوصاً نهضت آزادی چه دشمنی‌هایی با سازمان داشتند و آن را در افشای چهره خود و سرنگونی دولت موقت سهیم می‌دانستند، بنابراین انتظار خروش لیبرال‌ها و نهضت آزادی را داشتیم. منافقین و گروه‌های چپ، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را سازمان سوپر ارتجاعی می‌نامیدند و بزرگ‌ترین حملات بنی صدر در روز ۱۷ شهریور در روزنامه انقلاب اسلامی متوجه سازمان بود. بنی صدر همواره سازمان را کودتاچی می‌نامید و تحت عنوان ده دروغ با آن برخورد می‌کرد. سازمان یک مصاحبه مطبوعاتی ترتیب و به تمام مسائلی که بنی صدر در اجتماع ۱۷ شهریور مطرح کرده بود، پاسخ داد.

در قبال منافقین شاید سازمان مجاهدین انقلاب اولین سازمان سیاسی‌ای بود که رسماً و علناً موضع گرفت و از آنان به عنوان صاحبان تفکر التقاطی و کبوتران دو برجه نام برد. حتی خود من به نمایندگی از سازمان در سال ۵۹ در جامعه‌الصادق در جهت افشای ماهیت

منافقین سخنرانی کردم. سازمان تنها سازمانی بود که بعد از تعطیل کردن روزنامه آیندگان توسط دادستانی، در جهت تأیید این عمل انقلابی، راه‌پیمایی برپا کرد. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی همچنین در مقابله با گروه فرقان، ایجاد سازمان پیشمرگان مسلمان کرد و آغاز حرکت‌های نظامی که به دنبال شکست هیئت سه نفره در کردستان آغاز گردید و به پیروزی نهایی نظامی در آن خط از دست رفته منجر شد و خنثی‌سازی کودتای آمریکایی نوزده نقش فعالی داشتند.

البته همه این خدمات تحت پوشش نهادهای رسمی و انقلابی نظیر سپاه و کمیته‌ها صورت می‌گرفت و سازمان در جستجوی نام و نشان نبود. یکی از برادران عضو سازمان در اولین حمله مردمی و موفقیت‌آمیز پس از شکست هیئت سه نفره صلح کردستان به کامیاران که توسط پیشمرگان مسلمان کرد و با همکاری وسیع برادران صورت گرفت، شهید شد ولی برادران هرگز او را به عنوان عضو سازمان مطرح نکردند، حال آن که حمله به کامیاران سرآغاز پیروزی‌های نظامی جنگ در کردستان و در ضمن اولین مرحله درگیری متشکل برادران مسلمان کرد با گروه‌های ضدانقلاب بود.<sup>۹</sup>

در واقع سازمان مجاهدین انقلاب به‌نوعی بازوی مسلح و اطلاعاتی خط امام در سال‌های ۵۸-۶۰ بود و بنیان واحد اطلاعات سپاه پاسداران و مرکزیت کمیته‌های انقلاب اسلامی تقریباً توسط اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی گذاشته شد. همچنین آنها در اداره دوم ارتش و اطلاعات نخست‌وزیری در زمان ریاست خسرو تهرانی نقش ویژه‌ای داشتند. این حضور گسترده در تمام نهادهای اطلاعاتی سبب شد تا نبض فعالیت‌های امنیتی در خط امام در اختیار سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی باشد. همچنین پس از نخست‌وزیری شهید رجایی که بیش از حزب جمهوری اسلامی به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود، سبب حضور گسترده اعضای سازمان در ارکان دولت شد. سازمان مجاهدین انقلاب در انتخابات‌های مجلس خبرگان قانون اساسی و مجلس اول، با حزب جمهوری اسلامی ائتلاف کرد و در مواضع اعلامی به تأیید مواضع حزب جمهوری اسلامی پرداخت، با این حال اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در گفتگوهای مطبوعاتی اصرار داشتند که خط آنها از حزب جمهوری اسلامی جداست.

در گفتگویی که در نخستین سالگرد تأسیس سازمان مجاهدین انقلاب منتشر شد، در این

۸. منظور شهید محمد فدایی است که در ۱۰ بهمن ۱۳۵۸ در کامیاران به شهادت رسید.

۹. گفت‌وگوهای بهزاد نبوی با روزنامه‌های کیهان، اطلاعات و صبح آزادگان در سال ۱۳۶۱ به نقل از کتاب چریک‌های پشیمان، تهران، انتشارات کیهان، چاپ اول ۱۳۸۲، صص ۴۲-۳۹.

باره آمده است:

«گفته‌اند شاخه نظامی حزب جمهوری اسلامی! [...] روشن است که سازمان ما یک تشکیلات مستقل سه بعدی (ایدئولوژیک سیاسی نظامی) با اصول تدوین یافته و دارای مشی سیاسی خاص خود و حرکت‌های نظامی لازم است و ریشه در مبارزات چندین ساله گذشته دارد. در شرایط فعلی بخش خاصی از اعضای ما شاخه نظامی سازمان را تشکیل می‌دهند، اما حزب [جمهوری اسلامی] یک جریان اسلامی گسترده بدون تشکیلات منسجم و خط واحد فکری و ارتباط منظم درونی است و هر چند فکر آن از دو سال قبل وجود داشته، اما عملاً پس از انقلاب ایجاد شده است. روابط سازمان با حزب مثل رابطه با دیگر گروه‌ها و نیروهای خط امام و بر اساس هماهنگی و همراهی متقابل در جهت یکپارچگی امت اسلامی و به خواست امام بوده و از حد چند راه‌پیمایی مشترک و یا اعلام کاندیداهای همسان بیشتر نبوده است، آن هم پس از آن که کاندیداهای متفاوتی اعلام شدند و بنا به دستور امام و یا به ضرورت‌هایی، ائتلاف بین حدود ده گروه صورت گرفت که یکی از آنها هم سازمان بود. در این صورت می‌بایست جامعه مدرسین حوزه علمیه قم را شاخه مدرسین حزب و جامعه روحانیت مبارز تهران را شاخه روحانیت مبارز حزب و انجمن اسلامی معلمان را شاخه معلمان اسلامی حزب و سازمان فجر اسلام را... نامید!

البته ما با افتخار اعلام می‌کنیم که اگر امکان عملی وحدتی همگانی در نیروهای مسلمان پیرو خط امام وجود داشته باشد، ما نیز با کمال میل به ایفای نقش خاص خود در این جناح عظیم خواهیم پرداخت و از هیچ برجسی نیز نمی‌هراسیم، زیرا خوب می‌دانیم تمام هراس مخالفین و دشمنان از چنین وحدت عظیم و یکپارچه‌ای است. ضمناً در همین جا برای این که ذهن هواداران سازمان نسبت به این مطلب کاملاً روشن شود، توضیح می‌دهیم که ما به عنوان یک سازمان برادر و هم‌جهت با حزب [جمهوری اسلامی]، بارها طی نامه‌های رسمی و خصوصی و گفتگوها و بحث‌های دیگر، انتقادات اساسی و تعیین کننده خویش را به مسئولین و کادر مرکزی حزب ارائه داده‌ایم و متأسفانه عدم رعایت آنها، حزب [جمهوری اسلامی] را که می‌توانست پشتوانه خوبی برای انقلاب اسلامی باشد، رو به ضعف و اشتباه‌کاری و حتی سیاسی‌کاری‌هایی سوق داد که عملاً در شرایط کنونی به نتایج آن مبتلا شده است. امیدواریم با کم شدن کارهای اجرایی مسئولین توانای حزب، این تشکل شایستگی و موضع صحیح و عظیم خویش را در بسیج و هدایت توده‌های مسلمان

در حد توان خویش باز یابد.<sup>۱۰</sup>

در اولین شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی افرادی مانند محمد باقر ذوالقدر، محسن رضایی و غلامرضا بصیرزاده از گروه منصورون، بهزاد نبوی، صادق نوروزی و پرویز قدیانی از امت واحده، مرتضی الویری، محمد رضوی و حبیب‌الله داداشی از فلاح، محمد بروجردی، اکبر براتی و حسین صادقی از صف، حسن فدایی و عبدالعلی علی‌عسگری از توحیدی بدر، محمود بخشنده از موحدون و مصطفی تاج‌زاده و حسن واعظی از فلق حضور داشتند. در سازمان مجاهدین انقلاب کمیته‌های ایدئولوژی، سیاسی و اجرایی وجود داشتند که نقش مهمی را در اداره سازمان ایفا می‌کردند. حسین زیبایی‌نژاد درباره اعضای این کمیته‌ها می‌گوید:

«در کمیته ایدئولوژی من، آقای ذوالقدر بود و محسن عالمی و هر کدام مسئول کاری بودیم. مسئول این گروه هم آقای ذوالقدر بود. در کمیته سیاسی آقایان بهزاد نبوی، حسن واعظی، علی‌عسگری و مصطفی تاج‌زاده و آقایان صادق نوروزی، باقر تحویل‌زاده و حسین فدایی در کمیته اجرایی بودند. امور شهرستان‌ها هم زیر نظر کمیته اجرایی اداره می‌شدند. یک بخش دانشجویی هم داشت که دکتر عبدالحسین روح‌الامینی و هاشم آغاجری در آن فعال بودند. محورهای اطلاعیه‌ها در کمیته سیاسی تنظیم و در شورای سازمان تصویب می‌شد. یکی دو نفر اهل قلم از جمله آقایان [حسن] منتظر قائم، باقر ذوالقدر، حسن واعظی و بهزاد قلم‌سنگی هم اعلامیه‌ها را می‌نوشتند.»<sup>۱۱</sup>

## آغاز اختلافات

اما در کنار فعالیت‌های متنوع سیاسی، نظامی و امنیتی اعضای سازمان که بخش گسترده‌ای از آن غیر علنی و نیمه‌مخفی بود، فقدان انسجام لازم فکری برای ایجاد یک تشکل سیاسی میان اعضای گروه‌های هفت‌گانه تشکیل‌دهنده موجب شد تا از همان روزهای اولیه و بلافاصله پس از تشکیل سازمان جرقه اختلافات زده شود. البته فضای ملتهب و غیرعادی سال‌های اول دهه ۶۰ از بروز این اختلافات در سطح جامعه جلوگیری کرد.<sup>۱۲</sup> در این میان اعتقادات التقاطی برخی

۱۰. آرشیو شخصی نگارنده، اطلاعیه سازمان مجاهدین انقلاب در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۵۹ با عنوان دو مصاحبه با مجاهدین انقلاب اسلامی.

۱۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با حسین زیبایی‌نژاد، شماره بازیابی ۱۱۶۸۳.

۱۲. در این باره می‌توان به نامه تند محسن آرمین به اعضای سازمان به بهانه اظهار نظر آیت‌الله راستی کاشانی درباره بندج اصلاحات اراضی اشاره کرد. در این باره نک: مهدی سعیدی، سازمان مجاهدین انقلاب از تأسیس تا انحلال، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب، چاپ اول ۱۳۸۵، صص ۱۳۳-۱۳۶.

از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب، اختلافات را تشدید می‌کرد.

حسن حمیدزاده در توصیف درگیری‌های اعتقادی در سازمان مجاهدین انقلاب می‌گوید:

«از همان روزهای اول سال ۵۸ که بیانیه‌های سازمان به مناسبت‌های مختلف صادر می‌شدند، من متوجه بی‌اعتقادی گروه امت واحده به مسئولیت بهزاد نبوی و عدم التزام آنها به ولایت فقیه شدم. به عنوان مثال سازمان به مناسبت ۱۵ خرداد و قیام اسلامی امام، پوستری را چاپ کرد که در آن هیچ نامی از امام و حوزه علمیه و فیضیه و اسلام برده نشده بود. در آن پوستر فقط یک اسلحه ژ-۳ بود که سرنیزه آن به قلب یک فرد عادی فرو رفته بود. من احساس کردم ما در کنار کسانی در سازمان فعالیت می‌کنیم که اعتقادی به این مبانی اصیل ندارند، چون هم علت محدثه انقلاب، اعتقاد به رهبری امام و ولایت فقیه بود و هم علت مبقیه آن. اینها هم با علت محدثه مشکل داشتند و هم با علت مبقیه، مخصوصاً که سابقه تفکرات مارکسیستی آنان به همراه مصطفی شجاعیان<sup>۱۳</sup> غیر قابل انکار بود، یعنی آنها مارکسیست بودند، و بعداً که خواستند تحولی در خود ایجاد کنند، تمام عیار التقاطی شدند.

ما در همان روزهای اول تشکیل سازمان متوجه این موضوع شدیم. آنها نسبت به حضور نماینده حضرت امام در سازمان و در این که ایشان باید از تمام فعالیت‌های سازمان مطلع باشد، تشکیک کردند و نسبت به این فرمایش امام که «ایشان [آیت‌الله راستی] نماینده من و شخص مهدبی است و اطلاعات خوبی دارد، در مسائل فکری به ایشان مراجعه و در مسائل سیاسی اگر پاسخگو بودند فبها، و اگر نه به من مراجعه کنید» بی‌توجهی نشان دادند و این برای ما خیلی زجرآور بود. سازمانی که همه هویتش به اعتقادش به خط اصیل انقلاب یعنی خط ولایت بود و به اسلام فقه‌ای شناخته می‌شد، با التقاطی خطرناک مواجه شد. به عنوان مثال در اولین ماه‌های پیروزی انقلاب و در حدود خرداد سال ۱۳۵۸ و سالگرد فوت دکتر شریعتی در ۲۹ خرداد، امام به ما اجازه ندادند که بیانیه بدهیم یا بزرگداشت برگزار کنیم و فرمودند این دوران گذشته است. امام حتی تلویحاً، ولی ابلغ من التصریح از این که عده‌ای در ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۷ در احمدآباد جمع شدند و برای مصدق مراسم گرفتند ناراحت بودند

---

۱۳. بهزاد نبوی در سال ۱۳۴۷ به همراه پرویز صدری و رضا عسگریه در محفلی با مسئولیت مصطفی شجاعیان برای مطالعه منابع مارکسیستی حضور می‌یافت. او در سال ۱۳۵۱ در ارتباط با همکاری شجاعیان با گروه‌های مبارز و در حالی که طرح انفجار ذوب آهن اصفهان را داشت، دستگیر شد و هنگام دستگیری به صورت انتخاری سیانور خورد. مصطفی شجاعیان از عناصر مارکسیست بود که اعتقاد داشت باید ورای ایدئولوژی‌ها با رژیم مبارزه کرد. شجاعیان در سال ۱۳۵۴ بر اثر خوردن سیانور در هنگام دستگیری کشته شد.

و فرمودند این دوران گذشته است. بروید به دنبال سازندگی، بروید به دنبال درست کردن این کشور. این ویرانه‌ای که رژیم ستم‌شاهی برای ما به ارث گذاشته است، با این حال بیانیه سازمان صادر شد. وقتی من با بهزاد نبوی در این خصوص به بحث پرداختم، بحث از گفتگو گذشت و به جدل رسید و او گفت: «اینجا [سازمان مجاهدین انقلاب] کمیته امداد امام خمینی نیست. به اینجا سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌گویند که برای خودش دارای تفکر و ساختار عقیدتی و سیاسی خاص است»، یعنی آنها خود را جدای از امام می‌دانستند. من در پاسخ به طرفداران سازمان که دائماً از ما سؤالات عقیدتی می‌پرسیدند و ابهام داشتند، آثار شهید مطهری را پیشنهاد می‌دادم و خودم مسئول پاسخگویی به سؤالات بودم و از آثار استاد مطهری پاسخ سؤالات طرفداران سازمان را می‌دادم، اما آقای مصطفی تاج‌زاده روی اینها خط می‌کشید و می‌گفت: «این ایدئولوژی سازمان نیست.» به او می‌گفتم: «امام در مورد استاد مطهری فرموده‌اند که آثار ایشان بی‌استثنا آموزنده و روان‌بخش و برای عارف و عامی سودمند و فرح‌زا هستند. شما چرا اینها را خط می‌زنید؟ مگر جایگزین دارید؟» استدلال او این بود که سازمان برای خودش تفکر مستقل دارد.

اینها می‌گفتند نماینده امام در سازمان مثلاً باید آقای موسوی اردبیلی یا موسوی خوئینی‌ها باشد. بهزاد نبوی درباره آیت‌الله راستی که منصوب امام بودند تشکیک می‌کرد و می‌گفت: «مانمی‌دانیم چه کسی این آقا را به ما تحمیل کرد!» نسبت به روحانیت، شناخت، جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی، نظام اقتصادی اسلام، شخص امام، حوزه‌های علمیه و... همواره تشکیک می‌کردند. آقای بهزاد نبوی تنها در امور سیاسی تشکیک نمی‌کرد. در منزل آقای حاج طرخانی در خیابان شاپور سابق با عده‌ای از دوستان منصورون و ایشان درباره اقتصاد اسلامی بحثی داشتیم و آقای بهزاد نبوی در نظام اقتصاد اسلامی تشکیک کرد. ما احساس می‌کردیم یک اسلام خودساخته را قبول دارد و نه اسلامی را که از تفکرات امام و شهید مطهری و... و روحانیت اصیل شیعه نشأت گرفته باشد. و این یعنی بزرگ‌ترین انحراف، و اصلاً مطالعه دینی نداشت، جزو تشکیلات مصطفی شجاعیان بود. با نهضت آزادی، جبهه ملی و جریان‌های مارکسیستی حشر و نشر داشت. آقای خوئینی‌ها در مسجد جویبار در نیاوران تفسیر می‌گفت. تفسیرهای آقای خوئینی‌ها آن قدر رنگ مارکسیستی داشت که مشهور شده بود که وقتی می‌خواهد الف لام میم [الم] را تفسیر کند می‌گوید قسم به انگلس، قسم به لنین و قسم به مارکس! اینها هیچ مشکلی با امثال خوئینی‌ها نداشتند و به



همین علت هم ۳۰ سال بعد در فتنه ۸۸ یکی شدند.

به قول امام التقاتلی فکر کردن خطری بزرگ برای اسلام و مسلمین است که آثار آن سال‌ها بعد روشن می‌شود. به هر تقدیر این جریان در این سازمان شکل گرفت و روز به روز عرصه را بر ما تنگ‌تر کرد، به طوری که به هر حال دیگر شرایط لازم برای ادامه حیات سازمان در مسیر امام رنگ باخت. آنها حتی حاضر نبودند کتاب شناخت استاد شهید مطهری را چه در کانون توحید در تهران و چه شناخت در قم از دیدگاه اسلامی را مبنای تفکر سازمان قرار دهند و به محسن آرمین گفتند شما درباره شناخت کتاب بنویس! و محسن آرمین شد استاد ایدئولوژی سازمان! اینجاست که باید گفت و علی‌السلام والسلام»<sup>۱۴</sup>

اولین جرقه اختلافات در سازمان، یک ماه پس از اعلام موجودیت، یعنی در یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ و به هنگام تصمیم‌گیری برای انتشار اطلاعیه‌ای به مناسبت روز کارگر زده شد. عده‌ای از اعضای سازمان توجه افراطی به کارگر را ملهم از اندیشه‌های مارکسیستی و در نتیجه نوعی التقاط می‌دانستند. حسن حمیدزاده اختلافات بر سر بیانیه روز کارگر سال ۱۳۵۸ را این گونه روایت می‌کند:

«مارکسیست‌ها به آنها می‌گفتند «پرولتاریا». مثلاً آنجا شعار سازمان در بیانیه شد: «ای کارگران جهان به پا خیزید.» امام در روز کارگر در ۱۲ اردیبهشت سال ۵۸ بیانیه‌ای دادند که واقعاً اعجاب‌انگیز است و بحث کار و کارگر را از منظر اسلام بیان و فرمودند: «خدا مبدأ کار است، خدا اول کارگر است.» بیانیه سازمان عنوانش مارکسیستی بود. البته آنها در مباحث اقتصادی کاملاً سوسیالیستی فکر می‌کردند. طیف چپ سازمان مدتی چپ بودند، بعد به لیبرالیسم روی آوردند. ما به راست سنتی متهم بودیم و آنها به چپ مشهور بودند. راست یعنی کسی که با امریکا سازش دارد، تفکرش آمریکایی است، به تفکر سرمایه‌داری لیبرالیستی گرایش دارد و نگرشش بیشتر نگرش نهضت آزادی و جبهه ملی است که می‌گویند بدون امریکا نفس هم نمی‌توان کشید. آقای بازرگان همیشه به آقای مرتضائی فر می‌گفت: «آقا محمود! به جای اینکه این قدر بگویی مرگ بر امریکا، بگو مرگ بر شوروی. چرا هر دم می‌گویی مرگ بر امریکا؟»

امام در سال ۶۶ در پاسخ به آقای محتشمی، ابعاد تفکر نهضت آزادی را خوب تبیین کردند.

۱۴. تفسیر مارکسیستی خوئینی‌ها از قرآن طوری بود که می‌گفتند «الم» یعنی انگلس، لینن، مارکس، گفتگو با حسن حمیدزاده، سایت رجانیوز، شماره خبر ۱۱۸۴۲۹، ۱۰ اسفند ۱۳۹۰، Rajanews.com

در روز ۱۲ یا ۱۳ اردیبهشت بود که پیام حضرت امام از رادیو در مورد شهادت استاد مطهری پخش شد، همه ما نشسته بودیم و به رادیو گوش می‌دادیم که امام در خصوص این حادثه بسیار تلخ و شهادت جانسوز استاد چه می‌فرماید. وقتی بیانیه امام توسط آقای محمود دعایی قرائت شد، آنها [طیف چپ سازمان] یکمرتبه برآشفتمند که عجب! دید امام درباره استاد مطهری این است! آنها توقع داشتند که امام اصلاً استاد مطهری را تحویل نگیرد و چنین بیانیه‌ای را صادر نکند. آن پیام به لحاظ شناساندن ابعاد گوناگون شخصیت استاد مطهری به عنوان یک اسلام‌شناس کم‌نظیر یا حتی بی‌نظیر پیام عجیبی است.

به هر حال این تفکرات حاکم بودند و لذا دیگر نتوانستم تحمل کنم و ترجیح دادم به سپاه پیام. دقیقاً اواخر سال ۵۹ که امام پیام دادند که افراد یا کار سیاسی کنند یا نظامی، ما هم گفتیم در این وضعیت ادامه فعالیت در سازمان مشکل‌آفرین خواهد شد. خدمت حضرت آیت‌الله راستی کاشانی رسیدم و به ایشان گفتم احساس خطر می‌کنم. جریانی که به عنوان خط انحراف در سازمان مجاهدین در حال شکل‌گیری است و دارد ریشه می‌دواند، اگر خطرش از منافقین بیشتر نباشد، کمتر نیست.»<sup>۱۵</sup>

اما عمده‌ترین اختلافی که بحث‌های فراوانی را برانگیخت، موضوع بزرگداشت دکتر علی شریعتی بود. ماجرا از این قرار بود که گروهی شامل بهزاد نبوی، مصطفی تاج‌زاده و مرتضی الویری و همفکرانشان به مناسبت سالگرد درگذشت علی شریعتی پیشنهاد انتشار اطلاعیه‌ای را دادند. در ۳۰ خرداد سال ۱۳۵۸ این موضوع مطرح شد. گروهی چهار نفره شامل بهزاد نبوی، مرتضی الویری، محمد ساجدی و پروین نزد امام رفتند تا نظر ایشان را در این باره جویا شوند. شرح این جلسه هیچ‌گاه مستند نشد، اما به نقل از محمد ساجدی، یکی از اعضای حاضر در این جلسه، سخنان امام حول دو محور بود. نخست این که یک سری مسائل موجب اختلاف بین مردم می‌شوند و به وحدت مردم ضربه می‌زنند و من ورود به مسائل اختلافی را حرام می‌دانم. ظاهراً امام اظهار نظر صریحی درباره اطلاعیه دادن یا ندادن نکردند هر چند که ساجدی و پروین که از حاضران در این جلسه بودند، بر این باورند که امام بزرگداشت دکتر علی شریعتی را از مسائل اختلافی و بالتبع حرام می‌دانستند، اما بهزاد نبوی و همفکرانش در سالگرد درگذشت دکتر شریعتی بیانیه‌ای را صادر کردند. محمد ساجدی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب که به نمایندگی از سازمان به دیدار امام خمینی رفت، می‌گوید:

فصل دوازدهم: فراز و فرود سازمان □

«در زمستان سال ۱۳۵۷ این موضوع مطرح شد که آیا برای دکتر شریعتی بیانیه و اطلاعیه بدهیم یا نه؟ از نظر برخی ضرورتش قطعی بود و از نظر بعضی دیگر این ضرورت احساس نمی‌شد. البته پاره‌ای از اقدامات موجب تحریک و حساسیت امر شده بود، از آن جمله می‌توان به نصب عکس بزرگی از دکتر شریعتی در ساختمان مرکزی سازمان ساختمان کیا اشاره کرد که این اقدام موجب تحریک و حساسیت دوچندان موضوع شده بود. در نهایت هر چه در جلسات بحث کردند، به نتیجه نرسیدند و در آخر تصمیم گرفته شد عده‌ای خدمت حضرت امام بروند و این مسئله از شخص حضرت ایشان سؤال کنند. قرار شد دو نفر از گروه سیاسی یعنی بهزاد نبوی و آقای مرتضی الویری و دو نفر از گروه فرهنگی یعنی بنده و آقای پروین خدمت امام برویم.

وقتی خدمت امام رسیدیم، در حیاط کوچک که وارد شدیم مرحوم آقای محمدتقی شریعتی و خانم دکتر شریعتی [پوران شریعت رضوی] و دو نفر دیگر داشتند از منزل امام بیرون می‌آمدند. ما چهار نفر خدمت امام رسیدیم و کس دیگری نبود. در ابتدا حضرت امام خیلی با محبت برخورد کردند. بعد از احوالپرسی، آقای نبوی از طرف ما مسئله را توضیح داد (موضوع صدور بیانیه برای دکتر شریعتی). وقتی حضرت امام شروع به صحبت فرمودند، ما خواستیم ضبط را روشن کنیم، ولی حضرت امام فرمودند ضبط نکنید. من دفتر را باز کردم که بنویسم فرمودند ننویس. بعد فرمودند: «این چیزهایی که به شما می‌گویم راضی نیستم به کسی بگویید. مطالبی را که می‌خواهم به شما بگویم، به طور امانت پیش شما باشد. مجاز نیستید به هیچ کس بگویید.» این سخن امام برای ما خیلی تعجب‌آور بود. بعد شروع کردند به صحبت. مطلبی که گفتند سری نبود، ولی به این دلیل که ایشان فرمودند نتوانستیم تا مدتی بگوییم. سخنان ایشان حول دو محور بود. نخست اینکه یک سری از مسائل موجب اختلاف بین مردم می‌شوند و به وحدت مردم ضربه می‌زنند، اما اظهار نظر صریحی درباره اطلاعیه دادن و یا ندادن نکردند.

وقتی صحبت‌های حضرت امام تمام شد، آقای نبوی از حضرت امام سؤال کرد: «با این سخنان، نظر شما چیست؟» حضرت امام با کمی ناراحتی دو باره همان مفاهیم قبلی را توضیح دادند. بهزاد نبوی می‌خواست از امام جواب مثبت بگیرد و دو سه بار این سؤال را تکرار کرد. هر بار که سؤال می‌کرد، امام ناراحت‌تر و گرفته‌تر می‌شدند و کم‌کم آن حالت پدرا نه از چهره ایشان رخت بریست. بار آخر که بهزاد نبوی سؤال کرد، حضرت امام با

ناراحتی بلند شدند و گفتند: «وقت نماز است. فرصت من تمام شد.» سپس بدون آنکه جوابی بدهند، جلسه را ترک کردند.

بر خلاف ابتدای جلسه، آخر جلسه با حالت ناراحت کننده‌ای تمام شد. از جلسه که بیرون آمدیم، آسید احمد آقا را دیدیم. بهزاد نبوی به ایشان گفت: «فلانی! ما نفهمیدیم چه شد. حضرت امام فرمودند که ما اطلاعیه بدهیم یا نه؟ اگر می‌شود شما یک طوری این مسئله را از حضرت امام بپرسید.» ایشان خدمت حضرت امام رفتند و مجدداً برگشتند و جوابی که دادند در همان راستا بود. خلاصه جواب نگرفتیم و آمدیم. در بین راه آقایان بهزاد نبوی و مرتضی الویری می‌خواستند طوری وانمود کنند که نظر حضرت امام در مورد اطلاعیه مثبت است. من و آقای پروین براین باور بودیم که حضرت امام این مسئله (بزرگداشت دکتر شریعتی) را از مسائل اختلافی و بالتبع حرام می‌دانند بنابراین از این جلسه نیز نتیجه‌ای گرفته نشد.<sup>۱۶</sup>

روایت مکتوب سازمان مجاهدین انقلاب از این دیدار که در تاریخ ۴ خرداد ۱۳۵۸ برگزار شد به این شرح است:

«هنگامی که به منظور تعیین موضع در قبال بزرگداشت دکتر شریعتی به حضورتان مشرف شدیم فرمودید هر کاری را که حتی احتمال بدهیم وحدت را به خطر می‌اندازد نباید انجام دهیم. پس از بیرون آمدن از محضر جنابعالی چون دو نفر از برادران احساس می‌کردند که شاید وضعیت و شرایط جامعه به‌گونه‌ای است که اگر ما سکوت کنیم موجب به خطر افتادن وحدت می‌شود، این موضوع را مجدداً با حجت‌الاسلام احمد آقا [خمینی] در میان گذاشتیم و ایشان برای استفسار در این خصوص خدمت شما رسیدند و برای ما چنین پاسخ آوردند که امام می‌فرمایند: «به هر حال منظور حفظ وحدت است، البته وحدت میان مسلمین. من در مورد شخصیت‌ها حرفی نمی‌زنم.»

با توجه به مسائل فوق عده‌ای از برادران نظر داشتند که امام امر به سکوت فرموده‌اند و برخی می‌گفتند نظر امام امر به وحدت است و سرانجام سازمان به‌رغم اختلاف نظر در این زمینه، اعلامیه‌ای را منتشر کرد خواهشمندیم چون این موضع موجب بروز اختلافاتی بین برادران شده است نظر خود را بیان فرمائید؟

امام خمینی: من می‌خواهم این اختلافات نباشد. رژیم سابق در اختلاف ایجاد کردن بین افراد خیلی ماهر بود. آن وقت اختلافات به نفع رژیم بود، و حالا به نفع مخالفان است. این

۱۶. سیدمحسن صالح، چریک‌های پشیمان، تهران؛ انتشارات کیهان، چاپ اول ۱۳۸۲، صص ۴۸-۴۷.

فصل دوازدهم: فراز و فرود سازمان □

صداهایی که بلند می‌شود اگر نگوییم همه، اکثراً غفلت می‌کنند و یا اینکه در بین آنها افرادی هستند که غرض دارند. باید همه با هم این وضع را به انتها برسانیم. البته الان بیشتر از سابق توطئه هست. سابق براین مسئله اتحاد نیروها برای توطئه‌گران یک مسئله ذهنی بود، ولی فعلاً عینی شده و آنها این را درک کرده‌اند، بنابراین توطئه در این شرایط بیشتر است. بسیاری از این احزاب یا مخالفند و یا اشتباه می‌کنند. بعضی‌ها هم غرض دارند و نمی‌خواهند ما به کار سازندگی برسیم. با هر کاری که ایجاد اتحاد نکند مخالفم.

سؤال: ما دیدیم اگر اعلامیه ندهیم ایجاد اختلاف می‌کند و چون گروه‌ها اعلامیه دادند ما هم اعلامیه صادر کردیم.

جواب: من در جزئیات صحبت نمی‌کنم.

سؤال: یعنی ما بزرگداشت نگیریم و در این جور مسائل وارد نشویم؟

جواب: امروز روز بزرگداشت نیست، روز پیشرفت است. مثلاً در مورد دکتر مصدق که بزرگداشت برگزار شد، اینها با اسلام مخالفند. این اقشار می‌خواهند یک جبهه را بزرگ کنند تا روحانیت را تضعیف کنند.<sup>۱۷</sup>

حسین فدایی نیز در خصوص این دیدار و دیگر زمینه‌های اختلاف در سازمان مجاهدین

انقلاب می‌گوید:

«حضرت امام فرمودند الان زمان بزرگداشت گرفتن نیست. مملکت نیاز به کار و کمک دارد. بروید کار کنید. برداشت بعضی دوستان از حضرت امام این بود که نباید این کار را انجام دهیم و نظر عمومی همین شد. در کمیته سیاسی آن زمان آقایان بهزاد نبوی و مصطفی تاج‌زاده غلبه داشتند. این را تصویب و اطلاعیه را صادر کردند. بعد مجلس مشورتی، آنها را توبیخ کرد که چرا چنین کاری را انجام دادند؟ این یک جرعه بود. قبل یا بعد از این هم جرعه دیگری در ارتباط با قهر کردن آقای طالقانی زده شد. در سازمان جلسه‌ای برگزار شد و آقای بهزاد نبوی گفت همان طور که امام بعد از حدود پنجاه سال درس خواندن مجتهد شده، من هم در کار سیاسی مجتهدم. یک جرعه هم در مورد ازدواج بهزاد نبوی زده شد. همه دوستان به او توصیه کردند ازدواج کند و او هم پذیرفت. دوستان دو سه جا برای خواستگاری رفتند و با یکی دو نفر مذاکره کردند، ولی وقتی به ایشان گزارش می‌دادند، رفتار غیرعادی از خود بروز می‌داد. بعداً فهمیدیم ایشان قبل از انقلاب نامزد داشته

۱۷. همان، صص ۴۹-۵۰.

و ازدواجی صورت گرفته است. بچه‌های سازمان حزب‌اللهی و طرفدار روحانیت، اینارگر و فداکار بودند و آقای بهزاد نبوی با فردی ازدواج کرده بود که از لحاظ ظاهری و حجاب با بچه‌ها تفاوت داشت. این مسائل و مسائل دیگر دست به دست هم دادند و حتی لغو عضویت و توبیخ آقای بهزاد نبوی تصویب شد که به دلیل فضای آن زمان و درگیری با مخالفین نظام، موضوع را مسکوت گذاشتیم.»<sup>۱۸</sup>

به هر روی اوج این اختلافات را می‌توان در این سخن بهزاد نبوی دید که در سازمان عده‌ای حمایت از شهید بهشتی در مقابل بنی‌صدر را امصادق دفع افسد به فاسد می‌دانستند! حتی کسانی در سازمان تفکر مطهری را التقاطی می‌دانستند. این سخنان بهزاد نبوی را برخی بعدها حدیث نفس خواندند.

محسن رضایی درباره اختلافات درونی سازمان مجاهدین انقلاب روایت می‌کند که در اولین دوره ریاست جمهوری، اعضای سازمان برای کاندیداتوری آیت‌الله خامنه‌ای به اجماع رسیدند. ایشان در پاسخ به نمایندگان سازمان مجاهدین انقلاب، شهید بهشتی را به عنوان کاندیدا توصیه کرد، ولی اعضای امت واحده، به‌خصوص بهزاد نبوی مانع از توافق سازمان مجاهدین انقلاب در حمایت از شهید بهشتی شدند.<sup>۱۹</sup>

البته حسن واعظی از اعضای اصلی شورای هماهنگی سازمان به گونه‌ای متفاوت به اختلافات می‌نگرد. وی اختلافات پیش آمده درباره روز کارگر و بزرگداشت علی شریعتی را اختلاف نظر طبیعی می‌داند که ممکن است در هر تشکیلاتی وجود داشته باشد و آغاز اختلاف نظر جدی در سازمان را نه در این مسائل، بلکه در مسئله نحوه ارتباط و تعامل با نماینده ولی فقیه در سازمان می‌داند.<sup>۲۰</sup>

### انتصاب نماینده امام

اختلافات مکرر موجب شد شکاف‌ها بیش از پیش در درون سازمان مشاهده شوند. گاهی گزارش فعالیت سازمان به امام، ارائه و نظر ایشان کسب می‌شد، اما چون ارتباط مستقیم با رهبری

۱۸. ائتلاف انشعاب انحلال، گزارشی از شش سال حیات سازمان مجاهدین انقلاب، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۱۳۸۸، ص ۳۱.

۱۹. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محسن رضایی، شماره بازیابی ۱۴۲۴۴.

۲۰. مهدی سعیدی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، از تأسیس تا انحلال، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول تهران ۱۳۸۵، ص ۱۲۲.

در دراز مدت امکان نداشت و سازمان لازم می‌دانست با امام ارتباط تشکیلاتی برقرار کند، طرح ارتباط غیرمستقیم از طریق نماینده در میان اعضای سازمان مطرح شد. در دوران مبارزه و تبعید امام، برخی از گروه‌ها از ایشان تقاضای نماینده کرده بودند. گویا این سابقه تاریخی، زمینه پیشنهاد درخواست نماینده را ایجاد کرد. این طرح در شورای مرکزی سازمان مطرح شد و پس از تصویب آن در شورای مرکزی، طرح برای اعلام نظر خدمت امام ارسال شد و ایشان هم موافقت فرمودند. پس از موافقت ایشان، بحث و گفت‌وگو پیرامون افراد و شخصیت‌های مورد نظر برای تصدی نمایندگی امام در سازمان بالا گرفت. شهید آیت‌الله بهشتی، شهید شاه‌آبادی و حضرات آیات امامی کاشانی، انواری، مهدوی‌کنی و راستی کاشانی از جمله گزینه‌های مورد بحث بودند. محمد سلامتی در این خصوص می‌گوید:

«بعضی از افراد از جمله خود من با این مسئله مخالف بودیم و می‌گفتیم به چنین شخصی نیاز نداریم و اگر لازم باشد، باید با امام تماس مستقیم داشته باشیم، اما بالاخره آن نظر تصویب شد و آقای راستی از سوی گروه منصورون معرفی و در شورای مرکزی تصویب شد. سازمان به خدمت امام رفت و پیشنهاد کرد که ایشان نماینده‌ای را معرفی کنند. بچه‌ها گفتند با آقای راستی موافقیم. نظر شما چیست؟ امام فرمودند آقای راستی کیست؟ توضیح داده شد و بعد امام پذیرفتند.»<sup>۲۱</sup>

فراز آخر سخنان او با توجه به مشی امام بسیار دور از ذهن است، زیرا با توجه به حضور آیت‌الله راستی و شاگردانش در دوران غربت امام خمینی در نجف، امام با آیت‌الله راستی کاشانی آشنا بودند. در صورتی هم که با ایشان آشنا نبوده باشند، بعید است فردی را که نمی‌شناختند به عنوان نماینده آن هم در سازمانی با مسئولیت‌های مهمی چون سازمان مجاهدین انقلاب برگزینند. آرمین آن جلسه را به شکل دیگری نقل می‌کند و مدعی است قرار بود نام فردی را نبریم، اما محمد باقر ذوالقدر به ارتباط پیش از انقلاب گروهش با آقای حسین راستی کاشانی اشاره کرد و امام ایشان را تایید و به عنوان نماینده فقهی و شهید مطهری را به عنوان نماینده سیاسی معرفی کردند. این بخش از سخنان او که قرار شد کسی را معرفی نکنیم با گفته سلامتی در تعارض است. بخش معرفی شهید مطهری نیز از سوی همفکرانش از جمله محمد صادق نوروزی رد شده است. آن شهید، در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸، اندکی پس از اعلام موجودیت سازمان و همزمان

۲۱. اختلاف انشعاب انحلال، گزارشی از ۶ سال حیات سازمان مجاهدین انقلاب، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۱۳۸۸ ص ۳۲.

با آغاز اختلافات به شهادت رسید، در حالی که تاریخ دیدار آنها با امام ۴ خرداد ۱۳۵۸ بوده است. مرتضی الویری نیز در کتاب خاطرات خود پاسخ امام به درخواست گروه را این گونه نقل می‌کند که آقای راستی فرد باتقوایی است. مسائل را به ایشان ارجاع دهید و از ایشان پرسید.<sup>۲۲</sup> محسن رضایی هم که پیش از پیروزی انقلاب با آیت‌الله حسین راستی کاشانی آشنایی داشت، درباره انتخاب نماینده امام در سازمان مجاهدین انقلاب می‌گوید:

«یک عده پیشنهاد کردند آقای بنی‌صدر رابط امام با سازمان باشد. یک عده هم معتقد بودند که از حوزه علمیه قم یک نفر رابط بشود. اوایل برای یکی دو هفته‌ای بنی‌صدر رابط بود و حتی یک جلسه هم تا شورای مرکزی پیش ایشان رفت، ولی بعد از چند هفته اول مشخص شد که بنی‌صدر نمی‌تواند رابط درستی باشد و سازمان خیلی زود از او فاصله گرفت. گزینه دوم آقای راستی کاشانی بود. در واقع تحمیلی در کار نبود.»<sup>۲۳</sup>

ظاهراً تعیین نماینده برای رفع اختلافات، خود از لحظه اول به موضوعی اختلافی تبدیل شد! جالب این که در انتساب سخنان متناقض در این خصوص، موسسه حفظ و نشر آثار امام، همواره سکوت اختیار کرده است، اما قطعاً امام به عنوان تصمیم‌گیرنده نهایی، آیت‌الله حسین راستی کاشانی<sup>۲۴</sup> را به عنوان نماینده خود در سازمان منصوب کردند. در این میان حضور بهزاد نبوی و محمد سلامتی در کابینه شهید رجایی و اجرای طرح واگذاری زمین که به بندج معروف شد، سبب رویارویی دو گروه از روحانیون شد. آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، آذری قمی، راستی کاشانی و احمد میانجی از مخالفین این طرح و شهید آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله منتظری از موافقین این طرح بودند. کشیده شدن این مسئله به درون سازمان، یکی دیگر از عوامل گسترده شدن اختلافات بود، اما شدت اختلافات در سازمان مجاهدین انقلاب بیش از آن بود که دشمن مشترکی مانند لیبرال‌ها یا بنی‌صدر بتواند آن را بپوشاند.

۲۲. نک: مهدی سعیدی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، از تأسیس تا انحلال، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۵، صص ۱۲۷-۱۲۸.

۲۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محسن رضایی، شماره بازبایی ۱۴۲۴۴.

۲۴. آیت‌الله حسین راستی کاشانی در سال ۱۳۰۶ در کاشان رفت و پس از گراندن تحصیلات ابتدایی داین شهر و مدت کوتاهی ترک تحصیل، برای کسب علوم دینی راهی حوزه علمیه کاشان و سپس قم شد. پس از گذراندن دوره سطح به نجف اشرف رفت و به مدت ۲۵ سال در این شهر به تدریس علوم حوزوی به‌خصوص تفسیر قرآن پرداخت. با ورود امام خمینی به نجف، راستی کاشانی درس خود را تعطیل و به همراه شاگردان در درس امام خمینی شرکت کرد. چند سال پیش از پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و پس از پیروزی انقلاب سمت‌های مهمی مانند عضویت در دفتر استفتانات امام خمینی، عضویت در شورایی عالی موقت اعزام قضات، نمایندگی امام در شورایی عالی مدیریت حوزه علمیه قم، ریاست شورایی عالی حوزه علمیه قم، عضویت در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره‌های اول و دوم از تهران را به عهده داشت.



حسین فدایی از سران جریان راست سازمان مجاهدین انقلاب در این باره می گوید:

«در ماجرای انفجار نخست وزیری و شهادت عزیزان رجایی و باهنر، طرح برخی ابهامات از سوی نیروهای انقلاب، فشار سنگینی علیه آقای بهزاد نبوی در جامعه شکل گرفت. آقای هاشمی رفسنجانی سعی کرد این فضا را آرام کند، لذا در همان زمان در یکی از خطبه‌های نماز جمعه به طرفداری از آقای بهزاد نبوی برخاست و محکم از او دفاع کرد. در تحلیل این خطبه‌ها در سازمان، آقای بهزاد نبوی گفت: «این شیخ می‌خواهد با این حرف‌ها مرا نمدمال کند.» که این اظهار نظر همان زمان هم باعث تعجب و شگفتی سایر اعضا شد. یکی از مسائل تأمل برانگیز در سازمان این بود که روزی دیدم مخالفان نماینده امام اصرار دارند مهدی هاشمی معدوم عضو رسمی سازمان مجاهدین انقلاب شود! این مسئله خیلی برای ما سنگین بود. گروه توحیدی صف قبل از این که با سازمان پیوند بخورد، دو جناح داشت. یک جناح تندرو که بیشتر به شهید محمد منتظری وصل بودند و جناح دیگری که اختلافات داخلی داشتند. تحلیل شهید محمد منتظری این بود که بهزاد نبوی انگلیسی است و قابل اعتماد نیست. در یک برهه از زمان جناح بهزاد نبوی حمله سنگینی را علیه شهید محمد منتظری و فکر و جریان او شکل دادند، اما بعداً دیدیم که که این جریان برعکس شد و آمدند و گفتند که سید مهدی هاشمی را که آن زمان‌ها خود را خیلی نزدیک به محمد منتظری نشان می‌داد، عضوگیری کنیم و این برای ما ثقیل بود که این دو نظر با هم نمی‌خواند و معنی نمی‌دهد. به هر حال مسئله با مخالفت جدی دوستان منتفی شد.

عده‌ای در سازمان شهید مطهری و شهید بهشتی را اصلاً قبول نداشتند و سعی می‌کردند حرف‌هایشان علیه نیروهای انقلاب و حتی علیه شهید بهشتی و شهید مطهری نماد بیرونی پیدا نکنند، لذا همواره در شکل بیرونی ظاهر را حفظ می‌کردند و هیچ‌گاه صادقانه برخورد نمی‌کردند. در مورد شهید بهشتی و حزب جمهوری اسلامی هم همان موضعی را که بسیاری از مخالفین می‌گرفتند، به صورت شوخی و جدی مطرح می‌کردند. اینها حتی حاضر نبودند در پاسخ به سؤال‌ها و نامه‌های مردم از متن کتاب‌های شهید مطهری استفاده شود و می‌گفتند ما خودمان نظر داریم و عجیب آن که تلاش می‌کردند تبلیغ کنند ما مخالف شهید بهشتی و شهید مطهری هستیم و حتی در شوخی‌هایشان به زشتی شهید بهشتی را «راسپوتین» می‌خواندند. در موضع‌گیری‌هایشان و زمانی که مردم سؤال می‌کردند نظر شما (سازمان مجاهدین انقلاب) چیست؟ دیدگاه‌های شریعتی را مطرح می‌کردند. دوستانی

مثل آقای حسن حمیدزاده در روابط عمومی سازمان هم که دیدگاه‌های شهید مطهری را مطرح می‌کرد، با او برخورد می‌کردند، چون امام فرموده بودند مطهری پاره تن من است و کتاب‌هایش را بدون استئنا بخوانید. البته آنها برخورد آشکار نداشتند، اما با موضع‌گیری‌ها و نوع پاسخ به نامه‌ها و... مواضعشان کاملاً مشهود بود.

آقای محمدسلامتی کتابی به نام «پنج اصل»، نوشته بود که می‌خواستند به نام سازمان چاپ کنند، حزب‌اللهی‌های سازمان، اجازه ندادند. نماینده ولی‌فقیه کتاب را خواند و گفت که این کتاب خط به خطش ایراد و انحراف دارد این کتاب بعدها در مشهد و در دفتر شهرستان چاپ شد که تخلفی جدی بود و قرار شد که با این کار برخورد شود. در جلسه شورای مشورتی هم صحبت شد که چرا این تخلف صورت گرفته است؟<sup>۲۵</sup>

### بهانه‌جویی

پس از معرفی آیت‌الله راستی‌کاشانی به عنوان نماینده امام، جریانی در سازمان که این انتخاب را همسو با افکار خود نمی‌دید، آن را برنتافت و زمزمه مخالفت را آغاز کرد. از این نقطه شکل‌گیری سه جریان در سازمان آشکارتر شد: جریان موسوم به چپ که در رأس آن افرادی چون بهزاد نبوی، محمد سلامتی، فیض‌الله عرب‌سرخ، هاشم آغاچری، مصطفی تاج‌زاده، علی‌رضا شجاعی‌زند، پرویز قدیانی، مهدی نیکدل و محسن آرمین قرار داشتند. جناح موسوم به راست که محسن رضایی، حسین فدایی، حسین رضایی، عبدالحسین روح‌الامینی، حسین زیبایی‌نژاد، مجتبی شاکری و محمدباقر ذوالقدر آن را نمایندگی می‌کردند و جناح میانه که از برجسته‌ترین چهره‌های آن می‌توان به مرتضی الویری، رضا بصیرزاده، حسین صادقی و محمدرضوی اشاره کرد که البته این جناح بیشتر متمایل به جریان چپ بود. اما محسن رضایی معتقد است که سردرسته جریان راست، محمدباقر ذوالقدر و سردرسته جریان چپ بهزاد نبوی بود و در این میان او و حسن واعظی که آن موقع از مسئولین ارشد اطلاعات سپاه بودند، سران جریان سوم بودند.<sup>۲۶</sup>

اختلافات این سه جریان با عزل ابوالحسن بنی‌صدر و حذف جریان ضدانقلاب، شکل جدی‌تری به خود گرفت و زمینه را برای بروز علنی تضادهای درونی اعضای سازمان آماده

۲۵. ناگفته‌هایی از سازمان مجاهدین انقلاب، گفتگو با حسین فدایی، سایت رجانیوز، ۲۱ بهمن ۱۳۸۷، شماره خبر ۲۴۵۳۴.

Rajanews.com

۲۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محسن رضایی، شماره بازیابی ۱۴۲۴۴.

فصل دوازدهم: فراز و فرود سازمان □

ساخت. عمده شکاف‌های ایجاد شده ناشی از اختلاف برداشت‌های فکری و قرائت‌های متفاوت در سازمان بود. محسن رضایی، فرمانده وقت کل سپاه پاسداران اولین شخصی بود که در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۰ از عضویت در سازمان مجاهدین انقلاب استعفا داد. رضایی که مخالف وزیر کشور شدن بهزاد نبوی بود و پس از مخالفت جناح چپ سازمان با وزرات بازرگانی حبیب‌الله عسگرآلادی سرخورده شده بود، در نامه‌ای با اشاره به این دو مورد نوشت که تعصب سازمانی بعضی اعضا، نفوذ مایه‌های نهضت آزادی و تفکر روشنفکری در بعضی از برادران، ترجیح مصالح سازمان بر مصالح حکومتی و ایجاد اختلاف در خط امام از دلایل استعفای اوست. او همچنین با لحن تند یادآور شد که سازمان مجاهدین اعضای خود را مجبور می‌کند تا در هر ارگانی که فعالیت می‌کنند، گزارش کار خود را به سازمان هم بدهند، حتی اگر مسائل سری باشند.

در پاسخ به این استعفانامه، شورای هماهنگی سازمان که در اختیار جناح چپ سازمان بود جوابیه‌ای تندتر صادر و اعلام کرد که استعفای رضایی مورد قبو واقع شده، اما قبل از طرح استعفای اخیر، مسئله لغو عضویت محسن رضایی در دستورکار بوده است! متن نامه محسن رضایی که به‌خوبی ایرادات و شبهات مطرح شده درباره عملکرد سازمان مجاهدین انقلاب در سه سال اول فعالیتش را نشان می‌دهد، به این شرح بود:

«برادران عزیز شورای مشورتی

از مدت یک سال و نیم پیش که استعفای موقت کردم و سازمان نپذیرفت، مسائلی را یادآوری کردم که متأسفانه یا توجهی به آنها نشد یا اقدام ضعیفی در جهت رفع آنها صورت گرفت. اکنون که بار دیگر احساس کرده‌ام نمی‌توانم ارتباط خود را با سازمان حفظ کنم، پس از دادن توضیحاتی شفاهی به رابطم با سازمان، ارتباطم را قطع کرده‌ام. دلایل این کار مسائل زیر است:

اساسی‌ترین مسئله برای من حفظ امنیت انقلاب است و تازمانی که پایه‌ها و اساس جمهوری اسلامی استقرار لازم را نیافته‌اند، از این ناحیه احساس خطر می‌کنم و لذا بر خود واجب می‌دانم که نیرویم را در این جهت صرف رضای خداوند بکنم و چون سپاه پاسداران ارگانی است که این آرمان را دارد، لذا در سپاه مشغول می‌شوم و به کارم ادامه خواهم داد و چون حجم کار روزمره من زیاد است، دیگر قادر نیستم که انتظارات سازمان را برآورده کنم.

دومین مسئله، مسائل درونی سازمان است:

الف) تعصب سازمانی بعضی از اعضا و سازمان را محور قرار دادن و اصیل‌ترین حرکت دانستن.

ب) بعضی از برادران که مایه‌های نهضت آزادی و تفکر روشنفکری دارند، بهای لازم را به روحانیت نمی‌دهند و در آینده اثرات این مسئله روشن خواهد شد، زیرا رهبری انقلاب باید به دست روحانیت و مرجعیت باشد و حال آن که افرادی قصد قبضه کردن این پایگاه را دارند.

ج) سازمان تا کنون نتوانسته هدایت سیاسی خوب و به‌موقع برای مردم و اعضای خودش داشته باشد و در زمان بنی صدر افراط‌کاری‌هایی شد و اقدامات سیاسی عجولانه‌ای انجام شدند که حتی باعث ناراحتی امام هم شد.

د) ترجیح مصالح سازمان بر مصالح حکومتی و اجبار به اعضای خود در ارگان‌های اجرایی به این که در انجام امور حتماً باید نظر سازمان را اعمال کنند و حتماً باید به سازمان گزارش کار بدهند، حتی مسائل سری باشند، حال آن که این جریان غیرشرعی است.

ه) خط مشی و استراتژی سازمان در حالی که در کنار حکومت قرار دارد و به موازات آن در حرکت است، هیچ مشخص نیست، به همین دلیل در مقابل حوادثی که آنها را پیش‌بینی نکرده است، احساس تکلیف نمی‌کند و این از کارآئی سازمان کم کرده و به حکومت در رفع حوادث کمک نمی‌کند. اگر چه سازمان سعی می‌کند که از کمک‌هایش به حکومت، اعتبار و رشدی برای خود به وجود آورد، اما به دلیل عدم پیش‌بینی حوادث آینده، احتمالاً آثار ناشی از این عملکرد را خواهد دید.

و) سازمان با اصرار در بعضی از امور باعث ایجاد اختلاف در خط امام شده است، از جمله وزیر کشور شدن بهزاد نبوی و مخالفت با وزارت بازرگانی آقای عسگرآولادی.  
ی) همیشه از ابتدای انقلاب تا کنون سه گروه از مبارزین علیه رژیم سلطنتی قادر نبودند آن طور که باید ضروریات انقلاب را درک کنند و با انقلاب تطبیق صحیح و کامل یابند که عبارتند از:

۱. گروهی که در خارج از کشور بودند و با پیروزی انقلاب به میدان آمدند.

۲. گروهی که در زندان بودند و با پیروزی انقلاب آزاد شدند.

۳. گروهی که در احزاب و سازمان‌های سیاسی بودند و با پیروزی انقلاب به آن معتقد شدند. این گروه‌ها که در خط امام هم هستند، متأسفانه به‌رغم علم و داشتن برجستگی‌ها و ویژگی‌های سیاسی یا ضدانقلاب شده و یا به انقلاب ضربه زده‌اند. متأسفانه خط سازمان را برادرانی که در گروه‌های فوق بودند، تعیین می‌کنند و به دلیل داشتن علم و ویژگی‌های سیاسی، بر تصمیم‌گیری‌های سازمان تأثیر مشخصی دارند که قطعاً در آینده سازمان ایجاد

اشکال خواهد کرد.

پیشنهاد:

به نظر من دو راه حل در مقابل سازمان قرار دارند:

۱. سازمان در مسیر حرکت انقلاب قرار گیرد، فعالیت‌های سیاسی را قطع و اعضای خود را در ارگان‌های حکومتی توزیع کند.

۲. با حزب جمهوری اسلامی سریعاً یک جبهه واحد اسلامی تشکیل دهد و مسائل زیر را در درون تشکیلات حل کند.

۳. تعیین هر چه سریع‌تر خط مشی سازمان و استراتژی آن با در نظر گرفتن مسائل زیر:  
الف) خطری که در ابتدای تشکیل سازمان برای انقلاب وجود داشت و سازمان برای تحقق آن یعنی هدایت سیاسی اجتماعی بر اساس خط امام به وجد آمد، به مقدار زیادی حل شده است و حکومت و ارگان‌های آن اعتبار لازم برای ادامه آن را پیدا کرده‌اند.

ب) حل تناقض کار اجرایی در ارگان‌های حکومتی و کار سازمانی و نیاز حکومت به اعضای کارا و نگهداشتن برادران در مسائلی که هنوز قادر به حل آنها نشده‌اند از جمله تدوین مسائل اعتقادی.

ج) نقش بیشتر به نماینده امام دادن و تعیین خط سیاسی سازمان.

د) تعیین موضع صحیح نسبت به نقش سیاسی و اجتماعی روحانیت و تلاش در جهت تقویت آن.

ه) تعیین تکلیف شرعی برای تعیین حقوق سازمانی نسبت به حقوق حکومتی.

البته من معتقد بودم که با وجودم در سازمان می‌توانستم به دلیل پذیرش برادران قوی، اختلافات را با شما در مدتی اگرچه طولانی حل کنم، ولی به دلیل احساس ضرورت کار در سپاه، دیگر قادر نبودم که به سازمان بیایم...»<sup>۲۷</sup>

### جدال در باره نماینده امام

به هر روی پس از انتصاب آیت‌الله راستی‌کاشانی، بهانه‌جویان تمام توان خود را به کار گرفتند تا شخص دیگری را جایگزین وی کنند. طراحان این سناریو با طرح این مسئله که ایشان وقت کافی

۲۷. مهدی سعیدی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، از تأسیس تا انحلال، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۵، صص ۱۳۷-۱۴۰.

ندارد و نمی‌تواند به شکلی مفید در سازمان فعالیت کند، سعی کردند خدمت امام برسند و ایشان را از این انتخاب بازدارند. مسئولان سازمان، در روز سیزدهم مهرماه ۱۳۶۰ به حضور حضرت امام رسیدند. در این دیدار برخی از اعضای سازمان تلویحاً دو درخواست را مطرح کردند. نخست تعویض نماینده امام و دیگر آنکه دو نماینده در سازمان تعیین شوند که یکی نماینده امام در امور سیاسی و دیگری در مسائل فقهی باشد، اما بنیانگذار هوشیار انقلاب اسلامی فرمودند:

«خیر، من آقای راستی را تا ایشان اعراض نکرده باشد، عوض نمی‌کنم. ایشان نگفته‌اند وقت ندارم. ایشان فرد فاضل و مهذب هستند. من به ایشان می‌گویم، شما هم بگویید که فعال‌تر برخورد کنند.»<sup>۲۸</sup>

پس از آن، اعضای سازمان به دیدار آیت‌الله راستی رفتند. ایشان در این دیدار بر این نکته تأکید کرد که از گذشته انتقاداتی نسبت به مسائل سازمان وجود دارد و تا زمانی که رفع نشوند، نمی‌توان تشکیلات سازمان را به صورت کلی تأیید کرد. این سخن نماینده امام، مسئولین سازمان را برانگیخت و با اصرار فراوان از ایشان خواستند تا نظرات اصلاحی و انتقادات خود را مطرح کنند تا آنها بپذیرند و بدانها عمل کنند. اصرار برخی از اعضای سازمان سبب شد تا راستی کاشانی نظرات اصلاحی خود را با مسئولین سازمان در میان بگذارد، اما برخلاف انتظار، جناح مخالف نماینده امام در سازمان که قبلاً برای شنیدن هرگونه انتقادی اعلام آمادگی کرده بود، از دادن نوار سخنرانی‌ها و بیانات نماینده امام به اعضا و مرتبطین سازمان خودداری و به انتقادهای وی را بایکوت کرد.

در ادامه جریان چپ در سازمان اقدامات مخالفت‌گونه خود با نماینده امام به اشکال دیگری دنبال کرد. در یکی از مراحل آنها ادعا کردند که بین نظر و حکم نماینده امام فرق است و ما فقط احکام امام را لازم‌الاتباع می‌دانیم نه نظرات نماینده ایشان را. این روند تا آنجا ادامه پیدا کرد که آنان رسماً اعلام کردند آقای راستی نماینده امام نیست، بلکه امام فرموده رابط است و بر این اساس هیچ یک از گفته‌هایش لازم‌الاتباع نیست و کار ایشان صرفاً نظرات است. با این وضعیت، همه نظرات و انتقادات نماینده امام، دخالت در امور سازمان تلقی شد.

حسین فدایی درباره این برهه از تاریخ سازمان مجاهدین انقلاب می‌گوید:

«در این مقطع اینها شروع کردند به بررسی این که اصلاً ولی فقیه و امام نماینده در سازمان دارد یا ندارد، نظارت یعنی چه؟ نظارت چه طور است؟ حق نظارت چیست؟ اصلاً نظارت

۲۸. سید محسن صالح، چریک‌های پشیمان، انتشارات کیهان، چاپ اول تهران، ۱۳۸۲، ص ۷۸.

فصل دوازدهم: فراز و فرود سازمان □

است یا دخالت؟ همان طور که آقای راستی نماینده ولی فقیه است، آقایان موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی و امامی کاشانی هم نماینده ولی فقیه هستند و می‌رفتند و دیدگاه‌های این اشخاص را که فکر می‌کردند با نظرات آیت‌الله راستی تفاوت دارد پیدا می‌کردند و یا اطلاعات غلط می‌دادند و آن نظرات را به صورت اطلاعیه در سازمان و حتی رسانه‌ها مطرح می‌کردند، یعنی برای تطهیر خود سعی می‌کردند ثابت کنند بین علما اختلاف است یک غائله مسخره‌ای را به راه انداختند.

اینها در حوزه سیاسی هم چند تحلیل داخلی دادند که یکی موضع‌گیری در مورد فرمان هشت ماده‌ای امام بود و عنوان جلسه را پیامدهای مثبت و منفی نظر امام گذاشتند. من در آن جلسه گفتم یعنی چه؟ چرا این طور برخورد می‌کنید؟ این تحلیل هم غائله‌ای شد. تحلیل دیگری که دادند این بود که روحانیون، طرفداران و شاگردان امام دو جناح هستند. یک جناح طرفدار سرمایه‌داران و یک جناح طرفدار مستضعفین هستند. جامعه روحانیت مبارز تهران طرفدار مستضعفین و جامعه مدرسین طرفدار سرمایه‌داران هستند. می‌خواستند بگویند که آقای راستی هم در گروه دوم است. سیستم داخل تشکیلات داشت به صورت غیرمستقیم به هم می‌خورد. می‌خواهم بگویم هم در حوزه سیاسی و اعتقادی و تشکیلاتی و هم در حوزه تبعیت‌پذیری سنالات جدی به وجود آمدند.<sup>۲۹</sup>

حسین زیبایی نژاد هم در باره اختلافات گسترده در سازمان مجاهدین انقلاب می‌گوید:

«آیت‌الله راستی از یک مقطعی احساس کردند که بعضی از برادرها در تحلیل‌های سیاسی‌شان تفسیر به رأی و به بعضی از فقها یا آقایان انتقاداتی می‌کنند که صحیح نیستند، لذا گفتند می‌خواهم وقت بیشتری روی سازمان بگذارم و قبل از انتشار، تحلیل‌ها را بیاورید تا من ببینم، بعد منتشر کنید. از موقعی که فرار شد ایشان وقت بیشتری روی سازمان بگذارند و به کار برادرها نظارت بیشتری کنند، اختلافات بیشتر شد و افراد دو گروه شدند. یک گروه معتقد بودند نظارت نماینده ولی فقیه بر سازمان باید بیشتر باشد، چون ما بسیاری از مسائل را نمی‌دانیم و باید سؤال و بر اساس نظرات تایید شده عمل کنیم. گروه دوم خود را چندان مقید به این امر نمی‌دانستند و به نوعی اقتصاد دولتی شبیه به اقتصاد سوسیالیستی معتقد بودند و می‌گفتند مسائل سیاسی ربطی به مسائل فقهی ندارد. آنان به تقلید اعتقاد نداشتند و

۲۹. ناگفته‌هایی از سازمان مجاهدین انقلاب، گفتگو با حسین فدایی، سایت رجانیوز، ۲۱ بهمن ۱۳۸۷، شماره خبر ۲۴۵۳۴  
Rajaneews.com

می گفتند ما بز اخفش یا شیعه تنوری نیستیم که هر چه گفتند بگوییم چشم. از همان موقع معلوم بود که این گروه تحت تأثیر افکار روشنفکری ای هستند که رگه‌های آن را قبلاً هم در روشنفکران دیگر دیده بودیم و در سازمان انشعاب به وجود آمد. عده‌ای ماندند و از آقای راستی تبعیت کردند، ولی رفقای آقای بهزاد نبوی و آقای الویری از سازمان استعفا دادند و رفتند. البته بعدها فکر می‌کنم بعد از ۷۰ بود تغییری در اسم سازمان دادند و آن را دوباره احیا کردند. حالا بعد از گذشت چندین سال از آن موقع می‌بینیم که انحرافی را که آن موقع در این افراد می‌دیدیم و فکر می‌کردیم با اسلامی که امام منادی آن بودند، چندان سرسازش ندارند، درست تشخیص داده بودیم. آقای آغاچری، رسماً بحث جدایی دین از سیاست را مطرح کرد و آقایان دیگر مجاهدین انقلاب، در تحلیل‌هایشان اصل ولایت فقیه را به شکلی که در قانون اساسی آمده و نیز بسیاری از آنان اصل دخالت دین در سیاست و نهاد روحانیت را قبول ندارند. ما به دنبال اصلاح این مسائل بودیم، ولی توانستیم آن را اصلاح کنیم و منجر به انشعاب شد.<sup>۳۰</sup>

به هر روی اقدامات تخریبی جناح چپ سازمان و مقاومت سرسختانه جناح راست کار را به جایی رساند که آیت‌الله راستی کاشانی در ۱۸ فروردین ۱۳۶۱ به محضر امام شرفیاب شد و گزارشی از تخریب‌های علیه خود ارائه کرد و در عین کسب تکلیف از امام خواست تا این مسئولیت را به شخص دیگری واگذار کنند. حضرت امام نیز با رد این درخواست فرمودند: «حتماً خود شما باید باشید و غیر از شما صلاح نیست، چون شما به امور سازمان آشنا هستید. به کارتان ادامه دهید. بیش از پیش با هم باشید و بیشتر و بهتر از قبل کارتان را انجام دهید. نظارتان را هم بیشتر کنید تا ببینم با اینها باید چه کرد.»

نماینده امام پیرو این دیدار، در اول اردیبهشت همان سال، یک هفته پس از لغو شورای مرکزی قبلی سازمان که تحت عنوان مجلس مشورتی فعالیت می‌کرد، حسین فدایی، محسن اخوت، عبدالعلی علی‌عسکری، محمد فیاض، جعفر الله‌وردی، عبدالحسین روح‌الامین و حمیدرضا کاتوزیان را به عنوان شورای مسئولان سازمان معرفی کرد. حسین فدایی درباره ریشه‌های شکل‌گیری شورای منتخب آیت‌الله راستی کاشانی می‌گوید:

«در مسائل فکری و رعایت ضوابط دینی، در مسائل تشکیلاتی و سیاسی و خلاصه در همه زمینه‌ها، ابهامات زیادی انباشته شدند و تقریباً برای بدنه سازمان که همه مرید و

۳۰. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با حسین زیبایی‌نژاد، شماره بازیابی ۱۱۶۸۳.



فصل دوازدهم: فراز و فرود سازمان □

مطیع و گوش به فرمان امام و حزب الله بودند، روشن شد که گروه امت واحده چه خطی دارد. در این مقطع یعنی نیمه دوم سال ۶۰، اکثریت بدنه سازمان چه در مرکز و چه در شهرستان‌ها یکپارچه و یکدست شدند و ۱۰، ۱۵ نفر طرفدار بهزاد نبوی و چند نفری هم با آقای الویری که روی هم ۲۰ نفر نمی‌شدند، اما کارهای اصلی سازمان هم دستشان بود، یا به صورت طبیعی و در نظام رأی‌گیری یا باید خودشان را با سازمان تنظیم می‌کردند و یا رأی نمی‌آوردند و حذف می‌شدند. ما تصمیم گرفتیم در ۱۴ فروردین سال ۶۱، جلسه مجمع عمومی را با حضور نماینده ولی فقیه برگزار و این دعوا را تمام کنیم. از طرفی بنده در اواخر سال ۶۰ به جبهه رفتم، اما قبل از این که بروم، خدمت نماینده ولی فقیه رفتم و مسائل سازمان را به ایشان گفتم که نظر امام این است که ما به سازمان بیایم و شما هم نماینده ایشان و برای ما و تشکیلات، حجت هستید.

یک هفته مانده عملیات فتح المبین، یعنی اواخر ۱۳۶۰ به جبهه رفتم و عملیات فتح المبین در فروردین ۶۱ شروع شد. قرار بود عملیات زودتر شروع شود، ولی عراقی‌ها پاتک زدند و عملیات دو سه روز عقب افتاد. آقای راستی برای ما پیغام فرستادند که من با حضرت امام صحبت کرده‌ام و امام فرموده‌اند که جبهه شما اینجاست. شهید اخوت آمد و پیغام آقای راستی را آورد و گفت شما باید سریع برگردید. ما هم برگشتیم و در نشست عمومی جلسه ۱۴ یا ۱۷ فروردین سال ۶۱ سازمان شرکت کردیم.

اتفاق مهمی که قبل از آن افتاد و در اسفند سال ۱۳۶۰ افتاد این بود که حضرت امام فرمان دادند کسانی که عضو گروه‌های سیاسی و در عین حال در نهادهای نظامی هستند، باید یکی را انتخاب کنند، یا بیایند در نهاد نظامی بمانند و از گروهشان بیرون بیایند و یا اگر مایلند عضو گروهشان بمانند، از نهادهای نظامی بیرون بیایند. اینها این موضوع را به عنوان برگ برنده خود گرفتند. این موضوع در آخر اسفند سال ۶۰ مطرح شد و کنگره و مجمع عمومی در فروردین سال ۶۱ برگزار شد. اکثر بچه‌های سازمان در سپاه و کمیته بودند و از آقای راستی پرسیدند حالا ما چه کار کنیم؟ آیت‌الله راستی فرمودند: «تشکیلات برای این است که به حکومت کمک کند، همه‌تان به سپاه بروید.» معنایش این بود که وضع و تعادل سیاسی ما به هم خورد، یعنی ما که اکثریت قاطع بودیم یکمتر به اقلیت تبدیل شدیم، به خصوص که کادرهای اصلی می‌رفتند و این بسیار موضوع مهمی بود. آقای راستی فرمودند در عین حال که دوستان به سپاه یا کمیته می‌روند، ولی در این نشست عمومی

شرکت و نظراتشان را مطرح کنند و بعد بروند. دوستان آقای نبوی گفتند که این ضد حرف امام است و شما با امام مخالفید و در این خط تبلیغات می‌کردند. ما برای این که شبهه‌ای نباشد، مسئله را با آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، نماینده ولی فقیه در سپاه مطرح کردیم و ایشان گفتند اشکال ندارد. در جلسه شرکت کنید و نظر من، نظر آقای راستی است.

به این ترتیب اینها دیگر نتوانستند این موضوع را ادامه بدهند و لذا جلسه برگزار شد و از ساعت ۷ یا ۸ صبح تا ساعت ۱۰ یا ۱۱ شب طول کشید و آقای راستی از اول تا آخر جلسه حضور داشت. در آنجا هم موضعی که آقای راستی گرفت روشن بود و کاملاً معلوم شد که مسیر سازمان باید چگونه باشد، اشکالات فکری روشن شدند و دیگر کار به رأی‌گیری نکشید و جلسه تمام شد، ولی آنها باز ادامه دادند و در نتیجه بسیاری از دوستانی که از سابقه و توانایی بالایی برخوردار بودند رفتند و عضو نیروهای مسلح شدند. آقای نبوی و دوستانش فکر کردند ما از اکثریت افتاده‌ایم و لذا به روششان ادامه دادند. البته ما باز هم در اقلیت نبودیم، ولی اکثریت قاطع قبل را نداشتیم. آقای راستی برای حل از اختلافات شورائی را انتخاب کرد و چند نفر از جمله شهید محسن اخوت، حمیدرضا کاتوزیان، عبدالحسین روح‌الامینی، علی عسگری، مجتبی شاکری، مجتهدی، صراف‌پور و بنده انتخاب شدیم و این شورا شروع به فعالیت کرد، ولی اینها آمدند و برای انتخابات یک مجمع عمومی گذاشتند و خودشان به صورت جداگانه شروع به فعالیت کردند و خلاصه یکی دو سالی دعوای داخلی ادامه داشت.»<sup>۳۱</sup>

حمیدرضا کاتوزیان این روایت را تأیید می‌کند و می‌گوید:

«اکثریت سازمان طرفدار نماینده ولی فقیه بودند و امام در آن زمان فرموده بودند کسانی که در سپاه، کمیته انقلاب اسلامی مشغول خدمت هستند نباید فعالیت حزبی داشته باشند. با این فرمان امام بخش اعظمی از نیروها از سازمان جدا شدند. آیت‌الله راستی کاشانی گفت که آقایان فقط می‌توانند رأی بدهند. آنها می‌خواستند سازمان را با دسیسه به سمت دیگری هدایت کنند، ولی نماینده امام با انحلال شورای مرکزی و تشکیل شورای موقت متشکل از بنده، حسین فدایی، عبدالحسین روح‌الامینی، مجتهدی، مجتبی شاکری و علی عسگری توطئه آنها را خنثی کرد.»<sup>۳۲</sup>

۳۱. ناگفته‌هایی از سازمان مجاهدین انقلاب، گفتگو با حسین فدایی، سایت رجانوز، ۲۱ بهمن ۱۳۸۷، شماره خبر ۲۴۵۳۴. [rajanews.com](http://rajanews.com)

۳۲. گروه امت واحده در جریان انشعاب سازمان مجاهدین نقش زیادی داشت، سخنرانی حمیدرضا کاتوزیان، خبرگزاری

فصل دوازدهم: فراز و فرود سازمان □

پس از تعیین این شورا که به «شورای منتخب آیت‌الله راستی» شهرت یافت، جریان معارض در سازمان نه تنها از همکاری با آن امتناع کرد بلکه در مقابل آیت‌الله راستی صراحتاً اعلام موضع کرد و فرمان نماینده امام را لازم‌الاتباع ندانست.<sup>۳۳</sup> در ادامه درگیری‌ها آیت‌الله موسوی اردبیلی از سوی امام خمینی مأمور شد تا با سه طیف سازمان گفتگو کند. ابتدا از سوی امام خمینی به آیت‌الله موسوی اردبیلی پیشنهاد شد که خود داوری میان سه گروه را به عهده گیرد که این مسئله از سوی آیت‌الله موسوی اردبیلی رد شد. سه گروه نیز پس از جلسات متعددی در سه بیانیه به تشریح مواضعشان پرداختند. در این بیانیه‌ها سه گروه اتهامات شدید و غلیظی نثار رقبای خود کردند.<sup>۳۴</sup> در تابستان ۱۳۶۱، معارضین نماینده ولی‌فقیه در سازمان مجاهدین که با استعفای کامل و رسمی پاسداران عضو سازمان مانند محمدباقر ذوالقدر و حسین زیبایی‌نژاد (نجات) و خروج افرادی مانند محسن آرمین، مصطفی تاجزاده، مرتضی الویری و هاشم آغاچری از نهادهای نظامی و امنیتی، خود را در اکثریت نسبی می‌دید، دست به کودتا زد. ابتدا در ۱۷ تیرماه ۱۳۶۱، ۴۰ نفر از اعضای سازمان با عنوان ۷۰ درصد اعضای سازمان نامه‌ای خطاب به آیت‌الله راستی کاشانی نوشتند و در آن خواستار انتخابات آزاد و تفاهم برای رفع مشکلات شدند. مهدی نیکدل، فیض‌الله عرب سرخی، حسین عابد، غلامرضا بصیرزاده، محمد خوشنویسان، جواد قدیمی‌ذاکر، محمد صادق نوروزی، هاشم آغاچری، محسن آرمین، پرویز قدیانی، احمد لطیفی، فاطمه نعمت‌زاده، بهزاد نبوی، حسن طریقیان، حسن منتظر قائم، علی سخی، محمد سلامتی، بهنام شریفی، محسن شریعتمداری، زهرارحیمی، باقر تحویل‌زاده، مرتضی الویری، مهین الویری، جلال احمدی، احمد فهیمی، جواد شریفی، مصطفی تاجزاده، علی قنادها، محمد پیرو رضوی، حمید رضا خزایی، محمد موسوی و زهرا بصیرزاده این نامه را امضا کرده بودند. درخواست آنها برای تشکیل جلسه با مخالفت آیت‌الله راستی کاشانی رو به رو شد و نماینده امام در سازمان مجاهدین انقلاب صراحتاً اعلام کرد که حتی کسانی که به نظارت من معتقدند، نباید در این جلسه شرکت کنند؛ اما جریان معارض در ۲۱ تیرماه ۱۳۶۱ مجلس مشورتی را که توسط آیت‌الله راستی کاشانی منحل شده بود، دو باره به رسمیت شناخت. در این شورا محسن آرمین، مرتضی الویری، رضا بصیرزاده، نادر طبیب‌زاده، پرویز قدیانی، حسن منتظر قائم، صادق نوروزی و مهدی

فارس، ۷ آذر ۱۳۸۶، شماره خبر ۸۶۰۹۰۶۰۷۲۲. Farsnews.com

۳۳. مهدی سعیدی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از تأسیس تا انحلال، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ

اول ۱۳۸۵، ص ۱۷۲.

۳۴. همان، صص ۱۷۳-۱۸۱.

نیکدل حضور داشتند. محمد باقر ذوالقدر و حسین زیبایی نژاد با توجه به عضویتشان در سپاه، از سازمان لغو عضویت شده بودند. این مسئله سبب ایجاد تصمیم‌گیری دوگانه در سازمان شد و محل نزاع آنها فرمایشات امام خمینی به بهزاد نبوی بود.

چند هفته بعد و در ۸ مرداد ۱۳۶۱ با دعوت یاران بهزاد نبوی، مجمع عمومی بدون حضور آیت‌الله راستی کاشانی تشکیل شد و در انتخاباتی غلامرضا بصیرزاده، مرتضی الویری، صادق نوروزی، محسن آرمن، محمد پیرو رضوی، بهزاد نبوی، حسن منتظر قائم، باقر تحویل‌زاده، مصطفی تاج‌زاده و پرویز قدیانی به عنوان اعضای شورای منتخب برگزیده شدند. بلافاصله بعد از این جلسه آیت‌الله راستی کاشانی این تصمیم را فاقد مشروعیت می‌خواند.

در ادامه، جریان مخالف نماینده امام خمینی با اصرار زیاد خواستار ملاقات با امام شد، اما امام موافقت نکردند و آیت‌الله موسوی اردبیلی را از جانب خود برای شنیدن نقطه نظرات موافق و مخالف تعیین کردند. این معرفی دستاویزی شد تا جریان موسوم به چپ با هدف حذف نماینده امام شایع کند که ماموریت آیت‌الله موسوی اردبیلی موقتی نیست، اما در ۱۸ مرداد ۶۱، این خبر از سوی آیت‌الله موسوی اردبیلی تکذیب شد. انتقال نظرات آیت‌الله موسوی اردبیلی نیز که به جناح چپ سازمان نزدیک‌تر بود، تغییری ایجاد نکرد و امام همچون گذشته بر نمایندگی آیت‌الله راستی تأکید کردند، اما این واقعیت برای برخی از اعضا چنان تلخ بود که به‌رغم تصریح چند باره امام، بهزاد نبوی بار دیگر در فرصتی موفق شد مسئله سازمان را با امام مطرح و از امام کسب تکلیف کند، امام نیز همچون گذشته بر حضور و نظارت نماینده خود تصریح کردند و فرمودند که من به هیچ وجه آقای راستی را عوض نمی‌کنم. بروید با ایشان مسئله را حل کنید. تأکید دو باره امام پایانی بر ماجرای اختلافات درون سازمان نبود و جریان مخالف تلاش کرد با صدور اطلاعیه به احیای شورای منحل شده قبلی و برخی اقدامات دیگر پردازد و نماینده امام و حامیان او را با عنوان عدم جواز دخالت ناظر تحت فشار قرار دهد.

### درگیری‌ها تشدید می‌شوند

در این میان اتفاقی درگیری‌های درون سازمانی را تشدید کرد. زمانی که بهزاد نبوی به عنوان وزیر صنایع سنگین به مجلس معرفی شد، در جعبه پستی نمایندگان تصاویری از همسر بی‌حجاب او و برخی از اسناد ساواکش قرار داده شد. این مسئله سبب گردید تا بهزاد نبوی در نامه‌ای به آیت‌الله موسوی اردبیلی رئیس شورای عالی قضایی، حسین فدایی و عبدالعلی

فصل دوازدهم: فراز و فرود سازمان □

علی عسکری را عامل تهیه این نامه و احمد توکلی و علی رضا یاراحمدی دو عضو فراکسیون سازمان مجاهدین انقلاب<sup>۳۵</sup> در مجلس را عامل توزیع آن بدانند. چند روز بعد در تابلوی اعلانات سازمان، بیانیه ۱۰ صفحه‌ای تندی از سوی برخی اعضا با عنوان شورای هماهنگی سازمان نصب شد که در آن به شدت آیت‌الله راستی کاشانی حمله شده بود. در بخشی از این بیانیه آمده بود:

«باور کنید که اگر لزوم افشای چهره‌های گندمنمای جو فروش نبود و اگر در پی این اعمال، یک «خط» و «جریان» وجود نداشت و احتمال تکرار این گونه موارد پلید نمی‌رفت، ما ترجیح می‌دادیم که این درد را در پرده‌های خونین دل خود بپیچیم و نهان کنیم و تنها عاجزانه به پیشگاه الهی شکوه کنیم که ای مظهر غیرت و شرافت مطلق، خودت بین ما چه می‌کنند و خودت این همه نامردی را بنگر و از آن درنگذر، اما اینک می‌بینیم که علاوه بر این شکایت به خدا، خود نیز وظیفه داریم تا پلیدی و پستی را بر ملا کنیم تا انسان‌های صادق و دردمندی که با شهامت و رعایت احکام شرع و پرهیز از شیوه‌های مجاهدین خلقی به سوی سراسیمگی شتافته‌اند، آن را باز شناسند و جان‌های بی [...] و دل‌های زلالی که برای صداقت، تعهد، تعصب و پرورش روح اسلامی موج می‌زند و از تعفن بیزار است، واقعیت را دریابند، به همین دلیل در این دردنامه افشاگر، مخاطبان بیشتر آن عده از افراد جناح دو است که از روی خلوص نیت و به خاطر اسلام به این جناح پیوسته‌اند و بی‌شک تحمل چنین اعمال قبیح و ضد اسلامی و انسانی‌ای را خواهند داشت و پی خواهند برد که نکند خدای ناکرده ناخودآگاه دستاویز اهداف و اغراض عده‌ای با انگیزه‌های دیگر قرار گرفته باشند، زیرا یک انگیزه الهی هرگز اجازه چنین اعمال سوء و نفرت‌باری را نمی‌دهد، چه رسد به این که بدان عمل شود، آن هم چنین وقیحانه و تازه مرتکبین، مدعی تشرع و تعبد و حجت داشتن و پیروی مطلق از فقیه هم باشند... اینک این شما و این خدای بزرگ. خود را فارغ از حب و بغض‌های تلقینی در پیشگاه او قرار دهید و قضاوت کنید. اکنون ما در برابر قلوب صادق و فطرت‌های پاک شما عزیزان چند سؤال را مطرح می‌کنیم، باشد که با توجه به آنچه که گذشت پاسخ‌های شما راهگشای دقت در انتخاب راه زندگی باشد. مبادا که در روز محشر در پیشگاه باری تعالی با توجه به این نمونه‌ها و اتمام حجت‌ها عذری را از شما نپذیرند.

۳۵. احمد توکلی اعضای کمیته سازمان مجاهدین انقلاب در مجلس اول را این گونه معرفی می‌کند: مرتضی الویری (دماوند)، مرتضی فضل‌علی (گرمسار)، علی اکبر پرورش (اصفهان)، رجب‌علی طاهری (کازرون)، اسدالله بیات (ماه‌نشان)، علی آقامحمدی (همدان)، عادل اسدی‌نیا (اهواز)، سید حسن شاهچراغی (دامغان)، علی رضا یاراحمدی (بم)، منوچهر متکی (کردکوی) و احمد توکلی (بهشهر).

می‌دانیم که در حکم انتصابی شورای آقای راستی ایشان تصریح کرده‌اند که: «اکیداً خاطر نشان می‌سازد که اتخاذ هر گونه تصمیمی بدون تأیید اینجانب فاقد اعتبار می‌باشد.» از سوی دیگر اطلاع داریم که این افراد حتی جزئیاتی چون باز کردن یا بستن در اتاق میانی خواهران و برادران در جلسه درس را از آقای راستی سؤال کرده و بدون نظر ایشان عمل نکرده‌اند. سؤال این است که آیا کاری چنین مهم و حساس، آن هم در بیرون از سازمان و با توجه به مقدماتی که طی کرده است، یعنی به دست آوردن عکس و پرونده و غیره بدون اجازه آقای راستی یا با اطلاع و نظر ایشان بوده است؟ اگر با اطلاع ایشان بوده، خوب است که ایشان این موضوع را تصریح کنند، چون با آن که به اطلاع ایشان رسانده‌ایم که جلوی این عمل کثیف ضداسلامی، ضدانسانی و بی‌شرمانه «شورای انتصابی» را بگیرند، عکس‌العملی نشان ندادند. آیا شورا یا افرادی که چنین اعمالی را انجام می‌دهند، عکس زن مردم را پخش می‌کنند و برای آلوده کردن فردی، کلمات را عوض و حمله جعل می‌کنند، مورد تأیید ایشان هستند. آیا ایشان مسئولیت اعمال جزئی و کلی این چنین افرادی را می‌پذیرند؟ اگر نمی‌پذیرند اعلام کنند. اگر باور ندارند چرا از نمایندگان مجلس کیفیت این عمل پلید را جویا نمی‌شوند تا نمایندگان عادل که خود شاهد این عمل ننگین بوده‌اند و این دو نفر را هم می‌شناسند شهادت دهند.

آیا اعضاء جناح دو و طرفداران آنها نیز در برابر چنین اعمالی ساکت می‌مانند و می‌پذیرند؟ اگر چنین است، منتظر روزی باشند که به دست آنها اعمالی هزار بار از این پلیدتر و فجیع‌تر هم انجام پذیرد. ما بر آنها بنا بر وظیفه شرعی اتمام حجت می‌کنیم، و گرنه چرا تنفر خود را اعلام نمی‌کنند. اگر اطلاع ندارند پس بدانند چه بسیار اعمال که با استفاده از نیت‌های پاک و قلب‌های صادق آنان انجام پذیرد و اصولاً مصلحت نباشد که آنها مطلع شوند! به‌طور کلی فکر می‌کنیم که این افشاگری می‌تواند دل‌های بی‌آلایش و به دور از حب و بغض‌های غیر الهی را ولو در اعضای جناح دو تکان دهد و به خود آورد.

سؤال دیگری که در نامه برادر نبوی به رئیس دیوانعالی کشور مشاهده می‌شود کیفیت به دست آوردن این پرونده‌ها و عکس‌هاست. طبیعتاً بیرون آوردن آنها می‌بایست با اجازه دادستانی انقلاب بوده باشد. اینک سؤال می‌کنیم آیا در این زمینه هم ادعا می‌کنند که با حکم آقای راستی توانسته‌اند آن اسناد سری و پرونده‌های محرمانه را که از اموال دادستانی انقلاب است بیرون آورده و از آنها استفاده دلخواه کنند؟ بی‌شک نمی‌توانند چنین ادعائی داشته باشند چون خود ایشان اکنون تأکید می‌کنند که مملکت قانون دارد و [...] و نمی‌توان

بدون اجازه مسئولین عمل کرد.<sup>۳۶</sup>

در پاسخ به نامه بهزاد نبوی و بیانیه منتسب به شورای هماهنگی، حسین فدایی و عبدالعلی علی‌عسکری در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله موسوی اردبیلی به اتهامات بهزاد نبوی پاسخ دادند. در بخشی از این نامه آمده بود:

«در مورد قرار دادن عکس بی‌حجاب همسر ایشان در اختیار نمایندگان مجلس خاطر نشان می‌سازد که این ادعا به دلایل ذیل خلاف واقع است:

۱. با معدود نمایندگانی صحبت کرده‌ایم و هیچ عکسی در میان نبوده است. این افراد مشخصند و می‌توان از آنها تحقیق کرد.

۲. فرد توزیع‌کننده این عکس مشخص شده و یکی از نمایندگان معتبر مجلس در صورت لزوم وی را معرفی خواهد کرد.

۳. از آقای نبوی می‌خواهیم که اگر بر این مدعا صادق هستند، شاهد یا شاهدان خود را صریحا معرفی نمایند.

در مورد مطالب مرتبط به خارج کردن اسناد پرونده ایشان از نهادهای قانونی و توزیع آن بین نمایندگان مجلس و وکلای مردم که بی‌شک می‌بایست از طریق موکلین خود در جریان مطالب ضروری قرار گیرند، به عرض می‌رساند:

۱. پرونده آقای بهزاد نبوی حدود دو سال قبل بنا به خواست بعضی از مسئولین سازمان بدون هیچ‌گونه مجوزی از نهادهای مملکتی به سازمان منتقل شد. البته آقای نبوی و دوستانش نیز از این موضوع خبر داشتند. پس از این که از طرف نماینده امام مسئولیت تدارک تحولات اصلاحی در سازمان به شورای جدید محول شد، ما پس از اطلاع و دستیابی به پرونده وی جریان را به مراجع قانونی اطلاع و با فراهم ساختن مقدمات قانونی لازم تمام اسناد مذکور را به مراجع ذی‌صلاح تحویل دادیم.

۲. ما تنها بعضی از نمایندگان مجلس را با تاکید بر حفظ شئونات شخصی ایشان و به خاطر مصالح مملکت در جریان محتوای برخی از اسناد ایشان قرار دادیم.

۳. کوچک‌ترین سندی از پرونده ایشان در اختیار هیچ‌یک از نمایندگان قرار نداده‌ایم.

لازم به تذکر است که نامه آقای نبوی به‌رغم عنوان محرمانه، به همراه تحلیل ده صفحه‌ای مبتنی بر اتهامات فوق‌بالحنی غیراسلامی و نادرست بر تابلوی داخلی سازمان نصب و در

۳۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده اسناد درون گروهی سازمان مجاهدین انقلاب، شماره بازیابی ۱۳۰۵۷.

اختیار مرتب‌بین گذاشته شد و بنا به ادعای خودشان قرار است با کلیه مقامات و مسئولین مملکتی طرح شود. ما قویا خواستار پیگیری این اتهامات هستیم و اعلام رسمی نتایج تحقیقات و بررسی مقامات ذیصلاح را در موارد فوق‌الذکر استدعا داریم و در پایان می‌پرسیم که آیا طرح اتهامات فوق به همراه تحلیل‌های ضمیمه‌اش که با امضای شورای هماهنگی سازمان پخش و نشر می‌شود در جهت تحت الشعاع قرار دادن اختلافات عقیدتی تشکیلاتی موجود در سازمان و شخصی وانمود کردن آنها نیست؟

حسین فدایی، علی عسگری ۶/۴/۶۱»<sup>۳۷</sup>

### پایان کار

در چنین اوضاعی شورای منتصب از سوی نماینده امام در بیانیه‌ای خواستار مصالحه و گفتگو شد ام با پاسخ تند و تمام‌کننده شورای هماهنگی سازمان روبرو شد. این پاسخ به اضافه نقل متفاوت دیدار بهزاد نبوی با امام خمینی سبب گردید تا تمام راه‌های مفاهمه در سازمان بسته شود. نامه‌نگاری‌ها و دیدارهای متعدد بهزاد نبوی و مرتضی الویری، سران دو جریان سازمان نیز که به وحدتی استراتژیک علیه نماینده امام رسیده بودند، نتوانست راهکاری برای حذف نماینده امام در سازمان باشد.

سیزدهم شهریور ۶۱ آیت‌الله راستی‌کاشانی با امام ملاقات کرد، ملاقاتی که کار را برای مخالفین یکسره کرد. امام در پاسخ به اظهارات راستی‌کاشانی و نقل قول برخی از مخالفین درخصوص محدودیت نماینده امام در تصمیم‌گیری‌های سازمان فرمودند: «این که نظارت نمی‌شود. نظارت آن است که نظر ناظر دخیل باشد. شما محکم بگیرید. هر کس خواست می‌ماند، هر کس نخواست دنبال کار دیگری می‌رود!» سپس از آیت‌الله راستی‌کاشانی خواستند روی سازمان کنترل بیشتری داشته باشند و حراست و دخالت کنند.<sup>۳۸</sup> طیف چپ پس از این دیدار به شدت از نظر امام خمینی رنجیده شد و این مسئله در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی مشهود است.<sup>۳۹</sup> لذا جناح چپ در اقدامی به‌ناچار انحلال شورای هماهنگی را اعلام کرد و در نامه‌ای به آیت‌الله راستی‌کاشانی خواستار برگزاری انتخابات و حصول تفاهم و حل معضلات

۳۷. همان جا.

۳۸. مهدی سعیدی، مجاهدین انقلاب اسلامی از تأسیس تا انحلال، سازمان اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۲۵.

۳۹. پس از بحران، خاطرات و کارنامه هاشمی رفسنجانی در سال ۶۱، تهران؛ دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ سوم ۱۳۸۶، ص ۲۴۵.



فصل دوازدهم: فراز و فرود سازمان □

سازمان شد. اما این بار شورای منتخب آیت‌الله راستی کاشانی بود که با گذاشتن شرط تمایل داشت تا مخالفان نماینده امام را از سازمان بیرون کند.

به هر روی به دنبال آشکار شدن نظر صریح امام در مورد نظارت و کیفیت آن و نیز حدود و اختیارات نماینده امام، ۳۷ نفر از اعضای چپ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در ۲۰ دی ماه ۱۳۶۱ در نامه‌ای به آیت‌الله راستی کاشانی از عضویت در این سازمان استعفا دادند. اسامی افراد مستعفی به این شرح بود:

۱. مهدی نیکدل ۲. فیض‌الله عرب‌سرخ ۳. حسین عابد ۴. غلامرضا بصیرزاده ۵. محمد خوشنویسان ۶. جواد قدیمی ذاکر ۷. محمد صادق نوروزی ۸. سیدهاشم آقاجری ۹. محسن آرمین ۱۰. پرویز قدیانی ۱۱. نوراحمد [فامیلی در سند کتاب خوانا نیست] ۱۲. حسن ظریفیان ۱۳. حسن منتظر قائم ۱۴. علی سخی جوارشک ۱۵. بهزاد نبوی ۱۶. محمد سلامتی ۱۷. بهنام شریفی ۱۸. محسن شریعتمداری ۱۹. حبیب‌الله داداشی ۲۰. کمال گنج‌های ۲۱. معصومه خوش صولتان ۲۲. مرتضی الویری ۲۳. میهن الویری ۲۴. حسین واعظ بزرگی ۲۵. شهاب متاجی ۲۶. احمد فهیمی فر ۲۷. جواد شریفی ۲۸. سید مصطفی تاج‌زاده ۲۹. همایون خسروی ۳۰. محمد رضوی ۳۱. محسن بیگی ۳۲. حمیدرضا خزایی ۳۳. زهرا نوروزی ۳۴. زهرا رحیمی ۳۵. فاطمه نعمت‌زاده ۳۶. سیروس نجفی ۳۷. محمد موسوی ۴۰.

حسین فدایی در باره مسائلی که منجر به استعفای ۳۷ نفر شد، می‌گوید:

«اینها آمدند و یک جلسه گذاشتیم که آسیب‌شناسی کنیم و ببینیم اشکالاتمان چه بوده که آن اشکالات را دوباره انجام ندهیم. دوستان را تقسیم کردیم تا با همه افراد بحث کنند. من با آقای نبوی جلسه‌ای طولانی داشتیم که بحث کنیم و ببینیم که اشکالاتمان چه بوده و موارد زیادی را پیدا کردیم. در اواخر جلسه ایشان یکدفعه عصبانی شد و گفت: مثلاً اگر امام، آقای مشکینی را نماینده ولی فقیه کند شما قبول دارید؟ گفتم: بله قبول دارم. هر کسی را بگذارد قبول دارم. در آن جلسه به ایشان گفتیم شما چرا نامه نوشتید و به دروغ به امام گفتید که عکس عروسی خانوادگی‌ات را حسین فدایی و علی عسگری در مجلس پخش کرده‌اند؟ خودت هم می‌دانی که ما این کار را نکرده‌ایم. گفت: نه دروغ نبوده، گفتم: چرا دروغ بوده. او دیگر با من حرف نمی‌زد و رو به ضبط صوتی که مذاکرات جلسه را ضبط می‌کرد، داد می‌کشید و فریاد می‌زد! جلسه به هم خورد و فردایش یک اطلاعیه سی چهل

۴۰. سید محسن صالح، چریک‌های پشیمان، تهران، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۸۲، ضمیمه شماره ۱۸.

نفری دادند که ما از سازمان رفتیم. رفتند و ما کارمان را در سازمان ادامه دادیم تا این که بعد

من به جبهه جنگ رفتم.»<sup>۴۱</sup>

جناح چپ سازمان مجاهدین همواره سعی کرده است استعفای ۳۷ نفر از اعضای سازمان را عامل اصلی تضعیف آن بداند. صحت این مطلب هنگامی رمز گشایی می شود که تعداد کل اعضا و تعداد مستعفیان را بدانیم. بهزاد نبوی در مصاحبه‌ای در مقایسه اعضای سازمان با حزب جمهوری اسلامی می گوید:

«سازمان اولیه به هیچ وجه فراگیری حزب جمهوری اسلامی را نداشت و در اوج فعالیت

ممکن بود تعداد زیادی هوادار داشته باشد، اما مرتبطین و اعضایش از ۱۰۰۰ نفر تجاوز

نکرد که با حزب جمهوری اسلامی خیلی متفاوت بود.»<sup>۴۲</sup>

اما این ریزش تنها ریزش سازمان نبود. امام در ۲۴ اسفند ۱۳۶۰ در یکی از دیدارهای مردمی خود دستوری صادر کردند که ناشی از نگرانی ایشان از کشیده شدن این نوع اختلافات به صفوف نیروهای مسلح در حال نبرد با دشمن بود. امام با تکراری چند باره از هرگونه عضویت نیروهای مسلح در احزاب منع فرمودند و تصریح کردند که این امر استثنا بردار نیست. ایشان فرمودند:

«من امر می کنم به شما که یا در ارتش یا در حزب، باشید. دوم ندارد که بخواهید هم ارتشی

باشید هم حزبی. نمی شود.»

با این دستور در ۲۶ اسفندماه ۱۳۶۰ جمعی از اعضای این سازمان همچون محمد باقر ذوالقدر، حسین زیبایی نژاد، محمد بروجردی، حسن حمیدزاده و... استعفا دادند و به نیروهای مسلح پیوستند. بهزاد نبوی درباره این دستور امام چنین می گوید:

«فرمان امام ضربه بزرگی برای سازمان بود. براساس طراحی اولیه، سازمان یک تشکیلات

سیاسی، نظامی بود و با همان هدف و نیتی که قبلا عرض کردم، در نهادهای نظامی حضور

داشت. با فرمان امام اعضای سازمان عملا مجبور بودند یک طرف را انتخاب کنند، یا به

سپاه بروند یا در سازمان بمانند... به هر حال این لطمه تحمل شد و بعضی از دوستان تصمیم

گرفتند و سازمان را ترک کردند و دیگر هم برنگشتند، ضمن اینکه رابطه دوستانه و عاطفی

۴۱. ناگفته‌هایی از سازمان مجاهدین انقلاب، گفتگو با حسین فدایی، سایت رجانیوز، ۲۱ بهمن ۱۳۸۷، شماره خبر ۲۴۵۳۴، [rajanews.com](http://rajanews.com).

۴۲. ائتلاف انشعاب انحلال، گزارشی از شش سال حیات سازمان مجاهدین انقلاب، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۱۳۸۸، ص ۳۱.

وجود داشت، اما رابطه تشکیلاتی قطع گردید.»<sup>۴۳</sup>

سردار یوسف فروتن نیز درباره استعفای اعضای سپاه از سازمان مجاهدین انقلاب می‌نویسد: «ساعت دو بعد از ظهر یکی از آخرین روزهای فروردین ۱۳۶۱ [اسفند ۱۳۶۰] بود که اطلاعیه امام در رادیو قرائت شد. در آن زمان بنده با دیگر دوستان مثل سردار عبدالله محمودزاده، سردار مرحوم علی فرزین و... در چادری در ارتفاعات تیشه‌کن بودیم. نیروهای سپاه و ارتش خود را برای عملیات بزرگ فتح‌المبین آماده می‌کردند. هنوز حمله آغاز نشده بود. بنده در آن زمان فرمانده منطقه ۲ سپاه (استان‌های اصفهان، یزد و چهارمحال و بختیاری) بودم. در همان بعد از ظهر نامه‌ای پرسنلی به ستاد مرکزی سپاه نوشتم که بنده اسما در این گروه (سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) بودم و فقط سه یا چهار بار در جلسات اولیه آنها شرکت کردم. از من گلیه هم داشتند که چرا شرکت نمی‌کنی؟ از این تاریخ بنا به دستور حضرت امام هر نوع ارتباط خود را قطع کردم.»<sup>۴۴</sup>

گذار از دوران التهاب و بازگشت آرامش به فضای سیاسی کشور موجب شد تا فعالیت‌های سازمان از حالت نیمه‌مخفی و نیمه‌علنی خارج و به صورتی علنی و البته تنها در زمینه سیاسی متمرکز شود. سازمان مجاهدین انقلاب یک سال پس از آن که اعضای جریان چپ از آن جدا شدند در بیانیه‌ای به شرح آنچه رخ داد پرداخت و اعلام کرد سازمان علنی و غیرنظامی خواهد بود: «تشکل‌ها نوعاً با سلب «آزاد اندیشی» از اعضای خود آرام آرام به انحراف کشیده می‌شوند. شما «آزاد اندیشی» را در تشکیلات حفظ کنید و اشکالاتی را که در سازمان به ذهنتان می‌رسد، حمل بر صحت نکنید و سعی کنید آن اشکالات رفع شود.

با ابراز نظرات ارزنده و گرانقدر نماینده امام، اکثریت اعضا و مرتب‌ترین تهران و شهرستان‌ها نظرات ایشان را به گوش جان شنیدند، اما متأسفانه برخی دیگر که عمدتاً دارای تفکرات خاصی بودند و در شورای مرکزی و دیگر مراکز حساس سازمان قرار داشتند، هر چند قبلاً برای نماینده امام حق ولایتی از جانب حضرت امام قائل بودند، در رهنمودهای ایشان در حدود اختیارات نماینده امام تشکیک کردند و به‌مرور باب مخالفت با ایشان را گشودند و علیه ایشان که از سوی حضرت امام مرجع مسائل عقیدتی - سیاسی سازمان محسوب می‌شدند موضع‌گیری کردند. بعد از چندی شورای مرکزی سازمان که اکثریت آن در مقابل

۴۳. همان جا.

۴۴. مرتضی صفارهرندی، رازهای دهه شصت، تهران: انتشارات کیهان، چاپ اول ۱۳۹۰، ص ۲۱۴.

رهنمودهای نماینده امام موضع‌گیری داشتند، توسط جمع‌کنیری از اعضا سازمان مورد استیضاح قرار گرفت و قدرت تصمیم‌گیری را عملاً از دست داد. سخنان نماینده امام انقلاب و تحولی عظیمی به وجود آورد و اکثریت اعضا و مرتب‌ترین تهران و شهرستان‌ها، طی درخواست‌های مکرر از نماینده امام خواستند تا برای جلوگیری از انحرافات تشکیلاتی و نارسائی‌های فکری در مسائل سازمان دخالت کند و مانع بروز انحراف شوند.

نماینده امام آیت‌الله راستی نیز به ارشادات و نصایح خود ادامه دادند و بعد از طی مراحل امر به معروف و نهی از منکر با مشاهده عدم پذیرش آنها و وجود خطر انحراف، یا انشعاب<sup>۴۵</sup> و یا تشدید «اختلاف» و «اعتشاش فکری» در تاریخ ۶۱/۱/۱۸ با حضرت امام ملاقات و در رابطه با مسائل سازمان از ایشان کسب تکلیف کردند. امام فرمودند: «همچنان به کارتان ادامه دهید و نظارتان را بیش از پیش کنید تا ببینیم با اینها چه باید کرد.»

پس از آن نماینده امام در تاریخ ۶۱/۱/۲۵ شوراهای سازمان را لغو و در تاریخ ۶۱/۲/۱ شورای موقتی را برای اداره سازمان تعیین کردند تا فعالیت‌های سازمان در روال صحیح سیر کند. در این شرایط همان کسانی که پیشتر برای نماینده امام حق ولایتی و در مقابل تصمیم‌گیری‌های سازمان، حق و تو فائل بودند و بعدها تنها به نظارت توشیح‌گونه ایشان در رابطه با سازمان معتقد شدند، به بهانه مبهم بودن مفهوم نظارت نماینده امام بر سازمان، تلقی خود را از این مسئله طی نامه‌ای به حضور حضرت امام تقدیم داشتند و نقشی را که تحت عنوان نظارت برای ایشان در آن نامه فائل شدند، بیشتر شبیه به کار یک گزارشگر بود. چندی بعد نماینده امام در تاریخ ۶۱/۶/۱۳ بار دیگر به حضور حضرت امام مشرف شدند و گزارشی از مسائل سازمان را به محضر ایشان تقدیم کردند حضرت امام مدظله در ضمن فرمایشات خود، «نظارت نماینده امام» در سازمان را «دخالت»، «کنترل» و «حراست سازمان از انحراف» معنا فرمودند. از آن پس سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بیش از پیش در تبعیت از ولی فقیه تحت نظر نماینده امام باعنایات حضرت حق، به کار خویش ادامه داد و آن دسته از اعضا که نتوانستند نظارت و رهنمودهای نماینده امام را تحمل کنند به بهانه‌هایی از سازمان استعفا دادند و عضویت آنان لغو شد.

۴۵. متاسفانه به جای پذیرش صحبت‌های نماینده امام گفته شده بود عیسی به دین خود و موسی به دین خود! (پاورقی از متن بیانیه است).

ما بر این اعتقادیم که:

تحول داخلی سازمان و به دنبال آن آشنایی بیشتر با معارف اسلامی و ضوابط شرعی در رابطه با تشکیلات اسلامی سرشار از خیرات بوده و این خود سبب شده تا بعضی از نقایص و نارسائی‌های فکری که می‌رفت در آینده سازمان را دچار انحراف نماید مرتفع گردد. تحول سازمان در واقع رهایی از برخی رسوبات روشنفکری و پیوند همه‌جانبه به اسلام فقهاتی بود و ما همه اینها را از برکات وجود ولی فقیه زمان حضرت امام خمینی مدظله العالی و حضور نماینده ایشان در سازمان می‌دانیم، لذا برخورد لازم دیدیم که این خیرات و برکات را که در سیر تحولات سازمان به دست آمده، اجمالاً به امت حزب‌الله و تمام کسانی که به‌نحوی در کارهای جمعی فعالیت دارند، تقدیم داریم باشد تا مورد توجه و تأمل اندیشمندان مسلمان و مؤمنین جامعه اسلامی مان قرار گیرد.

ما معتقدیم تمام اعمال فردی و اجتماعی انسان تحت پوشش و گستره فراگیر «احکام الله» قرار می‌گیرد و حکم شرعی آنها باید توسط فقهای جامع‌الشرایط استنباط شود. ما در عین اعتقاد به سعادت‌بخش بودن همه احکام شرعی معتقدیم همه آنها در عصر غیبت باید در سایه رهبری و ولایت فقیه پیاده و اجرا شوند، لذا جهت برخورداری همه اعمال از پشتوانه «حجت شرعی» دخالت و نظارت ولی فقیه یا نماینده ایشان را در سازمان ضروری می‌دانیم. ولایت فقیه به عنوان امتداد امامت در عصر غیبت و تداوم رهبری صحیح جامعه و برپایی حکومت اسلامی، ضامن اجرای دقیق احکام اسلام است. حدود اختیارات ولی فقیه به میزان اختیارات رسول اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) است.»<sup>۴۶</sup>

علاوه بر آن برای برحذر بودن از روابط و مناسبات غیرشرعی در تشکیلات باید تمام موجودیت تشکیلات و روابط و ضوابط آن در ارتباط مداوم به فقها عرضه تا در صورت لزوم تصحیح شود، از این رو معتقدیم در شرایط حاضر هر تشکیلات اسلامی‌ای باید از طریق پیوند و رتباط مداوم با ولی فقیه و مرجع تقلیدمان حضرت امام خمینی مدظله العالی امور خود را سامان دهد و بدون وجود چنین ارتباطی، رعایت نظر امام در حرکت‌های درونی یا موضع‌گیری‌های بیرونی امکان‌پذیر نخواهد بود و در نتیجه مشروعیت حرکت‌های تشکیلات زیر سؤال خواهد رفت.

۴۶. مقصود ولایت تشریحی است. فرق بین فقهای عظام و ائمه معصومین (ع) در ولایت تکوینی و مقامات معنوی آنهاست. (پاورقی از متن بیانیه است.)

ما معتقدیم وجود تشکل‌های متعدد امری مطلوب است و علاوه بر آنکه برای یکدیگر به منزله آینه هستند و رشد و کمال خود را می‌جویند، نسبت به یکدیگر سبقت در خیرات نیز دارند. علاوه بر معیارهای خدشه‌ناپذیر عقیدتی، تجربه تاریخی نیز نشان داده است که تنها راه مصونیت افراد و گروه‌ها از انحراف، ایجاد ارتباط و پیوند مستمر با روحانیت متعهد و با تقوای اسلام است، از این رو همه تشکل‌های اسلامی همچون توده‌های میلیونی امت حزب‌الله لزوماً باید در جهت ارتباط روز افزون خود با حوزه‌های علمیه و روحانیت اصیل و حاضر در صحنه، راه هرگونه انحراف را به روی خویش مسدود نمایند. همچنین متذکر می‌شویم:

(الف) سازمان بر خلاف گذشته «نیمه‌مخفی نیمه‌علنی» نبوده و در شرایط حاضر به صورت علنی فعالیت می‌نماید.

(ب) اقتدار پرشکوه نظام مقدس جمهوری اسلامی و مصونیت آن از هرگونه تعرض نظامی (داخلی و خارجی) به‌خصوص بعد از فرمان تاریخی امام خمینی مدظله‌العالی در مورد عدم عضویت افراد احزاب و گروه‌ها در نهادهای نظامی و انتظامی، ضرورت دارا بودن بعد نظامی را برای سازمان منتفی ساخته است، از این رو سازمان بر خلاف گذشته فاقد بعد نظامی و تنها یک تشکیلات عقیدتی - سیاسی معتقد به اسلام فقاهتی است.

(ج) از مورخه ۶۱/۹/۱ به بعد اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، نشریات سازمان به دلیل منتفی بودن بعد نظامی بدون آرم منتشر می‌شوند.

در پایان مجدداً یادآور می‌شویم که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تحت نظارت و دخالت نماینده محترم حضرت امام در سازمان آیت‌الله راستی به کار خود ادامه می‌دهد و تمام موضع‌گیری‌ها، مصوبات و انتشارات سازمان با نظر ایشان انجام می‌گیرد و برای ادامه کار خود محتاج راهنمایی‌ها و ارشادات همه مومنین و متفکران دلسوز اسلامی، بالخصوص علما و روحانیون بزرگوار و ائمه جمعه و جماعات و امت حزب‌الله و شهیدپرورمان است و انتظار داریم در این امر مهم ما را یاری فرمایند.<sup>۴۷</sup>

به هر روی رفته رفته و با توجه به شرایط جنگی کشور و اهتمام اعضای فعال و اصلی سازمان به مسئله جنگ و همزمان با تعطیلی نسبی فعالیت‌های حزب جمهوری اسلامی، فعالیت‌های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز رو به افول نهاد.

۴۷. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده اسناد درون گروهی سازمان مجاهدین انقلاب، شماره بازیابی ۱۳۰۵۷.

حسین فدایی در این باره می‌گوید:

«پس از انحلال یا تعطیلی حزب جمهوری اسلامی، حضرت امام به آقای راستی پیغام فرستادند که می‌خواهم نمایندگی‌ام را در سازمان بردارم. می‌خواهید چه کار کنید؟ آقای راستی هم پیام را منتقل کردند. ما هم گفتیم اگر ولی‌فقیه در سازمان نماینده نداشته باشد، سازمان را منحل کنید و سازمان در سال ۶۵ منحل شد.»<sup>۴۸</sup>

در مهرماه ۱۳۶۵ آیت‌الله راستی کاشانی در نامه‌ای به امام، از ایشان خواستند تا با استعفای ایشان و انحلال سازمان موافقت فرمایند. امام نیز پنج روز بعد با این دو درخواست موافقت فرمودند. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، پس از استعفای جناح موسوم به چپ در سال ۶۱، اعضای آن هر کدام جذب نهاد، سازمان یا وزارتخانه‌ای شدند. خروج آنها از تشکیلات موجب نشد تا این جریان انسجام خود را از دست بدهد، بلکه طی جلسات هفتگی، حیات فکری و سازمانی خود را حفظ کردند. با ارتحال امام این گروه به فکر تجدید سازمان افتادند و با مخالفت کمیسیون ماده ۱۰ احزاب، با تشکیل سازمانی متفاوت از سازمان اول با همان نام، ناگزیر کلمه «ایران» را به انتهای نام سازمان اضافه کردند و در مهرماه سال ۱۳۷۰ با اخذ مجوز فعالیت رسمی خود را در دوره جدید آغاز کرد.

بررسی شرح حال سازمان جدید مجالی دیگر را می‌طلبد، اما یادآوری این نکته چندان خالی از لطف نیست که اعضای موسس سازمان جدید راه را برای ورود افراد دیگر ناهموار بلکه مسدود کردند تا جایی که هفته‌نامه راه نو در شماره ۲۰ خود در تاریخ ۱۴/۶/۷۷ این سازمان را آهنین، منزوی، بسته، یکپارچه و در جهت هم‌مشکل‌سازی اعضا یاد کرد. در عین حال برخی از تحلیلگران معتقدند در مقاطع مختلف تاریخی بخش‌هایی از جناح‌های مختلف سازمان به یکدیگر یاری رسانده‌اند، موضوعی که وقتی با بهزاد نبوی مطرح شد لبخند زد و این نظریه را به شهید داود کریمی نسبت داد و آن را کاملاً رد کرد. به هر حال این نظریه منحصر به آن شهید نبود و از دیگر چهره‌های جریان‌شناس نیز نقل شده است.

۴۸. ناگفته‌هایی از سازمان مجاهدین انقلاب، گفتگو با حسین فدایی، سایت رجانیوز، ۲۱ بهمن ۱۳۸۷، شماره خبر ۲۴۵۳۴، rajanews.com





گفتار پنجم

پدیده‌ای به نام محمد منتظری



فصل سیزدهم

## اختلاف در سنت ماری

یکی از جنجالی‌ترین شخصیت‌های تاریخ انقلاب اسلامی، شهید محمدعلی منتظری است. انتساب او به آیت‌الله منتظری به عنوان یکی از سران انقلاب اسلامی و نزدیکی و علاقه دوطرفه محمد منتظری به امام خمینی موجب می‌شد تا محمد منتظری بیش از بقیه چهره‌های مبارز در معرض توجه قرار گیرد. رابطه صمیمی محمد منتظری با برخی از رهبران مبارز علیه امریکا و اسرائیل در خاورمیانه مانند فلسطین، لبنان، سوریه و لیبی نیز موجب می‌شد تا محمد منتظری در قطب مخالف اشخاص حاضر در دولت موقت و سیاست‌های اتخاذی آن قرار گیرد. از سوی دیگر اقدامات جنجالی و بعضاً بدون پشتوانه انقلابی محمد منتظری مانند سفر به لیبی و یا اعزام نیرو به لبنان موجب می‌شد تا حتی پدرش نیز مجبور به ابراز برائت از او شود. به هر روی اقدامات محمد منتظری در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۶۰ ریشه در گذشته و مسائل قبل از انقلاب داشت. در این فصل به زندگی پرماجرایی شهید محمد منتظری پیش از پیروزی انقلاب می‌پردازیم.

### از تولد تا زندان

شهید محمدعلی منتظری در بهمن ماه ۱۳۲۳ در نجف آباد به دنیا آمد. پس از سه سال تحصیل در دوره ابتدایی به حوزه علمیه رفت. مدتی هم در کارگاه عمویش ریخته‌گری و در کنار پدربزرگش کشاورزی می‌کرد. او از همان ابتدا دغدغه اسلام و عزت مسلمانان را در سر داشت. در حوزه از محضر استادانی چون امام خمینی، آیت‌الله داماد، آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله منتظری و آیت‌الله احمد جنتی بهره برد. محمد منتظری از هوش و استعداد فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، به گونه‌ای که دروسی را که دو سال زمان می‌برد، ۶، ۷ ماهه فرا گرفت. او ضمن تحصیل به تربیت افراد دیگر هم پرداخت و شاگردانی را تربیت کرد. در سال‌های آغازین دهه چهل و همزمان با شروع نهضت امام خمینی (ره) همراه پدر وارد مبارزه شد و مبارزه را در ابعاد و قالب‌های مختلفی از جمله صدور بیانیه علیه رژیم با امضای علما و فضایی حوزه، مسافرت به نقاط مختلف کشور برای تبادل بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها و انتقال اخبار و اطلاعات، تشکیل جلسات درس برای طلاب و جوانان و آموختن روش‌های مخفی‌کاری و رازداری و ایجاد تیم‌ها و هسته‌های مبارزاتی در شهرستان‌ها دنبال کرد. او همچنین مطالعه سایر نهضت‌ها و انقلاب‌های ملل مستضعف و یادگیری زبان انگلیسی را امری مهم قلمداد و بر نقش آن در مبارزه تأکید می‌کرد.

محمد منتظری خود در باره ورودش به مبارزات می‌گوید:

## □ فصل سیزدهم: اختلاف در سنت ماری

«من و پدرم در یک ماه و یک روز وارد مبارزه شدیم، یعنی سال ۴۱ که امام مبارزات خود را شروع کرد. در این سال من خیلی جوان بودم. البته پدرم در طول زندگی یک سری تجربیاتی را کسب کرده بود که من نداشتم. در اولین سال مبارزه از نوشتن اعلامیه شروع کردم، بعداً به مسائل تشکیلاتی و تربیت افراد برای مبارزه پرداختم.»<sup>۱</sup>

محمد منتظری یک بار به خاطر شعار دادن در مجلسی علیه شاه در تهران دستگیر و پس از مدت کوتاهی آزاد، اما سه سال پس از آغاز نهضت، در صبح روز اول فروردین ۱۳۴۵ در حرم حضرت معصومه(س) و حین پخش اعلامیه دستگیر شد و با وجود آنکه خودش را معرفی نکرد، اما ساواک به هویتش پی برد. دستگیری او از دو جهت برای ساواک اهمیت داشت. یکی اینکه او از روابط پدرش یا سایر روحانیون مبارز و منابع مالی ناشی از وجوهات آگاه بود و دیگر این که او از چگونگی صدور بیانیه‌ای اخیر و عاملان آن خبر داشت، به همین جهت بازجویان ساواک او را برای اعتراف تحت فشار قرار دادند و بیش از ده روز شکنجه کردند، اما محمد لب به سخن باز نکرد و از هرگونه اعترافی خودداری کرد، در نتیجه، شکنجه‌ها شدیدتر شدند و بیش از ۳۰۰ سیلی به او زدند به طوری که تا مدت‌ها از گوشش چرک بیرون می‌آمد و بینایی‌اش آسیب دید، اما شدیدترین شکنجه او که جلوی پدرش انجام شد نشاندن او روی بخاری برقی بود، به نحوی که ران‌هایش سوخت.

او این قضیه را در دفاعیه دادگاهش این گونه توضیح داد:

«آن قدر سیلی و شلاق زد که حساب ندارد. بعد از آن (بی ادبی است) با زور شلوار مرا کُند و نشیمنگاه مرا به بخاری که بدنه آن سرخ بود چسباند. می‌گفت خودت بچسبان، اما چون خودم آن طور که مراد او بود نمی‌چسباندم، جلوی من می‌ایستاد و دست‌های مرا می‌گرفت و با وضعی که ناگفتنی است آن عمل را انجام می‌داد. در آن وقت بود که آیه شریفه «یا نار کونی بردا و سلاما» بر زبانم جاری شد و با وجود زخم‌ها و تاول‌های زیاد، معجزه قرآن آشکار شد و درد آن بسیار ناچیز بود.»<sup>۲</sup>

محمد منتظری نهایتاً به سه سال حبس محکوم و در زندان با افراد مختلفی از جمله آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله منتظری، مهندس بازرگان و بیژن جزنی<sup>۳</sup> هم‌بند شد. در

۱. شیخ محمد منتظری کیست، روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۸ مهر ۱۳۵۸، ص ۳.

۲. فرزند اسلام و قرآن، به کوشش مرتضی محمودی، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۴۵.

۳. بیژن جزنی در سال ۱۳۱۶ متولد شد، به دلیل حضور پدرش در حزب توده در نوجوانی به عضویت حزب درآمد. در سال ۱۳۳۸ به همراه محمد چوپان‌زاده گروه مسلحانه کوچکی را با مشی مارکسیستی راهاندازی کرد. پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد

آنجا از نزدیک با گروه‌های مختلف فکری و مبارزاتی مثل مارکسیست‌ها و چپی‌ها و ملی‌گراها آشنا شد و به بحث با آنها پرداخت و نهایتاً به این نتیجه رسید که در زیربنای تفکرات اکثر روشنفکران مذهبی رگه‌های غربی وجود دارد و آنها به اسلام غربی فکر می‌کنند و نه به اسلام ناب. همچنین چپی‌ها را افرادی دید که به‌رغم شکست در بحث‌های منطقی و استدلالی، با مغالطه خود را حفظ می‌کنند و دم به تله نمی‌دهند. او در یادداشت‌های زندانش با اشاره به بحث‌هایش با بیژن جزنی و برخی از توده‌ای‌ها، آنان را مصداق آیه «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً» می‌داند. وی در زندان به تکمیل زبان انگلیسی و مطالعه سایر نهضت‌ها و مطالعه مفاهیم و درس اسلامی ادامه داد و در همان جا توسط آیت‌الله طالقانی معمم شد.<sup>۴</sup>

محمد منتظری در ایام حبس نیز دست از نامه نگاری برنداشت و خطاب به نهادهای بین‌المللی چندین نامه نوشت. همچنین پول‌هایی را که خانواده و آشنایان برایش می‌آوردند، پس‌انداز می‌کرد و برای صرف کردن در راه مبارزه به بیرون از زندان می‌فرستاد. او در زندان به این نتیجه رسید که خلأ نیروهای مذهبی، نداشتن تشکیلات منسجم برای مبارزه است و همین خلأ جوانان را به بهانه مبارزه تشکیلاتی در دام گروه‌های مارکسیستی و شبه مارکسیستی می‌اندازد.

## پس از زندان

شهید محمد منتظری پس از آزادی از زندان در اواخر سال ۴۷ تلاش کرد تا تشکیلات مبارزاتی مدنظرش را راه‌اندازی کند. تمام تلاش او در این سال‌ها این بود که فضای سیاسی

---

به همراه افرادی چون بهزاد نبوی به هیئت تحریریه نشریه «پیام دانشجو» پیوست که حسن حبیبی سردبیری آن را برعهده داشت. در این سال‌ها چند بار بازداشت و به حبس‌های کوتاه‌مدت محکوم شد. در فروردین ۱۳۴۲ گروهی را به همراهی ضیاطریقی و چوپان‌زاده به‌منظور فعالیت‌های مسلحانه راه‌اندازی کرد و در پاییز ۱۳۴۶ دستگیر و پس از محاکمه به حبس ابد محکوم شد. بقایای گروه او به همراه گروه مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران را شکل دادند. جزنی که از فعال‌ترین مارکسیست‌های زندان بود، سرانجام در ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ به همراه حسن ضیاطریقی، احمد جلیلی افشار، مشعوف کلانتری، عزیز ستمدی، محمد چوپان‌زاده، عباس سورکی از فداییان خلق و مصطفی جوان‌خوشدل و کاظم ذوالانوار از مجاهدین خلق در تپه‌های اوین توسط عوامل ساواک کشته شدند.

۴. محمدتقی بنکدار که همزمان با محمد منتظری در زندان به سر می‌برد، در باره معمم شدن او می‌گوید: «او پیش از زندان عمامه نداشت. با توجه به اینکه کسی که درس خارج خوانده باشد معمم است و او هم درس خارج را خوانده، ولی معمم نشده بود، کم عمامه به سر می‌گذاشت. شهید منتظری معمولاً در زندان لباس روحانیت نمی‌پوشید و هنگامی که از زندان بیرون آمد، لباس روحانیت به تن کرد. البته در زندان در جشن به اصطلاح خودشان تاج‌گذاری که امروز به جشن عمامه‌گذاری مشهور است، آقای طالقانی بر سر او عمامه گذاشتند، اما همان‌طور که قبلاً هم گفتم به‌ندرت عمامه به سر می‌گذاشت و در زندان خیلی کم. حتی اصلاً ندیدم یا شاید یک بار دیدم. وقتی به حوزه می‌رفت و آنجا درس می‌داد عمامه به سر می‌گذاشت، ولی گاهی هم عرفچین به سرش می‌گذاشت. محمد منتظری فلسفه را مطالعه کرده و اسفار را نزد پدر خوانده بود و تدریس هم می‌کرد. شهید منتظری سواد فقهی هم داشت و حکمت متعالیه را هم می‌فهمید.

فصل سیزدهم: اختلاف در سنت ماری □

را به حوزه‌های علمیه منتقل کند. او بعدها در مصاحبه‌ای راجع به این مقطع زمانی و مشکلات پیش روی این کار چنین می‌گوید:

«پس از آزادی وارد یک سلسله فعالیت‌های تشکیلاتی شدم و برای کارهای مسلحانه و کادرسازی نقشه می‌کشیدم. در اینجا با یک سلسله مشکلات مواجه شدم، یعنی دیدم آنهایی که مذهبی هستند معمولاً بینش سیاسی ندارند و آنهایی که بینش سیاسی دارند، در خط اسلامی نیستند. مسلمان هستند ولی مسائلی را مطرح می‌کنند که با اسلام جور در نمی‌آید. گفتم باید از صفر شروع کرد. بر همین اساس شروع به کادرسازی کردم و در این جهت پیشرفت‌هایی هم کرده بودیم.»<sup>۵</sup>

او در همین راستا یک هسته مبارزاتی را شکل داد و به گزینش سایر افراد مستعد پرداخت. به طور موازی نیز تلاش کرد تا فضای بینش و تحلیل سیاسی را به حوزه منتقل کند و به همین منظور اقدام به تشکیل انجمن‌ها و کانون‌های محلی در حوزه‌های علمیه شهرستان‌های مختلف کرد. در همین راستا برای کتابخانه‌های مدرسه فیضیه و مدرسه حقانی در قم و مدرسه الحججه در نجف‌آباد روزنامه می‌خرید. بعدها در سال ۴۸-۴۹ با کمک او طلاب مبارز مدرسه علمیه نجف‌آباد کتابخانه سیاری را راه‌اندازی کردند که منشا اثر فراوانی بود، اگر چه این کتابخانه در اثر یورش ساواک به این مدرسه و تعطیلی آن، رو به زوال رفت.

حجت‌الاسلام احمد سالک درباره تغذیه فکری جوانان و طلاب توسط محمد منتظری می‌گوید:

«آن موقع [موسسه] راه حق جزواتی را پخش می‌کرد. من هم از زمان دبیرستان، عضو [موسسه] راه حق بودم و مرتباً جزوات آن از قم برایم می‌آمد. مطالب آن بسیار روشن‌گر و مفید بودند. از همان زمان با آیت‌الله مصباح یزدی آشنا شدم و تا کنون نزدیک به چهل سال است با ایشان آشنا هستم. محمد آقا می‌گفت: «برای مقدمات ذهنی و تقویت ایمانی جوانان باید از این جزوات استفاده کنیم.»<sup>۶</sup>

از دیگر اقدامات محمد، ترویج رادیو گوش کردن در بین طلاب بود، کاری که تا پیش از آن نه تنها مرسوم نبود، بلکه به شدت مذموم بود. علی جنتی از همراهان و یاران شهید منتظری در این باره می‌گوید:

«به تدریج گوش کردن به رادیو و خرید و فروش آن در بین طلبه‌ها رواج یافت. در توزیع

۵. شیخ محمد منتظری کیست، روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۸ مهر ۱۳۵۸، ص ۳.  
۶. قدرت جذب او بسیار زیاد بود، گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین احمد سالک، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ص ۴۸، ص ۴۶.

رادیوها، مرحوم محمد منتظری و آقای مصطفی پاینده نقش اساسی داشتند.»<sup>۷</sup>

در ادامه، اولین کلاس‌های محمد منتظری به مدت سه ماه در تابستان سال ۴۸ تحت عنوان «حکومت اسلامی» تشکیل شدند که در آن راجع به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و ابعاد سیاسی و اقتصادی آن بحث می‌شد. در تابستان سال بعد نیز به تدریس اقتصاد و زبان انگلیسی پرداخت. مدتی نیز در مدرسه فیضیه درس اقتصاد می‌گفت که به دلیل استقبال طلاب و کمبود جا، این درس به مسجد اعظم قم منتقل شد. حجت الاسلام محمدجعفر سعیدیان‌فر در این باره و موانع ایجاد شده بر سر برگزاری این کلاس‌ها می‌گوید:

«ایشان ابتدا درس اقتصاد را از حجره آغاز کرد و بعد به مسجد اعظم رفت. این مسجد، مسجد بزرگی است و هنگام کلاس ایشان یکی از سالن‌های آن پر می‌شد و حدود ۴۰۰ نفر و نیز طلبه‌های زیادی می‌آمدند. یک بار آقای قرائتی در تلویزیون گفت که من به کلاس‌های درس اقتصاد محمد منتظری می‌رفتم. آن درس در حوزه گرفته بود، چون درس جدیدی بود. ایشان کتاب اقتصادی یکی از نویسندگان غربی را تدریس می‌کرد که دقیقاً به خاطر ندارم عنوانش چه بود. آن کتاب در واقع بهانه بود و ایشان در کلاس حرف‌های خودش را می‌زد. یادم هست آن موقع بحث‌هایش را یادداشت می‌کردم، ولی ساواک همه آن یادداشت‌ها را برد. در حقیقت آن کتاب مبنا بود، اما نه این که قصد داشته باشد آن کتاب را تدریس کند. تا آنجا که به خاطر دارم ایشان بحث‌های خودش را می‌کرد. به عبارتی، حاشیه بیش از متن بود و بحث‌های سیاسی بسیاری همراه آن مطرح می‌شد و در واقع می‌خواست کار دیگری انجام دهد و منظور بحث اقتصاد نبود. ابتدا به ایشان گفتند: شما نباید اینجا درس بدهید. آن موقع پسر آیت‌الله بروجردی متولی آن مسجد بود. شهید منتظری اول زیر بار نرفت. بعد به ایشان گفتند: شما این جا نیا. ایشان گفت آخر چه اشکالی دارد؟ گفتند: نباید شما در مسجد اقتصاد درس بدهید. بعد آمدند و در شبستان را بستند و ما در ایوان مسجد نشستیم. فردا بعد از ظهر حدود ساعت ۴، هنگام درس به خادمان گفته بودند آن قدر آب روی ایوان‌ها بریزند تا کسی نتواند بنشیند. یادم هست ایشان یک جلسه به صورت ایستاده، مقداری صحبت کرد. بعد خادمان آمدند و با سر و صدا به ایشان گفتند: شما نباید اینجا درس بدهید و کلاس درس به مدرسه فیضیه منتقل شد. فیضیه هم سالن خوبی به نام کتابخانه داشت. آن ساعتی که می‌خواستیم برای کلاس بیاییم عملاً نشد و مشکلاتی را

۷. سعید فخرزاده، خاطرات علی جنتی، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۵۹.



فصل سیزدهم: اختلاف در سنت ماری □

ایجاد کردند، به همین دلیل به سالن نمناکی که پشت آنجا و رختشوی خانه بود، رفتیم. مدتی کلاس‌ها ادامه داشتند و طبیعتاً در آنجا مشکلاتی چون جای نشستن بیشتر بود و به این ترتیب عملاً کلاس‌ها تعطیل شدند. در حوزه هم بعضی از مرتجعین که مخالف امام بودند می‌گفتند: محمد منتظری کمونیسم درس می‌دهد، اقتصاد چیست؟ باید دین تدریس کند.<sup>۸</sup> محمد منتظری همچنین تلاش می‌کرد تا طلاب زبان عربی را به گونه‌ای بیاموزند تا بتوانند از نشریات و مجلات عربی نیز استفاده کنند. یکی از مهم‌ترین اقدامات او صدور بیانیه افشاگرانه‌ای در سال ۱۳۴۸ بود که به سرمایه‌گذاری‌های کلان راکفلر، تروتمند معروف، اعتراض و با امضای جمعی از طلاب حوزه علمیه قم منتشر شد.

او که پس از زندان با انجمن‌های اسلامی دانشجویان خارج از کشور نیز مرتبط شد و کوشید بیانیه‌ها و اعلامیه‌های مبارزان داخلی را در خارج از کشور نیز منعکس کند و متقابلاً به پخش نشریات دانشجویان مبارز خارج از کشور و بیانیه‌ها و سلسله درس‌های ولایت فقیه امام در سطح وسیعی در داخل ایران و شهرستان‌ها پردازد. او در راستای همین ارتباطات گسترده قصد داشت در سال ۱۳۴۹ به حج برود و در مکه با روحانیون مبارز ساکن نجف ملاقات کند، ولی ساواک از خروجش از کشور جلوگیری کرد.

در خرداد سال ۱۳۵۰ محمد منتظری هنگام انتقال بخشی از اثاثیه و مدارک تشکیلاتی به جای امن‌تری در قم، در محاصره ساواک گرفتار شد، ولی پس از تعقیب و گریز نهایتاً توانست از آنجا فرار کند و چند روزی در خانه دوستانش در قم و تهران مخفی شود. نهایتاً هم به مشهد و از طریق مرز تایباد به افغانستان و سپس پاکستان رفت.

روایت دکتر محمدعلی هادی که در مسافرت محمد منتظری به افغانستان او را همراهی کرد، از این ماجرا بدین شرح است:

«به اصفهان آمدم. نامه‌ای به من نوشتند و در اتاقم انداختند تا مشخصات داده شده را ببینم. آن شخص، آقای تهرانی بود که در روزنامه اطلاعات با آقای دعایی کار می‌کرد و اخیراً هم مرحوم شد و مقام معظم رهبری هم برای ایشان پیام دادند. پس از ملاقات با ایشان سوار ماشین شدیم. ایشان در مسیر وضعیت را برایم شرح داد و گفت که ماجرا این است و باید محمد را به‌نحو خاصی از ایران خارج کرد. آن موقع اصلاً ایشان را نمی‌شناختم و فقط با توجه به علائم و مشخصاتی که در نامه ذکر شده بود مطمئن شدم این آقا همان کسی است

۸. جریان‌شناس بی‌نظیری بود، گفتگو با محمدجعفر سعیدیان‌فر، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸، ص ۸۱.

که باید ببینم. اسم، شماره تلفن و آدرسی هم از ایشان نداشتم تا اگر احیاناً دستگیر شدم، حتی زیر شکنجه هم نام ایشان را فاش نکنم. حتی به من نگفتند چه کسی نامه را نوشته است. بعد که رفتم و راه را بررسی کردم و بازگشتم، دوباره قرار گذاشتیم. این بار محل قرارمان در یک چلوکبابی در مشهد بود. به آن چلوکبابی رفتم تا ناهار بخورم که دیدم محمد سر میز دیگری نشسته است. طوری وانمود کردیم که به صورت اتفاقی همدیگر را دیده‌ایم تا اگر لورفت، این طور بازگو شود که من به صورت اتفاقی به آنجا رفتم تا غذا بخورم و اتفاقاً او هم آنجا بود و از قبل هم با هم آشنایی نداشتم. محمد کت و شلوار پوشیده و ریشش را هم زده بود. قرارداد از آنجا به زاهدان برویم. در اتوبوس هم با فاصله و در دو جای مختلف نشستیم تا کنار هم نباشیم. من جلو نشستم و ایشان هم عقب اتوبوس نشست. آن موقع هم مثل حالا مسافرخانه‌ها شناسنامه می‌خواستند. ما به مسافرخانه‌های بسیار خراب رفتیم که از ما شناسنامه نخواهند. یادم نیست چه بهانه‌ای آوردیم، ولی از ما شناسنامه نخواستند. یک شب آنجا بودیم. من فوراً به یک خیاطی رفتم و دو دست لباس بلوچی برای خودم و او سفارش دادم. صبح لباس را به او پوشاندم و بلافاصله با هم با اتوبوس به زابل و منزل آقای حسینی زابلی رفتیم. ایشان هم ترتیب کارها را داد. قویاً احساس می‌کردم آقای حسینی محمد منتظری را شناخت، اما به روی خودش نیاورد. بعد ایشان با چند نفر ما را از طریق افغانستان به طرف پاکستان راهی کرد. به این ترتیب از زابل سوار ماشین شدیم و به صورت قاچاق به افغانستان رفتیم و عرض افغانستان را طی کردیم. کسانی که از طرف آقای حسینی زابلی برای کمک به ما فرستاده شده بودند در منطقه چمن پاکستان نزدیک کویته یعنی از مرز افغانستان و پاکستان ما را وارد پاکستان کردند. قبلاً هم پولشان را داده بودم، بنابراین با شهید منتظری وارد شهر کویته پاکستان شدیم.

من فکر می‌کردم شهید منتظری آفازاده است، پس باید حتماً وضعیت خوب باشد و با خود پول حساسی آورده باشد. از آن طرف هم او فکر می‌کرد من با خود پول آورده‌ام، ولی من پول بسیار کمی داشتم. در پاکستان به حسینی می‌گفتند امام‌واره. این حسینی چندین اتاق خالی داشت. قبلاً که یک بار به پاکستان رفته بودم، با یک روحانی به نام آقای فاضل آشنا شده بودم. روزها به منزل آقای فاضل و برای خواب هم به یکی از حسینی‌ها می‌رفتم. شهر کوچک بود و ما هم غریبه بودیم. از طرفی کنسولگری ایران هم فعال بود، به همین دلیل به ما حساس شده بودند، بنابراین عذر ما را خواستند و ما را از آن امام‌واره بیرون کردند. ما

## فصل سیزدهم: اختلاف در سنت ماری □

هم به یکی از مسافرخانه‌های آنجا رفتیم و چون شناسنامه و گذرنامه نداشتیم، ناچار شدیم به مسافرخانه‌ای برویم که به قدری کثیف بود که لباس‌هایمان پر از شپش شدند، اما چاره نداشتیم و می‌بایست شب را در آنجا می‌گذرانیدیم. در این میان تقاضای گذرنامه پاکستانی کردیم. در آن موقع مردم پاکستان شناسنامه نداشتند، بنابراین اگر می‌رفتید و می‌گفتید من متولد کراچی یا کوئته یا هر جای دیگر پاکستان هستم، به راحتی به شما شناسنامه می‌دادند. ما هم تقاضا کردیم، اما چون پول نداشتیم تا فوری تقاضا کنیم خیلی مراجعه کردیم و بسیار معطل شدیم. بالاخره به ما دو نفر به عنوان پاکستانی، گذرنامه پاکستانی دادند. به خاطر ندارم با چه اسمی گذرنامه گرفتیم، ولی قطعاً منتظری و هادی نبود. پس از دریافت گذرنامه با قطار به کراچی و مستقیماً خدمت آیت‌الله شریعت رفتیم. آیت‌الله شریعت یکی از علمای بسیار روشنفکر، تیزهوش و دانشمند بود.<sup>۹</sup>

محمد منتظری در زمان اقامت در کوئته با مجاهدان افغان آشنا شد و ضمن مطالعه و آشنایی با معادلات منطقه و جنبش‌های آن، یک هسته مبارزاتی علیه ظاهرشاه پادشاه وقت افغانستان را پی‌ریزی کرد. نتیجه این آشنایی و مطالعه جزوه‌ای تحقیقی شد که بعداً خدمت امام خمینی (ره) ارائه داد. او سپس به کراچی رفت و ضمن تکمیل زبان اردو و انگلیسی با سازمان الفتح ارتباط گرفت و مقدمات ارتباط مبارزین ایرانی با الفتح برای آموزش‌های نظامی را فراهم کرد. گفتنی است در یک سال و اندی اقامتش در پاکستان کسی نمی‌دانست که او فرزند آیت‌الله منتظری است و او با خرجی کمی که داشت روزگار می‌گذراند. حتی مدتی به خاطر فقر مالی مجبور بود شب‌ها در پارک‌ها و خیابان‌ها بخوابد. محمد منتظری نهایتاً در سال ۱۳۵۱ با کشتی به عراق رفت و به حضور امام خمینی رسید. در آنجا ضمن ادامه تحصیل، ارتباط با مبارزین ایرانی و مجاهدین افغانی و پاکستانی و عرب را پیگیری کرد و با تأسیس کتابخانه و برگزاری کلاس‌های درس متعدد کوشید فضای مبارزاتی را گسترش دهد. او در همین راستا سفرهای متعددی به کشورهای حاشیه خلیج فارس و لبنان و سوریه داشت.<sup>۱۰</sup>

۹. بسیار به خود سخت می‌گرفت، گفتگو با محمدعلی هادی، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸، ص ۴۹.  
۱۰. اصغر جمالی فر معروف به ابوحنیف از نقش ویژه شهیداندرزگو بر مبارزات شهید محمد منتظری خبر می‌دهد و اظهار می‌دارد: «او یکی از دوستان شهید منتظری بود. این دو تجارب و اطلاعات خود را به هم انتقال داده بودند و شاید بتوانم ادعا کنم شهید منتظری چنین فعالیت‌هایی را از شهید اندرزگو یاد گرفته بود. ضمناً او سعی می‌کرد تجربیات و اطلاعات خود را در این زمینه به صورت جزوه و کتاب درآورد و در اختیار سایر دوستان قرار دهد. در واقع این اطلاعات را در انحصار خود قرار نمی‌داد و از این طریق توانست افراد زیادی را تربیت کند. متأسفانه امروز عده‌ای این اطلاعات را از خود می‌دانند و فراموش کرده‌اند مدیون چه کسی هستند.»

در سال‌های ابتدایی دهه ۵۰، مجاهدین خلق نیز فعالیت گسترده‌ای داشتند و برای جذب محمد منتظری هم تلاش کردند، اما او پس از خواندن کتاب «شناخت» آنها گفت اینها اسلامی خالص فکر نمی‌کنند و به ضوابط و اخلاق اسلامی پایبند نیستند!<sup>۱۱</sup> در راستای همین مخالفت با سازمان و در حالی که رادیو میهن پرستان توسط چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق تغذیه و اداره می‌شد، محمد با استفاده از تیرگی روابط ایران و عراق با کمک حجت الاسلام سید محمود دعایی توانست رادیوی «صدای روحانیت مبارز» را راه اندازی و از آن طریق علیه رژیم شاه افشاگری کند. این رادیو پس از تعطیلی به خاطر بهبود روابط ایران و عراق، در لیبی به فعالیت خود ادامه داد.<sup>۱۲</sup>

ادامه ارتباط با مجاهدین افغانی مانند شهید عبدالعلی مزاری<sup>۱۳</sup> باعث شد محمد منتظری برای تداوم و ساماندهی مبارزات علیه ظاهرشاه سفرهایی به افغانستان داشته باشد. او در یکی از این سفرها دستگیر شد و به زندان افتاد، اما پس از مدت کوتاهی آزاد شد. در آن سال‌ها محمد منتظری تشکل‌هایی به نام «روحانیت مبارز ایرانی خارج از کشور» و «روحانیت مبارز ایران» را راه‌اندازی کرد که ساماندهی مبارزات روحانیون ضد رژیم شاه را در خارج از کشور به عهده داشت. علی جنتی، حجت الاسلام اسماعیل فردوسی‌پور، حجت

---

۱۱. در آن سال‌ها که همزمان با اوج گرفتن حرکت‌های مسلحانه ضد رژیم بود، یکی از اقداماتی که بین مبارزین به خصوص مجاهدین خلق شایع شده بود دزدی از بانک‌ها یا ادارات و فروشگاه‌های دولتی بود که تحت عنوان مصادره انقلابی صورت می‌گرفت. این فکر به مبارزین خارج از کشور هم سرایت کرده بود و آنها تحت عنوان ضربه به منافع صهیونیسم، از فروشگاه‌های زنجیره‌ای متعلق به صهیونیست‌ها دزدی می‌کردند. این اقدام به شدت مورد نهی امام خمینی قرار گرفت. شهید محمد منتظری در باره این موضوع از امام سؤال کرد. محمد منتظری گفته بود: «خود شما فرمودید که به صهیونیست‌ها ضربه بزنید». و امام فرموده بودند: ضربه بزنید، اما نه به این شکل که اگر طرف را بگیرند موجب وهن اسلام شود و مسلمانان را دزد معرفی کنند». (خاطرات علی جنتی، ص ۷۱)

۱۲. نک: گوشه‌ی از خاطرات سید محمود دعایی، تهران، نشر عروج، چاپ دوم ۱۳۸۷، صص ۹۳-۹۰؛ سید محمود دعایی همچنین از شهید عبدالعلی مزاری به عنوان یکی از مهم‌ترین موثران در تأسیس و راه‌اندازی رادیو «صدای روحانیت ایران» نام می‌برد.

۱۳. عبدالعلی مزاری در سال ۱۳۲۶ در منطقه بلخ در افغانستان در یک خانواده شیعه متولد شد. او در سال ۱۳۵۱، به شهر نجف در عراق رهسپار شد و با امام خمینی آشنا شد. مزاری سپس با اقامت در شهر قم، تا سال ۱۳۵۵ دروس سطح حوزه را به پایان رساند. او همزمان از مهمترین رابطین حوزه علمیه قم و امام خمینی بود. در مدت اقامت در قم به دلیل داشتن کتاب حکومت اسلامی مدتی در تهران زندانی شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، مزاری در اوایل سال ۱۳۵۸ به کشورش رفت و در حرکت‌های مقاومت ملی علیه ارتش شوروی در افغانستان شرکت کرد. وی تا زمان فروپاشی دولت تحت حمایت شوروی سابق در افغانستان در سال ۱۳۷۱ به عنوان یکی از رهبران مقاومت علیه حضور بیگانگان و دولت کمونیستی افغانستان، به نبرد ادامه داد. شهید مزاری در بامیان، تشکیلات حزب وحدت اسلامی را به وجود آورد که در برگیرنده مجاهدین هزاره‌تبار و شیعه‌مذهب افغانستان بود. با ورود مجاهدین به کابل، عبدالعلی مزاری نیز از بامیان به مزار شریف و از آنجا به کابل رفت و در پایتخت کشور مستقر شد. با ظهور طالبان در افغانستان، شهید مزاری و حزب وحدت ملی به مبارزه با این گروه پرداخت، در عین حال نیروهای دولتی نیز حملات شدیدی به مواضع حزب وحدت اسلامی در غرب کابل می‌کردند. سرانجام مقاومت در غرب کابل شکست خورد و شهید مزاری به طرز مظلومانه‌ای در ۲۲ اسفند سال ۱۳۷۴ به دست گروه طالبان به شهادت رسید.

فصل سیزدهم: اختلاف در سنت ماری □

الاسلام محمدحسین املایی از همکاران او در این تشکیلات بودند. این تشکیلات تبلیغ نهضت امام خمینی و افشاگری علیه رژیم شاه را در دستور کار خود قرار داد. محمد منتظری بین کشورهای سوریه، لبنان، عراق کویت، و... مرتب رفت و آمد می کرد. در این بین عده‌ای از جمله حجت الاسلام سیدحمید روحانی به دلیل برخی اختلافات در تشکیلی تحت عنوان «روحانیان مبارز» فعالیت می کردند.<sup>۱۴</sup>

در فروردین سال ۵۲ «روحانیت مبارز ایرانی خارج از کشور» در اعتراض به صدور حکم اعدام برای دکتر عباس شیبانی توسط رژیم شاه و دستگیری یکی از مبارزین فلسطینی توسط حکومت اردن اقدام به اعتصاب غذای ۵۰ ساعته در محل اتحادیه دانشجویان فلسطینی کرد. دامنه ارتباطات شهید محمد منتظری به تدریج به اروپا نیز کشیده شد و او با دانشجویان ایرانی خارج از کشور نیز ارتباط گرفت و حتی خودش خانه‌ای در لندن تهیه کرد و آن را به امور مبارزاتی اختصاص داد. یکی از مهم‌ترین مشکلات مبارزین ایرانی، خصوصاً دانشجویان ساکن اروپا و آمریکا در آن سال‌ها تهیه گذرنامه و روادید برای سفرهای مبارزاتی به فلسطین و لبنان و عراق و سوریه بود. محمد با پیگیری‌های دوساله خود و با همکاری دوستانش این مسئله را حل کرد.<sup>۱۵</sup>

## هجرت از عراق

هنگامی که روابط ایران و عراق از تیرگی در آمد و شاه و حسن البکر دست دوستی به هم دادند، محمد منتظری عراق را ترک کرد و در لبنان و سوریه به فعالیت‌هایش ادامه داد. با تمرکز تشکیلات محمد منتظری در سوریه و لبنان، ارتباط و همکاری آنها با سازمان های فلسطینی خصوصاً الفتح و حافظ اسد، رییس جمهور سوریه بیشتر شد. همزمانی این قضیه با مارکسیست شدن سازمان مجاهدین خلق و تشویق مبارزین مسلمان عضو سازمان و سایر مبارزین جدا شده از سازمان به خروج از کشور توسط محمد منتظری، سبب شد تا سوریه و لبنان به محل رفت و آمد مبارزین و دانشجویان ایرانی تبدیل شود. این افراد ابتدا یک گزینش مقدماتی را می گذراندند و پس از آن برای آموزش توسط تشکیلات محمد منتظری به اردوگاه‌های فلسطینی اعزام می شدند.

۱۴. سعید فخرزاده، خاطرات علی جنتی، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۱۰۷.

۱۵. هنگامی که انجمن های اسلامی دانشجویان اروپا تصمیم گرفتند پیامی به کمونیست‌های انقلابی ظفار در یمن بفرستند و از آنها حمایت کنند، محمد منتظری به شدت با آنها مخالفت و با تحلیل مسائل و جریان‌های منطقه‌ای و تشریح خط چینی‌ها و روس‌ها و توده‌های آنها را از این اقدام منصرف کرد.

علی جنتی در این باره می‌گوید:

«در سوریه به‌خصوص در زینبیه، زمانی مجموعاً ۷-۸ اتاق اجاره کرده بودیم و افرادی را که همزمان برای آموزش می‌آمدند در یک جا مستقر می‌کردیم. پس از آن هر کدام از دوستان ما با بعضی از آنها ارتباط برقرار کردند. قسمتی از آموزش‌ها نیز به شکل غیرحضور بود. مثلاً تاریخ سیاسی را که آقای غرضی گفته و روی نوار ضبط شده بود، در اختیار افراد تحت آموزش قرار می‌دادند. وضعیت به گونه‌ای نبود که آنها بتوانند به راحتی با هم ارتباط برقرار کنند. البته بنده و مرحوم شهید محمد منتظری و یکی دو نفر از دوستانی که سابقه بیشتری داشتیم، افرادی را که تازه می‌آمدند و به ما می‌پیوستند، می‌دیدیم و ابتدا مقداری شرایط آنها را بررسی و سپس مستقرشان می‌کردیم. خیلی تلاش می‌کردیم که در آنجا هم مخفی کاری رعایت شود، چون ممکن بود زمانی که به ایران بازمی‌گردند دستگیر شوند و همه آنچه را دیده یا شنیده بودند لو بدهند. ما باید فرض را بر این می‌گذاشتیم که این اتفاق روی می‌دهد؛ بنابراین باید به گونه‌ای عمل می‌کردیم که اگر تمام اطلاعاتی را هم که داشتند بیان می‌کردند به ما ضربه نخورد، از این روی آنها با اسامی مستعار آشنا می‌شدند. خود ما نیز عموماً با اسامی مستعار یکدیگر را صدا می‌کردیم و از هویت هم خبر نداشتیم.»<sup>۱۶</sup>

در این سال‌ها محمد منتظری از طریق سفرهای متعدد به نجف و نامه‌نگاری با امام در ارتباط بود.

### تحصن کلیسای سنت ماری و اشتباه استراتژیک شهید محمد منتظری

یکی از مهم‌ترین اقدامات شهید محمد منتظری تحصن روحانیت مبارز ایران در کلیسای سنت ماری پاریس بود. محمد منتظری در تابستان ۱۳۵۶ با هدف جلب توجه افکار عمومی جهان و در اعتراض به صدور حکم اعدام و احکام طویل‌المدت برخی از مبارزین، اعتصابی را با بیش از صد نفر ساماندهی می‌کند.

با توجه به اینکه قرار بود انجمن اسلامی دانشجویان خارج از کشور هم تحصنی با همین موضوع برگزار کنند، پیگیری می‌کند تا یک تحصن مشترک برگزار شود، اما بروز اختلافات بین این دو گروه باعث می‌شود که دو گروه در یک مکان، ولی جداگانه تحصن کنند و بیانیه‌ها و اعلامیه‌هاشان جداگانه صادر شود. محمد غرضی، علی جنتی، محمود دعایی، صادق طباطبایی، صادق قطب‌زاده و احمد سلامتیان از جمله افراد این تحصن بودند. افرادی چون هادی غفاری

۱۶. سعید فخرزاده، خاطرات علی جنتی، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۱۲۹.

هم از کشورهای مختلف آمده بودند.

تحصن‌کنندگان روحانیت مبارز به سرپرستی شهید محمد منتظری در صدر لیست مبارزین زندانی در ایران، روی ۵ نفر بیشتر مانور دادند: آیت‌الله منتظری، مهندس عزت‌الله سبحانی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله ربانی شیرازی و سید مهدی هاشمی.

جالب آنکه سید مهدی هاشمی در آن زمان به جرم قتل آیت‌الله شمس‌آبادی به خاطر مخالفت با کتاب «شهید جاوید» دستگیر شده و در زندان بود. امام خمینی هم به دلیل وجود نام سید مهدی هاشمی در این لیست حاضر به حمایت از این تحصن نشدند. علی جنتی از یاران محمد منتظری از قصد اولیه او مبنی بر برپایی تحصن تنها با محوریت سید مهدی هاشمی خبر می‌دهد و می‌گوید:

«سید مهدی به کارتر نامه نوشت چون آن زمان کارتر رئیس جمهور آمریکا بود و خیلی شعار حمایت از حقوق بشر را می‌داد، لذا او این نامه را از طریق سفارت آمریکا در دمشق برای کارتر فرستاد تا توجهش را به شرایطی که در داخل زندان‌های ایران می‌گذشت جلب کند. مرحوم منتظری پیشنهاد کرد ما بیاییم اعتصاب غذایی را در پاریس و نیویورک راه بیندازیم و توجه افکار عمومی دنیا را هم به مسئله خاص سید مهدی و هم به شرایطی که در ایران می‌گذرد جلب بکنیم. دوستانی که در سوریه بودند با این امر موافق نبودند. آنها معتقد بودن سید مهدی شخصیتی نیست که ما این همه برایش مایه بگذاریم، لذا نهایتاً بعد از صحبت‌های مختلف قرار شد که ۴ شخصیت را به عنوان کسانی که اهل مبارزه و الان شدیداً تحت فشار رژیم هستند به اتفاق سید مهدی مطرح کنیم که عبارت بودند از: آیت‌الله منتظری، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله طالقانی، مهندس سبحانی.»

صادق طباطبایی در مورد حضور روحانیت مبارز و بحث اختلاف برسر قرارداد نام مهدی هاشمی و مخالفت حضرت امام در اعتصاب پاریس چنین می‌گوید:

«در همین حین شنیدیم که عده‌ای از دوستان روحانیت مبارز خارج از کشور، به سرپرستی حجت الاسلام محمد منتظری در پاریس جمع شده‌اند. ما گفتیم چه بهتر حالا که آنها آمده‌اند، برنامه اعتصاب غذا را مشترکاً انجام دهیم. اصل کار پذیرفته شد، ولی بلافاصله یک سری مسائل اختلافی پیش آمد، از جمله این که آقای محمد منتظری فهرستی از زندانیان سیاسی را آورد که در زمره خواسته‌های اعتصابیون آزادی آنان باشد که در میان آنان نام سید مهدی هاشمی هم بود. ما اعتقاد داشتیم این موضوع را مطرح نکنیم، زیرا اعتصاب غذا را به

خاطر رفع محدودیت از امام آغاز کردیم و چرخش مسئله به سوی آزادی زندانیان سیاسی در ایران، بار فشاری را که می‌خواستیم به دولت عراق وارد کنیم کم می‌کرد. = اما آقای منتظری مصر بود. ما گفتیم چون مجموعه فعالیت‌ها را به اطلاع امام رسانده‌ایم و ایشان در جریان امر قرار دارند، بنابراین باید هماهنگی دیگری با نجف انجام بدهیم.

من با آقای دعایی تماس گرفتم، و ایشان پس از گفتگو با امام به ما مطلب را جوری منتقل کردند که ما احساس کردیم بودن نام مهدی هاشمی در لیست خوشایند امام نیست. گفتیم گرچه دلمان نمی‌خواهد، اما اگر روی خواسته‌شان پافشاری نکنند ما ناچاریم تقسیم کار و یا از اعتصاب مشترک صرف نظر و در جای دیگری برنامه‌مان را اجرا کنیم، و البته به آنها کمک می‌کنیم. مسلم بود اگر دو سازمان دو بیانیه مختلف می‌دادند ناپسند بود. مجدداً آقای دعایی گفتند امام می‌گویند سعی کنید با همدیگر هماهنگی و مسئله را حل کنید. حقتان است که نام سید مهدی هاشمی را نپذیرید، اما درخواست آزادی بقیه زندانیان که در فهرست نامشان آمده از جمله آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، عزت‌الله سبحانی، لطف‌الله میثمی که جمعاً ۱۲ نفر می‌شدند اشکالی ندارد. به هر حال چون آقای محمد منتظری و دوستانش مصر بودند، ما توافق کردیم که وحدت در محل برگزاری اعتصاب غذا باشد که کلیسای سنت ماری پاریس در نظر گرفته شد، ولی بیانیه‌های روزانه خود را که حاوی خواسته‌ها و اهداف اعتصاب غذا و گزارش رویدادهای روز و تحلیل و تفسیر انعکاس آنها در مطبوعات بود، جدا کردیم. البته موفق نشدیم از امام برای اعتصاب غذا پیام بگیریم.<sup>۱۷</sup>

خانم مرضیه حدیده‌چی (دباغ) نیز در باره تحصن در کلیسای سنت ماری می‌گوید:

«اعتصاب غذا در کلیسای سنت ماری شکل گرفت، از گروه ما به غیر از شهید منتظری، آقایان محمدغرضی و علی جنتی نیز حضور داشتند. به یاد دارم که آقای غرضی با اینکه روحانی نبودند، ولی لباس روحانیون را به تن کرده بود که احتمالاً علتش نشان دادن چهره مذهبی این حرکت بود، زیرا متولی این جریان گروه روحانیون مبارز بودند و ضروری به نظر می‌رسید که حضور روحانیون در چنین اجتماعی پررنگ تر باشد. حدود پانزده- شانزده نفر روحانی هم از کشورهای مختلف عراق (نجف)، لبنان و سوریه و یکی دو نفر هم از ایران آمده بودند.»<sup>۱۸</sup>

۱۷. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، تهران؛ موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول ۱۳۸۷، ج ۱، صص ۱۴۷-۱۴۹.

۱۸. محسن کاظمی، خاطرات مرضیه حدیده‌چی (دباغ)، انتشارات سوره مهر، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۱۳۶.



## فصل سیزدهم: اختلاف در سنت ماری □

وجود نام سید مهدی هاشمی در لیست مورد حمایت تحصن کلیسای سنت ماری بهانه خوبی به دست رژیم شاه داد تا بار دیگر قتل آیت الله شمس آبادی را به هواداران نهضت امام خمینی منتسب کند. اقدامی که پس از دستگیری سید مهدی با آب و تاب در رسانه‌های رژیم صورت می‌گرفت، حالا شهادتی از خود انقلابیون پیدا کرده بود. این انگ‌زنی توسط رسانه‌های رژیم شاه در اطلاعیه‌ای که توسط حوزه علمیه قم نیز در حمایت و اعلام همبستگی با تحصن کلیسای سنت ماری صادر شد، مورد اشاره قرار گرفت و محکوم شد.

در بخشی از این اطلاعیه آمده است:

«دیگر اینکه رژیم کوشش می‌کند تمام خواست‌ها و انگیزه‌های اعتصاب‌کنندگان در پاریس و تظاهرکنندگان در ایران را تنها بر محور جریان قتل آیت الله شمس آبادی بچرخاند و حتی بیش‌مانه (که البته انتظار دیگری هم نباید از این رژیم داشت) به آیت الله خمینی رهبر عالیقدر شیعیان و قائد ژرف‌اندیش دوران ما توهین و ایشان را حامی قاتلین آیت الله شمس آبادی معرفی می‌کند.»<sup>۱۹</sup>

علی جنتی از همراهان محمد منتظری در تحصن کلیسای سنت ماری در باره حمایت محمد منتظری از سید مهدی هاشمی چنین می‌گوید:

«آن موقع در باره قتل شمس آبادی نمی‌دانستیم که داستان چیست. مدتی هم [سید مهدی هاشمی] در زندان بود و در آن زمان روزنامه‌ها این مسئله را بسیار بزرگ کردند و هر روز در باره قتل مرموز شمس آبادی بحث و صحبت می‌کردند و مصاحبه‌هایی را انجام می‌دادند. مرحوم محمد منتظری که ارتباط بیشتری با سید مهدی داشت، برایش پیغام فرستاد که این جریان به صورت جریان جنایی در حال بررسی است و اگر قضیه پیش برود قطعاً شما را اعدام می‌کنند. بهتر است مطرح کنید که اصلاً مسئله ما مسئله‌ی جنایی نیست و کاملاً سیاسی است و رژیم به خاطر سوابق مبارزاتی‌ای که داریم، ما را دستگیر کرده و این اتهامات را به ما بسته است.

پس از رسیدن پیغام، سید مهدی از داخل زندان شروع کرد به نامه‌نگاری به مجامع حقوق بشر، سازمان عفو بین‌الملل و سایر سازمان‌هایی که آن زمان به حمایت از حقوق بشر معروف بودند. مرحوم محمد منتظری هم در جمع دوستان و در خارج گفت که ما نیز باید در اینجا روی این مسئله سر و صدا کنیم و جوی بسازیم که رژیم مجبور به عقب‌نشینی

۱۹. فرزند اسلام و قرآن، به کوشش مرتضی محمودی، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۱۱۲.

شود تا او را در داخل زندان نکشند. ناگفته نماند که من اکنون تردید دارم در این که آیا واقعاً محمد منتظری می‌دانست که سید مهدی هاشمی در قتل شمس‌آبادی شریک است یا نه؟ و آیا با علم به این که ایشان شریک است، می‌خواست مسئله را سیاسی بکند یا واقعاً فکر می‌کرد که اتهام ناروایی به او زده‌اند و برای دفاع از او این کار را کرد. مرحوم محمد منتظری، نامه‌های دفاع از مهدی هاشمی را به مجامع بین‌المللی می‌فرستاد و حتی برخی را به بعضی از مطبوعات لبنان می‌داد. وی در این زمینه نامه‌ای نیز برای جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا فرستاد. کارتر در آن سال‌ها شعار دفاع از حقوق بشر را سر داده بود و ایشان بدین وسیله می‌خواست توجه او را به وضعیت بد زندانیان سیاسی جلب کند. شهید منتظری حتی پیشنهاد داد که به این منظور اعتصاب غذایی در پاریس و نیویورک راه بیندازیم... به این ترتیب همراه جمعی از دوستان به نام روحانیون مبارز ایران خارج از کشور، در پاریس اعتصاب غذا راه انداختیم. برای تدارک این مبارزه، چهل روز در پاریس ماندیم.<sup>۲۰</sup>

مطبوعات ایرانی تحصن‌کنندگان را مارکسیست‌های اسلامی لقب دادند و از لغو راه‌پیمایی نهایی این تحصن به دلیل مخالفت پلیس فرانسه با آن خبر دادند. مارکسیست‌های اسلامی لقبی بود که پیش از این توسط مطبوعات رژیم به سید مهدی هاشمی و همدستانش پس از دستگیری به جرم قتل آیت‌الله شمس‌آبادی داده شده بود.

پس از این قضیه، اختلافات بین شهید محمد منتظری و همراهانش از جمله محمد غرضی و خانم دباغ بالا گرفت و منجر به جدایی آن دو از محمد منتظری شد، در نتیجه شهید منتظری لبنان را رها و فعالیتش را در کشورهای حاشیه خلیج فارس متمرکز کرد.

اصغر جمالی فرد (ابوحنیف) این ماجرا را این گونه شرح می‌دهد:

«در لبنان همه دور هم جمع بودند. سر جریان سید مهدی هاشمی، خانم دباغ و غرضی رفتند کلیسای سنت ماری فرانسه و تحصن کردند. وقتی برگشتند، سر مسائل مختلف بین اینها اختلاف افتاد. یکی سر سلمان صفوی بود که با زهره بنیانیان ازدواج کرده بود. خانم دباغ و دیگران مطرح می‌کردند که این ازدواج را محمد تشویق کرده است و این صحیح نبود. حالا من نمی‌دانم صحیح بوده یا نه، چون در جریان نبودم. بعداً بررسی کردم و شنیدم که این طور بوده. یکی هم پول‌هایی بود که از ایران برای محمد می‌آمد. بحث‌های مالی دست او بود و اینها می‌گفتند چرا باید دست او باشد؟ می‌خواستند این را از چنگش در بیاورند یعنی

۲۰. سعید فخرزاده، خاطرات علی جنتی، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۱، صص ۱۵۰-۱۴۹.

فصل سیزدهم: اختلاف در سنت ماری □

خلع سلاحش کنند و قدرت مانورش را بگیرند. کارهایی هم بود که جعلیاتش مثل ویزا را می فروختند.<sup>۲۱</sup> طبیعتاً بین اینها اختلاف افتاد. غرضی و خانم دباغ و آلدپوش و علی جنتی از محمد منتظری جدا شدند. این ماجرا برای در اواخر سال ۱۳۵۶ و وقتی این مسائل را دیدم، صلاح ندیدم بمانم و به محمد منتظری گفتم بیا کارهایی را که من انجام داده‌ام تسویه حساب کن. تسویه حساب کردیم و من هم کاسه و کوزه‌ام را جمع کردم و رفتم آلمان و محمد منتظری تنها ماند. در نتیجه او هم رفت کویت و بحرین و آن طرف‌ها!<sup>۲۲</sup>

اصغر جمالی فرد در گفتگویی دیگر به تفصیل به بحث پیرامون ماجرای تحصن سنت ماری که موجب جدایی محمد غرضی و خانم دباغ از محمد منتظری شد، می پردازد:

«در آن زمان سید مهدی هاشمی دستگیر و به سه بار اعدام محکوم شد. در این مقطع شهید منتظری، آقای غرضی، خانم دباغ و بنده در لبنان بودیم. شهید منتظری از جزئیات وقایعی که در ایران رخ می داد، اطلاع دقیقی نداشت. سید مهدی هاشمی یکی از مبارزانی بود که گروه «الله اکبر» را تشکیل داده بود. در آن روزها جوی به وجود آمده بود که اکثر روحانیون حضرت امام را قبول نداشتند و حتی عده‌ای از آنها می گفتند حضرت امام و طرفدارانش وهابی هستند! و علناً با امام مخالفت می کردند... شمس آبادی هم به حضرت امام اعتقادی نداشت و طرفدار آیت الله خویی بود. اشتباه بزرگ سید مهدی هاشمی و همراهان او، قتل شمس آبادی بود. البته رژیم هم می خواست چنین اتفاقاتی بیفتد.

پس از چهلم دکتر شریعتی مبارزان در دفاع از حضرت امام و زندانیان سیاسی در پاریس

---

۲۱. اصغر جمالی فرد در باره ساختن پاسپورت‌های جعلی توسط تیم محمد منتظری می گوید: «شهید منتظری شبکه‌ای را تشکیل داده بود که آقای جنتی و بنده در آن فعالیت می کردیم و در کنار آقای جنتی الفبای جعل را یاد گرفتیم. ما گذرنامه‌های ایرانی و غیر ایرانی را می گرفتیم و با امکاناتی که شهید منتظری در اختیارمان قرار داده بود، برای افراد زیادی که از ایران می آمدند و یا می خواستند در خارج از کشور بمانند، گذرنامه تهیه می کردیم. ما فیلم و زی‌ک و دستگاه‌های مختلف را خریدیم و به این ترتیب روز به روز مجهزتر شدیم، طوری که در آنجا یک شبکه تولید گذرنامه داشتیم و به عبارتی سفارتخانه‌ای درست کرده بودیم و برای کسانی که می خواستند، هویت غیر واقعی ایجاد می کردیم تا به فعالیت‌هایشان در خارج از کشور ادامه دهند. ما برای رفتن به کشورهای خارجی با مشکلات متعدد مادی مواجه بودیم که می بایست به صورتی آنها را حل می کردیم، از این رو شهید محمد منتظری مجدداً شبکه‌ای را ایجاد کرد که ما از طریق آن به راحتی بلیط‌های هواپیمایی‌های مختلف را صادر می کردیم و به آن کشورها می رفتیم. در واقع آنچه اکنون داریم نتیجه سال‌ها مبارزه، تجربه و فعالیت است بدون آنکه شناسایی شویم و کسی متوجه چنین فعالیت‌هایی گردد. تا الان هم کسی متوجه نشده است. وقتی در سال ۵۷ در بلژیک دستگیر و به آلمان برده شدم، پلیس آلمان کاملاً گیج شده بود، چون سه گذرنامه در اختیارش بود و می دانست که یکی از آنها اصل و دو تای دیگر جعلی است. ابتدا از من پرسیدند: «کدام یک از آنها اصلی و کدام‌ها جعلی‌اند؟» بعداً وقتی شناسایی شدم و به آنها گفتم که هر سه‌شان جعلی هستند، بسیار تعجب کردند. در حقیقت پلیس آلمان با آن همه تجارب و تجهیزاتی که در اختیار داشت نمی توانست جعلی بودنشان را تشخیص دهد و گمراه شده بود.»

۲۲. گفتگو با اصغر جمالی فرد، ۱۸ آبان ۱۳۹۱.

اقدام به اعتصاب غذا کردند. شهید منتظری وقتی مطلع شد که قرار است سید مهدی هاشمی را اعدام کنند، با توجه به شناختی که از او داشت و اینکه در هر صورت او یک مبارز بود، تصمیم گرفت از او دفاع کند. هنگامی که قضیه اعدام سید مهدی هاشمی مطرح شد، خانم دباغ و سایرین خدمت حضرت امام رفتند و به ایشان اطلاع دادند که می‌خواهیم چنین کاری را انجام بدهیم و این کار دفاعیه‌ای برای سید مهدی هاشمی است. حضرت امام به آنها فرمودند: «این کار را نکنید! او یک قاتل است، نه یک سیاسی. نیازی به دفاع ندارد.» به‌رغم مخالفت حضرت امام، این مجموعه کار خود را انجام دادند و شهید منتظری از این ماجرا برای حمایت از امام، روحانیون و مبارزه و نیز معرفی نظام و امام در سطح جهانی استفاده کرد. با توجه به اینکه شهید منتظری ارتباطات خود را با مبارزان و دانشجویان انجمن اسلامی در کشورهای اروپایی محکم کرده بود، از این فرصت به‌خوبی استفاده کرد تا در فرانسه چنین اعتصاب غذایی را به راه بیندازد. به دنبال آن هادی غفاری از پاکستان و افراد زیادی از نقاط مختلف به فرانسه رفتند. این مقطع زمانی بود که من از همه حتی شهید منتظری دلخوری پیدا کرده و از طرفی با توجه به اطلاعات و تجربیاتی که کسب کرده بودم، مستقل شده بودم و هر کاری را که به نظر من صحیح بود انجام می‌دادم. به عبارتی برای خودم کار می‌کردم.

در حالی که شهید منتظری کارهایش را انجام داده و به پاریس رفته بود، خانم دباغ و آقای آلاذپوش در بیروت ماندند و خیلی به من اصرار کردند من هم به پاریس بروم. نمی‌دانم با وجود اصرارهای فراوان و موقعیتی که پیش آمده بود و می‌توانستم دوستان قدیمی را هم ملاقات کنم، اما از درون عاملی مانع رفتن من به پاریس می‌شد. من نه راجع به این قضیه خدمت حضرت امام رفته بودم و نه از سایرین در این باره اطلاعی داشتم. وقتی بعداً این جریان را در ایران شنیدم، بسیار خدا را شکر کردم که نرفتم. عده‌ای از دوستان که از بیروت رفته بودند، در آنجا لباس روحانیت به تن کردند تا نشان دهند در این جریان روحانیت هم حضور دارد. همین‌طور تعدادی از روحانیون و دوستانی که در اروپا بودند، در کلیسای سنت ماری تحصن کردند. من چون کارم مطبوعاتی بود، نتیجه گزارش کلیسای سنت ماری را از روزنامه‌های عربی در آوردم و با همکاری آقای غرضی و خانم دباغ چاپ کردیم.

بعد از آن ماجرا اختلافات شدیدی میان خانم دباغ، آقای غرضی و شهید منتظری در لبنان به وجود آمد. به عبارتی همان اتفاقی که در سازمان مجاهدین خلق افتاد، این بار در بین دوستان ما در لبنان رخ داد. البته از ایران و نقاط دیگر آمدند تا اختلافاتشان را حل کنند،

## فصل سیزدهم: اختلاف در سنت ماری □

اما سودی نداشت. به نظر من این اختلاف بیشتر بر سر مدیریت تشکیلات بود، زیرا آقای غرضی و خانم دباغ با همفکر شده بودند و قصد داشتند تشکیلات خاص خود را به وجود آورند. از طرفی امکانات مالی در اختیار شهید منتظری بود و آنها می‌خواستند آن امکانات را در اختیار خود بگیرند. کار به جایی رسید که شهید منتظری تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که همه امکانات را در لبنان رها کند و به خلیج فارس برود و فعالیت‌های مبارزاتی‌اش را در آنجا پی بگیرد.

با جدا شدن شهید منتظری، آنها خیلی کوشش کردند مرا در جناح خود نگاه دارند، اما من زیر بار نرفتم و تسویه حساب کردم و به آلمان رفتم. خانم دباغ و آقای غرضی هم در سوریه و لبنان به فعالیت‌های خود ادامه دادند. به این ترتیب من در این مقطع زمانی از شهید منتظری جدا شدم و این جدایی تا زمان هجرت امام به پاریس ادامه داشت.<sup>۲۳</sup>

## رابطه با سازمان مجاهدین خلق

در پی شهادت سید مصطفی خمینی فرزند امام خمینی در اول آبان ۱۳۵۶<sup>۲۴</sup>، محمد منتظری و «روحانیت مبارز ایران» موفق شدند راه‌پیمایی گسترده‌ای را در واکنش به این حادثه در لندن ساماندهی کنند. نکته جالب توجه در این قضیه این است که در اطلاعیه منتشره در حین این راه‌پیمایی که امضای روحانیت مبارز ایران را دارد، پس از اعلام انزجار از رژیم به خاطر شهادت آقا مصطفی، بایبان‌نگرانی از وضعیت زندانیانی مثل آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، هاشمی رفسنجانی و محمدعلی رجایی از افرادی مانند محمدحسین جعفرزاده، قاتل آیت‌الله شمس‌آبادی<sup>۲۵</sup>، محمود

---

۲۳. در شناخت افراد و جریانات نبوغ داشت، گفتگو با اصغر جمالی فر، نشریه شاهد ایران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸، صص ۸۱-۸۲.  
۲۴. آیت‌الله سیدمصطفی خمینی، در سحرگاه یکشنبه اول آبان ماه ۱۳۵۶ در سن ۴۷ سالگی در نجف به‌طور ناگهانی و مرموز در خانه خود درگذشت. اولین کسی که از این واقعه آگاه شد و دیگران را نیز مطلع کرد، خادمه منزل حاج آقا مصطفی به نام صفرا خانم بود. او مشاهدات خود را به شرح ذیل بازگو می‌کند: «شب آخر قرار بود برای آقا مهمان بیاید. چون دیر وقت بود، ایشان آمدند و به من گفتند: صفرا برو بخواب، من خودم در را باز می‌کنم. من هم اول به حرم رفتم، نماز خواندم، زیارت کردم و بعد به خانه آمدم و خوابیدم. صبح که طبق معمول صبحانه آقا را بالا بردم، دیدم آقا روی کتاب‌هایشان خم شده‌اند. فکر کردم که خوابشان برده است. صدایشان کردم و گفتم: آقا... آقا خوابتان برده... که دیدم جواب نمی‌دهند و زیر چشمشان هم به رنگ خرما شده است. پایین رفتم و به خانم ایشان را که مریض بود، صدا کردم و خودم هم به کوچه رفتم و فریاد زدم که آقا مصطفی (ره) مریض شده است. در این هنگام آقای دعایی مرا دید و با یکی دو نفر دیگر به بالا آمد و آقا را به بیمارستان بردند و دیگر نمی‌دانم چه شد».

۲۵. بعدها پس از فرار محمدحسین جعفرزاده به خارج از کشور از منزل او نامه‌ای کشف شد که در آن خطاب به مهدی هاشمی در پاسخ به دستور قتل آیت‌الله شمس‌آبادی اظهار داشته بود: «در آن زمان دقیقاً یادم هست چند مرتبه به شما گفتم برویم سراغ هدف‌های بزرگ‌تری از قبیل ساواکی‌ها و شخصیت‌های رژیم و شما توصیه کردید، که نه!» جعفرزاده همچنین قاتل مهندس بحرینان، اولین رئیس کمیته انقلاب اسلامی اصفهان نیز بود. مهدی هاشمی در این باره می‌گوید: «به هنگام اوج‌گیری اختلافات سپاه و کمیته در اصفهان که به صورت یک ماجرای عمومی درآمده بود، من یک شب در راه دزفول به جعفرزاده (محمدحسین) گفتم

ایمانیان<sup>۲۶</sup> و برخی از زندانیان عضو سازمان مجاهدین خلق مثل مهدی افتخاری، ابراهیم ذاکری و حمیده حیاتی<sup>۲۷</sup> نیز نام برده شده بود.

به‌رغم این مسائل، با قاطعیت می‌توان گفت محمد منتظری از لحاظ نظری سازمان مجاهدین خلق را چه پیش از تغییر ایدئولوژی و چه پس از آن قبول نداشت و حاضر به همراهی تشکیلاتی با آنها نبود. البته او نیت موسسین سازمان مجاهدین خلق را خیر می‌دانست، ولی معتقد بود التقاط فکری اولیه، زمینه را برای انحراف عملی آنان در سال‌های بعد فراهم ساخته است. او در مصاحبه‌ای در این باره چنین می‌گوید:

«در مورد مؤسسین اولیه این سازمان، اینها البته مارکسیست نبودند و می‌خواستند برای خدا و مردم دست به سلسله فعالیت‌های انقلابی بزنند. البته این منافات با این ندارد که در بحث‌های فکری، احیاناً به یک نوع التقاط فکری و فلسفی مبتلا شده باشند، ولی از جهت کار و انگیزه اولیه هدفی الهی و مردمی داشتند، منتهی وقتی التقاط فلسفی پیش بیاید و به یک معنی، تفکراتی را از مکتب‌های دیگر بگیرند و بخواهند رنگ اسلامی به آن بزنند و یا از روی قصور و یا تعمداً بخواهند انحراف به وجود آورند و یا با ندانم کاری، بالاخره این اسلام نمی‌شود، یعنی آن چیزی که قرآن از آن سخن می‌گوید، نمی‌شود.»<sup>۲۸</sup>

مجاهدین خلق در سال‌های ابتدایی دهه پنجاه سعی داشتند با شهید منتظری ارتباط برقرار کنند و سعی می‌کردند با برگزاری جلسات مختلف، او را به سمت سازمان بکشانند.

مهندس بحرینیان در این اختلاف محور اصلی است و اگر او زده شود، ماجرا تمام خواهد شد. او نیز همین عقیده را داشت. به او گفتم برو اصفهان و با دوستان دیگر نیز همکاری کنید و ترتیب زدن او را بدهید. او رفته بود با... مقدمات را فراهم کرده بود و توسط چند نفر که ۲ نفرشان به نام مهدی زاده و جعفرزاده بودند، قتل بحرینیان را انجام داده بودند»

۲۶. محمود ایمانیان از متهمان پرونده قتل آیت‌الله شمس‌آبادی بود که در دادگاه جنائی اصفهان به ۱۵ سال حبس محکوم شد.  
۲۷. حمیده حیاتی فرزند محمود به سال ۱۳۳۷ در تهران به دنیا آمد، به دلیل تعصبات خانوادگی تحصیلات خود را پس از پایان دوره ابتدایی رها کرد، در سال ۱۳۵۱ با حسن کبیری برادر بزرگ علیرضا ازدواج کرد، دو ماه پس از ازدواج حسن دستگیر شد، این اتفاق و دستگیری برادرش محمد در ضربه شهریور ۱۳۵۰ سبب ضدیت مضاعف او با رژیم گردید، وی از طریق مادر شوهرش (معصومه شادمانی) با خانواده‌های زندانیان ارتباط گرفت و با برخی از چهره‌های مبارز چون اکبر و اصغر مهدوی، فیض‌الله قشلاقی و عزت‌الله شاهی آشنا گردید و از طریق برادر شوهرش (علیرضا) با سازمان مجاهدین خلق مرتبط شد و به نفع آنان فعالیت کرد. پس از فرار اشرف دهقانی در نوروز سال ۱۳۵۲ جزو کسانی بود که به همراه مادر شوهرش در اختفای وی کوشیدند. حمیده مدت یک هفته نیز با دهقانی در منزل خاله شوهرش زندگی کرد، او در وصل شدن دهقانی به چریک‌های فدایی خلق نقش داشت، در ۲۲/۱/۱۳۵۳ دستگیر شد و نهایتاً در دادگاه تجدید نظر به هشت سال حبس در کانون اصلاح و تربیت محکوم شد. حمیده از جمله کسانی بود که در بازجویی مقاومت بسیاری کرد و اطلاعات خود را از بازجویان مخفی نگه داشت، از این رو بازجویان از او به عنوان فردی متعصب یاد می‌کنند که بارها به او بابت ندادن اطلاعاتش هشدار داده بودند، حسن کبیری، همسر حمیده پس از پیروزی انقلاب با زن دیگری ازدواج کرد و هر دو در یک درگیری کشته شدند. حمیده که در زندان مجذوب ویدا حاجبی و جریان مارکسیستی تحت هدایت او شده بود، پس از پیروزی انقلاب به ویدا پیوست و با هدایت او از کشور خارج شد و با پسر حاجبی (رامین حاجبی) ازدواج کرد، برادر حمیده (محمد) از اعضای مؤثر در شورای مرکزی سازمان مجاهدین خلق است.  
۲۸. احمد صادقی اردستانی، اسلام و منافقین، مصاحبه با نشریه پیام انقلاب، تهران؛ نشر اوج چاپ اول ۱۳۶۰، ص ۲۵.

سید محمود دعایی که آن زمان ارتباط بین سازمان و شهید منتظری را برقرار کرده بود، در این باره می‌گوید:

«مسئولین سازمان مجاهدین در آن ایام که کادرهای فعلی سازمان پیکار هستند مثل تراب حق‌شناس خبر داشتند که محمد آمده است و اصرار داشتند که من به‌نحوی با محمد در ارتباط قرار بگیرم و به اصطلاح تلاش کنم که محمد را به سازمان نزدیک و معرفی کنم... تا اینکه من به تراب حق‌شناس که آمده بود گفتم که محمد منتظری در نجف است و آنها ابراز علاقه کردند که با ایشان ملاقات کنند. من هم به محمد گفتم که برادری هست و ما چنین ارتباطی داریم و او میل دارد شما را ببیند. اولین جلسه‌ای که برخورد کردیم در منزل ما بود.»<sup>۲۹</sup>

در این دیدارها تراب حق‌شناس و حسین روحانی، کتاب‌ها و جزوه‌های سازمانی‌شان را به محمد منتظری دادند تا او انتقاداتش را بیان کند و برای آنها بنویسد، اما شهید محمد منتظری پس از آن که دید نقد او بر جزوه شناخت تأثیری ندارد، به نیت آنان پی برد و این دیدارها را محملی برای کشف مواضعش توسط مجاهدین خلق دانست.

او در این باره می‌گوید:

«در خارج از کشور در اوایل سال ۱۳۵۱ با بعضی از افراد مجاهدین آشنا شدم. تراب حق‌شناس یکی از این افراد بود و برای اولین بار کتاب شناخت را که خطی بود دادند به من مطالعه کنم و نظر بدهم. مطالعه کردم و یک سری هم بحث کردیم که هیچ فایده‌ای نداشت، ولی به هر صورت همان توسط جبهه ملی دوم و حسن ماسالی که خود مارکسیست بود، چاپ شد. بعد تایپ شده کتاب اقتصاد به زبان ساده را به من دادند تا مطالعه کنم. گفتم خطی‌اش را دادید و مطالعه کردم و اشکالاتش را هم گفتم که هیچ فایده‌ای نکرد. حالا این تایپ شده‌اش را می‌دهید مطالعه کنم. آیا جز این نیست که می‌خواهید مرا امتحان کنید و نظریات مرا به دست بیاورید، والا اثری نخواهد داشت. آنها گفتند: نه! مطالعه کنید. من باز مطالعه کردم و نظراتم را گفتم و آنها یادداشت کردند، اما باز هم فایده‌ای نداشت. حتی چاپ آن نیز با پول جبهه ملی دوم بود. با دیدن این کتاب‌ها بحث بین ما ادامه داشت که اینها چیست و آنها نمی‌توانستند جواب دهند، یعنی از لحاظ فلسفی و اقتصادی که بحث می‌شد نظرشان منطقی و از جهات اسلامی نیز قابل قبول نبود.»<sup>۳۰</sup>

۲۹. فرزند اسلام و قرآن، به کوشش مرتضی محمودی، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۱۰۱.

۳۰. احمد صادقی اردستانی، اسلام و منافقین، مصاحبه با نشریه پیام انقلاب، تهران؛ نشر اوج چاپ اول ۱۳۶۰، ص ۲۷.

جلال الدین فارسی نیز در باره واکنش محمد منتظری به جزوه شناخت و تایید این واکنش توسط امام چنین می گوید:

«وقتی این کتاب چاپ شد، نظر شهید منتظری را در باره آن جویا شدم. وی گفت: به کسانی که می خواستند آن را در بغداد چاپ کنند هشدار دادم که با این کار آبروی مجاهدین را می برید و آب به آسیاب رژیم شاه و ساواک می ریزید، ولی فایده نداشت و آنها گفتند که این دستور سازمانی است... وقتی خدمت حضرت امام (ره) رسیدم، قضیه کتاب شناخت و تعصب یکی از طلبه‌ها نسبت به آن و موضع شهید منتظری را خدمت ایشان عرض کردم. ایشان گفتند: «آقای منتظری فلسفه خوانده و ملاک دستش است. اما آقای [...] فلسفه نخوانده و این چیزها را نمی فهمد.»<sup>۳۱</sup>

آیت‌الله منتظری نیز داستان شنیدن عکس العمل محمد منتظری نسبت به منافقین را در زندان این گونه نقل می کند:

«آقای نفری می گفت حالا آدم قدر محمد را می فهمد، برای اینکه وقتی کتاب شناخت مجاهدین درآمد، در نجف همه افراد با اعجاب به آن می نگرستند، اما محمد می گفت اینها درست نیستند، اینها افکارشان انحرافی است، مطالب مادی‌گری در نوشته هایشان زیاد است. ایشان می گفت ما همه از دست محمد عصبانی شده بودیم، ولی حالا می فهمیم محمد درکش از ما خیلی بیشتر بوده و ما آن وقت نمی فهمیدیم. این را آقای نفری در زندان برای من تعریف کرد. راستش من نگران بودم که مبدا محمد در خارج از کشور در دام اینها افتاده باشد. بعد که این مطلب را شنیدم خیلی خوشحال شدم.»<sup>۳۲</sup>

به هر روی در آن سال‌ها در بین مبارزین معتقد به نهضت امام خمینی دو دیدگاه در باره مجاهدین خلق وجود داشت. عده‌ای معتقد به همکاری با مجاهدین خلق بودند و عده‌ای معتقد به عدم همکاری با آنها. این صفت‌بندی در بین مبارزین خارج از کشور نیز بازتولید شد و محمد منتظری در راس گروهی بود که معتقد به انحراف مجاهدین خلق و عدم همکاری با آنها بود.

علی جنتی این صفت‌بندی را چنین تشریح می کند:

«در باره مجاهدین خلق، حتی خود کسانی که تحت عنوان روحانیون مبارز ایرانی فعالیت می کردند، دو دیدگاه داشتند. در راس یک دیدگاه تفکرات مرحوم محمد منتظری بود که

۳۱. جلال‌الدین فارسی، زوایای تاریک، تهران؛ نشر حدیث، چاپ اول ۱۳۷۳، صص ۳۱۱-۳۱۴.

۳۲. خاطرات آیت‌الله منتظری، نشر اینترنتی، ص ۳۸۵.



فصل سیزدهم: اختلاف در سنت ماری □

به آنها اعتقاد نداشت و می‌توان گفت که نسبت به آنها موضع‌گیری هم کرد. جناب آقای دعایی، آقای املائی و یا بعضی دیگر از دوستان بودند که اعتقاد داشتند آنها مبارز هستند و باید از آنها دفاع کرد. البته آقای دعایی وقتی متوجه شد که جمعی از اعضای سازمان، به‌خصوص بعضی از مرتبطين با ایشان در خارج از کشور گرایش‌های مارکسیستی پیدا کرده‌اند، بسیار متعجب و دچار شوک شد و سریع ارتباطش را با آنها قطع کرد.<sup>۳۳</sup>

شهید محمد منتظری پس از تغییر ایدئولوژی سازمان در سال ۵۴ به همراه تعدادی از روحانیون مبارز نجف بیانیه شدیداللحنی علیه سازمان صادر و اعلام کرد که آنها باید آرزوی حکومت کمونیستی در ایران را به گور ببرند. لازم به ذکر است که شهید منتظری معتقد بود رژیم شاه و در اصل آمریکا خودشان مجاهدین خلق را بزرگنمایی و به عنوان نماد مبارزه مطرح کرده و پس از آن با نفوذ جاسوسانشان در آن، سازمان را مارکسیست کردند تا مارکسیسم و الحاد به عنوان خطر اصلی برای جامعه مذهبی ایران قلمداد شود و مذهبی‌ها از مبارزه با شاه و آمریکا منصرف و به سمت مبارزه با کمونیسم منحرف شوند.

او در مصاحبه‌ای در این باره می‌گوید:

«در سال ۵۴ امریکایی‌ها شرایطی را علیه ایران درست کردند که عده‌ای از عناصر مجاهدین خلق مارکسیست شدند. من فکر می‌کنم که اصلاً این یک جریان امپریالیستی بود که مجاهدین خلق را بیش از اندازه در این کشور بزرگ و بعد یکدفعه منفجرش کردند که مارکسیست شد و مارکسیست از آب درآمد، چون یک‌سری از عناصرشان مارکسیست شدند و بعد به خیال خودشان شرائط ذهنی داشتند و تدارک می‌دیدند که ای وای! مارکسیسم دارد می‌آید به ایران! کمونیست چه می‌شود و چه و مردم را از کمونیسم بترسانند و متمایل بکنند به آمریکا. حتی منطق مهندس بازرگان در آن شرائط این بود که ما نمی‌توانیم هم با آمریکا بجنگیم و هم با کمونیسم، و الان کمونیسم و مارکسیسم خیلی خطرناک است. شرائطی درست می‌شد که آمریکا دیگر مطرح نشود.»<sup>۳۴</sup>

شهید منتظری دو سال بعد از مارکسیست شدن سازمان در نامه‌ای خطاب به یکی از دوستانش عوامل انحراف سازمان را موشکافی می‌کند. او ضمن اینکه اظهار می‌دارد که نباید از نقش عوامل سیا و ساواک غافل بود، دو عامل را در این انحراف موثر و مهم می‌داند. اول این که مبارزه برای

۳۳. سعید فخرزاده، خاطرات علی جنتی، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۱۰۸.

۳۴. هدف نهایی آمریکا تضعیف دولت و انحراف افکار از حرکت ضدامپریالیستی است، روزنامه کیهان، ۹ اسفند ۱۳۵۹، ص ۹.

مجاهدین به عنوان یک اصل تبدیل شد و احساس رسالت اسلامی و وظایف محوله از سوی اسلام کنار رفت. محمد منتظری در ادامه به خاطره‌ای از بحث‌هایش با یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق اشاره می‌کند که او در پاسخ به این نکته که مارکسیست شدن سازمان و درگیری با عقائد خلق حتی از نظر تاکتیکی و مبارزاتی نیز برای آنها مضر بود، گفته بود که مارکسیست شدن منافعی هم داشت. مثلاً ما پیش از این در مسائل مربوط به زن و... مشکلاتی داشتیم و اکنون این مشکلات را نداریم! دومین عامل مورد اشاره شهید منتظری که به نظر او نیرومندتر از عامل قبلی است، فکر التقاطی و آمیزش اسلام با مارکسیسم است، زیرا این دو، جهان بینی‌های متفاوت و متضادی دارند و با هم قابل جمع نیستند.

محمد منتظری در نهایت نتیجه می‌گیرد:

«وقتی یک جوان مسلمان فکر التقاطی اسلامی - مارکسیستی پیدا کرد و اندک‌اندک مبارزه برایش اصل شد، کم‌کم عقائد اسلام فراموش می‌شود و خدا، پیامبر، معاد و قرآن و احکام اسلام مجموعاً در حاشیه قرار می‌گیرند و با اینکه آیات جهاد خوانده می‌شوند، ولی «فی سبیل الله» آن را نادیده می‌گیرند و یا فی سبیل الله هم به فی سبیل الشعب توجیه می‌شود و خلق هم همان خلقی است که مارکس می‌گوید و...»<sup>۳۵</sup>

همچنین او معتقد بود که دستگاه‌های جاسوسی آمریکا و رژیم پهلوی با اقدامات نفوذی‌های خود کاری کردند که از سال ۱۳۵۴ به بعد دیگر مبارزه چریکی و مسلحانه از بین برود و گروه‌ها و دسته‌های مبارز را از این مشی منحرف کردند، به نحوی که سران سازمان مجاهدین خلق درگیر تصفیه درونی اعضای خود شدند. بخشی از مارکسیست‌ها به مارکسیسم چینی گرایش پیدا کردند و در رد جنگ چریکی بیش از ده کتاب نوشتند. بخشی هم با دید فرقان بار آمدند. عامل انحراف و مارکسیست شدن سازمان اشتباه در ایدئولوژی بود، پس باید بنشینیم و ابتدا دستگاه ایدئولوژی‌مان را کامل کنیم.<sup>۳۶</sup>

پس از مارکسیست شدن مجاهدین خلق، افرادی که در برابر این روند مقاومت می‌کردند و مارکسیسم را نمی‌پذیرفتند یا توسط خود سازمان تصفیه می‌شدند و یا آنها را در تله‌های ساواک به دام می‌انداختند. شهید منتظری که نگران سرخوردگی و رهاشدن نیروهای مذهبی سازمان بود، آنها را تشویق به مهاجرت به خارج از کشور کرد و با حمایت‌های او «گروه توحیدی صف» راه

۳۵. فرزند اسلام و قرآن، به کوشش مرتضی محمودی، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول ۱۳۶۲، صص ۱۶۷-۱۶۸.

۳۶. همان، صص ۶۷۶-۶۷۷؛ سخنرانی در جمع برادران گارد در تاریخ ۱ مرداد ۱۳۵۸.

اندازی شد که از برجسته‌ترین اعضای آن شهید محمد بروجردی بود.

علی جنتی در این باره می‌گوید:

«مشکل عمده در آن زمان این بود که آنها چگونه دو باره جمع و متشکل شوند که با توجه به وضعیت پلیسی، کار بسیار سختی بود و اصلاً امکان این کار وجود نداشت. در خارج از کشور با صحبت‌هایی که با مرحوم محمد منتظری داشتیم قرار شد مبارزان مسلمان را تشویق کنیم به خارج از کشور بیایند تا هم آموزش‌های نظامی ببینند و هم در آنجا نوعی تشکل ایجاد کنند و بین آنها ارتباط برقرار کنیم و اگر هم خواستند به ایران برگردند، با دست پر و سازماندهی شده برگردند.»<sup>۳۷</sup>

در همین راستا از سال ۵۴ تا ۵۷ تعدادی از مبارزین ایرانی و دانشجویان خارج از کشور به سوریه و لبنان رفتند و با معرفی تیم محمد منتظری در اردوگاه‌های نظامی آموزش دیدند. محمد غرضی، علیرضا آلاذپوش، سلمان صفوی، شهید مهدی باکری، علی یونسی و شهید محمد بروجردی از جمله کسانی هستند که در این سال‌ها از این طریق در اردوگاه‌های فلسطینی آموزش دیدند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شهید منتظری قضیه «محمد رضا سعادت» را نیز در چهارچوب بزرگنمایی خطر شوروی و به حاشیه راندن خطر آمریکا قلمداد کرد. محمد رضا از سعادت از اعضای مرکزیت سازمان بود که در اردیبهشت ۵۸ در حین تحویل پرونده جاسوسی سرلشگر مقربی به ولادیمیر فیسینکو افسر شاخه اطلاعات سیاسی سفارت شوروی دستگیر شد. شهید منتظری در این باره می‌گوید:

«او این آقای سعادت در میان کسانی که مارکسیست نشده بودند جا گرفته بود. او در اصل صهیونیست است و آمریکایی و از اعضای سیا. بعد البته با روس‌ها هم در تماس بوده و جزو کادرهای بارز مجاهدین خلق هم شده است. ببینید او در این ماجرا چقدر بزرگ شده است! چه کسی او را تا پیش از جنجالی که برپا داشته شد می‌شناخت؟ اکنون سازمان‌های گوناگون از او دفاع می‌کنند و این نام سعادت است که مرتباً در گوشه و کنار مملکت شنیده می‌شود. او آنقدر بزرگ خواهد شد تا وقتی برسد که یک عده از کادرهای بالا کنار گذاشته شوند و او بشود رهبر! البته در شرایطی که صهیونیست‌ها و آمریکایی‌ها و سیا می‌خواهند چنین تبلیغ کنند که ما در ایران هیچ نقشی نداریم و این روزها تنها روسیه است که در داخل

۳۷. سعید فخرزاده، خاطرات علی جنتی، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۱۲۱.

ایران تحریک می‌کند و دست به فعالیت زده است»<sup>۳۸</sup>

شهید منتظری پس از انقلاب و در جریان ائتلاف سازمان مجاهدین خلق با بنی‌صدر نیز مواضع صریحی علیه آنها و دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور گرفت. با برکناری بنی‌صدر و ورود سازمان مجاهدین خلق به فاز مسلحانه و ترور، شهید منتظری در نطقی در مجلس خواستار برخورد با آنها شد:

«برادران و خواهران! در مورد ضد انقلاب اگر در داخل این کشور با قاطعیت عمل نشود، هم آبروی دولت منتخب ما می‌رود و هم این همه جنایت در کشور می‌شود. به حال برای این کشور فکری بکنید و این عناصر ضدانقلابی را که در شهرستان‌ها یا در زندان‌ها به سر می‌برند؛ آنهایی را که درجه یک هستند به اشد وجهه به حکم «اشداء علی الکفار» مجازات بکنید و اجازه ندهید که این چنین بشود»<sup>۳۹</sup>

### محمد منتظری در آستانه پیروزی انقلاب

یک سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و با پررنگ تر شدن جریان‌ات موازی با نهضت امام خمینی، یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های شهید منتظری خطوط انحرافی بود که تضعیف رهبری امام خمینی را مد نظر داشتند. تحلیل شهید منتظری در آن مقطع این بود که دو خط سیاسی در ایران وجود دارند: یکی خط انقلابی که خط جنبش اسلامی و امام خمینی سمبل آن است. و دیگری خط سیاسی اعتدالی که به اجرای قانون اساسی شاهنشاهی اکتفا می‌کرد و مانع پیشرفت نهضت و موجب استحکام مستقیم و غیرمستقیم رژیم شاه می‌شد. آمریکایی‌ها هم می‌خواستند با اعطای یک سری آزادی‌های نصفه و نیمه، شخصیت‌های دارای وجهه ملی را از حالت مبارزاتی به حالت موسساتی تبدیل و از این طریق فاصله‌ای عمیق میان نیروهای انقلابی و سیاسیون به قدرت رسیده ایجاد کنند. سمبل خط دوم هم جبهه ملی و نهضت آزادی بودند.

شهید محمد منتظری در همین راستا و برای جلوگیری از قدرت یافتن «سیاسیون اعتدالی» در اوایل سال ۵۷ مخفیانه به ایران آمد و در طول یک ماه با دوستان و همفکران خود ملاقات کرد و راه حل‌هایی را برای غلبه خط انقلابی بر خط سیاسیون سازشکار ارائه داد و برای آن برنامه‌ریزی کرد. محمد منتظری پس از یک ماه مجدداً از ایران خارج شد و مجدداً به توزیع نوارها و اعلامیه‌ها

۳۸. فرزند اسلام و قرآن، به کوشش مرتضی محمودی، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۶۹۷.

۳۹. همان، ص ۳۹۳.

فصل سیزدهم: اختلاف در سنت ماری □

و بیانات امام در کشورهای عربی و انعکاس انقلاب در در رسانه‌های منطقه پرداخت. پس از هجرت امام به پاریس در مهرماه ۵۷ جریانات و افراد مختلفی تلاش کردند خود را در حلقه اطرافیان امام جای دهند و سرپل‌های ارتباطی امام را در دست بگیرند. محمد منتظری بلافاصله به نوفل لوشاتو رفت و امور مهم از جمله انتظامات و تلکس بیت امام را به عهده گرفت. خانم دباغ که در آن روزها کارهای مربوط به امور اندرونی بیت امام را عهده‌دار بود، در این باره چنین می‌گوید:

«ما در سوریه لحظه به لحظه منتظر شنیدن اخبار مربوط به امام و همراهانش بودیم. پس از دریافت خبر اقامت امام در نوفل لوشاتو، جلسه‌ای برگزار شد و پس از شور و بحث‌های فراوان به این نتیجه رسیدیم که ما نیز به یاران امام در آن روستای حاشیه‌ای پاریس بپیوندیم... ابتدا شهید منتظری، محمد غرضی، ناصر آلاپوش و سراج الدین موسوی عازم شدند و دو روز بعد نیز من با هواپیما و با همان پاسپورت جعلی زینت احمدی نیلی به فرانسه رفتم.»<sup>۴۰</sup> محمد بر خلاف نظر برخی از اعضای نهضت آزادی که معتقد بودند نیازی نیست حرف‌های امام ضبط شوند، با همان امکانات کم همه صحبت‌های امام را ضبط و منتشر می‌کرد. اصغر جمالی فر (ابوحنیف) در این باره می‌گوید:

«نخستین کاری که شهید منتظری پس از ورودش انجام داد این بود که با آقا سید احمد خمینی، هادی غفاری و آقای فردوسی پور اولین بیانیه روحانیون مبارز خارج از کشور را صادر کردند. سپس آقا سید احمد خمینی آن بیانیه را بلند خواندند و آن را ضبط کردند... اخباری که می‌آمد ابتدا از کانال ابراهیم یزدی عبور می‌کرد و سپس به حضرت امام می‌رسید و همین طور هم بالعکس. از این طریق ابراهیم یزدی در جریان همه اخبار و امور قرار داشت. شهید منتظری هم از اخبار مطلع بود، اما با ابراهیم یزدی میانه‌ای نداشت. هنگامی که حضرت امام سخنرانی می‌کردند، شهید منتظری ضبط صوت را مقابل ایشان قرار می‌داد و صحبت‌هایشان را ضبط می‌کرد. شب هنگام در پاریس هزینه مکالمات تلفنی از ساعت معینی به بعد کمتر می‌شد. من هم شماره تلفن همه دوستان در خاورمیانه از جمله ایران را داشتم. از ده شب پشت تلفن می‌نشستم. از ابتدای سخنرانی گوشی تلفن را جلوی ضبط می‌گذاشتم و طرف در کویت، تهران یا بحرین آن را ضبط می‌کرد. ابراهیم یزدی فریاد می‌زد: «این کارها را نکنید. این صحبت‌ها در این حد نیست و وجهه ما و انقلاب پایین

۴۰. محسن کاظمی، خاطرات مرضیه حدیدچی (دباغ)، انتشارات سوره مهر، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۱۴۰.

می‌آید.» شهید منتظری به حرف او توجهی نمی‌کرد و به من می‌گفت: «تو کارت را بکن!»<sup>۴۱</sup> چند ماه قبل از پیروزی انقلاب، آیت‌الله حسینعلی منتظری که از زندان آزاد شده بود برای دیدار با امام به نوفل لوشاتو رفت. در بازگشت به ایران محمد منتظری نیز با او همراه و در دی ماه ۵۷ با پاسپورت بحرینی از عراق وارد ایران شد و در شهرهای مختلفی در مسیر تهران مثل سرپل ذهاب، کرمانشاه و همدان از این پدر و پسر استقبال و تجلیل شد.

محمد منتظری در سخنرانی خود در ۱۱ بهمن و در جمع روحانیون متحصن در مسجد دانشگاه تهران که در اعتراض به بسته شدن فرودگاه‌ها صورت گرفت، گفت:

«و اگر در چهارچوب توطئه‌های جنگ سرد، برخی از مزدوران و منحرفین بر این تکیه دارند که هنوز به جایی نرسیده‌ایم و اگر در این جنگ سرد از کلیه روش‌های شیطانی و ناجوانمردانه استفاده می‌شود، می‌بینیم قاطعیت رهبری، رشد و آگاهی و ایمان عمومی و سراسری همان گونه که مانع شد بر پیروزی انقلاب ضربه وارد آید، در پیروزی نهایی هم کوچک‌تر از آنند که بتوانند ضربه زنند.»

---

۴۱. در شناخت افراد و جریان‌ات نبوغ داشت، گفتگو با اصغر جمالی فر، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸، ص ۸۳

فصل چهاردهم

سفرهای جنجالی

با پیروزی انقلاب اسلامی شهید محمد منتظری در مدرسه رفاه و در کمیته امام خمینی حضور داشت. دو دغدغه بزرگ او یعنی صدور انقلاب به کشورهای مسلمان و حفاظت از انقلاب در برابر عناصر نفوذی غرب سبب می‌شد تا فعالیت‌های گسترده او سمت و سوی خاصی داشته باشند. در ابتدا ارتباطات گسترده محمد منتظری با گروهی از نظامیان ارتشی مانند شهید نامجو و شهید کلاهدوز موجب تشکیل جلساتی با حضور محمد منتظری، شهید حسن آیت، شهید کلاهدوز و شهید نامجو و... شد که این جلسات در تأسیس سپاه پاسداران و استحکام و ساماندهی ارتش نقش مهمی داشت.

دکتر اسرافیلیان از همفکران محمد و شهید آیت در مجلس در شرح ماجرا چنین می‌گوید: «محمد و شهید کلاهدوز و شهید آیت در اتاقی که مرحوم حضرت امام هم در آن بودند، کمیته‌ها و سپاه را پایه‌گذاری کردند. شهید آیت و محمد تئوریسین بودند و شهید کلاهدوز که فرد با سابقه‌ای در ارتش بود به عنوان مجری عمل می‌کرد. محمد منتظری مرتباً پیشنهادهای را خدمت امام می‌برد و امام هم با اعتمادی که به او داشتند، از پیشنهادهایش استقبال می‌کردند. از جمله پیشنهادهای او این بود که از درجه سرهنگ به بالای ارتش شاه بازنشسته شوند.»<sup>۱</sup> خنثی‌سازی توطئه ترور امام خمینی در روزهای نخستین ورودشان به ایران از اولین اقدامات شهید منتظری است. ماجرا از این قرار است که شهید کلاهدوز که در لشکر گارد فعالیت می‌کرد اطلاع می‌یابد که قرار است به در یک حمله غافلگیرانه و گسترده، بیت امام را به مسلسل بسته و ایشان را شهید کنند. شهید کلاهدوز که از قبل شهید منتظری را در جریان قرار داده و خشاب اسلحه‌ها را خالی کرده بود، قرار بود خود فرماندهی عملیات ترور را به عهده بگیرد و ارتشیان را به میدان آورد و بگوید تا من دستور نداده‌ام شلیک نکنید. بعد با هماهنگی شهید منتظری مردم به این گروه حمله و آنها را دستگیر می‌کنند.<sup>۲</sup>

محمد منتظری از موسسان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم بود. او پس از ناامیدی از حرکت‌های انقلابی در دولت موقت، در محل گارد دانشگاه (ساختمان گذرنامه فعلی) اقدام به تشکیل یک گروه نظامی کرد که به پاسا معروف شد.

اصغر جمالی‌فر از نزدیکان محمد منتظری در باره این گروه نظامی می‌گوید:

«رابطه شهید منتظری با شهید مطهری بسیار نزدیک بود. اگر تاریخ تشکیل سپاه را بررسی

۱. بسیار زیرک و تیزهوش بود، گفتگو با دکتر ابراهیم اسرافیلیان، نشریه شاهدیاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸، ص ۷۲.  
۲. فرزند اسلام و قرآن، به کوشش مرتضی محمودی، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۱۸۷.



## فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی □

کنید، با وجود آنکه عده‌ای آن را به خود گرفته‌اند، اما در واقع سپاه را شهید منتظری تشکیل داد. وقتی شهید منتظری وارد ایران شد، به‌خوبی می‌دانست که نباید ارتش را از بین برد. در عین حال ما نیاز به یک نیروی ارتشی و نظامی داشتیم، لیکن باید آن نیرو را پاک کرد. به عبارتی هم ارتش و هم آن نیرو می‌بایست در کشور باشند. شهید منتظری به ارتش نفوذ کرد و با افرادی چون شهید نامجو، کلاهدوز، کتیرایی و... ارتباط یافت و آنها به‌خصوص شهید کلاهدوز و شهید نامجو را به سمت انقلاب سوق داد و از تجربیات و اطلاعات آن دو برای نیرویی که می‌خواست تشکیل دهد، استفاده کرد. در واقع نیروهای مسلح و سپاه نمی‌توانستند بدون ارتش، اهداف انقلاب را پیش ببرند، از این رو خدمت شهید مطهری رفت و با توجه به اینکه روابط بسیار خوبی با هم داشتند، در این باره به بحث و گفتگو نشستند. شهید منتظری به شهید مطهری گفت: «حاج آقا! ما می‌خواهیم تشکیلاتی به نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را به وجود آوریم.» شهید مطهری هم او را تأیید کرد و به اتفاق هم خدمت حضرت امام رفتند. به این ترتیب شهید منتظری به عنوان یک شاگرد در کنار شهید مطهری نشست و شهید مطهری موضوع را با امام در میان گذاشت. حضرت امام هم آن را تأیید کردند. این هم نوعی تبعیت از امام بود، زیرا شهید منتظری می‌توانست به‌تنهایی چنین کاری را انجام دهد، اما می‌بایست مجوز می‌گرفت و در نهایت هم مجوز تشکیل سپاه را از حضرت امام گرفت.

زمانی که بازرگان، یزدی و حسن لاهوتی از این قضیه باخبر شدند، درصدد برآمدند سپاهی را تشکیل دهند که تحت نفوذ خودشان باشد، از این رو مرحوم لاهوتی را جلو انداختند تا مجوز را بگیرد. به این ترتیب سپاهی هم تحت نظر نخست‌وزیر تشکیل شد. در نتیجه دو سپاه به وجود آمد. شهید منتظری برای اسم‌گذاری ید طولایی داشت. می‌دید اگر سپاه پاسداران بگذارد، با آنها ادغام می‌شود، به همین دلیل با کمی جابه‌جایی نام «پاسا» را انتخاب کرد که مقر آن اداره گذرنامه در شهر آرا بود و برویچه‌های قدیم را جمع کرد. من هنوز در آلمان بودم. از طرفی ابوشریف به عنوان فرمانده عملیاتی سپاه در بخش جمشیدیه سپاه راه اندازی کرد. لاهوتی هم بخش عباس‌آباد و پادگان حرّ را گرفت. خانم دباغ و غرضی هم پاسداران سپاه را تشکیل دادند و به صورت اطلاعاتی فعالیت می‌کردند. با این اوصاف چهار سپاه به وجود آمد... من در چهارم اسفند ماه ۵۷ به ایران بازگشتم و بعد از پرس و جو توانستم دو روز بعد از آمدن محمد را پیدا کنم. او مسئول سپاه پاسداران بود و مرا با

آغوش باز پذیرفت و به عبارتی مرا به عنوان جانشین خود انتخاب کرد، به طوری که من همه فعالیت‌ها را انجام می‌دادم و مسئول آموزشی، اطلاعاتی و... بودم که چند نفر دیگر هم با ما همکاری می‌کردند. به این ترتیب کارهای ما پیش می‌رفت.<sup>۳</sup>

علی‌رضا اسلامی، معاون شهید منتظری در پاسا نیز در باره این تشکیلات نظامی می‌گوید: «پس از ورود حضرت امام به ایران و پس از آنکه در کمیته استقبال از امام، خدمت کردم و دولت مستقر شد، از پدرم پرسیدم: «حالا وظیفه ما چیست؟» ایشان گفت: «برو و از آیت‌الله مهدوی‌کنی بپرس.» من به کمیته انقلاب که مقر آن در مکان فعلی مجلس، بهارستان، قرار داشت، خدمت آیت‌الله کنی رسیدم و در این باره با ایشان صحبت کردم. ایشان فرمودند: «نزد محمد منتظری برو. چون او قصد دارد سپاه را تشکیل دهد و به نیرو نیاز دارد.» من هم بلافاصله با موتورم خدمت شهید محمد منتظری رفتم. آن زمان دفتر ایشان در خیابان ستارخان، اداره گذرنامه فعلی بود. آنجا پیش از این متعلق به شهربانی سابق و به تازگی ساخته شده بود. شهید منتظری آنجا را برای تشکیل سپاه در اختیار گرفته بود، اما هنوز کاملاً در آن مستقر نشده بود. هنگامی که خدمت ایشان رفتم شهید منتظری در اتاقی نزدیک به در، در حالی که هانی‌الحسن سفیر فلسطین در ایران هم حضور داشت نشسته بود. جلو رفتم و پس از سلام خود را معرفی کردم. ایشان به دلیل آشنایی‌ای که با پدرم داشت مرا شناخت و حکمی به من داد و گفت: «تو معاون و قائم مقام من در سپاه هستی.»

در شروع کار ابتدا آنجا را از نظر تدارکاتی برای استقرار نیروها آماده کردیم. شهید منتظری با سازمان‌های افتتاحی که سازمانی فلسطینی بود و گروه نظامی‌شان «الصاعقه» نام داشت مذاکره کرد تا نیروهایی را برای آموزش به ایران بفرستند. به این ترتیب ابوجهاد و فرماندهان الصاعقه به ایران دعوت شدند. برای آموزش دو روش وجود داشت. یکی برای کسانی که در آینده فرمانده سپاه می‌شدند، زیرا شهید منتظری معتقد بود ما نیاز به نیروی نظامی جوشیده از انقلاب برای حفظ آن داریم و نیرویی که بتوان برای ارتباط با نهضت‌های آزادی بخش از آن استفاده کرد. در نتیجه قرار شد دوره فرماندهی، دو ساله و فوق‌العاده سنگین و ویژه باشد. دوره کوتاه مدتی هم برای نیروهای عادی برگزار شد. در ابتدا تعدادی نیرو گرفتند و شروع به آموزش آنها کردند.

شهید منتظری شورایی به نام شورای فرماندهی تشکیل داد که اعضای آن تا آنجا که به

۳. در شناخت افراد و جریان‌ها نبوغ داشت، گفتگو با اصغر جمالی فر، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸، صص ۸۳-۸۴.

فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی □

خاطر دارم سید مهدی هاشمی بود که بعدها اعدام شد، آقای صلواتی طلبه‌ای از اصفهان، آقای دوزدوزانی و... بودند. شهید کلاهدوز هم به سپاه آمد و شهید منتظری او را معاون من کرد... شهید منتظری نام سپاه خود را «پاسا» نهاد که مخفف «پاسداران انقلاب اسلامی ایران» بود. در ابتدای امر برای استقرار نیروها، معاون تدارکاتی شهید منتظری بودم. با برگزاری کلاس‌ها و آغاز دوره‌های آموزشی به تدریج عضو گروه مصاحبه و گزینش شدم. هر کسی که می‌خواست عضو «پاسا» گردد می‌بایست با او مصاحبه می‌کردیم تا تشخیص دهیم این فرد صلاحیت حضور در سپاه را دارد یا خیر. یعنی مانند سربازی آزاد نبود، بلکه برای ورود به سپاه نیروها باید گزینش می‌شدند و شهید منتظری در این امر بسیار دقت می‌کرد. ضمن برگزاری کلاس‌ها، آموزش‌های تخریب، تیراندازی و تاکتیک به صورت شبانه‌روزی به نیروها داده می‌شد و سپس نیروها به میدان تیر می‌رفتند.»<sup>۴</sup>

## ازدواج ساده

محمد در سال ۵۸ با خانم زهره حری از اهالی نجف‌آباد ازدواج کرد. مراسم عقد او هم شکل خاص خود را داشت. همسرش در شرح آن می‌گوید:

«مجلس مختصری در منزل خود آقای منتظری برگزار شد. افراد شرکت کننده بیشتر اقوام درجه یک بودند. یادم هست که قبل از ظهر بود و مادر ایشان خورشید قورمه سبزی پخته بودند. مراسم خیلی ساده بود. از لیبی و فلسطین هم چند نفری آمده بودند. آیت‌الله طالقانی نیز حضور داشتند. آیت‌الله طالقانی بعدها به من حرفی را زدند که خیلی جالب بود. ایشان می‌گفتند: «وقتی خطبه عقد را خواندند، شناسنامه خواستند و دنبال محمد آقا گشتند که شناسنامه‌اش را بگیرند همه در به در دنبال شناسنامه می‌گشتند و نبود و محمد آقا داشت در زیر زمین اسلحه‌ای را تمیز می‌کرد. اینها چیزهایی است که برای نسل جوان آموزنده است. روز عقد، یک چنین وضعیتی را در خانه تصور کنید. آن روز تنها چیزی که مطرح نبود، لباس و جهیزیه و... از این مسایل بود... خود من هم سر عقد یک دست مانتو و شلوار پوشیده بودم که دو سال در دانشکده به تن داشتم. وضعیت ظاهری محمد آقا هم دست کمی از من نداشت. لباسی که پوشیده بود، خیلی ساده بود، چون شب عروسی رفته بود سخنرانی و کفش هایشان را دزدیده بودند و با یک جفت دمپایی سر سفره عقد آمد. کفش

۴. از ابتدا به لیبرال‌ها اعتماد نداشت، گفتگو با علی‌رضا اسلامی، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸، ص ۹۳.

او یک جفت دمپایی پلاستیکی بود که الان هیچ کس حاضر نیست آن را بپوشد و یک قدم راه برود. جالب بود که با همین تیپ و لباس با گروه‌های مختلف لیبیایی هم راحت برخورد می‌کرد. ما حتی حلقه ازدواج هم نداشتیم. این مسائل برای من اصلاً مطرح نبودند. در جامعه هم مطرح نبود.<sup>۵</sup>

### مسافرت‌های جنجال برانگیز

با پیروزی انقلاب اسلامی، ایران تبدیل به پشتیبانی‌کننده اصلی نهضت‌های آزادی‌بخش در کشورهای مختلف شد. محمد منتظری نیز که پیش از انقلاب با نهضت‌های آزادی‌بخش و مبارزین ضد استعماری کشورهای مختلف مرتبط بود تلاش‌های خود را برای ارتباط بین انقلاب اسلامی ایران و سایر انقلابیون چند برابر کرد. در همین راستا در سالگرد برجیده شدن پایگاه‌های نظامی آمریکا در لیبی، دولت این کشور از حزب جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران تحت امر محمد منتظری برای شرکت در جشنی که به همین مناسبت در خرداد ماه سال ۵۸ بر پا شده دعوت کرد. حزب جمهوری هیئتی ۶۶ نفره با حضور افرادی چون جلال‌الدین فارسی، شهید حسن آیت، شهید مفتاح، محمدحسن رحیمیان، شهید شاه‌آبادی، دکتر وحید دستگردی، دکتر محمد صادقی‌تهرانی و دکتر ابراهیم اسرافیلیان و سپاه پاسداران تحت امر محمد منتظری حدود ۴۵۰ نفر را برای مسافرت به لیبی تشکیل دادند.

این هیئت پس از طی مراحل قانونی در روز یکشنبه ۲۰ خرداد به فرودگاه مهرآباد رفت، ولی متوجه شد که دولت موقت طی دستوری از پرواز آنها جلوگیری کرده است. ابتدا از طرف مسئولین فرودگاه عنوان شد که پرواز چند ساعت تاخیر دارد و بعد اعلام می‌شد که پرواز یک روز تاخیر دارد و نهایتاً اعلام شد که پرواز انجام نمی‌شود. به دنبال این اقدام، هیئت اعزامی طی نامه‌ای خطاب به آیت‌الله آذری قمی دادستان انقلاب تهران به قلم حجت الاسلام رحیمیان که به امضای تعدادی از آنها رسید علیه دولت موقت اعلام جرم و در فرودگاه تحصن کرد. این تحصن سه روز ادامه یافت.

محمد منتظری در مصاحبه‌های خود پس از لغو این سفر می‌گوید:

«بنا بود که ما به خارج برویم و بلیط هم گرفته بودیم، اما اشکال کار این بود که پاسپورت ایرانی نداشتیم، چون در زمان شاه به ما پاسپورت نمی‌دادند و چون مهر ورود به کشور

۵. ساده‌زیست‌تر از او هرگز ندیدم، گفتگو با زهره حری، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸، ص ۶۷.

فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی □

نداشت طبیعی است که وقتی به فرودگاه رفتیم به ما گفتند مهر ورود ندارد. ما هم گفتیم در زمان بختیار چنین شده و شما می‌توانید از وزارت خارجه بپرسید. بالاخره در وزارت خارجه برنامه‌ای را ترتیب دادند که ما نتوانیم برویم. یکی پاسپورت بنده اشکال داشت و یکی برادرمان ابوحنیف (اصغر جمالی فر). ایشان هم اتفاقاً بر اثر همان رفت و آمد در دوران انقلاب دو ماه وقت تمدید گذرنامه‌اش گذشته بوده.»<sup>۶</sup>

در ادامه این روند، حزب جمهوری اسلامی نیز در بیانیه‌ای به جلوگیری دولت موقت از این «مسافرت تاریخی» اعتراض کرد.

در بخشی از این بیانیه چنین آمده بود:

«جلوگیری ناگهانی مقامات دولتی از این مسافرت بی آن که در آن فاصله چندساعته مسئله تازه‌ای مربوط به ایران و لیبی روی داده باشد؛ موجب خشم و عصبانیت هیئت ۵۲۰ نفری که با اشتیاق فراوان خود را برای این مسافرت آماده کرده و از شهرستان‌های دور و نزدیک آمده بودند، گردید. حزب جمهوری اسلامی معتقد است اکنون که با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، به مسئله پرآسیب جدایی دولت و ملت از یکدیگر خاتمه داده شده است، دیگر این گونه برخوردهای غیرمسئولانه نباید جایی در اداره امور مملکت داشته باشد، زیرا خود به خود به پیوند مستحکم دولت و ملت آسیب می‌رساند.»<sup>۷</sup>

از سوی دیگر دولت موقت و جریان‌های مختلف ضد انقلاب در یک جنگ روانی یک‌طرفه اظهار داشتند که محمد منتظری و همراهانش قصد داشته‌اند مسلح به سفر بروند و حتی در جریان تحصن نیز از اسلحه نیز استفاده کرده‌اند، ادعایی که محمد در مصاحبه‌های بعدی خود آن را رد کرد و گفت:

«ما بدون اینکه اسلحه‌ای داشته‌ایم یا به کار برده باشیم و یا تهدیدی صورت گرفته باشد عازم سفر بودیم. حتی به محافظین خودمان گفتیم دم در فرودگاه در اتاق‌های سپاه پاسداران بنشینند و داخل فرودگاه نیایند.»<sup>۸</sup>

لازم به ذکر است که جریان‌های مختلف غیرانقلابی و ضد انقلابی که آن روزها تریبون و نشریه داشتند، در زمان‌ها و به بهانه‌های مختلف علیه اقدامات محمد منتظری شایعه‌پراکنی

۶. فرزند اسلام و قرآن، به کوشش مرتضی محمودی، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۲۱۷؛ مصاحبه در هتل اینترکننتینتال در تاریخ ۵/۲۲/۵۸.

۷. همان، ص ۲۰۳.

۸. همان، ص ۲۱۶.

می‌کردند و از طریق نشریات و روزنامه‌های خود مانند بامداد، آیندگان، اطلاعات، کیهان و انقلاب اسلامی به آن دامن می‌زدند.

دکتر اسرافیلیان در خاطره‌ای به حضور سعد مجبر، سفیر وقت لیبی در تهران در جمع تحصن‌کنندگان اشاره می‌کند و می‌گوید:

«در همان موقع در جلسه‌ای که در فرودگاه برگزار شد سعد مجبر پیام قذافی را خواند که در آن پیام آمده بود که ایران و لیبی، یک کشور اسلامی هستند و هر کدام یک بال از کشورهای اسلامی هستند و هر دو کشور یک کشور به رهبری امام خمینی هستند.»<sup>۹</sup>

همزمان با تحصن هیئت اعزامی به لیبی در فرودگاه مهرآباد، هدایت‌الله متین‌دفتری، بنیانگذار جبهه دموکراتیک ملی ایران که در اسفند ۵۷ از جبهه ملی انشعاب کرده بود با حضور در فرودگاه قصد خروج از کشور را داشت که محمد منتظری حکم دستگیری او را صادر کرد و او توسط نیروهای محمد دستگیر شد.

محمد منتظری حدود دو ماه بعد در مصاحبه‌ای در این باره گفت:

«قضیه این طور بود که به ما گزارش داده بودند که شخصی به نام یزدی که مسئول تدارکات کاخ نیاوران بوده است؛ مسئول تدارکات کاخ نیاوران یعنی دوست صمیمی شاه مخلوع در فرودگاه قدم می‌زند. ترس این بود که این شخص بخواهد به خارج سفر کند، در نتیجه من او را دستگیر کردم و پس از شش ساعت تحویل سپاه پاسداران (برادر ابوشریف) دادم. ماجرای گروگانگیری در سفر اول همین بود. در این اثنا متوجه شدم که آقای هدایت‌الله متین‌دفتری هم می‌خواهد با چمدان‌های پر به خارج از کشور برود و او را هم دستگیر کردم، ولی چند لحظه بعد متین‌دفتری را آزاد کردند و او با هواپیمای بعدی به رم عزیمت کرد.»<sup>۱۰</sup>

محمد منتظری پس از ناکامی در سفر به لیبی، در راستای ارتباط با سایر نهضت‌های آزادی‌بخش به کشورهای عربی و برخی کشورهای اروپایی سفر کرد. صحبت‌ها و موضع‌گیری‌های او در این سفرها و در مصاحبه با نشریات و مطبوعات بین‌المللی انعکاس فراوانی پیدا کرد. او در مصاحبه‌ای با نشریه لبنانی النهار در بیروت هدف از این دیدارها را این گونه بیان می‌کند:

«این دیدارها هدفی دوگانه دارند. هدف نخست آن است که از تمام کسانی که در کشورهای مورد دیدار در خلال انقلاب ایران به ما کمک کردند تشکر کنیم. هدف دوم توضیح و

۹. همان، ص ۱۰۲.

۱۰. همان، ص ۲۴۵.

## فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی □

تشریح تمام جریانات و حقیقت آنها و نیز پرده برداشتن از اعمال تمام عوامل صهیونیستی و آمریکایی است که در داخل و خارج از ایران برای تضعیف روحیه مسلمانان مستضعفی که با پیروزی انقلاب اسلامی ایران آرزوهایشان را تحقق یافته می‌بینند فعالیت می‌کنند.<sup>۱۱</sup> در ادامه اتفاق دیگری که رخ داد و منجر به فضا سازی دولت موقت علیه شهید منتظری شد، قضیه مسافرت ناکام او به لندن بود. در این سفر قرار بود محمد منتظری و چهار تن همراهش به لندن بروند. پس از حضور در فرودگاه باز هم از خروج آنها از کشور ممانعت به عمل آمد، ولی وسایل و ساک‌هایشان تحویل هواپیما شد.

محمد منتظری در مصاحبه‌ای در این باره می‌گوید:

«ما برای لندن بلیط هواپیما گرفته بودیم تا از لندن به خاورمیانه برویم، اما همین طور ماندیم و نگذاشتند برویم و اثاثیه مان رفت! ما گفتیم که اگر نمی‌توانیم برویم اثاثیه مان را بدهید. گفتند نه، اثاثیه می‌رود لندن و سپس برمی‌گردانیم. ما هم گفتیم حاضر نیستیم اثاثیه ما برود اینتلیجنت سرویس و بعد برگردد و احیانا ساک‌های ما گم می‌شوند. اثاثیه ما را بدهید. گفتند نمی‌شود، این مقررات بین‌المللی است. گفتیم نه، اینجا دیگر مقررات بین‌المللی نیست، شیطن است. بعد هم دو نفر از برادران رفتند هواپیما را ایست دادند، ایست هم نه با اسلحه، بلکه با دست! اثاثیه را تحویل گرفتند و سپس جموجت حرکت کرد.»<sup>۱۲</sup>

محمد منتظری در این مقطع یعنی در اوایل تابستان ۵۸ و بعد از برگشت از یکی از سفرهای خود، روزنامه «پیام شهید» را راه‌اندازی کرد، اما این روزنامه پس از ۱۸ شماره توسط دادستان کشور توقیف شد.<sup>۱۳</sup>

دومین سفر جنجال برانگیز محمد منتظری، در ۶ شهریور ماه ۱۳۵۸ به لیبی به مناسبت جشن‌های انقلاب لیبی بود. پس از حضور محمد منتظری و هیئت پنجاه و چند نفره همراهش

۱۱. همان، ص ۲۱۰.

۱۲. همان، ص ۲۱۹.

۱۳. محمد تقی بنکدار از دوستان شهید منتظری درباره فعالیت‌های فکری او پس از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گوید: «شهید منتظری پس از انقلاب کارهای فرهنگی و در این راستا روزنامه و مجله «الشهید» را منتشر می‌کرد. این مجله به صورت هفته‌نامه منتشر می‌شد. آن موقع من مدیر روزنامه اطلاعات بودم و آن مجله را چاپ می‌کرد. پس از آن هم آقای دعایی مسئولیت روزنامه اطلاعات را به عهده گرفت. من و شهید منتظری در ارتباط مطبوعاتی خیلی هوای یکدیگر را داشتیم. اصولاً محمد منتظری مجله «الشهید» را به خارج از کشور خصوصاً کشورهای عربی مانند بحرین، سوریه، لبنان و... می‌فرستاد و در این راستا خیلی‌ها هم آشنا شده بود و همکاری می‌کرد. البته در این فعالیت‌ها عده‌ای از کسانی که با شهید منتظری کار می‌کردند به نظر من آدم‌های چندان موجهی نبودند، منتهی اطراف ایشان بودند و با او همکاری می‌کردند. محمد منتظری به خاطر این مجله به روزنامه اطلاعات خیلی بدحکار شد. یادم هست وقتی از شخصی که همه‌کاره مجله بود، بدهی‌ها را مطالبه کردم، گفت که انقلاب نشده که شما چنین خواستی داشته باشی. آنها از نظر ایمانی چندان قوی نبودند و به موضوع حق الناس و بیت‌المال توجه چندانی نداشتند..»

در فرودگاه، دادستان انقلاب تهران، احمد آذری قمی طی حکمی به سپاه فرودگاه، او و هیئت همراهش را ممنوع‌الخروج و دستور دستگیری آنها را صادر کرد. در آن زمان شایع شده بود که محمد منتظری قصد دارد طلا و جواهرات و عتیقه‌هایی را در کارتن‌های بسته‌بندی شده از کشور خارج کند. نهایتاً پس از پیگیری‌های محمد منتظری و دوستانش از جمله شهید آیت، این مشکل برطرف شد و دو روز بعد یعنی در ۸ شهریور احمد صدرحاج سیدجوادی وزیر دادگستری دولت موقت، طی نامه‌ای خطاب به اداره گذرنامه و شهربانی، ممنوع‌الخروج بودن او را لغو کرد. پس از سوار شدن به هواپیما و حرکت آن روی باند، مجدداً فرمان ایست صادر و اعلام شد که محمد و چهار همراهش باید پیاده شوند. این قضیه هم با پیگیری محمد از مسئولین حل شد. محمد منتظری بعدها در مصاحبه‌ای در شرح این ماجرا گفت:

«ما بلیط گرفتیم و پس از انجام تمام تشریفات رفتیم نشستیم توی هواپیما، مسافران نیز در جای خود قرار گرفتند و هواپیما آماده پرواز شد که دیدیم به هواپیما ایست دادند و گفتند: باید این ۵ نفر پیاده شوند. گفتم: آخر چرا؟ گفتند همین که هست! گفتم آخر عزیزان! به ما گفته‌اند بروید، اشکالی ندارد! چرا مانع حرکت ما می‌شوید؟ گفتند به هیچ صورتی اجازه سفر به شما نخواهیم داد و باید پیاده شوید. گفتم: حال که چنین است و آشکارا توطئه‌ای در کار است، ما از هواپیما پیاده نخواهیم شد. به مسافران هم تکلیف کرده بودند که پیاده شوند، ولی ما گفتیم پیاده نشوید و آسوده باشید که ما هم از هواپیما پیاده نخواهیم شد. این یک توطئه آشکار صهیونیستی است. ولی آنها بالاخره مسافران بیچاره را با خانواده و همسر و فرزندان‌شان پیاده کردند. گفتیم شما مسئله را به حافظ اسد خبر بدهید، خبر دادند و بار دیگر این بازی صهیونیستی مدتی به طول انجامید و سرانجام پذیرفتند که ما برویم. برادران سوری از ما پوزش خواستند و به کابین خود دعوت و تا سوریه از ما پذیرایی کردند.»<sup>۱۴</sup>

حجت الاسلام محمدحسن رحیمیان که در این سفر از همراهان محمد منتظری بود، در این باره می‌گوید:

«این سفر به دعوت رهبران لیبی و به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب لیبی بود. از آنجا که می‌دانستیم در این مراسم علاوه بر مردم لیبی هزاران نفر از نهضت‌ها و گروه‌های مبارز از کشورهای اسلامی و آفریقائی و دیگر قاره‌ها حضور دارند، مقدار زیادی از تصاویر امام، شهید سعیدی، شهید مطهری، شهید بخارائی و... و نسخه‌هایی از مجلات صوت‌الشهد و



فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی □

مجله الشهد که در آن زمان تنها نشریات به زبان عربی بودند، برای توزیع در آنجا تهیه و بسته‌بندی شده بودند. هنوز در پیچ و خم کارشکنی‌ها بودیم که شایع کردند محمد منتظری در حال خارج کردن طلا و جواهر از کشور است. بالاخره پس از بازرسی دقیق، کارتن‌های حاوی تصاویر امام و شهدا و مجلات عربی به هواپیما منتقل شد و بعد از طی تمام مراحل مربوط به گذرنامه و خروج، سوار هواپیما شدیم، ولی باز هم در هواپیما بدون هیچ گونه توضیحی، آن هم در گرمای شدید به طور غیرعادی معطل شدیم.

سرانجام طلسم‌ها شکسته شد و پرواز انجام یافت. وقتی در سوریه در حال انتقال به هواپیمای دیگری بودیم، تازه به دلیل معطلی در فرودگاه مهرآباد پی بردیم و معلوم شد که تمام محموله تبلیغاتی انقلاب را بعد از سوار شدن ما به هواپیما در مهرآباد از هواپیما خارج کرده‌اند. البته هنگامی که به ایران بازگشتیم متوجه شدیم که منعکس کرده بودند اوراق مضره‌ای که محمد منتظری می‌خواست به خارج ببرد توقیف شد. جالب اینجاست که تعبیر اوراق مضره دقیقاً همان تعبیری بود که شاه و عناصر ساواک در مورد تصاویر و اعلامیه‌های امام و... به کار می‌بردند. در حاشیه هر حرکتی که شیخ محمد انجام می‌داد، جریان نفاق و لیبرال‌ها انبوهی از تهمت‌ها را به او نسبت می‌دادند، اما او عموماً بی‌اعتنا به این موارد به راه خود ادامه می‌داد و در پاسخ دوستانی که اعصابشان از این تهمت‌ها و کارشکنی‌ها خرد می‌شد و از او می‌خواستند جواب بدهد، می‌گفت: «ما راهی طولانی را برای پیشبرد نهضت در پیش داریم. آنهایی که در این راه به ما سنگ پرانی می‌کنند، می‌خواهند ما را از پیمودن این راه بازدارند و همین که ما به جای ادامه دادن راه با سرعت، برای پاسخ‌گوئی به آنها توقف کنیم، موفق شده‌اند.»<sup>۱۵</sup>

پس از پایان جشن‌های انقلاب لیبی، محمد منتظری به همراه ۴ نفر از یارانش به پاریس رفت و باقی هیئت همراه او به ایران بازگشتند. محمد منتظری در پاریس با برگزاری نشستی خبری به اکاذیب بختیار که چند روز پیش در پاریس مصاحبه کرده بود پاسخ داد.

حجت الاسلام رحیمیان در این باره می‌گوید:

«شیخ محمد بنا داشت تبلیغات و دروغگوئی‌های بختیار را خنثی کند، لذا لدی‌الورود به پاریس، سالن کنفرانس همان هتلی را که چند روز پیش، بختیار در آنجا مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی انجام داده بود، برای مدت دو ساعت کرایه کردیم. مبلغ کرایه دو ساعت

۱۵. چند گام تا قهرمان مقاومت، گفتگو با محمدحسن رحیمیان، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸، ص ۱۶-۱۵.

۲۰۰۰ فرانک بود و با مجموع پولی که داشتیم، یعنی چهار هزار تومان، توانستیم ۲۰۰۰ فرانک تهیه و پرداخت کنیم و طی سه روزی که در آنجا بودیم فقط نان خالی خوردیم. به هر حال در موعد مقرر، مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی شیخ محمد با حضور صدها خبرنگار و گزارشگر از مطبوعات معروف فرانسه و اروپا و خبرگزاری‌ها و رادیوها و تلویزیون‌ها شروع شد. او که گوئی بارها چنین اجتماعاتی را اداره و با خبرنگاران پیچیده و سیاست‌باز و کار کشته غربی دست و پنجه نرم کرده بود، ضمن تسلط کامل به پاسخ‌گویی به همه سئوالات آنها، از چهره خائنانه بختیار و جریان جبهه ملی و نهضت آزادی و دیگر لیبرال‌های وابسته به غرب پرده برداشت و با صراحت و قوت تمام، خط امام و آرمان‌های انقلاب را تبیین کرد، به گونه‌ای که در شامگاه آن روز در رادیوها و تلویزیون‌ها و در صبح روز بعد در مطبوعات، این مصاحبه جنجالی انعکاسی گسترده یافت و فراتر از پاسخ‌گوئی به اباطیل بختیار و افشای دیگر جریان‌های وابسته، بار دیگر پیام انقلاب را در قلب اروپا طنین انداز کرد.<sup>۱۶</sup>

در بازگشت محمد منتظری به ایران حادثه دیگری رخ داد که افشای آن به ضرر مخالفان محمد منتظری تمام شد، اتفاقی که به «خنثی شدن توطئه ربودن محمد منتظری» معروف شد ماجرا از این قرار بود که پس از ورود محمد منتظری و همراهانش به ایران، چند نفر او را سوار ماشین و به محل نامعلومی منتقل کردند. او در برابر این اقدام آنها تقاضای حکم ماموریت کرد و آنها حکم باطله‌ای به تاریخ ۶ شهریور ماه را نشان دادند و او متوجه شد. همزمان تعدادی از دوستان او که برای استقبالش به فرودگاه آمده بودند، پس از اینکه متوجه شدند او مفقود شده با تهدید برخی از ماموران فرودگاه، محل نگهداری او را پیدا و او را آزاد کردند.

حجت الاسلام والمسلمین رحیمیان در شرح این ماجرا می‌گوید:

«بعد از سه روز پر ماجرا در پاریس، عازم ایران شدیم و حدود نیمه شب بود که به تهران رسیدیم. پای پلکان هواپیما همه سوار اتوبوس شدند، ولی یک اتومبیل در انتظار بود که شیخ محمد را در آن سوار کردند. ما تصور کردیم می‌خواهند برای او احترام قائل شوند! به سالن که وارد شدیم، جمعی از یاران شیخ محمد از «ساتجا» برای استقبال آمده بودند. ساعتی به انتظار آمدن شیخ محمد ماندیم. کم کم فهمیدیم قضیه دیگری در کار است. پرس و جوها بی نتیجه بود، به گونه‌ای که احتمال دستگیری او تقویت شد. یکی از طرفداران شیخ محمد به نام عبدالله روشن در دستشویی فرودگاه، کلت را روی شقیقه یکی از ماموران

#### فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی □

امنیتی گذاشت و وادارش کرد نشانی محل توقیف شیخ محمد را بدهد. آقای روشن به همراه دو نفر از افراد مسلح به آن محل مراجعه و خود را مامور کمیته بازجویی از شیخ محمد معرفی و به محض مشاهده شیخ محمد، با تحکم او را وادار به خروج کرد و شیخ محمد ریزاندام را با قدرت به طرف اتومبیل کشاند. دو نفر مسلحی که به همراه برده بود، با یوزی ماموران را کنترل کردند و طی چند لحظه شیخ محمد از صحنه دور شد.

همزمان با ماجرای فوق، ده‌ها مستقبلی که عموماً مسلح بودند، عصبانی از بازداشت شیخ محمد قصد داشتند محوطه فرودگاه را اشغال کنند، اما اینجانب تلاش کردم که اختلالی در وضعیت فرودگاه به وجود نیاید، به گونه‌ای که حتی مسافران پروازهایی که از خارج می‌آمدند، متوجه حضور مسلحانه این مجموعه نشدند. کم کم به اذان صبح نزدیک می‌شدیم که عبدالله روشن از راه رسید و به اینجانب اعلام کرد که شیخ محمد در منزل ما در حال استراحت است. فضای آلوده و مشکوک اجازه باور نمی‌داد، اما با اطمینان اینجانب، دوستان را وادار به بازگشت از فرودگاه کردیم. کاروان در حال پیچیدن از خیابان فرودگاه به جاده کرج بود که نیروهای کمیته انقلاب از راه رسیدند و اتومبیل‌های ما را متوقف کردند. ما در اتومبیل عبدالله روشن و پیشاپیش بقیه بودیم. روشن به بهانه توقف در کنار خیابان چند متری از بچه‌های کمیته فاصله گرفت و ناگهان با سرعت حرکت کرد. اتومبیل او ویژه مسابقات اتومبیل‌رانی بود و طی چند ثانیه از تیر رس ماموران خارج شد. دقایقی بعد در منزل عبدالله روشن نزد شیخ محمد بودیم. او مشغول مشاهده آلبوم‌های تصاویر عبدالله روشن در مسابقات و هنرنمایی‌های او در اتومبیل‌رانی و موتورسواری بود. هنوز در منزل آقای روشن بودیم که در روزنامه‌های صبح، خبر ناپدید شدن محمد منتظری در فرودگاه مهرآباد را خواندیم!

حضور و نفوذ عوامل بیگانه و طرفدار غرب در دولت موقت از یک سو و نقش بسیار موثر و قاطع شیخ محمد در افشای این جریان توطئه‌گر که در صدد منتقل کردن قطار انقلاب روی ریل آمریکا بود، موجب شده بود که این جریان از هیچ گونه تقابل، توطئه، کارشکنی و شایعه‌سازی علیه شیخ محمد دریغ نرزد. در مورد این سفر نیز شایعه‌پردازی‌های قبل از سفر و بعد از آن، کولاکی که شیخ محمد در سخنرانی‌های آتشین در تجمعات بزرگ بن‌غازی و طرابلس و در نقطه اوج این سفر یعنی کنفرانس بزرگ مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی در پاریس که صدای انقلاب را بار دیگر به گوش میلیون‌ها نفر رساند و افشاگری

علیه مزدوران غرب و آمریکا در ایران، دستگیری شیخ محمد در لحظه بازگشت به ایران را قابل توجه می‌کرد.»<sup>۱۷</sup>

### دیوانه خواندن محمد منتظری

در گپ و دار سفر دوم محمد منتظری به لیبی در شهریورماه ۵۸ بود که آیت الله منتظری در پیامی عمومی که از رسانه‌ها نیز پخش شد، او را به علت عدم خواب و خوراک و استراحت، فردی دارای بیماری اعصاب معرفی کرد که برای رسیدن به هدف، دست به کارهای بی‌رویه و جنجال‌آفرین می‌زند.<sup>۱۸</sup> او همچنین از مردم خواست با تشریک مساعی او را حاضر به معالجه و استراحت نمایند.

متن کامل پیام آیت‌الله منتظری که در خاطرات منتشره ایشان نیز چاپ نشده است، به شرح زیر بود:

«باسمه تعالی

برادران و خواهران گرامی!

پس از سلام این سومین بار است که برای آگاهی ملت مسلمان در باره فرزندم شیخ محمد علی منتظری مطالبی می‌نویسم. انتظار دارم دوستان با کمال بی‌طرفی نسبت به آنچه می‌نویسم بنگرند. فرزند اینجانب از ابتدای مبارزات ملت ایران به رهبری حضرت آیت‌الله‌العظمی امام

۱۷. همان، ص ۱۷.

۱۸. محمد حسن شریعتی معروف به شیخ‌الشریعه از نزدیکان محمد منتظری در باره حالات او بعد از پیروزی انقلاب می‌گوید: «محمد بعد انقلاب کاملاً به هم ریخته بود و اعصاب آرامی نداشت. یادم هست در سال ۵۸ هیجده شبانه‌روز فقط در ماشین استراحت کرد و اصلاً قرار نداشت. با اقدامات دولت موقت هم مخالف بود. یادم هست فروردین سال ۵۸ زمانی که آقای طالقانی بعد از سفر قهرآمیز خود به قم آمد، همان شب محمد به همراه آقای عبدالله نوری، دکتر هادی و هانی الحسن به خانه ما در قم آمد. وقتی سرود «فردا که بهار آید» از ضبط پخش شد، محمد گفت: «فردا که بهار آید، یزدی سر کار آید» که اشاره‌اش به دکتر یزدی بود. آن شب به من گفت: «بلند شو به خانه سید احمد آقا برویم، چون آقای طالقانی در خط مخالفین انقلاب افتاده و انقلاب در خطر است.» من هر چه اصرار کردم که چون مهمان دارم نمی‌آیم قبول نکرد و به خانه احمد آقا خمینی رفتیم. آقای محمدعلی صدوقی در را باز کرد و گفت احمد آقا خواب است. محمد عصبانی شد و گفت: «خواب چیست؟ انقلاب در خطر است.» به خانه رفتیم و محمد هم احمد آقا و آقای طالقانی را بیدار کرد. آقای طالقانی گفت: «محمد چه شده؟ در زندان که ما را ول نمی‌کردی. اینجا هم ول نمی‌کنی؟!» محمد گفت شما در خط صهیونیست‌ها افتاده‌ای! خلاصه شبانه ایشان را به حیاط کشاند و با هم صحبت کردند. به هر حال شرایط محمد در سال ۵۸ خیلی عصبی بود. قبل از انقلاب محمد واقعا فکور و اهل مطالعه بود و حساب‌شده کار می‌کرد، اما بعد از انقلاب اعصاب آرامی نداشت و خیلی تند شده بود. حرف‌های او علیه آقا موسی صدر در سال ۵۸ هم متأثر از دعواهای آن موقع بر سر رابطه با لیبی و بر خلاف مواضع ایشان در دوره مبارزه بود که می‌گفت با آقا موسی صدر باید مدارا کرد. قبل از انقلاب خیلی آدم فکوری بود. حتی وقتی همه خوشحال بودیم که قرار است امام به ایران برگردد، محمد می‌گفت اگر پیروز شویم نیرویی برای اداره کشور آماده نکرده‌ایم و نگران این مسئله بود. یا حتی به دلیل تساهل هادی هاشمی (داماد آیت‌الله منتظری) با مجاهدین خلق در زندان شاه، نظر خوشی به او نداشت.

فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی □

خیمینی مد ظله در متن مبارزات قرار داشت و در این راه چقدر زندان و شکنجه و آوارگی را تحمل نمود و در داخل و خارج کشور دائماً برای پیشبرد انقلاب تلاش کرد و به شهادت دوستان نزدیکش، گاهی بیشتر روزهای متوالی از خواب و خوراک و استراحت باز می ماند و در اثر همین شیوه و به علاوه ضربه های روحی مداوم و نابسامانی های حاکم بر جو ایران پس از پیروزی انقلاب دچار نوعی بیماری عصبی و کوفتگی شدید اعصاب شده و تصور می کند که با دست زدن به کارهای بی رویه و جنجال آفرین به قصد و هدف خود دست خواهد یافت. کنترل و مهار کردن و معالجه او همواره فکر مرا مشغول کرده و تا کنون چند مرتبه دست به اقداماتی زده ام. حتی اخیراً مدتی وی را برای معالجه اجباراً در قم نگاه داشتیم، ولی متأسفانه سودی نبخشید و در این میان عده ای سوء استفاده کرده و او را تحریک می کنند تا دست به کارهای جنجالی بزند و خوراکی برای تبلیغات دشمنان گردد. من از دولت و نیز همه دوستان و علاقمندان و افراد مسلمان تقاضا دارم اگر می توانند با اینجانب تشریک مساعی نموده تا بلکه او را حاضر به معالجه و استراحت نمایند، به امید اینکه این عنصر پر تلاش و فعال پس از سال ها تحمل رنج و زحمت، به یاری خدای متعال بهبود یابد و بار دیگر به صحنه مبارزات بازگشته، خدمتگزار دین و کشور گردد. ضمناً از دادستان محترم انقلاب تقاضا می شود حادثه اخیر فرودگاه را دقیقاً بررسی نموده و عوامل آن را شناخته و تعقیب نماید و در صورتی که فرزند اینجانب مقصر بوده، به هیچ نحو ملاحظه اینجانب را نکنید و فقط طبق ضوابط اخیر اسلامی عمل نمائید.

و السلام علی من اتبع الهدی

حسینعلی منتظری»

لازم به ذکر است که آیت الله منتظری حدود دو ماه نیز محمد منتظری را امر به ماندن در قم و خانه خود کرده بود تا استراحت و ضعف اعصابش بهبود پیدا کند. پس از این پیام آیت الله منتظری دولت موقت و جناح های مخالف محمد منتظری با مستمسک قرار دادن آن، او را دیوانه و مجنون معرفی کردند، از سویی در روزنامه ها و مطبوعات خود و از سوی دیگر از تریبون های مختلفی مثل مجلس بر شدت حملات خود افزودند.

محمد یک ماه بعد در سخنرانی خود پیش از خطبه های نماز جمعه یزد در واکنش به این سخنان پدرش گفت:

«بنده پدرم را دومین شخصیت روحانی کشور بعد از امام می دانم، اما همان طور که نابغه ترین

رهبران انقلابی سراسر جهان را هم معصوم نمی‌دانم؛ معتقدم که جاسوسان پشت پرده در منابع اطلاعاتی رهبران دخالت می‌کنند و من موقعی که این نامه را پدرم نوشته بود، به ایشان تلفن زدم و او نظرم را در باره نامه پرسید و من در پاسخ گفتم که: زنده باد دموکراسی حاکم بین پدر و فرزند در یک منزل!<sup>۱۹</sup>

دفاعیات محمد از خود اما تاثیری بر حملات مخالفینش نداشت. حملات مخالفان با محوریت دیوانه خواندن او بر اساس پیام پدرش آن قدر شدت یافت که آیت‌الله منتظری به فاصله ۴ ماه پس از پیام خود علیه محمد، به دیوانه خواندن او واکنش نشان داد و گفت:

«مگر من گفتم دیوانه است؟ این سوء استفاده شده که من چنین چیزی گفته ام. من کی گفتم دیوانه است؟ عقلش از خیلی از اینهایی که سرکار هستند و مملکت را اداره می‌کنند زیادتر است، منتهی یک آدمی است که عرق و احساسات مذهبی دارد، از این هم افراد سوء استفاده کردند که فلانی گفته است محمد علی منتظری دیوانه است! من کی گفتم دیوانه است؟ ضعف اعصاب غیر از دیوانگی است، ملتفت هستید؟ محمد علی منتظری عقلش از خیلی از اینهایی که توی این مملکت سرکارند و کار می‌کنند بهتر است و دلسوزتر هم هست. شما این را مخصوصاً بنویسید. من کی گفتم دیوانه است؟ تکذیب کنید. خیلی عاقل‌تر از اینهایی است که سرکار بودند و کشور را از بین بردند.»<sup>۲۰</sup>

این صحبت‌های آیت‌الله منتظری در دفاع از فرزندش و تکذیب دیوانگی او، به اندازه پیام قبلی‌اش که محمد را تلویحا دیوانه خوانده بود و مورد استفاده مخالفانش قرار گرفت، شنیده نشد و حملات بر محمد منتظری و دیوانه خواندن او از سوی طیف نهضت آزادی و جبهه ملی در مقابل افشاگری‌هایش تا آخرین روزهای عمرش همچنان ادامه یافت. دیوانه خواندن محمد منتظری از زبان آیت‌الله منتظری آن قدر جو را بر علیه محمد منتظری سنگین کرد که سال‌ها بعد سیدحمید روحانی، مهدی کروبی و امامی جمارانی در نامه‌ای مشترک خطاب به آیت‌الله منتظری در ۶۷/۱۱/۲۹ با اشاره به این قضیه نوشتند:

«شما شهید قهرمان محمد منتظری را تحت تأثیر گفته‌های دیگران، روانی خواندید، در صورتی که امام را هرچه تحت فشار قرار دادند تا کلمه‌ای علیه محمد بر زبان آورند

۱۹. نقش صهیونیسم و سیا در ایران مخفی نگه داشته شده است، روزنامه کیهان، ۷ مهر ۱۳۵۸؛ در ذیل همین خبر روزنامه کیهان اعلام کرد که مردم به دلیل اعتراضات محمد منتظری به دولت موقت، سخنرانی او را برهم زده‌اند و علی حجتی کرمانی محمد منتظری را به مناظره دعوت کرده است.

۲۰. تا آن‌ها در دادگاه ثابت نشود، کسی حق ندارد آبروی کسی را ببرد، گفتگو با آیت‌الله منتظری، روزنامه اطلاعات، ۱۱ دی ۱۳۵۸، ص ۸.

فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی □

نپذیرفتند. خدا می‌داند که لیبرال‌ها و ملی‌گراها از این اظهار نظر شما در باره او چه بهره برداری‌های سوئی کردند و در مجلس شورای اسلامی او را از قول شما دیوانه خواندند!»  
جوسازی و شایعه پراکنی و دیوانه خواندن محمد تا آنجا پیش رفت که در فروردین سال ۱۳۶۰ صباغیان در نطقی در مجلس و در حضور خود او و در قالب نقل قول، او را دارای اختلال روانی معرفی کرد. محمد منتظری نیز در همان جلسه وقت گرفت تا از خود دفاع کند. او نطق خود را این گونه شروع کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم. جناب آقای صباغیان در سخنانشان مطالبی را گفتند که مثل اینکه من هر وقت حرف حق می‌زنم دیوانه شده‌ام با اختلال روانی دارم یا از این چیزها. حالا الفاظش را یادم نیست، اتهامی را به من وارد آوردند که به قول خودشان نقل قول هم کردند. من لازم است توضیحی در این جهت بدهم.»

سپس با بیان این نکته که ما در حال جنگ با آمریکا بوده و هستیم می‌گوید تا وقتی زنده هستیم به راهمان ادامه می‌دهیم و مطرح کردن مسائل این چینی (دیوانه بودن طرف مقابل) دلیلی بر سند نداشتن افراد برای حرفشان است. محمد منتظری سپس به توضیح و تشریح برخی افشاگری‌های سابق خود از جمله مسائل مربوط به امیرانتظام، مقدم مراغه‌ای، احمد مدنی، حسن نزیه و مفقود شدن ۲۰۰ پرونده در وزارت خارجه می‌پردازد که به خاطر مطرح کردنشان به دیوانه بودن متهم شده است. در ادامه جلسه، طیف مخالف او بیان این افشاگری‌ها را بر نمی‌تابد و سعی می‌کند با فریاد زدن وسط حرف‌های او مانع ادامه صحبتش شود. محمد نهایتاً سخنان خود را این گونه به پایان می‌برد:

«در هر حال من از اینکه اندکی وقت مجلس را گرفتم معذرت می‌خواهم. فقط بر اساس این بود که حقی بود و مورد این اتهام قرار گرفته بودم. در آینده تا جایی هم که زنده هستم مسائل را می‌گویم، حالا شما می‌خواهید بگویید دیوانه و یا می‌خواهید بگویید ضعف اعصاب و یا هر چیز دیگر. (یکی از نمایندگان: شما عاقلید، باید بگویید. نمایندگان: احسن است) والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته»<sup>۲۱</sup>

پس از سفر شهریورماه محمد منتظری و همراهانش به لیبی، جوسازی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها علیه او شدت گرفتند و دادستانی نیز اقدام به تشکیل پرونده بر علیه او و چندتن از همراهانش کرد. محمد منتظری در واکنش به این اقدامات در نامه‌ای به تاریخ ۵۸۷/۲۱ خطاب به وزیر

۲۱. فرزند اسلام و قرآن، به کوشش مرتضی محمودی، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۴۰۲.

دادگستری با اشاره به اختلافات بین او و دادستان برای حضور در دادگاه و مواجهه با شخص دادستان عمومی تهران (شهشهانی) اعلام آمادگی کرد.<sup>۲۲</sup>

پس از سفر به دوم به لیبی، محمد منتظری تشکیلات ساتجا را راه‌اندازی کرد. تشکیلات پاسا پس از تأسیس رسمی سپاه منحل شد، اما در تشکیلات ساتجا افراد اطراف محمد منتظری غالباً عضو باند مهدی هاشمی بودند.

اصغر جمالی فرد (ابوحنبل) در این باره می‌گوید:

«پاسا هیچ ارتباطی به سپاه نداشت. محمد منتظری اول سپاه را راه‌انداخت. بعد در مرداد ماه ۱۳۵۸ امام دستور دادند اختلاف‌ها را کنار بگذارید و سپاه واحد تشکیل شود. محمد را مدتی در قم نگه داشتند و وقتی که به تهران برگشت ساتجا را راه‌اندازی کرد. اعضای اصلی ساتجا کفعم، توکلی، عبدالحسین نوری، نیکنام و نجف آبادی و سمپات مهدی هاشمی بودند.»<sup>۲۳</sup>

در اوایل آبان ماه ۵۸ اعلام شد که محمد منتظری در چند روز آتی با سفر به لیبیون پرتغال در کنفرانس خلق عرب شرکت خواهد کرد. این سفر هم مثل سفرهای قبلی او با مانع تراشی‌های متعدد از جمله عدم صدور اجازه خروج از کشور روبرو شد و به او گفتند ممنوع الخروج است. این در حالی بود که او سه هفته قبل برای صدور اجازه خروج از کشور اقدام کرده بود. محمد منتظری در مصاحبه‌ای چند روز قبل از سفرش در پاسخ به مسئله صدور حکم بازداشتش توسط دادسرای عمومی تهران گفت:

«عجیب است که در تماس با آقای شهشهانی دادستان تهران و دیگر مقامات قضایی و گذرنامه همه می‌گویند که من جرمی ندارم و تحت تعقیب هم نیستم و اشکالی در کار نیست، اما اجازه خروج مرا صادر نمی‌کنند. اعتراض من این است که اگر مقصوم ببایند مرا بگیرند و محاکمه کنند. حتی با اعلام نشانی محل زندگیم طی نامه‌ای نوشتم که حاضرم با آقای دادستان کل در یک دادگاه مردمی رودر رو قرار گیرم و هرکدام که محکوم شدیم محکومیت خود را بپذیریم، ولی چنانچه اشکالی از نظر قانونی و حقوقی در کار من وجود

۲۲. قابل ذکر است که دادستان عمومی تهران در حکم بازداشت صادره برای محمد منتظری به نامه آیت‌الله منتظری استناد کرده بود. نیکویی بازپرس شعبه ۲ دادسرای عمومی تهران در گفتگویی اظهار می‌دارد: «با توجه به این که اعلام شده محمد منتظری و همراهانش در شهرهای شیراز و دیگر شهرها ایجاد بلوا و آشوب کرده‌اند و از طرفی حسب اظهارات پدر محترم ایشان که اعلام کرده محمد منتظری شخصی است بیمار، وجود چنین شخصی در اوضاع و احوال کنونی مملکت فوق‌العاده خطرناک خواهد بود. لذا من با صدور بخشنامه‌ای از شهرداری و ژاندارمری و همچنین ستاد سپاه پاسداران خواسته‌ام کلیه واحدهای انتظامی تابع فرمان خود را موظف نمایند به محض مشاهده شیخ محمد منتظری و همداست نزدیک او ابوحنیف و سایر همداستانش آنان را دستگیر و به نزدیک‌ترین دادسرا اعزام نمایند. (روزنامه کیهان، ۷ مهرماه ۱۳۵۸، ص ۸).

۲۳. گفتگو با اصغر جمالی فرد، ۱۸ آبان ۱۳۹۱.



فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی □

ندارد، به چه علت مانع از خروج من و باعث جنجال آفرینی می‌شوند؟»<sup>۲۴</sup>

محمد منتظری در روز ۱۱ آبان ۱۳۵۸ در دادگستری تهران حاضر شد تا پرونده‌ای را که دادستانی راجع به ماجرای سفرهای قبلی او و مسائل پیش آمده در فرودگاه تشکیل داده بود پیگیری کند و علت ممنوع‌الخروج شدنش را جویا شود. محمد منتظری یک روز بعد و همزمان با سفرش به لیسبون در بیانیه‌ای ماجرای روز قبل را توضیح داد.

بخشی از این بیانیه به شرح زیر است:

«روز گذشته به دادستانی مراجعه کردم تا در مورد پرونده ساخته شده علیه بنده و عده‌ای از برادران چون ابوحنیف (اصغر جمالی فرد) و دیگران با آقای نیکوئی مذاکره کنیم و موقتاً اجازه خروج از کشور بدهند تا بتوانیم به اتفاق هیئتی در کنفرانس خلق عرب شرکت جویم و دعوت کنفرانس جامه عمل بپوشد. ضمناً پس از مراجعت از سفر به دادگستری مراجعه نمایم و دفاعات رسمی و قانونی خود را به حضور رسانم و هرگونه که قاضی حکم کرد بپذیرم و حتی به دادگاه کمک کنم که شاکیان ادعا شده حضور یابند و قضیه فیصله یابد. پیش از این هم در تاریخ ۵۸/۷/۲۱ ضمن نامه‌ای خطاب به وزیر دادگستری آقای احمد صدر حاج سیدجوادی خواسته بودم که محکمه‌ای تشکیل دهند و اینجانب و آقای ابوالفضل شهبهانی حضور یابیم و نمایندگان از طرف دادگستری و همچنین نماینده‌ای از دادستان انقلاب اسلامی در محکمه حضور یابند و هرگونه قضاوتی صورت پذیرفت، عمل کنیم و معلوم گردد که در این کشور مجرمین چه کسانی هستند و دادگاه تکلیف بنده و یا آقای شهبهانی را تعیین نماید.»<sup>۲۵</sup>

محمد منتظری نهایتاً در ۱۲ آبان ماه در راس هیئتی ۶ نفره راهی لیسبون شد. او پس از برگشت گزارشی از نشست را در نامه‌ای در تاریخ ۵۸/۷/۲۰ خطاب به امام گزارش کرد. بخش‌هایی از نامه به شرح زیر است:

«این کنگره به نام کنگره بین‌المللی همیستگي با خلق عرب و مسئله اساسی آن فلسطین است. کنگره مزبور دائمی است و هرچند ماه یک بار تشکیل جلسه می‌دهد. مسئله لبنان و به‌خصوص جنوب آن و در رابطه با انقلاب فلسطین و هجوم خسران‌بار اسرائیل و امپریالیسم و ایادی آنها به مردم لبنان و فلسطین؛ مهم‌ترین انگیزه برای تشکیل جلسات کنگره بود. هیئت ما شش نفر بود که از طرف کنگره دعوت شده بودیم. بیش از سیصد

۲۴. فرزند اسلام و قرآن، به کوشش مرتضی محمودی، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۲۸۵.

۲۵. همان، صص ۲۹۰-۲۸۹.

هیئت نمایندگی از کل قاره‌های جهان به کنگره دعوت شده بودند و کنگره مزبور به نوبت خود، در تقویت روحیه تعاون و همبستگی بین کلیه مستضعفین جهان نقش بارزی داشت. با اینکه بسیاری از نمایندگی‌ها هنوز روح انقلاب اسلامی ایران را درک نکرده بودند، ولی امیدهای بسیاری نسبت به انقلاب ما و رهبری آن وجود داشت و همه شرکت کنندگان پیروزی مردم ایران را پیروزی خود می‌دانستند... تصویب‌نامه‌های کنگره بیشتر در اطراف کمک به مردم و انقلاب فلسطین و لبنان دور می‌زد و این که همبستگی خلق‌های جهان با مردم فلسطین و تنها نماینده‌شان، سازمان آزادی‌بخش فلسطین افزون‌تر شده و بیشتر جنبه عملی به خود گیرد. همچنین همبستگی بین کلیه خلق‌های زیر ستم و مستضعفین به‌نحوی مستحکم گردد که دست‌های امپریالیسم و ارتجاع کوتاه گردد و مقاومت آنان فزونی یابد.»<sup>۲۶</sup>

### اعزام نیرو به لبنان برای نبرد با اسرائیل

مدتی پس از بازگشت محمد منتظری از لیسبون و در اوج خیزش مردمی پس از اشغال سفارت امریکا در تهران، او طرحی مبنی بر اعزام نیروهای داوطلب ایرانی به جنوب لبنان برای مبارزه با اسرائیل را کلید زد. اولین اقدام محمد منتظری صدور بیانیه‌ای مفصل در تشریح اهمیت موضوع فلسطین برای جهان اسلام و سنگ‌اندازی‌های دولت موقت در مسیر کمک به فلسطین بود. او در پایان این بیانیه ضمن بیان این نکته که در برابر گستردگی جهانی عملکرد صهیونیسم و امپریالیسم، مسلمانان و مستضعفین نیز باید جهانی عمل کنند می‌نویسد:

«برادران و خواهران ایرانی!

جنوب لبنان را دریابید و انقلاب فلسطین را در چنین شرایط سختی کمک رسانید. صهیونیسم و امپریالیسم بیش از سی و یک سال است که فلسطین را اشغال کرده و برادران و خواهران و اطفال مسلمان و مستضعف جنوب لبنان و آوارگان فلسطینی را به خاک و خون می‌کشند. باشد که انقلابیون اسلامی ایران به نوبت خود نقش آزادی‌بخش خود را به‌خوبی ایفا کنند و بین‌الملل اسلامی و مستضعفین در صفوف فشرده بتوانند با ضربت‌های تعیین کننده خود بر امپریالیسم و صهیونیسم بین‌المللی در سرنوشت بشریت تغییر به وجود آورند.

هم اکنون برادران و خواهران پیاپی برای اسم‌نویسی مراجعه می‌کنند و آمادگی خود را برای شرکت در جهاد در صحنه جنوب لبنان اعلام می‌دارند. ما به یاری خداوند هزاران هزار نفر

فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی □

را از ایران انقلاب به صحنه‌های نبرد خارج از کشور اعزام خواهیم داشت. طبیعی است که خطوط صهیونیستی و امپریالیستی داخل ایران موانعی فراهم آورند، ولی قاطعیت انقلابی و اسلامی، کلیه موانع صهیونیستی و امپریالیستی را درهم خواهد کوبید و کشور را از شر عوامل و فرصت‌طلبان همکار آنها نجات خواهد داد.»<sup>۲۷</sup>

سازمان ساتاجا (سازمان انقلابی توده‌های جمهوری اسلامی) روز دوشنبه ۱۲ آذر ۱۳۵۸ در بیانیه‌ای اعلام کرد که اولین گروه هزار نفری داوطلبین ایرانی در روز شنبه ۱۷ آذر به جنوب لبنان اعزام خواهند شد.

اصغر جمالی فرد (ابوحنیف) درباره اعزام نیروها به لبنان می‌گوید:

«من در این سفر همراه محمد نبودم، چون در این اواخر افرادی از طیف سید مهدی هاشمی از جمله احمد عرب‌زاده (حسینی) دور او را گرفته بودند. قضیه اعزام نیرو به لبنان هم طرح اینها بود. من مدتی بود به خاطر همین مسائل با محمد کار نمی‌کردم. دیدم بین این افرادی که برای اعزام ثبت نام کرده‌اند، آدم‌های ناجور هستند. رفتم و گفتم بگذار من اینها را گزینش کنم. گفت باشد. من اینها را دسته کردم و از خیابان شهید مطهری پیاده بردم تا سمت ازگل! همین جور از جمعیت آنها کم شد تا آخر سر پانزده بیست نفرشان ماندند. آنها را معرفی کردم و به محمد گفتم همین‌ها را ببر که به درد می‌خورند. اما باز هم حسنی دخالت کرد و نشد... محمد می‌خواست مبارزه را فراگیر کند و همه بیایند. = اما من دیدم عده‌ای می‌خواستند پاسپورت بگیرند که از ایران فرار کنند.»<sup>۲۸</sup>

در ادامه یاسر عرفات در سخنانی در تجمعی که در حمایت از ایران تشکیل شده بود با اشاره به سفر قریب‌الوقوع داوطلبین ایرانی به لبنان تاکید کرد که از هر ایرانی‌ای که بخواهد در کنار برادران فلسطینیش بایستد، استقبال خواهد کرد. او همچنین گفت که آماده اعزام مجاهدان فلسطینی به ایران برای مبارزه با امپریالیسم است.<sup>۲۹</sup>

در همین روز دولت لبنان از سفارتخانه‌اش خواست تا برای اتباع ایرانی روادید صادر نکند تا از این طریق از سفر آنها جلوگیری کند. صادق قطب‌زاده وزیر خارجه وقت نیز اعلام کرد که این مسئله به دولت ایران ارتباط ندارد و دولت لبنان باید در این مورد تصمیم بگیرد.<sup>۳۰</sup>

۲۷. همان، ص ۳۲۰.

۲۸. گفتگو با اصغر جمالی فرد، ۱۸ آبان ۱۳۹۱.

۲۹. اولین گروه داوطلبان ایرانی امروز یا فردا اعزام جنوب لبنان می‌شوند، روزنامه کیهان، ۱۸ آذر ۱۳۵۸، ص ۴.

۳۰. همانجا.

این سفر پرسر و صدا چند روزی به تاخیر افتاد و همزمان محمد منتظری در یک نشست خبری در هتل اینترکنتیننتال تهران حاضر شد. متن خبر تنظیمی رسانه‌های ایرانی به این شرح بود: «این عده بدون اسلحه به لبنان خواهند رفت و اسلحه را از داخل لبنان که بازار انواع

سلاح‌هاست برای جنگ با نیروهای صهیونیسم تهیه خواهند کرد.

وی همچنین در باره احتمال درگیری نظامی با نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و یا سایر نیروهای نظامی حاضر در منطقه در مسیر راه داوطلبان ایرانی گفت: ما قطعاً در راه رسیدن به لبنان با هیچ نیرویی درگیر نخواهیم شد و با یک سلسله عملیات غیر نظامی که به استراتژی [...] است خود را به سرعت وارد لبنان خواهیم کرد و در آنجا هم مردم لبنان ما را در کنار خود جای خواهند داد. وی ضمناً فاش کرد که نیروهای داوطلب ایرانی در لبنان در ارتباط با انقلاب فلسطین و جنگجویان لبنانی که تجربیات زیادی در منطقه دارند وارد عمل خواهند شد و تحت فرماندهی نیروهای الفتح عمل خواهند کرد.

شیخ محمد منتظری ضمن اعلام این مطلب که خود نیز همراه اولین گروه اعزامی فردا بعد از ظهر دوشنبه به جنوب لبنان خواهد رفت، اعلام کرد که متوسط گروه سنی داوطلبان اعزامی بین بیست تا بیست و سه سال است و گروهی از جوانان شانزده تا هفده ساله نیز در این گروه عضویت دارند و حتی افراد سیزده ساله نیز در گروه اعزامی به چشم می‌خورند. آنها با اجازه کتبی ولی خود در این مأموریت شرکت می‌کنند و حتی برخی از والدین آنها نیز داوطلب شده‌اند با فرزندانشان در نبرد علیه اسرائیل غاصب شرکت کنند.

وی گفت فعلاً برای اعزام نیروها به جنوب لبنان با مشکل کمبود هواپیما روبرو هستیم. قرار است سه فروند هواپیما نیروهای اعزامی را فردا دوشنبه به منطقه منتقل کنند.

شیخ محمد منتظری گفت: چون این نیروها از طرف مردم ایران به منطقه اعزام می‌شوند و در آنجا نیز به کمک مردم جنگ‌زده لبنان و فلسطین خواهند رفت، به توافق‌های سیاسی در سطح دیپلماتیک نیاز نبود و دولت‌ها در این زمینه نقشی ندارند. او در مورد کمک به نیروهای اعزامی گفت آنها از پرداخت دوهزار تومان عوارض خروجی نیز معاف شده‌اند و در مورد صدور گذرنامه نیز به داوطلبانی که دارای معافی و یا برگه وظیفه نبوده‌اند اجازه داده شده است گذرنامه دریافت کنند و کفش و پوشاک و لوازم لازم در اختیار نیروهای اعزامی قرار گرفته است.

شیخ محمد منتظری اضافه کرد همچنان که ملت ما با شعار «امروز ایران - فردا فلسطین»

## فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی □

بر صهیونیسم و امپریالیسم غارتگر تاخت، امروز که خود پیروز شده‌ایم وظیفه داریم به خلق‌های تحت ستم لبنان و مردم فلسطین که از مردم ما جدا نیستند، به هر صورتی کمک کنیم و ما این خط را بعد از فلسطین در اریتره و فیلیپین نیز دنبال خواهیم کرد و حتی اگر لازم باشد به آمریکا هم خواهیم رفت.»<sup>۳۱</sup>

در ادامه در روز دوشنبه نوزدهم آذرماه ۱۳۵۸ گروه ۴۰۰ نفره پیشقراول که حدود ۱۵ نفر از آنها را دختران تشکیل می‌دادند برای اعزام به لبنان آماده شدند، اما موفق به خروج از کشور نشدند و اعلام شد که هواپیما آماده است و تنها منتظر پرداخت مخارج و گذرنامه تعدادی از نیروها هستند. محمد منتظری پس از ممانعت از خروج داوطلبین از کشور در جمع آنها به سخنرانی پرداخت و با انتقاد از وضع پیش آمده تضمین داد که نیروهای داوطلب به هر صورت از فرودگاه به قصد استقرار در لبنان خارج خواهند شد.

همزمان خبرگزاری فرانسه از بیروت گزارش داد که به تصمیم وزیر امور عمومی لبنان فرود کلیه هواپیماها از مبدا تهران در فرودگاه بین‌المللی بیروت ممنوع اعلام شده است. این تصمیم به منظور جلوگیری از ورود داوطلبان ایرانی برای مبارزه با اسرائیل در جنوب لبنان اتخاذ شده بود. پس از این اتفاق زمزمه اعزام نیروهای داوطلب به سوریه و اعزام به لبنان از طریق مرز سوریه توسط محمد منتظری مطرح شد. پس از ممانعت دولت وقت از خروج داوطلبین مبارزه با اسرائیل، آنها در فرودگاه دست به تحصن زدند و تعدادی دیگر نیز در مقابل اداره کنسولی وزارت خارجه تحصن کردند. این افراد در روز پنجشنبه ۲۲ آذر ۱۳۵۸ وارد وزارت خارجه شدند و اعلام کردند خواهان ملاقات با صادق قطب‌زاده هستند.

روزنامه اطلاعات ماجرای این دیدار را این‌گونه توصیف می‌کند:

«نماینده آنها پس از گفتگو با صادق قطب‌زاده به یاران خود گفت: قطب‌زاده قول داده است که امشب (شب پنجشنبه) درخواست آنها را در شورای انقلاب مطرح کند، اما وی افزود تا هنگامی که به درخواست ما پاسخ قطعی داده نشود، در وزارت خارجه باقی خواهیم ماند که با تایید یاران او مواجه شد. آنها خواستار تامین بودجه کافی برای عزیمت به جنوب لبنان هستند.»<sup>۳۲</sup>

شهید محمد منتظری ساعاتی پس از حضور این جمع در وزارت خارجه، در جمع متحصنین

۳۱. با وجود همه تهدیدها و مخالفت‌ها نیروهای ایرانی این هفته به جنوب لبنان خواهند رفت، کنفرانس مطبوعاتی محمد منتظری، روزنامه بامداد، ۱۹ آذر ۱۳۵۸، ص ۲.

۳۲. تحصن داوطلبان جنگ در فلسطین در وزارت امور خارجه، روزنامه اطلاعات، ۲۴ آذر ۱۳۵۸، ص ۲.

حضور یافت و پس از سخنرانی در جمع آنان وزارت خارجه را ترک کرد. او در این نطق هشدار داد که به او گفته‌اند حضور آنها ممکن است باعث فراری دادن کاردار سفارت آمریکا شود که در اینجا نگهداری می‌شود. محمد منتظری همچنین اظهار داشت:

«ما نمی‌توانیم از معادلات سیاسی شرق و غرب تبعیت کنیم. اگر می‌خواستیم این کار را بکنیم اصلاً سفارت آمریکا نباید اشغال می‌شد و اصلاً نباید مبارزات ایران پیروز می‌شد... چون امپریالیسم و صهیونیسم در ایران شکست خورده و به حملات خود به جنوب لبنان افزوده است، ما نمی‌توانیم بی تفاوت باشیم. این نمی‌شود که آنها بین‌المللی عمل کنند و ما بین‌المللی عمل نکنیم. اگر نکنیم می‌آیند و انقلاب ما را در درون ایران خفه می‌کنند و ما اجازه نمی‌دهیم»<sup>۳۳</sup>

متحصنین در ادامه اعتراضات خود در روز جمعه در راهپیمایی حمایت‌آمیز جلوی لانه جاسوسی شرکت کردند و پس از آن به محل تحصن خود برگشتند. آنها در ساعت ۵ عصر جمعه وزارت خارجه را ترک کردند. نهایتاً پس از چند روز تحصن در فرودگاه مهرآباد نخستین گروه از داوطلبین اعزام به لبنان در آخرین ساعات دوشنبه ۲۶ آذرماه تهران را به مقصد دمشق ترک کردند. محمد منتظری در مصاحبه‌ای عنوان کرد که در پی کمک‌خواهی از مردم برای خرید بلیط و دادن دوهزار تومان عوارض خروجی به داوطلبان محروم، مردم با اشتیاق کامل کمک کردند و از دیشب به بعد هربار ۸۰ الی ۹۰ نفر به مقصد دمشق پرواز خواهند کرد.<sup>۳۴</sup>

این گروه پس از رسیدن به دمشق در حالی که تصاویر امام خمینی را در دست داشتند و شعار زنده باد فلسطین سر می‌دادند مورد استقبال نماینده الفتح قرار گرفتند و پس از آن راهی اردوگاه نظامی الفتح شدند. به دنبال ورود اولین گروه از داوطلبان به سوریه، نیروهای مسیحی مستقر در مرز لبنان به حالت آماده باش درآمدند. رادیو تل آویو نیز گزارش داد که سعد حداد فرمانده نیروهای مسیحی مستقر در مرزهای جنوبی لبنان اعلام کرده به سوی آنها آتش خواهد گشود. او همچنین اعلام کرد قدرت نظامی ۳۰۰ داوطلب ایرانی که تا به حال به جنوب لبنان رفته‌اند موجب نگرانی وی نیست، اما هزاران داوطلب ایرانی که قرار است به جنوب لبنان بروند، آن کشور را دچار فاجعه بی‌نظیری خواهد کرد. همچنین نیروهای مسیحی تحت نظر او چهار منطقه را که به اعتقاد آنها پناهگاه ایرانیان بودند بمباران کردند. همزمان با این قضیه، دولت سوریه

۳۳. همان جا.

۳۴. اولین گروه داوطلبان ایرانی دیشب به لبنان رفتند، روزنامه بامداد، ۲۷ آذر ۱۳۵۸، ص ۲.

فصل چهاردهم: سفرهای جنجالی □

نیز اعلام کرد عبور داوطلبان از مرز سوریه فقط بدون اسلحه و مهمات امکان‌پذیر خواهد بود.<sup>۳۵</sup> نیروهای داوطلب ایرانی به مدت چند هفته در اردوگاه‌های فلسطینی روزانه ۱۲ ساعت آموزش دیدند. ابو جهاد نفر دوم سازمان الفتح به همراه نمایندگان سازمان آزادی‌بخش فلسطین از اردوی آموزش داوطلبین بازدید و در مصاحبه‌ای ضمن ستودن روحیه انقلابی و آمادگی آنها اظهار امیدواری کرد که این حرکت انقلابیون ایران بتواند نقطه عطفی در مبارزات آزادیبخش فلسطین باشد.<sup>۳۶</sup>

نهایتاً در روز ۹ دی ۱۳۵۸ ساعت‌ها طی بیانیه‌ای اعلام کرد که همه ۴۰۰ نفر گروه پیشقراول ایرانی به سوریه اعزام شده‌اند و محمد منتظری نیز برای انجام پاره‌ای مذاکرات و ملاقات‌های مهم به پاریس رفته است و پس از آن به داوطلبین مقیم سوریه خواهد پیوست. اگر چه دولت لبنان اعلام کرده بود که در صورت مسافرت محمد منتظری به بیروت از ورود او جلوگیری خواهد کرد، اما محمد منتظری مدتی بعد اعلام کرد که در بیروت است و برای کنفرانس مطبوعاتی در روز پنجشنبه سیزدهم آذرماه در هتل فیزهاوس در منطقه غربی بیروت از رسانه‌ها و مطبوعات دعوت کرد. این برنامه او به خاطر ورود غیرقانونی به لبنان توسط پلیس لبنان لغو شد، اما محمد ساعتی بعد اعلام کرد که کنفرانس مطبوعاتی در مسجد جامع العربیه در منطقه تحت نفوذ قوای فلسطینی برگزار می‌شود. او در ابتدای کنفرانس با انتقاد از ممانعت از ورودش به لبنان گفت:

«موانع و قوانین استعمارگرانه ساخته و پرداخته محافل صهیونیسم و امپریالیسم بین الملل نمی‌تواند با طرح مسئله غیرقانونی بودن ورود و خروج افراد کشورهای مسلمان و مستضعف جهان، مانع از ارتباط و حضور انقلابیون ایرانی در جمع ملت ستمدیده و مستضعف فلسطین و لبنان شود و با همه تلاش‌های دولت لبنان برای جلوگیری از ورود انقلابیون ایرانی به خاک این کشور، چون مردم فلسطین و لبنان صدای انقلاب اسلامی ایران را شنیده‌اند، خود تسهیلات لازم برای ورود و خروج انقلابیون و مبارزین ایرانی را فراهم می‌کنند... نیروهای داوطلب ایرانی پس از آموزش، در کلیه جبهه‌های درگیر با اسرائیل در منطقه خاورمیانه تقسیم خواهند شد و اعزام نیرو به جبهه جنوب لبنان محدود نخواهد شد.<sup>۳۷</sup>

در هر صورت با بازگشت محمد منتظری به تهران به دلیل اختلافات عقیدتی نیروهای اعزام

۳۵. داوطلبان ایرانی وارد لبنان شدند، روزنامه بامداد، ۲۸ آذر ۱۳۵۸، ص ۳.

۳۶. نیروهای داوطلب ایرانی در جنوب لبنان آماده نبرد با اسرائیل می‌شوند، روزنامه بامداد، ۸ دی ۱۳۵۸، ص ۱۲.

۳۷. داوطلبان ایرانی در جنوب لبنان برای ترمیم خرابی‌های جنگ به مردم کمک می‌کنند، روزنامه بامداد، ۱۶ دی ۱۳۵۸، ص ۱۲.

شده با گروه الفتح، آنها عمدتاً وارد فاز عملیاتی نشدند و تعداد زیادی از افراد با ناامیدی به کشور بازگشتند، اما اتفاق ناگواری که رخ داد این بود که چون شهید محمد منتظری و اطرافیانش مدیریت داوطلبان اعزامی را به الفتح سپرده بودند و عملاً کار از دستشان خارج شده بود، در نتیجه تعدادی از دختران اعزامی که قید و بند شرعی نداشتند به همراه مربیان آموزشی شان در گروه الفتح اقدامات خلاف شرعی را انجام دادند و تعداد دیگری از داوطلبان هم که اساساً افراد متعهدی نبودند به فساد کشیده شدند. اکثریت این افراد هم که افراد متعهد و پایبند به انقلاب بودند به کشور برگشتند که از جمله آنها مرحوم محمدرضا آقاسی بود.

اصغر جمالی فرد (ابوحنیف) در این باره می‌گوید:

«می‌شنیدم که بچه‌هایی که به آنجا رفتند یک عده به فساد افتادند و یک عده مبارز ماندند. بالاخره محیط مساعد بود و بعضی از این جوان‌ها وسط کار کوتاه آمدند و وا دادند... یک عده ماندند و یک عده برگشتند. یکی‌شان شهید شد. ولی آن‌جور پیگیرش نبودند. می‌خواستند یک مانور سیاسی جهانی نشان بدهند و رها کردند و متولی نداشت. یعنی اگر بررسی می‌کردند و کار می‌کردند از ابتدا تا انتها، نتیجه خوبی عایدمان می‌شد. کار خوب بود، ولی متولی‌گری هم باید می‌کردند که نکردند.»<sup>۳۸</sup>

---

۳۸. گفتگو با اصغر جمالی فرد، ۱۸ آبان ۱۳۹۱.



فصل پانزدهم

امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی

در سال ۱۹۶۷ سرهنگ معمر قذافی موفق شد در کودتایی نظامی، پادشاهی لیبی را براندازی و «جماهیر عربی سوسیالیستی خلق بزرگ لیبی» را تأسیس کند. از این پس لیبی و شخص قذافی به یکی از حامیان مبارزه با امپریالیسم آمریکا تبدیل شد و ارتباط تنگاتنگی با نهضت‌ها و حرکت‌های انقلابی ضد آمریکایی ایجاد کرد. بالتبع بخشی از مبارزین مخالف رژیم پهلوی نیز با لیبی و قذافی مرتبط شده بودند. این گروه از مبارزین که غالباً در خارج از کشور و به‌خصوص در لبنان سکونت داشتند، معتقد به نهضت اسلامی و رهبری امام خمینی بودند، بیشتر با گروه‌های فلسطینی مثل الفتح و افرادی مثل عرفات و قذافی رابطه خوبی داشتند. مشهورترین این چهره‌ها شهید محمد منتظری، جلال‌الدین فارسی و شهید محمد صالح‌الحسینی بودند. این ارتباط نزدیک تا جایی پیش رفت که جلال‌الدین فارسی خبر پیروزی انقلاب اسلامی را از در چادر قذافی و در کشور لیبی دریافت کرد و فارسی بلافاصله تمهیدات سفر یاسر عرفات به تهران را فراهم آورد. او در باره سفر عرفات به ایران چند روز پس از پیروزی انقلاب می‌گوید:

«لیبی به وسیله مدیر روزنامه سفیر پیغام داد که دولت لیبی از شما دعوت می‌کند. من به همراه شهید محمد صالح‌الحسینی به لیبی سفر کردیم و آنجا نیز اتفاقات جالبی رخ داد. مادر چادر قذافی در ۴۰۰ کیلومتری طرابلس بودیم که خود قذافی گفت هم اکنون عبدالسلام جلود به من اطلاع داد که انقلاب پیروز شد. ما بلافاصله به بیروت بازگشتیم و همان جا اولین فرزندم متولد شد سفارت را تحویل گرفتیم و بعد از اندکی یاسر عرفات به من خبر داد که می‌خواهم به ایران سفر کنم. این درخواست به دلیل اینکه من نماینده تام‌الاختیار امام در سازمان الفتح، سازمان آزادی‌بخش فلسطین بودم به من ارائه شد؛ بنابراین ما همراه عرفات مستقیم به مدرسه‌ای که امام در آن ساکن بودند رفتیم. البته من شب به منزل رجایی رفتم. در ۲۸ بهمن که با هواپیما به سمت تهران پرواز می‌کردیم، در فضای ایران دسته‌ای از هواپیماهای فانتوم به استقبال آمدند. ابتدا نگران شدیم، ولی بعد که با خلبانان هواپیما تماس رادیویی برقرار شد نگرانی‌مان تبدیل به شادی گردید. عرفات در آنجا گفت: «تا به حال فانتوم برای کوبیدن اردوگاه‌ها و پایگاه‌های ما می‌آمد. این اولین باری است که فانتوم به حمایت ما برمی‌خیزد.»<sup>۱</sup> این در حالی بود که جناح‌های مبارز لبنانی که مشهورترین چهره آنها امام موسی صدر بود، از رابطه با فلسطینی‌ها و قذافی استقبال نم‌کردند. همچنین مسئله فلسطین نسبت به مسائل داخلی

۱. عرفات محمود عباس را عامل سعودی می‌دانست، گفتگو با جلال‌الدین فارسی، ویژه‌نامه رمز عبور ۴ روزنامه ایران، شهریور ۱۳۸۹، ص ۹۷.

فصل پانزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

لبنان مثل «وحدت گروه‌های لبنانی» و «نقش محوری یافتن شیعیان در عرصه سیاسی لبنان» برای آنها از اولویت کمتری برخوردار بود. مشهورترین این چهره‌ها افرادی مثل شهید چمران و صادق طباطبایی بودند. شیفتگی نسبت به امام موسی صدر از مهم‌ترین ویژگی افراد این جریان است.

امام موسی صدر که از نزدیکان امام خمینی پیش از سفر به لبنان بود، در دوران ۲۰ ساله حضور در لبنان به چهره‌ای محبوب در بین شیعیان لبنان تبدیل شد و ریاست مجلس اعلای شیعیان را به عهده گرفت. امام موسی صدر در روابطش با روحانیت و رژیم پهلوی در ایران همواره می‌کوشید نوعی تعادل و میانه‌روی را حفظ کند. او در سال ۱۳۴۲ پس از دستگیری امام خمینی به اروپا و مصر سفر کرد تا از طریق واتیکان و شیخ الازهر، رژیم پهلوی را برای آزادی امام خمینی تحت فشار قرار دهد. از سوی دیگر در سال ۱۳۵۰ به درخواست برخی از مراجع، امام موسی صدر در سفر به تهران به دیدار محمدرضا پهلوی رفت و خواستار آزادی چند روحانی مبارز از جمله اکبر هاشمی‌رفسنجانی شد.<sup>۲</sup>

امام موسی صدر همچنین در دهه ۴۰ و ۵۰ رابطه‌ای بسیار نزدیک با مراجع تقلید از جمله آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله خویی و آیت‌الله گلپایگانی داشت. این روابط ویژه به اضافه نرمش ظاهری امام موسی صدر نسبت به رژیم پهلوی موجب می‌شد که برخی از انقلابیون نسبت به او نگاه مثبتی نداشته باشند.<sup>۳</sup>

در مرداد ماه ۱۳۵۷، امام موسی صدر در سفر دوره‌ای خود به کشورهای عربی - اسلامی

۲. پرویز ثابتی فرد قدرتمند ساواک در کتاب «در دامگه حادثه» در باره روابط امام موسی صدر و رژیم پهلوی اظهار می‌دارد: «یکی از بستگان موسی صدر به نام صدرعاملی، عضو سازمان مجاهدین خلق بود که در سال ۱۳۵۰ دستگیر شد. در آن سال موسی صدر در آخرین سفر خود به ایران با شاه ملاقات و درخواست کمک مالی کرد و شاه با قسمتی از درخواست او موافقت کرد. با من نیز ملاقاتی داشت و در این ملاقات درخواست آزادی و قوم و خویش خود را کرد و خواست که به صدرعاملی کمک کنم. من هم چون این شخص نقش مهمی در مجاهدین نداشت و تازه به آنها پیوسته بود، ترتیب آزادی او را دادم. من از کمک او (امام موسی صدر) به مجاهدین خلق برای پیوستن به گروه‌های فلسطینی و آوردن مصطفی چمران از آمریکا به لبنان و همکاری با او از موسی صدر گله و انتقاد کردم و چمران را عامل آمریکایی‌ها و مصر خواندم که موسی صدر، کمک به مجاهدین را تکذیب و از چمران دفاع کرد. پس از بازگشت موسی صدر به لبنان، سرلشکر قدر سفیر ما در بیروت، تلگراف‌ها و گزارش‌های متعددی برای شاه فرستاد که موسی صدر دشمن شاه و ایران است و نباید به او کمک شود و تا آنجا که من اطلاع دارم، کمکی ارسال نشد. من هم از این که موسی صدر با ما صادق نبود، با منصور قادر هم عقیده بودم چون هدف‌های موسی صدر با سیاست‌های شاه در منطقه همخوانی نداشت.

۳. محمدحسن شریعتی معروف به شیخ‌الشریعه از اعضای دفتر امام خمینی در دوران حضور در نجف در باره روابط سیدموسی صدر و امام خمینی می‌گوید: «ایشان آدم روشنفکری بود، ولی فضای لبنان به ایشان اجازه نمی‌داد که به نفع امام وارد عمل شود. علمای آنجا پیرو آقای حکیم و آقای خویی بودند. مرحوم شمس‌الدین و آقای فضل‌الله هم از شاگردان آقای خویی بودند و آقا موسی چاره‌ای جز این نداشت که از مرجعیت آقای خویی حمایت کند، منتهی به نظرم اشتباه کرد و بعد از فوت آقای حکیم نباید به نجف می‌آمد، چون این سفر باعث شد رابطه ایشان با دوستان امام تیره‌تر و منجر به نزدیکی بیشتر ایشان به آقای خویی شود. مرحوم شیخ محمد منتظری می‌گفت با اینکه منتقد آقا موسی هستیم، ولی باید از ایشان استفاده کرد و نباید ایشان را زد، ولی جلال فارسی شدیداً علیه آقا موسی بود. ارتباط آقا موسی با شهید بهشتی و چمران و دکتر یزدی هم خوب بود.»

برای جلوگیری از تجاوزات اسرائیل به جنوب لبنان در کشور الجزایر به سر می‌برد. وی در آنجا با هواری بومدین رئیس جمهور الجزایر و محمد صلاح یحیایوی از رهبران جبهه آزادی‌بخش ملی دیدار و گفتگو کرد. در این دیدارها به او پیشنهاد شد از کشور لیبی هم دیدار کند و سفر دوره ای خود را تکمیل نماید. امام موسی صدر در روز جمعه سوم شهریور ۱۳۵۷، ۲۲ رمضان ۱۳۹۸ برابر ۲۵ آگوست ۱۹۷۸، از الجزایر وارد لیبی شد. رسانه‌های خبری لیبی هیچ اشاره‌ای به حضور میهمان رسمی خود نکردند و از برنامه‌های او در این سفر هیچ خبری منتشر نساختند.

رباب صدر خواهر موسی صدر در مصاحبه‌ای در این باره می‌گوید:

«چون اسرائیل از اجرای قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت و عقب‌نشینی از مناطق مرزی سر باز زده بود، امام موسی صدر وظیفه خود می‌دانست که اوضاع بحرانی لبنان و عمق خطر تهدیدکننده جنوب لبنان را به اطلاع رهبران کشورهای عربی برساند، به همین منظور در الجزایر با هواری بومدین رئیس جمهور اسبق الجزایر گفت‌وگو کرد. بومدین در پایان این ملاقات که بسیار صمیمانه بود، گفته بود: «خواهش می‌کنم سفری هم به لیبی داشته باشید، چون قذافی اخبار ناصحیحی از جنگ لبنان دارد». برادرم این دعوت را پذیرفت، ولی در مورد تعیین زمان سفر با تأمل برخورد کرد و حدود یک ماه بعد به کاردار لیبی اطلاع داد که مایل است سفر در تاریخ ۲۵ /۸/ ۱۹۷۸ انجام شود و ناگزیر به ترک لیبی پیش از ۱ /۹/ ۱۹۷۸ است تا بتواند به همسر بیمارش که در فرانسه در حال درمان است، رسیدگی کند.»<sup>۴</sup>

امام صدر در روز جمعه ۲۵ آگوست به همراه شیخ محمد یعقوب و عباس بدرالدین (مدیر خبرگزاری لبنان) به لیبی سفر کرد و در هتل «الشاطی» طرابلس به عنوان میهمان رسمی دولت لیبی اقامت گزیدند. افرادی تا پنج روز بعد هم او را دیده‌اند، اما از آن به بعد هیچ‌کس از او و همراهانش خبر ندارد. در روز پنجم یک خودرو برای بردن آنها به دیدار سرهنگ قذافی به هتل آمد و بعد از رفتنشان خبری از آنها نشد.

حتی خود امام موسی صدر در روزهای اقامت در لیبی با هیچ کس اعم از اعضای خانواده، مجلس اعلا و وزارت امور خارجه لبنان تماس نگرفت و این برخلاف روال همیشگی او بود. به دنبال آن، مجلس اعلامی شیعیان لبنان از کاردار لیبی در لبنان خواستار اطلاعات در این مورد شد، ولی او از جواب سر باز زد. چهار روز بعد موضوع توسط مجلس اعلا با نخست‌وزیر وقت لبنان، آقای سلیم الحُص در میان گذاشته شد. او بی‌درنگ کاردار لیبی را به حضور فرا خواند و

۴. جزئیاتی از رپوده‌شدن امام صدر به نقل از خواهرش، سایت رجانیوز، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۹، شماره خبر ۴۹۲۹۰، Rajanews.com.

فصل پنزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

خواستار جواب رسمی و فوری شد. یک روز بعد، از طرف کاردار لیبی جواب داده شد که امام موسی صدر و همراهانش (شیخ محمد یعقوب و عباس بدرالدین) در عصر روز ۳۱ اوت ۱۹۷۸ با هواپیمای خطوط هوایی ایتالیا به شماره ۸۸۱، لیبی را به مقصد رم ترک کرده‌اند.

جالب اینکه امام موسی صدر در روز ۳۰ اوت در هتل محل اقامت خود با نزار علی دیدار کرد و پس از آن که امام موسی صدر مطلع شد نزار علی در روز بعد یعنی ۳۱ اوت با هواپیما به پاریس خواهد رفت، نامه‌ای کوتاه برای خانواده خود در پاریس نوشت تا نزار علی به آنها بدهد. امام در این نامه به خانواده خود خبر داد که روز شنبه یا یکشنبه یعنی دوم یا سوم سپتامبر به پاریس سفر خواهد کرد. متن نامه بدین شرح است:

«صدری- حمید فرزندانم- ما خوبیم. ان‌شاءالله شنبه یا یکشنبه به پاریس می‌رسم. امیدوارم بتوانم عصر جمعه یا بعد از ظهر شنبه برای مشخص کردن زمان رسیدن با شما تلفنی تماس بگیرم. به ام‌صدری هم این مطلب را اطلاع دهید. با بیروت با منزل حسینی به شماره ۴۷۰ ۸۸۶ تماس بگیرید و به آن‌ها هم اطلاع دهید. به دکتر صادق و دکتر عصام هم اطلاع دهید تا منتظر رسیدن ما در پاریس باشند. ام‌صدری از سلامت و زمان رسیدن به پاریس او را مطلع کنید.»<sup>۵</sup>

وقتی این حادثه مشکوک اتفاق افتاد، در مرحله اول، مقامات دولت لیبی در مقابل سئوالات سکوت اختیار می‌کردند. بعد هم که مجبور به پاسخ‌گویی شدند، در اظهارات آنان، حتی در جواب‌ها و عکس‌العمل‌های سرهنگ قذافی و بیانیه رسمی دولت لیبی که در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۳۷۸ صادر گردید، موارد ضد و نقیضی به چشم می‌خورد. از سوی دیگر دادستانی کل ایتالیا برای روشن شدن قضیه، در تاریخ ۳/۹/۱۹۷۸ دستگاه‌های بازرسی و امنیتی خود را در سطح وسیعی به کار گرفت و پس از دو هفته به این نتیجه رسید که امام موسی صدر و همراهانش با پرواز ایتالیا، لیبی را ترک نکرده و با هیچ وسیله نقلیه‌ای به این کشور نیامده‌اند و دولت آن کشور رسماً این موضوع را به دولت لبنان و مجلس اعلای شیعیان ابلاغ کرد.

نتیجه تحقیقات مقامات امنیتی لبنان نیز بر همین موضوع تأکید داشت. در تاریخ ۱۵/۲/۱۹۸۰ مقامات لیبی با استناد به تحقیقات ساختگی نیروی امنیتی خود، از مقامات ایتالیا خواستند در این باره تحقیقات قضایی به عمل آورند. دستگاه قضایی ایتالیا دو باره تحقیقات گسترده‌ای را انجام داد و در نهایت بر نتیجه قبلی تأکید و تحقیقات دستگاه امنیتی لیبی را غیرواقع و دروغ اعلام کرد.

۵. گزارش کمیته پیگیری سرنوشت امام موسی صدر، تهران: مجلس شورای اسلامی دوره هفتم، چاپ اول ۱۳۸۷، ص ۵۲.

نهایتاً پس از پیگیری‌های مکرر لبنان وزارت امور خارجه لیبی در روز ۱۷ سپتامبر در این زمینه بیانیه‌ای را صادر کرد که متن آن به شرح زیر است:

«امام صدر از شخصیت‌های اسلامی بزرگ و رهبر شیعیان لبنان محسوب می‌شود و میان او و لیبی روابط محکمی برقرار است که منشأ آن تجلیل واحترام نسبت به نقشی است که امام صدر در قلمروهای اسلامی و سیاسی در دنیای عرب و جهان اسلام ایفا می‌کند. وی بارها پیش از این لیبی دیدار کرده است. در روز ۱۹۷۸/۷/۱۸ عصام مکی نماینده امام موسی صدر که در آن هنگام در الجزائر بود، با سفارت تماس برقرار و تمایل امام برای سفر به لیبی را اظهار و سفارت ما در بیروت روز ۱۹۷۸/۷/۱۹ استقبال ما را از این سفر به ایشان ابلاغ کرد. در دیدار کاردار سفارت لیبی با امام، ایشان ضمن اشاره به اشتغالشان در آن برهه زمانی پیشنهاد کرد که سفر در نیمه دوم ماه مبارک رمضان صورت گیرد و روز ۱۹۷۸/۸/۲۵ را برای سفر تعیین کردند. او در تاریخ مذکور به طرابلس رسید و به گرمی مورد استقبال قرار گرفت. در ایام اقامتش دیدارهای متعددی صورت گرفت. سپس امام خواستار گرفتن بلیط برای سفر به رم و از آنجا به پاریس شد، لذا کمیته مردمی مستقر در فرودگاه بین‌المللی طرابلس، در خطوط هوایی ایتالیا، آیتالیا، به شماره ۸۱ به مقصد رم برای وی و همراهانش عباس حسین بدرالدین و محمد شحاته یعقوب جا رزرو کرد.

چون در این پرواز صندلی خالی وجود نداشت، نمایندگان شرکت آیتالیا بنا به درخواست کمیته مردمی فرودگاه خواستار تغییر صندلی دو تن از مسافران درجه یک به درجه توریستی شد تا امام و همراهانش بتوانند در قسمت درجه یک قرار بگیرند. این دو مسافر آقای فالتی کارمند شرکت آیتالیا در طرابلس و خانم دونسلمان از ایتالیا بودند.

امام صدر در روز پنجشنبه ۲۸ رمضان ۱۳۹۸ هجری قمری در ساعت ۸/۱۵ شب با پرواز شماره ۸۱ خطوط هوایی آیتالیا عازم رم شد و برادر احمد خطاب از دفتر ارتباطات عربی در کنگره عمومی خلق و نماینده کمیته مردمی فرودگاه و نماینده شرکت حمل و نقل آیتالیا او را بدرقه کردند.

در ساعت ۱۰ صبح روز ۱۹۷۸/۹/۱۲ میلادی نماینده شرکت آیتالیا در طرابلس تلگرافی را از مدیر منطقه‌ای شرکت مذکور در بیروت دریافت کرد و در آن جوایب احوال مسافران پرواز ۸۱ در تاریخ ۱۹۷۸/۸/۳۱ موسی، یعقوب و عباس شد. نماینده شرکت آیتالیا در طرابلس در پاسخ، تلگرافی را در ساعت ۱۴/۵ همان روز فرستاد و تأکید کرد که امام

فصل پانزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

موسی صدر و شیخ محمد یعقوب و عباس بدرالدین با پرواز آیتالیا به شماره ۸۱ در تاریخ ۱۹۷۸/۸/۳۱ میلادی طرابلس را به سوی رم ترک کرده‌اند.

دبیرخانه وزارت امور خارجه ضمن تأکید بر روابط برادرانه و استواری که میان امام موسی صدر و این دولت بوده است و احترام فراوانی که برای امام قائل است، اعلام می‌کند که امام طرابلس را به قصد رم ترک گفته است و تأکید می‌کند که شایعاتی را که برخی از مراکز مشکوک و مغرض می‌پراکنند، با هدف برهم زدن اوضاع لبنان - این آخرین پایگاه انقلاب فلسطین - صورت می‌گیرد، از این رو جمهوری لیبی با تمام قوا در کنار نیروهای اسلامی و مترقی برای روشن شدن سرنوشت امام موسی صدر و نجات جان وی و همراهانش می‌کوشد. در این خصوص ما در ارتباط مدام دولت ایتالیا هستیم که امام صدر با یکی از پروازهای آن بدانجا سفر کرده است و دولت لیبی به این قضیه اهمیت فراوانی می‌دهد.»

در واکنش به این بیانیه با وجود آن که بیانیه وزارت خارجه لیبی در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۷۸ صادر شده بود، جنبش امل ارائه پاسخ آن را تا زمان برگزاری کنفرانس مطبوعاتی آیت‌الله شیخ محمد مهدی شمس‌الدین به تعویق انداخت. این تأخیر بدان دلیل بود که جنبش امل نمی‌خواست پیش از پایان تحقیقات، لیبی را مسئول ربودن امام صدر معرفی کند، اما پس از اتمام این تحقیقات، شیخ شمس‌الدین در آن مصاحبه، رسماً لیبی را مسئول ربودن امام صدر معرفی کرد.

متن پاسخ جنبش امل بدین شرح بود:

«۱. همه ما می‌دانیم که امام موسی صدر پیش از این تنها یک بار به لیبی سفر کرده بودند و آن هم در سپتامبر ۱۹۷۵ و برای شرکت در یک کنفرانس دینی - مذهبی. در آن سفر، امام با قذافی دیدار کردند و قذافی از اختلاف نظرهایی که در دیدار با امام میان آن دو پیش آمد، ابراز ناراحتی کرد و برای آن که دیدار را پایان دهد، بر صندلی خود لم داد و چشمانش را بست و خود را به خواب زد! پس از آن دیگر هیچ ارتباط یا تماسی میان امام و دولت لیبی انجام نشد. همزمان با جنگ‌های داخلی لبنان، نخست‌وزیر لیبی، سرگرد عبدالسلام جلّود به لبنان سفر کرد و در مدت اقامت دو ماهه خود در لبنان، یعنی ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۱۹۷۶ با بسیاری از شخصیت‌های لبنانی وابسته به جناح‌های مختلف سیاسی از جمله پیر جمیل، رئیس حزب کتائب، در تاریخ ۱۹۷۶ به مدت بیش از سه ساعت دیدار و گفتگو کرد، اما هیچ ملاقاتی میان او و امام صدر انجام نشد. چندی بعد، هنگامی که امام صدر و سرگرد جلّود به منظور تلاش برای عادی‌سازی روابط میان سوریه و جنبش مقاومت فلسطین،

جداگانه به دمشق سفر کرده بودند، امام با جلود روبرو شد و از او به خاطر بی‌توجهی‌اش گله کرد. جلود نیز گفت که پس از بازگشت به لبنان به دیدار امام خواهد رفت، اما پس از بازگشت آنان به لبنان در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۷۶ نیز هیچ‌گونه دیدار یا تماسی میان آن دو صورت نگرفت. از طرفی همزمان با سفر جلود به لبنان، برخی از روزنامه‌های لبنانی که با رژیم لیبی در ارتباط بودند، جنگ تبلیغاتی بی‌رحمانه و آشکاری را علیه امام صدر به راه انداختند. سازمان‌ها و انجمن‌های مرتبط با حکومت لیبی نیز اقدامات مشابهی انجام دادند.

۲. سفر امام به لیبی بنا به پیشنهاد سران حکومت الجزایر انجام شد. امام موسی صدر برای تشریح اوضاع و شرایط حاکم بر لبنان و خطراتی که جنوب لبنان را تهدید می‌کرد، به چند کشور عربی از جمله الجزایر سفر کرد. در جریان این سفر، رهبران الجزایر به امام پیشنهاد کردند که لیبی برود و نظرات و پیشنهادهای خود را در زمینه موضوعات مورد بحث با مسئولان لیبیایی در میان بگذارد.

۳. به هنگام ورود امام و همراهانش به لیبی، به‌جز آقای احمد شحاتی، مسئول دفتر روابط بین‌الملل کنگره خلق لیبی کسی برای استقبال آنان در فرودگاه حاضر نشد. رسانه‌های این کشور نیز خبر ورود امام را بایکوت کردند، به‌گونه‌ای که حتی کاردار سفارت لبنان در لیبی، چهار روز پس از ورود امام و همراهانشان، یعنی زمانی که آقای عباس بدرالدین برای اخذ ویزای فرانسه با او تماس گرفت، از حضور آنان در لیبی باخبر شد. در این سفر امام نتوانست با هیچ‌یک از مسئولان دولت لیبی به‌جز احمد شحاتی ملاقات کند. این در حالی بود که ایشان به دعوت رسمی دولت لیبی و به منظور دیدار با قذافی به این کشور سفر کرده بودند. سرانجام پس از شش روز انتظار برای تعیین زمان ملاقات به ایشان اعلام شد که ظهر روز هفتم یعنی ۳۱ اوت ۱۹۷۸ برای ملاقات با قذافی تعیین شده است. امام صدر و همراهان در ظهر آن روز در حالی که به سمت محل دیدار با قذافی در حرکت بودند، مشاهده شده‌اند، اما قذافی پس از آن مدعی شده که آن دیدار در موعد مقرر انجام نگرفته است و امام بدون ملاقات با او از لیبی خارج شده‌اند.

۴. امام صدر و همراهانش قصد سفر به رم را نداشته‌اند، زیرا آقای عباس بدرالدین هنگامی که گذرنامه خود را برای اخذ ویزای فرانسه به «نزار فرحات»، کاردار سفارت لبنان در لیبی ارائه کرده، درخواستی برای اخذ ویزای ورود به ایتالیا مطرح نکرده است. از طرفی اگر امام قصد سفر به رم را داشتند، گذرنامه خود را به آقای فرحات می‌دادند تا برای ایشان ویزای



فصل پانزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

ورود به ایتالیا دریافت شود، اما چنان که می‌دانیم ویزای ایتالیا در تاریخ ۳۱ اوت ۱۹۷۸ در گذرنامه ایشان درج شده است، یعنی همان روزی که گفته می‌شود ایشان از لیبی خارج شده‌اند. نکته مهم دیگر آن که اگر آقای بدرالدین تصمیم داشته همراه امام به رم سفر کند، چرا برای اخذ ویزای ایتالیا گذرنامه خود را به همراه گذرنامه امام و شیخ یعقوب ارائه نکرده است؟ (آقای بدرالدین ویزای ورود به ایتالیا را در اختیار نداشته و در فرودگاه رم، ویزای موقت ۴۸ ساعته دریافت کرده است.)

پاسخ این است که آقای بدرالدین نیز قصد سفر به رم را نداشته است، زیرا اگر چنین تصمیمی داشت، به سادگی می‌توانست گذرنامه خود را در کنار گذرنامه‌های امام و شیخ یعقوب که برای دریافت ویزا به سفارت ایتالیا در لیبی ارائه شده قرار دهد.

علت جدا ماندن گذرنامه امام و شیخ یعقوب از گذرنامه آقای بدرالدین این است که گذرنامه آقای بدرالدین برای دریافت ویزای فرانسه نزد آقای فرحات، کاردار سفارت لبنان بوده و همین نکته بیانگر آن است که گذرنامه‌های امام و شیخ یعقوب در حالت عادی و طبیعی برای دریافت ویزا به سفارت ایتالیا تحویل داده نشده است. به همین سبب آقای بدرالدین نیز نتوانسته با کاردار سفارت لبنان تماس برقرار کند و گذرنامه خود را از او پس بگیرد و یا از او بخواهد که ویزای ایتالیا را برایش دریافت کند. همین اوضاع مبهم و غیرعادی، سرآغاز ماجرای ناپدید شدن آنان است.

۵. بلیط‌هایی که برای سفر به رم به نام امام و همراهانش صادر شده، از نوع توریستی بوده است. از طرفی، این که امام موسی صدر به حقوق دیگران تجاوز و از جای آنان استفاده کند، قابل قبول نیست. بدین ترتیب عقلاً امکان ندارد بپذیریم امام و همراهانش در بخش درجه یک و در جای دیگران نشسته باشند. به علاوه چنانکه می‌دانیم، برای تمام سفرهای امام، همواره بلیط‌های درجه یک تهیه شده است. نتیجه آن که تهیه بلیط‌های مذکور با اراده و آگاهی امام انجام نشده است.

۶. ملیت و شغل مسافران در بلیط‌ها درج نمی‌گردد. این در حالی است که آقای والتی که گفته می‌شود صندلی خود را در هواپیما به امام داده، کارمند یک شرکت ایتالیایی معرفی شده، اما نام آن شرکت را ذکر نکرده‌اند که خود جای پرسش و تأمل است. نتیجه آن که تهیه‌کنندگان بیانیه وزارت خارجه لیبی لازم دیده‌اند برای اثبات سناریوی خود، دلیلی ارائه کنند و به همین سبب نام دو نفر را ذکر کرده‌اند، اما این کار به شکلی ناقص و غیر عادی

انجام شده، به گونه‌ای که نه تنها هدف تدوین‌کنندگان این سناریو را تأمین نمی‌کند، بلکه این پرسش را پدید می‌آورد که اگر ذکر دلیل و شاهد ضرورت داشته، چرا آدرس کامل آنان ارائه نشده است؟، به‌ویژه آن که یکی از افراد مذکور که کارمند یک شرکت ایتالیایی است قابل شناسایی بوده است. به هر تقدیر مسئولان ایتالیایی در تحقیقات خود محل اقامت آقای والتی در ایتالیا را یافتند. او نیز اظهار داشت که صندلی خود را به کسی نداده و شخصی را با لباس روحانی در هواپیما مشاهده نکرده است.

قذافی در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۸ در دیدار با گروهی از شخصیت‌های اسلامی در دمشق تصریح کرده است که موعد دیدار وی با امام، ساعت ۱:۳۰ بعد از ظهر روز ۳۱ اوت ۱۹۷۸ بوده است، اما به وی خبر داده‌اند که امام لیبی را ترک کرده و او (قذافی) نیز با تعجب گفته است اما قرار بود ما با هم دیدار کنیم! پرسش این است که چگونه می‌توان میان اظهارات قذافی و مطالب مندرج در بیانیه که زمان عزیمت آنان را ساعت ۸:۱۵ شامگاه آن روز اعلام کرده، ارتباط منطقی برقرار کرد؟ زیرا در فاصله ساعت ۱:۳۰ ظهر تا ۸:۱۵ بعد از ظهر، زمان کافی برای انجام ملاقات وجود داشته است. این در حالی است که تعدادی از اتباع لبنان از جمله روزنامه‌نگاری به نام اسعد مقدم که در زمان حضور امام در لیبی در آن کشور بوده‌اند، تأکید دارند که امام و همراهانش را در حدود ساعت یک بعد از ظهر روز ۳۱ اوت ۱۹۷۸ در حال خروج از هتل و سوار شدن به اتومبیل مشاهده کرده‌اند و امام نیز در پاسخ به پرسشی گفته است که عازم دیدار با قذافی است.

۷. آقای احمد الحطّاب که بنا بر ادعای دولت لیبی، امام را در فرودگاه بدرقه کرده است، کارمند عادی بخش تشریفات است، حال آن که چگونه ممکن است امام صدر را که به اعتراف نویسندگان بیانیه یک شخصیت بزرگ اسلامی و میهمان رسمی دولت لیبی بوده، چنین شخصی بدرقه کند، در حالی که مراسم استقبال از امام موسی صدر را مقام عالی‌رتبه‌ای چون احمد شحاتی، مدیر کل امور بین‌الملل کنگره لیبی انجام داده بود.

در این بیانیه چنین القا شده است که سفر امام و عزیمت ایشان از لیبی در شرایط عادی و طبیعی صورت گرفته، در حالی که قذافی در اظهارات خود در حضور شخصیت‌های اسلامی در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۸ در دمشق تصریح کرده است که آقای احمد الحطّاب، «به طور تصادفی امام را در فرودگاه دیده و ایشان را بدرقه کرده است». نخست‌وزیر لیبی، سرگرد جلود نیز در تماس تلفنی با دکتر سلیم الحص، نخست‌وزیر لبنان در تاریخ ۱۲ سپتامبر

فصل پانزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

۱۹۷۸ همین عبارت را تکرار کرده و افزوده است: «امام ناراحت بودند و زمان عزیمت خود را به اداره تشریفات اعلام نکردند و به همین علت، انجام مراسم بدرقه رسمی ممکن نبود.» اکنون سؤال این است که چه اتفاقی رخ داده که موجب شده امام که به تعبیر مندرج در بیانیه، «میهمان دولت لیبی و یک شخصیت بزرگ اسلامی» بوده‌اند، ناراضی و ناراحت شوند؟ چرا دولت میزبان، از برنامه سفر ایشان آگاه نبوده؟ و چگونه می‌توان تناقض میان این سناریو و بیانیه رسمی وزارت خارجه لیبی را توجیه کرد، در حالی که بیانیه مذکور تلاش می‌کند شرایط سفر امام را طبیعی و در خور شأن و جایگاه ایشان جلوه دهد و مدعی است که امام صدر، مورد احترام و تکریم دولت لیبی بوده‌اند؟

به هر تقدیر بیانیه مذکور چنین القا می‌کند که امام، چه خشنود و راضی و چه ناخشنود، به اراده و اختیار خود تصمیم به سفر گرفته‌اند. اگر چنین است، چرا کاردار سفارت لبنان که با امام در ارتباط بوده از موضوع سفر ایشان آگاهی نداشته است؟

۸. تحقیقات مسئولان ایتالیایی و نیز تحقیقات نیروهای امنیتی لبنان بیانگر آن است که کادر پرواز هواپیما پس از مشاهده تصویر امام و همراهانش، حضور آنان در پرواز ۸۸۱ شامگاه ۳۱ اوت ۱۹۷۸ از طرابلس به رم وارد کرده‌اند. همچنین تلویزیون ایتالیا در عصر روز ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۸ بیانیه صادره از سوی شرکت آیتالیا و مصاحبه انجام شده با خلبان هواپیما را پخش کرد که در آن خلبان پرواز مذکور حضور امام و همراهانش را در آن پرواز رد کرده است. تحقیقات مسئولان ایتالیایی و نیروهای امنیتی لبنان بیانگر آن است که دو فرد مجهول‌الهویه، خود را به جای امام صدر و شیخ یعقوب معرفی کرده و در ساعت حدود ۱۰ صبح روز ۱ سپتامبر ۱۹۷۸ به هتل هالیدی شهر رم مراجعه کرده‌اند. جالب اینجاست که مسافران پرواز ۸۸۱ ساعت ۲۳:۳۰ شب قبل، یعنی ۳۱ اوت ۱۹۷۸ از فرودگاه خارج شده‌اند. دو فرد مذکور پس از مراجعه به هتل و اجاره دو اتاق، هزینه یک هفته اقامت را پیش پرداخت کرده و چند دقیقه پس از ورود به اتاق، در حالی که چمدان‌ها و گذرنامه‌های امام و شیخ یعقوب را در اتاق‌ها جا گذاشته‌اند، از هتل خارج شده و دیگر بازنگشته‌اند.

از سوی دیگر، چنانچه از مدارک موجود در اداره امنیت فرودگاه رم برمی‌آید، در ساعت ۲۳:۳۵ شامگاه ۳۱ اوت ۱۹۷۸ ویزای ۴۸ ساعته به نام آقای عباس بدرالدین صادر شده و با این توضیح که وی ساعت ۱۱:۴۰ صبح روز بعد، ۱ سپتامبر ۱۹۷۸ با پرواز شماره ۴۹۰ هواپیمایی آیتالیا به مالت سفر خواهد کرد، محل اقامت وی، هتل ساتالایت شهر رم

درج گردیده است، در حالی که تحقیقات نشان می‌دهد که آقای بدرالدین در آن هتل اقامت نداشته و در پرواز مذکور به مقصد مالت نیز شخصی به این نام حضور نداشته است. بدین ترتیب دولت ایتالیا و دولت لبنان و مسئولین چندین کشور عربی و غیر عربی دیگر به این نتیجه رسیده‌اند که امام صدر و همراهانش هرگز به خاک ایتالیا وارد نشده‌اند.<sup>۶</sup>

در ادامه پس از نشان دادن تصاویر امام موسی صدر و دو همراهش به افراد مختلفی مثل مهمانداران پرواز ۸۸۱ به مقصد رم و کارگران هتل هالیدی رم مشخص شد که چهره افراد مراجعه‌کننده با تصاویر بسیار متفاوت است. تحقیقات تکمیلی مقامات امنیتی لبنان و ایتالیا نشان می‌دهد که دو فرد گریم شده با همراه داشتن پاسپورت‌های امام موسی صدر و شیخ محمد یعقوب خود را به جای آنها معرفی کرده و با پرواز شماره ۸۸۱ راهی رم شده و پس از توقفی کوتاه در هتل با جا گذاشتن پاسپورت‌ها و چمدان‌ها هتل را ترک کرده و ناپدید شده‌اند. سازمان امنیت لبنان در گزارشی خطاب به وزیر خارجه در شرح ماموریت هیئت تحقیق و تفحص لبنانی در این باره می‌گوید:

«در ادامه هیئت لبنانی تحقیق و تفحص از مدیر و کارکنان هتل را آغاز کرد. آنان در اظهارات خود عنوان کردند که در تاریخ ۱ سپتامبر ۱۹۷۸ بین ساعت ۹ تا ۱۱ صبح دو نفر که یکی از آنان لباس روحانی و دیگری لباس شخصی برتن داشت، با در دست داشتن گذرنامه‌هایی به نام موسی صدر و محمد یعقوب به هتل آمدند و با اجاره دو اتاق، هزینه اقامت یک هفته‌ای را نیز پرداخت کردند؛ اما بیش از ده دقیقه در هتل نماندند و پس از آنکه فرد روحانی لباس‌های خود را تغییر داد و لباس شخصی بر تن کرد، بیرون رفتند و دیگر بازنگشتند. عکس‌های امام صدر و شیخ محمد یعقوب و عباس بدرالدین به مدیر هتل، کارکنان بخش‌های پذیرش و باربران و نظافتچی‌های هتل نشان داده شد و همه آنان بدون استثناء اتفاق نظر داشتند که مراجعه‌کنندگان به هتل، صاحبان عکس‌ها نبوده‌اند و این نشان می‌دهد که افراد دیگری غیر از امام صدر و شیخ محمد یعقوب از گذرنامه‌ها استفاده کرده‌اند.»<sup>۷</sup>

مدتی بعد در ۲۸ سپتامبر سازمانی موهوم به نام «سازمان لبنانی‌های سکولار برای لبنانی یکپارچه و سکولار» طی نامه‌ای ربودن امام موسی صدر در ایتالیا را به عهده گرفت. نکته جالب توجه این بود که این نامه همزمان با نامه سفارت لیبی در ایتالیا که در آن بر ربوده شدن امام موسی

۶. همان، صص ۶۵-۵۹.

۷. همان، ص ۹۴.

فصل پانزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

صدر در ایتالیا و احتمال دست داشتن دستگاه‌های امنیتی ایران و اسرائیل و آمریکا و سازمان‌های تندرو آلمانی تاکید شده بود منتشر شد.

متن نامه به شرح زیر است:

«سازمان، امام صدر را در تاریخ ۳۱ اوت ۱۹۷۸ بلافاصله پس از رسیدن به رم در جایی ربود که قرار بود با سه نفر ایرانی مخالف حکومت شاه دیدار کند. این آدم‌ربایی به لطف همکاری عباس بدرالدین که عضو سازمان و هم‌اکنون در آمریکای جنوبی است، صورت گرفت. شیخ محمد یعقوب که می‌خواست از زندان رم فرار کند، کشته شد و به‌زودی محل دفن او را اعلام خواهیم کرد. صدر نیز هم‌اکنون در آمستردام است و ربودن وی آغازی است برای درهم کوبیدن پایه‌های ارتجاعی که لبنان را ویران ساخته است. امام خیانتکار است و به‌زودی محاکمه و با داوری مردم روبرو خواهد شد. بر کسانی که برای نجات امام می‌کوشند فرض است که به هتل ماریوت در آمستردام و هتل شرایتون در بروکسل و هتل هالیدس در رم بروند و در این مورد تحقیق کنند.»<sup>۸</sup>

### تحلیل‌های ایرانی

به هر روی در ورای جزئیات ربوده شدن امام موسی صدر، در نزد مبارزان ایرانی دو تحلیل راجع به ربوده شدن امام موسی صدر وجود داشت.

تحلیل اول متعلق به انقلابیون و مبارزینی است که پیش از انقلاب با لیبی و قذافی ارتباط و همکاری داشتند. آنها معتقدند که موسی صدر به ایتالیا سفر کرده و ربودن او کار امپریالیسم و صهیونیسم بین‌المللی است و آنها برای ایجاد اختلاف و دشمنی بین جبهه ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی این کار را به گردن قذافی انداخته‌اند.

محمد منتظری شاخص‌ترین چهره این گروه است. او در مصاحبه با نشریه النهار در این

باره می‌گوید:

«اما در رابطه با امام موسی صدر، این ایادی صهیونیسم و آمریکایی بودند که او را ربودند و برای ضربه زدن به لیبی ادعا کردند که لیبی عامل ربودن او است. اگر لیبیایی‌ها می‌خواستند موسی صدر را از میان بردارند، این کار را در صیدا، صور، بیروت و یا هر جای دیگری خارج از لیبی می‌کردند، نه این که او را به لیبی دعوت کنند تا در آنجا مخفی سازند... امام

۸. همان، ص ۷۲.

صدر در لیبی نیست و به ایتالیا سفر کرده است. لیبیایی‌ها مردمی عاقلند و معقول به نظر نمی‌رسد که به عملی علیه امام موسی صدر دست زده باشند، به‌ویژه آن که خود، او را به طرابلس دعوت کردند. آنان بارها اعلام و تأکید کرده‌اند که هر هیئتی را از طرف امام خمینی برای تحقیق در مورد مسئله امام موسی صدر با آغوش باز می‌پذیرند و آماده‌اند هر حکمی را که امام خمینی در نتیجه تحقیقات هیئت مزبور صادر کنند، بپذیرند.»

او همچنین در مصاحبه دیگری در آبان ماه ۵۸ در این باره می‌گوید:

«بنده می‌گویم امام موسی صدر انسان بسیار جالبی است و قذافی هم انسان بسیار جالبی است. این صهیونیسم است که امام موسی صدر را می‌رباید و او را از بین می‌برد و سپس جاسوسانش را وامی‌دارد که شایع کنند قذافی امام موسی صدر را ربوده است.»<sup>۹</sup>

جلال‌الدین فارسی هم که خانواده امام موسی صدر او را از مطلعین این پرونده می‌دانند، در کتاب خاطراتش، اطلاعاتش در باره این ماجرا را این‌گونه توصیف کرده است:

«در پیش آمدن این فاجعه دو سیاست دخالت داشتند: مقاصد دولت سوریه و سیاست دولت لیبی در لبنان. اگر در مقاصد دولت سوریه در ابتدای جنگ داخلی اندک ابهامی برای ناظران وجود داشته است، اینک آن مقاصد به روشنی روز است. موانعی که بر سر راه این سیاست در طرف مسلمانان وجود داشت، یکی الفتح بود و دیگری نهضت ملی لبنان که در راس آن کمال جنبلاط بود، و سومی هر شخصیت مستقل و متنفذ مردمی که می‌توانست مقاومتی در برابر سوریه نشان بدهد. آنچه سوریه تا فاجعه ناپدید شدن آقای صدر و پس از آن در مورد مانع اول یعنی الفتح کرده است، معلوم است. کشته شدن کمال جنبلاط که هم رهبر نهضت ملی بود و هم بر طایفه دروز ریاست سیاسی داشت، مانعی را از پیش پای سیاست سوریه بر می‌داشت یا لافل به نفع آن تمام می‌شد. در طایفه شیعه تنها کسی که می‌توانست یک‌تنه زعامت کند، آقای صدر بود... بر اثر حذف ایشان، اینک «امل» مثل مومی در مشت سوریه است... بر اثر این سیاست و در این اوضاع، آقای صدر در آخرین

۹. طلال سلمان، روزنامه نگار مشهور جهان عرب که همه او را با روزنامه پرتیراژ «السفیر لبنان» می‌شناسند از جمله افرادی است که یک روز قبل از ربوده شدن امام موسی صدر با ایشان در لیبی دیدار کرد. جالب آن‌که او نیز به‌رغم این که معتقد است قذافی موسی صدر را ربوده، در مصاحبه‌ای به همین مناسبت به قصد امام موسی صدر برای ترک لیبی و عدم شرکت در جشن انقلاب لیبی اشاره می‌کند و می‌گوید: «یکی از همکارانم مقداری انگور خرید و ما به دیدار امام موسی صدر رفتیم. آن شب تا صبح با ایشان صحبت کردیم و از سخنان ایشان فهمیدیم که می‌خواهند قبل از جشن‌های انقلاب، لیبی را ترک کنند، چون امام موسی صدر نمی‌خواست در جایگاه مخصوصی که برای ایشان در نظر گرفته شده بود حاضر شود، زیرا ممکن بود معمر القذافی هر کسی را از هر کشوری که باشد با سخنان خود مورد هجوم قرار دهد و امام موسی صدر نمی‌خواست چنین رفتار احتمالی را تحمل کند.»

فصل پانزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

روزهای زندگی سیاسی در مسجد کوچکی در بیروت اظهار داشت: «در صحنه سیاسی یکه و تنها مانده ایم». سخن غریبانه و مظلومانه‌اش سیاست سوریه را نسبت به زعیم طایفه شیعه و رجال دلسوز آن با لحن مؤدبانه‌ای افشا می‌کرد... «در ساعات اولیه پخش خبر، این شیعه قوت گرفت که مفقود شدن آقای صدر کار فلسطینی‌هاست... عرفات که متوجه عمق توطئه شده بود، چاره‌ای می‌جست. از نخستین کسانی که او را برای سفر به طرابلس و پیگیری قضیه آقای صدر برانگیختند، بنده و شهید محمد صالح حسینی بودیم. سفر یاسر عرفات به لیبی و گفتگو با مقامات آن دولت نتیجه‌ای جز این نبخشید که انگشت اتهام از فلسطینی‌ها برداشته و متوجه دولت لیبی شود...».

چند تن از علما که همگی مخالف بعضی از سیاست‌های سرهنگ قذافی هستند، به دیدن آقای صدر می‌روند. بحث از وضع اسلام در لیبی می‌شود و از فشاری که دولت بر علما می‌آورد. خط قوم‌گرایی افراطی یا عربیت افراطی، تمایلات مارکسیستی در اقتصاد و پاره‌ای از بدعت‌ها در قانونگذاری و امثال آن... «ایشان ناگهان تصمیم می‌گیرد برای امور فوری و ضروری، طرابلس را به مقصد رم ترک گوید...» «ترک طرابلس، آن هم در شبی که فردایش جشن سالگرد انقلاب لیبی است، معنای خاص خود را دارد. مسئولان لیبیایی از این حرکت یکه خوردند و اصرار ورزیدند که ایشان و همراهان سفرشان را یک روز به تاخیر بیندازند بعد از جشن بروند، ولی آقای صدر نمی‌پذیرد...» «وقتی آقای صدر و شیخ محمد یعقوب و روزنامه‌نگار لبنانی همراهشان با گذرنامه‌های مهر خورده و بلیط‌های هواپیما و چمدان‌ها از سالن فرودگاه خارج شدند، آنان را سوار اتومبیلی کردند تا با طی حدود یک کیلومتر راه در بیابانی که پشت فرودگاه و طبعاً در شب تاریک بود، به پای پلکان هواپیما ببرند. این اتومبیل اختصاصی که قاعدتا باید متعلق به اداره تشریفات یا اداره دیگری بوده باشد، آنان را به پای پلکان هواپیما نبرد و به نقطه نامعلومی انتقال داد.»<sup>۱۰</sup>

تحلیل دوم که تحلیل غالب است معتقد است که ربودن و سپس قتل احتمالی موسی صدر کار شخص قذافی است و ریشه در اختلافات چند سال گذشته قبل از ربودن موسی صدر دارد و قذافی با این کار در واقع رقیبش را از صحنه خارج کرده است. از جمله این افراد شهید دکتر چمران از نزدیکان امام موسی صدر است.<sup>۱۱</sup> او در یکی از سخنرانی‌های خود پنج نکته را دلیل

۱۰. جلال الدین فارسی، زوایای تاریک، تهران؛ انتشارات حدیث، چاپ اول ۱۳۷۳، صص ۳۹۵-۳۹۸.

۱۱. عادل عون از نزدیکان شهید دکتر چمران و رئیس دفتر امل در تهران در باره واکنش شهید چمران به ربودن امام موسی صدر می‌گوید: «همه کار کرد که او را نجات دهد. نقشه طراحی کرده بود که هواپیماری کنیم و امام موسی صدر را مطالبه

ربودن موسی صدر توسط لیبی عنوان می‌کند:

«نخست: بزرگ‌ترین دلیلی که رهبران دولت‌های عربی برای ربوده شدن امام موسی صدر ذکر می‌کنند، اختلافات مذهبی میان امام موسی صدر و قذافی است. می‌دانیم که قذافی و معاونش جلود نسبت به شیعیان حقد و کینه فراوان دارند. چهارسال پیش هنگامی که جلود به خلیج فارس رفت، در کویت یا ابوظبی به شیعیان ایران اهانت کرد و آنها را خارج از دین نامید، اما ما معتقدیم که همه مشکل و قضیه بر سر اختلافات دینی نیست، زیرا در مقابل این همه فشاری که از سوی دول عرب و ایرانیان بر قذافی وارد آمد، اگر مشکل فقط اختلاف دینی بود مسلماً امام موسی را آزاد می‌کرد، بنابراین مشکل خیلی عمیق‌تر و حادثر از مشکلات دینی است.

دوم: در لبنان معتقدند که مبارزه پیگیر امام موسی علیه تقسیم و توطین و تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان از مهم‌ترین دلایل کوشش استعمار برای از میان برداشتن این مرد است تا قرارهای کمپ دیوید را به اجرا درآورد.

سوم: امری است که به عربی به آن مساومه می‌گوییم. نزدیک‌ترین ترجمه آن معامله است، معامله سیاسی. عده‌ای معتقدند آمریکا و غرب می‌خواستند با امام موسی معامله کنند. یعنی در لحظاتی که انقلاب پیروزمند ایران در اوج قدرت خود سیر می‌کرد، تصمیم گرفتند با امام موسی وارد معامله شوند و خطی بر خلاف جهت خط انقلاب اسلامی ایران را برگزینند. یعنی امام موسی را وسیله‌ای قرار دهند برای کوبیدن انقلاب ایران؛ ولی امام موسی این معامله را نپذیرفت.

چهارم: امام موسی را گروه‌گان قرار دهند تا با امام خمینی معامله کنند، زیرا آمریکا تلاش بسیاری کرد با امام خمینی معامله کند. سیاستمداران آمریکایی را به پاریس فرستاد تا مذاکره کنند، اما امام از پذیرش آنها امتناع می‌کرد. بالاخره به ملک حسین متوسل شدند. ملک حسین به پاریس رفت و امام او را نپذیرفت و حتی به اطرافیان خود دستور داد با اطرافیان ملک حسین ملاقات نکنند، بنابراین می‌بینیم معامله با شخص امام موسی و یا معامله با امام خمینی هر دو با شکست مواجه می‌شود.

پنجم: به نظر ما این دلیل مهم‌ترین عامل ربوده شدن امام موسی است که به انقلاب اسلامی

---

نماییم. حتی به طرابلس آدم فرستاد که قذافی را ترور کنند. یک بار هم بسته‌ای انفجاری را به آدرس قذافی فرستاد که در فرودگاه طرابلس منفجر شد.»



فصل پانزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

ایران باز می‌گردد. حدود نه ماه پیش امام موسی مقاله‌ای در روزنامه لوموند پاریس به نام نداء الانبیاء نوشت. این زمان بحبوحه تظاهرات قم و تبریز بود. او پیش‌بینی کرد انقلاب ایران پیروز خواهد شد، این انقلاب بزرگ را به رسالت پیامبران تشبیه کرد و گفت نشان چنین هیجان و ایمان و شهادتی را در هیچ جای تاریخ جز در رسالت انبیاء نمی‌توان سراغ گرفت. این زنگ خطری برای غرب نسبت به امام موسی و طرز تفکر انقلابی او بود. آمریکا و روسیه منافع و مصالح خود را در ایران از دست داده بودند.

امام موسی شخصیتی است که با سابقه مبارزای و تشکیلاتی خود می‌توانست لبنان، عراق، خلیج فارس، کویت و کشورهای دیگر نفت‌خیز منطقه را از سقوط برهاند و مصالح آمریکا را در معرض تهدید قرار دهد، بنابراین به مصلحت آمریکا نبود چنین فردی در چنین وضعیت بحرانی در منطقه حضور داشته باشد. او بزرگ‌ترین شخصیتی است که می‌توانست انقلاب اسلامی ایران را در این مناطق انتشار دهد و به استعمار ضربه بزند.

پس از افشای ربودن امام موسی صدر، امام خمینی در یک بازه زمانی یک ماه و نیمه، سه تلگراف خطاب به یاسر عرفات، حافظ اسد و قذافی ارسال کردند و با اعلام تأثر از مفقود شدن امام موسی صدر از آنها خواستند برای آزادی ایشان بکوشند. متن تلگراف ایشان به قذافی به شرح زیر است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت رئیس جمهور لیبی

پس از اهدای سلام و تحیت؛ قضیه جناب حجت‌الاسلام آقای صدر به شکل معمایی مرموز درآمده است. بستگان ایشان پس از بررسی می‌گویند در لیبی هستند. چون جناب ایشان مورد احترام و محبت روحانیون و دیگر جناح‌ها هستند و این امر موجب نگرانی آنهاست مقتضی است در آن اهتمام نمایید و از دولت خودتان بخواهید ما را از سلامت ایشان و محل اقامتشان مطلع نموده نگرانی‌ها را رفع کنند.

والسلام علیکم.

۱۵ ذی القعدة ۹۸ روح الله الموسوی الخمينی<sup>۱۲</sup>

ایشان همچنین طی چند مصاحبه خود با مطبوعات در ماه‌های اولیه پس از مفقود شدن موسی صدر، نگرانی و تأثر خود را از ربوده شدن او اعلام می‌کنند.

۱۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۶.

## دگرگونی در ماجرا با پیروزی انقلاب اسلامی

با پیروزی انقلاب اسلامی دو اتفاق به طور همزمان، یکی در عرصه بین المللی و دیگری در عرصه داخلی می افتند. اول این که در داخل، دولت موقت اداره امور را به عهده می گیرد و طیفی از جریانات شیفته امام موسی صدر مثل صادق طباطبایی که بغض شدیدی از قذافی دارند در راس امور قرار می گیرند. دوم اینکه با پیروزی انقلاب اسلامی، ایران نیز رسماً به جبهه ضد امریکا و ضد اسرائیل می پیوندد و لیبی به عنوان یکی از کشورهایی که می کوشید در راس این جبهه قرار داشته باشد، ناگزیر می شود روابطش با ایران پس از انقلاب اسلامی را به بالاترین درجه ممکن برساند.

از سوی دیگر تعدادی از دوستانان معمر قذافی مانند شهید محمد منتظری و جلال الدین فارسی که نفوذ سیاسی قابل توجهی داشتند، معتقد بودند که وحدت و همکاری هر چه بیشتر ایران انقلابی و لیبی به عنوان دو دولت ضدامپریالیستی لازم و ضروری است. مسافرت‌های متعدد عبدالسلام جلود نخست‌وزیر لیبی به ایران در یک سال نخست پیروزی انقلاب اسلامی و تلاش برای دیدار قذافی و امام از جانب او و مسافرت‌های متعدد محمد منتظری و طیف همفکر او به لیبی از جمله این تلاش‌ها برای نزدیکی ایران و لیبی بود.

در مقابل، سیاست دولت موقت، واگرایی و دوری از لیبی به عنوان رباینده امام موسی صدر بود. در این راستا مطرح کردن قضیه ربودن موسی صدر و مخالفت با بازگشایی سفارت لیبی در تهران نیز از جمله تلاش‌ها برای عدم بهبود روابط طرفین بود. نکته جالب و قابل توجه در این قضیه این است که بخشی از بدنه مخالف امام خمینی در حوزه‌های علمیه نیز به بهانه ربودن موسی صدر در کنار طیف دولت موقت قرار گرفته بود و از این طریق سعی در تضعیف انقلاب داشت. به عنوان نمونه آیت‌الله سید صادق روحانی در مصاحبه‌ای در تیرماه ۵۸ راجع به محمد منتظری و همفکرانش می گوید:

«جلود در ایران ایادی دارد، اینها ایادی دولت لیبی هستند. دولت لیبی و آقای قذافی دلش می خواست در دنیا اعلام کند که در انقلاب ایران سهمی بوده. بلافاصله بعد از اینکه انقلاب به پیروزی رسید، درخواست کرد به ایران بیاید که به دنیا بفهماند انقلاب کردیم و خود ما اولین کسی بودیم که رفتیم بهره‌گیری کنیم.»<sup>۱۳</sup>

اما اولین گام توسط لیبی برای ارتباط با انقلاب اسلامی در اسفند ۵۷ و با سفر عبدالسلام

۱۳. ایادی لیبی در ایران دست به تحریکات می‌زنند، روزنامه اطلاعات، ۲۵ تیر ۱۳۵۸، ص ۱.

فصل پانزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

جلود نخست‌وزیر لیبی برداشته شد. او در راس هیئتی سیاسی نظامی به ایران سفر کرد. او به زعم خود آمده بود تا مقدمات سفر قذافی به ایران پس از انقلابی را مهیا کند. این در حالی بود که قذافی در کمتر از یک هفته پس از ورود امام خمینی به ایران طی نامه‌ای پیروزی انقلاب اسلامی را پیشاپیش تبریک گفته بود.<sup>۱۴</sup> با این حال امام خمینی در دیدار ۷ اسفند ۱۳۵۷ با عبدالسلام جلود در پاسخ تقاضای هیئت لیبیایی که امام اجازه دهند سرهنگ قذافی برای عرض تبریک به ایران بیاید، به قضیه امام موسی صدر اشاره کردند و گفتند:

«من فعلا به قم می‌روم و این دیدار را به زمان دیگری موکول کنید... ما نگران سرنوشت امام موسی صدر هستیم و می‌خواهیم به محض بازگشت به لیبی به سرهنگ قذافی بگویید هر چه زودتر به سرنوشت امام موسی صدر رسیدگی کند.»<sup>۱۵</sup>

محسن رفیق دوست که به واسطه شهید محمد صالح الحسینی با قذافی آشنا شده بود، د رباره سفر اول جلود به تهران می‌گوید:

«وقتی انقلاب اسلامی ایران پیروز شد، در اوایل پیروزی با آمدن هیئتی به رهبری سرگرد عبدالسلام جلود به ایران موافقت شد و هواپیمایشان در فرودگاه مهرآباد نشست. کمتر از یک سال بود که ماجرای امام موسی صدر هم اتفاق افتاده بود. آن موقع تشکیلات دولت موقت و نهضت آزادی با برقراری ارتباط با دولت لیبی به علت پیگیری مسئله امام موسی صدر مخالف بودند و اجازه ورود هیئت لیبیایی به تهران را ندادند. ما معتقد بودیم که حتی برای پیگیری سرنوشت امام موسی صدر هم که شده باید با لیبیایی‌ها دیدار کنیم و ببینیم بالاخره داستان چیست، لذا من به همراه شهید محمد منتظری به همراه ۴۰، ۵۰ نفر از پاسداران رقیتم فرودگاه و هواپیما را محاصره و هیئت لیبیایی را پیاده کردیم و آوردیم در هتل شرایتون و برایشان یک طبقه را خالی کردیم. بعد هم بردیم خدمت امام خمینی (ره). امام هم پذیرفتند. ملاقات انجام شد، ولی از همان اول ایشان گفتند که باید سرنوشت امام

---

۱۴. در پیام تبریک معمر قذافی به امام خمینی که در روزنامه کیهان مورخه ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ منتشر شد، آمده بود: «پیشگاه آیت‌الله خمینی - تهران - بعد از سلام و تحیت هم اکنون که ملت ایران این پیروزی چشمگیر را تحقق بخشیده که اسلام محرک آن است، اسلامی که جاودان و همیشه تحرک‌آفرین است، اکنون که ملت ایران در سایه انقلاب ملی اسلامی که در نوع خود بی‌نظیر است از ستم و استبداد رهایی یافته و صفحه جدیدی را در تاریخ ایران گشوده است، برای جهانیان در شرق و غرب روشن شد که قدرت مردمی که ایمان به قرآن دارند تا چه حد است. بی‌شک مسلمین جهان در خوشحالی پیروزی برادران ایرانی شرکت و انتظار و امید دارند که این انقلاب در قالب غربی اعم از جمهوری و سلطنتی قرار نگیرد و انقلاب اسلامی ایران که به پشتیبانی ملت ایران به پیروزی رسیده است، به هدف‌های عالی خود نخواهد رسید مگر با اعلان جمهوری اسلامی که قانون اساسی اش قرآن باشد که می‌تواند سرمشقی برای همه ملت‌های اسلامی باشد و حقیقت آن را آشکار سازد.»

۱۵. صحیفه امام، جلد ۶، ص ۲۵۷.

موسی صدر هم روشن شود. از همان جا ارتباط نزدیک من با لیبیایی‌ها شروع شد، چون لیبی انقلاب ما را به رسمیت شناخته و درخواست تأسیس سفارت کرده بودند. تلاش زیادی کردیم و بالاخره سفارت لیبی در تهران افتتاح شد.<sup>۱۶</sup>

آیت‌الله منتظری در خاطرات خود راجع به این سفر می‌نویسد:

«جلود که آمده بود من در قم بودم و در تهران او را به بازی نگرفتند. من این را شنیدم که گفته بودند حالا این آمده اینجا می‌خواهد یک پایگاه کمونیستی هم اینجا درست کند. به هر حال جلود را در تهران تحویل نگرفتند. بعد مرحوم محمد به خاطر سوابق آشنایی که با آنها داشت، ایشان را آورد قم در منزل ما. افرادی مانند ابوشریف هم اطراف آنها بودند. بعدا آقای حاج احمد آقا خمینی هم در منزل ما به دیدن آنها آمد... شاید عدم پیگیری قضیه آقای حاج آقا موسی صدر هم در این برخورد سرد با لیبیایی‌ها موثر بود.»<sup>۱۷</sup>

پس از این دیدار، شهید دکتر چمران که نزدیک‌ترین شخص به امام موسی صدر بود، در نامه‌ای که برخی مخاطب آن را امام خمینی می‌دانند، قذافی و حکومت لیبی را جنایتکار نامید و با لحنی تند به سفر جلود و ملاقاتش با امام اعتراض کرد:

«نمی‌دانم چگونه ممکن است که رهبر انقلاب اسلامی ایران دست خود را در دست مجرمین بگذارد؟ مگر ما به خاطر خدا قیام نکرده‌ایم؟ مگر به راه علی و حسین نمی‌رویم؟ مگر نمی‌خواهیم که ارزش‌های خدایی را استقرار دهیم؟ چگونه می‌خواهیم انقلاب اسلامی ایران را با کتافات مجرمین آلود کنیم؟ چگونه می‌توانیم طهارت و اخلاص بی‌نظیر شهدای انقلاب ایران را لجن‌آلود کنیم؟»

معمر قذافی رئیس دولت لیبی با کمال بی‌شرفی و بی‌انصافی، هفت ماه پیش رهبر شیعیان لبنان را دزدیده است. دلایل متقن بر این حقیقت وجود دارد و همه دولت‌های مرتبط نیز بر این قضیه گواهی می‌دهند. توطئه‌ای امپریالیستی و صهیونیستی علیه شیعیان لبنان جریان دارد. سرزمینشان در حال قطعه قطعه شدن است، مردم محرومش زیر آتش بار اسرائیل همه روزه جان می‌دهند. در تحت چنین شرایطی تنها رهبر دلیر و شجاع و دلسوز چنین مردمی نیز ربوده می‌شود. این عمل ناجوانمردانه قسمتی از همان برنامه صهیونیستی است و معمر قذافی دانسته یا ندانسته به مصلحت اسرائیل و آمریکا قدم بر می‌دارد. چه کسی است در

۱۶. من هیچ وقت به قصد پیگیری امام موسی صدر به لیبی نرفتم، سایت امام صدر، ۹ مرداد ۱۳۹۰، [imamsadr-news.com](http://imamsadr-news.com).

۱۷. خاطرات آیت‌الله منتظری، نشر اینترنتی، ص ۴۳۷.

فصل پانزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

عالم که به جرم لیبی در نابودی موسی صدر آگاه نباشد؟ و تازه اگر کسی تردید داشته باشد، باید تحقیق کند. به صلاح انقلاب ایران نیست که خود را به چنین جنایتکارانی آلوده نماید. حضرت آیت الله بارها درخواست زیارت معمر قذافی را به ایران رد کرده اند؛ و دولت ایران نیز بارها درخواست تجدید روابط دو دولت را موکول به بازگشت موسی صدر کرده است. چطور یک باره خبر تجدید روابط با لیبی انتشار می یابد و جلود معاون معمر قذافی رهسپار ایران می شود؟ مگر تغییری در برنامه و خط مشی به وجود آمده است؟ یا مگر آدم دزدی و یا آدم کشی دیگر جرم نیست؟ راستی حرام است که طهارت انقلاب ما به کثافات این جنایتکاران آلوده گردد. راستی حرام است که این مصلحت طلبان بی دین، انقلاب اسلامی ایران را ملعبه سیاست بازی های خود کنند تا در دنیای ظلمانی و طوفانی موجود، ندای اسلام و انقلاب در دهند و ستمدیدگان محروم و مظلوم را بفریبند.

ای محمد (ص)، ای خاتم النبیین، ای سرور انسان ها، تو کجایی که ببینی چه کسانی رسالت پاک تو را برای خودخواهی های خود آلوده می کنند و به نام اسلام بزرگترین ضربه ها را به اسلام می زنند. ای علی (ع)، ای مظهر اسلام راستین، ای رمز انسانیت...»<sup>۱۸</sup>

پس از سفر ناکام جلود در اسفندماه، او بار دیگر در اردیبهشت ماه ۵۸ در راس هیئتی هفتاد نفره به ایران می آید. همزمان با این سفر، آیت الله سید صادق روحانی اعلام کرد که راه حل بحران سرنوشت امام موسی صدر این است که ما جلود را در ایران گروگان بگیریم تا لیبی امام موسی صدر را آزاد کند. این اظهار نظر موجب شد که فضای فرودگاه مهرآباد در هنگام ورود عبدالسلام جلود امنیتی شود.

اصغر جمالی فرد (ابوحنیف) در این باره می گوید:

«در اردیبهشت ماه جلود به ایران آمد. شهید چمران می خواست او را گروگان بگیرد که سید حسین خمینی مشت محکمی به سینه او زد و گفت: «سرجایت بنشین! کاری نکن دوباره تو را همان جایی که بودی و به لبنان برگردانم. به تو ربطی ندارد.»<sup>۱۹</sup>

۱۸. این نوشته سال ها بعد در جریان یک پژوهش پیرامون امام موسی صدر در پایگاه اطلاع رسانی امام موسی صدر منتشر شد.  
۱۹. نمی گذاشتند امام را تبلیغ کنیم، گفتگو با اصغر جمالی فر، ویژه نامه رمز عبور ۴ روزنامه ایران، شهریور ۱۳۸۹، ص ۱۳۰؛ بازگشت جلود نیز دارای حاشیه ای جالب بوده است. اصغر جمالی فر در این باره می گوید: جلود ده روز در ایران اقامت داشت. هنگامی که وارد فرودگاه شدم، گاردهای جاویدان را با اسلحه های ۳۰ اما با خشاب های خالی مشاهده کردم که آنجا حضور داشتند. زمان خداحافظی در فرودگاه آر.پی. جی به دست های لاهوتی را دیدم. قصد داشت هواپیما را هدف بگیرد. به خاطر دارم آن روز من فقط یک شلوار نظامی به پا داشتم و سایر لباس هایم عادی بود. ابتدا هواپیمایی که قرار بود جلود سوار شود، خالی بلند شد. از او پرسیدم: «چرا سوار نشدید و این هواپیما خالی بلند شد؟» او پاسخ داد: «به دلیل آنکه مطمئن شویم در آن بمبی جاسازی نشده است.» گفتم: «اینجا کشور ماست.» وقتی این حرف را شنیدم یک لحظه احساساتی شدم و گفتم:

سیدصادق موسوی<sup>۲۰</sup> از نزدیکان شهید مصطفی چمران درباره ماجرای فرودگاه مهرآباد می‌گوید: «الان بادم نیست که این مطلب را از خود حسین آقا [خمینی] شنیدم یا کسی دیگر برای من نقل کرد. به هر حال شهید چمران خُب وزیر دفاع بود. او به پایون می‌آید و می‌خواهد مانع بشود که [هوایمای حامل] جلود بنشیند. آخرین حرفی که او در آنجا به حسین آقا می‌گوید، این است که خیلی خُب؛ بیاید به فرودگاه، با هلی کوپتر او را به قم ببرد تا برود با امام دیدارش را بکند و بعد برگردد و برود! که آنجا حسین آقا، آن طور که حالا یا خودش برای من نقل کرد یا دیگران برایم نقل کردند، محکم به صورت چمران سیلی می‌زند و او را روزی زمین پرت می‌کند و بعد به او می‌گوید: «اینجا کشور بابای من هست. اگر خوشتر نمی‌آید، برگرد برو لبنان!» با همین عبارت!<sup>۲۱</sup>

به‌رغم این اظهارات مهدی چمران، برادر شهید مصطفی چمران، روایت دیگری از این ماجرا دارد. او معتقد است که اولاً شهید چمران نه برای گروگان‌گیری که برای استقبال از جلود به فرودگاه رفته بود و ثانیاً کسی به او سیلی نزد:

«اولاً این واقعه زمانی بوده که (جلود) به ایران آمده بود و چون جلود، نخست‌وزیر لیبی بود، قرار شد یک نفر از نخست‌وزیری به استقبال وی برود و دکتر چمران را انتخاب کردند. او نمی‌خواست برود و اتفاقاً به اصرار بنده رفت. در آنجا شهید چمران در فرودگاه در پایون منتظر ماند و بعد از اینکه هوایما نشست، سیدحسین خمینی، گروه ابوشریف و تعدادی از بچه‌های سپاه سید مهدی هاشمی از اصفهان آمدند و با اتومبیل شخصی خود داخل

---

«حقیقتش این است که می‌خواهم آنجا بیایم. خسته‌ام.» گفت: «بیا!» هوایما در آسمان فرودگاه تهران دوری زد و نشست. چون عملیات بود، ابوشریف هم در آنجا حضور داشت. من هم که فرمانده «پاسا» بودم، آرپیجی به دست های لاهوتی هم برای هدف گرفتن هوایما به همراه فرمانده شان آمده بودند. هنگام بالا رفتن، من در یک سمت جلود و ابوشریف در سمت دیگر او قرار گرفتیم و هر سه وارد هوایما شدیم. وقتی من و جلود نشستیم، ابوشریف پس از روبوسی و خداحافظی با کلاشینکف و ژ۳ پایین آمد و در هوایما را بستند. تازه بچه‌ها یادشان آمد که من جا مانده‌ام. من هم برایشان از پشت شیشه دست تکان دادم. به این ترتیب نخستین مهمان از سوی دولت جدید ایران به لیبی بودم. ده روز آنجا بودم و با مسئولان آن کشور گفتگو کردم و طبیعی بود در این میان از امام موسی صدر و... هم صحبت‌هایی می‌شد. وقتی وارد یونان شدم چون گذرنامه نداشتم، دستگیرم کردند. من یک گذرنامه لیبیایی داشتم. از گذرنامه عکس گرفتند و غیر از آن هیچ چیز دیگری به همراه نداشتم. سپس از طریق فرودگاه آتن به ایران آمدم.

۲۰. محسن کمالیان، سید صادق موسوی را این‌گونه معرفی می‌کند: «حجت‌الاسلام سید صادق موسوی یکی از مبارزین قدیمی ایرانی مقیم لبنان است که از سال‌های آغازین دهه پنجاه شمسی تا کنون در آن کشور اقامت دارد. وی نوه مرحوم آیت‌الله العظمی سید عبدالله شیرازی امام جمعه فقید مشهد است، پیش از پیروزی انقلاب از اعضاء فعال گروه محمد منتظری، جلال‌الدین فارسی، محمد صالح الحسینی، علی جنتی و محمد غرضی در سوریه و لبنان به شمار می‌رفت و هم اکنون در کشورهای اخیر به فعالیت‌های علمی و فرهنگی اشتغال دارد.

۲۱. محسن کمالیان، فریاد در خاموشی جستارهایی در باره پیگیری مسئله امام موسی صدر، تهران؛ ناشر مولف، چاپ اول ۱۳۸۸، ص ۴۴۲.

فصل پانزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

فرودگاه شدند، روی باند و نزدیک هواپیما رفتند و جلود را سوار کردند و بردند. این مسئله با اتومبیل تشریفات فرودگاه صورت نپذیرفت، بلکه خودشان با ماشین خود و با اسلحه این برنامه را انجام دادند و دکتر چمران دید که دیگر برنامه‌ای نیست، خداحافظی کرد که بیاید؛ اما در سالن با سیدحسین خمینی برخورد کرد و سیدحسین گفت: «من اجازه نمی‌دهم شما جلود را ببرید و می‌زنم، فلان می‌کنم...» و دکتر چمران را تهدید کرد و شهید چمران هم گفت: «ما انقلاب کردیم و شاه را بیرون کردیم که این چیزها نباشد. می‌خواهید شما استقبال کنید، بفرمایید» و بلند شد و آمد. البته تندی وجود داشت، ولی در بعضی جاها آمده است که سیدحسین خمینی کشیده‌ای به صورت شهید چمران زده و نظایر این موارد که اینها صحت ندارد، چون اصلاً جرئت نمی‌کردند با شهید چمران این برخورد را داشته باشند.<sup>۲۲</sup>

به هر روی شهید محمد منتظری که در آن ایام توسط پدرش در قم محصور شده بود، با سفر جلود به قم برای دیدار با امام او را همراهی کرد. جلود پس از ورود به ایران خدمت حضرت امام رفت و پیام قذافی را به امام ابلاغ کرد. این دیدار که یک ساعت و نیم به طول انجامید شهید محمد منتظری نیز حاضر بود. بخشی از این دیدار به موضوع سرنوشت امام موسی صدر گذشت و مباحثی توسط طرفین طرح شد که بخشی از آن به شرح زیر است:

«امام خمینی: چیزی که، قضیه‌ای که برای ما و علمای ایران و سایر اقشار به طور معما درآمده است این فاجعه آقای صدر است. من و علمای ایران برای این فاجعه بسیار متأثر هستیم و این برای ما یک معمایی است که این معما حل نمی‌شود، الا به دست دولت لیبی. ما این معما را می‌خواهیم که برادر ما «معمّر» و دولت حل کنند و ناراحتی‌های ما را به اتمام برسانند. من کراراً به وسایطی این معنا را تذکر داده‌ام، لکن الان نیز اکیداً تذکر می‌دهم که این معنا در شعب ما و در بین علمای ما انعکاس سوئی دارد و من میل ندارم که بین ملت ما و دولت شما یک سوء تفاهمی باشد. من از شما می‌خواهم که این معما را حل کنید و موجب راحتی ما را فراهم کنید.»

پس از بیانات امام جلود چنین می‌گوید: من می‌خواهم تاکید کنم که تمام مدارک را به دولت لبنان تسلیم نموده‌ایم که بیانگر این موضوع است که آقای موسی صدر از لیبی خارج و وارد رم شده و در هتلی اقامت کرده است و دولت ایتالیا به ما ابلاغ کرده که ایشان وارد کشورش شده و ما مدارک را به حکومت لبنان داده‌ایم، اما از بداقبالی ما این است که این حادثه قبل از

۲۲. ناگفته‌هایی از فرمانده جنگ‌های نامنظم، سایت جام‌جم آنلاین، ۲۹ خرداد ۱۳۹۰، [jamejamonline.ir](http://jamejamonline.ir)

انقلاب ایران اتفاق افتاده است. کشور ما کشور امنی است. کشور جنایت نیست. هیچ اقدامی علیه هیچ شخصی که به دیدار کشور ما آمده باشد واقع نشده است. از ویژگی های عرب، مهمان نوازی است. ما از امام موسی صدر دعوت کردیم و بارها بعد از انقلاب ما، ایشان به دیدار ما آمد. ایشان در کنار ما بود و هیچ [ ... ] با آقای صدر در کار نبود تا کسی این تهمت را به ما بزند. خبرگزاری ها گزارش دادند که آقای صدر به فرودگاه رم وارد شده و ما بیانیه ای در این زمینه صادر کردیم. به عقیده من، امام خمینی آخرین کسی است که این موضوع را به ما نسبت می دهند. ما می خواهیم که شما به ما کمک کنید. از تمام بیانیه ها این موضوع روشن می شود که آقای صدر از لیبی خارج شده اند. ما هم اکنون در این قضیه از مستضعفین هستیم. تمام دنیا کوشش می کنند که این حادثه را به ما بچسبانند. فاجعه برای ما این بود که ایشان پیش ما بود و این مشکلی برای ما شده است. ما به دولت ایتالیا فشار آوردیم تا در این مورد رسماً دخالت کند. آیا ممکن است کسی از یک کشور اروپایی با گذرنامه وارد شود و خود صاحب گذرنامه نباشد؟ من می گویم که در این موضوع ما جزو مستضعفین هستیم.

امام پاسخ دادند: مقصود من این نبود که به شما یا به دولت شما تهمت بزنم. مقصود من این بود که شما قدرت دارید که در این ممالکی که نزدیک شماست و ایشان رفته اند در آنجا به قول شما در آنجا فعالیت و این معما را برای ما حل کنید. ما هیچ گاه به برادران خودمان تهمت نمی زنیم و خلاف اسلام نمی کنیم، لکن از شما می خواهیم حل این قضیه را به [دلیل] این که شما قدرت این را دارید که این مسئله را حل کنید و از دولت هایی که ایشان رفته اند آنجا یک طور تحقیقاتی بکنید و ما مطلع بشویم.

جلود در پاسخ به اظهارات امام می گوید: ما به اعتباری که آقای موسی صدر مهمان ما بود ملتزم هستیم. دولت های بزرگ کوشش می کنند تا از مسئله آقای صدر جهت جلوگیری از دیدار سرهنگ قذافی با امام خمینی سوء استفاده کنند. آنان نزدیکی این دو انقلاب را خطری بزرگ برای ابرقدرت ها و مستکبرین می دانند و لذا دیدار امام و برادر قذافی را به صلاح خود نمی دانند. برای قدرت های دشمن، ملت ایران و آقای موسی صدر اهمیت ندارند. حادثه آقای صدر، مسئله حقی است که از آن باطل بهره برداری می کنند. آنان نزدیک شدن ما را با یکدیگر نمی خواهند. این دیدار استراتژیکی را نمی خواهند. تکرار می کنم که قدرت های دشمن، در ایران برایشان امام موسی صدر اهمیت ندارد. برای آنان حکومت به فرم غربی اهمیت دارد. آنان این انقلاب را نمی خواهند. آنگاه که حضرت امام از جنبه حق



فصل پانزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

در این موضوع سخن می‌گویند، افراد زیادی هستند که دشمن انقلاب اسلامی هستند که جریان آقای صدر را مستمسکی جهت پیشبرد اهداف شیطان‌ی خود قرار می‌دهند.

حضرت امام پس از صحبت‌های جلود می‌فرمایند: بله، من هم این معنی را می‌دانم، لکن مهم این است که یک سوء تفاهمی بین ملت‌ها و دولت‌های اسلامی نباشد و وحدت اسلامی همیشه محفوظ باشد و همهٔ مسلمین با هم برادر باشند. و اینکه در این معنا طرح کردم برای این بود که همین سوء تفاهم به واسطهٔ فعالیتی که شما برای تحقیق این مطلب بکنید، رفع بشود و بین دولتمندان و ملتین تفاهم صحیح حاصل بشود و این تهمت‌ها را اجانب که می‌خواهند بین دولت‌ها و بین ملت‌ها تفرقه بیندازند آنها را خنثی کنید، تبلیغات آنها را. من همیشه سعی‌ام بر این بوده است که مسلمین ید واحد باشند بر اعدا، چنانچه اسلام فرموده است؛ و جماعت واحد باشند، چنانچه اسلام می‌خواهد. لکن [خواست] مهم ما این بود که رفع بشود این سوء تفاهم و برادری ایران و لیبی محفوظ باشد و دست اجانب که می‌خواهند تفرقه بیندازند بین دو برادر دو دولت، دو ملت کوتاه بشود.<sup>۲۳</sup>

جلود همچنین پیام قذافی خطاب به امام را تقدیم ایشان می‌کند. امام نیز در پاسخ به این پیام، نامه‌ای خطاب به معمر قذافی نوشتند.<sup>۲۴</sup>

جلود در ادامه سفرش به ایران با آیت‌الله منتظری و چند روز بعد با حضور در دفتر حزب جمهوری اسلامی با شهید بهشتی و سایر اعضا دیدار کرد. در ایام حضور جلود در ایران، شهید مطهری توسط گروهک فرقان ترور شد. به همین مناسبت حکومت لیبی یک روز عزای عمومی اعلام کرد و پیام‌های تسلیت از ارکان مختلف حکومت لیبی صادر شد. جلود همچنین در مراسم تشییع جنازه و مجلس ختم شهید مطهری در قم نیز شرکت کرد.

به هر روی یکی از مهم‌ترین سئوالاتی که جلود در ایران با آن مواجه شد، سرنوشت امام موسی صدر بود. جلود در سخنرانی خود در مجلس ختم شهید مطهری در قم تلویحاً ترور امام موسی صدر را اعلام کرد و آن را مشابه ترور شهید مطهری و شریعتی دانست. او در صحبت‌های خود گفت:

«دشمنان علیه اسلام توطئه می‌چینند و می‌خواهند از ترور امام موسی صدر، انگیزه‌ای برای اختلاف میان مردم به وجود آورند. می‌خواهند ما را از شما جدا کنند، حق را ضایع نمایند و

۲۳. معمای امام موسی صدر در مذاکرات امام و جلود، کیهان، ۵ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۸.

۲۴. رک: صحیفه امام، ج ۷، صص ۱۶۹-۱۷۰.

باطل را به جای آن بنشانند... ترور امام موسی صدر به دست صهیونیست‌ها و استعمارگران انجام گرفت. او یکی از دوستان لیبی و از برادران ما بود و همیشه به لیبی سفر می‌کرد. ما اکنون مدارکی در دست داریم و می‌خواهیم نمایندگان از ایران به لیبی بیایند و درباره مسئله امام موسی صدر تحقیق کنند. ما این مدارک را تقدیم آنها خواهیم و ثابت خواهیم کرد که امام موسی از لیبی به ایتالیا رفته است. ایتالیا کشوری است که حتی نخست‌وزیر خودشان را هم ترور می‌کنند. لیبی آرام و امن است. من به شما می‌گویم همان‌طور که در قرآن نیز به آن اشاره شده است، هرگاه فاسقی خبر ناگواری به شما داد، در باره خبر تحقیق کنید.<sup>۲۵</sup> فردای آن روز، روزنامه کیهان تیتراژ یک خود را این‌گونه نوشت که ترور امام موسی صدر اعلام شد. در واکنش به سخنان جلود، دختر امام موسی صدر در گفت‌وگویی با یک تلویزیون عربی گفت:

«وقتی ما حال ایشان را جویا شدیم، به ما گفتند که از لیبی خارج شده و به رم رفته‌اند. ما از طریق شرکت هواپیمایی آیتالیا موضوع را پیگیری و از مسافران تحقیق کردیم، اما همه اظهار بی‌اطلاعی کردند، در حالی که دولت لیبی مدعی است که ویزای خروج ایشان را صادر کرده، اما از ورود شخصی با این نام به ایتالیا اثری دیده نمی‌شود. شایعاتی هست که شخصی را شبیه به امام موسی صدر گریه کرده و در فرودگاه به این وسیله مراسم بدرقه را انجام داده‌اند. به هر حال در این باره شایعات زیادی هست و باید بگوییم که موضوع ربودن امام موسی صدر نه تنها فراموش نشده، بلکه روز به روز نیز بزرگ‌تر می‌شود. کسانی که خیال می‌کنند این موضوع به تدریج از خاطره‌ها محو می‌شود کاملاً اشتباه می‌کنند»

یک روز بعد اطلاعیه‌ای توسط عباس امیرانتظام سخنگوی دولت موقت در اختیار رسانه‌ها قرار گرفت که در آن از دیدار مهندس بازرگان و نمایندگان جنبش امل لبنان در ۱۳ اردیبهشت خبر داده بود. بنابراین اطلاعیه مهندس بازرگان مسئله امام موسی صدر را از مسائل مهم دولت ایران قلمداد کرده و از اهتمام خاص برای حل آن سخن گفته بود.<sup>۲۶</sup>

شهید محمد منتظری چند ماه بعد در باره برخوردهای صورت گرفته با جلود می‌گوید:

«انقلاب لیبی، مردم و رهبران آن که به انقلاب ایران عشق می‌ورزیدند به بهانه‌های پوچ در همین ایران انقلاب و اسلام چه ضربت‌ها زده شد و به هنگام زیارت برادر مجاهد

۲۵. ترور امام موسی صدر اعلام شد، روزنامه کیهان ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۱۶.

۲۶. ماجرای امام موسی صدر از مسائل مهم دولت ایران است، روزنامه کیهان، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۲.

فصل پنزدهم: امام موسی صدر و چالش روابط ایران و لیبی □

عبدالسلام جلود در راس یک هیئت ۵۵ چه اهانت‌هایی از طرف گروه یزدی به آنان شد و درست در ایام به شهادت رسیدن آیت‌الله مطهری و در روز ۱۷ شهریور و در مناسبت‌هایی این چنین؛ مسئله ربوده شدن امام موسی صدر از طرف ترکیب بازرگان، امیرانتظام، یزدی، صادق طباطبایی، قطب‌زاده در بوق و کرنا دامن زده می‌شود!»<sup>۲۷</sup>

به هر روی با استعفای دولت موقت در آبان ۱۳۵۸، روابط جمهوری اسلامی و لیبی به گرمی گرایید و اگر چه معمر قذافی هیچ‌گاه اجازه نیافت که به تهران بیاید، اما این روابط و البته دشمنی قذافی با صدام موجب شد تا در سال‌های آغازین جنگ تحمیلی به واسطه سفرهای متعدد محسن رفیق‌دوست مسئول تدارکات و بعداً وزیر سپاه به لیبی، قذافی مقدار متنابهی سلاح به ایران تقدیم کند.<sup>۲۸</sup>

از سوی دیگر با کم‌کاری دست‌اندرکاران سیاست خارجی پرونده امام موسی صدر از دستور کار خارج شد که البته با شهادت شهید چمران و نظرات خاص دفتر امام خمینی با حضور افرادی مانند محمدحسین شریعتی<sup>۲۹</sup> معروف به شیخ‌الشریعه که قذافی را رهبر جهان

۲۷. اجلاس آینده خلق عرب در تهران برگزار می‌شود، روزنامه بامداد، ۲۸ آبان ۱۳۵۸، ص ۱۲.

۲۸. محسن رفیق‌دوست درباره کمک‌های نظامی قذافی به ایران در ابتدای جنگ تحمیلی می‌گوید: وقتی جنگ شروع شد و سپاه برحسب وظیفه دوم خودش وارد جنگ شد و من هم از اول تشکیل سپاه مسئول تدارکات بودم، احساس وظیفه کردم که سپاه دست خالی را تجهیز کنیم. بلافاصله رفتم لیبی و چندین بار مقادیر زیادی مهمات و امکانات جنگی از لیبی وارد ایران کردم. خیلی تجهیزات و مهمات از لیبی وارد ایران کردیم. نیروی دریایی رژیم شاه با نیروی دریایی لیبی زمان ادریس سنوسی کاملاً مشابه هم بود. بعد از اینکه در لیبی کودتا شده بود، سیستم ارتش لیبی روسی شده بود و ناوهای آمریکایی را گذاشته بودند کنار و همین شناسی شد برای ما و برای تجهیز ارتش ایران. یک بار یک کشتی قطعات یدکی ناوها را از لیبی بار زدیم برای ایران. در سفر اول به لیبی من ۳ تا کشتی اسلحه و مهمات مجانی از لیبی به ایران آوردم. تنها کشوری که به ما اسلحه و مهمات هبه می‌کرد لیبی بود. ۸۰۰ میلیون دلار با حدس و محاسبه من، لیبی به ما اسلحه و مهمات رایگان داد. موشک‌ها و ضد هوایی‌هایی را که لیبی به ما داد، شاید ارزش آن از نظر دلاری ۲۰۰، ۳۰۰ میلیون دلار بود، اما اگر لیبی به ما کمک نمی‌کرد، ما آن موشک‌ها و ضد هوایی‌ها را با ۳۰ میلیارد دلار هم نمی‌توانستیم خریداری کنیم. قذافی از ابتدای روی کار آمدن و کودتا در لیبی، داعیه این را داشت که بتواند روزگاری رهبر دنیای عرب بشود. در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران می‌خواست خودش را نشان بدهد و بگوید من می‌توانم عامل مؤثری در مسائل باشم. او معتقد بود که صدام آمریکایی است و باید به ایرانی که آمریکا را از ایران بیرون کرده کمک بشود. نسبت به انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) هم نظر مساعدی داشت. او اولین فردی بود که از تهران به عنوان «ام القرائی جهان اسلام» نام برد. قبل از جنگ، در یک سخنرانی این لقب را به تهران داد. با آل سعود هم بد بود. در آن سخنرانی گفته بود که اگر به جای حکومت آل سعود یک حکومت دیگر بود، می‌توانستیم از مکه به عنوان ام‌القرای جهان اسلام نام ببریم، اما چون مکه تحت اشغال سعودی‌هاست، نمی‌توانیم لقب ام‌القری به مکه بدهیم و امروز تهران «ام القری جهان اسلام» است.

۲۹. محمدحسین جعفری، مشهور به محمد حسین شریعتی اردستانی، معروف به شیخ‌الشریعه در سال ۱۳۲۸ در روستای فران اصفهان متولد شد. او در دوران حضور امام خمینی در نجف به سر می‌برد و رابطه خوبی با سیداحمد خمینی، شهید محمد منتظری و سیدمهدی هاشمی داشت. شیخ‌الشریعه پس از پیروز یافتن انقلاب اسلامی به دفتر امام خمینی رفت و در سال ۶۴ با انتصاب محتشمی‌پور به وزارت کشور، معاونت پارلمانی این وزارت‌خانه شد و عملاً نفر اول این وزارت‌خانه محسوب می‌شد. پس از رحلت امام خمینی، شیخ‌الشریعه به دفتر حفظ و نشر آثار امام خمینی پیوست و همواره نقشی در پرده در جریان چپ داشت. او سرانجام در آذرماه ۱۳۹۰ در تهران درگذشت. مهدی هاشمی در بخشی از اعترافات خود درباره شیخ‌الشریعه

اسلام می دانستند، این مسئله طبیعی می نمود. اکبر هاشمی رفسنجانی به عنوان یکی از مهم ترین تصمیم گیران سیاست خارجی در دهه های ۶۰ و ۷۰ نیز رابطه ای نزدیک با معمر قذافی داشت به گونه ای که فرزندان او به دعوت شخصی فرزندان قذافی به لیبی سفر می کردند.

---

می گوید: «زمانی که با آقای شریعتی (محمدحسین شریعتی) و عطریانفر ما رفیق بودیم و نزدیک بودیم با توجه به اینکه خوب عطریانفر رابطه مستمر با جواد قدیری داشت و آقای شریعتی هم می دانست و بعدها که به ما منتقل کرد ما هم در مقابل او موضعی نگرفتیم و ما تقریباً تأیید ضمنی می کردیم این رابطه را... که ما یک سلسله ارتباطی ولو ضعیف هم باشد؛ این ارتباطات را حفظ کنیم به عنوان یک کانال یدکی با آن نیروهای خارج از کشور و اینها که به تصور ما از طریق آقای شریعتی و خود عطریانفر که با آن جواد قدیری ارتباط داشتند این محفوظ ماند.» جواد قدیری از نفوذی های سازمان مجاهدین خلق در دستگاه های امنیتی در سالهای ۵۸-۶۰ بود که پس از ترور ۶ تیر آیت الله خامنه ای به طرز مشکوکی متواری شد. البته دور از ذهن نیست مهدی هاشمی به خاطر کینه ای که از سیداحمد خمینی به دل گرفته بود و رابطه نزدیک شیخ الشریعه و سیداحمد خمینی این اظهارات را علیه او داشته است؛ هرچند رابطه نزدیک شیخ الشریعه و جواد قدیری تا سال ۶۰ انکار نشدنی است.

فصل شانزدهم

**قائم مقام ناخلف**

یکی از اسرار زندگی کوتاه شهید محمد منتظری، ارتباط او با مهدی هاشمی است. آیت‌الله منتظری در آخرین مکتوبات برای نجات مهدی هاشمی از اعدام، او را هم‌پایه شهید محمد منتظری خوانده بود و عملاً در سال‌های ابتدایی دهه ۶۰ مهدی هاشمی ادامه‌دهنده راه شهید منتظری خوانده می‌شد.

### مهدی هاشمی کیست؟

مهدی هاشمی فرزند سید محمد، در سال ۱۳۲۳ در شهر اصفهان و در خانواده‌ای مذهبی و روحانی به دنیا آمد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در «مدرسه جلالی» و بنا به اصرار پدرش راهی حوزه علمیه «جده بزرگ» شد و پس از شش سال تحصیل در حوزه علمیه اصفهان، به دعوت برادرش هادی که در قم سکونت داشت رهسپار این شهر شد و ادامه تحصیلات خود را در مدرسه حجتیه پی گرفت.

حضور مهدی هاشمی در قم، مقارن با آغاز نهضت روحانیت و اوج‌گیری آن در سال ۱۳۴۲ بود. نهضت ۱۵ خرداد فضایی سیاسی اجتماعی به وجود آورد که حوزه‌های علمیه را نسبت به مسایل سیاسی حاکم بر ایران و جهان توجه بیشتری داد. مهدی هاشمی نیز در این دوره و با روحیات خاص خود به موازات فعالیت‌های جاری حوزه، به بررسی نهضت‌ها و انقلاب‌های گذشته و حال جهان پرداخت. مطالعات وی که به دور از منابع اسلامی و با تمرکز در منابع و مآخذ سیاسی، تاریخی و اجتماعی غربی بود، شکل خاصی به شخصیت فکری و سیاسی وی بخشید. وی که در سال ۱۳۴۶ به اتهام تکثیر و پخش اعلامیه توسط ساواک دستگیر شده بود، پس از سپردن تعهد از زندان آزاد گردید، ولی در اواخر همان سال مجدداً دستگیر و برای خدمت سربازی به جهرم اعزام شد. مهدی هاشمی در این دوره از طریق مجموعه ضداطلاعات ارتش، دعوت به همکاری و پس از پذیرفتن و دادن تعهد همکاری، از جهرم به مرکز منتقل و سمت نویسندگی دادرسی کل ژاندارمری به او واگذار شد.

مهدی هاشمی در مورد تعهد دادن به رکن ۲ (ضد اطلاعات) ارتش چنین می‌گوید:

«زمانی که در خدمت، ضداطلاعات ارتش از من تعهد گرفت که اگر از افکار سیاسی دست برداری، در پرونده دادگاه نظامی به تو کمک خواهیم کرد، من نیز تعهد دادم و آنان نیز کمک کردند و در آن پرونده تبرئه شدم.»<sup>۱</sup>

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مهدی هاشمی، ج ۵، صص ۱۲۵-۱۲۴.

فصل شانزدهم: قائم مقام ناخلف □

ارتباط و همکاری مهدی هاشمی با رکن ۲ ارتش تا آخر سربازی ادامه یافت و پس از آن ساواک اصفهان کوشید تا مهدی هاشمی را تحت کنترل اطلاعاتی داشته باشد. مهدی هاشمی خود در این باره می‌گوید:

«رضوی از من خواسته بود چنانچه از محمد منتظری سرنخی پیدا و یا از رفت و آمد آیت‌الله منتظری اطلاع حاصل کردی به ما اطلاع بدهی که یک بار که آیت‌الله منتظری یک نصف روز برای استراحت به منزل آمده بودند، به آنان گفتم.»<sup>۲</sup>

در گزارشی از مأموران ساواک وضعیت مهدی هاشمی این چنین تشریح می‌شود:

«با تحقیقاتی که به عمل آمد سید مهدی هاشمی پس از انجام خدمت سربازی و آگاه شدن از اوضاع اجتماعی مملکت، روی منبر علاوه بر آنکه مطالبی برخلاف امنیت مملکت یا مصالح آن عنوان نموده، اغلب در اطراف انقلاب سفید شاه و مردم و اثرات آن و همچنین اشرافیت در مملکت صحبت و در خاتمه با بیان استقلال مملکت صراحتاً به شاهنشاه آریامهر و خاندان جلیل سلطنت دعا نموده است.»<sup>۳</sup>

مهدی هاشمی همچنین در اصفهان با واسطه‌ای در جلسات محمدجواد غروی اصفهانی وارد شد و با تأثیرپذیری شدید از این شخص که دارای نظرات «شاذی» در ارتباط با مکتب تشیع بود، به تأسیس گروه امر به معروف و نهی از منکر موسوم به «هدفی‌ها» اقدام و با اقدامات سلبی سعی در ایجاد جریان دینی جدید در منطقه قهدریجان و دیگر شهرهای کشور کرد.

وی در ارتباط با چگونگی آشنایی و ورود به جلسات غروی چنین می‌گوید:

«در کنار این مسئله گرایش ما به آقای غروی، همان سال‌های اول مبارزات آن هم بی‌اثر نبود، چون که ایشان هم در حوزه علمیه اصفهان بر اثر یک سری نظریات و برداشت‌هایی که از اسلام داشت که بعضی نظرشان بوده و بعضی بعدها معلوم شد که انحرافی بوده، نا به اینها

۲. همان، ص ۳۳۱.

۳. بن‌بست، کتاب سوم، مهدی هاشمی مظهر خشونت، ناشر اداره کل اطلاعات استان اصفهان، زمستان ۱۳۷۹، ص ۱۱۸؛ مهدی هاشمی خود در باره این ارتباط و ایجاد این تصور در ساواک اظهار می‌دارد: فکر می‌کردم نشان دادن نرمش می‌تواند حساسیت را کم کند، ولی این رابطه ضعیف با ساواک تبدیل شد به رابطه با شخصی به نام میرلوحی که بعداً فهمیدم ساواک وی را برای ارتباط با من تعیین کرده بود. در اثر ارتباط با میرلوحی با رضوی باز پرس معدوم ساواک رابطه پیدا کردم و چندین جلسه در منزلش یا در منزل میرلوحی نشستیم و راجع به مسائل کشور صحبت کردیم. به دنبال رابطه با ساواک من سعی کردم مخالفت‌های محلی که از سوی ارباب‌ها و خوانین با حرکت ما می‌شدند نام‌نگاری به ساواک بنویسم و این‌گونه قلمداد کنم که ما طرفدار انقلاب سفید هستیم و آنان مخالف انقلاب سفیدند. در رابطه با همان تصور خامی که از برخورد ساواک داشتیم به بعضی از دوستان محلی سفارش کردم بروند عضو حزب رستاخیز شوند و روزنامه رستاخیز را در محل توزیع می‌کردند. در همین رابطه و برای مطمئن ساختن ساواک و جلب نظر آنان در آخر یکی از نوار سخنرانی‌هایم یک دعا به خانواده سلطنتی کرد و برای آنها فرستادم.

گرایش پیدا کردیم و علت گرایش هم دقیقاً این بود که ما در مسایل مبارزات خود در اصفهان یعنی پخش اعلامیه، یک سری دوستانی داشتیم که آنها مریدان آقای غروی بودند. بعد هم به جلسات ایشان کشیده شدیم و در آن جلسات احساس کردیم که حرف‌های جدیدی از اسلام و قرآن و اینها می‌شنویم که با منطق مبارزاتی ما هم انطباق داشت. این بود که ما این گرایش مان به تدریج محکم‌تر شد تا آنجا که از نزدیک با آقای غروی در تماس قرار گرفتیم.<sup>۴</sup> مهدی هاشمی در مورد نوع تفکر شاذ برگرفته از محمدجواد غروی در جهت تفکر التقاطی خود چنین می‌گوید:

«ایمان و اعتقاد به افکار و اندیشه‌های آقای غروی در اصفهان که برداشت‌ها و استنباط‌های شاذی از اسلام داشت و از سوی دیگر تأثیرگذاری الگویی نظیر انقلاب مصر و چین و ویتنام، نقطه کج‌اندیشی ولو به صورت ضعیف را در من منعقد کرد... در آن زمان تبعدها و پاک‌منشی‌ها بسیار سقوط کرده و بدبینی به دعا و گریه و روضه اباعبدالله الحسین (ع) و فاصله گرفتن با اسلام و فقه سنتی و روحانیون سنتی (اصیل) و از آن طرف گرایش به استدلال و تعقل محض و ارائه بینش‌های مدرن اسلامی از آیات و روایات و جستجوی دلیل برای مبارزات مسلحانه و کار تشکیلاتی به صورت یک جو عمومی در آمده بود. بیماری التقاط و برداشت‌های سطحی از قرآن و روایات، اساس حرکت فکری مان شده بود. در آن شرایط روش‌هایی را در بحث‌های خود می‌پذیرفتیم که نام آن امروز التقاط است.»<sup>۵</sup> باید این نکته را تصریح کرد که در همان زمانی که مهدی هاشمی، غروی را به عنوان استاد خود برگزید، امام خمینی (ره) «حضور در مجالس و محافل او را حرام شمرد و به فتوای علما و مراجع دیگر اصیل شیعه، مصداق ضال و مضل» بود.<sup>۶</sup>

البته فعالیت‌های مهدی هاشمی در همین جا به پایان نمی‌رسد؛ بلکه با توجه به مطالعاتی که از کتب اندیشمندان غربی داشت، این ملغمه از مباحث انحرافی خود را حالت شرعی و دینی می‌داد: «یک سلسله ذهنیت‌هایی، نظریاتی به طور پیش ساخته یا پیشداوری‌هایی در ذهنم بروز می‌کرد، پیدا شد؛ بعداً می‌رفتم سراغ اسلام و آیات و اخبار و اینها برای اینکه تأییدی بر نظریات پیش ساخته خودم پیدا بکنم که در مقوله‌هایی مثل خشونت فرض کنید، خشونت چقدر اصل است و چقدر ضرورت دارد و بعد هم برای اینکه حقانیت این اصل و این باور فکری را تأیید

۴. بن‌بست، کتاب اول، مهدی هاشمی ریشه‌های انحراف، ناشر اداره کل اطلاعات استان اصفهان، زمستان ۱۳۷۷، ص ۴۵.

۵. همان جا.

۶. همان، ص ۴۱.



فصل شانزدهم: قائم مقام ناخلف □

بکنم می‌رفتم سراغ یک سری آیات قرآن و آن آیات را هم باز به یک روش سطحی تفسیر به خشونت می‌کردم یا روایات یا حوادثی را در تاریخ صدر اول وجود داشت. روی هم رفته در یک سلسله مسایل فکری، اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی ما یک سری ذهنیت‌هایی برایمان عارض می‌شد که این ذهنیت‌ها با حق و مطلق فرض می‌کردیم بدون اینکه احتمال بدهیم که ما در این تصور دچار گمراهی و اشتباهی شدیم و می‌رفتیم سراغ اسلام و منابع اسلامی و مبانی اسلامی و تأییدی و توثیقی برای آن ذهنیت‌های خودمان پیدا می‌کردیم»<sup>۷</sup>

مهدی هاشمی خلاصه‌ای از تفکر التقاطی و سیال خود را در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۵۵/۱۰/۲۹

چنین واگویی می‌کند:

«تاریخ با همه فراموشکاری‌ها که دارد، داستان گالیله و مسلم بن عقیل [را] که آن یکی در غرب و این شرق، قربانی و سوسه‌های کلیسا و مسجد شدند، به یاد دارد. در این میان نقش زانی شیردل هم چون ژاندارک فرانسوی و زینب قهرمان که سیمای کبود شرق و غرب را به دلاوری‌های خود آراسته‌اند از همه گویاتر است.»

مهدی هاشمی با این نوع تفکر اقدام به تأسیس تشکیلاتی در اصفهان می‌کند تا مباحث التقاطی خود را با توجه به نظریه‌ای که از اسلام برای خود دارد، در سطح جامعه جاری کند. او عضوگیری را از سخنرانی در جلسات عمومی و همچنین تشکیل جلسات خصوصی صورت می‌داد. خود او در این مورد می‌نویسد:

«در شهر قهدریجان به غیر از جلسات علنی که در سطح مسجد انجام می‌گرفت چند نوع جلسات تربیتی وجود داشت: نوع اول؛ در مورد بزرگسالان بی‌سواد که حسب نظام تعاملی روستایی در قبیله‌های مختلف بودند... نوع دوم؛ جلسات بزرگسالان با سواد بودند که در اول امر، خود من یک جلسه آن را اداره می‌کردم و اکثر اعضای آن از دبیرستان‌ها بودند. یک جلسه دیگر نیز خود من داشتم که اعضای مسئولین حوزه‌های دانش‌آموزان بودند که هر یک از آنان بیست الی سی نفر از بچه‌های دبستانی را تربیت می‌کرد. نوع سوم؛ جلسات دانش‌آموزی بود که علاوه بر این مسئولین‌شان با خود من جلسه توجیهی داشتند. بین خودشان نیز جلسه هماهنگی وجود داشت که نحوه جذب و پذیرش دانش‌آموزان را بحث می‌کردند.»<sup>۸</sup>

وی همچنین از دیگر جلسات و فعالیت‌های خود در خصوص کادرسازی و ایجاد هسته‌های

۷. همان، ص ۸۹

۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مهدی هاشمی، ج ۲، ص ۱۲.

مختلف فکری و عملیاتی یاد می‌کند:

۱. جلسات سخنرانی و تفسیر قرآن و نهج البلاغه، ۲. جلسات فامیلی [با آقای منتظری] و ۳.

جلسات فرهنگی - مقاله‌نویسی و تحلیل سیاسی که خودم عهده‌دار آن بودم.<sup>۹</sup>

اعضای تشکیلات به‌نوعی مرید مهدی هاشمی می‌شدند و متأثر از بیان قوی او، نسبت به این شخص تعصب پیدا می‌کردند، چون او کار خود را اغلب در میان بیسوادان و جوانان انجام می‌داد. خود او در این مورد می‌گوید:

«آن سال‌های اول به اصطلاح مبارزات و همچنین بعد، هنگامی که ما رفتیم در منطقه قهدریجان و مستقر شدیم، بیشتر منبر می‌رفتیم و نظریه ابراز می‌کردیم، یادم هست که از طرف مثلاً روحانیون خود محل یا کلاً روحانیت اصفهان در جلسات بحث و مناظره و یا جلسات منبر و ای‌ها نظریات مخالف ابراز می‌شد... علاوه بر این که پرخاشگری شدیدی به آنها می‌کردیم... به آنها در دفاع از نظر خودمان تعصب داشتیم که همین باعث شد که دوستان ما و پیروان نظریه ما مثل ما همان رنگ را به خودشان بگیرند.»<sup>۱۰</sup>

مهدی هاشمی به‌جز طرح نظرات خود در جلسات عمومی، یک جلسه خصوصی عملیاتی هم به نام «هسته امر به معروف و نهی از منکر» تشکیل داده بود. این هسته به اضافه مریدان و پیروان دیگر وی موسوم به «هدفی‌ها» شدند. او در اعترافش به هسته مذکور چنین می‌گوید:

«در جلسه‌ای با یکی بحث می‌کردیم، وسط جلسه آن طرف پا شد و رفت - توی یک باغی بودیم و گفت که این جلسه شما بوی خون می‌دهد. این حرف‌هایی که تو می‌زنی، بوی خون می‌دهد. من می‌ترسم و پا شد و رفت بیرون.»<sup>۱۱</sup>

او در روش فعالیت و مخفی‌کاری این هسته چنین می‌گوید:

«در روش مخفی‌کاری، کتاب‌های مجاهدین خلق (منافقین) و اینها در دسترس همه بود.

روش‌های صد در صد اسلامی نبود که منزله باشد مثلاً یک مخلوط آغشته‌ای هکذا»<sup>۱۲</sup>

البته تأثیرپذیری مهدی هاشمی از افکار چپ حاکم بر سازمان مجاهدین خلق، تنها در زمینه مخفی‌کاری نبود. مهندس رجبعلی طاهری که مدتی را در زندان با مهدی هاشمی هم‌نشین بود، در مورد تأثیرپذیری شدید وی از سازمان مجاهدین خلق می‌گوید:

۹. همان، ج ۱، ص ۹۹.

۱۰. بن‌بست، کتاب اول، مهدی هاشمی ریشه‌های انحراف، ناشر اداره کل اطلاعات استان اصفهان، زمستان ۱۳۷۷، ص ۱۵۵.

۱۱. همان، ص ۱۷۲.

۱۲. همان، ص ۷۰.

فصل شانزدهم: قائم مقام ناخلف □

«افکار و عقاید سید مهدی هاشمی شباهت زیادی با آرا و اندیشه‌های مجاهدین خلق داشت و چون از نزدیک ایشان را می‌دیدیم، به‌خوبی می‌توانستیم نسبت به محتوای ذهنی او و همفکرانش واقف شویم. سید مهدی هاشمی مانند مجاهدین خلق می‌اندیشید و برخلاف اصل مورد قبول ما که عدم ائتلاف با گروه‌های غیر مذهبی و اتکا به حرکت روحانیت اصیل شیعه بود، او به هیچ وجه روحانیون را قبول نداشت و علاوه بر آن به صحیح بودن راه مجاهدین خلق نیز اعتقاد داشت.»<sup>۱۳</sup>

مهدی هاشمی در اعترافاتش در مورد نوع انتخاب پایگاه برای فعالیت با توجه به نزدیکی فامیلی به آقای منتظری چنین می‌نویسد:

«این هم آمده بود در شناسایی هایمان [دخیل شده بود] که مثلاً در دراز مدت معتقد بودیم که [اگر] یک وقتی پایگاهی در آن منطقه تأسیس شد و نیروهایی تربیت شدند، باید پایگاه‌های مشابهی مثلاً در سه استان اصفهان و فارس و چهارمحال بختیاری به وجود آیند و ما بیشتر این کار را کرده بودیم...»<sup>۱۴</sup>

پایگاه اصلی مهدی هاشمی، قهدریجان بود و او دید خاص خود را نسبت به اسلام در جلسات خصوصی «هدفی‌ها» القامی کرد:

«افراط در برداشت از اسلام و قرآن و روایات به خصوص در مسایل قهرآمیزی مانند جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و خشونت‌گرایی در سخنرانی‌ها و جلسات خصوصی‌ام به‌خوبی نمایان بود و به‌خصوص در روستای ما که از قدیم سرزمین خشونت بود، رنگ مذهبی به خود گرفت.»<sup>۱۵</sup>

وی موضوع مبارزاتی اعضای باند خود را در شرایط اوج مبارزات مردمی امام خمینی که محمدرضا پهلوی را مستقیماً هدف گرفته بودند، چنین بیان می‌کند:

«در زمانی که قبل از انقلاب در منطقه قهدریجان بودیم، مفاسد اخلاقی را مهم می‌کردیم. مبارزه با مفاسد اخلاقی را نمی‌توانستیم ببینیم. مفاسد اخلاقی همان منطقه را مطلق می‌کردیم و هکذا. روش مبارزه با مفاسد اخلاقی به اندازه‌ای مطلق می‌شد که انسان از فکر مبارزه با رژیم انصراف حاصل می‌کرد.»<sup>۱۶</sup>

۱۳. خاطرات رجبعلی طاهری، تهران؛ انتشارات سوره‌مهر، چاپ اول ۱۳۷۵، ص ۱۰۴.

۱۴. بن‌یست، کتاب اول، مهدی هاشمی ریشه‌های انحراف، ناشر اداره کل اطلاعات استان اصفهان، زمستان ۱۳۷۷، ص ۶۸.

۱۵. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مهدی هاشمی، ج ۷، ص ۵.

۱۶. بن‌یست، کتاب اول، مهدی هاشمی ریشه‌های انحراف، ناشر اداره کل اطلاعات استان اصفهان، زمستان ۱۳۷۷، ص ۹۷.

انگیزه این روح خشونت‌طلبی را هم مهدی هاشمی چنین بیان می‌کند:

«۱. تکیه‌گاه استدلال حکم شرعی ظواهر اسلام و آیات و روایت، مقوله فکری با رشد نفسانی. ۲. مبتنی ساختن سازمان مبارزات بر اصولی که خشونت لازمه آن است. مقوله نفسانی با ریشه فکری ۳. اصل شدن احساسات در مقابل تعقل و اندیشه، مقوله نفسانی. ۴. توسعه بخشیدن به قلمرو نفوذ و حاکمیت و تحکیم آن در منطقه»<sup>۱۷</sup>

موارد فوق‌الذکر سبب شده بود که اعضای باند، خشونت را سرلوحه همه فعالیت‌های خود در «امر به معروف و نهی از منکر» را در موضوع مفساد اخلاقی خلاصه کنند. یکی از اعضای باند در این مورد می‌گوید:

«... ضمناً در درس‌های نهج‌البلاغه آیت‌الله العظمی منتظری هم این مورد امر به معروف آمده

است که حتی می‌توان سبلی به او زد که کار خلاف نکند»<sup>۱۸</sup>

روح خشونت‌طلبی و اقدام سبلی و حذفی در باند مهدی هاشمی جزو قواعد هسته عملیاتی بود و اگر کسی از چهارچوب تشکیلات خارج می‌شد، باید حذف می‌گردید که از جمله آن می‌توان از قتل رمضان مهدی‌زاده توسط دیگر اعضای باند یاد کرد. بدین صورت مهدی هاشمی با اعمال خشونت بار خود با چندین فقره قتل، ترور، تهدید، ضرب و شتم باعث ایجاد رعب و وحشت در منطقه اصفهان شده بود.

خود او در این مورد چنین می‌گوید:

«... روحیه قدرت‌طلبی در آن روزها در من رشد می‌کرد. به تصور من قه‌دریجان یک دژ و

قلعه تسخیر شده‌ای بود که هیچ‌کس نباید در آن برخلاف اندیشه‌های من حرکت کند و لذا

مخالفین حرکت خود را از صحنه خارج می‌ساختم»<sup>۱۹</sup>

قتل‌ها و اقدامات خلاف شرع باند مهدی هاشمی تا تألیف و نشر کتاب «شهید جاوید» توسط صالحی نجف‌آبادی در سال ۱۳۴۹ ادامه داشت. این کتاب نقطه عطفی در فعالیت‌های باند مهدی هاشمی بود.<sup>۲۰</sup>

صالحی نجف‌آبادی در این کتاب ابتدا هدف امام حسین (ع) از قیام عاشورا را تشکیل

۱۷. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مهدی هاشمی، ج ۹، ص ۴۷.

۱۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده حسین احمدی، ج ۳، ص ۲۵.

۱۹. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مهدی هاشمی ج ۹، ص ۱۰.

۲۰. نخستین بخش‌های کتاب شهید جاوید در سال ۱۳۴۷ در سال‌نامه معارف جعفری چاپ شد. اندکی بعد این تحقیقات صالحی نجف‌آبادی ابتدا با عنوان مرد صلح و دفاع خونین و سپس با عنوان شهید جاوید چاپ شد.

## فصل شانزدهم: قائم مقام ناخلف □

حکومت اسلامی ذکر کرده و در مرحله دوم گفته بود که امام (ع) به شهادت خود و اصحاب‌شان علم نداشتند. وی با توجه به فعالیت‌هایی که در زمینه «غلو» انجام داده بود، معتقد بود که بدون آن بحث، نکته اول که هدف گرفتن حکومت برای نهضت عاشورا باشد، قابل اثبات نیست، زیرا قابل تصور نیست کسی دنبال گرفتن حکومت باشد و همزمان بداند که کشته می‌شود.<sup>۲۱</sup> بلافاصله پس از انتشار این کتاب، آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله منتظری تقریظی بر این کتاب نوشتند. البته آیت‌الله مشکینی پس از مدت کوتاهی و با تأمل بیشتر در این کتاب تأیید خود را پس گرفت و تنها تأییدیه از سوی آیت‌الله منتظری ماند. از یک طرف آیت‌الله منتظری جزو انقلابیون و از طرفداران مهم حضرت امام (ره) بود و از سوی دیگر مخالفت‌های فراوانی از سوی علمایی چون آیت‌الله العظمی گلپایگانی<sup>۲۲</sup>، آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، آیت‌الله صافی گلپایگانی، علامه طباطبایی، آیت‌الله فاضل لنکرانی، آیت‌الله رفیعی قزوینی، مرحوم اشراقی و... در زمینه «علم امام» صورت گرفت.

آیت‌الله مسعودی خمینی در خاطرات خود در مورد کتاب «شهید جاوید» می‌نویسد:

«وقتی کتاب مزبور در سیرجان به دست من رسید و برای بار نخست مطالعه کردم، به این نتیجه رسیدم که کتاب خوبی است. در همین احوال یکی از دوستان فاضل قمی به من زنگ زد و از من خواست تا نظرم را در مورد این کتاب بگویم. من هم آن را تأیید کردم. ایشان بکه خورد و گفت: توصیه می‌کنم بار دیگر این کتاب را بخوانی. من مجدداً شروع به خواندن «شهید جاوید» کردم. در همان روزها خبر جنجالی که این کتاب برانگیخته بود، به سیرجان رسید و دو تقریظ معروفی که بر این کتاب از سوی آقایان مشکینی و منتظری نوشته شده بودند، واصل شدند. آنان هم ظاهراً در این تقریظ کتاب را ستوده بودند. مخالفت برخی از علما با این کتاب آن بود که از قرار معلوم مؤلف کتاب در صدد است ثابت کند حضرت سیدالشهدا(ع) بدون اطلاع از پیامد کار، یعنی شهادت خود و اسارت اهل بیت (ع)، گام در وادی کربلا نهاده بود. منتقدان کتاب مدعی بودند که امام، عالم به منتهای کار بود. بنده وقتی برای بار دوم کتاب را خواندم پی بردم که نویسنده در صدد نفی علم امام بوده

۲۱. رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی و سیاسی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران: انتشارات خانه کتاب، چاپ چهارم ۱۳۹۱، ص ۹۳۴.

۲۲. آیت‌الله گلپایگانی درباره پیشینه این کتاب اظهار می‌دارد: صالحی چند سال قبل کتاب را آورد نزد من و اجازه چاپ خواست. من با دقت خواندم، دیدم صلاح نیست و اجازه ندادم. صالحی گفت: اگر آقای صافی گفت چاپ نکن، چاپ نمی‌کنم، ایشان هم مطالعه کرد و صلاح ندانست. ولی ناگهان شنیدم چاپ کرده. هر کس مقلد من است حرام است این کتاب را بخواند.

است. از قرار معلوم این دیدگاه با گفته‌های دکتر شریعتی منطبق بود. شریعتی هم در سخنرانی‌هایش به‌خصوص در کتاب اسلام شناسی راجع به عصمت و شفاعت و معاد چیزهایی گفته بود که خالی از اشکال نبود. برخی از افراد میان دیدگاه‌های دکتر شریعتی و شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی این اشتراک را دیده و مدعی شده بودند که این دو نفر به یک ریشه متصل‌اند... تقریظی هم که آقایان مشکینی و منتظری بر این کتاب زده بودند، در میان روحانیت اختلاف شدیدی را تولید کرد. ظاهراً آقای مشکینی بعداً از حرف خود برگشتند و چیزی در این باره نوشتند که دال بر این بود که ایشان هم در بدو امر به عمق مطلب کتاب و نفی علم امام از سوی نویسنده پی نبرده بودند.»

چاپ این کتاب و ایجاد اختلافات علمی میان علما که ابتدا در سطح خرد و در همان منطقه اصفهان بود با دخالت ساواک سبب برجسته شدن اختلاف میان طرفداران امام خمینی (ره) و آیت‌الله خویی شد. آقای طاهری خرم‌آبادی در این باره می‌گوید:

«تقریظ‌نویسی آن دو نفر بر این کتاب بهانه‌ای برای کوییدن انقلاب و راه و هدف امام شد.»<sup>۲۳</sup>  
ساواک این کتاب را بهترین فرصت در انحراف حرکت انقلاب دانست و از آن استفاده فراوانی هم برد. او از یک سو نسخه‌های کتاب شهید جاوید را توزیع می‌کرد و از سوی دیگر به ریشه‌های این کتاب دامن می‌زد.<sup>۲۴</sup>

آیت‌الله مسعودی خمینی در خاطرات خود در مورد اختلاف‌اندازی ساواک به سبب کتاب «شهید جاوید» چنین می‌گوید:

«ساواک بعد از اینکه اختلاف میان روحانیت را بر سر کتاب شهید جاوید مشاهده کرد، بسیار خشنود شد و به اختلاف دامن زد. اگر شاه و ساواک به این اختلاف دامن نزده بودند، چه بسا در همان روزهای نخست خاتمه می‌یافت، اما آنان برای فروزان‌تر کردن آتش اختلاف، عده‌ای را نزد صالحی فرستادند و او را تشویق کردند. هر روز هم روی این مسئله مانور می‌دادند. کار به جایی رسید که هنوز بعد از بیست سال که از این داستان می‌گذرد، هنوز ریشه اختلاف به قوت خود باقی است.»

البته در میان تمام این اختلافات و بهره‌مندی ساواک، در میان انقلابیون افرادی هم بودند که

۲۳. محمد رضا احمدی، خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۹۹.

۲۴. مقدم مدیرکل وقت امنیت داخلی ساواک در این باره به رئیس ساواک قم صراحتاً دستور داده بود که: «دستور فرمایید به‌نحو غیر مستقیم و به‌طور غیر محسوس، بدون این که نامبرده متوجه شود، تسهیلاتی جهت تجدید چاپ کتاب شهید جاوید را فراهم آورند.»

سعی در فرو نشانیدن اختلاف‌ها داشتند.

آیت‌الله خامنه‌ای در این مورد نوشتند:

«گرایش قوی و اصیلی نیز در میان مبارزین در آن روز وجود داشت که عبارت بود از تلاش برای فرو نشانیدن فتنه و وادار کردن طرفین دعوا به خویش‌تنداری و سکوت [موضع حضرت امام(ره)]... به عنوان نمونه من و آقای هاشمی [رفسنجانی] که هر دو با کتاب و مؤلفش میانه‌ای نداشتیم، تلاش‌های مشترکی می‌کردیم. از جمله سفرمان به قم و ملاقات من با مرحوم حاج آقا مرتضی حائری برای جلوگیری از نامه‌ای که شنیدیم قرار است ایشان بنویسد و ملاقات مشترکمان با آل طاها که از منبری‌های قم بود.»

این خویش‌تنداری و سکوت همان موضع حضرت امام(ره) بود. ایشان نتیجه این اختلافات را انحراف از خط اصیل انقلاب می‌دانستند و در سال ۱۳۵۲ در نامه‌ای خطاب به سید احمد خمینی در مورد کتاب شهید جاوید نوشتند:

«... ۵. شما در اختلافات بین طلاب و اهل منبر راجع به کتاب [شهید جاوید] و هر چیز

دیگر وارد نشوید؛ ان‌شاءالله تعالی خداوند اصلاح می‌فرماید.»<sup>۲۵</sup>

حضرت امام خمینی (ره) در جای دیگری در جمع ایرانیان مقیم خارج به تاریخ ۹ آبان ۱۳۵۷ در نوفل‌لوشاتو در باره حفظ وحدت و اجتناب از اختلاف فرمودند:

«ما دیدیم که دو سال، سه سال، - حالا هم تهمه‌اش هست - چه بساطی درست کردند برای کتاب شهید جاوید! با هم اختلافات، اهل منبر و اهل محراب و اهل بازار و اهل کذا. یکی از آن طرف کشید و یکی از آن طرف کشید و یک ماه مبارک، یک ماه محرم، و سایر ایام خودشان را صرف کردند و قوا را هدر بردن، و «اعلیحضرت» با کمال آرامش اموال این ملت را خورد و سلطه خودش را تحکیم کرد بر آنها! آقایان هم، همه متحفظند [به خاطر سپرده‌اند] که کجای کتاب شهید جاوید چی چی نوشته، کجایش چی چی نوشته، مقصودش این است، مقصودش آن است! دعوا کردند سر این مطلب و اختلافات و منبرهایی که باید صرف این بشود که این سدی را که سد برای اسلام، برای پیشرفت اسلام، برای پیشرفت مملکت است بشکنند، این سد محمدرضا شاهی را بشکنند، همه قوا صرف کتاب شهید جاوید شد و اختلافات. سر کتاب شهید جاوید! هدر دادند قوای خودشان را چند سال.»<sup>۲۶</sup>

۲۵. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۸.

۲۶. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۳۶.

امام خمینی (ره) در سخنرانی دیگری در جمع دانشجویان دانشگاه حقوق دانشگاه تهران و با موضوع ریشه انقلاب ایران، مسئولیت سنگین دانشگاه و حوزه و شگردهای ساواک، به تاریخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ در قم، فرمودند:

«یک مسئله فرعی را پیش می‌آورند که ما از مسائل اصلی غفلت کنیم. قبل از ماه رمضان می‌گفتند، «شهید جاوید» تقریباً ماه رمضان را یک دسته‌ای اشکال می‌کردند، یک دسته‌ای رفع اشکال می‌کردند؛ یک دسته‌ای فحش می‌دادند و یک دسته‌ای به این طرف فحش می‌دادند. آنها هم نشسته بودند به ریش ما می‌خندیدند که این طور ما اینها را ملعبه کردیم! تمام ماه رمضان [را] در تمام ایران سر یک کتابی که مسئله فرعی بود و هیچ اصلاً چیزی نبود، ما را منحرف می‌کردند از اینکه - آن وقت البته قدرت او [شاه] بود - که نسبت به آنها یک کلمه‌ای بگوییم.»<sup>۲۷</sup>

ایشان در جای دیگری فرمودند:

«یک قصه با یک وقت می‌بینید درست شد «شهید جاوید» آقا، این منبری، آن منبری، آن محراب، آن محراب، در سطح کشور، همه حرف‌ها شهید جاوید بود. شهید جاوید چی بود که این همه داد بکنید؟ برای چی؟ نزدیک محرم می‌شد؛ می‌دیدند اگر این قوه‌ها با هم باشند، و یک وقت نکند که توجه بکنند به گرفتاری‌های خودشان، توجه بکنند به آن که گرفتارشان کرده، شهید جاوید را پیش می‌آوردند. ما هم غافل از مسائل روز و از مسائل سیاسی، همه به جان هم می‌افتادیم.»<sup>۲۸</sup>

اما به هر ترتیب ساواک در صفحه اول بولتن داخلی خود، از قول شاه و به امضای پرویز ثابتی، چنین نوشته بود که «حداکثر بهره‌برداری تبلیغاتی، علیه طرفداران خمینی بشود.»

همچنین ساواک مرکز طی تلکسی، به تاریخ ۵۳/۲/۲۵ به اداره‌های ساواک در استان‌ها اعلام کرد:

«به حسب فرموده، حداکثر بهره‌برداری تبلیغی، از این جریان علیه طرفداران و ایادی خمینی به عمل آید و با فراهم آوردن ترتیبات لازم جنایت مذکور (قتل مرحوم شمس آبادی)، نقش عوامل خمینی در این قتل فجیع، در محافل و مجامع مذهبی، با هدایت ساواک توسط وعاظ، تشریح و در جراید محلی نیز درج گردد.»<sup>۲۹</sup>

در گزارش دیگری نیز ساواک پیرامون درگیری دو گروه طرفدار مخالف کتاب شهید جاوید

نوشته است:

۲۷. صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۰۹.

۲۸. صحیفه امام، ج ۸، ص ۵۳۳.

۲۹. محمد محمدی ری‌شهری، سنجه انصاف، قم؛ سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، چاپ اول ۱۳۸۶، ص ۳۰۴.



## فصل شانزدهم: قائم مقام ناخلف □

«به فرض آن که میان دو جناح موجود درگیری ایجاد شود، به مصلحت است که بدو دستگاه‌های انتظامی محل دخالت ننمایند و حتی به اختلافات موجود دامن بزنند تا بتوان بهره‌برداری لازم را کرد.»<sup>۳۰</sup>

در کنار فعالیت‌های ساواک در ایجاد اختلاف میان علما<sup>۳۱</sup> و انقلابیون و ایجاد انحراف در مسیر مبارزه، می‌توان از فعالیت‌های «گروه ضربت» که توسط هادی هاشمی، برادر مهدی هاشمی تشکیل شده بود، یاد کرد. مهدی هاشمی در اعترافاتش می‌نویسد:

«به تدریج با طرح «شهید جاوید» و بروز حوادثی نظیر آنچه که در منزل آیت‌الله گلپایگانی رخ داد که توسط آقای جواهری و شیخ حسن ابراهیمی هدایت می‌شد، با همدستی شیخ قدرت [علیخانی] گروه ضربت را پایه‌گذاری کرد. این گروه تعدادی از طلاب مخالف شهید جاوید مانند باستانی، شیخ حیدر جعفری (فرزند آقای گلپایگانی) را مضروب کرد و چنان نسقی از مخالفین گرفت که آن روزها به شیخ قدرت [علیخانی] لقب ژنرال قدرت داده بودند. نقش اخوی تأمین امور مالی گروه بود و نقش شیخ قدرت هدایت عملیات ضربت. به دنبال یک سلسله عملیات و اینکه در سالگرد ۱۵ خرداد با دستگیری تعدادی از طلاب فیضیه نام او در بازجویی‌ها بیان و چنین مطرح شده بود که تأمین کننده هزینه چاپ اعلامیه‌ها و مخارج خانواده زندانیان است، دستگیر و به دو سال زندان محکوم شد. آن زمان من در قهدریجان بودم.»<sup>۳۲</sup>

آتشی که از بیت آیت‌الله منتظری برمی‌خواست، منحصر به «حکاک» و «گروه ضربت» متعلق به هادی هاشمی هم نمی‌شد، بلکه گروه «هدفی‌ها»ی مهدی هاشمی برای مخالفان کتاب «شهید جاوید» در منطقه دست به اقدامات تروریستی و ایجاد رعب و وحشت زد.<sup>۳۳</sup> نهایت این امر قتل آیت‌الله شمس‌آبادی و دستگیری «طرفداران امام خمینی (ره)» و فضاسازی و استفاده سنگین ساواک از این فتنه بود.

---

۳۰. محمدمهدی امامی، زندگی‌نامه آیت‌الله العظمی گلپایگانی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۲، ص ۲۰.  
۳۱. حجت‌الاسلام والمسلمین احمد سالک در گفتگویی با نگارنده اظهار می‌داشت: «یادم هست حکاک عضو ساواک اصفهان بود و من چند بار با او درگیر شدم، خیلی آدم خبیثی بود. از اصفهان می‌رفتم به نجف آباد، آمد و در مینی بوس کنار من نشست و گفت ببین ما همه چیز داریم، قدرت داریم، شاه هست، بعد گفت این کتاب شهید جاوید را من پیش علمای حوزه‌های علمیه اصفهان بردم و با این کتاب تخم نفاقی انداختم که تا ابد اصلاح نخواهد شد؛ این تعبیر مأمور ساواک برای من بود که توانسته بود با کتاب مذکور بین علما اختلاف بیندازد.»

۳۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بازجویی‌های مهدی هاشمی، شماره بازبایی ۵۳۷۰.  
۳۳. آیت‌الله مسعودی خمینی در خاطرات خود می‌گوید: «بعید نیست که سید مهدی هاشمی و دار و دسته او هم در ادامه دامن زدن ساواک به اختلاف میان حوزویان بر سر کتاب مزبور، کار خودشان را شروع کردند و آن قتل‌ها و مسائل دیگر را به وجود آوردند.»

امام خمینی(ره) در مورد فتنه ترور آیت‌الله شمس آبادی و برنامه‌ریزی‌های ساواک برای ایجاد اختلاف فرمودند:

«بعد از آن (کتاب شهید جاوید!) دوباره یک چیز دیگری را آوردند. مرحوم «شمس آبادی»، خدا رحمتش کند، رفتند مثلاً یا کشتندش یا کشته شد. یک بساطی هم آن طور بود. یک سال هم مردم را معطل این کردند که آقای شمس آبادی را کی کشته، کی نکشته. دعوا سر یک همچو مسئله‌ای کردند و این بی‌نقشه نیست. شما خیال نکنید که همین طوری واقع شده، یک کسی را کشته و یک کسی هم چه کرده. خیر، این یک نقشه‌ای است که روی این نقشه حساب شده. آن وقتی که شما می‌خواهید اجتماع با هم پیدا کنید و آنها می‌ترسند که مبادا در این اجتماعات چه بشود، یک همچو مطلبی را پیش می‌آورند و یک قدری که کهنه می‌شود یک چیز دیگر پیش می‌آورند.»<sup>۳۴</sup>

### جنایات مهدی هاشمی بر سر کتاب شهید جاوید

پس از دستگیری سیدمهدی و همراهانش به جرم قتل آیت‌الله شمس آبادی، محمد منتظری تحصن معروف «کلیسای سنت مری» را تدارک می‌بیند. علی جنتی از همراهان محمد منتظری با اشاره به تحصن‌های کلیسای «سنت ماری» راجع به حمایت او از مهدی هاشمی چنین می‌گوید: «آن موقع در باره قتل شمس آبادی نمی‌دانستیم که داستان چیست. مدتی هم [سیدمهدی هاشمی] در زندان بود و در آن زمان روزنامه‌ها این مسئله را بسیار بزرگ کردند و هر روز در باره قتل مرموز شمس آبادی بحث و صحبت می‌کردند و مصاحبه‌هایی درباره آن انجام می‌شد. مرحوم محمد منتظری که ارتباط بیشتری با سید مهدی داشت، برایش پیغام فرستاد که این جریان به صورت جریان جنایی در حال بررسی است. اگر قضیه پیش برود قطعاً شما را اعدام می‌کنند، بهتر است شما بیاید مطرح کنید که اصلاً مسئله ما مسئله‌ی جنایی نیست و کاملاً سیاسی است و به خاطر سوابق مبارزاتی که داریم، رژیم ما را دستگیر کرده و این اتهامات را به ما بسته است. پس از رسیدن پیغام، سید مهدی از داخل زندان شروع کرد به نامه‌نگاری به مجامع حقوق بشر، سازمان عفو بین‌الملل و سایر سازمان‌هایی که آن زمان به حمایت از حقوق بشر معروف بودند. مرحوم محمد منتظری در جمع دوستان و در خارج هم گفت که ما نیز باید این جا روی این مسئله سر و صدا کنیم و جوی بسازیم که

۳۴. صحیفه امام، ج ۴، صص ۲۳۶-۲۳۷.

## فصل شانزدهم: قائم مقام ناخلف □

رژیم مجبور به عقب‌نشینی شود تا او را در داخل زندان نکشند. ناگفته نماند که من اکنون تردید دارم در این که آیا واقعاً محمد منتظری می‌دانست که او در قتل شمس‌آبادی شریک است یا نه و با علم به این که او شریک است، می‌خواست مسئله را سیاسی بکند یا این که واقعاً فکر می‌کرد که اتهام ناروایی به او زده‌اند و برای دفاع از او این کار را کرد.<sup>۳۵</sup>

نقطه لغزش شهید محمد منتظری اینجا بود که در مقطع زمانی نزدیک به پیروزی انقلاب معتقد بود که انقلاب باید «عمومی و فراگیر» شود. = و در این راستا به نزدیکی جریانات التقاطی حساسیت نشان نمی‌داد. به عنوان نمونه ابوحنیف از همراهان شهید محمد منتظری می‌گوید:

«یادم هست وقتی محمد و پدرش در پاریس بودند من دیدم بعضی از این مارکسیست‌ها دارند با آیت‌الله منتظری عکس می‌گیرند. به محمد گفتم اینها را از اطراف پدرت دور کن! گفت ابوحنیف! بگذار مبارزه فراگیر بشود.»<sup>۳۶</sup>

طبیعی است که با چنین نگاهی طرفداری از کسی مثل مهدی هاشمی نیز کاری صحیح و در راستای گستردن چتر انقلاب معنا می‌شود.

به هر روی مهدی هاشمی همچنان در زندان بود تا در اوج درگیری های انقلاب از زندان بیرون آمد و در صفوف انقلابیون جای گرفت. او به خاطر رابطه نزدیکی که با شهید محمد منتظری داشت، در حلقه اولیه تاسیس پاسا که سپاه تحت امر شهید محمد منتظری بود حضور یافت. او در اعترافاتش می‌گوید:

«پس از پیروزی انقلاب بلافاصله به تهران آمدم و در مورد راه اندازی سپاه در پاسا با مرحوم استاد [محمد منتظری] و دیگران به کار فرساینده و شبانه‌روزی مشغول شدیم و تا اواخر ۶۱ که واحد نهضت‌ها برقرار بود به‌طور مستمر در تهران بودم.»<sup>۳۷</sup>

پس از تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شهید محمد منتظری مسئولیت واحد نهضت‌های آزادی‌بخش و مهدی هاشمی نیز معاونت او را به عهده گرفت، جایگاهی که به دلیل مشغله‌های فراوان محمد منتظری رسماً در اختیار مهدی هاشمی بود. می‌توان گفت مهدی هاشمی و جریان وابسته‌اش در سایه غفلت شهید محمد منتظری و با حمایت‌های او وارد بدنه تشکیلاتی نظام و شورای عالی فرماندهی سپاه شدند. شهید محمد منتظری بی‌آن که دقت کند که مهدی هاشمی و اطرافیانش چه طرز تفکری دارند، به آنها پر و بال داد.

۳۵. سعید فخرزاده، خاطرات علی جنتی، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۲، صص ۱۵۰-۱۴۹.

۳۶. گفتگو با اصغر جمالی‌فر، ۱۹ آبان ۱۳۹۱.

۳۷. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بازجویی‌های مهدی هاشمی ج ۶، کد شماره بازبایی ۳۲۶۱.

حسین شریعتمداری از موسسان دفتر سیاسی سپاه پاسداران در باره فعالیت‌های مهدی هاشمی در بدو پیروزی انقلاب اسلامی می‌گوید:

«ما بعد از انقلاب در دفتر سیاسی سپاه که بودیم مهدی هاشمی شده بود مسئول نهضت‌های آزادی‌بخش. مرحوم شهید محمد منتظری در سپاه تردد می‌کرد و مثلاً به دفتر سیاسی می‌آمد و با هم می‌نشستیم و صحبت می‌کردیم... ایشان بیشتر کارش بیرون بود... دفتر واحد نهضت‌های آزادی‌بخش را اداره نمی‌کرد، حداقل حضورش این را نشان نمی‌داد. بعضاً می‌آمد، منتہیخیلی کم. بعضی وقت‌ها هم که می‌آمد با فرمانده سپاه صحبت می‌کرد، دفتر نهضت‌های آزادی‌بخش هم می‌رفت. طبیعی بود به خاطر روابطی که از قبل بود که به آنجاها نزدیک‌تر به نظر می‌رسید... من خودم به ایشان [مهدی هاشمی] مشکوک بودم. این شک و تردید را با دوستان هم در میان گذاشتم، از جمله با آقای محمدزاده که آن موقع عضو شورای فرماندهی بود. تقریباً هر دو نظر مشترکی داشتیم. اوج نظر ما این بود که این مسئله باید بررسی قرار شود که آیا او صلاحیت این که در جایگاه مسئولیت واحد نهضت‌های سپاه باشد دارد یا نه؟ تردید ما در شایستگی او به خاطر تردید در سوابقش بود.»<sup>۳۸</sup>

حجت الاسلام سالک نیز در باره حضور مهدی هاشمی در ستاد مرکزی سپاه پاسداران اظهار می‌دارد:

«زمانی که شهید منتظری با سید مهدی هاشمی در آن قضایا افتاد و با توجه به اطمینانی که به عنوان معاون و جانشین خودش به او داشت و او را در شورای فرماندهی سپاه که تازه تشکیل شده بود، قرار داد، برای من سؤال ایجاد شد، چون بلافاصله بعد از این اقدام ما با معضلاتی روبرو شدیم. این موضوع در آن شرایط مسئله مهمی بود که می‌بایست بدان توجه می‌شد. در واقع رابطه محمد با سید مهدی هاشمی علاوه بر رابطه نسبی، نوعی ارتباط فکری برای مبارزه با شاه بود، منتہی تفاوت‌های فاحشی بین شهید منتظری و سید مهدی هاشمی وجود داشتند که برخاسته از معیارها و اعتقادات هر یک از این دو بود. تدین، عبودیت و بندگی شهید منتظری و سید مهدی هاشمی قابل مقایسه نبودند. سید مهدی هاشمی بیشتر فعالیت‌های سیاسی می‌کرد. بارها دیده بودم شهید منتظری با توجه خاصی به نماز می‌ایستاد، ضمن اینکه نمازهای دیگران را هم دیده بودم. یک بار در تهران در خیابان شهر یور منزل مرحوم دکتر واعظی که از طرف امام به استانداری اصفهان منصوب شده بود،

۳۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با حسین شریعتمداری، شماره بازیابی ۸۳۵.

## فصل شانزدهم: قائم مقام ناخلف □

با محمد قمصری، عطریانفر، عبدالله نوری، آقای طاهری و پسرشان بودم. ضمن جریانی هنگام اذان صبح از جمله کسانی که خوابیدند، سید مهدی هاشمی بود. با این اوصاف رابطه سید مهدی هاشمی با شهید منتظری ادامه داشت و محمد هم به او مسئولیت می داد. بعدها به تدریج در جریان کارهای مختلف از هم جدا شدند.<sup>۳۹</sup>

مهدی هاشمی تا زمانی که شهید محمد منتظری در قید حیات بود، مجال چندانی برای عملی کردن منویات انحرافی خود در نهضت‌های آزادی‌بخش نیافت، ولی پس از شهادت او، به صورت فعال مایشا مسئولیت واحد نهضت‌ها را عهده‌دار شد و داریی‌های شهید در امور مربوط به نهضت‌ها در اختیار او قرار گرفتند:

«پس از شهادت مرحوم محمد، آیت‌الله منتظری فرمودند کلیه وسایل به جا مانده از او تحویل فالانی (یعنی من) شود.»<sup>۴۰</sup>

با قدرتمندتر شدن مهدی هاشمی، او در پیاده کردن نظرات خشن و رادیکالی خود که غالباً در تعارض با نظر امام در مورد صدور انقلاب بود، چنان افراط کرد که واحد نهضت‌های آزادی‌بخش در اواخر سال ۶۱ به دستور امام خمینی منحل شد.

رضا سیف‌اللهی مسئول وقت واحد اطلاعات سپاه که بعداً فرمانده سپاه منطقه اصفهان شد، در گزارشی در باره نظر امام خمینی پیرامون حضور مهدی هاشمی در مقامات ارشد سپاه پاسداران اظهار می‌دارد:

«پس از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا، فرماندهی سپاه پاسداران» نیز تغییر کرد. اولین جلسه شورای عالی سپاه با ترکیب جدید در حضور حضرت امام تشکیل شد (در سال ۱۳۶۱). در این جلسه افرادی چون شهید محلاتی، فرمانده سپاه و مسئولان واحدهای مختلف سپاه حضور داشتند. مهدی هاشمی نیز که با توصیه و حمایت کسانی چون آقای منتظری و شهید محمد منتظری مسئولیت واحد نهضت‌های سپاه را به عهده گرفته بود، در این جلسه شرکت داشت. افراد حاضر خدمت امام معرفی شدند و هر یک از مسئولان واحدها گزارشی از موضوع، شیوه کار خود و... ارائه کردند. حضرت امام گزارش‌ها را می‌شنیدند و مطالبی را می‌فرمودند. مهدی هاشمی ضمن گزارش خود، به شیوه صدور انقلاب و... اشاره کرد. حضرت امام پس از صحبت‌های مهدی هاشمی مطالبی را عنوان فرمودند که عمدتاً رد

۳۹. قدرت جذب او بسیار زیاد بود، گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین احمد سالک، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸، ص ۴۶.

۴۰. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بازجویی‌های مهدی هاشمی، ج ۳، شماره بازجویی ۳۲۵۹.

نظرات او بود. لحن حضرت امام در عدم تایید و نارضایتی از او به حدی آشکار و صریح بود که سبب تعجب همگان و ناراحتی مهدی هاشمی شد. در بخش پایانی جلسه هم، چند تن از حاضران، به منظر و ارائه گزارشی سرّی از اوضاع کشور، نزد حضرت امام ماندند. من نیز به عنوان مسئول واحد اطلاعات سپاه جزء این جمع بودم. حضرت امام فرمودند: «مواظب مهدی هاشمی باشید.»

از برخورد قاطع و در عین حال روشنگرانه حضرت امام با مهدی هاشمی، این احساس در ما شکل گرفت که از دیدگاه ایشان، مهدی هاشمی فرد سالم و قابل اعتمادی نیست. نفوذ مهدی هاشمی و همفکران او در دستگاه‌های مختلف و در پناه حمایت‌های آقای منتظری و بیت ایشان، موقعیت مستحکمی را برای او به وجود آورده بود. حتی پس از تصویب اساسنامه سپاه در مجلس شورای اسلامی، برکناری او از مسئولیت واحد نهضت‌ها با زحمت زیاد انجام شد. (در اساسنامه جدید، تشکیلاتی به نام واحد نهضت‌ها به رسمیت شناخته نشده بود.) با این همه، او از فعالیت‌های خود دست برنداشت و با اتکا و استناد به حکم آقای منتظری، کارهای خود را از طریق تشکیلاتی غیرعلنی، ادامه داد. اسناد، لوازم، وسایل، سلاح‌ها و همه امکانات واحد نهضت‌ها، توسط مهدی هاشمی و همفکران او از سپاه خارج شدند و به مراکز مورد نظر آنان انتقال یافتند. این عمل غیرقانونی، خدمت حضرت امام گزارش شد.<sup>۴۱</sup>

### واحد سر خود نهضت‌ها

پس از انحلال واحد نهضت‌ها در سپاه پاسداران، مهدی هاشمی طی حکمی از طرف آیت‌الله منتظری به عنوان نماینده ایشان در امور نهضت‌های آزادی‌بخش منصوب شد و از آن پس با استقلال بیشتری به فعالیت در سطح بین‌المللی پرداخت. عملکرد نامناسب او در نهضت‌ها و موازی‌کاری با وزارت خارجه و سپاه پاسداران به حدی بود که راه‌اندازی مجدد نهضت‌ها توسط او نارضایتی دولت را برانگیزاند. او در اعترافاتش در این باره چنین می‌گوید:

«به‌طور کلی چون بر سر مسئله نهضت‌ها نیز اختلافاتی با دولت داشتیم، مقامات وزارت خارجه و همچنین جناب آقای خامنه‌ای نیز سرخوشی با راه انداختن نهضت‌ها توسط من نداشتند.»<sup>۴۲</sup>

۴۱. محمد محمدی ری‌شهری، سنجه انصاف، قم؛ سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، چاپ اول ۱۳۸۶، صص ۴۴-۴۳.

۴۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده سیدمهدی هاشمی، ج ۳، ص ۵۲، شماره بازیابی ۳۲۵۹.

## فصل شانزدهم: قائم مقام ناخلف □

آنچه نقش کلیدی را در اقدامات او و همفکرانش در وحد نهضت‌ها دارد اعتقاد به تندروی در سیاست خارجی و مخالفت با سیاست خارجی انقلاب اسلامی و در رأس آن وزارت خارجه است. مهدی هاشمی در راستای این تفکر اقدام به فعالیت‌هایی در تقابل با سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌کند. او در بخشی از اعترافات خود می‌گوید:

«به خنثی‌گری سیاست خارجی و لوث کردن آنان اعتقاد داشتم، زیرا معتقد بودم رابطه با دولت‌ها هدف اصلی وزارت خارجه است و این سیاست را برای انقلاب جهانی منحل تشخیص داده بودم و سعی بر خنثی ساختن کار آنان در عراق، افغانستان، خلیج و... داشتم»<sup>۴۳</sup>

مهدی هاشمی بر اساس همین دیدگاه در رأس نهضت‌های آزادی‌بخش دست به اقدامات افراطی، خودسرانه و خارج از چهارچوب اندیشه‌های امام و انقلاب زد و با سازمان‌های جاسوسی و حتی با کشورهای مخالف انقلاب ارتباط گرفت و همکاری کرد. در رأس این اقدامات ارتباط سازمان یافته با لیبی قرار دارد. او در اعترافات خود علت ارتباط با لیبی را «توافقی استراتژیک بر سر مسائل بین‌المللی، مسائل خارجی و مسائل داخلی» عنوان می‌کند.<sup>۴۴</sup>

۴۳. همان جا.

۴۴. قابل ذکر است که شهید محمد منتظری نیز در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، با لیبی روابط اطلاعاتی پیچیده‌ای داشته است. علی‌رضا اسلامی از نزدیکان شهید محمد منتظری در این باره می‌گوید: در اوایل انقلاب ما از کمیته استقبال برای تسخیر مرکز اسناد ساواک که بعدها تبدیل به وزارت اطلاعات شد به آنجا رفتیم. آنجا شهرک بزرگی بود که همه اطلاعات ساواک از گروهک‌ها و احزاب در آن نگهداری می‌شد. در این شهرک بزرگ و عظیم و مدرن، ساختمان‌ها و آرشيوهای جدیدی ساخته شده بود. در حین اینکه در راهرو گشت می‌زدیم، در اتاق رئیس ساواک متوجه دفترچه‌ای شدم که در آن اسم و مشخصات تمام انقلابیون به‌طور کامل درج شده بود. به عنوان مثال آقای الف متولد چه سالی و در چه شهری است. در کدام اردوگاه‌ها و پادگان‌ها آموزش دیده است و در حال حاضر کجا و عضو چه گروه یا حزبی است. در این دفترچه نام تعدادی از چریک‌ها و پارتیزان‌های دنیا هم بود. برای من بسیار تعجب‌آور بود که چرا این اطلاعات دست اینهاست و اصلاً چگونه ساواک به این اطلاعات دست یافته است؟ بعدها با مسائلی که پیش آمد، متوجه شدم لیبی و شخص قذافی از وابستگان به سازمان سیاست. قذافی با توجه به روحیه انقلابی با این گرایش و ظاهر، سبب می‌شد مبارزان و چریک‌های جهان جذب آنجا شوند و آموزش ببینند، ولی در عین حال همه مشخصات آنها را به سازمان سیا می‌داد. از طرفی چون آن زمان ایران و لیبی با هم رابطه‌ای نداشتند، سؤال اینجا بود پس این اطلاعات چگونه به دست ساواک ایران می‌رسید؟ مشخص بود که این اطلاعات از طریق سیا به ساواک ایران داده می‌شد. به عبارتی پارتیزان‌ها درگیر بازی پیچیده‌ای می‌شدند که استکبار جهانی از این برنامه‌ها بسیار داشت. گاهی گروهک‌هایی را برای جذب مغزها و نخبه‌ها یا مبارزان ایجاد و در آنها نفوذ و از آنان اطلاعات کسب می‌کرد تا در موقع لازم علیه خودشان به کار برد، مانند سازمان مجاهدین خلق و بعضی گروه‌های دیگر. بالطبع قذافی از اشخاص دیگر هم اطلاعاتی داشت و ضمن داد و ستدهایی که با شهید منتظری می‌کرد، به شهید منتظری هم راجع به افراد دیگر اطلاعاتی می‌داد. به عنوان مثال شهید منتظری در باره سید صادق روحانی، قاسم‌لو و امیرانظام موضع‌گیری‌های زیادی داشت و اطلاعاتی را از آنها بازگو می‌کرد، در حالی که بعدها بخشی از اطلاعات امیرانظام که در لانه جاسوسی کشف، پخش و چاپ شد، از بریده‌هایی بود که در لانه جاسوسی آمریکا پیدا شد. حال سؤال اینجاست این اطلاعات پیش از آن که پخش شود، چگونه به دست شهید منتظری رسیده بود؟ اطلاعاتی از قبیل اینکه امیرانظام یهودی‌زاده و یک عامل نفوذی بوده است. در این باره می‌توان گفت به دلیل روابطی بود که با گروه‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش جهان داشت و از این نوع سازمانها اطلاعاتی را دریافت و از آن اطلاعات در افشاگری‌هایش استفاده می‌کرد. تا آنجا که دیدیم و مطلع هستیم و بعدها در طول انقلاب با گذشت زمان مشخص شد که این اطلاعات صحیح بوده‌اند.

در راستای این تفکر کانال انتقال اخبار و تحلیل‌های داخلی و خارجی به لیبی از طریق سعد مجبر<sup>۴۵</sup> سفیر لیبی در ایران برقرار شد و بعدها از طریق افراد دیگر ادامه یافت ارتباط با لیبی تنها در سطح انتقال اخبار و تحلیل‌ها و اشکالات باقی نماند.

مهدی هاشمی در این مورد می‌گوید:

«این قول را هم به ما داده بودند که بالاخره اگر شما و طیف شما به حاکمیت برسد، ما از شما حمایت صد در صد می‌کنیم.»<sup>۴۶</sup>

حسین شریعتمداری که در آن سال‌ها در دفتر سیاسی سپاه مشغول به کار بود، در این باره می‌گوید:

«با سفارت لیبی ارتباط داشتند. ارتباطشان با سفارت لیبی از نوع ارتباطی در ادامه ارتباط دیپلماتیک ایران و لیبی نبود، یعنی یک چیز جداگانه‌ای برای خودشان داشتند و اسناد و اطلاعاتی را رد و بدل می‌کردند. طبعاً این جرم تلقی می‌شد. از همان کانال با بعضی از گروه‌ها در بیرون تماس داشتند که آن گروه‌ها مشکوک بودند.»<sup>۴۷</sup>

مهدی هاشمی ارتباط با لیبی را این گونه جمع‌بندی می‌کند:

«در محور لیبی اگر بخواهیم خلاصه بکنیم باید بگویم همان دیدگاه به خاطر روابطی که از قبل بود العیاذبالله ضد حضرت امام و نظام و اعتراضات و اشکالاتی که ما داشتیم به مجموعه نظام، به همراه یک سری اخبار و جریاناتی که در هر مقطعی در تحولات داخلی به دستمان می‌رسید، اینها را به نحوی منتقل می‌کردیم و در قبالتش لیبی تعهد کرده بود که صد درصد و همه جانبه با ما همکاری کند که مسئله بحرین یکی از نمونه‌هایش بود. در مورد عراق هم این نمونه وجود داشت و هکذا در مسائل خلیج.»<sup>۴۸</sup>

نمونه‌ای از این همکاری‌ها، مرتبط کردن سازمان نصر در افغانستان با لیبی توسط مهدی هاشمی است. او برای این کار دو علت را بیان می‌کند:

«اول این که چون سازمان نصر را رادیکال‌ترین گروه‌های شیعی می‌دیدیم، آن را به عنوان محور مبارزات تقویت کردم. دوم این که لیبی برای حضور در آینده‌ی انقلاب اسلامی در

۴۵. سعد مجبر از نزدیک‌ترین اشخاص به قذافی در لیبی بود که سمت‌هایی چون سفیر لیبی در کشورهای مهمی همچون الجزایر، فرانسه و دو دوره سفارت لیبی در تهران را به عهده داده است.

۴۶. محمد محمدی ری شهری، خاطرات سیاسی، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ اول ۱۳۶۹، ص ۲۴۶.

۴۷. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با حسین شریعتمداری، شماره بازیابی ۸۸۵۳.

۴۸. محمد محمدی ری شهری، خاطرات سیاسی، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ اول ۱۳۶۹، ص ۲۷۶.



افغانستان دنبال یک کانال مطمئن بود.»

در نتیجه تقویت سازمان نصر، اختلاف و درگیری بین شیعیان افغانستان تشدید شد و آنها از ادامه مبارزه با شوروی ناتوان شدند. جعفرزاده از یاران مهدی هاشمی در نامه‌ای گلایه‌آمیز اوضاع را این گونه شرح می‌دهد:

«سه سال تمام است که در مناطق مرکزی هیچ عملیاتی از ناحیه حضرات علیه روس‌ها انجام نگرفته است و نیروهای خوب هم که خود را برای رویارویی با قوای ملحد روس مجهز و آماده می‌کردند، اینها غافلگیرانه به آنها حمله می‌کردند و مانع تشدید جنگ علیه روس‌ها توسط نیروهای خوب می‌شدند.»<sup>۴۹</sup>

این گونه اقدامات مهدی هاشمی آن قدر شدت گرفتند که در سال‌های ۶۴، ۶۵ در افغانستان بین طرفداران مهدی هاشمی و طرفداران انقلاب اسلامی درگیری‌هایی رخ دادند و عده‌ای کشته شدند. مهدی هاشمی در این مورد می‌گوید:

«چون سازمان نصر را رادیکال‌ترین گروه‌های شیعی می‌دیدیم، آن را به عنوان محور مبارزات تقویت کردیم، در نتیجه بخش وسیعی از مردم و گروه‌ها فاصله گرفتند و اختلافات شروع شد... او نیز با اکیپ‌های تشکیلات نصر چند فقره ترور از خوانین و مالکین مزدور منطقه عملی ساخت و در نتیجه تحریکات شروع و در حوادث آن سال تعدادی تلف شدند... در افغانستان مبارزه با اشغالگران روس هدف اصلی و مبارزه با بعضی از آخوندهای ساکت و مالکین یک هدف فرعی است، منتهی این هدف فرعی در یک مقطع هدف اصلی شد، به طوری که مثلاً بخش عظیمی از مبارزان افغانستان همشان مصروف به مبارزه با خوانین و آخوند شد.»

طبق اعترافات مهدی هاشمی، ارتباط سازمان نصر با لیبی از طریق نهضت‌ها صورت می‌گرفت. نتیجه این ارتباط تقویت سازمان نصر توسط لیبی و وقوع درگیری بین شیعیان افغانستان بود که حدود سه هزار نفر کشته برجای گذاشت، اما نکته قابل توجه این است که در آن مقطع زمانی هیچ کس حتی آیت‌الله منتظری نیز از اینکه سازمان نصر توسط «نهضت‌های آزادی بخش» به ریاست مهدی هاشمی با لیبی مرتبط شد، خبر ندارد. از سوی دیگر سید مهدی و نهضت‌ها با وارونه نشان دادن حقایق در آن زمان، این گونه القای می‌کنند که درگیری بین شیعیان افغانستان نتیجه اقدامات دولت جمهوری اسلامی و خصوصاً وزارت خارجه است و با شایعات

۴۹. محمد محمدی ری‌شهری، سنجه انصاف، قم؛ سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، چاپ اول ۱۳۸۶، ص ۳۱۱.

□ تأسیس نهادهای امنیتی در جمهوری اسلامی

و اقدامات مختلف این امر را دامن می‌زنند.

به عنوان نمونه مهدی هاشمی در آخرین گزارش کار خود از نهضت‌ها به آیت‌الله منتظری

چنین می‌نویسد:

«همان گونه که حضرت تعالی در جریان بوده‌اید، دست‌های فتنه‌گر شرق و غرب و ساده‌لوحی گروه‌ها، جنگ خانمان‌سوز داخلی را بین شیعه و شیعه راه انداخت که در طول سه سال گذشته بیش از سه هزار نفر جوان شیعه کشته شدند تا این که به دستور حضرت تعالی هیئتی بلندپایه از علمای افغانستان به سرپرستی آقای جواهری به عنوان حاکم شرع به افغانستان رفت و در طول چند ماه فعالیت طاقت‌فرسا با همه خطرات جانی که در برداشت، موج خونریزی را متوقف و حالت تفاهم و صلح را در مناطق شیعه‌نشین افغانستان برقرار ساخت. البته ایادی دشمن همواره به فتنه‌گری مشغولند و بیم آن می‌رود که اگر اقدامات دیگری صورت نگیرد، مجدداً آتش جنگ‌های داخلی را مشتعل سازند.»<sup>۵۰</sup>

آیت‌الله منتظری نیز با توجه به این گزارش و آدرس غلط، در یکی از نامه‌های اعتراضی خود به امام خمینی پس از دستگیری مهدی هاشمی در تاریخ ۶۵/۷/۱۷ با اشاره به «کارشکنی بعضی بچه‌های وزارت خارجه» از نقش نهضت‌ها در تلاش برای ایجاد وحدت بین گروه‌های شیعه افغانستان تجلیل کرد و این گونه نوشت:

«در همین سال گذشته در افغانستان در اثر جنگ داخلی بین گروه‌های مسلمان شیعه مجاهد بیش از سه هزار شیعه کشته شدند و کسی در ایران نجنید، و همین نهضت‌ها با نظارت من گروهی را به معیت حجت الاسلام آقای جواهری به عنوان حاکم شرع به داخل افغانستان فرستاد و آتش جنگ داخلی را خاموش کرد و در صدد هماهنگ کردن گروه‌ها و رهبران آنان هستیم که در این جهت سپاه و اطلاعات اتفاقاً با ما هماهنگ‌اند، ولی متأسفانه بعضی از بچه‌های وزارت خارجه کارشکنی می‌کنند و مایل نیستند وحدت کلمه بین شیعه‌های مجاهد افغانی به وجود آید.»<sup>۵۱</sup>

آیت‌الله منتظری همچنین در نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت نیز این نکات را گوشزد کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

۵۰. خاطرات آیت‌الله منتظری، نشر اینترنتی، ص ۱۱۷۲.

۵۱. همان، ص ۱۱۵۷.

## فصل شانزدهم: قائم مقام ناخلف □

جناب مستطاب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج سیدعلی خامنه‌ای، رئیس جمهور محترم ایران دامات افاضاته

پس از سلام و تحیت، جنابعالی توجه دارید که گروه‌های شیعه افغانستان به جای جنگ با حکومت مارکسیستی و قوای اشغالگر روس به برادرکشی اشتغال داشتند و در اثر اعزام یک هیئت به سرپرستی جناب حجت الاسلام آقای جواهری با چه مشقاتی به جنگ‌های داخلی خاتمه داده شد و در آن وقت رادیو مسکو و کابل تبلیغات زیادی علیه هیئت انجام دادند، و من چقدر وقت و نیرو مصرف کردم تا گروه‌های شیعه را به یکدیگر نزدیک کردم و بین آنان پیمان وحدتی منعقد شد که همه امضا کردند، ولی متاسفانه گروه نصر به اتکای بچه‌های وزارت خارجه به بهانه‌های واهی از امضای پیمان سرپیچی کردند و مثل اینکه حکومت آینده افغانستان را منحصر در تیول خود می‌دانستند.<sup>۵۲</sup>

جالب آن که مهدی هاشمی در اعترافات اولیه خود مسئله جنگ داخلی بین شیعیان افغانستان را به دست مرموزی نسبت می‌دهد که در طرفین این اختلاف نفوذ کرده است:

«در افغانستان از چندسال قبل به این طرف سلسله اختلافات گروهی و احیاناً فکری بین جناح‌های شیعی وجود داشت و تا حدودی طبیعی بود، زیرا یک جناح داغ و تندرو از بچه‌های خوب و مقلد امام این طرف بودند و یک جناح از مسلمانان معتدل و مقلد سایر مراجع آن طرف. تدریجاً اختلافات به تهمت‌زنی رسید. این جناح آن یکی را به ارتجاع و آن یکی این جناح را به روشنفکری و التقاط منتسب می‌کرد. بالاخره پس از مدتی کارشان به جنگ و خونریزی کشید. تحقیقاتی که هیئت فقیه عالی قدر به عمل آورد، گویای برخی حقایق تکان‌دهنده است که یکی از آنها وجود یک دست مرموز سوم که هم در این طرف نفوذ کرده و هم در آن طرف و با مهارت و برنامه‌ریزی و خط کلی که از اربابان چپ خارجی (کا-گ-ب) می‌گرفته، موفق شده محیط تشیع افغانستان را به خون بکشد که در طول دو سال اخیر بیش از سه هزار نفر جوان شیعه و مبارز ترور و قتل عام شدند.»<sup>۵۳</sup>

به هر روی اقدامات عمل‌گرایانه مهدی هاشمی به آنجا رسید که او دیدار و معامله با ماموران سیا

۵۲. همان، ص ۱۰۲۷؛ این چنین است که مهدی هاشمی و نهضت‌های آزادی‌بخش تحت امر او می‌شوند «منادی وحدت بین شیعیان مجاهد افغانستان» و وزارت خارجه به عنوان پشتیبان گروه وحدت شکن (یعنی سازمان نصر) معرفی می‌شود و هیچ کس حتی آیت‌الله منتظری خبردار نمی‌شود که آتش جنگ بین شیعیان افغانستان، ریشه در جرقه‌ای دارد که مهدی هاشمی با مرتبط کردن سازمان نصر و لیبی آن را برافروخته است.

۵۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بازجویی‌های مهدی هاشمی، شماره بازبایی ۳۲۵۸.

و افسران صهیونیست را مجاز می‌شمرد و این مرادوات در تشکیلات مهدی هاشمی انجام می‌شد: «محمد قاسم‌زاده... سفرهایی به خارج از کشور دارد... و علی هاشمی رفسنجانی و محسن صانعی نیز با او همکاری دارند... یک بار به من گفت در مورد افغانستان چنانچه به اسلحه برای مجاهدین نیاز داشته باشید، ما از طریق اروپا می‌توانیم تهیه و تأمین کنیم. گفتم چطور؟ گفت... یک نفر که وابسته به سازمان CIA می‌باشد به من گفته هر مقدار اسلحه که خواسته باشید در هر جای جهان می‌توانیم تحویل شما بدهیم... یک بار دیگر می‌گفت... به اروپا رفته بودیم و در یکی از هتل‌های سوئیس با یک هیئت عالی‌رتبه نظامی اسرائیلی ملاقات [کردیم]...»<sup>۵۴</sup>

نمونه‌ای دیگر از اقدامات خودسرانه مهدی هاشمی و نهضت‌های آزادی‌بخش تحت امرش، لو دادن و نابودی مقاومت اسلامی بحرین بود. پس از آمدن حدود ۷۰ نفر از انقلابیون بحرین به ایران، قرار بود که آنها از طریق فرودگاه مهرآباد از کشور خارج شوند. در فرودگاه به علت بحثی که بین افراد نهضت‌ها و ماموران اطلاعات نخست‌وزیری در گرفت، پرواز به تعویق افتاد و انقلابیون چند ساعت معطل شدند. پس از چند ساعت بالاخره پرواز انجام شد، ولی پس از نشستن هواپیما در دبی، همه انقلابیون توسط سازمان امنیت امارات دستگیر و پس از چند سال اعدام شدند. در اعترافات مهدی هاشمی آمده است:

«هنگامی که تعدادی از برادران سوری و بحرینی خواستند از ایران به موطن خود بازگردند، در فرودگاه مهرآباد برادران نهضت‌ها و برادران نخست‌وزیری بر سر اینکه مهر خروج از کشور در گذرنامه‌ها زده شود یا بیرون از آن اختلاف و کشمکش شد و چند دیپلمات خارجی مراتب را استراق سمع کردند و همین‌که هواپیما در دبی نشست، جریان را به اطلاع سازمان امنیت دبی رساندند و موجب دستگیری ۷۳ نفر از برادران مبارز بحرینی و سوری را فراهم آوردند.»

### تفاوت‌های مهدی هاشمی و شهید محمد منتظری

نکته شایان توجه در این بخش، دقت به تفاوت‌های شهید محمد منتظری و مهدی هاشمی است که نشان می‌دهد مشی سید مهدی و محمد منتظری دو مشی متفاوت بوده است:

الف) اعتقاد به رهبری بلامنازع امام خمینی؛ شهید محمد منتظری همواره امام خمینی را به عنوان ملاک و معیار خود در نظر داشت. برای او امام خمینی، قبل از انقلاب رهبر نهضت

۵۴. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مهدی هاشمی، ج ۳، شماره بازبایی ۲۰۶۲۶.

## فصل شانزدهم: قائم مقام ناخلف □

مبارزه با رژیم شاهنشاهی است و پس از انقلاب، ولی فقیه و رهبر جمهوری اسلامی. در همین راستاست که شهید منتظری در طول سال‌های مبارزه رابطه‌ای مستمر با امام داشت و هر چند وقت یک بار خصوصا در نجف خدمت ایشان می‌رسید و یا از طریق نامه‌نگاری با ایشان مرتبط بود. علی جنتی در این باره می‌گوید:

«مرحوم محمد منتظری هر وقت از نجف می‌آمد، یک گونی از کتاب‌های حکومت اسلامی امام را با خود می‌آورد و در سوریه و لبنان و جاهای دیگر توزیع می‌کرد.»<sup>۵۵</sup>

این در حالی است که مهدی هاشمی و برخی اطرافیان او از جمله برادرش و رئیس دفتر آیت‌الله منتظری اساسا امام را قبول نداشتند. مهدی هاشمی معتقد بود که امام کانالیزه و تصمیم‌های ایشان ناشی از القانات اطرافیان است. تفکری که بزرگ‌ترین عرصه بروز آن، تقابل آیت‌الله منتظری با امام بود. مهدی هاشمی در نامه‌ای به آیت‌الله منتظری در این باره چنین می‌نویسد:

«آقای هاشمی رفسنجانی و [آیت‌الله] خامنه‌ای و احمد آقا مثلی که برکل کشور و حتی مجاری اندیشه حضرت امام تسلط دارند و حکومت و همه رویدادها و حوادث را به شدت تعقیب می‌کنند، به آینده و دورنمای رهبری آینده انقلاب مضطربانه چشم دوخته‌اند و دست به سبک و سنگین کردن معادلات بیت و دفتر حضرت تعالی زده‌اند تا همان بلایی که بر سر دفتر حضرت امام آورده‌اند، اینجا نیز بیاورند.

اطلاع کامل دارید که رابطه حضرت امام با کل امت قطع است و تنها افرادی حق ملاقات و گفتگو با امام را دارند که مورد نظر و رضایت این مثلث باشد و این مثلث به دلخواه خویش اوضاع کشور و انقلاب را خدمت امام گزارش می‌کنند و نتیجه مطلوب را تا کنون گرفته‌اند، نتایجی همچون انصراف امام از خط صدور انقلاب، بزرگ جلوه دادن روابط با دولت‌ها، بن‌بست کور در جنگ، کم‌اهمیت نشان دادن نارضایتی‌ها و اعتراضات و بالاخره زدن هر کس که در برابر معادلات آنان سر تسلیم فرود نیاورد، مانند نگارنده مفلوک...

این مثلث با این شگردهای اعجاب‌آمیز توانستند امام را از امت جدا ساخته و خود بر کلیه امواج سوار شوند، لذا طبیعی است که نگران آینده رهبری باشند و این سؤال ذهن آنان را مشوش سازد که آیا رهبری آینده انقلاب را نیز می‌توان قبضه کرد یا نه؟»<sup>۵۶</sup>

از سوی دیگر، گرایش این طیف به سمت لیبی و آغوش باز لیبی نیز چنان گسست بین آنها

۵۵. سعید فخرزاده، خاطرات علی جنتی، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۲، ص ۱۳۴.

۵۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده سیدمهدی هاشمی، شماره بازیابی ۳۲۵۵.

و امام را تقویت کرد که شیخ الشریعه از عناصر کلیدی باند مهدی هاشمی، قذافی را به عنوان رهبر جهان اسلام مطرح کرد. مهدی هاشمی در بخشی از اعترافاتش در این باره می‌گوید:

«در محور لیبی (اگر بخواهیم خلاصه بکنیم) باید بگوییم ما همان دیدگاه‌های - العیاذبالله - ضد حضرت امام و نظام و اعتراضات و اشکالاتی که ما داشتیم به مجموعه نظام به همراه یک سری اخبار و جریاناتی که در هر مقطعی در تحولات داخلی به دشمنان می‌رسید، اینها را به نحوی منتقل می‌کردیم.»<sup>۵۷</sup>

ب) مشی مبارزاتی متفاوت؛ شهید محمد منتظری رژیم شاه را به عنوان دشمنی که باید از بین برود پذیرفته بود و در همین راستا مبارزه برای سقوط رژیم شاهنشاهی را به عنوان «مسئله اصلی» قلمداد می‌کرد. همچنین شهید محمد منتظری به‌رغم مانع‌تراشی‌های متعدد از جانب جریان متحجر حوزوی هرگز اصل و فرع را جا به جا نکرده و تیغ تند حملاتش را به‌نحوی متوجه آنها نمی‌سازد که مبارزه با رژیم شاهنشاهی که اصالت دارد تحت الشعاع آن قرار گرفته و یا تضعیف شود.

این در حالی است که مهدی هاشمی در مقاطع مختلف در سالیان پیش از انقلاب با رژیم مخصوصا ساواک نرمش نشان داده و همکاری کرده است. همچنین نتیجه عملکرد مهدی هاشمی و یارانش که در سال‌های قبل از انقلاب به هدفی‌ها مشهور بودند، به حاشیه رفتن مبارزه با رژیم شاهنشاهی و پررنگ کردن مسائل حاشیه‌ای بود که مهم‌ترین محل بروز آن، قتل آیت‌الله شمس‌آبادی توسط آنها و قضیه درگیری‌ها و تشنجات سر کتاب شهید جاوید است. اقدامی که به سوژه‌ای در دست رژیم شاهنشاهی برای کوبیدن انقلابیون و ایجاد تفرقه بین آنها تبدیل شد. این درگیری باند مهدی هاشمی با روحانیت به گونه‌ای بود که مسعود رجوی در جلسه‌ای در سال‌های اول انقلاب خطاب به سید مهدی گفته بود که شما در زمان حاکمیت رژیم خوب با ارتجاع درگیر شده بودید، منظورش قتل شمس‌آبادی بود.<sup>۵۸</sup>

ج) روش‌های ماکیاویستی؛ در مشی مبارزاتی شهید منتظری هدف وسیله را توجیه نمی‌کرد و اصول اسلامی و اخلاقی رعایت شد. به عنوان مثال شهید منتظری وقتی متوجه اشتباه خود راجع به شهید بهشتی شد، علناً از ایشان عذرخواهی و اعلام کرد که اشتباه کرده است. یا در مورد مجاهدین خلق، چون از ابتدا مبانی فکری آنها را ناسالم و التقاطی می‌دانست، با وجود دشمن

۵۷. محمد محمدی ری‌شهری، سنجه انصاف، قم؛ سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، چاپ اول ۱۳۸۶، ص ۲۸۹.

۵۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده سیدمهدی هاشمی، شماره بازبانی ۳۲۴۵.

فصل شانزدهم: قائم مقام ناخلف □

مشترکی تحت عنوان رژیم شاهنشاهی، هرگز حاضر به همکاری به اصطلاح تاکتیکی با آنها نشد. این در حالی است که مهدی هاشمی و باند او از هیچ روش غیراخلاقی برای کوبیدن مخالفینشان فروگذار نمی کردند. مسائلی نظیر جعل سند همکاری با ساواک علیه برخی همفکران سابق خود از جمله دکتر محمدعلی هادی یکی از این نمونه‌هاست. مهدی هاشمی و سعید منتظری سندی مبنی بر ارتباط او با ساواک در زمان قبل از انقلاب را جعل و منتشر کردند.

سید مهدی در اعترافاتش در این باره می گوید:

«لذا این مسئله را با آقا سعید در میان گذاشتم و با هم روی این موضوع فکر کردیم که چه سندی قابل تبدیل است. او اشاره کرد که از فرزند آیت الله سیدعبدالله شیرازی سندی وجود دارد که پس از بررسی لازم و رویت اصل سند، عباراتی را همان گونه که در ورقه دکترهادی وجود دارد تنظیم کردم و قرار شد آقا سعید زحمت آن را بکشد.»<sup>۵۹</sup>

مورد دیگر قتل مهندس بحرینیان رئیس کمیته انقلاب اسلامی استان اصفهان است که توسط باند مهدی هاشمی اتفاق افتاد و پس از دستگیری عواملش هم تلاش های متعددی برای عدم پیگیری آن انجام شدند.

مهدی هاشمی در اعترافاتش در این باره می گوید:

«اما ماستمالی کردن پرونده: ایامی که حسن جعفرزاده و مهدی زاده در تهران زندانی بودند، بستگانشان بعد از هر بار ملاقات که با آنها داشتند، می آمدند نزد من و گریه و زاری که بچه های ما برای اسلام این کار را کرده اند، چرا اقدامی نمی کنید... من چاره ای نداشتم و کاری از دستم بر نمی آمد، لذا مرتباً به اخوی می گفتم در فکر این بچه ها که زندانی هستند باشید او هم راهی نداشت تا اینکه گویا مسئله را با آقا [منتظری] مطرح ساخته بود... در آن ایام یادم هست که آقا [منتظری] گفته بود دو نفر شاهد عادل بیایند، جریان مهدورالدم بودن بحرینیان را شهادت دهند که جنبه شرعی مسئله حل شود و لذا آقای [...] و امید رفتند نزد آقای [...] و مراتب را تأیید کردند.»<sup>۶۰</sup>

در این زمینه می توان به مسائل دیگری مثل انتشار شب نامه علیه مخالفین مهدی هاشمی مانند حضرت آیت الله خامنه ای و وزارت خارجه تحت عنوان های مختلف اشاره کرد.

مهدی هاشمی همچنین در برخی از جلسات با مهمان های خارجی برای آنها مشروب

۵۹. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده سیدمهدی هاشمی، ج ۳، ص ۴۵.

۶۰. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مهدی هاشمی؛ ج ۵، ص ۲۲۱.

تدارک می‌دید.

محسن رفیق‌دوست در این باره می‌گوید:

«اوایل سال ۵۹ و اواخر سال ۵۸ بود که خدمت امام شرفیاب شدم و در مورد مبلغی بلاصاحب که نزد من بود سؤال کردم. ایشان نحوه هزینه کردن پول را به آقای منتظری محول کردند. اولین حواله از آقای منتظری پرداخت هفتاد میلیون ریال به مهدی هاشمی بود. هیئتی از عراق مهمان مهدی هاشمی بود و بنده را دعوت کردند. هنگامی که شب وارد شدم مشاهده کردم روی میز تعداد زیادی شیشه خالی و پر از مشروب الکلی قرار دارند. با اعتراض مجلس را ترک و موضوع را به آقای منتظری منعکس کردم. ایشان در جواب گفت: شما در این کارها مداخله نکن». معلوم بود خودش اطلاع کافی داشته است. من دلم آرام نشد و موضوع را خدمت امام رساندم. امام با تغییر و ناراحتی فراوان دستور دادند از باقیمانده پول هیچ مبلغی در اختیار آقای منتظری قرار نگیرد».



فصل هفدهم

## اختلاف با شهید بهشتی

چند روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی رسماً با صدور بیانیه‌ای اعلام موجودیت کرد و محمد منتظری نیز از سوی موسسان این حزب برای عضویت در شورای مرکزی دعوت، اما پس از مدت کوتاهی از شورای مرکزی خارج و نهایتاً از حزب جدا شد. یکی از دلایل این جدایی اقدامات خودسرانه او و عدم تبعیت از تشکیلات حزبی بود، به‌نحوی که در برخی از سفرهای خارجی، خود را نماینده حزب جمهوری معرفی می‌کرد و این اقدام با اعتراض حزب مواجه شد.

از سوی دیگر روی کار آمدن دولت موقت به نخست‌وزیری بازرگان با درگیری و آشوب در نقاط مختلف کشور مثل خوزستان، کردستان و ترکمن صحرا به بهانه تجزیه‌طلبی همزمان بود. در این مقطع بخش مهمی از انرژی نیروهای انقلاب صرف فرونشاندن آتش بحران در این مناطق می‌شد.

در این بین محمد منتظری معتقد بود دولت موقت با سوءاستفاده از این فضا و با سپردن امور به عناصر وابسته به غرب، آگاهانه و ناآگاهانه خیانت می‌کند. در همین راستا انتصاب افرادی مثل حسن نزیه، مقدم مراغه‌ای، امیرانتظام، قطب زاده و... مورد اعتراض او قرار گرفت.

از سوی دیگر موسسان حزب جمهوری اسلامی و در راس آنان آیت الله شهید بهشتی که در شورای انقلاب نیز حضور فعالی داشتند، مشی دیگری را در پیش گرفته بودند. ایشان ترجیح می‌داد ظرفیت نیروهای انقلابی در نظام تازه‌التاسیس را معطوف به حل بحران‌های قومی و تجزیه‌طلبانه کند و با دولت موقت تقابل نکند. این سیاست شهید بهشتی به شدت مورد انتقاد محمد منتظری قرار گرفت و کم‌کم این انتقادات به تقابل کشیده شدند.

محمد منتظری در سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش، شهید بهشتی را در خط امریکا می‌دانست و معتقد بود برخی «خط امریکا» هستند و آگاهانه خیانت می‌کنند، اما برخی دیگر «در خط امریکا» هستند و لزوماً آگاهانه خیانت نمی‌کنند. حملات محمد منتظری علیه شهید بهشتی همزمان با موج تخریب‌ها و شایعاتی بود که در آن روزها توسط ضدانقلاب داخل و خارج جریان داشت. شایعاتی مثل خانه اشرافی و چند هزار متری شهید بهشتی، زیرسیگاری طلا، داشتن همسر آلمانی و... که هر روزه توسط گروه‌های مارکسیستی و التقاطی تکرار می‌شدند.

شهید منتظری در نشریات خود مثل روزنامه «پیام شهید» با کنار هم قرار دادن شهید بهشتی و افرادی مثل ابراهیم یزدی و متین دفتری، او را مورد حمله قرار می‌داد. محمد منتظری شهید بهشتی را فاقد سابقه انقلابی و فردی فرصت‌طلب قلمداد و توهین‌های متعددی به وی می‌کرد.

فصل هفدهم: اختلاف با شهید بهشتی □

معروف‌ترین توهین او به شهید بهشتی مطلبی در نشریه خود با تیتراژ «آیت‌الله راسپوتین» بود که شهید بهشتی را به راسپوتین تشبیه کرده بود.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از تهمت‌هایی که از جانب محمد منتظری به شهید بهشتی نسبت داده می‌شد، تلاش برای ملاقات بختیار و امام خمینی در پاریس بود. محمد منتظری در مطلبی در «پیام شهید» در این باره نوشت:

«و متین دفتری‌ها را تا کنون هیچ کس دستگیر نکرده است... زیرا او معاون حسن نزیه است که می‌گفت: «اسلام نمی‌تواند حکومت کند.» و اگر دستگیر شود چیزهایی را می‌داند که به زیان دکتر یزدی‌ها، دکتر محمدحسین بهشتی‌ها، و برخی دیگر تمام می‌شود... و اگر روشن‌بینی رهبر انقلاب، امام خمینی در نوفل‌لوشاتو و رهبران انقلاب در ایران نبود، همکار آنان چون شاپور بختیارها، اکنون هم بر اریکه قدرت بودند و حتی تیمسار طوفانیان‌ها که به دست نیروهای انقلابی دستگیر شدند، از زندان کمیته رفاه آزاد شدند... و اینجاست که دکتر بهشتی و دکتر یزدی کوشش‌ها دارند تا بختیار را با امام امت آشتی دهند.»<sup>۲</sup>

این در حالی بود که شهید بهشتی در مصاحبه‌هایش این اتهام را به شدت رد می‌کرد:

«صریحا می‌گویم که من همواره با خط سازش مخالف بودم و هستم و صریحا می‌گویم که در هیچ گفتگو و مذاکره‌ای که به سمت آوانس دادن به امریکا و آوانس از او گرفتن پیش برود و پیش رفته باشد، حاضر نبوده‌ام.»<sup>۳</sup>

محمد منتظری همچنین شهید بهشتی را متهم به نداشتن سابقه انقلابی و عدم ضدیت با رژیم شاه می‌کرد.

«پیام شهید» در مطلبی در مردادماه ۵۸ این چنین می‌نویسد:

«در شرایط کنونی همان تاکتیک‌های خبیثانه خبیثان یهود و عمال مزدور آنان به کار گرفته شده و می‌شود... چه کوشش‌هایی که به اسم وحدت می‌شود... و اگر کسانی از عوامل سپرده دشمن و فرصت‌طلبان هر جایی دم زنند، به ایجاد اختلاف در جود نفاق‌آمیز متحد، متهم می‌شوند.

---

۱. علی‌اکبر پرورش از دوستان مشترک محمد منتظری و شهید بهشتی درباره این نسبت زشت می‌گوید: شاید کمتر کسی از یاران امام به اندازه شهید بهشتی از مخالفین و حتی دوستان ناآگاه فحش و تهمت و ناسزا و توهین شنید، ولی انصافاً سر سوزنی عکس‌العمل نشان نداد. بعضی‌ها به خاطر دارند وقتی خبرنگاری با کمال جسارت از ایشان سؤال می‌کرد آقای بهشتی شنیده‌ایم شما راسپوتین آیت‌الله خمینی هستید، ایشان در جواب این خبرنگار خیلی از خود تحمل و صبر نشان داد و فرمود: بله آقا! من هم این را شنیده‌ام، اما حق نیست.

۲. آرشیو شخصی نگارنده، نشریه پیام شهید، ش ۹، ۲۱ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱.

۳. شهید بهشتی اسطوره‌ای بر جاودانه تاریخ، دفتر سوم، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول، ۱۳۶۱، ص ۹۶۴.

عوامل صهیونیسم - امپریالیسم - ساواک خود را در صفوف مسلمین پیروز شده جازده اند... فرصت طلبانی که تا دیروز به هیچ عمل مبارزاتی دست نمی‌آوردند و در کناری نشست و نان شرایط و روز را می‌خوردند و تماشاگرِ درو شدن انقلابیون به دست جلادان تاریخ بودند و خود را در این مجلس و آن مجلس، به اظهارات روشنفکرانه می‌آراستند و سکوت و نفاق خود را با ایراد اشکالات و یا بزرگ کردن اشتباهات انقلابیون توجیه می‌کردند و با همه کس دوست بودند... و بهترین آنان مشمول فرموده حضرت صادق (ع) می‌شدند که «السکت اخ الرضا، من لم یکن معنا کان عدوا لنا» - «سکوت در مقابل ناحق، همانند رضایت بدان است» که سکوت هر کس، به نوبت خود، علاوه بر اینکه عده‌ای بسیار را در سکوت و تسلیم و مزدوری می‌غلطاند، تشجیع کننده دشمن نیز هست و بنابراین ضربت‌های بیشتر از طرف دشمن) هر کس با ما نباشد، دشمن ماست...».

آری فرصت‌طلبان، ساکتین و عوامل خائن و مزدور دوران گذشته، هم اکنون مراکزی از قدرت را اشغال و لباس خمینی را بر تن، و افراطی‌تر از انقلابیون حقیقی مدح و ثنای امام خمینی را گویند... و از امکانات بیشتری هم برخوردار... ما هم اکنون می‌بینیم که ناکسان و ناکثین از وحدت دم می‌زنند... تا خود را در امام اسلام و خمینی و حس وحدت‌طلبی توده مستضعف، مصون نگاه‌دارند... چگونه است که تا دیروز، خائنین چون دکتر بهشتی‌ها، با دستگاه حاکمه نرد عشق می‌باختند و با هر ضد و نقیضی از در دوستی و ارتباط، و کوشش داشتند که جوانان و کادرهای این مردم مستضعف را به درس خواندن وادارند و به ترجمه کردن هگل و امثال آن مشغول باشند... و چند سالی که به هامبورگ می‌روند، هیچ کار مثبتی را انجام ندهند... و کوشش کنند که برادران و خواهران دانشجوی اسلامی خارج از کشور را همچون انجمن‌های ضدبهبایی در داخل کشور بسازند، و «مکتب مبارز» انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا را مانع شوند از اینکه کوچک‌ترین مطلب ضد رژیم بنویسد و همین که سال ۱۳۴۸ به کشور مراجعت می‌کنند، دانشجویان عزیز ما نسبتاً از قید و بند فکری و طمطراقیسم آقای دکتر بهشتی آزاد می‌شوند»

سیاست شهید بهشتی در برابر هجمه‌های بی‌امان محمد منتظری در کنار بنی صدر، لیبرال‌ها و منافقین، تنها سکوت بود و ایشان هرگز به مقابله با این جریان‌ها نپرداخت. در یکی از سخنرانی‌ها در پاسخ به این سؤال که چرا شما جواب این شایعات را نمی‌دهید چنین می‌گوید: «البته از دیروز تا حالا در رابطه با مسائلی که جدیداً طرح شده مرتب مراجعه می‌شود و

## فصل هفدهم: اختلاف با شهید بهشتی □

یادداشت داده می‌شود که شما باید به این مسائل پاسخ بدهید و توضیح بدهید برای ملت. من فقط یک توضیح دارم و آن این است که ما معتقدان سرسخت به ولایت فقیه و امامت قاطع رهبر عالیقدرمان امام هستیم. ایشان فرموده‌اند در این زمینه‌ها مطلقاً سخنی نگویند و من تا ایشان اجازه ندهند یک کلمه سخن نخواهم گفت. (تکبیر مردم)

ای امت فداکار و ای امام الهام‌بخش و الگو و ای خلبان هوانیروزی که در ایلام به من گفتی ما اینجا جانبازی می‌کنیم، اما انتظار داریم که در میان مسئولان وحدت و یکپارچگی باشد. ای پاسدار کمیته انقلاب که دیشب برنامه و نوار تلویزیونی تو را از حومه آبادان این صحنه قهرمانی‌ها پخش کردند و صدایت را شنیدیم که آنجا با آهنگ قرآن و با دل پر احساسات گفتی که ما اینجا جانبازی می‌کنیم. بگویید مسئولان با هم یکی باشند. به خدا سوگند که در برابر شما از طرح هر گونه جمله‌ای که بوی اختلاف دهد احساس شرم می‌کنم.

و به همین جهت تا آنجا که ضرورت ایجاد بکند و امام و امت نخواهد، شعار من و یاران همفکرمان فقط یک شعار است؛ سکوت! سکوت الهام‌بخش وحدت انشاءالله!»<sup>۴</sup>

وقتی از حجت الاسلام سالک در خاطره ای در این باره می‌گوید:

«یک شب به شهید بهشتی گفتم: «آقای دکتر! از خودتان دفاع کنید. چرا سکوت کرده‌اید؟» ایشان تبسمی کرد و گفت: «آقای سالک! إن الله يدافع عن الذين آمنوا. من کیستم که بخواهم از خود دفاع کنم او می‌داند و هر کار که بخواهد می‌کند.»<sup>۵</sup>

شهید بهشتی همچنین در ایامی که سخت‌ترین توهین‌ها از طرف شهید منتظری به او می‌شد با او برخورد‌های گرمی داشت، زیرا معتقد بود شهید منتظری مانند اغلب مخالفینش مغرض و معاند نیست و به اشتباه افتاده است. ایشان در یکی از مصاحبه‌ها در این باره می‌گوید:

«اما آنچه باعث تاسف است این است که انسان می‌بیند بعضی از دوستان هم به وسیله توطئه‌گران تحت تاثیر قرار می‌گیرند و پای آنها هم به این شایعه سازی‌ها کشانده می‌شود که این برای ما تعجب‌آور است. به‌خصوص که انسان در برابر این گونه چهره‌ها نمی‌خواهد حتی سخن درشتی بگوید و واکنشی مطابق کنش آنها از خود نشان دهد. من همواره سعی داشته‌ام و خواهم داشت که با بردباری و شکیبائی که اسلام از هر مسلمانی انتظار دارد ملتزم باشم و در برابر لغزش دوستان هم به دیده عفو و اغماض بنگرم و امیدوارم این افراد هم

۴. او به‌تنهایی یک امت بود، دفتر اول، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول ۱۳۶۱، ص ۲۹۷؛ سخنرانی در مسجد امام خمینی تهران ۵۹/۸/۲۹.

۵. قدرت جذب او بسیار زیاد بود، گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین احمد سالک، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ص ۴۸، ص ۴۷.

به زودی متوجه شوند که دشمنان از آنها سوءاستفاده کرده‌اند.»

حجت الاسلام والمسلمین رحیمیان یکی از این برخوردها را چنین توصیف می‌کند:

«در همان ایام یک روز با شیخ محمد به مجلس خبرگان (مجلس شورای ملی قبل و شورای اسلامی بعد) رفتیم. داشتیم از پله‌ها بالا می‌رفتیم که آقای بهشتی از بالای پله‌ها پیدا شد. برای من لحظه سنگین و سختی بود که چه خواهد شد و برخورد آقای بهشتی با کسی که تیتراژ اول نشریه‌اش علیه او بوده چه خواهد بود؟ ... اما لحظه‌ای بعد در حالی که هنوز بیش از ده پله فاصله بود، شهید بهشتی با صوت پر طنین و در عین حال دلپذیر و محبت‌آمیز خود گفت: «سلام علیکم آشیخ محمد عزیز ما» و در میان پله‌ها به هم رسیدند و شهید بهشتی، شهید محمد را در آغوش گرفت.»<sup>۶</sup>

چند هفته قبل از فاجعه هفتم تیر و انفجار حزب جمهوری، محمد منتظری با روشنگری‌های اطرافیان شهید بهشتی متوجه اشتباه خود در مورد ایشان شد و برای حلالیت طلبیدن و عذرخواهی نزد شهید بهشتی رفت.

محسن رفیق‌دوست ماجرای آشتی محمد منتظری و شهید بهشتی را این گونه روایت می‌کند: «تقریباً دو هفته قبل از ۷ تیر سال ۶۰ و قبل از ۳۰ خرداد، روزی در پادگان خلیج (محل سابق مستشاری آمریکا که در دست سپاه بود و من هم دفترم در آنجا بود)، نشسته بودم که دیدم محمد منتظری آمد. سرم خیلی شلوغ بود و او اصرار داشت با من صحبت کند. ناهار را با هم خوردیم و حدود ۵ ساعت در مورد اینکه تو با ما بد کردی و اینکه روابط خود را با دکتر بهشتی به هم زدی، کار درستی نبود، با او صحبت و او را متقاعد کردم که بیاید و با ایشان آشتی کند. من این موضوع را با مرحوم بهشتی هماهنگ نکرده بودم. قرار شد بروم و قرار بگذارم و بعد رو در رو شوند. شب، بعد از اینکه کارم تمام شد، رفتم به حزب و داستان را برای شهید بهشتی تعریف کردم. همین که اسم او را بردم، ایشان گفت: «محمد خودمان را می‌گویی؟» گفتم: «بله»، بعد از چند روز هم با محمد به حزب رفتیم و در پله‌ها به شهید بهشتی گفتم: «حاج آقا! محمد تحویل شما» و از پله‌ها آمدم پایین و رفتم. آن‌دو یکدیگر را بغل کردند و محمد خیلی گریه کرد. دو سه روز بعد محمد نزد من آمد که آخرین دیدار ما با هم بود و گفت: «من از ظلمی که در حق دکتر بهشتی کردم، توبه کردم. این مرد چقدر

۶. چند گام با قهرمان مقاومت، خاطرات مکتوب محمد حسن رحیمیان از شهید محمد منتظری، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸، ص ۱۹.

آقا و باکرامت است.» گفتیم: «به شرطی که دیگر رهایش نکنی.»<sup>۷</sup>

علی اکبر پرورش نایب رئیس مجلس اول که به همراه شهید محمد منتظری در آغاز دوران جنگ عضو شورای عالی دفاع بودند، در باره روابط شهید بهشتی و شهید محمد منتظری می گوید:

«یک شب که بنی صدر به جلسه شورای عالی دفاع نیامد و جلسه تشکیل نشد، به پیشنهاد آیت الله خامنه‌ای که در آن زمان نماینده امام در شورای عالی دفاع بودند قرار شد به منزل آقای هاشمی رفسنجانی برویم تا در باره نحوه مدیریت بنی صدر و شیوه‌ها و برنامه‌های او در جنگ بحثی داشته باشیم. آقای خامنه‌ای به من گفتند به آقای بهشتی هم تلفن بزن تا در این جلسه شرکت کند. ساعت ۹ شب بود که تلفن زدیم و ایشان گفتند من تازه به منزل رسیده‌ام، اگر مسئله مهم است بیایم. تا گفتم نظر آیت‌الله خامنه‌ای این است که شما در این جلسه باشید. پذیرفتند و گفتند من خودم را به سرعت به جلسه می‌رسانم. به شهید محمد منتظری که در جلسات شورای عالی دفاع و جنگ حضور داشت و در آن روزها خیلی با آقای بهشتی بد بود و علیه ایشان صحبت می‌کرد. گفتم بیا به خانه آقای رفسنجانی برویم. پرسید آقای بهشتی هم می‌آید؟ گفتم بله. گفت پس من نمی‌آیم. پیدا بود از ایشان خجالت می‌کشید. چون حتی علیه آقای بهشتی هم اعلامیه‌ای داده بود. به او گفتم حالا که به جلسه نمی‌آیی، چون من ماشین ندارم لااقل مرا به جلسه برسان، پذیرفت. وقتی به منزل آقای هاشمی رفسنجانی رسیدیم به او گفتم: باید در این جلسه باشی. او قبول نمی‌کرد. خلاصه موفق شدم به زور او را به جلسه ببرم و پشت سر من حرکت می‌کرد.

وقتی به آقای بهشتی رسیدیم، سلام کردم و نشستم. آقای منتظری هم تا چشمش به آقای بهشتی افتاد آهسته سلام کرد. در این لحظه آقای بهشتی به احترام شهید منتظری از جای خود تمام قامت بلند شد و با گرمی جواب سلام او را داد و او را به گرمی در آغوش کشید و بوسید. منظره عجیبی بود. کسانی که در آن جلسه شاهد آن رفتار بزرگوارانه و بزرگ‌منشانه شهید بهشتی با شهید منتظری بودند احساسات بر آنها غلبه کرد و به گریه افتادند. من شاهد بودم آقای منتظری وقتی از آغوش شهید بهشتی بیرون آمد و احوالپرسی‌اش با ایشان تمام شد آرام به عقب آمد و روی صندلی کنار دست من نشست و شنیدم که این عبارت را گفت که عجب جوانمردی است! ایشان می‌دانست به‌رغم آن همه بدگویی‌هایی که از آقای بهشتی کرده بود حتی یک حرف تند از او در باره خود نشنیده است.»

۷. دغدغه‌اش حفظ انقلاب بود، گفتگو با محسن رفیق دوست، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۱، ش ۴۸، ص ۳۶.

مسیح مهاجری، عضو وقت شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی نیز با اشاره به آشتی محمد منتظری با شهید بهشتی می‌گوید:

«قرار بود محمد پس از آشتی دو باره به حزب بیاید، چهار پنج روز مانده به فاجعه هفتم تیر، اعضای دفتر سیاسی در ساختمانی واقع در خیابان سعدی طبقه هفتم که هم دفتر روزنامه و هم دفتر سیاسی در آن قرار داشت، جمع شده بودیم. در آنجا در باره مسائل و تحلیل‌های سیاسی و همچنین تحلیل‌های لازم روز که خوراک تشکیلات حزب بود، بحث می‌شد. همگی در سالن بزرگی منتظر نشسته بودیم تا آقای بهشتی بیایند.

همان طور که می‌دانید ایشان بسیار منظم بودند و هیچ‌گاه یک ثانیه تأخیر در وعده‌هایشان نبود و همیشه شرمند می‌شدیم که دیر می‌رسیدیم و وقتی می‌رسیدیم، می‌دیدیم ایشان آنجا حضور دارند. هیچ وقت تأخیر نمی‌کردند. آن روز یک دقیقه، دو دقیقه تا یک ربع منتظر شدیم، دیدیم نیامدند. برای ما همان یک دقیقه تأخیر هم بسیار تعجب‌آور بود و چند دقیقه در قانون وعده‌های دکتر بهشتی نمی‌گنجید، چه برسد به یک ربع! همه با هم صحبت می‌کردیم و از هم می‌پرسیدیم که چه شده است که ایشان این قدر تأخیر دارند؟ آن زمان مانند حالا تلفن همراه هم نبود که از پاسدار یا راننده‌شان بپرسیم. مسیر هم طولانی نبود. دفتر کار ایشان در دادگستری واقع در میدان ارگ بود. و ما در خیابان سعدی بودیم.

ضمن صحبت با یکدیگر بودیم که ناگهان در باز شد و آقای بهشتی وارد شدند. به محض ورود با صدای بلند گفتند: سلام علیکم! آقا عذر می‌خواهم، ببخشید... و به این ترتیب از همان بدو ورود شروع به عذرخواهی کردند. ایشان آمدند و نشستند و منتظر ما هم نشدند که علت تأخیرشان را بپرسیم و خودشان شروع به توضیح دادن کردند. ما هم بسیار مشتاق بودیم بدانیم چه اتفاقی افتاده است. آقای بهشتی بسیار خوشحال بودند. کمتر ایشان را آن قدر شاد و مسرور دیده بودیم. چهره‌شان بشاش و خوش رنگ شده بود و دائماً لبخند می‌زدند. گفتند: «علت اینکه دیر آمدم این بود که محمد آقا آمده بود.» ما تعجب کردیم که محمد آقا کیست؟ به ذهنمان هم خطور نمی‌کرد چنین اتفاقی افتاده باشد. پرسیدیم: «محمد آقا کیست؟» پاسخ دادند: «محمد آقای منتظری». بسیار تعجب کردیم، چون علاقه دکتر بهشتی به محمد منتظری بیشتر شده بود و از او ناراحت نبودند با توجه به سابقه برخورد محمد منتظری با ایشان و اینکه طرف اصلی حملاتش، ایشان بودند.

تا آن روز نشنیده بودیم که آقای محمد منتظری قصد داشته باشد نزد آقای بهشتی برود. حتی



فصل هفدهم: اختلاف با شهید بهشتی □

به ما هم نگفته بود که قبلاً موضوع را به ایشان منتقل و زمینه‌سازی کنیم. خودش یکبار به پیش آقای بهشتی رفت که این موضوع برای خود آقای بهشتی هم بسیار عجیب بود. آقای بهشتی گفتند: من از اتاق بیرون نیامده بودم که آمدند و اطلاع دادند آقای محمد منتظری آمده است و می‌خواهد شما را ببیند. من بین دو محذور گیر کردم: یکی اینکه ایشان را بپذیرم و در اینجا تأخیر داشته باشم و یکی اینکه ایشان را نپذیرم و به موقع به اینجا برسم. سرانجام بهتر دیدم ایشان را بپذیرم و با ایشان صحبت کنم تا تصور نکند قصد دارم به ایشان بی‌اعتنایی کنم.

من از اینکه محمد آقا بیاید و با ایشان دیداری داشته باشم استقبال کردم. ایشان وارد اتاق شد و سلام کرد. من جلو رفتم و محمد آقا را بغل کردم. (مرتباً از محمد منتظری با لفظ محمد آقا یاد می‌کرد.) ایشان را بوسیدم و گفتم: «خوش آمدید محمد آقا!» و ایشان هم شروع به صحبت کرد و به من گفت: «آقای بهشتی! من امروز آمده‌ام تا از شما عذرخواهی کنم، چون در مورد شما اشتباه می‌کردم و قصد و غرضی هم نداشتم.» ما به آقای بهشتی گفتیم: «شما چه گفتید؟» در جواب گفتند: «محمد آقا! من از اول هم می‌دانستیم که شما قصد و غرضی ندارید و اشتباه می‌کنید. منتظر چنین روزی هم بودم که متوجه شوید و خودتان برگردید. حالا هم خیلی خوشحالم و هیچ چیز در دل ندارم و نیازی به عذرخواهی نیست. الان هم از شما عذرخواهی می‌کنم. ببخشید که دیر آمدم. به این دلیل بود و شما هم حتماً آن را قبول می‌کنید. آقای بهشتی بسیار بزرگوار و با سعه‌صدر بود. آقای بهشتی از محمد منتظری دعوت کرد که دو باره به حزب بیاید. اگر بنا بود ایشان وارد شورای مرکزی حزب شود، می‌بایست این موضوع در شورای مرکزی مطرح و تصویب و راجع به آن نظر داده می‌شد، از این رو ایشان در آن گفت‌وگو نمی‌توانستند چنین کاری را انجام دهند و باید تا تشکیل جلسه شورای مرکزی صبر و در آن جلسه موضوع را مطرح می‌کردند. ایشان برای شرکت در جلساتی که شبانه‌ها که نخستین جلسه‌اش هم روز فاجعه هفت تیر بود، از آقای محمد منتظری دعوت کرد و ایشان هم شرکت کرد و به فاجعه چند روز بعد از عذرخواهی از شهید بهشتی و آشتی با ایشان، در همان جلسه شهید شد.»<sup>۸</sup>

شهید محمد منتظری چند روز قبل از انفجار حزب جمهوری طی مصاحبه‌ای با نشریه عروه الوثقی (ارگان دانش آموزی حزب جمهوری اسلامی) از مواضع گذشته خود نسبت به شهید بهشتی اعلام برائت کرد. مصاحبه‌ای که پس از انفجار و شهادت او و شهید بهشتی منتشر شد:

۸. سرانجام به حقانیت شهید بهشتی پی برد، گفتگو با مسیح مهاجری، نشریه شاهد یاران، اسفند ۱۳۸۸، ش ۴۸، ص ۶۱-۶۰.

«سؤال: آقای منتظری شما در برخی نوشته‌ها و سخنرانی‌هایتان تعبیری در باره دکتر بهشتی داشته‌اید. آیا هنوز هم نظرتان همان است؟»

جواب: در مورد آقای دکتر بهشتی، من ایشان را فرد لایق و مفیدی می‌دانم. البته ممکن است ایشان اشکالاتی هم داشته باشد، ولی در مورد تعبیرهایی که کرده‌ام و اهانت‌هایی که از طرف بنده به ایشان شده، به عنوان مثال من تعبیر کرده‌ام که ایشان در خط امریکا هستند و امثال اینها و حالا به این نتیجه رسیده‌ام که اینها غلط است. در آن زمان تصور من این بود که در جریان دولت موقت، ایشان همگام با دولت موقت هستند، ولی بعد در عمل و با مسائلی که من به آنها رسیدم، کشف کردم که ایشان با دولت موقت همگام نبوده‌اند و با آنها اختلافاتی هم داشته‌اند، ولی به دلیل شرایط انقلاب، اینها در کنار هم قرار گرفته‌اند و البته من بیش از یک سال است که به این نظر رسیده‌ام و به هیچ‌وجه راضی نیستم برخی از افراد ضدانقلاب که هم با اسلام و هم با روحانیت و هم با امام مخالفند و نقشه‌های امریکا را در کشور پیاده می‌کنند، تعبیر گذشته مرا بگیرند و در جهت خط امریکا از آن استفاده کنند. این یک حرکت مزورانه است.»<sup>۹</sup>

---

۹. سیری در مناسبات شهید آیت الله بهشتی و شهید حجت الاسلام محمد منتظری شاهد یاران، شماره ۴۸، ص ۱۰۷.

گفتار ششم

تناقض‌های گسترش طولی و عرضی



فصل هجدهم

اشتباه در دوراهی

پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ فرصت بی‌نظیری برای سران سازمان مجاهدین خلق به وجود آورد. مسعود رجوی و حلقه چند ده نفره پیرامون او که به تازگی از زندان آزاد شده بودند، با شکل‌گیری گروه پیکار از مارکسیست‌های منشعب از سازمان مجاهدین خلق، توانسته بودند بدون رقیب عنوان سازمان مجاهدین خلق را برای خود برگزینند. این بی‌رقیبی سبب شده بود تا آنها بتوانند مؤسسين سازمان را که آموزه‌های التقاطی‌شان زمینه ساز ضربه ۵۴ و مارکسیست شدن سازمان شده بود را به صورت انحصاری از خود بدانند.<sup>۱</sup>

همچنین این مسأله سبب می‌شد که سران سازمان، خود را السابقون السابقون مبارزه علیه رژیم پهلوی بخوانند. این انحصار و فرصت‌طلبی سیاسی سبب می‌شد تا سازمان بتواند بدون اینکه لازم باشد درباره ایدئولوژی التقاطی‌شان مورد مؤاخذه قرار بگیرد یک امکان تبلیغاتی بی‌نظیر را پیدا کند. در این شرایط بود که سازمان مجاهدین خلق پا به دوران بعد از انقلاب گذاشت. نویسنده کتاب بحران در خط مشی که در سال ۱۳۶۴ و بدون نام در خارج از کشور منتشر شد در این باره می‌نویسد:

«پس از اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق عده‌ای از اعضای باقی مانده در زندان شروع به بازسازی سازمان با همان ساخت فکری (دو منطقی و التقاطی) نمودند. آنها با ریشه اصلی بحران سیاسی - تشکیلاتی و علل تغییر ایدئولوژی برخورد نکردند، بلکه ضمن محکوم کردن این تغییر تحت عنوان «اپورتونیزم چپ‌نما» بر وفاداری به ایدئولوژی رسمی سازمان پافشاری نمودند. متأسفانه در این جمع‌بندی، به ریشه‌ها برخورد نکردند و آن [ماجرای] را صرفاً یک اقدام فرصت‌طلبانه و جنایتکارانه قلمداد کرده از پاسخ دادن به بسیاری سؤال‌ها در این زمینه طفره رفتند. آنها به این اکتفا کردند که ایرادات وارده از سوی منحرفین یا مرتدین را پاسخ گویند. حتی کسانی هم که آزادتر از رهبری کنونی سازمان، قضیه را بررسی نمودند و در تحلیل قضایا گامی بلندتر به جلو برداشتند، در آن زمان در اصالت و صحت مبانی ایدئولوژی سازمان و دستاورد فکری بنیانگذاران تردید نکردند، ضعف‌ها و تناقضات درونی و ویژگی دو منطقی (التقاطی) آن را ندیده [و] آشکار نمودند و مدت‌ها بعد بود که به تجدید نظر در آن مبانی پرداختند».

۱. گرایش‌های التقاطی و فرصت‌طلبانه در سازمان مجاهدین خلق مسبق به سابقه بود. در جزوه استراتژی که در سال ۱۳۵۱ منتشر شد و به رضا رضایی منتسب بود، تلفیق گرایش‌های مارکسیستی و اسلامی این گونه تصور شده بود: هنر و خلاقیت پیش‌تاز در این است که محتوای واقعی فرهنگ انقلابی جهان (مارکسیسم-لنینیسم) را در قالب‌های از پیش موجود (اسلام) برای توده عرضه کند و یقین داشته باشد که این عمل انقلابی است که امکان یا عدم امکان این روش را اثبات خواهد کرد.

فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی □

اما بسیاری از انقلابیون که در زندان با سران سازمان همنشین بودند، مخالف حضور اعضای سازمان در رده‌های مدیریتی نظام تازه تاسیس بودند. محسن رفیق‌دوست از زندانیان قبل از انقلاب در این باره می‌گوید:

« علت اصلی درگیری ما با منافقین شناخت آنها از نفاق بود. نه تنها ما با آنها دشمن بودیم، بلکه آنها هم علناً با ما دشمن بودند. یکی از کسانی که مأمور شده بود روی من کار کند علی زرکش بود. هر روز با هم صحبت می‌کردیم تا اینکه یک روز در بحث‌هایش شروع به اهانت به روحانیون کرد. در آنجا آقای منتظری، آقای طالقانی<sup>۳</sup> و آقای هاشمی و چند نفر دیگر هم با ما بودند. به اینها اهانت‌های سخیفی کرد و فحشی به امام داد. بلافاصله محکم به صورتش زدم. یکمرتبه ۲۰-۱۰ تا از اینها روی سرم ریختند و تا می‌خوردم مرا زدند. من هم داد می‌زدم: «اینها کسانی‌اند که می‌خواهند حکومت عدل و داد درست کنند». در واقع ما از زندان همدیگر را شناخته بودیم. ما مصمم بودیم به آنها در بیرون هیچ جایی ندهیم. این خاطره را گفته‌ام. وقتی کمیته و سپاه تشکیل شد و زمانی که حفاظت امنیتی امام به بنده واگذار شد، یک روز مرا صدا کردند و گفتند، از پاریس تلفن کرده‌اند که آقای دکتر یزدی گفته‌اند، امام موافقت کردند حافظت فیزیکیشان را به مجاهدین خلق بدهید. آقای صباغیان و تهرانچی که دست اندر کار بودند گفتند: «فلانی! این دستور پاریس است». من محکم ایستادم و مخالفت کردم. به شورای انقلاب، سران کمیته و سپاه مراجعه کردم. کمیسیون تشکیل شد تا رسیدگی کنند که آیا این کار درست است یا خیر. چون از پاریس گفته بودند. پرویز یعقوبی، موسی خیابانی و دو نفر دیگر به آن جلسه آمدند. ما به آنها گفتیم، شما می‌خواهید با کدام نیرو از امام حفاظت کنید؟ اولاً عده‌ای از شما که با ما در زندان بودید که هفت سال خوردید و خوابیدید و نمی‌توانید کار نظامی کنید. ثانیاً اسلحه‌تان کجاست؟ ثالثاً شما اصلاً امام را قبول ندارید. چگونه ما امام را دست شما بدهیم؟ اعضای کمیسیون

---

۲. بحران در خط مشی، صص ۶۲-۶۳ به نقل از کتاب مجاهدین از پیدایش تا فرجام، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۴۵؛ گفته می‌شود حبیب‌الله پیمان نویسنده این کتاب است.  
۳. البته رفتار سازمان مجاهدین خلق با آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری در زندان بسیار متفاوت بود. عزت شاهی در خاطراتش اظهار می‌دارد: «مذهبی‌های بند یک، زندان اوین دو دسته بودیم، دسته ای با ما که در طبقه بالا بودیم و دسته ای که سمپات مجاهدین و در طبقه پایین بودند، ما حدود ۲۵ - ۲۶ نفر بودیم و آنها پنج نفر بودند، که در دو خط فکری کاملاً متمایز از هم قرار داشتیم. اگر در مراسمی جمع می‌شدیم، برنامه اجرا می‌کردیم، حرف می‌زدیم و حدیث می‌گفتیم و بعد مراسم تمامی می‌شد و بچه‌ها می‌رفتند، تازه این پنج نفر می‌آمدند و جداگانه و خصوصی دور آقای طالقانی حلقه می‌زدند در حالی که پشت به آقای منتظری می‌نشستند، این پنج نفر عبارت بودند از: حسن عنایت، حمید رضا اشراقی، مصطفی فومنی حائری، علیرضا کبیری و وحید لاهوتی». (خاطرات عزت شاهی، ص ۴۲۳).

تصویب کردند که حضرت امام در حفاظت ما باشد. وقتی بحث استقبال شد، به زور آمدند از طریق پدر رضایی‌ها با وجود مخالفت‌های من برای حضورشان در فرودگاه کارت گرفتند. در فرودگاه جلوتر از همه ایستاده بودند. من که دیدم چاره‌ای ندارم. خدمت آقای بهشتی رفتم. هر چند آقای بهشتی آن موقع خیلی حساس نبود. گفتم: «می‌خواهم کاری کنیم که اینها این جلو نایستند. روحانیون جلو بیایند.» رستم و اسدالله بادامچیان را آوردم تا آن کنار بایستد و راه بسته باشد. چون اینها واقعاً مخالف امام بودند و از همان اول هم اسلحه جمع می‌کردند. اتفاقاً اولین کسی از اینها که دستگیر شد با حکم من بود. من به آقای داوود روزبهانی رئیس کمیته سعدآباد حکم دادم که سعید متحدی یا معتمدی را بگیرند.<sup>۴</sup> بعد از دستگیری از آنها ۲۸۶ نارنجک گرفتند. آنها اینها را می‌دزدیدند.»<sup>۵</sup>

## نفر اول سازمان

در این میان یک سری اتفاقات متوالی در سیر سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ سبب شد تا راه مسعود رجوی<sup>۶</sup> برای رهبری بی رقیب سازمان مجاهدین خلق هموار شود. در طی دهه ۵۰ بنیانگذاران

۴. پس از دستگیری دو عضو سازمان مجاهدین خلق توسط کمیته سعدآباد این سازمان در بیانیه‌ای اعلام کرد: برابر اطلاع واصله دیروز بعدازظهر دو تن از برادران مجاهد حین حمل و نقل مهمات در تهران توسط کمیته سعدآباد دستگیر و خلع سلاح شده اند. مهمات فوق همان‌هایی هستند که در حین درگیری بارژیم شاه به بهای جانبازی‌ها و شهادت‌های خالصانه در راه خدا و خلق به دست آمده‌اند. در تماسی که با کمیته مرکزی گرفته شد، ابتدا مسئولین مربوطه دستور آزادی این برادران و منع توقیف مهمات آنها را صادر نمودند، لیکن متأسفانه به دلایلی که هنوز روشن نیست، بعداً به شرط خلع سلاح حاضر به رها کردن آنها شدند. مجاهدین دستگیر شده نیز از آنجا که حتی در طول سالهای خفقان و دیکتاتوری قادر به تامین سلامت عبور و مرور خود و حفاظت از سلاح‌هایشان بودند، و از آنجا که از دولت آقای مهندس بازرگان به هیچ وجه انتظار چنین برخوردی مبنی بر خلع سلاح مجاهدین را نداشته‌اند، از همان موقع در محل کمیته دست به اعتصاب غذا زده تا دولت وضعیت آنها را روشن کند. (روزنامه کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱).

۵. از اول سازمان منافقین را می‌شناختیم، ریشه یابی ورود سازمان به مبارزه مسلحانه، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، ص ۹۹.

۶. مسعود رجوی در سال ۱۳۲۷ در طبس متولد شد و پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و دبیرستان در مشهد گذراند. سپس در سال ۱۳۴۵ در رشته سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران قبول شد و در خرداد سال ۱۳۵۰ فارغ التحصیل شد. مسعود رجوی در سال ۴۶ در سن ۱۹ سالگی توسط حسین احمدی روحانی که قبلاً در جلسات انجمن حجتیه شرکت می‌کرد به سازمان معرفی شد و پس از این که مدتی تحت سرپرستی بهمن بازرگانی بود به محمد حنیف نژاد سپرده شد تا در گروه ایدئولوژی همکاری کند و سپس در بخش سیاسی و تبلیغات به کار گرفته شد. رجوی در سازمان به تدریج رشد کرد و به عنوان مترجم هیئت اعزامی به الفتح به اردن سفر کرد و پس از بازگشت در فروردین سال ۱۳۵۰ به رده دوم کادر مرکزی راه یافت. رجوی در تابستان ۵۰ دستگیر شد. وی در بازجویی تاریخ دستگیری خود را ۴ شهریور اعلام کرده، اما در کارت بازداشتگاه متهمین، تاریخ بازداشت وی اول مرداد یعنی حدود یک ماه قبل از ضربه شهریور ذکر شده‌است. بنا بر اسناد ساواک رجوی اطلاعات مفصلی در مورد کادرها و اعضای بازداشت شده و نشده و نیز گروهی محل اقامت آنها را در اختیار ساواک قرار داد. تا جایی که ارتشبد نعمت‌الله نصیری، رئیس وقت سازمان امنیت، وی را از همکاران ساواک معرفی می‌کند، برای دلیل اینکه وی بر خلاف سایر سران سازمان به اعدام محکوم نشد، در کتب و نشریات رسمی سازمان پس از انقلاب همواره تأکید می‌شود که بر اثر فشار بین‌المللی و اقدامات برادرش کاظم رجوی (ساکن سوئیس) اعدام وی لغو گردیده‌است. در زندان رجوی امکانات بیشتری نسبت به دیگر زندانیان سیاسی داشت



## فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی □

سازمان مانند محمد حنیف نژاد، اصغر بدیع زادگان، سعید محسن، احمد رضایی و رضا رضایی اعدام و یا در درگیری‌ها کشته شدند و بسیاری از کادرهای رده بالای سازمان مانند تقی شهرام، بهرام آرام، حسین روحانی، تراب حق شناس مارکسیست شدند. تقریباً تمام کادرهای اولیه و ارشد سازمان که در بخش‌های عملیات و یا اطلاعات حضور داشتند در طول سال‌های دهه ۵۰ اعدام و یا در درگیری‌ها کشته شدند. از سوی دیگر تعدادی از کادرهای قدیمی‌تر سازمان مانند بهمن بازرگانی نیز که نسبت به مسعود رجوی ارشدیت داشتند، مارکسیست شده و از دور خارج شدند. یکی از زندانیان سیاسی در این باره می‌گوید:

«در سازمان بهمن بازرگانی مسئول رجوی بود. بازرگانی بعداً چپ شد ولی عضو هیچ گروهی نشد و الان مدیر یکی از شرکت‌های بزرگ خصوصی است. بهمن بازرگانی رهبر مجاهدین در زندان بود. پس از چپ شدن بازرگانی و گروهی از مجاهدین در زندان، رجوی به طرز مشکوکی برکشیده شد و رهبری جریان به اصطلاح مذهبی مجاهدین را به دست گرفت. اگر بازرگانی و سایر افراد برجسته مجاهدین چپ نمی‌شدند، او برکشیده نمی‌شد و رهبری را به دست نمی‌گرفت».<sup>۷</sup>

لطف الله میثمی نیز درباره نحوه ارتباطات مسعود رجوی و بهمن بازرگانی می‌گوید:

«بهمن بازرگانی مشکلات عقیدتی‌اش را با مسعود رجوی و موسی خیابانی و چند نفر دیگر در میان گذاشته بود. او گفته بود: من دیگر از نظر فلسفی مسلمان نیستم و نمی‌توانم نماز بخوانم. تظاهر به نماز هم نفاق است. مسعود رجوی به او گفته بود که تو فعلاً نماز بخوان، ولی تا سه سال اعلام نکن که مارکسیست شده‌ای. جالب این که بهمن را مجبور کرده بودند که پیش نماز هم بایستد... به‌طور کلی یک جناح چپ در سازمان به وجود آمده و بهمن بازرگانی را پشتوانه خود قرار داده بود. این جناح رشد می‌کرد و بسیاری از بچه‌ها هم از این مسئله خبر نداشتند».<sup>۸</sup>

به هر روی در انتهای سال ۱۳۵۳، تنها سه تن در زندان حضور داشتند که مانع سلطه مسعود رجوی بر تشکیلات درون زندان سازمان مجاهدین به‌شمار می‌رفتند: بهمن بازرگانی که نسبت به تمامی زندانیان مجاهد ارشدیت داشت و پیش از دستگیری مسئول مستقیم رجوی بود. کاظم

---

و پس از کشته شدن مصطفی خوشدل و کاظم ذوالانوار و مارکسیست شدن و در پی آن منزوی شدن بهمن بازرگانی نفر اول سازمان در زندان شد. رجوی در ۳۰ دی ماه ۱۳۵۷ به همراه آخرین گروه از زندانیان سیاسی آزاد شد.

۷. مسعود رجوی در زندان بسیار مشکوک بود، سایت خبرآنلاین، ۱۲ تیر ۱۳۸۹، شماره خبر ۱۲۱۶۷ [khabaronline.ir](http://khabaronline.ir).

۸. خاطرات لطف‌الله میثمی، تهران؛ نشر صمدیه، چاپ اول ۱۳۸۲ ج ۲، ص ۱۹۸.

ذوالانور که عضو بالفعل مرکزیت سازمان بود ولی این امر را کسان بسیار اندکی در درون زندان، از جمله مسعود رجوی، می دانستند. سومی، مصطفی جوان خوشدل بود. بهمن بازرگانی مارکسیست شد، این مسئله را به رجوی و موسی خیابانی گفت و عملاً از رهبری درون زندان کنار رفت. او، چنان که زندگی اش پس از انقلاب نیز ثابت کرد، انگیزه‌ای برای تداوم فعالیت سیاسی نداشت.<sup>۹</sup> به این ترتیب، تنها دو تن مانع صعود رجوی به رهبری بخش مذهبی سازمان مجاهدین خلق بودند: محمد کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل. با حذف این دو در ۲۸ فروردین ۱۳۵۴ و اعلام «تغییر ایدئولوژی» مرکزیت سازمان، به رهبری تقی شهرام و بهرام آرام، در مهر ۱۳۵۴، مسعود رجوی تنها کسی بود که می توانست خود را به عنوان «وارث راستین مجاهدین اولیه» اعلام کند و رهبری بلامنازع بخش مذهبی سازمان را به دست گیرد.<sup>۱۰</sup>

مصطفی جوان خوشدل از کادرهای بلندپایه سازمان بود که عضو بالقوه مرکزیت به‌شمار می‌رفت. او در اواخر مرداد ۱۳۵۱، در درگیری با ساواک که به قتل محمود شامخی، عضو مرکزیت، انجامید دستگیر شد. با قتل محمود شامخی، ذوالانور به عضویت مرکزیت سه نفره درآمد و در کنار رضا رضایی و بهرام آرام اداره سازمان را به دست گرفت. ولی او نیز در مهر ۱۳۵۱ دستگیر شد. هرچند در ابتدای دستگیری ساواک به موقعیت کاظم ذوالانوار پی نبرد اما در ادامه با دستگیری های بعدی مشخص شد که او عضو مرکزیت سازمان است، لذا دوباره به زیر شکنجه برده و به حبس ابد محکوم شد. از سوی دیگر کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل که رده بالاتری نسبت به مسعود رجوی در زندان داشتند، درحالی که دوران حبس را می‌گذراند، به ناگاه در روز ۲۹ و یا ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ به همراه گروه بیژن جزنی در تپه های اوین توسط ساواک کشته شدند.

این سلسله اتفاقات که یک سرش در سخت گیری ساواک نسبت به اعضای ارشد سازمان و اعدام و کشتن آنها بود و سر دیگرش در همراهی و بسط ید مسعود رجوی بود<sup>۱۱</sup>، سبب می‌شد تا رجوی هژمونی خاصی بر اعضای زندانی سازمان پیدا کند. تحولات بیرون از زندان که از

۹. بهمن بازرگانی پس از آزادی از زندان از سیاست کناره گرفت و حتی درخواست حسین روحانی دوست قدیمی اش را برای عضویت در گروه پیکار رد کرد. او پس از مدت کوتاهی ازدواج کرد و برای ادامه تحصیل در اواخر سال ۱۳۵۸ راهی فرانسه شد اما پس از دو سال به تهران بازگشت و در وزارت صنایع مشغول به کار شد. در شهریور ۱۳۶۱ بهمن بازرگانی توسط سپاه پاسداران دستگیر شد و در زندان به تفصیل تاریخچه سازمان مجاهدین خلق را نگاشت. او پس از آن که در حسینیه شهید کجویی زندانی اوین سخنان مبسوطی درباره تاریخچه سازمان ابراز کرد، در اسفند ۱۳۶۱ بدون محاکمه و بدون اخذ کفیل آزاد شد.

۱۰. علت کینه مسعود رجوی نسبت به دکتر شریعتی، سایت خیرانلاین، ۱۴ تیر ۱۳۸۹، شماره خیر ۷۳۳۱۲ [khabaronline.ir](http://khabaronline.ir)

۱۱. به جز اسناد به جا مانده از همکاری گسترده مسعود رجوی با ساواک در زمان دستگیری، مشاهدات بسیاری از زندانیان رژیم گذشته حاکی از خدمات ویژه ساواک به مسعود رجوی است.

فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی □

اعلامیه تغییر مواضع سازمان شروع شد و بعد از کشته شدن بهرام آرام موجب خروج تقی شاهرام از کشور و در پی آن اخراج او از سازمان از سوی اعضای مارکسیست باقیمانده شد، نیز سبب خروج آخرین رقیب مسعود رجوی از صحنه شد. در این میان بازنگری اعضای مارکسیست در وضعیت تشکیلاتی شان و خروج دست جمعی آنها از سازمان و تاسیس سازمان پیکار در روزهای منتهی به انقلاب اسلامی سبب شد تا در بدو پیروزی انقلاب اسلامی مسعود رجوی یگانه رهبر بلامنزاع، یگانه تشکیلاتی باشد که به نام سازمان مجاهدین خلق شناخته می‌شد.

خسرو تهرانی که خود پیش از انقلاب از اعضای سازمان مجاهدین خلق بوده اما بروز رهبری مطلق مسعود رجوی بر سازمان مجاهدین خلق را در آستانه انقلاب اسلامی ناشی از ترکیب دو عنصر ویژگی‌های شخصی مسعود رجوی و عدم وجود روابط دموکراتیک در سازمان می‌داند:

«مسعود رجوی متولد ۱۳۲۷ طبرس و بزرگ شده مشهد و فارغ‌التحصیل رشته حقوق

دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۰ است. مسعود رجوی سال‌های ۴۶ و ۴۵ توسط حسین

احمدی‌روحانی عضوگیری شد، مراحل رشد را طی کرد و در سال‌های ۴۸ و ۴۹ نیز جهت

آموزش به فلسطین رفت که سفر او نیز همزمان بود با حادثه ربودن هواپیما در دب. رجوی

در سال ۱۳۵۰ به عنوان جوان‌ترین عضو مرکزیت سازمان شناخته می‌شد. او در سال ۵۰ که

سال ضربه رژیم شاه به مرکزیت سازمان بود دستگیر و به حبس ابد محکوم شد. اینکه چرا

او حکم اعدام نگرفت نیز از دلایل و اگرهایی برخوردار است که اکنون به آن نمی‌پردازیم.

اما آنچه در این زمان جالب توجه است این است که اگرچه مرکزیت دستگیر شده سازمان

همگی در دفاع ایدئولوژیک خود، بارها از آیات قرآن و نهج‌البلاغه استفاده می‌کردند و

آمریکا و شاه را مستقیم مورد خطاب قرار می‌دادند ولی مسعود رجوی، دفاعیات طولانی

خود را بدون «بسم‌الله الرحمن الرحیم» یا «به‌نام خدا» و بدون اینکه مستقیماً شاه را مورد

خطاب و حمله قرار دهد انجام می‌دهد و در هیچ بخشی از دفاعیه خود نیز به مبارزه

مسلحانه به طور مستقیم اشاره نمی‌کند. رجوی خیلی زود در زندان به عنوان باقیمانده

مرکزیت توانست بچه‌های سازمان را حول خود جمع کند، اگرچه در کنار او موسی

خیابانی، سعادت، مهدی ابریشم‌چی، علی و مهدی خدایی‌صفت و دیگران نیز بودند؛ تا

اینکه ماجرای سال ۵۴ و علنی شدن جریان تغییر ایدئولوژی پیش آمد و مسعود رجوی

به همراه تعداد معدودی از اعضای زندانی از خط‌مشی و ایدئولوژی قبلی سازمان دفاع

کردند و به این وسیله توانستند ضمن کنار زدن افراد ناراضی مانند محمد محمدی‌گرگانی

و لطف‌الله میثمی جریان سازمان را درون زندان سازماندهی کنند. در سال ۵۷ نیز سازمان خارج از زندان در واقع واجد نیرو و پایگاه جدی نبود و نیروی او محصور درون زندان بود. اما همین عناصر درون زندان و کادرهایی که رجوی ساخته بود توانستند سازماندهی قابل ملاحظه‌ای در بیرون از زندان در سال ۵۷ به وجود آورند. رجوی بدین ترتیب از سال ۵۰ و به‌خصوص از سال ۵۴ به بعد توانست توانایی‌هایی خاص خود را نشان دهد. او نسبت به سایر کادرها و اعضای مجاهدین به لحاظ توانایی برتری قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده بود. او در سخنوری، قدرت انتقال سریع داشت و در سازماندهی نیز بسیار از دیگران قوی‌تر عمل می‌کرد. رجوی اما اگرچه شخصی هوشمند و با فراست بود اما این استعداد و ظرفیت او با ظرفیت انقلابی به بزرگی انقلاب شکوهمند اسلامی همخوانی نداشت. به قول مهدی خانبابا تهرانی، از اعضای سابق حزب توده و از بنیانگذاران کنفدراسیون دانشجویان، بنابه موقعیت ممتاز و بی‌مانندی که رجوی در سازمان داشت، امر بر او مشتبه شده بود که تمامی علم و دانش را یک جا به دست گرفته است و رهبر بلامنازع و ناجی است. سازمان مجاهدین خلق در بدو تأسیس و گسترش تشکیلات بر اساس الگوی اقتباس شده از مارکسیست‌ها مبتنی بر «سانترالیسم دموکراتیک» یا مرکزیت‌گرایی مبتنی بر رأی اکثریت اداره می‌شد. و به تاکید سازمان، پس از انقلاب افراد رهبری دقیقاً بر مبنای صلاحیت‌های واقعی مشخص می‌شدند. اما برخی معتقدند که اگر در فاصله بین سال‌های ۵۷-۵۰ همان سانترالیسم بر سازمان حاکم بود در سال‌های ۵۰-۴۴ یعنی زمان حضور بنیانگذاران و کادرهای اولیه، نیز دموکراتیک بودن و شورایی بودن تقدم داشت و در فاصله ۵۷ تا ۵۰ اما فردگرایی و دیکتاتوری بود که در اولویت و تقدم قرار گرفته بود. در اواخر سال ۵۰ و سال ۵۱ رهبران سازمان و کادر مرکزی اعلام شدند. اتفاقات بیرون و درون زندان در نهایت امر باعث شد که دو تن از اعضای سازمان یعنی مسعود رجوی و موسی خیابانی در تشکیلات داخل زندان بالا بیایند. این دو نفر به‌رغم اختلافات و تشتت اعضا توانستند با اعمال فشار و جوسازی رهبری را به دست گیرند و گروهی از اعضا را گرد خود جمع کنند و مدعی شوند که وارثان اصلی و حقیقی سازمان آنها هستند. آنها توسط مرکزیت درون زندان و به وسیله توجیه کردن افراد، تشکیلات جدیدی را پایه‌ریزی و افراد مخالف را حذف کردند و این نمایشگر همان توجه به مرکزیت‌گرایی بود که از سال ۱۳۵۷ به بعد آنها نام جنبش ملی مجاهدین و سپس سازمان مجاهدین خلق را به خود اختصاص دادند.

## فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی □

این جمع شامل مسعود رجوی، موسی خیابانی، علی زرکش، مهدی ابریشم‌چی، محمود احمدی، محمود عطایی، مهدی خدایی صفت،... و محمدرضا سعادت می‌شد که روی سعادت البته باید تاکید ویژه کرد چرا که او نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری جریان فوق داشت. اگرچه حرف اصلی را مسعود و موسی می‌زدند و افرادی مانند میثمی و محمدمهدی گرگانی را نیز کاملاً بایکوت کرده بودند. از این مقطع به بعد روش‌های جدیدی در رهبری سازمان به کار گرفته شد. این روش‌ها براساس روانشناسی فردی این دو نفر - مسعود و موسی - و به قول خودشان مبتنی بر ضربه سال ۵۰ و جریانات سال ۵۴ بود و به این ترتیب جمع منسجمی با ۳۰ تا ۴۰ عضو در زندان با مرکزیت مسعود و سپس موسی شکل گرفت. مرکزیت‌گرایی در سال‌های ۵۱ تا ۵۷ در دنیایی کوچک به نام زندان و در روابطی بسیار محدود، تعمیق پیدا کرد و در فرهنگ سازمان نهادینه شد. آنچنانکه «مرکزیت» با یک تعهد بسیار عاطفی و روانی و برحسب سلسله مراتب شدیدترین صورت خود را پیدا کرد و از لحاظ فکری نیز به اشتراک ایدئولوژیک اعضای زندان منجر شد و در نتیجه از لحاظ رفتاری نیز بسیاری از اعضا درون زندان تحت تأثیر این دو نفر - مسعود و موسی - قرار داشتند و حتی ادبیات کلامی اعضا نیز شبیه ادبیات رهبری شده بود و البته این نحوه رفتار و این اشتراک شخصیتی، با بایکوت، تحقیر و سرکوب روحی عناصر منتقد همراه بود و ساواک نیز این مساله را تشدید می‌کرد. به عنوان مثال در سال ۵۴ که سال آشکار شدن تغییر ایدئولوژی تعدادی از اعضای سازمان بود و مسائلی درباره دستگیری و حید افراخته و محسن خاموشی و تعداد دیگری از اعضا مطرح بود، لطف‌الله میثمی با مجروحیت شدید و نابینایی ناشی از انفجار در منزل تیمی به زندان قصر آمد. در این زمان، جریان رجوی طی برنامه‌ای حساب شده با انتقال محمدرضا سعادت معروف به «سیکو» از زندان اوین به زندان قصر، با تلاشی فشرده و سخت و گُشنده که اینجانب نیز از نزدیک شاهد آن بودم، ۱۶ تا ۱۷ ساعت کار فشرده توجیهی روی اعضا انجام دادند تا گوی سبقت را از جریان میثمی برابند و اعضایی مانند حسین ابریشمی، جواد زنجیره‌فروش، علی خدایی صفت و حسن صادق که گرد میثمی، جمع مستقلاً را به وجود آورده بودند، به گرد خود جمع کند و نتیجتاً جریان مسعود را حاکم کند. در این دوره تفوق «مرکزیت‌گرایی» بر سازمان و تشکیلات بیش از دوره اول است. تمایلات قدرت‌طلبانه اعضای جدید مرکزیت داخل زندان کاملاً آشکار می‌شود. در این دوره سازمان به لحاظ تشکیلاتی فعال‌تر و به لحاظ ایدئولوژیک بسیار کم‌مایه‌تر شد. با این حال

اعضا به مرور در مقابل مسعود و موسی مطیع‌تر و منعطف‌تر شده بودند و در واقع آنها دو فرد اصلی تشکیلات به شمار می‌آمدند. با این حال آن دو، فضای جمع را باز نمی‌گذاشتند و اخبار را درون زندان نیز طبقه‌بندی می‌کردند و به اعضا و هواداران با توجه به رده تشکیلاتی آنان اخبار را می‌رساندند. حتی با وجود آنکه تعداد کتاب در زندان بسیار محدود بود، آنها این کتاب‌ها را به صورت طبقه‌بندی شده در اختیار اعضا می‌گذاشتند و مسئول بالاتر بود که این اجازه را می‌داد که فرد پایین‌تر چه کتابی را بخواند.<sup>۱۲</sup>

پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز گرچه مرکزیت‌گرایی جزو اصول بنیادین تشکیلات در سازمان به حساب می‌آمد. اما به تدریج فردگرایی در سازمان مقدم از مرکزیت قرار می‌گرفت. مسعود رجوی به عنوان نفر اول سازمان، موسی خیابانی به عنوان نفر دوم و اشرف ربیعی پس از ازدواج با مسعود رجوی به عنوان بانوی اول سازمان معرفی می‌شدند. حتی افرادی که سابقه مبارزاتی بیشتری نسبت به مسعود رجوی و موسی خیابانی داشتند و در سازمان نیز حضور داشتند، کم‌کم از دور خارج شدند. محمد حیاتی که هم سلول محمد حنیف نژاد بود و تا آخرین روز نزدیک‌ترین شخص به بنیانگذار سازمان بود، مهدی بخارایی که به نسبت شدیدترین شکنجه‌ها را تحمل کرده بود و برادر شهید محمد بخارایی ضارب حسنعلی منصور به حساب می‌آمد و عباس مدرسی فر که پیش از تمامی سران سازمان سابقه مبارزاتی داشت از هیات‌های موتلفه اسلامی به گروه حزب‌الله و سپس سازمان پیوسته بود، پس از مدت کوتاهی از صحنه کنار رفتند.

در این میان موسی خیابانی و مهدی ابریشمچی نیز که به عنوان سخنگویان و نفرات ارشد سازمان در صحنه علنی حاضر می‌شدند و پیش از انقلاب به اصطلاح مرکزیت را درک کرده بودند همواره مقابل رجوی کم می‌آوردند؛ ابریشمچی توانایی تشکیلاتی لازم را در برابر رجوی نداشت و خیابانی نیز تنها یک عنصر عملیاتی و قلدرمآب به حساب می‌آمد.

از سوی دیگر جهان‌بینی سازمان می‌آموخت که تنها سازمان پیشتاز، صلاحیت رهبری انقلاب را دارد و تنها رهبر سازمان پیشتاز است که می‌تواند انقلاب را رهبری کند. از نگاه سازمان، انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ناقص و نارس بود و انقلاب واقعی کامل را رهبری و ایدئولوژی سازمان پیشتاز می‌توانست هدایت کند. آنها امام خمینی را موج‌سوار، فرصت‌طلب و میوه‌چین می‌دانستند و اصولاً هیچگاه لفظ انقلاب را در مورد حرکت مردم که منجر به فروپاشی رژیم پهلوی شد به کار نمی‌بردند، بلکه لفظ قیام و خیزش و امثال آن را به کار می‌بردند. این

۱۲. سازمان مجاهدین از پیدایش تا فروغ جاویدان، نشریه شهروند امروز، ۱۳ مرداد ۱۳۸۷، ...

فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی □

مساله در پیام‌هایی که سران سازمان به آیت الله منتظری و شیخ حسن لاهوتی در زندان و در ماه‌های منتهی به انقلاب اسلامی می‌دادند، مشهود بود. در آن زمان سازمان، تنها خود را واجد صلاحیت رهبری می‌دانست و به این منظور توجیحات لازم را از قرآن و نهج‌البلاغه نیز می‌آورد و در سلسله مقالاتی با عنوان «مفهوم صلاحیت از دیدگاه علی» به این بحث پرداخته می‌شد که تنها رجوی صلاحیت لازم در این خصوص را دارد.

البته در این میان خصوصیات فردی مسعود رجوی نیز در کنار مسائل تشکیلاتی موجب تفوق بلامنازع او در اداره و راهبری سازمان می‌شد. خسرو تهرانی این ویژگی‌ها را اینگونه توصیف می‌کند: «الف. زیرکی و هوشیاری ب- توان بالای ژست عاطفی و احساسی ج. ایجاد قداست برای خودش به عنوان تنها عنصر بازمانده مرکزیت سابق د. قدرت مغلطه و سفسطه ه- قدرت استفاده زیاد از اهرم تشویق و تنبیه و. قدرت سوژه‌آفرینی و مساله درست کردن برای جمع که نمونه بارز آن ازدواج ایدئولوژیک، ارتقای ایدئولوژیک و طلاق ایدئولوژیک بوده است ز. قدرت ثوریزه کردن بحران‌ها.»<sup>۱۳</sup>

### تناقض‌های ابتدایی در گسترده سازی تشکیلات

با پیروزی انقلاب اسلامی رهبران سازمان مجاهدین خلق در مقابل یک تناقض تشکیلاتی قرار گرفتند. از سویی آنان دارای یک کادر ۳۰۰ نفره بودند که غالباً به تازگی از زندان آزاد شده بودند و دچار یک تصلب تشکیلاتی و امنیتی بودند و از سوی دیگر با پیروزی انقلاب اسلامی سیل عظیمی از نیروی جوان و نوجوان تمایل به فعالیتهای سیاسی و انقلابی داشتند و تقریباً به جز رهبری انقلاب کسی نمی‌توانست آنها را جذب کند. از سوی سازمان مجاهدین خلق از نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به اتکای این تحلیل درون سازمانی که نیروهای حاکم چه خط امام و چه دولت موقت قادر به تحقق «جامعه بی طبقه توحیدی» و رهبری مبارزه ضد امپریالیستی نیستند، سرنگونی حکومت و به دست گرفتن قدرت را در بین لایه‌های سازمانی مورد اعتماد کادر مرکزی هدف استراتژیک خود اعلام نمود. و به زعم اعلام وفاداری لفظی به رهبری انقلاب، در واقع با تبلیغ و تاکید گسترده و مستمر بر صلاحیت و پیشتازی انحصاری، نیرو و جریان دیگری را برای تحقق اهدافی که در شعارهایش مطرح می‌کرد، صالح نمی‌دانست. برای اعضا و هواداران محصور در دگم‌های تشکیلاتی و تبلیغات

۱۳. همانجا.

سنگین و متراکم کادرهای سازمان مجاهدین خلق راهی جز تبعیت بی چون و چرا و اعتماد مطلق به کادر رهبری باقی نمانده بود و رأس تشکیلات هم فارغ از هر نوع حسابرسی و مسئولیت در برابر نیروها و ارگان‌های معین تشکیلاتی - به صورت مطلق العنان، هر سیاستی را که برای نیل سریع به قدرت با ذهنیات و تمایلات و خصلت‌های خودسازگار می‌دید، برگزید و نیروهای جذب شده سازمان مجاهدین خلق را در مسیر تحقق این هدف به کار گرفت.<sup>۱۴</sup>

در این میان وجود چند دستور تشکیلاتی، اساس یارگیری گسترده سازمان را تشکیل می‌داد. سازمان رسماً تشکیلاتی بودن افراد و تبعیت محض آنها را مقدم بر ایدئولوژی‌های معمول می‌دانست. در جزوه شرح تأسیس سازمان که بلافاصله پس از انقلاب اسلامی منتشر شد، درباره یارگیری موسسان سازمان آمده بود:

«افرادی که به سازمان می‌پیوستند از دورن جامعه می‌آمدند و هر کدام با خود ویژگی‌ها و خصایصی را با توجه به زمینه‌های اجتماعی شان به درون سازمان می‌آوردند ولی طبیعی بود که این تربیت اجتماعی، سازگاری چندانی با تربیت تشکیلاتی که فی الواقع عالی‌ترین نوع تربیت است، نداشت. لذا می‌بایست قبل از آموزش‌های تئوریک، مبانی لازم برای چنین آموزش‌هایی را فراهم کرد».<sup>۱۵</sup>

به عبارت دیگر در تشکیلات جدید سازمان مجاهدین خلق، تشکیلاتی بودن اساسی‌ترین الزام پیوستگی به یک سازمان گسترده انقلابی توصیف می‌شد و این مسئله فراتر از ایدئولوژی و مکتب عنوان می‌شد.<sup>۱۶</sup> این مساله به خوبی در یارگیری‌های بعدی سازمان به خصوص در قشرهای جوان و نوجوان که احساسات و شرایط انقلابی وقت، فرصت تامل را از آن‌ها گرفته بود، نمود داشت. سمیرا اشراق<sup>۱۷</sup>، از سر تیم‌های نهاد دانش‌آموزی در این باره می‌نویسد:

۱۴. مجاهدین خلق، پیدایی تافرجام، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم ۱۳۸۵، ج ۲، صص ۳۴۷-۳۴۸.  
۱۵. شرح تأسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۰، سازمان مجاهدین خلق، تهران، ۱۳۵۸، ص ۳۲.

۱۶. نک: سخنی با هواداران، تشکیلاتی بودن اساسی‌ترین الزام پیوستگی به یک سازمان انقلابی است، نشریه مجاهد، ۱۵ خرداد ۱۳۵۹، شماره ۸۲، ص ۱.

۱۷. سمیرا اشراق متولد ۱۳۴۲ در تهران به دلیل گرایشات خانوادگی و حضور علی محمد تشدید پسر خاله مادری او در مرکزیت سازمان، به هواداری از سازمان می‌پرداخت و در سالهای ۵۸-۶۰ از مهمترین عناصر تشکیلاتی نهاد دانش‌آموزی در تهران بود و مسئولیت تشکیلاتی ناحیه ۱ مرکز و فرماندهی یک گروهان ۷۰ نفری را بر عهده داشت. او پیش از ورود سازمان به فاز نظامی در تظاهرات ۲۳ خرداد ۱۳۶۰ در میدان شهدا دستگیر شد و به ۴ سال حبس قطعی و ۶ سال حبس تعلیقی محکوم شد. او در زندان به همکاری با دادستانی انقلاب پرداخت و در دهها گشت ضربت برای شناسایی سایر اعضای سازمان شرکت کرد. میزان اعتماد به او به حدی بود که در برخی از این گشت‌ها، سمیرا اشراق مسلح می‌شد. سمیرا اشراق در ۱۳ شهریور ۱۳۶۳ مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد. او بعدها به فعالیت در بخش صنعت پرداخت و مدیر یک کارخانه تولیدی مواد شوینده شد. حمیدرضا اشراق برادر او از اعضای سازمان پیکار و حمیرا اشراق خواهر او از اعضای سازمان مجاهدین خلق بودند، که در فاز



فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی □

«در تشکیلات ما یعنی بخش دانش‌آموزی این طور جا افتاده بود که هر کس بهتر اطاعت تشکیلاتی داشته باشد، حل شده تر است. در نتیجه این مسئله باعث می‌شد که رده فرد ترقی کرده و بالاتر می‌رفت و خلاصه هر فرد این رابطه را فهمیده بود که هر چقدر بیشتر اطاعت بیشتر باشد رده هم بالاتر است و این در واقع اصلی ترین معیار بود».<sup>۱۸</sup>

شایسته‌امینیان<sup>۱۹</sup> از دیگر اعضای نهاد دانش‌آموزی هم اطاعت بی چون و چرای تشکیلاتی را تایید می‌کند و اظهار می‌دارد:

«به ما گفته شد که اطاعت صد در صد بایستی وجود داشته باشد و برای افراد این طور جا افتاده بود که میزان تبعیت کامل میزان حل شدگی کامل را در افراد نشان می‌دهد و خیلی صریح و جدی گفته شد که اطاعت تشکیلاتی مطلق است و چون و چرا در آن راه ندارد».<sup>۲۰</sup>

در واقع در سازمان مجاهدین خلق، راه ارتقا حل شدن کامل در مسئولیتی بود که به شخص از طرف تشکیلات داده می‌شد. عباس اسماعیلیان<sup>۲۱</sup> از اعضای نهاد دانشجویی در این باره می‌گوید:

«بیشترین ارزش را به اطاعت بی چون و چرا از کانال تشکیلات و مرکزیت می‌دادند و باصطلاح میزان حل شدگی تشکیلاتی اهمیت داشت و نه میزان حل شدگی عقیدتی».<sup>۲۲</sup>

به جز اصل بودن تبعیت تشکیلاتی، یکی دیگر مباحث یارگیری در سازمان، آموزش و تفهیم این نکته بود که سازمان همه حیثیت و وجود شخص هوادار یا عضو است و در این راستا باید عواطف و احساسات شخصی و خانوادگی باید جایش را به عاطفه و احساسات سازمانی بدهد. از این رو ارتباط با جامعه باید به ارتباط با سازمان منحصر گردد و شخصیت و استقلال فکری جایش را به وابستگی تشکیلاتی بدهد. عباس اسماعیلیان در این باره می‌گوید:

«برای عمل کردن این خط سازمان سعی داشت که اول حفظ کانال تشکیلات را برای

---

نظامی کشته شدند. لیلا زمریدان همسر مجید شریف واقفی که پیش از انقلاب کشته شد و علی رضا زمریدان عضو مرکزیت پیکار خاله و دایی سمیرا اشراق بودند.

۱۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده سمیرا اشراق، شماره بازبایی ۱۴۹۰۸.

۱۹. شایسته‌امینیان متولد ۱۳۴۴ در تهران، اوایل سال ۱۳۵۸ تحت تاثیر برادرش مسعود امینیان به عنوان هوادار به سازمان پیوست و در نهاد دانش‌آموزی تا مسئول تشکیلات شرق تهران پیش رفت. او در فاز نظامی در یک خانه تیمی به همراه چند قبضه سلاح در ۱۰ آبان ۱۳۶۰ دستگیر و در دادگاه به ۲۰ سال حبس محکوم شد. او در زندان به همکاری با مسئولین دادستانی پرداخت و در گشت های ضربت برای شناسایی حاضر می‌شد. امینیان در اسفند ۱۳۶۷ پس از عفو آزاد شد.

۲۰. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده شایسته‌امینیان، شماره بازبایی ۱۷۱۵۷.

۲۱. عباس اسماعیلیان متولد ۱۳۳۷ در گرگان، در بدو پیروزی انقلاب دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بود که به واسطه حضور در انجمن دانشجویان مسلمان به سازمان پیوست. او در فاز نظامی دستگیر و به ۱۰ سال زندان محکوم شد. اسماعیلیان پیش از پایان محکومیتش با عفو آزاد شد.

۲۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده عباس اسماعیلیان، شماره بازبایی ۱۷۱۳۰.

نیروها جا بیندازد و بفهمانند که برخورد با هر مسئله ای حتی جزئی و فردی تنها باید از کانال خاص تشکیلات یعنی مطرح کردن با مسئول و یک رده بالاتر باید حل بشود.<sup>۲۳</sup>

احمد مشاری<sup>۲۴</sup> دیگر عضو نهاد دانشجویی هم اظهار می‌دارد:

«ابتدا فرد را به موضع ضعف و خود کم‌بینی می‌انداختند. این مطلب را در فرد القامی کردند که تو صلاحیت نداری و این سازمان است که صلاحیت دارد».<sup>۲۵</sup>

مه‌جبین کوچصفهانی<sup>۲۶</sup> از اعضای نهاد دانش‌آموزی نمای واضحتری از این روش تربیت تشکیلاتی دارد:

«سازمان با بی هویت کردن افراد در مقابل تشکیلات زمینه اطاعت کورانه از افراد را به وجود می‌آورد و این کار بیشتر به این شکل بود که با بزرگ کردن تشکیلات و صلاحیت‌های آن و بیان به اصطلاح قوت‌هایش و راه ندادن هیچ نقطه ضعفی در آن، تشکیلات را در ذهن هواداران مطلق می‌کرد».<sup>۲۷</sup>

شایسته‌امینیان هم در این باره می‌گوید:

«سازمان به صورت یک مطلق برایم مطرح بود. وابستگی شدید بهش داشتم. ۲-۳ سال فعالیت در سازمان وابستگی من را به سازمان و به طور خاص به بچه‌ها زیاد کرده بود؛ به عبارتی دیگر سازمان را خانواده اصلی خودم می‌دانستم».<sup>۲۸</sup>

در این میان حتی پیش از آن که سازمان دچار انقلاب ایدئولوژیک و طلاق‌های اجباری شود، نهاد خانواده مورد توجه سران سازمان قرار داشت و آنها در راستای حل شدگی کامل فرد در سازمان، اصل را در نسبت با خانواده به سازمان می‌دادند. محمد باقر خلدی<sup>۲۹</sup> از عناصر مهم نهاد

۲۳. همان جا.

۲۴. احمد مشاری کاخکی متولد ۱۳۳۶ در مشهد، در بدو پیروزی انقلاب دانشجوی دانشگاه پلی تکنیک بود و از موسسان انجمن دانشجویان مسلمان در این دانشگاه بود. او سپس با تشکیل میلشیا از اعضای موثر این نهاد شبه نظامی شد. مشاری که در سالهای ۵۸-۵۹ در نهاد امداد، انتظامات ستاد انزلی و سفارت فلسطین فعالیت کرده بود، در اواخر سال ۵۹ مسئول امنیتی نشریه مجاهد شد. او در یک خانه تیمی در تاریخ ۲ تیر ۱۳۶۱ دستگیر شد و در حین دستگیری برای خودکشی سیانور خورد که ناموفق بود. او در ۱۳ مرداد ۱۳۶۴ محاکمه و به جرم محاربه به اعدام محکوم شد که این حکم در ۱۲ مرداد ۱۳۶۵ اجرا شد.

۲۵. آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده احمد مشاری کاخکی، شماره بازیابی ۱۷۱۲۹.

۲۶. مه‌جبین کوچصفهانی متولد ۱۳۴۰، در تابستان ۱۳۵۸ به عضویت سازمان به عنوان شور مدرسه در آمد و سپس مسئول جمع آوری کمک های مالی بخشی از مدارس تهران شد. او در فاز نظامی هم فعال بود و در یک تظاهرات موضعی مسلحانه در روز ۴ آذر ۱۳۶۰ در خیابان دامپزشکی دستگیر شد و ابتدا به ۱۳ سال حبس محکوم شد. کوچصفهانی که همکاری گسترده ای با گشت های ضربت دادستانی دادرسانی داشت، پس از عفو در ۴ آذر ۱۳۶۵ آزاد شد.

۲۷. آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مه‌جبین کوچصفهانی، شماره بازیابی ۱۷۱۶۲.

۲۸. همان، پرونده شایسته‌امینیان، شماره بازیابی ۱۷۱۵۷.

۲۹. محمد باقر خلدی متولد ۱۳۳۲ در تهران، ورودی سال ۱۳۵۷ دانشگاه علم و صنعت بود که به صورت خانوادگی وارد

دانشجویی و کارگری در این باره اظهار می‌دارد:

«در جریان کار تبلیغاتی همیشه در سازمان روی مساله خانواده انرژی زیادی جهت حل آن می‌گذاشتند و همیشه مسئله خانواده را فرع و کار تشکیلاتی را اصل می‌کردند. با کارهایی که به فرد می‌دادند، خود به خود رابطه معنوی با خانواده قطع می‌شد.»<sup>۳۰</sup>

مرتضی ناصح پور<sup>۳۱</sup> از اعضای نهاد دانش آموزی نیز در اعترافاتش در این باره چنین می‌گوید:

«به ما در کار توضیحی گفته بودند که تشکیلات مادر دوم شماسست و همان طور که شما تمام مسائل را به مادر تان می‌گویید و بعد او تصمیم می‌گیرد و شما همان را انجام می‌دهید، در اینجا نیز همین طور است. شما تمام مسائل را می‌گویید، پیشنهادات و مشکلات را می‌گویید ولی تصمیم‌گیری را تشکیلات می‌کند و شما باید اجرا کنید... می‌گفتند شما یک نفر هستید و احتمال دارد اشتباه کنید ولی سازمان کلیه نظرات شما را جمع بندی می‌کند و از همه چیز به طور کامل اطلاع دارد، پس سازمان همه چیز را کامل تر و دقیق تر می‌داند.»<sup>۳۲</sup>

در ورای این تربیت تشکیلاتی، سازمان مجاهدین خلق تلاش می‌کرد تا پس از به کارگیری اعضا، مسیر آنان را غیرقابل بازگشت نشان دهد. سازمان افرادی که نسبت به سیاست‌های اعلامی مسئله دار می‌شدند با برچسب بریده و ترسو و یا عروسک ارتجاع<sup>۳۳</sup> طرد می‌کرد. وحید امیدوار تهرانی از اعضای نهاد دانشجویی در این باره اظهار می‌دارد:

خط عمده منافقین زدن انگ و برچسب به افرادی بود که نسبت به مسائل سازمان دچار

سازمان مجاهدین خلق شد و مسئولیت‌های مهمی در نهاد دانشجویی، محلات و کارگری داشت. او در نهاد کارگری مسئول امنیتی گروه فلز بود. خلدی از عوامل اصلی راهپیمایی ۳۰ خرداد بود. او در روز ۹ تیر ۱۳۶۰ در یک خانه تیمی با مقادی زیادی اسلحه و مهمات دستگیر می‌شود. خلدی گرچه مسئولیت این خانه را برعهده داشته اما در بازجویی منکر این مسئله می‌شود و در حالی که زیر دستان او به اتهام محاربه محاکمه و اعدام می‌شوند، او پس از چند سال محاکمه و به اعدام محکوم می‌شود اما حکم اعدام او به دلیل توبه اش نقض می‌شود. محمدباقر خلدی در ۳۰ بهمن ۱۳۶۷ از زندان آزاد شد.

۳۰. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محمدباقر خلدی، شماره بازبایی ۱۸۴۸۷.

۳۱. مرتضی ناصح پور با نام مستعار «علی» در اردیبهشت ۱۳۵۹ به سازمان پیوست و تا قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ عضو تیم‌های تبلیغات و مسئول خدمات در رده «شور» مدرسه بود. پس از این تاریخ، به عضویت تیم‌های شناسایی و عملیاتی درمی‌آید و در مرداد ۱۳۶۱ به عنوان «فرمانده تیم» در واحدهای ویژه نظامی مشغول می‌گردد. ناصح پور در دی ماه ۱۳۶۲ دستگیر شد. فهرست ۴۲ مورد عملیاتی تروریستی وی از این قرار است: ۱۵ مورد سرقت مسلحانه موتور، ۵ مورد پرتاب سه راهی و کوکتل به منازل، ۳ مورد پرتاب بمب به مراکز و نهادها، ۸ مورد عملیات انفجار در مراکز عمومی از قبیل مساجد و پل راه آهن و خیابان‌ها، ۸ مورد عملیات ترور، و ۳ مورد درگیری مسلحانه. ناصح پور در مجموع ۱۰ نفر را کشته بود.

۳۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مرتضی ناصح پور، شماره بازبایی ۱۸۴۸۰.

۳۳. سید احمد هاشمی نژاد برادر شهید هاشمی نژاد از دوران زندان نسبت به سازمان مجاهدین خلق سمپاتی داشت به گونه‌ای که پس از آزادی از زندان در راهپیمایی دوران انقلاب بر روی مینی بوس راهپیمایی به همراه جلال گنجی‌ای با لباس روحانیت به توضیح آرم سازمان می‌پرداخت. چندی بعد با آغاز درگیری‌های خط امام و سازمان، هاشمی نژاد از سازمان مجاهدین جدا شد. سازمان پس از این جدایی جزوه‌ای با نام عروسک کوکی ارتجاع علیه هاشمی نژاد منتشر کرد که او نیز در گفتگویی تفصیلی با اعضای انجمن اسلامی دانشگاه تهران که بعدها تحت عنوان جزوه تبیین حقایق منتشر شد، به پاسخ‌گویی پرداخت.

مسئله می‌شدند، که مثلا طرف خصلتی است یا بریده و به این وسیله فرد مسئله دار را در موضع ضعف قرار می‌دادند تا بالکل تسلیم محض تشکیلات می‌شد و یا از جریانات کنار گذاشته می‌شد».<sup>۳۴</sup>

محمد باقر خلدی هم در این باره می‌نویسد:

«از لحاظ عاطفی هم فرد طرد شده به عنوان بریده و دیگر مارک‌هایی از این قبیل معرفی می‌شد و این برای یک نیروی تشکیلاتی که به خاطر سازمان از همه دوستان و فامیلش جدا شده و زندگی‌اش را در این رابطه خلاصه کرده است، خیلی سنگین بود و لذا حتی المقدور سعی می‌شد که با تظاهر به اطاعت و ابراز وفاداری از این عقوبت فرار کند».<sup>۳۵</sup>

مرتضی ناصح پور هم این مساله را تایید می‌کند و می‌نویسد:

«با مطرح کردن این که هر کس خطوط سازمان را پیاده نمی‌کند و یا مثلا به خاطر مسائل خانوادگی قادر به ادامه کار نیست بریده و یا عنصر مساله دار است، تنها یک راه می‌ماند که فرد و وجهه خود را نگه دارد و آن اطاعت تشکیلاتی محض بود».<sup>۳۶</sup>

در این میان پرکردن تمام اوقات هواداران و اعضای سازمان، یکی دیگر از راهبردهای تشکیلاتی برای حفظ هواداران در چارچوب‌های اعلامی بود. مرتضی ناصح پور که در سازمان مجاهدین خلق از یک دانش آموز انقلابی تبدیل به یک تروریست تمام‌عیار شد، در این باره می‌گوید:

«برنامه کلی که در جهت این کار انجام می‌گرفت بدین صورت بوده است در همان فاز تروریست پروری (قبل از ۳۰ خرداد) کارها و رهنمودهایی که به یک فرد می‌دادند تماما در جهت به وجود آوردن حصار و چارچوب بوده است. مثلا اولاً بعد از ورود هر فرد به تشکیلات آن قدر ضابطه‌هایی مختلف به او می‌دادند که فرد تمام وقت مشغول حلاجی کردن و فراگیر آنها بوده است. برای بهتر روشن شدن مسئله کاری را که من خودم در مدت یک روز در سال ۱۳۵۹ انجام می‌دادم را مورد بررسی قرار می‌دهم. اغلب روزها صبح ساعت ۵ تا ۶ بیدار باش بود که حتی بیدار شدن را هم برایمان برنامه‌ریزی کرده بودند و دست خودمان نبود، بلکه مسئولین آن را مشخص می‌کردند. بعد از بیدار شدن من باید گزارش‌ها و خطوط و قرارهایی که در آن روز باید انجام می‌دادم که در یک چک لیست روزانه از طرف تشکیلات محورهایش داده شده بود را بررسی می‌کردم، مثلا گزارش امنیتی

۳۴. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده وحید امیدوار تهرانی، شماره بازبایی ۱۷۱۶۶.

۳۵. همان، پرونده محمدباقر خلدی، شماره بازبایی ۱۸۴۸۷.

۳۶. همان، پرونده مرتضی ناصح پور، شماره بازبایی ۱۸۴۸۰.

## □ فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی

در مورد کوه رفتن، گزارش حفاظتی درباره دکه زدن و روزنامه فروشی، گزارش از ورزش و مسائل امنیتی داخل مدرسه در روز گذشته، گزارش در مورد محل‌های نشست تشکیلاتی در مدرسه و افراد آن. این گزارش‌ها را من باید به مسئولم، یعنی کسی که در ناحیه مسئول خدمات بود می‌دادم. بعد یک سری گزارش‌ها بود که باید به مسئول تشکیلاتی شور مدرسه می‌دادم، مثلاً آیا به موقع به نشست‌هایم در طول هفته رفته‌ام یا نه، آیا گزارشاتم را به موقع داده‌ام یا نه یا چک لیست برنامه روزانه را کامل انجام داده‌ام یا نه. قرارها، بیدار شدن به موقع، انجام کارهای تشکیلاتی مختلف و خیلی موارد دیگر که باید آماده می‌کرد. صبح ساعات این کارها را برنامه ریزی می‌کردم. برای قرار احتمالی در مدرسه هر روز یک ساعت زودتر حاضر بودم و بعد صحبت کلی در مورد برنامه آن روز... زدن دکه در مدرسه و تبلیغات که من حضور داشتم. بعد انجام ورزش صبحگاهی و خواندن سرود و انجام رژه هم با من بود تا زنگ کلاس بخورد. اغلب اوقات به خاطر قرارهای تشکیلاتی یا به مدرسه نمی‌رفتم یا دیر حاضر می‌شدم و اما اگر سر کلاس هم می‌رفتم مگر چه می‌کردم؟ اول چک کردن و مرور کارهایم در روز بود که مثلاً تا شب چه کارهای دیگری باید انجام دهم. بعد اغلب نوشتن گزارش در سر کلاس هنگام درس دادن، خواندن نشریه هم در سر کلاس از برنامه‌های بچه‌ها بود. در ساعت زنگ تفریح فروش نشریه انجام می‌گرفت یا پخش اعلامیه. بسیار اتفاق می‌افتاد که مثلاً ساعت ۱۰ گفته می‌شد که یک قرار داری و باید بیایی. آن موقع بود که باید از یک طریق از مدرسه خارج می‌شدی، با هزار دوز و کلک می‌زدی تا از مدیر مدرسه اجازه بگیری یا این که از فرار از مدرسه از در و دیوار. زنگ آخر که به صدا در می‌آمد دوباره فروش نشریه و من به دنبال همان مسئولیت‌هایم. شب که می‌خوابیدی هم حتی با همین افکار و چک لیست‌ها به خواب می‌رفتی تا صبح می‌شد و روز از نوروزی از نو، هر روز هم که پیش می‌روی مسئله سنگین تر و حصار بیشتر می‌شود، کارها بیشتر، نشست‌ها و قرارها و نتیجتاً غرق شدن هر چه بیشتر در حصار تشکیلاتی!<sup>۳۷</sup>



فصل نوزدهم

## فرصت طلبی در درگیری‌های اولیه

درگیری‌های روزهای ابتدایی انقلاب در کردستان، خوزستان و گنبد و نیز درگیر شدن مسلحانه چریک‌های فدایی خلق که نوعی آنارشیزم و هرج و مرج‌گرایی را خواستار بودند در مقابل نظام هنوز شکل نگرفته، سبب شد تا سازمان مجاهدین خلق برای آنچه خود رویگردانی از چپ‌روی می‌خواند و در واقع استفاده از زمان برای تقویت بنیه نیروی انسانی و نظامی خود، حاضر به همکاری با گروه‌های چپ نشود. با شدیدتر شدن درگیری‌ها در ماه‌های بعدی، سازمان مجاهدین خلق مجبور به پاسخ‌گویی به دیگر گروه‌های معارض انقلاب اسلامی شد:

«اگر به پیچیدگی‌ها این سری مسائل از یک سو و ضعف و کمبود کادرها و مسئولین یک سازمان کوچک از سوی دیگر توجه کنیم، نتیجه چیزی جز آن چه ما تصور می‌کردیم نخواهد بود. وقتی شما مسئولین و کادرهای درجه اول ندارید که آنها را به طور حرفه‌ای مامور یک منطقه کنید، وقتی از اعضای کم تجربه و سмпاتیزن‌های کم اطلاع در قبال مسائل و تضادهای پیچیده در بسیاری از موارد کار مثبت و اساسی بر نمی‌آید. وقتی انتظارات فراتر از آمادگی پاسخ‌گویی و توان مسئله حل‌کنی شماست، دیگر از شما چه کاری ساخته است؟»<sup>۱</sup>

در واقع سازمان گرچه از روز نخست قصد رویارویی با نظام تازه تاسیس و قبضه کردن تمام امور را داشت اما اقتضائات تشکیلاتی، پشتوانه عظیم حمایت‌های مردمی از انقلاب اسلامی در بدو پیروزی انقلاب اسلامی مانع از اجرایی کردن این اراده می‌شد. مسعود رجوی درباره این تصمیم استراتژیک بعدها در مقاطع مختلف گفت:

«ما عمد داشتیم که رودرویی مستقیم را تا جایی که می‌شود برای تحصیل حداکثر آمادگی‌های توده‌ای و اجتماعی و سیاسی و نظامی لازم به تاخیر بیاندازیم... زیرا جمهوری اسلامی نظامی بود واقعا توانمند، برای این که اگر معیارهای نظامی را عمده نکنیم و در معیارهای توده‌ای و سیاسی و اجتماعی بررسی بکنیم، واقعیت بود که بیشتر از نود درصد مردم در ابتدا با روی کار آمدنش موافق بودند... و به همین دلیل طی دو سال و نیم اول تا آنجا که توانستیم تحمل کردیم تا لحظه نبرد سرنوشت را، تا یکپارچگی حکومتش و تا حصول بالاترین درجات آمادگی خود به تاخیر بیاندازیم... سیاست ما در آن موقع این بود که از دخالت در در مسائلی که منجر به تعارض پیش از موقع ما با رژیم می‌شود خودداری کنیم... در فردای انقلاب خط ما این بود که تا آنجا که ممکن و مقدور است، سازمان را و اهداف و آرمان‌ها و برنامه‌های خود را به میان توده‌های مردم ببریم و پایگاه اجتماعی

۱. هشداری پیرامون چپ‌نمایی و چپ‌روی، نشریه مجاهد، شماره ۱۰، ص ۱۰.



فصل نوزدهم: فرصت طلبی در درگیری‌های اولیه □

خودمان را بین توده‌های مردم گسترش بدیهیم و با تحکیم و گسترش سازمان اساسی ترین کمبود را بر طرف کنیم».<sup>۲</sup>

دو ماه بعد از آغاز فاز نظامی سازمان مجاهدین خلق و در ۱۳ شهریور ۱۳۶۰ در تحلیلی که به اعضایش ارائه می‌دهد به اعتراضات گروه چپ در بدو پیروزی انقلاب اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد: «سازمان در این مدت به دلیل سیاست‌های اصولی خود در معرض بیشترین حملات و انتقادات نه تنها از جانب رژیم و مرتجعین، بلکه از جانب نیروهای اپوزیسیون و به ظاهر اپورتونیست و مارکسیست بوده است! کمتر تاکتیک و سیاستی می‌توان از جانب سازمان در عرض این دو سال نام برد که از جانب اپوزیسیون‌های چپ و راست و انواع و اقسام گروه‌ها متهم به سازشکاری یا چپ روی و... نشده باشد، سیاست‌ها و موضع‌گیری‌هایی که معمولاً در جریان عمل و پس از گذشت زمان حقانیت و اصالت آن به اثبات رسیده است و مورد تایید قرار گرفته است».<sup>۳</sup>

اما از سوی دیگر نیروهای انقلابی به خصوص کسانی که در زندان مشی تشکیلاتی و عقیدتی اعضای سازمان مجاهدین خلق را دیده بودند، به هیچ وجه حاضر نبودند، اعضای سازمان را در قدرت شریک کنند. لذا اعضای خط امام تمام کوششان را برای پاکسازی نهادهای انقلابی از سمپات‌های علنی و نفوذی‌های سازمان منافقین داشتند. حمیدرضا ترقی از زندانیان سیاسی قبل از انقلاب که پس از پیروزی انقلاب به حزب جمهوری اسلامی پیوست در باره موضعگیری ابتدایی علیه مجاهدین خلق می‌گوید:

«پس از پیروزی انقلاب اسلامی با این جریان و هواداران آن روبرو بودیم که بدون شک شناخت شیوه‌ها و روش کاری آنها در مورد انقلاب اسلامی و اهدافی که دنبال می‌کردند بسیار مهم و برای نسل جوان ما عبرت آموز است. ریشه اینکه چرا مسیر حرکت ما به قیام مسلحانه ۳۰ خرداد در سال ۶۰ انجامید باید در ریشه‌ها و مبانی فکری و اعتقادی آنها جست و جو کرد. منافقین، انقلاب اسلامی ما را یک قیام تلقی می‌کردند نه یک انقلاب. در تحلیل‌هایشان چه تحلیل‌هایی که آن روزها مسعود رجوی و خیابانی می‌کردند و چه تحلیل‌هایی که عوامل وابسته به آنها می‌کردند، انقلاب اسلامی را در حد یک قیام بدون نظام و رهبری تلقی و تحلیل می‌کردند. آنها در تحلیل‌های دقیقی که داشتند معتقد بودند، امام با

۲. چهره دوم نفاق، کارنامه سپاه، ج ۳، انتشارات دادستانی انقلاب تهران، تهران، شهریور ۱۳۶۳ صص ۳۰-۳۱.

۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده پوران بختیاری، شماره بازبانی ۱۸۴۶۴.

استفاده از روحیه مذهبی مردم روی موج این قیام سوار شد و توانست به پیروزی برسد. تعبیری که آنها برای شرایطی که بعد از انقلاب اسلامی در کشور ما پدید آمده بود می‌کردند این بود که این شرایط نیمه دموکراسی و نیمه دیکتاتوری است. در همه تحلیل‌های خود سیستم حاکم بر کشور را سیستمی تلفیقی از ارتجاع، لیبرال و لیبرالیست می‌دانستند. بر این اساس با انقلاب اسلامی و ماهیت آن روبرو شدند. همان اوایل انقلاب که یاسر عرفات و تعدادی از فلسطینی‌ها به ایران آمده بودند و با حضرت امام ملاقات کردند، تحلیل اینها این بود که تا سه ماه دیگر فلسطین و ایران هر دو وابسته به استکبار جهانی خواهند شد. فلذا موضع ضد امپریالیستی آنها این زمینه را فراهم می‌کرد که اصلاً با هر انقلاب و حتی با مبارزات فلسطین هم مخالف باشند. برخلاف بعضی از تحلیلگران سیاسی که سال‌ها در مجاهدین خلق بودند و بعدها به شکلی جدا شدند و سازمان‌های جداگانه‌ای را تشکیل دادند، اعتقاد ما بر این است که منافقین از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی قصد براندازی نظام جمهوری اسلامی را داشتند. دلایل آن هم کاملاً روشن است. روزهایی که در تهران مردم به پادگان‌ها حمله می‌کردند و پادگان‌ها را تصرف می‌کردند، تنها کسانی که اسلحه‌ها را می‌زدیدند و انبار می‌کردند و برای برنامه‌های بعدی خود نگه می‌داشتند، اینها بودند. بقیه تابع نظر روحانیت و اداره کنندگان انقلاب بودند. آنها دقیقاً با مشخصات و رقم و عدد نسبت به تغییر و تحول در سلاح‌ها اقدام می‌کردند. آنها با استفاده از این فرصت اسلحه‌ها را ربودند و در مراکز مختلفی پنهان کردند. این یکی از دلایلی است که اگر بنای یک جریان سیاسی بر براندازی نباشد، به دنبال جمع‌آوری اسلحه نمی‌رود.<sup>۴</sup>

### آغاز حضور؛ کمرنگ و منفعل

تحرك سیاسی سازمان مجاهدین خلق در روزهای قبل از پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷، محدود به چند پیام و بیانیه با سطح انتشار نه چندان زیاد است که ظرف کمتر از یک ماه مانده به پیروزی انقلاب آن هم نه با عنوان سازمان مشخص، بلکه با عنوان مجاهدین زندانی یا از زندان آزاد شده، به شرح زیر صادر کردند:

۱. پیام تبریک به روزنامه‌نگاران، طی دو سطر و بدون موضع‌گیری خاص، با امضای

«مجاهدین زندانی» به تاریخ ۵۷/۱۰/۲۱

۴. از اول سازمان منافقین را می‌شناختیم، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، ص ۹۸.

فصل نوزدهم: فرصت طلبی در درگیری‌های اولیه □

۲. پیام خطاب به مردم با تفصیل بیشتر؛ با پرداختن به کلیات انقلاب و مبارزه و آرزوی بازگشت «زعیم عالی قدر حضرت آیت الله العظمی خمینی» به عنوان «سمبل و چهره درخشان جنبش جاری میهن» و با اظهر امیدواری به پیروزی انقلاب که با این عبارات ختم می‌شد: «درود بر شهیدان راه آزادی خلق؛ مرگ بر امپریالیسم برقرار باد اتحاد کلیه نیروهای رزمنده و اصیل خلق؛ پیروز باد انقلاب دموکراتیک خلق ایران. مجاهدین زندانی - ۳۰ دی ۵۷

۳. پیام به امام خمینی (ره)، در اول بهمن ۵۷ در حدود یک صفحه با امضای «از طرف مجاهدین رها شده از بند: مسعود رجوی - موسی خیابانی» در این پیام با عنوان «محضر مبارک مجاهد اعظم حضرت آیت الله العظمی خمینی» چنین آمده است:  
ما آزادی خود را مدیون مجاهدت و جانفشانی‌های خلق رزمنده و ستم کشیده ایران در پرتو الهامات آن زعیم استوار و سازش ناپذیر هستیم.

۴. پیام با امضای «از طرف مجاهدین آزاد شده از زندان - مسعود رجوی، موسی خیابانی» به یاسر عرفات (ابوعمار) در همان تاریخ. در این پیام نیز در مورد رهبری انقلاب چنین تاکید شده است:

.. در میهن خونبارمان جنبشی بزرگ به راه افتاده و قائد پرافتخار آن «امام مجاهد اعظم، خمینی» بارها بر قطع هر گونه رابطه با اسرائیل پای فشرده است.

۵. پیام به کارگران کارخانجات تهران، با امضای فوق به تاریخ ۵ بهمن ۱۳۵۷ در قسمتی از پیام یک صفحه‌ای مزبور تصریح گردید که «دستاوردهای پیروزمندانه مردمان... تحت زعامت و ارشادات حضرت آیت الله العظمی خمینی حاصل شده است».

۶. پیام به آیت الله طالقانی و سایر آیات متحصن در دانشگاه تهران در حدود یک صفحه با همان امضا به تاریخ ۹ بهمن ۵۷ در این پیام کوتاه، عبارت «حضرت آیت الله العظمی خمینی» به عنوان «قائد عظیم الشان و رهبر عالیقدر جنبش» دو مرتبه ذکر شده است.

۷. پیام به دانشجویان دانشگاه مشهد، حدود یک صفحه با امضای فوق در ۱۲ بهمن ۵۷ این پیام هم در بردارنده تاکید بر رهبری «آیت الله العظمی خمینی» بود.<sup>۵</sup>

فصل مشترک همه این بیانی‌ها تاکید بر رهبری بلامنازع امام خمینی بود. تاکید بر این مساله تا جایی ادامه یافت که بسیاری از اعضای سازمان مجاهدین خلق که پس از پیروزی انقلاب به اسین سازمان پیوستند، اظهار می‌دارند که در ابتدا تصور می‌کردند، خط سازمان و رهبر انقلاب

۵. مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم ۱۳۸۵، ج ۲، صص ۳۴۹-۳۵۰.

یکی است و قریب به اتفاق این افراد با این تصور هوادار سازمان شدند که مجاهدین خلق آن گونه که خود عنوان می کردند فرزندان مجاهد امام خمینی هستند. مسعود رجوی نیز در اولین گفتگوی مطبوعاتی اش پس از آزادی از زندان، در روز ۱۲ بهمن به خبرنگار روزنامه کیهان می گوید:

«سقوط دیکتاتوری در ایران که البته می تواند موقت هم باشد فقط می تواند یک قدم و تنها یک قدم از راه انقلابی طولانی که ما در پیش داریم محسوب شود. در این جا اجازه بدهید کلمات تاریخی آقای خمینی را در بدو ورود ایشان به میهن یادآوری کرده و عزم راسخ ایشان را در موضع ضداستعماریشان ستایش کنیم. ایشان تصریح کردند که تازه در آغاز راه هستیم و فقط یک قدم برداشته ایم و گفتند که اکنون باید به محو سلطه خارجی و قطع نفوذ استعماری اجانب پرداخت. این یک رهنمود بسیار حیاتی و مهم است که بایستی آویزه گوش تمام خلق ما باشد... فکر می کردم بختیار بختیارتر از آن است که در چنین شرایطی ماموریت ایستادگی در برابر اراده سهمگین خلق ایران را که در سرسختی و سازش ناپذیری آقای خمینی مجسم است به عهده بگیرد. هنوز بیانات تاریخی آقا که امروز چند ساعت پیش در سالن فرودگاه ایراد شد، در گوشم طنین دارد. آن کلمات فریادرسای مظلومیت و حقانیت تمام مردم ایران بود. بیاید دعا کنیم و از خدا بخواهیم که به آقا سلامت و طول عمر عطا کند. مسئولیت اطرافیان ایشان را هم در حفظ سلامتشان باید خیلی جدی گرفت».

همچنین در بیانیه روز پیروزی انقلاب اسلامی یعنی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آمده بود:

«بسم الله القاهر العفار

به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران

هموطنان دلیر و مجاهد

تصرف آخرین سنگرهای دیکتاتوری خیانتکار را که به پایمرد و جانفشانی های خونبار مردم محرومان تحت ارشاد مجاهد اعظم حضرت آیت الله العظمی خمینی تحقق می پذیرد به شما تهنیت گفته و در این لحظات تاریخی صبر و مقاومت انقلابی بیش از پیش صفوف متحد خلق را در جهت محو کامل سلطه امپریالیسم در میهن گلگونمان آرزو مندیم. آن چه در این لحظات تاریخی بایستی رهنمون تمام صفوف این خلق قهرمان باشد، وحدت و استقامت است. در این صورت بی تردید بر تمام توطئه های ضد خلقی، بر تمام آن ها پیروز خواهیم شد. ان الله مع الصابرين - سازمان مجاهدین خلق ایران مسعود رجوی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷».

فصل نوزدهم: فرصت طلبی در درگیری‌های اولیه □

به هر روی تعریف و تمجید از نقش امام خمینی در پیروزی انقلاب اسلامی، نقش مهمی در تبلیغات سازمان داشت. صغری خلدی<sup>۶</sup> از اعضای رده بالای سازمان در اعترافاتش در این باره می‌نویسد:

«کلا فکر می‌کنم امام خمینی یکی به خاطر تفکرات و اعتقادات اسلامی و یکی به خاطر مبارزه‌ای که بر علیه شاه کرد، چه ۱۵ خرداد و چه قبل از انقلاب چهره بارز و مشهوری گردید و در میان همه قشرها و سازمان‌ها محبوبیت پیدا کرد. شاید بتوان گفت امام خمینی در دل تک تک افراد داری محبوبیت بود. مثلاً من در مورد خودم زمان انقلاب در ایران نبودم و به خاطر علاقه‌ای که با امام خمینی داشتیم، عکس او را بزرگ کرده و قابی نسبتاً بزرگ تهیه کردم و به دانشجویان ایرانی آنجا دادم که به در سفارت بزنند»<sup>۷</sup>

سیدرضا مهرجو<sup>۸</sup> از اعضای نهاد دانشجویی هم در این باره می‌گوید:

«با حمل عکس بنیانگذاران در راهپیمایی‌های انقلاب با اسم سازمان آشنا شدم و برایم اینطور مجسم شد بود که این سازمانی است اسلامی و انقلابی و می‌دیدم که اکثریت جوانان هوادار این سازمان شده‌اند. همیشه هم می‌دیدم که عکس و بریده سخنان امام نیز در میان کتاب‌ها و اعلامیه‌های سازمان وجود دارد. تاکید بر وجود تصاویر امام در من را در این طرز تفکر که آنها صددرصد اسلامی هستند بیشتر مومن کرد»<sup>۹</sup>.

این مساله بارها پس از تغییر رویکردهای سازمان نسبت به رهبری انقلاب مورد سوال قرار گرفت. سران سازمان هم که همواره می‌کشیدند تا تناقضات رفتاری‌شان را بپوشانند در پاسخ به این سوال اظهار می‌داشتند که آنها از امام خمینی در جهت قلع و قمع رژیم شاه و مقابله با امپریالیسم استفاده می‌کردند و می‌کشیدند تا با حمایت از امام خمینی و جوه ضد امپریالیستی رهبر انقلاب را تقویت و تشویق کنند. این پاسخ البته غیر منطقی و متضاد با وقایع انتهای سال ۱۳۵۷ است، چرا

---

۶. صغری خلدی متولد ۱۳۳۷ در تهران از اعضای متعصب سازمان مجاهدین خلق بود. او به دستور سازمان با حسین ارگنجی ازدواج کرد و پس از فاز نظامی به همراه خواهرش رفعت خلدی در یک خانه تیمی که محل استقرار احمد حنیف نژاد مسئول بخش شهرستان‌ها بود، زندگی می‌کردند. این خانه تیمی در روز ۱۲ اردیبهشت ۶۱ ضربه خورد و رفعت و صغری خلدی به همراه مقادیر زیادی سلاح مهمات در حالی که سیانور خورده بودند دستگیر شدند. صغری خلدی پس از بهبودی در دادگاه اعلام کرد که تمام ترورها را قبول دارد. او به حکم دادگاه در ۷ مهر ۱۳۶۱ اعدام شد.

۷. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده صغری خلدی.

۸. سید رضا مهرجو متولد ۱۳۳۹ در بابل بود که در ابتدای پیروزی انقلاب به سازمان مجاهدین خلق پیوست و در نهاد دانشجویی مشغول شد. او پیش از ۳۰ خرداد از این سازمان جدا شد و به شغل معلمی پرداخت. مهرجو پس از فاز نظامی خود را به کمیته‌های انقلاب اسلامی معرفی کرد و پس از مدتی زندان با درخواست شهید لاجوردی از زندان آزاد شد.

۹. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده سیدرضا مهرجو، شماره بازبایی ۲۰۶۳۵.

که امام خمینی به خاطر همراهی گسترده توده‌ها نیازی به حمایت گروه‌ها نداشت و این گروه‌های سیاسی نظامی بودند که می‌کوشیدند تا با انتساب خود به امام خمینی، سهمی در نظام تازه تاسیس داشته باشند و بهره‌ای از میلیون‌ها نفر از توده‌های به خروش آمده و آماده جذب بگردند.

استفاده از تصاویر امام خمینی در راهپیمایی‌ها و تجمعات سازمان و تمجید از امام خمینی در مکتوبات و سخنرانی‌های سازمان فقط محدود به روزهای ابتدایی انقلاب نبود و این مساله تا اواخر سال ۱۳۵۹ ادامه داشت. به عنوان نمونه سازمان در کتابی ۴ سخنرانی مهم امام خمینی را منتشر کرد. نشریه مجاهد این کتاب را این گونه معرفی می‌کند:

«شجاعت و صراحت دو مشخصه بارز امام خمینی است. امام در تمام زندگانش، در تمام فراز و نشیب‌های مبارزات سیاسی‌اش و حتی در تمام برخوردهای خصوصی و فردیش تاکنون این دو خصلت اصیل را دارا بوده است. بیاد می‌آوریم در سالهای ۴۰ تنها امام بود که با قاطعیت و صراحت تمام در مقابل رژیم منحوس سلطنتی موضع گرفت. بیاد می‌آوریم که چگونه شجاعت‌های امام در نظر عافیت جوان سازشکار به تندروی و در نظر نگرفتن شرایط تعبیر می‌شد، و بیاد می‌آوریم که پیام‌های شورانگیز امام در خلال مبارزات ضد دیکتاتوری یکی دو سال گذشته چه وحشتی برای رژیم و محافظه‌کارانی که بیشتر دلشان برای رژیم می‌سوخت تا مردم، ایجاد کرد. امام بارها در فرازهای حساس تاریخ سیاسی معاصر کشورمان با یک رهنمود و یا پیام، فصل جدیدی را برای مبارزه خلقمان گشوده است. و اکنون در این برهه زمانی با گشایش جدیدی روبرو هستیم. اشغال جاسوس‌خانه آمریکا و متعاقب آن پیام امام خمینی، در واقع آغاز مرحله جدیدیست که به نظر ما باید با استقبال صادقانه کلیه عناصر آگاه و سازمان‌های انقلابی و مترقی روبرو گردد. سازمان مجاهدین خلق اخیراً چهار پیام مهم و تاریخی امام را در مجموعه‌ای گردآوری. چاپ کرده است. سخنان امام خمینی به نماینده ویژه پاپ در قم، پیام به خواهران و برادران کرد، سخنان امام خطاب به پاسداران در قم، پیام به شورای امنیت فرمایشی. در تمامی این مجموعه علاوه بر صراحت و شجاعت امام برخورد متواضعانه و صادقانه ایشان به نحو چشمگیری جلب نظر می‌کند.»<sup>۱۰</sup>

## عوامل جذابیت سازمان

اگرچه در اولین میتینگ علنی سازمان مجاهدین خلق پس از پیروزی انقلاب در روز ۵

۱۰. معرفی کتاب چهار پیام تاریخی امام، نشریه مجاهد، شماره ۱۵، ۲۶ آذر ۵۸، ص ۱۰.

فصل نوزدهم: فرصت طلبی در درگیری‌های اولیه □

اسفند ۱۳۵۷ و در دانشگاه تهران، ده‌ها هزار تن شرکت کردند اما واضح بود که در آن زمان هر گروه متشکلی که خود را مبارز بنامد، می‌تواند چنین جمعیتی را گرد آورد. لذا سران سازمان مجاهدین خلق به جای برقراری ارتباطات ایدئولوژیک و یا حتی سیاسی با مخاطبین، کوشید تا با پررنگ کردن تبلیغات عاطفی پیرامون سابقه سازمان و شهدای آن زمینه جذب نیروها را ایجاد کند. تا حدود یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با شگردهای تبلیغاتی که سازمان در سطح جامعه دنبال می‌کرد و به موازات ایجاد زمینه‌های سیاسی لازم، عوام پیوند دهنده، عمدتاً عاطفی - سیاسی بود که در بین افراد جذب شده روز به روز شدیدتر نیز می‌شد. تحکیم این پیوند با مکانیسم ارتباط تشکیلاتی انجام می‌پذیرفت و در تحقق آن شگردهای روانی ویژه درون تشکیلاتی نقش اصلی را بازی می‌کرد. مهمترین شیوه سازمان منافقین برای گسترش تشکیلاتی تبلیغات احساسی پیرامون بنیانگذاران و مسائل گذشته در پیش از انقلاب بود. سازمان منافقین در تبلیغات خود با پرداخت حماسی و عاطفی و اغراق و بزرگنمایی بر سوابق اعضای اولیه و برخی حوادث و وقایع مربوط به دوران مبارزات اعضای سابق، بسیار تاکید می‌کرد و بدین وسیله با تحریک شور و عاطفه و احساسات جوانان به مرور عده زیادی را به سمت خود جذب می‌کرد.

«راستی روزی که سازمان بنیانگذاری شد ما چه سرمایه‌ای داشتیم؟ محمد حنیف اغلب کارگری و عملگی می‌کرد تا هم با درد و رنج آنها آشنا شده و دید خودش را عمق ببخشد و هم اوایل پولی گیرش بیاید. اصغر [بدیع‌زادگان] یک پیراهن داشت: وقتی چرک می‌شد می‌شست و منتظر بود تا خشک شود. اصغر بعد از ۲ بار عمل جراحی روی ستون فقرات سوخته‌اش که فقط با دست و پا می‌توانست راه برود می‌گفت: بچه‌ها بیایید ورزش کنیم.»<sup>۱۱</sup>

سازمان با چاپ و تکثیر وسیع زندگی‌نامه‌ها و مشروح شکنجه‌ها و مسائل زندان، صرفاً می‌خواست از آنها بهره‌برداری سیاسی کند و بدین وسیله به معرفی خود دست بزند، با توجه به اینکه بسیاری از روایات نقل شده در این جزوه‌ها و مقالات مستند به مدرک مشخص یا راوی خاص و مشخصی نیستند، حداقل می‌توان در صحت بسیاری از جزئیات و اصل برخی از این روایات شک کرد.

سازمان همچنین دست به یک روند اسطوره‌سازی زده و از زندان رفتن اعضایش در زمان حکومت شاهنشاهی و بزرگ‌نمایی شکنجه آنها حداث استفاده را در جذب جوانان به سوی خودش کرد و این نکته‌ای بود که دیگر جریان‌هایی که زندان و شکنجه دیده بودند، از آن - به

۱۱. نشریه مجاهد، شماره ۷۵، صفحه ۳.

این صورت ماهرانه - استفاده نکردند. در حقیقت فضایی که سازمان به آن دامن می‌زد موجب این سوء تفاهم می‌شد که گویی پیش از انقلاب در زندانها تنها در مورد وابستگان تشکیلاتی سازمان رفتار خشونت آمیز و شکنجه‌های ضد بشری رخ داده است. آشکارا تلاش می‌شد تا با یادآوری این وقایع هاله‌ای از احترام و تقدس در مورد سازمان در اذهان پدید آید. سازمان با این تبلیغات و تاکیداتی نظیر اینکه حرفهای ما همان دفاعیات شهدا و رگبار گلوله‌ها و انفجارهاست، مسائلی نظیر روند تکامل و ابتلا را مطرح می‌کردند و نهایتاً این استدلال خاص خود را می‌کردند که حق ویژه پیشتازی و صلاحیت سازمان در گذشته اثبات شده و تداوم خواهد داشت.<sup>۱۲</sup>

در جهت همین تقویت و تشدید اغراق آمیز احساسات اعضا از سوی سازمان، نشریات سازمان، سخنرانی‌های بسیار مهیج اعضای مرکزیت، اعلامیه‌های سیاسی - نظامی سازمان و آماده باش‌های مختلف، آموزش‌های نظامی، تظاهرات و درگیریهای میتینگ‌ها، تشکیلات میلشیا [نیروی شبه نظامی] و فراخواندن به خانه‌های تیمی - همه و همه - به ایجاد جو هیجان و احساسات داغ و نیز ایجاد انگیزه‌های قوی در درون اعضا کمک می‌کردند.

در کنار تهییج‌ها و برانگیختن احساسات هواداران و اعضا، سازمان برای تقویت تصویر «مظلومیت» خود ظاهراً «صبر انقلابی» را توصیه می‌کرد و به هواداران و اعضا تا مدتی در نشریات و اعلامیه‌های علنی دستور داده می‌شد که خود را کنترل کنند و فشارها را تحمل کنند. بدین ترتیب در اثر فشارهای تبلیغاتی و روانی تدریجاً بر پتانسیل تخریب هوادارانی که حتی به نیت دیگری جذب سازمان شده‌اند افزوده می‌گردید. آشکار بود که این اقدامات به صورت حساب شده و قدم به قدم در جهت خواست نهایی سازمان طراحی شده است.

### خط جمع آوری سلاح

با ورود امام خمینی به تهران در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ و تندتر شدن سیر حوادث که منجر به سقوط رژیم پهلوی شد، سازمان مجاهدین خلق خطا جمع آوری حداکثری سلاح را در دستور کار قرار داد. تسخیر پادگان‌های ارتش و کلاتری‌ها سبب می‌شد تا مقادیر متانبعی اسلحه و مهمات در اختیار تصرف کنندگان قرار گیرد. گستردگی جغرافیایی اماکن تسخیر شده و عدم وجود سازماندهی واحد برای تسخیر سبب می‌شد تا فرصت‌های زیادی برای اعضای سازمان

۱۲. سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم ۱۳۸۵، ج ۲، صص ۳۷۰-۳۷۶.



فصل نوزدهم: فرصت طلبی در درگیری‌های اولیه □

مجاهدین خلق و گروه‌های چپ مانند چریک‌های فدایی خلق و پیکار که بعضاً آموزش‌های چریکی را در لبنان و سوریه دیده بودند، فراهم آید. البته مسعود رجوی مدعی است که تشکیلات سازمان در تسخیر پادگان‌ها و ساختمان‌های دولتی نقش عمده‌ای داشته که این مسأله با توجه به محدودیت تشکیلات مسعود رجوی و یارانش که به تازگی از زندان آزاد شده بودند و نحوه تسخیر این مراکز دور از ذهن است گرچه نمی‌توان انکار کرد که تمرکز کادرهای سازمان که بعد از ۲۰ بهمن مسلح شده بودند بر پادگان‌های خاص نظامی و دفاتر امنیتی رژیم پهلوی بوده است. رضا کیوانزاد<sup>۱۳</sup> که پیش از ورود سازمان به فاز نظامی، در نهاد تدارکات نظامی بخش اجتماعی مشغول بوده در باره تاریخچه و اهداف اختفای سلاح و مهمات تسط سازمان مجاهدین خلق می‌گوید:

«با اوج گیری و حاد شدن کامل جریانات در روزهای پیروزی انقلاب، خط سرقت سلاح و مهمات به وسیله افراد سازمان پیاده گردید. این خط عمدتاً به وسیله مرکزیت که آن موقع تشکیل شده بود از: مسعود رجوی، موسی خیابانی، علی زرکش یزدی، مهدی ابریشمچی و عباس داوری بود و مشخصاً به وسیله خود رجوی تدوین گردید. افرادی هم که در این کار شرکت داشتند، همگی از افراد شناخته شده منافقین در زندان بودند... تحلیل این مسئله به وسیله مرکزیت این بود که از آنجا که رشد تضادهای دو جریان در نهایت به خشونت گراییده و با سلاح حل می‌شود، لذا بایستی برای این برخورد آماده گردید... سرقت سلاح و مهمات عمدتاً در روزهای پیروزی انقلاب و از پادگانها و سایر ارگان‌های رژیم طاغوت بود. در این روزها که پادگانها به وسیله مردم تسخیر می‌شد، افراد گروهک منافقین هم از فرصت استفاده کرده و در میان مردمبه این اماکن حمله بده و سلاح و مهمات مورد نظر خود را سرقت می‌کردند. ستاد سازمان در چند روز اول انقلاب در دانشکده علوم دانشگاه تهران بود که بعداً به ساختمان بازرسی در خیابان اسکندری منتقل گردید. کار سرقت سلاح‌ها و مهمات به وسیله گروهی به نام گروه عملیات و تحت مسئولیت دو نفر از اعضای ارشد به نام‌های فاضل مصلحتی<sup>۱۴</sup> و حمید جلال زاده صورت می‌گرفت. سلاح‌ها و مهمات به یغما

۱۳. رضا کیوانزاد در یک نشست تلویزیونی پس از دستگیری خود را این گونه معرفی می‌کند: من رضا کیوان زاد با نام‌های مستعار مقداد، شعبان، عمید و جهانگیر عضو سازمان منافقین بودم. فعالیت‌هایم قبل از سال ۵۰ شروع شد. در سال ۵۴ دستگیر و به زندان افتادم و در زندان به منافقین پیوستم. بعد از آزادی از زندان و پیروزی انقلاب ابتدا به عنوان مسئول حفاظت ستاد منافقین در خیابان ولی عصر و سپس به ترتیب مسئول نظامی و تبلیغات محلات منافقین بودم. آخرین مسئولیتیم در نهاد تدارکات نظامی، مسئول توزیع سلاح و مهمات در کل سازمان منافقین بود. در آذرماه ۶۰ با برادران کمیته درگیر و مجروح و دستگیر شدم.

۱۴. فاضل مصلحتی از مرموزترین چهره‌های سازمان مجاهدین خلق بود. در فاصله بهار و تابستان ۱۳۵۱ یکی از دانشجویان

رفته به این مراکز آورده می‌شدند. البته کار گروه عملیات همان چند روز انجام گردید. بعد از انتقال ستاد سازمان به به ساختمان بنیاد پهلوی (وزارت بازرگانی فعلی) واقع در خیابان ولی عصر نرسیده به میدان ولی عصر، این سلاح‌ها و مهمات نیز به آنجا منتقل گردید. در این جا کار روغن کاری و بسته‌بندی سلاح و مهمات صورت می‌گرفت. مسئول این قسمت محمود عطایی کاریزی و سعید غیور نجف آبادی بودند.<sup>۱۵</sup> از افرادی که در این قسمت فعال بودند سعید محمدی فاتح<sup>۱۶</sup> و سعید متحدین<sup>۱۷</sup> را به خاطر دارم. بعد از این کار نوبت به اختفا می‌رسید. برای این کار دو جا در نظر گرفته شد: یکی خانه افراد سمپات و کاملاً مطمئن و دیگری اطراف شهر. در جای اول که معمولاً آب انبارهای قدیمی یا زیر زمین داشتند سلاح‌ها و مهمات که بسته‌بندی شده بودند و در این گونه جاها قرار داده می‌شد. حجم این گونه انبارها طبیعتاً بستگی به حجم آب انبارها و زیرزمی‌ها داشت. در قسمت دوم مقداری

عراقی مقیم ایران، به نام فاضل البسام از طریق رمزی که در عراق و لبنان دریافت کرده بود، با سازمان مجاهدین خلق در ایران تماس برقرار کرد. از آنجا که به خاطر وخامت وضع سازمان به خصوص پس از ضربه شهریور ۵۰ و اعدام و کشته شدن تعدادی از عناصر مرکزی آن قرار بود محمود شامخی از لبنان و عراق به ایران بیاید و در کنار مرکزیت تشکیلات در آن دوران قرار بگیرد تا تدبیری اندیشیده و سازمان از بن بست خارج شود. فاضل به دنبال برقراری تماس با وی بود که در مسیر همین تماس محمد مفیدی با وی ارتباط برقرار کرد و این رابطه تا زمان دستگیری مفیدی تداوم یافت. پس از دستگیری و اعدام مفیدی فاضل البصام با احمدرضا کریمی ارتباط برقرار کرد. دوران فعال مبارزات فاضل در همین مقطع بود که چند عملیات انفجاری و غیر آن نیز در کارنامه فعالیت هایش قرار می‌گیرد. فاضل البصام و احمدرضا کریمی و مجموعه مرتبط با آنها که یک گروه فراکسیون مانند درون سازمان بودند و نام خود را «خرداد خونین» گذارده بودند، در اوایل بهار ۱۳۵۲ دستگیر شدند. می‌توان گفت که فاضل البصام در ۳ جریان فعالیت داشته است: (۱) «الفتح»؛ که به دلیل آسیب دیدگی بازوی راستش در قسمت فرهنگی و تبلیغاتی آن کار می‌کرد. (۲) مستقیماً یا به واسطه فائق الاسدی یا فائق محسن موسی با سفارت عراق مربوط بوده است. (۳) با حفظ ارتباطش با «الفتح» و سفارت عراق در کادر تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق نیز فعال شد. سازماندهی نوین زندان در سال‌های ۵۶ و ۵۷ وی که دیگر به نام فاضل مصلحتی شناخته می‌شد در جمع تشکیلات مخفی سازمان وارد شد. وی در پی پیروزی انقلاب اسلامی و در جریان فعالیت‌های مجدد سازمان اولین حضور مؤثر خویش را در همراهی با رجوی ضمن ملاقات‌های وی با شخصیت‌های انقلابی و سیاسی عرب از فلسطینی‌ها گرفته تا رهبران جبهه آزادی بخش صحرا (پولیساریو) نشان داد که به عنوان مترجم ویژه رجوی در این ملاقات‌ها حضور می‌یافت. در یکی از نخستین جریان‌های معطوف به «شورش اجتماعی» که در اوایل سال ۵۸ در شیلات بندرانزلی روی داد، فاضل مصلحتی که از مسئولان بخش اجتماعی سازمان بود، رهبری جریان را به عهده داشت. سرانجام در جریان ضربه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۱ به بقایای بخش تروریستی اجتماعی، وی نیز در کنار چند تن دیگر از کادرهای مؤثر این بخش در حین درگیری مسلحانه و تبادل آتش متقابل کشته شد. (سازمان مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام، ج ۳ صص ۱۸۶-۱۸۸).

۱۵. در روز ۲۰ مرداد ۱۳۶۰ یکی از اصلی‌ترین خانه‌های تیمی سازمان که محل تدارکات نظامی شهر تهران بود توسط سپاه پاسداران ضربه خورد و صدها قبضه سلاح و مقادیر زیادی مهمات از این منزل کشف شد. در این عملیات که با ۶ ساعت درگیری همراه بود، سعید غیور نجف آبادی دستگیر شد.

۱۶. سعید محمد فاتح از اعضای گروه حزب الله بود که به سازمان مجاهدین خلق پیوست. او پیش از پیروزی انقلاب دوره های چریکی را در اردن و لبنان دیده بود.

۱۷. سعید متحدین برادر محبوبه متحدین بود که پیش از پیروزی انقلاب سابقه دستگیری داشت. او پس از پیروزی انقلاب و در ۹ آبان ۵۸ اقدام به سرقت مسلحانه یک طلافروشی در میدان ونک کرد تا راساً حق پرولتاریا را باز پس گیرد. او در این ماجرا زخمی و دستگیر شد. سازمان پس از این رسوایی در بیانیه‌ای عضویت سعید متحدین را تکذیب کرد و این اقدام او را ناشی از کمبود کیفی دانست.

فصل نوزدهم: فرصت طلبی در درگیری‌های اولیه □

از این سلاح‌ها و مهمات در یک یا دو تا از بشکه‌ها گذاشته شده و به وسیله تیم‌های ۳-۴ نفره از افراد مطمئن و شناخته شده منافقین به اطراف شهر برده شده و در جاهای دور از دید دسترس در زیرزمین و به شکل انبارک مخفی می‌گردید. کار اختفا زیر نظر همین دو نفر عطایی و غیور نجف‌آبادی و با نظارت اجرایی غیور نجف‌آبادی صورت می‌پذیرفت.<sup>۱۸</sup>

پنهان کردن سلاح و مهمات در خانه اعضای قدیمی یکی از مهمترین دستورات خط جمع آوری سلاح بود به عنوان نمونه خسرو زندی<sup>۱۹</sup> در این باره می‌گوید:

«تعداد ۳ قبضه ژ-۳ که مربوط به برادرم رضا زندی بود که در اوایل انقلاب از پادگان‌ها ب سرقت برده بود، به همراه تعدادی فشنگ که رضا آنها را در داخل صندوقی گذاشته بود و آنها را داخل گریس کرده و به خانه خواهرم انتقال دادم».<sup>۲۰</sup>

به هر روی خط جمع آوری سلاح مساله‌ای نبود که به تهران منحصر باشد و سازمان به اندازه‌ای سلاح، مهمات و دیگر ادوات نظامی مانند وسایل مخابراتی اندوخته بود که به راحتی می‌توانست یک گروه شبه نظامی را تا سالها تغذیه کند. سران سازمان در اکثر شهرهای ایران به خصوص در شهرهای بزرگ مانند مشهد، شیراز، اصفهان و تبریز و در شمال کشور سلاح جمع آوری کرده بودند. آنها داشتن سلاح و مهمات را همواره در فاز سیاسی به عنوان ابزاری برای پیشبرد خواسته‌هایشان اعمال می‌کردند و مسعود رجوی صریحا در مقابل مخالفت‌ها و درگیری‌ها با سازمان اظهار می‌داشت که مبدا روزی برسد که گلوله را با گلوله پاسخ بدهیم. در این میان مظلوم‌نمایی‌های سازمان نیز جالب بود، آن‌جا که مسعود رجوی، موسی خیابانی و مهدی ابریشم‌چی در نامه‌ای به بنی‌صدر که به تازگی به ریاست جمهوری انتخاب شده بود، در خواست چند قبضه سلاح برای حفاظت از خودشان کردند! البته گفته می‌شود، در دو سال ابتدای پیروزی انقلاب و د ماه‌های منتهی به خرداد ۱۳۶۰، سازمان به واسطه برخی گروه‌های فلسطینی و عراقی از راه کردستان مقداری اسلحه وارد کشور کرده است که با توجه به این که

---

۱۸. چهره دوم نفاق، کارنامه سیاه، انتشارات دادستانی انقلاب اسلامی تهران، تهران ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۸۴.  
۱۹. خسرو زندی متولد ۱۳۳۹ با نام مستعار صادق به همراه دیگر اعضای خانواده اش از هوارداران سازمان بود که پس از فاز نظامی به زندگی مخفی روی آورد و مسئول امنیتی و صنفی چند خانه تیمی بود. او سپس به واحدهای عملیاتی منتقل شد و دهها عملیات ترور و سرقت مسلحانه را داشت. او همچنین از عوامل ربودن و زنده به گور کردن پاسداران کمیته در عملیات مهندسی بود. زندی در ۲۳ مرداد ۱۳۶۱ پس از سرقت مسلحانه یک موتور سیکلت مورد هجوم مردم قرار گرفت و پس از این که به شدت مضروب شد و سیانور خورده بود به بیمارستان انتقال یافت. او در زندان به ترورها و نقشش در شکنجه و زنده به گور کردن پاسداران کمیته اعتراف کرد و پس از محاکمه در ۱۲ اسفند ۱۳۶۳ اعدام شد. رضا زندی برادر او نیز در سال ۶۰ به جرم مشارکت در ترور شهید حسن آیت اعدام شده بود.

۲۰. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده خسرو زندی، شماره بازبایی ۱۸۵۳۱.

اکثر سلاح‌هایی که در سطوح پایین و در فاز نظامی استفاده می‌شد ژ-۳ و ام-۱ و یوزی بود، به نظر می‌رسد که این سلاح‌ها همگی از انبارهای ارتش به سرقت رفته و سلاح چریکی شرقی مانند کلاشینکوف که فقط در سطوح بالا و در عملیات‌های خاص مورد استفاده قرار می‌گرفت، وارداتی و از طرف گروه‌های چریکی فوق‌الذکر به دست آمده باشد.

مساله جمع‌آوری سلاح از سوی سازمان مجاهدین، مورد توجه نهاد‌های انقلابی و امنیتی قرار داشت و در سال‌های ۵۸-۵۹ همواره اخباری مبنی بر کشف انبارهای سلاح سازمان توسط دادستانی انقلاب و سپاه پاسداران منتشر می‌شد که سازمان در سال ۵۸ همواره پس از انتشار این اخبار رسماً اعتراض می‌کرد و این سلاح‌ها را متعلق به خلق قهرمان می‌خواند اما بعد با عمیق‌تر شدن شکاف‌های نظام و سازمان مجاهدین خلق، سازمان به اختفای سلاح‌هایش را شیدی‌تر کرد و به اخبار کشف انبارهای سلاحش در علن بی‌توجهی می‌نمود.

یکی از مهمترین خلع سلاح‌های سازمان، اقدام کمیته منطقه ۹ که به کمیته شهید هرنندی معروف بود، به ریاست مرحوم آیت‌الله سیدهادی خسروشاهی از اعضای جامعه روحانیت مبارز بود. در این خلع سلاح یکی از مهمترین مراکز سازمان در خزانه بخارایی تهران مورد شناسایی قرار گرفت و توسط پاسداران خلع سلاح شد. سازمان مجاهدین خلق در این باره رسماً بیانیه داد و اعلام کرد که این سلاح‌ها پیش از انقلاب خریداری شده و یا در جریان انقلاب مصادره شده است:

«روز پنج‌شنبه ۵۷/۵/۲۵ انبار اسلحه متعلق به مجاهدین خلق ایران واقع در بنگاه بخارایی که بیش از ۲۰۰ قبضه انواع سلاح‌های مختلف و مقادیر متنابعی مهمات در آن نگهداری می‌شد توسط پاسداران کمیته شماره ۹ تهران-کمیته هرنندی-تصرف و سلاح‌های موجود در آن ضبط شد. کمیته مذکور از تحویل سلاح‌ها به آقایان محسن رضایی و مهدی بخارایی نمایندگان مجاهدین خلق که دارای معرفی‌نامه کتبی بودند خودداری کرده است.»<sup>۲۱</sup>

در ادامه این بیانیه به توجیه اقدام سازمان در جمع‌آوری اسلحه پرداخته شده و اعلام شده که هیچ قانونی حق داشتن سلاح را از سازمان مجاهدین خلق سلب نکرده است:

«مجاهدین خلق در نامه‌ای به مقام وزارت کشور که رونوشت آن به کمیته مرکزی و دفتر آیت‌الله طالقانی نیز ارسال شده است مراتب را گزارش نموده و تقاضای استرداد سلاح‌ها را نمودند. همچنان که در نامه فوق‌الذکر اشاره شده مجاهدین خلق با توجه به توطئه‌های

۲۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بیانیه‌های سازمان مجاهدین خلق، شماره بازیابی ۳۴۵۲.

فصل نوزدهم: فرصت طلبی در درگیری‌های اولیه □

امپریالیست و پس‌مانده‌های رژیم شاه که هنوز مسلح بوده و انقلاب ایران را دائما تهدید می‌کند، با توجه به این که در فرصت قریب به ده سال مبارزه مسلحانه مجاهدین هرگز از سلاح‌هایی که در اختیار داشتند استفاده‌ای از بر خلاف جهت منافع خلق نکرده‌اند و به دلیل همان سوابق داشتن سلاح را در خدمت خلق و انقلاب ایران حق طبیعی خود می‌دانند. مصرانه از مقامات مذکور خواستار استرداد سلاح‌های ضبط شده می‌باشند. به خصوص که هیچ قانونی هم حق داشتن سلاح را از سازمان ما سلب نکرده است. ضمناً تعداد زیادی از سلاح‌های ضبط شده پیش از انقلاب توسط سازمان خریداری شده و در جریان انقلاب مورد استفاده قرار گرفته و مابقی سلاح‌هایی است که در جریان انقلاب از رژیم ضدخلقی شاه مخلوع مصادره شده است».<sup>۲۲</sup>



فصل بیستم

سازماندهی در شرایط نوین

از ورود امام خمینی به ایران در ۱۲ بهمن تا بعد از پیروزی ۲۲ بهمن، مجاهدین خلق از صدور هر گونه بیانیه و اعلام مواضع پرهیز کردند؛ ولی از ۲۳ بهمن صدور اعلامیه و اعلام مواضع را شروع نمودند. از آنجا که هرگونه سکوتی به معنای غیبت از انقلابی تلقی می‌شد و بی‌آیندگی را در پی داشت هدف سازمان از صدور اعلامیه‌های یاد شده، اقدامی صرفاً تبلیغاتی برای تظاهر به حضور در صحنه انقلاب بود؛ والا پیش از آن، به گواهی زندانیان سیاسی رژیم شاه، سران مجاهدین خلق در زندان، اصولاً تحولات منتهی به پیروزی انقلاب را جدی نمی‌گرفتند و آن را پدیده‌ای موقت و گذرا می‌خواندند. البته سعید شاهشوندی از زندانیان زمان پهلوی معتقد است که سازمان علاقه‌مند بود که وضعیت معلق روزهای منتهی به ۲۲ بهمن ادامه داشته باشد:

«خبر خروج شاه از کشور را که همه می‌دانستیم خروجی برای همیشه است وقتی که در شیراز بودم شنیدم. آن موقع ما و از جمله من بر این باور بودیم که خروج شاه به معنی پایان انقلاب نیست. ما با نگاهی مقایسه‌گرایانه و تا اندازه زیادی در رقابت با گروه‌های مارکسیست خواستار اقدامات رادیکال، از قبیل انحلال ارتش، تشکیل دادگاه‌های انقلابی خلق، مصادره‌های گسترده، تشکیل بلافاصله شوراها و در یک کلام قطع نفوذ و خلع ید از امپریالیست‌ها و عوامل آنها بودیم و این حاصل نمی‌شد جز طی نبردی قهرآمیز، مسلحانه و طولانی مدت، پس حال که رژیم شاه با سرعتی باورنکردنی فرومی‌پاشید، اولاً از این که ما در صحنه و در مقام تصمیم‌گیری و تأثیر نبودیم و ثانیاً از این جهت که انقلاب مطابق الگوی ترسیم شده توسط ما صورت نگرفته، دچار نوعی تناقض شده بودیم... در ماه‌های پایانی نظام شاهنشاهی و در دوران حکومت بختیار، ما خواهان ادامه وضع موجود بودیم تا بتوانیم نیروهای خود را سازماندهی کرده و وارد عمل شویم»<sup>۱</sup>.

به هر روی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی معدودی از اعضای سازمان مجاهدین خلق که از زندان‌های شاه آزاد شده بودند، در کنار تعدادی عضو و هوادار مردم بیرونی، که مجموعه نیروهای سازمان را تشکیل می‌دادند، حرکت جدید تشکیلاتی - سیاسی خود را آغاز کردند. در ظاهر امر حرکت تشکیلاتی جدید مجاهدین خلق سیاسی - تبلیغاتی برآورد شد و چنین بود که گسترش بی‌وقفه پیکره سازمانی به مثابه وظیفه‌ای مبرم در دستور قرار گرفت. کار تبلیغی توسط عناصر سیاسی سازمان و خط عضوگیری گسترده و بیشتر از میان طیف دانشجو و دانش‌آموز

۱. تقابل دو جریان قدرت‌مدار؛ هزینه‌های گزافی که هرگز تصور نمی‌شد، گفت‌وگو با سعید شاهشوندی بخش نوزدهم، نشریه چشم انداز ایران، شماره ۷۳، اردیبهشت و خرداد ۹۱، ص ۲۶.



فصل بیستم: سازماندهی در شرایط نوین □

دستور کار شد. در این میان، سازمان با طرح مقوله «قشرهای پیشتاز اجتماعی» به دنبال نیروهای بود که از «تحرک سیاسی» بیشتری برخوردار باشند.<sup>۲</sup>

در نخستین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب، سازمان نیروی خود را در جهت ایجاد یک تشکیلات نوین سراسری و فعالیت تبلیغاتی وسیع متمرکز کرد. کادر مرکزی سابق به دو بخش دفتر سیاسی و کمیته مرکزی تقسیم شد. ستاد سازمان در ساختمان «بنیاد پهلوی» (وزارت بازرگانی فعلی) واقع در مرکز شهر، نزدیک میدان ولی عصر و دیوار به دیوار سفارت عراق، تشکیل شد. در شهرهایی چون تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز، یزد، کاشان و رشت نیز در ساختمان‌های اشغال شده ستادهای محلی شکل گرفت. جنبش ملی مجاهدین طی اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ و «به منزله ارگان سیاسی مجاهدین» اعلام موجودیت کرد و آمادگی خود را برای عضوگیری اعلام نمود. مسعود رجوی و موسی خیابانی در اطلاعیه‌ای حمایت کامل خویش را از تشکیلاتی که خود و همفکرانشان پدید آورده بودند، آشکار ساختند. ساختمان‌های ستادی تهران و شهرستان‌ها، مراکز «جنبش» شناخته شدند که ضمن ایجاد نوعی تمایز و اهمیت برای سازمان پوشش و محمل رویه علنی و ورودی تشکیلات اصلی سازمان نیز به شمار می‌آمدند. در خصوص تبلیغات رسانه‌ای پس از انتشار مرتب بیانیه‌های سازمان در روزنامه‌های کیهان، اطلاعات و آیندگان و پوشش سخاوتمندانه بسیاری از مطبوعات با گرایش‌های مختلف نسبت به نشر اخبار و مواضع سازمان و کادرهای اصلی آن، در کنار انتشار گسترده جزوات، پوسترها و کتاب‌های سازمان مجاهدین خلق، چند گاهی نشریه پیام خلق ارگان سازمان بود که نخستین شماره آن در چهاردهم اردیبهشت ۱۳۵۸ منتشر شد. سرانجام در اول مرداد ۱۳۵۸ نشریه مجاهد، ارگان رسمی مجاهدین خلق، انتشار یافت.<sup>۳</sup> صفحه اول نخستین شماره این نشریه، مانند بسیاری از شماره‌های آتی آن، دارای تصویری از امام خمینی بود و در کنار آن این تیتراژ داشت: آیت الله خمینی در حساس‌ترین مقطع این مبارزه به عنوان تبلور شرف و آزادگی مردم ما لقب امام گرفت. و نیز در همین شماره از امام خمینی با تعبیر «چهره پرچمدار و قهرمان» حماسه کبیر مردم که همچون خورشید تابناک تر از هر ستاره می‌درخشد، یاد شده است.<sup>۴</sup>

به هر روی تبلیغات گسترده و نمایش یکسانی مواضع سازمان و رهبری انقلاب، عامل

۲. مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۵۱.  
۳. از بدو تأسیس نشریه مجاهد این نشریه زیر نظر علی زرکش قرار داشت و مسئولین ارشد نشریه محمد علی جابرزاده انصاری، سعید شاهسون‌دی و حسن مهرابی اداره می‌شد. این کادر تا ۳۰ خرداد نشریه مجاهد را منتشر می‌کردند.  
۴. نک: سقوط دیکتاتوری شاه اولین گام مهم در مسیر این مبارزه بود، نشریه مجاهد، شماره ۱، اول مرداد ۱۳۵۸، ص ۱.

جذب بسیاری از جوانان دانش آموز و دانشجوی به سازمان بود. احمد مشاری کاخکی درباره نحوه ورودش به سازمان می گوید:

«در روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ طرفداران سازمان در دانشکده علوم دانشگاه تهران جمع شده بودند و محمد سیدی کاشانی با اعلامیه‌ای که دستش بود، اعلام موجودیت کرد و مقرر موقت هم آنجا تشکیل دادند. برای تماس مراجعین حدود ۵۰-۶۰ نفر آنجا بودند. برای جذب افراد به تشکیلات در جنبش با افراد صحبت می کردیم.<sup>۵</sup>

میترا چوپان زاده<sup>۶</sup> از اعضای اصلی نهاد دانشجویی نیز درباره نحوه عضویتش در سازمان می گوید:

«من از سال سوم دبیرستان با کتاب‌های دکتر شریعتی آشنا شدم و از آن زمان گرایش‌های مذهبی کم کم در من رشد پیدا کرد و از سال ۵۶ چهارم نظری مذهبی کامل شدم<sup>۷</sup> ولی با مجاهدین غیر از بعضی آثار دکتر شریعتی که اشاره ای داشت نظیر داستان حسن و محبوبه و جزوه دفاع نامه‌های مهدی رضایی و سعید محسن و بعضی زدگی‌نامه‌ها آشنایی نداشتم تا حدی که قبل از آزادی بچه‌ها از زندان و سخنرانی مسعود در دانشگاه تهران، فکر می کردم مجاهدین یک گروه وابسته به امام هستند. با بچه‌های هوادار سازمان فعالیت محفلی داشتم یعنی درست است که انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه پلی تکنیک از اردیبهشت ۵۸ اعلام موجودیت کرده بود ولی حالت تشکیلاتی نداشتم».<sup>۸</sup>

به جز تبلیغات گسترده، سازمان سعی می کرد آلترناتیو هر نقطه منفی سیاسی‌ای باشد، به این معنا که با تبلیغات گسترده پیرامون سوابق موسسان سازمان و گسترده کردن تشکیلات برای ایجاد محمل‌های فروان برای یارگیری، می کوشیدند تا هر کسی به هر نحوی به نظام تازه تاسیس انتقادی دارد، به عضویت در سازمان جذب کند. به عنوان مثال اگر چه حضور برخی چهره‌های نزدیک به سازمان در دولت موقت مانند مهدی ممکن<sup>۹</sup> و یزدان حاج حمزه<sup>۱۰</sup> از اعضای جنبش

۵. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده احمد مشاری کاخکی، شماره بازبایی ۱۷۱۲۹.

۶. میترا چوپان زاده با نام مستعار شهره داودی متولد ۱۳۳۸، از دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک بود که نقش مهمی در تأسیس انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه پلی تکنیک و نهاد دانشجویی سازمان داشت. او همسر مسعود متحیدین، برادر محبوبه متحیدین و از اعضای ارشد سازمان بود. او از سرسخت‌ترین هواداران سازمان بود که سکه‌های طلا و انگشتر طلای مراسم عروسی اش را به سازمان داده بود. میترا چوپان زاده در فاز نظامی مسئول جذب امکانات بخش روابط بود که در ۱۲ دی ۱۳۶۰ در یک خانه تیمی در خیابان آپادانا دستگیر شد. او هنگام دستگیری سیانور خورد اما پس از انتقال به بیمارستان زنده ماند. چوپان زاده در دادگاه به تأیید ترورها پرداخت و اظهار داشت که سازمان را محکوم نمی کند. او در ۴ اسفند ۶۰ با حکم دادگاه انقلاب اعدام شد.

۷. پدر میترا چوپان زاده، محمد چوپان زاده از اعضای مرکزیت چریک‌های فدایی خلق و مارکسیست بود و در ۲۹ فرودین ۱۳۵۴ در تپه‌های اوین به همراه بیژن جزینی و ۷ تن دیگر به قتل رسید. او به وضوح مارکسیست بود.

۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده میترا چوپان زاده.

۹. مهدی ممکن فعالیت‌های سیاسی خود را از سنین نوجوانی در دهه بیست و در زادگاهش شهر مشهد آغاز کرد. در دوران

فصل بیستم: سازماندهی در شرایط نوین □

مسلمان مبارز که معاونین وزارت ارشاد ملی بودند و یا مهمتر از این حضور خلیل رضایی<sup>۱۱</sup> به عنوان نفر دوم وزارت کشور سبب می شد تا سازمان نفوذی قابل اعتنایی در دولت موقت داشته باشد، اما سازمان می کوشید تا از قبل انتقادات گسترده انقلابیون به دولت موقت بهره برداری سیاسی کند و به یاریگیری پردازد. میترا چوپانزاده روایت می کند که پس از استعفای دولت او و تیم مامور بودند تا مجله‌هایی شامل تناقضات و ضعف‌های دولت موقت را تهیه کند.<sup>۱۲</sup>

شراره میرآفتابی<sup>۱۳</sup> از اعضای نهاد دانشجویی و سپس کارمندی درباره نحوه عضویتش در سازمانی مجاهدین خلق می گوید:

«بهار سال ۵۸ بود که به دانشگاه می‌رفتم، هیچ خطی نداشتیم جز علاقه شدید به وضع موجود که بعد از هزاران شهید ایجاد شده بود، تا این که در همان اردیبهشت جلسات

---

دانش‌آموزی تحت تاثیر فعالیت‌های تبلیغی فرهنگی کانون نشر حقایق اسلامی که توسط محمد تقی شریعتی اداره می‌شد، قرار گرفت. در اواخر دهه ۵۰ سی و همزمان با تحصیل در دانشگاه تهران از فعالین جنبش دانشجویی بود. او در هه چهل و پنجاه با افرادی همچون علی شریعتی، حبیب‌الله پیمان و میرحسین موسوی همفکر بود. با پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد و سرپرستی خبرگزاری پارس به دولت موقت پیوست اما بعد با روی کار آمدن دولت شهید رجایی از این سمت کنار رفت. او پس از پیروزی انقلاب به سازمان مجاهدین خلق متمایل شد و از جمله افراد ثابت نامه چند امضایی به طرفداری از مسعود رجوی و سازمان شد. با ورود سازمان به فاز نظامی، او به زندگی مخفی روی آورد و پس از پانزده ماه از کشور خارج شد و به عضویت شورای مقاومت ملی درآمد. او پس از چند سال از عضویت این سازمان خارج شد و هم اکنون از نزدیکان جریان ملی مذهبی است.

۱۰. یزدان حاج حمزه از معدود افراد باقی مانده در شورای ملی مقاومت است که اخیراً در گفتگویی از رژیم صهیونیستی درخواست کرد تا تاسیسات هسته‌ای ایران را بمباران کند!

۱۱. خلیل رضایی در سال ۱۳۹۸ در محلات متولد شد و در نوجوانی به تهران آمد و در بازار تهران مشغول به کار شد. او به دلیل این که دو همسر و ۱۰ فرزند داشت، همواره درگیر اختلافات داخلی خانوادگی اش بود. در جریان مبارزات ملی شدن صنعت نفت، او از هواداران محمد مصدق بود. او پس از کودتای ۲۸ مرداد از نزدیکان آیت الله طالقانی شد. در اواسط دهه ۴۰ فرزندان او از موسسان سازمان مجاهدین خلق بودند و احمد، رضا و مهدی رضایی پیش از تغییر ایدئولوژی سازمان کشته شدند. صدیقه رضایی نیز زمستان ۵۴ بر سر قراری در خیابان بهار سیانور خورد و کشته شد. او پیش از کشته شدن مارکسیست شده بود. پس از پیروزی انقلاب و انتشار تصاویر بی حجاب صدیقه رضایی توسط گروه پیکار و روشش شدن تغییر ایدئولوژی او، نام صدیقه رضایی از تاریخچه سازمان مجاهدین خلق حذف شد. خلیل رضایی پس از پیروزی انقلاب به دلیل نزدیکی به دولت موقت بازرس ویژه وزارت کشور شد. منزل او که نماد مبارزات سازمان پیش از پیروزی انقلاب بود، تبدیل به محل اصلی دیدارهای تبلیغاتی سازمان شده بود. در سازماندهی جدید سازمان، محسن (ابوالقاسم) رضایی و آذر رضایی نقش قابل توجهی داشتند آذر رضایی در روز ۱۹ بهمن ۶۰ به همراه همسرش موسی خیابانی در خانه تیمی زعفرانیه کشته شد. مهین رضایی دیگر فرزند او در عملیات مرصاد به همراه همسرش علی زرکش به طرز مشکوکی کشته شد. خلیل رضایی در اواسط سال ۶۰ از کشور خارج شد. او در پاریس از دواج مسعود و مریم و انقلاب ایدئولوژیک را تأیید کرد و پیراهن احمد رضایی و شلوار موسی خیابانی را به آنها اهدا کرد. خلیل رضایی در ۱۵ آذر ۸۲ در پاریس درگذشت.

۱۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده میترا چوپانزاده.

۱۳. شراره میرآفتابی از اعضای نهاد دانشجویی و سپس کارگری بود که در سال ۶۰ در سازمان برنامه و بودجه مشغول شده بود. مسئول او در سازمان حوری بهشتی تبار و مهناز جعفری و پروین حسینی نژاد بودند. او در فاز نظامی اعضای انجمن اسلامی سازمان برنامه و بودجه را برای ترور شناسایی کرده بود. شناسایی مسیر رفت و آمد شهید حسن آیت از دیگر اقدامات او بود. میرآفتابی ۴ آذر ۱۳۶۰ دستگیر شد و در ۱۸ آذر ۱۳۶۱ به ۱۲ سال زندان محکوم شد. او در ۴ خرداد ۱۳۶۶ پس از توبه و برخورداری از عفو آزاد شد.

انجمن اسلامی دانشکده در کتابخانه ایجاد شد که آنها را پیگیری کردم و کلاس صحبت‌هایی که می‌شد به نظر من به جز تحمیل عقیده چیز دیگری نبود. برای مثال تاکید زیادی روی حجاب و یا قرآن به صوت خواندن بود که بچه‌های تازه جذب انقلاب و اسلام شده را زده می‌کرد که یکی از آنها خود من بودم، تا این که از خرداد انجمن دانشجویان دانشگاه ملی اعلام موجودیت کرد.<sup>۱۴</sup>

سازمان با استفاده از انتظارات گسترده توده‌های انقلابی از وضعیت کشور در سال ۱۳۵۸ و با پهن کردن محمل‌های تشکیلاتی، افراد زیادی در دانشگاه‌ها و مدارس را به دام انداخت. محمد کاظم فراهانچی از اعضای نهاد دانشجویی در این باره می‌گوید:

«بعد از انتخابات قانون اساسی که من از قانون اساسی انتظارات دیگری داشتم و سوال در رابطه با قانون اساسی داشتم و خیلی فکرم را اشغال کرده بود، به طرف سازمان سازمان گرایش شدیدی پیدا کردم. من تازه هوادار شده بودم که می‌خواستم تبلیغ کنم... دلم می‌خواست در کلاس‌های تبیین شرکت کنم و آن را با نظرات علمای اسلامی و دیگران مقایسه کنم. آنها به من گفتند که می‌خواهی در کلاس شرکت کنی؟ من گفتم بله، بعد به من کارت دادند. نمی‌دانم ارزش آن کارت چقدر بود ولی می‌دانم که فقط در کلاس تبیین استفاده می‌شد.»<sup>۱۵</sup>

### نوسازی تشکیلاتی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در روند جذب نیرو، اقشاری چون کارمندان، کارگران، بازاریان و کسبه محلات نیز مورد توجه ویژه‌ای قرار داشتند؛ ولی به خاطر کند بودن بیش از حد پروسه جذب، این اقشار (بخصوص کارگران و کاسب‌ها) در اولویت محسوب نمی‌شدند. بیشترین نیروی جذب شده در ابتدا دانش‌آموزان بودند. بر طبق اسناد موجود در اواسط سال ۱۳۵۹ حدود چهار هزار دانش‌آموز با شاخه‌های گوناگون سازمان ارتباط داشتند. روند افزایش نیروهای درون تشکیلاتی (نیروهای کادر، اعضا و...) به موازات تلاش در جهت جذب نیروهای جدید، نفرات داخل نهادها (نیروهای درون تشکیلاتی) نیز افزایش می‌یافتند. افراد با سابقه یا کسانی که در جهت منافع سازمان و تطبیق خود با معیارهای تشکیلاتی تبعیت بیشتری از مرکزیت نشان می‌دادند، ارتقا می‌یافتند و رده بالاتری می‌گرفتند و افراد جدیدی - که بیش از

۱۴. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده شراره میرآفتابی، شماره بازیابی ۲۰۶۳۹.

۱۵. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محمدکاظم فراهانچی، شماره بازیابی ۱۸۴۳۴.

فصل بیستم: سازماندهی در شرایط نوین □

این در روابط برون تشکیلاتی بودند - جای آنها را پر می کردند. تغییرات ساختار سازماندهی و روابط تشکیلاتی؛ افزایش کادرها و جذب شده‌های سازمان، طبعاً روی شکل تشکیلات و بخصوص روابط درون تشکیلاتی تأثیرات خود را می گذاشت. به موازات افزایش نیروی انسانی و عناصر تشکیلاتی در سازمان، طول سازماندهی نیز افزایش یافت ولی گسترش عرضی سازمان - به نسبت رشد طولی آن - کمتر شد. در این راستا سازمان مجاهدین خلق در اسفند ماه سال ۱۳۵۷ در پیام به داوطلبان عضویت در جنبش ملی مجاهدین عنوان کرد که آنچه مهم است و در نزدیک شدن افراد به سازمان تعیین کننده است تلاش آنها در معرفی سازمان است. سازمان برای جذب هوادار، در حالی که از نظر سیاسی خود را وفادار به انقلاب اسلامی و امام خمینی معرفی می کرد، در عرصه فعالیت های اجتماعی و مدنی به نحو چشمگیری سرمایه گذاری می کرد. یکی از اهداف اصلی این گونه اقدامات نمایاندن چهره‌هایی از سازمان است که برای جوانان جاذبه‌های فطری دارد. سازمان با فرستادن دختران و پسران هوادار برای تخلیه لجن و فاضلاب گودها یا با فرستادن آنها به اردوهای سازندگی در روستاها و... ضمن آنکه تظاهراتی مردمی را در عمل از خویش نشان می دادند با تشکیل کلاس‌هایی در اردوهای فوق یا در جوار سایر کارهای اجتماعی، ایدئولوژی خود را به همراه رفتارهای متفاوت (روابط دوستانه دختران و پسران، هویت مردانه دادن به دختران و...) به هواداران ارائه می کرد. در همین روند، ضمن تشکیلاتی کردن آنان، تلاش می شد در مواجهه عینی با ابعاد محرومیت‌های موجود، روحیات و گرایش‌های آنان به سمتی که سازمان می خواهد جهت یابد. در این راستا سازمان، اردوهای برای شناخت بیشتر هواداران و غربال آنها در دستور کار قرار می داد.

از سوی دیگر در رده‌های بالای سازمان نوعی انحصار خانوادگی وجود داشت و افراد کمون مسعود رجوی در زندان و خانواده‌شان به اضافه افراد خانواده‌های بنیانگذاران سازمان کاملاً کادرهای استراتژیک را در اختیار داشتند. ازدواج‌های کادرهای رده بالا نیز کاملاً در این راستا تعریف می شد و هر کسی ازدواجش حتی از کادرهای پایین بود تنزل درجه می یافت. در سال ۱۳۵۸ مسعود رجوی با اشرف ربیعی و پرویز یعقوبی با مینا ربیعی ازدواج کردند. موسی خیابانی و علی زرکش با خواهران رضایی‌ها وصلت کردند. مهدی بخارایی<sup>۱۶</sup> و عباس مدرسی فر با خواهران

---

۱۶. زهرا بخارایی خواهر مهدی بخارایی که در مهر ۱۳۶۰ به یک خانم حزب الهی را به نام خوشنویسان ترور کرده بود، درباره نحوه عضویتش در سازمان اظهار می دارد: من قبل از انقلاب به خاطر زمینه‌های خانوادگی که وجود داشت و به لحاظ عاطفی نیز شدیداً وابسته به مهدی بودم. بعد از انقلاب مهدی برایم بت شده بود و اوج حرکت و اوج تحولات درونی‌ام را آن می دانستم و همیشه سعی می کردم مثل آن باشم.

جلیل و خلیل فقیهی دزفولی ازدواج کردند. مهدی ابریشمچی با مریم قجر عضدانلو و مسعود ایزدخواه با معصومه قجر عضدانلو ازدواج کرد. همچنین احمد حنیف نژاد برادر محمد حنیف نژاد و حسن و سهیلا صادق برادر و خواهر ناصر صادق در کادرهای اصلی سازمان قرار گرفتند.

در سطح نوسازی تشکیلاتی پس از پیروزی انقلاب، علاوه بر کادر مرکزی که از نیروهای نزدیک به مسعود رجوی در زندان تشکیل شده بود، پنج کانون جداگانه که عضوگیری‌ها و سازماندهی جدید مبتنی بر آنها بود پایه‌های اصلی سازمان را تشکیل می‌دادند: شبکه زیرزمینی مسلح که بعدها به نام «ستاد مجاهدین خلق» شناخته شد؛ سازمان جوانان مجاهد، جنبش کارگران مسلمان، کانون توحیدی اصناف؛ و سازمان زنان مسلمان، تعدد ارگان‌های تشکیلاتی با عناوین چشمگیر علاوه بر ایجاد ظرفیت‌های جدید سازمانی، آشکارا رویکرد و کارکرد تبلیغاتی بارز نیز داشت.<sup>۱۷</sup>

گفتیم از همان دقایق ابتدایی باز شدن اسلحه‌خانه پادگان‌ها بر روی مردم، سازمان منافقین با حرص و ولع عجیبی به دنبال تأمین اسلحه خود از این منابع به ظاهر لایتناهی بود و به موازات آن یک سری کادرهای مطمئن و امین مأمور تشکیل شبکه زیرزمینی مسلح شدند. این شبکه، که ظاهراً جهت تأمین حفاظت سازمان تشکیل شد، خانه‌های امنی در شهرهای اصلی ایجاد کرد، سلاح‌های فراهم آمده از پادگان‌ها و کلانتری‌ها را انبار نمود، به تعلیم اعضای برگزیده خود برای جنگ چریکی پرداخت و دیگر اعضا را برای دفاع مسلحانه از مراکز سازمان آماده می‌کرد، ساخت. این شبکه همچنین با اعزام نفوذی‌های خود به درون نیروها و نهادهای حاکمیت جمهوری اسلامی، آنان را سازماندهی و هدایت می‌کرد. به هر روی با جمع آوری حجم عظیمی از سلاح، مهمات و دیگر تجهیزات نظامی، شبکه نظامی به مهمترین بخش سازمان تبدیل شد. اغلب رهبران این شبکه مخفی، که بعدها در فاز نظامی، «فرماندهان» بخشهای مختلف سازمان قلمداد شدند از کمون رجوی در زندان قصر دستچین شده بودند، اسامی اعضای اصلی «شبکه زیرزمینی» به ترتیب الفبا به قرار زیر بود:

۱. حسین ابریشمچی ۲. مهدی ایوبی ۳. مسعود ایزدخواه کرمانی ۳. محمد باباخانی ۵. قاسم باقرزاده ۶. محمد بقایی ۷. فضل الله تدین ۸. حسین جلیلی پروانه ۹. حسین جنتی لادانی ۱۰. مسعود حریری ۱۱. علی خورشادی زاده ۱۲. علیرضا رابتی ۱۳. علی زرکش ۱۴. جواد زنجیره

۱۷. سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۵، ج ۲، صص ۳۵۳-۳۶۶.

فصل بیستم: سازماندهی در شرایط نوین □

فروش ۱۵. سیاوش سیفی ۱۶. محمد ضابطی ۱۷. محمود عطایی کاریزی ۱۸. سعید غیور نجف آبادی ۱۹. فاضل مصلحتی (فاضل البصام) ۲۰. محمد مقدم ۲۱. محمود ملک مرزبان ۲۲. محمد منصوری ۲۳. میرطه میرصادقی<sup>۱۸</sup>

از سوی دیگر نزدیکترین و وفادارترین کادرهای دستچین شده زندان حول مسعود رجوی، جمع مرکزی سازمان را در بدو پیروزی انقلاب تشکیل دادند. همه این افراد به جز چند تن که نقش علنی داشتند و در معرض دید همگان بودند، درون یک کادر مرکزی مخفی سازماندهی شدند یرواند آبراهامیان به نقل از منابع درون سازمان اسامی کادر مرکزی سازمان، در آغاز دوران جدید سازماندهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، را این گونه معرفی می کند

۱. مهدی ابریشمچی ۲. محمود احمدی ۳. علی محمد تشید ۴. محمد علی جابرزاده ۵. احمد حنیف نژاد ۶. محمد حیاتی ۷. موسی خیابانی ۸. عباس داوری ۹. ابراهیم ذاکری ۱۰. مسعود رجوی ۱۱. محسن (ابوالقاسم) رضایی ۱۲. علی زرکش ۱۳. محمدرضا سعادت ۱۴. محمد ضابطی ۱۵. حسین مشارزاده.<sup>۱۹</sup>

در این میان مرکز اصلی فعالیت ستاد سازمان مجاهدین خلق بود که زیر نظر موسی خیابانی اداره می شد و محمد ائمی جانشین او بود. ستاد حفاظت و انتظامات سازمان زیر نظر او قرار داشت. جواد کشفی و مهدی زائریان مقدم معروف به مجتبی مقدم مسئولیت امور حفاظت را برعهده داشتند و افرادی مانند محمود وشاق و علی رضا باباخانی سر تیم های محافظان مسعود رجوی و تیم های حفاظت موسی خیابانی، مهدی ابریشمچی و علی زرکش زیر نظر آنها فعالیت می کردند. محمد منصوری معروف به هادی و سعید غیور نجف آبادی از دیگر مسئولان اصلی ستاد سازمان بودند که مسئولیت سعید غیور همانگونه که گفته شد تدارک و انبار سلاح و مهمات بود.

بخش روابط نیز در ستاد مرکزی مستقر بود. ارتباط با شخصیت ها و سایر گروه ها که هم پوشانی مواضع با سازمان داشتند از وظایف بخش روابط بود. همچنین بخش روابط با گروه ها و انجمن های کوچکی که از فضای پس از پیروزی انقلاب استفاده کرده و به صورت گسترده ایجاد شده بودند، به مذاکره می نشست و اکثر این گروه های چند نفره را در سازمان ادغام می کرد. در راس بخش روابط محمد حیاتی قرار داشت و پرویز یعقوبی نیز مسئولیت ارتباط با شخصیت

۱۸. radical islam, the iranian mojahedin, ervand abrahamian, pp ۱۷۶.

پیدایی تا فرجام، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ج ۲، ص ۳۵۵.

۱۹. همانجا، البته به نظر می رسد افرادی مانند محمود ائمی و اشرف ربیعی نیز عضو مرکزیت سازمان در بدو پیروزی انقلاب بوده باشند.

ها به خصوص نهضت آزادی را برعهده داشت. محمد محدثین، محمد سیدی کاشانی نیز در این بخش مشغول بودند. بنا به اسناد دادستانی انقلاب، محمد علی جابرزاده انصاری، محمود میرمالک، جواد برومند معروف به سعید نظری، فتح الله فریور، حسین داعی الاسلام معروف به امیر بهزادی از جمله مسئولین ارشد بخش روابط بودند. پس از خرداد ۱۳۶۰ و در فاز نظامی نقش محمد محدثین بیشتر شد و عملاً با فرار مسعود رجوی به پاریس و ملحق شدن محدثین در شهریور ۱۳۶۰ به رجوی، او مسئول بخش روابط سازمان شد.

در سازمان تقسیم کاری برای امور شهرستان‌ها انجام شده بود. موسی خیابانی به همراه احمد حنیف‌نژاد به تبریز رفتند تا دفتر جنبش را تأسیس کنند. سیاوش سیفی و کاظم سید کمیجانی<sup>۲۰</sup> بعدها مسئول تشکیلات تبریز شدند. آنها در درگیری روه‌های منتهی به انقلاب در این شهر حضور داشتند. حسین جنتی لادانی و فضل‌الله تدین به اصفهان رفتند و سعید شاهسوندی رهسپار شیراز شد تا دفاتر سازمان را در این شهرها تأسیس کنند. بعدها سیاوش سیفی و محسن (ابوالقاسم) رضایی مسئول شهرستان‌ها شدند و رابط‌های سازمان در شهرستان‌ها تعیین شدند. سازمان می‌کوشید تا پایین تقسیمات کشوری دفاترش را راه اندازی کند اما به وضوح این مسئله در بسیاری از شهرستان‌ها ناموفق بود. در قم چند روز پس از تأسیس دفتر سازمان، با گسترش اعتراضات به این مسئله دفتر سازمان جمع‌آوری شد.

### ارکان تشکیلات پس از انقلاب

در فاز سیاسی شکل سازماندهی، خوشه‌ای بود. بدین ترتیب که شاخه‌های مختلفی به نام «بخش» از «مرکزیت» منشعب می‌شدند. هر «بخش» به شاخه‌های مختلفی به نام «نهاد» و در مواردی که اقتضا می‌کرد، «مرکز» و «دفتر» تقسیم می‌شد. نهادها نیز به قسمتهای مختلفی تقسیم می‌گشتند و به همین ترتیب این تقسیم‌بندی تا پایین‌ترین رده‌ها انجام می‌شد. سازمان در مجموع به شش قسمت تقسیم شده بود:

۱. بخش اجتماعی ۲. دفتر سیاسی ۳. بخش نظامی ۴. بخش شهرستانها ۵. بخش نشریه و

انتشارات ۶. بخش روابط

---

۲۰. کاظم سید کمیجانی در سال ۱۳۳۴ در تهران متولد شد. او در سال ۵۴ به سازمان پیوست و بلافاصله توسط ساواک و رکن ۲ ارتش شناسایی و دستگیر شد و تا پیروزی انقلاب اسلامی در زندان بود. با پیروزی انقلاب او برای راه اندازی دفاتر سازمان به شهرستانها منتقل گردید. او در تیز مسئول بخش کارگری و دانش‌آموزی و سپس کل بخش اجتماعی شد. با آغاز فاز نظامی او طراح ترور شهید آیت الله مدنی بود. کمیجانی روز ۲۰ شهریور ۱۳۶۰ در درگیری با نیروهای سپاه در تبریز کشته شد.



فصل بیستم: سازماندهی در شرایط نوین □

دفتر سیاسی، در بین بخش‌ها وضعیت خاصی داشت. مسئول دفتر سیاسی، شخصاً با مسئول مرکزیت مرتبط بود ولی در نشست شورای مرکزی شرکت نمی‌نمود. علاوه بر این هر کدام از بخش‌های اجتماعی، شهرستانها و نشریه سازمان نیز در کنار خود یک دفتر سیاسی داشتند که رابطه‌شان با دفتر سیاسی کل، رابطه‌ای عرضی بود.

در این مرحله، بدون آنکه فرد افزایش اطلاعات پیدا کند، به کارهای تبلیغاتی یا امکاناتی گمارده می‌شد. از آن پس، اطمینان بیشتر در جریان عمل و در برخورد با دیگر مسائل به دست می‌آمد. مدت زمانی طی شدن مرحله نخست برای کسب اطمینان کامل و در حد صد در صد، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی شش ماه تا یک سال برآورد می‌شد؛ ولی پس از انقلاب، از آنجا که درصد ضربه‌پذیری از چنین کانالی به حداقل کاهش یافته بود و شرایط عمومی جامعه مساعد بود به یک اطمینان کسب شده در کوتاه مدت، بسنده می‌شد. مراحل رده‌بندی و ارتقای افراد عبارت بود از:

۱. رابطه یک طرفه صرف که به فرد مرتبط «نیروی جنبی» گفته می‌شد ۲. رابطه دو طرفه ابتدایی، موسوم به «هوادر» که خود به چهار رده تقسیم می‌شد ۳. عضو تیم: ۴. سر تیم (عهده‌دار مسئولیت یک تیم اجرایی یا تشکیلاتی یا هر دو ۵. سرگروه (مسئول چند تیم) ۶. سرشاخه (مسئول چند گروه) ۷. نیروی داخلی نهاد با دو رده ۸. زیر عضو (یا کاندید عضو) ۹. عضو؛ ۱۰. عضو شورایی یا شورای اجرایی نهاد ۱۱. کادر مسئول نهاد و عضو مرکزیت نهاد ۱۲. کادر مسئول بخش و عضو شورای مرکزی (زیر مرکزیت)؛ ۱۳. کادر مرکزی (عضو مرکزیت، از عناصر رهبری کنند).

در این میان «بخش اجتماعی» در روند حوادث سالهای ۱۳۵۸ - ۶۰ نقش اصلی را به عهده داشت. سازمان برای حل دو مسئله اصلی اش در بدو پیروزی انقلاب اسلامی یعنی مطرح کردن و تبعیت تشکیلات از سویی و جذب و تربیت نیرو از سوی دیگر بخش اجتماعی را بنیانگذاری کرد. رضا کیوان زاد در این باره می‌گوید:

«افرادی که از قشرهای مختلف مانند محصل و دانشجو کارمند و غیره به سازمان رو آورده و خواهان کار با تشکیلات بودند، در مجموعه‌هایی به نام انجمن سازماندهی می‌شدند که در واقع این مجموعه‌ها همان کانال‌های جذب نیرو و گسترش تشکیلات بودند. کارهایی هم که این افراد انجام می‌دادند مثل تبلیغات در جهت مطرح کردن سازمان و تثبیت تشکیلات بود»<sup>۲۱</sup>

این بخش از پنج «نهاد» تشکیل می‌شد که عبارت بودند از: نهاد دانش‌آموزی، نهاد محلات

۲۱. کارنامه سپاه ۱، مناظره زندانیان اوین، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، تهران ۱۳۶۳، ص ۴۵.

و امداد، نهاد کارگری، نهاد دانشجویی و نهاد کارمندی و اصناف. در هر نهاد گروه‌های سیاسی، امنیتی، نظامی، تبلیغاتی و تدارکات و در بعضی نهادها گروه نشریه جداگانه فعالیت داشتند و شورایی مسئولیت هماهنگی تمام گروه‌ها را بر عهده داشت که مسئول بالای هر نهاد در آن شرکت می‌کرد. به این شورا «مرکزیت اجتماعی» گفته می‌شد که توزیع نشریه در سطح کلیه نهادهای بخش اجتماعی برای فروش و پخش عمومی، تهیه بولتن با عنوان «مردم و مجاهدین» از طریق گزارش‌های نهادها و اقدامات تشکیلاتی و امنیتی نهادها را بر عهده داشت.<sup>۲۲</sup> مهدی ابریشمچی در بدو تأسیس نهاد اجتماعی مسئولیت آن را تا سال اواخر سال ۵۸ بر عهده داشت، محمد ضابطی مسئول اجرایی بخش اجتماعی و مهدی برائی و محمدصادق سادات‌دربندی معاونان او بودند. در اواخر سال ۵۸ موسی خیابانی مسئول کل بخش اجتماعی شد اما عملاً مسئولیت این بخش را محمد ضابطی را به عنوان مسئولیت اجرایی بر عهده داشت.

## نهاد کارگری

سازمان مجاهدین خلق به واسطه شعارهای چپ و کارگری اش نیاز به جذب و حضور کارگران در ارکان تشکیلاتش داشت. در مرکزیت سازمان عباس داوری<sup>۲۳</sup> به عنوان نماینده

۲۲. سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۵۹-۳۶۲.

۲۳. عباس داوری با نام مستعار رحمان در سال ۱۳۲۲ در تبریز متولد و از ۱۲ سالگی به کارگری در همان شهر مشغول شد. در سال ۴۵، به‌عنوان نماینده کارگران خیاط تبریز از طرف این صنف انتخاب شد تا از حقوق آنان دفاع کند لیکن پس از مدتی زیر فشارهای ساواک مجبور به استعفا شد. سال ۴۶ وارد انستیتو راه‌آهن در تهران شد تا پس از طی دوره دوساله فنی در راه‌آهن استخدام شود. در همین ایام بود که او ضمن تماس‌هایی که با بعضی از اعضای سازمان داشت با مواضع و نظرگاه‌های مجاهدین آشنا شد و به‌شدت به آن گرایش یافت. در سال ۴۷ به عضویت سازمان درآمد و به‌سرعت مراحل رشد تشکیلاتی را طی کرد. او سپس مسئولیت‌هایی را در سازمان بر عهده گرفت. عباس داوری در این سال‌ها زیر نظر محمود عسگرزاده، با مفاهیم مبارزاتی، ضداستعماری و ایدئولوژیکی آشنا شد. او متقابلاً دیدگاه‌های مجاهدین را به افراد و واحدهای تحت مسئولیتش آموزش می‌داد. در سال ۴۸ به استخدام راه‌آهن درآمد و به‌عنوان راننده لوکوموتیو و تکنسین راه‌آهن مشغول به کار شد. در این زمان او مدتی تحت مسئولیت علی میهن‌دوست و نیز در ارتباط با محمد حنیف‌نژاد قرار داشت. به دنبال واقعه شهریور ۵۰، عباس داوری در ۱۱ شهریور توسط ساواک دستگیر، محاکمه و به ۵ سال زندان محکوم شد. در زندان با سعید محسن هم‌سلول بود و با وی در یک دادگاه نظامی محاکمه شد. سال ۵۱ به زندان شیراز تبعید و در شهریور ۵۴ مجدداً به کمیته انتقال یافت. در سال ۵۶، بلافاصله پس از آزادی، به سازمان مجاهدین پیوست. در آن مرحله، نقش او در بازسازی تشکیلات و انتقال تجارب و دستاوردهای ایدئولوژیک تشکیلاتی داخل زندان به کادرهای بیرون بسیار مهم و حیاتی بود. او در کنار سایر اعضای مرکزیت سازمان، بارها به تجدید حیات سازمان پرداخت. با پیروزی انقلاب اسلامی داوری از کادرهای مهم سازمان شد و کاندیدای سازمان در انتخابات اولین دوره مجلس از تهران بود. داوری از تاثیرگذاران سازمان در تصمیم به ورود به فائز نظامی بود. عباس داوری از نزدیک‌ترین افراد به مسعود رجوی است که مدت زیادی رابط سازمان و استخبارات عراق بود که انتشار فیلم دیدارهای او و با مقامات استخبارات که در آن دیدارها پول و اطلاعات ردوبدل می‌شد، رسوایی گسترده‌ای برای سازمان داشت. داوری همچنین مسئول شکنجه و آزار و اذیت کسانی بود که قصد جدایی از سازمان را داشتند. داوری در سال ۱۳۷۳ از مسئولان و برگزارکنندگان نشست‌های سیاسی در بین اعضای سازمان بوده و در این نشست‌ها با نیرنگ و فریب، نیروهای

فصل بیستم: سازماندهی در شرایط نوین □

کارگران حضور داشت اما در مجموع علی رغم تلاش گسترده سازمان برای قبضه کردن امور کارخانه ها و محافل کارگری، ناکام ترین بخش تشکیلاتی سازمان نهاد کارگری بود که به نام جنبش کارگران مسلمان شناخته می شد. ضعف عمومی نهاد کارگری<sup>۲۴</sup> در اولین سال پیروزی انقلاب سبب شد تا در سال ۱۳۵۹ و پس از انقلاب فرهنگی بخش عمده ای از نهاد دانشجویی به این نهاد برونند و مسئولیت کار را بر عهده بگیرند.<sup>۲۵</sup>

البته پیش از این ادغام نیز در راس اداره کنندگان جنبش کارگران مسلمان حمید جلال زاده<sup>۲۶</sup>، عباس عطاپور<sup>۲۷</sup> و حمیدرضا خادمی حضور داشتند که هر سه دانشجو بوده و کمترین آشنایی با فضای کارگری داشتند.<sup>۲۸</sup> آنها دانشجویانی بودند که در زمان رژیم پهلوی به زندان رفته و پس از پیروزی انقلاب، مسئول نهاد کارگری شده بودند.

عمده ترین مسئولیت نهاد کارگری اقدامات تبلیغی در کارخانه ها جهت یارگیری و در دست گرفتن زمام امور کارخانه بود. در این راستا بارها مهدی کتیرایی با نام مستعار نصرالله، حسن رحیمی با نام مستعار حبیب، عذرا علوی طالقانی، عباس داوری و مجید فرزانه سا به کارخانه های مختلف اعزام می شدند. البته تبلیغات سازمان بیشتر از آن که جنبه سیاسی داشته باشد، سمت و سوی صنفی داشت. فرهاد نیری<sup>۲۹</sup> از مسئولین ارشد نهاد کارگری در این باره می گوید: «سازمان از ابتدا با این تحلیل اساس مادی که کارگران فقط به دنبال خواب و خوراکنند شروع به کار کردند و با این پیش بیان می کردند که باید از طریق صنفی کارگران را تحریک و علیه

---

سازمان را شست و شوی مغزی می داده است همچنین از برگزارکنندگان تفتیش عقاید قرون وسطایی در فرقه، به نام غسل هفتگی بوده است که در طی آن نیروها و اعضا را با فشار و زور، در جمع وادار به اقرار پنهانی ترین و خصوصی ترین نکات درونی و عقاید شخصی شان می کردند. او همچنین مسئول تحویل دادن اعضای جدا شده به زندان ابوغریب در دوران رژیم بعث صدام بود. داوری هم اکنون با عنوان مسئول کمیسیون کار شورای ملی مقاومت ایران شناخته می شود.

۲۴. بنا به اسناد درون گروهی در سال ۱۳۵۸ از ۹۰ هزار کارگر تعدادی از کارخانه ها تنها ۳۰۰ نفر به تشکیلات سازمان مجاهدین خلق پیوسته بودند. نک: کارنامه سیاه ۱، مناظره زندانیان اوین، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، تهران ۱۳۶۳، صص ۵۲-۵۵.

۲۵. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده عباس اسماعیلیان، شماره بازبایی ۱۷۱۳۰.

۲۶. جلال زاده برادر همسر محمدرضا سعادت و اهل شیراز بود. او که در رشته راه و ساختمان فارغ التحصیل و در سال ۱۳۵۱ در ارتباط با مهدی رضایی دستگیر شده بود، در دی ماه ۱۳۵۷ آزاد گردید. حمید جلازاده در ضربه روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۱ به همراه همسرش زکیه محدث کشته شد.

۲۷. عباس عطا پور اهل تهران و فارغ التحصیل دانشگاه صنعتی (شریف) بود. وی در سال ۱۳۵۵ در ارتباط با جریانات صنفی دانشگاهی به زندان افتاد و در آنجا جذب سازمان مجاهدین خلق گردید. عطاپور که در نهاد دانشجویی و کارگری فعال بود، در فاز نظامی در درگیری در یک خانه تیمی به همراه محمد و رقیه مصباح از سران نهاد اصناف در اواخر زمستان ۱۳۶۰ کشته شدند.

۲۸. سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۵۸.

۲۹. فرهاد نیری در یک مناظره در حسینیه شهید کجویی زندان اوین خود را این گونه معرفی می کند: من فرهاد نیری با اسامی مستعار فرهاد، ابراهیم و سعید عضو نهاد کارگری منافقین بودم. در اوایل سال ۵۹ وارد تشکیلات منافقین شدم و مسئولیت کارخانجات مختلف را به عهده داشتم. مدتی نیز در بخش نظامی فعالیت می کردم و آخرین سمتم مسئولیت کارخانجات و تدارکات بود. در دی سال ۶۰ درحالی که مسله به سلاح کمبری بودم و سیانور همراه داشتم دستگیر شدم.

نظام شوراند... ما فکر می کردیم که با طرح مسائل صنفی و تحلیل آن از نوع دیدگاه، می توانیم کارگران را به شورش علیه انقلاب وادار کنیم. علی ای حال سازمان با این دیدگاه کار و تبلیغ را شروع کرد. از پاییز سال ۵۹ با ورود دانشجویان هوادار به این نهاد، فعالیت ها به اوج خود رسید و عمده ترین هدف در آن مرحله به اعتصاب کشاندن کارخانه ها و صنایع کشور در زمستان ۵۹ بود. تبلیغات بالا گرفت و به بهانه سالگرد ۲۲ بهمن و آخر سال که وقت پرداخت عیدی و سود و پاداش است تراکت ها و اعلامیه ها با مضامین مختلف از قبیل حمله به انجمن اسلامی ها، اهانت به شخصیت ها، طرح شعارهای تند و تیز صنفی دائما چاپ می شد و در داخل و خارج کارخانه ها پخش می گردید. من یک نمونه از این شعارها که روی اعلامیه نوشته می شد اشاره می کنم: «۲۲ بهمن ۵۷ آزادی از قید و بند ستم شاهی - ۲۲ بهمن ۵۹ به بند کشیده شدن و استثمار کارگران توسط جمهوری اسلامی»... اما به اصطلاح یخ این کارها نگرفت و برای مثال از ۱۰-۱۵ نمایشگاه تبلیغی که در جاهای مختلف برای نصب برده بودند، ۱۳-۱۴ فقره آن توسط کارگران برچیده و حتی از نصب آن هم ممانعت به عمل آمد و فقط یکی دو جا مثل هواپیمایی که محیط مرفه تری بود یکی دو روزی باقی ماند.<sup>۳۰</sup> ایجاد تنفر نسبت به انجمن ها اسلامی کارگران که به حزب جمهوری اسلامی نزدیک بودند و برقراری ارتباطات نزدیک با عناصر مارکسیست برای مقابله با انجمن های اسلامی از مهمترین خطوط نهاد کارگری بود. اما مهمترین خط سازمان در نهاد کارگری طرح مسائل صنفی و لاینحل نشان دادن آن بود. این مسئله وقتی با شایعات جمع می شد می توانست سبب بروز اختلالات در امور کارخانه و بعضا اعتصاب کارگران شود. در زمستان ۱۳۵۹ خط راه اندازی اعتصاب در کارخانه ها در دستور کار سازمان قرار گرفت و رضا کرمعلی و مجید فرزانه سا دو عضو ارشد سازمان مسئول راهبری این اعتصاب ها بودند.<sup>۳۱</sup>

### نهاد دانش آموزی

سازمان مجاهدین خلق برای دستیابی به اهدافش پس از تشکیلات و کادرهای اجرایی، نیاز به پیاده نظام گسترده ای داشت. در این راستا قشر دانش آموز و مدارس هدف اصلی برای یارگیری قرار گرفت. کثرت افراد دانش آموز در جامعه و تماس آنها با قشرهای مختلف مردم این

۳۰. کارنامه سیاه ۱، مناظره زندانیان اوین، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، تهران ۱۳۶۳، صص ۵۵-۵۶.

۳۱. همان، ص ۶۸.

فصل بیستم: سازماندهی در شرایط نوین □

انگیزه را در سازمان به وجود آورد که از این طریق خطوط تحلیلی اش را به جامعه منتقل کند. همچنین سازمان معتقد بود دانش آموزان از لحاظ آگاهی در پایین ترین درجه و از لحاظ شور و هیجان در بالاترین درجه نیروهای اجتماعی قرار دارد لذا با تبلیغات گسترده با هدف تشدید این دو عامل یعنی پایین نگاه داشتن آگاهی و بالابردن شور و هیجان در دستور کار قرار گرفت. این سیاست با موفقیت نسبی روبرو شد و در عرض کمتر از یک سال سازمان فقط در شهر تهران نزدیک به ۴۰۰۰ هزار هوادار تشکیلاتی داشت. سازماندهی تا پایین رده یعنی مدارس یکی از عوامل موفقیت سازمان بود؛ در مدارس مهم تهران یک شورا وجود داشت که به شور مدرسه گفته می شد و مسئول تبلیغات، تدارکات، صنفی و... در هر شور وجود داشت. انتقال مسائل داخلی مدارس و شناسایی کلیه دانش آموزان و فرهنگیان از جمله وظایف شور مدرسه بود. نهاد دانش آموزی تهران را به ۴ منطقه تقسیم کرده بود و هر منطقه تعدادی مدرسه را زیرپوشش داشت. یکی دیگر از وظایف نهاد دانش آموزی جمع آوری کمک های مالی از دانش آموزان و مردم عادی بود. از سوی دیگر از سوی سازمان کمک های مالی فراوانی به شور مدارس برای اقدامات تبلیغاتی و تشکیلاتی می شد به گونه ای که ماهانه به شور دبیرستان دخترانه خوارزمی مبلغ ۴ هزار تومان (معادل حدود ۵۰۰ هزار تومان به نرخ سال ۹۱) پرداخت می شد.

یکی از مهمترین اقدامات تشکیلاتی سازمان در تابستان ۱۳۵۸ اردوهای طولانی مدت هواداران دانش آموز و بعضا دانشجو در عباس آباد زنجان بود. در این اردو که برای محکم کردن روابط تشکیلاتی هواداران تازه جذب شده برگزار می شد، اشرف ربیعی، مریم فجرعسدانلو، علی محمد تشید و محمد مقدم معروف به حمید صابر آموزش های عقیدتی، تشکیلاتی و نظامی به حاضران می آموختند. اکثر افرادی که بعدا در فاز نظامی نقش های تروریستی را ایفا کردند در این اردو شرکت داشتند. اقدس تقوی، رفعت خلدی، صدیقه محسنی، حمیرا اشراق، سیمین هژبر، زهرا رفیع، مریم گلزاده غفوری، فروزان عبدی و ده ها نفر از دانش آموزان تهرانی از جمله حاضرین در این اردو بودند.

نهاد دانش آموزی یک نشریه به نام نسل انقلاب نیز داشت که با توسط عباس عطاپور و حمیدرضا راستجو منتشر می شد و به مسائل داخلی مدارس می پرداخت. با تشکیل میلشیا در آبان ماه ۱۳۵۸، عمده تشکیلاتش از نهاد دانش آموزی تامین می شد. در سالهای ۵۸-۶۰ محمد مقدم معروف به حمید صابر، سعید منبری و علی محمد تشید مهم ترین عناصر نهاد دانش آموزی بودند. بخش اصلی نهاد دانش آموزی در ساختمانی به عنوان جنبش معلمان سازماندهی می شد.

در بدو پیروزی انقلاب در ساختمانی در تقاطع خیابان طالقانی و وصال، «سازمان دانش‌آموزان مسلمان» توسط برخی از سمپات‌های سازمان تأسیس شد. محمدرضا یزدی‌زاده<sup>۳۲</sup> که از موسسین این سازمان بود، در اوایل تابستان سال ۵۸ از سران سازمان درخواست کرد که در این ساختمان مستقر شوند. پس از این درخواست بخشی از سازمان با عنوان جنبش معلمین و به مسئولیت مریم قجر عضدانلو در این ساختمان مستقر شدند. با تعطیلی ستاد واقع در ساختمان بنیاد پهلوی در مرداد ۱۳۵۸ نقش جنبش معلمین برجسته‌تر شد. به گفته یزدی‌زاده در واقع نهاد دانش‌آموزی و نهاد محلات در جنبش معلمین مستقر بود و ده‌ها کلاس توجیهی عقیدتی و تشکیلاتی در این محل برگزار شد. مسئول تشکیلاتی جنبش معلمان محمد مقدم معروف به حمید صابر بود.<sup>۳۳</sup> عبدالله ناظم بکایی با نام مستعار تقی افشار نیز در جنبش معلمان مسئول تبلیغات بود.<sup>۳۴</sup>

سمیرا اشراق از اعضای نهاد دانش‌آموزی در اعترافاتش توضیح می‌دهد که جنبش معلمین محل اصلی توزیع پوسترها و جزوه‌های سازمان بوده و شکل‌گیری نهاد دانش‌آموزی در محل جنبش معلمین بوده است. او از مریم قجر عضدانلو، سهیلا صادق، محمد مقدم، مجید فرزانه‌سا، معصومه قجر عضدانلو، علی محمد تشید، مهدی ابریشمچی، مهین رضایی، فاضل مصلحتی، رضا صالح و ظاهر خسروی به عنوان مسئولین ارشد جنبش معلمین نام می‌برد.<sup>۳۵</sup> نحوه ورود به جنبش معلمین هم پرکردن فرم‌های پرسش‌نامه و دادن گزارش‌ها به مریم قجر عضدانلو بود.<sup>۳۶</sup> محسنی منشی<sup>۳۷</sup> از اعضای نهاد دانش‌آموزی که بعدها در فاز نظامی دستگیر شد نیز درباره نحوه

۳۲. محمدرضا یزدی‌زاده متولد ۱۳۲۸ از پیش از پیروزی انقلاب به عنوان هوادار سازمان شناخته می‌شد. با پیروزی انقلاب اسلامی او به سازمان مجاهدین خلق پیوست و پس از تأسیس سازمان دانش‌آموزان مسلمان به بخش اجرایی سازمان پیوست و مسئول چاپ نشریات سازمان را تحت مسئولیت حسین ابریشمچی و حسن شجاعی رابر عهده داشت. او در فاز نظامی تحت مسئولیت ابوالفضل دلنواز با نام مستعار سیروس قرار گرفت. او در ۲۸ آذر ۱۳۶۰ دستگیر شد و با راهنمایی‌های او مسئول مستقیم نیز شناسایی شد. یزدی‌زاده در زندان توبه کرد و به همکاری با نیروهای دادستانی انقلاب پرداخت و در ده‌ها گشت نیروی ضربت به صورت مسلح حضور داشت. او ابتدا به حبس ابد محکوم شد و پس از یک دوره عفو به ۱۵ سال حبس محکوم شد. یزدی‌زاده در نهایت در اسفند ۱۳۶۷ از زندان آزاد شد.

۳۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محمدرضا یزدی‌زاده، شماره بازیابی ۲۰۵۰۷.

۳۴. عبدالله ناظم بکایی با نام متعار حسین و تقی افشار پیش از پیروزی انقلاب و در زندان به سازمان مجاهدین خلق پیوست و با پیروزی انقلاب از مسئولین رده بالای سازمان بود. او بعد از انقلاب با فردی غیر تشکیلاتی به نام مینا حبیب زاده ازدواج کرد به همین خاطر تنزل تشکیلاتی یافت. ناظم بکایی به جز تبلیغات جنبش معلمین مدتی نیز مسئول توزیع نشریه مجاهد در شهر تهران بود.

۳۵. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده سمیرا اشراق، شماره بازیابی ۱۴۹۰۸.

۳۶. همان جا.

۳۷. محسن منشی با نام مستعار منوچهر از اعضای نهاد دانش‌آموزی بود که در فاز سیاسی مسئول نهاد دانش‌آموزی در شمال و شمال غرب تهران فعالیت می‌کرد. او که در خانواده مرفهی زندگی می‌کرد در فاز نظامی فرماندهی چند تظاهرات مسلحانه را بر عهده داشت و ۱۵ عملیات تروریستی و تیراندازی، پرتاب سه راهی و کوکتل مولوتف را داشته است. منشی در آذرماه سال ۶۰ دستگیر می‌شود. او در زندان به همکاری گسترده با دادستانی انقلاب می‌پردازد به گونه‌ای که با لباس سپاه و به صورت

فصل بیستم: سازماندهی در شرایط نوین □

مرتبط شدن تشکیلاتی اش با سازمان می گوید:

«در تابستان ۱۳۵۸ به جنبش خیابان ولی عصر رفتم و بعد از پر کردن یک پرسش نامه و پرسیدن چند سوال از من، بعدا به آنجا مراجعه کردم و به من گفتند که شما به یک کلاسی بروید. این کلاس در جنبش معلمین در خیابان طالقانی برگزار می شد و مسئولین آن چند وقتی علی رضا رابتی و سعید منبری بودند».<sup>۳۸</sup>

در واقع بعد از تعطیلی جنبش مجاهدین، هر شخصی به سازمان علاقه مند می شد، برای تشکیلاتی شدن به جنبش معلمین معرفی می شد. محمدباقر زرین قلم<sup>۳۹</sup> هم از جمله این اشخاص است که پس از شرکت در کلاس های تبیین مسعود رجوی در دانشگاه صنعتی شریف به جنبش معلمین معرفی شده و از آنجا اعلامیه و تراکت دریافت می کرده است.

عباس اسماعیلیان هم درباره فعالیت های جنبش معلمین می گوید:

«با شروع کلاس تبیین در دانشگاه شریف تیم ما را محمد حسین نجاری همراه چند تیم دیگر به جنبش معلمین فرستاد. در جنبش معلمین که ساختمان آن در خیابان طالقانی، تقاطع چهارراه وصال واقع بود. از همه انجمن های دانشجویی افرادی جمع شده بودند. کار بچه ها در آنجا این بود که برای انتظامات کلاس تبیین آموزش ببینند و آمادگی داشته باشند. آموزشی هم که وجود داشت نرمش صبحگاهی بود و عمده هدف آنها از نگهداری بچه ها در آنجا این بود که روحیه بچه ها را تشکیلاتی بار بیاورند و به اصطلاح نظم تشکیلاتی به آنها بخوراند و الا آموزشی که می دادند در عمل هیچ کارایی و لزومی نداشت. بعد از مدتی کار با اسلحه چوبی و رژه رفتن با آن را بعد از نرمش صبحگاهی تمرین می کردیم و همه بچه ها در گروه های ۸-۹ نفره تقسیم می شدند و قسمت معینی از انتظامات درس تبیین به عهده شان بود... کارها در جنبش معلمان به طور آماده باش بود و در هر ۴۸ ساعتی یک گروه مثلا صدنفره در آنجا برای ۲۴ ساعت آماده باش حاضر می شد و بنابراین مثلا برای هر اکیپ صد نفره در هر هفته ۳ بار نوبت بود که حاضر شوند. به هر گروهی مسئولیت

---

مسلح برای ماموریت به کردستان، زاهدان و اراک اعزام می شود. با برکناری شهید لاجوردی از دادستانی انقلاب، محسن منشی در ۱۹ مرداد ۶۴ به اتهام قتل یک پاسدار، بنا به شهادت چند زندانی دیگر محاکمه می شود به اعدام محکوم می شود و علی رغم این که دادستانی انقلاب در تحقیقاتش اعلام می کند که در تاریخ و مکانی که اعلام شده محسن منشی پاسداری را به قتل رسانده، هیچ شخصی کشته نشده، او در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۵ اعدام می شود.

۳۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محسن منشی، شماره بازبانی ۲۰۵۰۵.

۳۹. محمدباقر زرین قلم با نام مستعار مهران فرزند عباس متولد ۱۳۳۷ در تهران، یکی از اعضای تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق بود که سابقه چند حمله با نارنجک و مسلسل به گشت های کمیته و سپاه را در فاز نظامی داشته است که موجب شهادت دو نفر شده بود. او در ۲۶ شهریور ۱۳۶۰ در خیابان ابن سینا دستگیر شد و پس از محاکمه در ۲۷ مهر ۱۳۶۰ اعدام شد.

مشخصی داده بودند که در صورت حمله چه کار کنند و جاهایی که می‌بایست مستقر شوند و در موقع حمله دفاع کنند را تبیین کردند. مسئولیت گروهی که من در آن بودم این بود که دو تیر آهن سنگین در حیاط آنجا وجود داشت که در موقع لزوم می‌بایست آنها را به درب ورودی طوری تکیه دهیم که درب محکم شده و با تنه زدن باز نشود. در مدت دو روزی که آنجا بودیم، بچه‌ها در جاهای مشخص پاس می‌دادند.<sup>۴۰</sup>

## کانون اصناف و بازار

کانون توحیدی اصناف در واقع نمادی از «گروه بازار» سازمان در سالهای پیش بود. بازاری‌هایی که تمایل به همکاری صنفی با سازمان داشتند، تحت این نام فعالیت می‌کردند. آنها یکی از مهمترین منابع مالی سازمان بودند. این کانون که دفترش در بازار تهران قرار داشت، از جمعی از بازاریان تهران که از پیش از انقلاب با سازمان ارتباط داشتند، اداره می‌شد. سیف‌الله کاظمیان<sup>۴۱</sup> از زندانیان پیش از پیروزی انقلاب، این کانون را تأسیس کرد و محمد مصباح، حسین تهرانی‌کیا، محمد پیش‌بین و علی اصغر زهتاب‌چی از مهمترین منابع مالی این کانون به حساب می‌آمدند. این چهار نفر سابقه زندان داشتند و سرانجام در فاز نظامی جان خود را از دست دادند. این کانون چند ده میلیون در فاز سیاسی به سازمان کمک مالی کردند. در بدو تأسیس کانون اصناف، عباس مدرسی فر، حسین پورقاضی و محمود قجرعصدا نلو زیر نظر مهدی برائی و محمد ضابطی اداره امور کانون را بر عهده داشتند و عبدالله حاج‌محمودیان (مسئول بخش تبلیغات)، غلامحسین صادقیان (مسئول بخش اجتماعی)، حسین تهرانی‌کیا، سیف‌الله کاظمیان، محمد مصباح (مسئول بخش مالی)، اسدالله اوسطی (مسئول بخش امنیتی) و حسین پیش‌بین در این کانون فعالیت داشتند. در اواسط سال ۵۹ با تغییر ساختار بخش اجتماعی سازمان، مسعود حریری مسئول اجرایی کانون اصناف و جواد برائی مسئول تشکیلات اصناف زیر نظر

۴۰. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده عباس اسماعیلیان، شماره بازبایی ۱۷۱۳۰.

۴۱. سیف‌الله کاظمیان متولد ۱۳۱۹ پیش از پیروزی انقلاب از نزدیکان صمدیه لباف و مسئول انبار مهمات سازمان بود. با تغییر ایدئولوژی سازمان و شهادت شریف واقفی و ترور صمدیه لباف، او انبار مهمات را با بیش از ۴۰ قبضه سلاح به بهرام آرام و تقی شهرام تحویل داد و خود را در ۸ مرداد ۱۳۵۴ تسلیم ساواک نمود. او در دادگاه به ۲۰ سال حبس محکوم شد. کاظمیان در ۳۰ دی ۱۳۵۷ به همراه مسعود رجوی از زندان آزاد شد و به همراه عباس مدرسی فر به عنوان تأمین کننده نیازهای مالی سازمان مشغول شد. او کاندیدای سازمان مجاهدین خلق در شهرستان نور بود که رای نیاورد. کاظمیان در فاز نظامی در یک درگیری در ۱۹ شهریور ۱۳۶۰ در خیابان شریعتی - قلعهک زخمی و دستگیر شد. کاظمیان در زندان به همکاری گسترده با دادستانی انقلاب پرداخت به گونه‌ای که در ده‌ها مأموریت گشت‌های ضربت شرکت کرد. او پس از برکناری شهید لاجوردی از دادستانی تهران محاکمه و در اردیبهشت ۱۳۶۴ اعدام شد. محسن دعاگو در خاطراتش مدعی است او بازجویی و محاکمه سیف‌الله کاظمیان را انجام داده است.



فصل بیستم: سازماندهی در شرایط نوین □

محمدصادق سادات دربندی قرار گرفتند. در این ساختار علی محمد انقیاد با نام مستعار همایون مسئول تبلیغات، محمود مرشدی با نام مستعار بهروز مسئول تدارکات و مهدی توکلی مسئول روابط شدند. از سوی دیگر سرمایه‌دارانی مانند برات ابراهیمی، رضا کلهر، عباس صبار، حسین محمودی، مرتضی هاشمی، محمد پورقاضی، مهدی رضازاده، حسین حسینی یزدی، حسین سلطانی، رضا حاج علی‌اصغری و باقر غفوری نیز با عضویت در کانون به کمک‌های مالی میلیونی به سازمان می‌پرداختند. در این ساختار محمد مصباح مسئول اصلی نیروهای بازار بود. البته این سرمایه‌داران هر کدام با انگیزه‌ای به سازمان کمک مالی می‌کردند. مهدی رضازاده از بازاریانی بود که پیش از انقلاب چند بار به لبنان سفر کرده و شهید مصطفی چمران، امام موسی صدر و سید احمد خمینی نیز ارتباط داشت اما پس از پیروزی انقلاب به دلیل اختلاف مالی با سران حزب جمهوری اسلامی به سمت سازمان مجاهدین خلق چرخید.

حسین حسینی یزدی به دلیل ارتباط با جلال گنجه‌ای با سازمان مرتبط شد. دختر او فاطمه حسینی یزدی و دامادش نصرت الله مروج از اعضای متعصب سازمان بودند که در یک خانه تیمی در حین درگیری‌های سال ۶۰ کشته شدند. اکثر نشست‌های کانون اصناف و بازار در منزل حسینی یزدی برگزار می‌شد. حسینی یزدی پس از فاز نظامی از کشور خارج شد و در دبی سکونت کرد.

حسین تهرانی کیا پیش از انقلاب مدیرعامل صندوق ذخیره امید مسجد لرزاده بود و با سیدتقی خاموشی ارتباط داشت. او به دلیل فعالیت در گروه والفجر دستگیر و به حبس ابد محکوم شد. تهرانی کیا در زندان به سازمان پیوست و از نزدیکان مسعود رجوی شد. پس از پیروزی انقلاب بسیاری از نشست‌های مهم مرکزیت سازمان در منزل او برگزار می‌شد. تهرانی کیا در شب ۳۱ خرداد دستگیر و به جرم کمک‌های مالی فراوانی که به سازمان کرده بود، پس از محاکمه اعدام شد. حسین پیش‌بین هم از زندانیان رژیم پهلوی بود که پس از پیروزی انقلاب چاپخانه‌اش را در اختیار سازمان قرار داده بود. او که خانه تیمی‌های متعددی برای سازمان تهیه کرده بود، در فاز نظامی از طریق مشهد از کشور خارج شد. برات ابراهیمی که پیش از انقلاب از حامیان انجمن حجتیه بود، از مهمترین حامیان ملی سازمان بود که پیش از ۳۰ خرداد از کشور خارج شد و دیگر بازنگشت. عباس صبار شریک برات ابراهیمی و وارد کننده لوازم ماشین نیز بعد از ۳۰ خرداد از کشور خارج شد.<sup>۴۲</sup>

۴۲. نک: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده سیف الله کاظمیان.

به روی گرچه کانون اصناف و بازار سازمان با تکیه بر زندانیان سیاسی پیش از انقلاب توانست مبالغ زیادی کمک مال جمع اوری کند اما اولین بخش سازمان که پس از ۳۰ خرداد منهدم شد و چیزی از آن باقی نماند بخش اصناف و بازار بود.

### سازمان زنان مسلمان

سازمان زنان مسلمان نیز از توابع سازمان مجاهدین خلق بود. این بخش، ترکیبی از «انجمن مادران مسلمان» و «انجمن خواهران مسلمان» توسط وابستگان و خویشاوندان کادرهای مجاهدین خلق تشکیل شد. سه نفر از شاخص ترین اداره کنندگان این تشکل عبارت بودند از: اشرف ربیعی، همسر سابق علی اکبر نبوی نوری و همسر بعدی مسعود رجوی، آذر رضایی، خواهر رضایی ها و همسر موسی خیابانی؛ مریم قجر عضدانلو، ابتدا همسر مهدی ابریشمچی و سپس همسر و همردیف مسعود رجوی.<sup>۴۳</sup>

مهمترین فعالیت سازمان زنان مسلمان جمع اوری حول محور خانواده های کشته شدگان سازمان مجاهدین خلق پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بود. معصومه شادمانی معروف به مادر کبیری و مادر رضایی مهمترین عناصر سازمان در این راستا بودند. آنها جلسات و بیانیه های متعددی داشتند و در میتینگ های سازمان به عنوان سخنران حضور می یافتند. در واقع مهمترین اقدام این بخش از سازمان مجاهدین خلق، تبلیغات پیرامون سابقه سازمان بود. تحصن در کاخ دادگستری پس از دستگیری محمدرضا سعادت اولین اقدام سازمان یافته این سازمان بود و راهپیمایی ۷ اردیبهشت ۱۳۶۰ مهمترین اقدام آنها.

### وظایف نهاد محلات

نهاد محلات کانال سازماندهی محلی به شمار می رفت. افراد جذب شده در انجمن های محلی تهران تحت پوشش سه منطقه شرق، جنوب و غرب نهاد قرار می گرفتند. قسمت های مختلف نهاد محلات به قرار زیر بود:

امداد پزشکی: این قسمت کارهای درمانی وابستگان سازمان و جذب و سازماندهی پزشکان و پرستاران را بر عهده گرفته بود و مقداری هم کارهای درمانی بیرونی انجام می داد که جنبه تبلیغی داشت. مسئولین ارشد نهاد امداد ابتدا مهدی بخارایی و سپس مهدی باباخانی بودند.

۴۳. سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۵۸.

فصل بیستم: سازماندهی در شرایط نوین □

احمد طباطبایی که بعدها در تصادف رانندگی در مسیر اهواز کشته شد و به یکی از نمادهای سازمان تبدیل شد نیز از فعالان نهاد امداد بود. این نهاد به چند درمانگاه پزشکی در خیابان بهار که ستاد اصلی نهاد امداد بود، درمانگاهی در خزانه به نام رضا رضایی و درمانگاه طباطبایی در پیچ شمیران محدود می‌شد.

خدمات (صنفی): کار این قسمت به طور کلی جمع‌آوری و توزیع امکانات مالی و خدمات اصناف جذب شده بود. قسمت‌های تبلیغی، امنیتی، نشریه و انجمن مسئولیت امور اجرایی، ارتباطات و سازماندهی در زمینه زیربسط را بر عهده داشتند. نام نشریه این نهاد «فریاد گودنشین» بود. قاسم باقر زاده<sup>۴۴</sup> و فتح‌الله فریور<sup>۴۵</sup> مسئولین نشریه گودنشین بودند.

اسکلت اصلی نهاد محلات را انجمن‌ها تشکیل می‌دادند و دیگر قسمت‌ها در خدمت حل مسائل انجمن‌ها و پیشرفت کار آنها بودند. مهمترین انجمن سطح شهر تهران، انجمن جوانان میثاق بود که در نازی‌آباد قرار داشت. این انجمن در روز ۱۹ خرداد ۱۳۵۹ در درگیری‌هایی که بین پاسداران انقلاب و هواداران انجمن رخ داد، تعطیل شد. اکثر این انجمن‌ها در ساختمان‌های مصادره‌ای و بلاصاحب مستقر بودند و از اواسط سال ۱۳۵۹ با دستور دادستانی انقلاب مرکز برای تخلیه این ساختمان‌ها درگیری‌های در سطح شهر میان هواداران سازمان و نیروهای کمیته انقلاب اسلامی رخ می‌داد.

### وظایف نهاد دانشجویی

اگر سازمان مجاهدین خلق برای لشکرسازی نیاز به نهاد دانش‌آموزی، برای نمایش عقاید چپ و تمایل به کارگر نیاز به نهاد کارگری و برای نمایش حضور در جامعه نیاز به نهاد محلات داشت، بی شک نهاد دانشجویی نشان دهنده وجه نخبگی و حضور جوانان تحصیل کرده در سازمان بود. هنوز رژیم پهلوی به طور کامل سرنگون نشده بود، که اعضای اصلی سازمان به دانشگاه‌های محل تحصیلشان پیش از دستگیری رفتند و گروه‌های دانشجویی طرفدار سازمان را بنیان‌گذاری کردند. در دانشگاه تهران و در دانشکده علوم، ستاد اصلی سازمان برپا شده بود.

۴۴. قاسم باقرزاده، متولد ۱۳۲۹، در سال ۵۰ به عضویت سازمان در آمد و در همان سال زندانی شد. او در سال ۵۷ آزاد شد و به عنوان عضو مرکزیت به کار ادامه داد. در سال ۵۹ با پری یوسفی که از سال ۵۷ به عضویت سازمان در آمده بود ازدواج کرد. این دو تن در ۱۲ اردیبهشت ۶۱ در درگیری کشته شدند.

۴۵. فتح‌الله فریور متولد ۱۳۲۹ در تهران، پیش از پیروزی انقلاب ۴ سال زندانی بود. او پس از پیروزی انقلاب در نهاد کارگری و محلات سازمان فعالیت داشت. فریور در سال ۱۳۶۱ از کشور خارج شد و به پاریس رفت. او در سال ۱۳۶۵ به عراق رفت و در پادگان اشرف مستقر شد. فریور در عملیات مرصاد به مانند صدها عضو دیگر سازمان کشته شد.

در این دانشگاه بیشترین تعداد، جذب تشکیلاتی در نهاد دانشجویی که بعداً انجمن دانشجویان مسلمان لقب گرفت، وجود داشت. قریب به ۴۰۰ دانشجوی دانشگاه تهران در انجمن دانشجویان مسلمان سازمان دهی شده بودند. مصطفی پورطباخ مهمترین عنصر سازمان در دانشگاه تهران بود و در کنار او مصطفی قناعت‌پیشه، محمدعلی انقیاد، مهدی توکلی، بهمن مقدس جعفری، محسن مورعی، محمد حسین نجاران و طاهره شاه حسینی قرار داشتند. بعد از انقلاب فرهنگی انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران به دو قسمت A و B تقسیم شد و پورطباخ همچنان در مسئولیت انجمن A باقی ماند. در زمستان ۱۳۵۹ و تعطیلی دانشگاه‌ها انجمن A به صورت کامل به نهاد محات منتقل شد. انجمن B هم که در خوابگاه ایتالیا مستقر بود به نهاد اصناف، کارمندی و دانش‌آموزی منتقل شد. محمود فخارزاده عضو نفوذی سازمان مجاهدین خلق که عملیات بمب‌گذاری را در دادستانی کل انقلاب انجام داد و موجب شهادت شهید قدوسی شد، نیز عضو انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران بود.

در دانشگاه پلی‌تکنیک نیز از طرف ستاد اصلی سازمان که به نام جنبش ملی مجاهدین خوانده می‌شد به احمد مشاری کاخکی، میترا چوپان‌زاده، مسعود اکبری و فاطمه نجاران ماموریت داده شد تا مقدمات ایجاد انجمن دانشجویان مسلمان را در دانشگاه پلی‌تکنیک فراهم کنند. احمد مشاری کاخکی در این باره می‌نویسد:

«ابتدا وضعیت گروه‌های مختلف دانشکده را بررسی و گزارش راجع به آن نوشته و به منصور زاهدی که آن موقع مسئول تشکیلات انجمن‌های دانشجویی و در ستاد جنبش در بنیاد پهلوی سابق بود، دادیم. سپس تا مدت کوتاهی (حدود اردیبهشت ۵۸) گاهی اعلامیه‌های سازمان را در دانشکده نصب می‌کردیم یا تکثیر و پخش می‌کردیم. در این مدت با تعدادی از بچه‌های مذهبی دانشگاه که با انجمن اسلامی نبودند، صحبت کردیم که جمعی حدود ۲۰ نفر تشکیل شد. با این ۲۰ نفر انجمن را تشکیل دادیم. در آغاز تشکیل انجمن انتخاباتی در میان ۲۰ نفر اولیه صورت گرفت که از میان این افراد ۴ نفر به عنوان شورای انجمن انتخاب شدند، من، محمد حمزه‌ای، محمد قبادپور، رضا قدمگاهی که بعد این ترکیب چند بار در انتخابات انجمن عوض شد. من تا حدود مهر ۵۸ در انجمن بودم و در این مدت کارهای انجمن تکثیر و پخش اطلاعیه، فروش کتاب‌ها، شرکت در مراسم‌ها شرکت در کلاس‌های دانشگاه تربیت معلم ابریشمچی، نصب پلاکارد و پوستر، راه‌اندازی یک نمایشگاه

فصل بیستم: سازماندهی در شرایط نوین □

در دانشگاه، شرکت در اردوی نظامی عباس آباد زنجان و کارهای تبلیغاتی بود.<sup>۴۶</sup> به جز افراد گفته شده امیرمعین فر، محمدرضایی، یعقوب کر، محسن شاهپسندی، مسعود ولایتی، هادی جمالی، احمد حجتی پور، مهدی صمدی، مهدی سیف و بهنام مخدومی از دیگر عناصر هوادار سازمان در دانشگاه پلی تکنیک بودند.

در دانشگاه صنعتی شریف نیز واسطه حضور بسیاری از اعضای ارشد سازمان در این دانشگاه مانند مجید شریف واقفی، سعید شاهسوندی، عذراعلوی طالقانی، جواد قدیری، مریم قجر عضدانلو، انجمن دانشجویان مسلمان این دانشگاه، قدمت بیشتری داشت. بیژن سیفی، جواد شفایی، احمد و محمد شکرایی مهمترین عناصر سازمان در دانشگاه صنعتی شریف بودند. حضور مسعود رجوی در این دانشگاه و برپایی کلاس های تبیین جهان، مهمترین اقدام انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه صنعتی شریف بود.<sup>۴۷</sup>

در دانشگاه علم و صنعت اما وجود جو مذهبی و خط امامی و جدال دیرینه دانشجویان این دانشگاه با نیروهای چپ سبب شده بود، تا سازمان مجاهدین خلق نفوذ چندانی در این دانشگاه نداشته باشند. با این حال در چارت سازمانی انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه علم و صنعت معصومه قجر عضدانلو در راس قرار داشت و وحیده پیرایش، ابوالحسن شجاع و مرتضی متولیان نیز در شور مرکزی قرار داشته باشند. افرادی مانند مسعود امنیان، سعید قهرمان، موسی مرادی، مجید یحیوی آزاد، هادی قمی و حمید رضوی پور در این انجمن حضور داشتند.

---

۴۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده احمد مشاری کاخکی، شماره بازیابی ۱۷۱۲۹.  
۴۷. اگر چه سازمان مجاهدین خلق، مجید شریف واقفی را یکی از شهدای اصلی سازمان میدانند اما به واسطه این که شریف واقفی نماد انحراف در سازمان مجاهدین خلق بوده و خانواده او نیز بعد از انقلاب حاضر به همکاری با سازمان نشدند، هیچ گاه حاضر نشدن تغییر نام دانشگاه صنعتی آریامهر به دانشگاه صنعتی شریف را بپذیرد.



فصل بیست و یکم

اولین میتینگ بعد از انقلاب

سازمان مجاهدین خلق در روزهای ابتدایی نیاز به یک اجتماع بزرگ برای خودنمایی و فشار به سران انقلاب برای پذیرش سازمان داشتند. سازمان خود را مهمترین حلقه مفقوده انقلاب یعنی یک سازمان انقلابی سراسری توده‌ای می‌دانست<sup>۱</sup> و در این راستا نیاز به نمایش این ویژگی‌ها داشت. خاطرات ناخوشایند روزهای زندان در ذهن انقلابیون و سخت‌گیری امثال آیت‌الله شهید مطهری که نزدیک‌ترین فرد به امام خمینی بودند، وجود این تجمع را برای سران سازمان واجب‌تر می‌کرد. استاد شهید مطهری با پایداری بی‌نظیری که حتی موجب درگیری ایشان با شهید بهشتی شد، مانع حضور اعضای سازمان در ستاد استقبال از امام خمینی و حفاظت پیرامونی مدرسه رفاه و علوی شده بود.<sup>۲</sup> همچنین گروه‌های چپ به خصوص چریک‌های فدایی خلق دانشگاه تهران را محل برگزاری دائم میتینگ‌هایشان کرده بودند. در روزهای ابتدایی پیروزی انقلاب و پیش از آن، سازمان به صدور چند اطلاعیه با تیراژ محدود اکتفا کرده بود و تنها روزنامه کیهان در ۴ بهمن ۱۳۵۷ در گفتگویی با مسعود رجوی، محمدعلی جابریزاده انصاری و اشرف ربیعی بخشی از مواضع سازمان خلق که بیشتر به مرور شعارها و تمجید از خود می‌پرداخت، منعکس کرد.<sup>۳</sup> بنابراین تنها ۱۳ روز پس از پیروزی انقلاب مسعود رجوی در ۵ اسفند ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران حاضر شد و طی سخنانی برای حاضرین به نوعی اولین موضع‌گیری رسمی سازمان در برابر انقلاب را مطرح کرد.

مسعود رجوی در این سخنرانی به مانند همیشه یک فرصت‌طلبی دیگر نیز کرد. او در ابتدای سخنانش به قرائت وصیت‌نامه محمدرضا طلع شریفی پرداخت و او را اولین شهید سازمان پس از انقلاب خواند. این در حالی بود که طلوع شریفی که چند ماه قبل از زندان آزاد شده بود، در یک تصادف رانندگی عادی کشته شده بود.<sup>۴</sup>

مسعود رجوی در این سخنرانی چندین خواسته را مطرح کرد؛ مهمترین خواسته‌های مسعود رجوی انحلال ارتش و مسلح ماندن سازمان بود. مسعود رجوی به «انحلال ارتش» تاکید کرد و اعلام کرد که اگر این کار انجام نشود اساساً انقلابی رخ نداده است. رجوی در آن

۱. نک: صدای سردار، نوار صوتی موسی خیابانی، نشریه مجاهد، ۱۱ آذر ۱۳۶۱، شماره ۱۶۹، ص ۵.

۲. گفتگوی نگارنده با اسدالله بادامچیان از اعضای کمیته استقبال از امام خمینی (ره).

۳. نک: روزهای تلخ زندان، روزنامه کیهان، ۴ بهمن ۱۳۵۷، ص ۵.

۴. محمدرضا طلوع شریفی از اعضای کمون مسعود رجوی در زندان بود و اکثر اعضای خانواده او نیز در سازمان حضور داشتند. راضیه طلوع شریفی خواهر محمدرضا طلوع شریفی، همسر مهدی بخارایی و از اعضای مهم نهاد امداد سازمان بود. او در فاز نظامی در یک مطب که به عنوان محمل تدارکات نظامی استفاده می‌شد، در ۸ مهر ۱۳۶۰ دستگیر شد. او که هنگام دستگیری باردار بود، تا پایان دوران بارداری محاکمه نشد اما در این زمان با خوردن ۵۰ قرص اعصاب خودکشی کرد که با کمک هم بندی هایش نجات یافت. راضیه طلوع شریفی ابتدا به اعدام محکوم شد اما پس از ابراز ندامت مورد عفو قرار گرفت و در ۸ مهر ۱۳۶۸ آزاد شد.



سخنرانی چنین گفت:

«انقلاب ما ناقص و ناتمام و رو به افول خواهد بود مگر اینکه: ۱- نظام ارتش مزدور و پس مانده های شاه اساساً و بنیاداً منحل و به طور انقلابی تجدید سازمان شود... این مبرم ترین مسئله ی کنونی ماست. انحلال و تجدید سازمان انقلابی ارتش... اگر صحبت از انقلاب است یعنی دگرگون کردن. یعنی حکومت کننده کنار برود و حکومت شونده بیاید روی کار. یعنی طبقه ی حاکم داغان شود. انقلاب یعنی زیرورو شدن... این یعنی دگرگونی انقلابی که به اعتقاد ما در قدم اول با انحلال و تجدید سازمان ارتش باید شروع شود. و الا صحبت از انقلاب نکنید. به خصوص صحبت از انقلاب اسلامی نکنید. خود انقلاب به اندازه ی کافی مسئولیت دارد چه برسد به انقلاب اسلامی.»<sup>۵</sup>

این درخواست رجوی بدان معنا بود که درحالی که انقلاب اسلامی پیروز شده و به دلیل ماهیت ضد شرقی و غربی اش هر لحظه امکان شورش داخلی یا تهاجم خارجی بدان وجود دارد و هنوز هیچ سازمان نظامی دیگری هم برای نظام تأسیس نشده بایستی تنها نیروی نظامی سازماندهی شده را به جای تعویض فرماندهان کلاً و یکجا منحل کرد! این مساله که در ماه های بعد مکرراً از سوی گروه های رادیکال چپ و مارکسیست تکرار شد، مکرراً مورد مخالفت امام خمینی قرار می گرفت. سعید شاهشوندی از مقامات ارشد وقت سازمان درباره این بخش از سخنان مسعود رجوی می گوید:

«مسعود رجوی در سخنرانی ۴ اسفند می گوید که انقلاب ما ناقص و رو به افول خواهد بود مگر این که نظام ارتش مزدور و پسمانده شاه اساساً و بنیاداً منحل و به طور انقلابی تجدید سازمان شود. هیچ گونه تضییق نظامی و سیاسی برای انقلابیون جان بر کف که از قدیم می جنگیده اند، به وجود نیاید، یعنی آزادی داشته باشند در همه چیز. همچنین به مصداق جزای مفسدین فی الارض مجازات جنایتکاران و شرکای رژیم پهلوی با قاطعیت کامل در یک دادگاه علنی مردمی یعنی دادگاه خلق انجام شود. البته اشاره کردند با حضور شاهد و قاضی. و اشاره می کند برای حفظ همین ارتش پسمانده شاه و تجدید سازمان آن به عبارت دیگر حفظ ارتش شاه ولی بدون شاه، تلاشهای زیادی می شود. ایشان اعتراض می کند که نباید این تلاشها بشود. اگر صحبت از انقلاب است، یعنی دگرگون کردن. یعنی حکومت کننده کنار برود، و حکومت شونده بیاید. یعنی طبقه حاکم داغان بشود، یعنی زیر و رو شدن. این آن

۵. موضع سخت مجاهدین خلق در برابر دولت بازرگان، روزنامه اطلاعات، ۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۷.

چیزی است که علی وار نبایستی حتی یک دقیقه برایش صبر کرد. بعد به بازرگان خطاب می‌کند در مورد صحبت‌هایی که آن سرهنگ توکلی کرده بود تحت عنوان حالا سرهنگ معلوم الحال خطابش می‌کند و اربابان امپریالیستش. چون سرهنگ توکلی اول انقلاب گفته بود که این ارتش نباید منحل شود و این صحبت‌ها، می‌گوید سرهنگ معلوم الحال با حمایت اربابان امپریالیستی اش نقشه‌هایی برای سرکوبی انقلابیون و خلع سلاح ما تدارک می‌بیند. آقای مهندس بازرگان! اگر دستیار شما چنین است یا بفرمایید استعفا کند و یا بفرمایید که معذرت بخواهد. این موضع‌گیری مسعود رجوی و سازمان مجاهدین است در روزهای ۴ اسفند، بعد خطاب بعدی اش به بازرگان است. آقای بازرگان! شما امروز از همه امکانات برای ایفای یک نقش تاریخی برخوردار هستید. یک مردم بسیج شده قهرمان، و نکته مهم برخورداری از حمایت کامل حضرت آیت الله خمینی است. بنابراین مبادا در این مسئولیت کوتاهی کنید. در صحبت‌های سرهنگ معلوم الحال خواندید که گفته بود اعداها روحیه را تضعیف کرده است. این اعداها چشم مردم ایران را روشنایی بخشیده است و اساساً هدف همین است، کاملاً درست است، هدف همین است که روحیه‌آنهايي که ضدخلق هستند، ضعیف بشود و ریشه‌شان کنده بشود. این موضع‌گیری که با انعکاس منفی جامعه و حاکمیت روبرو می‌شود و سازمان را در لاک خودش فرو می‌برد که من شاهد بودم خودم، ما آن موقع رفتیم آبادان سخنرانی کردیم، بلافاصله در روزهای انقلاب دانشکده نفت و استادיום فوتبال آبادان پر بود از جمعیت. بعد از این موضع‌گیری باز من یک سفری رفتم به آنجا، صد نفر شرکت نکردند. یعنی کمتر از صد نفر شرکت کننده در کل این تظاهرات، تعداد بلندگوها و آدم‌های برگزار کننده از تعداد شرکت کننده‌ها در آن مراسم بیشتر بود»<sup>۶</sup>.

اما خواسته‌ی دوم رجوی از جهاتی، از خواست اول هم مهم‌تر و به نوعی عجیب‌تر بود. او گفت: «انقلاب ما ناقص و ناتمام و رو به افول خواهد بود مگر اینکه... هیچگونه تضییق نظامی و سیاسی برای انقلابیون اصیل و جان برکف که از قدیم می‌جنگیده‌اند به وجود نیاید... به طور مشخص بوی ایجاد انواع تضییقات برای نیروهای اصیل انقلابی جان برکف که از قدیم هم می‌جنگیده‌اند... چه بسا فراهم باشد. منظورم انقلابیون پیشتاز است. به قول قرآن السابقون السابقون که متأسفانه مُقَرَّبُونَ نیستند، بلکه مُبَعَّدُونَ هستند. یعنی به رهبری نزدیک نیستند بلکه دور هستند... مبادا تجاربی که در یکی از کشورهای عرب همسایه مان

۶. مصاحبه رادیو صدای ایران با سعید شاهسوندی، شماره ۴۶، به نقل از سایت ایران دیدبان، شماره خبر ۷۷۸۳، irandidban.com.

فصل بیست و یکم: اولین میتینگ بعد از انقلاب □

داریم در اینجا تکرار شود: مسئله‌ی گارد ملی، حرس القومی، و بعد شکار انقلابیون و خلع سلاح آنها. البته بی تردید روشن است که آنهایی که در سیاه‌ترین سال‌ها می‌جنگیدند، هیچ وقت از آرمان‌های خود دست نخواهند کشید... آیا جلوی آنها را که آمده‌اند جانشان را فدا کنند به خاطر آرمانهایشان، آیا جلوی این را قدرتی هست که بگیرد؟ کدام قدرت؟ قدرتی هست که مانع جهاد بشود؟ هرگز»<sup>۷</sup>

با این تصریحات و اشارات رجوی واضح بود که منظور او از «انقلابیون اصیل پیشتاز» و «السابقون»، سازمان مجاهدین خلق است و بدین ترتیب او صریحاً اعلام می‌کرد اولاً اگر کسی بخواهد هرگونه تضییق نظامی برای سازمان فراهم کند یا از آن‌ها بخواهد که اسلحه‌هایشان را تحویل نظام دهند، این بدان معنا خواهد بود که انقلاب، «ناقص» و «رو به افول» خواهد بود؛ ثانیاً اگر سازمانی بخواهد مانند گارد ملی برخی کشورهای عرب باشد و این سلاح‌های غیر مجاز را جمع کند، آنگاه یک نیروی ضد انقلابی محسوب می‌شود که جلوی انقلابیون اصیل ایستاده است و از همه اینها گذشته، اساساً هیچ قدرتی نمی‌تواند سلاح‌های سازمان مجاهدین خلق را پس بگیرد و در مقابل آن را عرض اندام کند!

در ضمن، در صحبت‌های رجوی به این مطلب هم اشاره‌ای شده بود که آنها چون السابقون هستند، لذا آنها باید رهبری جامعه را در دست داشته باشند نه دیگرانی که الآن قدرت را در دست دارند و جزو انقلابیون اصلی هم نبوده‌اند. بدین ترتیب سازمان مجاهدین خلق، در عین حالی که اعلام می‌کرد انقلاب را قبول دارد، مسائلی را مطرح می‌کرد که در اصل، اعلام تقابل با انقلاب و رهبری آن بود و به نوعی اخطار به این بود که کسی حق ندارد در کارهای سازمان دخالت کند و همه تبعات این دخالت بر عهده طرف مقابل خواهد بود. البته سالها بعد مهدی ابریشمچی نزدیک‌ترین عضو سازمان به مسعود رجوی در تحلیلی درباره سخنرانی ۵ اسفند ۱۳۵۷، ادعا کرد که مهمترین مساله در این سخنرانی، تاکید بر آزادی بوده که این ادعا با رجوع به متن سخنان رجوی، مردود است. البته ابریشمچی هم اعتراف می‌کند که در آن زمان امام خمینی محبوبیت بی‌بدیلی داشت و این اعتراف دلیل، ابراز ارادت‌های سران سازمان به امام خمینی در ماه‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی است.<sup>۸</sup>

این سخنرانی سبب واکنش‌های گسترده مخالف با سازمان مجاهدین خلق شد، به گونه

۷. موضع سخت مجاهدین خلق در برابر دولت بازرگان، روزنامه اطلاعات، ۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۷.

۸. نک: ۳۰ خرداد به روایت شاهدان، انتشارات کتاب ایران، خراج از کشور، خرداد ۱۳۷۷، ص ۱۹.

ای که بسیاری از موافقین سازمان نیز به انتقاد از رویکرد رادیکال وتند رجوی پرداختند، لذا مسعود رجوی ده روز بعد و در سالگرد مرگ مصدق مجبور به اصلاح سخنرانی اش شد. سعید شاهسوندی در این باره می گوید:

«این مسئله باعث شد که سازمان دوباره یک زیگزاگ بدهد و در ۴ اسفند این موضع گیری را بکند، درست ۱۰ روز بعد، از این مسئله سالگرد وفات دکتر مصدق و مراسمی که در احمدآباد، مزار دکتر مصدق برگزار می شد، در ۱۴ اسفند درست ۱۰ روز بعد، آقای مسعود رجوی هم شرکت می کند و اینجا سعی می کند یک مقداری در واقع آن تندی و تیزی کار را بگیرد. در مورد بازرگان می گوید موضع ما در قبال دولت بازرگان این است که در هر اقدام سازنده، مثبت و مردمی دولت حاضر تبعاً سهیم و تأیید کننده می دانیم و جای دیگر هم حتی در مورد بازرگان می گوید که اگر درست است که گره اصلی و بن بست اصلی امپریالیست ها هستند، بنابر این اگر در این راه حرکت کنیم، هیچ اختلافی بروز نخواهد شد و ما در خطوط ضدامپریالیستی مطلقاً با دولت همکاری و حتی تابعیت خواهیم کرد. اگر ما برای کسانی بلا محسوب می شویم، آنها امپریالیست ها هستند. بنابراین ما خواستار آن هستیم که دولت شما تمام اختیارات یک دولت مسئول، تمام اختیارات جامع و لازم را بدست آورد. و اینجا یک خرده در مورد ارتش عقب نشینی می کند، می گوید که در مورد برادران دلیر و ارتشی مان باید بگویم معلوم نیست چرا وانمود می کنند که گویا ما خواستار از بین بردن نفرت و پرسنل ارتش هستیم. هرگز! هرگز این طور نبوده است. خون ارتش خون ماست. این خون ها به هم آمیخته اند. این خون ها در همین روزها در هم یکی شده اند و نثار شده اند و ما امروز بهترین روابط را با افسران و سربازان دلیر ارتش داریم. ما به هیچ وجه خواستار کوچکترین تضییقات برای آنها و برای خانواده هایشان نیستیم. مسئله چنان که حضرت آیه الله طالقانی فرمودند، مسئله نظام ارتش است. می بینید اینجا به این سرعت به فاصله ده روز حرکات زیگزاگی مسعود رجوی که تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و تا هم اکنون هم ادامه دارد، من اسمش را گذاشتم حرکات ویراژی یا زیگزاگی آغاز می شود. یعنی مطلبی را می گوید، وقتی با سد واقعیت روبرو می شود، این رفلکس واقعیت های اجتماعی مجبور به پس گرفتنش می کند».<sup>۹</sup>

این عقب نشینی یک هفته بعد با صدور بیانیه سازمان مجاهدین خلق مبنی بر دادن رای آری به فراندوم جمهوری اسلامی تکمیل شد. سازمان در این بیانیه با ابراز چند شعار کلی اظهار

۹. مصاحبه رادیو صدای ایران با سعید شاهسوندی، شماره ۴۶، به نقل از سایت ایران دیدبان، شماره خبر ۷۷۸۳، irandidban.com.

فصل بیست و یکم: اولین میتینگ بعد از انقلاب □

داشته بد که به جمهوری اسلامی رای آری می‌دهد.<sup>۱۰</sup> این در حالی بود که مسعود رجوی در اولین موضع گیری اش بعد از آزادی از زندان اظهار داشته بود حتی از انقلاب اسلامی هم صحبت نکنید چه برسد به جمهوری اسلامی.<sup>۱۱</sup>

### دیدار با رهبر انقلاب

از همان روزهای ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی مسعود رجوی تلاش داشت به هر نحوی به امام خمینی، به عنوان رهبر بلامنازع انقلاب اسلامی نزدیک شود، اما او می‌دانست که رهبر انقلاب نگاه بسیار منفی‌ای به سازمان دارد. از سوی دیگر سران نهضت اسلامی مانند استاد شهید مطهری حضورشان در صدر را منوط به عدم حضور سازمان مجاهدین خلق کرده بودند. به گونه‌ای که پس از آن که در کمیته استقبال از امام خمینی قرار شد، خوشامدگویی را پدر یکی از کشته‌های سازمان بخواند، شهید مطهری به حالت اعتراض جلسه را ترک کرد و در دوران مدیریت او، علیرغم تمام اصرارهای شخصیت‌ها حاضر به استفاده از نیروهای مجاهدین خلق در حفاظت و استقبال از امام خمینی نشد. اما برخی چهره‌ها که دل خوشی از استاد شهید مطهری نداشتند و حضور او را سدی بر پیشرفت خود می‌دیدند، می‌کوشیدند به نوعی سران سازمان را به امام خمینی نزدیک کنند. از جمله شیخ حسن لاهوتی که در مدرسه رفاه مسعود رجوی را به اتاق سکونت امام خمینی آورد اما امام حاضر نشد دقایقی در اتاق در کنار رجوی قرار گیرد. حتی برخی رجوی را در شب ۲۲ بهمن به مدرسه رفاه احضار کردند تا نقشی در محاکمه انقلابی سران رژیم گذشته داشته باشد.<sup>۱۲</sup> به هر روی سخنان رجوی در روز ۱۵ اسفند در دانشگاه تهران که تاکید بر انحلال ارتش و مسلح شدن گروهش بود فاصله را بیشتر کرد اما برخی اطرافیان امام خمینی همچنان اصرار داشتند که دیداری بین امام و سران سازمان رخ دهد. مسعود رجوی در خاطراتش و در نوار صوتی‌ای که در سال ۱۳۸۸ منتشر شد اظهار می‌دارد که به واسطه سید احمد خمینی و به ویژه سید حسین خمینی با امام خمینی ارتباط داشته است. رجوی اولین دیدار با سید احمد خمینی را در شبی در حوالی ۲۲ بهمن می‌داند که، فرزند امام خمینی به ستاد سازمان

۱۰. بیانیه مجاهدین درباره فرماندوم و انتظارات مرحله‌ای و حداقلی از جمهوری اسلامی، نشریه پیام خلق شماره ۲، ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، ص ۱.

۱۱. پیام مسعود رجوی به رزمندگان ارتش آزادی و نیروهای انقلاب دمکراتیک، ۳۰ دی ۱۳۸۸، سایت رسمی سازمان مجاهدین خلق، قسمت اول.

۱۲. گفتگوی مسعود رجوی با ضیا صدقی، مؤسسه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، صفحه ۳۷.

رفته و تا صبح به گفتگو با رجوی پرداخته است. رجوی ماحصل سخنان سید احمد خمینی را در ۳ جمله خلاصه می‌کند: ۱- رهبری امام خمینی را بپذیرید ۲- علیه کمونیستها موضعگیری کنید ۳- با هر کس که امام وارد جنگ شد، شما هم وارد جنگ شوید.<sup>۱۳</sup>

نشریه مجاهد هم پس از فرار سران سازمان به پاریس در گزارشی دیدار سید احمد خمینی با مسعود رجوی را این گونه روایت می‌کند:

«یکی دو شب پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷، [امام] خمینی پسرش احمد را به دیدار... مسعود فرستاد. احمد خمینی از ابتدای شب تا صبح روز دیگر با برادرمان مسعود گفتگو داشت. از برادر مجاهد محمد حیاتی - که در این دیدار حضور داشت و خود، احمد خمینی را چشم بسته به پایگاه محل اقامت مسئول اول سازمان آورده بود<sup>۱۴</sup> - شنیدیم که احمد خمینی پس از مقدمه‌چینی‌های بسیار و از هر دری سخنی، مشخصاً در برابر انتقادات بسیار صریح و روشن مخاطبش نسبت به رژیم جدید، سرانجام از جانب پدرش سه شرط را به مجاهدین پیشنهاد نمود که در صورت پذیرش آنها می‌توانند خود وارد رژیم شده و هر کاری و مقامی می‌خواهند به دست گرفته و به اتکاء توانایی سازمانی خود آن را به پیش ببرند: اولاً پذیرش رهبری امام خمینی... ثانیاً صدور یک اعلامیه صریح از جانب مجاهدین و علیه مارکسیست‌ها و سایر نیروها و جریان‌های غیر مذهبی و «خدانشناس» که بایستی توسط شخص مسعود رجوی در سخنرانی عمومی خود در دانشگاه تهران اعلام می‌گردید. ثالثاً پذیرش این مطلب که [امام] خمینی با هر کس وارد جنگ یا وارد صلح شود «مجاهدین نیز از او تبعیت کنند».<sup>۱۵</sup>

روشن بود که سران سازمان که شعارهای توده‌های برخاسته بلندپروازی‌های عجیبی برای آنها ایجاد کرده بود، حاضر به پذیرش این توصیه سید احمد خمینی که گذر زمان نشان داد، می‌توانست راه نجات سازمان باشد، نیستند. چند روز بعد با وساطت شیخ حسن لاهوتی و سید احمد خمینی، مسعود رجوی برای دیدار با امام خمینی به مدرسه رفاه برده می‌شود. رجوی آن دیدار را این گونه توصیف می‌کند:

«چند شب بعد با برخی برادرانمان در محل استقرار [امام] خمینی در یک اتاق خصوصی در

۱۳. نک: پیام مسعود رجوی به رزمندگان ارتش آزادی و نیروهای انقلاب دموکراتیک، ۳۰ دی ۱۳۸۸، سایت سازمان مجاهدین خلق، قسمت دوم.

۱۴. با توجه به اظهارات مسعود رجوی در سال ۱۳۸۸ که می‌گوید سید احمد خمینی با چشمان باز به ستاد سازمان برده شده است، این هم یکی از دروغ‌های سازمان بوده است.

۱۵. نشریه مجاهد، ش ۱۴۶، صص ۲۵-۲۶.

فصل بیست و یکم: اولین میتینگ بعد از انقلاب □

جنب اتاق دیدارهای عمومی او دیدار کردیم... همین که خواستم صحبت‌های جدی را شروع کنم، گفت که نماز مغرب دارد دیر می‌شود و از جا بلند شد. گفتم آقا، حرف‌های ما چه می‌شود، با اشاره به احمد خمینی گفت: احمد که هست، بنویسید به او بدهید من حتماً می‌خوانم. من هم بلادرنگ در سالن پایینی همین مدرسه رفاه چند صفحه نوشتم و به احمد دادم.<sup>۱۶</sup> این مسأله از سوی حمیدرضا نقاشیان مسئول وقت حفاظت از امام خمینی نیز تأیید می‌شود، اما نقاشیان اظهار می‌دارد:

«آقای حسن لاهوتی چند نفر از اینها [سازمان مجاهدین خلق] را آورده بود در آنجا، یک روز که حضرت آقا بعد از سخنرانی برای استراحت به اتاق بغل رفتند متوجه شدند که تعدادی از اینها دور هم نشستند. حضرت امام تا متوجه حضور آنها در اتاق شد به بهانه وضو گرفتن از اتاق خارج شدند، یعنی حتی حاضر نشدند ۲-۳ دقیقه آنها را تحمل کنند. برای اینکه آنها از هر برخورد امام بهره‌برداری سوء می‌کردند.»<sup>۱۷</sup>

با عزیمت امام خمینی به قم و استقرار در این شهر، ارتباطات گاه و بیگاه سران سازمان با دفتر امام به واسطه سیداحمد خمینی و سید حسین خمینی ادامه می‌یابد، تا این که ماجرای قهر آیت‌الله طالقانی و خروج او از پایتخت پیش می‌آید. در حول و حوش این قضیه<sup>۱۸</sup> مسعود رجوی به قم می‌رود و بار دیگر با سید احمد خمینی دیدار می‌کند. در این دیدار مسعود رجوی خواستار دیدار با امام خمینی می‌شود. سیداحمد خمینی به او متذکر می‌شود که باید اول مبانی عقیدتی سازمان را بیان کنند. مسعود رجوی در این باره اظهار می‌دارد که امام خمینی پیش از این، لزوم بیان بنیان‌های عقیدتی سازمان را به کاظم رجوی که اولین سفیر جمهوری اسلامی در دفتر اروپایی سازمان ملل بود نیز یادآوری کرده بودند.<sup>۱۹</sup> در پی این درخواست مسعود رجوی با صدور اطلاعیه به توضیح مبانی ایدئولوژیک سازمان می‌پردازد:

«اخیراً پاره‌ای شایعات که اذهان خواهران و برادران عزیز مسلمان را نسبت به مجاهدین خلق ایران مشوب می‌نمود شنیده می‌شد. شایعاتی که به دنبال ضربه خائنانانه فرصت‌طلبان چپ‌نما به سازمان در سال ۵۴ قوت گرفته و ارکان عقیدتی اسلامی برادران ما را مخدوش

۱۶. پیام مسعود رجوی به رزمندگان ارتش آزادی و نیروهای انقلاب دموکراتیک، ۳۰ دی ۱۳۸۱، سایت سازمان مجاهدین خلق، قسمت دوم.

۱۷. گفتگوی نگارنده با حمیدرضا نقاشیان، بهمن ۱۳۸۹.

۱۸. ماجرای خروج آیت‌الله طالقانی از پایتخت در اواخر فروردین ۱۳۵۸ در فصول آتی مفصلاً خواهد آمد.

۱۹. پیام مسعود رجوی به رزمندگان ارتش آزادی و نیروهای انقلاب دموکراتیک، ۳۰ دی ۱۳۸۱، سایت سازمان مجاهدین خلق، قسمت دوم.

جلوه می‌داد و نهایتاً آب به آسیاب همان‌هایی می‌ریخت که اصطلاح ضد اسلامی و ضد مردمی «مارکسیسم اسلامی» را ابداع و رایج کرده بودند.

خوشبختانه پدر بزرگوار و روحانی ما حضرت آیت الله امام خمینی از مدت‌ها قبل بطلان این اصطلاح آریامهری را برملا کرده و مشت محکمی در این رابطه به دهان شاه خائن کوبیده بودند. از سوی دیگر مجاهدین خلق ایران نیز به اعتبار چهارده سال کار خونبار مکتبی خود نیازی به رودرویی مستقیم با شایعات فوق‌الذکر که حاصلی جز تشدید اختلافات و ایجاد نفاق در درون صفوف به هم فشرده مردم ندارد، نمی‌دیدند. صفوفی که اکنون نیز بیش از همیشه به وحدت و یگانگی نیازمند است.

به خصوص که ارکان عقیدتی اسلامی ما از پیش نیز در مدارک مستند آموزشی سازمان، به تفصیل، تشریح و اثبات شده و سری جدید آموزش‌های ایدئولوژیک نیز که تکمیل شده است به تدریج آماده انتشار می‌گردد. لکن در یکی دو ماه اخیر شایعات زیان‌بار مزبور حتی به گوش امام نیز رسیده بود تا این که ایشان امر و سفارش کرده بودند که جهت روشن شدن مطالب، ارکان عقاید و جهان‌بینی خود را از طریق وسایل ارتباط جمعی به اطلاع همگان برسانیم.

گو این که تشریح جامع و منطقی عقاید و ارکان جهان‌بینی توحیدی مستلزم کتب و جزوات مشروحی است که تدریجاً در اختیار عموم قرار خواهد گرفت. لکن پیام امام ما را بر آن داشت که به زبانی ساده و همه‌فهم اصول شناخته شده دین اسلام و آیین انقلابی تشیع را که لاجرم لازمه انفکاک‌ناپذیر بنیادهای اعتقادی هر فرد یا گروه مسلمان و از جمله مجاهدین خلق ایران است. ضمن نامه کوتاهی به امضای یکی از برادران به اختصار و با وضوح تمام جهت روشن شدن ذهن عامه مردم به عرض ایشان برسانیم.

امید است که مدد گرفتن از کلماتی آشنا که در هر کتاب مقدماتی شرعیات نیز به چشم می‌خورد بتواند از انحراف افکار و مفسده‌جویی جلوگیری کرده و جریانها و افراد مسئول را به ممانعت از هر گونه جدایی و تفرقه در میان نیروهای مردمی برانگیزد.

همچنین اکنون که صحبت از شایعات کردیم بی‌مناسبت نیست اضافه کنیم:

از آنجا که عده‌ای شایع کرده بودند که فرمایشات دیروز امام نشانه تکدر خاطر ایشان از مجاهدین خلق ایران بوده است.<sup>۲۰</sup> عصر امروز با اعضای خانواده امام تماس گرفته و

۲۰. امام خمینی در تاریخ ۳۰ فروردین ۵۸ طی دو سخنرانی خود به توطئه‌های گروهکها پرداخت و از جمله به ماجرای



فصل بیست و یکم: اولین میتینگ بعد از انقلاب □

حقیقت امر را جويا شدیم که پس از سؤال از حضرت ایشان روشن گردید که منظور ایشان چنین نبوده و ایشان چنین نظری نداشته‌اند. همین طور راجع به معجولاتی از قول ایشان مبنی بر «طرد مجاهدین و تعرض به آنها» که عده‌ای در گوشه و کنار کشر مدعی آن بودند سؤال کردیم که فرموده بودند به هیچ وجه منظوری نداشته و چنین چیزی نگفته‌اند. ضمن جلب توجه عموم خواهران و برادران مسلمان به احتراز از شایعات مجعول امیدواریم که با کوتاه شدن هر چه سریعتر دست استعمار از این میهن، هیچ محلی برای نفاق و جدایی نیروها و صفوف مردمی بر جا نماند.

مجاهدین خلق ایران - ۳۱ فروردین ۵۸

اکنون متن نامه فوق الذکر از جانب «سازمان مجاهدین خلق ایران» و به مثابه نقطه نظرهای جهان‌بینانه عموم اعضای آن بدین وسیله به اطلاع عموم می‌رسد.

حضور پدر بزرگوارمان رهبری انقلاب «حضرت آیت الله العظمی امام خمینی»

پس از عرض سلام، کمترین فرزندان مجاهد آن حضرت، حسب الامر آن پدر گرامی که از ارکان اعتقادی اینجانبان سؤال فرموده‌اید معروض می‌دارند که:

ارکان عقیدتی مجاهدین همان ارکان دین مبین اسلام و مذهب حقه جعفری اثنی عشری است. همان تشیع علوی و همان ارکان عقیدتی قرآن یعنی کتابی که از ابتدا تا انتها بدون کمترین خدشه‌ای تا ابد راهنمای بشریت و مورد اعتقاد مسلمانان بوده و خواهد بود.

با این همه حسب فرامین شفاهی پدر گرامی مان که در این مورد سؤال کرده بودید مختصراً ارکان عقیدتی خود را که بر خلاف نظرگاه‌های مادی است به شرح زیر اعلام می‌داریم:

۱. توحید: جهان را خالقی است یکتا، احد، لم یلد و لم یولد که مشیت جمله کائنات در ید قدرت اوست. ذاتی یگانه و بی همتا که کل شیء هالک الاوجه و نشهد ان لا اله الا الله... کلیه صفات ثبوتیه و سلبيه ذات باری چنانکه در عموم کتب شرعیات آمده است نیز بی گمان لازمه هر عقیده اسلامی است که فرزندان شما از آغاز بدان معتقد بوده و هستند.

۲. عدل: خدای یکتا عادل است. عدل مطلق و نمی‌شود که حتی به قدر «پوسته خرمایی» ستم روا دارد.

۳. نبوت: از طریق وحی، انبیاء مرسل که اول آنها حضرت آدم و خاتم آنها حضرت

---

تظاهرات و تشنج‌های خیابانی تحت عنوان دفاع از آیت الله طالقانی، به دلیل اعتراض ایشان به دستگیری فرزندشان توسط کمیته انقلاب، اشاره کرد که تلویحا سازمان را نیز شامل می‌شد. امام هشدار داد که گروهک‌ها با آشوبگری و توطئه در واقع در نقش عمال خارجی قرار گرفته‌اند و مردم بایستی با آنها مقابله کنند.

محمد(ص) هستند جهت بشارت و انذار بندگان به پیام‌آوری فرستاده شده‌اند و شهید ان محمداً رسول الله.

۴. امامت: پس از ختم نبوت، از ذریه رسول اکرم و علی علیه السلام جهت ادامه هدایت بنی بشر دوازده تن ائمه که آخرین آنها زنده و غایب است به منصب امامت رسیده و اسلام ما را به اوج اعتلاء رسانده‌اند.

۵. معاد: بنی بشر را حیاتی است پس از مرگ که در آن به کیفر و پاداش اعمالی که در این جهان از آن سر زده است خواهد رسید. خصوصیات جهان اخروی همان است که در کتاب خدا (قرآن) خط به خط و نکته به نکته آمده است. والسلام علیکم مسعود رجوی ۳۰ فروردین ۵۸»<sup>۲۱</sup>

سال‌ها بعد مسعود رجوی در گفتگو با ضیا صدقی از مرکز تاریخ شفاهی هاروارد نتوانست خشم خود را این تدبیر امام خمینی نگه دارد و به مانند همیشه در یک نقل قول کذب مدعی شد آیت الله طالقانی هم از این مسئله ناراحت شده اند!<sup>۲۲</sup>

بالاخره در روز ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ سران سازمان به دیدار امام خمینی رفتند. بعدها گفته شد امام خمینی در جریان ماجرای پرونده جاسوسی سعادت‌ی بوده اما سران سازمان نمی‌دانستند همان روز عصر قرار است سعادت‌ی دستگیر شود. حمیدرضا نقاشیان، مسئول حفاظت از امام خمینی، اما از جمله معدود اشخاصی است که شخصا در این دیدار حضور داشته است. او روایت مهمی از این دیدار دارد:

«روز سوم اردیبهشت ۵۸ شهید قرنی، توسط گروهک فرقان به شهادت رسید. روز چهارم اردیبهشت نیز محمدرضا سعادت‌ی دستگیر می‌شود. از چهار اردیبهشت تا ششم اردیبهشت فشار گسترده‌ای از جانب خیلی‌ها روی احمدآقا بود که تیم مجاهدین خلق با امام ملاقات داشته باشند. از بیت آقای طالقانی گرفته تا شخص آقای لاهوتی این فشار را وارد می‌کردند. در آن فضا حمایت از مجاهدین خلق عیب و ایراد نبود مگر این‌که خواص که ما توقع نداشتیم آنها هم از این گروه حمایت کنند. شما نگاه کنید به تظاهراتی که آن زمان انجام می‌شد چقدر عکس و آرم آنها مطرح است. آنها در جامعه به اعتبار شهدای اولیه‌شان فضا داشتند. در جاهایی از رجوی به عنوان همکار که بیاید و کاری را برعهده بگیرد دعوت

۲۱. مجاهدین خلق مبنای عقیدتی خود را برای امام فرستادند، روزنامه کیهان، ۵۸/۲/۱، ص ۲.

۲۲. گفتگوی مسعود رجوی با ضیا صدقی، مؤسسه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، ص ۳۹.

فصل بیست و یکم: اولین میتینگ بعد از انقلاب □

شده بود. تنها چیزی که مانع این کار شده بود او را خیلی بازی نگیرند این بود که سازمان مجاهدین خلق همیشه شرطشان این بود که آرم‌شان همه جا مطرح شود و خیلی از آقایان این را نمی‌پذیرفتند. غیرممکن بود که آرم مجاهدین خلق کنار عکس حضرت امام یا آرم جمهوری اسلامی قرار بگیرد. این شرط گذاشتن‌ها سخت بود و به همین دلیل به آنها میدان نمی‌دادند ولی امام از روز اول اعتقادش بر این بود که اینها قابل بازی گرفتن نیستند در فرایند تکمیل این اعتقاد به نظر من آقای مطهری موثر بود. شهید مطهری دو نامه در زمان اقامت امام در نجف برای ایشان نوشته یکی قبل از دیدار آقای حسین روحانی با امام و دیگری بعد از دیدار او با امام است. حسین روحانی بیشتر برای گرفتن مشروعیت از امام به نجف رفته بود. زیرا آنها از بیرون کشور تأمین می‌شدند. آنها به دنبال مشروعیت بخشیدن اعمالشان توسط حضرت امام بودند اما خوب توجه بودند زیرا هم مشروعیت ندادند و هم شیوه مبارزه آنها را نفی کردند. بالاخره این فشارها نتیجه داد و توانستند برای دیدار حضرت امام وقت بگیرند. روز ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ آنها آمدند قم به دفتر امام و منتظر دیدار شدند. ما هم در این میان داریم با احمدآقا و دیگران بحث می‌کنیم که امام نیابند از اتاق بیرون بیایند. من یک جا نگرانی از سلامت امام و حوادثی که امکان داشت اتفاق بیفتد دارم و از طرف دیگر از ۴-۵ سال پیش من به دلیل اعمال وایدئولوژی از آنها جدا شده بودم و یک تنفر ذاتی در وجود من شکل گرفته بود که اینها انسان‌های پلیدند و نباید به بیت امام راهشان داد... به نظر من احمدآقا زیر فشار مجبور شده بودند این دیدار را بپذیرند. حاج احمدآقا به ما گفتند این دیدار حتما انجام شود. امام هم یک جوری به ما گفتند که شما کوتاه بیایید! مراحل بازرسی و امنیتی لازم را انجام دادم و آنها را به اتاق مورد نظر هدایت کردم. خدمت امام رفتم و به ایشان حضور این افراد را اطلاع دادم. آنها تنها پنج نفر بودند؛ مسعود رجوی، محمد حیاتی، موسی خیابانی، مهدی ابریشمچی. مهدی خدایی صفت. این دیدار ۱۵ دقیقه بیشتر طول نکشید، بیشترین بحث آنها هم در این مورد بود که یک عده‌ای در این فضا به دنبال بد نام کردن سازمان مجاهدین خلق هستند. آن‌ها ادعا می‌کردند: ما داریم کار ملی می‌کنیم، کار مردمی انجام می‌دهیم، ما از حضرت عالی پیروی می‌کنیم و... حضرت آقا ابتدا خوب گوش دادند. وقتی هریک صحبت می‌کرد، امام با یک نگاه او را ارزیابی می‌کردند و بقیه وقت سرشان پایین بود. سپس چند دقیقه‌ای نصیحت‌شان کردند چون علت و سابقه دستگیری سعادت‌ی به امام منتقل شده بود، ایشان هم نصیحت‌شان کردند

که گول اجانب را نخورید، اینها از جوانی شما استفاده سوء کرده و شما را به بازی می‌گیرند. محتوای کلی حرف امام در این چند دقیقه همین بود و بعد هم این ملاقات تمام شد.<sup>۲۳</sup> مسعود رجوی چند سال بعد در گزارشی که از آن دیدار به ضیاء صدقی، از موسسه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد می‌دهد، با توضیح حاشیه‌ها می‌کوشد تا اصل آن دیدار را نادیده بگیرد. او ابتدا تعداد حاضرین را ۲۰ نفر عنوان می‌کند و سپس به شرح روبوسی خود با امام خمینی می‌پردازد و می‌گوید:

«موقع ورود آن هلله و آن کارهایی که معمولاً می‌کنند اطرافیانش ما نکردیم، روبوسی

کردیم و دست دادیم و اینها»<sup>۲۴</sup>

رجوی سپس می‌گوید که آیاتی از قرآن و فرازهایی از نهج البلاغه را برای امام خوانده است، اما او توضیحی در باره پاسخ امام خمینی (ره) به سخنان و عملکرد سازمان منافقین نمی‌دهد.<sup>۲۵</sup> البته رجوی در گزارشی که در سال ۱۳۳۸ از این دیدار می‌دهد اظهار می‌دارد که هیات سازمان مجاهدین خلق ۱۰-۱۲ بوده است و افراد بدون این که بازرسی شوند به اتاق امام خمینی رفته اند. رجوی درباره افراد حاضر در این جلسه از محمد احمدی، موسی خیابانی، محمود میرمالک، حسن صادق نام می‌برد و اظهار می‌دارد که دوربین عکاسی که تصاویر این دیدار را ضبط کرده است را سیداحمد خمینی به محمود میرمالک پس داده است. رجوی اظهار می‌دارد که امام خمینی از پدربزرگ محمود احمدی یعنی آیت الله شاه‌آبادی تعریف کرده است. بقیه روایت مسعود رجوی همان مطالبی است که در خبر رسمی این دیدار منتشر شده است.<sup>۲۶</sup>

قبل از انجام این دیدار یک حاشیه دیگر نیز رخ می‌دهد و سران ارشد سازمان مانع از بازرسی بدنی خود می‌شوند. پس از اطلاع امام از این موضوع، ایشان دستور می‌دهند که آنان بدون بازرسی وارد شوند. بعد معلوم شد که آنان مخفیانه یک دوربین و یک ضبط صوت کوچک به همراه خود حمل کرده بودند و از ملاقات عکسی و نواری تهیه کردند.<sup>۲۷</sup> این نوار تا کنون از سوی سازمان منافقین منتشر نشده است. سید احمد خمینی و حمیدرضا نقاشیان، مسئول وقت حفاظت از امام خمینی نیز در این دیدار حضور داشتند. به هر روی آنچه که در مطبوعات در باره

۲۳. گفتگو با حمیدرضا نقاشیان، بهمن ۱۳۸۹.

۲۴. گفتگوی ضیاء صدقی با مسعود رجوی، ۸ خرداد ۱۳۶۳، دهکده اورسود از حومه پاریس، ص ۱۸.

۲۵. همانجا.

۲۶. پیام مسعود رجوی به رزمندگان ارتش آزادی و نیروهای انقلاب دموکراتیک، ۳۰ دی ۱۳۸۱، سایت سازمان مجاهدین خلق، قسمت دوم.

۲۷. این مطلب از حجت الاسلام والمسلمین سیداحمد خمینی نقل شده است. مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام، جلد ۲، صفحه ۲۱۳.

فصل بیست و یکم: اولین میتینگ بعد از انقلاب □

ملاقات مرکزیت سازمان با امام، درج شد از جمله روزنامه کیهان بدین شرح بود:

«عده‌ای از اعضا و مسئولین سازمان مجاهدین خلق ایران به مدت یک ساعت با امام خمینی ملاقات و گفتگو کردند و امام فرمایشات و رهنمودهایی خطاب به اعضای سازمان مجاهدین خلق ایراد کردند.

مجاهدین خلق که مسعود رجوی و موسی خیابانی نیز در میان آنها بودند. در این دیدار که روز پنجشنبه انجام شد سقوط دیکتاتوری پهلوی، استقرار جمهوری اسلامی و فرمان تشکیل شوراهای انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به امام خمینی تبریک گفتند.

مسعود رجوی در سخنان خود با امام اظهار داشت: اکنون که ما به خدمت شما رسیده ایم خواست و تمنای مادی و دنیوی نداریم. وی افزود: تمرکز قدرت روحانی و سیاسی وقتی به هم دست می‌دهند نیرویی است که کون و مکان را می‌تواند تغییر دهد و این موفقیت امروز ماست و باید در جهت خدا و در جهت مردم از آن استفاده کرد.

مسعود رجوی همچنین گفت: ما مکتبمان اسلام را ساده پیدا نکرده‌ایم، اعتقاد به آن را از لابلای رنج و خون این مردم، از لابلای جوخه‌های اعدام و شکنجه‌ها کسب کردیم. امام ضمن فرمایشاتی خطاب به مجاهدین خلق بر اهمیت تلاشهای سازنده به خاطر نجات کشور از بازگشت به اوضاع سابق تاکید کردند و افزودند: اسلام بیش از هر چیزی به آزادی عنایت دارد و در اسلام خلاف آزادی نیست الا در چیزهایی که مخالف با عفت عمومی است».<sup>۲۸</sup>

متن روزنامه اطلاعات هم دقیقاً همین متن است<sup>۲۹</sup> و فرمایشات امام در صحیفه امام نیز عیناً به همین شکل آمده است.<sup>۳۰</sup>

از قرائن چنین به نظر می‌رسد که متن مندرج در روزنامه‌ها را خود سازمان تهیه کرده و به مطبوعات داده است؛ چرا که بخش اصلی سخنان امام خمینی را که بعدها رضا کیوانزاد ارائه کرد ذکر نشده بود.

امام در آن ملاقات همچنین گفت: من تا کنون علیه شما سخن نگفته‌ام، اما هر وقت ببینم شما خارج از اسلام هستید سخن خواهم گفت. این بخش از سخنان در آن زمان منتشر نشد تا اینکه بعد از فرار مرکزیت سازمان از ایران قسمتی از این ملاقات از زبان موسی خیابانی در نشریه مجاهد، در خارج از کشور منتشر گردید که عیناً آورده می‌شود:

۲۸. مذاکرات مهم امام با رهبران سازمان جاهدین خلق، روزنامه کیهان، ۵۷/۲/۸، ص ۲.

۲۹. ملاقات اعضای سازمان مجاهدین خلق با امام خمین، اطلاعات، ۵۷/۲/۸، ص ۲.

۳۰. صحیفه امام، ج ۷، ص ۱۳۹.

«[امام] خمینی گفت من تا کنون بر علیه شما حرفی نزده‌ام، اما هر وقت که ببینم شما خارج از اسلام هستید، خواهم گفت.

خلاصه و چکیده صحبت ما، در برابر [امام] خمینی عبارت بود از: آزادی و در مقابل، [امام] خمینی ضمن سفارش ما به اصطلاح اسلام، در لفافه خواست تا مبارزه بر علیه مارکسیست‌ها را بر دوش ما گذارد. در هر صورت این ملاقات اولین و آخرین دیدار رسمی سازمان با [امام] خمینی بود. پیش از آن بعضی برادران ما و در یک مورد تا آنجا که یادم هست خود برادرمان مسعود، در روزهای قیام با او دیداری غیررسمی و کوتاه داشتند.»<sup>۳۱</sup>

رضا کیوانزاد از اعضای ارشد سازمان مجاهدین که از سال ۵۴ و در زندان به این گروه پیوسته، اطلاعاتی که سران سازمان از این دیدار را ارائه می‌دهند این گونه روایت می‌کند:

«افراد حاضر در جلسه عبارت بودند از: مسعود رجوی، موسی خیابانی، عباس داوری و محمود احمدی. در ابتدای ملاقات، امام این طور صحبت را شروع می‌کنند که سوابق سازمان شما این طوری بوده، اشاره می‌کنند به تغییر ایدئولوژی و... می‌گویند که این کتاب تغییر ایدئولوژی و اعلام مواضع شما را آورده بودند به من گفته بودند اینها این طور هستند. این تیبی هستند و من گفتم که اگر اشتباهی شده و اگر مسئله‌ای به وجود آمده مربوط به گذشته است. به هر جهت شما جوانید. الان انقلاب شده و مردم ما متحول شدند و ما باید دست به دست هم‌دیگر بدهیم برای سازندگی و می‌توانیم و شما می‌توانید اشکالاتتان را برطرف کنید. به هر جهت امام گفتند شما بروید خودتان را اصلاح بکنید و بعد با توجه به [اصلاح] این اشتباهتان، بروید تبلیغ کنید و بروید با مردم باشید خدا هم کمکتان می‌کند.

البته از این جلسه هیچ نواری، هیچ متنی به طور رسمی تهیه نشد. فقط نواری دزدانه خود سازمان تهیه کرد که به عده‌ای از افراد داخلی سازمان دادند. صدایش خیلی پایین بود. من هم همین چند جمله آن در ذهنم مانده که برایتان گفتم.»<sup>۳۲</sup>

مرحوم احمد قدیریان نیز روایتی مشابه متن فوق بدین شرح دارد:

«پس از پیروزی انقلاب در ملاقات اعضای اصلی گروه مجاهدین با حضرت امام، ایشان سفارش‌هایی را به این گروه می‌نمایند: [بعضی‌ها] مسائل تغییر ایدئولوژی را با من در میان گذاشتند، من به آنها گفتم: [...] شما] جوان هستید. اول کار است. شما توبه کنید. و خدا

۳۱. صدای سردار، نشریه مجاهد، شماره ۱۲۹، ص ۲۳.

۳۲. کتاب کارنامه سپاه، مناظره زندانیان اوین، انتشارات دادستانی انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۳، ج ۱، صص ۱۳۴-۱۳۳.

فصل بیست و یکم: اولین میتینگ بعد از انقلاب □

توبه شما را قبول می‌کند. و خدا توبه شما را قبول می‌کند و خدا کمکتان می‌کند، بروید و خودتان را اصلاح کنید».<sup>۳۳</sup>

اعظم طالقانی که در سال ۱۳۵۸ از سمپات‌های سازمان مجاهدین خلق بود و به این گروه نزدیک بود وقایع پس از ملاقات اعضای سازمان با امام را در مصاحبه‌ای چنین توضیح می‌دهد: «همان شب مسعود رجوی، پرویز یعقوبی و چند نفر دیگر از بچه‌های سازمان هم آمدند و شب همه آنجا منزل سیداحمد آقا خوابیدیم. فردای آن روز قرار شد همگی ناهار بروند باغ تولیت و بعد از ظهر هم پدر در مدرسه فیضیه سخنرانی کند. در همین احوال، پدر با بچه‌ها [مجاهدین] صحبت می‌کرد. که ناگهان صدایش بلند شد. البته من بیرون اتاق بودم. اما صدایش را می‌شنیدم جمله پدر این بود که «مگر شما نسبت به من تعهد ندارید؟» این را که شنیدم در اتاق را باز کردم و داخل شدم. آنها فشار می‌آوردند که «آقا این را بگو، آن را بگو، سپاه در باره شما این گونه گفته، شما نباید کوتاه بیاید و...»<sup>۳۴</sup>

حجت الاسلام سید حسین موسوی تبریزی از ملاقات سران سازمان با امام چنین یاد می‌کند: «خود امام و بیت ایشان که در آن موقع از حاج احمد آقا و حسین آقا خمینی هر دو باید اسم ببرم - رفتار نامساعدی نسبت به اینها (اعضای سازمان) نداشتند. امام در سال ۱۳۵۸ در قم به آقایان رجوی و موسی خیابانی ملاقات دادند. البته من یادم هست که برای من و بعضی از دوستان از جمله شهید حقانی، آقای جعفری گیلانی، آقای فاکر و آقای عبایی خراسانی شبیه‌ای در رابطه با این ملاقات ایجاد شد. در جلسه‌ای که با هم بودیم صحبت شد که چرا امام باید اینها را بپذیرد؟ بعضی‌ها گفتند که شاید امام عنایت دارد که اینها جذب انقلاب بشوند. خدمت امام رفتیم و سئوالمان خیلی رک و صریح این بود که: چرا به رجوی و موسی خیابانی ملاقات دادید؟ این باعث شبیه برای دیگران شده است. امام دو جمله بیان کردند - البته روش امام کلاً همین بود - «یکی این که من احتمال می‌دادم که اینها مطالبی داشته باشند که به گوش من نرسیده باشد و بعد بگویند ما مطالبی داشتیم و امام وقت نداد به گوش او برسانیم و اگر می‌گفتیم. امام قبول می‌کرد. من چرا باید این فرصت را از اینها بگیرم. باید اینها می‌آمدند و می‌گفتند. دوم این که من خودم مطالبی داشتم که باید به اینها می‌گفتم به عنوان اتمام حجت که خدای نکرده بعدها دردل خودم نماند که چرا حرف‌هایم

۳۳. سید حسین نبوی، خاطرات حاج احمد قدیریان، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۳، ص ۱۷۱.

۳۴. سی خرداد ۶۰، نقش پدرانه‌ای که ایفا نشد، گفتگو با اعظم طالقانی، دو ماهنامه چشم‌انداز ایران، شماره ۲۵، ص ۶۸.

را به اینها نگفتم و اینها نگویند که امام حرفهایش را به ما نگفته بود و آنها هم آنجا به من قول دادند که حرفهای مرا برای دوستانشان هم نقل کنند».<sup>۳۵</sup>

### میتینگ های ماهانه

پس از میتینگ دانشگاه تهران در ۵ اسفند ۱۳۵۸، سازمان درصدد برگزاری برنامه‌ای در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۸، به مناسبت چهارمین سالگرد شهادت مجید شریف واقفی برآمد اما همزمان سازمان مجاهدین انقلاب نیز در دانشگاه تهران اعلام برنامه کرد. در برنامه دانشگاه تهران ابوالحسن بنی صدر به سخنرانی پرداخت و یکی از خواهران مجید شریف واقفی به سخنرانی پرداختند. اما در دانشگاه صنعتی شریف و در برنامه سازمان مجاهدین خلق، یکی دیگر از خواهران مجید شریف واقفی به قرائت متنی پرداخت و موسی خیابانی سخنرانی کرد و به انتقاد از کمونیست ها پرداخت. نکته جالب آن بود که متن ارائه شده از سوی خواهران مجید شریف واقفی در دو مراسم یکی بود! خواهر بزرگتر مجید شریف واقفی در این باره می گوید:

«خواهر بزرگ مجید گفت پس از ارائه نوار یاد شده مدتی بعد سازمان از ما دعوت نمود که جهت شرکت در اولین سالگرد شهادت مجید بعد از انقلاب، که در دانشگاه صنعتی که به نام مجید نامگذاری شده برگزار خواهد شد به تهران بیایم. من، مادر و خواهرم به تهران آمدم و برخلاف میل دعوت کنندگان نخست به خانه بستگان خود رفتیم و سپس به سازمان مراجعه کردیم. پس از معرفی و تبادل تعارفات معموله، یادداشتی به ما دادند که در مراسم سالگرد بخوانیم. چون محتویات این نوشته تمام پیرامون تعریف و توصیف سازمان بود و اشاره مختصری هم به مجید داشت از پذیرش درخواست آنان خودداری کردیم. در نتیجه مسعود رجوی و موسی خیابانی از دیدار مادرم خودداری کردند. از آنجا ما را به خانه پدر رضایی ها بردند. پدر رضایی ها گفت چرا از خواندن این نوشته در فردا خودداری می کنید؟ امتناع شما موجب پایمال شدن خون برادران خواهد شد. گفتم اولاً خون برادر ما در راه حق ریخته شده به مانند خون جدش امام حسین (ع) لذا هیچگاه پایمال نخواهد شد ثانیاً چون ما شناختی از این افراد نداریم نمی توانیم آنها را چشم بسته تأیید کنیم. آنها به اصرار خود افزودند، تا ما را وادار به پذیرش درخواست سازمان بنمایند و چون کار به این مرحله رسید ما با ناراحتی خانه رضایی ها را ترک کردیم و حتی دعوت شام آنها را هم

۳۵. سی خرداد ۶۰، فضا سازی و آشتی ناپذیری، گفتگو با سید حسین موسوی تبریزی، نشریه چشم انداز ایران، شماره ۲۲، ص ۳۴.



فصل بیست و یکم: اولین میتینگ بعد از انقلاب □

نپذیرفتیم. در مراجعت عده ای از جوانان انقلابی و با ایمان ما را پیدا کرده اظهار داشتند ما مراسم سالگرد مجید را در دانشگاه تهران برپا می کنیم در آن مراسم شرکت کنید. در همان شب باز از سازمان مجاهدین به سراغ ما آمدند و گفتند فردا در مراسم دانشگاه صنعتی شرکت کنید و هرچه مورد قبول خودتان است بخوانید. همان شب پیرامون خصوصیات مجید (در خانه نگارنده) مطالبی در ۲ نسخه تهیه کردیم که یکی را خواهر بزرگ مجید در دانشگاه صنعتی و دیگری را خواهر کوچکترش در دانشگاه تهران قرائت کرد. پس از پایان مراسم سازمانی ها از این که خواهر کوچک مجید در مراسم دانشگاه تهران شرکت کرده بود آگاه شده و نارضایتی خود را از این کار ابراز داشتند و حتی مسعود رجوی و همراهان که در پشت جایگاه سخنرانی می بودند بدون تماس با خانواده شریف واقفی محل را ترک کردند. در این مراسم موسی خیابانی از طرف سازمان سخنرانی کرد که بیشتر گفتار او پیرامون اپورتونیستها بود تا مجید شریف واقفی».<sup>۳۶</sup>

اگر چه میتینگ دانشگاه صنعتی شریف ۱۰ روز پس از دستگیری محمدرضا سعادت بود<sup>۳۷</sup> اما سازمان تصمیم داشت به نحو دیگری با خبرسازی، راه‌های کسب قدرت را امتحان کند؛ لذا برگزاری میتینگ ۴ خرداد ۱۳۵۸ در محل ترمینال خزانه در دستور کار قرار گرفت. ۴ خرداد سالگرد کشته شدن محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، علی اصغر بدیع‌زادگان، محمود عسگری‌زاده و رسول مشکین‌فام بود و در بزرگترین میتینگ سازمان در طول حیاتش<sup>۳۸</sup> برگزار شد. در این همایش بزرگ که با پیام آیت‌الله طالقانی شروع شد، مسعود رجوی در سخنانی شدیدالحن امریکا را محکوم کرد و در ادامه در سخنان جالب اظهار داشت:

«بر اساس گزارش‌های سری به دست آمده توطئه گران امریکایی با ندارکاتی وسیع خیال دارند انقلاب ما را با تفرقه اندازی به جنگ داخلی بکشانند و محیط مناسبی برای روی کار آوردن گروهی دیگر از دست نشانندگان خود به وجود بیاورند و وقتی مردم را خسته کردند، با کودتای مشابه سال ۳۲ شاه را به اریکه قدرت برگردانند».<sup>۳۹</sup>

این سخنان مسعود رجوی نشان می‌داد که در آن زمان، تحلیل سازمان منافقین به صورت بوده که آلترناتیو وضعیت کنونی از سوی امپریالسم، ضد انقلاب و به خصوص سلطنت طلبان

۳۶. سالگرد شهادت شریف‌واقفی، خبرگزاری فارس، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۶، شماره خبر ۸۹۰۲۱۶۰۴۱۴، farsnews.com

۳۷. شرح ماجرای محمدرضا سعادت را در همین کتاب می‌توانید بخوانید.

۳۸. حتی در برنامه‌های دیگر در فاز سیاسی چنین جمعیتی حضور نداشتند.

۳۹. مجاهدین خلق آیت‌الله طالقانی را برای ریاست جمهوری کاندیدا کردند، روزنامه بامداد، ۵ خرداد ۱۳۵۸، صفحه ۷.

هستند. در این همایش همچنین مسعود رجوی در میان سروصدای فراوان آیت الله سید محمود طالقانی را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری معرفی کرد و طرفداران سازمان در بیانیه‌ای از امام خمینی خواستند که در صورت استنکاف آیت الله طالقانی، این مسئولیت را به او بقبولاند!<sup>۴۰</sup> این پیشنهاد نپخته مسعود رجوی سبب موضع‌گیری آیت الله طالقانی شد و او در برنامه تلویزیونی پرتوی از قرآن این مساله را رد نمود. این سیاسی‌کاری سازمان و افشای مساله سعادت‌ی سبب شد تا فشار نیروهای انقلابی بر سازمان افزایش یابد. در این میان انتشار اخباری مبنی تصاحب و فروش اموال بنیاد پهلوی که سازمان در ساختمان آن استقرار یافته بود، سبب شد تا آیت الله احمد آذری قمی به عنوان دادستان تهران به نیروهای کمیته و سپاه پاسداران دستور بدهد تا این ساختمان را از سازمان پس بگیرند. این دستور سبب شد تا سازمان نیز هوادارانش را به دفاع از ساختمان جنبش فرا بخواند که این مساله سبب چند روز تحصن و درگیری در خیابان ولی عصر شد، نهایتاً سازمان مجبور شد ساختمان بنیاد علوی را تخلیه کند و ستاد اصلی اش را چند صدمتر پایین تر و در نبش خیابان انزلی برپا کند. این مساله اولین عقب‌نشینی سازمان در مقابل فشارها بود و نشان داد اگر در برابر زیاده‌خواهی‌های سازمان مجاهدین خلق که با تهدیدهای مسلحانه و گسیل هواداران به خیابان همراه بود، ایستادگی شود، کادر رهبری سازمان تغییر مسیر خواهد داد.

---

۴۰. همانجا، درباره واکنش آیت الله طالقانی در پاسخ به این پیشنهاد در فصول آتی سخن خواهیم گفت.

گفتار هفتم

پدر طالقانی



فصل بیست و دوم

## اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب

یکی از مهمترین مسائل چند ماه ابتدای پیروزی انقلاب رابطه آیت‌الله طالقانی و سازمان مجاهدین خلق بود. سازمان مجاهدین خلق خود را پیرو و تابع آیت‌الله طالقانی می‌دانست و او را «پدر طالقانی» خطاب می‌کرد. آیت‌الله طالقانی نیز می‌کوشید چتر حمایتش را بر روی اعضای این سازمان نگهدارد. روابط سازمان با آیت‌الله طالقانی، از روزهای ابتدایی تأسیس این سازمان شروع شد و آیت‌الله طالقانی از جمله روحانیونی بود که به امام خمینی در نجف پیام داد که اعضای سازمان را به حضور بپذیرد. آیت‌الله طالقانی رابطه نزدیکی با بنیانگذاران سازمان مانند محمد حنیف نژاد داشت و بعد از اعدام حنیف نژاد می‌کوشید تا از اعضای مارکسیست نشده سازمان حمایت کند.<sup>۱</sup> البته آیت‌الله طالقانی در جریان نقل فتوا مبنی بر جدای زندانیان مسلمان از مارکسیست‌ها، از ۱۱ روحانی تایید کننده فتوا بود و این مساله سبب شد تا مورد خشم مجاهدین خلق به خصوص مسعود رجوی قرار گیرد، به گونه ای که موسی خیابانی به نمایندگی از سازمان به شیخ حسن لاهوتی می‌گوید که «آقای طالقانی! شما که همیشه خود را مجاهد می‌نامیدی و افتخارت شاگردی و پیروی از محمد حنیف نژاد بوده چرا وقتی که علیه مجاهدین فتوا دادند عمامه ات را بر زمین نزدی.» موسی خیابانی همچنین به روحانیون صادر کننده فتوا می‌گوید:

«شماها صلاحیت نظر دادن در مسائل اجتماعی را ندارید، زیرا همیشه دنباله رو هستید. حد

خودتان را بشناسید و پا از گلیم خود بیرون نگذارید».<sup>۲</sup>

با نزدیک شدن به پیروزی انقلاب اسلامی و در ۸ آبان ۱۳۵۷ آیت‌الله طالقانی از زندان آزاد شد و مورد استقبال بی نظیر مردم قرار گرفت. گرچه آیت‌الله بسیار مورد احترام امام خمینی قرار داشت اما استاد شهید مطهری که به همراه آیت‌الله شهید بهشتی مسئولیت ستاد استقبال از امام خمینی و تشکیل شورای انقلاب را بر عهده داشت، به صورت تاریخی و ایدئولوژیک با اعضای

۱. محسن رفیق دوست درباره روابط آیت‌الله طالقانی و سازمان مجاهدین خلق پیش از اعلام تغییر ایدئولوژی می‌گوید: «بهرام آرام توسط احمد احمد به دیدن من آمد. حرفشان این بود که حالا که ما تغییر مواضع داده و مارکسیست شده‌ایم، از میان گروه‌های مختلف عده‌ای را انتخاب کرده‌ایم و با آنها صحبت می‌کنیم و از میان بازاری‌ها تو را انتخاب کرده‌ایم! من فحش رکیکی به او دادم و از خانه‌ام بیرونش کردم. قبل از بیرون کردن، از او پرسیده بودم: «مثلاً از میان روحانیون چه کسی را انتخاب کرده‌اید؟» جواب داد: «آقای طالقانی». سال ۵۳ بود. بلند شدم و سریع رفتم منزل آقای طالقانی. داستان را تعریف کردم و عیناً هم گفتم که چه فحشی داده‌ام. آقا فرمودند: «مگر تو حدیث امام صادق (ع) یادت نیست که فرموده‌اند مسلمان نباید فحش بدهد. تو چرا فحش دادی؟» گفتم: «عصبانی شدم آقا. قضیه‌ای را برایتان تعریف می‌کنم. من یک روز رفتم منزل آقای مطهری و با ایشان صحبت کردم که چرا مجاهدین را تأیید نمی‌کنند؟ آقای مطهری عصبانی شدند و به من گفتند کی گفته اینجا بنشین و به من بگوئی که چه بکنم؟ چه نکنم؟ اینها مسلمان نیستند، اینها دینشان التقاطی است و مراقب باش که گرفتار اینها نشوی». آقا گفتند: «حالا منظورت از این حرف چیست؟» گفتم: «من نمی‌توانم راجع به گذشته‌ها صحبت کنم، ولی اینهایی که الان هستند که عمدتاً مارکسیستند و قاعدتاً ما نمی‌توانیم با آنها همکاری کنیم. با این همه آمده‌ام تا نظر شما را هم بدانم.» آقای طالقانی گفتند: «همان‌طور که شما تصمیم گرفته‌اید، با کمونیست که نمی‌شود همکاری کرد، اما قضیه را به دعوا و تقابل هم نکشانید.» برگ خبر ساواک، شماره ۷۵ \_ ۳۸۲/۱۴۱۸۴، تاریخ ۱۳۵۶/۱۰/۳ به نقل از کتاب مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام.

فصل بیست و دوم: اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب □

سازمان منافقین مخالف بود.<sup>۳</sup> این مخالفت شدید استاد شهید مطهری سبب می شد تا سازمان مجاهدین خلق بکوشد تا در روزهای ابتدایی انقلاب از آیت الله طالقانی آترناتیوی در مقابل شهید مطهری به عنوان نفر دوم انقلاب بسازد. البته این مساله همواره از سوی آیت الله طالقانی رد می شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، و در روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ در احمد آباد مستوفی، سالمرگ دکتر مصدق با سخنرانی آیت الله طالقانی برگزار شد، در این مراسم مسعود رجوی نیز به نمایندگی سازمان مجاهدین خلق سخنرانی کرد. این مساله اوج روابط آیت الله طالقانی با سازمان مجاهدین خلق بود. طالقانی در این سخنرانی به تمجید از دکتر محمد مصدق پرداخت اما مساله سخنانش را به لزوم وحدت در مقابله با امپریالیسم اختصاص داد.<sup>۴</sup>

در واقع آیت الله طالقانی گرچه می کوشید تا همه گروه های مبارز که با امام خمینی را به مرجع اصلی اداره امورات انقلاب قبول ندارند، زیر چتر خود نگه دارد تا مانع از رویایی آنها با نظام تازه تاسیس شود. اما یک اقدام محاسبه شده از کسانی که تمایل داشتند تا سازمان مجاهدین خلق را به مقابله با انقلاب اسلامی بکشانند<sup>۵</sup>، سبب شد تا مهمترین بحران انقلاب اسلامی در دهه آخر فرودین ۱۳۵۸ رخ دهد. واحد عملیات یکی از واحدهای نظامی که با عنوان سپاه پاسداران فعالیت می کرد دوتن از فرزندان آیت الله طالقانی را دستگیر کرد و آیت الله طالقانی در اعتراض به این مسئله چند روز از پایتخت خارج و از دسترس خارج شد و این مساله سبب بحران بزرگی شد.

ماجرای قهر آیت الله طالقانی از آنجا شروع شد که شب ۲۳ فروردین ۱۳۵۸ هانی الحسن مسئول دفتر سازمان آزادیبخش فلسطین ضمن تماس تلفنی با طالقانی می گوید که پیامی از سوی یاسر عرفات آورده است. آیت الله طالقانی هم صبح هنگام دو نفر از فرزندانش یعنی مجتبی و ابوالحسن را مأمور دریافت پیام می کند. هانی الحسن در این دیدار پیغامی چنین می دهد که به

۳. محمد شانه چی از اعضای دفتر آیت الله طالقانی که بعداً به سازمان مجاهدین خلق پیوست درباره رابطه آیت الله طالقانی و شهید بهشتی می گوید: «نه می شود گفت خیلی گرم و صمیمی بود و نه می شود گفت خیلی بد بود. یک رابطه معمولی و مبتنی بر احترام بود. اصلاً فکر آقای طالقانی دنبال این چیزها نبود که با کسی دعوا و یا اختلاف پیدا کند. مجموعاً امیدوار بود و می گفت این انقلاب به ثمر برسد، این اختلافات خیلی مهم نیستند و مسائل اصلاح می شوند. اساساً کمتر پیش می آمد که درصدد تلافی با کسی باشد، حتی کسانی که در رژیم شاه او را اذیت کرده و شکنجه داده بودند. خوب بعد از انقلاب، ایشان قدرتی شده بود و می توانست به خدمت همه آنها برسد، ولی این کار را نکرد. البته در آن زمان هم بودند گروه هایی که دوست داشتند به این اختلافات دامن بزنند و ذهنیت ایجاد کنند.»

۴. نک: بیانات آیت الله طالقانی بر مزار مصدق، روزنامه اطلاعات، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸.

۵. محمد غرضی از نخستین اعضای سازمان مجاهدین خلق بود که به همراه ناصر صادق، محمد بازرگانی، مسعود رجوی، علی میهن دوست، منصور بازرگان، مهدی فیروزان، حسن راهی، محمد تقی شهرام و محمد احمدی محاکمه شد اما صلاحیت دادگاه را پذیرفت و تبرئه شد. او بلافاصله پس از آزادی به لبنان و سوریه رفت و با نام مستعار حیدری به فعالیت پرداخت. او پس از سال ۵۴ به شدت به مقابله با سازمان مجاهدین خلق پرداخت. غرضی در لبنان همکاری نزدیکی با شهید محمد منتظری و جلال الدین فارسی داشت.

طالقانی بگوید که دولت موقت از ما خواسته تا دفترمان در اهواز را که با موافقت شورای انقلاب و سیداحمد خمینی دایر شده است تعطیل کنیم و این امری بی سابقه است. خودروی فرزندان طالقانی اما در راه بازگشت توقیف می شود و آنها چشم بسته به پادگان لويزان منتقل می شوند. تماس آیت الله سید محمود طالقانی با ابراهیم یزدی برای دانستن چند و چون ماجرا نیز با اظهار بی اطلاعی دکتر یزدی به نتیجه ای نمی رسد. محمدرضا فرزند دیگر آیت الله طالقانی که برای پیگیری ماجرا به مرکز سپاه پاسداران رفته بود اتومبیل برادرش را در محوطه همان مرکز می بیند و با بررسی های بعدی مشخص می شود که چند تن از اعضای برجسته سازمان مجاهدین انقلاب و جمعی دیگر که در سپاه نفوذ داشتند فرزندان طالقانی را بازداشت کرده اند. مسئولیت این دستگیری بر عهده محمد غرضی مسئول عملیات سپاه زیر نظر آیت الله لاهوتی بود.<sup>۶</sup> آیت الله طالقانی از شنیدن این قضیه به شدت عصبانی می شود و غرضی را شخصاً به خانه خود احضار می کند و او را تحت بازجویی قرار می دهد اما غرضی از پذیرش مسئولیت سرباز زد و در نتیجه به دستور طالقانی و به وسیله سرهنگ عزیز الله امیر رحیمی فرمانده دژبان مرکز بازداشت می شود! فرزندان طالقانی پس از ۲۴ ساعت آزاد می شوند و آیت الله طالقانی بعد از شنیدن شرح ماجرای که بر فرزندانش رفته و دانستن اینکه بازداشت کنندگان به علت ارتباط مجتبی فرزند طالقانی با شاخه مارکسیست سازمان مجاهدین خلق (گروه پیکار) در پی دانستن روابط آقای طالقانی با این گروه بودند به خانواده اش اعلام می کند که آماده سفر باشند و به همراه جمعی از اعضای خانواده از تهران خارج می شود.<sup>۷</sup> سرهنگ عزیز الله امیر رحیمی از نزدیکان آیت طالقانی درباره نحوه بازداشت محمد غرضی می گوید:

«من جمعه شب ۲۴ فروردین ساعت نزدیک به ۱۲ به منزل آیت الله طالقانی فراخوانده شدم در آن جا دکتر یزدی هم حضور داشت. حال آقا بسیار بد بود و فشار خونشان شدید پایین آمده بود و بسیار هم ناراحت بودند. من آنجا از ماجرا مطلع شدم. چیزی که برای من بهت آور بود این که چگونه مهاجمان حاضر شدند به فرزندان آیت الله طالقانی تعرض کنند. در

۶. در گزارشی که دفتر آیت الله طالقانی به روزنامه ها داده بود مسئولیت این ماجرا بر عهده محمدغرضی گذاشته شده بود و آمده بود: وقتی خبر بازداشت فرزندان آیت الله به منزل ایشان رسید، بلافاصله گروه ضربت منزل ایشان به تکاپو افتاد و پس از جستجوی بسیار شخصی به نام غرضی را در ارتباط با این حادثه بازداشت کردند. نام اصلی این شخص که سالها در فرانسه حضور داشته حیدری است. غرضی ابتدا منکر قضا یا شد ولی وقتی در برابر سوالات آیت الله طالقانی قرار گرفت، ناچار اعتراف کرد دستگیری به دستور او بوده است. (روزنامه اطلاعات، ۲۵ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲).

۷. نخستین چالش خانوادگی در جمهوری اسلامی، روایت هایی از ماجرای دستگیری مجتبی طالقانی، ویژه نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، ص ۱۸.



فصل بیست و دوم: اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب □

انجا متوجه شدم غرضی نامی که از وی به عنوان مسئول و دستوردهنده حمله به فرزندان آیت‌الله طالقانی نام برده می‌شود دستگیر شده است. تلفن‌های مکرری به منزل آیت‌الله طالقانی می‌شد که تقاضا می‌کردند دو پسر و عروس آیت‌الله طالقانی در برابر آزادی غرضی، آزاد شوند. آقای طالقانی گفتند حتی اگر هر دو پسر را هم اعدام کنند حاضر به معامله نیستم. آیت‌الله طالقانی به هیچ وجه حاضر به صحبت در این باره نبودند و بارها این مسئله را تکرار کردند. چون در تهران کلانتری‌ها وضعیت مشخصی ندارد و همه به هم ریخته است، تنها جایی که قابل کنترل بود زندان جمشیدیه بود. من غرضی را به زندان جمشیدیه بردم و در آن جا بازداشت کردم. در ضمن خانه آیت‌الله طالقانی به وسیله ۳۰-۴۰ تفنگچی مسلح که رهبری آنها را شخصی به نام دانشی<sup>۸</sup> بر عهده داشت محاصره شده بود. دانشی رهبر گروهی بود که فرزندان آیت‌الله طالقانی را بازداشت و مضروب کرده بودند. بعد از بازداشت غرضی چندین تلفن به من شد که بازداشت غرضی برای تمام می‌شود. من موضوع را به وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش اطلاع دادم و آنها دستور دادند پادگان جمشیدیه به حالت آماده باش جنگی درآید... در ساعت ۱۱ شب بعد چون بیشتر از ۲۴ ساعت نمی‌توانستیم متهم را نگه داریم او را آزاد کردیم اما تعهد گرفتیم که خود را معرفی کند.<sup>۹</sup>

بدین ترتیب آیت‌الله طالقانی به همراه جمعی از اعضای خانواده تهران را به قهر ترک کرده و راهی منطقه‌ای حوالی شهبسوار شد. سفر اعتراض آمیز آیت‌الله طالقانی موجی از نگرانی را درباره اختلاف میان رهبران انقلاب به وجود آورد و همین مساله باعث شد دفتر آیت‌الله طالقانی در اعلامیه‌ای به بیان جزئیات وقایع پیش آمده و تشریح دلایل سفر آیت‌الله به شمال کشور اقدام کند. متن کامل این اعلامیه بدین شرح بود:

«خاطر جمیع برادران ایمانی را که تاکنون بانحاء مختلف در مورد سفر حضرت آیت‌الله و تعطیل دفاتر ایشان ابراز نگرانی کرده‌اند بدین وسیله مستحضر می‌دارد که حوالی ظهر روز پنجشنبه ۲۳ فروردین ماه جاری فرزندان ایشان به هنگام بازگشت از دفتر فلسطین طبق نقشه قبلی توسط چند اتومبیل مسلح توقیف و همراه با ضرب و شتم و توهین ریوده شدند، البته اعتراضات فرزندان حضرت آیت‌الله به هیچ وجه موثر واقع نشده و مهاجمین از دادن کمترین اطلاعی در این باره به منزل یا دفاتر حضرت آیت‌الله نیز خودداری کردند. ابتدا گمان

۸. منظور علی دانش منفرد از فرماندهان سپاه زیر نظر شیخ حسن لاهوتی است.

۹. جزئیات دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی فاش شد، روزنامه کیهان، ۲۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۸

می رفت که مهاجمین مزبور از بقایای ضدانقلاب باشند، لکن مهاجمین مزبور با کارت‌های پاسداری انقلاب اعلام نمودند که قصد دارند فرزندان حضرت آیت‌الله را به عنوان متهم و از سر انتقام‌جویی‌های واهی و نامربوط بریابند. در این هنگام یکی از شاهدان عینی که از دور متوجه جریان بوده مآووق را به دفتر حضرت آیت‌الله و منزل ایشان اطلاع می‌دهد. از این لحظه به بعد مراجعات مکرری به کمیته‌ها و مراکز پاسداری صورت گرفت، در همه‌جا با اظهار بی‌اطلاعی و انکار مواجه شدند تا آن که در ساعت ۷ شب همان روز فرزند دیگر ایشان که از جانب پاسداران انقلاب صریحاً پاسخ منفی دریافت کرده بود شخصا و البته به طور ناشناس در داخل ستاد پاسداران انقلاب به جستجو پرداخته و تصادفاً با اتومبیل مفقود برادرانشان برخورد می‌کنند. سپس به سرپرست گروه ضربت پاسداران بنام محمد غرضی مراجعه و از او توضیح می‌خواهند و نامبرده را با خود به خدمت حضرت آیت‌الله می‌آورند. فرد مزبور اعتراف به دستگیری فرزندان آیت‌الله می‌کند. اما متأسفانه باز هم از آزاد کردن فرزندان حضرت آیت‌الله استنکاف می‌شود و دخالت‌های موکد دولت نیز بی‌نتیجه می‌ماند. از آنجا که حضرت آیت‌الله به خاطر تامین جانی تمام فرزندان این آب و خاک که دقیقاً در شمار فرزندان خود ایشان هستند، از مبادله غرضی با فرزندان خودداری می‌کنند، سرانجام نزدیک صبح جمعه فرزندان ایشان به منزل تحویل می‌گردند. البته این تحویل دادن به صورتی انجام گرفته است که هرگز با شئونات رهبران دینی ما متناسب نبوده و مملو از بی‌احترامی و توهین بوده است. از طرف دیگر فرزندان زندانی ایشان طی این مدت در سلول‌های انفرادی زندان مخصوص در بند بوده و در حال اعتصاب غذا و در معرض انواع توهینات که در مورد سایر زندانیان نیز کاملاً رایج بوده است قرار داشتند.

به دنبال این جریانات که باعث آزدگی فوق‌العاده جسمی و روحی حضرت آیت‌الله گردید، ایشان به عنوان اعتراض به وجود چنین عناصر غیرمسوول و وجود زندان‌های غیرقانونی دفاتر را تعطیل و خود آن حضرت نیز قصد سفر کردند. بدیهی است که اقدام به تعطیل دفاتر دقیقاً در ارتباط با حقوق لگدمال شده تمام مردم مستضعف ایران در قبال اقدامات و افراد غیرمسوول و خودسری است که بنام اسلام و مسلمین از هیچ اقدام غیرانسانی و غیراسلامی آبا ندارند و لاجرم با اعمال خود به انقلاب شکوهمند اسلامی ملت مسلمان ایران لطمه می‌زنند.

در خاتمه از کلیه خواهران و برادران دینی و علاقه‌مند به اسلام تقاضا می‌شود با حفظ

فصل بیست و دوم: اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب □

آرامش و متانت اسلامی و انقلابی زمینه مساعد برای رسیدگی از طرف دولت و عناصر مسئول را فراهم نمایند. ما عمیقاً اعتقاد داریم که این اقدامات صرفاً از طرف برخی از عناصر انجام می‌شود و کلیه پاسداران انقلاب اسلامی که با فداکاری از سنگر اسلام دفاع می‌کنند با اینگونه عملیات ناصحیح مخالف می‌باشند.<sup>۱۰</sup>

نکته جالب درباره دوران خانه نشینی و قهر آیت‌الله طالقانی این بود که در همان روزها، آیت‌الله طالقانی مسعود رجوی و اشرف ربیعی را به حضور پذیرفت و خطبه عقد آنها را جاری کرد. اشرف ربیعی<sup>۱۱</sup> که قبلاً همسر علی اکبر نبوی نوری بود، اولین همسر رسمی مسعود رجوی به حساب می‌آمد.

به هر روی بازتاب‌های دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی و سپس قهر او نیز بسیار گسترده و قابل تأمل بود. تقریباً شخصیت و گروهی نبود که در این باره به صدور اطلاعیه و یا برگزاری

۱۰. بیانیه آیت‌الله طالقانی، روزنامه اطلاعات، ۳۰ فروردین ۱۳۵۸، ص ۷.

۱۱. اشرف ربیعی در سال ۱۳۳۱ در تهران متولد شد. برادرش جواد ربیعی پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ مخفی و در زمستان ۱۳۵۲ به علت تصادف با اتومبیل در اصفهان کشته شد. اشرف پس از تحصیلات متوسطه به دانشگاه صنعتی رفت و در سال ۵۱ در همانجا از طریق خلیل ربیعی طباطبایی با سازمان مجاهدین خلق مرتبط شد. در تابستان ۵۲ که خلیل طباطبایی دستگیر و زیر شکنجه کشته شد، اشرف نیز دستگیر و مدتی بعد آزاد گردید. او همان سال با علی اکبر نبوی نوری آشنا و مجدداً به سازمان وصل شد، در اواخر همان سال هر دو دستگیر شدند و پس از چند ماه آزاد گشتند. آن دو در خرداد ۵۳ با سازمان ارتباط برقرار کردند، ولی از همان نخست متوجه تغییرات ایدئولوژیک شدند. نبوی نوری که با انگیزه و گرایش شدید اسلامی به مبارزه پیوسته بود، این وضع را نتوانست تحمل کند و برخورد نمود. نتیجه برخورد گرفتن امکانات و اخراج او از خانه تیمی بود. نبوی و ربیعی پس از مدتی بلا تکلیفی، تبریز را برای اقامت و مبارزه انتخاب کرده و افرادی را نیز عضوگیری نمودند. نبوی این گروه جدید را "فریاد خلق" نام نهاد. در اواخر سال ۵۴ خانه تبریز لو رفت و نبوی و اشرف به مشهد نقل مکان کردند. پس از ضربه ای دیگر و دستگیری سه تن از دوستانشان، در قزوین مستقر شدند، ولی نبوی یک خانه زاپاس در تهران داشت. در اردیبهشت ۵۵، اشرف ربیعی به هنگام آماده سازی یک بمب در اثر انفجار آن زخمی و دستگیر شد و پس از گذشت دوران مداوا و بازجویی، در دادگاه نظامی به حبس ابد محکوم گردید، همسر وی، علی اکبر نبوی نوری طی یک درگیری مشکوک در تهران کشته شد. احمد احمد که پس از درگیری با پلیس و زخمی و دستگیر شدن مدتی در بیمارستان شهربانی تحت مداوا بود، اشرف ربیعی را در همان جا دیده است. وی ضمن بیان خاطراتش در خصوص قیود اخلاقی و مذهبی اشرف می‌گوید: ... رو به همین اتاق اشرف ربیعی همسر شهید علی اکبر نبوی نوری بستری بود که مهدی بخارایی او را به من شناساند... وی بر اثر انفجار نارنجک از ناحیه باسن زخمی شده بود که خیلی زود درمان شد. من چند بار با او مواجه شدم ولی او مرا نمی‌شناخت... اشرف بدون حجاب و بدون روسری، خیلی راحت جلو ساواکی‌ها و پرسنل بیمارستان راه می‌رفت و نشست و برخاست می‌کرد. بخارایی به من گفت که هم تیمی آنها بوده و اشرف در آن خانه تیمی به صورت افراطی حجابش را حفظ می‌کرد. دیدم که مهدی بارها در بیمارستان به او اعتراض کرد. یک بار هم این اعتراض‌ها به اشرف برخورد و گریه کرد، حتی دو سه روزی هم روسری به سر کرد ولی بعد دوباره به همان حال برگشت. اشرف ربیعی در دوران زندان بعد از یک ملاقات مرموز با مسعود رجوی در زندان اوین، مسئولیت توجیه زندانیان زن را نسبت به مواضع رجوی و سازمان زندان به عهده گرفت پس از پیروزی انقلاب، در تیر ماه ۱۳۵۸ اشرف ربیعی و مسعود رجوی با یکدیگر ازدواج کردند. در جریان اعلام نامزدهای انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی، اشرف ربیعی نیز از جمله کاندیداهای سازمان بود که معرفی و زندگینامه وی در نشریه و به صورت جداگانه منتشر شد. در جریان ضربه ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ به خانه مرکزی سازمان، اشرف ربیعی نیز از جمله ۱۷ نفری بود که در جریان تیراندازی متقابل، کشته شدند. از وی فرزند یک ساله ای باقیماند که مصطفی نام داشت و حدود یک سال پس از این ضربه، عوامل سازمان او را از کشور خارج کرده نزد رجوی در فرانسه بردند.

میتینگ اقدام نکنند. شورای انقلاب در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ اطلاعیه‌ای صادر کرد و با اشاره به مجاهدات پیگیر آیت الله طالقانی و رتبه والای ایشان در نزد امام خمینی و مردم ایران غیبت بیشتر ایشان را جایز ندانسته اعلام نمود:

«ملت بداند شورای انقلاب در مقابل خودسریها نه بی تفاوت می ماند و نه اجازه می دهد عوامل تحریک و توطئه با سرنوشت کشور بازی کنند و مقدمات بازگشت از نوع رژیم گذشته را فراهم کنند. شکی نیست آیت الله با امکان بهره گیری فرصت طلبان از این پیشامد توجه فرموده اند و با عنایتی که به حساسیت و موقعیت کشور دارند غیبت بیش از این را جایز نخواهند شمرد و با حضور ایشان واقعیت رخدادها بر همگان مکشوف و تدابیر قاطع برای از بین بردن زمینه توطئه و تحریک اتخاذ خواهد شد.»<sup>۱۲</sup>

آیت الله محمدرضا مهدوی کنی، سرپرست کل کمیته‌های انقلاب در مصاحبه با روزنامه کیهان در رابطه با دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی اظهار داشت:

«این دستگیری از طرف کمیته‌های چهارده گانه و کمیته مرکزی انقلاب اسلامی نبوده و به وسیله افراد مسلح خاصی صورت گرفته است که هیچ ارتباطی با کمیته‌ها ندارند و هدفشان صرفاً ایجاد تحریک و تفرقه است... انتقال مکان آیت الله طالقانی ربطی به دستگیری فرزندان ایشان ندارد و ایشان مدتهاست به خاطر ازدحام بیش از حد مراجعین از منزل اصلی خود نقل مکان کرده اند!»<sup>۱۳</sup>

روزنامه کیهان در ۵۸/۱/۲۹ به نقل از یک شاهد عینی نوشت:

«یک شاهد عینی ضمن شرح ماجرای دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی گفت دستگیرکنندگان می گفتند دستگیری آنان در ارتباط با دخالت در وقایع گنبد است. وی افزود آنان در سلول‌های انفرادی هستند و اتومبیل مربوط به آنها در محل قدیم ساواک که در حال حاضر زیر نظر یکی از کمیته‌هاست پیدا شده. وی همچنین گفت آن‌ها که روز پنجشنبه دستگیر شده بودند پس از چند ساعت صبح روز جمعه با چشم‌های بسته در حوالی حسینییه ارشاد رها شده‌اند و به خاطر این بی حرمتی، آیت الله دفاتر خود را در تهران و شهرستان‌ها تعطیل نموده و از تهران عزیمت کردند.»<sup>۱۴</sup>

صادق طباطبایی، سخنگوی دولت موقت بیست و ششم فروردین، ضمن اظهار تأسف از

۱۲. اعلامیه شورای انقلاب درباره آیت الله طالقانی، روزنامه اطلاعات، ۲۹ فروردین ۱۳۵۸، ص ۱.

۱۳. هشدار سرپرست کمیته های انقلاب درباره عزیمت آیت الله طالقانی روزنامه کیهان، ۲۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۸.

۱۴. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱/۲۹، صفحه ۲.

فصل بیست و دوم: اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب □

این واقعه این کار را نمونه‌ای از اقدامات خودسرانه برخی کمیته‌ها و پاسداران دانست. اعظم طالقانی، فرزند آیت الله طالقانی طی اطلاعیه‌ای با اشاره به وقایع روزهای اخیر و بی‌احترامی به خانواده اش، استعفای خود را از ریاست هیأت مدیره جامعه زنان انقلاب اسلامی اعلام داشت. گروه امداد طالقانی طی اطلاعیه‌ای کلیه واحدهای ثابت و سیار خود را به دلیل فقدان امنیت و مصونیت تعطیل اعلام نمود.<sup>۱۵</sup>

اما سازمان مجاهدین خلق هم که کم‌کم زاویه علنی خود با حاکمیت جدید را نشان می‌داد، در راهبردی رادیکال طی اعلامیه‌ای اعلام کرد نیروهای نظامی خود را در اختیار آیت الله طالقانی می‌گذارد! پیامی که از سوی آیت الله، بی‌پاسخ ماند:

«اعلام می‌داریم از همین امروز یکشنبه ۲۶ فرودین نیروها و افراد نظامی خود در سراسر کشور، و همچنین کلیه تحارب نظامی-انقلابی چهارده ساله سازمان مجاهدین خلق ایران را تماما و بدون هیچ گونه چشمداشت و انتظار متقابل تحت نظارت و فرماندهی عالی حضرت آیت الله العظمی طالقانی قرار می‌دهیم. این حکم برای کلیه نیروهای سازمان قطعی و لازم‌الاتباع است. بنابراین صرف نظر از قیودات مشخصی که در ارتباط با کنترل دولت، ضمن تماس‌های آینده خواهیم پذیرفت به حضرت آیت الله طالقانی به مثابه قاضی و حکم نهایی خود در کلیه عضلات نظامی احتمالی که از این پس چه در ارتباط با دولت، چه در ارتباط با سایر نیروها پیش خواهد آمد می‌نگریم».<sup>۱۶</sup>

مجاهدین خلق همچنین راهپیمایی را در حمایت از آیت الله طالقانی را در دستور قرار داد که این مساله با واکنش امام خمینی روبرو شد. روز ۲۶ فرودین راهپیمایی دانش‌آموزان حامی سازمان مجاهدین که از محل ستاد این سازمان در خیابان ولی‌عصر آغاز شد و پس از عبور از خیابان فلسطین و مقابل سفارت فلسطین در میدان انقلاب با درگیری‌های پراکنده‌ای پایان یافت.<sup>۱۷</sup> امام خمینی در همان زمان در جمع مسئولان روحانی کمیته‌های انقلاب اسلامی تهران به این راهپیمایی واکنش نشان دادند و از سو استفاده سازمان مجاهدین خلق از دانش‌آموزان مدرسه‌ای ابراز نگرانی کردند:

«خود آنها با آقای طالقانی مخالفند. هر روزی که دستشان برسد سر او را می‌برند و سر امثال او را! لکن حالا بهانه دستشان افتاده است که مثلا آقای طالقانی رفته اند بیرون! این

۱۵. ماجرای توقیف و آزادی فرزندان آیت الله طالقانی، روزنامه اطلاعات، ۲۵ فروردین ۱۳۵۸، ص ۱.

۱۶. همانجا.

۱۷. تظاهرات وسیع به پشتیبانی از آیت الله طالقانی، روزنامه کیهان، ۲۷ فروردین ۱۳۵۸، ص ۳.

بهانه دستشان افتاده و آن بساط را در مدرسه های ما و در خیابانهای ما اینها درست کردند و برای کمیته ها شروع کردند تبلیغات سوء کردن. اینها یک دسته ای هستند که فردا هم یک چیز دیگر پیش می آورند»<sup>۱۸</sup>

در واقع سازمان مجاهدین خلق به ماجرای قهر آیت الله طالقانی به مثابه فرصتی برای شکاف در حاکمیت تازه تأسیس و حتی ممانعت از تأسیس سپاه پاسداران که در شرف تشکیلات واحد قرار داشت، می نگرستند اما دور اندیشی و برخورد پیچیده امام خمینی با این بحران که در واقع نخستین بحران خانوادگی مانع فرصت طلبی سازمان مجاهدین خلق و دیگر گروه های معارض با محوریت رهبری انقلاب شد.

با گذشت دو روز از سفر اعتراض آمیز آیت الله طالقانی، امام خمینی دستور داد با آیت الله طالقانی تماس گرفته شود و حجت الاسلام سیداحمد خمینی، فرزند خود را مامور این تماس کرد. همزمان گروه هایی از مردم در تهران و شهرستانها در حمایت از آیت الله طالقانی به خیابانها آمدند. مذاکرات احمد خمینی با آیت الله طالقانی به بازگشت ایشان منجر شد و آیت الله طالقانی بعد از مراجعت مستقیماً در سفری به قم با امام خمینی ملاقات کرد. آیت الله طالقانی در جریان این سفر طی سخنانی که در مدرسه فیضیه ایراد کرد کمیته ها را از تهمتها بری دانسته، حمله ها را مغرضانه خواند و با بیان اینکه در جریان انقلاب همین کمیته ها بودند که از جان و مال مردم حفاظت کردند، در عین حال بر لزوم تصفیه کمیته ها از افراد خودسر تأکید کرد. آیت الله طالقانی با ابراز نگرانی از تکرار حوادث گنبد و سنندج گفت:

«ربودن فرزندان من در روز روشن آن هم پس از ملاقاتی که با نماینده فلسطین داشتند از طرف من نگرانی آور بود و احساس کردم همان کبریت هایی که در سنندج منشاء اشتعال شد و در گنبد، از اینجا شروع شده است. برای اینکه مساله به صورت تفاهم و دقت و بدون احساسات بررسی شود از جانب دولت، مراجع، شورای انقلابی کمیته ها، من صلاح در این دیدم که چند روزی تهران را ترک کنم و دفترها بسته باشد»<sup>۱۹</sup>

طاهره علایی طالقانی، فرزند آیت الله طالقانی بعدها در مصاحبه ای در خصوص این واقعه، ضمن تأکید بر رویکرد تعاملی آیت الله طالقانی نسبت به جریانات و گروه های سیاسی کشور گفت: «پدر با یکی از برادرانمان، مجتبی، که عقاید کمونیستی داشت، صحبت می کرد. یک بار

۱۸. صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۰؛ سخنرانی در جمع فرماندهان و مسئولان کمیته های چهارده گانه انقلاب اسلامی تهران، ۲۹ فروردین ۱۳۵۸.

۱۹. آیت الله طالقانی: در اصول بین رهبران دینی هیچ اختلافی نیست، روزنامه اطلاعات، ۱ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۴.

فصل بیست و دوم: اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب □

که او حدود ۱۷ سال داشت وقتی ساواک به مقابل منزل آمده بود تا او را دستگیر کند، پدر گفته بود او در منزل نیست و از این طریق مجتبی فرصتی پیدا کرد تا فرار کند و بعد هم به آلمان رفت. مجتبی پس از انقلاب به ایران بازگشت که آن برخوردها و دستگیری او پیش آمد. در شرایطی که همسرش باردار بود، آنها را مقابل سفارت فلسطین دستگیر کردند. بعد از آن مسئله و فوت پدر دوباره مجتبی از ایران رفت.<sup>۲۰</sup>

محمد مهدی جعفری از نزدیک ترین شخصیت ها به آیت الله طالقانی ماجرای سفر آیت الله طالقانی و زمینه های آن را این گونه روایت می کند:

«وقتی شنیدم مجتبی را دستگیر کرده اند، رفتم به ستاد آقای طالقانی در خیابان هدایت، دیدم در بسته است. در زد و نگهبانی آمد. گفتم: «آقا اینجا است؟» گفت: «نه». گفتم: «کجاست؟» گفت: «نمی دانم.» به منزلشان رفتم، ولی آنجا هم نبودند. من جریان را این طور شنیدم که وقتی به آقا خبر می دهند معلوم می شود که مجتبی با ابوالحسن رفته بودند به سفارت فلسطین، که ماشین آنها را تعقیب می کنند و بعد می ربایند. کسی نمی دانست که آنها را کجا برده اند، ولی سرنخی پیدا کرده بودند و ظاهراً ماشین آنها را جلوی سپاه عباس آباد (بهشتی کنونی) دیده بودند. آن سپاه هم دست محمد منتظری، محمد غرضی و علی دانش منفرد بود. آقای علی بابایی تیمسار امیر رحیمی را می خواهد و ایشان هم به آنجا می رود. در واقع دنبال راه حل بوده اند. آقای دانش منفرد را هم می آورند. ایشان اول اظهار بی اطلاعی می کند و می گوید من هیچ خبری ندارم و ارتباطی هم به من ندارد. سر تپ امیر رحیمی تهدید می کند و می گوید: «به هر حال تا وقتی که مجتبی بیاید، تو اینجا هستی.» آقای دانش با آقای غرضی تماس تلفنی می گیرد و می گوید من در چنین موقعیتی هستم و اگر شما می دانید مجتبی کجاست، آزادش کنید. ظاهراً این کشمکش تا صبح ادامه داشته و صبح اینها را آزاد می کنند. من بعد فهمیدم که آیت الله طالقانی از تهران بیرون رفته اند و معلوم شد که آقای غرضی و آلاپوش که در خاورمیانه یعنی در بیروت و دمشق فعالیت می کرده اند، احتمالاً درگیری هایی با مجتبی داشته اند. مجتبی به گروه جدا شده از مجاهدین پیوسته بود و خودش گفته بود که عضو پیکار نیستم، ولی به هر حال از مسلمانان هم جدا شده بود. قبل از این گرفت و گیر، یک روز من خدمت آیت الله طالقانی رفتم و گفتم: «مجتبی چه طور است؟» گفت: «مجتبی با من

۲۰. نخستین چالش خانوادگی در جمهوری اسلامی، روایت هایی از ماجرای دستگیری مجتبی طالقانی، ویژه نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، ص ۱۸؛ مجتبی طالقانی هم اکنون در پاریس زندگی می کند و از روشنفکران مارکسیست ضد جنگ است.

در دلد هایی کرده و گفته چه جریانی شد که با اینها رفتیم و الآن هم مارکسیست نیستیم.» آیت الله طالقانی به من گفت: «اگر می توانی تو با او صحبت کن، به نظر می رسد که نرم شود و راه بیاید.» البته من دیگر مجتبی را ندیدم و صحبتی هم با او نکردم، ولی آقا امید داشت که شاید ایشان از آن راه برگردد... وقتی آیت الله طالقانی آمدند، من گفتم: «مجاهدین چنین کاری کرده اند.» ایشان نزدیک به این مضمون گفتند که: «غلط کردند. من به لشکری احتیاج ندارم» که بعد خودشان هم اعلامیه ای آرام و مسالمت آمیز دادند که کاری که من کردم برای این بود که درگیری ها پیش نیاید، نه این که لشکرکشی بشود و دو گروه بخواهند مقابل هم قرار بگیرند. به نظر من اقدام مجاهدین در اینجا حرکتی نسنجیده و قدرتمایی بی جایی بود.<sup>۲۱</sup>

محمد غرضی هم که در این ماجرا نقش اصلی را داشته در این باره در خاطراتش می گوید: «من سراغ آیت الله طالقانی رفتم و گفتم که این فرد متهم است و پرونده دارد و آقای طالقانی به من فرمودند که این فرد خانه من بوده است فردای آن روز قطب زاده در روزنامه آورد که غرضی او را گرفته است در حالی که ربطی به من نداشت چون یک عده با هم درگیر شده بودند و او بازداشت شده بود. آیت الله طالقانی من را تحویل دادستان وقت یعنی آقای هادوی داد و آقای هادوی من را زندانی کرد. ما رفتیم زندان، آقای رحیمی دژبان آن موقع ارتش بود. صبح فردای آن روز قضیه اوج می گیرد در آن زمان آقای مهدی عراقی در قم نزد حضرت امام بودند امام سؤال میکنند که غرضی کیست مرحوم عراقی به امام میگویند حیدری خودمان است. آقای اشراقی ما را نزد حضرت امام برد. در این مدت بنی صدر اعلام تظاهرات به نفع آیت الله طالقانی در دانشگاه تهران کرد و همه گروههای مخالف هم حمایت کردند و یک دویست هزار نفری جمع شدند ما هم رفتیم خدمت حضرت امام، امام به من فرمودند که با آقای بهشتی بروید و آقای طالقانی را بیاورید. من نزد آقای بهشتی رفتم و دیدم جو مناسب نیست خدمت آقای اشراقی گفتم که جو مناسب نیست گفتند علی بابایی را پیدا کن. علی بابایی آقای طالقانی را مخفی کرده بود بالاخره از کانالهای مختلف متوجه شدیم که در یکی از باغهای کرج مخفی هستند. آیت الله اشراقی، آیت الله طالقانی را نزد امام برد و بعد هم که آیت الله طالقانی آن حرفهای زیبا را زد. بعد هم آقای طالقانی ما را در افتتاح مجلس خبرگان فرمودند عفا الله عما سلف که من البته در پاسخ چیزی نگفتم.»<sup>۲۲</sup>

۲۱. سی خرداد ۶۰، زمینه ها و ریشه ها، گفتگو با محمد مهدی جعفری، نشریه چشم انداز ایران، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، ش ۲۴، ص ۵۷.  
۲۲. اگر ۵ آرییجی داشتیم خرمشهر سقوط نمی کرد، گفتگو با محمد غرضی اولین استاندار خوزستان در زمان جنگ، روزنامه اعتماد ملی، ۱ مهر ۱۳۸۶، ص ۱۲.



فصل بیست و دوم: اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب □

علی محمد بشارتی، در کتاب خاطرات خود پیرامون موضوع دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی مدعی شده است به عنوان مسئول اطلاعات و تحقیقات سپاه از محمد غرضی مسئول عملیات سپاه خواسته است مجتبی طالقانی را که از سفارت فلسطین بیرون آمده بود، دستگیر کنند. در این میان موضع سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در آن روزها به نوعی به عنوان قطب مخالف سازمان مجاهدین خلق با هدایت آیت الله شهید مطهری حرکت می کرد، قابل توجه بود. این گروه راهپیمایی ای در مخالفت با قهر آیت الله طالقانی ترتیب می دهد. مرتضی الویری در کتاب خاطراتش درباره این راهپیمایی که از اولین اقدامات سازمان مجاهدین انقلاب بوده، می گوید:

«خبر رسید مجتبی طالقانی، پسر آیت الله طالقانی، به علت وابستگی اش به یک گروهک چپی و همراه داشتن اسلحه غیرقانونی دستگیر شده است. این مسئله، سر و صدای زیادی به راه انداخت. در خبرها و گفته ها شنیده می شد که مجتبی طالقانی با این سلاح ها قصد تدارک حمله به جایی را داشته است و حرفهایی از این قبیل. در آن زمان مهندس غرضی در سپاه پاسداران بود و او بود که پسر آیت الله طالقانی را دستگیر کرد. دکتر ابراهیم یزدی و چند تن از اعضای کابینه دولت موقت هم نسبت به این عمل آقای غرضی اعتراض کردند. در آن وقت، سازمان مجاهدین خلق قدرت تبلیغاتی بسیار خوبی داشتند و از این رو درباره دستگیری پسر آیت الله طالقانی سروصدای زیادی به راه انداختند. آنها تبلیغ می کردند که با دستگیری مجتبی طالقانی به آیت الله طالقانی توهین شده است. آیت الله طالقانی هم، بی آن که اطلاع دهد به کجا می رود، تهران را ترک کرد. سازمان مجاهدین خلق هم تبلیغات کردند که آیت الله طالقانی از تهران مهاجرت کرده است تا با این روش به دستگیری پسرش اعتراض کند. حتی برای بزرگ کردن قضیه، تظاهرات پراکنده ای هم در تهران به راه انداختند. این وقایع را هم روزنامه های وقت تیترو کردند. البته من احتمال میدهم مخفی شدن آیت الله طالقانی و ترک تهران نه برای اعتراض به دستگیری مجتبی بلکه برای اجتناب از پاسخگویی به خبرنگاران بود زیرا از جزئیات پرونده خبر نداشت. حضرت امام در مصاحبه ای به دستگیری پسر آیت الله طالقانی اشاره کردند و گفتند: «اگر احمد من را هم دستگیر می کردند من حرفی نمی زدم.» این باعث شد که آیت الله طالقانی به تهران برگردند و سپس در قم با حضرت امام ملاقات کنند. بدین ترتیب آن مسئله خاتمه یافت. بعداً نیز حضرت امام طی حکمی، آیت الله طالقانی را به عنوان امام جمعه تهران منصوب کردند. در آن وقت، ما هم به علت این که تظاهراتی از سوی گروهک های ضدانقلاب برپا شده و شعارهای ضد سپاه داده بودند، برنامه تظاهرات

ریختیم. قصد داشتیم در تظاهرات از عملکرد سپاه در دستگیری مجتبی طالقانی دفاع کنیم. اما از سوی آیت الله طالقانی اعلام شد که هیچ‌گونه تظاهراتی در این باره صورت نگیرد ما مانده بودیم که در این وضع چه کنیم. از طرفی مجتبی طالقانی به حق دستگیر شده بود و گروه‌های ضدانقلاب هم تظاهراتی در مخالفت با دستگیری او به راه انداخته بودند و سپاه پاسداران را مورد تهمت قرار داده بودند و حق آن بود که با تظاهراتی، پاسخشان را بدهیم اما از طرفی، آیت الله طالقانی که فرد محترمی برای ما محسوب می‌شد اعلام کرده بود که هیچ تظاهراتی صورت نگیرد. بنابراین، راه را در این دیدیم که از حضرت امام در این باره نظرخواهی کنیم. به سراغ آقای مهدوی‌کنی در کمیته مرکزی رفتیم و خلاصه وقایع پیش آمده را مطرح کردم و خواستم که به قم تلفن بزنند و از حضرت امام در این باره نظرخواهی کنند. آقای مهدوی‌کنی پیش از آن که تلفن کند، گفت: «اگر امام نظری بدهند که خلاف رأی آیت الله طالقانی باشد، تفرقه پیش می‌آید و این چیزی نیست که حضرت امام از آن خوشنود شود.» اما اصرارم باعث شد که گوشی تلفن را بردارد و شماره منزل امام را در قم بگیرد. گوشی را احمدآقا برداشتند و پس از شنیدن صحبت‌های آقای مهدوی‌کنی، گفتند: «منظر امام معلوم است؛ ایشان مایل نیستند تفرقه‌ای ایجاد بشود.» ولی نمی‌دانم که چرا به دلم افتاده بود نظر حضرت امام خلاف آن چیزی است که احمدآقا می‌گویند. بر و بچه‌های سپاهی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم پلاکاردهای تظاهرات را آماده کرده و منتظر بودند تا من پاسخ امام را درباره تظاهرات به آنان برسانم. به هر حال احمدآقا نزد امام رفته و گفته بود که آقای مهدوی‌کنی از تهران تلفن کرده‌اند و می‌گویند که عده‌ای از طرفداران انقلاب می‌خواهند در حمایت از عملکرد سپاه پاسداران، پیرامون دستگیری پسر آیت‌الله طالقانی تظاهرات کنند، و این در حالی است که آیت الله طالقانی اعلام کردند که هیچ‌گونه تظاهراتی صورت نگیرد. حضرت امام، به خلاف نظر مصلحت‌اندیشان فرمودند که تظاهرات هیچ اشکالی ندارد. من، پس از شنیدن نظر مثبت حضرت امام درباره برگزاری تظاهرات، از دفتر آقای مهدوی‌کنی که در مجلس شورای ملی سابق واقع بود تا محل دفتر مجاهدین انقلاب اسلامی در سه راه ژاله یکسره دویدم، زیرا می‌خواستم هر چه زودتر خبر را برسانم و تظاهرات فوراً انجام شود. من لبخند شادمانی شهید محمد بروجردی را پس از شنیدن آزادی تظاهرات به خوبی در ذهن دارم. تظاهرات را از جلوی دانشگاه شروع کردیم و در مسیر خیابان انقلاب اسلامی پیش رفتیم. جمعیت بسیاری در آن تظاهرات شرکت کردند که به گفته روزنامه‌های فردای آن

فصل بیست و دوم: اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب □

روز، حدود پنجاه هزار نفر می شدند. به هنگام شب که به منزل رسیدم، همسرم گفت: «آقای مطهری تلفن کردند و خواستند با ایشان تماس بگیری. بلافاصله شماره آقای مطهری را گرفتم. آقای مطهری خیلی خوشحال بود که تظاهرات به راه افتاده است و از این بابت اظهار مسرت و شادی کردند. این دومین باری بود که شاهد بودم امام به خلاف نظر مصلحت اندیشان نظر دادند. یک بار در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ که خواستند مردم در خیابانها حضور داشته باشند و دومین بار هم در همین قضیه راهپیمایی در حمایت از سپاه پاسداران».<sup>۲۳</sup>

محسن رفیق‌دوست عضو دیگر شورای فرماندهی سپاه پاسداران که در زندان رژیم پهلوی رابطه‌ای صمیمی با آیت الله طالقانی داشت، روایتی از دیدارش با ایشان پس از پایان غائله دستگیری مجتبی طالقانی ارائه می‌دهد:

«من با دو سه نفر از بچه‌های فرماندهی سپاه، از جمله غرضی رفتم قم خدمت امام. پرونده مجتبی را با خودمان برده بودیم. پرونده را دادم به امام و ایشان خواندند و فرمودند: «من ماجرا را می‌دانم. اگر این پرونده متعلق به پسر من، احمد بود و شما احمد را می‌گرفتید، من به شما اعتراضی نمی‌کردم، اما ایشان آقای طالقانی است، رعایت احترام ایشان لازم است، همین حالا بروید و از ایشان دلجویی کنید». وقتی قرار شد از آقا دلجویی کنیم، ایشان از سفر برگشته بودند، به قم رفته و سخنرانی فیضیه را هم انجام داده بودند. از میان آن گروه، ایشان فقط مرا پذیرفت. من به آقای چهپور گفتم: «ببین! من از جلوی خانه آقا رد شدم، متأسفانه مجاهدین خلق در تشکیلات ایشان هستند». گفت: «از کجا این حرف را می‌زنی؟» گفتم: «چند نفر از آنها را خودم دیدم که آنجا ایستاده بودند. اگر آقا مرا خصوصی می‌پذیرند، حرفی نیست، ولی اگر اینها باشند، من نمی‌آیم!».

ما در همان مدت کوتاه، پرونده قطوری از کارهای خلاف مجاهدین جمع کرده بودیم که کجاها از آنها اسلحه گرفتیم و در کجاها چه کارهایی کرده‌اند، اینها چه کار می‌خواهند بکنند و برنامه‌هایشان چیست و... من وقتی رفتم به اتاق آقا، اتفاقاً اکبر بدیع‌زادگان و دو سه نفر دیگر هم آمدند داخل اتاق. گفتم: «آقا! به این آقایان بفرمائید بروند بیرون». آقا با صدای بلند گفتند: «مگر نگفتم می‌خواهم ملاقات خصوصی باشد؟» آنها از اتاق رفتند بیرون و در را بستند. آقای طالقانی به من علاقه داشتند. ایشان هیچ وقت نمی‌گذاشتند کسی دستشان را ببوسد، ولی از من ممانعت نمی‌کردند. من بارها پیشانی و دست ایشان را بوسیده بودم.

۲۳. ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، ص ۱۸ به نقل از خاطرات مرتضی الویری، انتشارات سوره مهر، تهران، ۱۳۷۵.

در آن دیدار هم دستشان را بوسیدم و گفتم: «آقا! در سپاه کسی با شما مخالف نیست، کسی با شما مسئله‌ای ندارد و همان‌طور که امام فرمودند شما استوانه‌ای هستید که اصلاً ماها در برابر شما چیزی نیستیم». ایشان به یک سری اخبار در باره فعالیت‌های سپاه اشاره کردند و در باره آنها توضیح خواستند. گفتم: «خوشبختانه من اصل اسناد مربوط به این اخبار را آورده‌ام» و برایشان توضیح کاملی دادم. آقا اینها را که دید، پرسید: «چرا پیش من نمی‌آمدی؟» گفتم: «به همین دلیل که امروز هم با بدبختی آمدم». آقا فرمود: «خبرها را که پیدا می‌کنی، یا خودت بیاور به من بده، یا بده حاج ولی بیاورد بدهد». خلاصه ما چند بار دیگر هم خدمت ایشان رسیدیم و گزارش‌هایی را که منتشر نمی‌شدند خدمتشان ارائه کردیم.<sup>۲۴</sup>

در این میان فرزندان آیت‌الله طالقانی، مهدی طالقانی که نزدیکی خاصی به اردوگاه اصولگرایان دارد و تنها فرزند آیت‌الله طالقانی بود که با شهید بهشتی نیز روابط خوبی داشت، متعصبانه از رفتار پدرش دفاع می‌کند. او که از همراهان آیت‌الله طالقانی در سفر به خارج تهران بوده، درباره شباهت این سفر می‌گوید:

«آقای غرضی در خاطرات خود گفته که پسر طالقانی آدم کشته بنابراین باید دستگیر شود. این در حالی است که پسر طالقانی مرتکب جنایتی می‌شد قطعاً اولین فرد برخورد کننده با او خود مرحوم طالقانی می‌بود. طالقانی روی حق و حقوق آحاد جامعه حساس بود و همان زمان که این بازی را در آوردند آقای طالقانی اعتراض کرد که چرا اولاً هیچگونه خبری به من ندادید و ثانیاً شما که با فرزند من چنین می‌کنید بر سر افراد بی‌کس و کار چه بلایی می‌آورید. لذا بعد از این که از سفر برگشت به مجتبی گفتم سریعاً به پیش آقای هادوی دادستان کل کشور می‌روی تا پرونده تو را بررسی کند، پس مشخص می‌شود که او بی‌گناه بوده است. بعدها همان فرد که به عنوان جایزه در کابینه هاشمی جایگاهی پیدا می‌کند مجدداً مصاحبه می‌کند که مجتبی طالقانی ۱۷ نفر را کشته است. این حرکت، غیر از آن نبود که [آیت‌الله] طالقانی را سدی برای پیشرفت خود می‌دیدند. تازه بعدها آقا خاطره نگاری هم می‌کند که من به آقای طالقانی تذکر دادم، ایشان در جایگاهی نبود که به طالقانی تذکر بدهد. برخورد با مجتبی، یک برخورد ۱۰۰ درصد سیاسی بود... اتهام وی قتل بود. ضمن این که وی گرایش به گروه‌های چپ داشت اما آیا هرکسی که به گروهی گرایش داشت باید اعدام شود؟ البته

۲۴. درباره مجاهدین خلق تا آخر به ایشان گزارش می‌دادیم، گفتگو با محسن رفیق‌دوست، نشریه یادآور، تابستان ۱۳۹۱، ش ۹-۱۲، ص ۱۶۸.

فصل بیست و دوم: اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب □

ایشان هنگامی که سازمان مجاهدین بیانیه صادر کرد که نیروهای ما در اختیار طالقانی است تذکر دادند که این یک توطئه است و سریعاً به قم رفتند، جالب آن است که هنگامی که ماجرا تمام شده بود سازمان مجاهدین انقلاب به محوریت آقای بهزاد نبوی بیانیه صادر کرد که چرا شما به خاطر فرزندان قهر کردید. این مسائل شخصی است که برنامه ریزی شده بود. طالقانی سدی محکم در برابر مطامع طمعکاران بود. لذا در فکر حذف او بودند و چون حذف فیزیکی وی ممکن نبود رو به حذف سیاسی و تخریب وی آوردند.<sup>۲۵</sup>

مهدی طالقانی همچنین ماجرای دستگیری برادرانش را این گونه توضیح می دهد:

«طبق مراودات معمول در آن ایام تماسی از سوی سفارت فلسطین حاصل می شود که نامه ای محرمانه برای آقا ارسال شده. مرحوم طالقانی هم به علت این که مجتبی زبان عربی می دانست و با افراد سفارت فلسطین آشنایی قبلی داشته او را به همراه ابوالحسن دیگر برادر وی و همسرش اعزام می کند. البته هانی الحسن نماینده فلسطین در ایران نامه را به وی نمی دهد و می گوید: من شخصاً نامه را به ایشان تحویل می دهم. در بازگشت به سمت منزل او را به شکل زنده ای بازداشت می کنند، چنانچه مجتبی فریاد می زد من فرزند طالقانی هستم اما او را چنانچه که گویا یک ساواکی را دستگیر کردند از آنجا دور می کنند. در آن منطقه نانوائی شاهد این ماجرا بود که حتی شماره ماشین را نیز یادداشت کرده بود. آن زمان آقا تازه از کردستان برای آرام سازی فضای منطقه برگشته بود. لذا در خانواده هزار جور تئوری مطرح شد که شاید ساواکی ها برای مبادله، آنها را ربوندند یا کار کومله ها بوده، به همه کس شک داشتیم مگر به خودی ها، حتی در رادیو شماره ماشین و مدل آن را اعلام کردیم تا مردم به نیروهای انتظامی خبر دهند. در این فاصله نخست وزیر، آقای بهشتی و هاشمی به دیدن آقا آمدند و اعلام بی خبری از ماجرا کردند. من هم برای اینکه بینم کمیته و سپاه از ماجرا خبری دارند یا نه بچه ها را به مراکز این دو نهاد فرستادم اتفاقاً برادر کوچکم در حیاط محوطه همان ماشین را با شماره ثبت شده می بینند. فرمانده آن مرکز آقای غرضی بود، هنگامی که از ایشان در رابطه با مجتبی سؤال می شد ایشان می گوید خبری ندارم وقتی به ماشین و شماره آن اشاره می شود غرضی می گوید از این ماشین ها زیاد است. اخوی با بیت تماس گرفت و موضوع را توضیح می دهد و من هم گفتم که خود غرضی را بردار بیار؛

۲۵. آقازاده‌ها ادعا می کنند پدرشان خرج انقلاب را داده است، گفتگو با سیدمهدی طالقانی، سایت رجانوز، ۱۹ شهریور ۱۳۹۰، شماره خبر ۱۰۱۳۵۶، [rajanews.com](http://rajanews.com).

غرضی در بیت می گوید به خدا من خبر ندارم که بچه‌ها عصبانی می شوند به هر حال بعد از نماز مغرب ایشان اعتراف می کند که بله ما آنها را گرفتیم. با این اعتراف طالقانی شوکه شده بود که چطور تمام سران اظهار بی اطلاعی می کنند، بعد هم هاشمی تماس می گیرد که مواظب غرضی ما باشید. آن شب اعضای خانواده احتمال سکنه ایشان را می دادند که قرار شد برای بازگشت آرامش ایشان آقا را از تهران خارج کنیم. البته برای اینکه ایشان از فشار به دور باشند ما به کسی اطلاع ندادیم والا قصه قهر از انقلاب نبود چرا که به عنوان مثال آقا روزهای جمعه به باغچه یکی از آقایان بازاری برای استراحت می رفت که به ناگاه دیدم ماشین های فراوان با اسکورت فراوان مدام جاده را طی می کنند. وقتی چشمانشان به ما خورد همگی ایستادند؛ قطب زاده، مرحوم سحابی و... گفتند ما به دنبال آقا هستیم، البته آقا با توجه به کهولت سن خود اعتراض کرد که بابا جمعه‌ها را دست از سر ما بردارید فردا صبح مسائل را مطرح می کردیم. بنابراین عدم اعلام جا به خاطر استراحت آقا بود... پیشنهاد جا از من بود و من همراه ایشان به شمال رفتم. اما دو تن از برادرانم به نام محمدرضا و ابوالحسن در تهران باقی ماندند. البته با این شرط که آدرس ما را به کسی ندهند. حدود ۴ تا ۵ روزی که آنجا بودیم طی تماس های تلفنی با تهران در اخبار و حوادث پایتخت مطلع می شدیم. روز سوم یا چهارم محمدرضا تأکید کرد که حاج احمد آقا اصرار دارد آقا را ببیند. در این بین گروه های مختلف به جاهای گوناگونی از طالقان گرفته تا منزل پدر خانم من سر زده بودند. اما آقا را نیافته بودند. به هر حال با توجه به پیگیری حاج احمد آقا آدرس را به وی دادیم، حاج احمد شب به شمال رسیدند و صبح طی مذاکراتی با آقا گفتند امام خواستار برگشت شما است. حاج احمد ۲ تا ۳ روز در شمال ماند، سپس به پیشنهاد حاج احمد آقا مستقیماً به قم رفتیم. به واقع ملاقات این دو دیدنی بود، دو رهبر معنوی مانند دو عاشق یکدیگر را به آغوش کشیدند و دقایقی را اشک ریختند. سپس هر دو به اتافی رفتند و مذاکرات خصوصی را با هم انجام دادند و سپس قرار شد فردا آقا در مدرسه فیضیه سخنرانی کند.<sup>۲۶</sup>

مهدی طالقانی درباره روابط پدرش و سازمان مجاهدین خلق و دیدارهای متعدد آنها می گوید:

«آقا اصل را بر برائت می گذاشت اگر مجاهدین خلق با آقا دیدار داشتند آنها با خیلی های دیگر و حتی با خود امام هم ملاقات داشتند. مهدی ابریشم چی و مسعود رجوی با حاج احمد آقا دوست بودند اما اینها بیان نمی شود و تنها به رابطه طالقانی اشاره می شود چون

فصل بیست و دوم: اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب □

این بهانه‌ای برای کوبیدن طالقانی بود. مجاهدین خلق مثلاً گروه اسلامی این طیف بودند. به عنوان نمونه بهزاد نبوی به دست مسعود رجوی مسلمان شده. البته بنیانگذاران مجاهدین خلق انسان‌های سالم و پاکی بودند؛ پدر تمامی گروه‌های مخالف شاه را حمایت می‌کرد. حتی ایشان بعضی از پول‌ها را به واسطه آقای غیوران به مجاهدین خلق می‌داد همان طور که دیگر آقایان به مجاهدین پول می‌دادند. البته بعد از اینکه مجاهدین خلق و تقی شcream در سال ۵۴ با آقا ملاقات داشته و ایشان را تهدید می‌کنند که ما تو را شهید نما خواهیم کرد آقا دیگر از مجاهدین حمایت رسمی نمی‌کند و به آقای مهدی غیوران می‌گوید اگر دیناری از وجوهات را به اینها بدهی مسئول هستی... طالقانی به فکر نجات کودکان، نوجوانان و جوانانی بود که تنها مغلوب احساسات خود شده بودند. اما سرانجام ایشان در نماز جمعه معروف خود تأکید می‌کند که من جلوی شما می‌ایستم من خود را داشتم فدای شما می‌کردم اما شما اصلاح‌پذیر نیستید. مجاهدین خلق که تمامی خطبه‌ها را چاپ می‌کردند نه تنها آن خطبه را چاپ نکرده بلکه هم اکنون نیز ۷ نماز جمعه را ۶ تا می‌شمارند... مسعود رجوی و موسی خیابانی یک دوره در زندان همراه آقا بودند و آقا بر جذب و خلع سلاح آن‌ها پافشاری می‌کرد. پدر آقای ابریشم‌چی از بازاریان متدین و معتقد بود و در ضمن با آقا هم رفیق بودند. یک بار که به دیدار آقا آمدند که مرحوم پدر گفت: «پدران شما آدم‌های خوبی بودند. سعی کنید شماها هم مثل آنها باشید.» البته مرحوم طالقانی بارها از دست آنها عصبانی می‌شد. به عنوان نمونه ایشان ضمن اعتراض به رفتار سازمان گفتند شما با من مشورت می‌کنید و دقیقاً آنچه که نظر من نیست انجام می‌دهید. حتی امام (ره) هم به آنها پیشنهاد داده بود که سلاح را کنار بگذارید. من خودم به دیدار شما می‌آیم. البته روابط موجود را بعضی آقایان چنان بزرگ کردند که سوء استفاده سیاسی خود را از آن ببرند والا روابط حاج احمد خمینی با اینها خیلی بیشتر از روابط طالقانی بود.»<sup>۲۷</sup>

### روایت شاهد عینی

اما مهمترین بازیگر ماجرای دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی، مجتبی طالقانی بود که پیش از پیروزی انقلاب رسماً مارکسست شده و در نامه‌ای به پدرش این مساله را اعلام کرده بود. او خود در این باره می‌گوید:

۲۷... ویژه‌نامه ۳۰ سال پس از جراحی بزرگ روزنامه جوان، صص ۸۴-۸۵

مسئله اساسی‌ای که پدرمان به آن دلیل ما را برای ملاقات با هانی‌الحسن فرستاد، این بود که هانی‌الحسن که نماینده سازمان آزادی‌بخش فلسطین در تهران بود، چندین بار با دفتر تماس گرفته بود تا با پدرمان ملاقات کند، ولی ایشان مقداری از او دلگیر بود. علتش هم این بود که پدرمان به مناسبت سالروز وفات دکتر مصدق از ایشان دعوت کرده بود که اگر می‌تواند به احمدآباد بیاید، ولی ایشان به هر دلیلی نرفته بود. بعد از داستان احمدآباد، توسط بعضی از روحانیون تهران برای آیت‌الله کاشانی مراسمی گذاشته شد که در واقع پاسخی بود به مراسم احمدآباد. در این جلسه از هانی‌الحسن دعوت کرده بودند و او رفته بود. پدر ما از این داستان خیلی کلافه شدند و از من پرسید: تو هانی‌الحسن را می‌شناسی؟ جواب دادم: در این حد که سه چهار تا برادر هستند و نقششان را هم در سازمان آزادی‌بخش و رابطه‌شان با یاسر عرفات را تا آنجا که می‌دانستم، گفتم، چون به هر حال در لبنان و جاهای دیگر با ابوجهاد و اینها رابطه داشتیم. پدر ما برای کسانی که سیاست‌بازی‌های این شکلی داشتند، اصطلاح «بازیگری» را به کار می‌برد. پرسید: «این به ایران آمده تا از فلسطین دفاع کند یا می‌خواهد وارد جریانات داخلی اینجا شود؟ این بازیگری‌ها چیست که می‌کند؟» گفتم: «به هر حال آدم‌های این جوری هم در سازمان آزادی‌بخش هستند و از این کارها هم می‌کنند». ایشان گفت: «بارها زنگ زده و ملاقات خواسته و ما هم نداده‌ایم، ولی گفته که کار خیلی مهمی دارد و می‌خواهد خصوصی بیاید، حتی گفته از یاسر عرفات پیام دارد که باید به ما بدهد. تو که زبان اینها را بلدی، برو بین پیامش چیست و اگر مسئله واقعاً مهم بود، ملاقاتی می‌گذاریم که ببینیم چه می‌گوید... هانی برای این که بتواند ملاقات بگیرد و حس کرده بود که یک پیچ دیپلماتیک هم ایجاد شده است، می‌گفت که از یاسر عرفات پیام دارد و واقعاً هم داشت. یادم نمی‌آید به صورت کتبی بود یا نه.

به هر حال با این مقدمات، پدر به من گفتند با ابوالحسن و همسر سابقم، هدی، بروید. آن موقع دفتر فلسطین توی خیابان شادمان بود. دفتر پاستور در حال تعمیر بود و موقتاً به آنها در یکی از خانه‌های بزرگ مصادره شده، دفتر داده بودند. ما به محض این که پیاده شدیم، دیدم حفاظت آنجا دست یک سری از افراد مسلح است. آن موقع هنوز سپاه وجود نداشت. البته باز این حفاظت هم یک مقدار طبیعی بود. به هر حال من رفتم داخل و با هانی صحبت کردم. پرسیدم: «پیام چیست؟» جواب داد: «یاسر عرفات گفته سازمان آزادی‌بخش دفتری در اهواز درست کرده بود. آن دفتر بسته شده و این برای ما قابل توجه نیست. اگر



فصل بیست و دوم: اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب □

وزارت خارجه بنخواهد این کار را بکند، ما دفترمان در تهران را هم می‌بندیم!» این در واقع اولتیماتومی به دولت موقت و مشخصاً وزارت امور خارجه و آقای یزدی بود. بعد ایشان گفت: «ما یک سری اسناد از افراد مشکوکی در وزارت امور خارجه داریم که تحت عنوان طرفداران انقلاب نفوذ کرده‌اند و به همراه آقای دکتر چمران و گروه امل لبنان، وارد شده‌اند، اینها دارند تمام تلاششان را می‌کنند که مانع نزدیکی انقلاب ایران و فلسطین شوند و همان وضعیتی را که در لبنان ایجاد کرده‌اند، به ایران هم منتقل کنند. ما از این آدم‌ها یک لیست داریم که با سازمان‌های جاسوسی غربی تماس دارند و می‌خواهیم این لیست را خدمت آقا بدهیم». با این مقدمات معلوم شد که پیام کاملاً مهم بود. پرسیدم: «چیز کتبی‌ای وجود دارد؟» گفت: «نه، باید شفاهی بگوئیم».

به هر حال مشغول همین بحث‌ها بودیم که در باز شد و یکی از این محافظ‌ها آمد داخل. مرا که دید، چشم‌هایش برق زد! بعد هم رفت و ما هم توجهی نکردیم. بعد از این جلسه برگشتیم که برویم این پیام را به پدر گزارش بدهیم که در میانه راه، در خیابان شادمان، یکدفعه چند ماشین با چراغ‌های روشن، راهنما زدند و پیچیدند جلوی ماشین ما و آن را متوقف کردند. اصغر صباغیان بود که به ابوالحسن گفت: «ماشین را بزن کنار و بیا پایین». ابوالحسن فکر کرد اشتباه شده و کارت دفتر را درآورد و خودش را معرفی کرد. او گفت: «بله، همه‌تان را می‌شناسم!» ابوالحسن یک مقدار دماغ هم شد. من در آن لحظه احساس کردم که هدف اصلی من هستم... احتمال این که تلفن کنترل شده باشد و از آن طرف هم برای بازرسی نهایی آمده باشند، هست، چون شاید شک داشتند که من هستم یا یکی دیگر از برادرانم. البته همه اینها احتمال است.

به هر حال گفتیم: «باید مرا به‌زور ببرید، وگرنه با پای خودم نمی‌آیم» اینها همه ما را به زور کشیدند و توی ماشین دیگری و به نقطه نامعلومی بردند که بعداً معلوم شد ظاهراً باغ ژیان در سلطنت‌آباد بوده است. البته قبل از این که به باغ ببرند، به ابوالحسن و همسرم گفتند: «ما با شماها کار نداریم، فقط با این کار داریم». پیدا بود که طرفشان من هستم.

البته با آن پیش‌زمینه قبلی، تا حدی برنامه برای من روشن بود که اینها پروژه‌شان کلید خورده و دارند کار خودشان را می‌کنند. همان موقع که مرا به سلول می‌بردند، صدای همه‌همه می‌شنیدم، از جمله از سلول بغلی ما که بعداً فهمیدم عماد شیبانی بوده و سرود می‌خواند. عماد شیبانی چند روز قبل توسط محمد منتظری در فرودگاه مهرآباد دستگیر

شده بود و او را هم به آنجا آورده بودند.

به هر حال بعد از چند ساعتی، مرا با چشم‌های بسته برای بازجویی بردند و در نتیجه نتوانستم ببینم چه کسانی هستند، ولی پیدا بود که نفرات زیادند. یک بخشی از بازجویی‌ها در باره همین داستان‌های درون سازمان بود و اتهاماتی که مطرح کردند و من همان جواب‌ها را به آنها دادم. حرف‌هایی از این قبیل می‌زدند که: «تو که کمونیست هستی، چطور در خانه پدرت که یک روحانی است، زندگی می‌کنی؟» گفتم: «من در خانه خودم هستم. اگر مشکل شرعی دارید، باید بروید از پدرمان که مجتهد است پرسید. این مشکل من نیست، مشکل شماست. تشخیص پدر ما در این مورد با شما فرق دارد... بیشتر سئوالات متوجه من بود. مسئله‌ای که اصرار داشتند که من در باره آن حتماً موضع بگیرم و از اول می‌خواستند بحث را به آن سمت بکشانند، این بود که به هر حال مجاهد‌ها سرنوشتی جز چپ شدن ندارند. آنها به هر حال خودشان را هووی مجاهدین می‌دانستند و مجاهدین انقلاب اسلامی را در مقابل مجاهدین خلق درست کرده بودند. مسئله‌شان این بود که من بیایم مصاحبه کنم و بگویم که سازمان مجاهدین حتماً چپ خواهد شد و من گفتم: «این یک فرآیندی است که به این صورت درآمده، ولی یک عده می‌توانند مذهبی بمانند و یک عده هم چپ شوند. خیلی‌ها که از زندان آزاد شده‌اند، مذهبی هستند، خیلی‌هایشان هم نیستند، یک عده هم خط و خطوط دیگری دارند. چه دلیلی دارد که حتماً این که شما می‌گویید بشود. قرار نیست که قطعاً دو باره همان جریان قبلی تکرار شود».

بعد از چند ساعت، یکمرتبه لحن اینها عوض شد! البته من خبر نداشتم بیرون از زندان چه می‌گذرد. ما را با چشم‌های بسته توی سلول انداخته بودند و فکر می‌کردیم در هرج و مرج بعد از انقلاب، احتمال لت و پار شدنمان و خبر نشدن دیگران زیاد است. حتماً بقیه برادرانم توضیح داده‌اند که چه جور متوجه شدند که چه کسانی ما را دستگیر کرده‌اند که منجر به دستگیری محمد غرضی شد. او اول انکار کرده بود، ولی پدرمان گفته بود که او را بگیرید بیاورید و نهایتاً غرضی را برده بودند به دفتر. یک مقدار نگرانی و کلافگی بچه‌ها به این دلیل بود که نکند پدرمان زیر فشار این داستان سخته کند. قبلاً تصور کرده بودند که ساواک یا کومله‌ها و یا افراد مشکوک، ما را ربوده‌اند که ما را با کسانی که دستگیر شده بودند، تاخت بزنند، ولی وقتی پدرمان فهمیدند کسانی که خودشان را انقلابی می‌دانند، این کار را کرده‌اند، خیلی به او گران آمد... بعد که اصغر صباغیان [برادر هاشم صباغیان] حکمش را نشان داد،

فصل بیست و دوم: اولین چالش خانوادگی پس از انقلاب □

امضای بشارتی پای حکم بود. در این حیص و بیص بودیم که من یک مرتبه دیدم لحن همه‌شان عوض شد که: «نه آقا! ما می‌خواستیم بنشینیم با شما گپی بزنیم و صحبتی کنیم.» گفتم: «از کی تا حالا این جوری با کسی گپ می‌زنند؟ اگر می‌خواستید گپ بزنید، تماس می‌گرفتید و می‌آمدید دفتر. این مدل جدید گپ زدن است که با چشم بسته و تهدید، کسی را ببرید زندان؟»

به هر حال بعد از این بازجویی‌ها، به شیوه خاص خودشان معذرت‌خواهی کردند، البته اگر به آن کارشان بشود گفت گپ، این را هم می‌شد گفت معذرت‌خواهی! ولی پیدا بود که فضا تغییر کرده است. ما را تحویل آقای بی به اسم علی دانش منفرد دادند که یادم هست که یک رنجور داشت. ما حرکت کردیم و پشت سرمان چندین ماشین پر از افراد مسلح که ما را ببرند و تحویل پدرمان بدهند... حدود ظهر ما را دستگیر کردند و نزدیک ۲ و ۳ نیمه شب بود که آزادمان کردند. از ماشین که پیاده شدم، دانش منفرد و دو سه تا از همراهانش می‌خواستند به داخل خانه بیایند که محمد ترکان آمد جلو و گفت: «غیر از بچه‌های آقا، هر کس جلو بیاید با تیر می‌زنمش!» و اجازه نداد آنها وارد شوند. پدرمان هم گفته بود هیچ کس حق ندارد داخل بیاید.

من از بحث‌ها و جریاناتی که در غیاب ما اتفاق افتاده بود، خبر نداشتم. وارد که شدم، دیدم رنگ پدرم پریده و دچار حالت لرزش شده است. با عجله گفت: «بیا بگو چه شده؟» گفتم: «حالا هیچ حرفی نمی‌زنم. شما بروید استراحت کنید، فردا خواهم گفت. برای این حرف‌ها، وقت زیاد است.» ایشان اصرار کرد و من گفتم: «نه، تازه باید ابوالحسن و هدی هم بیایند، چون هر کدام حرف‌های خودشان را دارند.»

به هر حال خوابیدیم و بعد از دو سه ساعت پدر بیدارمان کرد. معلوم بود که اصلاً نخوابیده. بلند شدم و همه ماجرا را برایش تعریف کردم. حالت لرزش پدر کاملاً پیدا بود. ابوالحسن و هدی هم حرف‌های خودشان را زدند و خلاصه چند تا مسئله در هم پیچ خورد. یکی داستان هانی‌الحسن و پیامش بود، یکی هم مسئله دستگیری ما و دیگری دستگیری غرضی بود که کار به گروگان‌کشی کشیده بود. پدرمان غرضی را تحویل سرهنگ رحیمی که دژبان بود داد که او هم وی را به فرماندهی دژبان برد. جالب اینجاست که سپاه به فرماندهی دژبان اولتیماتوم داد که اگر او را آزاد نکنید، حمله می‌کنیم و مسلحانه آزادش می‌کنیم. رحیمی به پدرمان زنگ زده بود که اینها می‌خواهند حمله کنند و من هم در پادگان آماده باش قرمز

اعلام کرده‌ام! پدرم گفته بود: «مرد! مگر دیوانه شده‌ای؟ فکر نمی‌کنی در اوضاع فعلی، اگر از طرف شما یک تیر شلیک شود، می‌گویند ارتش می‌خواهد کودتا کند و مردم می‌ریزند و شما را تکه‌تکه می‌کنند؟ این کارها چیست؟ بگذار مسائل را با گفتگو حل کنیم.»

کاملاً روشن بود که یک دوقطبی به وجود آمده است. یک طرف قطب سپاه و مجاهدین انقلاب اسلامی بودند که مشخصاً از غرضی حمایت می‌کردند و قطب دیگر پدرمان بود که می‌گفت اگر پسر من مجرم است، باید به صورت قانونی به آن رسیدگی شود.

صبح روز بعد، اولین اقدامی که پدرمان کرد این بود که گفت دکتر یزدی را بگویید بیاید تا ببینیم قصه فلسطین چیست؟ فردا صبح دکتر یزدی با چند تن از همراهانش آمد. پدرمان پرسید: «داستان چیست؟» ایشان گفت: «در سازمان آزادیبخش جریانات مختلفی هستند و ما از جزئیات آن خبر نداریم! جرج حبش و اینها هستند که می‌خواهند ایران را تجزیه و خوزستان را از ایران جدا کنند و برای این کار توی اهواز دفتر زده‌اند!» خیلی کم پیش می‌آمد که امپر پدر ما بالا برود و من فقط در برابر بعضی از عناصر ساواک دیده بودم که خیلی عصبانی بشود. شنیده بودم که در بازجویی‌ها هم همین طور است. بیکباره بسیار برافروخته شد و با پرخاش شدیدی یزدی و همراهانش را از خانه بیرون کرد! بعد از چنین مقدماتی، پدرمان گفت: «اینجا جای ماندن نیست.» البته بعدها گفتند پسر ایشان زمینه‌ها را فراهم کرد، ولی این طور نیست و خود پدر به قدری از وضعیت و مسائلی که پیش آمد، کلافه بود که گفت اینجا جای ماندن نیست. به بچه‌ها بگویید دفاتر را ببندند. به مهدی هم بگویید یک کسی را پیدا کند و بز نیم بیرون! مهدی رفت و آقای ناصر بختیار را که دوست نزدیک پدر و خودش بود، خبر کرد و آمد و به اتفاق به سمت جاده حرکت کردیم»<sup>۲۸</sup>

---

۲۸. آن نامه ابتکار سازمان بود نه من، گفتگو با مجتبی طالقانی، نشریه یادآور، تابستان ۱۳۹۱،

فصل بیست و سوم

**روابط دور و نزدیک با مجاهدین خلق**

همان گونه نزدیکان آیت‌الله طالقانی اظهار می‌دارند روابط و دیدارهای آیت‌الله طالقانی با سران مجاهدین خلق سبب نمی‌شد تا او در مواقع و گذرگاه‌های حساس به اصطلاح برای سازمان مایه بگذارد. یکی از این گذرگاه‌ها محاصره ستاد سازمان مجاهدین خلق در میدان ولیعصر، مکان فعلی وزارت بازرگانی بود. در این ماجرا نیروهای سپاه پاسداران و کمیته انقلاب اسلامی با محاصره این ستاد خواستار تخلیه آن و تحویل به بیت المال شدند. هواداران سازمان در مقابل این درخواست مقاومت کردند و کار به درگیری کشیده شد. در این زمان سران سازمان، به آیت‌الله طالقانی مراجعه کردند تا واسطه برای نگه داشتن ساختمان بشوند اما آیت‌الله طالقانی حاضر به این کار نشدند.<sup>۱</sup> روایت محمد مهدی جعفری از نزدیکان آیت‌الله طالقانی در این باره خواندنی است: «عصر نیمه اول ماه رمضان سال ۱۳۵۸ اواخر مرداد بود ما در دفتر نهضت‌آزادی نشسته بودیم، پرویز یعقوبی<sup>۲</sup> تلفن کرد و گفت: آمده‌اند اطراف ستاد ما را محاصره کرده‌اند. ستاد مجاهدین خلق آن موقع در ساختمان بنیاد پهلوی کنار سفارت عراق بود. یعقوبی اضافه کرد: از ما می‌خواهند که ستاد را تخلیه بکنیم، خواهش می‌کنم هر طور شده آیت‌الله طالقانی را پیدا کنید و بخواهید که ایشان فرمان بدهند آنها دست از این کار بردارند. من به منزل آیت‌الله طالقانی تلفن کردم، منزل نبود، چند جای دیگر هم گرفتم، نبودند، بالاخره فهمیدم ایشان

۱. صادق طباطبایی سخنگوی دولت موقت درباره ماجرای ساختمان بنیاد پهلوی در ماه رمضان سال ۱۳۵۸ می‌گوید: «شبی در ماه رمضان سال ۵۸ بود که در محضر مرحوم طالقانی داشتیم افطار می‌کردیم که مسعود رجوی وارد شد. خیلی برافروخته بود و بی‌آنکه به کسی احترامی بگذارد، وسط صحبت همه پرید و گفت: «پدر! بچه‌های شما را دارند می‌کشند!» ظاهر مردم توی دفترشان در خیابان پهلوی سابق ریخته بودند. هر از چندی، عده‌ای حملاتی را به مقر آنها انجام می‌دادند. در آن شب هم مردم ریخته بودند و درگیری به وجود آمده بود، رجوی هم احساس خطر کرده و نزد آقای طالقانی آمده بود. تا گفت پدر! دارند بچه‌های شما را می‌کشند، به یکباره آقای طالقانی منفجر شد و گفت: «چشمتان کورا! دنده‌تان نرم! چقدر گفتم بروید اسلحه‌هایتان را تحویل بدهید و با مردم همگام بشوید، نگفتم با مردم روبرو نشوید. بروید با مردم همراه شوید، آن وقت توی دلشان جا دارید، اما اگر رودرروی مردم بایستید، همین است.» رجوی گفت: «پدر! یعنی بچه‌هایتان را بکشند؟» آقای طالقانی گفت: «مردم هیچ وقت بچه‌های خودشان را نمی‌کشند» این خاطره و جملات رد و بدل شده بین آقای طالقانی و رجوی را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم.»

۲. پرویز یعقوبی متولد ۱۳۱۴ یکی از مسن‌ترین اعضای سازمان مجاهدین خلق بود که سابقه عضویت در جبهه ملی دوم در سال ۱۳۳۹ را داشت. او در سال ۱۳۴۲ در رابطه با نهضت آزادی دستگیر و ۸ ماه زندانی شد. پرویز یعقوبی در سال ۱۳۴۸ به سازمان مجاهدین خلق پیوست و تحت مسئولیت سعید محسن و سپس علی اصغر بدیع زادگان و محمود عسگری زاده قرار گرفت. او در ضربه سال ۵۰ به همراه رضارضایی و علی باکری دستگیر شد و به ۱۰ سال زندان محکوم شد. یعقوبی در آخرین روزهای دوره سلطنت پهلوی از زندان آزاد شد و مسئولیت هم‌اوقات با شخصیت‌های داخلی و خارجی متمایل به سازمان را عهده‌دار شد. او همچنین کاندیدای سازمان مجاهدین خلق در اولین دوره انتخابات مجلس بود. در فاز نظامی نیز یعقوبی که از مسئولین ارشد بخش روابط سازمان بود به همراه همسرش مینو ربیعی خواهر اشرف ربیعی به پاریس رفت. یعقوبی در پاریس ابتدا بر سر تاکتیک‌های رجوی و اهمال او در مقابل نظام، دچار مساله شد و پس از ازدواج رجوی با مریم قجرعسدانلو که همسر مهدی ابریشمیچی بود، به شدت علیه سازمان موضع گرفت. نامه‌نگاری‌های پرویز یعقوبی با مسعود رجوی و مهدی ابریشمیچی، سبب اخراج او از سازمان و فحاشی عناصر وابسته رجوی به یعقوبی شد. پرویز یعقوبی در این نامه‌ها مسعود رجوی را اپورتونیست راست خواند که متمایل به حرکت‌های سازش‌گرایانه با جمهوری اسلامی دارد.

فصل بیست و سوم: روابط دور و نزدیک با مجاهدین خلق □

در منزل آقای احمد صدرحاج سیدجوادی افطار دعوت هستند. من، آقای محمد بسته‌نگار، دکتر فریدون سبحانی و مهندس عرب‌زاده رفتیم منزل آقای صدرحاج سیدجوادی، در آنجا فهمیدیم که دادستان انقلاب آقای هادوی عوض شده و شهید قدوسی جای او را گرفته است. چون آن موقع آقای صدرحاج سیدجوادی وزیر دادگستری بود، آقای قدوسی آمده بود خودش را به ایشان و دولت معرفی کند، مهندس بازرگان هم آنجا بود، علاوه بر این عده، آیت‌الله طالقانی، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس هاشمیان و صباغیان هم بودند. البته آن شب قرار بود آیت‌الله طالقانی به منزل فرزندش ابوالحسن برود و صرفاً عصر برای جلسه معارفه به منزل آقای حاج سیدجوادی برود، اما چون کار به درازا کشیده بود افطار همان‌جا مانده بود. افطار که شد، آیت‌الله طالقانی خواست نماز مغرب و عشاء را اقامه کند، من رفتم نزدیک‌شان و عرض کردم: آقا، ستاد مجاهدین را محاصره کرده اند و درخواست می‌کنند که شما پیغامی بدهید که محاصره را بشکنند و متفرق بشوند.

آیت‌الله طالقانی با قاطعیت گفت: من این کار را نمی‌کنم

من گفتم: چرا این کار را نمی‌کنید؟

آیت‌الله طالقانی گفتند: فردا چریک‌های فدایی هم توقع دارند که اگر مسئله ای برایشان پیش آمد من پا در میانی بکنم.

گفتم: آقا چریک‌های فدایی بیخود چنین تقاضایی می‌کنند، مجاهدین مسلمانند، وابسته به شما هستند، توقع شان از شما به جاست.

ایشان فرمودند: نه برای من هیچ فرقی نمی‌کند، به هر کس ظلم شد من جلوش را می‌گیرم، اما اینجا نمی‌خواهم دخالت بکنم.

من اصرار کردم، گفت: تو برو! من می‌خواهم نماز بخوانم. من گفتم: کسی که حرف مرا گوش نمی‌کند، از شما چنین درخواستی دارند. آیت‌الله طالقانی به حرف آخرم اصلاً اعتنایی نکرد و به نماز ایستاد. در این بین محسن (ابوالقاسم) رضایی، پسر خلیل رضایی آمد و گفت: مسعود منزل ماست و می‌خواهد بیاید آقا را ببیند، از آقا اجازه بگیر. منزل آقای رضایی پشت منزل آقای صدرحاج سیدجوادی بود، من گفتم: آقا سخت عصبانی است، اگر بگویم اجازه نمی‌دهد، به مسعود بگو خودش بیاید، شاید کاری بکند، من که نتوانستم کاری انجام بدهم. محسن رفت، من بیرون سالن منزل آقای حاج سید جوادی با دکتر یزدی شروع کردم به صحبت کردن... در این بین دیدم مسعود رجوی آمد، بدون این که به من و دکتر یزدی

اعتنایی بکنند، سرش را زیر انداخت و رفت داخل سالن پذیرایی. من به صحبت خودم با دکتر یزدی ادامه دادم، شاید پنج، شش دقیقه بیشتر نگذشته بود که ناگهان صدای داد و فریاد آیت‌الله طالقانی را شنیدم. دویدم رفتم داخل سالن، دیدم ایشان دارند سخت به مسعود رجوی پر خاش می‌کنند و با فریاد می‌گویند: تقصیر خودتان است، با کمونیست‌ها همکاری می‌کنید و تا وقتی این همکاری ادامه داشته باشد من هیچ قدمی برای شما بر نمی‌دارم. رجوی هم سرش را زیر انداخته و چیزی نمی‌گفت، در این هنگام آقای مهندس بازرگان، نخست‌وزیر به آقای ص صدرحاج سیدجوادی وزیر دادگستری گفت: با قم و حاج سید احمد تماس بگیر تا ما این مطلب را خدمت امام عرض بکنیم.

بعد مهندس بازرگان رو به مسعود رجوی کرد و گفت: من الان از امام تقاضا می‌کنم از اینهایی که ستاد شما را محاصره کرده‌اند بخواهند که از آن جا بروند، اما بالا غیرتاً اینجا مال مردم است، این ملک مال من که نیست، مال مردم است، شما هم حق ندارید اینجا باشید، من از امام دو هفته برایتان مهلت می‌گیرم که از اینجا بروید. رجوی گفت: نه، من به هیچ وجه نمی‌توانم تضمین بکنم که بعد از دو هفته بتوانیم از اینجا برویم. مهندس صباغیان وزیر کشور گفت: من برایتان یک جایی تهیه می‌کنم به شرطی که اینجا را تخلیه بکنید. رجوی بدون حرف رفت، من رفتم دنبالش، به او رسیدم و گفتم: بالا غیرتاً نروی در دانشگاه تهران و فتنه به پا کنی! ماه رمضان بود و مجاهدین خصوصاً مسعود رجوی و موسی خیابانی هر شب در دانشگاه تهران سخنرانی داشتند.

رجوی گفت: نه، هر چه آیت‌الله طالقانی گفتند، من همان را می‌گویم. من پاسخ دادم: ایشان که چیزی نگفت. رجوی گفت: می‌روم می‌گویم که آیت‌الله طالقانی چیزی نگفته. این را گفت و با عصبانیت از منزل بیرون رفت، یعنی با قهر و ناراحتی از نزد آیت‌الله طالقانی بیرون رفت. پس از رفتن رجوی، دیدم که آقای صدر با حاج سید احمد خمینی تماس گرفت و از طرف آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان از ایشان خواست که از امام درخواست بکنند که دست از محاصره ستاد مجاهدین بردارند و گفتند که ما تضمین می‌کنیم آنها را ظرف دو هفته بلند کنیم. امام فرموده بودند: بگویند اسلحه‌تان را تحویل بدهید، من دستور می‌دهم که در همین ساختمان بمانند و کسی کاری به شما نداشته باشد. مجاهدین منکر داشتن اسلحه بودند، اما واقعیت این بود که در این مدت با دفع‌الوقت کردن در تخلیه ستادشان، داشتند اسلحه‌های خود را مخفی می‌کردند، جا بهانه بود.



فصل بیست و سوم: روابط دور و نزدیک با مجاهدین خلق □

من رفتم منزل خودم، ساعت حدود دوازده شب بود که آقای محمد بسته‌نگار تلفن کرد و گفت: آیت‌الله طالقانی می‌گوید که من با ماشین از جلوی ستاد مجاهدین عبور می‌کردم، دیدم که حسین اخوان (از بازاری‌هایی بود که در سازمان مجاهدین بود) ماشین مرا شناخت، ما را نگاه داشت و درخواست رفع محاصره از ستاد را کرد. من آنجا دیدم که چریک‌های فدایی به طرفداری از مجاهدین دارند شعار می‌دهند، به آنها بگو اگر شما چریک‌های فدایی را از آنجا دور کردید من هم از دیگران خواهم خواست تا از آنجا بروند. من از آقای بسته‌نگار پرسیدم: آقا از کجا می‌داند که آنها چریک‌های فدایی هستند؟ سؤال مرا از آیت‌الله طالقانی پرسید، ایشان پاسخ دادند، روی بازویشان بازوبند با آرم سازمان چریک‌های فدایی خلق بسته بودند و شعار می‌دادند: سلام بر فدایی، درود بر مجاهد! من گفتم: چشم! تلفن کردم به ستاد مجاهدین خلق، پرویز یعقوبی تلفن را برداشت، پیام آیت‌الله طالقانی را به او رساندم. پرویز یعقوبی منکر این قضیه شد، فقط گفت: شما به ایشان بگویید تو را به خدا بفرمایید هر چه زودتر دست از محاصره ما بردارند تا ما هم به طرفدارانمان بگوییم که بروند. حدود ساعت دوازده و نیم یا یک بامداد بود که دوباره آقای بسته‌نگار تلفن کرد و گفت: آقا می‌گویند من پیامی نوشته‌ام برای محاصره‌کننده‌ها تا دست بردارند، شما ببینید این پیام خوبه یا نه؟ بعد گوشی را خود آیت‌الله طالقانی گرفت و پیام را پشت تلفن برای من خواندند. پیام را که شنیدم گفتم: آقا! شما مرقوم فرموده‌اید کسانی که آنجا هستند بروند، کسانی که شما را قبول دارند می‌روند، ممکن است کسانی که شما را قبول ندارند و از جمله خود محاصره‌کنندگان نروند. آیت‌الله طالقانی گفت: من غیر از این چیز دیگری نمی‌نویسم. من گفتم: بسیار خوب، میل خودتان است، آن را بفرستید. ساعت حدود یک و نیم بامداد بود که از ستاد مجاهدین باز به من زنگ زدند، این بار پرویز یعقوبی نبود. گفتم: نمی‌دانم، آیت‌الله طالقانی کجاست، ایشان با من تماس گرفتند و نخواستند بگویند کجا هستند، خبری هم از ایشان ندارم. صبح که شد با ستاد مجاهدین تماس گرفتم، گفتند: هم چنان در محاصره هستیم و پیام آیت‌الله طالقانی هم نرسیده است. ساعت هشت و نیم یا نه صبح به منزل آقای خلیل رضایی که آیت‌الله طالقانی آنجا ساکن بود، تلفن کردم، به آیت‌الله طالقانی گفتم: آقا پیغام نفرستادید؟ گفت: نه، نفرستادم! گفتم: چرا؟ گفت: نخواستم! دیدم صحیح نیست من این پیغام را بدهم، من گفتم: آقا ممکن است فاجعه به بار بیاید، درگیری بشود. خیلی با خونسردی گفتند: نه طوری نمی‌شود. بعدها خودشان به من گفتند: من

مصلحت ندانستم در این ماجرا حتی از مجاهدین طرفداری هم نکنم. حدس من این است که آیت‌الله طالقانی شاید از حرکات مخفیانه مجاهدین در پنهان کردن اسلحه اطلاع پیدا کرده بود و نمی‌خواست کاری بکند که بر این کار غیر قانونی مجاهدین صحه بگذارد.<sup>۳</sup>

مهدی طالقانی فرزند آیت‌الله طالقانی هم روایت مشابهی با جعفری از محاصره ستاد سازمان و پاسخ آیت‌الله طالقانی دارد اما معتقد است آیت‌الله طالقانی برخورد قاطع با سازمان منافقین را به صلاح نمی‌دانستند:

«آن‌ها سعی‌شان بر این بود که زیر چتر حمایتی روحانیان قرار بگیرند و با شعارهای اسلامی در انقلاب شرکت کنند. مرحوم پدر معتقد بود این افراد بر تفکر جوان‌های ایران بسیار اثرگذار هستند. اگر با آن‌ها به شدت برخورد شود و طرد شوند ممکن است به سمت فعالیت‌های پنهان و زیرزمینی سوق پیدا کنند و این بسیار خطرناک است. برای همین می‌گفتند سعی کنید این‌ها را در کنترل داشته باشید. ساختمانی را گرفته بودند حول و حوش میدان ولی عصر امروزی، کمی پایین‌تر از سفارت عراق. که نسبتاً بزرگ بود، آنجا را اشغال کرده بودند و البته سخت در توهّم به سر می‌بردند. در سخنرانی‌هایشان می‌گفتند: «ما انقلاب کردیم.» و اصلاً خودشان را بانی انقلاب می‌دانستند! آن‌ها اسلحه داشتند، کتاب و جزوه‌های سازمان را هم بین بعضی جوانان چهارده پانزده ساله توزیع می‌کردند و بدین ترتیب توانستند بسیاری از آن‌ها را جذب سازمان کنند. گاه می‌دیدم جوان ۱۴ ساله‌ای سر چهارراه، دوازده ساعت می‌ایستد تا روزنامه‌های سازمان را بفروشد. ببینید با روحیه پاک و صیقلی بعضی از جوانان چگونه بازی کردند؟! به همین دلایل، مرحوم پدر به‌خاطر آنکه دست این عوامل برایشان رو شده بود خیلی با آن‌ها مراوده نداشتند و به سرانشان هم گفته بودند که شما تفکرات کمونیستی دارید. البته آن‌ها هم زیر بار نمی‌رفتند. وقتی بحث تخلیه آن ساختمان پیش آمد، مسعود رجوی زنگ زد تا از آقای طالقانی وقت ملاقات بگیرد. مرحوم پدر موافقت نکردند. برای همین دست به دامن دوستان و نزدیکان آقای طالقانی شدند. آن‌ها هم گفته بودند که ما جرئت این درخواست را از آقا نداریم. آن‌ها هم سرزده به منزل مرحوم طالقانی آمدند و من خودم شنیدم که مرحوم طالقانی به‌تندی به آن‌ها گفت: «شما خجالت نمی‌کشید؟! تا کی دروغ می‌گویید؟! دوروبر شما همه کمونیست‌اند. در اطراف آن ساختمان هم وضع همین‌گونه است. پس کی می‌خواهید اصلاح شوید?!»

۳. سازمان مجاهدین خلق از درون، خاطرات دکتر محمد مهدی جعفری، نشر نگاه امروز، تهران، چاپ اول ۱۳۸۳، صص ۲۲۳-۲۳۰.

فصل بیست و سوم: روابط دور و نزدیک با مجاهدین خلق □

رجوی گفت: «آقای طالقانی این طور نیست. ما نمی توانیم بگوییم کی کمونیست است، کی نیست؟!» مرحوم طالقانی هم در پاسخ می گوید: «خودم به عینه دیده ام که بازوبندهایشان به نام چریک های فدایی خلق است. در ضمن مگر ما مسئول توزیع ساختمان هستیم؟!» پس از ناامید شدن از مرحوم طالقانی دست به دامان حضرت امام «ره» شدند. امام هم توسط حاج احمد آقا اعلام فرمودند: «دو هفته مهلت می دهیم تا آنجا را تخلیه کنید و جایی برای خودتان تهیه کنید. ما هم حمایتی از شما نخواهیم کرد.» رجوی گفت: «آقا در این زمان کم که ما نمی توانیم تخلیه کنیم، کجا برویم؟!» امام فرمود: «پس نمی خواهید بروید؟ می خواهید بمانید و کمافی السابق به کارهای نامربوط خود ادامه دهید؟!» پس از این ملاقات رجوی دوباره با بیت آقا تماس گرفت. حاج احمد آقا به آن ها گفت: «امام فرمودند اگر می خواهید بمانید باید اسلحه هایتان را زمین بگذارید.» ولی آن ها زیر بار نرفتند. امام به واگذاری سلاح تأکید می کند در عوض آن ها تهدید کردند که اگر قرار باشد ساختمان را تخلیه کنیم و ستادهایمان را از دست بدهیم، کشور را به آشوب می کشیم. مرحوم پدر گفتند: «همه را بیرون بریزید و مطمئن باشید هیچ اتفاقی نمی افتد.» که همین طور هم شد.<sup>۴</sup>

### طالقانی رئیس جمهور می شود؟

این نوع روابط آیت الله طالقانی با سازمان، در موارد دیگری نیز کاربرد داشت. آیت الله طالقانی می کوشید از یک سو رابطه اش با سران سازمان قطع نشود و آنها این عضو شورای انقلاب را مرجع و حکم خود قرار دهند و از سوی دیگر آیت الله طالقانی بتواند از تندروی های آنان بکاهد. یکی از نقاط این رابطه سخت، پیام آیت الله طالقانی به میتینگ خزانه سازمان مجاهدین خلق در روز ۴ خرداد ۱۳۵۸ و در سالگرد کشته شدن بنیانگذاران سازمان بود. محمد مهدی جعفری که پیام آیت الله را در این میتینگ قرائت کرده، در این باره می گوید:

«چهارم خرداد ۱۳۵۸، مجاهدین مراسمی در ترمینال خزانه گرفته بودند. آیت الله طالقانی به من گفتند: «از من خواسته اند که پیامی بدهم. تو پیامی بنویس و در این پیام اول از مؤسسان تجلیل کن و در آخرش هم بنویس که امیدوارم مجاهدین کنونی راه مؤسسان را بدون انحراف ادامه دهند.» من به خانه آمدم و این را نوشتم. به آقا تلفن کردم و گفتم که اجازه بفرمایید بخوانم. خواندم، ایشان گفتند که «خیلی خوب است. ولی مجاهدین آمدند و پیام

۴...ویژه نامه ۳۰ سال پس از جراحی بزرگ روزنامه جوان، ص ۸۳

را به صورت نوار از من گرفتند. شما این نوشته را ببرید و در آنجا به عنوان نهضت آزادی بخوانید.» اتفاقاً وقتی هم که از من به عنوان نهضت آزادی دعوت کردند، رفتم و نوشته را هم بردم... من با آقای مهندس سبحانی مشورت کردم و ایشان هم پذیرفتند. وقتی که من رفتم، هنوز سخنرانی شروع نشده بود. مسعود رجوی و موسی خیابانی نشسته بودند و من هم کنار آنها نشستم. در آغاز جلسه، مسعود رجوی شروع کرد به بیان خصوصیات رئیس جمهوری. موسی خیابانی گفت: «منظورش کیست؟» من به شوخی گفتم: «خودتی. مگر تو نمی دانی که منظورش چه کسی است؟ خیلی روشن دارد می گوید.» گفتم: «نه نمی دانم.» گفتم: «دارد خصوصیات آیت الله طالقانی را می گوید. آقای خیابانی! بگویید که این بازی ها در دنیاورد.» گفتم: «نه، دارد جدی می گوید.» گفتم: «آیت الله طالقانی که نباید رئیس جمهوری بشود.» مسعود رجوی در آخر صحبتش شعار داد که «رهبر خمینی، رئیس جمهور طالقانی» ملت هم در پایین خیلی کف زدند و شاید حدود دویست سیصد هزار نفر آنجا جمع شده بودند. بعد از من خواستند که صحبت کنم. وقتی که جمعیت مرا دیدند، یکپارچه کف زدند، هورا کشیدند و تجلیل کردند. وقتی که من پیام نهضت آزادی را که به توصیه آیت الله طالقانی نوشته بودم خواندم و مخصوصاً در آخر که آن جمله را گفتم، احساس کردم که شاید دوهزار نفر هم برای من کف نزد. چگونه همه این احساس را داشتند، نمی دانم. از آنها خداحافظی کردم و آمدم و به آیت الله طالقانی هم گفتم: «پیام را خواندم گفت: «بسیار کار خوبی کردی...» ایشان در پیامشان به اصحاب الاخدود که در سوره بروج و وضعشان آمده، اشاره کرده و بنیان گذاران را به اصحاب الاخدود تشبیه کرده بود که بی گناه به شهادت رسیده بودند. اما اصلاً ذکری از مجاهدین کنونی نکرده بودند. احتمالاً در کتاب «از آزادی تا شهادت» این پیام آمده باشد. دوشب بعد در سیمای جمهوری اسلامی برنامه «با قرآن در صحنه» بود. دکتر احمد جلالی مجری برنامه به آقای طالقانی گفت: «آقا مجاهدین شما را به عنوان رئیس جمهوری کانیدا کرده اند. نظر شما چیست؟» آقا اول شوخی کرد و گفت: «از پریروز تا به حال که این را شنیده ام از خوشحالی خواب به چشمانم نرفته» و ناگهان تغییر حالت دادند و با عصبانیت گفتند: «دست بردارید از این بازی ها. ما را چه به ریاست جمهوری. کار را باید به کاردان سپرد و ما باید برگردیم به منبر و محراب خودمان و ارشاد و نظارت داشته باشیم.» بعد هم در کوچه و خیابان روی دیوارها نوشتند که رهبر خمینی رئیس جمهور طالقانی<sup>۵</sup>.

۵. سی خرداد ۶۰؛ زمینه ها و ریشه ها (قسمت دوم)، گفتگو با دکتر محمد مهدی جعفری، نشریه چشم انداز ایران، فرودین

فصل بیست و سوم: روابط دور و نزدیک با مجاهدین خلق □

در واقع مسعود رجوی قصد داشت با طرح آیت‌الله طالقانی به عنوان رئیس جمهور، مانور قدرت سیاسی را اجرا کند اما آیت‌الله طالقانی بلافاصله در درس تفسیر قرآنش که از تلویزیون پخش می‌شد، به شدت این مساله را رد کرد. سازمان قصد داشت با عنوان کردن آیت‌الله طالقانی به عنوان رئیس جمهور، این شخصیت انقلابی را که دارای محبوبیت گسترده در میان تمام اقشار بود را کاملاً احاطه کند و ایشان را در مقابل امام خمینی (ره) به عنوان رهبر انقلاب قرار دهد.

به هر روی اگر چه رجوی در خاطراتش دلیل رد کردن این موضوع از سوی آیت‌الله طالقانی را مخالفت امام خمینی با روحانی بودن رئیس جمهور عنوان می‌کند اما پر واضح است که مخالفت امام مربوط به بعد از تصویب قانون اساسی و چند ماه پس از درگذشت آیت‌الله طالقانی است. البته رجوی چند سال پیش در نواری صوتی منتسب به او اذعان کرد که آیت‌الله طالقانی از این پیشنهاد اطلاعی نداشته و به شدت از طرح موضوع ریاست جمهوری اش عصبانی شده است.<sup>۶</sup>

البته مسعود رجوی همواره در خاطراتش از روابط نزدیکش با آیت‌الله طالقانی سخن می‌گوید که این مساله از سوی نزدیکان ایشان رد می‌شود. ولی الله چهپور از نزدیکان آیت‌الله طالقانی درباره روابط سازمان منافقین و آیت‌الله طالقانی می‌گوید:

«مسعود رجوی می‌خواست برود پیش آقا، من اسلحه‌اش را گرفتم و گفتم، «با اسلحه نمی‌گذارم پیش آقا بروی.» آقا از ده بار یک بار راهشان می‌داد. می‌گفتم، «آقا! مردم زنگ می‌زنند و می‌پرسند نظر شما در مورد این دار و دسته چیست؟ جوابشان را چه بدهیم؟» آقا می‌گفت، «اینها سازمانی منسجم و تشکیلات عریض و طویلی دارند. اگر بشود انحرافات اینها را اصلاح کرد و یا دست کم، در کنار دستمان نگاهشان داریم، خیلی بهتر است تا به تشکیلات مخفی و زیر زمینی روی بیاورند. در آن صورت، کنترل و مهارشان غیر ممکن می‌شود و صدمه‌های خیلی زیادی به بدنه انقلاب می‌زنند.» حالا هم می‌بینید نیروهای مفیدی که اینها در مدت کوتاهی از بین بردند، شاه در طول سلطنتش از بین نبرد. آقا این چیزها را مثل روز، روشن می‌دید. می‌گفت باید کاری کنیم که اینها دنبال فعالیت‌های زیرزمینی نروند. به این نمی‌گویند توافق با یک اندیشه. به این می‌گویند دوران‌دیشی. بسیاری از جوان‌هایی که به سمت آنها رفته بودند، به راه بر می‌گشتند. جوان قابلیت توبه و برگشت دارد، و گرنه من در این سن هر چه بخواهم، شده‌ام. آقا جوانان بیچاره‌ای را

۶. نک: پیام مسعود رجوی به رزمندگان ارتش آزادی و نیروهای انقلاب دمکراتیک، ۳۰ دی ۱۳۸۸، سایت رسمی سازمان مجاهدین خلق، قسمت دوم.

می دید که زیر بار فشار تبلیغات آنها منحرف شده بودند و اعتقاد داشت که می شود آنها را برگرداند. رجوی زبان چرب و نرمی داشت و جوان هایی که از برخوردهای دیگران دلخور می شدند، می چسبیدند به اینها. آقا معتقد بود که اینها قابل هدایت و قابل برگشت هستند و نباید طردشان کرد. نارضایتی باعث می شود که اینها که بیشترشان هم جوان های سیزده چهارده ساله بودند به اینها یا توده ای ها بچسبند و آنها هم روی این نوجوان ها کار می کردند. خیلی هم پشتکار داشتند. یک دختر نوجوانشان توی باران می ایستاد، فحش می شنید، کتک می خورد، اما در نمی رفت. ما روی حقمان این قدر سماجت نداشتیم، اما آنها برای باطلشان این قدر پافشاری می کردند. همان حرفی که حضرت علی (ع) می زند. روی باطلشان سفت و سخت می ایستادند. مسعود رجوی هر چه می گفت، برایشان وحی مُنزل بود. این طور نیروها را جذب می کردند».<sup>۷</sup>

### در گذشت پدر طالقانی

روابط پرفراز و نشیب آیت الله طالقانی و سازمان مجاهدین خلق پس از رد کردن پیشنهاد سازمان مبنی بر ریاست جمهوری از سوی آیت الله طالقانی همچنان ادامه داشت. آیت الله طالقانی در ۵ مرداد ۱۳۵۸ با دستور امام خمینی مامور اقامه نماز جمعه در تهران شد و با شکل گیری ستاد برگزاری نماز جمعه بعضی از اعضای سازمان به عضویت این ستاد در آمدند. ۷ خطبه نماز جمعه یادگار آیت الله طالقانی بود که در خطبه آخر، او به شفافیت نسبت به مجاهدین خلق موضع گیری کرد. او در این خطبه که به مثابه وصیتش بود، می گوید:

«هر چه ما مسلمان ها از اول اسلام ضربه خوردیم به دست منافقین بوده است نه بدست کفار. کفار چهره شناخته شده ای دارند. صفشان جداست. ولی منافق یعنی انسان چند چهره. و آن کسی که با چهره دین نفوذ می کند در صف مسلمانها... امروز برادرها، خواهرها، فرزندان عزیز اسلام، ما دچار چنین منافقان شرور و حيله گر و فریبکاری هستیم که گاه به چهره اسلام در می آیند و به چهره ایرانی. بسیار هم اظهار دلسوزی می کنند برای مردم ولی وابسته و مرتبط به جاهای دیگر هستند. چهره، چهره ایرانی، ولی روح و درون و نفسش، نفس و اندیشه و فکر عرف امپیرالیزم، صهیونیسم و دیگر قدرت ها. یعنی کوبیدن مسلمانها در چهره اسلام و ایرانی و اختلاف در صفوف... این گرفتاری هایی که امروز در

۷. آیت الله طالقانی انقلاب و پس از انقلاب در گفت و شنود با ولی الله چمپور، ماهنامه شاهد یاران، ش ۲۲، شهریور ۱۳۸۶ ص ۹۸.

فصل بیست و سوم: روابط دور و نزدیک با مجاهدین خلق □

مرکز، در شهرستانها و بخصوص در کردستان برای این کشور پیش آمده، بدست کیست؟... مساله، مساله سطحی نیست که ما گمان بکنیم با یک خواسته‌هایی طرف هستیم. و از این جهت خواسته‌هایشان هم گنگ هست. می‌آیند تعهد می‌دهند ولی پایبند تعهداتشان هم نیستند. و الا کدام دولت، کدام منشا اثر و کدام رهبری است که با یک خواسته‌های معقول و منطقی یک گروهی مخالفت کند؟ چه بهانه‌هایی دارند؟ چه می‌خواهند؟

چه می‌خواهید؟ می‌گویند می‌خواهیم فرهنگ کردی را ترویج کنیم. خوب بکنید، کی جلوی شما را گرفته؟ می‌خواهیم انجمن‌های شهر و روستا را تشکیل بدهیم، خوب بدهید کی جلوگیری کرده؟ بعدش چه؟ دیگر چه می‌خواهید؟ پایگاه‌های نظامی ارتش از اینجا برود! پاسدارهای غیربومی از اینجا بروند! یعنی چه؟ آخرش چی؟ آخرش هم اینکه ما هر کاری دلمان بخواهد به دست خودمان باشد، فقط دولت مرکزی به ما نان بدهد، آرد بدهد، نفت بدهد و پول بدهد. آخر مساله به اینجا می‌رسد دیگر. هیچ حق دخالت در کار ما نداشته باشید. نفت را از خوزستان بیاورند به اینها بدهند و اینها هیچ تمکینی از دولت مرکزی نداشته باشند. این شدنی است؟ همه چیز به دست خودمان، فقط بودجه به دست دولت!

با شما می‌شود عهد و پیمان بست؟ یک مردمی که از اول گفتند ما به جمهوری اسلامی رای نمی‌دهیم، یعنی خودشان را از نود و هشت درصد مسلمانها و مردم ایران جدا کردند. یهودی رای داد، زرتشی رای داد، مسیحی رای داد، صائبی رای داد، یک عده گفتند ما رای نمی‌دهیم. خوب رای نمی‌دهید، دیگر چه می‌خواهید؟ آن ملا و آن پیشوای مذهبی که می‌گوید من رای به جمهوری اسلامی نمی‌دهم، یعنی چه؟ این چه پیشوای مذهبی است؟ همان وقتی که ۵ ماه قبل مساله سنندج پیش آمد و ما رفتیم سنندج. بعد از تحقیقات معلوم شد، یک درگیری بین کمیته شیعه و کمیته اهل سنت ایجاد شد. بعد یک نفری کشته شد و بعد هم یکی از همین آقایان سران رفت تلویزیون و رادیو را گرفت و دستور داد که ژاندارمری را بگیرید... بعد شهربانی هم تسلیم شد. بعد حمله کردند طرف پادگان نظامی. اما آنها از خودشان دفاع کردند. اگر امروز مرکز نظامی ارتش سنندج سقوط کرده بود، می‌دانید چه فاجعه‌ای می‌شد؟ ما هم غافل بودیم! ...

تا وارد شدیم، عوامل و دور و بری‌های اینها داد و فریاد برداشتند که ارتشی‌ها جوانهای ما را کشتند، زنهای ما را کشتند. خوب ما را ناراحت کردند که چرا باید ارتش این کار را بکند؟ خدا رحمت کند مرحوم قرنی را! با او تماس گرفتیم و او گفت که ما دستوری ندادیم برای

حمله به مردم. اینها حمله می کنند به پادگان. ما دفاع نکنیم؟ اسلحه هایمان را بدهیم به اینها؟ سربازان خود را به کشتن بدهیم؟ ما هم باور نکرديم!...

رفتیم پادگان برای اینکه اعتراض کنیم چرا بر سر مردم خمپاره می اندازید؟ ببینید دسیسه را، تبلیغات را. بعد متوجه شدیم یک عده جوانهای سرباز متدین و متعهد که ایستادگی کردند در برابر حمله آنها! گفتند آقا، به ما حمله می کنند. ما از خودمان دفاع نکنیم؟...

آنوقت برای من پیام می فرستند علمای آنجا که به ما مثل مغول ها حمله می کنند! که این ارتش شما ما را می کوبد! ارتش ابتدائاً وارد شد؟ فتنه را کی ایجاد کرد؟ از کجا شروع شد؟ هیچ بررسی شده؟ اینها آیا به قول و عهدشان قانع هستند؟ اگر واقعا مسائلشان این باشد، بسیار آسان قابل حل است ولی این نیست. اینها کسانی هستند که رفتند اروپا و خارج، زیر لاک خودشان پنهان شدند، این مردم مسلمان خون دادند، حالا ساکت ها، به صدا درآمدند. تسلیم شده ها انقلابی شدند! وابسته ها دوباره آمدند روی کار... ۳۰ میلیون جمعیت ایران و مسلمانها، تسلیم یک مشت خودخواه و وابسته به دیگران نخواهند شد. خودشان باید در ابتدا حساب اینها را برسند، نمی رسند؟ ارتش دخالت نمی کند؟ نمی تواند؟ همه ملت. ما هم راه می افسیم، امام خمینی هم راه می افتد. ما این انقلاب را مفت بدست نیاوردیم که بازیچه یک مشت بازیگر بین المللی باشیم. ۶۰ هزار از بهترین جوانهای ما کشته شدند... این ملت تحمل نمی کند. قرآن هم تحمل نمی کند. قرآن می گوید: «قاتلوهم حتی لا تکون فتنه» هر جا فتنه شد باید بجنگید. فتنه را قرآن و دین ما تحمل نمی کند...»<sup>۸</sup>

حیدر رحیم پور از غدی<sup>۹</sup> که پیش از انقلاب از مبارزان نهضت در مشهد بود و آشنایی ای هم

---

۸. طالقانی فریادی در سکوت، در زندگی و اندیشه های بلند آیه الله طالقانی، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۸۷، ج ۲، صص ۲۶۳-۲۷۲.

۹. حیدر رحیم پور در بخش از خاطراتش درباره روابط آیت الله خامنه ای و آیت الله طالقانی می گوید: ما در مشهد به دستور آقای خامنه ای مأمور شدیم که زندانیان سیاسی را از هر گروهی که باشند از درب زندان مشهد استقبال کرده و پس از پذیرایی موقتی آنان را به شهرهایشان برگردانیم و هر چه بخواهید از آنان، که برخی به ویژه مجاهدین و فدائیان، ناجوانمرد از کار درآمدند پذیرایی کردیم و پس از آن چند نفری به نمایندگی از مشهد، برای تعظیم آزادشدگان زندانهای تهران به ویژه، استقبال از زندانیان خراسانی به تهران برویم. شبی پس از ملاقات چند زندانی آزاد شده ناگهان از رادیو شنیدیم که آقای طالقانی و آقای منتظری امشب آزاد می شوند. گروه شش نفره ما خدادادی، حسینی، غنیان، سررشته دار، احمدزاده و من، همه ذوق زده، قصد حرکت به طرف زندان قصر و اوین را کردند، لیکن شانه چپ که میزبان ما بود دل شکسته گفت که من باید برای تهیه لوازم پذیرایی میهمانان به خانه برگردم، زیرا بسیاری از سیاست مردان متفاوت وارد منزل ایشان می شدند؛ و به شانه چپ گفتم من هم با شما به منزل می آیم. دوستان شگفت زده پرسیدند: چرا؟! گفتم زیرا حکومت هنوز به آن احمقی نیست که با بوق خودش هزاران نفر را برای استقبال از دو شخصیت ممتاز انقلاب به درب زندان بکشد و تظاهرات میلیونی خطرناکی را، راه بیاندازد پس یقین بدانید تا آن دو به خانه نرسیده باشند چنین خبری را پخش نمی کند، لیکن دوستان سختم را نشنیدند و رفتند. من و شانه چپ به منزل رفتیم. شانه چپ لحظه ای بعد از اندرون برگشت و با لبخندی گفت: حق با تو بود، آقای طالقانی منزلشان



فصل بیست و سوم: روابط دور و نزدیک با مجاهدین خلق □

با آیت‌الله طالقانی داشت، در تحلیل روابط سازمان منافقین و آیت‌الله طالقانی و ماجرای خطبه آخر طالقانی می‌گوید:

«معدلک باز هم جناح ارتجاعی که ریشه‌اش از روحانیت متحجّر و متدینین دین شناس، که با الفبای سیاست هم آشنا نبوده و نیستند به آقای طالقانی به همان چشمی می‌نگریستند که مجاهدین خلق را می‌دیدند، زیرا شعور نداشتند تا بدانند این طالقانی است که افسار گسیخته مجاهدین خلق را با رودربایستی در دست نگاه داشته تا مهارشان کند و مانع لگدپرانی آشکار آنان گردد و او تنها قدرتی است که می‌تواند منافقین را کنترل کند و منافقین هم جرأت افشای عقاید پنهانی خود را به حضرتش نداشتند و ریاکارانه او را پدر می‌خواندند و او نیز رندانه هر لحظه، گروهی از بی‌خبران را که منافقان، جادو کرده بودند به شکلی جذب انقلاب اسلامی‌آمام می‌کردند.

ولی متأسفانه منافقین، این حقیقت را زودتر از مؤمنان درک کردند و از این رو هر لحظه از آقای طالقانی می‌خواستند که نزد امام رفته و سهم آنان را از انقلاب بگیرد و این گستاخی به جایی رسید که روزی به امام نامه نوشته و برای تعیین تکلیف!! اجازه ملاقات خواستند و پاسخ امام به آنان در سخنرانی تلویزیونی این گونه اعلام شد: نمی‌خواهد شما خدمت من بیابید، شما سلاح‌ها را تحویل دهید و ارزش‌های اسلام را بپذیرید من خدمت شما می‌رسم!! ولی آنان قانع نشده و آقای طالقانی را برای کسب تکلیف خدمت امام فرستادند و امام به ایشان فرمود شما بسیار برای ارشاد اینان زحمت کشیده‌اید، لیکن یقین بدانید هدایتشان

تشریف دارند و زنگ زده‌اند که من هر چه زودتر به آنجا بروم و وسایلی پذیرایی ملاقات کنندگان را فراهم کنم و ما به طرف خانه آقای طالقانی راه افتادیم و ایشان از مشاهده من و شانه‌چی در کنار یکدیگر که از دو گرایش متفاوت مبارزه بودیم یکه خورده و شاید تصور کرده بودند که من هم متمایل به مجاهدین شده‌ام و با زیرکی به شانه‌چی گفتند بروید ببینید خانم چه چیزهایی لازم دارند و تهیه کنید و چون ایشان از خانه خارج شد مرحوم طالقانی آهسته، درمی‌آید که بین پذیرایی و اندرونی بود، بسته و با اشاره از من خواستند جلوتر بروم، هنگامی که نزدیک شدم فرمودند: در مشهد چه خبر است؟ و با چه کسانی کار می‌کنید؟ گویا تصور کرده بودند من هم چون برخی دوستان، به هوای دهه ۲۰ و ۳۰ همچنان با جبهه ملی بی‌ملت، کار می‌کنم و یا در هوای دهه ۴۰ نهضت آزادی می‌باشم، زیرا مدیریت نهضت آزادی در خراسان با خود ما بود ایشان نگران بود که نکند من جدا از صف امام، حرکت کنم و یا به اعتبار سوابق مبارزاتی، من هم، علم و کوتلی برداشته و افرادی را دور خود، جمع کرده و برانفعاب‌های بچه‌گانه دشمن پسند افزوده باشم. عرض کردم آقا، مشهدی‌ها یکپارچه‌اند، ولی گویی سختم قانع کننده نبود. نظری به پشت شیشه افکنده و با سفارشی التماس گونه فرمودند: «فلانی، فقط با آقای خامنه‌ای کار کنید، دیگران در مشهد، اعتبار و شایستگی رهبری این مبارزه را ندارند.» گفتم: چه می‌فرمایید؟ انقلاب خراسان، شش دانش از آن آقای خامنه‌ای است و من هم نه تنها امروز، بلکه سال‌هاست با این که خود از چند مرجع، اجازه اخذ و مصرف و جوهات دارم حتی و جوهات شخصی خود را به آقای خامنه‌ای می‌پردازم و با ایشان در ارتباط نزدیک بوده و هستم. ایشان دعا فرمودند و دوباره گفتند. فقط با آقای خامنه‌ای باشید و این حمایت آقای طالقانی از آقای خامنه‌ای در روزهایی بود که قطعاً شخصیت طالقانی کهنه‌کار از خامنه‌ای جوان، بیشتر بود، زیرا امام ایشان را اولین امام جمعه تهران منصوب فرمودند به این معنی که طالقانی، هنگامی آیین سفارشات را می‌کرد که خود، دوّمین شخص انقلاب بود و نزد روشنفکران، هرگز شأنی کمتر از امام نداشت.

میسر نیست و آقای طالقانی در نماز جمعه پاسخ منافقان را اینچنین داده و فریاد برآوردند: که این جوجه کمونیست‌ها از من می‌خواهند به امام، درس بدهم و مطالبات آقایان را از انقلاب بگیرم غافل از اینکه من آنجا می‌روم تا به نور امام، منور گردم. وقتی این سخنرانی آقای طالقانی پخش می‌شد، برادرم محسن رحیم پور از غدی که از بچه‌های حزب ملل اسلامی و زندانیان سیاسی دهه ۴۰ بود پریشان گشته و به من گفت: به خدا قسم، مجاهدین خلق به همین زودی آقای طالقانی را از سر راهشان برمی‌دارند، زیرا از این به بعد، ماندن پدر!! برایشان خطرناک است».<sup>۱۰</sup>

به هر روی چند روز از این سخنان انقلابی نگذشته بود که آیت‌الله طالقانی در ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ در منزل ولی‌الله چهپور، پدر عروسش بر اثر سکنه درگذشت. درگذشت ناباورانه آیت‌الله طالقانی در جو انقلابی آن روز سبب بروز شایعاتی شد. سران سازمان مجاهدین خلق که تنها حلقه وصلشان با حکومت و البته ترمز اقدامات ضد حکومتی شان را از دست داده بودند، انگشت اشاره اتهام را به سمت آیت‌الله شهید بهشتی که آن زمان دبیر و در واقع رئیس شورای انقلاب بود، گرفتند. به زودی شعارهای «بهشتی بهشتی طالقانی را تو کشتی» در میتینگ‌ها و راهپیمایی‌های سازمان منافقین شنیده می‌شد. اما واقعیت مرگ آیت‌الله طالقانی چه بود و در آخرین لحظات مرگ او چه گذشت؟ ولی‌الله چهپور که آخرین فردی است با آیت‌الله طالقانی ملاقات کرده در این باره می‌گوید:

«ما آن روز کرج بودیم. ساعت ۵ بعد از ظهر که از کرج حرکت کردیم. آقا به من گفت: مرا به مجلس خبرگان برسان... حدود ساعت شش و نیم بود که ایشان را دم در مجلس خبرگان پیاده کردم. گفت مثل این که امشب وعده ملاقات به سفیر شوروی داده‌ام. برو منزل وسایل را آماده کن و ساعت ۸ بیا و مرا ببر. حدود ساعت هشت و ربع ایشان را به منزل بردم... تقریباً ساعت نه و ربع بود که سفیر شوروی با مترجمش آمد. آقا به آقایان علی گلزاده غفوری و مجتهد شبستری هم، چون عازم شوروی بودند، گفت که بیایند. آنها ساعت نه و نیم آمدند. صحبتها تا ساعت ۱۲، به صورت سؤال و جواب، ادامه داشت. مذاکرات... پیرامون اسلام و کمونیسم دور می‌زد. بعد از رفتن سفیر شوروی، آقا شام خورد و گفت: می‌خواهم بخوابم... یک ربعی نگذشته بود که آقا ابتدا خانم بنده را صدازد که من حالم به هم خورده و غذایم را

۱۰. منافقین ریاکارانه طالقانی را پدر خطاب می‌کردند، خاطرات خواندنی حیدر رحیم پور از غدی، سایت رجانیوز، ۱۶ اسفند ۱۳۸۹، شماره خبر ۸۱۱۸۵ [rajanews.com](http://rajanews.com)

فصل بیست و سوم: روابط دور و نزدیک با مجاهدین خلق □

استفراغ کردم... روی پله‌ها نشسته بود. بعد همسرم مرا صدا زد و من بالا رفتم. آقا رفت روی تختش نشست و گفت مثل این که سرما خوردم، قفسهٔ سینه‌ام، خیلی شدید، درد می‌کند و از من خواست که روغن یا پمادی بیاورم و سینه‌اش را ماساژ بدهم. من تمام سینه و شکمش را ماساژ دادم. مخصوصاً می‌گفت زیر قفسه سینه‌اش را محکمتر ماساژ بدهم... بعد از ماساژ، شالی را که آقا به دور سرش میبست، به تقاضای خود وی، محکم، دور قفسهٔ سینه‌اش بستم و سپس، پارچه گرمی خواست که من دو نوبت حوله را داغ کردم و روی قفسه سینه‌اش گذاشتم. سپس، قرص سرماخوردگی خواست، که به ایشان دادم و با دو نعلبکی آب گرم خورد و روی پهلوی راست دراز کشید و به من گفت چراغ را خاموش کن و برو بخواب... اما، من چون وضع را غیرعادی دیدم و خصوصاً به خاطر عرق سردی که بر بدن ایشان نشسته بود، همانطور ایستادم. دیدم تنفس ایشان غیرعادی است. آقا را صدا کردم و گفتم اگر طاقباز بخوابید راحتتر است. جوابی نداد. خودم ایشان را به صورت طاقباز خواباندم و نفس ایشان آرامتر و بهتر شد. دیگر هرچه حرف می‌زد، جواب نمی‌داد، و در لبش آثار کبودی پیدا بود. چون دیدم جواب نمی‌دهد، به همسرم گفتم تا آقا محمدرضا (داماد ما و پسر آقا) دکتر را بیاورد، من می‌روم از بیمارستان شفا یحیائیان دکتر و دستگاه اکسیژن بیاورم. بعد از برگشتن، دکتر هم آمده بود و گفت کار از کار گذشته و تمام است!»<sup>۱۱</sup>

چند سال پیش ولی الله چهپور به صورت مفصل تری به نقل روایت شب درگذشت آیت‌الله

طالقانی پرداخت:

«نکته ای که خانم از آقا می‌داند و خیلی سوزناک است، مربوط به شب آخر است. برق رفته بود. تلفن هم قطع شده بود. صبح آن روز قرار بود سفیر شوروی بیاید. به خانم هم فرمود که شب چند تا مهمان دارم و غذایی فراهم کن. خانم زرشک پلو با مرغ درست کرد. بعد از ظهر آقا منزل بود و داشت از رادیو به جریان مجلس خبرگان گوش می‌داد. نمی‌دانم چه شد و چه شنید که عصبانی شد و گفت، «فوری مرا ببر مجلس.» بعد هم گفت، «اینها می‌آیند، شما یک چیزی تدارک ببین.» شب هم رفتم ایشان را از مجلس خبرگان آوردم. من در جلسه سفیر شوروی و مرحوم طالقانی نبودم. آن شب به قاری خسته بودم که با کت و شلوار روی تخت افتادم. یک وقت خانم گفت، «پاشو! آقا بالای پله‌ها ایستاده دارد صدایت می‌کند.» بلند شدم و دیدم آقا بالای پله‌هاست و گفت، «من حالم به هم خورده.

۱۱. آخرین لحظات بر بالین آیت‌الله طالقانی، روزنامه کیهان، ۳۱ شهریور ۱۳۵۸، ص ۱۰.

مثل اینکه سرما خورده‌ام.» گفتم، «بروم دکتر بیاورم؟» گفتم، «نه، لازم نیست. سرما خورده ام. کولر اتاق مرا خاموش کن.» رفتم و کولر اتاق آقا را خاموش کردم. بعد گفتم، «روغنی چیزی بیاور روی سینه من بمال.» خانم از مکه پماد آورده بود. آن را به سینه آقا مالیدم. آقا یک شال نازک مشکی، مثل یک عمامه کوچک داشت. گفتم، «این را محکم دور سینه من ببند.» و من این کار را کردم... حرف می زد، اما تنفسش درست نبود. وقتی شال را بستم. دیدم نفس آقا درست نیست، گفتم، «آقا! طاقباز بخوابید تا بهتر بتوانید نفس بکشید.» به خانم گفتم مراقب آقا باشد و خودم رفتم دنبال دکتر. اول رفتم خانه دکتر شببانی. بعد رفتم بیمارستان شفا یحییاییان و گفتم دستگاه اکسیژن برای آقای طالقانی بیاورید. نمی دانم از تلفن همگانی زنگ زده بودم به محمدرضا یا تلفن سر شب قطع بود، بعد وصل شد. به هر حال او هم دکتر آورده بود. دختر کوچک من، بالای سر آقا بود. بعد از جریان فوت آقا، من رفتم به آسید احمد گفتم که، «برای پیدا کردن دکتر، آن هم برای چنین شخصیت مملکتی چه مصیبتی کشیده ام و تو یک فکری برای امام (ره) کن.» واقعا احساس خطر می کردم. گفتم: امام اجازه نمی دهد. گفتم، «یک درمانگاه بساز و بگو عمومی است. برای همه باشد، امام قبول می کند...». دکتر شببانی رفیق و هم زندانی آقا بود. گفتم او را که بیاورم، لازم باشد دکترهای دیگر را خبر می کند. آن وقت شب این اتفاق که پیش آمد به احمد آقا هشدار دادم که درمانگاه درست کند و دقیقا مراقب حال امام باشد... همان دکتري که محمدرضا آورد، معاینه کرد و گفت آقا سکتته کرده. بعد هم یک عده از دانشگاه ریختند و عکاس ها و خبرنگارها و جنازه را بردند دانشگاه. آن قدر شلوغ بود که من اصلا نفهمیدم چه شد... به مهندس بازرگان گمانم خودم زنگ زدم. در مورد فوت آقا یک نکته دیگر هم یادم آمد. آن موقع برق ها رفته بود. خانم چراغ لامپا را روشن کرد تا راه پله روشن شود. آقا گفته بود، «مثل اینکه قرار است برویم ببینیم آن طرف چه خبر است!» که خانم گفته بود، «آقا! این فرمایشات چیست که می فرمایید؟» و از این صحبت ها. آقا باز تکرار کرده بود، «خیر! باید برویم ببینیم آن طرف چه خبر است!» من از اینجا می فهمم که مردان خدا چطور از دنیا کنده می شوند و از ماندنشان بدشان می آید.<sup>۱۲</sup>

سازمان مجاهدین خلق اما برای ادعاهایش گرچه نتوانست شاهد و مدرکی بیاورد. آنها تنها چند نفر از دوستان آیت الله طالقانی که از سمپات های سازمان بودند و فرزندانشان از کشته های

۱۲. آیت الله طالقانی انقلاب و پس از انقلاب در گفت و شنود با ولی الله چمپور، نشریه شاهد یاران، ش ۲۲، صص ۹۹-۱۰۰.

فصل بیست و سوم: روابط دور و نزدیک با مجاهدین خلق □

سازمان بودند را راضی کردند که سناریوهای سازمان را بازگو کنند. خلیل رضایی پدر رضایی ها که از دوستان آیت الله طالقانی است، بعدها در این باره گفت:

«روز نوزده شهریور من تازه از سفر آمریکا برگشته بودم. در بازگشت به دلیل علاقه زیاد و رفاقتی که از سال‌های قبل ایجاد شده و در جریان مبارزات علیه شاه و شهادت فرزندان مجاهدم بسیار محکم شده بود، از همان فرودگاه به منزل آقای طالقانی زنگ زد که سلامی گفته و احوالی پرسیم که جواب دادند خانه نیستند و مهمانند. از فرودگاه به خانه رفتم ولی به دلیل اختلاف ساعت آمریکا و ایران و عادت نکردن به وقت خواب در ایران خوابم نمی‌برد. در همین هنگام اصغر محکمی<sup>۱۳</sup> زنگ زد و باناراحتی گفت آقای طالقانی در مهمانی منزل چه‌پور<sup>۱۴</sup> فوت کرده است. جریان به این صورت بود که آقای طالقانی طلب آب می‌کنند و چه‌پور می‌رود و لیوانی آب می‌آورد و به دست آقا می‌دهد. آقا آب را می‌خورد و بعد از دو سه دقیقه می‌گوید «سوختم» و از حال می‌رود. افراد حاضر می‌روند تلفن بزنند به بیمارستان «طرفه» که می‌بینند هر دو تلفن خانه چه‌پور قطع است. من به اصغر محکمی گفتم تو از کجا متوجه شدی؟ او جواب داد منزل پدر من کنار منزل چه‌پور است و می‌آیند و از خانه پدر من تلفن می‌کنند، ولی کار از کار گذشته است. در هر حال من پس از باخبر شدن از ماجرا با حالی پریشان به مهندس بازرگان، آقای صدر حاج سیدجوادی، دکتر سامی و دکتر مبشری تلفن کردم و قضیه را گفتم و بعد به وزارت کشور رفتم تا ته و توی قضیه را بیشتر در بیاورم. قطع بودن بی دلیل هر دو تلفن خانه چه‌پور بیشتر قضیه را مرموز می‌کرد و احتمال اینکه جنایتی اتفاق افتاده باشد را بیشتر می‌کرد. به خصوص که همزمان تلفن منزل دیگر آقای طالقانی که طبقه چهارم آپارتمانی در خیابان تخت جمشید بود نیز قطع شده بود و عده‌ای که هیچ‌گاه معلوم نشد از کجا آمده بودند، تمام اثاث خانه را زیر و رو کرده و به طور دقیق گشته بودند که به تصور من برای آن بود که اگر نوشته‌ای از آقای طالقانی علیه آن‌ها وجود دارد از بین ببرند. در وزارت کشور وقتی با آقای صدر حاج سیدجوادی صحبت کردم، ایشان گفتند خودت به شهربانی کل برو و قضیه را دنبال کن که ماجرا چه بوده است. من به عنوان

۱۳. علی اصغر محکمی متولد ۱۳۲۹، پیش از انقلاب از دانشجوی رشته ادبیات بود که به واسطه اعتراف احمدرضا کریمی دستگیر شد و در زندان به کمون مسعود رجوی پیوست. او پس از پیروزی انقلاب از مسئولین برگزاری اجتماعات سازمان، بخش اجتماعی و از فرماندهان ملیشیا بود. بعد از ورود سازمان به فاز نظامی او نیز از فرماندهان میدانی آشوب‌ها و ترورها بود و سرانجام در روز ۱۳ آبان ۶۱ در یک اقدام پیچیده اطلاعاتی، دقیقاً در روزی که می‌خواست تهران را به قصد کردستان ترک کند، شناسایی شد و در یک درگیری کشته شد.

۱۴. پدر یکی از عروس‌های آقای طالقانی.

بازرس مخصوص وزارت کشور به شهربانی رفتم و مشغول پیگیری قضایا شدم. یک تیم ورزیده برای دنبال کردن قضیه بلافاصله تشکیل شد. سه روز بعد از شهربانی تلفن زدند که به آنجا بروم. وقتی رفتم معلوم شد [شهید] بهشتی تلفن زده و گفته است که [امام] خمینی دستور داده هر نوع تعقیب ماجرا ممنوع است و لاجرم قضیه معلق ماند.

دکتر سامی خیلی تلاش کرد که اجازه کالبد شکافی بگیرد، ولی باز از سوی [امام] خمینی به او خبر دادند کالبد شکافی ممنوع است و لاجرم دکتر سامی نتوانست کاری بکند... اما شام مردم کم تر اشتباه می کند. از فردای به خاک سپاری مرحوم طالقانی این شعار که «بهشتی، بهشتی، طالقانی را تو کشتی» بر سر زبان مردم افتاد و این شعار بیهوده نبود!<sup>۱۵</sup>

در واقع خلیل رضایی بدون آن که در صحنه حاضر باشد و با تکیه بر اطلاعاتی که بعدا کذب درآمد، مدعی می شود که شهید بهشتی دستور قتل آیت الله طالقانی را داده است. اما از گفته ها خلیل رضایی جالب تر سخنان محمد شانه چی رئیس دفتر آیت الله طالقانی است که سه فرزندش در عملیات های تروریستی بعد از انقلاب دستگیر و اعدام شدند، است. شانه چی ابتدا با یک بیان عوامانه از جن گیری برای فهمیدن علت درگذشت آیت الله طالقانی سخن می گوید: «در حدود چهار ماه قبل ما یک مهمانی داشتیم که از مشهد آمده بود اینجا، یک آقای مهندسی هست با خانمش و دو تا از پسر هاش، آمدند چهار پنج روز مهمان ما. صحبت از احضار ارواح شد. البته خود من اعتقادی به احضار ارواح ندارم، نمی دونم روح چیه. قرآن هم میگه خدا می دونه و ما نمی دونیم، من واقعا نمی دونم احضار ارواح چیه، ولی بعضی ها معتقدند منجمه استاد شریعتی و خود دکتر شریعتی خیلی معتقد بودند به احضار ارواح و خود دکتر شریعتی احضار ارواح می کرد. این خانم می گفت یک جایی ما بودیم و آنجا [صحبت از] احضار ارواح شد... گفتند خب احضار کنیم. این خانم گفت به من گفتند تو کی را می خواهی احضار بشه من گفتم آقای طالقانی را. این خانم گفت آقای طالقانی را احضار کردند، آمد و من چند تا سؤال کردم منجمه سؤال کردم آقا شما خودتان مُردید یا شما را کشتند؟ آقا فرمودند که مرا کشتند. گفتم چه جوری شما را کشتند؟ گفت آنها یک روغن زهر آلودی مالیدند به بدن من به سینه من و پهلو من و اون باعث مرگ من شد. این خانم تا این را گفت من گریه ام گرفت. بدون اراده گریه ام گرفت!»<sup>۱۶</sup>

۱۵. سایت پژواک ایران، مقاله ۷۶۰۱، ۲۰ شهریور ۱۳۸۹، pezhvakeiran.com

۱۶. متن پیاده شده از ویدئویی منتشر شده در یوتیوب.

فصل بیست و سوم: روابط دور و نزدیک با مجاهدین خلق □

محمد شانه چی که در سال آخر عمرش با اجازه مقامات رسمی پس از نزدیک ۳۰ سال سکونت در پاریس به تهران بازگشت، می‌گوید:

«ما هر روز طرف‌های غروب، وقتی کارهای دفتر را جمع‌بندی می‌کردیم و سر و سامان می‌دادیم و مخصوصاً درخواست‌های ملاقات را دسته‌بندی می‌کردیم، به دیدن ایشان می‌رفتیم و معمولاً در منزل آقای شهپور. اگر خاطرتان باشد آقای طالقانی در یکی دو نماز جمعه مانده به فوتشان، حمله شدیدی به بعضی از چپ‌ها و گروه‌های چپ‌گرا کردند و این صحبت‌ها، هم در داخل و هم در خارج بازتاب زیادی پیدا کرد، از جمله دولت شوروی نسبت به این حرف‌ها حساسیت پیدا کرده بود و مدتی بود که سفیر شوروی برای ادای برخی از توضیحات از من وقت ملاقات می‌خواست، ولی من جواب درستی به او نمی‌دادم. خاطر من هست که دو سه شب قبل از فوت مرحوم طالقانی که به منزل آقای شهپور رفتم و با ایشان صحبت کردم، گفتم: «سفیر شوروی چنین درخواستی کرده و من هم جواب درستی به او نداده‌ام. شما چه دستوری می‌دهید؟» ایشان آدم باهوشی بود و قاعدتاً حدس زد که او برای چه می‌خواهد بیاید و گفت: «چند دقیقه‌ای به او وقت بده؛ قاعدتاً می‌خواهد بیاید از دولت شوروی دفاع کند که ما در امور ایران دخالت نمی‌کنیم و با گروه‌های چپ هم در ارتباط مستقیم نیستیم».

همان شب قبل از این گفتگو هم، اتفاق جالبی افتاد که هنوز در ذهن من هست. آن شب وقتی من وارد خانه آقای چهپور شدم، متوجه شدم مسعود رجوی و مهدی ابریشمچی و یکی دو نفر دیگر به دیدن آقای طالقانی آمده‌اند. من اواخر صحبت‌هایشان رسیدم و دیدم که آقا با حالت تشر و عصبانیت دارد به مسعود رجوی می‌گوید: «شما کاری کرده‌اید که من هم دیگر نمی‌توانم کمکتان کنم. بدانید که در تاریخ خواهد ماند که هر کس در این موقعیت خطیر و حساس این کشور، چه کرد و تاریخ دقیقاً ثبت می‌کند که شما در این موقعیت دارید چه کار می‌کنید، مراقب باشید که دارید به بیراهه می‌روید!» فضای جلسه خیلی تلخ بود و یادم هست که آقای طالقانی جواب خداحافظی آنها را هم به سردی داد. رجوی جلو آمد و با من سلام و تعارف کرد. من که دیدم آقا این حرف را به او زد، که حرف همه اعضای دفتر آقای طالقانی و آدم‌های دلسوز بود، به او گفتم: «این انقلاب شده که مردم سرنوشتشان را به دست بگیرند و از شرایط گذشته بیرون بیایند، نه این که افراد دنبال گرفتن پست و مقام و دفتر و جایگاه باشند. شما یک مقدار صبر کنید، با تدبیر عمل کنید و نسبت

به خودتان بدبینی ایجاد نکنید». رجوی گفت: «چرا شما پیش ما نمی‌آیی؟ اگر بیایی، چشم، این کارها را انجام می‌دهیم! بیشتر به ما سر بزن». گفتیم: «من که نمی‌توانم اینجا را رها کنم و پیش شما بیایم، اما شما بیشتر مراقب باشید» و واقعاً هم، الان معتقدم که مجاهدین خیلی اشتباه کردند و در مواردی هم خیلی بد عمل کردند؛ به نصیحت افراد خیرخواه و دلسوز مثل آقای طالقانی گوش نکردند و این موجب شد که خیلی از افراد از اطرافشان پراکنده بشوند. تاب انتقاد هم نداشتند. ما همان زمان به اینها می‌گفتیم که با دقت و درایت و آرامش بیشتری رفتار کنید که هم خودتان مصون بمانید و هم به عده زیادی لطمه نزنید. توقعات بیجایی هم داشتند. توقع داشتند دوستانی مثل من، بدون منطق و کورکورانه دنبال اینها راه بیفتند و تا آخر از آنها حمایت کنند که چون من این کار را نکردم، این اواخر در نشریه‌شان، چند بار هم به من بد و بیراه گفتند. از آن طرف عده‌ای در اینجا تصور می‌کردند که من عضو مجاهدین هستم و حال آن‌که هیچ‌وقت عضو اینها نبودم. ارتباط داشتیم، ولی این ارتباط با همه گروه‌ها بود و نه لزوماً اینها.

به هر حال آقای طالقانی به سفیر شوروی وقت داد. آخر شب وقتی کارهای دفتر تمام شد، به منزل آقای شهپور رفتم. آقای مجتهد شبستری و یکی دو نفر دیگر آمده بودند و از ایشان می‌خواستند در مجلس خبرگان بیشتر شرکت کند، چون ایشان رأی اول مجلس را داشت و در رده‌بندی آراء، فاصله ایشان با نفر بعدی هم زیاد بود. ایشان نماینده بخش زیادی از مردم و تفکرات موجود در جامعه بود و چون کمتر به مجلس خبرگان می‌رفت، برای همه سؤال‌برانگیز بود. آنها می‌گفتند اگر شما باشید قطعاً هم افکار متفاوتی مطرح می‌شود و هم فضا تعدیل می‌شود.

خاطرم هست در همان روزها، احمد آقای خمینی که فهمیده بود آقای طالقانی کمتر در مجلس خبرگان شرکت می‌کند، تلفن زده و گفته بود: «بیشتر در مجلس شرکت کنید» و حتی این را هم گفته بود: «مجلس خبرگانی که شما در آن نباشید، چه فایده‌ای دارد؟» این گذشت تا سفیر شوروی آمد و صحبت‌ها شروع شد. همان طور که حدس می‌زدیم ایشان آمده بود بگوید که ما خودمان را با انقلاب ایران همراه می‌دانیم و با طبقه فرودست که بخش اعظم این انقلاب هستند، احساس همدردی می‌کنیم و مقداری هم پیرامون اسلام و کمونیسم صحبت کرد و مجلس تمام شد.

خطراهی که آن شب اتفاق افتاد و هنوز هم از یادآوری آن خنده‌ام می‌گیرد این است که



فصل بیست و سوم: روابط دور و نزدیک با مجاهدین خلق □

سیگار کشیدن برای آقای طالقانی مضر بود و دکتر ایشان را اکیداً نهی کرده بود. ایشان وسط مذاکرات دو تا سیگار کشید. سومی را که خواست بکشد، من به بهانه این که می‌خواهم چیزی در گوش ایشان بگویم، رفتم و سیگار را خاموش کردم و با خودم آوردم. سفیر شوروی این را دید و خنده‌اش گرفت. من تا حدود ساعت ۱۲ شب آنجا بودم. حال ایشان هم سر جا بود و حتی آمد و تا در خانه، ما را بدرقه کرد، چیزی که کمتر سابقه داشت و معمولاً در اتاق می‌ماند. آن شب تنها چیزی که در ایشان احتمال نمی‌دادیم، این اتفاق بود. البته این را هم عرض کنم که ایشان آن شب تنها بود. زن و بچه‌اش که رفته بودند مشهد و محمد، پاسدار ایشان را هم که همیشه بود، آن شب ندیدم. در واقع ایشان بودند و خانواده آقای شهپور.

من رفتم منزل و شام خوردم و خواستم استراحت کنم که تلفن زنگ زد که بیا که آقا حالش خوب نیست و شاید هم به من خبر داد که از دنیا رفته! درست یادم نیست. من اول مطلب را جلدی نگرفتم و گفتم اگر چنین چیزی باشد، در محل سر و صدا بلند می‌شود، چون منزل ما با منزل آقای شهپور بیشتر از ۵۰۰ متر فاصله نداشت. تلفن دوم و سوم که شد، فکر کردم که قاعدتاً باید چیزی شده باشد. در عین ناباوری بلند شدیم و رفتیم دیدیم جنازه آقا آن وسط است و دخترشان وحیده و شوهرش مخلصی هم هستند. سراغ از شهپور گرفتیم، گفتند رفت دنبال دکتر شیبانی! ایشان که آمد، گفتیم: «اولاً این دور و اطراف سه تا بیمارستان هست. بعد هم تو چرا سریع به من که همسایه‌ات هستم خبر ندادی؟» گفت: «اولاً اگر به تو خبر می‌دادم چه کار می‌خواستی بکنی؟ ثانیاً هر دکتری را هم نمی‌توانستم بالای سر ایشان بیاورم». این اسباب تردید نه تنها برای من که برای خیلی‌ها شد که به هر حال این امکان وجود داشت که در چنین شرایط حساسی بهتر و سریع‌تر عمل شود. به هر حال تصمیم گرفتند جنازه ایشان را به دانشگاه بردند و باقی ماجرا را هم که خودتان می‌دانید».<sup>۱۷</sup>

اگر چه این روایت محمد شانه‌چی نیز هیچ نشانه و مدرکی از سوء قصد به آیت‌الله طالقانی وجود ندارد اما در گفتگوی فوق‌الذکر، شانه‌چی تاکید کرد که زمانی که با سفیر شوروی به دیدار آیت‌الله رفته بود، مسعود رجوی را در حالی که عصبانی بود یافته بود و علت این عصبانیت را او لحظاتی بعد از زبان آیت‌الله طالقانی شنیده بود «که اینها هیچ جایی برای دفاع باقی نگذاشته اند.» او تاکید می‌کرد آن شب آیت‌الله تنها بوده و خانواده‌اش در سفر بوده‌اند و زمانی که مسعود

۱۷. در روزهای آخر به رجوی هشدار داد، گفتگوی منتشر نشده با محمد شانه‌چی، نشریه یادآور، تابستان ۱۳۹۱، ش ۹-۱۲، صص ۲۱۱-۲۱۲.

رجوی مورد عتاب ایشان واقع شده بود، هیچ یک از نزدیکان آیت‌الله در منزل نبوده است. او می‌گفت آیت‌الله طالقانی با سعه صدر سعی بر حفظ تمام نیروها داشتند اما از انحصار طلبی‌ها و قدرت طلبی‌های گروهی که او هنوز آنها را مجاهدین می‌خواند به تنگ آمده بودند.<sup>۱۸</sup>

در این میان پیام تسلیت امام خمینی به خاطر درگذشت آیت‌الله طالقانی نیز نسبت امام خمینی و آیت‌الله طالقانی را نشان می‌داد:

«انالله و انالیه راجعون

فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر

عمر طولانی این عیب را دارد که هر روز عزیزی را از دست می‌دهد و به سوگ شخصی می‌نشیند و در غم برادری فرو می‌رود. مجاهد عظیم‌الشأن و برادر بسیار عزیز حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای طالقانی از بین ما رفت و به ابدیت پیوست و به ملا اعلی با اجداد گرامیش محشور شد. برای آن بزرگوار سعادت و راحت و برای ما و امت تأسف و تأثر و اندوه.

آقای طالقانی یک عمر در جهاد روشنگری و ارشاد گذراند. او یک شخصیتی بود که از حبسی به حبس دیگر و از رنجی به رنج دیگر، در رفت و آمد بود و هیچ‌گاه در جهاد بزرگ خود، سستی و سردی نداشت. من انتظار نداشتم که بمانم و دوستان عزیز و پر ارج خودم را یکی پس از دیگری از دست بدهم. او برای اسلام به منزله حضرت ابوذر بود. زبان گویای او چون شمشیر مالک اشتر بود، برنده بود و کوبنده. مرگ او زودرس بود و عمر او با برکت. رحمت خداوند بر پدر بزرگوار او که در رأس پرهیزگاران بود و بر روان خودش که بازوی توانای اسلام. من به امت اسلام و ملت ایران و عائله ارجمند و بازماندگان او این ضایعه بزرگ را تسلیت می‌دهم. رحمت بر او و بر همه مجاهدان راه حق. والسلام علی

عبادالله الصالحین

روح الله الموسوی الخمینی ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ / ۱۸ شوال ۱۳۹۹<sup>۱۹</sup>

۱۸. هاشم صباغیان از نزدیکان مهندس بازرگان و وزیر کشور دولت موقت درباره مرگ آیت‌الله طالقانی می‌گوید: «اولاً می‌دانید که ایشان ناراحتی قلبی داشت، دیابت هم داشت، سیگار هم می‌کشید. جالب بود، می‌دانست مهندس بازرگان از سیگار خوشش نمی‌آید، جلسه که داشتیم می‌گفت: «من می‌روم بیرون سیگار می‌کشم». به نظر بنده مرگ ایشان طبیعی بود. پزشک هم آوردند و تشخیص داد که سکنه کرده‌اند. در مورد شخصیت‌های بزرگ این نوع شایعات طبیعی است. ایشان وصیتی هم نداشت که کجا دفن شود، فقط به خانواده‌اش گفته بود در کنار شهدا دفن شود که هم شهدای ۳۰ تیر مطرح بودند، هم شهدای بهشت زهرا، که با مشورت خانواده تشخیص دادیم در بهشت زهرا باشد».

۱۹. صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۸۶.

گفتار هشتم

اولین جاسوس



فصل بیست و چهارم

سیکوی مجاهدین خلق

تنها چند روز پس از پیروزی انقلاب و در اسفند ۵۷، جمهوری اسلامی با اولین پرونده جدی جاسوسی خود درگیر شد. در شرایطی که عناصر اطلاعاتی روس هیچ مانعی را بر سر راه خود تصور نمی‌کردند، یکی از جاسوسان پرنفوذ کا. گ. ب در ایران به نام محمدرضا سعادت‌ی شناسایی شد. محمدرضا سعادت‌ی که به تعبیر خسرو تهرانی حتی از موسی خیابانی هم به مسعود رجوی نزدیک‌تر بود و به عنوان نفر دوم سازمان مجاهدین خلق شناخته می‌شد، در شرایطی دستگیر شد که سازمان متبوع او تلاش می‌کرد به عنوان سازمانی انقلابی در میان جامعه شناخته شود و توانسته بود در برخی از ارکان نظام نیز نفوذ کند. در اینجا بیش از آن‌که به عملکرد سازمان مجاهدین بپردازیم، پرونده جاسوسی تشکیلاتی سعادت‌ی را بررسی خواهیم کرد.

### سعادت‌ی کیست؟

محمدرضا سعادت‌ی فرزند سید علی به سال ۱۳۲۳ در شیراز و در خانواده‌ای روحانی و کم بضاعت به دنیا آمد. پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۴۱ با رتبه دوم و بورسیه دولتی در دانشکده فنی دانشگاه تهران پذیرفته و در سال ۱۳۴۵ در رشته مهندسی برق فارغ‌التحصیل شد و به سربازی رفت و به عنوان سپاهی ترویج آبادانی و مسکن در ایلام مشغول کار شد. پس از پایان خدمت و وظیفه در سال ۱۳۴۷ وارد کارخانه ذوب آهن اصفهان و از اول مهر ۱۳۴۹ به دایره مهندسی ستاد نیروی هوایی منتقل شد و دو سال و نیم در آن مرکز به کار پرداخت. همزمان با کمک برادران جلال‌زاده، شرکتی تحت عنوان نولکو را به ثبت رساند و از طریق حمید جلال‌زاده با مهدی رضایی آشنا شد و به عنوان سمپات به همکاری با سازمان مجاهدین خلق پرداخت. هر چند که پیش از آن در دوره دانشجویی با ناصر صادق آشنا شده و مدتی هم در برق منطقه‌ای شیراز همکاریش بود، اما سعادت‌ی در بازجویی، عضویت خود را در تشکیلات مجاهدین مرتبط به مهدی رضایی (با نام مستعار بهروز همایونفر) می‌داند. همچنین سعادت‌ی در بازجویی علت گرایش خود به مبارزه علیه رژیم پهلوی را، اعدام دو تن از دوستان مارکسیستش به نام‌های اسماعیل معین عراقی و محمدهادی فاضلی می‌داند که در گروه سیاهکل فعالیت داشتند. بر اساس نظریه موجود در پرونده سعادت‌ی، حضور او در ذوب آهن اصفهان زمینه ارتباط او با کارشناسان شوروی شد و از آن تاریخ توسط سرویس اطلاعاتی شوروی نشان شد.<sup>۱</sup>

محمدرضا سعادت‌ی در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۱ به پیشنهاد مهدی رضایی با نام مستعار بهروز با

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محمدرضا سعادت‌ی، شماره بازبایی ۷۴۶۱.

فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

ناهدید جلال‌زاده ازدواج کرد، اما بیش از یک روز با همسرش زندگی مشترک نداشت. سعادت‌ی گرچه از جمله کسانی است که از ضربه شهریور ۱۳۵۰ ساواک به سازمان مجاهدین خلق در امان ماند، اما در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۱ به همراه همسرش ناهید جلال‌زاده دستگیر شد. سعادت‌ی ماجرای دستگیری‌اش در رژیم پهلوی را در بازجویی‌های ساواکش این گونه توضیح می‌دهد:

«در روز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۱ به عنوان رفتن به ماه عسل از منزل بیرون آمدیم، ولی ناهید گفت با بهروز [مهدی رضایی] قرار دارم و به مدت یک هفته به نزد او می‌روم.<sup>۲</sup> ناهید به منزل بهروز رفت و بعد از ظهر آن روز بهروز را دیدم. که گفت او را با چشم بسته به منزلش برده است! بالاخره روز شنبه بهروز نزد آمد و گفت: ناهید را چشم بسته از منزل بیرون آوردم و به دانشکده عمران رفت. عصر آن روز بهروز آمد و سراغ ناهید را گرفت. گفتم هنوز نیامده است، ضمن این که تعجب کرد، از منزل بیرون رفت. حدود ده متر از منزل بیرون نرفته بود که مرا در منزل دستگیر کردند. در همین زمان صدای تیری شنیدم و احساس کردم بهروز دستگیر و یا در زد و خورد کشته شده است.»<sup>۳</sup>

سعادت‌ی پس از دستگیری به حبس ابد محکوم شد و در زندان به کمون مسعود رجوی پیوست و به «سید سی‌کو»<sup>۴</sup> مشهور شد. ناهید جلال‌زاده نیز به چهار سال حبس محکوم شد.<sup>۵</sup>

۲. ناهید جلال‌زاده درباره روابطش با مهدی رضایی می‌گوید: بدبختانه با مهدی رضایی آشنا شدم و همین آشنائی زندگی مرا به لجن‌زاری کشاند که روی سر بلند کردن جلوی هیچ کس را ندارم... در دلم همیشه دلهره داشتم که جواب خانواده‌ام را چه بدهم؟ نمی‌دانم، از این رفت و آمدها با مهدی رضایی وحشت داشتم و نمی‌دانستم عاقبتش چه می‌شود. همیشه جلوی مادرم طوری رفتار می‌کردم یعنی من دیگر بزرگ شده‌ام و می‌دانم چه کار می‌کنم سعی می‌کردم کمتر با مادرم روبرو شوم تا نپرسد این پسر کیست. از طرف دیگر جلوی مهدی رضایی طوری وانمود می‌کردم که انگار دوست بودن او با من مسئله‌ای نیست و این مسئله برای خودم و افراد خانواده‌ام بی‌اهمیت است... به خود آمدم و خودم را دیدم، همه کثافتکاری‌هایم را، همه دروغ‌ها و تظاهرات خودم را دیدم. تازه آن موقع بود که چشم‌هایم همه چیز را خوب دید و دیدم که چطور برای مورد توجه قرار گرفتن، برای ارضای غرایز سرکوب شده‌ام... آدم نادرستی بودم که بهتر بود بمیرم!

۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محمدرضا سعادت‌ی، شماره بازبایی ۷۴۶۱.

۴. یکی از زندانیان زمان پهلوی می‌گوید، وجه تسمیه سی‌کو، لهجه شیرازی غلیظ سعادت‌ی بود که به «ببین» می‌گفت: «سی‌کو»!  
۵. ناهید جلال‌زاده در درخواست عفو که در رژیم پهلوی می‌نویسد، شاه را این گونه مورد خطاب قرار می‌دهد: پیشگاه مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر اینجانب بنده پشیمان ناهید جلال‌زاده مدت چهار سال است که به علت اشتباهاتی که در گذشته مرتکب شده‌ام در زندان به سر می‌برم. در مدتی که محکوم‌میتم را می‌گذراندم، متوجه شدم که چگونه خود و خانواده‌ام را به بدبختی کشانده‌ام و چگونه بازیچه عده‌ای افراد خودخواه و فریبکار شده‌ام، افرادی که کاری جز از هم پاشیدن خانواده‌ها، سرگردانی و در به دری و بازی کردن با زندگی عده‌ای بیگناه ندارند. اینها که ادعای مردم‌دوستی می‌کنند مگر کارشان غیر از این است که در کوچه و خیابان افراد بیگناه را بکشند و آدم‌های ساده‌لوح و نادانی مثل مرا در جهت ارضاء خودخواهی‌هایشان بیچاره و بدبخت کنند؟... در دورانی که کشور تحت رهبری‌های خردمندانه آن پدر تاجدار اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر در حال پیشرفت و ترقی است و در دورانی که در سایه انقلاب سفید شاه و مردم همه گونه امکان پیشرفت و سعادت‌مندی برای مردم فراهم شده است، این گونه اعمال به‌راستی نفرت انگیزند. در این مدت تنفر پشیمانی از اعمال گذشته به‌قدری رنج‌داد که به تدریج تعادل روحی‌ام را از دست دادم و یک بار تا دم مرگ پیش رفتم. اینک با سری افکنده و خجل و قلبی رنجور از درد پشیمانی به پیشگاه مقدس آن پدر مهربان و آن پناه بی‌پناهان روی آورده‌ام و از پیشگاه

ناهدید جلال‌زاده پس از پیروزی انقلاب از اصلی‌ترین زنان سازمان مجاهدین خلق به حساب می‌آمد. او در سال ۱۳۶۴ و پس از انقلاب ایدئولوژیک «مریم و مسعود» در پاریس به دلیل آنکه خود را نفر اول زنان سازمان می‌دانست از این سازمان جدا شد و در سال‌های گذشته ظهور و بروز رسانه‌ای نداشته است. گفته می‌شود ناهید جلال‌زاده که نام مستعارش فرزانه بود، پس از فرار از ایران با غلامرضا پورگل<sup>۶</sup> از اعضای سازمان ازدواج کرده است.

هنگامی که در پی نقل فتوا و نجس دانستن کمونیست‌ها و ممنوعیت تماس با آنها در اثر تز جدید سازمان مبنی بر تغییر ایدئولوژی و مارکسیست شدن در میان زندانیان وفادار به آن شکاف ایجاد شد، سعادت‌ی با نظر مساعد ساواک از اوین به قصر منتقل شد تا در اجرای سیاست‌ها و منویات رجوی، آنها را مهار کند. حسین شریعت‌مداری در خاطرات خود درباره مأموریت او می‌گوید:

«سعادت‌ی که آمد بنا بر مأموریتی که داشت گفت جمع ما جمع مشترک با مارکسیست‌هاست

و خودش هم رفت داخل کمون مارکسیست‌ها. این دستور سازمانی بود.»<sup>۷</sup>

سعادت‌ی در زندان، تاریخ معاصر تدریس می‌کرد. از جمله شاگردان او می‌توان به بهزاد نبوی اشاره کرد، هر چند بهزاد نبوی بیشتر شاگردی مصطفی شجاعیان دیگر چهره مشهور به روس‌گرایی را کرده است.<sup>۸</sup> سعادت‌ی در ۲۲ آبان ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد و در ۲۳ بهمن ۱۳۵۷، زمانی که سازمان طی اطلاعیه‌ای علنی اعلام موجودیت کرد، در جمع کادر مرکزی ۱۵ نفره آن قرار گرفت.<sup>۹</sup> همچنین به عضویت هیئت مدیره شرکت نولکو که شرکتی برای پوشش فعالیت‌های سازمان بود، بازگشت. وی در کنار این امور، طبق اقدامی برنامه‌ریزی شده به فعالیت در دادستانی انقلاب تهران نیز پرداخت و در این دوره بود که با مأموران شوروی ارتباط گرفت، اما خیلی زود لو رفت و هنگام در اختیار گذاشتن پرونده سرلشکر مقربی به ولادیمیر فیسنکو (دبیر اول سفارت شوروی) در شرکت نولکو در ۱۳۵۸/۲/۶ دستگیر شد.

---

مقدس‌شان طلب عفو و بخشش دارم. در این روزها که سراسر کشور به مناسبت پنجاه سال سلطنت خاندان پهلوی که سعادت و آسایش برای مردم این مرز و بوم به ارمغان آورده است در شادی و سرورند و در این ایامی که تحت منویات و توجهات عالیقدر شاهنشاه آریامهر، غم از دل‌ها رخت بر می‌بندد و خوشبختی و امید به زندگی در قلب هر ایرانی خانه می‌کند، از پیشگاه بنده‌نواز و بزرگوار اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر استدعا دارم به این بنده نادم و پشیمان کمک فرمائید. برقرار و پایدار باد سلطنت خاندان پهلوی بنده نادم جلال‌زاده.» (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده ناهید جلال‌زاده، شماره بازبایی ۵۳۹۱) ۶. غلامرضا پورگل در عملیات فروغ جاویدان مسئول محور پنجم بود و قرار بود در محور قزوین - تهران عملیات را هدایت کند که در عملیات مرصاد کشته شد.

۷. پیدایی تا فرجام سی‌کوی منافقین، جنجال‌های ماجرای جاسوسی سعادت‌ی نفر دوم سازمان منافقین، ویژه‌نامه رمز عبور ۱، روزنامه ایران، اسفند ۸۸، ص ۱۸.

۸. همان جا.

۹. سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران؛ چاپ دوم ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۵۵.



فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

مقربى یکی از نظامیان عالی‌رتبه ارتش شاهنشاهی بود که مدت ۲۵ سال برای شوروی‌ها جاسوسی می‌کرد و در پاییز سال ۱۳۵۵ توسط اداره کل ضد جاسوسی، اداره کل هشتم ساواک دستگیر و به سرعت محاکمه و اعدام شد. دستگیری و اعدام سریع او برای مأمورین شوروی سؤال‌برانگیز بود که مقربى چگونه لو رفت و چه اطلاعاتی را در اختیار اداره کل ضد جاسوسی قرار داد. سعادتی پس از دستگیری و محاکمه توسط سید حسین موسوی تبریزی با اثبات قطعی جاسوسی و اقرار خود بر این موضوع، بر اثر فشار تبلیغاتی سازمان به دستگاه قضایی به ۱۰ سال زندان محکوم شد. او در جریان شورش مسلحانه منافقین در تیرماه ۱۳۶۰ مجدداً محاکمه و در مرداد ۱۳۶۰ به اعدام محکوم شد.

سید حسین موسوی تبریزی درباره محاکمه ابتدایی محمدرضا سعادتی می‌گوید:

«من به او حکم پانزده سال زندان دادم. حتی خود مجاهدین هم توقع چنین تخفیفی را نداشتند و احتمال حکم شدیدتری را می‌دادند. چون مسئله از مقوله جاسوسی بود، فکر می‌کردند حکم سعادتی اعدام خواهد بود. در نیمه دوم آبان ماه یا اواخر مهر بود که حکم سعادتی داده شد و چون اوایل جنگ بود، جامعه هم قدری آرام شد... بعد از اعلام جنگ مسلحانه و کشتار هفت تیر و بعد از ترور شهید کجویی، مرحوم لاجوردی بر این عقیده بود که توطئه و طرح ترور شهید محمد کجویی که در زندان اوین کشته شد، در زندان توسط سعادتی طراحی شده است، به همین خاطر دو باره محاکمه و محکوم به اعدام شد. گویا حکم اعدام سعادتی را آیت‌الله محمدی گیلانی صادر کردند. من آن وقت در تبریز بودم و از واقعیت آن اطلاع دقیقی ندارم.»<sup>۱۰</sup>

جواد منصوری اولین فرمانده سپاه پاسداران نیز درباره محمدرضا سعادتی می‌گوید:

«دستگیری محمدرضا سعادتی که در حال انتقال پرونده‌های ارتش زمان شاه به شوروی بود، چهره سازمان مجاهدین خلق را آشکار کرد و دست خیلی‌های دیگر در این قضیه رو شد، اما متأسفانه با اعمال نفوذهایی که شد، سعادتی اعدام نشد و جمهوری اسلامی در نخستین سال‌های پیروزی خود با این رفتار نشان داد که تحت تأثیر اعمال نفوذهای قرار می‌گیرد. سعادتی زندانی شد، اما در زندان با خریدن یکی از سربازها ارتباطش را با بیرون و با نشریه مجاهد حفظ کرد. او کسی نبود که با زندانی شدن دست از فعالیت‌هایش بردارد. سعادتی کسی بود که در سال ۴۸ توسط کارشناسان روسی شناسایی و به مسکو برده شده

۱۰. دادگاه‌های تاریخی مروری بر محاکم مشهور پس از انقلاب، نشریه پنجره، شماره ۱۱، ص ۴۶.

بود و پس از آموزش دیدن توسط روس‌ها در سال ۴۹ به ایران برگشت و به عنوان نفوذی شوروی کارش را در سازمان مجاهدین خلق آغاز کرد.<sup>۱۱</sup>

### کشف ارتباط سعادت و فیسنکو

نحوه کشف ارتباطات سعادت با سرویس اطلاعاتی شوروی کا. گ. ب و نحوه دستگیری او یکی از رازهای تاریخ انقلاب اسلامی است. سازمان مجاهدین خلق در بیانیه‌ها و اعلام مواضعش معتقد است که عناصر اطلاعاتی سفارت امریکا و ساواک، دیدارهای سعادت با عناصر جاسوسی شوروی را کشف کرده<sup>۱۲</sup> و این اطلاعات را در اختیار ماشاءالله کاشانی معروف به قصاب، رئیس کمیته مستقر در این سفارت قرار داده است،<sup>۱۳</sup> اما مرور خاطرات مقامات امنیتی و سیاسی دولت موقت که در آن زمان مسئولیت اداره هشتم ساواک، اداره ضدجاسوسی، را در اختیار داشتند، نشان می‌دهد که کشف این رابطه توسط سیستم اطلاعاتی مستقر در نهاد نخست وزیری دولت موقت رخ داده است.

عباس امیرانتظام معاون وقت نخست‌وزیر در خاطرات خود گفته است:

---

۱۱. مروری بر سیر فعالیت‌های مجاهدین، گزارش سخنرانی دکتر جواد منصوری در همایش کالبدشکافی جریان نفاق در دهه شصت، سایت ایران دیده‌بان، شماره خبر ۳۱۱۱، [irandidban.com](http://irandidban.com)

۱۲. به عنوان سازمان مجاهدین خلق در تلگرامی که برای مهدی بازرگان نخست‌وزیر، شورای انقلاب و وزیر دادگستری در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۵۸ می‌فرستد، اظهار می‌دارد: ... جای شکی برای ما باقی نگذاشت که یک توطئه ضدانقلابی با شرکت عوامل سازمان سیا و بقایای ساواک برای بی‌اعتبار کردن مجاهد دستگیر شده و سازمان مجاهدین خلق در کار است. ناهید جلال‌زاده همسر سعادت نیز در نامه‌های متعددی که به صورت سرگشاده منتشر می‌شد بارها به این مسئله اشاره می‌کند.

۱۳. پس از حمله چریک‌های فدایی خلق به سفارت امریکا در روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ و دستور امام خمینی برای اخراج آنها از این سفارت‌تخانه، به دستور دولت موقت افراد مسلحی موسوم به کمیته سفارت امریکا در این سفارت‌تخانه مستقر شدند. ماشاءالله قصاب فرمانده این افراد مسلح بود. او پیش از پیروزی انقلاب در خیابان خراسان قصابی داشت. در ۲۴ مرداد ۱۳۵۸ به دستور آیت‌الله مهدوی کنی، سرپرست کمیته‌های انقلاب، این کمیته منحل شد. بعدها سازمان مجاهدین خلق تصاویری از روابط صمیمی اعضای تیم ماشاءالله قصاب با اعضای سفارت امریکا منتشر کردند. همچنین پس از انتشار اسنادی از باج‌گیری‌های ماشاءالله قصاب از کسبه تهران، او توسط دادستانی انقلاب تهران دستگیر شد. صادق طباطبایی سخنگوی دولت موقت درباره گروه ماشاءالله قصاب می‌گوید: از سه گروه مسلحی که به همراه ابراهیم یزدی در روز ۲۵ بهمن به سفارت امریکا آمده بودند، یک گروه برای حفظ امنیت سفارت در محوطه باقی ماند و دو گروه دیگر از سفارت خارج شدند. گروه محافظ علی‌الاصول می‌بایستی در بیرون از محوطه سفارت وظیفه حفاظتی خود را انجام بدهد، اما سولیوان با ابقای آنان در محوطه سفارت هم موافقت کرد. رهبر این گروه، کسی بود که بعدها به «ماشاءالله قصاب» معروف شد. متأسفانه استقرار این نیرو در داخل سفارت موجب بروز مشکلات فراوانی شد. رفتار این فرد و گروهش با معیارهای اسلامی فاصله داشت. آنها با دریافت پول از مراجعین ایرانی، برای گرفتن ویزا از حضور خود سوءاستفاده و بعضاً مشروبات الکلی نیز مصرف می‌کردند. رفتار آنها موجب شکایت مسئولان سفارت شد، اما آنها حاضر به ترک محوطه سفارت نبودند. در زمانی که دکتر یزدی در وزارت امور خارجه بود و سولیوان هم از ایران رفته و ناس کاردار سفارت و عهده‌دار امور شده بود، با افزایش شکایت‌ها و رفتارهای غیراسلامی، در نهایت با موافقت و دستور آیت‌الله مهدوی کنی، رئیس کمیته مرکزی انقلاب اسلامی ایران، ماشاءالله قصاب و گروهش از سفارت بیرون کشیده شدند.

فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

«... در یکی از روزهای اسفند ۱۳۵۷ منشی من اطلاع داد که شخصی می خواهد به ملاقاتم بیاید و یک مسئله امنیتی را در میان بگذارد. پس از توافق من مردی در حدود ۵۰ سال با قدی متوسط، با لباس رسمی و کراوات به اتاقم آمد. من صندلی طرف راست خودم را به او تعارف کردم. پس از نشستن گفت که کارمند و عضو اداره ضدجاسوسی ساواک است. طبق خبر او قرار بود در ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز یکی از دیپلمات‌های سفارت شوروی در ساختمانی در میدان ۲۵ شهریور به دیدن یک ایرانی برود و چیزهایی را در اختیارش قرار دهد. ضمناً گفت که نام طرف ایرانی عبدالعلی است و می‌آمد تا کسب تکلیف کند. مطالب را بلافاصله به اطلاع نخست‌وزیر رساندم و ایشان دستور داد که آن شخص مسئله را تعقیب کند، ولی آقای بازرگان از شنیدن نام عبدالعلی که نام یکی از فرزندانش بود ناراحت شد. کارمند اداره ضدجاسوسی ساواک به کارش ادامه داد و روز بعد گزارش کارش را به من داد که به اطلاع نخست‌وزیر رساندم... [بعدها] گفت که عبدالعلی را دستگیر کرده‌اند و نام واقعی این فرد محمدرضا سعادت است که با دستگاه‌های عکاسی مخصوص جاسوسی که از دیپلمات روسی دریافت کرده، دستگیر شده است. من تا آن روز نمی‌دانستم محمدرضا سعادت کیست و به چه گروهی وابسته است.»<sup>۱۴</sup>

البته عباس سلیمی‌نمین مورخ تاریخ معاصر این اظهار نظر عباس امیرانتظام را زیر سؤال برده است و این اظهارات را نشانه ارتباطات گسترده او و آمریکایی‌ها می‌داند:

«حساسیت آمریکا و شوروی نسبت به ماجرای جاسوسی تیمسار مقربی و چگونگی لورفتن او به عنوان یک پدیده بسیار نادر، بر کسی پوشیده نیست، لذا از یک سو روس‌ها در پی آن بودند تا با سوءاستفاده از شرایط ابتدای انقلاب، از چگونگی لورفتن جاسوس ۳۵ ساله خود - که منحصر به فردترین تجهیزات جاسوسی را در اختیار داشت - مطلع شوند و از سوی دیگر آمریکایی‌ها نیز در چهارچوب یک رقابت شدید اطلاعاتی، در صدد ممانعت از توفیق روس‌ها در این امر بودند.

در چنین شرایطی که ساواک منحل شده بود و نیروهای آن از ترس عقوبت، فراری و مخفی شده بودند، آیا می‌توان به‌سهولت این روایت را پذیرفت که یک کارمند ساواک با مراجعه به آقای امیرانتظام خبر دقیقی از زمان انتقال اسناد توسط عنصر مجاهدین خلق به دیپلمات روس بدهد؟ همچنین شهره بودن پیچیدگی‌های تشکیلاتی این سازمان به عنوان یک گروه

۱۴. عباس امیرانتظام، آن سوی اتهام، تهران، نشر نی، چاپ سوم ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۷.

زیرزمینی باسابقه از یک سو و از سوی دیگر عملکرد سازمان اطلاعاتی اتحاد جماهیر شوروی به نوعی نبود که یک کارمند ساواک منحلۀ منفرداً و بدون برخورداری از یک پشتوانه تشکیلاتی بتواند به کشف این ارتباط نائل آید، لذا آنچه آقای امیرانتظام در این زمینه مطرح می‌سازد از جهات مختلف مورد تردید قرار دارد، به‌ویژه آن‌که ایشان از یک کارمند گمنام به عنوان حلقه وصل اطلاعاتی یاد می‌کند. البته ادامه ماجرا یعنی واگذاری مأموریت دستگیری سعادت‌ی به ماشاءالله قصاب بیشتر بر ابهامات موجود می‌افزاید. به عبارت دیگر، نیروی عمل‌کننده در این موضوع بسیار مهم، فردی است که توسط دولت موقت برای حفاظت از سفارت آمریکا گمارده شده است. قطعاً آن کارمند گمنام پیگیری موضوع را به مأمور حفاظت سفارت آمریکا محول نکرده است. یعنی به فرض وجود خارجی داشتن چنین کارمندی، او نمی‌توانست منشأ صدور چنین حکم مأموریتی باشد.

بنابراین نکته مهم آن است که چه کسی این مأموریت را به ماشاءالله قصاب داد و اساساً چرا او برای این منظور انتخاب شد؟ ماشاءالله قصاب که امیرانتظام در مأموریت‌های مختلف دیگر نیز از او استفاده کرده است -از جمله حفاظت از کامیون‌های حامل اسناد آمریکایی‌ها که از طریق مرز هوایی از کشور خارج کردند-... قرائن موجود حتی در روایت نقل شده، این گمان را تقویت می‌کنند که انتقال اطلاعات به امیرانتظام برای بستن راه روس‌ها که به اسناد چگونگی شناسایی جاسوس باسابقه خود در ارتش شاهنشاهی نزدیک شده بودند، مستقیماً توسط خود آمریکایی‌ها صورت گرفته و حتی انتخاب ماشاءالله قصاب نیز حساب شده بوده است؛ زیرا این فرد به دلیل استقرار در داخل سفارت آمریکا می‌توانست اشراف اطلاعاتی آمریکایی‌ها را تأمین کند و از کانال آنها مطالب را به مقامات ایرانی انتقال دهد، بنابراین پذیرش این فرضیه که ارتباطات امیرانتظام با مقامات آمریکایی معمولی نیست و دارای تأثیراتی بر انگیزه‌ها و عملکردهای او به نفع بیگانگان بوده است، دست‌کم در این مصادیق چندان دشوار نیست.<sup>۱۵</sup>

از سوی دیگر ابراهیم یزدی عامل گزارش اولیه را دکتر چمران معرفی کرده<sup>۱۶</sup>، اما آنچه مسلم است حداقل اقدام اولیه علیه محمدرضا سعادت‌ی توسط دولت موقت صورت گرفته است.<sup>۱۷</sup>

۱۵. بولتن دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران در نقد کتاب آن سوی اتهام، خاطرات عباس امیرانتظام، ۱ اسفند ۱۳۸۱.  
۱۶. سی خرداد ۶۰؛ فاجعه‌های قابل پیشگیری، گفتگو با ابراهیم یزدی، نشریه چشم‌انداز ایران، تیر و مرداد ۱۳۸۴، شماره ۳۲، ص ۵۱.  
۱۷. سعید حجاریان، جواد منصوری و منوچهر هاشمی آخرین مدیرکل اداره هشتم ساواک اعتقاد دارند که ماجرای سعادت‌ی توسط نیروی‌های اداره ضدجاسوسی ساواک کشف شد.

فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

چگونگی دستگیری محمدرضا سعادت، همچون سرلشگر احمد مقربی همچنان برای شوروی به صورت یک معما باقی ماند تا به جای حل معمای قبلی معمای دیگری نیز بر آن افزوده شود. این خلاء اطلاعاتی باقی بود تا آن که سازمان مجاهدین انقلاب در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۵۸ برخی از اسناد و خلاصه گزارش مأموریت سعادت و بخشی از اظهارات او در بازجویی را منتشر کرد که در آنها نوع ارتباطات سعادت با واسطه اطلاعاتی سازمان جاسوسی شوروی و اسناد تحویل شده و درخواست‌های سعادت از او فاش شد.<sup>۱۸</sup>

به هر روی سال‌ها بعد از دستگیری سعادت و در جریان پیگیری پرونده انفجار نخست‌وزیری، با توجه به حضور مسعود کشمیری در کمیته اداره دوم که پرونده مقربی از آنجا اخذ شده بود، دادستانی انقلاب تهران در نامه‌ای از سازمان حفاظت اطلاعات ارتش درخواست اطلاعاتی پیرامون پرونده سرلشگر مقربی کرد و سرهنگ خوشنویسان رئیس وقت سازمان حفاظت اطلاعات ارتش در پاسخ، به تفصیل به بیان ماجرای کشف ارتباطات عوامل کا. گ. ب و سازمان مجاهدین خلق پرداخت:

«خروج اسناد و مدارکی از پرونده سرلشگر معدوم احمد مقربی

۱. بعد از تحقق انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، اداره دوم اطلاعات و ضداطلاعات نیز به تصرف انقلابیون درآمد و یک کمیته ویژه از برادران انقلابی، ساختمان، مدارک، بایگانی، دفاتر کار، کامپیوتر و... را در اختیار داشتند. در اداره دوم سابق، طبقه چهارم ساختمان به ضدجاسوسی اختصاص داشت که دو ماه بعد از انقلاب، برادران مستقر در کمیته ویژه اداره دوم، این طبقه را در اختیار پرسنل ضد جاسوسی قرار دادند.

۲. [...]

۳. در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۷ مستند به گزارش یک مأمور ویژه نفوذی ضدجاسوسی ساواک منحل در سفارت شوروی، اطلاعیه‌ای به هیئت رئیسه سماجا ۲ (اداره دوم ارتش) داده شد مبنی بر این که در ساعت ۱۹:۳۰ روز ۱۳۵۸/۲/۸ در ملاقاتی که بین ولادیمیر فیسنکو دبیر دوم سفارت شوروی (عضو سرویس اطلاعات کا. گ. ب) با یکی از عناصر رده بالای سازمان مجاهدین خلق در خیابان کوشک صورت خواهد گرفت، پرونده مقربی در اختیار فیسنکو گذاشته خواهد شد. با توجه به مفاد خبر در ساعت ۸ روز ۱۳۵۸/۲/۸ کمیسیونی که

۱۸. به دلیل نشان دادن قدرت سازمان مجاهدین انقلاب و نمایش این مسئله که این سازمان مستقیماً با سازمان مجاهدین خلق درگیر است، انتشار اسناد دستگیری و بازجویی سعادت را به عهده گرفت. محسن رضایی جانشین وقت واحد اطلاعات سپاه پاسداران، عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب هم بود.

تعدادی از برادران کمیته نیز در آن حضور داشتند در دفتر ریاست وقت سماجا ۲ تشکیل و خبر با ناباوری آنها مواجه شد، معذک تیمی که برادران رهبری آن را به عهده داشتند، به طرف خیابان کوشک حرکت کردند و بعد از مراجعت عنوان کردند که چنین ملاقاتی انجام نگرفت و عدم انجام ملاقات را دلیل کذب بودن خبر تلقی کردند.

۴. در تاریخ ۱۳۵۷/۲/۱۰ مأمور مجدداً اطلاع داد که به علل مبهم ولادیمیر فیسنکو در ملاقات روز ۱۳۵۷/۲/۸ حاضر نشد و قرار است روز ۱۳۵۷/۲/۱۱ در خیابان آپادانا در دفتر کار این مجاهد با او ملاقات کند. با توجه به تجربه تلخ و مشکوک عملیات روز ۱۳۵۷/۲/۸، خبر در اختیار گروه ضدجاسوسی مهندس مهدی چمران مستقر در نخست‌وزیری قرار گرفت و آنان تماس را کشف کردند و منجر به شناسایی مهندس محمدرضا سعادت‌ی و اعتراف صریح او شد. لازم است یادآوری شود که هدف و تلاش گسترده سرویس اطلاعات شوروی از دستیابی به پرونده عملیاتی مقربی این بود که نقاط ضعف خود را در اداره این مأمور که منجر به کشف آن توسط ضدجاسوسی شد، روشن و قابلیت ضدجاسوسی را ارزیابی کنند.

۵. به موازات عملیات فوق در اوایل اردیبهشت سال ۱۳۵۸، حادثه‌ای در طبقه سوم سماجا ۲ در شرف وقوع بود. یکی از کارمندان عملیاتی ضدجاسوسی در حین عبور از راهروی طبقه سوم متوجه شد که یکی از افراد کمیته می‌خواهد کارتن محتوی پرونده مقربی را از اداره خارج کند. او بلافاصله مسئولین را در جریان امر قرار می‌دهد و پرسنل به‌رغم تهدید آن فرد که خود را نماینده دادستانی انقلاب معرفی می‌کرد، از خروج پرونده ممانعت کردند و به دستور ریاست وقت سماجا ۲ ظاهراً پرونده به محل مربوطه برگردانده شد.

۶. در اواخر اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ به گروه عملیات ضدجاسوسی دستور داده شد طبقه سوم ساختمان را ترک کنند و در دفاتر مربوطه در طبقه چهارم مشغول کار شوند و کلیه دفاتر را در اختیار گروه ضدجاسوسی قرار دهند. گروه ضدجاسوسی بر مبنای عملکرد مشکوک آن فرد، پرونده مقربی را مورد بررسی قرار داد و متوجه شد اوراق و مدارک زیر از پرونده خارج شده‌اند:

الف) اوراقی از شماره ۱۹ الی ۵۹ به تعداد چهل و یک برگ از جلد نهم پرونده

ب) یک جلد آلبوم تهیه شده حاوی خلاصه پرونده سرلشگر معدوم احمد مقربی

پ) کلیه اوراق بررسی تکنیکی و مسائل فنی تحویل شده به لشکر مقربی (به صورت آلبوم)

۷. در تجزیه و تحلیل این مورد، خروج اسناد و مدارک از پرونده مقربی و تحویل آن به

فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

عناصر غیرمجاز توسط کمیته ویژه [مستقر در اداره دوم ارتش] قطعی بود. عدم حضور ولادیمیر فیسینکو در ملاقات ۱۳۵۷/۲/۸ نیز اعلام خطری بود که نشان می‌داد از ناحیه عوامل نفوذی حریف در کمیته ویژه به او خبر داده شده است.

۸. در نشریه مجاهدین خلق تحت عنوان کارنامه مجاهد شهید علی محبی به تاریخ مرداد ۱۳۵۸ پاره‌ای از اسناد ضداطلاعات سابق درج شده که یادداشت‌های سرگرد دانیل تامپکینز، مستشار ضداطلاعات امریکا خطاب به سرلشگر قاجار، فرمانده ضداطلاعات در آن جلب توجه می‌کند، اسنادی به شرح زیر که صرفاً در گاو صندوق قاجار نگهداری می‌شد و عوامل نفوذی، آنها را خارج کرده‌اند.

الف) بازجویی و تخلیه اطلاعاتی

ب) اداره و کنترل منابع

پ) روش‌های جاری ضداطلاعات

ت) کم کردن فاصله کارآیی ضداطلاعاتی ایران و کشورهای همسایه

۹. موضوع خروج اسناد و مدارک طی نامه شماره ۴۱۲-۳۱۷۵۷-۲ به دادستانی کل انقلاب کشور منعکس و در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۱۸ برادر لاجوردی با چند نفر از برادران دیگر به اداره دوم مراجعه و کلیه سوابق پرونده مقربی را مطالعه و یادداشت‌برداری و از اسنادی نیز فتوکپی تهیه کردند و به همراه بردند.

۱۰. [ ... ]

۱۱. در سال ۱۳۶۲ با تصویب شورای عالی دفاع مقرر شد برادران مستقر در کمیته ویژه سماجا ۲ را ترک کنند که به همین طریق عمل شد و کلیه دفاتر کار آنان در اختیار دادستانی انقلاب ارتش قرار گرفت.<sup>۱۹</sup>

اما چه کسی سعادت را دستگیر کرد؟ سازمان مجاهدین خلق در اطلاعیه‌های متعدد معتقد بود که شخصی به نام مرتضی کاشانی معروف به ماشاءالله قصاب که رئیس کمیته مستقر در سفارت آمریکا بود، مسئول بازداشت سعادت بوده و پس از دستگیری، او را به خانه امنی در مجاورت سفارت آمریکا منتقل کرده است. قابل ذکر است که هادوی دادستان وقت کل کشور پس از جنجال‌های سازمان منافقین، حکم بازداشت محمدرضا سعادت را خطاب به نیروهای سپاه پاسداران منتشر کرد. با توجه به موقعیت سعادت در سازمان منافقین که به نوعی او را نفر دوم

۱۹. پرونده انفجار ۸ شهریور ۱۳۶۰ در نخست وزیری، نامه سرهنگ خوشنویسان به دادستانی انقلاب تهران.

سازمان می‌دانستند، به نظر می‌رسد سران سپاه پاسداران شخصاً در عملیات دستگیری سعادت‌ی حضور داشته‌اند. این مسئله را ارشدترین مقام وقت سپاه پاسداران هم تأیید می‌کند. البته شهید اسدالله لاجوردی، دادستان انقلاب مرکز هم در جلسه دوم دادگاه سعادت‌ی، دستگیری او توسط ماشاءالله قصاب را تلویحاً تأیید کرد و دستور احضار ماشاءالله قصاب را به عنوان شاهد در دادگاه سعادت‌ی داد. ماشاءالله قصاب در روز ۲۳ آبان ۱۳۵۹ در آخرین جلسه دادگاه محمدرضا سعادت‌ی حاضر شد و با تأیید دستگیری سعادت‌ی، ادعای او مبنی بر شکنجه را رد کرد و چنین گفت:

«موقعی که من به دفتر سعادت‌ی رفتم، به روی من اسلحه کشید و من به صورتش زدم. چند دقیقه بعد مأمور شوروی وارد اتاق شد. من او را هل دادم، ولی به من گفتند که به او کار نداشته باشم، چون او مصونیت سیاسی دارد. من یک بار دیگر سعادت‌ی را زدم و آن موقعی بود که اسلحه کلتش را گرفتم. در بازرسی، کارت عضویت سازمان مجاهدین خلق او را دیدم. موقعی که خواستم او را از ساختمان خارج کنم، با فریاد الله‌اکبر به مردم گفت که ما ساواکی هستیم و بعد شروع کرد به فرار. در این موقع یک پاسدار زد به سرش و او به زمین افتاد و لیش خونی شد. بعد او را به زندان قصر بردم. ساعت شش بود و زندان قصر او را قبول نکرد. ما هم او را به ساختمانی در پشت سفارت بردیم و تا صبح در آنجا نگه داشتیم.»<sup>۲۰</sup>

سپس حاکم شرع از او پرسید: «آیا باز هم متهم را کتک زده‌ای؟» ماشاءالله قصاب در پاسخ به این سؤال گفت:

«خدا شاهد است که من پیشانی او را بوسیدم، چون بالاخره ایشان سید است. همان شب که او را دستگیر کردم، آقای حسین تهرانی کیا را در جریان گذاشتم، ولی به او نگفتم که جای ما کجاست. من آقای حسین تهرانی کیا را از سال ۵۲ که زندانی بود می‌شناسم. روز شنبه به اتفاق آقای تهرانی به دفتر سازمان مجاهدین خلق رفتم. مسعود رجوی و موسی خیابانی و مهدی خدایی هم آمدند و گفتند: چرا این کار را کردی؟ جواب دادم که دستگیری او به حکم آقای هادوی بوده است.»<sup>۲۱</sup>

اما با توجه به اسنادی که در پرونده سعادت‌ی وجود دارد، سعادت‌ی از ابتدای دستگیری در اختیار واحد اطلاعات سپاه پاسداران که اعضایش با واحد اطلاعات سازمان مجاهدین انقلاب یکی بودند، قرار داشته است. پس از گذشت شش ماه از دستگیری سعادت‌ی، او در نامه‌ای به

۲۰. آخرین جلسه محاکمه سعادت‌ی، روزنامه اطلاعات، ۲۴ آبان ۱۳۵۹، ص ۲.

۲۱. همانجا



شهید آیت‌الله قدوسی، دادستان کل انقلاب، به تشریح نحوه دستگیری‌اش می‌پردازد:

«من در یک ماجرای آدم‌ربایی در اوایل اردیبهشت ۵۸ بازداشت و به دنبال آن به خانه‌ای در پشت سفارت آمریکا برده شدم... در مدت تقریباً ۱۰ ساعت، از ساعت ۷ شب تا ساعت ۵ بامداد به تنظیم پرونده‌ای مطابق میل خویش پرداختند و با اعمال شکنجه از من امضا گرفتند. پس از آن مرا از خانه امن اول به خانه امن دوم بردند. البته این نقل و انتقال به خاطر فعالیت‌هایی بود که در همان موقع سازمان کرده و توانسته بود محل نگهداری مرا کشف کند و از دادستانی کل اجازه اقدام برای یافتن من و مشخص کردن ربایندگانم را بگیرد!»<sup>۲۲</sup>

نکته جالب در این نامه، اعتراف سعادت‌ی به بخش امنیتی و ضربت سازمان مجاهدین خلق، آن هم سه ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. این گروه به گفته سعادت‌ی و تأیید بیانیه‌های سازمان، یک روز پس از دستگیری سعادت‌ی توانست محل نگهداری او را کشف کند و آماده عملیات نظامی برای آزادی سعادت‌ی شد، اما با هوشیاری دستگیرکنندگان سعادت‌ی، او از محل شناسایی شده، خارج شد. چند ماه بعد از دستگیری سعادت‌ی، پزشکی قانونی او را معاینه کرد، اما هیچ‌گونه علامتی مبنی بر ضرب و شتم او نیافت.

به هر روی در ورای شخص کشف‌کننده و دستگیرکننده محمدرضا سعادت‌ی، آنچه اهمیت داشت ارتباطات گسترده و وسیع و البته سطح بالای سازمان مجاهدین خلق و سرویس اطلاعاتی شوروی بود. حمیدرضا نقاشیان درباره مأموریت ویژه سعادت‌ی در مورد سرویس اطلاعاتی شوروی می‌گوید:

«پرونده مقربی هم یکی از اتهامات سعادت‌ی است. روس‌ها از ابتدای انقلاب به دنبال پرونده مقربی بودند تا به دست بیاورند و ببینند چه بخشی از موضوعات مقربی لو رفته است. یکی از اتهامات او بردن نقشه‌های سازمان جغرافیایی کشور بود و اعترافاتش هم همین را می‌گفت که ما گرفتیم و به یک رابط روس تحویل دادیم. به نظر من جمهوری اسلامی با توجه به این که ابتدای ساختارسازی قضایی‌اش بود با موضوع خیلی سطحی برخورد کرد. اساساً غربی‌ها نوعاً نفوذ خود را در احزاب ایران داشته و از همین طریق به بسیاری از ارکان نظام دسترسی چند وجهی داشته‌اند. یکی از سرویس‌ها در آن مقطع به دنبال یک شاهکار ظریف بود که با تبانی با کادر مرکزی مجاهدین خلق و نمادسازی، ساختار چپ سرپل ارتباطات اطلاعاتی شوروی در ایران بشوند. آنها در اصل به دنبال تراشیدن حزب توده‌ای

۲۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محمدرضا سعادت‌ی، شماره بازپایی ۷۴۶۱.

دیگر با قدم اول پروژه اطلاعات دادن به دبیر دوم سفارت شوروی در ایران بودند که پروژه با دستگیری محمدرضا سعادت در آن مقطع ناکام ماند.

ما به عمق ماجرا نرفتیم. کسی هم باور نمی کرد که این ماجرا بتواند یک پرده درونی و تو در توی دیگری هم داشته باشد. خود ما هم همین طور بودیم و از دور دستی بر آتش داشتیم. شاهد ماجرا بودیم، اما تحلیل کنجکاوانه و دقیق و تجزیه و تحلیل جامعی از موضوع نداشتیم و نمی فهمیدیم که واقعاً این رفتار در اصل به نفع چه جریانی صورت می گیرد. سعادت به نظر من آدم سفتی نبود، اما چون داشت نقش خیلی ویژه‌ای را ایفا می کرد تا موضوع را فقط در ساختار ارتباط با شوروی توجیه کند، نمایش زیبایی از سفت بودن را ارائه داد و ما هم باور کردیم. در مرحله‌ای که قرار شد این سفتی تمام شود، خیلی شل آمد که به نظر من این شلی او هم نقش بود.

ما به این نکته توجه نداریم که کسی که دارد کار پیچیده‌ای را اداره می کند، می تواند چند نقش ویژه را بازی کند. از نظر من سعادت آدم سفتی نبود، اما هنرمند قهار و توانمندی بود، چون توانست در دادگاه نقش خود را خوب ایفا کند و سازمان را نجات بدهد. سرویس اطلاعاتی «بریتیش» از قبل از انقلاب در اداره دوم ارتش هم نفوذ گسترده داشت، لذا از کل پرونده مقربى بااطلاع بود و نیاز نداشت کسی این پرونده را برای او سرقت کند، ولی شوروی‌ها این اطلاعات را نداشتند چون ساختار نظام اطلاعاتی و ضداطلاعاتی رژیم گذشته، ضد شوروی طراحی شده بود. آنها علاقمند بودند بدانند چه بخشی از ماجرای مقربى لو رفته و کدام یک از افسران کا. گ. ب در ایران قرمز شده‌اند؟ لذا چهل صفحه از پرونده مقربى طعمه مناسبی برای جلب اعتماد روس‌ها در آن مقطع بود. اگر سعادت خوب بازجویی می شد، به نظر من ماهیت سازمان مجاهدین خلق هم در آن مقطع لو می رفت، ماهیت غربی سازمان که امام به وضوح درک می کرد و ما درک نمی کردیم، ولی سعادت با زیرکی این مأموریت را حفظ کرد و به هیچ وجه لو نداد.<sup>۲۳</sup>

برخی کارشناسان امنیتی معتقدند که بخش ضد جاسوسی ساواک، بخش مربوط به چگونگی کشف جاسوسی سرلشکر مقربى را از پرونده خارج و مطالب بی ربط و مجعولی را که برای سرویس اطلاعاتی شوروی ارزش نداشت، جایگزین کرد. آنها دلیل واسطه‌گری سازمان

۲۳. مجاهدین خلق مصداق کامل چپ امریکایی بودند، گفتگو با حمیدرضا نقاشیان، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، اسفند ۱۳۸۸، صص ۴۲-۴۳.

فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

مجاهدین خلق را معرفی این سازمان به عنوان یک گروه چپ و پنهان کردن روابط ویژه این سازمان با سرویس‌های اطلاعاتی امریکا و انگلیس می‌دانند که پیش‌تر به واسطه کاظم رجوی برادر مسعود رجوی برقرار شده بود.

### ولادیمیر فیسنکو کیست؟

پس از پیروزی انقلاب، به دستور مستقیم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، ایستگاه کا. گ. ب در تهران موفق شد در روز ۱۴ فوریه ۱۹۷۹ مطابق با ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ مستقیماً با مرکزیت دو سازمان مجاهدین خلق و فدائیان خلق تماس بگیرد. مسئولیت این ارتباط به عهده ولادیمیر فیسنکو<sup>۲۴</sup> افسر شاخه اطلاعات سیاسی ایستگاه مستقر در سفارت شوروی در تهران، گذارده شد.<sup>۲۵</sup> وی به زبان فارسی، کاملاً مسلط بود و با موه‌های مشکی و چشمان قهوه‌ای، شباهت فراوانی به ایرانی‌ها داشت.<sup>۲۶</sup> در تماس فیسنکو با سران سازمان مجاهدین خلق، آنها از شوروی تقاضای دریافت اسلحه و اطلاعات کردند و برای تماس‌های فوری، شماره تماس یکی از خانه‌های امنشان را در اختیار فیسنکو قرار دادند. در کتاب «کا. گ. ب در ایران» که به قلم ولادیمیر کوزیچکین، یکی از مأموران این سازمان در ایران نوشته شده است، درباره ارتباطات مأموران اطلاعاتی شوروی و سران سازمان مجاهدین خلق آمده است:

«برقراری روابط ما با سازمان مجاهدین خلق، به‌رغم توهماتی که آنها داشتند، خوب پیش می‌رفت و گسترش می‌یافت. مجاهدین در جریان حمله به سازمان‌های رژیم شاه و سفارتخانه‌های ایالات متحده و بریتانیا توانسته بودند آرشیو اسناد ساواک را به دست آورند. وقتی این خبر را به مسکو منتقل کردیم، بلادرنگ خطاب به ما چنین نوشتند: بلافاصله با مجاهدین تماس بگیرید و از آنها اسناد مربوط به دخالت و هدایت مزدوران اطلاعاتی شوروی در ارتش و سایر دستگاه‌ها و به‌خصوص پرونده سرلشگر مقربی را در ساواک بخواهید... او ۳۰ سال عامل کا. گ. ب بود و از زمانی که افسری جوان بود، از سال ۱۹۴۵

۲۴. vladimir fisenko

۲۵. ولادیمیر کوزیچکین، کا. گ. ب در ایران، ترجمه اسماعیل زند و حسین ابوترابیان، تهران، نشر حکایت، چاپ اول ۱۳۷۰، ص ۳۵۸.  
۲۶. ولادیمیر کیتویچ فیسنکو دبیر اول سفارت شوروی و عضو کا. گ. ب در رستف روسیه به دنیا آمد. او دانشجوی انستیتوی زبان‌های شرقی دانشگاه ایالتی مسکو بود که به فراگیری زبان فارسی و انگلیسی پرداخت. سپس بورسیه دانشگاه تهران را دریافت کرد. فنسینکو به تاریخ نیز علاقمند بود و مقاله‌ای درباره نفت ایران نوشت. در سال ۱۹۶۴ با نینا نیکولا پونا پکلانیک، دانشجوی گروه عربی در همان انستیتو ازدواج کرد. همسرش که دختر یک مقام نظامی عضو هیئت مدیره کا. گ. ب بود، همراه فیسنکو به ایران آمد و منشی سفارت شوروی در تهران شد.

به خدمت این سازمان درآمد. او بهترین عامل رزیدنسی به حساب می‌آمد و اطلاعات محرمانه‌ای را که واقعاً برای اتحاد شوروی حائز اهمیت بود، در اختیار ما می‌گذاشت. در طی سال‌ها بسیار ترقی کرد و مسئول خرید اسلحه از آمریکا و دیگر کشورهای غربی شد، به طوری که دیگر جانشینی برای او یافت نمی‌شد. به این علت بدیهی است که با از دست رفتن مقربی در رزیدنسی یک خلاء اطلاعاتی پیدا شد. علاوه بر این او عملاً همه افسران [Political Intelligence] IP را که در زمان‌های مختلف و در آن دوران طولانی با او کار کرده بودند، می‌شناخت...»<sup>۲۷</sup>

این کتاب در ادامه به احضار فیسنکو توسط «گنادی کازنکین» رئیس شعبه جاسوسی سیاسی در ایران اشاره می‌کند که با ابلاغ تلگرام مسکو، از او خواست فوراً با رابط خود در سازمان تماس بگیرد و با ذکر این که نیازی به رعایت مسائل امنیتی نیست، گفت:

«هیچ خطری ندارد. ساواک از بین رفته است و هیچ کس به تلفن‌های ما گوش نخواهد داد. همین الان از سفارتخانه به رابطت تلفن کن.»<sup>۲۸</sup>

### دستگیری سعادت‌ی

پس از چند بار ملاقات میان فیسنکو و سعادت‌ی، او برای دریافت پرونده مقربی در روز ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ قرار ملاقاتی را تعیین کرد، اما همان گونه که گفته شد این ارتباطات توسط نیروهای امنیتی کشف شد و آنها پیش از ورود فیسنکو وارد دفتر شرکت نولکو شدند و محمدرضا سعادت‌ی را دستگیر کردند. با ورود فیسنکو به دفتر، او نیز دستگیر، اما به او دستور خروج داده شد. این مأمور اطلاعاتی حدس زد که شاید نیروهای ضدجاسوسی قصد دارند او را هنگام فرار بکشند، اما ورود شخص غریبه‌ای به ساختمان سبب شد که او بتواند بدون دردسر از دفتر شرکت نولکو و با توجه به دستور رسیده از مسکو بلافاصله از کشور خارج شود.<sup>۲۹</sup>

البته روایت گروه دستگیرکننده با گزارش فیسنکو تفاوت دارد. آنها مدعی هستند که خود دستور خروج را به مأمور اطلاعاتی شوروی داده‌اند. قسمت‌هایی از گزارش چگونگی دستگیری و بازپرسی انقلاب اسلامی و دادستانی انقلاب به شرح ذیل است:

«ضمن مراقبت از اتومبیل سیاسی شوروی در مورخه ۵/۲/۵۸ مشاهده شد که یک مرد

۲۷. ولادیمیر کوزیچکین، کا.گ.ب در ایران، ترجمه اسماعیل زند و حسین ابوترابیان، تهران، نشر حکایت، ۱۳۷۰، ص ۳۶۸.

۲۸. همان جا.

۲۹. همان، صص ۳۷۲-۳۷۰.

## فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

روسی از اتومبیل پیاده و در خیابان دیبا منشعب از خیابان روزولت وارد شرکت نولکو که یک مؤسسه صنعتی است شد. در بررسی بعدی مشخص شد که مرد روسی به نام ولادیمیر فیسنکو، دبیر اول سفارت شوروی و مرد تماس گیرنده یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق است. چون معلوم بود که رهبر مجاهدین در ساعت ۱۷/۰۰ مورخه ۵۸/۲/۶ و یا ۵۸/۲/۷ (در قرار ملاقات یدکی) با افسر اطلاعاتی شوروی برای مبادله اسناد و مدارک ملاقات می‌کند، لذا بررسی‌های لازم به عمل آمد و طی طرحی مأمورین سپاه پاسداران انقلاب هدایت شدند که ۵ دقیقه قبل از شروع ملاقات مأمورین به شرکت وارد [شوند] و مرد تماس گیرنده و مدارک را ضبط کنند... پس از دستگیری مرد تماس گیرنده، فیسنکو برای ورود به شرکت نولکو مراجعه کرد، ولی توسط مأمورین به او تکلیف شد که از شرکت خارج شود. فیسنکو بعد از خروج از شرکت سوار اتومبیلی شد که توسط سه مأمور شوروی هدایت می‌شد و منطقه را ترک کرد. در بازرسی بدنی از مرد تماس گیرنده مشخص شد که مسلح به اسلحه کمری است و نیز در جستجوی مقدماتی از وسایل شرکت یادداشتی که حاکی از همکاری این شخص با سرویس اطلاعات شوروی بود، به دست آمد...

### چگونگی برقراری ارتباطات با مقامات شوروی

محمدرضا سعادت اعتراف کرد که در اوایل اسفند ماه ۵۷ در تظاهراتی که در دانشگاه تهران از طرف سازمان مجاهدین خلق ترتیب یافته بود، ولادیمیر فیسنکو خود را خبرنگار روزنامه ایزوستیا (شوروی) معرفی کرد و ضمن طرح سئوالاتی در زمینه سازمان جنبش ملی مجاهدین و هدف‌ها و برنامه‌های آن اظهار علاقه کرد که باب مراد را با نامبرده باز کند و در نتیجه از آن تاریخ به بعد ملاقات‌های منظم خصوصی بین سعادت و افسر اطلاعاتی مورد بحث برقرار شد. محمدرضا سعادت در ملاقات‌های دوم و سوم خود با فیسنکو بر اثر سئوالات مختلفی که از ناحیه بیگانه مزبور در زمینه‌های مسئله کردستان، حزب توده، موقعیت چریک‌های فدایی خلق، افسران اطلاعاتی سیا، اسناد و مدارک طبقه‌بندی شده سازمان منحل امنیت، امام خمینی و موقعیت معظم له در ایران طرح می‌کرد، متوجه شد که این شخص باید از جاسوسان شوروی باشد و در ملاقات قصد دارد اطلاعاتی را کسب کند، به همین جهت موضوع ارتباط خود را با بیگانه مورد بحث با یکی از رهبران جنبش مجاهدین به نام خسرو نظامی مطرح کرد و اظهار داشت احتمالاً فیسنکو جاسوس سرویس‌های اطلاعاتی غربی است که در پوشش تبعه شوروی قصد جمع‌آوری اطلاعات

و انجام اقدامات عملیاتی را دارد، به همین جهت از طرف خسرو نظامی هدایت شد که ملاقات‌های خود را با نظر سازمان جنبش با فیسنگو ادامه دهد.

#### نتایج بازجویی

یاد شده بالا در مصاحبه اولیه خود ضمن اعتراف به همکاری با سازمان جاسوسی شوروی در ایران اظهار داشت که کلیه ارتباطات او با فیسنگو با هدایت و نظر خسرو نظامی بوده که به احتمال زیاد از عوامل سازمان جاسوسی شوروی است. خسرو نظامی نامبرده را هدایت کرد که در ارتباط با افسر اطلاعاتی شوروی، در زمینه تبادل اطلاعاتی از طرف جنبش مجاهدین خلق به سازمان جاسوسی شوروی و اخذ وسایل و امکانات فنی، آموزشی، الکترونیکی و عملیاتی از سازمان جاسوسی شوروی، برای تقویت اقدامات عملیاتی جاسوسی جنبش اقدام کند و او هم در ملاقات‌ها به همین ترتیب عمل کرد و افسران اطلاعاتی شوروی هم همه گونه مساعدتی را به سازمان تعهد کردند.

قبل از این‌که محمدرضا سعادت‌ی در آخرین ملاقات خود با افسر اطلاعاتی شوروی (۵۸/۲/۶) حاضر شود، توسط خسرو نظامی احضار و به وی دستور داده شد که در این ملاقات ابتدا در مورد قرارهای منظم ملاقات به‌تنهایی صحبت و برای رعایت جنبه‌های امنیتی و حفاظتی ارتباطات و مذاکرات به افسر اطلاعاتی شوروی گفته شود که مدارک مهم را به هیچ وجه در شرکت تحویل نخواهیم داد و این مدارک در ملاقات‌های پنهانی در داخل اتومبیل و به صورت متحرک تحویل داده خواهند شد... خسرو نظامی به سعادت‌ی دستور داد در این ملاقات در مورد مسئله افغانستان، موقعیت عراق و گروه‌های کرد عراق در منطقه، [آیت‌الله سید کاظم] شریعتمداری و آخرین وضعیت سیاسی ایران، در مورد هدف‌های دولت لیبی از نزدیکی به ایران و امام خمینی تحقیق و سؤال شود سازمان جاسوسی شوروی در چه زمینه‌هایی به اطلاعات احتیاج دارد؟

خسرو نظامی ضمن توجیه سعادت‌ی در این زمینه که آخرین وضعیت احزاب و سازمان‌های جنبش را در ایران برای فیسنگو تشریح کند، دستور داد که از افسر اطلاعاتی شوروی درخواست کند تا لیست اسامی افسران سازمان سیا و شبکه‌های اطلاعاتی آنها را در اختیار جنبش قرار دهد تا بتواند مورد بهره‌برداری قرار دهد. ضمناً هر وسیله مورد نیازی از وسایل الکترونیکی، فنی جاسوسی شامل ضبط صوت همراه با فرستنده، وسایل میکروفون‌گذاری و فرستنده‌های کوچک، دوربین‌های عکاسی کوچک، دستگاه تهیه میکرو فیلم، دستگاه استراق‌سمع از فاصله

فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

۵۰ متری، دستگاه‌های رمزکننده تلفن و دستگاه‌های کنترل تلفن را تحویل جنبش دهند و علاوه بر آن تجربیاتی را که در امور اطلاعاتی، ضد اطلاعاتی و نحوه بایگانی اسناد طبقه‌بندی شده و تشکیل بایگانی دارند، به صورت بولتن‌هایی در اختیار جنبش قرار دهند.

نظریه

با توجه به شگرد کار سرویس اطلاعاتی شوروی و اظهارات متهم که عموماً تناقض‌گویی‌های فراوان در آن وجود دارد و پاسخ‌هایی که سعادتی به طرق گوناگون به سئوالات داد، به نظر می‌رسد با توجه به این که مشارالیه در سال‌های ۴۷ - ۴۸ در ذوب آهن اصفهان خدمت می‌کرد و با کارشناسان شوروی ارتباط داشت، از آن تاریخ توسط سرویس اطلاعاتی شوروی نشان شد و به استخدام شوروی در آمد. خسرو نظامی هم که هدایت‌کننده ارتباطات او با مقامات شوروی بود، باید از عوامل شوروی در ایران باشد و ضرورت ایجاب می‌کند که خسرو نظامی سریعاً دستگیر شود و تحت بازجویی دقیق قرار گیرد.<sup>۳۰</sup> در گزارش‌های منتشره از بازجویی‌ها آمده بود که سعادتی ضمن اعتراف به همکاری با سازمان جاسوسی شوروی در ایران و تحویل اسناد محرمانه، به اخذ وسایل و امکانات فنی آموزشی و الکترونیکی و عملیاتی از سازمان جاسوسی شوروی نیز اذعان کرده است. سعادتی در آخرین ملاقات با مقام اطلاعاتی شوروی فهرستی از مایحتاج سازمان را تهیه کرده بود که در زمان دستگیری به دست مأموران افتاد.

نکته جالب در بازجویی‌های سعادتی این بود که با چنین اعترافات، بدیهیات را منکر می‌شد. به عنوان نمونه در جلسه اول بازجویی‌ها در ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ ادعا کرد سران سازمان را نمی‌شناخته و اظهار داشته است که دبیر شوروی می‌گفت: «به افرادی به نام رجوی و خیابانی سلام برسان!» این در حالی است که او در زندان حامل پیام رجوی بود و حتی اگر می‌توانست عضویت خود در کادر مرکزی سازمان را انکار کند، انکار آشنایی با رجوی در حالی که بسیاری از مبارزین که در دادستانی حضور داشتند آن دو را با هم دیده بودند، امری بود که نشان می‌داد هرگونه شکنجه و یا اعمال فشاری در بازجویی‌ها که از سوی او و اعضای سازمانش ادعا می‌شد، وجود ندارد. به عبارت دیگر وقتی سعادتی خود را در برابر اسنادی غیر قابل انکار دید، ناگزیر لب به اعتراف گشود.

محمدرضا سعادتی در اقاریر خود به طرح مسائلی همچون مسئله کردستان، حزب توده،

۳۰. اسرار دستگیری حماد شببانی و محمدرضا سعادتی فاش شد، روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۶ خرداد ۱۳۵۸، ص ۳.

موقعیت چریک‌های فدایی خلق، افسران اطلاعاتی سیا، اسناد و مدارک طبقه‌بندی شده سازمان منحل امنیت، امام خمینی، وضع و موقعیت ایشان در ایران در ملاقات‌های خود با فنسینکو اشاره و همچنین به سرقت نزدیک به ۵۰ صفحه مهم از پرونده مقربی از اسناد دادستانی انقلاب در زندان قصر و تحویل آن به کا. گ. ب اعتراف کرد. در پی کشانده شدن این پرونده از ابعاد حقوقی به رسانه‌ای توسط سازمان مجاهدین انقلاب که کلید کشمکش‌های بعدی را زد، انتقادهای فراوانی به این سازمان وارد شد. مجاهدین انقلاب در کنفرانسی مطبوعاتی در ۱۰ تیر ۱۳۵۸ در پاسخ به دلایل این امر، علم مردم را پشتوانه‌ای برای رسیدگی عادلانه در برابر فشارهای حامیان سعادت‌ی عنوان کرد.<sup>۳۱</sup>

اما در این میان اظهارات عبدالکریم لاهیجی<sup>۳۲</sup> از عناصر نزدیک به سازمان مجاهدین خلق که وکالت محمدرضا سعادت‌ی را به عهده داشت، جالب است:

«وقتی که محمدرضا سعادت‌ی دستگیر شد، من برای شرکت در کنفرانسی در اروپا بودم و از طریق روزنامه‌ها مطلع شدم که سازمان مجاهدین خلق از من تقاضا کرده است که وکالت محمدرضا سعادت‌ی را در این پرونده بپذیرم. وقتی به تهران برگشتم، آیت‌الله سید محمود طالقانی هم که من وکیل وی در زمان شاه بودم در منزلش به من گفت وکالت سعادت‌ی را بپذیر، چون این یک اختلاف سیاسی بین جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین خلق است و سعادت‌ی قربانی این اختلاف سیاسی است.<sup>۳۳</sup> در ملاقات‌هایی که با سعادت‌ی کردم،

۳۱. اتهام سعادت‌ی در دادگاه معلوم می‌شود، کنفرانس خبری سخنگوی سازمان مجاهدین انقلاب، روزنامه اطلاعات، ۱۱ تیر ۱۳۵۸، ص ۱۲.

۳۲. عبدالکریم لاهیجی متولد ۱۳۱۹ در تهران پیش از پیروزی انقلاب از اعضای کانون وکلا بود و وکالت پرونده‌های شاپور بختیار، داریوش فروهر، آیت‌الله طالقانی و... را به عهده داشت. با پیروزی انقلاب اسلامی به سازمان مجاهدین خلق نزدیک و کاندیدای سازمان در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی و انتخابات اولین دوره مجلس شد. او در فاز نظامی به پاریس رفت و عضو شورای ملی مقاومت شد. لاهیجی همچنین از رابط‌های سازمان با رژیم بعث صدام بود به گونه‌ای که لقب کریم بغدادی گرفت، اما پس از مدتی لاهیجی که وکیل سازمان در محاکم بین‌المللی بود با سران سازمان دچار مشکل مالی شد. با جدایی لاهیجی از سازمان، در سال‌های گذشته دو طرف یکدیگر را با انواع و اقسام اتهامات نواخته‌اند.

۳۳. این ادعا در حالی مطرح می‌شود که شاهدان نظر دیگری درباره روابط آیت‌الله طالقانی با سران سازمان مجاهدین از جمله محمدرضا سعادت‌ی دارند. جواد منصوری از زندانیان پیش از انقلاب در این باره می‌گوید: مرحوم آیت‌الله طالقانی همیشه با تفکرات منافقین مخالف بودند و از سوی منافقین هم بسیار تهدید می‌شدند... ایشان [آیت‌الله طالقانی] بارها گفتند که: «من دقیقاً رهبری امام را تأیید می‌کنم و پیرو ایشان هستم و نسبت‌هایی که به من می‌دهند [درباره مخالفت با امام] دروغ است. در سال ۵۷، آبان ماه [یعنی سه ماه پیش از پیروزی انقلاب] همین محمدرضا سعادت‌ی که از سران مجاهدین خلق هم بود، در زندان اوین به مرحوم آیت‌الله طالقانی پیغام داد: «اگر بیرون رفتید به آقای خمینی پیغام بدهید که دولت تشکیل ندهد. ما خودمان اعضای دولت را مشخص کرده‌ایم و کشور را اداره خواهیم کرد و ما هستیم که صلاحیت اداره کشور را داریم و اگر شما دولت تشکیل دهید شکست خواهد خورد!» مرحوم طالقانی پاسخ داده بودند: «شما که هستید که می‌خواهید در مقابل شخصیت عظیم امام بایستید؟» البته مجاهدین خلق با همان منافقین اصلاً انتظار چنین پاسخی را از مرحوم طالقانی نداشتند و طبعاً به هدفشان که ایجاد شکاف بین ایشان و حضرت امام بود، نرسیدند.» (ماهانامه شاهد یاران، شماره ۲۲، شهریور ۸۶، صفحه ۱۱۲)



## فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

او به طور کلی اتهام جاسوسی را رد کرد و گفت کسی خودش را به اسم خبرنگار به او معرفی کرده و خواسته است اطلاعاتی درباره مأموران سیا در ایران به آنها بدهد. به این اعتبار سعادت از طرف رهبری سازمان مجاهدین مأموریت پیدا می‌کند که با این خبرنگار روس تماس بگیرد و هیچ گونه اطلاعاتی هم تا آن زمان رد و بدل نشده بود. من چه در زمان دادستانی آذری قمی و چه در زمان دادستانی اسدالله لاجوردی هرگز پرونده سعادت را ندیدم و هر بار که رجوع می‌کردم، همیشه بهانه می‌آوردند و مانع از این می‌شدند که من پرونده را بخوانم. بالاخره هم من بر اساس صحبت‌هایی که با سعادت کردم و یا مسائلی که در روزنامه‌ها بود، مدافعات خود را تنظیم کردم و به دادگاه فرستادم»<sup>۳۴</sup>

از سوی دیگر محمدمهدی جعفری که پیش از پیروزی انقلاب از سمپات‌های سازمان مجاهدین خلق و پس از پیروزی انقلاب از نزدیکان آیت‌الله طالقانی بود، روایتی کاملاً متفاوت از برخورد آیت‌الله طالقانی با پرونده سعادت دارد:

«محمدرضا سعادت را که گرفتند اعلام شد که سعادت می‌خواست به نفع مأموران شوروی سابق جاسوسی کند. مجاهدین در این باره سر و صدا و جار و جنجال زیادی برپا و وانمود کردند که سعادت بیگناه است و قربانی توطئه سازمان سیا و آمریکا شده است. کار بالا گرفت، طوری که مسئله در شورای انقلاب هم مطرح شد و شورای انقلاب دو نفر را برای بررسی و تحقیق درباره پرونده سعادت مأمور کرد. این دو نفر مهندس سحابی و آیت‌الله موسوی اردبیلی بودند که قرار شد زیر نظر شخص آیت‌الله طالقانی در این باره تحقیق بکنند. این دو نفر مدتی درباره سعادت و اتهام جاسوسی او تحقیق و تفحص کردند و مرتباً نتایج کار و تحقیقاتشان را به اطلاع آیت‌الله طالقانی می‌رساندند.

روزی در همان ایام من در منزل آیت‌الله طالقانی نشسته بودم که خانم ایشان آمدند و گفتند: «خانم سعادت آمده است و می‌خواهد شما را ببیند.» آیت‌الله طالقانی با عصبانیت گفت: «من اصلاً نمی‌خواهم او را ببینم!» خانم آیت‌الله طالقانی التماس کرد و گفت: «زن بیچاره‌ای است. شوهرش را گرفته‌اند. شما اجازه بدهید بیاید.» آیت‌الله طالقانی گفت: «نه دروغ می‌گوید! اینها حتی با من که دنبال کارشان هستم رو راست نیستند.» بالاخره بر اثر اصرار همسر آیت‌الله طالقانی، همسر سعادت آمد خدمت آقا. خانم محجبه‌ای بود و همه صورتش را هم پوشانده

۳۴. نقش لاجوردی و آیت‌الله محمدی گیلانی در اعدام محمدرضا سعادت، گفتگوی مراد ویسی با عبدالکریم لاهیجی، سایت رادیو فردا، ۲۶ آبان ۱۳۸۹، [radiofarda.com](http://radiofarda.com)

بود. به محض آن که وارد اتاق شد و نشست، آیت‌الله طالقانی شروع کرد به تشریح زدن و دعوا و تهدید و گفت: «اگر این روش را در پیش بگیرید و حقیقت را به من نگوئید، من هیچ کاری برای شما نمی‌کنم.» همسر سعادت‌ی خیلی ملایم و مظلومانه گفت: «آقا! من جز حقیقت چیزی دیگری به شما نگفتم.» آیت‌الله طالقانی با پرخاش گفت: «نخیر، فلان مطلب را دروغ گفتی. چرا دیگر به من دروغ می‌گوئید؟ من هیچ کاری نمی‌توانم بکنم.»<sup>۳۵</sup>

### واکنش‌ها به دستگیری

همان روزی که مسعود رجوی و چند تن از سران سازمان مجاهدین خلق به ملاقات امام خمینی (ره) در قم رفته بودند، محمدرضا سعادت‌ی در دفتر شرکت نولکو دستگیر شد. بلافاصله بخش اطلاعات سازمان با گزارش‌های نفوذی‌های سازمان در وزارت کشور و دادستانی انقلاب، ساختمانی در نزدیکی سفارت آمریکا را محل نگهداری سعادت‌ی اعلام کرد، لذا در شامگاه روز ۶ اردیبهشت گروه‌های عملیاتی سازمان برای نجات سعادت‌ی دست به کار شدند، اما با آگاهی دستگیرکنندگان از اقدام سازمان، سعادت‌ی به محل جدید انتقال یافت. با ناکامی سازمان در آزادی سعادت‌ی و صدور حکم بازداشت رسمی سعادت‌ی از سوی مهدی هادوی<sup>۳۶</sup> دادستان کل انقلاب، سازمان به رایزنی‌های گسترده برای آزادی سعادت‌ی پرداخت. سید احمد خمینی طرف همیشگی سازمان برای ارتباط با امام خمینی بود. در این راستا مسعود رجوی در روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ نامه محرمانه‌ای را برای امام خمینی نوشت و این نامه را به واسطه فرزند امام به دست ایشان رسید. متن این نامه به این شرح بود:

«از روزی که کمترین فرزندان مجاهد خود را چند دقیقه به حضور پذیرفتید، دست‌های رموزی که هرگز در [گرد] آمدن همه مردم ایران و گروه‌های سیاسی [من جمله ما را] در اطراف شما خوش نداشتند، [...] یکی از بدترین و خطرناک‌ترین آنها که تا کنون بر ما شده دستگیری یکی از برادرانمان است که او را با کمک و دستگیری مستقیم افراد امریکایی

۳۵. مجاهدین خلق از درون، خاطرات محمد مهدی جعفری، تهران: نشر نگاه امروز، چاپ اول ۱۳۸۳، صص ۲۳۰-۲۳۲.  
۳۶. مهدی هادوی در زمان تبعید امام خمینی رئیس دادگستری قم بود و حاضر به امضای حکم دستگیری امام نشد و به همین دلیل در رژیم گذشته از کار برکنار شد. او پس از پیروزی انقلاب و در ۱۱ اسفند ۱۳۵۷ از سوی امام خمینی به عنوان دادستان کل انقلاب منصوب شد. هادوی در ۱۵ مرداد ۱۳۵۸ استعفا داد و شهید آیت‌الله قدوسی جانشین او شد. جلال‌های رسانه‌ای هادوی با سازمان مجاهدین خلق از دستگیری سعادت‌ی شروع شد و تا ماه‌ها بعد ادامه داشت. هادوی در سال ۵۹ به عنوان عضو حقوقدانان شورای نگهبان برگزیده شد، ولی در حمایت از بنی‌صدر از عضویت در این شورا استعفا داد. او همچنین مدتی رئیس دادگاه عالی قضات بود.

فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

مستقر در سفارت امریکا دستگیر و به طور غیرقانونی در پشت در سفارت [امریکا] زندانی کرده‌اند. برادر ما مسئول شده بود که از عناصر خبرنگار روسی در مورد نیات آنها در ایران و شبکه‌های امریکایی و سازمان‌های جاسوسی امریکایی و صهیونیستی اطلاعات جمع کند. از روز دستگیری حتی موفق به دیدن او و اطلاع از جزئیات امر نیز نشدیم. به توصیه حضرت حجت‌الاسلام احمد آقا خمینی از افشاگری و نقل مطالب در مطبوعات هم که ممکن بود اثر جنجال‌آفرینی داشته باشد، از همان بدو امر خودداری کردیم. بازجویی‌های مجعول و سراسر دروغی نیز از فرد دستگیر شده تهیه شده است. چه بسا خودش هم در این باره که مسئله را به خودش ختم کرده است و بخواهد اجانب را متهم سازد، مطالبی سر هم کرده است که حل مطلب را برای ما نیز مشکل تر می‌کند. متأسفانه حتی آقای دادستان انقلاب این اجازه را به ما ندادند که نامبرده را ببینیم و او را امر به راستگویی و گزارش دقیق مطالب کنیم. ما فقط توانستیم مشروح جریان را تا حدودی به عرض حاج حسین آقا و نواده امام برسانیم. اکنون هم می‌شنویم که روزنامه حزب جمهوری اسلامی قصد دارد مطالب تحریف شده درباره این موضوع به چاپ برساند، این کار، هم افراد و طرفداران ما را به موضع‌گیری و افشاگری متقابل می‌کشاند که البته این رشته سر دراز خواهد داشت.<sup>۳۷</sup> این نامه شامل چند نکته قابل توجه است. اول این که رجوی رفتار سعادت‌ی را برقراری ارتباط با خبرنگار روسی برای جمع‌آوری اطلاعات از سازمان جاسوسی امریکا عنوان کرده است. قابل توجه است که اگر سازمان می‌خواست از جاسوس‌های امریکایی در ایران اطلاعات کسب کند، قطعاً باید با سرویس اطلاعاتی شوروی و یا عوامل مرتبط با آن وارد مذاکره می‌شد نه با یک خبرنگار روسی! نکته دیگر درخواست ملاقات رجوی با سعادت‌ی برای امر کردن او به راستگویی است! که این مسئله با توجه به ذهنیت‌های نیروهای خط امام از سران سازمان مجاهدین خلق به مزاح بیشتر شبیه است و در آخر تهدید نیروهای وفادار به امام خمینی از سوی رجوی قابل توجه است که در این نامه به موضع‌گیری و افشاگری تهدید شده‌اند.

با افشای دستگیری سعادت‌ی توسط سازمان مجاهدین انقلاب و به نتیجه نرسیدن لابی‌های محرمانه، سازمان مجاهدین خلق از ۲۵ خرداد ۵۸ تا ۹ تیرماه آن سال بیش از هفت اطلاعیه در حمایت از او صادر کرد که به توجیه عمل او در برقراری ارتباط با شوروی و ادعای شکنجه وی

---

۳۷. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محمدرضا سعادت‌ی، شماره بازبایی ۲۵۴۱۳؛ این نامه برای اولین بار در این مجموعه منتشر می‌شود.

می پرداخت. مهم ترین بیانیه سازمان درباره دستگیری سعادت‌تی در ۹ تیر ۱۳۵۸ با عنوان «گزارش مسئولیت مجاهد اسیر محمدرضا سعادت‌تی به پیشگاه خلق قهرمان ایران» منتشر شد. در این اطلاعیه اصل ارتباط اطلاعاتی سعادت‌تی نفی نشده بود، بلکه هدف از آن کسب اطلاعات در مورد فعالیت‌ها و شبکه‌ها و مأمورین سیا در ایران و تشریح موازین ملی و اسلامی میهن و انقلاب عنوان شده بود. همچنین سازمان برای توجیه این تماس اطلاعاتی خارج از عرف و مشکوک، بنا به عادت مالوف خود به بزرگنمایی تشکیلاتی‌اش خود اقدام و درخواست مساعدت‌های اطلاعاتی و فنی برای تقویت جایگاه سازمان را اقدامی میهنی و انقلابی توصیف کرده بود.<sup>۳۸</sup> سعید شاهسوندی از اعضای قدیمی سازمان که پس از پیروزی انقلاب نیز از نفرات اصلی نشریه مجاهد بود، درباره واکنش‌های سازمان مجاهدین خلق پس از دستگیری سعادت‌تی می‌گوید:

«در زمینه سیاسی سازمان یک سری آکسیون‌های تبلیغاتی راه را انداخت. از دادستان شکایت و وانمود کرد که سعادت‌تی غیرقانونی بازداشت شده است، و کلابی، از جمله آقای دکتر لاهیجی را بسیج کرد. همزمان سعادت‌تی چندین روز متوالی اعتصاب غذا کرد و یک مقداری جوسازی شد... با همه اینها، بعد از افت و خیزهای طولانی، سازمان مجبور شد سرانجام در تاریخ ۹ تیر ۱۳۵۸ گزارش مفصلی را به صورت اطلاعیه منتشر کند که من این گزارش را در اختیار دارم. اسم این گزارش «گزارش مسئولیت مجاهد اسیر، محمدرضا سعادت‌تی به پیشگاه خلق قهرمان ایران» است. سازمان مجاهدین در این گزارش چند صفحه‌ای تلاش می‌کند تماس با وابسته سفارت شوروی و کلاً تماس‌هایی را که با سفارت شوروی داشته، توجیه سیاسی عقیدتی کند. بعد از ذکر آیه‌ای که در اول بیانیه آمده است، اشاره می‌کند که سعادت‌تی هنوز در زندان است، بیست و هفتمین روز اعتصاب غذایی را می‌گذراند، دو ماه از دستگیری‌اش می‌گذرد، ما این کارها را کرده‌ایم و گزارشی از کارهای خودش را می‌دهد. بعد می‌گوید که آری ما وظیفه داشتیم در نخستین روز دستگیری برادرمان تمام حقایق را در این مورد، تمام و کمال به پیشگاه خلق معروض بداریم و توطئه‌هایی را که خلاصه بقایای ساواک و مأمورین سیا و دار و دسته‌های ارتجاعی در جهت خدشه‌دار کردن مجاهدین در جریان آن بودند، بر ملا کنیم، اما این افشاگری به دو دلیل عمده تا کنون به تعویق افتاده است. سازمان در اطلاعیه خود این دو دلیل را این گونه بر می‌شمارد که اولاً به دلیل صوابدید بسیاری از مسئولین امور که نهایتاً چیزی جز دفع‌الوقت عایدمان نداشت. ثانیاً به دلیل خنثی نشدن و

۳۸. گزارش سازمان مجاهدین خلق درباره مسئولیت‌های محمدرضا سعادت‌تی، روزنامه کیهان، ۱۰ تیر ۱۳۵۸، ص ۸

## فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

به اصطلاح نسوختن اطلاعات مربوط به طرح‌ها، برنامه‌ها، شبکه‌ها و عناصر ساواک و سیا که در پی کشف آن بودیم. در اینجا سازمان یک گنده‌گویی هم می‌کند و می‌گوید در صدد کشف شبکه‌های سیا و عناصر ساواک در ایران بودیم، بنابراین برای این که این شبکه‌ها نسوزند و لو نروند و کارهایی که ما در صدد کشفشان بودیم و بعداً می‌خواستیم اطلاعاتش را در اختیار دولت و آقای خمینی قرار بدهیم، به دلیل این که اینها نسوزند، بالاچار سکوت اختیار کردیم. بعد از این دو محور، به روابط سازمان با شوروی اشاره می‌کند و دیدگاه‌های سازمان را در مورد شوروی توضیح می‌دهد که ما از سال ۴۸ که می‌خواستیم وارد مرحله عمل بشویم، به خاطر سیاست‌های شوروی در قبال حکومت شاه، از ارتباط با او خودداری کردیم و مخالف بودیم، اما بعد از پیروزی انقلاب دفتر داشتیم و هیئت‌های نمایندگی کشورهای مختلف و جنبش‌های انقلابی الجزایر، فلسطین، صحرا، مراکش و غیره به آنجا می‌آمدند. در میان این مراجعین و ملاقات‌کنندگان و گفتگوها و مراودات انقلابی، یک خبرنگار شوروی و یک عضو انجمن فرهنگی ایران و شوروی نیز به دفتر جنبش ملی مجاهدین مراجعه کردند. این اتفاقات مصادف بود با حرکت ناو هواپیمابر کانسلیشن به سمت آب‌های ایران و همچنین تحریکات و کشتارهای ایادی ساواک و سیا که ردپای آنها در حوادث گنبد و خوزستان به روشنی آشکار بود. ما گزارش‌هایی دریافت کردیم که کاخ سفید در حال طرح‌ریزی برای دخالت در امور ایران است و می‌خواهد جنگ داخلی راه بیندازد و ایران را بالکانیزه کند. حتی شنیدیم که وارن کریستوفر، یکی از معاونین وزارت خارجه امریکا وارد خوزستان شده است. همچنین شاهد رخنه عناصر مرتبط با ساواک در متن برخی از حساس‌ترین نهادهای کشور نظیر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودیم. در زمینه همین کشف‌ها، برخی طرح‌ها و عملیات پیچیده سیا و موساد هم در اینجا در حال شکل‌گیری بودند و آنها می‌خواستند دقیقاً ماجرای ۲۸ مرداد ۳۲ را تکرار کنند.

بعد از این مقدمه طولانی که من خلاصه‌اش کردم، سازمان این گونه نتیجه‌گیری می‌کند که باید ضرورت کشف شبکه‌های سیا و ساواک را در حد توان خود جدی می‌گرفت. یعنی سازمان برای خود این رسالت را قائل بود و بعد از صغری و کبری چیدن می‌گوید که ما بعد از این حوادث، به عنوان یک سازمان انقلابی این ضرورت را تشخیص دادیم که شبکه‌های سیا، ساواک و موساد را شناسایی کنیم و برای این کار هم به دستگاه‌های اطلاعاتی امنیتی موجود اعتماد چندانی نداشتیم، وگرنه خودمان چنین زحمتی را متحمل نمی‌شدیم.

اما درباره مراجعه خبرنگار و عضو انجمن فرهنگی شوروی به جنبش ملی می‌گوید ما دو هدف را دنبال می‌کردیم: ۱. کسب اطلاعات در مورد فعالیت‌ها و شبکه‌ها و مأمورین سیا در ایران؛ ۲. تشریح موازین ملی و اسلامی میهن و انقلاب. یعنی مجاهدین برای خود این رسالت را قائل بودند که موازین ملی و انقلابی و اسلامی حاکمیت کنونی و کلاً انقلاب را برای طرف شوروی که حالا یک وابسته انجمن فرهنگی است، توضیح بدهند که البته این هم یک مقداری به شوخی شبیه است. و سعادت را موظف کردیم که مقدمتاً از اصالت و راستگویی نامبردگان مطمئن شود تا مبادا با عناصر مشکوکی مواجه شده باشد. بعد ادامه می‌دهد که ما این کار را کردیم، البته سازمان در لابلای این حرف‌ها می‌گوید که البته هر کسی آزاد است که هوشیاری و حتی از تاکتیک‌ها و تکنیک‌های ما ایراد بگیرد، ولی ما نیتمان جاسوسی نبوده است.<sup>۳۹</sup>

البته سران سازمان منافقین برای خلاصی محمدرضا سعادت به جز اقدامات تبلیغاتی به راهکارهای دیگری نیز دست زدند. پس از آن که عوامل تبلیغاتی سازمان مسئله شکنجه سعادت را برجسته کردند، اعلام شد که سعادت از روز ۱۲ خرداد یعنی ۴۰ روز پس از دستگیری‌اش اعتصاب غذا کرده است! کمتر از یک ماه بعد و در ۶ تیر ۱۳۵۸ برخی از اعضای سازمان به رهبری مادر رضایی‌ها در ساختمان دادگستری تحصن کردند و خواستار دیدار سعادت با خانواده‌اش شدند. این در حالی بود که از ۶ اردیبهشت تا ۱۴ خرداد ناهید جلال‌زاده سه بار به دیدار سعادت رفته بود. در روز ۱۲ تیر ۱۳۵۸ میلیشیای سازمان از دانشگاه تهران به سمت چهارراه وصال و خیابال حافظ راه‌پیمایی محدودی در حمایت از سعادت برپا کرد. آنها پلاکاردهایی با این عبارت‌ها حمل می‌کردند: «سعادت آزاد باید گردد»، «ما خواستار آزادی بدون قید و شرط مجاهد اسیر محمدرضا سعادت هستیم»، «همراه با مجاهدین خلق ایران تا برقراری جامعه طبقه توحیدی از پانمی‌نشینیم»، «آیت‌الله طالقانی: جریان سعادت اصلاً جاسوسی نیست»، «همرزم رضایی آزاد باید گردد». در مقابل، عده‌ای از نیروهای حزب‌الله نیز وارد صحنه شدند و شعار دادند: «جاسوس شوروی اعدام باید گردد»، «تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست»، «دادگاه انقلاب مورد تأیید است» تقابل شعارها سبب شد تا در مقابل دادگستری درگیری‌های پراکنده‌ای رخ دهد و چند نفر زخمی شوند.<sup>۴۰</sup>

۳۹. گفتگوهای سعید شاهسون‌دی با حسین مهری قسمت ۵۱، سایت ایران دیدبان، شماره خیر ۷۸۸۲، irandidban.com.

۴۰. تظاهرات موافقین و مخالفین مجاهدین خلق به خشونت کشیده شد، روزنامه کیهان، ۱۳ تیر ۱۳۵۸، ص ۱.

فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

یک روز پس از این راه‌پیمایی، سازمان مجاهدین خلق در اطلاعیه‌ای اعلام کرد که آیت‌الله طالقانی خواستار پایان دادن به تحصن اعضای سازمان مجاهدین خلق شده است و به همین دلیل این تحصن پایان می‌یابد.<sup>۴۱</sup>

در کنار این راه‌پیمایی و اقدامات تبلیغاتی، سازمان مسئله شکنجه سعادت‌ی را با شدت تمام تبلیغ می‌کرد. اولین مقام مسئولی که شکنجه سعادت‌ی را رد کرد، آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، رئیس کمیته‌های انقلاب اسلامی بود که به نقل از هادوی دادستان کل انقلاب اعلام کرد که اثری از شکنجه در سعادت‌ی نیست،<sup>۴۲</sup> اما سازمان مجاهدین خلق در اطلاعیه با اعلام این مطلب که آیت‌الله مهدوی کنی مقامی نیست که صلاحیت اظهار نظر درباره پرونده سعادت‌ی را داشته باشد، به نقل از عزت‌الله سبحانی اعلام کرد که به احتمال ۹۰ درصد سعادت‌ی شکنجه شده است. این نقل قول مربوط به ملاقاتی می‌شد که سبحانی و آیت‌الله موسوی اردبیلی به عنوان اعضای شورای انقلاب با سعادت‌ی داشتند.<sup>۴۳</sup> پس از انتشار این ادعا آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی در گفتگویی شکنجه سعادت‌ی را رد کرد:

«آقای سعادت‌ی پیش ما ادعا کرد که شکنجه شده است. بعد که ما از او توضیح خواستیم، گفت با کسانی که او را گرفته‌اند، مقداری درگیری پیدا کرده است. یکی ادعا کرد شب اول که او را گرفتند -چون ظاهراً دو بار یا سه بار بازجویی شده است- دفعه اول بازجویی با مشت و لگد او را زدند، ولی ما آثاری در بدن او ندیدیم و البته معلوم نبود، چون قضیه به ۴۵ روز پیش مربوط بود و اگر هم بوده، از بین رفته است.»<sup>۴۴</sup>

نهضت آزادی نیز در بیانیه‌ای نقل قول منتسب به عزت‌الله سبحانی را به شدت تکذیب کرد، اما این اعتراض مورد توجه قرار نگرفت. نهضت آزادی در تکذیبیه خود پیشنهاد داده بود لازم است خود مجاهدین از نظر سازمانی وارد تحقیقات شوند. این پیشنهاد در حالی مطرح شد که در اطلاعیه‌های سازمان، آن بخش از بازجویی‌های سعادت‌ی که او در همان روز اول گفته بود این

۴۱. ن.ک: مجموعه اطلاعیه‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی مجاهدین خلق ایران، تهران: انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، چاپ اول ۱۳۵۸، ص ۲۰۶.

۴۲. آیت‌الله مهدوی کنی: محمدرضا سعادت‌ی هرگز شکنجه نشده است، روزنامه کیهان ۳۰ خرداد ۱۳۵۸، ص ۱۶؛ مهدوی هادوی نیز در گفتگو با روزنامه انقلاب اسلامی در ۴ تیر ۱۳۵۸ می‌گوید: من چند روز پس از دستگیری با او ملاقات کردم و هیچ مطلبی در این باره به من نگفت. خودم را معرفی کردم که دادستان انقلاب هستم و در حدود ۲۰ دقیقه با او صحبت کردم درباره شکنجه چیزی به من اظهار نکرد.

۴۳. پاسخ مجاهدین خلق به اظهارات آیت‌الله مهدوی کنی، روزنامه اطلاعات، ۳۱ خرداد ۱۳۵۸، ص ۱۲؛ در همین روز مادر رضایی‌ها در نامه‌ای که روزنامه‌ها آن را انتشار کردند، به دستگیری و شکنجه محمدرضا سعادت‌ی اعتراض کرده بود.

۴۴. آیا سعادت‌ی جاسوس است، روزنامه انقلاب اسلامی، ۴ تیر ۱۳۵۸، ص ۱۲.

عمل او عملی سازمانی بوده است، تأیید شده بود.<sup>۴۵</sup>

به هر روی گرچه ادعای شکنجه سعادت در روزهای اولیه دستگیری دائماً تکرار می‌شد، اما در نهایت به اصرار کاظم سامی، وزیر وقت بهداری و احمد صدر حاج سید جواد، وزیر دادگستری که هر دو نسبت به سازمان مجاهدین خلق سمپاتی داشتند، پزشکی قانونی به معاینه محمدرضا سعادت پرداخت، اما هرگونه شکنجه‌ای را رد کرد.<sup>۴۶</sup>

در ادامه جوسازی‌ها در مسیر رسیدگی به این پرونده، در تیرماه ۵۸ اطلاعیه‌ای با امضای ۴۲ تن از شاعران و نویسندگان چپ‌گرا از جمله احمد شاملو، سیمین بهبهانی، باقر پرهام، نسیم خاکسار، غلامحسین ساعدی، محمدعلی سپانلو، گلی ترقی و... منتشر شد و در حالی که خود سعادت و سازمان ارتباط با شوروی را پذیرفته بودند، او را «گروگان آزادی در چنبر تهمت‌ها و افتراهای مرموز» خواندند و از این «عضو سازمان مترقی مجاهدین خلق» به سالک طریق عشق یاد کردند و خواهان آزادی او شدند.<sup>۴۷</sup>

همزمان جمعیت حقوقدانان نیز که در کنترل نیروهای مارکسیست مشرب بود، با ارسال نامه‌ای به وزیر دادگستری نسبت به شکنجه سعادت گلایه و در سناریوی جدیدی او را نه خائن، بلکه نگهدارنده اسرار و اسنادی از روابط پشت پرده سازمان‌های جاسوسی غرب برای سازمان معرفی کرد.<sup>۴۸</sup>

سعادت خود نیز در نامه‌ای به دادستان کل، خواستار حضور نماینده‌ای از سازمانش شد، اما به‌رغم اشتراک این پیشنهاد از سوی گروه‌های مختلف، سازمان ابتدا موسی خیابانی را به عنوان نماینده خود به دادگاه معرفی کرد، اما پس از مدتی محسن (ابوالقاسم) رضایی، برادر رضایی‌ها را معرفی کرد و در نهایت حاضر به معرفی نماینده نشد تا از پیگیری قضایی و بررسی ماهوی موضوع امتناع کند.<sup>۴۹</sup>

یکی از نکات عجیب در این پرونده آن است که سعادت به‌رغم آن‌که به اتهام جاسوسی دستگیر شده بود و طبیعتاً نباید از امکان تبادل اطلاعات با بیرون برخوردار می‌بود، به راحتی با

۴۵. نهضت آزادی به مجاهدین انقلاب اسلامی اعتراض کرد، روزنامه اطلاعات، ۵ تیر ۱۳۵۸، ص ۲؛ البته در این اطلاعیه عمده مباحث مربوط به ادعاهای سعادت است و در انتها نقدی نیز به اعلام اسناد دستگیری سعادت توسط مجاهدین انقلاب اسلامی شده که روزنامه اطلاعات که مدیریت و قتش در اختیار گروه‌های چپ بود، تیرتی مجعول و غیر حرفه‌ای برای این بیانیه انتخاب کرده بود.

۴۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محمدرضا سعادت، شماره بازیابی ۷۴۶۱.

۴۷. ۴۲ نفر از شاعران و نویسندگان ایرانی خواستار آزادی سعادت شدند، روزنامه اطلاعات، ۱۳ تیر ۱۳۵۸، ص ۸.

۴۸. همان جا.

۴۹. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محمدرضا سعادت، شماره بازیابی ۷۴۶۱.



فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

خارج از زندان در ارتباط بود. به عنوان نمونه می‌توان به نامه او در پی درگیری سازمان با مردم در ۱۶ آذرماه ۵۸ اشاره کرد که در شماره ۱۶ نشریه مجاهد چاپ شد و در آن، مخالفان سازمان را «چماقدار» توصیف کرد. او همچنین در همین دوره با ناهید جلال‌زاده همسر خویش که از اعضای اصلی منافقین بود، ملاقات‌های منظم و هفتگی داشت. یکی از کارشناسان امنیتی دادستانی انقلاب تهران درباره این دیدارها اظهار می‌دارد که تقی محمدی و جواد قدیری، دو عضو اصلی شبکه نفوذ سازمان منافقین که در کمیته اداره دوم ارتش و دفتر اطلاعات نخست‌وزیری حضور داشتند، همواره در دیدارهای سعادت‌ی با همسرش ناهید جلال‌زاده حضور داشتند.<sup>۵۰</sup>

### چه کسی اسناد را به سعادت‌ی داد؟

یکی از پشت پرده‌های پرونده محمدرضا سعادت‌ی نحوه دستیابی او به پرونده سری سرلشگر مقربی است. این پرونده توسط اکبر طریقی<sup>۵۱</sup> از اعضای نفوذی سازمان مجاهدین خلق در دادستانی انقلاب به دست سعادت‌ی رسیده بود. طریقی به شیوه‌ای کاملاً مبتدیانه پرونده را از کمیته اداره دوم ارتش که زیر نظر محمد رضوی اداره می‌شد، دریافت کرده بود.<sup>۵۲</sup> در جزوه منتشره شماره ۱۹ سازمان مجاهدین انقلاب در سال ۱۳۵۸ آمده است:

«اکبر طریقی<sup>۵۳</sup> یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران بود و همزمان با درخواست پرونده «مقربی» توسط جاسوس شوروی از «محمدرضا سعادت‌ی»، این پرونده را از اداره دوم ارتش جمهوری اسلامی گرفت. لازم به توضیح است که «اکبر طریقی» در دادستانی انقلاب اسلامی کار می‌کرد و با استفاده از حکم دادستان انقلاب که به او اجازه امانت گرفتن پرونده‌های مأمورین ضد اطلاعات ارتش را داده بود، به‌طور غیرمجاز، اقدام به گرفتن پرونده «مقربی» کرده بود.»<sup>۵۴</sup>

۵۰. گفتگوی نگارنده با یکی از اعضای دادستانی انقلاب مرکز.

۵۱. اگر چه اکبر طریقی اظهار می‌داشت که رابطه تشکیلاتی با سازمان مجاهدین خلق ندارد، اما رضا کیوان‌زاد از عناصر مهم تشکیلات نظامی سازمان مجاهدین خلق درباره او می‌نویسد: «نامبرده در ستاد مصلح (بنیاد پهلوی سابق) در قسمت اجرایی سازمان یعنی بخش نظامی فعالیت می‌کرد. در بهار ۵۸ که سازمان کم‌کم شروع به آموزش نظامی افرادش کرد، من جزو اولین سری بچه‌ها بودم که برای آموزش رفتم. اکبر طریقی راننده مینی‌بوسی بود که بچه‌ها را برای آموزش می‌برد. به علاوه در طول مسیر که مقداری پیاده‌روی داشت، به عنوان راننده و چک‌کننده امنیتی مسیر عمل می‌کرد. این آموزش‌ها زیر نظر مرتضی احمدی (مستعار)، ابوالحسن تقی‌آبادی و محمد منصوری صورت می‌گرفت که این سه نفر زیر نظر حسین ذوالفقاری کار می‌کردند.

۵۲. اکبر طریقی پس از دریافت اسناد با نام خودش رسیدی را دریافت و اسناد را امضا کرده و تحویل داده بود!

۵۳. اکبر طریقی از زندانیان پیش از انقلاب بود که از فروردین ۱۳۵۶ تا آبان ۱۳۵۷ در زندان شماره ۱ و ۳ قصر تحت مسئولیت محمدرضا سعادت‌ی قرار داشت.

۵۴. اطلاعات شماره ۱۹ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مدارک پرونده‌های حماد شیبانی و محمدرضا سعادت‌ی، ص ۴۲.

جمال میرشکرایی از اعضای کمیته اداره دوم ارتش که پس از انفجار نخست‌وزیری دستگیر و سال‌ها زندانی شد، در بازجویی‌هایش درباره خروج پرونده مقربی از اداره دوم ارتش می‌گوید: «یک بار به‌طور اتفاقی به هنگام عبور از قسمت نگهبانی، یعنی آن قسمتی که پیشخوان بود و در طبقه اول قرار داشت، فردی عینکی را دیدم که بعدها متوجه شدم اکبر طریقی بوده است. منتظر بود تا چیزی را دریافت کند. بین محمد رضوی و علی اژیان شک دارم که کدام یک پرونده‌ای را آورد و به او داد. البته این که پرونده دقیقاً پرونده مقربی بود یا خیر، نمی‌دانم. در مجموع احتمال بیشتر می‌دهم که رضوی تحویل‌دهنده بود. البته من بعداً از تقی محمدی پرسیدم چرا طریقی توانست پرونده را ببرد؟ و او در پاسخ گفت که ظاهراً از زندان یا دادستانی حکم داشته است.»<sup>۵۵</sup>

حبیب‌الله داداشی، دیگر عضو ارشد کمیته مستقر در اداره دوم ارتش نیز اگر چه طریقی را عامل نفوذی در دادستانی می‌داند، اما اظهار می‌دارد که پرونده مقربی از اداره دوم ارتش و نه کمیته اداره دوم دریافت شده است:

«آنها در زندان قصر در دادستانی نفوذ داشتند. در مورد دستگیری مقربی حکمی از هادوی گرفته و به سرهنگ حاتمی رئیس سابق اداره دوم مراجعه و با ارائه حکم تقاضای اخذ پرونده مقربی را کرده بودند. حتی وقتی موقع ورودشان از اکبر طریقی پرسیدم چه کار دارید؟ او که ظاهراً از قبل مرا می‌شناخت، سعی کرد مرا دست به سر کند و وانمود کرد با سرهنگ حاتمی کار دارد. سرهنگ حاتمی هم که او را نمی‌شناخت و مواضعش را نمی‌دانست و حکم دادستانی را دیده بود، بدون این که ما در جریان قرار بگیریم، پرونده را در اختیارش گذاشت.»<sup>۵۶</sup>

اما اظهارات شخص اکبر طریقی مخالف نظرات داداشی است. اکبر طریقی می‌گوید که معرفی‌نامه او به اسم محمد رضوی بوده است:

«سؤال: معرفی‌نامه به اسم چه کسی بود؟

جواب: معرفی‌نامه به اسم آقای رضوی بود.

سؤال: طبعاً آقای رضوی از تحویل این پرونده به شما اطلاع داشته است؟

جواب: واضح است.

۵۵. پرونده انفجار ۸ شهریور ۱۳۶۰ در نخست‌وزیری، بازجویی از جمال میرشکرایی در تاریخ ۱۳۶۳/۶/۳.

۵۶. همان، اظهارنامه حبیب‌الله داداشی درباره اکبر طریقی.

سؤال: پرونده‌ها را به چه کسی تحویل دادید؟

جواب: پرونده‌ها را کلاً در زندان قصر به بازپرس نادر [رفیع‌نژاد]<sup>۵۷</sup> که سرپرست آنها بود، تحویل دادم.

سؤال: پس از عودت پرونده‌ها چه کسی آنها را تحویل گرفت؟

جواب: برادرانی که با آقای رضوی کار می‌کردند.

سؤال: آیا تمام مدارک مربوط به مقربی را به نادر رفیع‌نژاد تحویل دادید؟

جواب: بله، پرونده‌ها را به نوبت بردم و آوردم.<sup>۵۸</sup>

سعید شاهشوندی از اعضای سابق مرکزیت سازمان مجاهدین خلق هم که رابطه نزدیکی با سعید حجاریان داشت و پس از دستگیری در عملیات مرصاد با واسطه‌گری او آزاد شد، روایت جالبی از این دزدی اسناد دارد:

«آقای حجاریان از ماجرای سرلشکر مقربی و سعادت‌ی اطلاعات دقیقی می‌دهد، به این معنا که بنا به گفته آقای حجاریان اتفاقاً این پرونده‌ها گرچه درجه‌بندی سری داشتند، فاقد ارزش اطلاعاتی بودند، زیرا رکن سازمان دستگیرکننده سرلشکر مقربی بخشی از پرونده مقربی را که مربوط به چگونگی دستگیری و لو رفتن او می‌شد، از پرونده حذف کرده و یک داستان ساختگی دیگر را به جای آن گذاشته و آن پرونده را به آن حالت برای بایگانی به رکن دوم داده بود و آقای حجاریان تصحیح می‌کند که این پرونده فاقد عنصر اطلاعاتی بود و به درد روس‌ها هم نخورد.

طریقه به دست آوردن پرونده هم جالب است و من افرادی را قشنگ می‌شناسم. در آن موقع ما در سازمان‌های گوناگون حکومت نفوذ کرده بودیم. بعضی اوقات نفوذ بود و بعضی اوقات رسماً حضور داشتیم. فردی بود که من بسیار خوب او را می‌شناختم. اکبر طریقی، از جوان‌هایی بود که تازه به عضویت سازمان در آمده و در خانواده‌اش افراد سیاسی و هوادار و عضو مجاهدین زیاد بودند.

آقای حجاریان و عده‌ای از یاران جوان آن موقع ایشان احساس خطر می‌کنند و به رکن

---

۵۷. نادر رفیع‌نژاد از عناصر رده بالای سازمان بود که در بدو پیروزی انقلاب اسلامی به همراه سنابرق زاهدی وارد دادستانی انقلاب و به سمت بازپرس منصوب شد. او پس از تصفیه و اخراج از دادگاه انقلاب، جنجالی سیاسی بزرگی را ایجاد کرد. رفیع‌نژاد که از نزدیکان مسعود رجوی بود، در دوران پادگان اشرف سر بازجوی مخالفین مسعود رجوی و کسانی بود که قصد خروج از این پادگان را داشتند. خطرات فجبغی از شکنجه‌های قرون وسطایی او وجود دارد. حتی گفته می‌شود او ۱۳۰ اسیر ایرانی را در زندان ابوغریب به شهادت رسانده است. رفیع‌نژاد در آذر ماه ۱۳۸۸ در بغداد درگذشت.

۵۸. پرونده انفجار ۸ شهریور ۱۳۶۰ در نخست‌وزیری، بازجویی از اکبر طریقی در تاریخ ۱۴/۷/۵۹.

دوم ارتش و قسمتی که ستاد ارتش بود، می‌روند و در آنجا مستقر می‌شوند تا بتوانند پرونده‌ها و اطلاعات را نگه دارند. اکبر طریقی که از بچه‌های سازمان بود، یک روز به آنجا مراجعه می‌کند و یک نامه‌ای از دادستان تهران می‌آورد و پرونده مقربی را می‌خواهد. آقای حجاریان می‌گوید ما مقاومت کردیم و گفتیم که پرونده را نمی‌دهیم و به دادستان زنگ زدیم. دادستانی به ما گفت که پرونده را به او بدهید. آن موقع بچه‌های سازمان در دادستانی مستقر شده بودند و وقتی اینها از دادستانی استعلام می‌کنند، طبعاً پرونده مقربی را می‌گیرند. کمی بعد دادستانی انقلاب اکبر طریقی را به عنوان متهم احضار می‌کند و این برای سازمان ماجرای دردناکی بود و سازمان هنوز فکر نمی‌کرد که مسئله این قدر شدت بگیرد. اکبر طریقی به توصیه سازمان، خودش به زندان اوین می‌رود و خودش را معرفی می‌کند و همان جا دستگیر می‌شود. خبر این دستگیری هم هیچ وقت به طور جدی منعکس نشد و اکبر طریقی سال‌ها در زندان ماند.<sup>۵۹</sup>

مرتضی صفار هرندی از کارشناسان جریان‌شناسی نیز با اشاره به ماجرای طریقی و سعادت‌ی تحلیل قابل تأملی از ماجرای نفوذ در دادستانی انقلاب ارائه می‌دهد:

«سعادت‌ی به عنوان عضو عالی رتبه سازمان به شخصی به نام اکبر طریقی که نفوذی منافقین در دادستانی انقلاب اسلامی بود، مأموریت داد با استفاده از حکم دادستانی انقلاب، پرونده‌های مربوط به مقربی را از ضد اطلاعات ارتش دریافت کند و در اختیار سازمان قرار دهد. با همه اینها دامنه موضوعات مورد مذاکره در ملاقات با جاسوس کا. گ. ب موارد دیگری را نیز در بر می‌گرفت، از جمله تقاضاهای سعادت‌ی شامل دریافت تجهیزات جاسوسی، انتقال تجارب در زمینه اطلاعات و ضد اطلاعات و مشخص شدن افرادی برای آموزش دیدن در سازمان جاسوسی شوروی. سعادت‌ی در این مذاکرات با در اختیار گذاردن اطلاعاتی درباره مسئله کردستان، وضعیت اسناد طبقه‌بندی شده ساواک و... خواستار برخورد فعال‌تر شوروی با امام و مشورت با منافقین در این مورد می‌شود. سعادت‌ی در این درخواست به دنبال فشار بر امام در جهت ایجاد موقعیت مناسب‌تر برای منافقین به عنوان نیروهای هوادار شوروی بود. افشای این ماجرا پس از دستگیری سعادت‌ی، گرایش به تصفیه عناصر منافقین در دادستانی انقلاب و دیگر نهادها را افزایش داد. نگاهی به ادبیات برخی از بیانیه‌های منسوب به دادگاه انقلاب در آن روزها دقیقاً نشان‌دهنده نفوذ این عناصر در تشکیلات دادستانی است. حتی

۵۹. مصاحبه رادیو صدای ایران با سعید شاهسون‌دی، قسمت ۵۰، سایت ایران دیدبان، شماره خبر ۱۲۱۴۷، irandidban.com.

فصل بیست و چهارم: سیکوی مجاهدین خلق □

افراطی‌گری در بخش‌هایی از دادگاه‌های انقلاب را در ماه‌های اول پیروزی انقلاب نیز به عناصر همین گروهک نسبت داده‌اند تا جایی که امام(ره) برای اصلاح امور دادگاه‌ها پیام دادند. با طرد این عناصر، نشریه مجاهد (ارگان منافقین) مدعی «خارج شدن دادگاه‌های انقلاب از مسیر اصولی و درست خود» شد. متأسفانه در آن مقطع، تصفیه دادگاه‌های انقلاب از وجود منافقین به‌درستی صورت نپذیرفت و آنها در سال ۱۳۶۰ توانستند از طریق نفوذی‌های خود شخصیت‌های ارزشمندی مثل آیت‌الله قدوسی و محمد کچویبی را به شهادت برسانند. طرد منافقین از دادگاه‌های انقلاب در نخستین سال‌های حیات نظام جمهوری اسلامی به سبب افراطی‌گری چپ‌گرایانه آنان صورت گرفت.<sup>۶۰</sup>

به نوشته نشریه مجاهد، ارگان سازمان منافقین اکبر طریقی در زندان اوین محاکمه و اعدام شد.<sup>۶۱</sup>

---

۶۰. اولین پرونده جاسوسی منافقین، روزنامه کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۹۰، ص ۸.

۶۱. ضمیمه شماره ۲۶۱ نشریه مجاهد، ۱۵ شهریور ۱۳۶۴.



فصل بیست و پنجم

دادگاہی با حواشی سی سالہ

با وجود تمام تلاش‌هایی که برای آزادی سعادت‌ی صورت گرفت و به‌رغم این که ابتدا قرار بود دادگاه سعادت‌ی در تیرماه ۱۳۵۸ برگزار شود و حتی کیفرخواستی هم نوشته شد، اما این مسئله تا یک سال مسکوت ماند<sup>۱</sup> و سعادت‌ی تا آبان ۱۳۵۹ که اولین جلسه دادگاهش برگزار شد، همچنان در زندان بود. سعادت‌ی در زمان زندانش از تیرماه ۱۳۵۸ تا آبان ۱۳۵۹ دیگر بازجویی نشد و در زمان دادستانی شهید لاجوردی آزادی زیادی برای گفتگو با خبرنگاران، دیدار با خانواده و حتی ارتباطات تشکیلاتی داشت.

به هر روی از روزهای آخر شهریور ۱۳۵۹ زمزمه‌های محاکمه محمدرضا سعادت‌ی شنیده شد و تصور عمومی بر این بود که محاکمه محمدرضا سعادت‌ی، محاکمه سازمان مجاهدین خلق است. این مسئله را خود سعادت‌ی در نامه‌ای به ابوالحسن بنی‌صدر اذعان می‌کند:

«بعد از ۱۷ ماه شکنجه و اسارت و انواع و اقسام سوءاستفاده‌های ناجوانمردانه از پرونده من، اکنون که بناست دادگاه تشکیل شود، می‌رود تا با انواع و اقسام روش‌ها، حقوق مصرح در قانون اساسی را علیه من نقض کنند و در نهایت حداکثر بهره‌برداری را علیه سازمان مجاهدین خلق بکنند... لذا از ریاست جمهوری تقاضا دارم تا با نظارت خویش، دادگاهی به دور از هرگونه غرض‌ورزی، پیش‌داوری و تضییقی علیه من برگزار شود تا شرایط لازم جهت شرکت من در آن دادگاه فراهم شود.»<sup>۲</sup>

در حالی که قرار بود محاکمه سعادت‌ی در روز اول مهر ۱۳۵۹ اتفاق بیفتد، حمله رژیم عراق به ایران و آغاز جنگ تحمیلی موجب تأخیر در برگزاری دادگاه شد. بالاخره روز ۱۳ آبان ۱۳۵۹ برای برگزاری دادگاه تعیین وقت شد. یک روز پیش از آغاز محاکمه، چهره‌های باسابقه سیاسی وابسته به سازمان مجاهدین خلق در بیانیه‌ای خواستار تعویق محاکمه به خاطر شرایط ویژه جنگی در کشور شدند. طاهر احمدزاده، احمدعلی بابایی، خلیل‌الله رضایی، محمد اقبال، مهدی ممکن، کاظم متحدین، محمد ملکی و محمد شانه‌چی این نامه را امضا کرده بودند.<sup>۳</sup>

همچنین جمعی از حقوقدانان با ابراز همبستگی با محمدرضا سعادت‌ی برای دفاع از سعادت‌ی اعلام آمادگی کردند. در بیانیه این حقوقدانان با امضای ابوالقاسم وزیرنیا، محمود بنی‌نجاریان، سنابرق زاهدی، رضا خاکسار، حمید حاتمی، فرخ فقیه‌زاده، مصطفی درچه‌ای، حسن آخوندزاده،

۱. این کیفرخواست که توسط احمد آذری قمی دادستان وقت انقلاب تهران نوشته بود، مورد قبول سعادت‌ی قرار نگرفت. سعادت‌ی پس از صدور کیفرخواست، علیه آذری قمی به خاطر صدور اتهام جاسوسی اعلام جرم کرد!  
۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محمدرضا سعادت‌ی، شماره بازبانی ۷۴۶۱.  
۳. همان جا.



فصل بیست و پنجم: دادگاهی با حواشی سی ساله □

محمدحسن بردبار، نادر رفیعی، ناصر کاتوزیان، مهدی شهسواری، محمد قنادزاده یزدی، عزت‌الله عراقی، عنایت‌الله فقیهی، منوچهر صداقت‌نژاد، حسن یاوری، محمد اصغری، بیژن ایزدی، محمد اسماعیل مهدوی، کرم‌خدا شیرزادی آمده بود:

«ما معتقدیم این حیثیت سازمانی و ایدئولوژیک مجاهدین و در واقع اسلام ناب مترقی است که مورد هجوم توطئه‌گران قرار گرفته و طبیعتاً دفاع هم در اینجا دفاع از اسلام و از دستاوردهای انقلابی سازمان مجاهدین خلق است.»<sup>۴</sup>

از ۱۳ آبان ۱۳۵۹ به مدت نه روز محمدرضا سعادت، عضو سازمان مجاهدین خلق ایران به اتهام برقراری تماس و داشتن رابطه سیاسی و اطلاعاتی با دبیر اول سیاسی سفارت دولت سوسیالیستی شوروی جهت تحصیل اخبار و اطلاعات، توسط هیئت قضات دادگاه انقلاب شامل حجت‌الاسلام و المسلمین سیدحسین موسوی تبریزی حاکم شرع، اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی تهران و توسلی و پاکروان محاکمه شد. دادگاه سعادت نه جلسه به طول انجامید و در این جلسات دادستان و رئیس دادگاه با ارائه اسناد و مدارک و استناد به بازجویی‌های سعادت که در آن به دیدارهایش با دبیر اول سفارت شوروی و انتقال درخواست سازمان برای دریافت اسلحه اذعان کرده بود، او را مستحق مجازات دانستند. سعادت در دومین جلسه دادگاه با خواندن آیه‌ای از قرآن مجید به دفاع از خود پرداخت و گفت:

«من در ابتدای دادگاه به یکی دو مورد اشاره می‌کنم و بعد وارد اصل دفاعیه خودم می‌شوم. یکی این که دیروز من با آقای دادستان صحبت کردم که چرا به این سرعت و در حداقل وقت یکدفعه دادگاه را به روز سه‌شنبه ۱۳/۷/۵۸ موکول کردند که ایشان در جواب گفتند از داستانی کل به ما تلفن کردند که دادگاه را روز سه‌شنبه حتماً تشکیل بدهید که فرصت کم است. این روز مصادف با اشغال لانه جاسوسی امریکاست و ذکر این تصادف در یکی از مطبوعات صبح امروز با مضمون فتحی جدید آمده بود، یعنی طوری مطرح کردند که انگار فتح جدیدی کرده‌اند. در همین روزها ممنوع‌الانتشار کردن نشریات مجاهدین هم پیش آمده و باز مصادف است با آغاز فعالیت‌هایی برای آزادی گروگان‌ها و انتخابات ریاست جمهوری امریکا. تمام این مسایل برای من که در زندانم و زیاد از مسایل بیرون و خارج اطلاعی ندارم، نگرانی‌هایی را ایجاد می‌کند که مبادا غرض خاصی است که این فرصت را غنیمت شمرده‌اند.

من از همین جا از ریاست جمهوری محترم آقای بنی‌صدر و ریاست محترم مجلس آقای

هاشمی رفسنجانی، از دادستان کل کشور آیت‌الله موسوی اردبیلی و از تمام شخصیت‌های ملی و مذهبی تقاضا می‌کنم و هشدار می‌دهم که مبادا بی‌تفاوت ماندن نسبت به این پرونده و روند این دادگاه و سرنوشتی که این دادگاه در نهایت می‌تواند داشته باشد، منجر به سوءاستفاده‌هایی بشود. این بی‌تفاوت بودن با مسئولیت‌های مردمی و اسلامی مغایر است... من بیش از یک سال و نیم است که به اتهام جاسوسی یعنی وطن‌فروشی و خیانت به مردم میهن به اسارت کشیده شده و در تمام این مدت بار سنگین این اتهام را در انزوای کامل به‌تنهایی تحمل کرده و همواره در انتظار بوده‌ام تا شرایطی فراهم شود که من در یک دادگاه صالح و قانونی و مطابق با حقوقی که در قانون اساسی برای من در نظر گرفته شده، از طریق رادیو تلویزیون با هم‌میهمان عزیز خود روبه‌رو بشوم و با افشای کامل ماجرای دستگیری و اسارت‌م و آنچه تا کنون بر من گذشته است، مردم قهرمان ایران را در جریان بگذارم، چون مطمئنم مردم نه با من خصومت و نه غرض دارند. آنها نسبت به فرزندان مجاهد و جان‌بر کف هیچ خصومت و دشمنی ندارند. برای آنها باورکردنی نبود که مجاهدی بعد از تحمل هفت سال بار شکنجه و زندان‌های آریامهری که در سیاه‌ترین دوران دیکتاتوری تحمل کرده بود، در شرایط انقلابی، جاسوس و وطن‌فروش باشد. آنها باور نمی‌کردند مجاهدی که در کنار مهدی رضایی، نوگل انقلاب اسلامی ایران علیه رژیم منغور و فاسد پهلوی دست به پیکار زده است و مسئولیت آرمان مقدس مهدی قهرمان را به دوش می‌کشد، حالا جاسوس بیگانه و خائن به میهنش باشد. به هیچ وجه برای هم‌میهمان عزیزم قابل قبول نیست...»<sup>۵</sup>

سعادت‌ی در جریان دادگاه با بیان این‌که من اکنون دو متن کیفرخواست دارم، گفت:

«یکی کیفرخواست صادره در ۲۰ تیر ۵۸ و کیفرخواست دوم که در شهریور امسال یعنی ۱۳ ماه بعد از صدور کیفرخواست اول به من داده شده است. مورد اختلاف این دو متن تنها مقدمه‌ای است که در چند صفحه متناسب با جو سیاسی موجود به متن سئوالات اضافه شده که از نظر من بهره‌برداری از جو ساختگی سیاسی است... من در شرایط بهار آزادی دستگیر شدم، ولی پرونده‌ام در شرایط جنگ رسیدگی می‌شود.»<sup>۶</sup>

او با شرح مفصلی از چگونگی دستگیری و تشریح مسائل دوران بازداشت، ضمن رد اتهامات خود، این اتهامات را نه متوجه شخص خود بلکه متوجه کلیت سازمان متبوعش دانست و گفت:

۵. دومین جلسه رسیدگی به اتهامات سعادت‌ی در دادگاه، روزنامه کیهان، ۱۵ آبان ۱۳۵۹، ص ۴.

۶. همان جا.

فصل بیست و پنجم: دادگاهی با حواشی سی ساله □

«کیفرخواست به دادگاه عرضه می‌کند که سازمان مجاهدین خلق بنا به ماهیتش جاسوس است، پس سعادت می‌هم که عضو سازمان است مسئولیتی جز انجام عمل جاسوسی نداشته است، بنابراین در این دادگاه در واقع کسی که مورد اتهام است و به محاکمه کشیده می‌شود، سازمان مجاهدین خلق است.»<sup>۷</sup>

و این چنین بود که هرچه دادگاه پیش رفت، انگشت اتهام بیش از پیش به سوی دیگر اعضای کادر رهبری مجاهدین خلق نشانه رفت و همزمان با اعلام وارد شور شدن دادگاه سعادت، شهید اسدالله لاجوردی، دادستان انقلاب مرکز از صدور دستور بازداشت برخی دیگر از رهبران این سازمان خبر داد:

«به دنبال آغاز شور دادگاه سیدمحمدرضا سعادت، اسدالله لاجوردی دادستان تهران اعلام کرد که موسی خیابانی، رفیع‌نژاد، محسن رضایی و کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران به اتهام شرکت در رابطه سعادت و جاسوسی شوروی از نظر دادگاه محکومند و دستور دستگیری‌شان به کمیته‌ها، مأموران انتظامی و پاسداران انقلاب صادر شده است.»<sup>۸</sup>

با این حال مشاوران شهید اسدالله لاجوردی، دادستان وقت انقلاب مرکز معتقد بودند که در دادگاه سعادت بیش از آن‌که به مسئله عقیدتی سازمان توجه شود، باید روی عنوان اتهام «جاسوسی» تأکید شود.<sup>۹</sup> بالاخره در روز ۲۴ آبان ۱۳۵۹ دادگاه انقلاب حکم دادگاه سعادت را اعلام و او را به ده سال حبس محکوم کرد:

«بدین وسیله به اطلاع مردم مسلمان و مبارز می‌رساند پرونده اتهامی آقای سیدمحمدرضا سعادت عضو مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران به اتهام داشتن رابطه با جاسوس شوروی در دادگاه ویژه انقلاب اسلامی مرکز تحت رسیدگی قرار گرفت و متهم به ده سال زندان محکوم شد.»<sup>۱۰</sup>

همزمان با برگزاری جلسات دادگاه اعتراض‌های سازماندهی شده توسط سازمان مجاهدین خلق نسبت به برخورد با سعادت همچنان ادامه داشت. از آن جمله حادثه‌ای بود که در حاشیه جلسه سوم دادگاه او به وقوع پیوست. ماجرا از این قرار بود که گروهی که به محاکمه سعادت اعتراض داشتند در مقابل محل دادگاه در مقابل دادرسی انقلاب مستقر در کنار زندان اوین جمع

۷. همان جا.

۸. دادگاه سعادت وارد شور شد، روزنامه کیهان، ۲۴ آبان ۱۳۵۹، ص ۱۶.

۹. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده محمدرضا سعادت، شماره بازیابی ۷۴۶۱.

۱۰. سعادت به ده سال زندان محکوم شد، روزنامه کیهان، ۲۵ آبان ۱۳۵۹، ص ۱۶.

شدند و به برگزاری میتینگ پرداختند. آنان در این برنامه با شعارهایی نسبت به پاسداران، آنان را فالانژ و مرتجع خطاب کردند. این چنین بود که بعد از ساعتی و در پی بی‌توجهی حاضران به تذکر و اخطار پاسداران اوین، ماموران در زندان را باز کردند و گروه کثیری از تجمع‌کنندگان را که اکثراً وابسته به سازمان مجاهدین بودند، به داخل زندان بردند و بازداشت کردند. در این ماجرا معصومه شادمانی<sup>۱۱</sup> معروف به مادر کبیری به همراه دخترش دستگیر، اما پس از یک سؤال و جواب کوتاه آزاد شد. او خود را خواهر دینی محمدرضا سعادت معرفی کرد و اعلام داشت در صورتی که در قانون اساسی همه آزادند، در خیابان‌ها مجاهدین را می‌زنند و چشم در می‌آوردند. شادمانی در پاسخ به این سؤال که چشم چه کسی را در آورده‌اند، می‌گوید: «چشم خیلی‌ها را در آورده‌اند که اسمشان یادم نیست!»<sup>۱۲</sup>

به هر روی بعدها با برخورد نظام با سازمان مجاهدین خلق و دستیابی دستگاه‌های امنیتی به تحلیل‌های درون سازمانی آن مشخص شد که سران سازمان مطمئن بودند که حکم محمدرضا سعادت اعدام خواهد بود و در این راستا اقدامات پیش‌دستانه را پیش‌بینی کرده بودند. در یکی از این تحلیل‌های درون سازمانی از قول سیروس لطیفی آمده است:

«می‌دانیم که سازمان بعد از طرح مسئله سعادت اقداماتی را شروع کرد. اولاً این سؤال

---

۱۱. معصومه شادمانی متولد ۱۳۱۰ زنی خانه‌دار که به واسطه فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی فرزنداناش (حسن و علیرضا کبیری) وارد عرصه مبارزه شد. این خانواده به سبب آشنایی با مصطفی جوان خوشدل در سال ۱۳۵۰ رسماً به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمدند. شادمانی در شکل‌گیری تظاهرات خیابانی خانواده‌های زندانیان سیاسی در بازار تهران در اعتراض به اعدام‌های سران و اعضای سازمان مجاهدین در سال ۵۱ نقش به‌سزایی داشت. در سال ۵۱ - ۱۳۵۰ که بسیاری از اعضای مهره‌های اصلی سازمان مجاهدین فراری بودند. خانه شادمانی به عنوان خانه امن، مأمور و مأوی برای مصطفی جوان خوشدل، رضارضایی، محمد مفیدی و محمود شامخی بود. این خانه پس از دستگیری محمد مفیدی لو رفت که محمود شامخی در آنجا در محاصره پلیس افتاد و زخمی شد و پس از زخمی شدن با خوردن سیانور انتحار کرد. معصومه شادمانی پس از دستگیری، در کمیته مشترک به شدت شکنجه شد. سختی شکنجه‌ها و جراحات ناشی از ضربات شلاق (کابل) بر کف پا به حدی بود که او بیش از سه ماه قادر به حرکت و راه رفتن نبود. معصومه شادمانی که محتاج از او به عنوان خانم محمودی یاد می‌کند، بی‌سواد بود و زندان فرصتی شد تا او در سن ۴۵ سالگی از دیگر مبارزین سواد بیاموزد. شادمانی به عنوان یکی از بزرگان زندان سیاسی محسوب می‌شد و در زندان قصر معتقد به نجاست کمونیست‌ها و به شدت طرفدار جدایی از آنها بود. او در ۳۰ دی ماه ۱۳۵۷ به همراه دیگر زندانیان سیاسی از زندان آزاد شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به همراه پسرانش به سازمان مجاهدین خلق بازگشت و منزل او محل برگزاری جلسات کادر مرکزی سازمان شد. او به همراه مادر رضایی‌ها از مهم‌ترین نمادهای تبلیغاتی سازمان بود. او همچنین کاندیدای سازمان در اولین انتخابات مجلس شد. با ورود سازمان به فاز نظامی، شادمانی از مهم‌ترین پشتیبانان سازمان بود و پس از مدتی در اواخر آبان ۱۳۶۰ مخفی‌گاهش دستگیر شد. شادمانی که دو فرزندش به مخالفت با سازمان برخاسته بودند، یک بار در روز ۳۰ آذر ۱۳۶۰ در محل دادستانی انقلاب خودکشی کرد که توسط پاسداران نجات یافت. حسن کبیری فرزند معصومه شادمانی به همراه همسرش هما مربوبی در یک درگیری با نیروهای امنیتی در مهرماه ۱۳۶۰ کشته شدند. او سرانجام در ۵ دی ۱۳۶۰ پس از آن که حاضر شد در مصاحبه تلویزیونی علیه سازمان سخن بگوید، محاکمه و از سوی شعبه ۷ دادگاه انقلاب محکوم به اعدام شد که این حکم بلافاصله به اجرا گذاشته شد.

۱۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده معصومه شادمانی، شماره بازبایی ۲۵۴/۳۰.

فصل بیست و پنجم: دادگاهی با حواشی سی ساله □

مطرح بود که اگر سیستم، سعادت‌تی را اعدام کند، سازمان باید چه موضعی بگیرد، زیرا خون مجاهد ریخته شده است! آیا سازمان باید مبارزه مسلحانه را شروع کند یا به مبارزه سیاسی ادامه دهد؟ و در نهایت این نتیجه را گرفت که رژیم فعلاً ضد خلقی نشده و به سازش کامل نرسیده است، بنابراین حتی اگر سعادت‌تی اعدام شود، سازمان نباید دست به مبارزه مسلحانه بزند، ولی در چهارچوب حرکت‌های سیاسی بایستی تندترین تاکتیک‌ها را در پیش بگیرد. بنابراین سازمان علاوه بر تبلیغاتی که در جامعه ایران و مجامع بین‌المللی انجام داد و از تمام نیروهای انقلابی دنیا استمداد طلبید... به تمام نیروهای درونی و هواداران خود آماده‌باش کامل داد (هم در تهران، هم در شهرستان‌ها) که در صورت اعدام سعادت‌تی به خیابان‌ها بریزند و آشوب و بلوا راه بیندازند و از هر حرکت سیاسی تندی استفاده کنند (فقط نباید دست به سلاح ببرند) و به رژیم ثابت کنند که ریختن خون مجاهد کار ساده‌ای نیست و اگر ما نتوانیم در این زمینه به لحاظ اجتماعی دست سیستم را ببندیم، سیستم با اعدام سعادت‌تی دستش برای ریختن خون مجاهدین بعدی باز خواهد شد، بنابراین بایستی حرکت‌هایی را انجام دهیم که سیستم را مات کنیم.

خلاصه کلام این‌که سازمان محاکمه سعادت‌تی را به عنوان یک نقطه مهم سازش سیستم با آمریکا تلقی کرد و... بعد از این‌که سعادت‌تی محاکمه و به ده سال زندان محکوم شد، چنین تحلیل کرد که اگر اقدامات سازمان نبود، حتماً سید اعدام می‌شد و علت عدم اعدام، ترس سیستم از حرکت‌های سازمان و نیز شورش بوده است و گرنه حتماً او را قربانی می‌کرد.<sup>۱۳</sup>

### محاکمه مجدد و اعدام سعادت‌تی

در سال ۱۳۶۰ سازمان مجاهدین خلق به‌رغم تمام تلاش‌های قانونی برای خلع سلاح اعضایش به این امر تن نداد و در ادامه درگیری‌ها بعد از دستگیری سعادت‌تی و اختلافات بعدی همچون درگیری با مردم ناشی در حمایت از بنی‌صدر، در ۳۰ خردادماه ۶۰ به تصور این‌که با استقبال عمومی روبرو خواهد شد، اعلام جنگ مسلحانه کرد. این رفتار نابخردانه در نماز جمعه آن هفته تهران توسط آیت‌الله خامنه‌ای موشکافی شد و ایشان در ۶ تیر مورد سوء قصدی تروریستی قرار گرفت. برنامه‌ریزی سازمان با انفجار ۷ تیر تکمیل شد که در آن، آیت‌الله دکتر بهشتی و ۷۲ تن از یاران نظام و انقلاب به خاک و خون کشیده شدند. همزمان با این اقدام که

۱۳. همان، تحلیل‌های درون‌گروهی سازمان مجاهدین خلق، شماره ۱۵۳، شماره بازیابی ۲۴۳۵۶.

توسط رابطین سازمان پیشتر به اطلاع اعضای زندانی رسیده بود، برنامه‌ریزی شورش در داخل زندان توسط سعادت‌ی صورت گرفت و پس از اعلام خبر انفجار حزب جمهوری اسلامی، تعدادی از هواداران و اعضای مجاهدین در زندان با شنیدن این خبر شروع به خواندن سرود و پایکوبی و جو زندان را ملتهب کردند و به هم ریختند.

روز هشتم تیر ۱۳۶۰ آیت‌الله محمدی گیلانی و شهید سیداسدالله لاجوردی آنها را به محوطه زندان اوین آوردند و به صحبت و نصیحت آنها پرداختند. در این مرحله کاظم افجه‌هزاری (معروف به افجه‌ای) طبق برنامه‌ریزی قبلی و با هدایت سعادت‌ی از موقعیت خود در میان نگهبانان زندان سوءاستفاده کرد و با اسلحه‌ای که تهیه کرده بود، به سوی محوطه خیز برداشت تا آقایان گیلانی و لاجوردی را ترور کند. به دنبال خیز افجه‌ای برای ترور، شهید کچویی متوجه رفتار او شد و به سویش رفت و با شلیک افجه‌ای به شهادت رسید. افجه‌ای توسط شخص شهید لاجوردی دستگیر و خلع سلاح شد، اما پس از انتقال به دفتر دادستان، از غفلت مأمورین استفاده و خود را از پنجره به بیرون پرتاب کرد و در اثر سقوط به شدت مجروح شد و ساعتی بعد در بیمارستان شهدای تجریش جان داد. بنا به اذعان سایت رسمی سازمان منافقین، مأموریت اصلی کاظم افجه‌ای در زندان اوین، فراری دادن محمدرضا سعادت‌ی بود. روایت شهید لاجوردی از شهادت محمد کچویی نیز قابل توجه است:

«۸ تیر ماه [۱۳۶۰] به دلیل گرمی هوا دادگاه در محوطه باز اوین تشکیل شد. در این دادگاه که در کنار استخر اوین تشکیل شد، قرار بود به مسائل گروهک‌ها رسیدگی و تعدادی از منافقین قرار بود محاکمه شوند. یادم می‌آید که تعدادی از منافقین در زندان آشوب کرده بودند و محمد آنها را از بیرون آورده و در کنار استخر برای محاکمه نشانده بود. فردی به نام کاظم افجه‌ای از پاسداران زندان اوین بود و محمد هم خودش می‌دانست که او از هواداران سازمان منافقین است و معتقد بود که با امثال اینها باید کار و اصلاحشان کرد. کاظم افجه‌ای که از هواداران سازمان بود و در زندان پاسداری می‌داد، با محمد زیاد برخورد داشت. محمد می‌خواست با او کار و او را ارشاد کند و اعتقادش هم همین بود. ما چندین بار به محمد تذکر داده بودیم که او که یکی از هواداران سازمان است و صلاحیت پاسداری از اینجا را ندارد، اما محمد معتقد بود که من او را اصلاح می‌کنم.

روز ۸ تیر پس از حادثه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، من و معاون قضائی‌ام، محمد را احضار کردیم و به او گفتیم که مسئله دیگر از حد ارشاد گذشته و الان به هیچ

فصل بیست و پنجم: دادگاهی با حواشی سی ساله □

وجه صلاح نیست که کاظم افجه‌ای که از هواداران سازمان است و شما خودت هم می‌دانی، در اوین باقی بماند. همین الان بلند شو و خلع سلاحش کن. کاظم مسلح به یوزی بود و در دادسرا نگهداری می‌داد. بعدها که یک مقدار مسئله را تعقیب کردیم، متوجه شدیم که کاظم افجه‌ای تصمیم داشت در همان روز در لحظه‌ای که من به دادگاه می‌روم و همه اعضای دادگاه حضور دارند، همه ماها را یکجا به رگبار بندد. از صبح کمین کرده بود و چندین دفعه دنبال من بود، ولی آن روز قضا و قدر چنین شد که من جز یک بار به دادگاه نروم و آن یک بار هم او موفق نشد. با این که اعضای دادگاه همه در یک اتاق جمع شده بودند و من هم در خدمتشان بودم، او موفق نشد به دادگاه حمله کند.

بعداً من به اتاقم برگشتم و اتفاقاً آن روز به دلیل تراکم کار بیرون نیامدم که کاظم توفیق ترور مرا پیدا کند. وقتی محمد را احضار کردم و به اتاقم آمد، به او گفتم: «حتماً باید بروی و کاظم را خلع سلاح کنی.» محمد گفت: «من اعتقاد به این کار ندارم، ولی به دلیل این که شما گفته‌اید، می‌روم و این کار را می‌کنم.» برادرمان معاون قضائی هم در اتاق تشریف داشتند. محمد از اتاق بیرون رفت و یوزی را از کاظم گرفت. کاظم متوجه شد که لو رفته است و بلافاصله خود را با کلت مسلح کرد. شاید حدود یک ساعت بعد بود که ما در کنار استخر غذا را صرف کردیم و قرار بود پس از آن دادگاه مجدداً تشکیل شود که کاظم افجه‌ای حمله کرد. او از ۶، ۷ متری پشت سر ما آمد و من یک وقت دیدم یک کسی صدا می‌زند به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران. برگشتم و دیدم کاظم است که کلت به دست دارد. متوجه شدم نیت پلیدی دارد و بلافاصله خودم را به زمین انداختم و به شکل مارپیچ فرار کردم و در پشت درخت‌ها قرار گرفتم، ولی برادرمان محمد برای این که بتواند در برابرش بایستد، از جابر خاست و خواست به او حمله کند که مورد اصابت گلوله ناجوانمردانه او قرار گرفت. در حقیقت محمد، شهید جوانمردی‌اش شد. من اگر فرار نمی‌کردم، مورد اصابت گلوله قرار می‌گرفتم. بعداً هم معلوم شد که هدف اصلی ترور، من بودم، ولی کاظم موفق نشد و برادرمان محمد هم در حقیقت خودش را فدا کرد و شهید جوانمردی و بزرگواری‌اش شد. چندی پیش از این واقعه، کاظم در تصادفی از یک بلندی پرت شده و دستش شکسته بود و محمد حدود ۱۵ هزار تومان از پولی را که از فروش دکانش به دست آورده بود، خرج مداوای او و دستش را سالم کرده بود، ولی مورد حمله ناجوانمردانه همان شخص قرار گرفت و شهید شد. پس از شهادت محمد، اکثر زندانیان می‌گفتند پدرمان را از دست دادیم.

با این که محمد بسیار جوان بود، اما به قدری منش مردانه و بزرگوارانه داشت که زندانیان او را پدر خود می‌دانستند.»<sup>۱۴</sup>

مرحوم احمد قدیریان، معاون وقت دادستان تهران هم ماجرای تیراندازی در حیات زندان اوین را این گونه روایت می‌کند:

«روز هشتم تیر جلسه‌ای با حضور ۲۴ تن از حکام شرع، آقای لاجوردی، آیت‌الله قدوسی، آیت‌الله گیلانی و چند تن دیگر از جمله خودم در دادسرا تشکیل شد. کاظم افجه‌ای که متوجه قضیه شده بود با هماهنگی سعادت‌ی با سلاح کلاشینکف که آن را روی رگبار گذاشته بود، پشت در جلسه قرار گرفت. آقای محمد میرابی مسئول دفتر آقای گیلانی متوجه او شد و از او پرسید: «اینجا چه می‌کنی؟» افجه‌ای در جواب گفت: «یک سؤال دارم و می‌خواهم از آقای گیلانی بپرسم.» در واقع او برای قتل عام اعضای آن جلسه آمده بود. آقای میرابی و آقای غفاریور معاون قضایی، او را از آنجا بیرون کردند و با تندی به آقای کجویی گفتند که او برای چه او به اینجا آمده است، منتهی آقای کجویی که انسان دل‌رحم و دلسوزی بود و به خاطر این که افجه‌ای توبه کرد بود، نمی‌پذیرفت، ولی دستور داد اسلحه را از او بگیرند. در همان حال، افجه‌ای با موتور از اوین بیرون رفت و یک قبضه اسلحه کمری رولور تهیه کرد و برگشت.

بعد از اتمام جلسه، حکام شرع و دیگران در ضلع شرقی اوین زیر درختان نشستند و به پاسخگویی توضیحات و مسائل شرعی زندانیان بودند، که افجه‌ای به آنها نزدیک شد و به

---

۱۴. روایت شهید لاجوردی از لحظه شهادت شهید کجویی، پایگاه اطلاع‌رسانی رجانوز، ۱۰ خرداد ۱۳۹۰، شماره خبر ۵۳۹۹۸، [rajanews.com](http://rajanews.com)

۱۵. همچنین شهید لاجوردی رفتار شهید محمد کجویی با افراد سازمان را این گونه روایت می‌کند: «یک روز محمد با یکی از منافقین برخوردی داشت. محمد سرپرست زندان بود و در مقابل او، یک زندانی قرار داشت. وقتی نصیحتش کرد که وضع زندان را به هم نریزد و مقررات را رعایت کنید، او با گستاخی هر چه تمام‌تر آب دهان به صورت محمد انداخت. محمد هم با آقایی هر چه تمام‌تر تف را از صورت خود پاک کرد و به او گفت: «این برخورد شما یک برخورد انسانی نیست» و در همین حد بسنده کرد. با این که حاکم بود و قدرت داشت و می‌توانست هر نوع عکس‌العملی را نشان بدهد، ولی عکس‌العمل او در همین یک جمله خلاصه شد و کوچک‌ترین واکنشی نسبت به آن زندانی نشان نداد. یکی از ویژگی‌های محمد این بود که با زندانیان برخورد بسیار صمیمی‌ای داشت، گویی زندانیان برادران و خواهرانش بودند. من یک مورد یادم می‌آید و آن این است که چند تا متهم دختر از عوامل گروهک‌ها را با ماشینی به اوین آوردند. محمد رفت و گفت بفرمایید پیاده شوید. هیچ کس پایین نیامد. محمد هر چه اصرار کرد اینها را پایین بیاورد حاضر نشدند. سه شبانه روز در ماشین نشستند. محمد با سعه صدری که داشت برای آنها غذا می‌برد، و سیله به آنها می‌داد و هر چه از آنها خواش می‌کرد خواهرها تشریف بیاورید پایین، می‌گفتند پایین نمی‌آئیم. محمد هیچ گاه به زور متوسل نشد و دست یکی از آنها را نگرفت از ماشین بیاورد پایین. اینها سه شب و سه روز ماندند و محمد هم دور آنها می‌چرخید و هر چه می‌خواستند فراهم می‌کرد تا بعد از سه شبانه روز بالاخره از ماشین پیاده شدند. محمد چنین برخوردی با زندانیان داشت.



فصل بیست و پنجم: دادگاهی با حواشی سی ساله □

سمت آنها اسلحه کشید. آقای لاجوردی متوجه قضیه شد و خود را پشت درختی پنهان کرد. آقای کجویی اسلحه خود را بیرون آورد، اما قبل از آن که تیراندازی کند، افجه‌ای تیری به سر او زد. کجویی را به بیمارستان تجریش بردند، ولی در حین عمل جراحی به شهادت رسید. چند نفر دیگر از حکام شرع، مجروح شدند. محافظین آقای لاجوردی، افجه‌ای را دستگیر کردند و به پشت بام دادسرا بردند. هنگامی که آقای لاجوردی از او بازجویی کرد: «برای چه این کار را کردی؟ اسلحه را از کجا آوردی؟» اظهار داشت: «من تشنه‌ام» و در خواست یک لیوان آب کرد. بعد از این که آب را خورد، خود را از پشت بام به پایین پرت کرد. او را به بیمارستان رساندند، ولی بعد از یکی دو ساعت به هلاکت رسید.<sup>۱۶</sup>

اسدالله جولایی معاون اداری-مالی وقت دادستانی انقلاب تهران که در صحنه درگیری کاظم افجه‌ای و شهید محمد کجویی حاضر بود، این ماجرا را مفصلاً روایت کرده است:

«روز هشت تیر شهید لاجوردی ساعت ۱۱ صبح با خط داخلی اوین زنگ زدند که سریع با حاج احمد بیاید بالا یک جلسه سری داریم. اتاق من و آقای قدیریان هم کنار هم بود. به ایشان گفتم: «آقای لاجوردی گفته است بیاید یک جلسه سری داریم.» ایشان گفتند: «شما برو من می‌آیم.» دختر اینجانب بین در دوم و سوم اوین قرار داشت. آمدم سمت سربالایی دادسرا که دفتر آقای لاجوردی بود. در مسیر دیدم در همان شبی که چمن‌های جلوی دادسرای انقلاب است، این ضارب منافق را دیدم که دوسه ماهی می‌شد که دوتا پایش را گچ گرفته و با چوب زیربغل راه می‌رفت. نشسته و پایش را دراز کرده و چوب‌های زیربغل را کنارش گذاشته بود. درست یادم هست از پایین که بالا می‌آمدم، همین طور مرا زیر نظر گرفته بود تا این که رفتم بالا. با خودم گفتم خب دارد نگاه می‌کند دیگر!

رسیدم بالا خدمت شهید لاجوردی و رفتم داخل اتاق. آقای غفارپور معاون قضایی و از قاضیان مورد اعتماد شهید بهشتی که به آقای لاجوردی معرفی کرده بودند، آنجا بودند. بنده بودم و شهید لاجوردی و شهید کجویی و مرحوم قدیریان هم خودشان را رساندند. آقای غفارپور به شهید کجویی گفتند: «ممد! این (ضارب) امروز قصد قتل عام دارد.» گفت: «نه بی خود می‌گویید.» آقای لاجوردی هم گفتند: «ممد! من هم فهمیده‌ام که او امروز می‌خواهد اسلحه کلاشینکف را بگیرد و همه را به رگبار ببندد و آقای گیلانی و اعضای دادگاه را قتل

۱۶. منافقین به بزرگ و کوچک رحم نمی‌کردند، گفتگو با حاج احمد قدیریان، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، ص ۷۹.

عام کند و بعد بیاید سراغ بقیه.» شهید کجویی گفت: «نه، شما بی خود می گوید.» آقای قدیریان هم گفتند: «به من هم این خبر رسیده است که امروز این منافق ضارب قصد این کار را دارد.» چون بالاخره معاون اجرایی بودند و بعضی مسائل را باید می دانستند و داخل کار بودند. گفت: «نه، تو هم بدبینی!» من گفتم: «ممد! عزیزم! همه اینهایی که می گویند درست می گویند. من هم که داشتم می آمدم قبل از این جلسه و در مسیر رسیدن به این ساختمان، نگاهش خریداری بود و داشت طعمه اش را انتخاب می کرد!» گفت: «نه، شما هم بدبین هستید! او را من آورده ام. بچه دروازه دولاب است و به او هم اعتماد دارم. همه تان بی خود می گوید.»

افجهای توابع بود و در بند سعادت می کار می کرد. خدمه یا مثلاً پاسدار اوین بود و کجویی به او کار داده بود. خلاصه گفت که همه تان بی خود می گوید و من او را آورده ام و اصلاً این جووری نیست. آقای لاجوردی عصبانی شد و با دست چپش دست راست مرا که کنارش نشسته بودم محکم گرفت و فرمودند: «بلند شوید برویم کنار استخر ناهار بخوریم ببینیم چه کار باید بکنیم.» به اتفاق آمدیم کنار آن استخر سنگی که بین درختان کهنسال چنار بود و آن بالا کنار دو درخت تنومند نشستیم. یک آقای امامی هم از طلبه های قم مسئول روابط عمومی بود. به ایشان گفتم: «آقای امامی! این دو تا میز را بگذارید کنار هم تا کسی از حاشیه استخر نیاید تا ما با آقای لاجوردی ناهارمان را بخوریم و برویم.» دو حاکم شرع هم پهلوی ما نشسته بودند. یکی آقای سعیدی بود که الان در دادگاه ویژه است و یکی هم آقای نظام زاده که دادگاه اصناف را اداره می کرد.

نشسته بودیم که آقای کجویی هم از راه رسید. فکر کنم حس کرده بود که آقای لاجوردی عصبانی شده و حالا شاید آمده بود که مثلاً دلیلی بگوید. آقای لاجوردی گفت: «ممد! بنشین ناهار بخور.» ایشان گفت: «من ناهار خورده ام.» گفت: «پس این پارچ را بگیر برو از قنات بالا سر استخر آب بیاور.» کجویی رفت و پارچ را آب کرد و آورد، اما همین که آمد در لیوان آب بریزد و به آقای لاجوردی بدهد، من دیدم که آن پسرک (ضارب) بدون هیچ گچی در پاهایش، کلت را کشید و شعار خبیث منافقین یعنی «به نام خدا و خلق قهرمان ایران» را سر داد و شروع کرد به گلوله باران کردن جمع حاضر.

اول آقای لاجوردی را هدف گرفت، چون منافقین پیش بینی برنامه ریزی کرده بودند که آقای لاجوردی در جلسه دیشب حزب در هفتم تیر شهید می شود و وقتی دیدند این طور نشده است، به فکر ترور ایشان افتاده بودند. بعداً که آقای لاجوردی بررسی کردند

فصل بیست و پنجم: دادگاهی با حواشی سی ساله □

دیدند سعادت‌تی به او خط داده بود و او هم شبانه به مرکز منافقین رفته و دستور گرفته بود که فردا کلک آقای لاجوردی و دوستانش را بکند. آقای لاجوردی سریع پرید پشت دو درخت چنار تنومند. آقای ناظم‌زاده هم سینه‌خیز به طرف پاهای ضارب رفت که تیر کلت کمری به او نخورد. دو گلوله به شکم آقای سعیدی اصابت کرد و تا الان هفت هشت بار عمل جراحی کرده‌اند. من هم سینه‌خیز رفتم و گلوله از بالای سرم رد شد. همین طور که سینه‌خیز می‌رفتم گفتم: «ممد! بخواب، دارد می‌زند!» خدا رحمتش کند، باز هم توجه نکرد و رفت به سمت او و گفت: «پسر! داری چه کار می‌کنی؟» که گلوله به مغزش خورد و نقش زمین شد. بچه‌های دیگر از دادسرا رسیدند. آقای خزعلی نامی بود که می‌خواست با یک رولور کمری ضارب را بزند که آقای لاجوردی گفت: «زنش. زنده می‌خواهمش.» آقای لاجوردی او را برای بازجویی به پشت بام دادسرا و بالای اتاق کارشان برد. یکی از همکارها خدمت ایشان رفت و دید که خیلی ناراحت است. اتفاق بزرگی افتاده بود. ایشان خیلی شهید کجویی را دوست داشت. کجویی اولین رئیس زندان اوین بود. منافق ضارب تا وقتی در دست شهید لاجوردی بود نتوانست فرار کند، اما این دوستان که یک مقدار قوی نبود دست او را گرفت و آن منافق هم دستش را کشید و خودش را از بالای ساختمان سه طبقه که ساختمان بلندی هم بود انداخت در باغچه جلوی پنجره اتاق آقای لاجوردی و به درک واصل شد.<sup>۱۷</sup>

همزمان با ترور شهید کجویی در هشتم تیرماه، بر خلاف تحلیل سازمان که گمان می‌کرد با انفجار حزب جمهوری اسلامی، نیروهای حزب‌اللهی مرعوب می‌شوند و عناصر آنها فرصت کودتا می‌یابند و عناصر زندانی نیز با این شورش آزاد می‌شوند، فضا علیه منافقین تشدید شد و مردم در خیابان‌ها به راه‌پیمایی و عزاداری پرداختند. در همین روز بود که همزمان با شورش سعادت‌تی از داخل زندان، چندین ماشین اسلحه غیرمجاز که توسط اعضای سازمان در خیابان‌های تهران تردد می‌کردند، شناسایی شدند. با شکست این طرح و کشته شدن کاظم افجه‌ای، مهدی آسمان‌تاب<sup>۱۸</sup> به برنامه‌ریزی قبلی برای ترور مسئولین دادستانی و طرح آشوب در زندان اقرار کرد و با توجه به اقرار سعادت‌تی و دیگر اسناد به دست آمده، نقش سعادت‌تی در این ترور از سوی

۱۷. جایگزین شهید لاجوردی گفت به خاطر مخالفت با منتظری استعفا دهید، گفتگو با سیداسدالله جولایی، سایت رجانیوز، ۴ شهریور ۱۳۹۱، شماره خبر ۱۳۵۶۹۵، [rajanews.com](http://rajanews.com).

۱۸. مهدی آسمان‌تاب نیز مانند افجه‌ای از نیروهای نفوذی سازمان مجاهدین خلق در دادستانی انقلاب مرکز بود که پس از شورش مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰، محاکمه و در روز ۶ مهر ۱۳۶۰ اعدام شد.

دادگاه قطعیت یافت و سعادتی در مردادماه ۶۰ مجدداً محاکمه و به اعدام محکوم شد. البته ایرج مصداقی از تاریخ‌نویسان سازمان منافقین در سایت شخصی‌اش اظهار می‌دارد که احمدرضا کریمی<sup>۱۹</sup> رابطه کاظم افجه‌ای به عنوان پاسدار سلول‌های ۳۲۵ با سعادتی را کشف کرده و به مسئولین دادستانی اطلاع داده بود. مصداقی می‌افزاید که فرمان عملیات در اوین از سوی محمد ضابطی مسئول بخش اجتماعی سازمان (میلشیا) صادر شده و اسلحه کمری را نیز ضابطی شب قبل به او داده بود.

### حاشیه‌های پرونده در سال‌های بعد

در سال‌های بعد از اعدام سعادتی، کمتر کسی در پرونده جاسوسی او تردید کرد، زیرا از نهضت آزادی تا سازمان مجاهدین انقلاب و همچنین یاران امام در جریان این پرونده بودند و به تبع آن، از وقوع این جرم تردیدناپذیر دفاع کرده بودند، اما آنچه مورد خدشه برخی قرار گرفت چرایی اعدام او بود که بیشتر از سوی دوستان بهزاد نبوی مطرح می‌شد. مصطفی تاج‌زاده در مصاحبه با روزنامه شرق گفته بود:

«همان طور که می‌دانید سعادتی به جرم جاسوسی دستگیر و به چند سال زندان محکوم شد، اما پس از شهادت کجویی در زندان مشخص شد که فردی که کجویی را ترور کرده از طریق سعادتی جذب سازمان شده و این ترور را صورت داده بود... منتهی نکته مهم این بود که سعادتی بعد از رجوی و خیابانی نفر سوم سازمان و مخالف مشی مسلحانه بود و معتقد بود این مشی ضربه‌اش به سازمان از ضربه دستگیری حنیف‌نژاد در سال ۵۰ و یا مارکسیست شدن سازمان در سال ۵۴ بیشتر است و نباید وارد فاز مسلحانه شد.»<sup>۲۰</sup>

او سپس تز بهزاد نبوی را به نام شهید رجایی چنین بیان می‌کند:

---

۱۹. احمدرضا کریمی که در طول سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۱ شمسی تماس‌های غیرتشکیلاتی و بعضاً تشکیلاتی با برخی از مجاهدین خلق داشت، از تابستان ۱۳۵۱ شمسی همراه با فاضل البصام (فاضل مصلحتی) گروهی مستقل به راه انداخت. این گروه در اوایل سال ۱۳۵۲ شمسی توسط ساواک کشف شد. کریمی در یک مصاحبه تلویزیونی شرکت کرد و از آن پس به همکاری با رژیم متهم شد. کریمی در ماه‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل همکاری‌های گسترده‌اش با ساواک مجدداً به زندان افتاد که چند ماه از این دوران را در سال ۱۳۵۸ شمسی با محمدتقی شهرام به سر برد. او زمانی هم در زندان رژیم گذشته، هم‌بند دکتر علی شریعتی بود و پس از جدا شدن از سلول او به دستور ساواک گزارشی ۳۰ صفحه‌ای درباره دکتر شریعتی نوشت که در پرونده او چاپ شد. کریمی در اوایل دهه ۶۰ از زندان آزاد شد و هم اکنون در تهران زندگی می‌کند. دست‌نوشته‌های احمدرضا کریمی در زندان پس از انقلاب، در سال ۱۳۸۴ در کتابی با عنوان شرح تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران و مواضع آن توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است.

۲۰. رجایی مخالف اعدام سعادتی بود، گفت‌وگو با مصطفی تاج‌زاده، روزنامه شرق ۹ شهریور ۱۳۸۴، ص ۱۱.

فصل بیست و پنجم: دادگاهی با حواشی سی ساله □

«با زنده ماندن سعادت می توان در سازمان خط فعالیت سیاسی را به جای فاز نظامی تقویت کرد و یا باعث ایجاد انشعابی در سازمان شد که بعدها به سوی فعالیت مسلحانه سوق داده نشوند. او معتقد بود اگر چنین اتفاقی بیفتد برای ما مقابله سیاسی با مجاهدین خلق در درازمدت بهتر از وارد شدن به فاز مسلحانه و فعالیت غیرقانونی سازمان است. وقتی رجایی شنید که می خواهند سعادت را اعدام کنند تلاش زیادی کرد که جلوی اعدام را بگیرد یا آن را به تأخیر بیندازد تا مسئله را در سطح بالاتر بررسی کنند. ظاهراً مسئول مربوطه می دانست که در موضع بالاتر ممکن است مانع اعدام شوند و تا وقتی سعادت اعدام نشد جواب تلفن رجایی را نداد.»<sup>۲۱</sup>

تاجزاده در مصاحبه با مجله چشم انداز ایران نیز گفته است:

«در صورت عدم اعدام سعادت، ممکن بود برخی انفجارها و ترورها که متقابلاً خشونت‌هایی را از طرف مقابل در پی داشت، ایجاد نشود. البته عده‌ای از صاحب‌نظران معتقدند به علت هژمونی رهبری، انسجام تشکیلاتی و اندیشه و مشی رجوی، انشعاب در مجاهدین خلق منتفی بود، ولی چون این مسیر طی نشد، هیچ یک از دو ادعا قابل اثبات نیست.»<sup>۲۲</sup>

سعید حجاریان و بهزاد نبوی نیز در مصاحبه‌هایی این فرضیه را مطرح کرده‌اند که سعادت در پی مخالفت با مشی مسلحانه سازمان بود و با حفظ او می شد از خشونت‌های بعدی جلوگیری کرد، اما علاقه سعید حجاریان به محمدرضا سعادت بیش از نگرانی او برای اطلاعات سعادت بود و این مسئله از پاسخ‌های او به پرسش‌هایی که درباره سعادت در گفتگوی بیست سال پس از مرگ سعادت منتشر شد، بر می آید:

«سعادت در ابتدا زندان مشهد بود. بعد او را به اوین و زندان قصر آوردند. در زندان قصر با لطف‌الله میثمی هم‌بند بود و مدام تشکیلات لطف‌الله میثمی را تخریب می کرد. میثمی در قصر برای خودش تشکیلاتی و با سازمان مرزبندی‌های مشخصی داشت. سعادت در مقطعی که در اوین بود با رجایی هم‌بند بود و با هم بودند.»<sup>۲۳</sup>

حجاریان که پس از گذشت نزدیک ۳۰ سال از اعدام سعادت متأسف است، در پاسخ به این سؤال که چرا با لحن خاصی درباره سعادت صحبت می کند، می گوید:

«چون بی جهت اعدام شد. سعادت حتماً و قطعاً مشی مبارزاتی‌اش با سازمان متفاوت بود.»

۲۱. همان جا.

۲۲. سی خرداد ۶۰؛ متن و حاشیه: گفتگو با سیدمصطفی تاجزاده، نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۲۶، تیر و مرداد ۱۳۸۳، ص ۴۶.

۲۳. عمادالدین باقی، برای تاریخ، گفتگو با سعید حجاریان، تهران، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۴۷.

این مسئله در وصیتنامه سعادت‌ی مشخص است که سازمان مشی و روش غلطی را در مبارزه با جمهوری اسلامی در پیش گرفته است. ما دنبال این بودیم و تلاش بسیاری کردیم که سعادت‌ی اعدام نشود، ولی آقای لاجوردی او را اعدام کرد. شهید لاجوردی اعتقاد داشت هیچ‌گونه تعللی نباید باشد. این اخلاق لاجوردی همانند مرحوم خلخال‌ی بود. خلخال‌ی هم اول انقلاب همه را کشت. مدام می‌گفتیم آقای خلخال‌ی چرا اینها را می‌کشی، دست‌نگه دار. بعضی‌ها لازم هستند که زنده بمانند، اما خلخال‌ی هم در اعدام تعلل نمی‌کرد. بهزاد نبوی نمی‌خواست سعادت‌ی اعدام شود. سازمان مجاهدین انقلاب مخالف اعدام سعادت‌ی بود.<sup>۲۴</sup> وی در پاسخ به این سؤال که چه چیزی از سعادت‌ی در می‌آمد که قصد داشتید زنده بماند، می‌گوید:

«خیلی چیزها در می‌آمد. مواضع رجایی و سعادت‌ی با یکدیگر فرق داشت، اما با هم خیلی خوب بودند. قصه همانند قصه شاهسون‌دی بود. شاهسون‌دی چه فایده‌ای برای ما داشت؟ این یک مقطع دیگری بود که ما با لاجوردی درگیر شدیم!»<sup>۲۵</sup>

این ادعای سعید حجاریان در حالی است که در سال ۱۳۶۷ و در زمان دستگیری شاهسون‌دی در عملیات مرصاد، شهید لاجوردی هیچ مسئولیت قضایی و یا امنیتی‌ای نداشت و حجاریان بنا به گفته خودش از وزارت اطلاعات به معاونت سیاسی امنیتی استانداری خوزستان رفته بود. این سخنان در شرایطی مطرح می‌شود که سعادت‌ی در پروژه نظامی همچون ترور مسئولین دادستانی و شورش داخل زندان نقش آمر را داشت و به صورت عملی اعتقادش به برخورد مسلحانه را اثبات کرده بود و همچنان که گفته شد در اولین ملاقات سعادت‌ی با مأمور روسی در ۲۵ بهمن ۵۷ در دانشگاه تهران، او پیش از هر چیز، تقاضای اسلحه می‌کند و در پاسخ طرف روس که شما که اسلحه‌های زیادی در اختیار دارید، می‌گوید اینهایی که ما داریم چیزی نیستند و بیش از چند روز دوام نخواهند یافت. ما نیاز داریم جریان اسلحه برایمان حالت مستمر داشته باشد. این درخواست سعادت‌ی بیانگر نگاه او از همان اولین روزهای پیروزی انقلاب به درگیری برای «به دست آوردن قدرت حاکمیت پیش از آنکه دیر شود»، است. نکته قابل بحث دیگر به شخص پیشنهاددهنده باز می‌گردد. درباره بهزاد نبوی گزارش‌هایی وجود داشت که روی پشت‌بام مدرسه رفاه به نیروهای سازمان، آموزش تیراندازی می‌داد. سابقه رابطه استاد و شاگردی

۲۴. همان، ص ۴۸.

۲۵. همان، ص ۴۹.

فصل بیست و پنجم: دادگاهی با حواشی سی ساله □

او با سعادت‌تی نیز قابل تأمل است. بهزاد نبوی در مصاحبه سال ۵۹ خود با نشریه شاهد نیز علناً از همسویی با سعادت‌تی در زندان و نادرست شمردن نقل فتوا در نجس شمردن مارکسیست‌ها سخن می‌گوید.

اما روایت نیروهای دادستانی از واقعه نیز به شکل متفاوتی است. بهزاد نبوی برای امکان مباحثه با سعادت‌تی، تقاضای انتقال او از قصر به اوین را می‌کند و با این تقاضا موافقت می‌شود. او چندین جلسه با سعادت‌تی صحبت می‌کند، اما با شورش ۸ تیر ۱۳۶۰، این نشست‌ها متوقف می‌شوند. نشست‌های بهزاد نبوی با سعادت‌تی عملاً هیچ دستاوردی هم نداشت. پس از محاکمه مجدد سعادت‌تی و محکوم شدن او به اعدام، بهزاد نبوی از شهید رجایی می‌خواهد با شهید لاجوردی تماس بگیرد و خواهان ملاقات او با سعادت‌تی شود. رجایی نیز با لاجوردی تماس می‌گیرد و می‌گوید: «شخصی که فعلاً مجاز به گفتن نام او نیستم، می‌خواهد سعادت‌تی را قبل از اعدام ببیند.» لاجوردی می‌گوید: «او را برای اعدام برده‌اند. اجازه دهید پیرسم آیا انجام شده است؟» و خبر اعدام را به او می‌دهد. بهزاد نبوی برخلاف ادعای تاج‌زاده و حجاریان، هم با رجایی صحبت و هم در این راستا اقدام کرده بود، اما تماس رجایی دیر هنگام بود. علاوه بر این یک بار هم زمان اعدام به تعویق افتاده بود. احمد قدیریان درباره این تماس گفته است:

«وقتی می‌خواستند سعادت‌تی را اعدام کنند آقای رجایی به لاجوردی زنگ زد. من کنار لاجوردی نشسته بودم و بهزاد نبوی هم کنار رجایی. رجایی گفت که یکی کسی بغل دست من نشسته است و می‌گوید شما یک مهمان دارید و این مهمان می‌خواهد برود. ایشان می‌خواهد یک دقیقه بیاید آنجا با آن مهمان صحبت کند. قرار بود سعادت‌تی اعدام شود و بهزاد نبوی می‌خواست بیاید و او را ببیند. آقای لاجوردی به من اشاره کرد که کار را تمام کنید. بعد هم شهید رجایی را به حرف گرفت که چرا گرانی زیاد است و چرا نان کم است. ما منتظر بودیم کار تمام شود. خبر دادند که کار تمام شد. در همین موقع دوباره شهید رجایی گفت که بغل دستی من می‌خواهد با مهمان شما صحبت کند. سید (لاجوردی) قبول کرد. بهزاد گوشی را گرفت و گفت: شما یک مهمان دارید. لاجوردی گفت: کیست؟ بهزاد گفت: سعادت‌تی. لاجوردی پاسخ داد: رفت. بهزاد با نگرانی گفت: نه، لاجوردی گفت: به‌خدا رفت.»<sup>۲۶</sup>

۲۶. شهید بهشتی ماهیت منافقین را می‌شناخت، شخصیت و اندیشه سیاسی آیت‌الله شهید دکتر بهشتی در گفت‌وگو با احمد قدیریان، روزنامه جوان، ۸ تیر ۱۳۸۹، صص ۵ و ۱۲.

نکته قابل توجه در این روایت آن است که بهزاد نبوی تنها تقاضای ملاقات قبل از اعدام را کرده بود و نه توقف اعدام! حجاریان در ادعایی دیگر نیز در گفتگو با نشریه نگاه نو، اعدام سعادت را در ادامه پرونده جاسوسی او می‌داند و لاجوردی خود بدون تشکیل دادگاه، او را اعدام کرده است. این ادعا نیز با توجه به محاکمه مجدد سعادت در دادگاه عمومی به جای دادگاه انقلاب که به اصرار خود او بوده است و صدور حکم اعدام، خالی از وجه است. حمیدرضا نقاشیان درباره این شبهه می‌گوید:

«نفس اعتراف سعادت مبنی بر جاسوسی که محرز است، هم راجع به پرونده مقربی، هم راجع به پرونده سازمان جغرافیایی. خوب نظام جمهوری اسلامی با یک منافق جاسوس چه کار می‌کند؟ طبیعی است که حکم اعدام و محاربه‌اش را می‌دهد. به نظر من این حرف بی‌ربط است که بگوییم بدون دلیل اعدام شده است. حالا سازمان مجاهدین خلق هر چه بگوید برای کتمان ماهیت خودش می‌گوید. بسیار هم طبیعی است، اما سازمان مجاهدین انقلاب اگر رسماً این موضع را داشته باشد، مفهوم بدی دارد و اگر تحلیل شود، خیلی از افراد را در سازمان مجاهدین انقلاب متهم می‌کند. ما می‌دانیم که غرب در ایران با هر دو رنگ آبی و قرمز بازی می‌کند و بیش از یک جریان راست به یک جریان متظاهر به چپ علاقه دارند. بیشتر دگرذیسی‌ها در احزاب و گروه‌ها از این آب‌شخور سیراب شده‌اند.»<sup>۲۷</sup>

### وصیت‌نامه سعادت

به هر روی سعادت در ۶ مرداد ۱۳۶۰ به اتهام شرکت در قتل شهید محمد کچویی مدیر زندان اوین به اعتراف کتبی خودش از طریق رابطه با کاظم افجه‌ای قاتل شهید کچویی، ارتباط مداوم با کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق از درون زندان و استمرار جاسوسی، محاکمه و به اعدام محکوم شد. بهزاد نبوی در زمان اعدام محمدرضا سعادت سخنگوی دولت بود و حتی در نشست خبری سخنگوی دولت نیز نتوانست دوستی‌اش با سعادت را کتمان کند، اما سعادت در وصیت‌نامه خود که خطاب به مادر رضایی‌ها، کشته‌های مشهور مجاهدین خلق پیش از انقلاب نوشته شده بود، با بیان این‌که هنوز نسبت به مواضع جدید سازمان اقناع نشده است و آن را خطرناک می‌داند، اعضای سازمان را به فکر و صبر توصیه کرد. این وصیت‌نامه که به تأیید بهزاد

۲۷. مجاهدین خلق مصداق کامل چپ امریکایی بودند، گفتگو با حمیدرضا نقاشیان، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، ص ۴۳.



فصل بیست و پنجم: دادگاهی با حواشی سی ساله □

نبوی نیز رسیده بود، چند ساعت قبل از اعدام سعادت‌نی نوشته و یک روز پس از اعدام او در تمام روزنامه‌های تهران منتشر شد.

متن کامل وصیت‌نامه محمدرضا سعادت‌نی بدین شرح است:

«متن وصیت‌نامه اینجانب سیدمحمدرضا سعادت‌نی به مادر مجاهد، مادر رضایی‌های شهید

بسم الله الرحمن الرحيم

رب ادخلی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً  
مادر والای مجاهد! فرزند مجاهد تو در آخرین لحظات حیاتش حرف‌های درونی‌اش را از طریق تو می‌خواهد به خواهران و برادران مجاهدش برساند. آرزو می‌کنم که با این عمل در پیشگاه خدا و خلق سرافکنده نباشم. روی سخن من به خواهران و برادران مجاهدی است که با آرمان‌های والای توحیدی آرزوهای پر شکوهی را دارند. به‌خصوص روی سخن من با کسانی است که اکنون مسئولیت رهبری سازمان را بر دوش می‌کشند و در مرکزیت آن نشسته‌اند. برادران! من در شرایطی به سوی مرگ گام برمی‌دارم که نتوانستم مواضع جدید سازمان را درک کنم و نسبت به آن اقناع نشدم. من شاید از پیش چنین خطری را احساس کرده بودم، ولی اکنون در این آخرین لحظات خطر را بسیار جدی و ملموس می‌بینم. من به هیچ وجه نتوانستم خود را قانع کنم که چنین خطری را ناگفته گذارم و از این نظر خود را مسئول احساس می‌کنم. برادران! من هم خودم را در اتخاذ مواضع جدید مسئول می‌دانم، هر چند که در زندان و به دور از تمامی بحث‌ها و تصمیم‌گیری‌ها بودم، لیکن من به عنوان یک عضو که قدرت درک و تشخیص سیاسی، استراتژیک داشت و می‌توانست حداقل اظهار نظر کند درباره سازمان حضور و وجود داشتم.

برادران! ما با مواضع جدید مرزهای سیاسی. استراتژیک خودمان را با تمایلات بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه از یک طرف و مواضع اپورتونیسیم چپ از طرف دیگر کاملاً مخدوش کرده‌ایم، همان مرزهایی که ضامن حفظ و بقای سازمانی در ابعاد توحیدی‌اش بود. حتماً می‌گویید که من در زندان بودم و از کم و کیف مسائل جامعه اطلاعی ندارم. این درست است ولی قبول کنید که مسائل جامعه آن قدر پوشیده نیست و من هم آن قدرها بیگانه نبوده‌ام.

برادران! من بارها و بارها درباره مواضع جدید سازمان گریستم و هم اینک هم در وضع شدیدترین تأثرات عاطفی این مطالب را می‌نویسم. برادران! ما چه جبهه‌ای را گشوده‌ایم و قدم در چه صحنه‌ای گذاشته‌ایم؟ چه شد که آن همه تحمل و شکیبایی انقلابی خود را از

دست دادیم، همان شکیبایی ای که نوید ویژگی خاص توحیدی را در این مرحله می داد. برادران! ما در دامی که امپریالیست‌ها برایمان چیده بودند گرفتار شده و گام در صحنه‌ای گذاشته‌ایم که در آن صحنه تقابل هیچ کدام از طرفین دعوا از آن پیروز بیرون نخواهند آمد، بلکه امپریالیست‌ها و مزدوران داخلی آنها هستند که کرکس وار بالای صحنه پرواز می کنند و انتظار روزی را می کشند تا فرود آیند و با به راه انداختن حمام خون (از نوع اندونزی) دیکتاتوری وحشتناکی را حاکم کنند و هزاران نفر را از طرفین به جوخه اعدام بسپارند.

برادران! ما به سهم خود در گشودن این صحنه که زمینه‌های روانی تحقق چنین کودتایی را فراهم می کند مسئولیم. شاید مطرح کنید که این ما نبودیم که این صحنه را گشودیم بلکه بر ما تحمیل شد، ولی برادران ما هم به عنوان یک طرف دعوا می توانیم و می توانستیم از زیر بار این تحمیل خارج شویم، کما این که تا کنون چنین بود.

برادران عزیز! گاه لازم است که حتی از حقوق اساسی خود درباره تمامی خلق صرف نظر کرد. علی (ع) شیر میدان جنگ از حق خود ۲۵ سال صرف نظر کرد و شمشیر نکشید، با توجه به این که می دانست که اگر بیرون می آمد و فریاد حق طلبانه سر می داد صدها و هزاران جوان سلحشور و جنگجوی عرب به دور او حلقه می زدند.

برادران! حتماً عنوان می کنید که از درون سیستم حاکم بالاخره امثال سادات‌ها در آینده نزدیک بیرون خواهند آمد، ولی چه دلیلی دارد که امروز ما در مقابل ناصر موضع گیری کنیم؟ آیا وظیفه انقلابی حکم نمی کند که ناصر را تقویت کرد؟ برادران! ما دفاع از لیبرال‌ها را در عمل مطلق کردیم و بالاخره در نهایت در این دام افتادیم. من هر چه که این جبهه و قطب بندی را جستجو کردم و برای آن عمق طبقاتی نیافتم، نتوانستم برای آن مرز بین خلق و امپریالیسم را ترسیم کنم.

برادران! در ویتنام، کامبوج، الجزایر، کوبا و ... و در نیکاراگوئه نیروهای انقلابی با اتکاء به تمامی خلق در یک طرف قرار داشتند و امپریالیست‌ها، سرمایه داران وابسته، فئودالیسم و اشراف، مزدوران داخلی در طرف دیگر واقع شده بودند، ولی برادران! ما در این صحنه چه قطب بندی ای را روی روی خود داریم؟ و با چه منطقی خود را راضی می کنیم؟ من هر چه فکر کردم نتوانستم خودم را راضی کنم که عمق این صحنه نبرد بین خلق و امپریالیسم را نشان می دهد. من در عمق صحنه دست‌های پلید و آتش افروز جهانخواران و مزدوران داخلی آنها را می بینم که از آغاز پیروزی انقلاب کبیر ۲۲ بهمن سعی داشتند نیروها و به ویژه

سازمان مجاهدین را رو در روی حاکمیت قرار دهند.

برادران عزیزم! من شما را به فکر و اندیشه کامل توصیه می‌کنم. هیچ آرزو ندارم که مرگم عاملی جهت رشد خشونت‌ها شود، بلکه در این آرزویم که حال که حیاتم در ایجاد فضایی صلح‌آمیز و محبت‌گونه نقش نداشته است، مرگم بتواند روح وحدت و صلح را در جامعه گسترش دهد، یعنی همان روحی که دشمنان ما یعنی امپریالیست‌ها سخت از آن وحشت دارند.

برادران! ما به حساب کدام نیروی اجتماعی پا بدین صحنه گذاشته‌ایم؟ مطمئن باشید که کارگران و دهقانان به هیچ وجه از هیچ کدام از طرفین دعوا حمایت فعال مادی و معنوی نخواهند کرد و اساساً از صحنه سیاسی جامعه دور خواهند شد و موضع منفعل خواهند گرفت؛ همان چیزی را که لاشخورها در انتظار آنند.

برادران! شما از دیکتاتوری و خفقان وحشت دارید، کدام دیکتاتوری؟ برادران! دیکتاتوری یا می‌باید بر بنیادهای فئودالی استوار باشد که در ایران چنین نهادهایی وجود ندارند و یا بر اقتصاد کمپرادوری که این هم موجودیتی در سیستم حاکم ندارد. حتماً دیکتاتوری از نوع سرمایه‌داری دولتی مانند مصر و عراق و... را نام می‌برد.

برادران! ما می‌توانیم در کنار سرمایه‌داری دولتی علیه امپریالیست‌ها باشیم، گو این که در این مسئله که نظام اقتصادی حاکم به سوی سرمایه‌داری دولتی می‌رود هنوز حرف است. برادران! فراموش نشود که ایران همواره در ۱۰۰ سال اخیر کانون تحولات انقلابی در منطقه خاورمیانه و مهد تشیع سرخ و از یک فرهنگ انقلابی قوی برخوردار بوده است. از طرف دیگر برادران! شرایط و اوضاع و احوال بین‌المللی اجازه شکل‌گیری چنان استبدادی را که عمده‌تأ بورژوازی آن را تبلیغ می‌کند و ترس و وحشت از آن را دامن می‌زند، نخواهد داد. من فکر می‌کنم که ما هنوز اسیر چنگ مسائلی هستیم که در زندان با آن روبرو بودیم و از سر گذرانیدیم، ما خود به خود به رشد خصومت‌ها و کینه‌های شکل گرفته در داخل زندان کمک کردیم و در نهایت حتی تا مرز قطب بندی هم پیش رفتیم، در صورتی که شرایط کنونی مبین شرایط بعد از انقلاب، بنیاداً با شرایط زندان تفاوت داشت. برادران! بورژوازی از یک طرف و اپورتونیسیم چپ از طرف دیگر چنان جو تبلیغاتی‌ای را فراهم کردند که ما را به دنبال خودشان کشانند، به طوری که مجبور شدیم از خود در مقابل اپورتونیسیم چپ دفاع کنیم که ما «ماهی گیر» نیستیم و «انقلابی» هستیم. ما در قبال اپورتونیسیم چپ موضع

قاطعی نگرفتیم و به ماجراجویی‌های آنها پاسخ قاطع ندادیم.

برادران! من فکر می‌کنم که خط اصولی و صحیح دفاع و تقویت مواضع ضد امپریالیستی رژیم حاکم است و مقابله و تضعیف آن در این مواضع اپورتونیزم چپ است. ما از ابتدا چنین اصولی را تبلیغ می‌کردیم و نیروها را دعوت می‌کردیم که دست از چپ‌روی و ماجراجویی بردارند و مواضع ضد امپریالیستی رژیم حاکم را تقویت کنند. حتی در گنبد توصیه کردیم که تمام دفاتر خود را تعطیل کنند، ولی خودمان خود به خود و تحت تأثیر جو فشار تبلیغاتی حاصل از بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه از یک طرف و اپورتونیزم چپ از طرف دیگر این اصول را نادیده گرفتیم.

برادران! خصائل ضد امپریالیستی‌ای را که ما برای رژیم ترسیم می‌کردیم از آن جناح لیبرال ما نبود. خود بهتر می‌دانستیم که لیبرال‌ها توانی برای درک امپریالیسم و خطر آن ندارند و این خصائل را ما در جناح دیگر جستجو می‌کردیم.

برادران! خیلی صریح بگویم من این خصائل را هنوز مشاهده می‌کنم و آن را به شدت قابل تقویت می‌بینم. برادران عزیزم! ما احتیاج به یک تجدیدنظر اساسی در خط مشی‌مان داریم. ما با نیرویی که در سطح جامعه در اختیار داریم می‌توانیم با چرخشی اصولی و تاریخی، فضای تیره و دشمن شادکن میهنمان را دگرگون و آن را به محیطی سرشار از تلاش، سازندگی و محبت تبدیل کنیم.

برادران! تاریخ در مورد ما قضاوت خواهد کرد. مبدا که فردای تاریخ سهمی از مسئولیت شکست‌ها را بر دوش بکشیم. عزیزان! ما یک بار دچار غرور سازمانی شده و نتیجه تلخ آن را نیز چشیده‌ایم. مبدا که دوباره دچار همان غرور سازمانی شده باشیم. من فکر می‌کنم که این غرور فعلاً وجود دارد. برادران! فکر کنیم به سرنوشت خلق، به سرنوشت انقلاب و به سرنوشت مکتبمان اسلام، مبدا که این غرور ما را به دام خود کشانده است.

برادران من! از قبول شکست و پذیرش خطا و اشتباه نباید هراسید. به جای اندیشیدن به منافع کوتاه مدت سیاسی، باید تاریخی اندیشید و یا بهتر بگویم باید تفکری توحیدی داشت. هیچ مهم نیست که ما در حرکت‌های سیاسی‌مان شکست و عقب‌نشینی را بپذیریم. در مقابل توده‌ها غرور هیچ معنی و مفهومی ندارد، باید خلوص داشت. برادران! من فکر می‌کنم که ما فریب این حمایت‌های صوری و لفظی قشری از جامعه را خورده‌ایم، حمایتی که قبل از این که عمق انقلابی و توحیدی داشته باشد، عکس‌العمل عاطفی ناشی از

فصل بیست و پنجم: دادگاهی با حواشی سی ساله □

گرایش‌های غیرانقلابی و طبقاتی قشر حمایت‌کننده است.

برادران! مرا می‌بخشید که چنین بی‌پروا می‌گویم شاید بگویید که «سید» بالاخره با این وصیتش به ما ضربه زد. ممکن است که این وصیت باعث شود تا از نظر سیاسی شما حداقل مورد سؤال واقع شوید، ولی من با ایمان و اعتقاد و به حقانیت جهان‌بینی توحیدی و پیروزی نهایی آن حساب تمام این مسائل را کرده‌ام. از نظر من هیچ مهم نیست که در ظاهر این وصیت‌نامه به سازمان ضربه سیاسی بزند، ولی من این ضربه را هشداردهنده می‌دانم و آرزو دارم که برادران عزیزم را به‌ویژه برادرانی که در مرکزیت سازمان قرار گرفته‌اند به فکر وا دارد.

برادران! من می‌توانستم قبل از صدور حکم اعدام با عنوان کردن نقطه نظراتم به‌طور رسمی خود را از مرگ برهانم، ولی من مرگ را انتخاب کردم تا مبادا فکر شود که این نقطه نظرات برای تمایلات شرک‌آلود ترس از مرگ است. من مرگ را با اشتیاق پذیرفتم و شاید چند ساعتی به آن نمانده است. من خودم را شهید در مسیر توطئه‌های امپریالیست‌ها می‌دانم و هیچ فردی را در این مورد مسئول نمی‌دانم. انتقام خون من جز از جهانخواران و مزدوران داخلی آنها پس‌گرفتنی نیست. باز در اینجا تکرار می‌کنم به هیچ وجه آرزو ندارم که مرگ من عاملی در جهت رشد و گسترش خشونت‌ها شود، بلکه آرزوی قلبی من این است که این مرگ دریچه‌ها را به سوی وحدت و الفت بگشاید.

برادران عزیزم! در پایان این وصیت مجبورم نظرم را خیلی صریح و روشن در مورد امام خمینی مطرح کنم. برادران! امام خمینی در شرایط کنونی تاریخ میهن عزیزمان مظهر خشم توده‌های محروم ایران و حتی منطقه علیه غارتگری‌ها و جنایات جهانخواران است. برادرانم! چرا این خشم را تقویت نکنیم و چهره خندان امام خمینی را برای خود و برای توده‌ها طلب نکنیم؟ برادران! امپریالیست‌ها و مزدوران داخلی آنها به‌شدت از این خشم انقلابی وحشت دارند. بورژوازی در داخل و سایر نیروهایی که برای امپریالیست سفره پهن کرده‌اند، تلاش می‌کنند تا این مظهر را از بین ببرند و یا ضعیف کنند.

برادران! ما نباید مانند لیبرال‌ها برخورد کنیم. فرق است بین یک سازمان انقلابی و مردمی با نیروهای لیبرال. نباید دچار همان غرور و عواطفی بشویم که تمایلات لیبرالی در داخل جامعه تبلیغ می‌کند. برادران مجاهد! من در این آخرین لحظات شما را به فکر و صبر توصیه می‌کنم به فکری عمیق، تاریخی و توحیدی، صبری عمیق تاریخی و توحیدی. سلام

□ تأسیس نهادهای امنیتی در جمهوری اسلامی

علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار. با درود به تمامی شهدای به خون خفته خلق و با درود  
به خلق قهرمانان.

زنده باد اسلام، مرگ بر امپریالیست‌ها

زندان اوین، ساعت ۱۰:۰۶ بعد از ظهر یکشنبه، ۴ مرداد ۱۳۶۰، سیدمحمدرضا سعادت<sup>۲۸</sup>

---

۲۸. متن وصیت‌نامه سیدمحمدرضا سعادت، روزنامه کیهان، ۷ مرداد ۱۳۶۰، ص ۱۵.

گفتار نهم

امریکایی تر از امریکایی ها





فصل بیست و ششم

## جاسوسی در مقام سخنگوی دولت\*

\* این فصل از مقاله «جاسوسی که طلبکار شد» که در ویژه نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران منتشر شد و گزارش های روزنامه از دادگاه امیرانتظام در فرودین ۱۳۶۰ برگرفته شده است.

نقل می‌کنند که آیت‌الله طالقانی پس از دستگیری سعادت‌ی گفت از وقتی چشم باز کردیم، در این کشور جاسوس شوروی می‌گیرند. چرا یک بار جاسوس امریکا گرفته نمی‌شود؟ اما ۸ ماه پس از دستگیری سعادت‌ی، روزنامه بامداد تیتراژ اول خود را این گونه زد: «امیرانتظام به اتهام همکاری با سیا بازداشت شد».

دومین پرونده بزرگ جاسوسی پس از انقلاب که این بار امریکایی بود، در ۲۹ آذر سال ۱۳۵۸ با مصاحبه رحیم باطنی و ابراهیم اصغرزاده از دانشجویان پیرو خط امام به مطبوعات کشید و عباس امیرانتظام در حالی دستگیر شد که از چهره‌های اصلی دولت موقت به شمار می‌رفت. او در زمان دستگیری سفیر ایران در سوئد و دیگر کشورهای اسکاندیناوی بود. در کنار نام امیرانتظام نام‌های دیگری نیز در اسناد جاسوسخانه امریکا مانند ناصر میناچی، حسن نزیه، رحمت مقدم مراغه‌ای و... دیده می‌شد، اما هیچ یک برای سازمان‌های اطلاعاتی امریکا جایگاه امیرانتظام را نداشتند تا آنجا که در سندی اشاره می‌کند که امیرانتظام و بنی‌صدر با یکدیگر درگیرند و تأکید می‌کند باید ضمن جذب بنی‌صدر، مراقب بود که رابطه با امیرانتظام حفظ شود.

### امیرانتظام کیست؟

عباس روافیان (امیرانتظام) فرزند میرزا یعقوب رفوگر در سال ۱۳۱۱ در تهران متولد شد. دوران کودکی و نوجوانی را در کنار پدر و عموی خود که گفته می‌شد به فرقه ضاله بهائیت گرویده بودند، رشد کرد و در سال ۱۳۲۹ دانشجوی رشته الکترومکانیک دانشگاه تهران شد. در بدو پیروزی انقلاب اسلامی در باره خانواده عباس امیرانتظام افشاگری‌های متعددی رخ داد. شهید محمد منتظری در مجله پیام شهید به شدت به عباس امیرانتظام تاخت و پدر او را عنصر فاسد و فاسق بازار قدیم تهران خواند. امیرانتظام اما هیچ‌گاه در مقابل اتهاماتی که به خانواده‌اش وارد شد، واکنش نشان نداد و هرگز حاضر نشد در باره پدر و عمویش سخن بگوید. جلال‌الدین فارسی به نقل از شهید مهدی عراقی به سابقه خانوادگی امیرانتظام اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«مرحوم حاج مهدی عراقی که امیرانتظام را از سال‌ها پیش می‌شناخت می‌گفت او پسر یعقوب روافیان است و نماز نمی‌خواند. وقتی خانه‌ای در شمال تهران خرید، به مادرش گفت چون چادر به سر می‌کنی، تو را با خود به خانه جدید نمی‌برم. اگر می‌خواهی تو

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

را ببرم، باید چادرت را برداری! مادرش که زنی مذهبی بود وقتی فهمید پسرش از او جدا خواهد شد، چند شبانه‌روز گریه کرد و در این فکر بود که چادرش را از سر بردارد یا حفظ کند و از پسر جدا شود. سرانجام تصمیم گرفت چادرش را بردارد و با پسر عزیزش به شمال شهر نقل مکان نماید».

امیرانتظام در دادگاه این سخنان جلال‌الدین فارسی را تلویحا تایید می‌کند و حتی به او لقب بانصاف می‌دهد. در جریان محاکمه امیرانتظام، روزنامه میزان وابسته به نهضت آزادی، تصویر سنگ قبر پدر امیرانتظام را که در سال ۱۳۵۱ فوت کرده بود، منتشر کرد و در متنی کوتاه پدر او را مسلمان و عابد خواند.

امیرانتظام در سال ۱۳۲۹ در دانشکده فنی دانشگاه تهران و با مهندس مهدی بازرگان آشنا شد. برابر آنچه در خاطرات بازرگان آمده است، امیرانتظام در کنار حسن نزیه، ابراهیم یزدی و مهدی بازرگان عضو کمیته دانشگاه تهران بودند. وی در سال ۱۳۳۲ همزمان با شهادت دانشجویان دانشکده فنی در ۱۶ آذر و در جریان سفر نیکسون به ایران، نامه اعتراض‌آمیز مهدی بازرگان را از طریق ریچارد کاتم، کارمند سفارت آمریکا و عضو سیا به مقامات امریکایی رساند که به دستگیری بازرگان منجر شد. او از بیان این موضوع ابایی ندارد و می‌گوید:

«در موقع دادن نامه، آقای ریچارد کاتم پیشنهاد کرد هر چند وقت یک بار او را ببینم و مطالبی را که دارم به او بدهم».

اما مهندس مهدی بازرگان در اولین جلسه دادگاه امیرانتظام، ریچارد کاتم را دانشجوی و نه دیپلمات می‌خواند و می‌گوید:

«شما اسم کاتم را بردید. این آقا در دوران نهضت مقاومت ملی، آن موقع که ما علیه کودتا تشکیلات مخفیانه درست کرده بودیم و آقای امیرانتظام در آن موقع دانشجوی و مسئول ارتباط بین ما و خارجی‌ها بود. این را در یک پیام تلویزیونی هم توضیح دادم که ارتباط با خارجی همیشه به معنای خیانت و جاسوسی نیست، بلکه بالعکس، همین ارتباطات است که منجر به کشف بسیاری از مسائل می‌گردد و بعد می‌شود روی آنها تأثیر گذاشت.

به هر حال یادم نیست چگونه با ایشان آشنا شدم. کاتم آن موقع دانشجوی بود. آنها رسمشان این بود که به دانشجویان سال‌های آخر مأموریت می‌دادند که هم مطالعه کنند و هم کاری انجام دهند و ایشان معرفی شده بود که راجع به ایران مطالعه کند. در هر حال دو سه نفر بودند. بعداً ایشان تنها ماند. آقای امیرانتظام رابط ما با کاتم بود. کاتم ابتدا عقیده‌اش این بود

که مملکت شما نمی‌تواند کاری بکند و ما امریکایی‌ها حق داشتیم که این کار را بکنیم. در این مذاکرات یک نوع تهاجم بود که البته ایشان گزارش آن را به کمیته مرکزی نهضت مقاومت دادند. آقای امیرانتظام حرف‌هایی را که او زده و جواب‌هایی را که او داده و نقاط ضعف ما را مخفی کرده و نگفته و برعکس به او حمله کرده و ایرادهای او را گرفته است. این را من برای اولین بار در اینجا می‌گویم که علت اینکه من مجذوب امیرانتظام شدم این بود که ایشان را در این ارتباطات برخلاف خودم زرنگ دیدم. او می‌دانست چه چیز را بگوید و چه چیز را نگوید، یعنی در باره هر چیزی در جای خودش صحبت می‌کرد. ایشان آقای کاتم را که در ابتدا دشمن سرسخت ما و تهدیدکننده ملت بود، چنان منقلب کرد که کتابی در مورد ایران نوشت به نام ملیت و ملیون در ایران!»

ارتباط امیرانتظام و ریچارد کاتم تا سال ۱۳۴۲ ادامه یافت، اما به فاصله اندکی پس از خروج ریچارد کاتم از ایران، قیام ۱۵ خرداد رخ داد.

### ریچارد کاتم کیست؟

ریچارد کاتم در سال ۱۹۲۵ متولد شد. او در شهر پروو در ایالت یوتا زندگی می‌کرد. لیسانسش را در سال ۱۹۴۸ از دانشگاه یوتا و دکترایش را در سال ۱۹۵۸ از دانشگاه هاروارد گرفت. در سال ۱۹۵۸ عضو هیئت علمی دانشگاه پیتسبورو شد و مابقی دوران تحصیلش را در همین دانشگاه گذراند و در سال ۱۹۹۰ بازنشسته شد. او در آگوست ۱۹۷۷ درگذشت. در دایره‌المعارف ایرانیکا که زیر نظر احسان یارشاطر فعالیت می‌کند آمده است که ریچارد کاتم از ماموران سازمان سیا بوده است:

«ریچارد کاتم اولین بار در سال ۱۹۵۱-۱۹۵۲ به ایران سفر کرد تا تحقیقاتی را در باره تز دکترایش انجام بدهد. او در سال ۱۹۵۳ به سازمان سیا ملحق شد و مافوقش او را تحت پوشش یک افسر سیاسی سفارت آمریکا در تهران به ایران فرستاد. ریچارد کاتم در فاصله سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۵۸ در ایران بود و در سفر دوم او به ایران کودتای سال ۱۹۵۳ برای براندازی محمد مصدق از سوی سازمان سیا طراحی و اجرا شد.»

البته نویسنده زندگی‌نامه ریچارد ماتم در دایره‌المعارف ایرانیکا معتقد است که ریچارد کاتم با کودتای ۲۸ مرداد مخالف بود، از این رو با رهبران جبهه ملی تماس گرفت و این مسئله با توجه به برخوردهای بعدی سفارت آمریکا با مهندس مهدی بازرگان حداقل در آن برهه زمانی

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

قابل باور نیست. برخی از تاریخ‌نویسان چپ نیز اعتقاد دارند که ریچارد کاتم به دلیل اعتقادات شدید ضد کمونیستی مقاله‌هایی را علیه دکتر سید حسین فاطمی با نام مستعار در مجلات منتشر و در آنها وزیر خارجه دولت مصدق را بهایی و یهودی معرفی می‌کرد. نویسنده بیوگرافی ریچارد کاتم در دایره المعارف ایرانیکا معتقد است که او در سال ۱۹۵۸ (۱۳۴۷) از سازمان سیا استعفا داد، اما در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۸ به دلیل رابطه‌های گسترده با سران مخالفان شاه برای مشورت از سوی جیمی کارتر، رئیس جمهور آمریکا، همیلتون جردن رئیس ستاد کارکنان کاخ سفید برای مشورت فرا خوانده و در این راستا مامور برقراری برخی از ارتباطات با اعضای جبهه ملی شد. روبرت دریفوس در کتاب بازی شیطانی در باره ماموریت ریچارد کاتم در ایران این‌گونه می‌نویسد:

«ریچارد کاتم، کارمند ارشد سفارت ایالات متحده در ایران، در دهه نخست ۱۹۵۰، گرداننده تیم عملیات پنهانی سیا در ایران بود. جان والر، رئیس سیا در ایران در اواخر سال ۱۹۴۰ و آغاز دهه ۱۹۵۰ می‌گوید ریچارد کاتم از افسران ویژه من بود.»

کاتم در ۱۹۵۸ استاد دانشگاه پیتسبورگ شد، ولی همچنان با سیا همکاری می‌کرد. در خلال دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با مخالفان حکومت ایران در جبهه ملی روابط نزدیکی داشت و به‌ویژه به دو نفر از یاران نزدیک [امام] خمینی یعنی ابراهیم یزدی و صادق قطب‌زاده در دوره اقامت ایشان در پاریس در ۱۹۷۸ نزدیک شد. این دو سال‌های بسیاری را در ایالات متحده سپری کرده بودند و با انجمن دانشجویان مسلمان همکاری می‌کردند.

کاتم، نخستین بار با ابراهیم یزدی را در دهه ۱۹۵۰ و زمانی که افسر سیا در ایران بود، آشنا شد. در دهه ۱۹۶۰ ابراهیم یزدی بین ایران، فرانسه (پاریس) و ایالات متحده در رفت و آمد بود و با قطب‌زاده و فعالان مذهبی هوادار آیت‌الله خمینی کار می‌کرد. یزدی در سال ۱۹۶۷ در شهر هوستون ایالت تگزاس آمریکا ساکن شد و به پژوهش و تدریس در کالج پزشکی بیلور پرداخت. در اوایل ۱۹۷۸ نام ریچارد کاتم در نامه‌های سری وزارت خارجه و گزارش‌های سیا از ایران دیده شد. کاتم برای دیدار با یزدی و قطب‌زاده همچنان به سفر به تهران و پاریس ادامه می‌داد. در ژوئن ۱۹۷۸ چارلز ناس از سفارت ایالات متحده به هنری پرچت، مسئول میز ایران در وزارت خارجه آمریکا نوشت:

«برای ما جالب بود که ریچارد کاتم همان‌گونه که بسیاری از ما بدان آگاه بودیم، همچنان رابط اصلی ایالات متحده و نهضت آزادی بود و او را تأیید هم می‌کردند.»

در ماه دسامبر و زمانی که پیروزی انقلاب در ایران مشخص شد، در گزارشی سری از سفارت ایالات متحده به شایعه ورود پنهانی کاتم به تهران اشاره شده و در آن آمده بود: «اطمینان داریم کاتم اینجا نیست. سپاسگزار خواهیم بود که وزارت خارجه بودن او در پتسبورو را تأیید کند».

امادر همان زمان، کاتم بالاتر از کانال‌های مرسوم در وزارت خارجه تلاش می‌کرد میان ابراهیم یزدی و قطب‌زاده با برجستگان واشنگتن ارتباط برقرار کند. پرچت می‌گوید که کاتم همواره برای ایجاد فضای گفتگو میان نزدیکان [امام] خمینی و دولت آمریکا تلاش می‌کرد. او می‌افزاید: «در اواخر سال ۱۹۷۸ کاتم گفت که ابراهیم یزدی به واشنگتن سفر می‌کند و ما باید او را ببینیم. کاتم یک عضو شورای امنیت ملی به نام گری سیک را که با او هم عقیده بود، فرا خواند. ریچارد کاتم به دلیل روابطش با مخالفان حکومت ایران، چندان در وزارت خارجه مقبول نبود و تنها گاهی با افراد بخش حقوق بشر به سرپرستی استیو کوهن با مخالفان رژیم در ارتباط بود».

سرانجام، پرچت و دیگران در وزارت خارجه، فضایی را برای گفتگو با انقلابیون و از آن میان ابراهیم یزدی و دامادش شهریار روحانی پدید آوردند. دیدارها در پاریس و تهران ادامه یافت. ریچارد کاتم همچنین رابطه ویژه‌ای با محمد توسلی با نام مستعار محمد توکلی داشت.

### دیدار ریچارد کاتم با امام خمینی

ریچارد کاتم که ارتباط نزدیکی با ابراهیم یزدی و صادق قطب‌زاده داشت، توانست در روز ۷ دی ۱۳۵۷، زمانی که امام خمینی در نوفل‌لوشاتو مستقر بودند، به دیدار رهبر انقلاب اسلامی مردم ایران برود. ریچارد کاتم به عنوان پژوهشگر مسائل ایران و استاد علوم سیاسی دانشگاه پیتسبوروی ایالت پنسیلوانیای آمریکا در این دیدار حاضر بود. مقامات ارشد دولت آمریکا که مخالفت امام خمینی با دیدار دیپلمات‌های آمریکایی با ایشان را می‌دیدند، ریچارد کاتم را با پوشش استاد دانشگاه به این دیدار فرستادند. انتشار سخنان ریچارد کاتم در دیدار با امام خمینی نشان داد که او از این دیدار دو هدف را دنبال می‌کرد. هدف اول ترساندن رهبر انقلاب از خطر کودتای ارتش و هدف دوم گرفتن جملاتی از امام خمینی در تمجید از جریان‌های ملی به‌خصوص محمد مصدق بود تا این جریان‌های سیاسی بتوانند در آستانه انقلاب به یارگیری عمومی از مردم بپردازند.

در کتاب صحیفه امام خمینی در مورد این دیدار آمده است:

«در ملاقات کاتم با امام، ابتدا او به کار گذشته خود در باره ایران و کتاب‌هایی که نوشته است اشاره کرد و گفت که برای تکمیل مطالعات خود در باره انقلاب ایران عازم تهران است و مایل است قبل از سفر به ایران از نظریات امام مطلع گردد. او ضمناً گفت که در کتاب ناسیونالیزم در ایران، اهمیت تاریخی نقش علمای اسلام را در حرکت مردمی علیه امتیاز توتون و تنباکو و مشروطیت نشان داده است و خاطر نشان کرد که نه علمای اسلام از قدرت خود باخبر بودند، نه دربار قاجار و شاه و نه انگلیسی‌ها، اما بعد از قیام تنباکو و لغو امتیاز و عقب‌نشینی ناصرالدین شاه، همه متوجه این قدرت و ظرفیت عظیم شدند. کاتم همچنین در باره سفرهای گذشته‌اش به ایران و مطالعاتی که کرده بود توضیحاتی داد». بعد از صحبت‌های کاتم، امام خمینی سخنان ابتدایی کاتم در باره عدم اطلاع علما و روحانیون از قدرت نهضت اسلامی را تایید کردند، اما خیلی زود به انتقاد شدید از رفتار جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا پرداختند و گفتند:

«باید در مطالعاتی که می‌کنید یادداشت‌هایی بکنید از وضع رئیس جمهور امریکا و پشتیبانی از یک نفری که هیچ حقوق بشر [را] ملاحظه نمی‌کند و بر ضد حقوق بشر رفتار می‌کند و هیچ یک از ملت ما او را نمی‌خواهد. روحانیون، بازاری‌ها، همه اقشار مردم، احدی او را نمی‌خواهد و اعلام هم می‌کنند، لکن کارتر او را پشتیبانی می‌کند. این برای ملت امریکا ضرر دارد. کارتر می‌رود، اما میزان، ملت امریکاست. ما می‌خواهیم تمام بشر در صلح زندگی کند و با ملت‌ها حسن‌ظن داشته باشیم. کارهای کارتر ملت ما را به بدبینی به ملت امریکا می‌کشد. شما باید چاره‌ای ببندیشید و تنبهی به دولت خود بدهید. کسی را که هیچ پایه‌ای ندارد و ایران را چاپیده است و در همان خود امریکا، در وزارت خارجه امریکا اسنادش هست، این گونه پشتیبانی می‌کنند».

این سخنان امام خمینی سبب شد تا ریچارد کاتم بدون مقدمه سر بحث اصلی‌اش یعنی احتمال کودتا در ایران برود و با لحنی همانند یک دیپلمات کارکشته بگوید:

«عقیده عمومی این است که اگر شاه برود، کودتا بعد از کودتا خواهد شد. در اینجا دو نظریه عمده وجود دارد. یکی نظریه برژینسکی که ژنرال براون وزیر دفاع امریکا و سناتور جاکسون هم آن را تایید می‌کنند. این اشخاص فکر می‌کنند شوروی عامل تمام این مسائل است. نه آنکه شوروی‌ها در اینجا با شما ارتباط دارند؛ بلکه شوروی‌ها هم می‌خواهند

حرکت اسلامی در ایران پیروز شود، چون برای روس‌ها کودتای نظامی ارتشیان از پیروزی حرکت اسلامی قابل تحمل‌تر نخواهد بود. احتمال کودتائی نظیر افغانستان با حمایت روس‌ها وجود دارد. نظریهٔ دوم، متعلق است به سایر مقامات دولتی امریکا و از جمله سیا که به دو دلیل ایران را خوب می‌شناسند و وضعیت را احساس می‌کنند. نظر ژنرال ترنر، رئیس سیا خلاف نظر برژینسکی است. این گروه معتقدند جنبش ایران اصیل است و وابسته به روس‌ها نیست، اما معتقدند که انسجام ندارد، استمراری در کارش نیست؛ نهادهای تقویتی ندارد و لذا ناپدید خواهد شد. اگر خواست موفق شود و سر کار بیاید، کودتا خواهد شد. این تصور؛ یعنی عدم انسجام جنبش نادرست است و روس‌ها هم برنده نخواهند شد. گروه سومی هم معتقدند و خیلی مهم است که امریکا باید اجازهٔ تقویت و موفقیت را به جنبش بدهد تا [نظام] عوض بشود. طرفداران این نظریه در اقلیت هستند».

امام خمینی در پاسخ ریچارد کاتم، به صراحت به نظریه‌های امریکایی پاسخ دادند و گفتند: «نظریهٔ آخرین صائب است. ما از ایران، سرتاسر ایران، اطلاع داریم و شما هم حالا که به ایران می‌روید، در سرتاسر ایران مطالعه کنید. در تظاهرات و درخواست‌های این تظاهرات که اظهار می‌شوند، شعارها و مطالبی که به صورت شعارهای ملی درآمده است و در تمام ایران، در هر کجا شعارها شبیه به هم و مطالب، همه یک مطلب است. حکومت اسلامی را می‌خواهند. بنابراین اگر در بین این جمعیت‌ها چند نفر یا عده‌ای طرفدار شوروی یا کمونیست باشند، در صدی از ملت هستند که در بین ملت تحلیل می‌روند. ملتی که اسلام را می‌خواهد، معقول نیست که طرفدار شوروی باشد و معقول نیست که شوروی در آن دست داشته باشد. شوروی از ندای اسلام برای قفقاز می‌ترسد. شوروی می‌ترسد این ندای اسلام را تقویت کند و می‌داند که در این ندای اسلامی، هر کودتایی که در آن بشود و هر مطلبی که ضد اسلام باشد، بدون نتیجه می‌ماند و عقیم می‌ماند. بنابراین، نظریهٔ دست شوروی بی‌پایه و باطل است و اساس ندارد. اما نظریهٔ دوم که مسئله عمق ندارد و امری ظاهری و صوری است که مثل حباب [فرو] می‌ریزد از این است که توجهی به اساس مطلب ندارند. خیال می‌کنند مطلب یک روزهٔ سیاسی یا نظیر سیاستی است که هر روز به یک جور صورت بیاید. نمی‌دانند که اساس آن اسلام است و عمق اسلام واضح‌تر از آن است که ما بیان کنیم. عقیده است. عقیده همین است و اسلام یک مذهبی است که نمی‌توان بدان گفت که مثل حباب می‌ریزد. مطلبی که آنها گفته‌اند، اساس ندارد. آنچه اساس دارد، نظریهٔ سوم



فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

است و نهضتی عمیق و اساس دار بدون دخالت هیچ قدرتی و متکی به خود ملت است و لازم است که امریکا هم توجه به این معنا کند و دست بردارد از پشتیبانی‌های خود و باید بداند که پشتیبانی اثری ندارد و ضرر خواهد داشت. من گمان می‌کنم اگر شما بروید ایران و اوضاع را از نزدیک مشاهده کنید، نظریه شما هم نظریه گروه سوم اقلیت خواهد شد.»

امام خمینی در پاسخش حتی اشاره‌ای هم به کودتا نمی‌کند تا ریچارد کاتم نتواند ردی از پیش‌بینی‌های رهبرانقلاب اسلامی در باره مهم‌ترین سناریوی امریکا در انقلاب ایران را بیابد. پس از این ناکامی، ریچارد کاتم می‌کوشد تا با کشاندن بحث‌ها به دولت مصدق از امام خمینی جملاتی در تایید جریان‌های ملی و یکسانی نهضت سال ۵۷ و ماجرای ملی شدن صنعت نفت بگیرد. او در این باره می‌گوید:

«آیا شما از قدرت خودتان و محبوبیت خودتان مطلع هستید؟ در کتاب خودم تحلیل کرده‌ام که مصدق از وسعت قدرت و محبوبیت خود مطلع نبود و چون نبود، خودش را کم و امریکا را خیلی قوی تصور کرد و باعث کودتا شد؛ اما من در باره شما از طریق مصاحبه‌هایتان متوجه شده‌ام که معتقدید قدرت امریکا خیلی زیاد نیست که همه پیشامدها متکی به امریکا باشد؛ اما در ایران، بسیاری قدرت امریکا را خیلی بزرگ می‌کنند. این [آگاهی شما] خیلی به شما قدرت می‌دهد.»

امام خمینی اما در پاسخ به ریچارد کاتم یکسان بودن نوع مبارزات دولت مصدق و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ را رد می‌کند و نهضت دکتر محمد مصدق را تنها سیاسی می‌داند، اما انقلاب اسلامی را سیاسی مذهبی عنوان می‌کند:

«فرق بین مصدق و این زمان، مابین نهضت دکتر و این نهضت این است که آن نهضت، سیاسی بود و مردم ما هم با جنبه سیاسی وارد نهضت شده بودند و بعضی اشتباهات هم بود که آن اشتباهات منجر به شکست شد، لکن این نهضت، نهضت مذهبی اسلامی است و پیش ما قدرت اسلام فوق قدرت‌های مادی ابرقدرت‌هاست. می‌بینید که این قدرت است که مشت را در مقابل تانک و مسلسل قرار داده و پیرزن‌ها را به خیابان‌ها کشانیده و بچه‌های کوچک را به تکاپو واداشته است. این قدرت مذهب و معنویت است. اتکای ما به خداوند و به معنویت است و هیچ قدرتی در عالم نمی‌تواند در مقابلش بایستد. ملتی که به چنین قدرتی متکی است، در برابر تمام قدرت‌ها می‌ایستد.

اما اسطوره قدرت‌ها. در مردمی که مدت‌ها زیر شکنجه بوده است؛ اسطوره‌ها درست

می‌شود، آن چیزهایی که هست، چند برابر جلوه می‌کند و ما می‌خواهیم با قدرت الهی این اسطوره‌ها را بشکنیم و ملتی را که تا کنون در زیر شکنجه شاه و پدر شاه بوده‌اند، از زیر شکنجه بیرون بیاوریم و به قدرت‌ها هم نشان بدهیم که اگر ملتی چیزی را نخواهد، نمی‌توان با سرنیزه به او تحمیل کرد. این سرنیزه یک نظامی نیست که آن را بشکنند. قدرت معنوی است و قدرت نظامی، قدرت قیام ندارد».

در پایان این دیدار امام خمینی با زیرکی تمام کاتم را به مطالعه دقیق‌تر از ایران فرا می‌خواند.

### ۱۵ سال بدون مبارزه

عباس امیرانتظام در سال ۱۳۴۲ به اداره ثبت احوال تهران مراجعه می‌کند و رسماً شهادت می‌دهد که مسلمان شده است و نام خانوادگی خود را تغییر می‌دهد و به پاریس و سپس به شرق خلیج سانفرانسیسکو در امریکا می‌رود و از دانشگاه برکلی فوق لیسانس مهندسی محاسبات ساختمان می‌گیرد.

امیرانتظام در سال ۱۳۴۹ شرکت مهندسی مشاور تدبیر صنعت را در خیابان فردوسی، تقاطع خیابان انقلاب اسلامی برای واردات وسایل سنگین از امریکا تأسیس می‌کند و در پوشش تجارت به ارتباط با کاتم ادامه می‌دهد. ارتباط او با ریچارد کاتم تا پیروزی انقلاب همچنان ادامه دارد. در راستای این ارتباطات عباس امیرانتظام ریزترین اطلاعات نهضت را در اختیار سفارت امریکا قرار می‌دهد. به عنوان نمونه بنا به اسناد کشف شده در سفارت امریکا در تهران، کمتر از یکی دو ساعت بعد از فرار محمدرضا پهلوی از تهران، امیرانتظام با سفارت امریکا تماس می‌گیرد و آخرین خبرها را به این سفارتخانه می‌دهد:

«تاریخ ۱۶ ژانویه ۷۹ مطابق ۵۷/۱۰/۲۶ شماره سند صفر و کد ۸۴ از سفارت آمریکا تهران به وزارت امور خارجه، موضوع: برگشت خمینی به ایران عقب می‌افتد. امیرانتظام از نهضت آزادی ایران عضو کمیته مرکزی و مسئول سیاسی حدود یک ساعت و نیم بعد از رفتن هواپیمای شاه تلفن زد که سفارت را مطلع کند که آیت‌الله خمینی در آینده نزدیک بر نمی‌گردد (تکرار). علت این مسائل را مسائل امنیتی ذکر کرد».

در کتاب شماره ۱۰ اسناد لانه جاسوسی ملاحظه می‌شود که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در دی ماه ۱۳۵۷، عباس امیرانتظام در پی ملاقاتی با ریچارد کاتم که تحت عنوان نماینده کمیته حقوق بشر امریکا به ایران بازگشته بود، ابراز تمایل می‌کند که با سفارت امریکا در تهران در

تماس باشد و کاتم هم او را به این کار تشویق می‌کند.

در ۱۹ دی ماه ۱۳۵۷ امیرانتظام تحت عنوان عضو کمیته مرکزی نهضت آزادی با استمپل، کارشناس سیاسی سفارت امریکا ملاقات و در باره حوادث آن هنگام تبادل نظر می‌کند و از قول نهضت آزادی می‌گوید که با دولت بختیار مقابله و رقابت نخواهد شد. از امیرانتظام در این سند به عنوان منبع جدید نهضت آزادی که باید قویاً محفوظ بماند، یاد می‌شود. او با تأیید این دیدار در دادگاه به دیداری هم که با رمزی کلارک در تهران در همان زمان انجام داد، اذعان کرد.

احمد صدر حاج سید جوادی در مصاحبه با هم‌میهن در این خصوص می‌گوید:

«در جمع چند تن از دوستان تصمیم بر این شد که عباس امیرانتظام به علت تسلط به زبان انگلیسی با امریکا مذاکره کند و از آنها بخواهد تا ارتش سلطنتی را مجبور به عقب‌نشینی از خیابان‌ها و امتناع از ادامه کشتار مردم کنند».

این روزنامه که مدتی صفحه آخر خود را به خاطرات این عضو گروهک نهضت آزادی

اختصاص داد، در ادامه می‌نویسد:

«به خواننده‌ها و شنیده‌های خود که رجوع می‌کنیم به یاد می‌آوریم که از آذر تا بهمن ۵۷ هر هفته این جلسات برگزار شده است، اما وقتی این را با پیرمرد در میان می‌گذاریم، اصلاً نمی‌پذیرد و می‌گوید: یک یا دو جلسه بیشتر نبود. اگر بود امیرانتظام گزارش آن را به جمعی که او را مأمور مذاکره کرده بودند، می‌داد».

این در حالی است که امیرانتظام روایت متفاوتی دارد و از تداوم جلسات می‌گوید. حاج سید جوادی به دیدار رمزی کلارک نیز اشاره می‌کند و می‌گوید که کلارک نتیجه این جلسه را برای خود مثبت می‌دانست و در نتیجه این جلسه فهمید که این انقلاب تحت تأثیر شوروی نیست: «کارتر بعد از گزارش رمزی کلارک، حمایت خود از شاه‌ایران را کم‌رنگ کرد».

پس از اطمینان امریکا از وجود عواملی در میان دولت آینده، تلاش می‌شود تا نقش آنها در دولت مهندس بازرگان پررنگ‌تر گردد. اسناد فاش شده از لانه جاسوسی در مورد ارتباطات امیرانتظام با دیپلمات‌های امریکایی پیش از پیروزی انقلاب نشان می‌دهد که این عضو نهضت آزادی استراتژی مذاکراتش را بر این نکته استوار کرده بود که نهضت آزادی تنها آلترناتیو و جانشین مورد اعتماد آمریکاست. یکی از این اسناد که نشان‌دهنده انتقال ریزترین اطلاعات نهضت پیش از پیروزی انقلاب است، به این شرح است:

«موضوع: نهضت آزادی می‌خواهد توسط امریکا فشار وارد سازد. اختلاف با میانه‌روها

بروز می‌کند.

۱. تمام متن محرمانه است.

۲. خلاصه: انتظام عضو نهضت آزادی که کارشناس سفارت بود گفت که نهضت آزادی مصرأً خواستار ملاقات با افسران ارشد است تا بازگشت آرام [امام] خمینی را ترتیب دهد. نهضت آزادی می‌خواهد آمریکا نخست‌وزیر، مجلس و شورای سرپرست را وادار به استعفا نماید. کارشناس سیاسی گفت این کاری نیست که آمریکا بتواند انجام دهد و حتی کوشش در این راه خطرناک خواهد بود. حصول توافق ضروری و حیاتی است و تلاش [امام] خمینی برای برپایی دولت رقیب هنگام بازگشت خیلی خطرناک خواهد بود. منبع گفت نهضت آزادی می‌خواست که در مورد منافع آمریکا در ایران گفتگو شود تا از برخورد های احتمالی آینده جلوگیری شود. در ضمن منبع میانه‌رو مذهبی اشاره کرد که ملاقات با ارتش حیاتی است و گزارشات، اختلافات در رهبری مذهبی را تایید کرد.

۳. امیرانتظام عضو کمیته مرکزی نهضت آزادی به مأمور سفارت، استمپل در ۲۲ ژانویه گفت که نهضت آزادی مصرانه می‌خواهد که ملاقاتی بین بهشتی، بازرگان و ژنرال مقدم و ژنرال قره‌باغی ترتیب دهد و برای مذاکره در مورد اوضاع بازگشت [امام] خمینی، مصرانه از آمریکا خواست که ارتش را در مورد این ایده خوب... متقاعد سازد. میناچی (میانه رو و طرفدار شریعت‌مداری) نیز چنین مطلبی را در حدود یک ساعت بعد از انتظام گفت که تلاش برای نزدیکی نهضت آزادی به ارتش احتمالاً در ۲۴ ساعت آینده انجام خواهد شد. یک محل بی طرف و بدون وابستگی تا کنون در نظر گرفته شده. انتظام نگفت کجاست. ترتیب بازگشت صلح‌آمیز [امام] خمینی خیلی مهم است. روشن است که انتظام و نهضت آزادی بازگشت [امام] خمینی را در ۲۶ ژانویه به عنوان یک حقیقت پذیرفته‌اند.

۴. در مورد اوضاع سیاسی نهضت آزادی گفت: مشکل فعلی نخست‌وزیر است که نمی‌خواهد علیرغم مذاکرات کنار بیاید. انتظام گفت او و یکی از رهبران نهضت آزادی (مشخص نکرده) قرار ملاقاتی برای دیدن بختیار در ۲۲ ژانویه داشتند. آنها نهضت آزادی را به توافق و مصالحه مجبور خواهند کرد تا جایی که شورای سلطنت قدرت را به شورای انقلاب منتخب [امام] خمینی واگذار کند. امیرانتظام گفت که بهترین راه این است که آمریکا به بختیار فشار بیاورد که مجلس و شورای سلطنت استعفا دهد و راه را برای جنبش اسلامی باز کند.

## فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

۵. مأمور سفارت جواب داد که این کار را آمریکا نه می‌تواند بکند و نه مفید است که بکند. گیرنده چنین توصیه‌ای احتمالاً بیشتر از فشار آمریکا داد و بیداد می‌کرده تا به آن توجه بکند. انتظام گفت به نظر می‌رسد که این تنها راه اجتناب از خونریزی و کودتا باشد. مأمور سفارت جواب داد به نظر می‌رسد که هنوز بهترین راه حل مصالحه و توافق باشد. بختیار مشروعیت دارد، حتی اگر [امام] خمینی آن را نپذیرد. انتظام گفت [امام] خمینی در حال حاضر مشروعیت هیچ ارگانی را نمی‌پذیرد، نه شورای سلطنت، نه نخست وزیر و نه مجلس. مأمور سفارت بی‌پرده گفت شاید وقت آن باشد که کسی به [امام] خمینی توضیح بدهد که توافق و سازش تنها راه حل جدی اجتناب از خونریزی است، به نظر نمی‌رسد که دولت آماده تسلیم باشد و یا ارتش به آن اجازه چنین کاری را بدهد، که حتی اگر بخواهد نمی‌دهد. تلاش [امام] خمینی به منظور تشکیل یک دولت رقیب بعد از ورودش می‌تواند خطرناک باشد. انتظام بعد از کمی تأمل پرسید آیا منظور از این طرح احتمال وقوع کودتاست؟ مأمور سفارت گفت این احتمال هنوز کاملاً از صحنه بیرون نرفته است. در روزهای اخیر احتمال وقوعش هست. هیچ کس نه ارتش و نه آمریکا و نه مخالفین حقیقتاً نمی‌خواهند که کار به اینجا بکشد.

۶. سپس انتظام موضوع صحبت را عوض کرد و گفت نهضت آزادی مایل است که با یک هیئت امریکایی در مورد منافع آمریکا در ایران و تلاش برای اجتناب از درگیری بین آمریکا و جنبش اسلامی که خواستار روابط خوب با آمریکا است، ملاقات و مذاکره کند. مأمور سفارت گفت که او همیشه مشتاق نظریات و نکاتی است که نهضت آزادی ارائه می‌دهد، اما به نظر می‌رسد یک مقدار بی‌موقع است که روی این نکته بحث شود، در حالی که نیرنگ‌های سیاسی هنوز قوی هستند. انتظام گفت فرصت برای پیشنهاد باقی و راه باز است.

۷. در خبرهای گوناگون گزارش شده در پایان گفتگو انتظام تأیید کرد که مأمور سفارت از توسلی (از نهضت آزادی) این خبر را که از حالا به بعد انتظام به عنوان عامل اصلی تماس نهضت آزادی با سفارت به شمار می‌رود، دریافت کرده بود. انتظام گفت نهضت آزادی: ۱. شنیده است که ژنرال اویسی با یک هواپیما به ایران بازگشته است ۲. شنیده است که چند ژنرال در سفارت آمریکا پناه گرفته‌اند. مأمور سفارت قویاً این شایعات را تکذیب کرد و انتظام آن را پذیرفت.

۸. در یک گفتگوی کوتاه جداگانه، مأمور سفارت توسط ناصر میناچی اطلاع یافت که

ملاقات رهبران نهضت آزادی و سران ارتش احتمالاً در غروب ۲۲ ژانویه و یا صبح زود ۲۲ ژانویه اتفاق خواهد افتاد. میناچی نظرش این بود که [امام] خمینی علی رغم نصایح همه متحدان سیاسی اش در اینجا تصمیم به بازگشت در ۲۶ ژانویه گرفته است. (توضیح: میناچی و انتظام هر دو نسبت به اطرافیان [امام] خمینی در پاریس بدگمان هستند و آنها را تحقیر می کنند، اگرچه مستقیماً حرفی در مورد معتمدین [امام] خمینی، یزدی و قطب زاده نمی زنند، ولی این مسئله کاملاً از احساس آنها پیداست).

۹. میناچی همچنین به درگیری بین رهبران مذهبی در ایران در مورد چگونگی حل مسئله خمینی اشاره کرد. میناچی بعد از ظهر ۲۲ ژانویه برای صحبت با آیت الله ها در مورد چگونگی به حداقل رساندن خشونت و درگیری در صورت آمدن [امام] خمینی به قم رفت. به نظر می رسد که او مطمئن است که مثلث آیت الله های قم تا جایی که پشتوانه قانون اساسی داشته باشد، از خط مشی [امام] خمینی حمایت خواهند کرد.

۱۰- اوضاع حالت تشریفاتی به خود گرفته است. [امام] خمینی فشار می آورد. متحدین او در داخل کشور و نهضت آزادی ایران در مورد نتیجه کار نگران و ناراحت هستند و تلاش می کنند که معامله کنند. شواهد زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه آمریکا باید دوطرفه بازی کند. میل شدید ایرانیان برای کنار گذاشتن سازش با جبهه مخالف تا آخرین ساعت ادامه می یابد و صحنه سیاست را تبدیل به بازی چیکن می کند. هر دو جبهه تا آخرین دقائق جلو می آیند و هیچ کدام ول کن معامله نیستند و این مسئله وقتی که مکرراً پیش می آید، تأثیر ثابت و محکمی روی شرکت کنندگان نخواهد گذاشت. ۵ نوامبر، اربعین محرم عاشورا و حالا ارتش با اعتصاب افسران (همافران) در اصفهان، همدان، دزفول و مشهد روبرو شده است. (طبق گزارش امیرانتظام) از طرف دیگر به اقرار تمامی گروه های دست اندر کار، روحانیون مخالف میانه رو به تدریج از خط سازش ناپذیر [امام] خمینی به تنگ آمده اند. بهترین امید در شرایط فعلی این است که مشکلات گروهی هر گروهی، آن را وادار به سازش کند و از برخورد رو در رو جلوگیری به عمل آید. (سولویان).

امیرانتظام از صبح روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ از سوی مهدی بازرگان مامور آماده سازی ساختمان نخست وزیری می شود و در ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ حکم سخنگویی دولت موقت و معاونت اداری نخست وزیر برای امیرانتظام صادر می شود.

کامل ترین روایت از عملکرد عباس امیرانتظام در دوران پیش از انقلاب و دوران نخست وزیری

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

او را جلال‌الدین فارسی از مبارزین قدیمی نهضت اسلامی دارد که طی یادداشتی با عنوان ماجرای کاتم و امیرانتظام می‌نویسد:

«چهارشنبه ۹ اردیبهشت ماه به دادگاه امیرانتظام رفتم تا ببینم با وجود اسناد کثیر و دلایل قوی و شواهد گویایی که علیه او وجود دارد، چگونه از خود دفاع می‌کند؟ هنوز چند جمله‌ای نگفته بود که با اشاره و استشهد از من گفت که چون به محل مأموریتش می‌رسد، نخست با دیگر سفیران و پیش از همه با شیخ‌السفرا دیدار می‌کند و دیگر بار از من و حجت‌الاسلام کروی که در کنارشان در صف نظار تماشاگران بودیم، خواست که به گفته‌هایش و حقیقت ماجرا رسیدگی و دقت کنیم و بار دیگر گفت من با آقای فلانی ممکن است اختلاف سلیقه داشته باشم، اما همه می‌خواهیم به این انقلاب خدمت کنیم و این طور نیست که من یعنی امیرانتظام خائن باشم. این اتفاق سوءظنم را برانگیخت، چون در پاکی و سادگی رئیس هیئت دولت شکی نداشتم، اما در اطرافش رد‌عاملان آن امور را می‌جستم. به یاد سخن آقای دکتر سامی افتادم. اوایل فروردین ۵۸ برای برگزاری مراسم یادبود تنی چند از شهیدان «منورون» به خوزستان رفتم و حرکت مشکوکی دیدم و جوی آکنده از تأسف و کینه افروزی. علت را جویا شدم، گفتند آقای امیرانتظام به بعضی از برادران عرب خوزستانی گفته است: «همین روزها هر چه عرب هست می‌کشیم و به شطالعرب می‌ریزیم!».

در مسجدی دراهواز سخن می‌گفتم که عده کثیری عرب مسلح وارد شدند و همین موضوع را مطرح کردند. چون نمی‌دانستم که سخنگوی دولت و معاون نخست‌وزیر به راستی چنین چیزی گفته باشد، در جواب آنها گفتم: «شما از دولت انقلاب و از رهبری انقلاب چشم پوشیده و به یک نفر به نام امیرانتظام چسبیده‌اید که چنین و چنان گفته؟ اگر گفته باشد برادرمان بازرگان او را ادب خواهد کرد، زیرا چنین حرفی خارج از اسلام و منحرف از انقلاب اسلامی است و سخنان امام امت بر این حقیقت گواه است و بس».

بعدها معلوم شد امپریالیسم از دو سوی مرز ایران و عراق دست انداز کار است تا تجاوز مسلحانه وسیعی را که چندین ماه است گرفتار آنیم به راه بیندازد. در همین ایام نهضت آزادی ایران اعلامیه داد و در آن تاکید کرد که عباس امیرانتظام فقط دو سه ماهی عضو نهضت آزادی ایران بوده است.

فردایش در آبادان در دانشکده نفت در میان ده‌ها هزار نفر امیرانتظام را افشا کردم گفتم که ذره‌ای از اسلام در مغز و ذهن او نیست و از آقای بازرگان خواستم که به او اسلام بیاموزد

و او را راهنمایی کند تا بداند همان گونه که فلسطین خانه ایرانیان مسلمان است و سراسر زمین‌های اسلامی‌خانه همه مسلمانان است، ایران هم خانه فلسطینی‌هاست، اما عبث و بی‌فایده بود و باید فرد دیگری به هر دو نفر اسلام را می‌آموخت، زیرا آن اندرز سودی نبخشید و امیرانتظام با همه حرف‌های ضدانقلاب و منحرف از اسلامش، در مقام شامخ معاونت نخست‌وزیری دولت جمهوری انقلاب اسلامی ایران و سخنگویی دولت مهندس مهدی بازرگان باقی ماند. سخنانم را ده‌ها هزار مسلمان در دانشکده نفت آبادان با فریادهای الله اکبر تأیید و تصدیق کردند.

چند هفته بعد در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی مسئله امیرانتظام مطرح شد و مرحوم حاج مهدی عراقی که امیرانتظام را از سال‌ها پیش می‌شناخت گفت او پسر یعقوب روافیان است. نماز نمی‌خوانده است. وقتی خانه‌ای در شمال شهر تهران خرید به مادرش گفت که تو را با خود به خانه جدید نمی‌برم، چون چادر به سر می‌کنی و اگر بخواهی تو را با خود به خانه شمال شهر ببرم، باید چادرت را برداری! مادرش که زنی مذهبی بود چون فهمید پسرش از او جدا و دور خواهد شد چند شبانه‌روز گریه کرد و در این فکر بود که چادرش را از سر بردارد یا چادر را حفظ کند و از پسر جدا شود سرانجام تصمیم گرفت چادرش را بردارد و با پسر عزیزش به شمال شهر نقل مکان نماید.

این شهادت از مردی صدیق و امین و نزدیک به خانواده امیرانتظام که در سیاق بعضی از اتهامات ناروا به او نبود، سخت در ما اثر کرد و با سابقه زندگی امیرانتظام و تیپ فکری او آشنا شدیم. آیا شگفت‌آور و شگفت‌انگیز نیست که امیرانتظامی که سال‌ها بی‌نماز و از افکار اسلامی بی‌بهره و رویگردان بوده و با مادرش رفتار رضاخان عامل انگلیس و ضد دین را داشته و نهضت آزادی وجود او را به عنوان «عضو» تحمل نکرده است همان نهضت آزادی‌ای که حسن نزیه و عباس سمیعی و عباس رادنی را به عنوان مؤسس خود پذیرفته است - چگونه به خود اجازه می‌دهد در دولت انقلاب اسلامی راه یابد و سخنگوی اسلام و مسلمین یا معاون نخست‌وزیری شود که ریش سفید مبارزان مسلمان است و همه عمر در انجمن‌های اسلامی کار کرده است؟! آیا رفتن کسی مثل امیرانتظام به درون چنین دولتی یک رخنه نیست؟ امیرانتظام به اعتراف خودش و آقایان بارزگان از سال ۳۳ تا ۳۶ با نهضت مقاومت و در همان حال به اعتراف هر دو نفر با جاسوسان امریکایی مثل کاتم رابطه داشته است و طبعاً ساواک از هر دو رابطه با خبر بوده و می‌دانسته که امیرانتظام با رهبری نهضت



فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

آزادی هم رابطه دارد و این رابطه از سال ۱۳۳۹ تا ۵۷ ادامه داشته است. این چه طور با عقل جور در می‌آید که ساواک بداند کسی از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ یعنی ۲۵ سال تمام با رهبری نهضت مقاومت و نهضت آزادی ایران رابطه و همکاری داشته و هرگز در صدد دستگیری و مجازات و حبس او بر نیاید، حال آنکه همه کسانی را که در نهضت آزادی عضویت و فعالیت داشتند بدون استثنا دستگیر و زندانی و محکوم کرده است، مگر کسانی که قول دادند پس از آزادی فعالیت سیاسی نکنند و با همین شرط آزاد شدند. چه طور ممکن است ساواک حتی یک بار به سراغ امیرانتظام نرود؟ آیا به این دلیل نیست که رابطه امیرانتظام با نهضت مقاومت و نهضت آزادی ایران در خدمت امریکا و ساواک و رژیم شاه بوده است؟ عباس امیرانتظام ۱۵۰ تا ۲۰۰ شخصیت و مبارز مسلمان را که من هم افتخار همراهیشان را داشتم و در میانشان هفت تن از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و چند تن از روحانیان عالی مقام بودند، دو شبانه‌روز در فرودگاه مهرآباد نگاه داشت و بر ما قطع طریق کرد و نگذشت به سرزمین اسلامی لیبی برویم و در جشن سالگرد برجیدن پایگاه‌های نظامی آمریکا از خاک پاک لیبی شرکت کنیم. او علناً در میهن اسلامی راه‌بندی و راهزنی کرد. کارش از دید اسلامی هیچ فرقی با راهزنی که راه مشهد و تبریز را ببندد یا با کار شاه خائن که راه مردم مسلمان را به سوی مکه و عتبات می‌بست، نداشت، اما همین امیرانتظام راه فرودگاه مهرآباد را به روی ده‌ها هزار آمریکایی و انگلیسی و بلژیکی و فرانسوی و ضد انقلاب و ساواکی گشود، آن هم چهار روز پس از پیروزی انقلاب تا بختیار با گذرنامه فرانسوی و بختیارها با گذرنامه‌های خارجی با بار و بنه‌ای از اموال و ثروت‌های دزدی به خارج بگریزند.

### ارتباطات آمریکایی در نخست‌وزیری دولت موقت

اگر چه مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت با حضور در دادگاه عباس امیرانتظام اعلام کرد که تمام روابط معاون نخست‌وزیر با دیپلمات‌های آمریکایی تحت نظر و با مسئولیت او بوده است، اما انتشار برخی از اسناد لانه جاسوسی در دادگاه امیرانتظام که ناظر به نحوه تعامل او با آمریکایی‌ها بود، نشان می‌داد که مهدی بازرگان فقط می‌خواست با شهادتی کلی به دوست قدیمی‌اش ادای دین کند.

«تام اهرن با نام مستعار «دونالد ماسی پکویین» رئیس ایستگاه سیا در تهران در بازجویی‌هایش توسط دانشجویان پیرو خط امام که بخش‌هایی از آن در دادگاه امیرانتظام پخش شد، در مورد

□ تأسیس نهادهای امنیتی در جمهوری اسلامی

رمز «اس. دی. پلاد» می‌گوید: او همان آقای امیرانتظام است که با جرج سیک در ارتباط بود. او یکی از مقامات رسمی دولت بازرگان است که دو جلسه توجیهی اطلاعاتی در مورد مقامات ارشد دولت بازرگان با افسران سازمان «سیا» ترتیب داد. او و مقامات توجیه‌شونده می‌دانستند که افسران توجیه‌کننده از افسران سیا هستند.

اما محرمانه‌ترین مسائل فیما بین انقلاب اسلامی ایران و آمریکا در ملاقات‌های امیرانتظام با مقامات امریکایی بحث می‌شد و نتیجه نیز همیشه مورد رضایت مقامات امریکایی بود. سولیوان سفیر آمریکا در تهران در بدو پیروزی انقلاب که در باره حفظ امنیت مستشاران امریکایی دچار مشکلات شدیدی شده بود، چند روز بعد از پیروزی انقلاب نامه‌ای برای امیرانتظام نوشت. دقت در محتوای این نامه نشان می‌دهد که سفیر آمریکا خوب می‌دانسته که امیرانتظام کلید گشاینده نگرانی‌های او از انقلابی‌هاست:

«تهران، ایران»

۱۳ مارس ۱۹۷۹

محرمانه

جناب آقای امیرانتظام معاون نخست‌وزیر ایران، تهران

عالیجناب

پس از رفتن پرسنل امریکایی از پادگان نیروی هوایی ایران در کبکان، من و شما در باره اهمیت حفظ تمامیت تجهیزات آن موضع مشابه در پادگان هوایی در بهشهر بحث کردیم. متعاقب این موضوع سرتیپ زلالی، بازرس کل نیروی هوایی ایران اخیراً از وابسته هوایی ما سرهنگ شيفر درخواست کرده برآوردی از نوع پرسنل حفاظتی که باید موضع و تجهیزات همراه آن را در وضع قابل استفاده نگه دارند به وی ارائه دهند. سرهنگ شيفر این اطلاعات را به بازرس کل تسلیم و اشاره کرد که دولت ایالات متحده حاضر است همچنان حقوق این پرسنل را بپردازد تا زمانی فرا رسد که معلوم شود دولت ایران چه تصمیمی می‌گیرد و در مورد این دو موضع چه اقدامی اتخاذ خواهد کرد.

تیمسار زلالی پس از مطالعه این اطلاعات و در میان گذاشتن آن با ایمانیان فرمانده نیروی هوایی ایران، پیشنهاد کرد که این سفارت، شما را از مشکلاتی که نیروی هوایی ایران در اقدام به حفظ امنیت و تمامیت این دو مواجه شده است، آگاه سازد. او خواست که شما اقدام مقتضی برای امکان‌پذیر ساختن انجام مسئولیت‌های نیروی هوایی در این زمینه را

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

اتخاذ نمایید. اساس مشکلات مربوط می‌شود به ناتوانی نیروی هوایی ایران به اعمال تسلط بر دو پادگان خود. زیرا کمیته‌های محلی که این دو موضع را تصرف کرده‌اند، در امور دخالت می‌کنند. در بهشهر ستوان صفازاده، فرمانده مأمور از نیروی هوایی گزارش می‌دهد که نیروی حفاظتی او تحلیل رفته و چپاولگری شروع شده است. در کبکان تیمسار زلالی قادر به ارتباط با سروان محمدی که آخرین فرمانده منصوب در آنجاست، نبوده است.

اعتقاد بر این است که اگر شما مدارکی برای تیمسار زلالی تهیه کنید که مؤید اختیار وی به نظارت بر مواضع باشد، مشکل رفع می‌شود و با داشتن این مدارک می‌تواند تیم‌های نیروی هوایی ایران را به بازدید مواضع بفرستد تا اقدامات حفاظتی لازم را انجام دهند. در همان زمان وابسته هوایی ما می‌تواند ترتیب تصویب هزینه غیر نظامی ایرانیان را که عهده‌دار کار نگهداری تجهیزات هستند، بدهد و سیستمی را برای ادامه استفاده از مواضع برپا کند. اگر شما با این پیشنهاد موافق هستید، لطفاً با نیروی هوایی ایران تماس بگیرید و مرا از هر اقدامی که می‌خواهید وابسته نظامی ما در این زمینه انجام بدهد مطلع سازید.

با عرض معذرت

سولیوان سفیر ایالات متحده در ایران».

در یکی دیگر از گزارش‌های سفارت امریکا در تهران در باره دیدار با عباس امیرانتظام آمده است:

«تهران

A۶۹۴۱ وزارت B۱۷۵۱۶۶

مرجع از سفارت امریکا در تهران به وزارت امور خارجه به آقای ونس، واشنگتن تاریخ ۸ جولای ۷۹ شماره اینجا هست ۷۰۶۴/۱ موضوع: ملاقات با معاون نخست‌وزیر آقای امیرانتظام.

این موضوع کاملاً سری است.

خلاصه گزارش.

۲. در ملاقات مورخ جولای ۷۹ با آقای امیرانتظام، معاون نخست‌وزیر، تمایل امریکا برای عادی کردن روابط با ایران را مجدداً متذکر شدم. همچنین در مورد چند مطلب تجاری و غیرتجاری از قبیل قراردادهای نظامی مهم، تلفن‌های جی تی ای الکترونیک ساخت آمریکا و رفتار با اقلیت‌های مذهبی گفتگو شد. انتظام به ضعف دولت موقت اشاره کرد و مشکلاتی را که دولت موقت در اعمال قدرت در سیستم‌های موازی غیررسمی یعنی

کمیته‌های انقلاب دارد، توضیح داد و مجدداً خواهش کرد در مورد فعالیت‌هایی که در داخل یا در کشورهای مجاور صورت می‌گیرند تبادل اطلاعات داشته باشیم، زیرا این گونه اطلاعات از نظر امنیت داخلی ایران حائز اهمیت‌اند. (پایان خلاصه گزارش)

نحوه برخورد من با مسائل روابط ایران آمریکا درست همان شیوه‌ای بود که در برابر یزدی به کار بردم. مرجع A. من از امیرانتظام به‌خصوص در مورد اقداماتش برای تسهیل حرکت به طرف عادی کردن روابط دیپلماتیک دوجانبه در دوره بعد از انقلاب تشکر کردم و متذکر شدم به نظر ما مصاحبه‌اش در ۲۱ ژوئن در این مورد بسیار مفید بوده است. در مورد فرستادن سفیر به ایران، همان طور که به یزدی پیشنهاد کرده بودم گفتم که در حال حاضر اوضاع به همین صورت باشد و در این مورد هر چه کمتر گفته شود بهتر است. این در واقع همان مطلبی بود که سخنگوی وزارت امور خارجه اظهار داشت و من به‌طور غیررسمی به او توجه دادم که ما نمی‌توانیم سفیری به ایران بفرستیم که مورد قبول ایرانیان نیست. سپس افزودم که مدتی وقت لازم است تا این مشکل حل و رضایت همه تضمین شود. سپس اوقات خوشی را برای او در استکھلم آرزو کردم.

۳. همچنین از تلاش‌های انتظام در مورد انتقال ذخایر خواربار ارتش آمریکا در ایران و بازگشت دادن وسایل مخابراتی نظامی تشکر کردم و به او توجه دادم که ما همچنان به خاطر تعدد مراکز قدرت با مشکلاتی در مورد کنترل وسایل و اموال مربوطه روبرو هستیم. انتظام تعجب کرد که چرا هنوز مسئله ذخایر خواربار حل نشده است. او تمایل دولت موقت را در مورد خرید آنها تکرار کرد و گفت که در مورد آنها با وزیر بازرگانی تماس خواهد گرفت. وقتی من اشاره کردم که تمام مدارکی که از دوره قبلی همکاری‌های نظامی مانده‌اند، باید منظم‌اً دور ریخته شوند تا ما بتوانیم دوباره وسعت و ماهیت رابطه با ایران را تعیین کنیم، انتظام پاسخ داد که این موضوع از حساسیت خاصی برخوردار است و به علت فشارهای وارده به دولت موقت، به‌ویژه از طرف گروه‌های چپ، باید در مورد آن محتاطانه عمل شود». در یکی دیگر از این ملاقات‌ها، امیرانتظام به صراحت علاقه‌اش را برای مبادله اطلاعات ابراز می‌کند و حتی در این دیدار پیشقدم می‌شود و اطلاعاتی در باره جرج حبش، مبارز مسیحی و چپ‌گرای فلسطینی به طرف امریکایی می‌دهد:

«از سفارت در تهران به واشنگتن

فوری

گزارشگر yc. tomseth نامست

طبقه بندی: سری (۵۸۳/۶)

موضوع: تقاضای دولت موقت جهت اطلاعاتی در باره فعالیت‌های خرابکارانه.

۱. تمام موضوع سری است. کسب تکلیف می‌شود.

۲. در ملاقات کاردار با انتظام یک بار دیگر علاقه دولت ایران به مبادله اطلاعات ابراز گردید. همان طور که به یاد دارید ما قبلاً به او متنی در مورد افغانستان داده بودیم. در ملاقات ۲۴ می انتظام گفته بود که این اطلاعات مفید واقع شده‌اند، ولی دولت موقت بیشتر به ناآرامی‌هایی که امنیت داخلی را به خطر می‌اندازد علاقه دارد. در ملاقات ۲۶ افزود که دولت موقت نگران مداخله عراقی‌ها در خوزستان و فعالیت فلسطینی‌ها و لیبیانی‌هاست. انتظام گفت که دولت موقت اطلاع یافته که جرج حبش اخیراً از چند منطقه خلیج فارس دیدن کرده و شاید یکی از دلایل سفر، ایجاد ناراحتی برای ایران بوده است».

در مقابل این اطلاعات سفارت آمریکا هم می‌کوشد اطلاعات را در باره دخالت‌های لیبی در امور ایران به امیرانتظام بدهد تا گروه نهضت آزادی بتواند سرسخت‌ترین مخالفانش یعنی شهید محمد منتظری و تیمش را از گردونه خارج کند. دقت در اطلاعاتی که آمریکا به امیرانتظام می‌دهد نشان می‌دهد که این مبادله اطلاعات که به گفته مهندس مهدی بازرگان تقاطع نام داشته و با اطلاع او بوده، مصرف داخلی داشته و برای سرکوب مخافان داخلی به کار می‌رفته است. یکی از این گزارش‌ها به این شرح است:

«تاریخ ۳ ژوئن ۱۹۷۹، ۵۷/۳/۱۳»

سری

تهران از سفارت آمریکا در تری پلی لیبی به وزیر امور خارجه آمریکا واشنگتن دی سی موضوع: دریافت اطلاعات در باره فعالیت‌های خرابکارانه لیبی، دریافت نسخه‌ای از هر گونه گزارشی در باره فعالیت‌های خرابکارانه لیبی در ایران که برای ارائه به انتظام تهیه شده، موجب تشکر و قدردانی خواهد بود. از آنجا که به نظر می‌رسد مسئله لیبی احتمالاً در مذاکراتی که در تهران با انتظام در پیش است مطرح خواهد شد، دریافت نظریات معاون نخست‌وزیر دی، ای، پی، پی، آردپیوتی پرایم مینیستر در مورد مسافرت جلود به ایران و توضیحات لیبی در مورد وضعیت امام موسی صدر مورد امتنان و سپاس خواهد بود.

لوتر».

این ارتباطات تا جایی ادامه داشتند که پس از آن که سفر امیرانتظام به سوئد قطعی شد، او در دیداری با استمپل، رابط سفارت آمریکا به ارائه راهکار به این مقام امریکایی برای دیدار با امام خمینی و یا مهدی بازرگان پرداخت و حتی در اقدامی مغایر با شئون دیپلماتیک پیشنهاد داد که رمزی کلارک، دادستان سابق آمریکا و یا ریچارد کاتم، سفیر بعدی آمریکا در تهران شوند.

مشروح این گزارش به نقل از اسناد لانه جاسوسی به این شرح است:

«در ۵ اگوست استمپل مقام سرویس خارجی برای گفتگو و تبادل اطلاعات با امیرانتظام به سوی سوئد پرواز و ۴/۵ ساعت با امیرانتظام گفتگو کرد. مهم‌ترین رئوس این گفتگو به این شرح بود: عادی کردن روابط با آمریکا باید آهسته پیش برود تا سوءظن افرادی را که با این مسئله مخالفند برنیاوریزد. هر ۱۵ روز تا ۲۰ روز یک بار برای حفظ روابط با نخست‌وزیر تماس گرفته شود. ملاقات با آیت‌الله خمینی خیلی زود است. امیرانتظام نیز از استمپل می‌خواهد که «کاتم» و یا «رمزی کلارک» به عنوان سفیر آمریکا در ایران معرفی شوند.

چند مسئله هست که آمریکا برای اثبات صمیمیت خود با ایران باید آنها را اجرا کند. تهیه اطلاعات در مورد هر نوع تهدید داخلی که با کمک نیروهای خارجی علیه ایران اجرا خواهد شد. حداکثر کمک در مورد صدور لوازم یدکی ارتش ایران، لغو مبلغ ۱/۳ میلیارد تومان در مورد دیرکرد وام‌های دریافتی ایران از آمریکا کمک برای تهیه لوازم اولیه صنایع ایران و باز شدن دفتر صدور ویزا در تهران، زیرا او معتقد بود که در شرایط فعلی افراد زیادی می‌خواهند به آمریکا بروند. امیرانتظام می‌گفت سفارت سوئد را به این خاطر قبول کرده است که هیچ مسئله دست و پاگیری بین ایران و سوئد وجود ندارد. امیرانتظام از نفوذ مذهب در سیاست نگران بود. او به آمریکا خاطر نشان کرد که در انتخابات مجلس شورای اسلامی بیش از نیمی از کرسی‌ها توسط روحانیون اشغال خواهد شد و دولت آمریکا مجبور است حداقل به مدت ۴ سال با این قشر درگیری داشته باشد».

۴ ماه حضور عباس امیرانتظام در مقام معاون نخست‌وزیری بسیار جنجالی و پر حادثه بود. ماجراهایی مانند جدال لفظی با شیخ شبیر خاقانی و شدت گرفتن جدال‌های قومی در خوزستان و ماجرای سفر محمد منتظری و همراهانش به لیبی از جمله این جنجال‌ها بود، اما پس از ۴ ماه امیرانتظام با ترک دفتر نخست‌وزیر به عنوان سفیر کشورهای اسکاندیناوی روانه استکهلم شد. تماس و اطلاع‌رسانی‌های امیرانتظام با امریکایی‌ها در سوئد بیش از پیش ادامه پیدا کرد. در یکی از اسناد لانه جاسوسی به نقل از طرف امریکایی آمده است امیرانتظام هنگامی که با این

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

سؤال مواجه می‌شود که چرا برای خدمت در پست سفارت به سوئد می‌رود، چنین پاسخ می‌دهد که: «این برای ما ساده‌تر است تا با یکدیگر در استکهلم صحبت کنیم!» امیرانتظام چنان مورد علاقه امریکایی‌ها بود که هنگامی که به عنوان سفیر به سوئد فرستاده شد، بروس لینگن، کاردار سفارت امریکا در تهران نامه‌ای اداری، ولی غیررسمی برای سفیر امریکا در سوئد نوشت و امیرانتظام را چنین توصیف کرد که در اینجا خیلی زیاد محصور انقلاب است، اما به سختی در روش و ظاهر، انقلابی به نظر می‌آید.

متن این نامه براساس اسناد لانه جاسوسی به این شرح بود:

«محرمانه، اداری، غیررسمی

جناب آقای مینوت راندی کندی

استکهلم، سوئد، تهران، ایران

۱۰ ژوئیه ۱۹۷۹

آقای سفیر عزیز

شما به زودی همکاری ایرانی به نام عباس امیرانتظام، معاون سابق نخست‌وزیر و سخنگوی دولت را در کنار خواهید داشت. او توسط دولتش به مقام سفیر سفارت سوئد با اعتبارنامه برای نورژ، فنلاند، دانمارک و ایسلند منصوب شده است. چه مرد خوشبختی! من نسخه‌هایی از این نامه‌ها را به همکارانتان در این ۴ کشور می‌فرستم. ما جداگانه اطلاعات مشروحه در باره زندگانی امیرانتظام را برای شما خواهیم فرستاد. به طور مختصر وی یک ایرانی فوق‌العاده بانزاکت، مؤدب و غربی‌منش است. خیلی زیاد در اینجا محصور انقلاب و در پوسته درونی انقلاب است، ولی به سختی در روش و ظاهر انقلابی به نظر می‌آید. او مدت قابل توجهی را در کشور ما گذرانده است و ایالات متحده را خوب می‌شناسد و آنجا را دوست دارد. مطمئناً شما از او خوشتان خواهد آمد. یکی از سئوالاتی که در حوزه دیپلماتیک اینجا متناوباً مطرح است این است که چرا انتظام می‌رود؟ ما هنوز پاسخ خیلی خوبی در این مورد نداریم. او آنجا به بعضی از ما گفته است که امکان دارد برای پاسخگویی، در اینجا (یعنی استکهلم) در موقعیتی بهتر از آنجا باشد.

غرض این که رفتن او لااقل تا اندازه‌ای ناشی از پیچیدگی‌ها و مانورهای حلقه داخلی انقلاب است و این باعث شده که امیرانتظام احساس کند در خارج از ایران راحت‌تر خواهد بود. او به ما می‌گوید که به‌رغم مسافت زیاد قصد دارد به شرکت فعال و توجهش به آنچه

در اینجا (ایران) می‌گذرد ادامه دهد. با همه اینها اعتراف می‌کنیم که آگاهی چندانی از علت رفتن او نداریم. او ملاقات و صحبت با شما را استقبال خواهد کرد و ما هر چیزی که شما بتوانید از آن مسافت در مورد نظرات و گفته‌های او به ما بگویید، استقبال خواهیم کرد. در واقع هر مطلبی که او در باره حلقه‌های داخلی رهبری و روابط داخلی آنها ارائه کند مورد علاقه ماست.

با سلام گرم

ارادتمند شما

ال بروس لینگن، کاردار موقت».

بروس لینگن همچنین نامه‌ای برای شخص امیرانتظام می‌نویسد و او را ذخیره دوستی کشور آمریکا در تهران می‌خواند:

«تهران

۱۱ جولای ۱۹۷۹ برابر با ۵۸/۴/۲۰

آقای سفیر عزیز

مجدداً از اینکه با وجود برنامه کار زیاد فرصتی دادید که من شما را قبل از عزیمتتان ملاقات کنم تشکر می‌کنم. صحبت شما دلیلی دیگر بر آن چیزی است که به اعتقاد من ادامه پیدا می‌کند تا ذخیره دوستی خوبی نسبت به کشورم در ایران باشد. من به تمام سفرایمان در کشورهای اسکاندیناوی نامه نوشته و به آنها شغل شما و ورود قریب‌الوقوع‌تان را گفته‌ام. می‌دانم که آنها دیدار شما را خوشامد خواهند گفت.

مجدداً بهترین آرزوهایم را برای موفقیت شما در سمت جدیدتان ابراز می‌دارم. بی‌اندازه منتظر دیدار شما در اولین بازگشتتان به تهران هستم.

با گرم‌ترین سلام‌ها

دوستدار شما

ال بروس لینگن کاردار سفارت آمریکا در ایران».

کاردار سفارت آمریکا در تهران نامه‌ای دیگر نیز به سفیر آمریکا در سوئد می‌نویسد و بار دیگر دوستی با امیرانتظام را سفارش می‌کند:

«استفاده اداری محدود ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۹ از سفارت آمریکا در تهران به سفارت آمریکا در

لستکهلم



## فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

موضوع: سفیر ایران در سوئد.

۱. من نامه‌ای برای شما در مورد سفیر جدید ایران در سوئد (که برای ۴ کشور دیگر اسکاندیناوی هم منصوب می‌شود) فرستادم. به هر حال سرویس پستی (خدمات پستی) اینجا در مقایسه با آن سوی جهان سرعت کمی دارد، بنابراین باید شما را از ورود ایشان در هفته گذشته مطلع کنم.

عباس امیرانتظام که معاون نخست‌وزیر دولت موقت و سخنگوی دولت بود، شخصی است دلپذیر، مودب و غربی‌منش که مدت قابل ملاحظه‌ای در آمریکا زندگی کرده است. وی همچنان عضو فعالی در حلقه داخلی انقلاب است. اینکه چرا عازم شده است برای ما کاملاً روشن نیست. هر چیزی که از او در این زمینه به دست بیاورید سودمند خواهد بود. او برای حفظ ارتباط با ما دغدغه دارد، بنابراین مطمئنم در اولین فرصت به دنبال شما خواهد آمد. ما به گرمی وی را توصیه می‌کنیم.

بروس ال لینگن».

از این نامه‌های کشف شده در سفارت آمریکا برداشت می‌شود که روابط امیرانتظام با آمریکا ابعاد گسترده‌تری از آنچه مهدی بازرگان فکر می‌کرد، داشته است. در یکی از اسناد کشف شده در سفارت آمریکا، وزیر امور خارجه وقت آمریکا به سفارت این کشور در تهران می‌نویسد که بلافاصله پس از ورود امیرانتظام با او تماس و آخرین تحلیل‌ها در باره وضعیت ایران گرفته شد:

«از وزیر امور خارجه (واشنگتن دی سی) به سفارت آمریکا در تهران

۳۱ جولای ۵۸۷/۹ و ۵۸۵/۹

موضوع سفیر ایران در سوئد.

امیرانتظام سفیر ایران در سوئد قبل از آنکه ایران را به قصد محل مأموریت جدید خود (سوئد) ترک کند اظهار داشت که مایل است با کارمندان دولت آمریکا در خارج از ایران گفتگو کند. او اگر می‌خواست در زمانی که معاون نخست‌وزیر بود می‌توانست به عنوان یک عضو حساس در دولت موقت دید ما را نسبت به مسائل ایران بهبود بخشد. اگر شما موافقید در اولین فرصت با او ملاقات کنید و مطالب را محتاطانه با او در میان بگذارید. او به محض رسیدن به استکهلم قرار است مسائل ایران را تحلیل کند. ما حاضریم اگر سفیر ایران موافق باشد «جان استمپل» کارمند سفارت را برای ملاقات با او روانه کنیم».

سفارت آمریکا در استکهلم نیز گزارش اولین دیدار با امیرانتظام را این گونه روایت می‌کند:

«از سفارت آمریکا در استکهلم به وزیر خارجه واشنگتن دی سی

اگوست ۷۹ برابر با ۱۱ مرداد ۵۸

امیرانتظام از روزهای تحصیل خود در «برکلی» یاد کرد. تحسین او از موفقیت‌های آمریکا و تأسف او از فساد سیاست ۲۵ ساله آمریکا در ایران و تصمیم او به بهبود روابط دوجانبه از جمله مسائل مطرح شده توسط او بود. او تکرار کرد که روابط حسنه دوجانبه تنها در شرایط احترام متقابل و عدم تعرض و عدم دخالت در مسائل داخلی ایران و عدم تعرض به استقلال ایران میسر است. او گفت موقعیت آشفته سیاسی ایران نباید کشورهای بزرگ را به بی‌راهه بکشد. مردم ایران در شرایط فعلی، اگر چه با درد و رنج بسیار در حال ساختن جامعه خود بر اساس اصول اسلامی هستند. او افزود در سال‌های بعد، کشورهای دیگر ایران را برای خود الگو قرار خواهند داد. ایران خواهان روابط خوب با آمریکا، شوروی و چین است. اگر این دولت‌ها در جهت احترام به ایران و حکومت اسلامی آن و تمامیت ملی و حاکمیت آن قدم بردارند، موفق خواهند شد. اگر آمریکا از انقلاب ایران درس نیاموزد و روش خود را همچون زمان شاه ادامه دهد، دشمنی با آمریکا که در ۶ ماه گذشته بر افکار عمومی مردم ایران حاکم بوده است ادامه پیدا خواهد کرد».

### اظهار برائت نهضت آزادی از امیرانتظام

امیرانتظام در ۱۳۵۸/۱/۱۶ در مصاحبه مطبوعاتی خود با اشاره به شایعات موجود در باره خود، هاشم صباغیان، ابراهیم یزدی، قطب‌زاده و ابوالحسن بنی‌صدر گفت:

«ما از زمانی که دانش‌آموز و در دبیرستان مشغول تحصیل بودیم، در ملی شدن نفت مبارزه کردیم و بعد از حکومت دکتر مصدق در نهضت مقاومت ملی و سپس در نهضت آزادی به رهبری مهدی بازرگان همکاری داشتیم. ما کسانی نیستیم که امروز به هم رسیده باشیم».

او سپس تاکید کرد که بنده امریکایی نیستم و دکتر یزدی عضو سیا نیست و آن‌گاه از فداکاری‌های صادق قطب‌زاده در پیشبرد انقلاب صحبت کرد، اما نهضت آزادی ایران در اطلاعیه‌ای در شب ۱۸ فروردین ۱۳۵۸ به این اظهارات واکنش نشان داد و تصریح کرد:

«بدین وسیله به اطلاع عموم ملت ایران می‌رساند که آقای مهندس امیرانتظام تنها هنگام تأسیس نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ به مدت ۳ ماه با این حزب همکاری داشته است و از آن پس، چه در داخل و چه در خارج از کشور، هیچ گونه فعالیتی در نهضت آزادی

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

ایران نداشته است و نهضت در برابر سخنان و نظرات و اعمال وی مسئولیتی ندارد». این اطلاعیه در حالی صادر شد که تا آن زمان، هنوز هیچ یک از مدارک جاسوسی او برای نیروهای انقلاب آشکار نشده بود و امیرانتظام همچنان از متحدان اصلی این جریان به حساب می‌آمد. شاید این امر به دلیل فعالیت‌های امیرانتظام بود. خود وی می‌گوید:

«مسئول مذاکره و مکاتبه با تمام سفارتخانه‌ها، از جمله سفارت امریکا در داخل کشور بودم. ما با امریکا بیشترین قراردادها را داشتیم، چیزی در حدود ۱۲۰۰ قرارداد؛ بنابراین مراجعه آنها چه شخص آقای سولیوان چه کاردار ایشان و یا از طریق مکاتباتی که با ما صورت می‌گرفت برای ارتباط با دولت بیشتر با نخست‌وزیری انجام شد، بنابراین ملاقات‌ها روزانه یا چند بار در هفته انجام می‌شدند».

بدیهی است که در همان دولت، وزارتخانه‌ای به نام وزارت خارجه هم وجود داشت که اتفاقاً وظیفه آن، مذاکره و مکاتبه با سفارتخانه‌ها در داخل و مسئولان دولت‌ها در خارج است. مسئله مهم همین است که با وجود این وزارتخانه، چرا امیرانتظام این حجم از گفت‌وگو و ملاقات و مرادده با مقامات امریکایی را داشت تا حدی که وقتی هم به عنوان سفیر به سوئد اعزام شد، اشتغالات او با مسئولان امریکایی بیش از سوئدی‌ها بود.

### توطئه انحلال مجلس خبرگان

در تابستان ۵۸ در حالی که با تصویب اصول مربوط به ولایت فقیه در قانون اساسی، عرصه بر نیروهای لیبرال تنگ شده بود، برخی از اعضای دولت موقت به محوریت امیرانتظام نامه‌ای برای انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی تهیه کردند. عباس امیرانتظام در آن زمان سفیر ایران در استکهلم بود، اما پس از مشورت با دیپلمات‌های امریکایی به تهران سفر کرد تا در جلسه‌ای با حضور رفقای قدیمی‌اش در جبهه ملی، طرح انحلال مجلس خبرگان را تهیه کند.

عباس امیرانتظام در یادداشتی که همان زمان و پس از بازگشت از تهران به استکهلم نگاشت، نقش محوری خود را در توطئه انحلال مجلس خبرگان این گونه شرح می‌دهد:

«بنا به پیشنهاد من در تاریخ چهارشنبه ۱۸ مهر ۱۳۵۸ جلسه‌ای در منزل محمدتقی انوری

با حضور افراد زیر تشکیل گردید:

۱- تقی انوری

۲. عباس رادانیا

۳. ابوالحسن رضا

۴. رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای

۵. عباس سمیعی

۶. امیرحسین پولادی

۷. فتح‌الله بنی‌صدر

۸. عباس امیرانتظام

۹. احمد صدرحاج سیدجوادی

۱۰. رحیم عطایی

منظور از تشکیل این جلسه پیدا کردن راه حل مقابله با بحران موجود (در کشور) و رسیدگی به پیشنهاد تشکیل جبهه واحدی برای شرکت در انتخابات آینده مجلس شورا و ریاست جمهوری بود.

چون مسئله مصوبات مجلس خبرگان قانون اساسی یکی از مسائل با اهمیت روز بود، ابتدا در باره آن بحث شد و مواردی که از مورد وکالت مردم در مسئله انتخاب نمایندگان این مجلس تجاوز می‌کرد، مورد توجه قرار گرفت. آقای فتح‌الله بنی‌صدر این موارد را که عبارت بودند از طولانی‌تر کردن زمان بررسی قانون و همچنین به جای رسیدگی به پیش‌نویس قانون اساسی تهیه شده، تهیه قانون جدید بود، متذکر و تصمیم گرفته شد این دو مورد به اطلاع آقای نخست‌وزیر رسانده و در صورت موافقت نسبت به انحلال مجلس اقدام شود.

این وظیفه به عهده من گذاشته شد. روز سه شنبه، ساعت ۱۱ صبح ایشان را دیدم و مطالب را به اطلاع ایشان رساندم. ابتدا این مسئله برای ایشان سنگین بود، ولی بعد قرار شد متنی توسط ما و با اطلاع و صلاح‌دید آقای احمد صدرحاج سیدجوادی (وزیر دادگستری) و آیت‌الله سید رضا زنجانی تهیه شود. ساعت ۵ بعد از ظهر مطلب را به اطلاع ایشان رساندم و قرار شد آقای صدرحاج سیدجوادی آن را امضاء کند. صدر آن را امضا کرد و به مهندس بازرگان داد، ولی قرار شد در متن آن تغییرات کوچکی بدهد و آن را به امضای کلیه وزراء برساند.

متن اصلاح شده در ظهر روز شنبه ۵۸/۲۱/۷ به اطلاع نخست‌وزیر رسید و قرار شد من قبلاً هفت نفر از وزرا (دکتر سامی، اردلان، فروهر، دکتر اسلامی، دکتر میناچی، صدرحاج سیدجوادی و دکتر یزدی) را ببینم و با بقیه خود مهندس بازرگان صحبت کند. من تا

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

۴ بعد از ظهر همه آقایان را دیدم و قبل از جلسه هیئت دولت در ساعت ۶:۳۰ در دفتر نخست‌وزیر بود. متأسفانه خود نخست‌وزیر و آقای دکتر یدالله سبحانی که مامور مذاکره با اکثر آقایان وزرا بودند، نتوانستند قبل از جلسه با افراد مورد نظر صحبت کنند، معهدا مشکلات ادامه کار (دولت) و دخالت‌ها در حدی بود که ۱۷ نفر به شرح زیر این طرح را قبل از تشکیل جلسه دولت امضا کردند:

۱. دکتر علی محمد ایزدی (وزیر کشاورزی)
  ۲. دکتر حسن اسلامی (وزیر پست و تلگراف)
  ۳. دکتر کاظم سامی (وزیر بهداشت)
  ۴. دکتر حسن حبیبی (وزیر آموزش عالی)
  ۵. محمدعلی رجایی (کفیل وزارت آموزش و پرورش)
  ۶. دکتر یدالله سبحانی (وزیر مشاور در تحقیقات و تعلیمات)
  ۷. مهندس عزت‌الله سبحانی (وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه)
  ۸. دکتر محمود احمدزاده (وزیر صنایع و معادن)
  ۹. مهندس مصطفی کتیرایی (وزیر مسکن و شهرسازی)
  ۱۰. علی اردلان (وزیر اقتصاد و دارایی)
  ۱۱. هاشم صباغیان (وزیر کشور)
  ۱۲. احمد صدرحاج سید جوادی (وزیر دادگستری)
  ۱۳. دکتر رضا صدر (وزیر بازرگانی)
  ۱۴. علی اسپهبدی (وزیر کار)
  ۱۵. داریوش فروهر (وزیر مشاور)
  ۱۶. مهندس حسین بنی اسدی (وزیر مشاور در امور اجرایی)
- و ۱۷ ...

و قرار شد خود مهندس بازرگان در جلسه امضاء کند. این اولین بار بود که پیشنهادی با چنین اکثریتی به تصویب می‌رسید.

کسانی که امضا نکردند عبارت بودند از:

۱. علی اکبر معین فر (وزیر نفت)
۲. دکتر مصطفی چمران (وزیر دفاع)

۳. دکتر ابراهیم یزدی (وزیر امور خارجه)

۴. ناصر میناچی (وزیر ارشاد)

البته میناچی صبح قبول کرد که امضا کند و شب، متأسفانه مانند همیشه با هزار دلیل و برهان از امضای این طرح سر باز زد.

قرار گذاشته بودیم بلافاصله پس از تصویب، آن را از طریق رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها اعلام کنیم، به همین دلیل نمایندگان همه ارگان‌ها را دعوت کردیم. در ساعت ۱۰:۳۰ شب که جلسه دولت تمام شد، همه حضور داشتند. ما حتی روزنامه‌ها را آماده نگه داشته بودیم که در همان ساعت شب بتوانند مصوبه دولت را به صورت فوق‌العاده چاپ کنند.

جلسه دولت تمام و طرح تصویب شد، ولی آن غلطی [آن قلتی!] را که روی طرح گذاشتند، عبارت بود از این که تا اطلاع امام منتشر نشود.

معنی این کار نفی مطلب بود. متأسفانه مهندس بازرگان با همه خصوصیات عالی و قدرت فوق‌العاده در قبول شرایط سنگین زمان، فاقد جسارت کافی است و از ابتدای حکومت انقلاب، ما دچار همین مشکل بوده‌ایم. آنجا که احتیاج به جسارت برای یک کار بزرگ هست، او همیشه فرار می‌کند.

در بهار امسال دو طرح انقلابی بزرگ، یکی ایجاد «امنیت ملی و دادن احساس امنیت به معنی اعم کلمه به مردم که به کار و زندگی و تولید خود ادامه دهند و دیگری طرح بر طرف کردن «بحران بیکاری» از طرف من به دولت داده شد. با وجود آن که هر دو طرح تصویب شدند، بازرگان جسارت پیاده کردن آنها را نداشت و تحت تأثیر معین فر، احمدزاده، صباغیان، اردلان و کتیرایی بود که شعارشان صرفه‌جویی بود. این صرفه‌جویی در آن برهه از زمان که مملکت احتیاج به تزریق پول در سیستم اقتصادی، تولیدی و عمرانی داشت، بزرگ‌ترین لطمه را به انقلاب زد.

فردای آن روز، بازرگان و عده‌ای از افراد هیئت دولت به دیدن امام رفتند و طرح را مطرح کردند. پرواضح بود که امام آن را رد می‌کرد. در حالی که اگر قبلاً اعلام شده بود، احتمال رد کردن آن ۱۰ درصد بود، ولی در عوض ۳۶ میلیون مردم که به دلیل وضع خاص زمان فکر می‌کردند به جای پیاده شدن قانون اسلام، آخوندیسم بر مملکت حکومت خواهد کرد، به پا می‌خواستند و تحت رهبری امام، بازگشت بازرگان را از ایشان می‌خواستند.

امام حق داشت در صورتی که با او مشورت کنند این طرح را رد کند؛ زیرا از ابتدای

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

حکومت بازرگان، همیشه از ضعف و عدم قاطعیت او ناراحت بود و به کرات این مطلب را بیان کرده بود. او خیلی به بازرگان و به طبقه تحصیلکرده و روشنفکر اطمینان نداشت. به هر صورت طرحی که می توانست انقلاب در انقلاب باشد و ناامیدی ها را به امید تبدیل کند، مانند سایر پیشنهادات سازنده دفن شد.

امیرانتظام.»

جالب است که سفارت امریکا در تهران از کانال رحمت الله مقدم مراغه‌ای نیز از تمام این فعل و انفعالات اطلاع داشت. در یکی از اسناد کشف شده در لانه جاسوسی این روند این گونه روایت شده است:

«در یک اجلاس کابینه به تاریخ ۲۸ یا ۲۹ مهر، هفده نفر از بیست و دو نفر عضو دولت موقت ایران درخواست نامه‌ای را که نخست‌وزیر مهدی بازرگان ارائه کرده بود، امضا کردند که در آن انحلال مجلس خبرگان که مشغول تصحیح پیش نویس قانون اساسی است، تقاضا شده بود. در ۲۹ مهر بازرگان و پنج تن دیگر از وزاری کابینه به قم رفتند تا تأیید آیت الله روح الله خمینی را جلب کنند. بازرگان عنوان کرد که مجلس با دوباره نویسی کامل پیش نویس قانون اساسی از حدود اختیارات خود تجاوز کرده و از مدت قانونی خود فراتر رفته است. خمینی قاطعانه پیشنهاد را رد و بازرگان را برای ارائه آن شدیداً توبیخ کرد. او بازرگان و سایر وزرا را متهم به همدستی با انتقادکنندگان از مجلس، خصوصاً رحمت الله مقدم مراغه‌ای و کسان دیگری که با حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان بودند، کرد (توضیح منبع: خمینی پیش از آن در یک سخنرانی به تاریخ ۲۸ مهر درخواست‌هایی را که در میتینگ عمومی ۲۷ مهر خلق مسلمان برای انحلال مجلس خبرگان ابراز شده بود، محکوم کرده بود).

عکس العمل تند خمینی به پیشنهاد انحلال، سران حزب خلق مسلمان، نهضت رادیکال و جبهه ملی، اعلان رسمی ائتلاف بین سه گروه را به تعویق انداخت. (توضیح منبع: اتحاد سه گروه در حال حاضر نیز وجود دارد و اجتماعات عمومی جمعه مثل جلسه ۲۷ مهر را هر سه گروه برگزار می‌کنند).

این اطلاعات را اس. دی. پروب / (نام رمز مقدم مراغه‌ای در اسناد لانه جاسوسی) از حاج سیدجوادی، وزیر دادگستری که بازرگان را در سفر قم همراهی کرد، به دست آورده است. او خود در اخذ تصمیم یاد شده شرکت داشته است. شریعتمداری نیز به او توصیه کرده است که مانند حسن نزیه کاری نکند که باعث همان تنبیهی شود که حسن نزیه شد. ما نیز

به اختیار این توصیه را قبول کردیم.

بسیار احساس خوشوقتی می‌کنیم که اس. دی. پروب ۱/ موقعیت منحصر به فردی دارد که گزارش‌هایی از مجلس خبرگان را که بسیار مورد علاقه تحلیلگران ماست، می‌دهد. آنها از ادامه دریافت گزارش‌ها در باره این موضوع استقبال می‌کنند.

البته دکتر محمد سید محمد هاشم‌پور یزدان پرست از دانشجویان پیرو خط امام و استاد دانشگاه در مقاله‌ای به نقد اطلاعات تاریخی یادداشت عباس امیرانتظام می‌پردازد و شهید محمدعلی رجایی کفیل وزارت آموزش و پرورش را از کسانی بر می‌شمرد که با طرح امیرانتظام مخالفت کرد.

در طرح امیرانتظام قرار بود ۱۵ نفر از وزرای دولت بازرگان طرح انحلال مجلس خبرگان را امضا کنند و به اطلاع امام برسانند و از ایشان بخواهند یا مجلس خبرگان را منحل سازد یا همه اعضای این مجلس استعفا می‌دهند. موضوع در هیئت دولت مطرح شد. برخی از اعضای شورای انقلاب که در آن جلسه حضور داشتند، در برابر این طرح مقاومت کردند.

آیت‌الله خامنه‌ای که از اعضای شورای انقلاب بود، از آن جلسه چنین گزارش می‌دهد:

«بنده آن شب حضور داشتم و گفتم مجلس نماینده مردم است و باید بماند و قانون اساسی را تمام کند. البته آقایان تندی و حتی به ما اهانت کردند، اما بالاخره اظهارات ما، مانع کارشان را روشن کرد.»

پس از گذشت حدود دو سال از افشاگری‌های امام روشن شد که این گروه در اجرای توطئه خائنانه خود از پانزدهمین و با کمال جسارت در ملاقاتی با امام، موضوع انحلال مجلس خبرگان را مطرح کرده‌اند. صدرحاج سیدجوادی از اعضای دولت موقت تهیه طرح انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی را این گونه شرح می‌دهد:

«امیرانتظام طرحی که امضای ۱۸ وزیر کابینه را در ذیل خود داشت به بازرگان داد. اگرچه رئیس دولت موقت امضای تمام وزیران را می‌پسندید و از عدم امضای معین‌فر، صباغیان، یزدی و میناچی که به دلایل ناکافی بودن دلایل از امضای آن خودداری کرده بودند، راضی نبود. یاد می‌آید که ما به همراه مهندس بازرگان و چند تن از وزرا رفته بودیم قم پیش آیت‌الله امام خمینی. ما می‌گفتیم که باید مجلس مؤسسان تشکیل شود و قانون اساسی را تصویب کند، اما ایشان اصرار داشتند که باید قانون اساسی به فراندوم مردمی گذاشته شود. استدلال ما هم این بود که مردم قادر نیستند به تک تک اصول قانون اساسی رأی بدهند و



فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

باید مجلس مؤسسان، این قانون را از طرف مردم بررسی کند».

امام استدلال اعضای دولت موقت را نمی‌پذیرد و بعدها در این باره می‌فرماید:

«آقای بازرگان و رفقای شما آمده بودند پیش ما و گفتند خیال داریم مجلس خبرگان را منحل کنیم. من گفتم شما چه کاره هستید که می‌خواهید این کار را بکنی؟. شما چه سمتی دارید که بتوانید مجلس را منحل کنید؟»

امام خمینی انگیزه اعضای دولت موقت را برای طرح انحلال مجلس خبرگان این گونه شرح می‌دهد:

«در مجلس خبرگان به مجرد این که صحبت ولایت‌فقیه شد، شروع کردند به مخالفت. حتی اخیراً و همین دو سه روز پیش در یکی از مجالس شان این منصرفین گفتند که این مجلس خبرگان باید منحل شود».

### سوئد مرکز توجه امریکا

امیرانتظام بر اساس آنچه که در آذرماه سال ۱۳۵۸ از او در روزنامه کیهان به مدیریت ابراهیم یزدی چاپ شد، در باره فعالیت‌هایش در سوئد می‌گوید:

«پس از دو ماه که به سوئد رفته بودم، از طریق سفارت امریکا اطلاع دادند که آقای استمپل از واشنگتن تقاضا کرده که برای مذاکره در باره مسائل فیما بین به سوئد بیاید... اطلاع دادم بیاید که آقای استمپل و شخص دیگری به نام ژرژگیو [همان جرج کیو] به سوئد آمدند... دومین بار در اواخر شهریور از سفارت امریکا در سوئد اطلاع دادند که آقای ژرژگیو می‌خواهند برای مذاکره در باره مسائلی به دیدن من بیایند... آقای ژرژگیو آمد و در باره آینده نفت و استفاده از وسایل حفاظتی جنوب و شمال صحبت کرد و همان سئوال‌های عادی در باره عادی‌سازی روابط...»

امیرانتظام در همین مصاحبه به چندین دیدار دیگر با افرادی هم که نام آنها را به خاطر ندارد، اشاره می‌کند. این ملاقات‌ها درست در زمانی انجام شدند که امام تماس با امریکائیان را منع کرده بودند. امام در پیامی به مسئولان دولتی در باره دیدار با امریکائیان که برای عادی‌سازی روابط تلاش می‌کنند، تصریح کرده بودند:

«تا زمانی که امریکا شاه را به ایران تحویل ندهد و دست از جاسوسی بر ضد نهضت ما برندارد، هیچ یک از مقامات مسئول حق ملاقات با آنان را ندارند».

جرج کیو با اسم مستعار «آدلسیک» بر اساس اسناد لانه جاسوسی، عباس امیرانتظام را از اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ هجری شمسی)، یعنی ۱۷ سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، می‌شناخت و در آن زمان، سیا برای امیرانتظام از کد مستعار «اس. دی پلاد»، استفاده می‌کرد و به منظور حفاظت از او، از ذکر نام اصلی وی خودداری می‌شد.

در اسناد به دست آمده، به جزئیات تماس‌های دهه ۱۹۶۰ میلادی امیرانتظام با سیا اشاره‌ای نشده است، لیکن گویا ارتباط وی با جرج کیو مدت‌ها قطع بود تا آن که در سال ۱۳۵۷ امیرانتظام دوباره تماس‌های خود را با او از سر می‌گیرد و او از همان نام مستعار سابق برای ادامه ارتباطات بهره می‌گیرد.

دو باره استمپل نیز سخنان ابراهیم یزدی که در روزنامه میزان ارگان نهضت آزادی در ۱۳۶۰/۳/۳ چاپ شد، جایگاه او را به خوبی نشان می‌دهد.

ابراهیم یزدی در نهمین جلسه دادگاه امیرانتظام در توضیح علل امضای افراد مختلف در پای اسناد می‌گوید:

«گاهی اوقات می‌بینید که آن افسر سیاسی روس‌ها می‌گویند کمیسر سیاسی، ولی هر دو یک معنی می‌دهد کسی است که از طرف سازمان جاسوسی آنجاست و آن افسر سیاسی باید نظر بدهد که آیا این را می‌توانند بفرستند یا نه؟ این را ببینید اینجا نوشته است که افسر سیاسی: جان استمپل...»

البته گفته شد که روابط امیرانتظام با امریکایی‌ها تا آنجا پیش رفت که او و ابراهیم یزدی برخلاف عرف دیپلماتیک که دولت موقت خود را پایبند به آن می‌دانست، به امریکایی‌ها پیشنهاد کردند ریچارد کاتم و یا رمزی کلارک را به عنوان سفیر به تهران بفرستند! و از سوی دیگر به طرف امریکایی اعلام کردند که امیرانتظام و یا محمدحسین بنی اسدی، داماد مهندس مهدی بازرگان اولین سفیر رسمی جمهوری اسلامی در امریکا خواهند بود.

### کشف ارتباط امیرانتظام با جاسوسان

در ۲۷ آذر ۱۳۵۸ عباس امیرانتظام به اتهام همکاری با سازمان جاسوسی سیا و ارتباط پنهانی با امریکا در مقابل ساختمان وزارت امور خارجه از سوی دادستانی کل انقلاب بازداشت شد. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام تأکید داشتند اسناد و مدارک زیادی دال بر ارتباط‌های سری امیرانتظام با امریکایی‌ها در اختیار دارند. امیرانتظام یک روز قبل از دستگیری به عنوان مشورت

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

به تهران فرا خوانده شد. به گفته خود او، مقامات ارشد وزارت خارجه سوئد پیش از سفر به تهران با او تماس گرفته و خواهان ماندنش در سوئد شده بودند.

هر چند در آن زمان برخی معتقد بودند که ارتباطات امنیتی محمد منتظری با سرویس اطلاعاتی لیبی، اسناد جاسوسی امیرانتظام را فراهم کرده، اما نحوه دستگیری و بازداشت ۶۱ روزه امیرانتظام در ساختمان معروف به بیژن در لانه جاسوسی مشخص می‌کند که دانشجویان خط امام کاشف ارتباطات امیرانتظام بوده‌اند. این ارتباط زمانی کشف شد که از امیرانتظام بدون استفاده از اسامی رمز نام برده شد. بنا بر آنچه روزنامه بامداد در ۱۳۵۸/۹/۲۹ در ذیل خبر دستگیری امیرانتظام نوشت، اسناد متعددی یافت شده بود که در یکی از آنها سیا از کاردار امریکا خواسته بود به انتظام اطلاع بدهد که ما حاضریم تبادل اطلاعات بعد از دهم سپتامبر انجام شود. پس از این تاریخ، نام‌های مستعار او همچون «اس. دی پلاد(۱)»، «اس. د. آهسته‌رو. ۱» و «ادوارد» کشف شد و طرف‌های امریکایی وی، افرادی چون ریچارد کاتم، جرج کیو، جان استمپل و... که از مأموران رسمی سیا بودند، افشا گردیدند. گاه نیز نام‌های آشناتری همچون رمزی کلارک، دادستان پیشین امریکا و ویلیام سولیوان، سفیر امریکا در ایران دیده می‌شود که در پوشش روابط دیپلماتیک اطلاعات را مبادله می‌کردند.

بد نیست در اینجا به یکی از اسنادی که امیرانتظام در آنها با اسم رمز خود «س. د. آهسته‌رو. ۱» مورد خطاب قرار گرفته است، اشاره شود. واکنش امیرانتظام در قبال شنیدن خبر حضور احتمالی شاه در امریکا چنین گزارش شده است:

«عکس‌العمل س. د. آهسته‌رو. ۱ این بود که این جریان، کار کسانی را که خواهان گسترش روابط با امریکا هستند، مشکل‌تر می‌کند.»

همچنین در ادامه سند از رئیس ایستگاه سیا در پاریس چنین سؤال شده است: «لطفاً به ما اطلاع دهید که آیا ستاد مرکزی هنوز از ایستگاه می‌خواهد که به «س. د. آهسته‌رو. ۱» بگوید که آقای کیو می‌خواهد هرچه زودتر او را در اروپا ملاقات کند یا نه؟»

یکی دیگر از اسناد از اختلاف دو ضدانقلاب نفوذی در صف‌های انقلابیون امیرانتظام و بنی‌صدر - حکایت دارد: «میان انتظام با بنی‌صدر بد است. امیرانتظام گفت بنی‌صدر مزاحمی است که دائم حرف می‌زند و شکایت می‌کند، اما از مسئولیت‌گریزان است.»

و در سند دیگری تأکید می‌شود که باید برای جذب بنی‌صدر مراقب بود که امیرانتظام از دست نرود، زیرا عنصر بسیار مطلوبی است، اما این پیام نیز به دولت موقت داده می‌شود که او

تنها کانال ارتباطی نخواهد بود.

بر اساس اسناد به دست آمده در باره امیرانتظام، نقش دیگر اعضای دولت موقت نیز در ارتباط با امریکا از برخی اشارات دیده می‌شود که دو مورد از آن به عنوان نمونه ذکر می‌شود.

امیرانتظام در یکی از مذاکرات خود با امریکایی‌ها می‌گوید:

«نزیه در جای امنی پنهان است. وی وکیل و مدیری عالی است، ولی در انتقادات خود بصیرت ندارد. انتظام گفت او و دیگر دوستان نزیه اعتقاد دارند او می‌تواند نجات داده شود».

در یکی دیگر از اسناد سفارت در باره یزدی چنین می‌خوانیم:

«هم یزدی و هم انتظام که در گذشته دائماً در موضع یاری به ما بوده‌اند، در نتیجه بی‌مبالاتی جیم بیل در مجله تایم شروع به حمله [به امریکا] نموده‌اند، خصوصاً [حملات] یزدی که به نظر می‌رسد برای اثبات این که طرفدار امریکا نیست، تکرار می‌شود».

در سند سری دیگری به تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۵۸ گفته شده که یکی از اعضای سازمان سیا به نام بیدن کوپف مدت ۲ ساعت با مهندس بازرگان، ابراهیم یزدی و امیرانتظام ملاقات و آنان را در باره اوضاع منطقه توجیه کرده است. کاردار و رایزن سیاسی سفارت امریکا نیز در این جلسه حضور داشتند. در این جلسه امیرانتظام خطاب به کوپف گفت که امیدوارم «سازمان» شما، درست همان طور که کشورهایمان با تلاش‌های کاردار و دکتر یزدی، روابط خود را بهبود بخشیده‌اند، روابط خود را با ما بهبود بخشند. این عبارت نشان‌دهنده آن است که امیرانتظام خوب می‌دانسته که طرف مقابل آنها «سازمان سیا» است، نه سفارت امریکا. پس از کشف اسناد جاسوسی و اسامی رمز امیرانتظام، این امر به اطلاع دادستانی انقلاب رسید.

امیرانتظام در ساعت ۷ صبح روز سه شنبه ۱۳۵۸/۹/۲۷ از استکهلم به تهران آمد تا در جلسه‌ای با حضور قطب‌زاده، وزیر خارجه وقت و سفرای کشورهای اسکاندیناوی، فرانسه و آلمان تشکیل جلسه دهد، اما به محض ورود به ایران بازداشت و روانه زندان شد. او با اشاره به این موضوع ابراز داشت که احتمال طرح سؤال از خود پس از تصرف لانه جاسوسی را می‌داده، اما از دستگیری‌اش شوکه شده است.

با دستگیری امیرانتظام، دوستان این متهم جنجال فراوانی کردند و او را بی‌گناه خواندند. روزنامه کیهان که در آن تاریخ به جریان فکری او نزدیک بود، پیشگام این صحنه‌گردانی شد و با افراد مختلف به نفع امیرانتظام مصاحبه گرفت. به عنوان نمونه در تاریخ ۵۸/۱۰/۴ مصاحبه‌ای با هاشمی رفسنجانی چاپ شد که او در آن گفت که من در این مورد حرف‌های آقای بازرگان را

تأیید می‌کنم و به نظر من ایشان جاسوس نیست.

کیهان با تیترا «هاشمی رفسنجانی نظر بازرگان را در باره امیرانتظام تأیید کرد» تلاش کرد از نفوذ هاشمی برای رهایی امیرانتظام بهره گیرد، با این حال تلاش‌ها به نتیجه نرسیدند و امیرانتظام که انتظار چنین برخوردی را نداشت و گمان نمی‌کرد اسنادی علیه او کشف شده باشد، به تاریخ ۵۹/۴/۳ نامه‌ای سرگشاده به رئیس جمهور وقت ابوالحسن بنی‌صدر نوشت و بدین وسیله از عدم اعمال نفوذ امریکا برای استخلاص او توسط عواملش گله کرد:

«این روا باشد که من در بند سخت

گه شما بر سبزه گاهی بر درخت

این چنین باشد وفای دوستان

من در این بند و شما در بوستان»

### محاكمه امیرانتظام

روز ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست آیت‌الله محمدی گیلانی تشکیل جلسه داد. دکتر مجتبی میر مهدی نیز به نمایندگی از دادستانی انقلاب در جلسه دادگاه حضور داشت. مهندس بازرگان با انگیزه حمایت از امیرانتظام در اولین جلسه این دادگاه حضور یافت و برخی دیگر از اعضای دولت موقت مانند محمد توسلی و ابراهیم یزدی نیز در جلسات بعدی برای ادای توضیحات حاضر شدند. از سوی دیگر برخی از مخالفان امیرانتظام مانند شهید محمد منتظری، هادی غفاری و عبدالمجید معادیخواه نیز علیه متهم شهادت دادند. امیرانتظام در دومین جلسه دادگاه خواستار وکیل شد و آیت‌الله مکارم شیرازی، گلزاده غفوری، نورعلی تابنده، شیخ علی تهرانی و احمد صدرحاج سید جوادی را به عنوان وکلای خود معرفی کرد که هیچ یک از این افراد وکالت او را نپذیرفتند. دفتر آیت‌الله مکارم شیرازی نیز از طرح چنین درخواستی ابراز تعجب کرد و آن را ناشی از عدم شناخت امیرانتظام از ایشان توصیف کرد.

سرانجام حمید صادق نوبری به عنوان وکیل متهم تعیین شد. اساس دفاعیات امیرانتظام در دادگاه بر این مسئله استوار بود که اسناد موجود در در لانه جاسوسی جعلی است و سازمان سیا برای تخریب چهره او این اسناد را جعل کرده و در دسترس دانشجویان قرار داده است!

امیرانتظام که هر مطلبی را در دفاع از خودش چند بار تکرار می‌کرد، در یکی از دفاع‌هایش گفت:

«اسنادی را که شما به عنوان قاضی و اعضای دادگاه اسلامی از آن بر علیه برادر و برادران

مسلمان وطن پرست و انقلابی خود استفاده می‌نمایید، اسنادی است که از طرف یک سازمان جاسوسی کافر و نماینده جنایتکارترین کشورهای دنیا تهیه شده است و فاسقین آن را تهیه کرده‌اند و نمی‌توانند در یک دادگاه اسلامی بر علیه یک مسلمان به کار بروند... آقایان! فکر کرده‌اید که یکی از احتمالات این سازمان مزدور و ریاکار و مفسد این باشد که واقعیت‌ها را جعل کند تا همه ما را به جان هم بیندازد؟ آیا پیش‌بینی اشغال سفارت با توجه به اینکه قبلاً یک بار اشغال شده بود امری غیرممکن بود؟! او در آن صورت آیا این مسئله بغرنج و غیرممکن است که دیدارهای عادی را به صورتی در آورند که امروز ملت ما را در مقابل هم قرار دهند؟».

امیرانتظام در بخش دیگری از دفاعیاتش خطاب به امام خمینی، محاکمه‌اش را دسیسه امریکا برای تفرقه در کشور عنوان کرد:

«ای امام، ای مظهر جنگ علیه شیطان بزرگ. تو اولین و بزرگ‌ترین مسلمان علاقمند به انقلاب هستی. ای امام، ای مظهر جنگ علیه شیطان بزرگ، تو آرزو می‌کردی که روزی آمریکا را به خاطر جنایاتش محاکمه کنی و قیافه واقعی این دشمنان خدا را به مردم زجر کشیده جهان نشان دهی. امروز آن روز است. این اسناد بزرگ‌ترین سند جنایات آمریکاست. خداوند افتخار تحمل نزدیک به ۵۰۰ روز ظلم و اتهاماتی را که این دشمنان بشریت برای از هم پاشیدن صفوف متحد ملت ما از پیش ساخته و پرداخته بودند، داشته‌ام. از طرف دیگر با کمک و پایداری حضرت آیت‌الله گیلانی برای در اختیار قرار دادن این اسناد پرده از روی کثیف‌ترین اعمال آمریکا برداشته می‌شود. متن مدافعات من کیفرخواست جنایات آمریکاست، ولی بامدارک و دلایل غیرقابل انکار با اوراق و اسناد خودشان... چنانچه خواهید دید این اسناد از طرفی اسناد واقعی جنایت آمریکاست و از طرف دیگر حقایق غیر قابل انکاری که در آن ثبت است، سند افتخار دولت موقت و شخص امیرانتظام است.

اما من به عنوان وظیفه شرعی و ملی اعلام می‌کنم که بیان سیاست دولت موقت در این دادگاه خلاف مصلحت و منافع انقلاب اسلامی و دولت است... دولت جنایتکار امریکا برای اینکه ضربه غیرقابل تصور و قابل انتظاری را که از طرف امت مسلمان ایران خورده بود [جبران کند] از بالاترین تجربیات ریاکارانه خود برای از هم پاشیدن صفوف متحد ملت ما استفاده کرد. فهم این مطلب که جو ایران و هدف و جهت مبارزات امت مسلمان ما ضد امریکایی است، کار مشکلی نبود و با توجه به اینکه یک بار سفارت امریکا در اردیبهشت

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

سال ۵۸ از طرف مردم ایران تصرف شده بود، این مظاهر شیطنت با پرونده‌سازی و آماده قرار دادن آنها برای تصرف احتمالی لانه جاسوسی این پیش‌بینی احتمالی را کرده بودند و پیش‌بینی آنها نیز درست در آمد. حرکت توفنده ملت ما برای ترک همیشگی امریکا، لانه جاسوسی امریکا را بست و دانشجویان به‌حق انقلاب در انقلاب کردند».

دادگاه امیرانتظام از معدود دادگاه‌هایی بود که متن کامل آن را روزنامه‌های آن زمان علی‌الخصوص کیهان و میزان چاپ شد. پس از محاکمه این متهم که مجموعاً ۱۵ جلسه به طول انجامید و پس از احضار شهود از سوی متهم و دادستان و ارائه دفاعیات، دادگاه او را در بیستم خردادماه ۱۳۶۰ به جرم انجام ملاقات‌ها و تماس‌های سری، ارائه اطلاعات و آگاهی به دشمنان انقلاب در باره مسائل و اطلاعات داخلی، فراری دادن سران فاسد رژیم شاه و مأموران سیاسی سفارت رژیم شاه در اسرائیل و... به حبس ابد محکوم کرد. مسئله جاسوسی امیرانتظام آن قدر واضح بود که عزت‌الله سحابی در طول محاکمات در اظهاراتی که در روزنامه کیهان در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۹ منعکس شد، گفت:

«اگر خود من بخواهم برای ایشان [امیرانتظام] کیفرخواست بنویسم، اتهام اصلی ایشان را اقدام علیه امنیت جمهوری اسلامی ایران خواهم نوشت و حداقل برای ایشان ۱۵ سال حبس تقاضای کنم».

این در حالی بود که در این فاصله اسناد دیگری نیز به دست آمدند که نخستین تماس رسمی «نهضت آزادی» و سفارت امریکا در تهران را در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ در دستورالعمل‌های الجیکو اعلام می‌کرد. در آن جلسه از طرف سفارت امریکا، جان استمپل، افسر اطلاعاتی سفارت امریکا و از طرف نهضت آزادی نیز محمد توسلی با نام مستعار «محمد توکلی» و همچنین بهرام بهرامیان حضور یافتند. در سند دیگری اشاره شده بود که محمد توسلی «رابط رسمی» نهضت آزادی با سفارت است. بر اساس همین اسناد بود که حبیب‌الله پیمان گفت امیرانتظام یک نماد است و باید کل دولت موقت محاکمه شود. شهید محمد منتظری نیز در دادگاه خواستار محاکمه همه اعضای نهضت آزادی شد، تقاضایی که به نظر می‌رسد بر اساس مصالح و شرایط حساس آن مقطع انقلاب به آن ترتیب اثر داده نشد.

قاطعیت نسبی دادگاه انقلاب اسلامی در برخورد با این متهم به جاسوسی، موجب دلگرمی بیش از پیش علاقمندان حکومت اسلامی شد و بسیاری از مزدوران بیگانه را مرعوب ساخت.

متن حکم دادگاه انقلاب در باره عباس امیرانتظام به این شرح بود:

«فاحکم بین الناس بالحق به شرحی که در مقدمه رأی منعکس گردید به دلالت اوراق پرونده و مدارک موجود در آن و اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی، آقای عباس امیرانتظام فرزند یعقوب با نام فامیلی قبلی روافیان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با کاتم دیپلمات جوان آمریکایی در سفارت آمریکا آشنا شده. کاتم را با آقای مهندس بازرگان عضو نهضت مقاومت ملی (تأسیس شده بود از کودتا) معرفی کرده و آشنایی خود را با کاتم ادامه داده است. همزمان با نهضت اسلامی و مبارزات انقلابی بار دیگر کاتم در صحنه سیاست ایران ظاهر شده، ابتدا قبل از پیروزی انقلاب در زمان اقامت امام به پاریس رفته. امیرانتظام هم در پاریس بوده و پس از پیروزی انقلاب، کات به تهران مسافرت کرده با امیرانتظام تماس گرفته و از طریق او با آقای مهندس بازرگان ملاقات کرده است. اوراق پرونده دلالت بر دوستی آقای امیرانتظام و کاتم در این مدت طولانی دارد و کاتم از طریق آقای امیرانتظام برای احراز پست سفارت آمریکا در ایران به آقای مهندس بازرگان معرفی شده است و بر این اساس کاتم و رمزی کلارک برای احراز این مقام به مقامات آمریکایی پیشنهاد شده‌اند.

آقای مهندس بازرگان در جلسه دادگاه گفتند که کاتم را از طریق آقای امیرانتظام پس از کودتای ۲۸ مرداد در ارتباط بامبارزه نهضت مقاومت ملی و دادن نامه به جانسون معاون وقت رئیس جمهور آمریکا شناخته است و از جاسوس بودن و یا جاسوس نبودن او آگاهی کاملی ندارد. برای شناختن کاتم و پی بردن به ماهیت و شخصیت او از سند محرمانه ۴۵۱۰ مورخ ۸ ژانویه ۷۹ برابر با ۵۷/۱۰/۱۸ وزارت خارجه آمریکا که به سفارت خود در تهران نوشته کمک می‌گیریم. این سند و اسناد دیگر کاتم را گزارشگر وزارت امور خارجه آمریکا معرفی می‌کنند که به عنوان مأمور اطلاعاتی برای وزارت خارجه آمریکا کار می‌کرده است. آقای امیرانتظام ادعا دارد که عضو نهضت مقاومت ملی بدوه است ولی شاهدهی از ارغ التحصیلان رشته مهندسی دانشگاه تهران که هم دوره آقای امیرانتظام بوده نزد حاکم شرع و آقای دادستانی انقلاب مرکز شهادت داد که او عضو نیروی سوم و از طرفداران خلیل ملکی معروف بوده است. آقای امیرانتظام به اقرار خود از زمان مبارزات خونین خرداد ۱۳۴۲ برای اندوختن دانش بیشتر و تحصیلات عالی به اروپا و آمریکا مسافرت می‌کند و سال‌ها از کشور دور بوده است و وضعیت سیاسی و اجتماعی او در خارج از کشور روشن نیست. پاره‌ای از اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی حکایت دارد که او پس از دریافت مدرک مهندسی از دانشگاه برکلی ایالات متحده مدتی در سانفرانسیسکو به کار اشتغال داشته و



## فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

پس از مراجعت به ایران در یک شرکت مهندسی مشاور، مشغول به کار شده و سپس چند شرکت تجاری را برای واردات وسایل سنگین از آمریکا با مشارکت عده‌ای تشکیل داده است. وی به اقرار خود فعالیت سیاسی مجدد خویش را در سال ۵۷ شروع کرده و پس از ۱۷ شهریور ۵۷ مجدداً به نهضت آزادی پیوسته است و به جای آقای مهندس محمد توسلی به عنوان مترجم در ملاقات‌های آقای بازرگان با خارجیان انگلیسی زبان و آمریکاییان ظاهر شده است. وی می‌گوید که پس از معرفی آقای مهندس بازرگان و هنگام ورود او به ساختمان نخست‌وزیری اولین نفری بوده که به ایشان تبریک گفته و آقای مهندس بازرگان به او گفته‌اند که وی را به عنوان معاون خود انتخاب کرده است. آیا این سمت را می‌پذیرد؟ و او این سمت را با جان و دل پذیرفته است و بنا به اظهار آقای مهندس بازرگان آقای امیرانتظام از این تاریخ به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور مطبوعاتی شروع به کار کرده و پس از مدت کوتاهی به عنوان سخنگوی دولت موقت نیز انتخاب شده و قریب به پنج ماه در این مقام فعالیت کرده و پس از آن به عنوان سفیر دولت جمهوری اسلامی در کشورهای اسکاندیناوی (سوئد و نروژ و ...) معین شده است.

اتهامات آقای عباس امیرانتظام از زمان و دوران قبل از انتصابات و مقامات او و پس از آن مطرح می‌شود که با مقامات و کارشناسان اطلاعاتی آمریکا و مأموران سیا و نمایندگان سیا در ایستگاه جاسوسی سیا مستقر در لانه جاسوسی در تهران و استکهلم (سوئد) ملاقات‌های سری برقرار و مذاکره کرده است که جزئیات آن در مقدمه رأی آمده است. آقای امیرانتظام پس از انتصاب به سفارت ایران در سوئد نیز این تماس‌ها را رها نکرده و همچنان ملاقات‌های سری خود را با استمپل، کارشناس اطلاعاتی آمریکا در تهران و کرج کیو نماینده سیا و کاردار سفارت ادامه داده است. وی علاوه بر این اتهام متهم است که در مقام معاونت مطبوعاتی نخست‌وزیر فراتر از حدود وظایف قانونی خود در کارهای اجرایی کشور و اموری که به او مربوط نمی‌شد، بارها دخالت و اقدامات اجرایی کرده و در پست سفارت سوئد خارج از حدود وظایف خویش در اوضاع داخلی ایران مداخله می‌نموده، چند بار از سوئد به تهران آمده و ایفای نقش کرده است.

پس از اشغال لانه جاسوسی آمریکا از طرف دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و کشف اسناد سری جاسوسخانه و اسناد جاسوسی ایستگاه جاسوسی سیا مستقر در آن که نمونه‌هایی از آنها در مقدمه منعکس گردید عملیات آقای امیرانتظام را در مورد مسائل یاد شده و دادن

آگاهی‌ها و درددل کردن با دشمنان اسلام و ایجاد مودت با عوامل آمریکای جهانخوار و نفوذ در درون کابینه دولت موقت به منظور پیاده کردن اهداف شیطان بزرگ مطرح می‌شود و اتهامات انتصابی به او مورد نظر دادسرای انقلاب اسلامی مرکز قرار می‌گیرد و نتیجتاً برای پاسخگویی از موارد اتهام از سوئد احضار و بازداشت می‌شود. متهم می‌گوید که قبل از حرکت به ایران از اسناد موجود در لانه جاسوسی آگاه بوده و به علاوه وزارت خارجه سوئد او را از مسافرت به ایران برحذر داشته، ولی او با نادیده گرفتن این هشدارها پس از نوشتن وصیتنامه و تعیین وصی به ایران پرواز کرده است.

آقای امیرانتظام از طرفی تماس‌ها و ملاقات‌های خود را با استمپل کارشناس اطلاعاتی آمریکا و جرج کیو (ادلسیک) مامور سیا در چند نوبت در تهران و استکهلم اعتراف دارد که در مسائل مربوط به نفت در جهان مسائل نظامی، لوازم بدکی و عادی کردن روابط فیما بین و مسائلی که در صفحات بعدی خواهد آمد گفتگو کرده و از طرفی اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی را که در ارتباط با همین ملاقات‌ها و مسائل بود، ساختگی می‌داند. گاهی متن اسناد را مجعول می‌داند و گاهی دفاع می‌کند که ترجمه‌ها درست انجام نشده است. وی ضمن مدافعات خود در این جلسات دادگاه در مواردی که به نفع خود تشخیص داده اکثریت این اسناد و پاراگراف‌های آنها (و عمدتاً به تمام آنها) استناد می‌کند و معذک این اسناد را مجعول می‌شمارد و از طرف دیگر آقای امیرانتظام در یادداشت‌ها و نوشته‌های خود (ذیل اعلامیه‌های دولت موقت در مورد انحلال مجلس خبرگان) از وضع داخلی ایران راه مقابله با بحران موجود تشکیل جبهه واحدی برای شرکت در انتخابات آینده مجلس شورا و ریاست جمهور سخن به میان می‌آورد و پس از ذکر اجمالی این موارد نگران مصوبات مجلس بررسی قانون اساسی می‌شود و به تفصیل در مورد طرح انحلال خبرگان می‌پردازد. او ضمن مدافعات خویش به ملاقات با استمپل و جرج کیو اذعان می‌کند و می‌گوید به آنها گفتم که من یا بنی‌اسدی سفیر ایران در آمریکا خواهیم بود و عنوان مذاکرات عبارت بودند از گزارشی از وضع نظامی کشورهای همسایه ایران، آینده نفت در جهان و وضع رادارهای ایران و اضافه می‌کند که این همان گزارش‌های محرمانه‌ای است که شما در افشاگری‌های دانشجویان ملاحظه کردید. آنها گفتند که بعد از ۱۰ سپتامبر در تهران مبادله اطلاعات کنیم، گفتند گزارش خود را در تاریخ قبل از دهم سپتامبر در تهران به آقای نخست‌وزیر خواهند داد، ولی پس از بازگشت به واشنگتن تلفن کردند که تهیه آن احتیاج به وقت بیشتری دارد،

## فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

بنابراین بعد از دهم سپتامبر خواهند آمد. متهم دریافت این گزارش را از نقطه نظر زمانی برای دولت ایران بی اهمیت تلقی می‌کند و می‌گوید آنها بودند که اصرار داشتند که این گزارشات را به دولت بدهند. قرار شد وقتی به تهران آمدند با نخست‌وزیر صحبت و به آقای لینگن (کاردار) تلفن کنند.

آقای امیرانتظام خواه انجام این مذاکرات را با استمپل و جرج کیو مستقلاً انجام داده باشد و خواه با اجازه دکتر یزدی و بازرگان، اعتراف دارد که موضوع مذاکره مبادله اطلاعات در باره اوضاع داخلی ایران، سفارت کاتم و رمزی کلارک، عادی کردن روابط با آمریکا لوازم یذکی مورد نیاز ارتش به‌ویژه وسایل پیچیده نظامی کلاسی فایو، لغو جریمه وام‌ها، نفوذ افراطی‌ها و آخوندیسم و مسائل مربوط به خوزستان، دفتر برادران فلسطینی و مسائل مربوط به ایجاد سفارت در ایران، مسائل مربوط به پایگاه نظامی آمریکا در بهشهر و کبکان و آزاد ساختن تکنسین‌های آمریکایی در پایگاه کبکان و خارج ساختن آمریکایی‌ها بلافاصله پس از انقلاب و تشکر مقامات آمریکایی از امیرانتظام بوده است که با جمع بندی این چند قسمت از اقرارها و اعتراف‌های خود متهم و مطالب منعکس در اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی، درست مطالب در یک محور و در یک جهت دور می‌زند و بقیه مطالب جزئیاتی از اظهارات متهم و برداشت‌های او از انقلاب و روحانیت و مذهبی‌های افراطی و آخوندیسم و مسلمانان واقعی و غیره در حواشی این مذاکرات است و طبیعی است که تماس کارشناسان اطلاعاتی و مامور سازمان جاسوسی سیا هرگز بدون اطلاع مقامات آمریکایی مقدور نبوده و قهراً از مقامات آمریکایی در این زمینه کسب تکلیف شده، ترتیب ملاقات‌ها داده شده. این سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی برای تماس اعزام شده‌اند و مذاکرات صورت گرفته است.

بنابر این آقای امیرانتظام در لابه‌لای نوشته‌ها و دفاعیات کتبی و شفاهی خود عمدتاً گزارشات به دست آمده از لانه جاسوسی را تأیید می‌کند و متن ترجمه‌های خود او نیز مغایرت آشکاری با ترجمه‌های قبلی نداشته و از نظر مفهوم انطباق دارند. او می‌گوید که جرج کیو به عنوان افسر عالی‌رتبه آمریکایی به او معرفی شده نه به عنوان عضو سیا (که مفاد متن سند و نحوه مذاکرات این مطلب را نفی می‌کند) و در آخرین دفاع یکباره خلاف این ادعا صراحتاً می‌گوید که لینگن کاردار هم (همان فردی که با او ملاقات‌ها داشته) عضو سیا بوده و کارکنان سفارت همه برای سیا اطلاعات جمع‌آوری می‌کردند، پس ادعای

اینکه آگاه نبودند که این افراد مأموران سیا بودند مردود است و آقای امیرانتظام با آن همه هوشیاری (که آقای بازرگان را مجذوب کرده) با آگاهی کامل از ماهیت این افراد با آنان تماس‌های سری برقرار نموده است.

در سند سری ۱۰۶۷۲۹ به امضای ونس وزیر خارجه آمریکا در خصوص این ملاقات‌ها آمده است:

«استمپل در روز دوم ملاقات با امیرانتظام در سوئد، جرج کیو افسر سابق سیا را به انتظام معرفی کرد، جرج کیو اهداف تبادل اطلاعات و زمینه‌ها را از انتظام توضیح خواسته ماهیت حساس این موضوعات را شرح داد. در سند مذکور استمپل کارشناس سیاسی وزارت خارجه در تهران، مقام سرویس خارجی آمریکا در آکادمی نیروی دریایی معرفی شده است. در سند آمده است که مطالب باید شفاهی صورت گیرد نه کتبی، جرج کیو از انتظام رابط خواسته او از معرفی رابط به کیو خودداری کرده، شماره مستقیم تلفن خود را به او داده و تلفنخانه جرج کیو را در آمریکا از او گرفته است. در سند ونس انتظام از شرکت اعضای شورای انقلاب در دولت و نفوذ بیشتر مذهب در سیاست و مجلس خبرگان و تمام کردن قانون اساسی مطالبی به میان آورده است و اینکه خمینی آدم خوبی است، اعتقادی به آخوندیسم ندارد، درست همان مطلبی که در باره آخوندیسم که در نوشته کتبی آقای امیرانتظام هم آمده است. در سند سری جاسوسی رئیس ایستگاه جاسوسی سیا در تهران منعکس است که جرج کیو در ۳۰ مهر در سوئد با انتظام قرار ملاقات داشته برنامه پرواز انتظام به سوئد به تاخیر افتاده، انتظام حاضر نشده که این ملاقات در تهران صورت گیرد.

امعان نظر در مندرجات این قبیل اسناد اثبات می‌کند که مطالب مورد مذاکره خیلی فراتر از مسائل دیپلماتیک بوده است، والا اگر این مذاکرات در جهات منافع ملت ایران بوده، مکان (تهران یا استکهلم) نمی‌توانست در آن نقشی داشته باشد. سند نشان می‌دهد که آقای امیرانتظام اصرار داشته خود مستقیماً ب دور از تهران این مذاکرات را انجام دهد و سند دیگری از لینگن کاردار، موید آن است که می‌گوید در صورت پیش کشیدن موضوع (به نامه) با بازرگان (از جانب انتظام) مشکوک به نظر می‌رسد این تماس‌های پنهانی، روی دل باز کردن‌ها و سپردن اسرار مسلمین و به یک کلام ولایت و مودت با دشمنان خداوند متعال (که حرمت آن از واضحات قرآن کریم است) بود که دشمنان انقلاب اوضاع سیاسی کشور جمهوری اسلامی ایران را ارزیابی نموده و نقشه‌های بعدی خود همچون وقایع

## فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

طبس، کردستان، خوزستان و جنگ تحمیلی عراق را بر اساس آن تنظیم و به مرحله اجرا در آوردند و با بازیچه قرار دادن سرنوشت یک امت به پاخاسته و از بند رسته از طریق متهم این پرونده اطلاعات و اسرار مملکت را بهتر و آسان تر کسب کرده و بعضاً به مرحله عمل رسانید و در مقابل، جدی ترین خطرات انقلاب ایران را خطر مردم محروم فلسطین و کشور مسلمان و دوست ما، لیبی قلمداد می کند و معنای این خیانت آشکار هم تبادل اطلاعات بود!! که در حقیقت این اقدام درست بر خلاف نص صریح آیه مبارکه: لاتتخذوا بظانه من دونکم لایالونکم خبالا» از بیگانگان افرادی را برای دادن اسرار امت انتخاب نکنید که از هیچ گونه افسادی در نظام جامعه شما فروگذار نخواهد کرد (گام برداشتن است).

انتصاب مجوز این تماس ها و اقدامات و دستورات در زمان معاونت مطبوعاتی و پست سفارت به دولت موقت و آقای دکتر یزدی وزیر خارجه نه متکی به دلیل و سند رسمی معتبر است و به ویژه در کارهای خطیر در عرف اداری و سیاسی نه متعارف است و معقول و به علاوه آقای دکتر یزدی (در جلسه دادگاه در مورد دستورهای مؤکد آقای امیرانتظام به مسئولان فرودگاه در خصوص خروج آمریکاییان و انگلیسی ها و اجازه خروج به افرادی که قصد فرار از کشور را داشتن نظیر دکتر سجادی سناتور انتصابی نایب رئیس و رئیس مجلس سنای طاغوت دو تن از مأموران سفارت رژیم شاه در اسرائیل و چند سرمایه دار وابسته تحت تعقیب) گفتند که: اوایل انقلاب این کارها می شد، اجازه خروج افراد با ایشان نبود، مسئولیت فرودگاه به عهده معاون انقلاب در دولت یعنی من بود، در مورد طرح انحلال مجلس خبرگان به دلایل صریح نوشته کتبی متهم وی در این تاریخ سفیر ایران در سوئد بوده به ایران آمده بود و در جلسه ای که در خانه آقای تقی انوری بنا به پیشنهاد او تشکیل شده در پی ریزی آن شرکت داشته است.

او در این نوشته های کتبی خود پس از ذکر عبارات (منظور از تشکیل این جلسه پیدا کردن راه حل مقابله با بحران موجود و رسیدگی به پیشنهاد تشکیل جبهه واحدی برای شرکت در انتخابات آینده مجلس شورا و ریاست جمهوری بود) می نویسد چون مسئله مصوبات مجلس خبرگان قانون اساسی یکی از مسائل با اهمیت روز بود ابتدا در باره آن بحث شد متهم پس از اشاره به دو مورد یکی از طولانی کردن زمان بررسی قانون و دیگر اینکه به جای پیش نویس قانون اساسی تهیه شده قانون جدید تهیه می شده است و اخذ تصمیم دسته جمعی نسبت به انحلال مجلس خبرگا و به عهده گرفتن این وظیفه و

تماس با نخست‌وزیر، شرح تلاش مداوم خود از تاریخ ۵۸۷/۱۸ تا ساعت ۱۰/۵ شب ۵۸۷/۳۱ می‌گوید که تا مرحله نهایی طرح و تصویب آن در هیئت دولت موقت تمام شب را در نخست‌وزیری بوده و روزنامه‌ها را برای انتشار فوق العاده برای چاپ مصوبه دولت آماده نگاه داشته بودند و چون آقای مهندس بازرگان به زعم او در قبول شرایط سنگین زمان فاقد جسارت کافی است، پس از مخالفت امام با طرح تصویب شده نتوانست آن را به اجرا در آورد و به تعبیر خویش از دفن شدن طرح و اقدام آخوندیسم در جلوگیری از این اقدام که آن را انقلابی در انقلاب می‌داند افسوس می‌خورد. وی با این صراحت نقش اصلی خود را در طرح انحلال مجلس خبرگان کتباً شرح می‌دهد ولی در جلسه ۶۰/۳/۱۴ تمام مفاد این سند کتبی را نادیده می‌گیرد و می‌گوید در جلسه تقی انوری مطلقاً بحثی از انحلال مجلس خبرگان نشد و این انکارات دور از واقعیات بین شرکت فعال او در توطئه علیه ولایت فقیه است و مقتضی است که دادرسی انقلاب اسلامی مرکز سایر دست‌اندرکاران این توطئه را به پاسخگویی فرا خواند. علی‌هذا نظر به جهاد یاد شده مستنداً به مدارک و اسناد غیرقابل تردید نظر به شواهد و امارات موجود و اینکه مدافعات متهم دارای تناقضات آشکاری است و سراسر مغالطه و پر از توجیهاات غیرمعقول بوده به منظور فرار از کیفر و مجازات است، دادگاه انقلاب اسلامی مرکز آقای عباس امیرانتظام را در جرایم زیر: شرکت در توطئه انحلال مجلس خبرگان در مقابله با ولایت فقیه، تمهید در تفریق بین مسلمین و جداکردن برادران انقلابی فلسطینی مجلس خبرگان در مقابله با ولایت فقیه، تمهید در تفریق بین مسلمین و جدا کردن برادران انقلابی فلسطینی و لیبی از حمایت نهضت اسلامی ایران، فرار دادن سران ر»یم فاد گذشته از ماموران سیاسی سفارت ر»یم شاه در اسرائیل و مقامات عالی رتبه مجلس سنای طاغوت و سرمایه داران صهیونیست تحت تعقیب و انجام ملاقات‌ها و تماس‌های سری و دادن اطلاعات و آگاهی‌ها به دشمنان انقلاب و نهضت اسلامی در باره مسائل و مشکلات داخلی و اوضاع سیاسی کشور که این اعمال به بیان قرآن کریم «تفریقاض بین المومنین و ارضاراض لمن حارب الله و رسوله» و از اعمال منافقین است و در لسان ولایت کبرای حق امیرالمومنین علی علیه السلام. «ان اعظم الخیانه خیانه الامه و افطع الغش، غش الائمه» از آن به بزرگ‌ترین خیانت نسبت به امت و زشت‌ترین دغل کاری‌ها در کار پیشوایان تعبیر شده است، مجرم می‌شناسد، بناء علی ذلک دادگاه انقلاب اسلامی مرکز وی را از مصادیق بارز مفسد تشخیص می‌دهد و به

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

حبس دائم محکوم می‌نماید. این رأی شرعی و قطعی است. امضای حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی مرکز».

پس از ختم دادرسی، عباس امیرانتظام برای تحمل کیفر تحویل زندان و نام او کم‌کم از زبان‌ها محو شد. شاید یکی از عواملی که موجبات کم‌رنج شدن نام او را فراهم ساخت، این بود که او حتی از سوی خانواده خویش نیز طرد شده بود.

احمد قدیریان در کتاب خاطرات خود می‌نویسد:

«آقای قدوسی با امیرانتظام به قدری صمیمی بود که او در زمان زندانی بودنش نامه‌ای به آقای قدوسی نوشت که من مدت چند ماهی است که اینجا هستم و حرف زدن دارد از یادم می‌رود. هیچ کس با من حرف نمی‌زند، کسی را بفرستید تا با من حرف بزند. آقای قدوسی فرمودند: «آقای قدیریان! زحمت بکش و با آقای امیرانتظام دیداری انجام بده.» امیرانتظام این مسائل را در کتابش نوشته که کسی به نام قدیریان روزها می‌آمد و با من صحبت می‌کرد و خیلی از من تعریف کرده بود. او از خاطراتش برای من می‌گفت. از او پرسیدم: «چه کسانی را در ایران داری؟» گفت: «من هیچ کس را در ایران ندارم، زن و دو بچه‌ام در سوئیس هستند.» از پرس‌و‌پرسی و اقوامش پرسیدم، گفت: «هیچ کس را در ایران ندارم.» گفتم: «نگهبان‌ها فکر می‌کنند من قوم و خویشی با تو دارم و در مورد من بد فکر می‌کنند. شما دوست دانشگاهی نداری؟» شخصی را معرفی کرد و آدرس او را داد. من گفتم او را می‌بینم تا بیاید با تو صحبت کند. به آقای قدوسی گفتم: «من به دیدار او می‌روم، اما پاسدارها وقتی می‌بینند کسی به ملاقات یک شخص ممنوع‌الملاقات در انفرادی می‌رود و با او صحبت می‌کند، مسئله‌دار شده‌اند و فکر می‌کنند من از بستگان ایشان هستم. او یک دوست دانشگاهی دارد برویم او را پیدا کنیم تا با او صحبت کند، البته با حضور یکی از پاسدارها.» ایشان گفتند: «من موافقم.» او را پیدا کردیم و دو روز در هفته، هر روز دو ساعت به دستور آقای قدوسی می‌آمد و با حضور یکی از پاسدارها با امیرانتظام صحبت می‌کرد. امیرانتظام که الآن هم تحت‌الحفظ است، فردی خائن و جاسوس به تمام معنای امریکا، اما سخنگوی دولت موقت بود. آدم بسیار خائن و پیچیده‌ای بود، اما جمهوری اسلامی با رأفتی که دارد، فعلاً با او مدارا می‌کند. اخیراً هم با شخص دیگری ازدواج کرده است».

سکوت خبری در باره امیرانتظام ادامه داشت تا زمانی که به علت کهولت سن و عود نمودن غده پروستات، نیاز به درمان پیدا کرد. پس از مراحل درمان، مسئولین قوه قضائیه در دی ماه

۱۳۷۳ بر اساس رأفت اسلامی، به خانه امنی در شمال تهران منتقل و بر امکانات رفاهی او افزوده شد. علاوه بر امیرانتظام افراد دیگری همچون کیانوری نیز در آن خانه مستقر بودند. این رأفت اسلامی اما موجبات گستاخی امیرانتظام را فراهم ساخت.

### جنگال‌های امیرانتظام

امیرانتظام در این فضا به‌مرور با رسانه‌های بیگانه ارتباط گرفت. به عنوان نمونه رادیو امریکا در آخر تیرماه ۱۳۷۴ با او مصاحبه کرد و به نقل از او برای اولین بار طرح فرزندم را مطرح ساخت و آن را «تنها راه نجات ایران» قلمداد کرد.

امیرانتظام در اول آذرماه ۱۳۷۵ به‌رغم داشتن حکم حبس ابدی که لغو نشده بود و تنها در راستای نگاهی انسان‌دوستانه در خارج از محل زندان نگهداری از او انجام می‌شد، با الهه میزانی (معروف به الهه امیرانتظام و الهه امیری) ازدواج کرد. او پیش از این به مسئولان زندان گفته بود که یک همسر و دو فرزند دارد که در سوئیس زندگی می‌کنند.

پس از پیروزی اصلاح‌طلبان در خرداد ۷۶، ابراهیم نبوی مصاحبه‌ای با او در روزنامه جامعه انجام داد که در تاریخ‌های ۷، ۸ و ۹ اردیبهشت ۱۳۷۷ چاپ شد که در آن انتظام ادعا کرد کلیه فعالیت‌هایش قانونی بوده است. این مصاحبه که در برج فرمانیه ترتیب داده شد نه تنها موجب شگفتی هم‌پیمانان این روزنامه شد، خود مصاحبه‌گر هم با تعجب از عملی شدن این برنامه یاد کرد. ادعاهای امیرانتظام در این مصاحبه با واکنش سریع مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی (دانشجویان پیرو خط امام) مواجه شد. این مرکز با استناد به ۱۲ سند، موارد جاسوسی او را تصریح کرد و برخی دیگر از ابهام‌پراکنی‌های او را پاسخ گفت. این واکنش در روزنامه‌های گوناگون چاپ شد که از آن میان گویا چاپ جوایه در روزنامه سلام به سردبیری عباس عبدی بیش از دیگر روزنامه‌ها بر امیرانتظام گران آمد. شاید از او چنین انتظاری نداشت. امیرانتظام در کتاب «آن سوی اتهام» که توسط نشر نی چاپ شد، اتهاماتی را نیز متوجه عباس عبدی کرد و این بار مدعی شد اسناد جعلی و ساخته دست دانشجویان هستند. عبدی در پاسخ به او گفت:

«آقای امیرانتظام مرتکب جرمی شده که مجازات آن را باید تحمل کند... اگر آن مدارک

جعلی بودند، امریکایی‌ها واکنش تندی نشان می‌دادند. از چند دانشجو که زبان انگلیسی

نمی‌دانستند، بعید بود که بتوانند مدارک امریکایی‌ها را جعل کنند.»

اما امیرانتظام گویا سخنان دیروز خود را نیز فراموش کرده بود. او مطابق آنچه در روزنامه



فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

میزان در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۲۹ چاپ شد در دفاعیاتش در دادگاه این اسناد را جعلی خواند، اما نه از سوی دانشجویان، بلکه ادعا کرده بود که این اقدام کار مأموران سیاست و آنها سندسازی کرده‌اند تا بین مسلمین تفرقه بیفکنند:

«خداوند مرا نگه داشت تا با عنایت او چهره واقعی دشمن بشریت را به همه نشان دهم و ثابت کنم که این اسناد را ساخته‌اند تا وحدت امت مسلمان ما را از هم بپاشند... اما رسالت من این است که تا آخرین لحظه فریاد بزنم که برادر بیدار شو که دشمن تو امریکاست نه برادر هم‌رمزم تو!»

این سخن امیرانتظام آن قدر مضحک بود که همچون سخنان اخیرش هیچ گاه با استقبال یاران داخلی و خارجی‌اش مواجه نشد. مناقشه عباس عبدی و امیرانتظام چند صباحی ادامه یافت و موجب تعجب بسیاری شد. این تعجب بیشتر از آن جهت بود که عباس عبدی در آن زمان به تازگی با باری روزن، از گروه‌های لانه جاسوسی دست دوستی داده بود. شاید رمز این امر با راز نهفته در افشای جاسوس بودن سعادت‌تی توسط امیرانتظام یکسان باشد. جاسوسان عموماً برای رشد و نفوذ بیشتر سعی بر ارائه اطلاعات در باره مهره‌های سوخته دارند تا از اعتماد بیشتری در مجموعه برخوردار شوند. امیرانتظام پس از دستگیری عباس عبدی در مصاحبه با روزنامه اعتماد با تأکید بر این که اظهاراتش در باره عبدی که او را «شکنجه‌گر» خوانده بود، درست بوده است، اما از دستگیری وی به اتهام جاسوسی ابراز تأسف کرد.

### بازداشت مجدد

امیرانتظام که به صورت تعلیقی در خارج از زندان به سر می‌برد با افزودن مصاحبه‌هایش با رادیوهای بیگانه پا را از حد فراتر نهاد و در مصاحبه‌هایش توهین‌هایی به امام (ره) و نظام انجام داد. وی در یکی از این موارد اتهامات بی‌شرمانه‌ای به شهید سید اسدالله لاجوردی، درست چند روز پس از شهادت او نسبت داد. پس از توهین‌هایی که به لحاظ الفاظ شنیع غیر قابل ذکر است، در پایان خواستار ترورهای بیشتر شد و گفت: کسان دیگری نیز نظیر لاجوردی وجود دارند. آیا ترورکنندگان از قتل او التیام یافته‌اند؟

در پی این اقدام، حجت‌الاسلام نبیری، معاون قضایی وقت دیوانعالی کشور به رهبرپور، رئیس وقت دادگاه انقلاب تهران نوشت:

«اوراق ضمیمه متن مصاحبه امیرانتظام است. شنیدن این همه مطالب دروغ و اهانت علیه

نظام مقدس اسلامی و مسئولین مخلص و فداکار موجب تأسف و تأثر است که چگونگی افراد ضد انقلاب و ضد اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) که از رأفت و رحمت اسلامی نظام و مسئولین آن بهره‌مند شده‌اند، این گونه به خود جرئت می‌دهند که علیه مقدسات نظام تاخت و تاز داشته باشند. در شرایط فعلی آیا مصداقی بارزتر از مورد فوق در مورد اعمال ضدانقلابی سراغ دارید...؟ مطرح کردن کار اطلاعاتی و میدان دادن به او جز کلاه سر مسئولین گذاشتن و وزر و وبال سر کشور و سوزاندن دل مخلصین و طرفداران نظام چیزی نخواهد داشت».

همزمان خانواده شهید لاجوردی نیز از امیرانتظام شکایت کرد. در پی آن تعلیق حکم حبس ابد امیرانتظام به علت ارتکاب جرم جدید لغو گردید و به زندان بازگشت، اما همسر او در نامه‌ای به خاتمی رئیس‌جمهور وقت، از این که امیرانتظام به جرم توهین مورد پیگرد قانونی قرار گرفته است، ابراز خشم و تهدید کرد که در آستانه سفر رئیس‌جمهور به نیویورک، این اقدام نتایج نامطلوبی بر جای خواهد گذاشت. فشارها در این دوره برای آزادی امیرانتظام افزایش یافت تا آنجا که ابراهیم یزدی در مصاحبه با روزنامه صبح امروز ادعا کرد که آیت‌الله یزدی در دیدار با او و بازرگان گفته است ما می‌خواهیم او را آزاد کنیم، اما در خواست عفو نمی‌کند.

### حمایت‌های مجدد امریکا از امیرانتظام

رویه جنجال‌آفرینی امیرانتظام با هدایت‌های ویژه لابی‌های صهیونیستی بارها تکرار شد. همسر امیرانتظام در این فرآیند نقش فعالی داشت. همسری که در سن ۶۵ سالگی بر اساس رهنمودهای امریکا و برای احیای مجدد نام او و بهره‌برداری‌های سیاسی با امیرانتظام ازدواج کرده بود.

به عنوان نمونه الهه امیرانتظام با جنجال‌های مطبوعاتی و با کمک روزنامه‌های زنجیره‌ای چنین تظاهر کرد که پس از دستگیری مجدد، همسرش ممنوع‌الملاقات شده است، اما کمیسیون حقوق بشر اسلامی با تأکید بر این که محدودیتی در ملاقات‌های هفتگی اعمال نشده، یادآور شد همسر آقای انتظام مایل نیست در روزهای تعیین شده برای ملاقات خانواده‌ها به ملاقات شوهرش بیاید و روزهای دیگری را پیشنهاد می‌کند که به علت مخالفت با ضوابط قانونی زندان‌ها قابل اعمال نیست.

امیرانتظام خود نیز در مصاحبه با رادیوهای بیگانه به طرح ادعاهایی پرداخت که گاه آن چنان

فصل بیست و ششم: جاسوسی در مقام سخنگوی دولت □

غیرمنطقی بودند که موجب خنده شنوندگان می شدند. به عنوان نمونه در گفت و گو با مجله آلمانی فوکوس ادعا کرد تحت شکنجه قرار گرفته است:

«خاطرات من خیلی خوفناک هستند. من به اتفاق ۲۶ نفر زندانی در سلولی با ابعاد ۱/۵ متر در ۲/۶۵ متر در شرایط دشواری زندگی می کردیم. نیمی از ما می بایست پشت به پشت در روی زمین می نشستیم و نیمی دیگر یا به صورت نشسته یا دراز کشیده در روی تخت. هر یک ساعت و نیم، ما و گروه قبلی جابه جا می شدیم.»

اوی توضیح نداده است در شرایطی که در ابعاد مذکور حتی به طور ایستاده هم نصف تعداد مذکور نمی توانند بایستند، چگونه گروهی نشسته و گروهی دراز می کشیدند! این ادعاهای عجیب حتی در سایت شخصی او نیز منعکس شد، بنابراین نمی توان آن را ناشی از تحریف دانست. امیرانتظام در خرداد ۱۳۸۴ در مصاحبه با صدای امریکا می گوید:

«همان طور که می دانید با کمال تأسف در قانون اساسی جمهوری اسلامی جایگاهی برای بانوان ایران جهت همکاریشان در مسائل اجتماعی و دخالتشان پیش بینی نشده و به همین دلیل بیش از ۵۰ درصد جمعیت ایران که بانوان آن را تشکیل می دهند، حق دخالت در این امور را ندارند.»

یکی دیگر از نشانه های هدایت خارجی در این پروژه، حمایت های ویژه از اوست. امیرانتظام در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۷) جایزه حقوق بشر «برونو کرایسکی» اتریش را گرفت و به دنبال آن همسرش ادعا کرد که او نامزد جایزه نوبل است. اگرچه این ادعا نادرست بود، اما وی در سال ۱۳۸۲ (۲۰۰۳) همزمان با روزهایی که جهاننگلو در ایران فعال بود، به اتفاق هاشم آغاجری یک جایزه صهیونیستی دیگر از بنیاد کرانسکی در سفارت لهستان در امریکا دریافت کرد. دریافت این جایزه با توجه به نقش ویژه لهستان در برنامه های خاورمیانه ای امریکا مفهوم خاصی دارد.



گفتار دهم

حرکت سینوسی



فصل بیست و هفتم

## بحران استراتژی

با درگذشت آیت الله طالقانی، سازمان مجاهدین خلق، دچار یک سردرگمی استراتژیک شد. از سویی مهمترین و شاید تنها حلقه وصل این سازمان با حاکمیت و رهبری انقلاب از دست رفته و از سوی دیگر تنها شخصیتی که سازمان گمان می کرد می تواند به عنوان الترناتیو رهبری انقلاب از آن استفاده کند، از میان رفته بود. در واقع سران سازمان که از روز اول پیروزی انقلاب اسلامی، تصمیم به جمع آوری اسلحه گرفته بود و با یارگیری گسترده از نخبگان و تبلیغات عوامانه و فوق انقلابی می خواست به عنوان مهمترین و بزرگترین جریان انقلابی کشور خود را به نمایش بگذارد تا از یک فرصت های پیش رو برای قبضه کردن کامل امور کشور بهره ببرد، به ناگاه خود را در یک خلا قدرت حس کرد.

در این میان روابط نه چندان مطلوب سازمان با جریان لیبرال اعم از دولت موقت، نهضت آزادی و خط بنی صدر سبب شده بود تا بیش از هر وقتی در ابتدای پاییز ۱۳۵۸ سازمان خود را تنها ببیند. همچنین اقدامات مسلحانه گروه های چپ مارکسیستی مانند فداییان خلق و پیکار در تهران و دیگر مناطق کشور مانند کردستان و گنبد سبب شده بود تا خشم عمومی نسبت به این جریان ها افزایش یابد. از سوی دیگر سابقه تاریخی درگیری های داخلی سران سازمان با مارکسیست هایی که در آن زمان در گروه پیکار جمع شده بودند، اتحاد با این گروه ها را غیرممکن می کرد. ناگفته نماند که سازمان مجاهدین خلق که خود در معرض اتهام مارکسیست شدن بود، هر گونه نزدیکی علنی به گروه های مارکسیستی را موجب دوری افکار عمومی مسلمان به خود می دانست.

نمونه کامل این بن بست استراتژیک سازمان مجاهدین خلق را می توان در ماجرای دستگیری تقی شهرام در تیر ۱۳۵۸ دید. تقی شهرام ایدئولوگ و عامل اصلی تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۴ بود و عامل اصلی شهادت مجید شریف واقفی به حساب می آمد. او پس از کشته شدن بهرام آرام و در پی تشدید فشارهای ساواک بر تشکیلات مارکسیستی وقت سازمان مجاهدین خلق در تیرماه ۱۳۵۶ به کشور انگلستان فرار کرده بود.<sup>۱</sup> او چند روز

۱. پس از تصفیه خونین مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباغ در اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ و تغییر رسمی ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق در همان سال، اعضای مارکسیست سازمان به رهبری تقی شهرام تصمیم به انجام چند عملیات برای تثبیت تغییر ایدئولوژی و اثبات این مساله که مارکسیسم تنها علم مبارزه است، گرفتند. در این راستا در شهریور ۱۳۵۵ سه مستشار امریکایی توسط گروه زیر نظر بهرام آرام، مسئول نظامی سازمان در سالهای ۵۲ تا ۵۵ که مارکسیست شده بود، ترور شدند. ترور این افراد سبب شد تا ساواک بهانه خوبی برای گسترده تر کردن فشارها بر سازمان مجاهدین خلق بیابد. خشم و نفرت محافل مذهبی از تغییر ایدئولوژی سازمان و فشار ساواک سبب شد تا دهها عضو مسلح سازمان شناسایی شوند و دستگیر و یا در خیابان کشته شوند. بهرام آرام مهمترین شخص کشته شده سازمان بود. تقی شهرام در پی افزایش این فشارها به مشهد رفت و روابطش با سازمان را به دلیل ملاحظات امنیتی کاهش داد. در ادامه شهرام تئوری رکود و حتی انحلال تشکیلات را طراحی کرد و در



## فصل بیست و هفتم: بحران استراتژی □

پس از پیروزی انقلاب به تهران بازگشت اما پس از این که دریافت ممکن است دستگیر شود از اعضای گروه پیکار که یاران سابقش در سازمان مجاهدین خلق بودند، کمک خواست تا از کشور خارج شود. تقی شهرام روز ۱۱ تیر ماه ۱۳۵۸ در نزدیکی میدان توحید شناسایی شد و توسط نیروهای کمیته‌های انقلاب اسلامی دستگیر شد اما سازمان مجاهدین خلق در بیانیه‌اش به مناسبت دستگیری تقی شهرام هیچ موضع‌گیری منفی و یا مثبتی نکرد و تنها درخواست داد نماینده‌اش در دادگاه حضور داشته باشد. این موضع‌گیری منفعلانه نشان می‌داد که سران سازمان نمی‌توانند در برابر چنین پدیده‌ای، علی‌رغم تمام شعارهای قبلی و اپورتونیست چپ‌نما خواندن تقی شهرام و یاران سابقش در گروه پیکار، موضع قاطعانه‌ای بگیرند. در این بیانیه با عنوان «دستگیری و نحوه محاکمه پرچمدار کودتای فرصت طلبانه بر علیه سازمان مجاهدین خلق ایران» تلویحا خواستار عدم اعدام تقی شهرام شده بود. در بخشی از این بیانیه آمده بود:

«از آنجا که کلیه جرائم متهم مستقیم و غیرمستقیم در ارتباط با مجاهدین خلق ایران بوده است، حضور نماینده سازمان در کلیه مراحل تحقیق و محاکمه ضروری است. حضور نماینده سازمان در کلیه مراحل تحقیق و محاکمه از این جهت ضروری‌تر می‌شود که ما اعتماد چندانی به دستگاه‌های کنونی تحقیق که از جمله مسئول توطئه، دستگیری و شکنجه برادر مجاهد اسیرمان سید محمد رضا سعادت‌ی هستند نداریم و آن‌ها را به لحاظ رخنه عناصر مشکوک و ارتجاعی کاملاً نفوذپذیر یافته ایم... محاکمه متهم بایستی در دادگاه خلق و از طریق هیئت منصفه مرکب از نمایندگان و اقشار مختلف خلق رنج‌دیده ما باشد. در غیر این صورت هیچ دادگاهی برای قضاوت در این مورد صلاحیت ندارد. چرا که جرائم منتسب به نامبرده جرائمی است مربوط به کل خلق و انقلاب ایران که از طریق خدشه دار کردن و آسیب رساندن و متلاشی نمودن یک سازمان انقلابی مردمی متحقق شده است.»<sup>۲</sup>

پس از این بیانیه، دادستان انقلاب تهران در گفتگویی از دیدارهای مخفیانه مسعود رجوی و تقی شهرام، برای فراری دادن شهرام پیش از دستگیری خبر داد و بیانیه سازمان مبنی بر غیرقانونی بودن دادگاه انقلاب، را نشانه اخلال در روند دادگاه دانست. سید مرتضی شریف واقفی، برادر

---

تیرماه ۵۶ از کشور خارج شد. در نبود شهرام، باقی کادرهای مارکسیست سازمان به رهبری علی‌رضا سپاسی آشتیانی، حسین روحانی و قاسم عابدینی علیه او و معاونش محمدجواد قانلی کودتا کردند و در آبان ۱۳۵۷ رهبری سابق یعنی تقی شهرام و محمدجواد قانلی را برکنار کرده و نام سازمان را به سازمان مجاهدین خلق م ل (مارکسیست لنینیست) تغییر دادند.  
۲. مجموعه اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی مجاهدین خلق ایران (۱)، تهران: انتشارات سازمان مجاهدین خلق، چاپ اول ۱۳۵۸، صص ۱۹۸-۱۹۹.

مجید شریف واقفی هم دیدارهای رجوی و تقی شهرام را تایید می‌کند و می‌گوید:

«به هر حال رجوی با او صحبت کرده بود که تو در زندان چیزی را بازگو نکن، ما بیرون داریم فعالیت می‌کنیم برای این که تو را آزاد کنیم... او می‌خواست بگوید که من [شهرام] کاره ای نبودم؛ درست است که سرپرست شاخه ی نظامی در این تشکیلات بودم، اما من قاتل اصلی نبودم.»<sup>۳</sup>

البته سازمان بلافاصله این اتهام را رد کرد و بعدها و در ۱۱ تیر ۱۳۵۹ مجاهدین با صدور اطلاعیه دیگری ضمن اشاره به محاکمه شهرام، از دادستان کل انقلاب خواستند با شرکت موسی خیابانی، محمدعلی توحیدی و سعید شاهسوندی با حق پاسخگویی متقابل در جلسه دادگاه موافقت کند که ترتیب اثر داده نشد.<sup>۴</sup>

البته سازمان تلاش فراوانی برای نجات تقی شهرام کرد و مسیر این تلاش را در منصرف کردن خانواده شهید مجید شریف واقفی برای عدم شکایت از سازمان بود. دلیل سازمان برای عدم ورود خانواده شریف واقفی، زمینه سازی برای ایجاد صلاحیت محاکمه تقی شهرام توسط سازمان و نه دادگاه انقلاب بود. در این راستا بسیاری از موجهین وقت برای دیدار با خانواده مجید شریف واقفی به اصفهان رفتند. سید مصطفی شریف واقفی در این باره می‌گوید:

«ما [به اعضای سازمان مجاهدین] اظهار کردیم ما نیستیم که باید در این مورد رضایت بدهیم بلکه ملتی است که باید درباره‌ی مجید نظر بدهد. رضایت ما کافی نیست. حتی به ما گفتند که دادگاه گفته است: «اگر خانواده ی شریف واقفی رضایت بدهند ایشان از اعدام رهایی می‌یابد و تا یکی دو سال دیگر هم به هر حال این انقلاب دوامی نخواهد داشت.»<sup>۵</sup> بدین صورت بود که فشار سازمان مجاهدین برای جلب رضایت خانواده ی شریف واقفی بیش از پیش شد. حتی مادر رضائی‌ها را برای گرفتن این رضایت از تهران به اصفهان بردند. در این باره سیده مریم شریف واقفی می‌گوید:

«مادر رضائی‌ها را به خانه ما آوردند و اظهار کردند به پاس احترام این مادر از شکایت علیه شهرام منصرف شوید. ما از دیدن این صحنه به کلی مات و مبهوت شده بودیم. من خطاب

۳. شهرزاد ساسان پور، عبور از سازمان (مجید شریف واقفی به روایت اسناد)، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۶، ص ۱۵۳.

۴. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بیانیه سازمان مجاهدین خلق، شماره بازیابی ۳۴۵۴، تاریخ بیانیه ۱۲ تیر ۱۳۵۹.

۵. شهرزاد ساسان پور، عبور از سازمان (مجید شریف واقفی به روایت اسناد)، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۶، ص ۱۴۸.

## □ فصل بیست و هفتم: بحران استراتژی

به مادر رضائی‌ها گفتیم: این کار شما چه معنی می‌دهد؟ آیا مسئولان سازمان و هواداران شما از این عمل شما اطلاع دارند؟ آیا بر این کار شما چه نامی می‌توان گذاشت جز عمل منافقانه؟ در این لحظه برادر مهندس سید مرتضی خطاب به مادر رضائی‌ها چنین گفت: مادر حواست را جمع کن فریب اینها را نخور، تو چند فرزند شهید داده‌ای. شایسته نیست تا بدین حد شخصیت خود را فراموش کنی و به صورت مهره‌ای بی اراده در دست افراد فرصت طلب درآیی. ولی او که غرق در ذهنیات تلقینی خود بود از سخنان ما آشفته شد و با دست خالی مراجعت کرد... زمانی که مادر شهید رضائی‌ها به خانه‌ی ما آمده بود که رضایت بگیرد، من آن موقع نواری از صحبت‌های ایشان پر کردم بدون این که متوجه شود و توی دادگاه نوار صحبت‌های ایشان را گذاشتم روی میز دادگاه، اما مسئولان سازمان دست بردار نبودند؛ حتی برای جلب رضایت ما هنگام ازدواج موسی خیابانی با خواهر رضائی‌ها از ما هم دعوت کردند، اما ما نپذیرفتیم.<sup>۶</sup>

سید احمد هاشمی نژاد از اعضای ارشد سازمان که در ماه‌های ابتدایی پیروزی انقلاب از سازمان جدا شد و به افشاگری علیه مسعود رجوی پرداخت، درباره عملکرد مجاهدین خلق در پرونده تقی شهرام می‌گوید:

«با دستگیری تقی شهرام که از افراد اصلی و یکی از سردمداران این خیانت بزرگ یعنی ضربه سال ۵۴ بود، اعلامیه دادند به دادگاه انقلاب حمله کردند که باید گفت چشم آمریکا روشن! که چنین انقلابیونی از او حمایت می‌کنند زیرا که آمریکا هم به دادگاه‌های انقلاب حمله کرد. و گفتند کسی که بهترین بچه‌های خلق ما را (شریف واقفی) ناجوانمردانه کشت و بعد هم سبانه و ددمنشانه پیکر بی جانش را... متلاشی ساخت... حمایت [سازمان] از این مفسد دقیقاً حق سکوتی بود که جنبش [ملی مجاهدین] به شهرام داد. چنانچه یکی از هواداران جنبش که با من در رابطه است، گفت: این بستگی به وجدان تقی شهرام دارد که چه مسائلی را افشا کند و چه مسائلی را افشا نکند.»<sup>۷</sup>

به هر روی علی رغم تلاش‌های سازمان، خانواده مجید شریف واقفی شکایتشان از تقی شهرام را پس نگرفتند و او یک سال بعد از اواخر تیرماه ۱۳۵۹ به صورت غیابی در دادگاهی جنجالی محاکمه شد و در ۲ مرداد ۱۳۵۹ اعدام شد.

۶. همان، ص ۱۵۰.

۷. حقایق چند پیرامون سازمان مجاهدین خلق ایران، مصاحبه با آقای سید احمد هاشمی نژاد، بی جا، آبان ۱۳۵۸، صص ۱۵-۱۶.

## مسئله قانون اساسی

یکی دیگر از مسائلی که سازمان مجاهدین خلق نتوانست در برابر آن موضع قاطعانه بگیرد، رفراندوم قانون اساسی بود. سازمان در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی با قوت تمام و با ائتلاف با یک سری از گروه‌ها شرکت کرده بود و نمی‌توانست نسبت به آنچه در این مجلس می‌گذرد بی‌تفاوت بماند.

قابل توجه است که تشکیل مجلس موسسان برای تدوین قانون اساسی از ابتدا در فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر تشکیل شورای انقلاب و سپس در حکم رهبر انقلاب در خصوص نخست‌وزیری مهدی بازرگان قید شده بود؛ اما این موضوع با توجه به شرایط نامتعادل و بحران‌زای ماه‌های اول پس از پیروزی انقلاب، منشا برخوردها و صف‌بندی‌ها شد. گروه‌ها و شخصیت‌های نزدیک به جبهه‌ملی که دولت را در اختیار داشتند، تمایل داشتند تا با توجه به این که کلیه مناصب دولتی را در اختیار داشتند، روند بررسی قانون اساسی طولانی شود اما نیروهای نزدیک به خط امام اصرار داشتند تا هر چه سریعتر کار تدوین قانون اساسی انجام پذیرد. در این میان مشکلات و بحران‌های فوق‌العاده که هر روز تکرار می‌شد، سبب شد تا کار تدوین پیش‌نویس قانون اساسی در شورای انقلاب و دولت موقت بیش از حد طولانی شود. در اوایل خرداد ۱۳۵۸ امام خمینی در پیامی به دولت موقت خواستار انجام رفراندوم به جای تشکیل مجلس موسسان شد تا قانون اساسی سریعتر شکل بگیرد و مجالی برای سوءاستفاده بیشتر دشمنان انقلاب باقی نماند. در نیمه اول سال ۱۳۵۸ یکی از بحث‌های دائمی شورای انقلاب، نحوه تدوین قانون اساسی بود و دو‌گرایش متفاوت در این میان وجود داشت. برخی معتقد بودند که مجلس موسسان باید شکل بگیرد و در یک فرآیند طولانی و با طمانینه قانون اساسی نوشته شود و برخی دیگر معتقد بودند که باید پیش‌نویس ارائه شده از سوی دولت موقت که شباهت بسیاری به قانون اساسی فرانسه داشت، پس از تایید امام خمینی و دیگر مراجع به رای گذاشته شود. در این میان آیت‌الله طالقانی به عنوان فرد مرضی‌الطرفین در شورای انقلاب، راه میانه‌ای برگزید و پیشنهاد داد تا جمعی کوچک‌تر از مجلس موسسان و از سراسر کشور، پیش‌نویس قانون اساسی را بررسی کنند و بعد نتیجه کار به رفراندوم عمومی گذاشته شود. این پیشنهاد در شورای انقلاب مقبول افتاد و دولت موقت مامور برگزاری انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی شد.

گروه‌های سیاسی و احزاب نیز که قریب به اتفاق آنها به رفراندوم جمهوری اسلامی در ۱۱ و ۱۲ بهمن ۱۳۵۸ رای آری داده بودند نیز تمهیداتی را برای شرکت در انتخابات فراهم کردند.

فصل بیست و هفتم: بحران استراتژی □

در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی سازمان مجاهدین خلق، اقدام به ائتلاف با گروه های همفکرش کرد. جنبش مسلمان مبارز به رهبری دکتر حبیب الله پیمان اندیشه های نوگرایانه نزدیک به اندیشه های شریعتی داشت یکی از گروه هایی که سازمان با آن ائتلاف کرد. جنبش مسلمان مبارز در آن انتخابات معتقد بود، شرایط اجتماعی - سیاسی جهت تدوین قانون اساسی را نخست وجود بینش مکتبی، روحیه انقلابی و افراد پیشتاز انقلاب است و این جنبش معتقد بود در آن مقطع هیچ یک از شرایط فوق وجود ندارد اما به دلیل تقویت موضع نیروهاب انقلابی و مکتبی و مبارزه با ارتجاع و بیان نقطه نظرات پیرامون قانون اساسی آرمانی، شرکت خود را در انتخابات اعلام کرد!

به هرروی ائتلاف پنج گانه‌ی با محوریت جنبش ملی مجاهدین شکل گرفت که سازمان مجاهدین خلق، سازمان اسلامی شورا(ساش)، جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران (جاما)، جنبش مسلمان مبارز و جنبش<sup>۸</sup>، پنج گروه ائتلافی آن بودند که در تهران لیست مشترک ارائه کردند. لیست این ائتلاف در تهران شامل آیت الله سید محمود طالقانی، حبیب الله پیمان، علی اصغر حاج سیدجوادی، مسعود رجوی، کاظم سامی، عزت الله سبحانی، طاهره صفارزاده، علی گلزاده غفوری، ناصر کاتوزیان و عبدالکریم لاهیجی بود. محمد مهدی جعفری، از اعضای وقت نهضت آزادی درباره این ائتلاف می گوید:

در فروردین ۱۳۵۸ یکی از دوستان به من پیشنهاد کرد که جبهه نیروهای مبارز اسلام را تشکیل بدهیم، گفتم: قابل مذاکره است، می شود بنشینیم و با هم بحث بکنیم، من رفتم و جریان را به مهندس عزت الله سبحانی مطرح کردم. او گفت: به من هم پیشنهاد شده و حاضریم در این باره مذاکره بکنیم. از این جهت چهار گروه مبارز اسلامی، شامل نهضت آزادی (من و مهندس سبحانی) و جنبش مسلمانان مبارز (دکتر حبیب الله پیمان و دکتر عبدالله زندیه)، جاما (دکتر کاظم سامی و دکتر عسکری) و سازمان مجاهدین خلق ایران (مسعود رجوی و موسی خیابانی)، این چهار گروه تقریباً از اواخر فروردین تا مرداد ماه ۱۳۵۸ مشغول بحث و مذاکره و تبادل نظر و گاهی مجادله شدند، نشستیم و برای ایجاد جبهه نیروهای مبارز اسلامی با هم بحث کردیم... به توافق نمی رسیدیم، هر کس خواسته ای داشت و می خواست آن خواسته انجام بگیرد، حال آن که قرار بود «جبهه» تشکیل

۸ گروه چند نفره وابسته به علی اصغر صدرحاج سیدجوادی را جنبش می خواندند. سیدجوادی بعدها از همپیمانان اصلی رجوی شد و به عضویت شورای ملی مقاومت درآمد اما به زودی با مجاهدین خلق به اختلاف خورد و مجاهدین خلق او را مزدور امریکایی خطاب می کردند.

شود، جبهه‌ای که بتواند وجه مشترک این چهار گروه را در برگیرد. اما در بحث دیدیم که هر کس می‌خواهد افراد دیگر را به سوی خود و سازمان خود بکشاند و آنچه خودش می‌خواهد بر دیگران تحمیل کند، طبیعی است که هیچ یک از این چهار گروه هم حاضر نبودند به این صورت با دیگری همکاری بکنند، از این رو صحبت به درازا کشید و قبل از همه دکتر پیمان و دکتر عبدالله زندیه از ما جدا شدند. دکتر پیمان گفت: این صحبت‌ها بیهوده است. بعد از یکی دو جلسه دیگر من و مهندس سبحانی به عنوان نمایندگان نهضت آزادی ایران کنار کشیدیم، بعد از رفتن ما، جاما و مجاهدین با هم ائتلاف کردند، اما این ائتلاف هم دیری نپایید و بعد از یک ماه یا بیشتر با دلخوری و دعوا از همدیگر جدا شدند. این مذاکرات اگر چه هیچگاه به جایی نرسید، اما این حسن را داشت که همدیگر را خوب شناختیم و آرمان‌هایمان و مقصودی که هر کدام داشتیم برای دیگران تا اندازه‌ای روشن شد. در اواخر تیر ماه ۱۳۵۸ بود که گفتیم اگر چه ما می‌خواستیم جبهه‌ای تشکیل بدهیم، اما بیایید برای مجلس خبرگان قانون اساسی کاندیداهای مشترک معرفی کنیم. قرار شد برویم در منزل آیت الله طالقانی که البته مال خودش هم نبود، جمع شویم و زیر نظر ایشان کاندیدای مشترک معرفی بکنیم، علاوه بر این چهار گروه که نام بردم، گروه علی اصغر حاج سید جوادی معروف به جنبش و گروه دیگری به نام سازمان اسلامی شوراها (ساش)<sup>۹</sup> هم به جمع ما اضافه شد و شدیم شش گروه. همه رفتیم منزل آیت الله طالقانی، در آنجا دیدیم خودشان از منزل رفته‌اند، متوجه شدیم ایشان می‌خواهند این عده با هم جمع شوند، اما نخواستند خودشان در این قضیه دخالتی داشته باشند، به هر حال در آنجا نشستیم و شروع به صحبت و مذاکره با همدیگر کردیم. به ترتیبی که نشسته بودیم من نفر اول بودم، از من خواستند که نظرم را بگویم، گفتم: مصالح مملکت در میان است، ما باید مصالح گروهی را کنار بگذاریم و آن کسی را که صالح است معرفی کنیم، اگر چه عضو حزب جمهوری اسلامی باشد و آن کس هم که صالح نیست معرفی نکنیم، اگر چه از اعضای خودمان باشد. مسعود رجوی با این که هنوز نوبتش نبود، بلافاصله دنبال حرف من گفت: نظر من هم عیناً همین است. آقای حاج سیدجوادی گفت: نظر من درست برعکس است، من کسی را که به خودم وابسته است معرفی می‌کنم، اگر چه شمر بن ذی الجوشن باشد و کسی که به

۹. رهبر گروه ساش (سازمان اسلامی شوراها) حبیب‌الله آشوری بود. آشوری از ابتدای دهه ۱۳۵۰ به سازمان مجاهدین خلق پیوست. او در آبان ۱۳۵۹ دستگیر و در شهریور ۱۳۶۰ محاکمه و اعدام شد.

## □ فصل بیست و هفتم: بحران استراتژی

من هیچ وابستگی ندارد معرفی نمی‌کنم، اگر چه امام جعفر صادق باشد! این صحبت آقای حاج سید جوادی جو جلسه را به شدت متشنج کرد و باعث از هم پاشیدن جلسه شد. دکتر پیمان مرا کشید کنار و گفت: با این عده نمی‌شود کار کرد، اینها نظرهای مختلفی دارند، اگر موافقی ما بنشینیم و با هم (یعنی نهضت آزادی ایران و جنبش مسلمانان مبارز) کاندیدای مشترک معرفی بکنیم. من گفتم: بسیار خوب است. قرار گذاشتیم دو روز بعد بنشینیم و با هم صحبت بکنیم! اما دیدم روز موعود غیر از نهضت آزادی و آقای حاج سید جوادی، بقیه (یعنی مجاهدین، جاما، جنبش مسلمانان مبارز و ساش) کاندیدای مشترک معرفی کرده اند. از این جریان که با دکتر پیمان قرار گذاشتیم اما ایشان به قرار و قولشان وفا نکردند ناراحت شدیم، خود نهضت آزادی ایران به صورت مستقل کاندیدا معرفی کرد، کاندیداها نیز همان طور که گفته بودم بدون وابستگی گروهی و صرفاً روی صلاحیت افراد بود. مثلاً ما در تهران دکتر محمد جواد باهنر را هم معرفی کرده بودیم و یا دکتر محمد تقی مفتاح را، در شهرستان‌ها نیز افراد مختلفی را که غالباً عضو نهضت آزادی نبودند معرفی کردیم. به هر حال جریان مذاکره برای تشکیل جبهه با این وضعیت در تابستان ۱۳۵۸ به پایان رسید و این آخرین همکاری من با سازمان مجاهدین خلق ایران بود.

پس از اعلام فهرست‌های انتخاباتی و چند روز پیش از انتخابات مسعود رجوی، موسوی خیابانی و مهدی ابریشمچی در کنفرانسی مطبوعاتی به صداوسیما حمله کردند و اظهار داشتند که هواداران آنها برای تبلیغ مجاهدین کتک می‌خورند!

چریک‌های فدایی خلق که در روهای بهار و تابستان ۱۳۵۸ به صورت روزانه با نیروهای انقلابی درگیر بودند، در میتینگی در دانشگاه تهران که به زد و خورد هم کشید اعلام کردند که از مسعود رجوی و آیت الله سید محمود طالقانی برای حضور در مجلس خبرگان حمایت می‌کند. البته چند روز قبل از انتخابات، این گروه مسلح فهرست انتخاباتی اش که در صدر آن حشمت‌الله رئیسی، رقیه دانشگری و نسیم خاکسار قرار داشتند اعلام کرد.

گروههای چپ گرا هم طی بیانیه‌ها و ائتلاف‌هایی مواضع خود را روشن ساختند. اشرف دهقان رهبر یکی از شاخه‌های منشعب چریک‌های فدایی خلق انتخابات را تحریم کرد. سازمان پیکار علی رغم تحریم رفراندوم جمهوری اسلامی دو تن را برای کاندیداتوری در تهران معرفی کرد و هدف از این کار را افشای ماهیت گردانندگان این انتخابات دانست. حزب کارگران سوسیالیست هم لیستی را منتشر کرد که عموماً در استان‌های دارای محیط کارگری بود. در ادامه

□ تأسیس نهادهای امنیتی در جمهوری اسلامی

«سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر»، «اتحاد و مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر»، «مبارزان راه طبقه کارگر» هم هدف خود را همان افشاگری دانستند و از کاندیداهای منسوب به چریکهای فدایی خلق حمایت کردند.

حزب توده نیز در این انتخابات حاضر بود و کاندیداهایش به ترتیب نورالدین کیانوری، احسان طبری، محمد علی عمویی، عباس حجری، صابر محمدزاده، انوشیروان ابراهیمی، مریم فیروزفرمایان و حسین جودت بودند.

حزب خلق مسلمان که زیر نظر آیت الله شریعتمداری فعالیت می کرد نیز در این انتخابات فهرستی برای تهران تهیه کرد. اعضای فهرست این حزب که چند ماه بعد منحل شد، مهدی حائری یزدی، صدرالدین بلاغی، علی گلزاده غفوری، حسن نزیه، حسن صدر، نصرت الله امینی، عبدالکریم لاهیجی، محمد علی مولوی، محمود عنایت و رحیم عابدی بودند.

جبهه ملی نیز فهرست ناقصی برای تهران ارائه کرد که در آن کاظم حبیبی، نصرت الله امینی، کریم سنجابی، مهدی آذر و ابراهیم کریم آبادی دیده می شد.

حزب زحمتکشان نیز در بیانیه ای اعلام کرد که فهرستی ارائه نخواهد کرد اما از فهرست جامعه روحانیت حمایت خواهد کرد.

رهبران نهضت آزادی هم گرچه به مجلس موسسان قائل بودند ولی همانند جبهه ملی تصمیم به شرکت در انتخابات گرفتند. اعضای فهرست نهضت آزادی عبارت بودند از آیت ا... طالقانی، عزت الله سبحانی، حسن حبیبی، حبیب الله پیمان، علی اصغر حاج سیدجوادی، سید مهدی جعفری لنگرودی، زهرا رهنورد، علی گلزاده غفوری، ناصر کاتوزیان و محمد مجتهد شبستری.

در این میان گروه های اسلامی به جز حزب جمهوری اسلامی فهرستی ابتدایی ارائه کردند. سازمان مجاهدین انقلاب، انجمن اسلامی معلمان، سازمان فجر اسلام، انجمن اسلامی ابوذر از جمله گروه های بود که در روز دوم مرداد ۱۳۵۸ فهرستشان را ارائه کردند. اعضای این فهرست به این ترتیب بودند: رضا اصفهانی، محمد حسین بهشتی، ابوالحسن بنی صدر، محمد تقی جعفری، سید حسین حاج فرج (دکتر عبدالکریم سروش)، مرتضی حائری یزدی، حسن حبیبی، علی گلزاده غفوری، عبدالکریم موسوی اردبیلی و اکبر هاشمی رفسنجانی.

اما پس از چند روز امام خمینی از گروه های اسلامی خواست تا در انتخابات با هم وحدت کنند، از سوی دیگر هاشمی رفسنجانی از حضور در انتخابات به خاطر پذیرش مسئولیت معاونت وزارت کشور عذرخواهی کرد و در نتیجه ائتلافی با حضور جامعه روحانیت مبارز تهران، حزب



فصل بیست و هفتم: بحران استراتژی □

جمهوری اسلامی، سازملن مجاهدین انقلاب اسلامی و دیگر گروه های اسلامی شکل گرفت که اعضای آن به این ترتیب بودند: آیت الله سید محمود طالقانی، آیت الله حسینعلی منتظری، آیت الله سید محمد حسینی بهشتی، آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، علی گلزاده غفوری، محمد علی عرب، ابوالحسن بنی صدر، عباس شیبانی، منیژه گرجی و عزت الله سبحانی.

روز ۱۲ مرداد در میان همه درگیریها و شلوغی ها، انتخابات برگزار شد و به زودی با اعلام نتایج مشخص شد که جناح خط امام و روحانیت مبارز برنده صحنه انتخابات است. حدود ۸۰ درصد از کرسی های مجلس به روحانیت رسید و جناح مخالف خط امام که به محوریت سازمان مجاهدین خلق در صحنه حضور داشتند، شکست سختی خوردند. در این میان انتخابات در مشهد نیز حال و هوایی خاص داشت. حوزه علمیه مشهد با هدایت آیت الله شیرازی و آیت الله قمی فهرستی انتخاباتی ارائه داد که در صدرش آیت الله حسین وحید خراسانی بود، اما نتیجه انتخابات حاکی از پیروزی کاندیداهای حزب جمهوری اسلامی مانند جلال الدین فارسی، سید محمد خامنه ای و محمود روحانی بود.

شکست جریان سنتی در حوزه یکی دیگر از نتایج انتخابات خبرگان بود که سبب شد تا آنها در مشهد و شیراز به نتیجه انتخابات اعتراض کنند. زهرا رهنورد که از سوی نهضت آزادی کاندیدای انتخابات شده بود و نتوانسته بود آرای بیش از ۵۰ هزار رای را کسب کند نیز در گفتگویی سلامت انتخابات را زیر سوال برد. سازمان مجاهدین خلق نیز که حتی یکی از کاندیداهای اختصاصی اش نتوانسته بود، به مجلس خبرگان راه یابد، نتیجه انتخابات را مخدوش اعلام کرد:

«با توجه به غیردموکراتیک بودن شرایط انتخابات و تخلفات آشکاری که در جریان آن صورت گرفته است به انتخابات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی اعتراض داشته نتایج آرای اعلام شده را مخدوش می دانیم».

به هر روی با تاسیس مجلس خبرگان قانون اساسی و با پایداری شهید آیت الله بهشتی و شهید حسن آیت اصول مربوط به ولایت فقیه در قانون اساسی قرار گرفت و سازمان که اصولاً نمی توانست با تحکیم پایه های حکومت ولایت فقیه کنار بیاید، باز هم در موقعیت یک تصمیم قرار گرفت. متن نهایی قانون اساسی را در تاریخ ۲۴ آبان ۵۸ آماده شد و قرار شد این قانون اساسی، پس از تکثیر و تشریح برای مردم، به همه پرسى گذاشته شود. زمان همه پرسى ۱۲ آذر ۵۸ تعیین شد. در اینجا بود که سازمان نتوانست موضع صریحی بگیرد و در بیانیه هایش تنها با کنایه خواستار تجدیدنظر در رای مجلس خبرگان شد. سازمان یک روز مانده به اتمام کار

رسمی مجلس خبرگان در ۲۳ آبان ۵۸ تلگرافی رسمی به این مجلس فرستاد و در آن اعلام کرد: «سازمان مجاهدین خلق ایران... آرزو می‌کند تا [اعضای مجلس خبرگان] با یک تجدیدنظر انقلابی و قاطع در آخرین نشست خود، به حداقل انتظارات مرحله ای نسل انقلابی این میهن از یک قانون اساسی رهایی بخش ضد امپریالیستی و اسلامی لیبیک گویند... چنانچه موارد زیر در فصل قانون مراعات نگردد از رأی دادن به آن معذور است: ... ۳- تصریح حاکمیت مردم که جملگی خلیفه و جانشین خلیفه خدا در زمین‌اند و اراده‌ی خود را تنها از طریق یک مجلس و یک قانون واحد انقلابی بیان می‌کنند.»<sup>۱۰</sup>

وقتی این مطلب در کنار برخی مطالب قبلی نشریه‌ی مجاهد قرار می‌گرفت<sup>۱۱</sup> ثابت می‌کرد که منظور از آن درخواست سازمان در تلگرافش چیست و معلوم می‌شد سازمان رسماً در برابر اصل ولایت فقیه ایستاده است<sup>۱۲</sup>، اما سازمان به دلیل عدم جمع بندی از آینده نتوانست موضع صریح و دلگرم کننده‌ای برای هوادارانش بگیرد. البته این عدم رای بعدها برای مسعود رجوی گران درآمد و سبب شد تا نتواند در انتخابات ریاست جمهوری اول شرکت کند. در این میان حتی مهندس مهدی بازرگان که دولتش یک ماه پیش از فرزندوم قانون اساسی سرنگون شده بود و جنبش مسلمانان مبارز از گروه‌های موثلف سازمان در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی اعلام کردند که در انتخابات شرکت خواهند کرد و به قانون اساسی رای خواهند داد.<sup>۱۳</sup> البته به دنبال رای منفی سازمان به قانون اساسی، اخباری حاکی از درگیری هواداران سازمان با اقشار مردم پخش می‌شد و شایعاتی مبنی بر قصد حمله سازمان به خوزه‌های انتخاباتی بین مردم رواج گرفت. سازمان طی اطلاعیه‌ای ضمن ادعای «حمایت و جانبازی خالصانه خود از مواضع و خطوط ضد امپریالیستی امام خمینی، هرگونه اخلال احتمالی در فرزندوم قانون اساسی را محکوم کرد.»<sup>۱۴</sup>

۱۰. تلگراف فوری به مجلس خبرگان، نشریه مجاهد، شماره ۱۱، ۲۸ آذر ۱۳۵۸، ص ۱.

۱۱. مثلاً تیتراژ شماره ۸ نشریه‌ی مجاهد چنین بود: «آیا انتظار دارید به مواردی که پدر طالقانی نیز رأی مخالف داده، مردم رأی مثبت بدهند؟» سازمان مدعی بود و به گستردگی تبلیغ می‌کردن که آیت‌الله طالقانی به اصل ولایت فقیه رأی منفی داده است. این شایعه‌ی گسترده در حالی مطرح می‌شد که رأی‌گیری این اصل در جلسه‌ی پانزدهم مجلس خبرگان در روز ۲۱ شهریور ۵۸ انجام شد (ر. ک صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد ۱، صفحه ۳۶۷). ولی آیت‌الله طالقانی ۲ روز قبل و در روز ۱۹ شهریور ۵۸ وفات کرده بودند.

۱۲. البته بعدها دیگران پرده پوشی‌های جزئی هم کناررفت و سازمان رسماً پذیرفت که دلیل مخالفتش با قانون اساسی و شرکت نکردن در فرزندوم قانون اساسی، مخالفت با ولایت فقیه بوده است. مثلاً ر. ک به تصریح کتاب «۳۰ خرداد ۶۰ به روایت شاه‌دانش» خرداد ۱۳۷۷، صص ۶۱ و ۶۲. این کتاب از طرف خود سازمان و بر روی سایت رسمی آنها منتشر شده است.

۱۳. مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، چاپ اول ۱۳۸۵، ج ۲، صص ۴۶۶-۴۶۷.

۱۴. همانجا.

### تسخیر سفارت آمریکا در تهران

در همان زمان که مجلس خبرگان قانونی اساسی مشغول کار بود، اتفاق مهمی دیگری هم در کشور رخ داد. سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ توسط عده ای از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام تسخیر شد. سفارت آمریکا در تهران در ماه های ابتدایی انقلاب در تحت پوشش شدید امنیتی کمیته ها بود و حتی مدتی کمیته ای به فرماندهی فردی به نام ماشاءالله قصاب، در این سفارتخانه مستقر بود. هدف از این پوشش امنیتی جلوگیری از حمله گروه های مسلح چپ مارکسیست مانند چریک های فدایی خلق به این سفارتخانه بود.

به هر روی سازمان مجاهدین خلق که مدعی بود اولاً نظام، مورد توجه و متمایل به امپریالیست ها است و ثانیاً خود را ضد امپریالیستی ترین نیروی حاضر در عرصه ی سیاسی ایران می دانست، ناگهان با یک شوک مواجه شد. سازمان پس از ساعاتی سعی کرد خود را با روند جریان ها هماهنگ کند و لذا در حالی که کوچکترین دخالتی در این عمل انقلابی نداشت، کوشید کماکان خود را برترین نیروی ضد امپریالیستی نشان دهد و شروع به حمایت رسمی و علنی از این اقدام کرد. در این رستاخیز دانشجویان مسلمان که بازوی دانشجویی سازمان بود، چادری در مقابل سفارت برای هماهنگی راهپیمایی های اعضایش راه اندازی کرد.<sup>۱۵</sup>

همچنین سازمان سعی کرد رسماً وارد سفارت شود و بتواند برای خود نقشی دست و پا کند که با ممانعت شدید دانشجویان پیرو خط امام مواجه شد و همین، اولین نقطه ای بود که نشان می داد این ماجرا نمی تواند تا انتها مطابق میل سازمان پیش برود. با این حال سازمان ظاهراً توانست طبق رویه ی معمول خود، برخی افراد را به درون دانشجویان نفوذ دهد و بعدها از همین طریق، بعضی اسناد را به دست آورد.

جالب بود که سازمان در این زمان کماکان دست از تحلیل هایش بر نمی داشت و مدعی بود که ارتجاع، در حال «ضد امپریالیست نمایی» است! و تلاش داشت کماکان ژست های قبلی را ادامه دهد فلذا در تحلیل های درونی، کماکان بر وابستگی نهایی نظام به امپریالیسم تأکید می کرد ولی در ظاهر از حرکت ضد امپریالیستی نظام حمایت می کرد.

در ورای این سردرگمی تحلیلی، سازمان با توجه به اطلاعاتی که عباس زریباف که عامل نفوذی مستقیم سازمان در جمع دانشجویان پیرو خط امام بود و چند سمپات دیگر که در لانه جاسوسی حضور داشتند، متوجه دیدار شهید بهشتی به عنوان دبیر شورای انقلاب با هنری

۱۵. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده موسی مرادی.

پرشت، مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه آمریکا شد. این سند در اولین روزهای تسخیر بازیابی و ترجمه شد اما محمد موسوی خویینی ها و اکثریت اعضای شورای مرکزی دانشجویان پیرو خط امام که رابطه خوبی با شهید بهشتی نداشتند، مانع انتشار این سند شدند. تبلیغات گسترده گروه های چپ مارکسیست و سازمان منافقین مبنی بر ارتباط شهید بهشتی و سفارت آمریکا سبب ایجاد شبهه شده بود. شیخ علی تهرانی از مخالفین سرسخت شهید بهشتی نیز که به اسم استاد اخلاق رفت و آمد گسترده ای در لانه داشت، نیز با صدور اطلاعیه ای به این مساله دامن زد. با این حال علی رغم درخواست شهید آیت الله بهشتی برای انتشار عمومی اسناد<sup>۱۶</sup>، این سند ۲۹ سال بعد و در پی درخواست کارشناسان موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی که اسناد لانه جاسوسی را به صورت جامع گردآوری کرده بودند، توسط موسوی خویینی ها به آنها انتقال یافت و چندی بعد منتشر شد. در این سند شهید بهشتی بسیار با طمأنینه و محکم واضع انقلاب اسلامی را به طرف امریکایی گوشزد کرده بود.<sup>۱۷</sup>

یکی از اتفاقات و جریانات انحرافی که سازمان در این زمان برای موج سواری و عقب نیفتادن از جریانات به آن دست زد، حمله به کنسولگری های آمریکا در شهرها بود که البته فقط یک حرکت نمایشی محسوب می شد و با فلسفه ی اشغال لانه جاسوسی در تهران تفاوت و حتی تضاد داشت و اصلا با تسخیر اصل سفارت در تهران، شاید معنایی برای تسخیر کنسولگریها وجود نداشت و لذا به صورت طبیعی با مخالف نظام و مردم مواجه شد و اجازه ی تصرف این کنسولگری ها به آنها داده نشد.<sup>۱۸</sup>

به هر روی اگر چه دانشجویان مسلمان مستقر در سفارت آمریکا در تهران به واسطه ارتباطات گسترده با واحد اطلاعات سپاه پاسداران به مسئولیت محسن رضایی و دفتر امام به واسطه موسوی خویینی ها به صورت منسجمی با سازمان مجاهدین خلق مخالف بودند، اما از آنجا که تضاد اصلی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام با جناح لیبرال بود و افکار عمومی به خروش آمده از انقلاب از افشاگری های تند و تیز آنها علیه ملی گراها و برخی اعضای دولت موقت حمایت می کردند، رویارویی سازمان و دانشجویان پیرو خط امام تا تابستان ۱۳۵۹ به تعویق افتاد.

۱۶. به عنوان نمونه شهید آیت الله بهشتی در ۲۳ بهمن ۱۳۵۸ در جمع دانشجویان دانشکده ادبیات دانشگاه تهران اعلام کرد که بارها گفته است تمام اوراق لانه جاسوسی باید افشا شود.

۱۷. این سند در جلد ۱۰ اسناد لانه جاسوسی، انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، صص ۷۱۱ تا ۷۱۵، سند شماره ۳۵۹ منتشر شده است.

۱۸. ر. ک گزارشی درباره ی مجروح شدن دو تن از برادران به دست عناصر راستگرا در اصفهان حین تسخیر لانه ی جاسوسی آمریکا، نشریه مجاهد، شماره ۱۱، ص ۳.

فصل بیست و هفتم: بحران استراتژی □

از سوی دیگر سازمان در ماه‌های ابتدایی تسخیر سفارت امریکا، اقدامات تبلیغی فراوانی را در حمایت از دانشجویان پیرو خط امام انجام داد. در نشریات سازمان دهها مقاله در حمایت از تسخیر سفارت امریکا منتشر می‌شد. اولین شماره نشریه مجاهد پس از تسخیر با تیتراژ یک «شور ضدامپریالیستی خلق قهرمان خروشان‌تر باد» منتشر شده بود و اقدام دانشجویان با عنوان «چگونگی تصرف مقر سیا در تهران» عنوان شده بود.<sup>۱۹</sup> البته تبلیغات سازمان از این مرحله هم فراتر رفت و دو هفته پس از تسخیر سفارت امریکا، ۴ سخنرانی امام خمینی در تبیین این مساله توسط سازمان به صورت کتاب منتشر شد.<sup>۲۰</sup> البته سال‌ها بعد سازمان تحلیلش از ماجرای تسخیر سفارت امریکا را اینگون اعلام کرد که نظام می‌خواست با گرفتن ژست ضدامپریالیستی، مشکلات داخلی را پوشش دهد و باشعار خطر اصلی امریکاست، مخالفان داخلی‌اش را سرکوب کند.

### به سمت رویارویی

سران سازمان در تمام روزهای نیمه دوم سال ۱۳۵۸ می‌کوشیدند تا اقداماتشان را مستند به قول و فعل امام خمینی رهبر انقلاب کنند. از جمله نشریه مجاهد ارگان سازمان، تقریباً در همه شماره‌هایش در صفحه اول آخرین مواضع امام خمینی را پوشش می‌داد تا اعضای سازمان بتوانند در این پوشش به اقدامات خود بپردازند. به عنوان مثال در روز ۵ آذرماه ۱۳۵۸ امام خمینی فرمان بسیج عمومی را صادر کرد<sup>۲۱</sup> و دو روز بعد سازمان در بیانیه‌ای به این بهانه اعلام کرد که سازمان میلشیا و شبه نظامی‌اش را متشکل خواهد کرد!

سازمان در اعلامیه سیاسی-نظامی شماره ۲۳ اعلام کرد که شاخه میلشیا چریک‌های نیمه وقت را تشکیل داده است. سازمان از تشکیل میلشیا دو هدف را پیگیری می‌کرد؛ یکی عرض دادن به تشکیلاتش و به کارگیری امواج نیروی انسانی و دیگری توجیه مسلح ماندنش به بهانه تهدیدهای امریکا پس از تسخیر سفارتش در تهران. البته سازمان در بیانیه تشکیل میلشیا اعلام کرده بود که این سازمان شبه نظامی تحت فرماندهی عالی امام خمینی قرار دارد.<sup>۲۲</sup>

۱۹. نشریه مجاهد، شماره ۱۰، ۲۱ آبان ۱۳۵۸.

۲۰. به عنوان نمونه در شماره ۵ آذر نشریه مجاهد ۵ تیتراژ در حمایت از تسخیر سفارت امریکا، در صفحه اول این نشریه درج شده است.

۲۱. امام خمینی در سخنرانی‌اش در این روز فرمودند: ما باید همه قوایمان را جمع کنیم برای نجات دادن یک کشور باید اگر مسائلی برای ما پیش بیاید هر چه هم سخت باشد تحمل کنیم. قوای خودتان را مجهز کنید و تعلیمات نظامی پیدا کنید همه جا باید اینطور باشد کشوری که ۲۰ میلیون جوان دارد ۲۰ میلیون بسیجی داشته باشد.

۲۲. آماده باش همه واحد‌های انقلابی، نشریه مجاهد، شماره ۱۲، ۵ آذر ۱۳۵۸، ص ۱۴.

اولین فرمانده ارشد میلشیا با محمد ضابطی و سپس علی محمد تشید بود و این تشکیلات در ماه‌های بعدی چند رزمایش و رژه در شهر تهران برپا کردند. اولین نمود عینی میلشیا، درگیری‌های روز ۱۶ آذر ۱۳۵۸ در دانشگاه تهران بود. در مراسم این روز پس از سخنرانی عبدالکریم لاهیجی و چند عضو دیگر سازمان، درگیری‌هایی میان مخالفین و موافقین رخ داد که به نوشته ارگان سازمان، اعضای میلشیا شعار «به دستور خمینی پیش به سوی وحدت» را سر می‌دادند!<sup>۲۳</sup>

### کاندیدای دو هفته‌ای

با تصویب قانون اساسی در فراندوم عمومی علی رغم رای منفی سازمان مجاهدین خلق، مسئله برگزاری انتخابات ریاست جمهوری با تصویب شورای انقلاب در دستور کار قرار گرفت. سازمان هم که نمی‌خواست از فضای سیاسی کشور عقب بماند، در اقدامی عجیب، شخص امام خمینی را کاندیدای ریاست جمهوری نمود! پیشنهاد کاندیداشدن امام را علاوه بر سازمان مجاهدین خلق، حزب ملت به رهبری داریوش فروهر هم مطرح کرده بود. در بیانیه سازمان پس از اشاره به تصمیم سازمان مبنی بر کاندیدا نمودن آیت الله طالقانی، و منتفی شدن این تصمیم با رحلت ایشان، از امام خمینی به عنوان «شایسته‌ترین انتخاب برای تصدی مقام ریاست جمهوری» نام برده شده بود. سازمان علت طرح این پیشنهاد را یکی شدن مسئولیت‌های رهبری و ریاست جمهوری و رفع یکی از نقایص قانون اساسی مبنی بر دوگانگی مراکز تصمیم‌گیری و اجرایی اعلام کرد.<sup>۲۴</sup>

شاید یکی از علل ارائه این پیشنهاد عجیب را بتوان در عدم اعتقاد سازمان به مقام و جایگاه ولایت فقیه دانست. سازمان با طرح چنین موضوعی می‌خواست از جایگاه و شأن ولی فقیه کاسته و او را تا ریاست جمهوری پایین بیاورد. پیشنهاد ریاست جمهوری امام خمینی گرچه از سوی ایشان و دفترشان مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت<sup>۲۵</sup> اما به شدت توسط نیروهای خط امام به بوته نقد گرفته شد.

۲۳. نخستین ۱۶ آذر بعد از سقوط شاه با شکوه فراوان برگزار شد، نشریه مجاهد، شماره ۱۴، ۱۹ آذر ۱۳۵۸، ص ۴.  
۲۴. مجموعه اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی مجاهدین خلق ایران، تهران: انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، چاپ اول، اسفند ۵۸، ج ۲، ص ۱۷۲، در این بیانیه همچنین آمده بود: بدیهی است برادر احمد خمینی حسب معمول از مدد نمودن امام در امور اجرایی دریغ نکرده و خواهد توانست به عنوان مشاور یا دستیار مقداری از زحمات ایشان را کاهش دهد.  
۲۵. موسی خیابانی درباره رد پیشنهاد سازمان از سوی امام خمینی در نشست مطبوعاتی روز ۱۵ دی ۱۳۵۸ می‌گوید: دلیل اصلی مان این بود که در اوضاع و احوال کنونی امام خمینی تنها کسی است که می‌تواند در جهت تأمین هر چه بیشتر وحدت تمام اقشار و طبقات جامعه ما و جلوگیری از تفرقه و تشتت این مقام را حائز بشوند... اما در جریان برخوردها و بررسی‌هایی که داشتیم متوجه شدیم گویا امام بنا ندارند که شخصا این مقام را احراز کنند.

## □ فصل بیست و هفتم: بحران استراتژی

بلافاصله پس از رد این پیشنهاد، سازمان مسعود رجوی را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری معرفی کرد. در روز ۱۵ دی ۱۳۵۸ و در فاصله ۲۰ روز به انتخابات ریاست جمهوری، نشست خبری مهمی در مقر سازمان در ساختمان انزلی برگزار شد. در این نشست برای اولین بار اکثر اعضای کادر رهبری در مقابل خبرنگاران قرار گرفتند و در ردیف اول مسعود رجوی، موسی خیابانی، عباس داوری و محمود احمدی حضور داشتند و در ردیف های بعد مهدی فیروزیان، محمد سیدی کاشانی، مهدی خدایی صفت، مجید معینی، محمود قجر عضدانلو و منصور بازرگان حضور داشتند.<sup>۲۶</sup>

در این نشست ابتدا موسی خیابانی به عنوان عضو کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق به سخنرانی پرداخت و اعلام کرد که کاندیدای این سازمان برای انتخابات ریاست جمهوری مسعود رجوی است. خیابانی در سخنانش رجوی را نماینده نسل جوان مبارز پیش از انقلاب عنوان کرد. در ادامه رجوی عنان سخن را در دست گرفت و سرفصل برنامه انتخاباتی اش را این گونه اعلام کرد:

- ۱- شوراهاى مردمی
- ۲- وحدت ضدامپریالیستی تمام خلق
- ۳- استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت مردم
- ۴- آزادی کامل احزاب، عقاید و مطبوعات
- ۵- حقوق ملیت ها
- ۶- ارتش بیست میلیونی خلق
- ۷- برابری زن و مرد
- ۸- مساوات اسلامی تسبیح و تسنن
- ۹- زمین برای دهقان، کار برای کارگر
- ۱۰- مسکن، بهداشت، تحصیلات برای همه<sup>۲۷</sup>

با این نشست خبری عملاستارت فعالیت های گسترده میلهشیای سازمان برای تبلیغات مسعود

---

۲۶. از این جمع موسی خیابانی در بهمن ۱۳۶۰ در تهران و منصور بازرگان پس از تنزل درجه در عملیات مرصاد کشته شدند. مهدی فیروزیان، مجید معینی، محمود قجر عضدانلو و محمود احمدی نیز پس از تنزل درجه و حضور به عنوان هوادار، هم اکنون (پاییز ۱۳۹۰) پس از انخلیه پادگان اشرف در پایگاه لیبرتی در بغداد حضور دارند. پرویز یعقوبی در سال ۱۳۶۲ با جنجال از سازمان جدا شد و در پاریس سکونت دارد. خدایی صفت و سیدی کاشانی نیز به عنوان مسئولان رده سوم به تبلیغ برای سازمان می پردازند.

۲۷. مصاحبه مطبوعاتی مجاهدین خلق در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری، نشریه مجاهد، شماره ۱۸، صص ۱ و ۱۲.

رجوی آغاز شد اما فضای انتخابات نشان می داد که علی رغم حضور رجوی، همچنان رقابت اصلی میان جلال‌الدین فارسی به عنوان کاندیدای حزب جمهوری اسلامی و ابوالحسن بنی‌صدر است. با این حال سازمان از تبلیغات انتخاباتی بیش از نتیجه انتخابات، سازمان دادن به نیروهای شبه‌نظامی‌اش را هدف‌گیری کرده بود. در این راستا، بهره‌گیری از فرصت‌ها برای تشدید تضادهای اجتماعی، ارائه شعارهای تند رادیکالیستی برای امور اقتصادی و سیاسی کشور، مظلوم‌نمایی در درگیری‌های خیابانی برای افزایش احساس ترحم نسبت به سازمان و درونی کردن احساس تنفر در سمپاتی‌زبان‌ها و هواداران برای حرکت‌های تند اجتماعی در آینده در دستور کار قرار گرفت.<sup>۲۸</sup>

مهمترین اقدام تبلیغاتی سازمان در انتخابات ریاست جمهوری، میتینگ ۲۰ دی ۱۳۵۸ در دانشگاه تهران بود. در این میتینگ مسعود رجوی و موسی خیابانی سخنرانی کردند. مسعود رجوی در سخنانش با تکرار شعارهای انتخاباتی‌اش، برگزاری انتخابات را مرهون امام خمینی دانست:

«ما به یمن موضع‌گیری خداپسندانه و مردم‌گرایانه امام خمینی توانسته ایم امروز مستقیماً در معرض قضاوت و داری خل‌قمان قرار بگیریم. خوشبختانه حق انتخاب و تعیین سرنوشت به خود مردم واگذار شده و دیگر کسی نخواهد توانست و نباید به نام امام نقطه نظرهای فردی و گروهی خودش را به دیگران تحمیل بکند و با رنگ آمیزی‌های مختلف انحصارطلبانه هر چیز غیر از آن را ضدانقلابی و نفاق آمیز جلوه بدهد. بنابر این ما این موهبت را به امام شکرگزار هستیم و کاش شایستگی پاسخ‌گویی آن را در عمل داشته باشیم. عمل انقلابی، مردمی و ضدامپریالیستی عملی به منظور حفاظت از دست آوردهای خونبار انقلابمان»<sup>۲۹</sup>

رجوی همچنین در بیان اهدافش از کاندیدا شدن در انتخابات اظهار داشت:

ما به خاطر مبارزه با سازشکاری، مبارزه با منفرد کردن و منزوی کردن نیروهای راستین انقلابی، به خاطر رشد هر چه بیشتر این نیروها، به خاطر مبارزه با امپریالیسم و سیاست حقوق بشری و نیروهای واپس‌گرا در این انتخابات شرکت می‌کنیم.<sup>۳۰</sup>

این اظهارات بدین معنا بود که سازمان، انتخابات ریاست جمهوری را به مثابه فرصتی برای یارگیری بیشتر و مطرح کردن خود به عنوان تنها سازمان اسلامی مبارز با رژیم پهلوی و ارتجاع بهره می‌گیرد.

دیدار با سران نهضت‌های آزادی‌بخش مانند اریتره، پولیستاریو و فتح از دیگر برنامه‌های

۲۸. سازمان مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ اول ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲۹. گردهمایی شکوهمند مجاهدین خلق در دانشگاه، نشریه مجاهد، ش ۱۹، ص ۷.

۳۰. همان جا.



تبلیغاتی رجوی بود. ابوجهاد و هانی الحسن دو مقام فتح بودند که با رجوی دیدار کردند.<sup>۳۱</sup> همچنین بابک تختی و همسر غلامرضا تختی نیز به دیدار مسعود رجوی رفتند. زهرا رضایی مادر رضایی‌ها، جلال گنجه‌ای و دهها گروه زیر مجموعه سازمان مجاهدین خلق هم از رجوی حمایت کردند اما تامل برانگیزترین حمایت از مسعود رجوی را گروه‌ها و شخصیت‌های ضدانقلاب درگیر در کردستان از مسعود رجوی داشتند. شیخ عزالدین حسینی، حزب دموکرات کردستان و حزب کومله کردستان با صدور بیانیه‌های رسماً از رجوی حمایت کردند.<sup>۳۲</sup> این حمایت‌ها موجب برانگیخته شدن انتقادات شدیدی از سازمان مجاهدین خلق شد و نشان می‌داد که مجاهدین خلق خود یک طرف درگیرهای خونین در کردستان است.

اما عمر کاندیداتوری مسعود رجوی بیش از دو هفته به دراز نکشید. مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق که رسماً اعلام کرده بودند به قانون اساسی رای نداده‌اند، با فتوایی از امام خمینی مبنی بر ممانعت از کاندیداتوری افرادی که ملتزم به قانون اساسی نیستند، مواجه شدند. در این فتوا از امام سوال شده بود که آیا کسانی که به قانون اساسی رای نداده‌اند و با آن مخالفند، می‌توانند رئیس‌جمهور شوند؟ امام در پاسخ این چنین فتوا دادند:

« بسمه تعالی، کسی که به قانون اساسی رأی مثبت نداده، صلاحیت ریاست جمهوری

ایران را ندارد.»<sup>۳۳</sup>

با صدور این فتوا مسعود رجوی که سعی داشت تا وجهه‌ی خود را حفظ نماید، با صدور بیانیه‌ای از رقابت انتخاباتی کناره‌گرفت. در این بیانیه فرمایش امام به عنوان تنها علت کناره‌گیری رجوی از انتخابات مطرح شده بود.<sup>۳۴</sup> البته پیش از اعلام کناره‌گیری مسعود رجوی، کمیسیون انتخابات به ریاست محمد موسوی خویینی‌ها برنامه انتخاباتی رجوی در تلوزیون و رادیو را حذف کرده بود. رجوی در اعلام کناره‌گیری چند روزی تأخیر کرد اما بالاخره پس از اقدام قاطع وزارت کشور مجبور شد تا رسماً از صحنه انتخابات کناره‌گیری کند.

بیرون رفتن رجوی از صحنه بهترین فرصت را برای ابوالحسن بنی‌صدر به وجود آورد تا با مانورهای سیاسی، هواداران رجوی را به دنبال خود بکشاند. از این رو بنی‌صدر رأی ندادن

۳۱. ملاقات نمایندگان جنبش‌های آزادی‌بخش با رهبران سازمان مجاهدین خلق، نشریه مجاهد، ش ۱۹، ص ۱.

۳۲. کردستان یک پارچه در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرده و به کاندیدای سازمان مجاهدین خلق ایران مسعود رجوی رای خواهد داد، نشریه مجاهد، ش ۱۹، ص ۱.

۳۳. ۴۰- صحیفه‌ی امام، ج ۱۲، ص ۱۱۹

۳۴. ۴۱- پیام به خلق، نشریه مجاهد، شماره ۲۰، ۲ دی ۱۳۵۸، ص ۱

به قانون اساسی را علت مناسبی برای رد صلاحیت رجوی ندانست. او در یکی از نطق های تبلیغاتی در اصفهان گفت:

«... به استثنای مسعود رجوی، کاندیداهای دیگر کوچکترین پایگاهی در میان ملت نداشتند. آن ها خودشان هم نمی دانستند که برای چه کاندیدا شده اند. اما این مسئله هم مطرح است که صلاحیت این افراد را چه کسی باید تشخیص دهد... من با این کار [حذف مسعود رجوی] مخالف بوده و هستم. البته نه به دلیل این که ایشان به قانون اساسی رأی نداده اند، اگر علت فقط این مسئله باشد باید شناسنامه ی همه را ببینند تا معلوم شود چه کسی رأی نداده است. مسأله تنها این نیست، آنچه اهمیت دارد این نکته است که وقتی در انتخاباتی همه شرکت می کنند، حسن تفاهمی بوجود می آید. من فکر می کنم آن هایی که این مسأله را بوجود آوردند، قصد داشتند اوضاع نامساعدی برای انتخابات ایجاد کنند و جای خوشوقتی است که طرفداران مسعود رجوی ایجاد تشنج نکردند و عاقلانه رفتار کردند و من از طرفداران ایشان تشکر می کنم.»<sup>۳۵</sup>

این سخنان در حالی انجام می شد که بنی صدر در سالهای منتهی به انقلاب و در بدو پیروزی انقلاب نظر بسیار منفی ای نسبت به مجاهدین خلق داشت و ده ها جزوه و کتاب در نقد عقاید این گروه منتشر کرده بود. در یکی از مهمترین اظهارنظرها، بنی صدر در فروردین ۱۳۵۸ گفته بود: اینها التقاطی هستند، بینشان التقاطی است... والله غلط می کنند! به آنها بگوئید شرکت [در نهضت] کجا بود؟ خوب می گویند یکی بود در مکه رسید به یک عربی. دید دارد آتش می یزد در دیگ بزرگی. این ور و آن ور چرخید دید یک موش مرده ای آنجا افتاده. برداشت و انداخت توی آتش و گفت بعله ما هم شریک هستیم! اگر شرکتشان اینجوری باشد بله خیلی ها شریکند!»<sup>۳۶</sup>

### عمانی و احمد رضایی

حذف مسعود رجوی از صحنه انتخابات ریاست جمهوری نشان می داد روند وقایع به سمت رویارویی مستقیم سازمان با خط امام است. اما مهمتر از کاندیداتوری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری، ماجرای کشته شدن جوانی به نام عباس عمانی از هواداران سازمان و سخنان

۳۵. بنی صدر: می خواهند کاندیدای سومی را وارد صحنه کنند، روزنامه کیهان، ۲ بهمن ۱۳۵۸، ص ۱  
۳۶. سازمان مجاهدین انقلاب از دیدگاه امام خمینی و بنی صدر، بی جا: گروه تبلیغات دانشجویان مسلمان دانشگاه اصفهان، بی تاریخ، ص ۱۱.

تحریک آمیز مسعود رجوی در دانشگاه تهران، مورد توجه قرار گرفت.

در دوره تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری اول، یکی از هواداران مسعود رجوی به نام عباس عمانی در جنوب تهران به طرز مشکوکی کشته شد و این مسئله سبب شد تا مسعود رجوی در یکی از میتینگ‌های سازمان در دانشگاه تهران در تاریخ دهم بهمن ۱۳۵۸ که سالگرد کشته شدن احمد رضایی هم بود، در سخنانی تهدید آمیز نظام را به واکنش‌های مسلحانه تهدید کند. مسعود رجوی در این میتینگ که در زمین چمن دانشگاه تهران برگزار شد، پس از یکی دانستن عباس عمانی و احمد رضایی، اظهار داشت:

«میان عباس و احمد فرقی نیست، هر دو آنها حقیقت را ترویج می‌کردند، یکی با تفنگ یکی با اوراق تبلیغاتی... مگر نمی‌بینید که چطور طرفداران ما را دارند سر می‌برند در نظام جمهوری اسلامی پس چرا سکوت پیشه کردید؟ مگر گناه ما چیست ای کسانی که گوش دارید! مگر ما چه کردیم جز تحمل رنج و اسارت؟ ولی بگذارید تاکید بکنیم وای به روزی که تصمیم بگیریم مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ بدهیم!»<sup>۳۷</sup>

سعید شاهسوندی اما انتقادات شدید به این رفتار مسعود رجوی دارد:

«بهمن ۵۸ و در زمانی که مجاهدین حضوری حتی نمادین، در حاکمیت ندارند و در شرایطی که بدنه تشکیلاتی‌شان به شدت متورم و بزرگ شده است؛ مصادف می‌شود با کشته شدن یکی از هواداران سازمان به نام عباس عمانی در حین پخش پوستر و پلاکاردهای تبلیغاتی (۵ بهمن ۱۳۵۸). به این مناسبت و نیز سالگرد شهادت احمد رضایی اولین شهید سازمان در زمان شاه، سخنرانی‌ای توسط مسعود رجوی در دانشگاه تهران برگزار می‌شود، با عنوان «آینده انقلاب». در این سخنرانی رجوی اشتباهی بزرگ مرتکب شده، کشته شدن عباس عمانی را با کشته شدن احمد رضایی مقایسه کرده و هم‌طراز می‌داند. سوای غلط بودن این تحلیل که خود رجوی بارها در مورد آن به دیگران هشدار داده بود، کشته شدن عباس عمانی، موج‌هایی از تظاهرات مجاهدین و در پی آن باز هم کشته شدن تنی چند از هواداران و اعضای سازمان را به دنبال آورد. موج‌هایی پی‌درپی تا سرانجام به ۳۰ خرداد ۶۰ انجامید. از

۳۷. آینده انقلاب، نشریه مجاهد، ۱۱ بهمن ۱۳۵۸، شماره فوق العاده ۴، ص ۱. در این مراسم همچنین محسن (ابوالقاسم) رضایی برادر رضایی بیانیه‌ای را قرائت کرد، سپس حاضرین از دانشگاه تهران در خیابان طالقانی به سمت لانه جاسوسی و سپس مرکز امداد سازمان در خیابان بهار راهپیمایی کردند. در این راهپیمایی درگیری شدیدی میان هواداران سازمان و نیروهای وفادار به خط امام رخ داد که در آن چند نفر زخمی شدند. در پی این درگیری‌ها آیت الله اشراقی به نمایندگی از دفتر امام خمینی برای شنیدن سخنان زخمی‌ها به دانشگاه تهران رفت.

این رو بهمن ۵۸، پایان یک مرحله و آغاز مرحله‌ای دیگر است. رجوی در جریان سخنرانی بهمن ۱۳۵۸، در دانشگاه تهران، که به مناسبت کشته‌شدن اولین فرد از هواداران سازمان به نام عباس عمانی (در جریان پخش اعلامیه‌های تبلیغاتی) برگزار شد، مرتکب دو اشتباه می‌شود. اشتباه اول این که عباس عمانی را با احمد رضایی مقایسه می‌کند. نتیجه‌گیری ساده و بلافصل این مقایسه آن است که حاکمیت شاه و حاکمیت جدید به فاصله کمتر از یک‌سال از پیروزی مقایسه‌پذیر است. اشتباه دوم آن جمله معروف وی است که «وای به روزی که مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ دهیم». این جمله تنش و انعکاس گسترده‌ای در حاکمیت داشت. رجوی گرچه بلافاصله تبصره می‌زند که امروزه ما در چنان شرایطی نیستیم، اما بلافاصله اضافه می‌کند که «آن روز البته خود شما پشیمان خواهید شد.» چنان اظهاراتی گرچه خوشایند هواداران و نیروی ناراضی و تحریک‌شده شرکت‌کننده در مراسم سوگواری است، اما به لحاظ سیاسی و به اصطلاح دیپلماتیک در رابطه بین حاکمیت و اپوزیسیون که مجاهدین باشند انشقاق و نقار شدیدی پدید می‌آورد.<sup>۳۸</sup>

دو روز پیش از میتینگ دانشگاه تهران، مسعود خیابانی و مهدی ابریشمچی دو عضو ارشد سازمان نشستی خبری در ساختمان امداد پزشکی در خیابان بهار برگزار کردند و مدعی شدند که به این مرکز درمانی توسط نیروهای کمیته و سپاه پاسداران حمله نظامی شده است. این مظلوم‌نمایی و لشگرکشی‌های روزانه اعضای میلشیا در خیابان‌های تهران سبب می‌شد، روز به روز بدنه هوادار سازمان فربه‌تر شود و از سوی دیگر سران انقلاب بیش از گذشته نسبت به تحرکات سازمان احساس خطر کنند.

سران سازمان هم مستقیماً حزب جمهوری اسلامی را به عنوان مهمترین تشکل خط امام مورد هجوم لفظی گرفته بودند. مهدی ابریشمچی در در نشست خبری فوق‌الذکر می‌گوید: «یک باند که در واقع استخوان بندی این حملات را به عهده دارد، در رأسش فردی است به نام اسدالله که به طور مشخص در یکی از اتاق‌های دفتر حزب جمهوری اسلامی عناصر خودش را برای حمله به اینجا توجیه می‌کند».<sup>۳۹</sup>

۳۸. مخالفت با رهبری و توهم بی‌شماری، روایت عضو سابق مرکزیت سازمان منافقین از روند انحراف، ویژه نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، ص ۸۰.

۳۹. هجوم مسلحانه عوامل ارتجاع به مرکز امداد پزشکی مجاهدین، نشریه مجاهد، ۱ بهمن ۱۳۵۸، شماره فوق‌العاده ۳، ص ۴؛ گرچه مهدی ابریشمچی نام شهید لاجوردی را کامل نمی‌برد اما واضح بود که هدف گیری سازمان، دادستان وقت انقلاب تهران بود که عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی نیز بود.

## به سوی مجلس

از اواسط بهمن ۱۳۵۸، پیروزی بنی صدر در اولین انتخابات ریاست جمهوری، در حالی که اکثریت خط امام با او مخالف بودند، این امید را برای سران سازمان به وجود آورده بود که می‌توانند از لحاظ سیاسی در انتخابات مجلس پیروز شود و خود را به حاکمیت جدید تحمیل کند. به عنوان نمونه در پی درگیریها در مرکز امداد سازمان، جمعی از خانواده‌های کشته‌گان سازمان در این محل تحصن کردند که این تحصن با پیامی که به ادعای محمد شانه‌چی از سوی سید احمدخمینی آورده شده بود، پایان یافت. این پیام را شانه‌چی این گونه توضیح داد که شما به تحصنستان پایان دهید، ان شاءالله به همین زودیها به تفضل خداوند و انتخاب آقای بنی صدر به ریاست جمهوری و تشکیل مجلس شورای ملی همه مشکلات حل خواهد شد.<sup>۴۰</sup>

لذا خط تحریک هواداران و حمله به افراد و نهادهای خط امام با شدت فراوان دنبال می‌شد. این مسئله سبب شد تا در ماه‌های پایانی سال ۵۸ هر روز خیابان‌های تهران شاهد درگیری نیروهای انقلابی و هواداران سازمان مجاهدین خلق شود. سازمان نیز به شدت در نشریه مجاهد و تبلیغاتش به خط تحریک می‌پرداخت. به عنوان نمونه با تیترهای مهیج مانند «آتش زدن یکی از هواداران در نهاوند»<sup>۴۱</sup> می‌کوشید تا فضای دوقطبی سازمان و خط امام که در ادبیات سازمان «ارتجاع» و یا «عمله امپریالیسم» خوانده می‌شد، را همچنان دنبال کند.

در ماه‌های بهمن و اسفند ۵۸، بهانه کردن یک یادداشت در روزنامه جمهوری اسلامی سبب تظاهرات هواداران سازمان به سمت این روزنامه و درگیریهای گسترده شد، در اغلب شهرهای کشور نیز در بر سر مسائلی مانند دومرحله ای شدن انتخابات، حکم دادستانی برای تخلیه ساختمان مصادره شده توسط سازمان، درگیریهای روزانه به وجود می‌آمد. اما اوج این درگیریها در روز ۲ اسفند ۱۳۵۸ بود. در این روز سازمان در تمام شهرهای کشور اعلام راهپیمایی سراسری کرد. این راهپیمایی‌های نیمه مسلحانه موجب درگیریهای گسترده در سطح کشور شد. شهرهای اصفهان، گلپایگان، آمل، کرمان، فسا، بجنورد، کرمانشاه، کازرون، رشت، تبریز، ساری، چالوس، بابل، میانه، زرنده، اهر، شهر بابک، خوی، ارومیه، نهاوند، اراک، زنجان، گرگان، ملایر، قزوین، سمنان، جهرم، بندرعباس، بوشهر، برازجان، بهبهان و آبادیه صحنه درگیری شدیدی نیروهای خط امام و هواداران سازمان بود که در این درگیریها دهها نفر زخمی شدند<sup>۴۲</sup>. در شیراز

۴۰. نشریه مجاهد، شماره ۲۳، ۲۳ بهمن ۱۳۵۸، ص ۱.

۴۱. نشریه مجاهد، شماره ۲۳، ۲۳ بهمن ۱۳۵۸، ص ۱.

۴۲. برخوردیهایی میان طرفداران و مخالفان مجاهدین خلق روی داد، روزنامه بامداد، ۴ اسفند ۱۳۵۸، ص ۷.

نیز درگیریهای شدیدی در چند مرحله در چهارراه حافظیه، پل دروازه اصفهان و ساختمان مربوط به سازمان مجاهدین خلق در خیابان فردوسی رخ که به ۴۰۰ نفر در این درگیری ها زخمی شدند. در این درگیریها زخمی شدن چند نفر از نیروهای حزب الهی، سبب تجمع مردم با هدایت آیت الله ربانی شیرازی در مقابل ساختمان سازمان شد. سپس با ورود شهربانی برای متفرق کردن مردم عده بیشتری زخمی شدند<sup>۴۳</sup>. در مشهد نیز در محل دانشکده علوم دانشگاه مشهد میان دانشجویان مجمع احیا تفکرات شیعی به رهبری دکتر عبدالحمید دیالمه و طرفداران سازمان درگیری شدیدی رخ داد که موجب تعطیلی دانشگاه مشهد شد.<sup>۴۴</sup>

اما شدید ترین درگیری ها در شهر قائم شهر رخ داد که در آن یکی از هواداران سازمان به نام عین الله پورولی کشته شود و چند نفر نیز زخمی شدند.<sup>۴۵</sup>

در تهران هم میتینگ سازمان بنا به معمول در دانشگاه تهران برگزار شد و پس از سخنان کوتاه مهدی ابریشمچی و عباس داوری که درباره انتخابات توضیح می دادند، مسعود رجوی رشته کلام را در دست گرفت و حملات لفظی شدیدی به خط امام که او آن را جناح ارتجاع می خواند کرد. اما مهمترین مقصود مسعود رجوی در این میتینگ ترکیب مظلوم نمایی و تهدید بود:

«یا للمسلمین! پس کجایید؟ چرا صدایتان در نمی آید؟... مگر نمی بینید که چطور طرفداران ما را در نظام جمهوری اسلامی سر می برند؟... وای به روزی که تصمیم بگیریم مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ بدهیم.»<sup>۴۶</sup>

در این میان ابوالحسن بنی صدر که به تازگی برنده انتخابات ریاست جمهوری شده بود و پس از تفویض فرماندهی کل قوا و ریاست شورای انقلاب به او تبدیل به مهمترین قطب قدرت در کشور شده بود، پیش از همه در صدد فتح کرسی های مجلس برآمد. روش بنی صدر برای پیروزی کاندیداهایش در انتخابات مجلس بر روش نمایش اجماع نیروهای انقلاب قرار داشت. لذا با همکاری نیروهای نزدیک به خود، بنی صدر کنگره ای بزرگ با حضور نیروهای متمایل به خود در ورزشگاه ۱۲ هزار نفری آزادی برپا کرد. طراحی این کنگره با دفتر همکاری مردم با رئیس جمهور بود. این دفتر در اطلاعیه ای که کمتر از یک ماه پس از انتخابات ریاست جمهوری

۴۳. همانجا.

۴۴. همانجا.

۴۵. با بجای گذاشتن یک شهید و ده ها نفر تیرخوده و صدها مجروح و مضروب توطئه رسمی و غیر رسمی علیه مجاهدین خلق خنثی شد، نشریه مجاهد، شماره ۲۵، ۷ اسفند ۱۳۵۸، ص ۱.

۴۶. مجاهدین خلق درباره انتخابات هشدار دادند، روزنامه کیهان، ۴ اسفند ۱۳۵۸، ص ۳.

منتشر شد، اعلام کرد که این گنگره در روزهای ۲۶ و ۲۸ بهمن ۱۳۵۸ برگزار می‌شود.<sup>۴۷</sup> در اولین روز این همایش آیت‌الله منتظری و جامعه روحانیت مبارز تهران توسط شیخ فضل‌الله محلاتی خوانده شد و بنی‌صدر شخصا با حضور در ورزشگاه ۱۲ هزار نفری آزادی به سخنرانی پرداخت.

در اولین روز گنگره آیت‌الله سید هادی خسروشاهی رئیس بنیاد مسکن و از اعضای جامعه روحانیت مبارز، ریاست این گنگره را برعهده داشت و احمد سلامتیان به نمایندگی از ستاد گنگره به بیان دستور کار پرداخت. بنیادول این دستور به این شرح بود:

«ایجاد امکانات و تسهیلات برای متبلور ساختن اراده اکثریت مردم ایران اعم از آنان که به سید ابوالحسن بنی‌صدر رای دادند و آنان که حمایت از اولین رئیس‌جمهور را در چارچوب قانون اساسی و متناسب با وظایف و اختیارات او در این قانون وظیفه خود می‌دانند».<sup>۴۸</sup>

ابوالحسن بنی‌صدر هم در سخنانش به موضوعاتی همچون ارتش، خودمختاری و درگیری‌های کردستان و سانسور در صداوسیما پرداخت. در گنگره انقلاب اسلامی برخی اعضای جامعه روحانیت مبارز نقش مهمی داشتند. هیات رئیسه این گنگره عبارت بودند از: مرحوم آیت‌الله سید هادی خسروشاهی، شیخ علی‌اصغر مروارید، امیر مجد<sup>۴۹</sup>، شهید فضل‌الله محلاتی، یحیی نوری، فخرالدین حجازی، محمد مبلغ اسلامی، دکتر عبدالصمد تقی‌زاده<sup>۵۰</sup>، دکتر رضازادگان، احمد سلامتیان، علی‌رضا نوبری و ابوشریف. طاهر احمدزاده، محمد ملکی و محمد شانه‌چی که از سمپات‌ها و چهره‌ای نزدیک به سازمان مجاهدین خلق بودند، نیز در این گنگره حضور داشتند. اما نقطه مهم این همایش پیام امام خمینی بود که مانعی در برآورده شدن اجماع بر گرد ابوالحسن بنی‌صدر به حساب می‌آمد. بنی‌صدر گرچه توانسته بود با لابی‌های فراوانی با دفتر امام، از رهبر انقلاب برای این همایش پیام بگیرد اما پیام امام، که سید احمد خمینی آن را قرائت کرد در محاسبات بنی‌صدر نمی‌گنجد. در بخشی از پیام امام خمینی با اشاره به انتخابات پیش روی اولین دوره مجلس آمده بود که امید داریم مجلس شورای اسلامی و دولت انقلابی اسلامی تصفیه کامل از عناصر ضد انقلاب و ضداسلام را به طور قاطع و انقلابی شروع نماید.

۴۷. روزنامه انقلاب اسلامی ۲۴ بهمن ۱۳۵۸، ص ۲.

۴۸. روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۷ بهمن، ص ۲.

۴۹. امیر مجد پس از صدور فرمان امام خمینی مبنی بر ایجاد بسیج، در روز ۱۱ آذر ۱۳۵۸ به سمت فرماندهی بسیج ملی منصوب شد. او از حامیان جدی بنی‌صدر بود که بعدها معزول شد و جاییش را به احمد سالک داد.

۵۰. عبدالصمد تقی‌زاده از دوستان نزدیک بنی‌صدر بود که پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری به لندن بازگشت و مامور برقراری ارتباط بنی‌صدر با دولت انگلستان شد.

به هر روی گرچه این کنگره نمایش قدرتی برای ابوالحسن بنی صدر و دفتر همکاری های مردم با رئیس جمهور بود اما نتوانست به هدف اصلی اش که معرفی کاندیدا بود، برسد. اما سازمان مجاهدین خلق در انتخابات مجلس اول با فهرستی با امضای شورای معرفی نامزدهای انقلابی و ترقیخواه شرکت کرد که اعضای این شورا عبارت بودند از علی اصغر صدرحاج سیدجوادی، موسی خیابانی، مسعود رجوی، علی محمد رنجبر، صارم‌الدین صادق وزیری، مریم طالقانی، جلال گنجه‌ای، عبدالکریم لاهیجی و منوچهر هزارخانی.

این افراد فهرست انتخابت تهران را تدوین کردند که در آن نام مسعود رجوی، مریم قجر عضدانلو، مهدی ابریشم‌چی، عباس آگاه، محمد شانه‌چی، محمد سیدی کاشانی، مریم طالقانی، عذرا علوی طالقانی، عبدالکریم لاهیجی، غلامرضا آذرش، محمود احمدی، علی محمد تشید، حسن توانایان فرد، یزدان حاج‌حمزه، عباس داوری، اشرف ربیعی، فاطمه رضایی، معصومه شادمانی (کبیری)، علی گلزاده غفوری، مجید معینی، محمد ملکی، علیرضا منصور، منوچهر هزارخانی و پرویز یعقوبی به چشم می‌خورد.

مجاهدین خلق در انتخابات مجلس اول از یک ماه پیش از انتخابات با اتکا به سازمان میلشیا تبلیغات عظیمی را بنیان نهادند اما نتیجه انتخابات نشان می‌داد که آن‌ها در مقابل ائتلاف بزرگ حزب جمهوری اسلامی بازنده شده‌اند.

اتفاق مهم مرحله دوم انتخابات مجلس، حضور مسعود رجوی و حمایت مهندس مهدی بازرگان از او بود. مهدی بازرگان در اطلاعیه‌ای برای حفظ وحدت اظهار امیدواری کرده بود که مسعود رجوی در انتخابات رأی بیاورد. همچنین احمد صدرحاج سید جوادی، مریم طالقانی، سعید فاطمی، همسر آیت‌الله طالقانی، احمد صادق، احسان شریعتی (فرزند دکتر شریعتی)، پوران شریعت رضوی (همسر دکتر شریعتی) با تشکر از مهدی بازرگان بطور گسترده از مسعود رجوی اعلام پشتیبانی کردند. اما این حمایت‌ها هم موجب پیروزی مسعود رجوی در انتخابات نشد.

### تبعات شکست در انتخابات مجلس

سازمان پس از شکست در انتخابات مجلس با تبلیغات گسترده و عمدتاً بدون سند مدعی تقلب شد اما در میان چند هزار شعبه رای در تهران، فقط مستندات نزدیک به ۱۰ شعبه در تهران ارائه شد که این مستندات نیز اکثراً جعلی بود<sup>۵۱</sup>. با این حال دستگاه تبلیغاتی سازمان فردی به نام

۵۱. نک: مرتجعین با بهره‌گیری از همه شیوه‌های تقلب هم نمی‌توانند خود را به تاریخ تحمیل کنند، نشریه مجاهد، شماره ۲۸.



فصل بیست و هفتم: بحران استراتژی □

شهلا حریری که همسر دکتر هوشنگ فاضل<sup>۵۲</sup> بود را با این ادعا که به هنگام اعتراض به تقلب در یک شعبه مورد ضرب و شتم قرار گرفته، به نزد مسعود رجوی بردند.<sup>۵۳</sup> مجاهدین خلق همچین بدون آن که سندی مبنی بر تقلب داشته باشند، بر طبل مظلوم نمایی می‌کوبیدند. یکی از استدلال‌های سازمان برای تقلب اقوال شفاهی بود. به عنوان نمونه شخصی با نام محمد اقبال درباره تقلب می‌گوید:

«من آن موقع عضو انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات بودم، یکی از ۷ نفری که نظارت و برگزاری انتخابات مجلس را بر عهده داشت... شب همان روز انتخابات... به چند حوزه شمارش آرا سر زدیم... آرای متعلق به برادر مجاهد مسعود رجوی را خیلی ساده چیده بودند یک گوشه ای و یک حاج آقایی را هم گذاشته بودند آن بالا که می‌گفت این آرای منافقین است و نمی‌شمرند!... می‌گفت خیالتان جمع باشد، منافقین را کنار گذاشتیم».<sup>۵۴</sup> گذشته از ماجرای تقلب که از تندتر شدن فضای سیاسی خبر می‌داد، ماجرای موسوم به انقلاب فرهنگی در فرودین ۱۳۵۹ هم سبب شد تا لحن و ادبیات سازمان مجاهدین خلق نسبت به انقلاب اسلامی و رهبر آن به خشونت و تندی گرایش پیدا کند. درگیری‌های شدید در دانشگاه‌های تهران و شهرستان‌ها به خصوص تبریز، مشهد و شیراز سبب شد تا شورای انقلاب دستور تعطیلی دانشگاه‌ها و تخلیه دانشگاه‌ها از ستادهای عملیاتی گروه سیاسی از جمله سازمان مجاهدین خلق را صادر کند که این مسئله برای سازمان بسیار گران تمام می‌شد.

در مشهد یکی از اعضای سازمان در درگیریهای دانشگاه مشهد کشته شد و مراسم تشییع او تبدیل به میتینگ سازمان در مشهد شد. شیخ علی تهرانی و طاهر احمدزاده در این میتینگ به سخنرانی پرداختند و به تندی به رهبری انقلاب و خط امام حمله کنند. پیام محمد تقی شریعتی پدر علی شریعتی که در سالهای ابتدای همواره از مویدین سازمان بود، خوانده شد و در نهایت محمود اثمی از کادرهای اصلی سازمان پیام مسعود رجوی را قرائت کرد. مسعود رجوی در این پیام با هیجانی کردن فضا، شهر مشهد را سه روز تعطیل اعلام کرده بود!<sup>۵۵</sup>

این میتینگ سازمان در مشهد که با حضور شیخ علی تهرانی و طاهر احمدزاده برگزار شد، یک

۲۹ اسفند ۱۳۵۸، ص ۱۰.

۵۲. دکتر هوشنگ فاضل در سال ۱۳۵۸-۵۹ معاون دکتر موسی زرگر در وزارت بهداشت بود و به همراه دکتر ولایتی، شهید دکتر لواسانی عضو کمیته پزشکان حزب جمهوری اسلامی بود.

۵۳. ملاقات برادر مجاهد مسعود رجوی با خواهر مسلمان انقلابی، نشریه مجاهد، شماره ۲۸، ۲۹ اسفند ۱۳۵۸، ص ۱.

۵۴. ۳۰ خرداد به روایت شاهدان، انتشارات ایران کتاب خارج از کشور، خرداد ۱۳۷۷، ص ۱۳۹.

۵۵. باسکرک ۱۰۰ هزار نفر پیکر شکرالله مشکین فام به خاک سپرده شد، نشریه مجاهد، شماره ۴۹، ۶ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۳.

پیام ویژه نیز داشت و آن این که سازمان جریان لیبرال به عنوان آلترناتیو رهبری انقلاب پذیرفته است. البته سازمان مجاهدین خلق می‌کوشید تا با هیجانی کردن فضا و کشاندن خط لیبرال که با پیروزی بنی صدر در انتخابات اول ریاست جمهوری جایگاه تقریبا مستحکمی داشت، به تقابل مستقیم با خط امام، زمینه را برای درگیری‌های بیشتر فراهم کند. در واقع جریان لیبرال رای سازمان طریقت داشت و آنها می‌کوشیدند تا مواضع خط لیبرال را تندتر کنند تا بتوانند این جریان را به مقابله مستقیم با امام بکشانند. لذا سناریوهایی مانند نوار آیت در دستور کار قرار گرفت.

فصل بیست و هشتم

خط تکثیر تشنج

پس از شکست مطلق سازمان مجاهدین خلق در انتخابات مجلس شورای اسلامی و ناکام ماندن سناریو تبلیغاتی تقلب، روند متشنج کردن فضای سیاسی اوج گرفت. در این میان باز هم یک میتینگ سیاسی بود، که قله درگیری‌ها و تشنج‌ها به حساب می‌آمد. روز ۲۲ خرداد ۱۳۵۹، سازمان مجاهدین خلق از وزارت کشور مجوز برگزاری میتینگ در ورزشگاه امجدیه را دریافت کرد. با توجه به نزدیک بودن محل ورزشگاه امجدیه (شهید شیرودی) با سفارت آمریکا که محل استقرار دانشجویان پیرو خط امام بود، احتمال درگیری‌ها را افزایش می‌یافت. روز ۲۲ خرداد ۱۳۵۹ خیابان‌های اطراف ورزشگاه امجدیه محل درگیری‌های شدید میان هواداران سازمان مجاهدین خلق و افراد حزب الهی و پاسداران انقلاب اسلامی شد. به نوشته روزنامه‌ها در این درگیری‌ها یک نفر به نام مصطفی ذاکری از اعضای سازمان کشته و بیش از ۴۰۰ نفر زخمی شدند. حضور نیروهای شهربانی بدون تجهیزات پلیسی برای انتظامات این برنامه سبب آشفتگی بیشتر شد. گرچه سازمان بعدها جمعیت شرکت کننده در میتینگ امجدیه را ابتدا ۵۰ هزار نفر و بعد ۱۰۰ هزار نفر و در متون اخیر این سازمان ۲۰۰ هزار نفر عنوان کرده اما به نظر می‌رسد با توجه به ظرفیت ۲۰ هزار نفری ورزشگاه و همین تعداد در زمین چمن و اطراف، عدد ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر معقول و منطقی باشد.

سازمان برای میتینگ امجدیه تمام سمپات‌ها و هوادارانش را از شهرهای دور و نزدیک بسیج کرده بود و در سازماندهی میلپشیا که با عنوان حفاظت از مراسم انجام می‌شد، خط گسترش درگیری را القا کرده بود. مرتضی ناصح‌پور از اعضای ارشد نهاد دانش آموزی در این باره می‌گوید: «از چند روز قبل تبلیغات جهت برگزاری مراسم امجدیه شده بود. ما برای حفاظت از این مراسم انتخاب شدیم و عده‌ای از نیروهای مدرسه که از نظر بدنی و یا فرماندهی در وضع خوبی بودند انتخاب شدند. چند روز قبل به ستاد مرکزی رفتیم که در آنجا قرار بود افراد سازماندهی شوند. ما در تیم‌های ۴-۵ نفره سازماندهی شدیم. مسئول هر کسی مشخص شد. بعد آماده کردن تدارکات لازم جهت درگیری صورت گرفت. گفته شد که در هر اکیپ باید ۲ نفر اورکت به همراه داشته باشند. بعد گفته شده بود هر کس کلاه کاسکت دارد حتما بیاورد. از روز قبل چند نفر تعیین شدند که در محل مورد استقرار ما به اندازه کافی سنگ جمع‌آوری و آماده کنند که از آن استفاده کنیم. همه باید لباس راحت که بتوانند تحرک لازم جهت درگیری داشته باشند، پوشیده باشند و کفش هم باید حتما کفشی باشد که به راحتی بتوانند بدونند و فرار کنند. این مقدمات و تدارکات لازم برای بزرگ‌کاری یک سخنرانی بوده

## فصل بیست و هشتم: خط تکثیر تشنج □

است... تا موقع شروع مراسم تمام کارهایمان به همان حالت نظامی و تمرین بوده است. به خصوص موقع ورود جمعیت به داخل امجدیه این حرکات بیشتر شد. میلشیا به جای خود! خبر دار! درجا قدم رو! البته در آنجا کار گشتن افرادی که وارد مراسم می شدند و شناساسی حزب الهی ها را هم داشتیم. بعد از آغاز مراسم کم کم درگیری شد که در این بین افراد چون مقدمات لازم را داشتند و از قبل تهیه کرده و برنامه ریزی شده بود، وارد صحنه شدند و نقش فعالی هم جهت گسترش درگیری ها ایفا کردند... در همین جریان امجدیه با کشته شدن یک فرد از سازمان بهره گیری کامل از آن درگیری به دست می آید. وقتی طرف در مراسم زخمی می شود، آن قدر وی را می چرخانند و به دکتر نمی رسانند که وی بمیرد! بله یک نفر هم عمدا کشته می شود تا راه را برای ارتقای مبارزه باز شود، اشکالی ندارد!<sup>۱</sup>

صادق آل موسوی از دیگر اعضای نهاد دانش آموزی هم تجهیز هواداران برای درگیری های گسترده در میتینگ امجدیه را تایید می کند:

«از روز قبل کلیه هواداران را در ساختمان انزلی جمع کردند و کار توضیحی از طرف یکی از اعضای سازمان صورت گرفت و ضرورت ایجاد درگیری را برای آنها توضیح داد. کلیه افراد حاضر را به اکیپ های چند نفری تقسیم کردند و برای هر دسته یک سر دسته و ۵ دسته را فرمانده قرار دادند که من هم مسئول ۵ دسته در آنجا شدم. مسئولی ما پشتیبانی از دسته های جلو بود و وقتی که افراد جلوی در به بیرون امجدیه هجوم می بردند، وظیفه ما این بود که سریعاً جای آنان را پر کنیم و یا این که وقتی قسمتی از جلو خالی می شد، می بایست که جای خالی را پر می کردیم. تمامی افرادی که ردیف اول بودند و حمله جلو را آغاز می کردند، در روزهای قبل آموزش های گوناگون کار با چاق و و دفاع از چاقو و حرکات دیگر رزمی را یاد گرفته بودند. سر تا سر اطراف امجدیه نیروهای سازمان آماده و با کلاه کاسکت و چماق و سنگ ایستاده بودند که از هر طرف خواستند حمله کنند، بتوانند!»<sup>۲</sup>

احمد مشاری کاخکی از اعضای نهاد دانشجویی هم تاکید می کند که سازمان قصد گسترش درگیری ها را داشت:

«من مسئول یک اکیپ دانشجویی بودم. در جلوی درب جنوب غربی امجدیه، خطی که به ما داده بودند خط درگیری بود. به نحوی که به محض نزدیک شدن امت حزب الله به

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مرتضی ناصح پور.

۲. همان، پرونده صادق آل موسوی.

درب در حالی که علیه سازمان شعار می دادند، ناگهان اکیپ‌هایی که در آنجا مستقر شده بودند از جمله اکیپ ما به سمت آنها حمله‌ور شد و در حول و حوش امجدیه درگیری گسترده‌ای ایجاد شد.<sup>۳</sup>

سید محمد باقر خلدی از اعضای مهم تشکیلات تهران سازمان، نحوه مدیریت صحنه درگیری‌ها را این گونه توضیح می‌هد:

«نیروهای هوادار عموماً به صورت تیم و اکیپ منظم شده و فرمانده برای آن‌ها تعیین شد. عملکرد ما بدین گونه بود که با کندن موزاییک‌های کنار سالن سرپوشیده استخر و خرد کردن آن و پرتاب سنگ و این خرده موزاییک‌ها به طرف نیروهای مقابل، به آنها حمله کرده و پس از دور کردن آنها به جای خود برمی‌گشتیم و نیروهای زخمی‌را به بهداری می‌رساندیم و بدین ترتیب تنور زد و خورد را گرم نگه می‌داشتیم».<sup>۴</sup>

یکی از دلایل بسیج نیروها توسط سازمان، شکست میلشیا در درگیری‌های چندماه گذشته بود. غلامرضا بیگ محمدی از حاضرین در ماجرای میتینگ امجدیه می‌گوید:

«به ما گفتند در درگیری‌های گذشته علت شکست ما عدم نظم و سازماندهی در بین افراد بود ولی حالا در درجه اول سعی می‌کنیم اول یکی از واحدها را بفروستیم و بعد اگر موفق نشدند، نیروهای بعدی را می‌فروستیم و تا می‌توانید سنگ در اطراف و قسمت‌های مختلف بگذارید».<sup>۵</sup>

### نقطه عطف در فاز سیاسی

اما جدای از این درگیری‌ها، سخنان مسعود رجوی در این میتینگ هم قابل توجه بود. او استراتژی دفاع مظلومانه را به عموم هوادارانش توصیه کرد و با اشاره به درگیری‌های خارج از ورزشگاه و پرتاب گازهای اشک آور از سوی پاسداران، گفت که ایران، ترکیه نخواهد بلکه لبنان خواهد شد. همگان به خوبی دریافت بودند که منظور رجوی از لبنان ایجاد جنگ‌های داخلی برای دست یابی به قدرت است. او همچنین هشدار داد که تروریسم و چماق‌داری، واکنش‌های اجتناب‌ناپذیری را در پی خواهد داشت که در آن صورت نه قدرتی برای دولت باقی خواهد ماند نه برای مجلس!<sup>۶</sup> رجوی همچنین بار دیگر در این سخنرانی از امام خمینی تجلیل کرد و گفت:

۳. همان، احمد مشاری کاخکی.

۴. همان، سید محمد باقر خلدی.

۵. همان، غلامرضا بیگ محمدی.

۶. درگیری میتینگ مجاهدین خلق یک کشته و صدها زخمی به جا گذاشت، روزنامه کیهان، ۲۴ خرداد ۱۳۵۹، ص ۳.

فصل بیست و هشتم: خط تکثیر تشنج □

«چه کسی می‌تواند اقدامات و خدمات روحانیت مجاهد و نقش بسیج‌کننده امام خمینی (صلوات جمعیت) در راس جنبش توده‌ای که سلطنت منفور ۲۵۰۰ ساله را خاتمه داد، منکر شود».<sup>۷</sup>

ماجرای درگیری در میتینگ امجدیه واکنش‌های متفاوتی را در پی داشت. دانشجویان پیرو خط امام با صدور بیانیه‌ای از پاسداران محافظ لانه جاسوسی تشکر کردند. مصطفی میرسلیم که آن زمان معاون سیاسی وزیر کشور و سرپرست شهربانی بود در بیانیه‌ای به شدت به مخالفان تجمع سازمان حمله کرد و آنها را آشوبگر، تفرقه انداز و فتنه‌گر معرفی کرد.<sup>۸</sup> اما شدیدترین واکنش، سخنان سید احمد خمینی بود. او در گفتگو با خبرگزاری پارس، با دردناک خواندن وقایع ورزشگاه امجدیه، درگیری‌ها را خیانت به اسلام خواند. در متن ارسالی خبرگزاری پارس آمده بود:

«حجت الاسلام سید احمد خمینی پیرامون درگیری و حوادث روز پنجشنبه گذشته امجدیه در گفتگویی با خبرنگار خبرگزاری پارس، اظهارداشت: خیلی دردناک است، واقعا چه باید کرد؟ این موضوع صحبت آن روز بوده است و بجا هم هست. آخر شرم ندارد که عده‌ای که اکثرا هم افرادی هستند که ادم دلش برایشان می‌سوزد توسط عده‌ای دیگر تحریک شوند و به جان عده‌ای که می‌خواهند به یک سخنرانی گوش دهند، هجوم کنند. این با چه منطقی می‌خواند و قابل توجیه است؟ آخر مگر وزارت کشور اجازه نداده است، مگر تمام مسئولین و غیر مسئولین حملات سابق به این اجتماعات را محکوم نکرده اند؟ آیا واقعا محرکین را نمی‌شود شناسایی کرد که قطعا نظر سویی دارند؟ چطور اگر مثلا به نماز جمعه حمله شود فوراً شناسایی شود و می‌دانید چه کسانی هستند و منزلشان کجاست و چند گریه هم در منزلشان دارد، یکی از آنها هم دم ندارد! ولی یک واقعه به این مهمی و دردآوری و شرم و خجالت‌آوری اگر تحت تعقیب قرار دهند ممکن است تحریک احساسات شود؟ مگر نمی‌گویید که از خودشان هم دخالت دارند، خوب بگویید چه کسی است و یا مجاهدین [خلق] که می‌گویند ما طرف را می‌شناسیم بگذارید بیابند در تلویزیون بگویند و اگر ثابت شد شما هم او را بگیرید و خون آن جوان ناکام و کوری آن شخص و زخمی شدن بقیه را بدهید. «حزب فقط حزب الله» اگر معنایش زدن است که

۷. همان جا.

۸. معاون سیاسی وزیر کشور: کسانی را که به اجتماعات حمله می‌کنند، معرفی کنید، روزنامه کیهان، ۲۴ خرداد ۱۳۵۹، ص ۳؛ در آن زمان از مصطفی میرسلیم به عنوان گزینه نخست وزیری از سوی بنی صدر نام برده می‌شد.

آبروی الله را بردند مرگ بر این تفکر، من نمی‌شناسم اما می‌دانم که این عده انسان‌های خوب اکثراً عوام حتما تحریک می‌شوند و الا بیخود به اجتماعات حمله نمی‌کنند! آیا امام در اکثر مصاحبه‌هایشان نفرمودند که اظهار عقیده آزاد است. اگر حرف شما حق است از چه می‌ترسید و اگر حرف مجاهدین [خلق] حق است خوب گوش کنید، من با این که بعد از آن صحبت «امام تنهاست» که همه‌گونه تفسیر شد و همه‌گونه تحریف، با این که واقعا روشن بود، دیگر می‌خواستم حرفی نزنم و گوشه‌ای خزیده باشم، ولی واقعا متاثرم، آیا امام از این حملات ناراحت نمی‌شوند، راستی چرا مسئولین ساکنند.

حجت الاسلام سید احمد خمینی در پاسخ به این سوال که شما آیا با آنچه که مجاهدین خلق می‌گویند موافقید پاسخ داد: ببینید مساله آنچه که آنان می‌گویند که خیلی کلی است، هیچ کس نمی‌تواند با هر چه که کسی دیگر می‌گوید موافق یا مخالف باشد. بالاخره با یک سری چیزها آدم موافق است و با یک سری چیزها مخالف. اصولاً تکامل منشاءش همین است و راستی اگر من بگویم موافقم زندگی‌ام دیگر حرام می‌شود و اگر بگویم مخالفم زندگی‌ام حرام است. آخر چرا محیط را این‌گونه مسموم می‌کنند و اصولاً امروز اظهار عقیده آزاد است. مسئولین می‌گویند اظهار عقیده آزاد است، پس چرا این قضایا اتفاق می‌افتد.

خبرنگار خبرگزاری پارس در اقامتگاه امام از حجت الاسلام سید احمد خمینی سوال کرد آیا راست است که حزب جمهوری اسلامی در این موضع دخالت دارد، ایشان پاسخ دادند: دوباره رفتید سراغ این مسائل، مگر موسسین حزب این موضوع را محکوم نکردند. مگر آقای [سید علی] خامنه‌ای محکوم نکرد، پس چگونه در این مسائل دست دارند؟

از حجت اسلام سید احمد خمینی سوال شد شما معتقدید چه باید کرد که دیگر این اتفاقات نیفتد؟ ایشان در پاسخ اظهار داشتند: به عقیده من در صورت برپایی این سخنرانی‌ها دولت از شهربانی و سپاه استفاده نماید و افرادی را که حمله می‌کنند، دستگیر کند و به اشد مجازات برساند. برادران پاسدار به جای نیراندازی همه کوشش خودشان را در دستگیر سران حزب اللهی که آبروی اسلام و مسلمین و الله را برده‌اند، بنمایند. تا اسلام از لوٹ وجود این خائنین پاک شود و غیر از این هم راهی ندارد. من بارها گفته‌ام که اندیشه رانه تنها با چماق نمی‌شود تغییر داد که جایش را [...] اندیشه محکم تر می‌کند. اندیشه را با اندیشه باید پاسخ داد. بارها گفته‌ام که اگر زور کار می‌کرد شاه، شاه بود. اگر زور می‌توانست حکومت کند هنوز تمام عزیزان ما در زندان‌های شاه مخلوع بودند. بر خورد این چنینی چنان عکس العمل کوبنده‌ای



فصل بیست و هشتم: خط تکثیر تشنج □

دارد که هر کس را نسبت به صاحبان عمل منزجر می‌کند. برادران و خواهران عزیزم حرف حق دارید بیابید و بگویید و بحث کنید و اگر حرف دیگران حق است آن را ببوسید و روی چشمتان بگذارید و اگر باطل بود نپذیرید، این دیگر دعوا ندارد. تحریک عوامل داخلی و خارجی نشوید، شما مسئول حداقل خون این جوان شهید هستید. من به پدر و مادرش صمیمانه تسلیم می‌گویم. راستی چه کسی باعث کوری چشم یک جوان شده است، من حمله به این اجتماعات را خیانت به اسلام می‌دانم.

در پاسخ به آخرین سوال ما درباره رئیس مجلس و نخست وزیر، حجت الاسلام حاج سید احمد خمینی گفت: من چه می‌گویم و شما چه می‌پرسید؟ من از چه رنج می‌برم و شما چه می‌خواهید چه مسائلی را مطرح کنید. امیدوارم هر کسی هست دارای تفکری باشد که جلوی این گونه رفتار را بدون هیچ‌گونه اغمازی بگیرد و عاملینش را به شدیدترین وجه مجازات کند.<sup>۹</sup>

چند روز بعد ۲۰ نماینده مجلس که اکثریت آنان به خط لیبرال گرایش دادند، در بیانیه ای خواستار مجازات عاملین درگیری های امجدیه شدند. در این بیانیه آمده بود:

«با توجه به اصل آزادی بیان در قانون اساسی جمهوری اسلامی و با توجه به توصیه‌های مکرر امام خمینی مبنی بر لزوم حفظ وحدت و یکپارچگی اقشار ملت و با توجه به این که منطق چماق و چماقداری و برهم زدن اجتماعات قانونی به هر شکل محکوم است، ما نمایندگان مجلس شورای ملی اسلامی حملاتی را که در روز ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ به شرکت کنندگان در مراسم امجدیه شد، شدیداً محکوم می‌کنیم و اعلام می‌داریم که این گونه کارها علاوه بر پیامدهای تاسف بار و ضدیت با انقلاب اسلامی ایران، تجاوز به قانون و حریم جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌گردد و باید هر چه زودتر عاملین و محرکین این گونه اعمال در هر مقام و موقعیتی که باشند، به کیفر برسانند.»<sup>۱۰</sup>

این بیانیه را رضا اصفهانی، شهید رحمان استکی که یک سال بعد در انفجار هفت تیر شهید شد و تنها بخش کوچکی از پیکرش کشف شد، محمدرضا امین‌ناصری، مصطفی تبریزی، محمد علی تاتاری، ابوالقاسم حسین جانی، سید محمد مشهدی جعفری، نظر محمد دیدگاه، رضا رضانی، کاظم سامی، عزت الله سبحانی، لطیف صفری، اعظم طالقانی، علی گلزاده غفوری، حسن

۹. نظر سید احمد خمینی درباره حادثه امجدیه، نشریه مجاهد، شماره ۸۹، ۲۶ خرداد ۱۳۵۹، صص ۱ و ۳؛ پس از این سخنان مسعود رجوی در نامه ای به دفتر امام خمینی و بنی صدر خواستار پخش تلوزیونی میتینگ امجدیه شد.

۱۰. همان، ص ۲.

لاهورتی، سید محمد میلانی، محمد محمدی گرگانی، محمد نصرالهی نژاد و عطاالله مهاجرانی امضا کرده بودند. البته در این میان برخی گروه‌های خودساخته سازمان مانند انجمن حقوقدانان مسلمان با صدور بیانیه‌هایی به تکرار مواضع سازمان پرداختند.

به هر روی بعدها مشخص شد که سازمان منافقین میتینگ امجدیه را نقطه عطف فعالیت‌های سازمان تحلیل می‌کرده است لذا از تمام توانش را برای حضور هدفمند میلشیا در آن به کار برده است. سیروس لطیفی از عناصر رده بالای سازمان، تحلیل مجاهدین خلق درباره ماجرای امجدیه را این گونه روایت می‌کند:

«۱. از ابتدای تشکیل جنبش تا موقعی که جریان امجدیه به وجود آمد سازمان معتقد بود که روابطش با رژیم به طور کلی کمی بوده و رشد تضادها و یا وحدت‌ها کمی بوده و بایستی این کمیت به کیفیت تبدیل شود. در واقع حرکت‌های سازمان تا حدودی کمیت‌ها را طی کرده و اکنون بایستی به کیفیت بالایی ارتقا داده شود و معتقد بود که این کار با یک حرکت سیاسی-نظامی بایستی انجام گیرد. یعنی تا آن لحظه تمام حرکت‌های سازمان سیاسی مطلق بوده و در جریان امجدیه عناصر نظامی نیز وارد آن شد. در واقع حرکت، یک حرکت سیاسی-نظامی بود برای تبدیل کمیت‌ها به کیفیت جدید.

۲. سازمان معتقد بود که رژیم در حرکت‌های سیاسی سازمان توسط افرادی به نام حزب الهی و به قول سازمان چماق‌داران نظام باعث زخمی و کشته شدن تعدادی از هواداران و افراد سازمان گردیده و در این رابطه فشارهای زیادی در اجرای مراسم بر روی سازمان وارد می‌شد و اگر ما به یک نحوی جلوی این حرکت‌های رژیم را نگیریم مسئله روز به روز شدت پیدا کرده و فشارهای دیگری بر سازمان وارد خواهد کرد.

۳. جریان ترمینال و شکست آن یکی از مهمترین دلایل ایجاد جریان امجدیه بود، زیرا در جریان ترمینال سازمان معتقد بود، چون با تمام قوا پشت مسئله نرفته و نیروی لازمه را در آن به کار نبرده، منجر به شکست حرکت شده و در این رابطه نیروهای حزب الهی موفقیت به دست آوردند و به موضع قدرت افتاده‌اند و بایستی به یک نحو به این مساله پاسخ داده شود تا از حرکت‌های بعدی حزب الله جلوگیری شود و سیستم فکر نکند که سازمان ضعیف شده است.

۴. مسئله به اصطلاح چماق‌داری حزب جمهوری اسلامی نیز چیزی بوده که سازمان به شدت به آن دامن زده و بزرگش می‌کرد و تبلیغات زیادی در اطراف این مسائل به عمل می‌آورد و معتقد بود که این مسئله در جامعه جا افتاده و مردم پذیرفته‌اند که چنین پدیده‌ای

## فصل بیست و هشتم: خط تکثیر تشنج □

واقعا وجود دارد و پشت آن هم حزب جمهوری اسلامی می‌باشد و ما بایستی با یک حرکت برای همیشه مسئله چماقداری را ریشه‌کن نموده و حزب جمهوری اسلامی را نیز در این رابطه به اصطلاح ضایع نماییم. بنابراین طی حرکتی سیاسی-نظامی از طرفی آن را افشا می‌کنیم و از طرف دیگر توسط میلشیا آن را می‌کوبیم و به عنوان مقابله با چماقداری حرکت خود را به مردم نشان می‌دهیم.

۵. یکی دیگر از هدف‌ها، مسئله نشان دادن قدرت میلشیا به این ترتیب که سازمان دارای قدرت نظامی می‌باشد و اگر بخواهد می‌تواند وارد جریان‌ات نظامی شود.

۶. در این جریان اصل بر موفقیت اجرای مراسم بود، حتی اگر منجر به کشته و زخمی شدن تعدادی از افراد گردد. چرا؟ برای این که سازمان در ارتباط با ترمینال و چه در رابطه با برداشت مردم از قدرت سازمان معتقد بود که بایستی حتما مراسم تا آخر ادامه یابد تا مردم بفهمند که سازمان چه نیرویی دارد و چگونه می‌تواند در مقابل رژیم ایستادگی نماید و از طرفی جریان سیاسی که ممکن است در مساله ترمینال برای افراد سازمان و یا مردم ایجاد شده بود، بشکند و سازمان را در میان نیروهای خودی و نیز مردمی بیشتر تثبیت نماید... . و به اصطلاح چماقداری را نیز برای همیشه مدفون کرده است. در واقع سازمان جریان امجدیه را تقاطع عطفی در تاریخ مبارزه سیاسی-نظامی خود می‌داند و معتقد است که بیشترین ارمغان‌ها و ثمرات مثبت را برای سازمان داشته است و معتقد بود که سازمان کاملا هدف هایش را در این رابطه در جامعه جا انداخت و در واقع مسئله را اجتماعی نمود تا جایی که مسئله به رادیو و تلویزیون و رسانه‌های گروهی کشیده شد و خود حزب جمهوری و نیز سیستم مجبور به موضع‌گیری در مقابل چماقداری گردید. در واقع حرکت را حرکتی می‌دانست که به وسیله آن سیستم را مات کرده است و سیستم را مجبور کرده بر خلاف میل خودش موضع‌گیری نماید و این موفقیت بزرگی برای سازمان می‌باشد در جهت ادامه حیات قوی تر!»<sup>۱۱</sup>

در واقع روند سیاسی کشور و جدال‌های سنگین میان خط امام و جناح لیبرال که عمدتا با دخالت سازمان به نفرت‌های عمیقی تبدیل می‌شد از سویی و مظلوم‌نمایی شدید عناصر سازمان همان‌گونه که در تحلیل ارائه شده از سوی سیروس لطیفی مشخص است سبب می‌شد تا سازمان خود را موقعیت قوت و معارضانش را در موقعیت ضعف ببیند.

۱۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تحلیل‌های درون‌گروهی سازمان مجاهدین خلق، شماره ۱۰۳، صص ۱۲۰-۱۲۱.

## ناگهان سخنرانی امام خمینی (ره)

پس از ماجرای امجدیه و در اوج درگیری خط امام و جناح لیبرال، سازمان نوار سخنان شهید حسن آیت را در اختیار بنی صدر قرار داد. با انتشار مخدوش متن پیاده شده این نوار، جنجال سیاسی بزرگی در کشور رخ داد و حزب جمهوری اسلامی به عنوان خط نگهدار جریان خط امام کاملاً در انفعال قرار گرفت. هر چند شهید آیت در چند کنفرانس خبری و با انتشار متن کامل نوار ادعایی کوشید تا در باره عقایدش اطلاع رسانی کند اما جناح لیبرال کاملاً از این ماجرا برای گسترده کردن اقتدارش استفاده می‌کرد.

به هر روی این فضای سنگین با سخنرانی امام خمینی (ره) در ۴ تیر ۵۹ در خصوص سازمان مجاهدین خلق و نفاق و بعد از آن موضع‌گیری برخی از چهره‌های شناخته شده مذهبی و سیاسی، شکاف عمیق بین رهبری انقلاب و سازمان مجاهدین خلق آشکار شد و این نقطه پایانی بر استفاده سازمان از محبوبیت امام خمینی برای اهداف اقتدارگرایانه اش بود. امام خمینی در سخنان روز ۴ تیر ۱۳۵۹ به تفصیل درباره عقاید و سوابق سازمان مجاهدین خلق سخن گفتند:

«این گروه‌های که بعد از انقلاب جوشیدند و بیرون آمدند و گاهی ادعای اسلامیت می‌کنند و از شما مسلمان‌تر می‌شوند. گاهی ادعای انقلابی بودن می‌کنند و از شما انقلابی‌تر می‌شوند. و گاهی خودشان را مؤسس انقلاب می‌دانند. انقلاب را که این توده محروم ملت ما از کارگر و کشاورز و دانشجو و شما همه تا اینجا به پایان رساندید و [درحالی که] آنها در خارج بودند و تماشاگر، یا در داخل بودند و تماشا می‌کردند که ببینند چه کسی غالب می‌شود. در هر مرحله‌ای [پس از انقلاب] که شما پیش رفتید. آنها هم در همان جا باز غائله درست کردند. در همان وقتی که مجلس شورای اسلامی تأسیس شد. مشغول به کار شدند و باز غائله درست کردند. خودشان غائله درست می‌کنند و فریاد می‌زنند، خودشان دیگران را کتک می‌زنند باز خودشان فریاد می‌زنند.

اینها را ببینید چه می‌کنند، ممکن است من هم بگویم اسلام، هم بگویم فدایی اسلام و فدایی خلق و هم بگویم مجاهد اسلام و مجاهد خلق، این حرفها را بزنم لیکن وقتی که شما اعمال را ملاحظه بکنید ببینید که از اول مخالفت کردم در هر جا تفنگ کشیدم و مخالفت کردم. هر روزی که این نهضت بخواهد یک قدم بردارد، می‌خواهد مجلس شورا مفتوح بشود، می‌بینیم که یک بساطی در امجدیه پیش می‌آید. یک غائله درست می‌شود. و مع‌الاسف جوان‌های ما

## فصل بیست و هشتم: خط تکثیر تشنج □

مطلع نیستند که اینها دارند چه می کنند. خیال می کنند که مسئله چماقدار است و تظاهر کننده، نه مسئله این نیست، این یک ظاهری است برای آشوب درست کردن. مسئله عمق دارد».<sup>۱۲</sup>

امام خمینی در بخش دیگری از سخنان خود ضمن تأکید بر ضرورت بررسی و مطالعه سابقه و محتوای کتابها و تبلیغات گروه‌هایی مانند مجاهدین خلق با اشاره به روش‌های فریبکارانه سازمان، خاطره ملاقات نماینده سازمان را با خود در نجف، یادآوری کردند:<sup>۱۳</sup>

«اینها همه را گول می زنند، اینها می خواستند مرا هم گول بزنند. من در نجف بودم اینها آمده بودند که من را گول بزنند... مع الاسف از ایران هم بعضی از آقایان که تحت تاثیر آنها واقع شده بودند خداوند رحمتشان کند، آن‌ها را هم اغفال کرده بودند و آن‌ها هم به من کاغذ سفارش نوشته بودند... آمده بود که مرا بازی بدهد و من همراهی کنم با آن‌ها... اینها با خود قرآن و نهج البلاغه می خواهند ما را و قرآن و نهج البلاغه را از بین ببرند... باید ما ببینیم که عمل اینها چیست... منافق‌ها هستند که بدتر از کفارند، آن کسی که می گوید مسلمان هستم و به ضد اسلام عمل می کند و می خواهد به ضد اسلام عمل بکند. در باره آنها در قرآن بیشتر از دیگران تکذیب شده است».<sup>۱۴</sup>

سخنان امام خمینی آنچنان مهم بود که بسیاری از شخصیت‌ها به تشریح و تکمیل مباحث رهبر انقلاب اسلامی پرداختند. آیت الله سید علی خامنه‌ای امام جمعه تهران، از اولین این شخصیت‌ها بود، به تبلیغات سازمان و مسلح بودن آنها را مورد توجه قرار داد:

«این گروه مسلمان که ادعای پیروی از خطی می کنند که به جامعه توحیدی می رسد، مرتب به جمهوری اسلامی بهتان می بندد و آخر سر هم فریاد می زند که ما دشمن آمریکا هستیم، مگر دشمنان ما چه کار می کنند که شما نمی کنید، آنها هم دروغ می گویند. ما متاسفیم که سخنان با عملتان یکی نیست. شما در طول این مدت نیروهای مسلح خود در شهرها نگه داشتید، چرا نمی فرستید در کردستان و در مرز تا از جمهوری اسلامی دفاع کند».<sup>۱۵</sup>

۱۲. صحیفه امام، ج ۱۲، صص ۴۵۶-۴۵۷.

۱۳. امام ماجرای ملاقات اعضای سازمان با ایشان در مجفف را پیش از این در دو سخنرانی دیگر نقل کرده بود که البته بازتاب مطبوعاتی نیافت. سخنرانی اول در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۵۸ و در دیدار با گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران بود که خاطره ملاقات مزبور اشاره می کند. امام خمینی ضمن به کار بردن تعبیر نفاق و منافقین برای اعضای تغییر ایدئولوژی داد. در سال ۵۴ و ابزار عدم اعتماد به باقی بازماندگان سازمان به دانشجویان توصیه کردند که رفتار شما با آنان خیلی دوستانه نباشد و البته نباید طردشان کنید و نباید با آنان درگیر شوید. سخنرانی دوم در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۵۸ در دیدار با فرماندهان کمیته‌ها و سپاه پاسداران خراسان است. رک، صحیفه امام، ج ۷، ص ۱۴۵ و ج ۱۰ ص ۴۵۱.

۱۴. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۷۰.

۱۵. توطئه ای وجود دارد که روحانیت متعهد و مبارز را از بین ببرد، روزنامه جمهوری اسلامی، ۸ تیر ۱۳۵۸، ص ۱۰.

سید محمود دعایی، سرپرست روزنامه اطلاعات که در نجف از نزدیکان امام خمینی بود هم در رادیو ایران توضیحات مفصلی درباره دیدار حسین روحانی و تراب حق شناس دو عضو سازمان مجاهدین خلق با امام خمینی در شهر نجف داد.<sup>۱۶</sup> آیت الله حسینعلی منتظری نیز طی مصاحبه مشروحی در تبیین دیدگاه‌های امام خمینی، التقاطی بودن ایدئولوژی و خط مشی انحرافی و عملکرد نادرست سازمان را به شدت مورد انتقاد قرار داد.<sup>۱۷</sup> دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نیز با صدور یک اطلاعیه مفصل در تأیید و تبیین مواضع امام در قبال سازمان، دیدگاه‌ها و مواضع صریح و روشنی علیه سازمان اتخاذ کردند. در این اطلاعیه با انتقاد از واکنش سازمان نسبت به سخنان امام در مورد ایدئولوژی و مواضع آن، چنین اعلام نظر شد:

«این حقیقت نه بر اعضای سازمان پوشیده است و نه بر ملت ایران که اسلام سازمان مجاهدین خلق غیر از اسلامی است که امام از آن سخن می‌گوید و امت نیز بدان معتقد است. لذا همیشه دیده‌ایم و می‌بینیم که عملکرد این سازمان غیر از عملکرد امام و امت است. آیا اصول و مبانی اسلامی که شما [مجاهدین خلق] مدعی آن هستید در ریشه و عمق غیر از اصول مارکسیسم چیز دیگری است؟ آیا شما به این دلیل مدعی اسلام راستین هستید که پس از پیروزی انقلاب همه دشمنان انقلاب مانند چریک‌های فدایی خلق و سران حزب دمکرات یا دشمنان رسمی اسلام که تکنولوژی می‌کنند شما را تأیید می‌کنند؟ اگر کادر رهبری سازمان بعد از بیانات امام از انحراف خود دست برندارند و به آغوش اسلام و ملت برنگردند یا شهامت آن را ندارند که به مارکسیست بودن خود اعتراف کنند، در برخورد با هواداران خود بی صداقتند.

همه می‌دانند و سازمان نیز به خوبی می‌داند که رژیم شاهنشاهی و دست نشانده آمریکا در ایران به دست امت اسلام به رهبری امام سقوط کرد. رهبران این سازمان که پیش از سقوط رژیم با امام مخالف بودن زیرا که مواضع سازمان را نپذیرفته بودند و این مخالفت [علیه امام] را همه جا به خصوص در زندان اعلام کرده بودند و پس از سقوط رژیم با امام و روش‌های او مخالف بوده و هستند. در این صورت آیا سازمان مجاهدین خلق در برابر امپریالیسم آمریکا ایستاده است یا در برابر سرسخت‌ترین دشمن آمریکا که امتی نیز پشت سر اوست؟<sup>۱۸</sup> در اطلاعیه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام خطاب به سران سازمان این گونه توصیه شده بود:

۱۶. حجت‌الاسلام دعایی ملاقات مجاهدین خلق با امام در نجف را توضیح داد، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۲ تیر ۱۳۵۸، ص ۷.

۱۷. کتاب‌های آقایان زیربنایش کمونیستی است، روزنامه جمهوری اسلامی، ۹ تیر ۱۳۵۹، ص ۲.

۱۸. اطلاعیه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام درباره مجاهدین خلق، روزنامه کیهان، ۱۸ تیر ۱۳۵۹، ص ۱۳.

فصل بیست و هشتم: خط تکثیر تشنج □

«بباید و این نصایح پدران را بشنوید. بباید و به آغوش اسلام و ملت برگردید. بباید و به خون جوانان این ملت که با ایثار و فداکاریهایشان به این سازمان آبرو بخشیدند احترام بگذارید. بباید و داستان خوارج را در تاریخ اسلام تکرار نکنید. بباید و با اصلاح وضع خود اجازه ندهید سازمانی را که با خون جوانان صادق و پاکبخته و مسلمان رنگین است به کانونی برای استفاده افراد و دستجات ضد انقلاب تبدیل شود.»<sup>۱۹</sup>

از سوی دیگر سخنان قاطع اعضای جناح لیبرال را هم مجبور کرد تا از سازمان مجاهدین خلق برائت جویند. چند روز بعد از سخنان امام خمینی ابراهیم یزدی با تاریخی خواندن اظهارات رهبر انقلاب در سرمقاله روزنامه کیهان نوشت:

«ایراد بزرگ به سازمان مجاهدین خلق که امام برای اولین بار با صراحت حد و مرز آنها را روشن ساخت در دو چیز است: اول - ایراد و انتقاد و اشکال در مکتب، در اندیشه مجاهدین است که التقاطی است. امام خاطره خود را در این زمینه بیان داشتند، احساس و درک خود را از التقاطی بودن اندیشه مجاهدین منعکس ساختند. در همان زمان [پیش از انقلاب] ما نیز با همان اشخاص، در بیروت همراه با برادرمان دکتر چمران در همین زمینه یعنی التقاط و انحراف در اندیشه و فکر سازمان مجاهدین بحث‌ها کردیم... دوم - ایراد بر خط مشی سیاسی سازمان کونونی [مجاهدین خلق] است که مجاهدین هرگز خود را مسئول و متعهد برای استقرار و حفظ نظام جمهوری اسلامی و دستاوردهای آن ندانسته‌اند و نمی‌دانند.»<sup>۲۰</sup>

دکتر ابراهیم یزدی در یکی از همین سرمقاله‌های کیهان تاکید کرد:

«امام برای اولین بار [با] صراحت در مورد سازمان مجاهدین خلق تکلیف را روشن ساخته‌اند، که التقاطی هستند، منافق هستند، منحرف هستند. چرا امام بر این نکته تکیه بیشتری کرده‌اند؟ برای آنکه خطر چپ انحرافی بیشتر است... خمیرمایه توجیه آنها برای بسیاری از نوجوانان و ساده‌اندیشان باشد... این گونه سازمانها بیشتر می‌توانند نیروها را جذب کنند - هر چند برای مدت کوتاهی - و با طرح شعارهای ذهنی گرایانه ولی جذاب سیاسی که فقط هدفش جذب نیروهاست. انقلاب را دچار سردرگمی بنمایند و لذا خطرناکتر هستند.»<sup>۲۱</sup>

مهندس بازرگان نیز طی مصاحبه‌ای در باره سازمان این گونه اظهار نظر نمود:

«همان طور که می‌دانید و گفته‌اند سازمان مجاهدین خلق از جوجه‌ها و فرزندان نهضت

۱۹. همان جا.

۲۰. اولویت حفظ مدینه و دارالسلام است روزنامه کیهان، ۹ تیر ۱۳۵۹، ص ۴.

۲۱. امام با قاطعیت مرزها را روشن نمود، ۱۰ تیر ۱۳۵۹، ص ۲.

آزادی ایران بودند. عده‌ای از کتابهای من از جمله «راه طی شده» و همچنین تفسیر «پرتوی از قرآن» مرحوم طالقانی جزء کتاب‌های اصلی و تعلیماتی مجاهدین بود. مجاهدین به مبارزه مسلحانه معتقد شدند و مبارزه مسلحانه جزء برنامه و رؤس [مرامنامه] نهضت آزادی نبود. از طرف دیگر اینها مقداری از نظریات و کتابهای ما را می‌گرفتند ولی صرفاً این نبود. بعضی از کتابهایشان را چه آن موقع و چه بعد خوانده بودم. البته باید بگویم که با همه کتابهایشان موافق نبودم. از همان اول باید گفت که یک خورده انحرافی (نه انحرافی که آنها را از دین خارج کند و نه انحرافی که آنها را از عقیده [اسلامی] خارج سازد به طرف مبانی مارکسیسم وجود داشت. افکار مارکسیستی در دنیا و در ایران و در میان جوانان حتی مسلمان‌ها بوده و به همین دلیل از جهاتی این‌ها یعنی مجاهدین میل داشتند که خودشان را توی آن خط بیندازند و از آن خط به وظایف خود عمل کنند. نمی‌گویم که اینها [مجاهدین خلق اولیه] ضد دین بودند، منافق بودند، نه [در مورد مجاهدین خلق پس از انقلاب] افکار و نظریاتشان را نمی‌توانم تأیید بکنم. اختلافاتی هم هست. بهشان گفتم بیاید اینها را روشن بکنید. البته گو اینکه بعضی از کتاب‌هایشان را به من دادند ولی متأسفانه فرصت نکردم که درست بخوانم و عمیقاً بتوانم انتقاد کنم. به طور کلی با هر گونه انحراف اسلام از آن حالت اصیل، مخالف بوده و هستم و در آن خطر می‌دیدم».<sup>۲۲</sup>

### تعطیلی ستادهای سازمان

در روزهای تیرماه و مردادماه ۱۳۵۹ نیروهای خط امام با شدت فراوان به افشاگری علیه ایدئولوژی التقاطی سازمان پرداختند، اما واکنش سازمان مجاهدین خلق در مقابل سخنان امام خمینی با نوعی دستپاچگی تحلیل شد. سازمان که بناگاه خود را از نقطه اوج به پایین‌ترین نقطه سیاسی پرتاب شده می‌دید، تصمیم گرفت که ستادهای علنی‌اش از جمله ستاد اصلی انزلی را جمع‌آوری کند. نشریه مجاهد هم موقتاً تعطیل شد. دلیل این تصمیم، کم کردن موضع‌گیری‌ها و سخنان سازمان در جهت کاهش نقاط تماس رسمی با حاکمیت و رهبری انقلاب بود. در این باره در یکی از تحلیل‌های درون‌گروهی سازمان آمده است:

«امام بالاخره باید حرف آخر را در برابر سازمان می‌زد که بعد از انقلاب تا این زمان به تأخیر افتاده بود. از این به بعد ما وارد فاز جدیدی می‌شویم که نیمه سیاسی و نیمه نظامی

۲۲. نهایت راه طی شده بشر راه انبیاست، مصاحبه با مهندس بازرگان، ۸ مرداد ۱۳۵۹، ص ۱۱.



فصل بیست و هشتم: خط تکثیر تشنج □

است و علت آن هم این است که عملکردهای سیستم نشان می‌دهد بعد از جریان امجدیه دیگر قصد برخورد سیاسی با ما را ندارد و قصدش این است که با ژ-۳ با ما روبرو شود و بخصوص بعد از سخنان امام در حمله‌ای که به ستاد شده از نارنجک استفاده شده و جلوی آن به رگبار بسته شده که بخوبی نشان دهنده این امر است که سیستم می‌خواهد با ما برخورد نظامی کند.

در رابطه با ستادهایمان که فعلاً نوک پیکان حمله سیستم نسبت به آن قرار گرفته است ما سه راه داشتیم،

۱. مقاومت فعال و تهاجمی (مانند جریان انجمن مرکز) که در ستادها بمانیم و در صورت حمله با چماقداران درگیر شویم که به علت سخنان امام و تغییر فاز، این کار چپ‌روی است.  
۲. مقاومت تدافعی که در ستادها بمانیم و در صورت حمله چماقداران و پاسدارها آنجا را تخلیه کنیم که این برخورد نیز منتفی است چون این نوع تخلیه ستاد از موضع ضعف و راست‌روی به حساب می‌آید و از طرفی به علت تغییر فاز، سیستم نخواهد گذاشت کار به این ترتیب (بدون درگیری و مسالمت آمیز) اتمام پذیرد و حتی اگر ما قصد دفاع فعال نداشته باشیم سیستم قصد کشتار دارد و تازه تا قبل از اینکه سیستم به ما حمله کند نمی‌توانیم بطور عادی به فعالیت‌مان ادامه دهیم و مجبور خواهیم بود در برابر صحبت‌های ۴ تیر امام موضعگیری کنیم.

۳. اعلام کنیم که تا تعیین تکلیف از جانب امام و مقامات مسئول کشور، کلیه دفاترمان بسته خواهد بود و به این ترتیب از موضع بالا دفاترمان را تخلیه خواهیم نمود که خط اصولی همین است و دفاترمان نیز حفظ خواهد شد. با اتخاذ این موضعگیری، مسائل امنیتی برای ما تضاد اصلی درون تشکیلات به حساب خواهد آمد چرا که سیستم به آسانی خواهد توانست به ما ضربه نظامی بزند و سعی خواهد نمود از طریق در آوردن روابط درونی ما از یک طرف و خطوط و تحلیل‌های سیاسی از طرف دیگر به ما ضربه نظامی و سیاسی بزند. بنابراین باید هر چه زودتر با فاز تطبیق پیدا کنیم و به صورت نیمه مخفی و نیمه علنی در بیاییم و عنصر امنیتی را وارد تشکیلات کنیم و با دید امنیتی به تمام مسایل نگاه کنیم».<sup>۳۳</sup>

در یکی دیگر از تحلیل‌های درون‌گروهی سازمان مجاهدین خلق به نقل از اصغر فقیهی آمده است: «پس از اینکه امام در رابطه با سازمان آن پیام معروف خود را داد و سازمان را محکوم کرد،

۳۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تحلیل‌های درون‌گروهی سازمان مجاهدین خلق، شماره ۱۰۴، ص ۱۲۲.

سازمان تحلیل کرد که با توجه به این پیام نیروهای حزب‌اللهی در اوج بسیج خود علیه سازمان هستند و اگر ما بخواهیم داخل ستادها بمانیم قلع و قمع خواهیم شد. لذا تصمیم به ترک ستادهای علنی خود گرفت زیرا تحلیل می‌کرد که از طرفی ما نمی‌توانیم در قبال حجت‌های امام موضع‌گیری کنیم چون یا باید در قبال صحبت‌های امام باشیم که توانش را نداریم یا باید قبول کنیم که در این صورت باید سازمان را منحل اعلام کنیم. در این صورت می‌گفت موج قوی آمده که باید سر خود را پایین بگیریم تا این موج رد شود. یا به اصطلاح نظامی گفته می‌شد وقتی دشمن در حالت تهاجمی است ما باید حالت عقب‌نشینی اختیار کنیم و نباید در جلو قرار بگیریم که ضربه بخوریم لذا تخلیه ستادها را اصولی‌ترین راه برای برخورد با پیام امام تلقی می‌کرد که نه جوابی می‌دهد و نه در مقابل او می‌ایستاد و نه در قبال مردم که چرا جوابی به پیام امام داده نمی‌شود مورد سؤال قرار گرفت.

علت تعطیل نشریه هم بی رابطه با این مسائل نبود زیرا از یک طرف می‌گفت به عنوان اعتراض به اینکه آزادی ما خدشه‌دار شده و به عنوان اعتراض تعطیل می‌کنیم و از طرف دیگر می‌گفت اگر بخواهیم نشریه را ادامه بدهیم از یک طرف باید خود را در قبال موج حزب‌الله و حمله دشمن قرار دهیم و از طرف دیگر می‌گفت اگر بخواهیم نشریه داشته باشیم باید در قبال پیام امام موضع‌گیری کنیم لذا یا باید قبول کنیم که باید انحلال سازمان را پذیریم و یا باید رد کنیم که اینجا باز خود را در مقابل امام قرار داده‌ایم که با این وضع به قلع و قمع سازمان توسط طرفداران امام و جمهوری اسلامی کمک خواهیم کرد.<sup>۲۴</sup>

اما سران سازمان هم مجبور بودند که در باره این سخنان موضع‌گیری و انبوه هوادارانی که جمع کرده بودند، توجیه کنند. مهدی ابریشمچی<sup>۲۵</sup> در باره تعطیلی فعالیتهای علنی سازمان در تیر ماه ۱۳۵۹ تمام نیروهای ستاد اصلی سازمان را جمع می‌کند و می‌گوید:

۲۴. همان، شماره ۱۰۹، صفحه ۱۲۷.

۲۵. مهدی ابریشمچی از نفرات اصلی سازمان پس از پیروزی انقلاب بود. او که پدرش کارخانه‌دار و متمول بود در سال ۱۳۵۸ با مریم قجر عضدانلو از سمپات‌های سازمان در دانشگاه صنعتی ازدواج کرد و دختری به نام اشرف داشت. ابریشمچی یکی از مهمترین سخنگویان سازمان پس از پیروزی انقلاب بود و در انتخابات اولین دوره مجلس کاندیدای سازمان بود که رای نیاورد. ابریشمچی در فاز نظامی در فروردین ۱۳۶۱ از مرز کردستان از کشور خارج شد و به پاریس رفت. او در جریان انقلاب ایدئولوژیک همسرش مریم قجر عضدانلو را رها کرد تا به فاصله یک روز بر سر سفره عقد مسعود رجوی بنشیند و در عوض مینا خیابانی، خواهر کوچک موسی خیابانی را که بیش از ۱۰ سال از ابریشمچی کوچکتر بود به عقد او درآوردند. ابریشمچی در زمان جنگ تحمیلی مسئول کمیته ارتباطات سازمان و عراق بود. ابریشمچی در سال‌های دهه ۶۰ مسئول کمیته صلح شورای مقاومت ملی بود و وظیفه داشت ایران و عراق را به صلح برساند! او هم اکنون نیز این وظیفه را برعهده دارد. ابریشمچی از معدود نفرات مرکزیت سازمان است که تاکنون در ویتترین شورای ملی مقاومت حضور دارد.

## فصل بیست و هشتم: خط تکثیر تشنج □

«در قبال این پیام سه راه داریم و چون حمله به ستاد و گرفتن آن اجتناب‌ناپذیر است پس از این سه راه باید یکی را انتخاب کنیم:

۱. اول اینکه بایستیم و مقاومت کنیم تا آخرین قطره خون که این یک حرکت چپ‌روانه است و منجر به کشته شدن عده زیادی می‌شود و آنها ستاد را می‌گیرند.

۲. بیائیم ستادها را به سیستم بدهیم با دست خودمان که این هم یک حرکت راست‌روانه است

۳. حرکت منطقی و اصولی این است که خودمان ستادها را تعطیل کنیم و اعلامیه بدهیم که به علت بوجود نیامدن درگیری ما ستادهایمان را تعطیل می‌کنیم و در ادامه آن نشریه نیز که به عنوان سلاح کنونی ماست به علت اینکه موجب درگیری بیرونی می‌شود تعطیل می‌شود و این می‌تواند از طرف دیگر به عنوان یک اعتراض باشد که ما در جمهوری اسلامی آزادی نداریم».

علی زرکش<sup>۲۶</sup> نیز در جمع افراد ستاد انزلی در تاریخ ۵ تیر ۱۳۵۹ می‌گوید:

«بعد از یک جلسه طولانی تصمیم گرفته شد که ستاد تعطیل شود و دلیل آن این است که در صورت عدم تخلیه آن بطور حتم درگیری به وقوع خواهد پیوست و ما هم ناچار به دفاع خواهیم بود و با ادامه درگیری بطور عام و گسترده هواداران مجبور به رودرویی با نظام خواهند شد. ولی چون ما می‌خواهیم تا آخرین ذرات فضای دموکراتیک را حفظ کنیم

---

۲۶. علی زرکش یزدی در سال ۱۳۲۸ در شهر مشهد متولد شد. در سال ۱۳۴۸ به دانشکده فنی دانشگاه تهران راه یافت. وی توسط مهدی افشاری و محمد مفیدی معرفی و به عضویت سازمان پذیرفته شد. در سال ۱۳۵۱ به علت فعالیت‌های دانشجویی و ارتباط با بعضی افراد سازمان بازداشت و به ده سال حبس محکوم شد، وی در زندان عضو کادر مرکزی سازمان و در کنار رجوی و خیابانی بود. به نوشته نشریه مجاهد، زرکش پایه‌گذار و نخستین مسئول و سردبیر نشریه مجاهد و مسئول کل انتشارات و تبلیغات، مسئول تشکیلات کل سازمان بود. او همچنین در یک مناظره تلویزیونی با شهید بهشتی به عنوان عضو سازمان معرفی شد. در خرداد ۵۹ با مهین رضایی، خواهر رضایی‌ها ازدواج کرد. در برپایی شورش مسلحانه ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ نقش فعالی ایفا نمود. بعد از کشته شدن موسی خیابانی در ۱۹ بهمن ۶۰، وی به سمت قائم مقام مسئول اول سازمان و فرمانده سیاسی \_ نظامی آن منصوب شد و مسئولیت ترورهای سازمان را تا خروج از کشور در سال ۶۴ عهده دار بود. وی در سال ۱۳۶۴ به پاریس احضار و در دادگاه ویژه ای به مدت یک ساعت محاکمه و به اعدام محکوم می‌گردد و سپس به بغداد انتقال داده می‌شود و در همانجا زندانی می‌شود. او مسئول شکست‌های استراتژیک گذشته و انتقال نادرست خطوط رهبری به تشکیلات قلمداد شده و خلع رده می‌شود. بعد هم بدون سر و صدا به قرارگاه بدیع‌زادگان که محل اقامت رهبری سازمان بود منتقل می‌شود. زرکش در اواخر سال ۱۳۶۶ به عنوان یک عضو عادی از زندان آزاد می‌شود و در عملیات معروف به فروغ جاویدان تحت مسئولیت همسرش مهین رضایی شرکت می‌کند اما در این عملیات او و همسرش کشته می‌شوند. شاهان عینی معتقدند وی از پشت سر هدف قرار گرفته و به قتل رسید. در مورد قاتل او دو قول وجود دارد: روایت اول: «در حین عملیات مرصاد در جریان یک تصفیه خونین به دست فرهاد چاه بست عضو سازمان و محافظ ابراهیم ذاکری از مسئولان رده بالای سازمان به قتل رسید.» روایت دوم: «علی زرکش توسط مسعود قربانی فرمانده تیم‌های ویژه عملیاتی در داخل کشور، که مورد اعتماد شخص مسعود رجوی قرار داشت، در صحنه عملیات فروغ جاویدان کشته شد و سپس مسعود قربانی نیز توسط فرد دیگری کشته شده است تا ردی بر جای نماند.» زرکش پیش از مرگ در نامه‌ای به همسرش مهین رضایی به افشای بعضی مسائل درون گروهی می‌پردازد و از له شدن و تصفیه خود پرده بر می‌دارد و عملیات فروغ را ناموفق پیش بینی می‌کند و تحلیل رجوی و مرکزیت سازمان را اشتباه دانسته است. متن این نامه که در جریان عملیات مرصاد (فروغ جاویدان)، به دست نیروهای ایران افتاده بود، برای نخستین بار در داخل کشور انتشار یافت.

باید به هر ترتیب شده این رودررویی را به تأخیر بیندازیم پس در اینجا از هر نوع برخورد فیزیکی پرهیز می‌کنیم و حتی در صورت لزوم ده‌ها را نیز تعطیل خواهیم کرد. همچنین گفته شد که پس از پیام امام در ۴ تیر ما یک جمع‌بندی از کل حرکت‌هایمان کردیم و بررسی کردیم که آیا چپ‌روی‌های ما موجب موضع‌گیری امام شده است یا نه؟ به این نتیجه رسیدیم نخیر ما درست حرکت کرده ایم و جریان‌ات امجدیه و انقلاب فرهنگی و... همه درست و بجا بوده است و دلیل موضع‌گیری امام تضادهای درونی نظام و شرایط اجتماعی بوده است و گفته شد از ابتدای انقلاب منتظر چنین موضع‌گیری از طرف امام بوده ایم و تا به حال هم که به تأخیر افتاده است به سود ما بوده است و حال باید به موضع‌گیری‌هایی پردازیم که اثبات کند که ما به اسلام معتقد هستیم».

محمود ائمی<sup>۲۷</sup> از کادرهای اصلی سازمان که از نزدیکان مسعود رجوی بود نیز شکل جدید فعالیتهای سازمان را در راستای تقویت جناح لیبرال ارزیابی می‌کند و سنگ‌گیری پشت خط جناح لیبرال را در جهت به تعویق انداختن درگیری مستقیم و تقویت بنیه سازمان می‌داند:

«گفته شد بعد از جریان امجدیه و سخنرانی ۴ تیر امام رابطه ما با سیستم وارد مرحله جدیدی شده است. چرا که سازمان اساسش بطور گسترده و سراسری مطرح است و به لحاظ سیاسی هم تثبیت شده و خود را به عنوان یگانه تهدید نظام مطرح کرده است. در این رابطه گفته شد: برخورد ما با سیستم اجتناب‌ناپذیر بوده است و بالاخره یک روزی می‌بایست تیغ امام بر گردن ما فرود بیاید منتهی می‌بایست اولاً: این برخورد را حتی الامکان به عقب بیندازیم. ثانیاً: از موضع قدرت و با آمادگی بهتری و در شرایط مناسبی باید این برخورد صورت گیرد تا آنجا که در قدرت و توان داریم سعی می‌کنیم این برخورد را به عقب بیندازیم، منتهی سخنرانی ۴ تیر امام جرقه‌ای ایجاد کرده است. از آنجا که فعلاً شرایط را مساعد نمی‌بینیم که جلو این برخورد (که از طرف امام شده) با شکل قبلی کارمان بایستیم. لازم بوده که شکل جدیدی را انتخاب کنیم. لذا می‌بایست یک عقب‌نشینی برای زمینه‌سازی انجام دهیم. عقب‌نشینی همان تعطیلی ستادها و نشریه و... است. در رابطه با آینده چندین حالت را پیش‌بینی می‌شود. یک حالت اینکه: جهت‌گیری فعل و انفعالات داخلی به نفع لیبرال‌ها باشد. حالت دوم اینکه که جهت‌گیری به نفع جناح ارتجاع باشد. حالت سوم کودتایی صورت گیرد و... که با توجه به صحبت‌های امام (۴ تیر) و بقیه شواهد و

۲۷. محمود ائمی با نام مستعار اعلمی هم اکنون از عناصر رده ۲ سازمان است که اکنون در پاریس اقامت دارد.

فصل بیست و هشتم: خط تکثیر تشنج □

نمونه‌ها گفته می‌شد حالت دوم محتمل‌ترین حالت است و از این رهگذر گفته شد بهترین حالتش برای ما حالت اول است. در این رابطه گفته شد خط ما این است که در جهت تحقق حالت اول قدم برداریم که تلاشمان را خواهیم کرد. چرا که لیبرالها به عنوان پوششی برای ما هستند و هر چه در حاکمیت حضور داشته باشند ما حیات بیشتری خواهیم داشت. در رابطه با حالت دوم می‌بایست اقدامات لازم و ضروری را انجام دهیم. در صورتی که رژیم و امام بخواهند حالت دوم را بروند ما از موضع ضعف با رژیم برخورد می‌کنیم و نتیجتاً در یک درگیری نابرابر ممکن است ضربات مهلکی بخوریم. لذا می‌بایست اقدامات لازم را برای اولاً؛ جلوگیری از این خط بکنیم و ثانیاً اقدامات لازم را برای حداقل ضربه خوردن فراهم کنیم. پیش بینی می‌کنیم که در صورت اجرای این حالت یک سوم نیروهای تشکیلاتی‌مان را از دست خواهیم داد.<sup>۲۸</sup>

محمد ضابطی<sup>۲۹</sup> مسئول بخش اجتماعی سازمان هم تحلیل محمود ائمی را این گونه کامل می‌کند که سیستم بر دو پایه ارتجاع (خط امام) و لیبرال (بنی صدر و نهضت آزادی) استوار است و باید حرکت به سمت برجسته کردن خط لیبرال در مقابل خط ارتجاع یا همان خط امام باشد: «در این مرحله آلت‌ناتیو ضد انقلاب است، نه مجاهدین، بخشی از مردم که به علت نارضایتی از سیستم کنده شده در شرایط فعلی به سمت سازمان نمی‌آید بلکه مقابل سیستم اکنون ضد انقلاب است. سیستم بر دو پایه ارتجاع و لیبرال استوار است. بین این دو جناح در داخل سیستم تضاد وجود دارد. این تضاد در دراز مدت به نفع لیبرال‌ها قابل حل شدن است. چون لیبرال‌ها هستند که بطور بالفعل می‌توانند پایگاه امپریالیسم باشند و ارتجاع به علت عدم توان برای مدیریت و سیستم‌سازی و قادر نبودن به حل مسایل و معضلات اجتماع بالاخره مجبور است جای خود را به لیبرال‌ها بدهد.

هنر یک نیروی انقلابی این است که با تضاد جناح‌های حاکمیت برخورد متناسب بکند و در نهایت بتواند از این تضادها به نفع خود بهره‌برداری کند. اگر ارتجاع را در یک کفه ترازو و لیبرال‌ها را در کفه دیگر ترازو بگذاریم. الان تقریباً موازنه برقرار است ما باید کاری کنیم که کفه ترازو به سمت لیبرال‌ها سنگین شود. یعنی در واقع می‌بایست در موضعگیری‌های خود لیبرال‌ها را تقویت کنیم. البته این تقویت لیبرال‌ها تا آنجا انجام می‌گیرد که به نفع ضد

۲۸. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تحلیل‌های درون گروهی سازمان مجاهدین خلق، شماره ۱۱۴، صفحه ۱۳۲.

۲۹. محمد ضابطی به همراه همسرش نصرت رحمانی در ضربه سرنوشت‌ساز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۱ که موجب متلاشی شدن بخش اجتماع سازمان مجاهدین خلق شد، کشته شدند.

انقلاب که در این شرایط آلترناتیو سیستم است نینجامد. لیبرال‌ها به علت ویژگی‌های خاص خود خواهان برقراری نوعی دموکراسی در جامعه هستند حال آنکه ارتجاع خواستار بسته شدن فضای تنفسی در جامعه می‌باشد. نیروهای انقلابی باید از این دموکراسی به نفع خود استفاده نمایند.<sup>۳۰</sup>

و این گونه بود که سازمان تصمیم گرفت به بنی صدر به عنوان مهمترین مهره خط لیبرال نزدیک شود. تحلیل‌های غلط سازمان از جایگاه جمهوری اسلامی و ادعای ناامیدی مردم از انقلاب اسلامی از جمله دلایل گره زدن تدریجی سازمان بر بنی صدر عنوان می‌شد. اصغر فقیهی از کادرهای رده بالای سازمان در این باره می‌نویسد:

«سازمان در مسیر حرکت خود در پی به وجود آوردن آلترناتیوی بود که بتواند همزمان با دلسرد کردن مردم از جمهوری بتواند در قبال آن دلگرمی نسبت به چیز دیگری برای آنها بوجود آورد. خلاصه می‌گفت باید مثل زمان انقلاب که امام در قبال اینکه مردم از شاه دلسرد می‌شدند امام می‌توانست آن خلاء را پر کند و به عنوان آلترناتیو رژیم درآمد لذا ما هم باید همانند آن زمان عمل کنیم. البته سازمان قبل از اینکه خودش را آلترناتیو بداند در تحلیل‌های قبلی اش معتقد بود که ضد انقلاب آلترناتیو جامعه می‌باشد حتی بعدها هم لیبرال‌ها را که در راس آنها بنی صدر بود را آلترناتیو سیستم می‌دانست تا اینکه توانست با لیبرال‌ها و بخصوص بنی صدر به توافق برسد که در آن شرایط تحلیل کرد که دیگر ما یعنی سازمان آلترناتیو سیستم شده ایم در این رابطه بود که در صدد تشکیل یک اپوزیسیون متشکل به رهبری خود سازمان بود که بتواند به راحتی آن را در جامعه جا بیندازد. خلاصه تمام مخالفین را در این قطب سازمان دهد تا اینکه توانست با لیبرال‌ها بخصوص بنی صدر به وحدت برسد که اینجا این را به عنوان یک پیروزی بزرگ تلقی می‌کرد و این آلترناتیو را که در آن بنی صدر هم هست به عنوان یک امر ملموس برای توده‌ها می‌دانست و در سطح گروه‌های مختلف دیگری نیز این امری تثبیت شده بود؛ چون قدرت سازمان در این شرایط باتوجه به پیروزی‌های سیاسی که در صحنه اجتماع به دست آورده بود مشخص و غیر قابل انکار بود».<sup>۳۱</sup>

این ائتلاف با توجه به تعطیلی ستادهای علنی، مقدمات اجرایی خودش را طلب می‌کرد. لذا برپایی دهکده‌های بحث و به هم زدن سخنرانی‌های اعضای خط امام در دستور کار قرار گرفت.

۳۰. همان، شماره ۱۱۷، ص ۱۳۵.

۳۱. همان، شماره ۱۵۱، صفحه ۱۷۳.

بیژن سیفی از مهمترین عناصر نهاد دانشجویی سازمان منافقین در مرداد ماه ۵۹ می گوید:

«پس از پیام امام و تخلیه ستادها خط گسترده دهه‌ها مطرح شد که به خاطر اینکه مراکز سازمان به ظاهر تعطیل است نیاز است که پیام سازمان به میان مردم برده شود. لازم است که دهه‌ها و بساطها به میزان وسیعی گسترده شوند و مطرح شده بود که دهه‌ها نباید به هیچگونه رابطه فرد با سازمان اشاره کنند و باید بگویند که به عنوان نیروهای مستقل و سمپاتیزان عمل می‌کنند. گسترش دهه‌ها در آن زمان بنا به تحلیل‌ها به مثابه ادامه حیات سیاسی سازمان بود و بارها مطرح می‌شد که دهه‌ها نبض حیات سازمانند که در جامعه می‌طپند و خون تازه در رگ‌های سازمان جاری می‌کنند بر این اساس بود که [ ... ] عظیم بچه‌ها در برخورد فعال با این مسئله توجیه می‌گشت و هر گونه کم بها دادن به این مسئله خیانت به آرمان‌های این سازمان تلقی می‌شد. در کنار این مسئله به دلیل بودن ماه رمضان مراسمی از طرف رژیم در مساجد و اماکن مختلف گذاشته می‌شد و به خاطر مطرح شدن سازمان و جلوگیری از سخنرانی‌های سخنرانان و صحبت آنها راجع به سازمان نیروها باید به میان جمعیت رفته و آنها را به هم می‌زدند و شروع به افشاگری می‌کردند و احیاناً در موقع دستگیری از موضع مظلومیت برخورد کرده و از مردم دادخواهی می‌کردند».<sup>۳۲</sup>

علت دیگر برپایی دهه‌ها و به هم زدن سخنرانی‌ها، ایجاد پوشش حفاظتی برای اعضای سازمان توسط نیروهای هوادار بوده چرا که با معطوف ساختن انرژی نیروهای سیستم به هواداران، نیروهای نزدیکتر [کادرهای بالا] امکان تحرک بیشتر و در عین حال ضربه پذیری کمتر می‌باشد.

۳۲. همان، پرونده بیژن سیفی.





گفتار یازدهم

جدی ترین کودتا



فصل بیست و نهم

کودتا یا عملیات انتحاری

یکی از مهم‌ترین اتفاقات سال ۱۳۵۹ شبه‌کودتای نقاب مشهور به نوژه است که در آن عوامل شاپور بختیار با همکاری سرویس اطلاعاتی عراق و اطلاع‌سرویس‌های اطلاعاتی غربی قصد زمینگیر کردن نیروهای نظامی به‌خصوص ارتش را برای زمینه‌سازی حمله رژیم بعث عراق به ایران داشتند.

اگرچه در یکی دو سال ابتدای انقلاب همواره از سلطنت‌طلبان به عنوان جانشین اصلی رژیم سابق و خطر بزرگ از سوی سردمداران چپ و راست نام برده می‌شد، اما تحركات آنها تنها محدود به استقرار پالیزبان و اویسی در مرزهای غربی کشور و چند عملیات ناموفق بود. برخورد شدید و قاطع با سران رژیم سابق و نفرت عمومی از بازماندگان رژیم پهلوی که خود را در محاکمه‌های علنی در نیمه اول سال ۱۳۵۸ نشان داد، سبب شد تا کمتر سرویس اطلاعاتی خارجی‌ای روی سلطنت‌طلبان حساب باز کند. از سوی دیگر گسترش عجیب عقاید چپ و حس مبارزه‌طلبی گروه‌های چپ با جمهوری نوپدید اسلامی سبب گردید تا سرویس‌های اطلاعاتی غربی به دنبال یارگیری و بهره‌گیری از این گروه‌ها باشند. از سوی دیگر منابع مالی‌ای که از ذخایر نظام گذشته در اختیار گروه‌های سلطنت‌طلب و طرفدار مشروطه سلطنتی انباشته شده بود، سبب گردید تا برخی از عناصر داخلی که با پیروزی انقلاب اسلامی مقام و شان اجتماعی‌شان را از دست دادند و سوسه شوند تا با انجام اقداماتی، این منابع به ظاهر لایتناهی را در اختیار بگیرند.

در این میان شاپور بختیار که پس از فرار از ایران در پاریس ستادی علیه انقلاب اسلامی راه‌اندازی کرده بود، کوشید تنها کودتای کلاسیک علیه نظام تازه تأسیس را به اجرا بگذارد که این اقدام او در روز ۱۸ تیر ۱۳۵۹ ناکام ماند.

### کودتای نقاب مشهور به نوژه

با خروج مخفیانه شاپور بختیار از کشور در اوایل سال ۱۳۵۸ و ورود او به پاریس، ستادی با حضور افسران وفادار به رژیم سقوط کرده پهلوی و حضور بختیار تشکیل شد. بسیاری از اعضای جبهه ملی که در دولت بختیار سمت‌های وزارت را بر عهده داشتند و افسرانی مانند غلامعلی اویسی و پالیزبان خیلی زود به این ستاد پیوستند. تشکیل این ستاد طمع رژیم صدام را برانگیخت. او که از یک سو تحت فشار شدید امواج انقلاب اسلامی در میان شیعیان عراق به رهبری شهید محمدباقر صدر بود و از سوی دیگر متلاشی شدن ارتش شاهنشاهی، و سوسه تصاحب مناطق نفت‌خیز خوزستان را برای او ایجاد کرده بود، ارتباطات گسترده‌ای را با شاپور بختیار برقرار کرد.

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

این ارتباطات موجب شدند تا دیدارهایی میان صدام و شاپور بختیار صورت گیرد. در این دیدارها صدام وحشت خود را از عواقب ناشی از انقلاب اسلامی ایران برای شاپور بختیار فاش کرد.<sup>۱</sup> در جریان این ارتباطات، شاپور بختیار، اویسی و برخی دیگر از فراریان رژیم شاه که در بغداد از حمایت‌های ویژه‌ای برخوردار بودند، با این فکر که ارتش ایران در شرف از هم پاشیدگی و نظام تازه تاسیس تهران درگیر تشنجات داخلی است، کوشیدند در مورد توانایی ارتش و دولت ایران تردید ایجاد کنند.<sup>۲</sup>

در تهران و در اولین روزهای پس از پیروزی انقلاب برخی از نظامیان ارشد رژیم پهلوی در صدد برقراری ارتباط با شاه مخلوع و شاپور بختیار برآمدند. سرهنگ بازنشسته محمدمباقر بنی‌عامری و سرهنگ عطاالله‌بای‌احمدی که پیش از انقلاب از عناصر اطلاعاتی ارتش و ژاندارمری بودند کوشیدند تا با شاه مخلوع دیدار کنند، اما تلاش‌های آنان با توجه به قطع ارتباط محمدرضا پهلوی با عناصر داخلی و حفاظت شدید از او بی‌نتیجه ماند، لذا ارتباط با شاپور بختیار در دستور کار آنان قرار گرفت. در این میان ارتباط بنی‌عامری با یکی از نزدیکان شاپور بختیار به نام ابوالقاسم خادم برقرار شد. ابوالقاسم خادم یکی از اعضای فعال حزب ایران و از مالکین و زمینداران بزرگ گنبدکاووس بود. سند مالکیت زمین‌هایی که به وسیله دادستانی ارتش ضبط گردیده، نشان می‌دهد که قطعاتی از این زمین‌ها مستقیماً از شاه به فرزندان وی واگذار شده بود. او از فعالان جبهه ملی بود و به یکی از فرقه‌های دراویش تعلق خاطر داشت. در تاریخ ۱۳۵۹/۲/۸ یعنی دو ماه و ده روز قبل از کودتای نوژه دستگیر و بعد از کشف کودتا محاکمه و اعدام شد.

جواد مرزبان از عناصر اصلی بخش سیاسی کودتا در باره برقراری ارتباط بنی‌عامری و ابوالاسم خادم اظهار می‌دارد:

«یک روز در اواخر بهار یا اوایل تابستان ۵۸ بود که من و جواد [خادم] سرزده به منزل پدرش رفتیم. او در اتاقش میهمان داشت. در اتاق را بست و ما را به اتاق دیگری هدایت کرد، برای مان چای آورد و رفت. حدود ده دقیقه بعد مراجعت کرد و گفت: بیایید با شخصی ملاقات کنید». او بنی‌عامری بود. حالتی آشفته و نگران داشت و دست‌هایش می‌لرزیدند پس از دست دادن خود را چنین معرفی کرد: «من سرهنگ بازنشسته ژاندارمری هستم».<sup>۳</sup>

۱. کودتای نوژه، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ چهارم ۱۳۸۴، ص ۹۱ به نقل از توماس ام. دالی، جنگ دیرپای خلیج فارس، نشریه ماهانه نیروی دریایی آمریکا، ۱۹۸۵.

۲. همان به نقل از لوموند دیپلماتیک، ژوئیه ۱۹۸۵.

۳. کودتای نوژه، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ چهارم ۱۳۸۴، ص ۱۴۴.

مارک گاسیوروسکی، محقق انقلاب اسلامی در ایران نحوه آشنایی بای احمدی و بنی عامری با بختیار را این گونه توصیف می کند:

«سرهنگ احمدی چندین ماه از بهار و تابستان ۱۳۵۸ را در اروپا گذراند و تلاش کرد با شاه تماس بگیرد، اما این تلاش‌ها بی نتیجه ماندند، زیرا شاه پس از ترک ایران، ابتدا به مصر و سپس به مراکش، باهاما و مکزیک سفر کرد. در اوت ۱۹۷۹ سرهنگ احمدی از طریق سرلشگر امیرفضلی، ژنرال سابق نیروی هوایی ایران، مطلع شد که شاپور بختیار برای مقابله با رژیم اسلامی در حال سازمان‌دهی و بسیج نیروست. احمدی با شاپور بختیار ملاقات و در باره تلاش‌های سرهنگ بنی عامری با او صحبت کرد. شاپور بختیار خواستار دیدار با بنی عامری شد و در پی آن بنی عامری در سپتامبر ۱۹۷۹ [شهریور ۱۳۵۸] به پاریس سفر کرد. شاپور بختیار و بنی عامری با یکدیگر توافق کردند که بنی عامری مسئولیت سازمان‌دهی نیروهای درون مرزی را به عهده بگیرد و شاپور بختیار مسئول امور مالی و برقراری تماس‌های لازم برای دریافت کمک از دولت‌های خارجی شود. بختیار همچنین امکان ملاقات عامری را به هنگام مراجعت او به ایران با یکی از دوستان صمیمی‌اش به نام ابوالقاسم خادم، رهبر حزب مردم ایران فراهم آورد و خادم مبلغ ۳۰۰ هزار تومان (معادل ۳۰ هزار دلار) از جانب شاپور بختیار به بنی عامری داد. بدین ترتیب این دو به اتفاق، یک تشکیلات مخفی را درون ایران سازمان دادند که بنی عامری مسئول سازمان‌دهی شاخه نظامی آن به نام نظامیان وطن‌پرست (نوپا) بود و خادم مسئول سازمان‌دهی شاخه غیرنظامی آن شد. سرهنگ احمدی و تیمسار امیرفضلی به عنوان مشاوران نظامی شاپور بختیار و کانال ارتباطی با بنی عامری در پاریس باقی ماندند. جواد خادم، پسر ابوالقاسم خادم که از وزرای دولت شاپور بختیار بود در پاریس ماند تا با کمک شاپور بختیار شاخه غیر نظامی را متشکل کند. او ترتیبی داد که دوستش رضا مرزبان در داخل ایران به پدرش در سازمان‌دهی شاخه غیرنظامی این جنبش کمک کند.»<sup>۴</sup>

با برقراری این ارتباط، طرفین نیروهای رده اول خود را وارد ستاد کردند. ناصر رکنی به عنوان هماهنگ‌کننده اصلی نیروهای نظامی با ابوالقاسم خادم آشنا شد. از سوی دیگر رضا مرزبان نیز که در دوران نخست‌وزیری بختیار از نزدیکان او بود و عملاً وزارت کشور را اداره می کرد، برای گزارش این ارتباطات به پاریس رفت. همزمان پرویز قادسی که در ستاد پاریس

۴. مقاله طرح نوژه و سیاست‌های ایران نوشته مارک گاسیوروسکی برای اولین بار در مجله مطالعات خاورمیانه سال ۲۰۰۲ منتشر شد.

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

مشغول بود، به تهران آمد تا جمع‌بندی عناصر سیاسی و نظامی مقیم تهران را برای بختیار ببرد. در اواخر بهمن ۱۳۵۸ جلسه‌ای در پاریس با حضور جواد خادم، پرویز قادسی، رضا مرزبان و شاپور بختیار برگزار شد.

رضا مرزبان در این باره در اعترافاتش می‌نویسد:

«من از ایشان [بختیار] و جواد خادم خواستم نیم ساعت به من فرصت دهند تا آنها را در مورد وضع کشور و آنچه از نزدیک شاهد آن بوده‌ام توجیه کنم و سپس جو سیاسی موجود مملکت و وضعیت نیروهای سیاسی دست‌اندرکار مثل راه‌کارگر، حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین خلق، فداییان خلق، حزب توده، پیکار و گروه‌های مختلف را تشریح کردم و سپس به وضع پوسیده جبهه ملی و احزاب وابسته به آن پرداختم و این که در تهران به کمک دوستان خیلی سعی کردیم امکان ایجاد یک جبهه ملی فعال و دربرگیرنده نسل جوان ایجاد شود، ولی به هر دری که زدیم، سرمان به سنگ خورد. سپس به تشریح فرهنگ جدید سیاسی روز پرداختم و مثلاً گفتم لیبرال یعنی کسی که از زمان حضرت آدم نجس بوده است، بورژوا یعنی کسی که خدا با پولدار کردن تکفیرش کرده است و... سپس برای آنها شرح دادم که مسئله گروگان‌گیری روی اقتصاد ایران اثر گذاشته است و اثراتش در بهار آینده شدیدتر می‌شود، به‌خصوص که کشورهای دوست امریکا ممکن است عکس‌العمل نشان دهند، در کلیه سازمان‌های دولتی پاکسازی کرده و عده‌ای صاحب تخصص را بیرون ریخته‌اند و علوم نیست پاک و نجس کیست و معیار پاکسازی چیست... در مورد پاکسازی ارتش صحبت کردم و این که ارتش به‌شدت لطمه خورده است. سپس به وضعیت عراق پرداختم و این که صدام حسین از قرارداد ۱۹۷۵ و شکست ۱۹۷۳ سخت شرم‌زده است و ممکن است از ضعف ارتش ایران بهره‌برداری کند».<sup>۵</sup>

پس از گزارش رضا مرزبان و پرویز قادسی، بنی‌عامری در ۱۵ اسفند ۱۳۵۸ رهسپار پاریس شد و با اعضای ستاد نظامی بختیار ملاقات کرد. ستاد بختیار در لندن بر اساس جمع‌بندی گزارش‌های مرزبان به عنوان یک نیروی سیاسی و بنی‌عامری به عنوان یک نیروی نظامی به این نتیجه می‌رسد که در سال پیش رو، تزلزل در ارکان سیاسی، اقتصادی و نظامی جمهوری اسلامی به اوج می‌رسد و فشارهای خارجی به واسطه ادامه بحران گروگان‌گیری تشدید خواهند شد. با این جمع‌بندی ستاد کودتا شامل سه ضلع سیاسی، نظامی و تدارکات رسماً شکل می‌گیرد.

۵. کودتای نوژه، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ چهارم ۱۳۸۴، صص ۱۵۶-۱۵۷.

البته شاخه تدارکات عملاً زیر نظر ضلع سیاسی قرار داشت. بنا بر اظهارات یکی از عوامل کودتا، سازمان نقاب شامل ستادی در پاریس بود که در راس آن بختیار قرار داشت و ستادی در ایران که به دو شاخه سیاسی و نظامی تقسیم می‌شد. سازماندهی کودتا با ابوالقاسم خادم، یکی از اعضای فعال حزب ایران بود و پس از دستگیری او در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۵۹ به مهندس جواد مرزبان واگذار شد.<sup>۶</sup>

مارک گاسیوروسکی در باره تشکیل سازمان نقاب و یکپارچه شدن تشکیلات کودتاچیان به استناد به گفته‌های محمدباقر بنی‌عامری می‌نویسد:

«در طول ماه‌های بعد تا مارس ۱۹۸۰ بنی‌عامری موفق شد برای پیشبرد طرح کودتا حدود ۳۰۰ تن را که شامل افراد شاغل و بازنشسته ارتش می‌شدند، بر محور سازمان نوپا گرد هم آورد. برای رعایت مسائل امنیتی، بنی‌عامری و دیگر رهبران گروه نوپا از نام مستعار و در سازماندهی نوپا از الگوی سلول‌های مستقل از هم استفاده کردند، به گونه‌ای که اعضای هر گروه هیچ شناختی از اعضای گروه‌های دیگر نداشتند. در بین افراد جذب شده به گروه نوپا ظاهراً دو افسر شاغل اطلاعاتی هم بودند که به پرونده‌های پرسنل نظامی دسترسی داشتند و می‌توانستند سابقه افرادی را که مستعد همکاری و یا برعکس از طرفداران انقلاب اسلامی و غیرقابل اعتماد بودند، ردیابی کنند. بنی‌عامری همچنین توانست دو تن از اعضای شاخه اطلاعات سپاه پاسداران را هم جذب کند تا او را از اقدامات حکومت در کشف طرح‌های ضد رژیم با خبر کنند. در همین دوران بختیار معادل دو میلیون تومان (دویست هزار دلار) بابت اجاره خانه‌های امن و پرداخت هزینه‌های سفر و ارتباطات و خرید اسلحه و ماشین و کامیون در اختیار بنی‌عامری قرار داد. بنی‌عامری شروع به تهیه سلاح سبک و مهمات کرد که یا از بازار سیاه ایران خریداری می‌شد و یا از طریق اعضای نوپا، از ذخایر نظامی به سرقت می‌رفت.

مقارن با این تلاش‌ها، دو غیر نظامی به نام‌های سعید تیموری و پرویز شبیانی نیز به فعالیت علیه جمهوری اسلامی پرداختند. تیموری یک شرکت بزرگ مهندسی را اداره می‌کرد و شبیانی نیز دیپلمات وزارت امور خارجه بود و هر دوی آنها پس از سقوط شاه به حزب ایران پیوسته بودند. تیموری تشکیلاتی را برای ایجاد شورشی مردمی علیه رژیم اسلامی سازماندهی کرد و همزمان در مارس ۱۹۸۰ برای دست یافتن به یک کرسی در مجلس

۶. خاطره‌ها، خاطرات محمدی ری شهری، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۱۲.



فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

اسلامی به تبلیغات و بسیج نیرو پرداخت.<sup>۷</sup> از سوی دیگر شبیانی همراه با خادم و چند تن دیگر به نفع شاپور بختیار به فعالیت‌های مخفی روی آورد و دست به توزیع کاست‌های سخنرانی شاپور بختیار و شعارنویسی روی دیوارهای تهران زد. در همین دوران آن دو با بنی عامری و سروان خلبان ناصر رکنی که او نیز به‌نوبه خود مشغول سازماندهی تشکیلات مخفی دیگری در نیروی هوایی بود ملاقات کرد. ابوالقاسم خادم و مرزبان که پیشرفت اندکی در سازمان‌دهی شاخه غیرنظامی داشتند در فوریه یا مارس ۱۹۸۰ به اتهاماتی نامربوط با این فعالیت‌ها دستگیر شدند. همزمان، پرویز قادسی شهردار سابق آبادان که به تازگی شبکه کوچکی به نام «نجات قیام ایران بزرگ» یا سازمان «نقاب» را تأسیس کرده بود، به شاپور بختیار نزدیک شد و بختیار از او خواست تا مسئولیت شاخه غیرنظامی را به عهده بگیرد. سپس در اواخر مارس ۱۹۸۰ جواد خادم ترتیب ملاقات بین قادسی و شبیانی را داد و آنها تصمیم گرفتند تحت نام سازمان «نقاب» با یکدیگر همکاری کنند. شبیانی پیشنهاد پیوستن تیموری به سازمان نقاب را داد و قادسی پذیرفت. قادسی و تیموری سپس جزئیات طرح براندازی نظام اسلامی را تنظیم کردند و به جستجوی افراد همفکر برای عضویت در «نهیضت» پرداختند. شبیانی همچنین پیشنهاد پیوستن بنی عامری و رکنی به سازمان‌دهندگان بخش نظامی «نقاب» را داد. بنی عامری با ادغام نوپا در نقاب موافقت کرد و برای جذب پرسنل بیشتر و توسعه بخش نظامی طرح، با رکنی به همکاری نزدیک پرداخت.<sup>۸</sup>

۵ اردیبهشت حمله نظامی امریکا به ایران برای آزادسازی گروگان‌ها با وقوع حادثه طیس شکست خورد. فردای آن روز، خادم که به یکی از اعضای حزب توده اعتماد داشت، سخنانی در باره برنامه آینده گفت که توسط این فرد به حزب توده و توسط آنها به افراد مورد اعتمادشان در دفتر بنی صدر منتقل گردید و منجر به دستگیری خادم در ۱ اردیبهشت شد.<sup>۹</sup>

ابوالقاسم خادم در بازجویی‌هایش نامی از کودتا نبرد و خلاصه پرونده او نشان می‌دهد که تنها به اتهام هدایت حزب ایران دستگیر شد. در ابتدای خلاصه پرونده ابوالقاسم خادم تاریخ دستگیری او یک اردیبهشت ۱۳۵۸ عنوان شده است.

۷. کاندیداتوری تیموری برای اولین دوره مجلس شورای اسلامی در حالی که او در فکر کودتای نظامی علیه نظام تازه تأسیس بود، به خوبی نشان‌دهنده فضای آزاد سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی است.

۸. مارک گاسپیروسکی، طرح نوژه و سیاست‌های ایران، ترجمه بوته بوداهد، منتشر شده در فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ۲۰۰۲.

۹. حزب توده در جریان کودتای نقاب همکاری‌های گسترده‌ای با نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی از دفتر رئیس‌جمهور تا اداره دوم ارتش داشت که در ادامه به روش‌ها و انگیزه‌های این همکاری خواهیم پرداخت.

مهم‌ترین نکات این خلاصه پرونده به این شرح بود:

«آقای ضرغام قرار است در موقع مناسب ۱۵ میلیون تومان از بانک اختلاس کند. وی احتمالاً برادر سرهنگ ضرغام است که از مرز گناوه افرادی را نفوذ می‌دهد.

- در نزدیکی بنی صدر نفر دارند.

- خیابان شریعی، دوره یخچال، تعمیرات تلوزیون به نام پرویز یا عزیز مهدیان یک قنادی است که بالای آن ساختمان ۴ طبقه‌ای است که دستگاه تکثیر نوار در آنجاست. صاحب آنجا با آزیتا نامزد پسر خادم آشناست و با نصرت بختیار نیز یا دوست [است] یا نسبت دارند.

- آزیتا مهاجر سلطانی<sup>۱۰</sup> اطلاعات زیادی دارد.

- تصمیم دارند برای خنثی کردن افراد پاسدار از گاز خفه‌کننده استفاده کنند.

- خادم با بازرگان نیز تماس دارد.

- سرهنگ ابراهیم ضرغام (رئیس دفتر سابق بختیار) اکنون با خادم هماهنگ نیست.

- کسانی که نام برده عباس شاهرودی، خانم پروین شیبانی (کارمند پاکسازی وزارت خارجه)، اکبر صدری (کارمند نخست وزیری)، نصرت‌الله بختیاز (احتمالاً بیکار)، آزیتا مهاجر سلطانی (عضو جوانان حزب) همگی عضو حزب ایران هستند.

- در اعترافاتش: آقای شاپور بختیار فردی است لائیک. معتقد است که سیاست از مذهب جداست. حزب ایران از ابتدا با نخست‌وزیری بختیار مخالفت کرد. جواد خادم در زمان آموزگار به اتفاق دوستانش جمعیت تکنوکرات‌ها را تشکیل دادند.<sup>۱۱</sup>

نحوه شکست پروژه آزادی گروگان‌ها در طبرس در اردیبهشت ۱۳۵۸ سبب شد تا از یک سو فشارهای سرویس‌های بیگانه بر بختیار برای انجام اقداماتی جهت فلج کردن ارتش فزونی یابد و از سوی دیگر امیدها برای اطمینان به عوامل نفوذی در ارتش افزایش یابد. با این توضیح حتی پس از دستگیری ابوالقاسم خادم نیز تمهید مسائل مربوط به کودتا در دستور کار قرار گرفت و شاخه تدارکات که وظیفه تهیه پول، اسلحه، خانه، ماشین و دیگر لوازم مورد نیاز برای انجام یک کودتای موفق را به عهده داشت، تحت مسئولیت منوچهر قربانی فر فعال گردید. پول در وهله اول از جانب سرمایه‌داران سلطنت طلب و دولت بعث عراق در اختیار ستاد کودتا مستقر در پاریس قرار می‌گرفت و از آن طریق به داخل کشور سرازیر می‌شد، به طوری که در مدت کمتر از یک هفته،

۱۰. آزیتا مهاجر شجاعی پس از شکست کودتا از کشور خارج شد و هم اکنون در آلمان سکونت دارد. او یکی از طرفداران شاپور بختیار و عضو مرکزیت حزب چند نفره ایران است.

۱۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده ابوالقاسم خادم، شماره بازبایی ۲۴۹۰۷.

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

قریب به ۱۰۰ میلیون تومان (در تابستان ۱۳۵۹ نرخ هر دلار ده تومان بود) ارسال شد و فایقی حامل ۲/۵ تن اسلحه در نزدیکی سواحل بوشهر، آماده تحویل به منوچهر قربانی فر که از شرکای شرکت کشتیرانی حمل و نقل استارلاین بود، گردید. منوچهر قربانی فر همچنین یکی از اعضای ستاد پاریس بود و در اکثر جلسات مقامات اطلاعاتی عراق با بختیار حضور داشت. گفته می‌شود منوچهر هاشمی رئیس اداره هشتم ساواک<sup>۱۲</sup> نیز با ستاد کودتا در پاریس همکاری داشته است.<sup>۱۳</sup>

سعید حجاریان نیز در باره روند کلی جریان کودتای نوژه اظهار می‌دارد:

«در مورد طلوع‌های قضیه باید گفت که شبکه اصلی کودتا موفق شده بود چند جریان ضدانقلابی کوچک‌تر را که عمدتاً با مشی ملی‌گرایی فعالیت می‌کردند، به خود وصل کند. ولی ارتباطش با آنها بسیار محدود بود و تنها توسط رابطی به شبکه اصلی کودتا وصل می‌شد. قرار بود هر یک از این شبکه‌ها به‌موقع با جریان اصلی هماهنگ شوند. ما موفق شدیم ماه‌ها قبل از جریان کودتا، بعضی از این شبکه‌ها را شناسایی و عوامل آن را دستگیر کنیم و با این که احساس می‌کردیم جریان بزرگ‌تری مشغول فعالیت است، ولی از چندو چون آن بی‌اطلاع بودیم. اگر چه قضیه کودتا بسیار ولنگار اداره و هدایت می‌شد، ولی چون اولین جریان ضدانقلابی بعد از انقلاب بود و دستگاه‌های اطلاعاتی ما هنوز به صورت نقطه‌ای وجود داشتند، پیگیری این جریان بزرگ تقریباً محال بود. ما ماه‌ها پیش از کودتا می‌دانستیم که بنی‌عامری نامی (حتی خود کودتاچیان او را به اسم احسان می‌شناختند)، مشغول فعالیت است، اما از چند و چون آن مطلع نبودیم.

یکی از افراد مهم و حساسی که قبل از کودتا دستگیر شد، خادم (مسئول شاخه سیاسی کودتا) بود که اطلاعات فراوانی داشت، ولی برخلاف انتظار تا روز کودتا، حتی مدت‌ها بعد از آن، مقاومت کرد و هیچ اطلاعی راجع به این جریان بروز نداد. متأسفانه قسمتی از بازجویی او توسط اداره دوم ارتش انجام گرفت و یکی از بازجویان اداری دوم به نام سروان انصاری جزو شبکه کودتا بود و این شبکه را در جریان آخرین بازجویی‌های خادم قرار می‌داد، لذا کودتاچیان زحمت پاک کردن رده‌هایی را که به اطلاعات خادم مربوط می‌شد، به خود نمی‌دادند، مضافاً بر آن که خادم چندان حرفی هم نزد.

یکی دیگر از افرادی که به شبکه مربوط می‌شد و اطلاعات فراوانی داشت، سرهنگ

۱۲. اداره هشتم ساواک بخش ضدجاسوسی این دستگاه امنیتی بود.

۱۳. این ادعا که از سوی سلطنت‌طلبان مطرح می‌شود، دور از ذهن نیست، زیرا منوچهر قربانی فر از عوامل اصلی کودتای نوژه از نیروهای منوچهر هاشمی پیش از پیروزی انقلاب بود.

زادانداری یکی از افسران نوهده بود که در عین حال که عضو شبکه کودتا بود، شخصا نیز شبکه کوچکتری را اداره می کرد. وی در بازجویی‌هایش اطلاعات مربوط به شبکه کوچکتر را لو داد، ولی در باره کودتای اصلی هیچ حرفی نزد، به امید این که شبکه کودتا، رژیم را واژگون کند و او را نجات پیدا دهد. تنها پس از انهدام شبکه اصلی، در بازجویی از کودتاجیان مشخص شد که زادانداری یکی از اعضای مهم شبکه اصلی بوده است. او که می دید همه چیز نقش بر آب شده است، کاملاً روحیه خود را از دست داد و از آن پس اطلاعاتش را کاملاً تخلیه کرد و به علت گستردگی فعالیت‌هایش اعدام شد.

از جمله شبکه‌های کوچکی که به‌نحوی با کودتا مربوط می شدند، جبهه اتحاد ملی متشکل از اعضای سابق حزب سومکا بود که یک حزب نفوفاشیستی بود.<sup>۱۴</sup> این شبکه مدت‌ها قبل از جریان کودتا متلاشی شد، ولی سرنخی که قابل پیگیری باشد، برای پیگیری کودتا از آن به دست نیامد.

جریان دیگر چریک‌های ناسیونالیست بودند که تعدادی از اعضایش را قبل از کودتا دستگیر کرده بودیم، ولی از آنها نیز سرنخی به دست نیامده بود. جریانات کوچک‌تر دیگری هم بودند که در صورتی که امکانات اطلاعات ما به اندازه امروز بود، می توانستیم جریان کودتا را قبل از آن که دست به کار شود، متلاشی کنیم، ولی باید اذعان کرد که به‌جز اطلاعات پراکنده‌ای راجع به این جریان، چیزی در دست ما نبود و عملاً تا هنگامی که کودتا شروع به خزیدن کرد، از وجود آن غافل بودیم.<sup>۱۵</sup>

### چه کشوری پشت کودتا بود؟

نقش رژیم بعث عراق در طراحی کودتای نوژه از بدیهیات است. در ماه‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی، پس از آن که روابط نظام تازه تأسیس جمهوری اسلامی و رژیم بعث به تیرگی گرایید، صدام که آن زمان همه کاره نظام بعث بود تصمیم گرفت به از زوج سیاسی بختیار اویسی حمایت کند. پس از آن بود که ایرج پزشکزاد، نویسنده رمان معروف دانی جان ناپلئون، دکتر ابوالقاسم جنتی عطایی و منوچهر آریانا و سیروس آموزگار، وزیر اطلاعات کابینه بختیار، برای فعال کردن رادیوی بختیار که صدام در اختیار او گذاشته بود، برای برقراری ارتباطات به بغداد

۱۴. جالب است که سعید حجازیان در گفتگویی اظهار می دارد که پدرش مدتی طرفدار حزب سومکا و داود منشی زاده بوده است.

۱۵. خاطره‌ها، خاطرات محمدی ری شهری، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، صص ۱۱۳-۱۱۵.

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

رفتند.<sup>۱۶</sup> و به‌زودی رژیم صدام خدمات تبلیغاتی و نظامی گسترده‌ای را در اختیار گروه شاپور بختیار قرار داد:

«طبق نوشته روزنامه لوموند، سرویس‌های اطلاعاتی امریکا تاکید کردند که حکومت بغداد به گروه‌های نظامی اجازه داده که در خاک عراق برای سرنگونی رژیم ایران تشکیل شوند. اکثر این گروه‌ها وابسته به شاپور بختیار هستند». کماندوهای ایرانی طرفدار بختیار که از عرب‌ها و کردها در عراق تشکیل شده‌اند، در ایران عملیات خرابکاری انجام می‌دهند. این کماندوها به موازات نیروهای ژنرال اویسی عمل می‌کنند، اما به قول یکی از نزدیکان شاپور بختیار، بین دو گروه عملاً همکاری وجود ندارد. شاپور بختیار در یک سال اخیر چندین بار به عراق مسافرت کرده و در آنجا یک ایستگاه رادیویی تشکیل داده است.» و یا «شاپور بختیار در مصاحبه با رادیو فرانسه اعلام کرد که عراقی‌ها از آنجا که با آنها منافع مشترک داریم به من کمک می‌کنند. شاپور بختیار از عراقی‌ها که بر خلاف شیخ نشین‌ها علیه رژیم ایران موضع گرفته‌اند تجلیل کرد. و یا «روزنامه عراقی البعث ارگان حزب بعث برای اولین بار علناً از تشکیل نهضت مقاومت ملی بختیار دفاع کرد. ناظران بر این باورند که اهمیت دادن به گفته‌های شاپور بختیار در باره سرنگونی رژیم خمینی غیرعادی است»<sup>۱۷</sup>

فرهاد نصیرخانی از عوامل نیروی هوایی رژیم پهلوی که روابط نزدیکی با شاپور بختیار داشت، چند سال پس از کودتای نقاب در گفتگویی به افشای روابط نزدیک بختیار و عوامل اطلاعاتی عراق پرداخت:

«... دکتر بختیار تلفن کرد و گفت: ما برنامه‌ای در دست اجرا داریم که احتیاج به حمایت و پشتیبانی نظامی دارد. شخصی از ایران آمده که می‌خواهد اسلحه و بعضی وسایل دیگر خریداری کند و چون این آدم نظامی نیست که اطلاعاتی داشته باشد، من علاقمندم شما با او نهایت همکاری را بکنید. پرسیدم مشخصات این شخص را به من بگویید. بختیار گفت، او خودش با شما تماس خواهد گرفت... عصر همان روز این آقا تلفن کرد و با هم قراری در ایستگاه راه آهن شهر «برمن» گذاشتیم. در لحظه موعود من تنها به میعادگاه رفتم، چون قرارمان این بود و این آقا هم تنها بود. این آقا خودش را «منوچهر قربانی فر» معرفی کرد... آن روز قربانی فر از کیف سامسون» خودش یک طرح ده پانزده صفحه‌ای پلی‌کپی شده

۱۶. نک ب. کیا، ارتش تاریکی، مرکز ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۷۶، ص ۱۳۱.

۱۷. بختیار: اسطوره و واقعیت، هدف از کودتای نوژه (بخش دوم)، سایت گویا، ۲۱ دی ۱۳۸۷، شماره خبر ۰۸۲۱۳۱ به نقل آرشبو خبرگزاری فرانسه.

درآورد و در اختیار من گذاشت که آن را همان جا مطالعه کنم. طرح در روال طرح‌های عملیاتی بود که ما در ارتش می‌نوشتیم و جزو پیوست‌های آن، فهرست نام نوشته شده بود کسانی که در کودتا و قیام نقش داشتند. او همچنین گفت که بعد از ظهر جلسه مهمی در منزل بختیار خواهیم داشت و صلاح در این است که شما دو نفر جداگانه بیایید و من هم جداگانه. چون با افراد و شخصیت‌های مهمی ملاقات خواهیم داشت.

به هر حال بعد از ظهر ساعت پنج بعد از ظهر، من و دوستم به منزل دکتر بختیار رفتیم. قبلاً اطلاع داده شده بود که ما می‌رویم و منتظرمان بودند. بازرسی بدنی و بعد وارد اتاق دکتر بختیار شدیم. وقتی رفتیم داخل اتاق، علاوه بر دکتر بختیار، آقای منوچهر قربانی فر هم بود و چهار نفر دیگر... اول فکر کردم ایرانی هستند، ولی نبودند. همگی بلند شدند، دست دادیم و آقای دکتر بختیار یکی از آنها را برادر صدام و بقیه را مسئولان و مأموران عراقی معرفی کرد و فقط به نام برادر صدام را گفت. یک نفر دیگر هم بود که تقریباً همه صحبت‌ها را او می‌کرد و مثلاً تأییدیه می‌خواست. به نظر می‌آمد که سرپرست گروه برادر صدام حسین است و بقیه، افراد طراز اول مسئول. آقای دکتر بختیار این شخص را یک ژنرال اداره مخابرات عراق معرفی کرد که همه کاره بود... دو ژنرال دیگر عراقی هم از مسئولان طراز اول سازمان اطلاعات و امنیت عراق معرفی شدند. وقتی دکتر بختیار اینها را معرفی کرد، راستش کمی یکه خوردم، چون اصلاً در جریان تماس‌های دکتر بختیار با بیگانگان نبودم. البته آن موقع جنگ شروع نشده بود، اما از خودم می‌پرسیدم چرا عراق؟... اولین سؤالم از دکتر بختیار این بود که به چه دلیل باید با برادر صدام و مسئولان امنیتی عراقی ملاقات کنیم؟ آقای دکتر بختیار گفتند: «ما برای عملیات‌مان باید از یکی از کشورهای همجوار استفاده کنیم. پاکستان به دلیل منافع مشترک مذهبی با جمهوری اسلامی موافقتی با ما ندارد. افغانستان درگیر شورش‌های داخلی است. با شوروی‌ها هم نمی‌توانیم کنار بیاییم. ترکیه هم اجازه این نوع کارها را به ما نمی‌دهد و تنها جایی که باقی می‌ماند، عراق است.» من عرض کردم: «چرا از طریق آمریکا و ناوهایی که در خلیج فارس دارد و از کنار دماغه چابهار این کار را نمی‌کنیم که نه هیچ‌گونه پوشش راداری دارد و نه هیچ چیز دیگری. من سال‌ها در آنجا خدمت کرده‌ام. می‌توانیم از آنجا برویم، بدون اینکه نیازی به کشورهای دیگر داشته باشیم.»

بختیار جواب قانع‌کننده‌ای نداد و گفت: «به هر حال چون دولت عراق علاقمند به براندازی این رژیم است و آن را خطری برای خود می‌داند، حاضر به همکاری با ما شده و ما

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

نمی‌توانیم این دست همکاری را پس بزنیم، زیرا در موضع ضعف قرار داریم و نمی‌توانیم خواسته‌های مان را به عراق یا کشورهای دیگر دیکته کنیم. ما در موقعیت بازنده هستیم، نه موقعیت برنده». دکتر بختیار سپس رشته کلام را در دست گرفت و گفت: «همان طور که در جریان هستید، ما مشغول تدارک قیامی به منظور براندازی رژیم اسلامی هستیم و عده زیادی در ایران، در طرح شرکت دارند. این طرح با دقت تهیه شده و الان در دست آقای منوچهر قربانی فرست. اگر می‌خواهید ملاحظه کنید در اختیار تان است».

همان موقع متوجه شدم که کار ایرادات جدی دارد. اگر قرار بود در جلسه، در باره طرح صحبت بشود، حداقل باید قبلاً در جریان قرار می‌گرفتم و این جور خلق‌الساعه عمل نمی‌شد. به دکتر بختیار عرض کردم: «من در جریان هستم، اما من یا ما اینجا چه کاره‌ایم؟ نقش ما این وسط چیست و چرا در این جلسه هستیم؟» دکتر بختیار گفت: «آقایان مقصودش عراقی‌ها بود که قرار است با ما همکاری کنند، حمایت و پشتیبانی مالی، سیاسی، نظامی و لجستیکی‌شان را از این طرح اعلام کرده‌اند و قول شناسایی دولت کودتا را هم تا اینجا از عراق گرفته‌ایم، مضافاً بر این که دولت عراق قول داده با روابطی که با دیگر کشورهای منطقه دارد، همراهی دیگر کشورهای منطقه را هم فراهم سازد. گفتیم: «خوب، الان قرار است چه کار کنیم؟» دکتر بختیار گفت: «شرط اصلی آنها این است که طرح کامل کودتا یا قیام را در اختیار آنها بگذاریم». پرسیدم: «مگر اینها طرح قیام را قبلاً نگرفته‌اند؟ پس چطور حاضر شده‌اند همکاری کنند؟» بختیار گفت: «ما در کلیات با آنها به توافق رسیده‌ایم، اما آنها طرح جزء به جزء را می‌خواهند». گفتم: «وقتی تا این مرحله جلو رفته‌اید، چه ایرادی می‌بینید که طرح جزء به جزء را هم بدهید؟» بختیار گفت: «باید نام و مشخصات همه مهره‌هایی را که در قیام شرکت دارند در اختیار آنها بگذاریم».

در این موقع رو کردم به همان ژنرالی که صحبت‌های مرا برای برادر صدام حسین ترجمه می‌کرد و گفتم: «اسم افراد را برای چه می‌خواهید؟» گفت: «می‌خواهیم بدانیم آیا مأموریت‌هایی را که به افراد خودتان می‌دهید، این افراد شایستگی و لیاقت انجامش را دارند یا خیر؟ مثلاً اگر سرگرد حسن را مسئول بمباران خانه [امام] خمینی می‌کنید، این سرگرد توان چنین کاری را دارد یا نه؟» جواب دادم: «شما دانش و استطاعت و استعداد چنین قضاوتی را ندارید که بتوانید تشخیص بدهید این افسر یارای چنین کاری دارد یا نه؟ اگر یادتان باشد تا یک سال و چند ماه پیش که دولت شاهنشاهی بر سر کار بود، این ما بودیم که از همه چیز

شما اطلاع داشتیم، نه شما». جواب داد: «ما دایره کودتا و ضدکودتا داریم که باید این طرح را به تصویب آنها برسانیم». گفتم: «شما که قول همکاری داده‌اید. چطور قبل از اینکه طرح را بخوانید چنین قولی داده‌اید؟» بعد هم اضافه کردم: «به هر حال من با دادن نام افراد به شما و یا هر دولت دیگری مخالف هستم. طرح را می‌توانید داشته باشید، اما اسامی افراد و همچنین ساعت و روز عملیات باید همچنان نزد خود ما مخفی بماند». دکتر بختیار گفت: «چون اینها علاوه بر کمک مالی و سیاسی، کمک نظامی هم به ما می‌کنند، باید ساعت و روز قیام را بدانند». گفتم: «ولو اینکه این اطلاعات را هم به آنها بدهید، دادن اسامی افراد صلاح نیست، نه به این آقایان و نه هیچ کس دیگری». آن ژنرال عراقی مخابرات گفت: «چنانچه ما به هم اعتماد نداشته باشیم، نمی‌توانیم همکاری بکنیم. شما وقتی می‌توانید از امکانات ما استفاده کنید که اسامی را به ما بدهید. یعنی هیچ چیز نباشد که شما بدانید و ما ندانیم». جواب دادم: «ما همسایه هستیم و در آینده می‌توانیم روابط خوبی داشته باشیم، اما یادتان باشد که به هر حال دو کشور مختلف هستیم و نمی‌توانیم در موضوعی که جان بهترین فرزندان مملکت و خانواده‌های آنها در میان است، چنین اطلاعات سری و مهمی را در اختیار شما بگذاریم». حرف من که به اینجا رسید، برادر صدام حسین از جایش بلند شد و گفت: «اگر ما این قدر به هم اطمینان نداریم، پس نمی‌توانیم همکاری کنیم». بختیار از برادر صدام حسین خواهش کرد بنشیند و به من گفت: «ما مجبوریم طرح کامل را در اختیار آنها بگذاریم» و بدون اینکه منتظر جواب یا عکس‌العمل من باشد، به منوچهر قربانی فر گفت: «شما طرح را بدهید به آقایان». برادر صدام حسین نشست. منوچهر قربانی فر در کفش را باز کرد و طرح را بیرون آورد... آخرین صحنه‌ای که یادم هست، دست دراز شده منوچهر قربانی فر به طرف ژنرال مخابرات عراق است که داشت طرح و اسامی را به او می‌داد.<sup>۱۸</sup>

سعید حجاربان از مسئولان اطلاعاتی وقت کشور که در آن زمان در کمیته اداره دوم ارتش مستقر بود، در باره ریشه‌های خارجی کودتای نوژه انگشت اشاره را به سمت صدام حسین می‌گیرد و می‌گوید:

«به‌طور مشخص صدام معتقد بود که این کودتا احدی‌الحسنین است، زیرا اگر موفق می‌شد، به نفع او بود و انقلاب شکست می‌خورد، اگر هم می‌باخت باز به این دلیل که منجر به تضعیف و فروپاشی ارتش می‌شد باز به نفع او بود. صدام از مدت‌ها قبل به دنبال

۱۸. گفتگو با سرگرد خلبان فرهاد نصیرخانی، روزنامه پرتو ایران چاپ خارج از کشور، شماره ۱۹، ۳۴ ژانویه ۱۹۹۲.



فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

حمله نظامی به ایران بود و فکر می‌کرد تضعیف ارتش به هر ترتیب، راه را برای حمله او باز می‌کند. خاطرم هست که بعد از کشف کودتا و در زمان تسخیر سفارت آمریکا یکی از دوستان از من پرسید که توطئه بعدی به نظر تو چیست و من همان موقع گفتم حمله عراق به ایران. درست چند ماه بعد این حدس به واقعیت پیوست و صدام در اواخر شهریور ۵۹ به ایران حمله کرد»<sup>۱۹</sup>

سعید حجاریان در پاسخ به این پرسش که آیا در میان اسنادی که از لانه جاسوسی به دست آمد، ردی هم از نقش آمریکا بود، اظهار می‌کند:

«در میان آن اسناد ارتباطی پیدا نشد. جالب این است که اداره هشتمی‌ها هم هیچ اطلاعی از این کودتا نداشتند. شخصا معتقدم که سیا از ماجرا اطلاع داشته است. این در بازجویی‌های برخی از افسران دستگیر شده در ماجرای کودتا وجود داشت. بلندپایه‌ترین درجه‌داری که جذب ستاد کودتا شده بود اقرار کرد که پیوستن او به جریان کودتا به دلیل اطمینان یافتن از پشتیبانی آمریکا از این ماجرا بوده است. من در این مورد بحث‌های مفصلی با مارک گایوارفسکی<sup>۲۰</sup> مورخ و جامعه‌شناس آمریکایی که در باره کودتای ۲۸ مرداد خوب کار کرده و کلا در زمینه نقش و حضور آمریکا در ایران مطالعات جامع و خوبی را انجام داده است، داشته‌ام. او با افسران سیا در این زمینه مصاحبه کرده و مدعی است که آنها نقش آمریکا را در کودتای نوژه انکار می‌کنند، اما او نمی‌تواند انکار کند که حداقل سیا از این ماجرا اطلاع داشته و سکوت کرده است. آمریکا همان طور که از جنگ عراق علیه ایران خبر داشت و می‌توانست به ما اطلاع بدهد، از ماجرای کودتای نوژه هم داشته و به ما خبر نداده و این نشانه رضایت سیا از انجا کودتاست.»<sup>۲۱</sup>

محمد مهدی کتیبه در باره منافع رژیم صدام از کودتا می‌گوید:

«زمینه‌سازی برای شروع حمله بود؛ زمانی که حمله شروع شد، اینها فکر می‌کردند دیگر ارتش ضربه فنی شده و وجه مردمی‌اش را با این کودتا و سروصداها و البته با کج فکری‌ها و کج سلیقه‌های بعضی از دوستان انقلاب از دست داده است.»<sup>۲۲</sup>

---

۱۹. تشکیل وزارت اطلاعات به روایت حجاریان، سایت شریف نیوز، ۱۵ شهریور ۱۳۸۴، شماره خبر ۹۴۴۸، sharifnews.ir.  
۲۰. مارک گایوارفسکی در مقاله‌ای طولانی، کودتای نوژه را در راستای ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی و ارتش ارزیابی و در تحلیلی جالب عملیات کودتا و ضدکودتا را پروژه‌ای اسرائیلی برای تضعیف ارتش ایران عنوان می‌کند.  
۲۱. تشکیل وزارت اطلاعات به روایت حجاریان، سایت شریف نیوز، ۱۵ شهریور ۱۳۸۴، شماره خبر ۹۴۴۸، sharifnews.ir.  
۲۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محمد مهدی کتیبه، شماره بازیابی ۱۲۷۱۱.

البته با توجه به این که سرویس‌های اطلاعاتی امریکا به واسطه حضور منوچهر قربانی‌فر و منوچهر هاشمی در ستاد بختیار و سرویس اطلاعاتی فرانسه به واسطه احاطه‌ای که روی فعالیت‌های بختیار در پاریس داشتند، حداقل در جریان مسئله کودتا بوده‌اند. البته این احتمال که به واسطه حضور گروگان‌های امریکایی در تهران، واشنگتن به طرح ابتدایی ستاد بختیار برای کودتا دلبسته باشد، منتفی است، زیرا در محیط عمومی سال ۱۳۵۹ هر حرکت ضدانقلابی‌ای در افکار عمومی ریشه‌ای امریکایی می‌یافت و این مسئله ممکن بود به بهای جان گروگان‌ها تمام شود.

### کودتا یا عملیات انتحاری

گرچه کودتاگران برنامه‌های متنوعی برای فتح تهران و دیگر پایگاه‌های نیروهای هوایی داشتند، اما به نظر می‌رسد که هدف اصلی سرویس‌های اطلاعاتی غرب و رژیم صدام از انجام کودتا، وارد کردن ضربه‌ای اساسی به ساختار نیمه‌جان ارتش برای تضعیف این نیروی مسلح بوده است.

بالاترین عددی که کودتاگران برای افراد وابسته به خود در تهران اعلام کردند ۱۲۰۰ نفر اعم از سمپات‌ها و خانواده‌های آنان و افرادی به سبک کودتای ۲۸ مرداد یعنی لات‌های بزن بهادر و فاحشه‌هاست. این رقم در مقایسه با نیروهای سازماندهی شده سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب اسلامی در تهران در سال ۱۳۵۹ و سیل خروشان مردم، کارکرد عوامل میدانی کودتا را به صفر نزدیک می‌کرد. به نظر می‌رسد رژیم صدام با فریب دادن شاپور بختیار و تجهیز گسترده مالی او می‌کوشید تا آخرین نخست‌وزیر شاه را به گرد آوردن نیروهای عملیاتی و ادار کند تا آنها در یک عملیات شبه‌انتحاری به مرکز حیاتی جمهوری اسلامی مانند بیت امام خمینی، دفتر نخست‌وزیری، صدا و سیما، پادگان‌های سپاه پاسداران و کمیته حمله کنند و در مقابل، نیروهای انقلابی به دفاع برخیزند و بنیان ارتش را زیر و رو کنند. در این میان رژیم صدام می‌توانست با خیال راحت‌تری به نقشه‌ای که صدام برای حمله کشیده بود، مبادرت ورزد.

آیت محققى که قرار بود، فرمانده نیروی هوایی عملیات کودتا باشد، در باره ضعف سازماندهی کودتا می‌گوید:

«کاری بچگانه و احمقانه کردیم! ذرع نکرده می‌خواستیم پاره کنیم. حالا که فکرش را می‌کنم می‌بینم خیلی بچگانه و بی حساب و کتاب بود. بدترین و ضعیف‌ترین و ناقص‌ترین سازمان‌های دنیا هم از این سازماندهی بهتر بود، چون هیچ یک به هم اطمینان نداشتیم و

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

همدیگر را نمی‌شناختیم. فقط ناصر رکنی پیغام می‌آورد که همه چیزها درست شده و یا در حال درست شدن است.»<sup>۲۳</sup>

سرهنگ محمدمهدی کتیبه، رئیس وقت اداره دوم ارتش نیز در باره اهداف کودتای نوژه معتقد است که این کودتا نمی‌توانست هدف براندازی را دنبال کند، بلکه برای تخریب ارتش طراحی شده بود:

«امریکا یقین داشت که این کودتا به نتیجه نمی‌رسد و هدفشان از این مسئله چیز دیگری بود. می‌خواستند انسجام ارتش را به هم بزنند. [دو سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی] ارتش داشت روی پای خودش می‌ایستاد و تقریباً شخصیتش را به دست می‌آورد. یک ارتش مردمی داشت پا می‌گرفت و وفاداری‌اش به نظام به اثبات می‌رسید. مردم در همه راه‌پیمایی‌ها فریاد می‌زدند: «ارتش فدای ملت، ملت فدای ارتش». در تیرماه ۱۳۵۹ ارتش داشت یکدست می‌شد و اعتماد به نفسی را کسب می‌کرد. امریکا و سرویس‌های غربی هدفشان این بود که این ارتش کمر راست نکند و ارتش منسجمی که مخالف سیاست‌های امریکا و غرب در منطقه بود، به وجود نیاید. شوروی هم بدش نمی‌آمد که ارتش را به هر طریقی که هست تضعیف کند تا بتواند نفوذ خود را از شمال گسترش بدهند و عناصر حزب توده و چریک‌های فدایی و گروه‌های چپ را بر اوضاع مسلط کند.»<sup>۲۴</sup>

البته محمد محمدی ری‌شهری رئیس وقت دادگاه‌های ارتش و دستگاه اطلاعاتی وقت معتقد است که گرچه اقدام کودتاگران در مقابل اراده مردم کاری احمقانه بود، اما کودتای نوژه حتی از کودتای ۲۸ مرداد نیز دقیق‌تر و سازماندهی شده‌تر بود و احتمال موفقیت آن درصد بالایی داشت: «گسترده‌گی شبکه کودتا، نفوذ کودتاگران در اطلاعات ارتش و همکاری حداقل دو تیم از گروه تعقیب و مراقبت ارتش با آنان به گونه‌ای که این کودتاچیان توانسته بودند قبل از شروع عملیات و تا آخرین روزها به فعالیت مخفی خود ادامه دهند، نشان می‌دهد که سازماندهی کودتا آن گونه که [آیت‌الله] محقق تصویر کرده، ضعیف نبوده است. علاوه بر این، شرایط آغاز انقلاب، به‌ویژه برخوردار نبودن نظام حاکم از تشکیلات اطلاعاتی نیز میزان موفقیت کودتاگران را افزایش می‌داد. شاید بتوان گفت که کودتای نافرجام ۱۳۵۹/۴/۱۸ از نظر سازماندهی دست کمی از کودتاهائی که به پیروزی کودتاچیان می‌انجامید، نداشت.

۲۳. کودتای نوژه، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ چهارم ۱۳۸۴، ص ۲۹۸.

۲۴. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محمدمهدی کتیبه، شماره بازیابی ۱۲۷۱۱.

سازماندهی این کودتا به مراتب قوی تر از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود.<sup>۲۵</sup>

با این حال سرلشگر محمدهادی شادمهر رئیس ستاد کل ارتش که حدود یک ماه پیش از کودتا برکنار شد، در تنها گفتگوش اظهار می دارد که تضعیف ارتش تنها هدف کودتاگران بوده است: «سازماندهی ارتش ما به گونه ای طراحی شده بود که با توجه به اهداف عراق که خوزستان را یکی از استان های خود فرض می کرد و در کلاس درس مدارس خود هم آموزش می داد، ما پیوسته در فکر دفاع موثر در مقابل تهاجم احتمالی عراق بودیم. عراق میگ ۲۱ داشت ما اف-۴ و اف-۱۴ داشتیم. هواپیمای اف-۱۴ ما قادر بود، در آن واحد پنج هدف را در هوا و زمین بزند. طرح ما در یک رویارویی احتمالی با عراق این بود که در ۲۴ ساعت اول نیروی هوایی او را نابود کنیم. لشگرهای زرهی در اهواز، کرمانشاه، همدان، خرم آباد و قزوین داشتیم. پایگاه های هوایی قوی در دزفول و همدان داشتیم. ۶۰ درصد از مردم عراق شیعه بودند و ۲۵ درصد از مردم عراق کرد بودند. ما همیشه به فکر دوستی این دو ملت بودیم. یادم نمی رود که وابستگان نظامی ما در کشورهای عربی مرتب از تقویت غیرطبیعی ارتش عراق و جابه جایی نیروهای آنها در مرزها گزارشاتی به ما می دادند اما گرفتاری مسئولین در مسائل انقلاب از یک طرف و فرصت طلبی دشمنان انقلاب از طرف دیگر باعث شد که نه تنها تدبیر لازم برای مقابله با این تحرکات اندیشیده نشود بلکه ارتش را هر چه توانستند تضعیف کردند.

در آبان ۱۳۵۸ حکمی از حضرت امام (ره) به منزل من فرستادند و من را به سمت ریاست ستاد ارتش منصوب کردند. چند روزی مردد بودم تا این که آیت الله خامنه ای که با شهید چمران در وزارت دفاع بودند، مسئولیت های عدیبه ای داشتند به من تلفن کردند که چرا نمی آید که من پس از مذاکراتی قبول کردم. من رفتم و تلاشم این بود که از آن نابسامی ارتش جلوگیری کنم، از برکناری متخصصین و دانایان ارتش جلوگیری کنم و آنان که نقطه ضعف قابل ملاحظه ای ندارند بتوانند به ارتش و انقلاب خدمت کنند. من گفتم که ارتش و ارتشیان که با شاه رابطه خونی و پسرخالگی نداشتند، اینها برای حفظ مملکت بوده اند. حیف است که همه آنها را کنار بگذاریم و سرمایه هایی که صرف آنها شده است به هدر برود و بر دشمنان انقلاب هم افزوده شود و کسانی در مصدر امور نظامی قرار بگیرند که آگاهی لازم را ندارند و مخالفت عمده من با این تضعیف ها بود. یعنی همان روش شهید

۲۵. خاطره ها، خاطرات محمدی ری شهری، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۱۲.

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

قرنی تا این که یک روز بنی صدر به من گفت امام به من دستور داده است که تو را عوض کنم. در این اظهار نظر خیلی جدی بود. من وقتی دیدم که به عنوان رئیس ستاد ارتش از چشم امام افتاده ام، احساس کردم که راهکارهای دشمن انقلاب، تنها کشتن افراد نیست. اگر قرنی را کشتند اگر دیگران را هم به نحوی دیگر از میدان بیرون می کنند. متوجه شدم که در آن مقطع هر کسی بخواهد برای سازماندهی و تجدید قدرت ارتش قدمی بردارد و ارتش را در خدمت انقلاب و کشور قرار دهد، او را هم ترور می کنند و چه فرقی می کند که کسی را بکشند یا این که شخصیت او را ترور کنند. من هم چاره ای جز کنار رفتن ندیدم. بنی صدر به من گفت تو را به عنوان مشاور عالی نظامی خود منصوب می کنم. البته من با بنی صدر رابطه خوبی داشتم اما چون حرکت او را یک نوع رویارویی غیر محسوس با امام می دیدم، ضمن این که به او بی علاقه نبودم اما نپذیرفتم و گفتم شما هر چه دلتان می خواهد بنویسید اما من دیگر اینجا پیدا می نمی شود. این صحبت در خرداد ۱۳۵۹ بود که باز هم دشمنان انقلاب از چنین فرصت هایی استفاده کردند و ارتش را تا بالاترین حد ممکن تضعیف کردند و عراق با اطلاع از وضعیت ارتش در شهریورماه ۱۳۵۹ حمله کرد و درست طرح هایی را اجرا کرد که ما باید اجرا می کردیم. حیف و حیف! همه کسانی که در آن روزها ارتش را تضعیف کردند برای همیشه در برابر این ملت به خاطر خسارات مالی و جانی که به کشور وارد شده باشند، منظورم ضد انقلاب است در هر چهره ای!»<sup>۲۶</sup>

## ساختار کودتا

محمدباقر بنی عامری معروف به احسان و با نام مستعار امید احمدی از افسران رکن ۲ ارتش در زمان شاه بود که به ژاندارمری مامور شده بود. او که مهم ترین نیروی شاخه نظامی بود، با توجه به ارتباطاتش حدود ۵۰ نفر از ماموران سرگشته ساواک را جمع آوری کرد. بنی عامری با استفاده از سوابقش در رکن ۲ ارتش، ابتدا هسته اطلاعاتی کودتا را ترتیب داد تا بتواند حداکثر اختفا، سازماندهی و سرعت در تصمیم و اقدام را بنماید. عطاالله بای احمدی از مهم ترین افسران ضد اطلاعات ارتش شاهنشاهی هم از همکاران اصلی در کودتای نوزده بود. اکرم بای احمدی خواهر عطاالله بای احمدی از جمله همکاران این کودتا بود، که دستگیر و محاکمه شد. قمرالملوک حجازی بیوه یکی از افسران گارد شاهنشاهی که در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ در نبرد با مردم کشته

۲۶. احمد نورزوی فرسنگی، ناگفته هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران: انتشارات زهد، چاپ دوم ۱۳۸۵، صص ۲۸۲-۲۸۴.

شد، به عنوان همراه همیشگی بنی‌عامری همواره در کنار او دیده می‌شد. عزیزقلی محمدیان از افراد ساواکی بود که به دلیل تخصص فنی برای راه اندازی رادیو به کار گرفته شده بود. در چارت سازمان نقاب، محمد باقر بنی‌عامری رهبر نظامی کودتا بود.

ناصر رکنی در باره ساختار ستاد کودتا و جلسات توجیهی آن در بازجویی‌هایش اظهار می‌دارد:  
«جلسات متشکله سه نوع بودند:

۱. جلسات جمعی نظامی که حدود ۱۰-۱۲ نفر در آن جلسات بودند و مطالب آن ابتدا در مورد نحوه عملیات تاکتیکی کودتا، پیشرفت کار به‌خصوص در مورد نیروی هوایی، دریافت اطلاعات از طریق عامل ساواک در مورد منزل امام، سپاه پاسداران و سایرین و تبادل نظر در مورد آنها، رفع اختلاف در مورد چگونگی عملیات بین نیروی زمینی و هوایی و هماهنگی آنها، ابلاغ اطلاعات رسیده از شاخه سیاسی در مورد هماهنگی‌های ابرقدرت‌ها و دول غربی، تعیین مشاغل نظامی و نحوه کار فرماندهان پس از کودتا بود.

۲. جلسات دو یا سه نفره بین واحد‌های درگیر در عملیات کودتا (مثلاً بین من از نیروی هوایی و سرهنگ ایزدی از نیروی زمینی و... به عنوان هماهنگ‌کننده)، در این جلسه جزئیات مسائل کلی که در جلسات عمومی و جمعی مطرح شده بود، مطرح و اشکالات آنها بررسی و برطرف می‌شدند.

۳. جلسات شاخه سیاسی که همیشه یک نفر از گروه نظامی نیز در آن شرکت می‌کرد. در این جلسات اشکالاتی که باید با پاریس مطرح شود و یا تدارکاتی که گروه نظامی احتیاج داشت و گروه سیاسی باید آنها را برطرف می‌کرد و همچنین بررسی دستورات رسیده از پاریس مورد شور و گفتگو قرار می‌گرفت.

مهندس رضا مرزبان که تنوریسین سازمان بختیار بود و خودش اظهار می‌داشت که من به صورت یک مشاور کار می‌کنم، اظهار می‌داشت که سازمان به صورت شبکه است، یعنی هر نفر فقط بایستی با دو نفر زیردست و یک نفر بالادست خود در تماس باشد تا چنانچه احیاناً قسمتی از شبکه لو رفت، همه افراد به‌سرعت دستگیر نشوند و فرصت جهت جا به جایی وجود داشته باشد.»<sup>۲۷</sup>

اما مهم‌ترین هدف کودتاگران نیروی هوایی بود و در این راستا سعید مهدویون نخستین فرمانده نیروی هوایی ارتش در دولت موقت که پس از یک روز توسط سرلشگر محمدولی قرنی

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

بازنشسته شد و آیت‌الله محقق‌ی فرمانده پایگاه هوایی شاه‌رخ‌ی (شهید نوژه) و پایگاه هوایی مهرآباد تهران در رژیم پهلوی که ابتدای پیروزی انقلاب حدود شش ماه زندانی شد<sup>۲۸</sup>، برای عملیات نقاب جذب شدند. اما موفقیت کودتاچیان در تامین نیرو از کادر نیرو هوایی به واسطه ورود ناصر رکنی بود. او از لحاظ ویژگی‌های فردی و تحرک فوق‌العاده با بسیاری از خلبانان آشنایی داشت و این موجب گردید که بتواند به‌سهولت افراد مورد نظر را شناسایی و به کودتا مرتبط سازد<sup>۲۹</sup>.

فرد دیگر خلبان اخراجی حمید نعمتی<sup>۳۰</sup> بود. او توانست در عرض سی روز چهل نفر خلبان و همافر فنی را از پایگاه یکم هوایی مهرآباد در تهران و پایگاه سوم هموایی نوژه در همدان جذب کند. یکی از علل بازده بالای فعالیت حمید نعمتی، تشکیل تیمی از خلبانان ضد انقلابی با محوریت او پیش از ارتباط با کودتا بود. آنها توانستند در ستاد نیروی هوایی نیز نفوذ کنند. البته بسیاری از خلبانانی که بعد از کشف کودتا به جرم ارتباط با حمید نعمتی دستگیر و محاکمه شدند، به‌ویژه خلبانان پایگاه یکم شکاری در تهران اظهار می‌داشتند که صرفاً از کلیات عملیات کودتا اطلاع داشته‌اند و هیچ‌گونه هماهنگی برای انجام اقدامی با آنها نشده بود و همین مسئله پوشالی بودن ساختار کودتا را بیش از پیش آشکار می‌سازد. به گفته ناصر رکنی در پایگاه‌های دزفول و اصفهان نیز خلبانانی بودند که قول داده بودند ختنی عمل کنند. همچنین اظهارات آیت‌الله محقق‌ی پس از دستگیری نشان می‌داد که ساختار نیروی هوایی کودتا نیز قوت چندانی نداشته و همه چیز در چند جلسه سرپایی خلاصه شده بود:

«س: دفعه اولی که در مورد طرح کودتا تیمسار سعید مهدیون را ملاقات کردید، چه تاریخی بود؟ شرح دهید و مطالبی را که عنوان شدند بنویسید.

ج: تاریخ دقیقاً به خاطر من نیست، ولی حدود اوایل خرداد ماه بود. مطالبی که عنوان شد ابتدا شرح سختی‌ها و مصائب و زندان رفتن‌های ما بود و رفع کدورت‌های گذشته و در مورد رابطه با این طرح تاکید در مورد پنهان نگهداشتن اسامی اشخاص و این که هر نفر حداکثر

---

۲۸. آیت‌الله محقق‌ی در روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ دستگیر و تا روز ۲۵ تیر ۱۳۵۸ در زندان قصر به سر می‌برد. دلیل آزادی او عفو امام خمینی و صدور قرار موقوفی بود. محقق‌ی در دوران بازداشت، به‌شدت دچار عسرت مالی شد به گونه‌ای که در نامه‌های متعدد به دادستان انقلاب تهران خواستار کمک‌های مالی ناچیز به خانواده‌اش می‌شد. همین مسئله سبب شد تا آیت محقق‌ی به‌سرعت جذب ستاد کودتا شود و گر نه پرونده ضداطلاعات او نشان می‌داد که از لحاظ سیاسی و عاطفی وابستگی چندانی به رژیم پهلوی ندارد.

۲۹. سعید حجازیان مسئول بازجویی از ناصر رکنی بود. او در باره شخصیت رکنی می‌گوید: «من بازجوی ستوان ناصر رکنی بودم. شخصیت برجسته‌ای نداشت. کودتاچیان معمولاً بی‌جنبه و سست عنصر بودند و پیچیده نبودند».

۳۰. به نوشته محمدی ری‌شهری در کتاب خاطراتش سروان حمید نعمتی، فرمانده عملیات نیروی هوایی کودتا، سال‌ها بعد و احتمالاً در اوایل دهه ۸۰ توسط حفاظت اطلاعات ارتش دستگیر و بازجویی شد.

بیشتر از چهار نفر را به اسم نشناسد و اشخاص از بالا تا پایین به هیچ عنوان از جزئیات طرح و روز و ساعت و محل عملیات تا ۱۲ و یا ۲۴ ساعت قبل از شروع عملیات آگاه نباشند تا در صورت گیرافتادنشان مطلبی فاش نشود. ما کلاً به هیچ کس اعتماد نداشتیم و حتی من از مهدیون و مهدیون هم از من مطمئن نبودیم و چون این مطالب را داخل اتومبیل مهدیون و در ضمن رانندگی انجام می‌شد، خیلی جاها به واسطه راه‌بندان‌ها و ترافیک سنگین به گفتگوهای عادی و معمولی مشغول می‌شدیم و دو باره که می‌خواستیم دنبال مطلب اصلی را بگیریم، رشته اصلی از دستمان رفته بود. ضمناً بیشتر از حداکثر ۴۵ دقیقه نمی‌شد صحبت کرد.

س: گفتگوهایی که در منزل [...] با دو خلبان ناصر رکنی یا مهدیون داشتید چه بود؟ آیا کس دیگری هم در جلسه شما شرکت داشت یا خیر؟

ج: من به مهدیون گفته بودم از اجرای عملیات نظامی به هیچ وجه مطمئن نیستم، مگر این که یک قدرت سیاسی از این عملیات نظامی پشتیبانی کند؛ وگرنه نوعی خودکشی خواهد بود، چون هیچ خلبانی مایل نیست به مردم عادی تیراندازی کند و باعث کشتار وحشیانه شود و برایش قضیه دیوانه شدن خلبانی را که برای اولین بار بمب اتمی روی ژاپن انداخت مثال زد. مهدیون با این عقیده من موافق بود و به‌ناچار برای اطمینان بیشتر از این که مردم عادی در خیابان‌ها نخواهند بود، قرار شد با رئیس گروه سیاسی که او را قربان صدا می‌کردیم، تماس گرفته شود.

در این جلسه که در منزل رکنی بود، مهدیون با رئیس گروه سیاسی صحبت کرد و خواستیم از دخالت مردم و یا عدم دخالت آنها مطمئن شویم. رئیس گروه سیاسی ما را مطمئن ساخت که مردم از خانه‌های خود بیرون نخواهند آمد. دکتر بختیار گفته که مایل نیست یک نفر هم از مردم عادی کشته شوند.<sup>۳۱</sup> در این جلسه غیر از رئیس گروه سیاسی و مهدیون و من و رکنی کس دیگری شرکت نداشت.

س: کلیه مطالبی را که در ملاقات‌های بعدی با مهدیون مطرح شدند، بنویسید و نفرات شرکت‌کننده در جلسه را با ذکر محل بیان کنید.

ج: من با مهدیون در حدود ۵ یا حداکثر ۶ بار بیشتر ملاقات نداشتیم که یک بار در منزل

---

۳۱. در توهم شاپور بختیار در باره وضعیت شهر تهران در تابستان ۱۳۵۹ همین بس که آیت‌الله محقق در یکی از بازجوی‌هایش می‌گوید: «رئیس گروه سیاسی به من گفته بود آقای بختیار هم نمی‌خواهد کسی کشته شود و شما فقط از بالای سر شهر سوپرسونیک رد می‌شوید. چون کسی به خیابان‌ها نخواهد آمد و رادیو و تلوزیون به مردم تفهیم خواهند کرد که این قیام ملی است و برای نجات ایران از ظلم و کمونیسم است و حتی عفو عمومی به معنی واقعی به تمام مردم ایران داده خواهد شد».



فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

رکنی بود که شرح دادم و برای بقیه جلسات هم در داخل اتومبیل مهدیون که یک بیوک سفیدرنگ بود، همدیگر را می دیدیم. در این دیدارها مهدیون بود و من و رکنی. چون مهدیون نمی خواست با کسی دیگری ملاقات کند. در این ملاقات ها روی مسائلی که امکان داشت اتفاق بیفتند و یا باعث عدم موفقیت شوند، بحث می کردیم. به طور مثال ماشینیده بودیم منزل امام پدافند هوایی خیلی قوی دارد و پنج نوع توپ و موشک ۲۳ و اورلیکن و ۵۰ و رایپر و [...] در تمام ۲۴ ساعت آماده اند و از منزل امام مراقبت می کنند. حتی یکی از متخصصین امور هوایی گفته است هیچ نوع حمله ای به منزل امام از راه هوا امکان ندارد. یا این که اگر هواپیماهای اف ۱۴ با موشک فونیکس بر ضد ما وارد عمل شوند چه کار کنیم و یا این که اگر پایگاه دیگری برای زدن ما وارد عمل شد، چه کنیم. این بحث ها اغلب به نتیجه نمی رسیدند، چون هم اطلاعات دقیق روز را نداشتیم و هم زمان ملاقات ها برای حفاظت بیشتر کوتاه مدت (حداکثر ۴۵ دقیقه) بود و بعضی وقت ها در این ۴۵ دقیقه برای این که در سر چهارراه ها بقیه اتومبیل ها از صحبت های ما چیزی نفهمند، بیشتر از نصف زمان را نمی توانستیم به بحث اصلی برسیم.

س: در ساختمان ۴۸ چند بار جلسه داشتید و چه کسانی شرکت داشتند؟

ج: دو مرتبه و در هر بار به غیر از رکنی و جوانمرد و من اشخاص دیگری هم می آمدند و می رفتند که من آنها را نمی شناسم و با آنها صحبت هم نمی کردم. فقط تا آنجا که به خاطر من می آید از خلبان ها سه چهار نفر بودند که قبلا گفته ام.

س: اسامی افراد گروه سیاسی نظامی اقتصادی و گروه های دیگری را که اطلاع دارید با نام اصلی و مستعار بنویسید.

ج: از گروه سیاسی فقط یک نفر با اسم مستعار قربان را می شناسم. از گروه اقتصادی هیچ کس را به نام اصلی یا مستعار نمی شناسم. از گروه نظامی مهدیون، جوانمرد، رکنی، خودم و خلبان ها نعمتی، آبتین، جهانگیری و فنی ایران نژاد و زمان پور را دیده ام. اسم گروه های دیگر را نمی دانم. از اسامی دیگری هم صحبت هایی می شد، ولی به عنوان این که آیا می شود به آنها اطمینان کرد و یا خیر. مثلاً جلالی<sup>۳۲</sup> که من به وسیله مهدیون با شخص اخیر در روز

---

۳۲. داریوش جلالی متولد ۱۳۱۹ در شیراز، از عوامل مهم پروژه IBEX. پروژه IBEX کار مشترک سازمان سیا، آژانس اطلاعات ملی آمریکا و نیروی هوایی ارتش بود که در آن پنج پایگاه جاسوسی در مرزهای ایران جهت شنود مکالمات رادیویی و سنجش میزان ترافیک و جا به جایی نیروهای ارتش سرخ در قسمت جنوبی شوروی، آگاهی از آزمایش های موشکی شوروی و دریافت تصاویر با کیفیت از ماهواره های جاسوسی آمریکا تاسیس شد. این پایگاه ها به صورت مشترک بین کارکنان

خاتمه کار ملاقات کردم، ولی این جلالی (داریوش جلالی) به کار پرواز نمی خورد، چون سه سال بود که پرواز نکرده بود. بعضی اسامی هم برده می شد که فوراً بقیه او را قبول نمی کردند و می گفتند این شخص مخالف است.

س: ملاقات شما با داریوش جلالی (سرهنگ) در کجا صورت گرفت و چه مطالبی در آن جلسه گفته شد؟

ج: در ماشین جلالی که مهدیون هم با او آمده بود و بعد از مدتی از ماشین پیاده شد و رفت. من از جلالی پرسیدم چند سال است که پرواز نکرده و او گفت سه سال است. لذا به درد پرواز نمی خورد. نمی خواستم از او استفاده پروازی کنم. از او پرسیدم آیا از خلبان ها کسی را می شناسد که بشود به او اطمینان کرد. او در جواب گفت به هیچ کس اعتماد ندارد و مقداری هم از دورانی که در زندان بود، برای من گفت. بعد هم مرا در در همان جا که سوار کرده بود، پیاده کرد و رفت. (او مطلع بود و موافقت کلی خود را اعلام کرد که در عملیات شرکت می کند).

س: نحوه انجام عملیات را از ابتدا تا انتها بیان نمایید.

ج: ابتدا قرار بود فرودگاه مهرآباد را بگیرند و پس از ایجاد نظم و حفاظت از فرودگاه مهرآباد، عملیات شروع شود. من با این طرح شدیداً مخالف بودم، چون فرودگاه مهرآباد در تهران بود و مردم در صورت دخالت از بین می رفتند. بارها گفته بودم ما قاتل نیستیم. با مهدیون صحبت کردم و به او گفتم این کار به غیر از آدمکشی بی جا، هیچ اثری نخواهد داشت. مهدیون پایگاه شاهرخی را که یک پایگاه دور از مردم و ایزوله است، پیشنهاد کرد و من هم پسندیدم. بحث شد که اگر از پایگاه شاهرخی عملیات شروع شود و موضوع حفاظت و ارتباط و چگونگی اطلاعات عملیاتی و ابلاغ دستورات بعدی چگونه خواهد بود.

مهدیون خودش هم اطلاع نداشت، لذا به من گفت تو فقط مسئول اجرای عملیات هوایی هستی و به سایر مسائل هم کاری نداشته باش. هر دسته و گروهی باید فقط کار خودش را انجام دهد در به کارهای دیگر دخالت نکند. قرار بر این شد که من در کارهای دیگر دخالت نکنم و پس از این که پایگاه گرفته و تسلیم شد، از پست فرماندهی پایگاه دستور

---

اطلاعاتی امریکا و اطلاعات نیروی هوایی شاهنشاهی اداره می شد. داریوش جلالی همچنین متهم به آتش سوزی عمدی پایگاه راداری کرد در زمان مسئولیتش در این پایگاه بعد از پیروزی انقلاب بود. او به خاطر این قضیه دو ماه در پاییز ۱۳۵۸ زندانی شد. جلالی انگیزه اش از شرکت در کودتا را انتقام دوران زندان کوتاه مدتش می داند. در روز کودتا، ۱۸ تیر ۱۳۵۹ در پارک لاله توسط نیروهای اطلاعات سپاه پاسداران دستگیر شد.

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

بعدی را بگیرم. در مورد تسخیر پایگاه اطلاعات دقیقی ندارم. قرار این بود که مطالب هر گروه را گروه دیگر نداند تا اگر گیر افتادیم، مطلبی فاش نشود».<sup>۳۳</sup>

البته حمید نعمتی که فرماندهی عملیات نیروی هوایی را در کودتا به عهده داشت و در این راستا به همراه رکنی بیشترین فعالیت را می‌کرد، در باره ساختار کودتا و نقش نیروی هوایی در آن می‌گوید:

«جلسه اول در همان ساختمان دوطبقه‌ای بود که بنی‌عامری در بالای پلکان خارج از در ایستاده بود و با دیدن ما به داخل رفت و من و عباس دهقانی و احتمالاً خالصی هم به داخل رفتیم. احتمالاً ناصر رکنی نیز حضور داشت. در این جلسه، سخنگوی اصلی من بودم و طرحی را که تقریباً در مغزم جا انداخته بودم، مطرح کرد و گفتم که حدود ۵/۵ سال در پایگاه نوزده خدمت کرده‌ام البته نمی‌دانم کروکی پایگاه را قبلاً کشیده بودم یا در آنجا کشیدم در این جلسه نقاط حساسی را که باید بمباران شوند، پرسیدم. جلسه حدود یک ساعت به طول انجامید. اتاقی که داخل آن نشسته بودیم، بسیار کوچک بود. قرار شد در جلسه بعد با حضور شخصی که باید عملیات اشغال پایگاه را انجام می‌داد، مفصلاً صحبت کنیم.

در جلسه بعد خالصی نبود و بنی‌عامری و کورش آذرتاش به عنوان فرمانده عملیات اشغال پایگاه و دهقانی که گاهی می‌آمد و خارج می‌شد و خانمی به نام مریم که یا خودش نظامی بود و یا اگر درست به خاطر من باشد، همسرش نظامی بود و اعدام شد، حضور داشت. در اینجا من روی نقشه، نقاط حساس پایگاه را که باید اشغال می‌شدند، مشخص کردم. جلسه دیگری که تشکیل شد و خلبانان تهران و احتمالاً یکی از خلبانان پایگاه نوزده در آن شرکت داشتند، در منزل ناصر رکنی بود. فکر می‌کنم در این جلسه بود که برای اولین بار، به تیمسار محقق معرفی شدیم. جزئیات صحبت‌های آن شب یادم نیست. بیشتر جنبه تشریفاتی و قوت قلب دادن به خلبانان را داشت.

جلسه دیگری را خودم در منزل خواهرم تشکیل دادم و در آن خلبانان تهران یعنی ملک و آبتین و احتمالاً بویری یا بیت‌اللهی شرکت داشتند. در این جلسه در باره آمار و ارقام پایگاه‌ها و هدف‌ها و وظایف هر کسی صحبت شد».<sup>۳۴</sup>

نعمتی تصور خود را از نمودار تشکیلاتی کودتا این گونه ترسیم می‌کند:

۳۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده آیت‌الله محقق، شماره بازبانی ۵۶۱۵.  
۳۴. خاطره‌ها، خاطرات محمدی ری شهری، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳، ج ۱، صص ۱۲۰-۱۲۱.

«بنی عامری فرمانده شاخه نظامی و در زیر دست او محقق فرمانده شاخه نیروی هوایی، آذرتاش فرمانده واحد اشغال پایگاه نوژه و در ذیل محقق، رئیس عملیات نیروی هوایی یعنی خود نعمتی قرار داشت. من در واحد نوژه بیت اللهی، بوبری و صفدر سلیمانی، در واحد مهر آباد ملک، آبتین و جهانگیری و در واحد دزفول مرادی را در زیر شاخه‌ام داشتم. ناصر رکنی هماهنگ‌کننده و مسئول امور مالی بود.»<sup>۳۵</sup>

اما در نیروی زمینی، عملیات فلج کردن این نیرو برای عدم واکنش مدنظر بود. در این میان لشگر ۱ نیروی زمینی که قبل از انقلاب گارد جاویدان خوانده می‌شد، به دلیل نفوذ گسترده اویسی مورد توجه قرار گرفت. حتی پیش از ارتباط‌گیری سران کودتا در این لشگر هسته‌های کوچکی برای ضربه زدن به نظام شکل گرفتند. در لشگر ۲، سرهنگ هادی ایزدی، معاون فرمانده لشگر ادعا داشت در همه واحدها شاخه زده است. در لشگر ۹۲ زرهی اهواز سرهنگ عزیز مرادی مشغول بود و گفته می‌شد که در نیروی ویژه هوایرد محمدمهدی حیدری ۸۰ تن از درجه‌داران را به نفع کودتا جذب کرده است. در دیگر لشگرها مانند ۷۷ خراسان و ۸۱ باختران، لشگر قزوین و ستاد نیروی زمینی نیز نفوذهایی انجام شده بود. در نیروی دریایی نیز تنها برای اشغال قرارگاه نیروی دریایی پیش‌بینی‌هایی شده بود و علی‌رضا ژیان از شاخه اطلاعاتی کودتا روی این نیرو عملیات می‌کرد.<sup>۳۶</sup>

### شاخه سیاسی

مهم‌ترین چهره‌های سیاسی کودتای نوژه را نزدیکان شاپور بختیار و اعضای کابینه او تشکیل می‌دادند. ابوالقاسم خادم و فرزند او جواد خادم وزیر مسکن دولت بختیار و مشاور او در امور امنیتی، پرویز قادسی از افسران رژیم پهلوی، رضا مرزبان از نزدیک‌ترین افراد به شاپور بختیار و وزیر کشور در سایه او، رستم پیراسته وزیر اقتصاد کابینه بختیار، سعید تیموری و پرویز شبیبانی از جمله اعضای شاخه سیاسی کودتا بودند که به صورت مستقیم با شاپور بختیار در ارتباط بودند. در این میان برخی از چهره‌های مذهبی که دل خوشی از رهبری انقلاب نداشتند، در جریان امور کودتا قرار گرفتند. آیت‌الله سید حسن قمی و آیت‌الله سیدرضا زنجانی از جمله این شخصیت‌ها بودند. در این میان ارتباطات قدیمی شاپور بختیار با آیت‌الله کاظم شریعتمداری سبب شد تا

۳۵. همان جا.

۳۶. کودتای نوژه، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ چهارم ۱۳۸۴، صص ۱۶۶-۱۶۷.

کودتاگران مسائل را با آنان نیز در میان بگذرانند.

ایرج درخشنده از ساواکی‌های جذب شده به کودتا در این باره می‌گوید:

«احسان [بنی‌عامری]... می‌گفت با علما و روحانیونی که طرفدار آیت‌الله شریعتمداری بودند

دست به دست هم دادیم تا اسلام نوینی را در سطح مملکت پیاده کنیم.»<sup>۳۷</sup>

و یا ناصر رکنی مسئول روابط عمومی کودتا در بازجویی‌هایش می‌نویسد:

«مهندس قاضی [قادسی] در جواب ایشان [آیت‌الله محقق] گفتند که ما با روحانیت

پیشرفت خوبی داشته و توانسته‌ایم به توافق برسیم. مثلاً با آقای شریعتمداری... بعد ایشان

اظهار کردند که تنها با آقای شریعتمداری نیست که به این ترتیب وارد مذاکره شده‌ایم. آقای

شریعتمداری، آقای سید حسن قمی، آقای سید رضا زنجانی، چهار نفر را اسم بردند، ولی

متأسفانه من هر چه فکر کردم نتوانستم اسم نفر چهارم را به یاد بیاورم!»<sup>۳۸</sup>

گفته می‌شود پرداخت مبالغ کلانی از سوی ابوالقاسم خادم به این افراد از دلایل همراهی آنان

با کودتاگران بوده است. البته ارتباط آیت‌الله شریعتمداری با کودتا، ابعاد دیگری نیز داشت، به

گونه‌ای که حتی خانه امنی در تهران آماده شده بود تا زمانی که کودتا به پیروزی رسید، آیت‌الله

شریعتمداری به این خانه منتقل شود و به مردم پیام آرامش بدهد! این ارتباطات مسائلی نبودند

که از دید مسئولان امنیتی جمهوری اسلامی مخفی بمانند، اما آنها به دلیل نهی امام خمینی اراده‌ای

برای برخورد با آیت‌الله شریعتمداری نداشتند.

سعید حجاریان از مسئولین ستاد ضدکودتا در این باره می‌گوید:

«در کودتای نوزده درجه‌داری آمد و اعتراف کرد که قرار است کودتا بشود و مسئول کودتا

هم احسان بنی‌عامری است. این فرد آمد پیش من و اعتراف کرد که عامری به من گفته

یک بی‌سیم برمی‌داری و می‌روی قم و با شریعتمداری دیدار می‌کنی. اگر کودتا پیروز شود

و تهران به هم بریزد، ایشان قرار است از طریق بی‌سیم برای پیروزی کودتا پیام بدهد و از

کودتا حمایت کند و ما در رادیو، پیام ایشان را پخش کنیم. این درجه‌دار تعریف کرد که

رفتم قم و شریعتمداری را دیدم. وقتی اطرافش خلوت شد، گفتم: «آقا! این امانتی (بی‌سیم)

مال شماست». ایشان هم بی‌سیم را گرفت و زیر تشکچه‌اش گذاشت. بعد به من گفت:

«می‌روی پیش آقای عباسی [دامادش] و رسید می‌گیری و تحویل رئیس می‌دهی». من هم

۳۷. همان، ص ۱۷۱.

۳۸. همان جا.

رسید را گرفتم و به احسان بنی عامری دادم».

بعد از این اعتراف من رفتم پیش ری شهری که وزیر اطلاعات (در زمان کودتای نوژه وزارت اطلاعات هنوز تاسیس نشده بود و حجت الاسلام و المسلمین ری شهری رئیس دادگاه های ارتش بود). بود و گفتم چنین اعترافی شده است، مسئولش هم احسان بنی عامری است. ری شهری بلافاصله از حاج احمد آقا وقت گرفت که هر دو نزد امام برویم. در حال رفتن به بیت امام بودیم که ری شهری به من گفت: «تو از امام درخواست کن با توجه به کشف چنین سرخ مهمی، اجازه بدهند ما تلفن آقای شریعتمداری را شنود کنیم. خود من هم مشروح مذاکرات را به امام تحویل می دهم». خدمت امام رسیدیم و گفتیم که چنین اتفاقی افتاده است و کودتایی در حال برنامه ریزی است و در نهایت از امام درخواست کردیم که تلفن شریعتمداری شنود شود. آقای ری شهری هم در جلسه گفت که آقا! فقط من تلفن شریعتمداری را گوش می کنم و هیچ فرد دیگری خبردار نمی شود و شب به شب هم گزارش وقایع را به شما می دهم. اما امام در کمال تعجب گفتند: «لازم نیست تلفن شنود شود و این کار را اصلاً انجام ندهید». امام گفت شریعتمداری بی سیم داشته باشد. مثلاً با بی سیم چه کار می خواهد انجام دهد؟ اصلاً کودتا بشود. مگر با کودتا چه کار می خواهند بکنند. امام آن چنان بی تفاوت با کودتا نوژه برخورد کرد که انگار اصلاً اینها را دشمن انقلاب و ایران نمی دانست و تأکید کرد که دشمن اصلی امریکاست، نه آقای شریعتمداری».<sup>۳۹</sup>

اظهارات سعید حجاریان ناظر به اعترافات استوار عبدالعلی سلامت است. در بخشی از این اعترافات که در حضور محمدی ری شهری، حاکم شرع دادگاه های ارتش و دیگر شاهدان انجام شد، آمده است:

«روز سه شنبه فرمانده من سروان اصغری، مرا خواست و گفت: «آقا! چهار دستگاه بی سیم یکی برای ستاد محل تشکیل شورای نظامی، یکی برای رادیو و تلویزیون، یکی برای پادگان قصر و یکی برای ارتباط با هواپیماها] حاضر کنید». من گفتم: «برای چی؟» گفت: «شما بی سیم ها را حاضر کنید، من می گویم». سه شنبه ساعت دوازده و نیم، یک ربع به یک بود. من چون در آن واحد سمت سرگروهبانی داشتم، گفت: «آقای سلامت! شما می دانید بی سیم ها را برای چه می خواستیم؟» گفتم: «نه، نمی دانم». گفت: «مثل اینکه قرار است یک کارهایی در مملکت بشود.

۳۹. لاجوردی به من گفت شما از رجوی هم خطرناکترید، گفتگو با سعید حجاریان، ویژهنامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹، ص ۱۶۰.

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

از شما می‌خواهم بروی قم. اگر توانستی با شریعتمداری تماس بگیری و برگردی». من اصرار کردم که موضوع چیست؟ گفت: «برو و برگرد، معلوم می‌شود. آنجا بروی می‌فهمی». خدمت تمام شد و رفتم خانه. بعد از ظهر با ماشین خودم رفتم قم. ماشین را گذاشتم جلوی صحن و نزدیک ساعت هشت و نیم بود که به طرف منزل شریعتمداری راه افتادم. کوچه اول را می‌دانستم، ولی کوچه دوم را پرسیدم و رفتم. موقعی که وارد منزل شدم، دیدم کسی را نمی‌گذارند برود داخل. یک پله هست حیاطی که وارد می‌شوی. دیدم مثل یک عده نظامی و چند تا از آقایان روحانیون نشسته‌اند و کسی را نمی‌گذارند برود تو. یکی از این آقایانی که دم در ایستاده بود، به نظرم لباس خلبانی تنش بود. پرسیدم: «قربان! چه خبر است که نمی‌گذارند کسی برود داخل؟» گفت: «شما چه کاره هستی؟» گفتم: «من نظامی هستم». گفت: «ما آمده‌ایم خدمت آقای شریعتمداری. برنامه‌ای داریم و می‌خواهیم آن را اجرا کنیم. فعلاً اجازه نمی‌دهند. می‌گویند من با شما حرف نمی‌زنم».

در همین حین دو نفر از آقایان روحانیون که من اسم‌هایشان را نمی‌دانم چون نمی‌شناسم، یکی قد بلند و عمامه سیاه و یکی قد متوسط و عمامه سفید داشت سالکی هم روی صورتش بود. آمدم پائین. گفتند آقای می‌خواهند تشریف ببرند برای نماز، شما چه کار دارید؟ گفتم من در این باره آمده بودم و بی‌سیم را نشان دادم. گفتند: آقا در این باره چیزی نمی‌گویند. اگر کسی وسیله‌ای خواسته، رسید بگیرد و بدهید. بدون رسید به کسی وسیله‌ای را ندهید. من برگشتم و با کسی تماس نگرفتم و مستقیم آمدم پادگان.

صبح که فرمانده سروان اصغری آمد و از من سؤال کرد: رفتی؟ گفتم بله. همین که شما گفتید، بعد از ظهرش رفتم. گفت: چی دیدی؟ گفتم: جریان این طور بود. گفت: مطمئنی که شریعتمداری این طور دستور داده؟ گفتم: من نمی‌دانم، چون شریعتمداری شخصاً نگفت و فقط آن آقای خلبان گفت که آقای شریعتمداری گفته ظلم، هیچ وقت پایدار نیست. سروان اصغری گفت: برای همین موضوعات می‌خواستم بروی با چشم خودت ببینی.

حاکم شرع: آقای سلامت! به چه مناسبتی شما را به قم فرستادند؟ از قبل با آقای شریعتمداری آشنایی داشتید؟

جواب: از قبل هیچ آشنایی‌ای نداشتم. هر مسلمانی به مرجعی اعتقاد دارد. من هم معتقد به آقای شریعتمداری بودم. هر موقع صحبت می‌شد و می‌گفتند کی به کی معتقد است؟ من می‌گفتم به شریعتمداری هستم. این را فرمانده من هم می‌دانست. گمان می‌کنم به این دلیل

مرا فرستاد و غیر از این هم گمان نکنم چیزی باشد.

حاکم شرع: ایشان به شما گفت که آقای شریعتمداری در جریان کودتاست؟

جواب: آن روز نگفتم، ولی فردایش که رفتم آنجا و برگشتم، گفت دیدی! من فقط به خاطر این می خواستم تو را بفرستم.

حاکم شرع: به چه مناسبت شما را انتخاب کردند که به منزل آقای شریعتمداری بروید؟

جواب: چون من ترک و بچه ساوه و معتقد به شریعتمداری هستم. به این خاطر مرا فرستاد که بروم یک چنین چیزی را ببینم که بتواند از من استفاده کنند.

حاکم شرع: شما در منزل آقای شریعتمداری از کی شنیدید که بی سیم ها را تحویل بدهید و رسید بگیری؟

جواب: من توی حیاط ایستاده بودم. موقعی که نگذاشتند تو برویم، دو نفر از آقایان روحانیون تشریف آوردند پایین، موقعی که من آن خلبان نیروی هوایی پرسید که شما به چه خاطر آمده ای؟ گفتم به این خاطر این که بی سیم تحویل بدهم. حال چه کنم؟ تحویل بدهم؟ ندهم؟ گفت - آقا دستور داده اگر کسی وسیله ای خواست، رسید بگیری، وسیله را بدهید. بدون رسید به کسی وسیله ای ندهید.

حاکم شرع: سروان اصغری می گفت آقای شریعتمداری کودتا را پذیرفته؟

جواب: اینها این طوری می گفتند. تا سه شنبه صبح هیچ صحبتی با من نشده بود. چهارشنبه این طور گفتند که اینها پذیرفته اند که کودتا بشود.

حاکم شرع: جو خانه آقای شریعتمداری در آن روز طوری بود که گویا آنها اطلاع دارند؟ مثلاً آن دو روحانی اطلاع داشتند؟

جواب: من تقریباً پنج دقیقه در حیاط بودم و اینها داخل نشسته بودند و بعد آمدند بیرون.

حاکم شرع: یعنی اطلاع داشتند؟ شما از کجا فهمیدید که اینها اطلاع دارند؟

جواب: از آنجایی که پرسید شما با آقای شریعتمداری چه کار دارید که می خواهید بروید پیشش؟ می خواهد برود نماز. من گفتم به این خاطر آدم خدمت آقای شریعتمداری. از واحدهای ما دستگاه خواسته اند و می گویند آقای شریعتمداری دستور داده است. برای این مسئله آمده ام. آن آقای روحانی گفت الان آقای شریعتمداری به این برادران نیروی هوایی جواب دادند. شما هم بفرمایید، وسیله را با رسید بدهید، بدون رسید به هیچ واحدی ندهید. حاکم شرع: آقای شریعتمداری به آن آقایان نیروی هوایی گفته بود که ظالم باقی نمی ماند؟



فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

جواب: بله، آن خلبانی که با من صحبت می کرد، گفت آقا اجازه نمی دهند ما کاری بکنیم و فقط می فرمایند ظلم پایدار نمی ماند.

حاکم شرع: آقای اصغری! شما توضیح بدهید که وقتی سلامت از قم برگشت دقیقاً چه گفت؟ سروان اصغری: سلامت اول آمد توی دفتر. دو سه نفر آنجا بودند. من اشاره کردم که چه شد؟ ایشان خیلی راحت با همان لهجه خودش گفت که گفتند هر چه می خواهند بدهید با رسید... بعد که دفتر خلوت شد گفت جناب سروان، من دیشب رفتم قم! گفتم خب؟ گفت رفتم خدمت آقای شریعتمداری چند خلبان آمده بودند تعدادش را هم گفت. فکر می کنم بعد گفت که اینها رفته بودند خدمت آقای شریعتمداری برای گرفتن اجازه عملیات. عین جمله این است، ولی آقا اجازه ندادند و گفتند ظلم پایدار نیست.

حاکم شرع: آقای [سرگرد] نوری مقدم! آقای اصغری به شما چه گفت؟

نوری مقدم: گفت من سلامت را دیشب برای اطمینان خاطر به قم فرستادم. رفته آنجا پیش حضرت آقای شریعتمداری و گفته مثل اینکه توطئه ای در کار است و آقای شریعتمداری گفته بود توطئه ای نیست، هیچ وقت ظلم پایدار نیست. این عین جمله ایشان [اصغری] است. سروان اصغری: به این صورت فکر نمی کنم گفته باشم. جناب سرهنگ ایزدی هستند!

حاکم شرع: شما [سرهنگ هادی ایزدی] چی؟

هادی ایزدی: ایشان [سروان اصغری] پای میز که ایستاده بودند، گفتند ضمناً این خبر را هم بدهم که سلامت دیشب رفته قم خدمت آقای شریعتمداری. آنجا تعدادی خلبان هم بوده اند. گویا در باره عملیات کسب تکلیف کردند و ایشان گفت ظلم پایدار نیست.

حاکم شرع: شما [سرهنگ هادی ایزدی].

هادی ایزدی: همان طور که عرض کردم ایشان کنار میز ایستاده بود و توضیح می داد و به من گفت در چه دار را برای اطمینان خاطر فرستادم قم حضور حضرت آیت الله شریعتمداری و گفته اند وسایل را با رسید بدهید و ظلم پایدار نیست.»<sup>۴۰</sup>

## شاخه تدارکات

این شاخه که وظیفه تهیه پول، اسلحه، خانه، ماشین و دیگر ملزومات کودتا را به عهده داشت، تحت مسئولیت منوچهر قربانی فر بود. منوچهر قربانی فر فرزند هادی متولد ۱۳۲۴ در

۴۰. کودتای نوژه، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، چاپ چهارم ۱۳۸۴، صص ۳۸۱-۳۸۶.

تهران، پیش از انقلاب مردی ثروتمند و تاجر فرش بود و نیز دیر سابق اداره مرکزی شرکت کشتیرانی حمل و نقل استارلاین در تهران و عضو باشگاه ورزشی شاهنشاهی بود. او ارتباطات ویژه‌ای با شبکه اداره هشتم ساواک (ضدجاسوسی) و با منوچهر هاشمی رئیس آن اداره رفاقت قدیمی داشت. او در مقام مسئول تدارکات کودتا در مدت کوتاهی مبلغ هنگفتی را وارد چرخه کودتا کرد، به گونه‌ای که در عرض کمتر از یک هفته قریب به یکصد میلیون تومان (۱۰ میلیون دلار) را از ستاد مستقر در پاریس به صورت ریالی و وجه نقد به کودتاگران تحویل داد. ناصر رکنی از عوامل کودتا در این باره در بازجویی خود می‌گوید:

«مهندس جواد خادم به قربانی فرزند زنگ زد و گفت ساعت چهار بعد از ظهر برو جلوی بیمارستان آبان و قربانی فر رفت. دو نفر که داخل بنز سفید رنگی بودند به او گفتند در صندوق عقب ماشینت را باز کن و فوراً دو گونی پر از پول داخل صندوق عقب گذاشتند و با سرعت دور شدند. پس از شمارش، معلوم شد ۲۳ میلیون تومان است. فردای آن روز دومرتبه مهندس جواد خادم با قربانی فر تماس گرفت و گفت برو فیشرآباد و دکتر را ببین. قربانی فر به آنجا رفت و ۱۸ میلیون تومان گرفت. یک بار دیگر هم ۱۲ میلیون تومان گرفت».<sup>۴۱</sup>

قربانی فر مامور تامین سلاح کودتا هم بود. به گزارش یکی از کودتاگران، رژیم عراق در به انجام رساندن «کار بزرگ» و سپس برپایی «عروسی» اصطلاح کودتاگران در مورد کودتا نقش بسیار فعالی داشت. روابط پنهانی شرکت استارلاین با عراق، رکن دوم ارتش را نسبت به یک امر جاسوسی هوشیار کرد و مترصد کشف آن ساخت. ورود قربانی فر (به عنوان چهره اصلی ارتباطات جاسوسی) به ایران و دستگیری او در فرودگاه مقارن با اعلام تجاوز نظامی آمریکا و واقعه طبس بود. وی از آشفتگی اوضاع سود جست و گریخت و به منزل فردی به نام سوهانکی رفت و از آن پس تا شب انجام کودتا اثری از او بر جا نماند.<sup>۴۲</sup>

در یکی از گزارش‌های اطلاعاتی در باره رصد فعالیت‌های منوچهر قربانی فر در شش مانده به کودتا آمده است:

«۱. منوچهر قربانی فر مدیر شرکت پرشینگ با استفاده از دوستی خود با افزارمند رضا حیدر عربی، جمعی صنایع دفاع در مهمات‌سازی، مواردی را مطرح می‌کند. قربانی فر گفته است که در ۵ شاخه و شبکه فعالیت خواهد داشت.

۴۱. همان، ص ۱۷۳.

۴۲. همان، ص ۱۷۴.

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

۲. او در یکی از این جلسات از حیدر عربی می‌خواهد که نفر معرفی کند و او دوستش رضا کاظمی را که قبل از انقلاب دستگیر شد و چون فرد مسلمانی بود، بعد از انقلاب به سرکار بازگشت، به او معرفی کرد.

۳. عربی و کاظمی در ۵/۱۱/۲۵ به شرکت و دفتر کار قربانی فر رفتند و جلسه گذاشتند. او در این جلسه گفت که برای ترور بهترین سلاح‌ها اسلحه دوربین دار و صداخفه‌کن و انبار مهماتی را در جاده ساوه دارند.

۳. قطع برق کارخانه مهمات و سپس انهدام. ۲۰ هزار تومان قبلا به عربی پرداخته بود که اسلحه بخرد و چون نشد ۱۵ [هزار] تومان را گرفت و ۵ هزار تومان به خودش داد. در اینجا منابع را آموزش می‌دهند و قربانی فر را شناسایی می‌کنند و دو شماره تلفن از او به دست می‌آورند.

۴. در یک جلسه دیگر در تاریخ ۵/۱۲/۴ می‌گوید منزلی است که حاج سید احمد خمینی و بنی صدر در آن جمع می‌شوند و آدمی در این منزل داریم. برای ایجاد آمادگی ۲۰ ساعت کلاس می‌گذاریم و آپارتمانی را به شما می‌دهیم.

۵. در سه‌شنبه ۵/۱/۸ به آمریکا عزیمت می‌کند و در ۵/۱۲/۱۴ بر می‌گردد.

۶. بمب‌گذاری اهواز که در آن ۳۰ نفر کشته شدند، کار آنها بود.

۷. در ۵/۱/۲۲ قرار است به کان فرانسه بروند. به منابع گفته‌اند که شما با ۶ نفر دیگر در فرانسه دوره حیدر عربی در مخابرات و کاظمی در عملیات ببینید. در فرودگاه فرانسه پلیس شما را صدا می‌کند. بعد یک ایرانی می‌آید و شما را می‌برد. (احتمالا دروغ و شانتاژ بوده) یک تیم روز دوشنبه می‌رود و جمعه با یک فرانسوی برمی‌گردد تا مخابرات را پیش‌بینی کند.

۸. منابع در همان ۵/۱/۲۲ فردی مسن را دیدند که می‌گفت شما رضا، من رضا، او رضا. او خود را افشار معرفی کرد. (خادم) بعد به منبع (رضا) گفت آقای عربی! شما در صنایع دفاع ما را لو داده‌ای. بنی‌عامری را می‌شناسی؟ بانایانی نامرد نیست. گذرنامه ۵ نفر را بانایانی درست کرد. او ما را لو نداده است. افشار گفت اگر کسی سد راه شود، باید از بین برود. منابع گفتند ما دو بار به دفتر قربانی فر آمدیم و افشار (خادم) گفت خیلی بد کردید آمدید! قربانی فر گفت شما در دفتر من لو نرفتید، جریان سر دو قدرت است. باقر بنی‌عامری با ما رقابت دارد».<sup>۴۳</sup>

۴۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده ابوالقاسم خادم، شماره بازبایی ۲۴۹۰۷؛ این گزارش در پرونده آیت‌الله محقق نیز موجود است.

## نقش سیاسی امنیتی گروه‌ها

شاخه سیاسی کودتا برای تضمین پیروزی می‌کوشید تا به صورت غیر محسوس با سازمان‌های سیاسی نظامی مخالف جمهوری اسلامی که هنوز وارد فاز نظامی نشده بودند، ارتباط بگیرد و با آنها تعامل داشته باشد. کودتاگران در برآوردهای اولیه، سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق را به عنوان گروه‌های مسلح مخالف جمهوری اسلامی شناسایی، نیروهای عملیاتی سازمان مجاهدین خلق را ۸۰۰ نفر و چریک‌های فدایی خلق را ۳۰۰ نفر ارزیابی کردند. ناصر رکنی از سران کودتا در اعترافاتش می‌گوید که ابتدا مسعود رجوی و موسی خیابانی از هدف‌های دستگیری کودتا بودند، اما یک ماه پیش از کودتا پروین شیبانی از اعضای شاخه سیاسی کودتا اظهار داشت که تماس‌هایی با سازمان مجاهدین خلق برقرار شده است. بعداً بنی‌عامری هم به این موضوع اشاره کرد که مذاکرات مهمی با سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی در حال انجام است.<sup>۴۴</sup> ناصر رکنی همچنین از پرویز قادسی نقل می‌کند که مجاهدین خلق قول دادند که در روز کودتا بی‌طرف بمانند. در عوض ما هم به آنها قول دادیم که هر نوع فعالیت سیاسی که که بخواهند در نهایت آزادی انجام بدهند.<sup>۴۵</sup> در این میان سازمان مجاهدین خلق در دوراهی همکاری یا عدم همکاری با کودتا، با یک طراحی پیچیده کوشید تا ضمن شرکت در کودتا و تقویت کودتاچیان، برنامه مناسبی را نیز برای مواجهه بی‌خطر با وجه عدم موفقیت کودتا تدارک ببیند. سازمان با سرعت زیاد تعدادی از افراد نظامی را که تا آن هنگام در ارتش شناسایی و جذب کرده بود فراخواند و دو محور اساسی را به عنوان دستور کار سازمانی به آنها ابلاغ کرد:

الف: نفوذ در تشکیلات کودتا و ارزیابی نیروها و امکانات کودتاچیان و سنجش قطعیت

## انجام کودتا

---

۴۴. کودتای نوژه، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ چهارم ۱۳۸۴، ص ۱۷۷.

۴۵. همان، صفحه ۱۷۷-۱۷۸؛ پخش این اعترافات در تلویزیون سبب شد تا مجاهدین خلق در بیانی‌ای شدیدالحن به این مسئله اعتراض کنند. در بخشی از این بیانیه آمده بود: «تلویزیون باید حق پاس‌خگویی متقابل و افشای همه حقایق را به نماینده سازمان ما بدهد. اگر غرضی در کار نیست مسئولین امر اجازه بدهند تا در یک رویارویی تلویزیونی، مجاهدین از افسر ضدانقلابی در برابر دیدگان تمام مردم بازجویی کنند. شکفت‌انگیز است که مجاهدین خلق در آن واحد هم به اتهام جاسوسی برای شوروی محاکمه شدند و هم سهم کودتای امریکایی قلمداد می‌گردند. از ۹ ماه پیش تا کنون مجاهدین علاوه بر سایر همکاری‌ها، دو کودتای عظیم را کشف و پیشاپیش به مقامات مسئول کشور اطلاع داده‌اند. رئیس‌جمهور پس از کودتای نافرجام ۱۸ تیر صراحتاً همگامی مجاهدین با دولت را تایید کرد. افسر ضدانقلابی، قاتل پاسدار شهید محمد قربانی است که اکنون پس از دستگیری این چنین برای فرار از مجازات، علیه مجاهدین با جریانات ارتجاعی وارد معامله شده است. مصاحبه تلویزیونی افسر ضدانقلابی نه تنها آگاهانه به قصد لجن مال نمودن مجاهدین تنظیم شده بود، بلکه با دقت در مضامین آن به روشنی اثبات می‌گردد که تنظی کنندگان در سراسر آن جز کسب حیثیت برای ضدانقلاب و مشروعیت بخشیدن به بسیاری از دعوایش کاری نکرده‌اند.»

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

ب: سازمان با استفاده از شناسایی‌های قبلی، ضمن تشکیل تیم‌های جداگانه از ناراضیان داخل ارتش، افراد ناراضی جدید را جذب کند و در پوشش چند تیم عمل‌کننده در اختیار کودتا قرار دهد.

تعدادی از افراد از جمله استوار ایرج بهی و گروه‌بان حمیدرضا ترک‌پور و چند تن از تیپ ۳۳ نوه‌د مرتبط با سازمان، مامور انجام این کار شدند. ایرج بهی که محل خدمتش تیپ ۲۳ نوه‌د بود، قبل از فرار به عراق در پوشش راننده مینی‌بوس به جاسوسی و جمع‌آوری اخبار نظامی برای عراق مشغول بود<sup>۴۶</sup>. تیم ایرج بهی به گفته اعضای کودتا، به نسبت دیگر شاخه‌های کودتا کیفیت و کمیت بسیار خوبی داشت. حمیدرضا ترک‌پور هم در تیپ ۲۳ نوه‌د خدمت می‌کرد. او هم پس از کودتا به کردستان عراق گریخت و به‌رغم آن که بازدهی چندانی برای سازمان نداشت، به واسطه تلاش‌های بی‌وقفه در جریان جذب نیرو در ارتش، ارتقای تشکیلاتی یافت و بعدها یکی از مسئولین نهادهای سازمان مجاهدین خلق شد.

به هر حال گرچه عوامل کودتا مانند ناصر رکنی و آیت‌الله محقق در اعترافاتشان از نقش سازمان مجاهدین خلق سخن گفتند، اما این سازمان همواره ادعا می‌کرد که ما در داخل کودتای نوه‌د نفوذی داشتیم و اطلاعات آنها را در اختیار ابوالحسن بنی‌صدر می‌گذاشتیم. سازمان منافقین هیچ‌گاه کوشش نکرد ماجرای کودتای نوه‌د را نزد تشکیلاتش بازنمایی کند. در یکی از تحلیل‌های درون سازمانی سازمان که خطاب به نهاد دانش‌آموزی صادر شده، در باره این کودتا آمده است:

«در روز ۱۹ تیر کودتای آمریکایی نوه‌د به وقوع پیوست و در همین رابطه آماده باش کامل به نیروها داده شد. سازمان زمینه بروز این کودتا را این طور می‌دانست که چون آلترناتیو سیستم، نیروهای انقلابی نیستند، زمینه برای بروز کارهای ضدانقلابی به این صورت باز است و ما باید جلوی این گونه حرکات را بگیریم و در همین رابطه باید به صورت فعال در افشاگری کارهای ضدانقلاب شرکت کنیم و با انجام مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها این کار باید انجام شود.»<sup>۴۷</sup>

سیروس لطیفی از اعضای بلندپایه سازمان منافقین هم که بعد از دستگیری جز توأبین شد، برخورد سازمان منافقین با کودتای نوه‌د را این گونه روایت می‌کند:

<sup>۴۶</sup> چند روز پس از ورود مسعود رجوی به بغداد در ۲۴ خرداد ۱۳۶۳ با همکاری وزارت اطلاعات و نیروی هوایی ارتش، پایگاه منصور در شمال سلیمانیه بمباران شد. در این عملیات ده‌ها عضو نظامی سازمان، از جمله ایرج بهی کشته شدند.

<sup>۴۷</sup> آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تحلیل‌های درون گروهی سازمان مجاهدین خلق، ص ۱۳۸.

«این کودتا یک کودتای آمریکایی و نسبتاً سرتاسری بود و قرار بود از چند نقطه کشور شروع شود و مرکز اصلی آن هم نوژه باشد. این کودتا که عامل اصلی آن امریکا بود قرار بود به وسیله ضدانقلاب انجام گیرد و هسته مرکزی آن نیز در ارتش تشکیل شده بود. سازمان قبل از کودتا از آن مطلع شده بود. این که از چه طریقی اطلاع پیدا کرده بود، نمی دانم ولی احتمالاً از طریق هواداران و با نفوذی‌هایی که در ارتش داشت، مطلع شده بود. شاید هم با افرادی از کودتا ارتباط داشت. به هر حال وقوع کودتا را به دولت آن زمان اطلاع داد و ضمناً گفت که حزب توده هم از کودتا مطلع شده و موضوع را به اطلاع رژیم رسانده است. سازمان و مطلع کردن سیستم را برای خود امتیاز می دانست و این طور تحلیل می کرد که ما بر اساس تعصب سازمانی عمل نمی کنیم، بلکه منافع انقلاب برایمان مطرح است، بنابراین باید از هر حرکت ضدانقلابی جلوگیری کنیم و در این زمینه تا موقعی که تضادهایمان با سیستم، آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) نشده است، با او در جهت کوبیدن ضدانقلاب همکاری خواهیم کرد. لازم به یادآوری است که سازمان در جریان کودتای نوژه به تمام نیروهای درونی خود آماده باش داده بود و در سطوح بالا مسئله را دقیقاً برای افراد گفته بود که در هسته‌هایی در سطح تهران و در خانه‌ها یا جاهای مختلف، ۲۴ ساعته آماده باش باشند تا به محض وقوع کودتا وارد عمل شوند. حتی طرح عملیاتی بسیاری از این هسته‌ها مشخص و قرار بود وقتی کودتا ایجاد شد، این هسته‌ها با سلاح‌هایی که سازمان به آنها خواهد داد به مراکز خاصی حمله کنند و آنها را در اختیار خود بگیرند. مخصوصاً به مراکز چون رادیو تلوزیون، هتل‌ها و ساختمان‌های بلند تکیه می شد. در واقع سازمان می خواست از این کودتا استفاده و در جهت گرفتن مراکز و حتی در انتها در صورت امکان در جهت گرفتن قدرت از دست کودتاچیان عمل کند که البته کودتا خنثی شد و مسئله‌ای نیز ایجاد نشد و تقریباً بعد از یک هفته آماده باش سازمان هم شکست.»<sup>۴۸</sup>

سیروس لطیفی همچنین در افشای خط تحلیلی سازمان مجاهدین خلق در باره کودتای نوژه تایید می کند که سازمان مجاهدین هم مانند رژیم بعث صدام، دو ماه مانده به آغاز جنگ، خواستار انحلال ارتش به بهانه حضور افسران شاهنشاهی در ارتش شد. قابل ذکر است که مسعود کشمیری نیز که از مقامات ستاد کودتا بود، در دیدار با امام خمینی به عنوان نماینده ستاد کودتا خواستار انحلال ارتش شد که با پاسخ قاطع امام خمینی مبنی بر این که نفوذی‌ها در همه

فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

ارکان هستند، در بین خودتان هم این افراد پیدا می‌شوند، روبرو شد!

سیروس لطیفی در این باره می‌نویسد:

«سازمان معتقد بود تا موقعی که به‌طور اساسی در ارتش انقلاب نشود، اسکلت ارتش ایران همان ارتش شاهنشاهی است و ضدا انقلاب نفوذ زیادی در آن دارد و هر آن ممکن است برای مملکت مسئله ایجاد نماید و معتقد بود که چنین ارتشی هیچ وقت نمی‌تواند با سیستم وحدت واقعی ایجاد کند».<sup>۴۹</sup>

### عملیات کودتا

برنامه‌ریزی کودتاگران برای گردآوری ارتشی‌ها و ساواکی‌های ناراضی در روزهای پیش از کودتا گرچه چندان موفقیت‌آمیز نبود، اما مروری بر برنامه کودتاچیان در شامگاه ۱۸ تیر و روز ۱۹ تیر ۱۳۵۹ ناظران را مطمئن ساخت که اتفاقی که قرار است بیفتد، یک شبه‌کودتا و عملیات انتحاری برای کشتن رهبر محبوب انقلاب اسلامی است.

مارک گاسپوروسکی به نقل از محمدباقر بنی‌عامری، عملیات کودتا را این چنین شرح می‌دهد: «قرار بود در شب ۱۸ تیر پس از گمراه کردن سپاه پاسداران و اعزام آنها به مناطق ایل نشین، تیمی متشکل از ۳۰۰ چترباز شاغل و بازنشسته ساکن در تهران به فرماندهی سرگرد کورش آذرتاش در دسته‌های کوچک به سمت پایگاه هوایی نوژه به حرکت درآیند تا این مرکز نظامی را به تسخیر خود درآورند. همزمان برنامه‌ریزی شده بود حدود ۲۰ خلبان نیروی هوایی به فرماندهی تیمسار محقق و ناصر رکنی همدیگر را در پارک لاله تهران ملاقات و از آنجا به سوی پایگاه نوژه حرکت کنند و به ۳۰ خلبان دیگر که در آنجا در انتظار آنها بودند ملحق شوند. این خلبان‌ها بنا داشتند با در اختیار گرفتن جنگده‌های اف. ۴ و اف. ۵ در پایگاه نوژه، در سحرگاه تاریخ مقرر مکان‌های مشخصی از جمله منزل [امام] خمینی، مدرسه فیضیه قم، ستاد دادگاه انقلاب، دفتر نخست‌وزیری، مرکز اطلاعات سپاه پاسداران، چندین مرکز فرماندهی سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب در تهران، باندهای پرواز نیروی هوایی در تهران و چند شهر دیگر را بمباران کنند. انهدام منزل [امام] خمینی در جماران، مدرسه فیضیه قم و ستاد دادگاه انقلاب به عنوان تخریب نمادهای کلیدی مراکز قدرت و تضعیف روحیه هواداران رژیم در نظر گرفته شده بودند.

۴۹. همان جا.

برای اطمینان خاطر از مرگ [امام] خمینی قرار بود سه هواپیمای نظامی منزل مسکونی او را بمباران کنند. پایگاه‌های سپاه پاسداران و مراکز کمیته‌ها هدف‌های بعدی محسوب می‌شدند، زیرا به تشخیص و محاسبه رهبران نوژه، به‌جز این دو مرکز متخاصم، مابقی نیروهای نظامی رژیم پشتیبان کودتا بودند. به‌رغم این محاسبه، رهبران کودتا برای جلوگیری از مقاومت احتمالی خلبانان وفادار به رژیم نقشه داشتند باندهای نیروی هوایی را بمباران کنند. همچنین قرار بود تعدادی هواپیما در پایگاه نوژه باقی بمانند تا در صورت حمله از سوی واحدهای هوایی یا زمینی طرفدار رژیم، از پایگاه نوژه دفاع شود. بر اساس طرح از پیش تنظیم شده قرار بود زمانی که هواپیماهای پایگاه نوژه به آسمان تهران رسیدند، دیوار صوتی را بشکنند و به این ترتیب به واحد زمینی زیر فرماندهی سرهنگ ایزدی علامت آغاز عملیات را بدهند.

تیمی متشکل از ۲۰۰ تن از کماندوهای شاغل و بازنشسته ارتش به فرماندهی سروان حسن گوهری می‌بایست با آغاز عملیات، مرکز تلویزیون (جام جم) در تهران را که معمولاً توسط ۶۰ نفر محافظت می‌شد به تصرف خود درآورند. آنها قرار بود با پوشیدن اونیفورم رسمی ارتش وانمود کنند که قصد دارند ایستگاه تلویزیون را در مقابل کودتا حفاظت کنند. قرار بود تیم مشابهی متشکل از ۲۰ نفر ایستگاه رادیو در میدان ارگ را که تعداد محافظان کمتری داشت، تحت کنترل خود درآورد. همچنین پس از بمباران، یک تیم کماندویی متشکل از ۵۰ نفر می‌بایست به منزل [امام] خمینی می‌رفتند و در صورتی که وی از بمباران جان سالم به در برده بود، او را به قتل می‌رساندند، زیرا او نماد محوری جمهوری اسلامی محسوب می‌شد. دیگر واحدهای نظامی می‌بایست تمام رهبران نظام اسلامی را بدون آنکه آسیبی به آنها وارد شوند دستگیر کنند. از جمله اهداف بعدی این بخش از طرح، تصرف مخابرات و وزارتخانه‌های کلیدی رژیم بود. همزمان با انجام این عملیات قرار بود واحدهای مسلح لشکر ۱ محل‌های استراتژیک مهم رژیم در پایتخت و واحدهای مسلح پادگان جی فرودگاه مهرآباد را تحت کنترل خود بگیرند. در نظر گرفته شده بود که این واحدها با همکاری واحدهای پلیس هر نوع تجمع اعتراضی در دفاع از رژیم را که از جانب سپاه پاسداران و یا کمیته‌ها سازماندهی می‌شد سرکوب کنند. هلیکوپترهای پادگان اصفهان می‌بایست در تمام این درگیری‌ها دخالت می‌داشتند.<sup>۵۰</sup>

۵۰. مارک گاسیوروسکی، طرح نوژه و سیاست‌های ایران، ترجمه بوته بوداهد، منتشر شده در فصلنامه مطالعات خاورمیانه،



فصل بیست و نهم: کودتا یا عملیات انتحاری □

گاسیوروسکی همچنین از قصد بنی عامری برای گسیل بزن بهادرها و زنان بدنام به خیابان‌های تهران به سبک کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خبر می‌دهد:

«بنی عامری ظاهراً ترتیبی داده بود تا ۲۰۰ نفر از بزن‌بها درها و ۱۰۰۰ زن بدنام به سوی قسمت‌های مرکزی شهر راه‌پیمائی کنند و با سر دادن شعارهای ضد رژیم، دیگر گروه‌های معترض را ترغیب کنند تا به ایشان بپیوندند. او دستور داده بود تا واحدهای نظامی، شهر را تسخیر و هر تظاهرات دیگری را سرکوب کنند».<sup>۵۱</sup>



فصل سی ام

**افشای چند وجهی**

عملیات کودتای نقاب که قرار بود در اولین ساعات روز ۱۸ تیر ۱۳۵۹ عملیاتی شود، ساعاتی پیش از انجام با ضد کودتا مواجه شد و با دستگیری عوامل اجرایی آن ناکام شد. درباره چگونگی کشف کودتا روایت‌های مختلفی وجود دارد. گروهی حزب توده را عامل کشف کودتا می‌دانند و گروهی دیگر معتقدند عوامل ضد اطلاعات ارتش و کمیته اداره دوم ارتش در جریان کشف کودتا بودند و روایت رسمی‌ای نیز وجود دارد که یکی از خلبانان توجیه‌شده درباره کودتا، شب پیش از کودتا به نزد آیت‌الله خامنه‌ای رفته و عملیات کودتا را افشا می‌کند. در این فصل به این روایت‌ها می‌پردازیم.

### تناقضات حزب توده

اعضای حزب توده به خصوص نورالدین کیانوری<sup>۱</sup> دبیرکل حزب توده پس از انقلاب و علی‌رضا خدایی<sup>۲</sup> در اظهاراتشان مدعی هستند که این حزب اطاعات مربوط به کودتا را در اختیار نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی قرار داده‌اند. در نوشته‌ای منسوب به نورالدین کیانوری درباره ماجرای کودتا با اشاره به این که حزب توده حتی حمله نیروهای امریکایی به طبرس را به مقامات ارشد انقلاب اسلامی گزارش کرده‌اند، آمده است:

«یکی از دختران جوان عضو حزب، روزی از من تقاضای دیدار کرد و چون گفته بود که موضوع بسیار مهمی را برای گفتن دارد این دیدار عملی شد. او به من گفت که نامزدش

۱. نورالدین کیانوری در سال ۱۲۹۴ شمسی متولد شد. تحصیلات متوسطه را در تهران و در مدرسه دارالفنون در سال ۱۳۱۳ به پایان رسانید. در همان سال وارد دانشکده فنی شد. یک سال در دانشکده فنی درس خواند و سپس برای ادامه تحصیل راهی آلمان شد. در سال ۱۳۱۴ در شهر آخن وارد دانشگاه فنی شد و در رشته ساختمان و معماری تحصیلات خود را به پایان رسانید و در سال ۱۳۱۹ به ایران بازگشت. در سال ۱۳۲۱ رسماً وارد حزب توده ایران شد. در سال ۱۳۲۳ به عضویت کمیسیون تقطیش حزب درآمد و در سال ۱۳۲۶ به دنبال برگزاری کنگره دوم حزب به عنوان عضو کمیته مرکزی و عضو هیئت اجراییه انتخاب گردید. در سال ۱۳۲۷ به دنبال ترور نافر جام محمد رضا شاه معدوم دستگیر و زندانی شد. در سال ۱۳۲۹ از زندان گریخت و تا سال ۱۳۳۴ مخفیانه در ایران زندگی کرد و در همان سال به شوروی سابق رفت. پس از دو سال اقامت در شوروی سابق در سال ۱۳۳۶ راهی جمهوری دموکراتیک آلمان گردید. در سال ۱۳۴۲ به دنبال اختلافاتی که در رهبری حزب توده ایران بروز کرد، علیرغم میل خود، از کار حزبی کناره گرفت و در رشته تخصصی خود در آکادمی ساختمان در برلین مشغول فعالیت شد. در سال ۱۳۵۱ مجدداً به فعالیت حزبی بازگشت و تا سال ۱۳۵۶ سمت دبیر دومی حزب را به عهده داشت. در سال ۱۳۵۷ به عنوان دبیر اول حزب انتخاب شد. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ به ایران بازگشت و تا زمان بازداشت و انحلال حزب در این سمت باقی ماند. کیانوری در بهمن ماه ۱۳۶۱ در تهران توسط نیروهای امنیتی دستگیر شد و چند ماه در گفتگوی تلوزیونی به توطئه علیه جمهوری اسلامی اعتراف کرد. کیانوری در آستانه فروپاشی شوروی با اصلاحات گورباچف مخالفت کرد و بحران و فروپاشی شوروی را به توطئه آمریکان نسبت داد. کیانوری که در سال‌های آخر عمر خود همچنان از سیاست‌های حزب توده دفاع می‌کرد، در ۱۴ مرداد ۱۳۷۸ در تهران در گذشت.

۲. علی‌رضا خدایی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده قبل از ضربه سال ۱۳۶۲ است که پس از ضربه سال ۶۲ مسئول ارشد این حزب در افغانستان بود. او وظیفه انتقال فراریان عضو این حزب به اروپا را عهده‌دار بود. خدایی هم اکنون سردبیر نشریه راه توده است.

فصل سی‌ام: افشای چند وجهی □

که یک افسر جوان بازنشسته گارد شاهنشاهی است، یکی دو روز پیش یک معین نایب گارد سابق شاه را که با او از گذشته آشنا بوده در خیابان ملاقات کرده و او پس از پرس و جو از وضع او و آگاه شدن از اینکه او بیکار است و در جستجوی کار است، به او می‌گوید که برای او کار بسیار مهمی در نظر دارد و جریان را این طور برای او تعریف می‌کند که عده‌ای از افسران بازنشسته و در خدمت جمهوری اسلامی با دیگر افرادی از رژیم گذشته در تدارک انجام کودتائی برای برانداختن رژیم جمهوری اسلامی هستند. او جریان کار را چنین تعریف می‌کند: قرار است در شب معینی شماری از هوانوردان با تجربه بمب‌افکن‌های سنگین که اکنون در پایگاه نوژه مستقر هستند، با لباس شخصی ولی با یک کیف که در آن اونیفورم خودشان را پنهان داشته‌اند با کمی وسایل مورد نیاز اولیه، با وسایل نقلیه عادی، هر گروه جدا به سمت پایگاه نوژه حرکت کنند. پس از خارج شدن از جاده اصلی و ورود به جاده فرعی که به پایگاه منتهی می‌شود در نقطه‌ای جمع شده و با تغییر لباس و وسایل اولیه در کامیونی که یک نورافکن بسیار نیرومند که چشم بیننده را نابینا می‌کند به در آن است، بسوی پایگاه حرکت می‌کنند و در نزدیکی در ورودی پایگاه نورافکن را روشن کرده و چشم نگهبانان را نابینا کرده و افراد از کامیون خارج شده و به در ورودی پایگاه حمله کرده و آن را باز می‌کنند.<sup>۳</sup> پیش از رسیدن این گروه از خارج، همدستانشان در درون پایگاه، خطوط تلفن پایگاه را با خارج قطع کرده و هواپیماهای بمب‌افکن را با تجهیزات لازم آماده پرواز کرده‌اند و از خواب بودن سایر افسران و کارمندان فرودگاه استفاده کرده و خلبانان از راه رسیده با هواپیماهای آماده پرواز خواهند کرد. آماج بمباران در درجه اول جماران و منازل رهبران طراز اول و ستاد سپاه و ارتش خواهد بود. هم زمان با رسیدن هواپیماها در تهران نیروهای مسلح آماده در تهران رادیو تلویزیون را اشغال و پیروزی کودتا را اعلام خواهند کرد.

پس از دیدار با دوست جوانمان، شب بعد در خیابان با نامزدش دیدار کردم و او تمام این جریان را برایم تعریف کرد. از آن پس تا شب حرکت، مرتباً یکدیگر را می‌دیدیم و من جریان را به مقامات اطلاع می‌دادم، از جمله به دفتر امام، [آیت الله] خامنه‌ای و رفسنجانی. با صلاح‌دید آقای [آیت الله] خامنه‌ای قرار شد که برای تسریع در آگاه کردن سپاه پیش از همه به سرهنگ حاتمی فرد مورد اطمینان ایشان که در مقرر ریاست جمهوری در اتاقی کار

۳. این روایت نشان دهنده ضعف اطلاعات نظامی دبیرکل حزب توده است.

می‌کرد اطلاع بدهم. رابط کودتاچیان از دوست ما خواسته بود که اگر افراد کاملاً مطمئنی را می‌شناسد چند نفر را با خود برای کمک در صورت لزوم بیاورد. با موافقت سرهنگ حاتمی قرار شد سه نفر از رفقای ورزیده حزبی و از طرف سپاه هم سه نفر را معرفی کنند و دوست ما به رابطش آمادگی شش نفر را اطلاع بدهد. رابط کودتاچیان دو روز پیش از حرکت مبلغ ۶۰ هزار تومان (شصت اسکناس هزار تومانی نو) به دوست ما داده بود که میان افراد ۶ گانه تقسیم کند و گفته بود که این تنها برای مخارج همین یک دو روز اول است و پس از پیروزی صحبت از صدها هزار تومان و بیشتر مطرح بود. من در آخرین دیدارم با سرهنگ حاتمی این شصت هزار تومان را به او دادم و از او رسید گرفتم و رسید در دفتر کارم در مرکز حزب بود که به دست غارتگران افتاد. من از دفتر حزب بیرون آمدم و نزدیک ساعت ۶ بعد از ظهر خود را به خانه آقای [...] رساندم و به ایشان گفتم که کودتاچیان امشب حرکت خواهند کرد. ایشان هم فوراً لباس پوشیده و برای آگاه ساختن مقامات از خانه خارج شد. سرهنگ حاتمی بعدها به ریاست دانشکده افسری منصوب شد و دیگر او را ندیدم.<sup>۴</sup>

علی‌رضا خدایی هم در روایتش از نقش حزب توده در خنثی سازی کودتا، جزئیات این مساله را متفاوت از کیانوری بیان می‌کند و اظهار می‌دارد:

«اولین خبر مربوط به کودتا را، که نامی از کودتا در میان نبود بلکه فعالیت‌های مشکوک یک گروه از افسران شاه مطرح شد که در داخل کشور بودند. خبر کوتاهی را پرتوی در جلسه و در جمع گزارش‌هایش داد مبنی بر این که همسر یکی از رفقای افسر به محفلی از سلطنت طلب‌ها وصل شده که ظاهراً در تدارک یارگیری و سازماندهی هستند. آن رفیقی که این اطلاع را از قول همسرش به رابط خود در تشکیلات پرتوی رسانده بود، از افسران بازنشسته نیروی دریائی بود. البته امیدوارم درباره بازنشستگی او اشتباه نکرده باشم. یا بازنشسته شده بود و یا استعفا داده بود و یا مشمول تصفیه شده بود، اما بیشتر بازنشستگی یادم است. به هر حال همسر او چنین خبری را به وی داده بود و او هم به حزب اطلاع داده بود. کیانوری که بسیار بیشتر از ما عادت داشت این نوع خبرها را پیگیری کند، فوراً از پرتوی خواست که رابط تشکیلاتی را حذف کرده و خودش مستقیماً ارتباط بگیرد و سریعاً گزارش بدهد که آن محفل چند نفره است و چه بحثی می‌کنند و هدفشان از جمع شدن و ارتباط داشتن با هم چیست و از همه مهم‌تر این که با خارج ارتباطی دارند یا نه؟ در دیدار

۴. نامه منسوب به نورالدین کیانوری که برای اولین بار در فروردین ۱۳۸۰ در نشریه راه توده منتشر شد.

فصل سی‌ام: افشای چند وجهی □

بعدی، اطلاعات دقیق تری بدست آمد، از جمله ماموریتی که شبکه نوژه به وی داده بود برای تماس گیری با عشایر فارس. با این خبر، عملاً کیانوری و پرتوی ستاد عملیات ضد کودتای نوژه را تشکیل دادند. البته آن موقع اسم این کودتا، کودتای نوژه نبود. این کودتا به این اسم معروف شد به دلیل استفاده از پایگاه هوایی نوژه در همدان. ما هم در جلسات سه نفره، خواه ناخواه در جریان گزارش دهی پرتوی به کیانوری قرار می‌گرفتیم. چون آقایان سلطنت طلب نام این کودتا را گذاشته‌اند قیام!»

خدایابی در گفتگوی دیگری، نام افسر بازنشسته را ناخدا حکیمی<sup>۵</sup> عنوان می‌کند و اظهار می‌دارد: «یکی از نظامی‌های توده‌ای که اتفاقاً ارتباط فردی در سازمان غیرعلنی حزب داشت، اولین خبر را رساند. خبر را هم از کانال همسرش بدست آورده بود. همسر این فرد نامش ناخدا حکیمی بود که در سال ۶۷ اعدام شد. در مورد جمع شدن خلبان‌ها و نظامی‌ها در پارک لاله برای حرکت به سمت نوژه هم حتی تا این مقطع حاکمیت جمهوری اسلامی نمی‌خواست قبول کند چه حادثه‌ای در شرف وقوع است. آخرین هشدار توام با اعتراض را کیانوری با مراجعه به منزل آقای [...] که هنوز در خیابان ایران واقع در عین الدوله در خانه پدری‌اش زندگی می‌کرد داد. این مرحله را ما دقیقاً در جریان بودیم. یعنی در پایان جلسه‌ای که پرتوی گزارش داد کودتاچی‌ها پول هم بین عوامل خودشان تقسیم کرده‌اند و به دو عامل نفوذی حزب هم مقدار زیادی پول داده‌اند، کیانوری تصمیم گرفت با همین پول‌ها به خانه آقای [...] مراجعه کند. مراجعه می‌کند و توی پاشنه درخانه وی، پول‌ها را نشان او می‌دهد و با اعتراض می‌گوید: حرکت کردند و این هم پول‌هایی است که پخش کرده‌اند. باز هم نمی‌خواهید بجنینید؟ اطلاعیه کودتا هم که در چند خط تنظیم شده بود را قرار بود توسط همسر همان افسر بازنشسته نیروی دریائی ناخدا حکیمی خوانده شود.<sup>۶</sup> او هم یک نسخه از اعلامیه را از طریق شوهرش که رابطه ویژه و فردی در سازمان غیرعلنی داشت به حزب رسانده و در اختیار کیانوری بود. من تا همین حد را آن موقع می‌دانستم. یعنی کیانوری در جلسه ۴ نفره ضمن گزارش خنثی شدن کودتای نوژه درباره آن گفت.»

۵. سیروس حکیمی متولد ۱۳۱۹، با درجه ناخدا یکم از عوامل شبکه نظامی حزب توده بود که پس از انحلال این حزب در اردیبهشت ۱۳۶۲ دستگیر و در شهریور ۱۳۶۷ به حکم دادگاه انقلاب اعدام شد.

۶. به روایت رسانه‌های ضدانقلاب، نام این زن «لیلی سلیمی خیاط» بود. او که در نیمه اول دهه ۵۰ از رقصه‌های کاباره‌های تهران بود، پس از طلاق از همسر اول پیش از پیروزی انقلاب با سیروس حکیمی از عوامل شبکه نظامی حزب توده ازدواج کرد. او پس از ضربه اردیبهشت ۶۲ با کمک علی‌رضا خدایی از کشور خارج شد و به افغانستان رفت. او همچنین سپس با هماهنگی کاگ ب، به ماموریت‌هایی در هندوستان و آلمان اعزام شد.

حجت الاسلام سیدهادی خسرو شاهی، از نزدیکان به دفتر امام خمینی هم از کسانی است که اطلاعاتی از سوی حزب توده دریافت می کرده است. او در این باره می گوید:

«یک بار در جریان کودتای نوژه خود آقای کیانوری به دفتر من آمد و گزارش و تاریخ و محل اجتماع در پارک لاله، بمباران جماران و... را به من داد. من باور نکردم، ولی او اصرار داشت که جدی و حتمی است و افزود: «بانویی که قرار است اعلامیه پیروزی کودتا را بخواند، عضو حزب ماست، گزارش ها از اوست و این اطلاعات کاملاً دقیق است.» من بلافاصله به جای دفتر آقای قدوسی، این بار به سوی بیت امام رفتم و کپی گزارش را به احمد آقا دادم که او هم نخست باور نکرد، مرحوم آقای اشراقی هم که اتفاقاً در بیرونی حضور داشت، با لحن تندی به من گفت: «شما هم هر مزخرفی را که اینها می گویند، باور می کنید.» من هم به علت ناراحتی از لحن ایشان با تندی خاص خود گفتم: «جناب اشراقی! من اطلاعی که به دستم رسیده، به احمد آقا دادم، در درستی و اشتباه آن نظری ندارم. اینها می گویند که قطعی است و محل و تاریخ را هم نوشته اند. ان شاء الله که دروغ باشد.» سپس که کودتا کشف و سرکوب شد، آقای اشراقی به وزارت ارشاد و به دفتر وزیر آمد و با من هم ملاقات کرد و رسماً از من به خاطر عصبانیتی که ابراز کرده بود، عذرخواهی نمود. من هم به دل نگرفتم، چون بالاخره وظیفه ملی اسلامی خود را به موقع انجام داده بودم... پس از کشف کودتای نوژه و دستگیری افراد کودتاجی، دادستانی انقلاب، شهید قدوسی به من زنگ زد و گفت، شما از این دوستان (کیانوری) بخواهید آن خانمی که عضو حزب بوده و قرار بوده اعلامیه پیروزی کودتا را بخواند را، چند روزی برای تکمیل تحقیقات به دادستانی بفرستد. به آقای کیانوری زنگ زدم و درخواست دادستانی را گفتم. آقای کیانوری گفت، او عضو حزب است و طبق دستور حزب عمل کرده و هر اطلاعاتی که داشته در اختیار حزب قرار داده و ما آنچه لازم بوده بطور مکتوب در اختیار گذاشته ایم. در دیداری دوباره آقای قدوسی اصرار کرد که به این امر اقدام شود و من تماس گرفتم، گفتند، خوب ما ممکن است تحویل دهیم، ولی آقایان او را بعنوان یکی از عوامل کودتا محاکمه کنند و به حزب پس ندهند و این برخلاف اصول حزبی است. بار سوم که باز اصرار آقای قدوسی را ابلاغ کردم، کیانوری گفت، آقای خسرو شاهی! آن خانم اکنون در آلمان که سابقه اقامت در آنجا را دارد به



فصل سی‌ام: افشای چند وجهی □

سر می‌برد و قصد مراجعت به ایران را هم ندارد. بدین ترتیب او را تحویل ندادند.<sup>۷</sup> حمید داوآبادی از محققان تاریخ انقلاب اسلامی هم چندی پیش گفتگویی از یکی از اعضای حزب توده منتشر کرد که در آن روایتی از فعالیت‌های حزب توده در هنگام کودتا را بیان می‌کرد: «ما در لو رفتن کودتای نوژه، فعالیت زیادی داشتیم. خود من اطلاعات آنها را از سفارت شوروی در ایران می‌گرفتم و به دادستانی و مسئولین مملکتی می‌دادم. تلاش زیادی داشتیم آنها شکست بخورند. برای ما، دشمن اصلی مجاهدین خلق و سلطنت طلب‌ها که مزدوران آمریکا محسوب می‌شدند، بودند. در روز دستگیری عوامل کودتای نوژه، کیانوری تلاش زیادی کرد. مدام پای تلفن بود و اطلاعات می‌داد. ما خبر داشتیم قرار است تعدادی از کودتاگران در بلوار کشاورز سوار اتوبوس شده و عازم ماموریت خود شوند. ما کاملاً مراقب تحرکات آنان بودیم. کیانوری از نرسیدن نیروهای انتظامی بسیار عصبانی بود. سرانجام گفت که باید خودمان وارد عمل شویم. همه از جمله خود کیانوری، مسلح شدیم، به اتوبوس حمله کرده و آنها را دستگیر کردیم. به محض رسیدن نیروهای ضدکودتا، بازداشتی‌ها را تحویل آنها دادیم و از صحنه خارج شدیم. چون نمی‌خواستیم لو برود که ما هم در کشف کودتا نقش داشته‌ایم. این برای حزب خوب نبود که مشخص شود ما با دستگاه‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی همکاری داریم».<sup>۸</sup>

به هر روی فارغ از اطلاعات متناقض افراد حزب توده و بعضاً اغراق در نقش خود درباره افشای کودتا، به نظر می‌رسد این حزب اطلاعاتی از کودتا را در اختیار نیروهای امنیتی قرار داده‌اند اما در باره این اطلاعات دو نوع قضاوت در نیروهای امنیتی جمهور اسلامی وجود دارد. سعید حجاریان از اعضای اصلی کمیته مستقر در اداره دوم که نقش مهمی در ستاد ضدکودتا داشت، اطلاعات حزب توده را سوخته، کلی و فاقد ارزش اطلاعاتی می‌داند و اظهار می‌دارد: «توده‌ای‌ها اطلاع داده بودند اما آنها بیشتر کار تبلیغاتی می‌کردند. کاغذ می‌دادند به دفتر بازرگان و رجایی که جلوی کودتای آمریکایی را بگیرد بعضی وقت‌ها هم خبر می‌دادند که فلان کس روابط مشکوک دارد اما اطلاع دقیق نمی‌دادند. توده‌ای‌ها فقط از یک بخش کودتا که شاخه سیاسی‌اش بود و هدایت‌اش با نصرالله قادسی بود اطلاع داشتند. آن‌ها مثلاً

۷. مجاهدین و حزب توده در خط امام، گفت و گو با حجت‌الاسلام سیدهادی خسروشاهی، نشریه چشم انداز ایران، شهریور و مهر ۸۷، ش ۵۱، صص ۴۴-۴۶.

۸. خاطرات یک توده‌ای از کودتای نوژه تا جاسوسی در جنگ، خبرگزاری فارس، ۱۲ دی ۱۳۹۱، شماره خبر ۵۸۹۰۰۰۱۲۰۱۳۹۱۱، farsnews.com

در یکی از زیرشاخه‌ها منبع داشتند و اخبار جلسات آنها را می‌دادند اطلاعات کامل نداشتند. در ارتش نفوذی داشتند. چیز عجیبی نبود، اما در چه رده‌ای حضور دارند کسی نمی‌دانست. خودشان می‌گفتند زن یکی از رفقا که در فلان جلسه حضور داشته نقل کرده که فلان چیز را گفته‌اند. اطلاعات دقیق نمی‌دادند و نمی‌گفتند در چه رده‌ای نفوذی دارند البته در آن زمان هنوز توده‌ای‌ها مسأله ما نبودند نه چریک‌ها و نه توده‌ای‌ها و نه سازمان [مجاهدین خلق] برای ما غیر خودی نشده بودند، تازه انقلاب شده بود».

از سوی دیگر محمدمهدی کتیبه رئیس وقت اداره دوم ارتش که محل تجمع اطلاعات درباره کودتا بوده، اطلاعات حزب توده را دقیق و کارگشا می‌داند:

«ما یک رابطی با حزب توده داشتیم که او تقریباً این خبر را به ما داده بود. مدارکش در اداره دوم هست یعنی ایشان [رابط] هر از گاهی زنگ می‌زد و ما یک نفر را می‌فرستادیم، یک افسری به نام رضایی داشتیم، می‌رفتند در بیرون یک صحبت‌هایی با هم می‌کردند و اطلاعات را برای ما می‌آوردند. کودتای نوژه حتی تاریخ و ساعت و وضعیتش را هم مشخص کردند. البته همین خبر را به نحوی دیگر به رئیس جمهور بنی صدر هم داده بودند».<sup>۹</sup>

### روایت رسمی از افشای کودتا

اماد در کنار فعالیت‌های حزب توده که مورد توجه نگارندگان روایت‌های رسمی قرار نمی‌گیرد، در کتاب «کودتای نوژه» از خلبانی سخن می‌رود که قرار بوده در عملیات بمباران تهران شرکت کند اما یک شب قبل از کودتا خود را به مقامات ارشد نظام می‌رساند و از کودتا سخن می‌گوید: «یکی از خلبانان که ۶ ماه قبل از کودتا از سوی گروه پشتیبانی نقاب مورد شناسایی قرار گرفته بود، سه روز مانده به موعد کودتا، در پایگاه شهید نوژه مطلع شد که برای ایفای نقش در کودتا در نظر گرفته شده است. او جهت آگاهی از مأموریتش باید با سروان نعمتی ملاقات کند. پس از دیدن سروان حمید نعمتی در پایگاه قرار شد برای صحبت مشخص و مفصل در تهران او را ببیند. روز سه‌شنبه در تهران به منزل حمید نعمتی رفت تا در جریان امر قرار گیرد. حمید نعمتی به او گفت: مأموریت تو بمباران بیت امام است و ما می‌توانیم تا پنج میلیون نفر را بکشیم. گویا شگرد حمید نعمتی این بود که در نخستین دیدار توجیهی کودتا به خلبانان عضوگیری شده چنین جمله‌ای را می‌گفت تا از میزان آمادگی آنها برای

۹. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه با محمدمهدی کتیبه، شماره بازیابی ۲۶۶۸.

فصل سی‌ام: افشای چند وجهی □

شرکت در کودتا و کشتار میلیونی (در صورت لزوم) اطلاع یابد. خلبان در مقابل نوع مأموریت و وسعت کشتار غافلگیر و مردد شد. اما بدلیل تصویری که از اکثریت و قدرت کودتاگران داشت بیمناک شد که اگر واکنش منفی نشان دهد، جانش در خطر قرار گیرد.<sup>۱۰</sup> خود این خلبان در روایت مکتوبش، ماجرای دیدارش با حمید نعمتی را این‌گونه روایت می‌کند: «من به او گفتم شما با مردم مخالفید یا با حکومت که این همه کشت و کشتار می‌خواهید بکنید. گفت ما با حکومت مخالفیم ولی هر کس هم که بخواهد مانع کار ما بشود چاره‌ای نداریم جز اینکه همه را بکشیم. این موضوع برای من خیلی ثقیل بود و چون از مخالفت کردن با آنها خصوصاً در منزل نعمتی ترس داشتم گفتم من بیت امام را نمی‌توانم بزنم ولی تلویزیون را می‌زنم و پس از کمی صحبت از او جدا شدم.»<sup>۱۱</sup>

پس از خروج از خانه حمید نعمتی، خلبان مذکور با مادر و برادر کوچکترش مشورت می‌کند. او خود در این باره می‌نویسد:

«مادرم بشدت ناراحت شد و گفت تو نه تنها این کار را نباید بکنی بلکه باید خبر دهی و جلوی این کار را بگیری و اگر اطلاع ندهی شیرم را حلال نمی‌کنم و ازت رضایت ندارم. بالاخره تا ساعت ۱۲ شب با مادر و برادر کوچکترم درباره این موضوع صحبت می‌کردم و تصمیم گرفتم موضع را به جایی و یا به کسی اطلاع بدهم ولی چون نعمتی گفته بود در جاهای مختلف از جمله سپاه نفراتی داریم و خیلی‌ها از جمله شریعتمداری این کار را تأیید کرده‌اند، می‌ترسیدم بهر کسی این موضوع را بگویم شاید یکی از همان نفرات باشد و نه تنها نتیجه‌ای نگیرم بلکه بلای سر خودم بیاورند... بالاخره تصمیم گرفتم موضوع را به آقای [آیت الله] خامنه‌ای بگویم. برای محکم کاری موضوع را روی کاغذی نوشتم و در خانه گذاشتم و به برادرم گفتم اگر بلایی سر من آمد و برگشتم به هر ترتیبی شده این موضوع را به جایی خبر بدهد و جلوی این کار را بگیرد.»<sup>۱۲</sup>

خلبان مذکور نیم ساعت پس از نیمه شب از خانه بیرون آمد. ابتدا قصد داشت به جماران برود و موضوع را مستقیماً با امام در میان گذارد. برای گرفتن تلفن بیت امام، با یکی دو جا (کمیته و سپاه و...) تماس گرفت. اما نتیجه‌ای عایدش نشد. سپس به سپاه پاسداران مستقر در پادگان ولی عصر (عشرت‌آباد) تلفن زد و گفت که موضوع بسیار مهمی است که باید فوراً با آقای [آیت الله]

۱۰. کودتای نوژه، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ چهارم ۱۳۸۴، ص ۲۶۲.

۱۱. همان، ص ۲۶۴.

۱۲. همان، صص ۲۶۴-۲۶۶.

خامنه‌ای در میان گذارد. سپاه برای آن که مجال تصمیم و چاره‌اندیشی داشته باشد پاسخ داد ۲۰ دقیقه دیگر مجدداً تماس بگیرد. پس از تلفن دوم، سپاه به وی گفت که برای توضیح بیشتر نزد آنان برود. خلبان، اگر چه به همه مشکوک بود ولی چاره‌ای نداشت و به پادگان رفت. پاسدارانی که با او برخورد کردند، کوشیدند تا از آنچه در سر دارد مطلع شوند. خلبان مقاومت کرد و برای نشان دادن اهمیت مسئله و دستیابی به آیت الله خامنه‌ای به افشای شغل خود و اینکه خطر بزرگی ایران و موجودیت جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند، اکتفا کرد. سپاه پادگان ولیعصر با کمیته سه راه امین حضور تماس گرفت و اندکی بعد چند نفر از کمیته مذکور خلبان را به خیابان ایران، منزل آیت الله خامنه‌ای بردند. آیت الله خامنه‌ای ماجرای آن شب را این گونه روایت می‌کند:

«یک شبی من حدود اذان صبح دیدم که در منزل ما را می‌زنند، اون دری که بین محل پاسدارها و داخل حیاط بود. بشدت هم می‌زدند. من از خواب بیدار شدم رفتم دیدم آقای مقدم است و می‌گه که یک ارتشی آمده و می‌گوید با شما یک کار واجب دارد. فوری گفتم کجاست؟ گفتند توی حیاط نشسته. رفتم توی اطاق پاسدارها دیدم که یک نفری همون دم در تکیه داده به دیوار. با حال کسل و آشفته و خسته و سرش را فرو برده بود. همانطور که نشسته بود گفتم شما با من کار دارید. بلند شد و گفت بله! گفتم چکار داری؟ گفت کار واجبی دارم و فقط به خودتون می‌گویم و شاید یادم نیست گفت مربوط به کودتاست. به هر حال من حساس شدم از حرفش. گفتم باشه من نماز بخوانم و می‌آیم. رفتم نماز را خواندم، آدمم اونو صدایش کردم توی حیاط. البته احتمال این هم بود که این مثلاً سوءنیتی داشته باشد. اما دیدم نمی‌شه به حرفش گوش نداد. او هم اصرار داشت که تنها به من بگه. به هیچ قیمتی اگر کس دیگری باشه نخواهد گفت. آوردمش توی حیاط. تابستان بود، تیر ماه بود، یک جایی گوشه حیاط نشستیم، گفتم چیه قضیه؟ گفت کودتائی بناست بشه! گفتم تو از کجا میدونی؟ بنا کرد شرح دادن... آثار بی‌خوابی شب و خیابان‌گردی و خستگی و افسردگی شدید و ضمناً هم سراسیمگی و هیجان درش پیدا بود. حرفشو مرتب و منظم نمی‌زد و من مجبور بودم برای این که حرف ازش در بیاورم و ببینم چی می‌گوید مکرر ازش سؤال می‌کردم و خلاصه آنچه گفت این بود، که در پایگاه همدان اجتماعی تشکیل شده و تصمیم بر یک کودتائی گرفته شده که یک عده‌ای توی کارند و پول‌هایی به افراد زیادی دادند. به خود من هم پول داده‌اند و قرار است که در آن واحد در تهران و همدان یک جلسه‌ای انجام بگیره. یک عده‌ای از تهران جمع می‌شوند و می‌روند همدان و شب در همدان این کار

فصل سی‌ام: افشای چند وجهی □

انجام می‌گیره و آن‌هایی که در همدان هستند کار را در آنجا انجام دادند، بعد می‌آیند تهران، جماران را بمباران می‌کنند و چند جا را بمباران می‌کنند سپاه پاسداران و یکی دو جای دیگر و یادم نیست، شاید مجلس را. پرسیدم کی قرار است انجام بگیره این کودتا؟ گفت امشب و شاید گفت فردا شب. گویا دقیقاً یادم نیست. من دیدم مسئله خیلی جدی است و بایستی آنرا پیگیری بکنیم. البته در این بین احتمال این‌را می‌دادم که حال عادی نداشته باشد و یا متعادل نباشد. احتمال دادم این‌که یک سیاست باشد که بخواهند ما را سرگرم کنند. اما در عین حال اصل قضیه این قدر مهم بود که با وجود این احتمالات لازم بود که ما دنبال قضیه باشیم... گفتم شما [خلبان] بنشین تا من ترتیب کار را بدم. نشاندمش و آمدم داخل اطاقم. ضمناً آقای هاشمی شب منزل ما بود... به آقای هاشمی گفتم چنین قضیه‌ای است... بعداً تلفن کردم به محسن رضایی. اون موقع مسئول اطلاعات سپاه بود. گفتم فوری بیا اینجا و یک نفر دیگر که او هم یک جای دیگر کار اطلاعاتی می‌کرد<sup>۱۳</sup>، به هر دو شان گفتم فوری بیاید که یک قضیه‌ای است براتون بگم. آن جوان را خواستیم، آمد و گفت بشین همین جا و به اونها گفتم اطلاعاتش را بگیرند. این‌ها یکی دو ساعتی با هم صحبت کردند. و اطلاعاتش را یادداشت کردند. مقطع مقطع می‌گفت. اما مجموعاً اطلاعات خوبی بدست آمد. محل تجمع آنها که می‌خواستند بروند، پارک لاله بود. او اسم پارک لاله را هم ظاهراً نمی‌دانست، جایش را می‌دانست... این آقایون مشغول کار شدند. مقدمات بازجویی را فراهم کردند که هم در همدان و هم در پارک لاله بتوانند پیگیری کنند. البته سپاه کشف کرده بود از مدتی پیش که کودتایی قراره انجام بگیره. شاید هم فهمیده بود که این کودتا در پایگاه شهید نوژه باشه. اما نمی‌دانست زمانش کی است و این براشون مهم بود. رضایی همانروز گفت ما این را فکر می‌کردیم دو سه هفته دیگر یا یک ماه دیگر انجام بگیرد»<sup>۱۴</sup>

پس از ساعاتی محسن رضایی، مسئول وقت اطلاعات سپاه پاسداران بازجویی از خلبان مذکور را برعهده می‌گیرد. محسن رضایی ماجرای آن شب را این گونه روایت می‌کند:

«این خلبان به بیت امام در جماران آمد و دنبال کسی می‌گشت که اطلاعاتش را به او بدهد.

۱۳. منظور محمداکظم پیرو رضوی مسئول کمیته مستقر در اداره دوم ارتش است.

۱۴. همان، صص ۲۶۶-۲۷۲؛ مشابه این روایت در کتاب خاطرات آیت الله ری شهری نیز نقل شده است. رئیس وقت دادگاه انقلاب ارتش در مقدمه این سخنان نوشته است: در ایام ریاست جمهوری آیت الله خامنه‌ای، این جانب از ایشان خواستم که برای ثبت در تاریخ ماجرای کشف کودتای نوژه را به وسیله خلبانی که به ایشان مراجعه کرده، ضمن مصاحبه‌ای تعریف کنند و ایشان نیز پذیرفتند. بعد از مدتی نوار مصاحبه معظم‌له در اختیار این جانب قرار گرفت.

از آنجا او را نزد آیت الله خامنه‌ای فرستادند که ایشان در آن وقت سخنگوی شورای عالی دفاع بود. آقا هم او را پیش بنده فرستاد و ما اطلاعات را از او گرفتیم. دقیقاً آخرین حلقه‌ای که در اطلاعات مان کم داشتیم، همین اطلاعاتی بود که آن خلبان به ما داد. ما می‌دانستیم کودتایی در حال وقوع است، اما نقطه آغاز و روز آن را نمی‌دانستیم. در ذهن خودمان فکر می‌کردیم ممکن است ظرف یک هفته تا ۱۰ روز بعد کودتا شروع بشود، اما آن خلبان آمد و اطلاعات را به ما منتقل کرد، متوجه شدیم تا ۴۸ ساعت دیگر کودتا به وقوع خواهد پیوست. درست در همان شبی که آنها آماده شده بودند تا وارد پایگاه شهید نوژه بشوند، سربازان، پاسداران و بسیجی‌های اطلاعات ما هم در همان لحظات وارد پایگاه شدند و آنها را دستگیر کردند، درحقیقت ما و آنها با هم به پایگاه رسیدیم. فقط کافی بود دو، یا سه ساعت عملیات ما به تاخیر بیافتد تا آنها کار خود را شروع کنند».

اما این خلبان که بود. اگر چه در روایت‌های رسمی این خلبان معرفی نمی‌شود اما امیر عبدالله نجفی<sup>۱۵</sup> فرمانده سابق نیروی زمینی ارتش در خاطراتش اظهار می‌دارد:

«قبل از این که پایگاه هوایی وارد عمل شود، خلبانی به نام عباس دهقان با تلاش فراوان نزد حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌رود و به ایشان اطلاع می‌دهد که چنین قضیه‌ای از پایگاه همدان می‌خواهد انجام شود. خلبان دهقان مدتی وابسته نظامی ارتش جمهوری اسلامی ایران در کره شمالی بود. ایشان در حال حاضر با درجه سرتیپی مشغول به خدمت هستند»<sup>۱۶</sup>

عباس دهقان به حمید نعمتی مسئول عملیات نیروی هوایی بسیار نزدیک بود و تقریباً اکثر اعضای ارشد کودتا را می‌شناخت و این مسئله کمک بسیاری به کشف عناصر کودتا کرد.

### افشای عملیات زمینی کودتا

ضمناً چند ساعت پس از افشای کودتا وسیله خلبان فوق یکی از درجه‌داران تیپ نوهد، به کمیته مستقر در اداره دوم ستاد مشترک مراجعه کرد و پس از افشای کودتا و اعتراف به اینکه قرار است به همراه ۱۱ نفر دیگر در براندازی جمهوری اسلامی شرکت کند یک پاکت حاوی بخشی

۱۵. امیر عبدالله نجفی در سال ۱۳۳۰ در رزن همدان متولد شد. او در سال ۱۳۴۹ وارد دانشکده افسری شد. او که از افسران انقلابی بود، پس از پیروزی انقلاب نقش مهمی در سازماندهی مجدد ارتش داشت و سمت‌های مهمی مانند ریاست دفتر نظامی ریاست جمهوری، معاونت نیروی زمینی ارتش و چهار سال فرماندهی نیروی زمینی ارتش را برعهده داشت. او همچنین سال‌ها ریاست کمیسیون اسرا در زمان مبادله اسرا برعهده داشت.

۱۶. عباس آقایی و فاطمه رستمی، پا به پای آزادگان خاطرات امیر سرتیپ عبدالله نجفی، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۶، ص ۶۳.

فصل سی‌ام: افشای چند وجهی □

از طرح عملیاتی کودتا را در اختیار کمیته فوق‌الذکر داد. یکی از عناصر فعال در جریان کشف و خنثی‌سازی کودتا در این باره می‌گوید:

«چند ماه قبل از کودتا، اطلاعاتی مبنی بر حرکتی از جانب امریکا و گروه‌های سلطنت طلب به کمیته ستاد مشترک و نخست‌وزیری رسیده بود. حدود ۴۸ ساعت قبل از کودتا، شخصی سراسیمه در حالی که پاکتی در دستش بود درب اتاق کمیته‌ی ستاد مشترک را به صدا درآورد و گفت چون مسأله‌ی مهمی دارم و به ارتشی‌ها نمی‌توانم اطمینان کنم می‌خواهم با برادران کمیته صحبت کنم.

ادامه داد و گفت قرار است کودتا بشود و ما دوازده نفر هستیم و شخصی به نام خیبری پول و نقشه داده تا با کودتا همکاری کنیم و مشروحا چگونگی جریان را از روی نقشه مچاله‌شده‌ای که همراه داشت شرح داد.

او اظهار می‌کرد چون ما از این کار پشیمان شدیم، تصمیم گرفتیم این افراد را لو بدهیم و من به نمایندگی از طرف افراد گروهم آمده‌ام تا جریان را برای شما بگویم و برای این که گفته‌هایم را باور کنید، نقشه و پول مربوطه (۱۲۰ هزار تومان جهت ۱۲ نفر) را همراه دارم.<sup>۱۷</sup> به این ترتیب به فاصله چند ساعت از سوی دو عنصر جذب شده به کودتا، اقدام به ضد کودتا شد؛ گرچه برخی منابع تاریخی معتقدند قریب به دو ماه پیش از کودتا، واحد اطلاعات سپاه پاسداران از کانال‌های گوناگون از وجود یک کودتای در حال تحقق آگاهی یافته بود. فعالیت شهید ستوانیار محمد اسماعیل قربانی اصل (تنها شهید عملیات خنثی‌سازی کودتا) و شادروان سرهنگ دلشاد تهرانی، گزارش‌های نه‌چندان مؤثر حزب منحل‌شده به شخصیتها، گزارش‌های انجمن اسلامی نیروی هوایی مبنی بر رفت و آمدها و نشست و برخاست‌های مشکوک در مراکز نظامی، و دستگیری ابوالقاسم خادم، دستگیری شهلا و فریده یار احمدی (اعضای شاخه سیاسی جبهه اتحاد ملی وابسته به مهدی سپهر) و سرهنگ نودهی و سرهنگ زاد نادری، مشاهده قرائن و شواهد گوناگون در بین ملی‌گرایان و نظامیان و نقل و انتقالات مشکوک و... در مجموع واحد اطلاعات سپاه پاسداران و کمیته مستقر در اداره دوم ارتش و مسئولین درجه اول جمهوری اسلامی را از وجود یک توطئه براندازی مطلع کرده بود. ولی علیرغم دستگیری عضو مهم شاخه سیاسی کودتا یعنی ابوالقاسم خادم و یکی از مهره‌های بسیار فعال آن، سرهنگ زاد نادری، که از حلقه رابط چریک‌های ناسیونالیست و سازمان نقاب بود، کودتای

۱۷. محمد محمدی ری شهری، خاطره‌ها، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ چهارم ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۴۶.

۱۳۵۹/۴/۱۹ لو نرفت و مجموعه اطلاعات بدست آمده محدود به این شد که توطئه‌ای در شرف وقوع است و ممکن است ۲ تا ۴ هفته دیگر (۲ تا ۴ هفته پس از تاریخی که کودتای نوژه انجام و خنثی شد) اجرا گردد. از اینرو، پس از پیوستن محسن رضائی، به‌ایت الله خامنه‌ای برای تخلیه اطلاعاتی خلبان افشا کننده کودتا، مسئول وقت اطلاعات سپاه خطاب به‌ایت الله خامنه‌ای گفته بود که ما فکر می‌کردیم دو سه هفته دیگر یا یک ماه دیگر [کودتا] انجام بگیرد.

همچنین محمدی ری شهری، رئیس وقت دادگاه‌های انقلاب ارتش نیز سعید حجاریان، عضو ارشد کمیته مستقر در اداره دوم ارتش را عامل اطلاعات از کودتا اظهار می‌دارد:

«قبل از کشف کودتا، یک روز نزدیک غروب آفتاب، من در دفترم نشسته بودم که آقای سعید حجاریان به دفترم آمد. ایشان آن زمان با اطلاعات کمیته اداره دوم همکاری می‌کرد. آقای سعید حجاریان آن روز با حالتی هیجان‌زده پیش من آمد و گفت: با شما یک کار خصوصی دارم و در مورد کودتاجیان مطالبی گفت. آن زمان هیچ‌یک از افراد مؤثر قوه قضائیه از کودتا خبر نداشتند. آقای قدوسی هم دادستان دادگاه انقلاب بود، ولی ظاهراً از موضوع خبر نداشت، اگر خبر داشت قطعاً به من می‌گفت. من آن موقع فوراً همسرم را منزل پدرم فرستادم که کسی در منزل نباشد و متمرکز شدم روی برخورد با آن قضایا. گروه‌های مختلفی را هم در قصر فیروزه از نیروهای نظامی آنجا تشکیل دادیم و اولین گروه کودتاجیان را همان شب دستگیر کردیم و کار ادامه پید کرد تا ضربه‌زدن به همه افرادی که در ایران با کودتاجیان بودند. البته سران کودتا و رده‌های اداره کننده آن، از جمله سرهنگ [محمدباقر] بنی‌عامری همه به خارج فرار کرده بودند. به هر حال، بقیه کودتاجیان در دادگاه انقلاب ارتش محاکمه شدند».<sup>۱۸</sup>

سعید حجاریان خود درباره کشف کودتای نوژه می‌گوید:

«ماجرای نوژه را بچه‌های کمیته ستاد مشترک سرنخ‌هایی داشتند. چند گروه مظنون را هم در میان افسران کشف کرده بودند. اما چون از مرکزیت طراحی کودتا فاصله داشتند و از شاخه‌های دور بودند با آنها نمی‌شد به مرکزیت دست یافت... سه روز مانده به عملیات کودتا چند تن از افسران مراجعه کردند و کودتا را لو دادند. شب کودتا به آقای ری شهری گفتم که می‌خواهد کودتا شود و ما آن را کشف کرده‌ایم. کم کم متهمین را معرفی می‌کنیم به شما. [آیت‌الله] آقای خامنه‌ای، دکتر مصطفی چمران و امام را نیز در جریان گذاشتیم و

۱۸. همان، صص ۱۴۶-۱۴۷.



فصل سی‌ام: افشای چند وجهی □

[گفتیم] با توجه به این که یکی از اهداف کودتا مکان اقامت امام بود، بهتر است تغییر مکان دهند که البته ایشان نپذیرفتند.<sup>۱۹</sup>

اکبر هاشمی‌رفسنجانی سه روز پس از افشای کودتا نوژه در مصاحبه‌ای با صدای جمهوری اسلامی درباره نحوه کسب اطلاع از کودتا چنین می‌گوید:

«حدود یک‌ماه‌ونیم پیش به ما اطلاع رسید که عوامل بختیار در ایران و شبکه نظامی و تبلیغاتی‌شان بر سرعت فعالیت‌های خود افزوده‌اند. در آن گزارش اولی که به ما دادند، برنامه تبلیغاتی آنها مشخص و برنامه نظامی‌شان هم مشخص بود و زمان این‌که چه وقت می‌خواهند شروع کنند، گزارش شد. من این مساله را در شورای انقلاب مطرح کردم، معلوم شد آقای بنی‌صدر هم از کانال دیگری مطلع شده بودند که چنین عوامل نظامی مشغولند. شورا، سپاه را مسئول کرد که به همراه نیروهای مخصوصی از ارتش این جریان را تحقیق بکنند و آنها را تعقیب کردند و وضعی پیش آمد که یک بازداشت صورت گرفت و عده‌ای از عوامل بختیار بازداشت شدند و این باعث شد که برنامه‌های کودتاچیان به هم بخورد و برای مدت نامعلومی به تاخیر بیفتند. ولی شورای انقلاب در جریان بود.»<sup>۲۰</sup>

در این باره روایت دیگری نیز وجود دارد که عوامل اطلاعاتی دفتر رییس‌جمهور، کودتا را افشا کرده‌اند. ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور وقت اطلاعات خود را از منابعی دیگر می‌داند. او در یک سخنرانی منابع خبری خود و نحوه اطلاع از انجام کودتا را به شرح ذیل بیان می‌کند: «فرمانده سابق نیروی هوایی یک‌ماه و اندی پیش اطلاع داد که در نیروی هوایی مثلاً در میان چتربازها شاید هم به صراحت از نوژه حرف زد که یک تشکلهایی در حال انجام است. این خبر را ما به دستگاه اطلاعاتی برای تحقیق و پیگیری دادیم تا اینکه حدود سه هفته پیش از این معلوم شد اینها همان کودتاگرانند و آن وقت نیروی آنها حدود هفتاد تا هشتاد نفر ارزیابی می‌شد و ده نفر آنها هم آن موقع برای ما شناخته شده بودند.»<sup>۲۱</sup>

۱۹. تشکیل وزارت اطلاعات به روایت حجاریان، گفتگو با سعید حجاریان، سایت شریف نیوز، ۱۵ شهریور ۱۳۸۴، شماره خبر ۹۴۴۸. [sharifnews.ir](http://sharifnews.ir).

۲۰. عباس بشیری، انقلاب در بحران هاشمی‌رفسنجانی کارنامه و خاطرات سال ۱۳۵۹، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ اول ۱۳۸۴، ص ۱۴۹.

۲۱. رئیس‌جمهور کارگران را به حمایت از خود دعوت کرد، روزنامه اطلاعات، ۲۴ تیر ۱۳۵۹، ص ۱۰.



فصل سی و یکم

کودتا خنثی می شود

از صبح روز ۱۷ تیر ۱۳۵۹ ستادی با حضور نمایندگان اطلاعات سپاه پاسداران، کمیته مرکزی که در مجلس قدیم در بهارستان مستقر بود، کمیته اداره دوم و ضداطلاعات ارتش تشکیل شد تا کودتا سرکوب و عواملش دستگیر شوند. از اطلاعات سپاه پاسداران محسن رضایی و نیروهایش، از کمیته مرکزی انقلاب اسلامی خسرو تهرانی و جمال اصفهانی، از انجمن های اسلامی ارتش و نیروهای موسوم به گروه ضربت مهدیه قصر فیروزه مهدی منتظری، از کمیته مستقر در اداره دوم ارتش محمد رضوی، مسعود کشمیری و سعید حجاریان و از اداره دوم ارتش محمد مهدی کتیبه ستاد عملیات ضدکودتا را تشکیل دادند. احکام دستگیری نیز توسط محمدی ری شهری رئیس دادگاه انقلاب ارتش صادر شد. هر کدام از این نهادها نیز تیم‌های دستگیری تشکیل دادند. اولین عملیات دستگیری عصر روز ۱۸ تیر ۱۳۵۹ و در پارک لاله بود که قرار بود محل تجمع خلبانان برای عزیمت به پایگاه نوژه باشد.

عمده دستگیری‌ها به عهده واحد اطلاعات سپاه پاسداران نهاده شده بود اما اطلاع دیر هنگام این واحد محل تجمع کودتاچیان امکان برنامه‌ریزی اطلاعاتی را از آنان سلب نمود و به واسطه حضور توأم با هیاهوی اعضا کمیته انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران در بعد از ظهر روز ۱۸ تیر ۱۳۵۹، در پارک لاله کودتاگران را متوجه غیر عادی بودن اوضاع ساخت. از اینرو برخی از خلبانان با اتومبیل‌های شخصی خود و کمتر از ده نفر نیز با اتوبوس عازم نوژه شدند. در ادامه و در یک تعقیب و گریز سرهنگ داریوش جلالی، سروان محمد ملک، ستوان علی شفیق، سروان ایرج سلطانی جی، سروان فرخ‌زاد جهانگیری، ستوان نقدی بیک و یک نفر دیگر دستگیر شدند.<sup>۱</sup> از شامگاه ۱۸ تیر ۱۳۵۹ عمده نیروهای به کار گرفته شده برای خنثی سازی کودتا، در پایگاه نوژه متمرکز گردید. عملیات ضد کودتا مربوط به پایگاه نوژه در دو قسمت داخل و خارج پایگاه به اجرا گذارده شد. برخی از این تدابیری بدین شرح بود:

«الف) عملیات داخل پایگاه:

۱. شناسائی نقاط حساس پایگاه جهت افزایش نیروهای محافظ شامل: شیلترها، خط پرواز، رمپ پرواز و پی‌وال (انبار سوخت) مهمات، اسلحه‌خانه‌ها، سایت‌های پرتاب موشک ضد هوایی، مخبرات و منابع آب؛
۲. تقویت پاسگاههای دیده‌بانی و ایجاد پست‌های گشتی برای پر کردن شکاف بین پاسگاهها؛

۱. کودتای نوژه، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ چهارم ۱۳۸۴، ص ۲۷۲.

فصل سی و یکم: کودتا خنثی می شود □

۳. تشکیل تیم تعقیب و مراقبت برای کنترل رفت و آمدهای داخل پایگاه؛
۴. تشکیل دو گروه ضربت و استقرار آنها در شمال و جنوب پایگاه برای هجوم به تجمع کودکان؛
۵. زیر نظر گرفتن افراد مشکوک،
۶. قرار دادن دو تن از خلبانان مورد اعتماد در کامان پست؛
۷. هشدار به سایت رادار؛
۸. آماده‌باش یک گروه برگزیده از سربازان قرارگاه؛
۹. آماده باش تعدادی از پاسداران خانه‌های سازمانی پایگاه برای کمک به ارتشیان داخل خانه‌های سازمانی در صورت نیاز؛
۱۰. تعیین اسم عبور برای هم‌آهنگی نیروهای عمل کننده در داخل و خارج پایگاه.  
ب) عملیات خارج پایگاه:

۱. توجیه روستاهای اطراف پایگاه پیش از استقرار پاسداران انقلاب در محورها؛
۲. بازرسی اتومبیل‌های مشکوک در جاده‌های تهران همدان، راه فرعی منتهی به پایگاه، راه خاکی فرعی منشعب از جاده تهران به سمت پایگاه، راه کیوتو آهنگ و جاده قروه همدان»<sup>۲</sup> اتوبوسی که حامل آیت محقق، ناصر رکنی و حمید نعمتی و چند تن از خلبانان به عنوان عوامل اصلی نیروی هوایی کودتا بود، نرسیده به پایگاه نوژه به دلیل امنیتی بودن شرایط باز می‌گردد و تعدادی از تکاورانی که قرار بود پایگاه را به تسخیر درآورند در مسیر دستگیر شدند. کامل‌ترین روایت از درگیری‌ها در همدان و پایگاه نوژه را سردار طایفه نوروز فرمانده وقت سپاه همدان دارد:

«صبح روز پیش از کودتا ساعت ۱۰ صبح بود که گفتند: برادر نوروزی، دو نفر آمدند که با تو کار دارند. گفتم: ببیند داخل. وقتی آمدند، گفتند ما می‌خواهیم شما را خصوصی ملاقات کنیم. ما اتاق را خلوت کردیم و آنها فکر می‌کنم عزیزی بود به نام برادر رضوان که از اطلاعات سپاه و از تهران آمده بود و یک درجه‌دار دیگر که گمان کنم یا کلاه سبز بود یا از تیپ «نوهده». گفتند که قرار است امشب پایگاه شهید نوژه به دست کودتاچیان اشغال شود و فردا عملیاتی ضد نظام و پایگاه‌های خاصی انجام بگیرد و سیصد «سورتی» پرواز صورت بگیرد و جماران را سه مرتبه بکوبند و جاهای دیگری که نام آورد که مراکز قدرت و مراکز تصمیم‌گیری در

۲. همان، صص ۲۷۴-۲۷۳.

مملکت بودند، مجلس بود، کمیته بود، سپاه بود و اینها را می‌خواستند بکوبند. هنگامی که این خبر را دادند، حقیقتاً شوکه شدم. گفتم: چه زمانی؟ گفتند: همین امشب. یک بار دیگر پرسیدم، امشب یا فردا صبح؟ گفتند: بله. همین امشب عملیات صورت می‌گیرد و فردا پس از تسخیر پادگان شهید نوژه، عملیات اصلی را آغاز می‌کنند. من گفتم: یعنی الان ما می‌توانیم کاری بکنیم که این خبر را به من می‌دهید؟ گفتند: شرایط چنین است. ما هم همین دیروز با خبر شدیم و خودمان را رساندیم به شما. خلاصه دیدیم که چاره‌ای نیست و باید کاری کنیم. همه بچه‌ها را آماده باش صد در صدی دادیم و گفتیم تمام بچه‌ها را دعوت کنند به سپاه و بلافاصله ذخیره‌هایی را که داشتیم هم فراخوان کردیم. تعدادی از بچه‌ها را با تلفن با ماشین‌ها آوردیم که بروند تا آنجا که می‌توانند نیرو جمع کنند و ما هم تلاش کردیم تا عصر، قرار عملیاتی بگذاریم برای خنثی کردن این کودتا؛ به گمانم آن روز ما توانستیم پنجاه تا شصت نفر از بچه‌ها را ما جمع کنیم. چون فرصتی نبود و بعد هم بر پایه اطلاعاتی که عزیزانی که از تهران آمدند و به ما دادند، طرح عملیاتی ریختیم. گفتند کسانی که قرار است کودتا را انجام دهند، در یک نقطه‌ای نزدیک پایگاه شهید نوژه که کارخانه شن و ماسه بود، آنجا تجمع می‌کنند و بر پایه طرح عملیاتی که خودشان داشتند، وارد پایگاه نوژه می‌شوند و پایگاه را تسخیر می‌کنند. اینها ورزیده‌ترین افراد ارتش آن زمان بودند؛ یعنی تیپ «نوهده»، کلاه سبزها و آنهایی که دوره بسیار بالای تخصصی دیده بودند. ما عمده نیروهایمان را فرستادیم و بر پایه طرح خودمان به محلی که در آنجا افراد با ماشین‌های مختلف برای آغاز عملیات جمع می‌شوند و به این ترتیب، ما آن محل را تقریباً با بیست تا سی نفر محاصره کردیم. دپیش از اینکه تاریکی شب برسد، رفتیم و مسیر عملیاتی آن نقطه را مشخص و افراد را چینش کردیم و به همه روستاهای محل هم خبر دادیم که اتفاقی دارد در پایگاه نوژه می‌افتد، هشیار باشید و هر خبری شد، به گشت‌های ما که اینجا هستند اطلاع بدهید. سر سه راه پادگان نوژه هم یک‌ایست بازرسی گذاشتیم. تعداد ۷-۸ تا ۱۰ گشت از سه راه ساوه تا پایگاه نوژه همدان گشت می‌زدند. خلاصه آن که به واحدهای ژاندارمری که پلیس راه بودند هم اطلاع دادیم که یک محموله قاچاق دارد می‌آید؛ اما روشن نگفتیم چون اطمینانی نبود. به یاد دارم آخرین واحدهایی که از سپاه همدان خارج شدند، ما در سپاه را قفل کردیم و رفتیم. فقط یک نفر ماند که پای تلفن‌ها باشد و بی سیم‌های درب و داغانی که داشتیم را جواب بدهد. بعد دیگر ما شروع کردیم به گشت زنی. خود من هم یک واحد گشتی اختیار کردم و به این

فصل سی و یکم: کودتای خنثی می شود □

سه چهار محل‌ها سرکشی می‌کردم. در راه به هم علامت می‌دادیم و می‌ایستادیم و رهنمودها و اطلاعاتی که داشتیم، با هم مبادله می‌کردیم.

یکی از واحدهای گشت ما متوجه یک ون شد. بر پایه اطلاعات برادرانی که از تهران آمده بودند و به ما دادند، کودتاچیان، کفش‌های ورزشی نو به پا داشتند و دارای تعدادی ون‌های نو صفر کیلومتر که به وسیله یک کامیون حمل می‌شدند. یکی از گشت‌های ما که سرگروه آن شهید مجیدی بود، متوجه می‌شود و اینها را نگه می‌دارد و دستگیر می‌کند. کسی که فرماندهی این عملیات را بر عهده داشت، داخل همان ماشین بود؛ استواری به نام محمدی یا احمدی، دقیق یادم نیست. ماجرا به این شکل بوده که وقتی از ماشین پیاده‌شان می‌کنند، این شخص موفق می‌شود تیم ما را خلع سلاح کند و سه بار اسلحه‌ای را که از دست بچه‌های ما گرفته بود، چکانده ولی شلیک نشده بود. در این فاصله، یکی از بچه‌ها اسلحه‌اش را برمی‌دارد و به طرف این شخص تیراندازی می‌کند که با مهارت بسیار بالایی از معرکه درمی‌رود. در حین این درگیری که آنجا رخ می‌دهد، یک نفر از بچه‌ها به نام مجیدی که نفوذی در بین آنها بود، آنجا شهید می‌شود و چند نفر از کودتاچیان کشته می‌شوند. این شهید درجه‌دار تیپ هواپرد بود که در حین شهادت به من گفت: «من در میان اینها نفوذی هستم، بروید دنبال‌شان». فقط لحظه‌های آخر عمرش بالای سرش نشستم. درگیری که تمام شد، گشت من به آنجا رسید. دیدم یکی سر جاده ایستاده؛ بنابراین، ما با احتیاط نزدیک شدیم و تقریباً می‌شود گفت که در بغل من جان داد. آن قاتل فرار می‌کند و بچه‌های گشت ما هم دنبال او می‌روند. جنازه‌های کودتاچیان آنجا افتاده بود و به علاوه شهید ما.

نکته جالب اینجاست که این شخص و این فرمانده عملیات که چتر باز بوده و چترش را رها می‌کرد، می‌پرید و به شاه احترام می‌گذاشت و ورزیده‌ترین نفر اینها بود و وقتی فرار کرد تا صبح می‌دوید، در صورتی که با محل تجمع خودشان، فقط ۵۰۰ متر فاصله داشت. تا صبح می‌دود و اینها را پیدا نمی‌کند و خسته و درمانده می‌آید کنار زمین یونجه‌زاری و می‌خوابد که یک پیرمردی با دامادش داشتند زمینشان را آبیاری می‌کردند. توی تاریک و روشنای صبح می‌بینندش. به واسطه خبری که ما داده بودیم، پیرمرد به دامادش می‌گوید، او آنجا خوابیده و اسلحه‌اش هم کنارش است. هر دو بیل داشتند؛ یکی بیلش را می‌گذارد زمین. پیرمرد می‌گوید تو اسلحه‌اش را از دستش بگیر، من هم اگر بلند شد با بیل می‌زنمش. جالب است که بزرگترین نظامی این مجموعه را که قرار بوده عملیات را رهبری کند با

بیل پیرمرد اصلاً فلج می‌شود. بعد وقتی که آوردندش پیش ما، گریه می‌کرد مثل ابر بهار، می‌گفت: ببینید من را کی اسیر کرده. یکی از اینها که ما دستگیرشان کردیم،<sup>۳</sup> وقتی آوردندش در سپاه، این درجه‌دار عزیزی که از تهران اومده بود، می‌گفت خیلی مواظب این باشید، چرا که اگر دستش را باز کنیم، همین ساختمان را خراب می‌کند. من نگاه به چهره‌اش کردم، حقیقتاً انگار سالهاست که مرده بود. صدایش کردم، گفتم: چه می‌خواهی؟ گفت: دستهایم را باز کن. گفتم: دستهایم را باز کنید. گفتم: چه می‌خواهی؟ گفت: غذا، آب. بهش دادیم و بعد خیلی با آرامش وطمأنینه خاصی که همه ما تحت تأثیر قرار گرفتیم، گفت: من دیدم انقلاب را شما نگه نمی‌دارید که پاسدار انقلابید. ماها دیدیم انقلاب را کس دیگری نگه می‌دارد. کس دیگری حامی این انقلاب است. بعد گفت: همه ما را اعدام کنید، اول از همه من را اعدام کنید. ما به حقیقت همه از خائنین به ارزش‌های این مملکتیم. نه تنها به این رژیم خیانت می‌کنیم، ما بلکه به تک‌تک این مردم داریم خیانت می‌کنیم، چون این انقلاب و مردم را خداوند دارد حمایت می‌کند.

ما تعدادی که توی جاده دستگیر کردیم و اطلاعاتی که از اینها گرفتیم در همان جا، همین طور اطلاعاتی به ما می‌دادند. ما نه دستگاه شکنجه داشتیم، نه بزنی، نه بکشی. گفتند اینها بناست از پادگان نوژه پرواز کنند؛ خلبان فلان، خلبان فلان، خلبان فلانی. ما شروع کردیم رفتیم داخل پایگاه و شروع کردیم دستگیری و تقریباً پنجاه تا شصت نفر را دستگیر کردیم. هم همدان و هم در نوژه، به ویژه در پایگاه و خلبانان و دیگر دیدیم که نه، دستگیری‌های ما دارد تعدادش می‌رود بالا و با اطلاعاتی که اینها دارند می‌دهند، من به تهران زنگ زدم و به برادر محسن [رضایی] گفتم: برادر محسن، اوضاع این گونه است. اگر ما بخواهیم ادامه بدهیم، این همکاری با این کودتاچیان خیلی گسترده است و حتی همان جا متوجه شدیم لشکر ۹۲ اهواز قرار است، صبح همان روزی که عملیات هوایی شان را انجام می‌دهند، عمل کنند که فرمانده و جانشین این لشکر به نام‌های بهرامی و علی مرادی از عوامل این کودتا

۳. استوار محمدهدی حیدری فردی ورزیده و صاحب چند مدال در رشته سقوط آزاد بود. وی پس از فراز از منطقه، در فرای آن شب با دو روستائی برخورد می‌کند و از آنان غذا می‌خواهد. آن دو روستائی که از طریق رادیو از وقوع کودتای نافرجام مطلع بودند به حیدری مشکوک شدند و با جلب اطمینان او، وی را بر ترک موتور سوار کرده و مستقیماً به کمیته انقلاب اسلامی مستقر در روستای خود می‌برند. او خود در این باره می‌گوید: «به علت این که جلو سه راهی توسط نظامیان راه بسته و کنترل می‌شد از اینجا گذشتیم که پشت سر ما مأمورین رسیدند و جلوی ما را گرفتند و ما به مأمورین گفتیم که خودمان نظامی هستیم و باید دژبان ما را جلب نماید.. داشت وضع بحرانی می‌شد. من سعی کردم اسلحه را از پاسدار مأمور بگیرم ولی خودم در سرازیری خوردم زمین و تفنگ پاسدار را گرفتم و با خودم بردم و در تاریکی .. دست راست جاده را گرفته رفتم. کنار جاده داشت تیراندازی می‌شد من تا نزدیکی صبح در بیابان‌ها راه رفتم و در یکی از جوب‌ها گرفتم خوابیدم.»



فصل سی و یکم: کودتا خشتی می شود □

بودند.<sup>۴</sup> ما چون امکانات کافی نداشتیم با سرعت‌های سرسام‌آوری که توی جاده می‌رفتیم، خودمان مثل پیک عمل می‌کردیم. به‌این گشت می‌گفتیم تو برو آنجا به آن گشت می‌گفتیم برو به محل تجمع، ما هیچ‌امیدی نداشتیم که بتوانیم موفق بشویم. من تعداد خاصی از بچه‌ها را خودم می‌شناختمشان که از لحاظ اخلاقی و توانمندی دو تا تیم فرستادم داخل پایگاه نوزده و گفتم اگر ما موفق شدیم که فبها، اگر هم موفق نشدیم، یقیناً بدانید که تمام ما بیرون کشته شدیم و هر کسی خواست برود طرف‌این شیلترهای هواپیما مرد، زن، بزرگ، پیر، جوان، هر کس نزدیک هواپیما شد، شما بزنید و حتی هواپیماها را هم اگر لازم شد منهدم کنید. همچنین

۴. سردار طایفه نوروز در دوران دفاع مقدس به اسارت نیروهای بعثی درآمد اما خاطرات از کودتای نوزده در محل اسارت نیز ادامه داشت. او در این باره می‌گوید: جالب است وقتی که ما (بعداً و در جریان هشت سال دفاع مقدس و به دست عوامل ارتش بعثی صدام) اسیر شدیم، یک روز دیدیم که چند تا ماشین بنز آمد و افسران ارشد ایرانی پیاده شدند و رفتند به قرارگاه فرمانده اردوگاه الرمادی. سوت داخل باش زدند. ما رفتیم داخل و سپس شروع کردند به خواندن نام افرادی از لشکر ۹۲ اهواز که جزو اسرا بودند و یکی یکی می‌برند به درون مقر فرماندهی اردوگاه. از آسایشگاه ما هم یک نفر را صدا کردند که خودش را قبلاً راننده آمبولانس معرفی کرده بود. او رفته بود آنجا، همکارانش می‌دانستند این فرمانده تانک بوده، اما خودش را راننده آمبولانس معرفی کرده بود. بعد آمد داخل آسایشگاه و گفت رفته بود آنجا، بهرامی بود و علی مرادی (فرمانده و جانشین لشکر ۹۲) که گفت مادر فلان فلان شده (فحش می‌داد) تو راننده آمبولانسی؟ تو که فرمانده تانکی. گفت: من اصلاً تو را نمی‌شناسم. من راننده آمبولانسم نه فرمانده تانک. یک درجه دار نمی‌دانم اهل کجا، آن افسران آمده بودند برای تشکیل ارتش رهایی بخش ایران یارگیری می‌کردند که نظامیانی که از مملکت فرار کرده‌اند، به علاوه آن تعدادی که در اردوگاه اسیر شده بودند، جذب می‌کردند که به کمک ارتش عراق به خاک ایران حمله کنند و بر پایه آن توانمندی‌های اطلاعاتی که داشتند، می‌توانستند بسیار موفق شوند؛ درست مثل مرصاد منافقین؛ یعنی این طرح همان سال اول جنگ توسط ارتش رهایی بخش، به فرماندهی آریانا یا اویسی ریخته شد. یکی از این دو تا بود. فرمانده اش بودند؛ الان در ذهنم نیست. وقتی که اینها آمدند، بر خودم واجب دانستم این خبر را به ایران بدهم. من نه کشف رمز داشتم نه دسترسی به جایی. نامه‌ای نوشتم برای همسر و در نامه گفتم که به محمد نوری بگوئید آن ماشینی که آن شب من زدم شیشه اش را شکستم، حالا آمدند تاوان می‌خواهند! حالا داستان چه بود؟ شب کودتا در تعقیب و گریزهایی که من انجام می‌دادم، یک ماشین فرار کرد. من با سه نفر دیگر دنبالش کریم. من نشستم سوار ماشین پشت فرمان و با سرعت دنبال این ماشین رفتیم. حالا ماشین آن نو صفر کیلومتر، ماشین ما هم از این ماشین‌های لکنتی که از اداره‌ها گرفته بودیم. خلاصه ما با ترفندی سر یک پیچی با نور اضافه کردن و اینها، ماشین ترسید که ما رسیدیم از ماشین پیاده شد. ما هم پیاده شدیم من نشانه گرفتم با کلت ۴۵ میلیمتری، راننده را که حالا الله بختکی درست نشونه زدیم. شیشه عقبش شکست، رفت خورد به کتف راننده. آنها فرصت داشتند و فرار کردند. تا صبح در بیابان دویده بودند و خسته و کوفته، صبح آمده بودند سر جاده و ما خودمان سوارشان کردیم. این اشاره به این داستان بود. اما اینکه گفتم به محمد نوری بگوئید: «محمد نوری چه کسی بود؟» محمد نوری آن موقع مدیر داخلی یا مسئول اطلاعات سپاه همدان بود و الان از خدمتگزاران صادق و توانمند در سطوح بالای نیروی نظامی است. گفتم: بگو این طوری شده و آنها آمدند اینجا غرامت می‌خواهند. بعد شروع کردم در نامه به نوشتن کلمات مبهم و نامفهومی. وقتی این نامه می‌آید می‌فهمند که این نامه چیزهایی توش هست، دقیق روشن نیست و کلمات غلطی در این نامه نوشته شده. این نامه را می‌برند می‌دهند به محمد نوری چون آن موقع مسئول اطلاعات سپاه همدان بود. ایشان می‌آورد کرمانشاه پیش همین سردار لطفیان که مسئول اطلاعات غرب بود و این نامه می‌رود به شورای امنیت کشور. و من با خواندن ده بیست تاییدالکرسی نوشتم که سرهنگ، علی مرادی، بهرامی، ارتش رهایی بخش و... و همچنین خیالی دارند. با غلط نوشتن بعضی از کلمات می‌خواستم برسانم که داستان اینجوریه و خیلی جالب اینها آنچنان رمزی نبود. با نگاه کردن سطحی فهمیدند که روی این حروف نظر هست؛ در برگشت از اسارت، حروف را که کنار هم گذاشتند، داستان را برایشان گفتم و فهمیدند. بعداً، وقتی که ما در بازرسی ستاد کل بودم، امیر لطفیان شد فرمانده ما در معاونت بازرسی. من را که دید، به آغوش گرفت. گفت: دلم می‌خواست تو را ببینم. گفتم: چطور؟ گفت: این نامه تو که از اسارت آمد به شورای امنیت کشور، ما بردیمش، گفتیم به این می‌گن پاسدار که از توی اسارت هم دارد کار می‌کند و این خبری که تو به ما دادی، به راحتی ما توانستیم آن حرکت را خشتی کنیم و در نقطه خفه اش کنیم؛ این بود داستانی که آنجا اتفاق افتاده بود.

دستوری دادیم که این بچه‌ها کوله پشتیهایشان را پر کردند از فشنگ و رفتند داخل پایگاه و بحمدالله کار به آنجا نکشید و از هم پاشیدند و در این از هم پاشیدگی شان، ما حداکثر استفاده را کردیم؛ یعنی اینها حتی نتوانستند دو حرکت از آن طرح عملیات که با آن وسعت با آن دقت و محقق و مرزبان و آدم‌های خیلی گنده دنبال بودند، اجرایی کنند. بطوریکه حتی نتوانستند دو حرکتشان را با همدیگر انجام بدهند و این دستگیری‌ها را ما انجام دادیم.

دو تا بی سیم درب و داغون داشتیم که گذاشته بودن آن کنار که با هم تماس داشته باشند. نهایتاً نماز صبح را در جاده‌ها خواندیم. ما از آنجا شروع کردیم زنگ زدیم به برادر محسن [رضایی] که برادر محسن به حول و قوت پرودگار عملیات کوتاچیان خنثی شد. بعد که برگشتیم سپاه، دیگر باین تلفن‌های کابل، تلفنهای معمولی با تهران تماس گرفتیم و گرفتم برادر رضوان تماس گرفت که از اطلاعات سپاه مرکز بود. از بچه‌هایی بود که قبلاً زندانی سیاسی بود که با برادر محسن [رضایی] کار می‌کرد، اطلاعات را با هم رد و بدل می‌کردند. بعد ما گزارش تهیه کردیم و آمدم. یادم است فردای آن روز داشتیم می‌رفتم تهران که گزارش بدهم به مجموعه فرماندهی سپاه، رادیوی ماشین را باز کردم. آقای هاشمی داشت اولتیماتوم می‌داد به ساواکی‌ها که بس کنید، دیگه بسه. در هر صورت، پس از پایان عملیات، من به تهران رفتم و گزارش مفصلی به برادر محسن [رضایی] و مرتضی رضایی، فرمانده کل وقت سپاه دادم».<sup>۵</sup>

ناصر رکنی نیز در بازجویی‌هایش نحوه عزیمت به همدان و در پی آن بازگشت به تهران و در نهایت دستگیری‌اش اظهار می‌دارد:

«حدود یک الی دو کیلومتری پایگاه سمت چپ جاده یک اتومبیل بیسیم‌دار ایستاده بود و بر سر دوراهی پایگاه، سمت راست یک جیب با تعدادی پاسدار ایستاده بودند که یک نفر را دستگیر کرده به حالت دراز کش و دست پشت سر او خوابانیده بودند. سمت چپ هم تعداد زیادی پاسدار ایستاده بودند. اتوبوس از آن محل گذشت [اتوبوس‌ها کنترل نمی‌شدند] و چند کیلومتر دورتر در محل پمپ بنزین دور زد و برگشت. در این موقع راننده گفت که اگر کسی چیزی از ما پرسید می‌گوئیم از همدان در حال آمدن هستیم... نعمتی ابتدا تصمیم داشت که از قزوین به پایگاه شاهرخی تلفن بکند و ببیند چه خبر است. ولی بعداً پشیمان شد... اتوبوس در قزوین ایستاد. قبل از این موقع تیمسار محقق گفته بود که اگر مدارکی همراه

۵. روایتی از کودتای نوژه، گفتگو با سردار سعید طائفه، سایت تابناک، ۱۷ تیر ۱۳۸۹، شماره خبر ۱۰۸۰۶۸، [tabnak.ir](http://tabnak.ir).

فصل سی و یکم: کودتا خنثی می شود □

دارید، آنرا مخفی کنید. نعمتی کاغذی را در زیر فرش پلاستیکی وسط اتوبوس قایم کرد و من هم چند برگ کاغذ که یکی از آنها شامل اسم تعدادی از خلبانان بود که نعمتی داده بود که به احسان [بنی عامری] بدهم و یک برگ نیز شامل افرادی بود که همافر پوررضائی داده بود که این عده بایستی در پایگاه شاهرخی دستگیر شوند و یک برگ شامل کد و نشانی در زیر پشت‌سری دو ردیف به آخر مانده سمت شاگرد در اتوبوس مخفی نمودم. در قزوین زمانپور از من مقداری پول خواست که من یک پاکت محتوی بیست و پنج هزار تومان به او دادم و او پیاده شد. من مجدداً خوابیدم. در اتوبان کرج تهران از خواب بیدار شدم. نعمتی پنجاه هزار تومان و آبتین بیست و پنج هزار تومان و یک نفر دیگر که او را نمی‌شناسم مبلغ بیست و پنج هزار تومان از من پول گرفتند و به تدریج پیاده شدند.

به در خانه خودمان رسیدم. دیدم که چراغ هال برخلاف همیشه که روشن بود این بار خاموش است. دو بار در زدم... همسرم را دیدم که پشت سر او یک نفر پاسدار ریشدار قد بلند ایستاده بود که دوبار به من گفت بیا تو بیا تو، همسرم گفت بدو و من فرار کردم. هنوز فاصله در خانه تا محل ورودی گاراژ به کوچه را طی نکرده بودم که صدای تیری بلند شد و متعاقب آن صدای جیغ همسرم را شنیدم که جیغ زد: آخ او را کشتی... چند متر در کوچه دویدم برای اینکه سبکتر شوم ساک محتوی پول [و اطلاعات نسبتاً فراوان در مورد کودتا] را که دستم بود رها کرده و شروع به فرار نمودم. در این ضمن صدای چندین شلیک تیر نیز متوالیاً بلند شد. من در کوچه بعدی در فاصله دو اتومبیل قرار گرفته و به زیر یکی از آنها خزیدم. همین موقع پاسداری که در تعقیب من بود رسید و مرا پیدا کرد و به سمت من نشانه‌روی کرد و داد می‌زد که این خلبان است و می‌خواسته کودتا کند. مردم بیائید و دست او را ببندند، یک نفر نیز آمد دستم را از پشت با طناب بست.<sup>۶</sup>

در روزهای اول عملیات ضکودتا، ده‌ها نفر از عوامل کودتا در تهران، مشهد<sup>۷</sup>، همدان، اهواز

۶. کودتای نوژه، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ چهارم ۱۳۸۴، ص ۲۷۶-۲۷۴.

۷. حسن غفوری فرد استاندار وقت خراسان در خاطراتش می‌نویسد: چند تا از بچه‌های سپاه به من اطلاع دادند که چند نفر از فرماندهان ارتش، فصد دارند کودتا کنند. همین الان شما این افراد را دستگیر کنید و به تهران بفرستید. گفتم: ممکن است اشتباهی شده باشد. به همراه آقای طبسی و دوستان دیگر به مرکز فرماندهی سپاه خراسان رفتیم و از آن‌جا با آقای ری شهری تماس گرفتیم. ایشان رئیس دادگاه نظامی بودند. قضیه را به ایشان گفتم و از وی پرسیدم که آیا چنین چیزی صحت دارد یا نه؟ ایشان گفتند: بله، فرمانده شگر و همه فرماندهان تیپ‌ها را دستگیر و زندانی کنید تا بعداً ما بگوییم چه کار کنید! خلاصه ما فرمانده لشکر را که در مشهد بود به استانداری احضار کردیم و در همان‌جا بازداشت کرده و به سپاه تحویل دادیم. فرمانده تیپ‌ها را هم در شهرستان‌ها دستگیر کردند و به مشهد آوردند. چند غیرنظامی هم دستگیر شدند. فردای آن روز، یک هواپیمای نظامی آمد و آن‌ها را به تهران برد. بعد از مدتی محاکمه شدند، ظاهراً آن‌ها اعترافات زیادی هم نکردند و به احتمال زیاد آزاد

و چند شهر دیگر دستگیر شدند. نام سعید مهدیون و آیت محققى به عنوان فرماندهان ارشد کودتا چند روز بعد توسط حجت الاسلام ری شهری رئیس وقت دادگاه انقلاب ارتش اعلام شد. در این میان شایعاتی مبنی بر دستگیری فریدون صدیقی عضو قدیمی جبهه ملی و شنیده می شد که این شایعه چند روز بعد تکذیب شد.

### برخورد امام با کودتا

نحوه مواجهه امام خمینی با کودتای نوژه یکی از مسائلی است که همواره به عنوان نمونه اعلی مدیریت بحران از آن یاد می شود. آیت الله خامنه‌ای که در واقع مسئولیت تیم عمل کننده ضد کودتا را بر عهده داشت، در باره برخورد امام خمینی با ماجرای کودتای نوژه می گوید:

«سپاه آن روز خوب جنبید... ما دیگر دل دل می زدیم. عصری آمدیم شورای انقلاب. آقای هاشمی هم در جریان بود. می دیدم دل آن جا آرام نمی گیرد. از امام دلم خواست کمک بگیرم. به آقای هاشمی گفتم: بیا برویم خدمت امام بگوییم که امشب چه قضیه ای قرار است انجام بگیره... من و آقای هاشمی با همدیگر سوار ماشین شدیم رفتیم جماران خدمت امام گفتیم با امام کار واجبی داریم و رفتیم گفتیم چنین قضیه ای در شرف انجام است و شما امشب در جماران نمانید. امام با دقت گوش دادند. ولی با کمال خونسردی گفتند که نه.

ما بنا کردیم اصرار کردن. بلکه التماس کردن. خواهش می کنیم از اینجا برین خطرناکه و چنین خواهد شد. ایشان مصر و قرص گفتند نه. وقتی دیدند که ما خیلی اصرار می کنیم گفتند شما از من نگران نباشید. من امشب برام چیزی پیش نخواهد آمد. که من همین حرف در گوشم صدا کرد که امام به طور قاطع گفتند که من طوریم نمی شه. به من گفتند: شما بروید مواظب اوضاع باشید. از اونجا به من تلفن بزنید. اگر حادثه ای پیش آمد من خودم فردا با مردم صحبت خواهم کرد از رادیو و تلویزیون... امام ذهنشون این جور بود که بایستی ما رادیو و تلویزیون را نگه داریم که اگر کودتایی شد، آنها آمدند ایشان بروند با مردم حرف بزنند و مردم را بسیج کنند و مردم اینها را خودشان علاج می کنند. حالا یک بمباران هم نکنند. مردم به اینها فرصت نخواهند داد که قدرت بگیرند و بتوانند محل ارتش و سپاه و دولت را بزنند»<sup>۸</sup>.

شدند و حتی بعضی از آن‌ها به سرکارشان برگشتند. (طاهره خدارحمی، خاطرات دکتر حسن غفوری فرد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۷، صص ۲۳۱-۲۳۰).

۸ کودتای نوژه، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ چهارم ۱۳۸۴، صص ۲۸۴-۲۸۳.

فصل سی و یکم: کودتا خنثی می شود □

امام خمینی پس از پایان عملیات خنثی سازی کودتا و در روز ۲۰ تیر ۱۳۵۹ در حسینیه جماران سخنرانی کردند. ایشان در بخش هایی از سخنان خود چنین به مسئله کودتا اشاره کردند: «توطئه ای که معلوم است که چنانچه موفق به کشفش هم نشده بودیم و قیام هم کرده بودند [مردم] خفه می کردند آنها را... آن روز که فانتوم آنها آمد و اینجا را خراب کرد و من هم رفتم سراغ کارم، ملت دستش باز و با مشت محکم اسلام را حفظ بکند... این احمقها نهفمیدند این را که با چهار تا مثلاً سرباز، سربازها که با اینها موافق نیستند، با چهار نفر از این درجه داران و امثال اینها می شود یک مملکت چهل و سی و پنج میلیونی که همه مجهز هستند، اینها بتوانند فتح کنند. اینها غلط فکر کردند. اینها نفهمیدند که شوروی با همه سلاح های مدرنی که دارد و با همه ابزاری که دارد در افغانستان پوزه اش به خاک مالیده شده است [تکبیر جمعیت و شعار یکی از حضار: «توطئه چپ و راست، کوبنده اش روح الله ست» امام خطاب به شعار دهنده سخنان خود را ادامه می دهند] صبر کن! کوبنده اش شما هستید! روح الله کی هست...»

امام در بخش دیگری از سخنرانی شان چنین فرمودند:

«ما از این امور [کودتا] نمی ترسیم. ما از قشرهای خودمان می ترسیم... شما صنف روحانیت هم اید هم الله تعالی، اگر چنانچه کارهایی خدا نخواست انجام دهد که از چشم ملت بیفتید، حتی در دراز مدت، آن روز است که دیگر فانتوم لازم نیست، خود ملت شما را کنار می زند و ملت هم بی هادی کار نمی تواند انجام بدهد... من خوفم از این است که ما نمی توانیم، روحانیت نتواند آن چیزی که به عهده او است صحیح انجام دهد».<sup>۹</sup>

### ستاد خنثی سازی کودتا

پس از جمع آوری اطلاعات لازم برای مقابله با کودتاگران و دستگیری اولیه عوامل کودتا، برای ریشه کنی شاخه های جریان کودتا در ارتش، ستاد خنثی سازی توطئه کودتا با حضور نمایندگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته های انقلاب اسلامی، کمیته اداره دوم ارتش، اطلاعات، ارشاد و انجمن اسلامی نیروی هوایی<sup>۱۰</sup> و گروه ضربت مهدیه قصر فیروزه<sup>۱۱</sup> بودند.

۹. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۱۸.

۱۰. انجمن اسلامی ارتش از جمله گروه هایی بود که با سازمان محاهدین انقلاب اسلامی رابطه بسیار خوبی داشت و از مخالفان اصلی سیطره ابوالحسن بنی صدر بر ارتش به حساب می آمد.

۱۱. گروه ضربت مهدیه قصر فیروزه شامل برخی کادرهای ارتش و به خصوص نیروی هوایی بود که رابطه نزدیکی با محمدی

محسن رضایی از اطلاعات سپاه پاسداران، جمال اصفهانی از اطلاعات کمیته، مهدی منتظری، سعید حجاریان، بیژن تاجیک، مسعود کشمیری، جواد قدیری و محمد رضوی از کمیته اداره دوم از جمله افراد اصلی ستاد ضد کودتا بودند. محسن رضایی مسئول ستاد خنثی سازی کودتا را برعهده داشت و مهدی منتظری جانشین او بود. جمال اصفهانی از اطلاعات کمیته بر روی سران کودتا مانند باقر بنی عامری و منچهر قربانی فر و سعید حجاریان بر روی ناصر رکنی کار می کردند. در این میان جواد قدیری و مسعود کشمیری با توجه به نفوذشان در اداره دوم ارتش تقریباً در ستاد ضد کودتا فعال مایشا بودند، به نحوی که در یکی از دیدارهای ستاد ضد کودتا با امام خمینی مسعود کشمیری به عنوان نماینده به ارائه گزارش می پردازد.

همچنین در اداره دوم ارتش برای خنثی سازی کودتا و جلوگیری از فرار عناصر اصلی و هر گونه اقدام از جانب آنها، گروه ویژه‌ای مرکب از آقایان تیمسار احمد دادبین، شهید سروان حسین شهرام فر و شهید سروان علی ناطق نوری تشکیل شد تا پس از اعزام به پایگاه هوایی نوزده، با همکاری نیروهایی که از قبل در آنجا مستقر بودند، به دستگیری و مقابله با کودتاگران اقدام نمایند. همچنین در مقامی بالاتر از اداره دوم ارتش، مرکز فعالیتهای ضد کودتا تحت نظارت محمد رضوی شکل گرفت که مستقیماً با مسئولان ارشد نظام در تماس بود و هر گونه اقدامات مرکز در هماهنگی با آنها صورت می گرفت.

محمد مهدی کتبیبه رئیس وقت اداره دوم ارتش معتقد است که ستاد کودتا هیچ نفوذی‌ای در اداره دوم نداشته است. البته سال‌ها بعد فردی به نام مجتبی شفیعی خزانه از پرسنل وقت اداره دوم ارتش که بعدها به سازمان ضد انقلاب درفش کاویانی پیوست، اعتراف کرد که ارتباطاتی یکطرفه با ستاد ضد کودتا داشته است.<sup>۱۲</sup> گفتنی است سرهنگ نصرت‌نیا تا چند روز پیش از کودتای نوزده رئیس اداره دوم ارتش بود. او پس از کناره گیری از این اداره بازنشست شد و

---

ری شهری رئیس وقت دادگاه انقلاب ارتش داشتند. مسئول این گروه مهدی منتظری بود که از همافران نیروی هوایی به حساب می آمد. منتظری بعدها مسئول ستاد خنثی سازی کودتا شد و چند سال نیز فرمانده حفاظت اطلاعات ارتش بود.

۱۲. مجتبی شفیعی خزانه در اعترافات می گوید: سرگرد امامقلی ساوه درودی روزی به من مراجعه کرد و گفت: به منظر براندازی جمهوری اسلامی ایران گروه‌هایی مدت هاست فعالیت می کنند و مقدمات یک اقدام نظامی فراهم شده است و از من خواست که با او همکاری کنم. اجرای عملیات را به این شرح عنوان نمود که ابتدا نیروی هوایی نقاط مورد نظر را در تهران بمباران خواهد نمود و یگان‌هایی از ارتش نیز آماده است که با او همکاری کنند. اجرای عملیات را به این شرح عنوان نمود که ابتدا نیروی هوایی نقاط مورد نظر را در تهران بمباران خواهد نمود و یگان‌هایی از ارتش آماده است که سریعاً رادیو و تلویزیون را در اختیار گرفته و واحدهایی نیز شهر را کنترل می نمایند. او مأموریت محوله به خود را این گونه اعلام نمود که من در این عملیات مأموریت خاصی ندارم و مأموریت من بعد از انجام عملیات شروع خواهد شد و آن کنترل اداره دوم است. او از من خواست که اولاً در صورتی که در یگان‌های رزمی دوستانی دارم و آمادگی همکاری را دارند آن‌ها را جذب و معرفی نمایم ثانیاً در اداره، محل کار و به خصوص تعیین و شناخت پرسنل و اعلام صلاحیت پرسنل پس از پیروزی با او همکاری کنم.

فصل سی و یکم: کودتا خنثی می شود □

هیچ‌گاه در جریان این کودتا مورد اتهام قرار ننگرفت. بررسی سوابق کودتاگران نشان می‌داد که آنها در زمان رژیم گذشته از وفادارترین افسران به رژیم شاهنشاهی بودند، به گونه‌ای که یکی از آنها در اسنادی که بعداً مشخص شد در پرونده اش موجود بوده، آمادگی خود را برای سرکوب و حتی عملیات انتحاری علیه انقلابیون اعلام کرده بود!

گرچه سران اصلی کودتا مانند بنی عامری و قربانی فر بلافاصله از کشور گریختند اما بسیاری از عوامل کودتا توسط نیروهای امنیتی دستگیر شدند. دادگاه‌های انقلاب اسلامی نیز به شدت با عوامل درگیر در کودتا برخورد کردند و تعدادی از کودتاگران به اعدام محکوم شدند. سرهنگ زاناداری، هادی ایزدی، ایرج خلف بیگی، تیمسار محقق، ستوان ناصر رکنی، سرهنگ داریوش جلالی، استوار عبدالعلی سلامت، استوار غلامحسین قایق‌ور، سرهنگ رحمت‌الله خلیفه، سرگرد کوروش آذرتاش از جمله این افراد بودند.

### نفوذ در ستاد خنثی سازی کودتا

به واسطه حضور جواد قدیری و مسعود کشمیری در ستاد خنثی سازی کودتا، سازمان مجاهدین خلق به تمام امورات این ستاد دسترسی داشت. محمدی ری شهری در این باره اظهار می‌دارد:

«در این مجموعه که از نیروهای انقلاب تشکیل می‌شد، دست کم منافقین دو نفوذی داشتند: یکی همین شخص یعنی کشمیری و دیگری جواد قدیری که بعد از انفجار دفتر نخست‌وزیری به خارج گریختند... آقای رضوی خیلی مورد اعتماد مرحوم شهید رجایی بود، اما اعتماد ایشان به عنصری مانند کشمیری خطر ساز شد. البته با در نظر گرفتن فضای آن روز ایران نمی‌توانیم آقای رضوی را مقصر بدانیم، اما قصور وجود داشت... آقای رضوی آن قدر به کشمیری اعتقاد داشت که حتی پس از انفجار دفتر نخست‌وزیری در پاسخ به سؤال تلفنی اینجانب در این باره گفت من هنوز باور نکرده‌ام که کشمیری در این جریان نقش داشته باشد...»<sup>۱۳</sup>

محمد رضوی رئیس کمیته اداره دوم ارتش خود درباره حضور کشمیری در ستاد خنثی سازی کودتا می‌گوید:

«در جریان حرکت شکوهمند امت مسلمان در روز ۲۲ بهمن، نهادها و ارگان‌های رژیم طاغوت از جمله اداره دوم به دست مردم فتح شدند. تعدادی از افراد پس از اشغال آنجا هم

۱۳. محمد محمدی ری شهری، خاطره‌ها، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۸۴.

در آن باقی ماندند. (برای نگهبانی و حفاظت) و به تدریج هر یک کسانی را که می‌شناختند، برای کمک فرا خواندند. کشمیری هم به همین ترتیب و توسط علی تهرانی به آنجا آورده شد. زمانی که من پس از تحویل دادستانی کل انقلاب (دادگاه نظامی سابق) به برادر هادوی به اداره دوم آمدم، کشمیری در آنجا بود. پس از مدتی از طریق دفتر امور انقلاب، وظیفه افراد مستقر در این کمیته تعیین و حفاظت از اسناد و مدارک بین آنها تقسیم شد.<sup>۱۴</sup>

از آنجا که اداره دوم، مرکز ضداطلاعات ارتش بود، توافق شد تا از اینجا افرادی برای حفاظت اسناد و مدارک ضداطلاعات ستاد نیروی هوایی، ستاد نیروی زمینی و ستاد نیروی دریایی اعزام شوند. مسعود کشمیری و علی ریاحی از افرادی بودند که برای حفاظت از اسناد و مدارک ستاد نیروی هوایی به آنجا اعزام شدند. پس از آن، کشمیری در ستاد نیروی ضمن انجام وظایف محوله از طرف دفتر امور انقلاب، به اقتضای برخورد با رئیس نیروی هوایی و به اعتبار این که او را نماینده نخست‌وزیری و فرد متعهد و انقلابی‌ای تصور کرده بودند، با پرسنل متعهد نیروی هوایی ارتباط برقرار کرد، لذا تمام اخبار محدوده اطلاعاتی پرسنل متعهد، از طریق او به دفتر امور انقلاب منتقل می‌شد.

این جریان ادامه داشت تا اواسط تیرماه ۱۳۵۹ که برادران متعهد نیروی هوایی به دلیل هوشیاری انقلابی و اسلامی خود، حرکت‌های مشکوکی را که در سطح نیرو مشاهده کرده بودند با وی در میان گذاشتند. از چند ماه قبل، رد شبکه سلطنت‌طلبان وابسته به بختیار، مشترکا توسط کمیته اداره دوم و برادران اطلاعات سپاه دنبال و عده‌ای از آنها با همکاری دادگاه انقلاب ارتش دستگیر و زندانی شده بودند. مسعود کشمیری موارد فوق را جمع‌آوری و کمیته اداره دوم را از موضوع آگاه کرد و پس از جلسات متعدد، موضوع کشف شد.

با کشف احتمال کودتا از طرف سلطنت‌طلبان، چون در سطح مملکت، ارگان اطلاعاتی فراگیری که قدرت مقابله با این جریان را داشته باشد، وجود نداشت، با اطلاع مسئولین آن روز، توسط برادر محسن رضایی فرمانده اطلاعات سپاه پاسداران، ستادی از اطلاعات سپاه پاسداران، کمیته اداره دوم و اطلاعات و ارشاد نیروی هوایی تشکیل شد و رابط آنها هم مسعود کشمیری بود. این ستاد با کمک نهادهای انقلابی دیگری چون کمیته‌های انقلاب اسلامی و سایر برادران متعهد موفق شدند حرکت اولیه ضدانقلابیون را خنثی و عده‌ای از عناصر اصلی را بازداشت کنند.

---

۱۴. دفتر امور انقلاب در زمان دولت موقت احتمالا به ریاست شهید دکتر چمران.



فصل سی و یکم: کودتای ختنی می شود □

چون بازجویی‌ها و اطلاعات رسیده از طریق وسایل ارتباط جمعی، حکایت از ریشه‌های عمیق این جریان سلطنت‌طلب در ارتش و سایر نهادها داشت، در نتیجه ستاد مذکور که بعداً ستاد ختنی‌سازی توطئه کودتا نام گرفت و برادرانی که بنا به ضرورت، از همه جا برای کمک آمده بودند، در جهت مقابله با ضدانقلابیون طیف راست و سلطنت‌طلبان و طرفداران بختیار و... وارد عمل شدند.

مسعود کشمیری یکی از تشکیل‌دهندگان اولیه این ستاد بود و جریان نیروی هوایی را به کمیته اداره دوم و سپاه وصل کرده بود. در اواخر سال ۵۹ برای مقابله با جریانات ذکر شده، تغییراتی در شکل ستاد انجام شدند و کشمیری اظهار کرد که کار او در ستاد بازدهی ندارد و درخواست انتقال به نخست‌وزیری را داد و با درخواست او مخالفت شد و در نتیجه در ستاد ختنی‌سازی به کار خود ادامه داد. در اوایل فروردین ۶۰ مسائلی در ستاد ختنی‌سازی به وجود آمد که موجب از هم پاشیدگی نسبی آن ستاد گردید.<sup>۱۵</sup>

محمد رضوی درباره نوع فعالیت‌های مسعود کشمیری در ستاد ختنی‌سازی کودتا اظهار می‌دارد:

«... چند نفر هم از سپاه در زمینه بازجویی کار می‌کردند که سرپرست آنها برادر ساجدی بود. یک یا دو نفر هم از طرف نیروی هوایی برای بازجویی معرفی شده بودند. به دلیل تراکم افراد در زندان توحید، قرار شد تعدادی از دستگیر شدگان به زندان اوین منتقل شوند و از آن به بعد کار پیگیری توطئه کودتا در اوین هم انجام می‌شد. بعدها کسانی که مدت محکومیت آنها معلوم شده بود، در زندان توحید بودند و بقیه با نظم بهتری به اوین منتقل شدند و همان بازجوها به اوین انتقال یافتند و کار را ادامه دادند تا این که کل پرونده‌ها و کارهای انجام شده در مورد ختنی‌سازی کودتای نوژه به اطلاعات سپاه پاسداران تحویل شد.

ستاد در محل پادگان خلیج مستقر بود و همزمان چند کار در آنجا انجام می‌شد. یکی فیش‌بندی اطلاعات داده شده توسط کودتاچیان در بازجویی‌ها و دیگری پیگیری اطلاعات جدیدی بود که مرتباً از گوشه و کنار مملکت توسط کمیته‌ها و دیگران می‌رسید. مسئول تنظیم و پیگیری این بخش مسعود کشمیری بود و چند نفر دیگر هم با او کار می‌کردند. یکی از آنها احمد شیخی که به ستاد منتقل شده بود و دیگر دو تن از برادران بودند که قبلاً در صنایع دفاع با برادر اکرامی کار می‌کردند. جمع‌بندی اطلاعات بازجویی‌ها و تکمیل نمودار ارتباط اعضا نیز کلاً به عهده برادران سپاه بود که از طرف برادر محسن رضایی

۱۵. پرونده انفجار نخست‌وزیری، اظهارات محمد رضوی، ۱/۶/۱۳۶۳.

معرفی شده بودند. فیش‌بندی را هم مسعود کشمیری در کنار کارهای اطلاعاتی جدیدی که مسئولش بود، انجام می‌داد. برادر مهدی منتظری هم پرونده‌های تشکیل شده از اطلاعات جدید را تکمیل می‌کرد و آن را با توجه به وضع پرونده در مورد دستگیری‌ها یا هر عمل مقتضی دیگری برای اقدام می‌فرستاد.

در ادامه این کارها جواد قدیری و تقی محمدی که در اداره دوم مستقر بودند، مجدداً به کارشان، یعنی جمع‌آوری اخبار، منابع و هدایت آنها ادامه دادند. اکبر طاهری هم با آنها همکاری می‌کرد، اما کارش جمع‌آوری پرونده‌های اداره دوم و سایر نیروهای ارتش بود و به دو نفر یاد شده کمک می‌کرد.<sup>۱۶</sup>

با این توضیحات به نظر می‌رسد که مسعود کشمیری در ستاد خنثی‌سازی کودتا نقشی بی‌همتا و مقتدرانه و به حساس‌ترین اطلاعات ارتش دسترسی داشته است. محمد رضوی در بیانی دیگر درباره نقش مسعود کشمیری در ستاد خنثی‌سازی کودتای نوژه اظهار می‌دارد:

«در همین جریان بود که در زمینه حرکات ضدانقلابی کودتاچیان در نیروی هوایی به ایشان [مسعود کشمیری] اطلاعاتی رسید که این مسئله با اطلاعات مشابهی که به سپاه پاسداران و اداره دوم رسیده بود، هم‌زمان شد، در نتیجه در جمع مشورت و قرار شد برای مقابله با این مسئله بین این نهادها و کمیته مرکز هماهنگی به عمل آید. بدین منظور نمایندگان سپاه، کمیته مرکزی، کمیته اداره دوم، نیروی هوایی جمع شدند و پس از ارزیابی اخبار رسیده، متوجه شدند توطئه‌ای در کار است. مسعود کشمیری جزو نمایندگان نیروی هوایی در این کمیته بود. در این زمینه ستادی تشکیل شد و او چون اخبار موسسین را جمع‌آوری کرده و از یک طرف مورد اعتماد آنها در نیروی هوایی و از سوی دیگر مورد اعتماد برادران کمیته اداره دوم بود، در این ستاد وارد شد و در تمام مراحل مبارزه با کودتاچیان جزو افراد فعال، منظم و مرتب ستاد فوق بود. این ستاد بعدها ستاد خنثی‌سازی توطئه کودتا نام گرفت.

او از قبل از ۱۸ تیر ۵۹ تا ورودش به نخست‌وزیری احتمالاً اوایل سال ۶۰ در این ستاد فعالیت داشت و در اواخر سال ۵۹ به دلیل این که فکر می‌کرد در ستاد خنثی‌سازی کارایی چندانی ندارد در این مورد با من هم صحبت کرده بود، تقاضای انتقال به نخست‌وزیری را داد که به نظر من چون دلایلش موجه نبود، با درخواستش موافقت نشد. این عدم موافقت ادامه داشت، چون برادران ستاد نه تنها حضور او را غیر مفید نمی‌دانستند، بلکه بسیار هم

ضروری تشخیص می دادند».<sup>۱۷</sup>

نکته قابل تامل در این است که پس از انتقال ستاد خشتی سازی توطئه کودتا به پادگان خلیج که محل استقرار ستاد فرماندهی سپاه پاسداران بود، چند تن از پاسداران با مراجعه به مقامات اطلاعاتی اظهار داشتند که مسعود کشمیری را در ساختمان جنبش ملی مجاهدین<sup>۱۸</sup> دیده‌اند. در این باره پاسداری با نام مستعار نصرالله شهادت داده بود که کشمیری را در ساختمان سابق بنیاد پهلوی دیده و و نام مستعار او حنیف بوده است. این گزارش‌های متواتر به اطلاع محمد رضوی رسانده شدند، اما او توجهی به این گزارش‌ها نکرد. محمد رضوی خود در این باره می‌گوید:

«... در هنگام فعالیت کشمیری در ستاد خشتی سازی کودتای نوژه در پادگان خلیج، برادری از اعضای اطلاعات سپاه به مسئولش گفت که او را قبلاً در ساختمان بنیاد پهلوی سابق دیده است. این برادر را پیش من فرستادند و مطلب را به من گفت... در یکی از صحبت‌هایی که با کشمیری کردم او گفت که علی‌اکبر تهرانی از قبل از انقلاب او را می‌شناسد و خودش او را به اداره دوم آورده است. کشمیری اظهار می‌داشت: «در روزهای اول انقلاب نمی‌دانستم چه کنم. می‌دیدم که هر کسی به خدمتی مشغول است و من بی‌کارم. در همین حین منافقین (مجاهدین آن روز) اعلام کردند که برای کمک‌های درمانی به نیرو نیاز دارند. از فرط بیکاری فقط می‌خواستم کار کنم که علی‌اکبر تهرانی مرا آنجا دید و گفت چرا اینجا هستی؟ من هم گفتم از فرط بیکاری آمده‌ام و از من خواست که به اداره دوم بروم و آنجا کار کنم».<sup>۱۹</sup>

محمد رضوی در باره علت بی‌توجهی به گزارش‌های پیرامون منافق بودن کشمیری می‌گوید:

«با در نظر گرفتن وضع و شناختی که از او داشتم، نتیجه گرفتم که ممکن است این خبر درست باشد، اما انگیزه او خدمتگزاری و صداقت و اخلاص است. این خبر را صحیح، اما انگیزه او را سادگی و خدمت یافتن، لذا مشکل حل شد و دیگر این مطلب حساسیت خاصی را در من ایجاد نکرد تا روزی که در جلسه نخست‌وزیری (شاید سه روز بعد از شهادت شهید رجایی و باهنر) که برای بررسی مسئله دعوت شدم، همین که احتمال انجام این جنایت از طرف کشمیری طرح شد و به عنوان اصلی‌ترین احتمال قوت گرفت، این قضیه در ذهنم زنده شد که همان جا به برادران شرکت کننده در جلسه گفتم».<sup>۲۰</sup>

۱۷. پرونده انفجار نخست‌وزیری، اظهارات محمد رضوی، ۳/۹/۶۰.

۱۸. نام سیاسی سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۸.

۱۹. پرونده انفجار نخست‌وزیری، اظهارات محمد رضوی، ۳/۹/۶۰.

۲۰. همان جا.

حبيب‌الله داداشی از اعضای اصلی کمیته اداره دوم که همکاری نزدیکی با مسعود کشمیری داشت، در بازجویی در پاسخ به این سؤال که آیا گزارش‌های خود در مورد بر منافق بودن مسعود کشمیری را کتباً یا حضوراً به مسئولین کمیته اداره دوم ارائه کرده بودید یا خیر؟ می‌گوید: «اصولاً برخی از گزارشات نزد خود سرپرست کمیته [اداره دوم] بود. در مورد موضوع مذکور (دادن اطلاعات توسط برادر سپاهی) بار اولی که در بازپرسی شفاهی صحبتش شد، فکر کردم در مورد جواد قدیری بوده و گفتم عزت مطهری [شاهی] هم جریان را تذکر داده بود. عزت مطهری جریان را به من گفته و من هم به محمد رضوی منتقل کرده بودم. سؤال: آیا آقای محمدکاظم پیرو رضوی قضیه گزارش‌های دو تن از برادران سپاه را مبنی بر منافق بودن مسعود کشمیری به شخص جنابعالی گفته بود و شما از این قضیه مطلع بودید یا خیر؟

جواب: چیزی در این مورد به خاطر ندارم. اگر هم چیزی در این مورد در ذهن من بود با توجه به اصلی که به آن معتقدم، برخورد دیگری با قضیه داشتم. به هر حال وقتی بعد از فاجعه، مسئله منافق بودن آن ملعون مطرح شد، موضوع برایم جدید و بی‌سابقه بود، بنابراین بعید می‌دانم که در این مورد صحبتی با من شده باشد. من خودم از کسانی بودم که با توجه به انفجار حزب و قضیه قدیری، اگر این سابقه را از او داشتم، حتما اقدام می‌کردم. در مورد منافق بودن جواد قدیری یک بار عزت مطهری به من گفت که او دروغ می‌گوید و برنگشته است. همچنین یک بار صادق نوروزی گفت که قدیری سابقه‌دار است و اگر می‌گوید برگشته، دروغ می‌گوید و برنگشته. بروید به دانشگاه و با بچه‌هایی که گمراهشان کرده، صحبت و آنها را متوجه سازید. علی‌تهرانی به محمد رضوی خندیده و گفته بود شما هم جایتان نخست‌وزیری است و بالاخره به آنجا می‌آیید. بعدها وقتی که چگونگی رفتن ملعون کشمیری را به نخست‌وزیری از محمد رضوی پرسیدم، به نظرم این مطالب را از خود او شنیدم.

سؤال: قبل از آمدن مسعود کشمیری به شورای امنیت، در جلسه‌ای با شرکت آقایان خسرو تهرانی، محمد رضوی، سعید حجاریان، مصطفی قنادها مسئله انتقال کشمیری مطرح و نظرخواهی شد. لطفاً چگونگی امر و نظر نهایی جلسه در زمینه فوق را بنویسید.

جواب: در جلسه‌ای که من به خاطر دارم این موضوع که کشمیری به نخست‌وزیری برود و یا خیر، مطرح نشد. بچه‌های کمیته اداره دوم، رسمی نبودند و از نخست‌وزیری حقوق

فصل سی و یکم: کودتا خنثی می شود □

دریافت می کردند و رفتن آنها به نخست‌وزیری مستلزم نامه‌نگاری رسمی نبود. یادم هست که در این جلسه دو نفر یعنی خسرو تهرانی و محمد رضوی با هم بحث داشتند. محمد رضوی می‌گفت کشمیری نباید کارش را در ستاد خنثی‌سازی کودتا رها کند. ما به تجربه دیده‌ایم که بعضی‌ها می‌خواهند تا از کاری خسته شدند، نامستولانه آن را رها کنند و این هوی است. خسرو هم چیزی قریب به این مضمون گفت که او می‌خواهد از خودش رفع مسئولیت کند و او خودش آمده است. منظورش این بود که کسی او را به‌زور به کمیته خنثی‌سازی نیاورده بود. علاوه بر این موضوع آن طور نبود که به صورت دستور جلسه مطرح شود. بیشتر یک مسئله جنبی بود که حتی شاید حین برخاستن از جلسه شورا مطرح شده بود. این جور مسائل در آن زمان زیاد بودند. افراد هم در یک جا بند نمی‌شدند و از جایی به جای دیگر می‌رفتند، بنابراین آن قدرها موضوع مهمی نبود که برایش نظرخواهی شود. بیشتر مسئله بین دو سرپرست بود. ولی من در این مورد که با مسئول کمیته هماهنگی نشده بود و همچنین نظر محمد رضوی در مورد هوی موافق بودم.<sup>۲۱</sup>

خسرو تهرانی از اعضای اصلی ستاد خنثی‌سازی توطئه کودتا درباره حضور کشمیری در ستاد خنثی‌سازی اظهار می‌دارد

«در تشکیل ستاد خنثی‌سازی کودتای نوژه، نهادهای مختلف اطلاعاتی، حفاظتی، امنیتی و نظامی نقش داشتند. از این افراد می‌توان به آقایان محسن رضایی از سپاه، من از نخست‌وزیری و آقای رضوی و تیمشان از اداره دوم ارتش اشاره کرد. ورود کشمیری در آن زمان نیز توسط بچه‌های اداره دوم ارتش صورت گرفت و او از این طریق وارد ستاد خنثی‌سازی کودتا شد. دلیل ورود کشمیری دقیقاً مشخص نیست. گویا به واسطه طی دوره سربازی در آنجا، همه او را می‌شناختند. اداره رکن دوم ارتش در ابتدای انقلاب به عهده افرادی نظیر آقای رضوی بود.

نکته جالب این است که هنگامی که قرار شد کشمیری را برای تصدی دبیرخانه شورای امنیت به نخست‌وزیری بیاوریم، بحثی بین من و محسن رضایی در گرفت که باید او را با خود ببریم، چون در آن زمان نیروی کارآمد و مؤمن کم بود و با توجه به این که کشمیری خود را فرد متشرعی نشان می‌داد، ما اصلاً فکر نفوذی بودن او را هم نمی‌کردیم. حتی وقتی بمب در نخست‌وزیری منفجر شد، ما حتی تصورش را هم نمی‌کردیم که کار کشمیری

۲۱. پرونده انفجار نخست‌وزیری، اظهارات محمد رضوی، ۳/۶/۶۳.

باشد و بعدها با کار اطلاعاتی متوجه شدیم که کار او بوده است. کشمیری چون منشی جلسه بود، زیاد از جلسه خارج می شد و برمی گشت. همه چیز روند طبیعی داشت و کسی تصورش را هم نمی کرد که کشمیری نفوذی باشد. البته باید گفت که بعضی ها در مورد موقعیت او غلو می کنند و از جمله می گویند شهید رجایی پشت سر او نماز می خوانده یا او دبیر شورای عالی امنیت ملی بوده است. واقعیت این است که او منشی جلسه و کارش ضبط مذاکرات، پیاده کردن نوار جلسات، دعوت از اعضا و تقسیم صورتجلسات بود... این که برخی می گویند آمدند و گفتند که او با مجاهدین رابطه دازد، دروغ است. این موضوع اصلاً امکان ندارد، چون در ابتدای انقلاب اصلاً سیستم بررسی سابقه افراد وجود نداشت و حتی مقداری رقابت و تشتت هم در بین بود.»<sup>۲۲</sup>

## نفوذی دوم

نفوذی دوم سازمان مجاهدین خلق در ستاد خنثی سازی جواد قدیری بود. جواد قدیری با نام کامل محمد جواد قدیری مدرس، از اعضای قدیمی و مهم سازمان و نفوذی در کمیته انقلاب مستقر در اداره دوم ستاد ارتش بود. جواد قدیری در سال ۴۸ وارد دانشگاه صنعتی شریف و توسط مجید شریف واقفی جذب سازمان مجاهدین خلق شد، اما چون دانشجویان مذهبی اعم از مجاهد و غیرمجاهد در دانشگاه صنعتی، خط کشی های معمول را نداشتند، بعد از شهادت مجید شریف واقفی تبدیل به یکی از مهم ترین عناصر سیاسی این دانشگاه شد و به خاطر دانش خوب مذهبی اش که از پدر روحانی اش (شیخ محمد حسین قدیری) فرا گرفته بود، امام جماعت نمازخانه دانشگاه صنعتی شد.

جواد قدیری، محسن قمصری، فضل الله صلواتی، عباس زریباف، احمد کمالی، جواد شفایی، فضل الله تدین و محمد عطریانفر از دانشجویان فعال دانشگاه صنعتی شریف و عمدتاً اصفهانی بودند و به خاطر جذبه شخصیت مجید شریف واقفی به عضویت بخش مارکسیست نشده سازمان درآمده بودند.

محمد عطریانفر و جواد قدیری از دوران نوجوانی با هم آشنا بودند و به خاطر دوست مشترکی به نام مرتضی نیلی معروف به سرگرد نیلی این دوستی ها بیشتر شد. آنها در دانشگاه

---

۲۲. سپاه و نخست وزیر برای جذب کشمیری رقابت داشتند، گفتگو با خسرو تهرانی، ویژه نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۱۳۸۸، ص ۶۸.

فصل سی و یکم: کودتا خنثی می شود □

صنعتی شریف هم در یک اتاق در خوابگاه سکونت داشتند. پس از دستگیری اکثر دانشجویان مذهبی دانشگاه صنعتی در اواخر سال ۱۳۵۴، عطریانفر و قدیری نیز دستگیر و پس از چند ماه آزاد شدند. در زمستان سال ۵۶ و در مراسم یادبود دکتر علی شریعتی، جواد قدیری و محمد عطریانفر به فاصله چند دقیقه، در خیابان زنجان و آذربایجان توسط ساواک دستگیر شدند. پس از پیروزی انقلاب، با ازدواج قدیری با خواهر محمد عطریانفر، همراهی های آنها محکم تر شد و همین موضوع، باور بی اطلاعی محمد عطریانفر که به گفته خودش در ابتدای پیروزی انقلاب، قائم مقام کمیته دفاع شهری و سپاه پاسداران اصفهان بوده است، از ماهیت واقعی جواد قدیری را دشوار می سازد.

به هر روی هنگامی که در سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ سازمان مجاهدین خلق با ضربه های پی در پی ساواک از هم پاشید و مسعود رجوی در زندان ادعای رهبری این سازمان را کرد، جواد قدیری یکی از ایدئولوگ های گروه رجوی در زندان قصر بود و در برقراری هژمونی رجوی بر اعضای حاضر در زندان سازمان نقش پر رنگی داشت. او پس از انقلاب توانست خود را در صف انقلابیون جا بزند و تبدیل یکی از مهره های کلیدی شبکه نفوذ سازمان مجاهدین خلق گردد، به همراه محمد کاظم رضوی، در کمیته اداره دوم ارتش مشغول به کار شود و همزمان ماموریت های حساس دیگری را نیز بر عهده بگیرد. معرف او برای حضور در کمیته اداره دوم مرتضی نیلی بود. از دیگر دوستان صمیمی جواد قدیری می توان به علی اکبر تهرانی، تقی محمدی، خسرو قنبری (تهرانی)، سعید حجاریان و... اشاره کرد. قدیری در ایام کار در کمیته اداره دوم ارتش، مامور دریافت اخبار پایگاه یکم شکاری بود. جالب این که این اخبار بارها لو رفت و فرمانده اطلاعات سپاه به شخص رضوی راجع به قدیری هشدار داد، ولی این هشدارها جدی گرفته نشدند. یکی از اعضای دادستانی انقلاب در سال ۶۰ می گوید جواد قدیری و تقی محمدی یک زوج کامل بودند و زمانی که خانه های تیمی منافقین قبل از ۳۰ خرداد ۶۰ توسط دادستانی کشف می شد، به عنوان مصاحبه گر با دستگیر شده ها گفتگو می کردند و این مسئله سبب ناراحتی بازجوها و ظن آنها شده بود. مهدی منتظری از عوامل اصلی ستاد خنثی سازی کودتا درباره سوابق قدیری می گوید:

«جواد قدیری سابقه تشکیلاتی کار با مجاهدین خلق را از قبل از انقلاب داشت. حتی زندان هم رفته بود و با [مسعود] «رجوی» هم بند و از نوجه های «رجوی» در زندان بود. جالب است که بعد از آزادی از زندان و جریانات انقلاب، یکدفعه سر از دستگاه اطلاعاتی در

آورد... جواد قدیری در همان اوایل شکل‌گیری کمیته مستقر در اداره به انجا آمد و در دوره رضوی مشغول به کار شد. البته مسئولیت کمیته اداره دوم به عهده جواد قدیری نبود. بعد هم با شروع کارهای اطلاعاتی و تشکیل ستاد خنثی‌سازی کودتا، در انجا رفت و آمد زیادی پیدا کرد و وارد مباحث اطلاعاتی جدی شد.<sup>۲۳</sup>

حبیب‌الله داداشی هم در اظهاراتش در باره عملکرد جواد قدیری در کمیته اداره دوم ارتش و ستاد خنثی‌سازی کودتا اظهار می‌دارد:

«در ابتدا با جمال میرشکرایی در مورد پرونده‌هایی از دادستانی حکم می‌گرفتند و اقدام می‌کردند. فعالیت دیگری که می‌دیدم در کار ستاد خنثی‌سازی بود که به اتاق بچه‌هایی که کار می‌کردند، رفت و آمد می‌کرد، ولی این که به‌طور مشخص چه می‌کرد، نمی‌دانم. فقط اکبر طاهری می‌گفت که کارهای پرزحمت را نمی‌کند و به جای کار استراحت می‌کند و کارهایش می‌ماند. گرچه در ستاد خنثی‌سازی محل‌های کار دیگری هم مثل زندان توحید و مقری در سپاه هم داشت، ولی نمی‌دانم در آنجاها کارش چه بود. همچنین شنیدم احتمالاً از اکبر طاهری که ارتباطات [...] را داشت، با این که مربوط به خودش نبود، به حرف‌ها گوش می‌داد. در فاصله اول و دوم که کار اول غیرفعال بود، به اداره دوم یعنی ستاد خنثی‌سازی می‌آمد و نسبتاً فعال و تمام وقت بود. در عقیدتی - سیاسی ارتش هم کار می‌کرد».

به گفته حبیب‌الله داداشی، ماموریت‌های جواد قدیری به این شرح بودند:

۱. همکاری با جمال میرشکرایی در زمینه بردن پرونده‌ها به دادستانی و گرفتن حکم
۲. رفتن به عقیدتی - سیاسی (احتمالاً مصاحبه دانشکده افسری در همین زمینه بوده است)
۳. کار در ستاد خنثی‌سازی. در اتاق مذکور گرچه امور دیگری هم انجام می‌گرفت، اما بیشتر پیاده کردن نوار انجام می‌شد. احتمالاً منظور اکبر طاهری از این که بعدها می‌گفت کارهای جواد قدیری می‌ماند، همان پیاده کردن نوارهای شنود بود، ولی فکر می‌کنم غیر از کار مذکور، کارهای دیگری هم داشت، و گرنه خود را در ستاد خنثی‌سازی علاف نمی‌کرد. داشت سر و گوش آب می‌داد».<sup>۲۴</sup>

گفتنی است جواد قدیری و تقی محمدی در ستاد خنثی‌سازی کودتای نوژه، مسئول پیاده کردن شنودها بودند. عزت شاهی از مبارزان قدیمی در کتاب خاطرات خود اشاره‌ای به این

۲۳. رضا گلپور، شنود اشباح، تهران؛ نشر کلیدر، چاپ اول ۱۳۸۱، صص ۱۲۴-۱۲۳.

۲۴. پرونده انفجار نخست‌وزیری، اظهارات حبیب‌الله داداشی، ۲/۶/۶۳.



فصل سی و یکم: کودتا خنثی می شود □

موضوع دارد و در باره چگونگی رفتار جواد قدیری برای جلب اعتماد مسئولین می گوید:

«یک بار که به بیمارستان سوم شعبان رفته بودم تا برای جبهه‌ها خون بدهم، جواد قدیری را دیدم. البته او برای خون دادن نیامده بود، آنها این کارها را مسخره می کردند و همه‌اش دنبال مصادره کردن چیزی و جایی بودند. وقتی به هم رسیدیم سلام و علیک کردیم و از این طرف و آن طرف خبر گرفتیم. او یک موتور گازی داشت. گفت می خواهد برود جلیو دانشگاه. گفتم من هم می‌آیم... در بین راه گفتم: «جواد! الان چه کار می‌کنی؟» گفت: «دیگر با آن بچه‌ها (منافقین) نیستیم. رفته‌ام و با دکتر پیمان و گروه جاما کار می‌کنم.» خندیدم و به شوخی از پشت زدم توی سرش و گفتم: «خاک بر سرت! با مجاهدین بودی که بهتر از پیمان بود.» یقین داشتم که او دروغ می‌گوید. گفتم: «اگر راست می‌گویی که دیگر با مجاهدین نیستی بیا و در تلویزیون مصاحبه کن و بگو که با آنها نیستی.» الکی گفت: «باشد. حرفی ندارم.»

بعد از یکی دو تا شوخی از هم جدا شدیم. بعد از کودتای نوزده، روزی جواد آمد به سراغم. گویا او از طریق و حمایت محمد رضوی (از بچه‌های سازمان مجاهدین انقلاب) به دادرسی ارتش نفوذ کرده بود. بخشی از پرونده کودتا در اختیار بازپرسی کمیته انقلاب اسلامی بود. جواد گفت: «عزت! من دیگر با آن بچه‌ها [منافقین] نیستم و با نظام همراه هستم و الان در دادرسی ارتش روی پرونده کودتای نوزده همکاری می‌کنم. حالا اگر مدرکی در این زمینه داری تحویل من بده.» من کلی خندیدم و سر به سرش گذاشتم و گفتم: «جواد! من اگر یک بزغاله داشتم نمی‌دادم که تو برای چرا به صحرا ببری، این که مدارک کودتاست!» او هم دو دست از دو پا درازتر بازگشت. بعد هم چند بار تلفنی با محمد رضوی صحبت کردم و در باره او هشدار دادم که این آدم خطرناکی است که به دادرسی ارتش نفوذ کرده است، حرف‌هایش را باور نکنید. آقای رضوی از حرف‌های من ناراحت شد و با بی‌احترامی خاصی گفت: «چون اینها در زندان اذیت کرده‌اند، شما نسبت به آنها عقده‌ای شده‌اید و الان این طور با آنها برخورد بدی می‌کنید. ما باید جاذبه داشته باشیم و این افراد را جذب کنیم، حرف‌ها و برخوردهای امثال شما دافعه ایجاد می‌کند.» من خیلی با او [رضوی] صحبت کردم تا او بالاخره مشکوک بودن جواد را پذیرفت. گفتم: «شما در جایی که هستید باید نسبت به او شک کنید.» او گفت: «من به تو هم شک دارم. به خودم هم شک دارم... در آخر هم، رضوی حرف‌های ما را نپذیرفت.»<sup>۲۵</sup>

۲۵. محسن کاظمی، خاطرات عزت شاهی، تهران، سوره مهر، چاپ پنجم ۱۳۸۵، ص ۴۹۸.

علاوه بر موارد گفته شده، جواد قدیری یکی از پیوندهای ارتباطی باند مهدی هاشمی معدوم و جریان اطرافیان آیت الله منتظری هم بوده است. مهدی هاشمی در بازجویی هایش می گوید:

«می توانم بگویم یکی از اهداف و رسالت‌هایی که آقا هادی (برادر مهدی هاشمی) تعقیب می کرد، در مورد بیت (آقای منتظری) بود و خود ما هم با ایشان در ارتباط بودیم. قرار بود چراغ سبزی در مورد تحولات آینده و برای یک سلسله مسائل و کارشکنی‌ها و برای کاهش حساسیت‌هایی که برضد ما و این جریان داشتند، به منافقین داده شود. البته فقط آقا هادی نبود. آقای شریعتی (شیخ محمدحسین) و آقای عطریانفر (محمد) و برادر زنش جواد قدیری هم بودند. رویهمرفته رابطه با جواد قدیری و از یک زمانی به بعد هم با طلبه توابی که در رابطه با آقا هادی قرار گرفته بود(ارمی)، کانال ارتباطی با منافقین محسوب می شد».<sup>۲۶</sup>

گفته می شود جواد قدیری عامل انتقال دهنده بمب‌های ساخته شده از قسمت فنی سازمان به عوامل اجرایی از قبیل کلاهی و کشمیری و کاملاً در جریان انفجارها بوده است. عزت شاهی در خاطراتش در این باره می گوید:

«قبل از ترور آقای خامنه‌ای [هنگام سخنرانی رهبر معظم انقلاب اسلامی در مسجد ابوذر] جواد قدیری گفته بود که کار نظام در همین پنج شش روز تمام است و اینها (مسئولین نظام) هم بار و بنه شان را بسته‌اند. من همان موقع به آقای خسرو تهرانی که در اطلاعات نخست‌وزیری بود پیغام دادم که جواد قدیری، شوهرخواهر آقای عطریانفر چنین حرفی زده است. ما جای او را هم پیدا کرده‌ایم، بیایید پیگیری کنید که آنها این کار را نکنند. بعد خودمان [کمیته انقلاب اسلامی] حکم گرفتیم و رفتیم تا منزل او را بازرسی کنیم که دیدیم تخلیه شده است، گویا مدتی در منزل محمد عطریانفر در اختفا به سر می برد و بعد هم از کشور گریخت. پس از چندی هم، عطریانفر خواهرش زهره را به صورت غیرقانونی و قاچاق نزد وی فرستاد».<sup>۲۷</sup>

آخرین جنایتی که از او ثبت شده است، آتش گشودن به روی مردم در ۲۰ شهریور ۱۳۶۰ و گویا در آستانه گریختن از کشور بوده است. گفته می شود جواد قدیری در روز ۸ تیر ۱۳۶۰، در تماسی با دادستانی انقلاب در اوین به نقل از محمدحسین شریعتی [شیخ‌الشریعه] خواستار اعلام نام افراد اعدای شد و پس از شنیدن پاسخ منفی از مسئول مربوطه، تمام ارتباطاتش را

۲۶. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مهدی هاشمی، شماره بازیابی ۵۳۷۰، ص ۱۰.  
۲۷. محسن کاظمی، خاطرات عزت شاهی، تهران، سوره مهر، چاپ پنجم ۱۳۸۵، ص ۴۹۹.

فصل سی و یکم: کودتا خنثی می شود □

قطع کرد. دقایقی بعد صالحی از اداره دوم ارتش، محل کار جواد قدیری، به دادستانی انقلاب گفت که نفوذی بودن جواد قدیری محرز و او متواری شده است. حبیب‌الله داداشی در باره فرار جواد قدیری می‌گوید:

«۷ تیر همزمان با انفجار حزب جمهوری اسلامی، دیگر نیامد. اگر چه چند بار با تلفن تماس گرفت و اوضاع را ارزیابی کرد. با این که هنوز موضوع برایمان مسلم نبود، خود ما بنا گذاشته بودیم که اگر آمد دستگیرش کنیم. این پیشنهاد برادر رضوی بود».<sup>۲۸</sup>

مرتضی نیلی از دوستان نزدیک جواد قدیری نیز که عامل اصلی گزارش منافق بودن جواد قدیری در روز ۷ تیر بود، درباره آخرین دیدارش با جواد قدیری می‌گوید:

«در روز ۶ تیر ۶۰ در نخست وزیری کاری داشتم. سعید حجاریان را دیدم که گفت خبر رسیده که آقای خامنه‌ای در مسجدی صحبت می‌کردند که انفجار شده. بعد گفت برو ببین چه شده. من رفتم و دیدم همه مردم جلوی بیمارستان جمع شده‌اند... داخل بیمارستان دکتر هادی نجف‌آبادی را پریشان دیدم که داشت گریه می‌کرد و سوره حمد می‌خواند. بعد از یک ربع ساعت آقای خامنه‌ای را با هلی‌کوپتر به بیمارستان قلب منتقل کردند. در بین راه جواد قدیری را دیدم که خیلی پریشان بود. پرسید: «حالشان چطور است؟» گفتم: «الحمدلله خوب بودند». بعد شروع کرد همه جا را بررسی کردن تا خودش چیزی بفهمد. بعد سوار ماشین شدیم و با هم تا ساعت ۱۱ شب صحبت کردیم. نماز مغرب و عشا را هم با هم خواندیم. در اثنای صحبت‌ها گفت: «بهشتی از آن [فحش رکیک] است. اینها بچه‌های مردم را می‌کشند. من تو را دوست دارم. ببین! دستگیری ساواکی‌ها فرق دارد با دستگیری مجاهدین. یک وقت گول نخوری! مواظب باش که مبادا مجاهدین را دستگیر کنی. کار اینها تمام است، کل مسئولین جمهوری اسلامی!»<sup>۲۹</sup>

پس از این جلسه، مرتضی نیلی از نیروهای مستقر در اداره دوم ارتش می‌خواهد که به منزل جواد قدیری بروند و او را دستگیر کنند. خود نیز می‌کوشد تا این اطلاعات را به مقامات امنیتی مانند خسرو تهرانی برساند، اما زمانی که نیروهای عملیاتی به منزل جواد قدیری می‌رسند، او از آنجا خارج شده بود. در سال ۱۳۶۴ نام قدیری در لیست شورای مرکزی منافقین به عنوان «عضو مرکزیت» سازمان درج گردید. همسر جواد قدیری، زهره عطریانفر نیز از عوامل تروریستی

۲۸. پرونده انفجار نخست‌وزیری، اظهارات حبیب‌الله داداشی، ۲/۶/۶۳.

۲۹. پرونده انفجار نخست‌وزیری، اظهارات مرتضی نیلی، ۲۵/۵/۶۳.

□ تأسیس نهادهای امنیتی در جمهوری اسلامی

منافقین بود که مدتی پس از فرار قدیری با کمک باقیمانده شبکه نفوذ از کشور گریخت و در راستای سیاست‌های سازمان (مبنی بر ارتقای ایدئولوژیک!) از همسرش جدا شد. زهره عطریانفر بخشی از تشکیلات نظامی این سازمان را رهبری می‌کند و آخرین باری که نام وی به عنوان مشارکت در عملیات تروریستی درایت‌ریپل ثبت گردید، مربوط به اصابت خمپاره در تاریخ ۵ فوریه سال ۲۰۰۰ (۱۶ بهمن ۱۳۷۸) به یک چاپخانه و مجتمع مسکونی توسط گروهی ۱۶ نفره بود. جواد قدیری اخیراً در تعدادی از برنامه‌های تلویزیونی سازمان منافقین به عنوان یک کادر ساکن در اشرف (مجاهد اشرفی) حضور می‌یابد.

فصل سی و یکم: کودتا خنثی می شود □

## منابع و مآخذ

## کتاب:

امجدی، جلیل، تاریخ شفاهی گروه‌های هفت‌گانه مسلمان، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳

بازرگان، عبدالعلی، مسایل و مشکلات نخستین سال انقلاب از زبان بازرگان، تهران؛ ناشر مولف، ۱۳۶۲  
بسطامی، رضا، خاطرات علی دانش‌منفرد، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۴  
خواججه‌سروی، غلامرضا، خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷

رجایی، غلامعلی، سیره شهید رجایی، تهران؛ نشر شاهد، چاپ دوم ۱۳۷۸

رشیدی، احمد، عبور از شط‌شب: خاطرات علی محمد بشارتی، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳

سعیدی، مهدی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، از تأسیس تا انحلال، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۵

شاهدی، مظفر، ساواک سازمان اطلاعات و امنیت کشور ۱۳۳۵-۱۳۵۷، تهران؛ موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم ۱۳۸۸

شهبازی، عبدالله، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، تهران؛ انتشارات اطلاعات، چاپ بیست و پنجم، ۱۳۸۹

صالح، سید محسن، چریک‌های پشیمان، تهران؛ انتشارات کیهان، چاپ اول ۱۳۸۲

صفارهرندی، مرتضی، رازهای دهه شصت، تهران؛ انتشارات کیهان، چاپ اول ۱۳۹۰

فارسی، جلال‌الدین، زوایای تاریک، تهران؛ نشر حدیث، چاپ اول، ۱۳۷۳

فخرزاده، سعید، خاطرات علی جنتی، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱

قاسم‌پور، داود، خاطرات محسن رفیق‌دوست، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۳

قاسم‌پور، داود، دهه سرنوشت‌ساز، تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵

قانع‌فرد، عرفان، در دامگه حادثه: گفتگو با پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک، انتشارات شرکت کتاب خارج از کشور، اسفند ۱۳۹۰

کاظمی، محسن، خاطرات عزت‌شاهی، تهران؛ انتشارات سوره مهر، چاپ پنجم، ۱۳۸۵

کاظمی، محسن، خاطرات مرضیه حدیدچی (دباغ)، انتشارات سوره مهر، چاپ اول، ۱۳۸۱

کلاچیان، زهره، خاطرات محسن دعاگو، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲

فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی □

کمالیان، محسن، فریاد در خاموشی: جستارهایی در باره پیگیری مسئله امام موسی صدر، تهران؛ ناشر مولف، چاپ اول، ۱۳۸۸

کوزیچیکن، ولادیمیر، کا. گ. ب در ایران، ترجمه اسماعیل زند، حسین ابوترابیان، تهران؛ نشر حکایت، چاپ اول، ۱۳۷۰

محمودی، مرتضی، فرزند اسلام و قرآن (دفتر اول)، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول، ۱۳  
مظفری‌نیا، مهدی و همکاران (۱۳۹۰)، اندیشه منیر (ویژه بزرگداشت دهمین سالگرد ارتحال استاد فقید، سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی)، ضمیمه تحول در علوم انسانی ماهنامه سوره اندیشه، تهران، سوره مهر  
میردار، مرتضی، خاطرات حجت الاسلام والمسلمین ناطق نوری، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴

نخعی، هادی؛ یکتا، حسین، پیدایش نظام جدید: روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب اول، تهران؛ مرکز اسناد دفاع مقدس، چاپ دوم، ۱۳۸۷

نوروزی فرسنگی، احمد، ناگفته‌هایی از زندگی سپهبد قرنی، تهران؛ انتشارات زهد، چاپ دوم، ۱۳۸۵  
هاشمی، سید علی؛ رنجبر، مهدی، تاریخ شفاهی کمیته‌های انقلاب اسلامی، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۷

هاشمی، منوچهر؛ داوری، سخنی در کارنامه ساواک، انتشارات ارس، چاپ لندن، ۱۳۷۳  
یزدی، ابراهیم، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها (مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران)، تهران؛ انتشارات قلم، چاپ دوم، ۱۳۷۹

\_\_\_\_\_، او به‌تنهایی یک امت بود، دفتر اول، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول ۱۳۶۱  
\_\_\_\_\_ پس از بحران، خاطرات و کارنامه هاشمی رفسنجانی در سال ۶۱، تهران؛ دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ سوم، ۱۳۸۶

\_\_\_\_\_، جنگ خونین سنندج و دستاورد آن، سنندج؛ دفتر هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق، ۱۳۵۸

\_\_\_\_\_، خاطرات آیت‌الله خلخالی اولین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب، تهران؛ نشر سایه، چاپ پنجم ۱۳۸۰

\_\_\_\_\_، خاطرات آیت‌الله منتظری، نشر اینترنتی

\_\_\_\_\_، خاطرات اسدالله تجریشی، نشر عروج، تهران؛ چاپ اول ۱۳۸۷

\_\_\_\_\_، خاطرات اکبر براتی، تهران؛ انتشارات سوره مهر، چاپ اول ۱۳۷۵

\_\_\_\_\_ خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید منیرالدین حسینی شیرازی، تهران: مرکز اسناد انقلاب  
\_\_\_\_\_ خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، تهران؛ موسسه تنظیم و نشر آثار امام  
خمينی(ره)، چاپ اول ۱۳۸۷، ج ۱

\_\_\_\_\_ خاطرات سید حسین موسوی تبریزی، تهران؛ نشر عروج، چاپ اول ۱۳۸۴

\_\_\_\_\_ خاطرات محمد حسن خاکساران، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳

\_\_\_\_\_ خاطرات مرتضی الویری، تهران؛ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵

\_\_\_\_\_ خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، تهران؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۵

\_\_\_\_\_ دلیل آفتاب، خاطرات یادگار امام، تهران؛ نشر عروج، چاپ اول ۱۳۷۵

\_\_\_\_\_ شهید بهشتی: اسطوره‌ای بر جاودانه تاریخ، دفتر سوم، تهران؛ واحد فرهنگی بنیاد شهید، چاپ اول، ۱۳۶۱

\_\_\_\_\_ گزارش کمیته پیگیری سرنوشت امام موسی صدر، تهران؛ مجلس شورای اسلامی دوره هفتم،  
چاپ اول ۱۳۸۷

\_\_\_\_\_ گوشه‌ای از خاطرات سید محمود دعایی، تهران، نشر عروج، چاپ دوم ۱۳۸۷

\_\_\_\_\_ مصطفی چمران، کردستان، تهران؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ یازدهم ۱۳۸۷، چاپ  
اول، ۱۳۸۳

## اسناد:

آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، شماره بازیابی ۲۸۰۴

آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با سردار آیت‌گودرزی، شماره بازیابی ۱۴۸۹

آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با آیت‌الله سید احمد علم‌الهدی، شماره بازیابی ۱۴۶۶۲،

آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با نصرالله لک، شماره بازیابی ۱۴۶۷۷

آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با یوسف ترابی، شماره بازیابی ۱۴۶۷۸

آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، شماره بازیابی ۲۰۴۹

آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده مهدی هاشمی، شماره بازیابی ۲۴۶۹۷

آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محمد عطریانفر، شماره بازیابی ۱۱۹۷۱

آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با جواد مادرشاهی، شماره بازیابی ۱۲۵۴۹



فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی □

- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با خسرو تهرانی، شماره بازبایی ۱۲۰۹۴
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده اکبر گودرزی، شماره بازبایی ۱۳۸۳
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده حمید نیکنام، شماره بازبایی ۳۲۰۷۴
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با مرحوم علیمحمد فرزین، شماره بازبایی ۲۹۴۰
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محمدحسین زیبایی نژاد، شماره بازبایی ۱۱۶۸۳
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با مرحوم علی محمد فرزین، شماره بازبایی ۲۹۴۰
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با حمید لاهوتی، شماره بازبایی ۲۱۴۶
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با سعید لاهوتی، شماره بازبایی ۲۲۱۰
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محمد باقر ذوالقدر، شماره بازبایی ۲۴۱۱
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با پرویز قدیانی، شماره بازبایی ۱۱۸۸۷
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محسن رضایی، شماره بازبایی ۱۴۲۴۴
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با صادق نوروزی، شماره بازبایی ۱۱۹۱۱
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بیانیه‌های سازمان مجاهدین انقلاب، شماره بازبایی ۱۱۱۶۹
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، گفتگو با محسن رضایی، شماره بازبایی ۱۴۲۴۴
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده اسناد درون گروهی سازمان مجاهدین انقلاب، شماره بازبایی ۱۳۰۵۷
- مجموعه تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، گفتگوی حبیب لاجوردی با منوچهر هاشمی، نوار شماره ۱۳، ۱۷ اکتبر ۱۹۸۵
- مجموعه تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، گفتگوی شاهرخ مسکوب با منوچهر هاشمی، نوار شماره ۱۰، ۶ می ۱۹۸۵

### گفتگوهای نگارنده:

- با اصغر جمالی فر، ۱۹ آبان ۱۳۹۱
- با حمیدرضا نقاشیان، ۲۰ دی ۱۳۸۹
- با سردار یوسف فروتن، ۱۸ تیر ۱۳۹۱
- با عباس آفازمانی، تهران، ۲۵ خرداد ۱۳۹۰

## نشریات:

- «آیت‌الله طاهری اصفهان را ترک کرد»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۵ آذر ۱۳۵۹
- «آیت‌الله لاهوتی خواستار محاکمه دکتر آیت شد»، روزنامه انقلاب اسلامی، ۱ تیر ۱۳۵۹
- «اجتماع بزرگ مجاهدین اسلامی»، روزنامه اطلاعات، ۱۸ فروردین ۱۳۵۸
- «اجلاس آینده خلق عرب در تهران برگزار می‌شود»، روزنامه بامداد، ۲۸ آبان ۱۳۵۸
- «اختلاف، انشعاب، انحلال، گزارشی از شش سال حیات سازمان مجاهدین انقلاب»، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۱۳۸۸
- «اختیارات کمیته‌های انقلاب محدود شد»، کنفرانس خبری محمدرضا مهدوی کنی سرپرست موقت کمیته مرکزی، روزنامه کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷
- «ارتش در خرمشهر وارد عمل شد»، روزنامه اطلاعات، ۹ خرداد ۱۳۵۸
- «ارتش کنترل نقاط حساس خرمشهر را به دست گرفت»، روزنامه بامداد، ۱۰ خرداد ۱۳۵۸
- «ارتش ملی اسلامی تشکیل می‌شود»، روزنامه کیهان، ۱ اسفند ۱۳۵۷
- «از قبل با سپاه هماهنگ شده بود»، گفت و گو با جواد منصوری، ویژه‌نامه میوه ممنوعه، ۳۰ سال انقلاب، «از هر جهت آدم خوبی بود»، گفت و شنود با محسن کنگرلو، نشریه شاهد یاران، شماره ۶۷، خرداد ۱۳۹۰
- «اسلام و منافقین»، صادقی اردستانی، احمد؛ مصاحبه با نشریه پیام انقلاب، تهران؛ نشر اوج چاپ اول ۱۳۶۰
- «اقتصاد ایران باید سوسیالیستی شود»، روزنامه اطلاعات، ۲۴ اسفند ۱۳۵۷
- «اگر به من یا عکس من اهانت شد، مردم عکس العمل نشان ندهند»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۷ آذر ۱۳۵۹ «توطئه برای حذف جمهوری وجود دارد، ظاهرش مخالفت با رئیس جمهور است»، روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۷ آذر ۱۳۵۹
- «اگر ۵ آر.پی.جی داشتیم خرمشهر سقوط نمی‌کرد»، گفت و گو با محمد غرضی، روزنامه اعتماد ملی، ۱ مهر ۱۳۸۶
- «امام: ارتش با توپ و تانک به پاوه حرکت کند»، روزنامه کیهان، ۲۷ مرداد ۱۳۵۸
- «امور داخلی باید به دست مردم کردستان داده شود»، روزنامه اطلاعات، ۱۲ اسفند ۱۳۵۷
- «انحلال ارتش فعلی و ایجاد ارتش کلی درخواست شد»، روزنامه کیهان، ۲۸ بهمن ۱۳۵۷
- «اولین حکم فرماندهی سپاه را شهید بهشتی داد»، گفتگو با جواد منصوری، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۸۸

فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی □

- «اولین گروه داوطلبان ایرانی امروز یا فردا عازم جنوب لبنان می‌شوند»، روزنامه کیهان، ۱۸ آذر ۱۳۵۸،
- «اولین گروه داوطلبان ایرانی دیشب به لبنان رفتند»، روزنامه بامداد، ۲۷ آذر ۱۳۵۸
- «با تأیید امام به پاکستان رفت»، گفتگو با عباس آقازمانی (ابوشریف)، ویژه‌نامه رمز عبور ۴ روزنامه ایران، شهریور ۱۳۸۹
- «با وجود همه تهدیدها و مخالفت‌ها نیروهای ایرانی این هفته به جنوب لبنان خواهند رفت»، کنفرانس مطبوعاتی محمد منتظری، روزنامه بامداد، ۱۹ آذر ۱۳۵۸
- «بجنوردی فرماندهی سپاه را نپذیرفت»، روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۰ تیر ۱۳۵۹
- «برای ایجاد سازمان عجله داشتند»، گفتگو با بهزاد نبوی، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۸۸
- «بسیار زیرک و تیزهوش بود»، گفتگو با دکتر ابراهیم اسرافیلیان، نشریه شاهدیاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸،
- «بنی صدر به ناچار حکم فرماندهی سپاه من را امضا کرد»، گفت و گو با عباس دوزدوزانی، ویژه‌نامه ۳۰ سال پس از جراحی بزرگ روزنامه جوان، خرداد ۱۳۹۰
- «بنی صدر به هیچ یک از سه شرط عمل نکرد»، خاطرات محمدکاظم موسوی بجنوردی، ویژه‌نامه ۳۰ سال پس از جراحی بزرگ، روزنامه جوان، خرداد ۱۳۹۰
- «به‌دقت مراقب رفتار و کردارش بود»، گفتگو با محسن شجاعی، نشریه شاهد یاران، مرداد ۱۳۹۱، ش ۸۲
- «پاسخ امام جمعه تهران به نشریه مجاهد»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۹ فروردین ۱۳۵۹
- «پس از امام اگر کسی باشد که انقلاب را به پیروزی برساند بنی صدر است»، روزنامه انقلاب اسلامی، ۹ آذر ۱۳۵۹
- «پیک وقتی به اوین رسید که لاهوتی فوت کرده بود»، گفت و گو با حمید لاهوتی، نشریه شهروند امروز، شماره ۷۰
- «تا اتهام در دادگاه ثابت نشود، کسی حق ندارد آبروی کسی را ببرد»، گفتگو با آیت‌الله منتظری، روزنامه اطلاعات، ۱۱ دی ۱۳۵۸
- «تحصن داوطلبان جنگ در فلسطین در وزارت امور خارجه»، روزنامه اطلاعات، ۲۴ آذر ۱۳۵۸
- «ترور امام موسی صدر اعلام شد»، روزنامه کیهان ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۸
- «تیرباران ۱۱ خائن بزرگ رژیم سابق»، روزنامه اطلاعات، ۲۲ فرودین ۱۳۵۸
- «جانش فدای ماندگاری کردستان شد»، گفتگو با سرهنگ سید محمدعلی شریف‌النسب، نشریه شاهد یاران، مرداد ۱۳۹۱، ش ۸۲
- «جریان‌شناس بی‌نظیری بود»، گفتگو با محمدجعفر سعیدیان‌فر، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸

□ تأسیس نهادهای امنیتی در جمهوری اسلامی

«چند گام با قهرمان مقاومت»، گفتگو با محمدحسن رحیمیان، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸  
۱۴ «اسفند نقطه عطف عزل بنی صدر بود»، گفت و گو با حجت الاسلام احمد سالک، ویژه‌نامه ۳۰ سال  
پس از جراحی بزرگ روزنامه جوان، خرداد ۹۰

«خواست‌های سازمان خلق عرب اعلام شد»، روزنامه اطلاعات، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷  
«داوطلبان ایرانی در جنوب لبنان برای ترمیم خرابی‌های جنگ به مردم کمک می‌کنند»، روزنامه بامداد،  
۱۶ دی ۱۳۵۸

«داوطلبان ایرانی وارد لبنان شدند»، روزنامه بامداد، ۲۸ آذر ۱۳۵۸  
«در باره فراری دادن منافقین پاسخگو نیست»، گفتگو با محمد عطریانفر، ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه  
ایران، اسفند ۸۸

«در شناخت افراد و جریان‌ات نبوغ داشت»، گفتگو با اصغر جمالی فر، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸  
«در وقایع سندانج حقایق را در مورد شهادت محمد و حشمت رحمان پور وارونه جلوه دادند»، روزنامه  
کیهان، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸

«دغدغه‌اش حفظ انقلاب بود»، گفتگو با محسن رفیق دوست، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸  
«روایتی دیگر از تأسیس سپاه»، گفتگو با عباس دوزدوزانی، روزنامه اعتماد ملی، ۳ اردیبهشت ۱۳۸۷  
«سپاه برخاسته از امت برای حفظ انقلاب»، گفت و گو با ابراهیم حاجی محمدزاده، روزنامه کیهان، ۱  
اردیبهشت ۱۳۸۷

«سپاه و نخست‌وزیری برای جذب کشمیری رقابت می‌کردند؛ رحمانی، محمد؛ گفتگو با خسرو تهرانی،  
ویژه‌نامه رمز عبور ۱ روزنامه ایران، اسفند ۸۸

«سخت‌ترین یحران در اولین روزها»، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۸

«سفارت امریکا سقوط کرد»، روزنامه اطلاعات، ۲۵ بهمن ۱۳۵۷

«سندانج صحنه درگیری شدید مسلحانه شد»، روزنامه اطلاعات، ۲۸ اسفند ۱۳۵۷

«سه روایت از درگذشت»، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹

«شهید محلاتی از محورهای وحدت بود»، بررسی رابطه شهید محلاتی با مجلس و سپاه در گفت و گو  
با سردار عبدالله محمودزاده، رئیس دفتر شهید محلاتی، نشریه شاهد یاران، شماره ۵۷

«شهید محلاتی از نگاه مقام معظم رهبری»، نشریه شاهد یاران، ش ۵۶

«شیخ محمد منتظری کیست؟»، روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۸ مهر ۱۳۵۸، ص ۳

«شهید مطهری انحراف را تحمل نمی‌کرد»، گفتگو با اسدالله بادامچیان، روزنامه ایران، ۲۰ بهمن ۱۳۸۸

فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی □

«عرفات محمود عباس را عامل سعودی می دانست»، گفتگو با جلال‌الدین فارسی، ویژه‌نامه رمز عبور ۴ روزنامه ایران، شهریور ۱۳۸۹

«عوض نشده‌ام و به اعتقاداتم پایبندم»، گفتگو با محسن رضایی، روزنامه کیهان، ۱۹ بهمن ۱۳۷۸  
«فرد نظامی معتقدی بود»، گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین غلامرضا صفائی، نشریه شاهد یاران، مرداد ۱۳۹۱، ش ۸۲

«قدرت جذب او بسیار زیاد بود»، گفتگو با حجت‌الاسلام و المسلمین احمد سالک، نشریه شاهد یاران، آبان ۱۳۸۸، ش ۴۸

«قرنی برکنار شد»، روزنامه کیهان، ۷ فروردین ۱۳۵۸

«قرنی دستور سرکوب شدید مردم را داده بود»، روزنامه کیهان، ۸ فروردین ۱۳۵۸  
«لحظات تاریخی و هیجان‌انگیز ورود امام از زبان آیت‌الله موسوی اردبیلی»، روزنامه اطلاعات، ۱۲ بهمن ۱۳۶۰

«ماجرای امام موسی صدر از مسائل مهم دولت ایران است»، روزنامه کیهان، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۸  
«مجاهدین خلق مصداق کامل چپ امریکایی بودند»، گفتگو با حمیدرضا نقاشیان، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹

«مرکز اسناد ملی چیست و چه می‌کند؟»، روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۲ تیر ۱۳۵۹

«مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ»، مجله تاریخ جنگ، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۰

«مسئله ارتش و مسئله مردم مسلح»، روزنامه کیهان، ۲۵ بهمن ۱۳۵۸

«معمای امام موسی صدر در مذاکرات امام و جلود»، کیهان، ۵ اردیبهشت ۱۳۵۸  
«موافق با امام و انقلاب بود، به همین دلیل شهید شد»، گفتگو با دکتر هادی منافی، نشریه شاهد یاران، مرداد ۱۳۹۱، ش ۸۲

«موضع سخت مجاهدین خلق در برابر دولت بازرگان»، روزنامه اطلاعات، ۶ اسفند ۱۳۵۷

«نامه وحید لاهوتی به مطبوعات»، نشریه مجاهد، شماره ۲۸، ۲۹ اسفند ۱۳۵۸

«نفوذی‌های منافق هنوز هم هستند»، گفتگو با جواد منصوری، ویژه‌نامه رمز عبور ۲ روزنامه ایران، خرداد ۱۳۸۹

«نقش صهیونیسم و سیا در ایران مخفی نگه داشته شده است»، روزنامه کیهان، ۷ مهر ۱۳۵۸

«نمی‌دانم چرا مسئولین چماقداران را دستگیر نمی‌کنند؟»، روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۸ بهمن ۱۳۵۹

«نیروهای دوطرف ایرانی در جنوب لبنان آماده نبرد با اسرائیل می‌شوند»، روزنامه بامداد، ۸ دی ۱۳۵۸

□ تأسیس نهادهای امنیتی در جمهوری اسلامی

«وجوهات را می‌گرفت و به مجاهدین می‌داد»، گفت و گو با اسد الله تجریشی، هفته نامه شهروند امروز، شماره ۷۰

«هدف نهایی امریکا تضعیف دولت و انحراف افکار از حرکت ضدامپریالیستی است»، روزنامه کیهان، ۹ اسفند ۱۳۵۹

«هفت گروه چریکی یک سازمان سیاسی»، گفتگو با محمد سلامتی، روزنامه صبح امروز، ۱۶ تیر ۱۳۷۸  
\_\_\_\_\_، نشریه پیام شهید، ش ۹، ۲۱ مرداد ۱۳۵۸

سایت‌ها:

فهرست سایت‌ها:

imamsadr news. Com امام صدر،

www.nvs.ir پرتال جامع نماینده ولی فقیه در سپاه،

Tabnak . ir تابناک،

tarikheirani.ir تاریخ ایرانی،

jamejamonline. Ir جام جم آنلاین،

Rahesabz.net جرس،

jamaran.ir جماران،

Khbaronline .ir خبر آنلاین،

Farsnews .com خبرگزاری فارس،

dowran.ir دوران،

irkhamenei.ir رهبری،

Rajanews.com رجا نیوز،

Sharifnews.ir شریف نیوز،

shahrvandemrouz.com شهروند،

history.lib.com کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران،

mashregnews.ir مشرق نیوز،

□ فصل هجدهم: اشتباه در دوراهی

mansouroun.com منصورون،

maarefjangir هیئت معارف جنگ،